PDF.tarikhema.org

تاریخ ماد

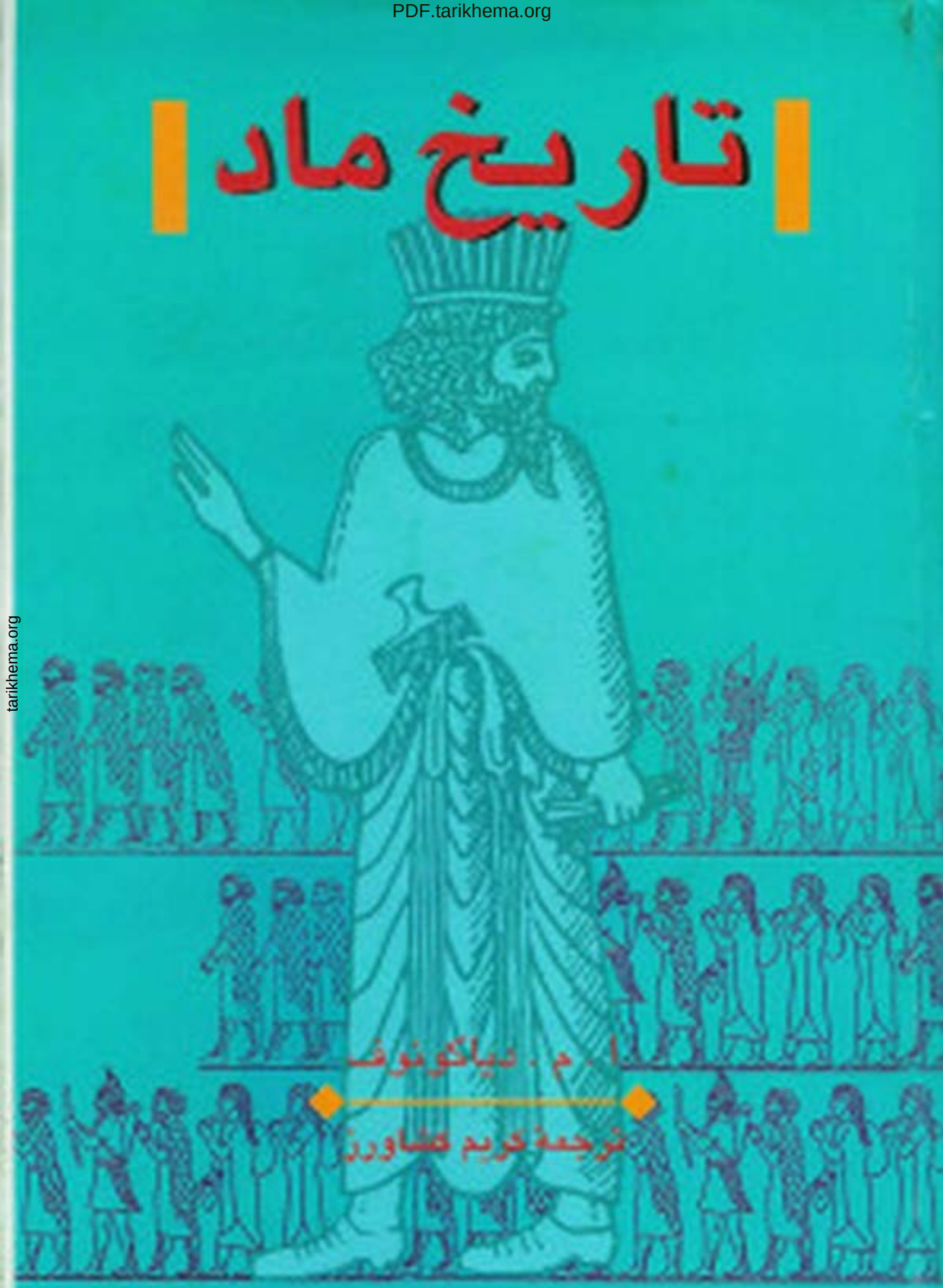

ا . م . دیاکونوف

ترجمة كريم كشاورز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجموعهٔ ایران شناسی
زیر نظر: احسان یارشاطر

تاریخ ماد

تالیف

ا. م. دیاکونوف

ترجمهٔ

کریم کشاورز

بنگاه ترجمه و نشر کتاب
تهران ۱۳۴۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

Photos Preview

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منظور ازانتشار مجموعهٔ ایران شناسی اینست که آثاربرگزیده‌ای که بزبانی غیر از زبان فارسی دربارهٔ ایران و ایرانیان نوشته شده دردسترس فارسی زبانان قرار گیرد .

این مجموعه‌گذشته ازآثار خاورشناسان، شامل سفرنامهٔ سیاحانی‌که اثری سودمند دربارهٔ ایران بجا گذاشته‌اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی‌که‌گوشه‌ای ازاحوال مردم این‌کشور را بازنموده‌اند خواهدبود.

امید میرود که انتشار اینگونه آثاراستفاده ازتحقیقات ایران‌شناسان را آسان‌ترکند وموجب توسعهٔ آشنائی با تاریخ وفرهنگ وهنر وادبیات‌ایران وسرگذشت بزرگان آن‌گردد . ا . ی .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست مطالب

صفحه

مقدمهٔ مترجم ۱۵

سخنی از مؤلف ۱

مقدمه‌ای برای بررسی تاریخ ماد ۱۱

۱ـ منابع مستند و نقلی ۱۱

۲ـ اوستا ۶۲

۳ـ زبان از نظر منبع تاریخی ۷۴

٤ ـ مطالعهٔ تاریخ ماد در دانش کنونی ۹۳

۵ـ شرایط جغرافیایی ۱۰۷

فصل اول : عهد جماعت‌بدوی درسرزمین ماد

۱ ـ عصر حجر و حجر و مس (انئولیت) ۱۲۶

۲ـ ساکنان باستانی ماد غربی در هزارهٔ سوم قبل از میلاد ؛ هوریان و عیلامیان ۱۳۱

۳ـ لولوبیان ۱۳۴

٤ـ کوتیان ۱۳۸

۵ ـ ساکنان ماد غربی درهزارهٔ دوم قبل از میلاد ، کاسیتها ۱۵۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ ـ لشکرکشی آشوریان و عیلامیان در هزارهٔ دوم قبل از میلاد ۱۷۵
۷ـ ترکیب نژادی مردم ماد درحدود هزارسال قبل‌ازمیلاد ۱۷۸

فصل دوم : دوره قوام سازمان بندداری درسرزمین ماد

۱ ـ مانّا و اتحادیهٔ قبایل ماد ۱۸۵
۲ ـ نخستین دورهٔ تهاجم آشور ۱۹۸
۳ ـ تهاجم اورارتو ۲۱۵
۴ ـ دولت «مانّا» و سازمان آن ۲۱۹
۵ ـ آغاز پیدایش دولت در سرزمین اتحادیهٔ ماد ۲۲۳
۶ ـ دورهٔ دوم تجاوز آشور . تیگلاتپالاسار سوم ۲۴۵
۷ ـ نیرو گرفتن مانّا و جنگهای سارگون دود آشوری ۲۵۸
۸ ـ ساکنان ماد درحدود هفتصد سال قبل ازمیلاد ۲۸۱

فصل سوم : «مانّا» و پادشاهی اسکیتها ـ سکاها

۱ ـ قیام «کشتریتی» و پیدایش پادشاهی ماد ۲۸۵
۲ ـ اسکیتها درآسیای مقدم ۳۰۱
۳ ـ وضع سیاسی «مانّا» و ماد بعد از سال ۷۰۰ق.م. ۳۱۸
۴ ـ جریان قیام کشتریتی در ماد ۳۳۰
۵ ـ تأسیس پادشاهی مستقل ماد ۳۳۸
۶ ـ ماد ومانّا وپادشاهی اسکیت بعد ازقیام ۲۴۶
۷ ـ فرمانروایی مطلق و موقت اسکیتها ۳۵۳

فصل چهارم : پیدایش امپراطوری بزرگ ماد و سقوط آشور

۱ ـ ماد و آشور درپایان قرن هفتم قبل از میلاد ۳۶۲
۲ ـ جنگ بابل وماد علیه‌آشور (تاسقوط‌آشور) ۳۶۷
۳ ـ سقوط نینوا وپایان امپراطوری‌آشور ۳۷۶
۴ ـ ماد پس از تقسیم امپراطوری‌آشور ۳۸۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل پنجم : جامعه و دولت امپراطوری ماد

۱ـ جامعه ۳۹۷

۲ـ دولت و تقسیمات اداری ٤١٤

فصل ششم : معتقدات و فرهنگ امپراطوری ماد

۱ ـ اطلاعاتی چند دربارهٔ فرهنگ مادی ماد ٤٤٧

۲ ـ مشکل خط وکتابت مادی ٤٥١

۳ ـ کیش مادیها ؛ مغان ٤٥٥

٤ ـ مشکل اوستا و ماد ٤٦٨

٥ ـ هنر مادی ٤٩٦

فصل هفتم : ماد در تحت حکومت امپراطوری هخامنشیان

۱ ـ تصرف پادشاهی ماد توسط کوروش دوم پارسی ٥٠٩

۲ ـ کودتای گئوماتا ٥٢١

۳ـقیام فرورتیش ودیگر قیامهایی که علیه هخامنشیان وقوع یافت ٥٣٣

٤ـانقراض امپراطوری هخامنشی وتأسیس دولت مادآتروپاتن ٥٤٢

تعلیقات و حواشی ٥٥٧

حواشی مقدمه ٥٥٩

فصل اول ٦٠٠

فصل دوم ٦٢٠

فصل سوم ٦٧١

فصل چهارم ٧٠٧

فصل پنجم ٧٢٣

فصل ششم ٧٣٩

فصل هفتم ٧٦١

فهرستها ٧٨٥

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست تصویرها

۱ ــ نمونهٔ متن شومری به خط میخی مربوط به پایان هزارهٔ سوم ق.م. ۶۵
۲ – نمونهٔ متن تاریخی آشوری به خط میخی ، بخشی از منشور گلین یاسالنامه های پادشاه سیناخریب ، قرن هفتم ق. م. ۶۵
۳ – نمونهٔ نسخهٔ خطی یك کتاب یونانی ، برگی از نسخهٔ خطی قرن پنجم میلادی ۶۵
۴ – سندی از نسا ، پارت ، قرن اول ق.م. نمونهٔ متن پارتی که به خط آرامی نوشته شده ۶۶
۵ ــ نمونهٔ متن اوستا ، قطعه‌ای از نسخهٔ خطی ۶۹
۶ – ظرف منقوش از تپهٔ گیان «ماده» هزارهٔ دوم ق.م. ۱۳۰
۷ – ظرف منقوش از تپهٔ سیلك ، هزارهٔ سوم ق.م. ۱۳۰
۸ – یك سند اقتصادی عیلامی (صورتحساب) از تپهٔ سیلك (پارتکنه – ماد جنوبی) پایان هزارهٔ سوم ق.م. ۱۳۶
۹ – گرتهٔ نقش برجسته برصخره – از آنوبانی‌نی پادشاه لولوبیان ، نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم ق.م. ۱۳۷
۱۰ – مجسمهٔ سر ــ تصویر از پادشاه کوتیان ۱۴۸
۱۱ – مجسمهٔ سر – از مفرغ – بسیار کهن ، مکشوف از سلماس ۱۴۹
۱۲ – نقش برجستهٔ «لی‌شیر – پیرعینی» ۱۵۵
۱۳ – اثاثیهٔ درون‌گوری در تپهٔ سیلك ۱۵۹
۱۴ – نمونهٔ نقش مهر استوانهٔ دوران‌کاسیان ۱۶۶
۱۵ – بخشی از زینت سنجاقی مفرغی (؟) از لرستان ۱۷۰
۱۶ – مصنوعات مفرغی از لرستان ۱۷۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ ــ نقش مهر استوانهٔ ، دورهٔ کاسیان	۱۷۳
۱۸ – ظرف منقوشی از لرستان	۱۷٤
۱۹ – شخم به وسیلهٔ گاوان نر – سر عصا ...	۱۸۱
۲۰ ــ ظرفی زیبا از زوآندوز	۱۸۲
۲۱ – ظرفی زیبا از (مانّا)	۱۸۲
۲۲ – افراد مادی یا مانّایی	۱۸٦
۲۳ – تیرانداز مانّایی	۱۸۸
۲٤ ــ خنیاگر مانّایی در لباس بابلی	۱۸۸
۲۵ – پادشاه مانّا ملبس به لباس آشوری	۱۸۸
۲٦ – سواران اریزانت یا پارتاکن مادی	۱۸۹
۲۷ – سوار اریزانت مادی	۱۹۳
۲۸ ــ عرابهٔ مادی که اسبان نسایی به‌آن بسته‌اند	۱۹٦
۲۹ – ظرف زیبا و منقوش ، تپهٔ سیالك	۱۹۷
۳۰ ــ دژ مادی در محل شهرك کنونی سیالك	۱۹۸
۳۱ – سیاست پیشوایان اسیر	۲۰۳
۳۲ ــ دژ کوهستانی ماد	۲۱۲
۳۳ – دژ مادی	۲۱٤
۳٤ – دژ مادی خار خار	۲۳۷
۳۵ – شاهکی مادی بانمونهٔ دژ خویش	۲٤۱
۳٦ ــ محاصرهٔ دژ توسط لشکریان آشور	۲٤۷
۳۷ – عرابهٔ جنگی آشوری	۲۵۰
۳۸ – کوچاندن مادیها به عنف	۲۵۳
۳۹ – دژی در مانّا	۲٦٦
٤۰ ــ کیمریان ، نقش ظرف پونتی – اتروسکی	۲۹۱
٤۱ – کیمریان (؟) ، تصویری برتابوتی	۲۹۳
٤۲ – سکایان «تیزخود»	۳۰۸
٤۳ – سکونخا پیشوای سکایان	۳۱۰
٤٤ ــ ناوکهای اسکیت – مادی	۳۱٤
٤۵ – ناوکهای اسکیت – مادی	۳۱۵
٤٦ – تزیینات نوع اسکیتی	۳۱۷
٤۷ ــ شاه آسارخادون	۳۲۰
٤۸ – دژ مادی «کیشه‌سو»	۳۳٤

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۹ – جرثقیل قلعه‌کوب آشوری ۳۳۵
۵۰ – مادیها در پیکار با اسکیتها ۳۵۷
۵۱ ــ حصار استحکامات دفاعی شهر آشور ۳۷۵
۵۲ – منظرهٔ حصار آشور از طرف دجله ۳۷۷
۵۳ – نقشهٔ ویرانه‌های نینوا ۳۷۸
۵۴ – کشتار مغلوبان به دست آشوریان ۳۸۱
۵۵ – بردن اسیران تحت‌الحفظ ۳۸۲
۵۶ – به عنف کوچاندن ساکنان نقاطی که بدست آشوریان افتاده ۳۸۲
۵۷ – سواران لیدی ۳۹۴
۵۸ ــ نقش برجسته برمقبرهٔ مخروطی «قزکاپان» ۳۹۵
۵۹ – بزرگان ماد ۴۰۷
۶۰ – کشاورز ایرانی ۴۰۹
۶۱ – یکی از تصاویر وضع داخلی حیاط خانه‌ای در شهر اورارتوئی «تئی‌شه‌بائینی» ۴۴۶
۶۲ – ساختمان روستایی کنونی در آذربایجان ۴۴۸
۶۳ – بخشی از زینت طشتی مفرغی ۴۴۹
۶۴ – پوشاك ساکنان ماد ۴۵۰
۶۵ ــ علامات هیروگلیف ازظرفی نقره‌ای ۴۵۲
۶۶ – نمونه‌ای ازکتیبهٔ شاه هخامنشی (داریوش اول) ۴۵۳
۶۷ – مغ با ظرفی برای هئومه ۴۶۷
۶۸ – مغ ، مجسمهٔ کوچك نقره ۴۶۷
۶۹ – مغ ، بزغاله‌ای برای قربانی می‌برد ۴۸۸
۷۰ – ظرف منقوش از تپهٔ سیلك ۴۹۷
۷۱ – کوزهٔ مفرغی مانناپی ۴۹۸
۷۲ – ساغر شاخ‌گونه‌ای‌گلین ۴۹۸
۷۳ ــ بشقابی نقره . زیویه ۴۹۹
۷۴ – سینه‌بند طلا از زیویه ۵۰۰
۷۵ – زینتی ازطلا ، گنجینهٔ زیویه ۵۰۱
۷۶ – زینت نقره‌ای ساز و برگ عرابه ، گنجینهٔ زیویه ۵۰۱
۷۷ – النگوی طلا ، کار مانّنا ، گنجینهٔ زیویه ۵۰۳
۷۸ – گوری مربوط به قبل از دوران اوستا ۵۰۴
۷۹ – مقبره‌ای در مخروطی فخریك نزدیك میاندوآب ۵۰۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۰ – مقبره‌ای در صخرهٔ نزدیک صحنه ۵۰۶
۸۱ – مقبره‌ای در صخرهٔ «قیزقاپان» ۵۰۷
۸۲ – مقبره‌ای در صخرهٔ «دکان داود» ۵۰۷
۸۳ – گئوماتا – گرته از روی نقش برجستهٔ بیستون ۵۲۰
۸۴ – فرورتیش ، گرته از روی نقش برجستهٔ بیستون ۵۳۵
۸۵ – چیتران تخمه – گرته از روی نقش برجستهٔ بیستون ۵۳۹
۸۶ – پوشاك قبایل آلبانی ۵۴۹
۸۷ – جنگجویی در لباس مادی ۵۵۱
۸۸ – جنگجوی مادی سبك اسلحه در پیکار با مرد یونانی ۵۵۲

فهرست نقشه ها

نقشهٔ نواحی شماره گذاری شدهٔ ماد ۱۱۹
محل تقریبی گروههای نژادی درسرزمین ماد در هزارهٔ سوم قبل از میلاد ۱۳۳
محل سکونت تقریبی گروههای نژادی درآغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد ۱۸۰
نقشهٔ ماد در فاصلهٔ قرنهای نهم و هفته قبل از میلاد ۲۷۸ – ۲۷۹
ماد وآسیای مقدم در پایان قرن هفتم قبل ازمیلاد ۲۸۰
امپراطوری ماد در نیمهٔ اول قرن ششم قبل از میلاد ۴۱۴–۴۱۵

فهرست جدولها

جدول شمارهٔ ۱ ۸
جدول شمارهٔ ۲ ۸۷
جدول شمارهٔ ۳ ۴۰۱
جدول شمارهٔ ۴ ۴۲۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقدمهٔ مترجم

مادها تنها قبیله‌های آریائی زبان بودندکه پیش از دوران هخامنشیان در بخش بزرگی ازایران زمین‌کنونی دولت‌گونه و پادشاهئی داشتند . عهد ایشان از لحاظ طول زمان حتی بیش از دوبرابر روزگار فرمانروائی شاهان هخامنشی بوده است .

مادها امپراطوری بزرگ آشور را تار ومارکردند و خود وقومها وقبیله‌های بسیار را از قید بندگی‌آن دولت ستمگر وجبار آزاد ساختند ؛ ولی تاریخ ماد و دولت و پادشاهی ایشان فصل مستقلی درتاریخ ایران نداشته و مورخان غالباً سرگذشت آنان را همچون مقدمه‌ای به تاریخ هخامنشیان نقل کرده و می‌کنند .

در طی نیم قرن اخیر برخی کشفهای تازهٔ باستان‌شناسی به‌عمل آمده و لوحهائی قرائت شده‌که بعضی ازگوشه‌های تاریك تاریخ ماد را بالنسبه روشن ساخته است .

گرد آوردن این مدرکها و سندهای تازه و تنظیم و تدوین ونقدآنها مستلزم وجود و همت کسی بود که ـ گذشته از شور و علاقه ـ بتواند مستقیماً از آنها بهره‌گیرد .

ایگور میخائیلوویچ دیاکونوف متخصص فقه‌اللغه و تاریخ خاور باستانی و کارمند ارشد موزهٔ نامی ارمیتاژ و استاد علوم تاریخ و عضو افتخاری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انجمن آسیائی سلطنتی بریتانیا و صاحب تألیفهای فراوان در تاریخ مشرق‌کهن و فقه‌اللغه و زبانهای اکدی و شومری واورارتوئی وغیره‌که درشعبهٔ انستیتوی اقوام آسیائی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد مقام ارجمندی دارد شایستهٔ دست زدن به‌این‌کار پرارج بوده است .

وی انجام این مهم را وجههٔ همت ساخت و این راه‌نو راگشود وازگام‌زدن در جاده های کوبیدهٔ دیگران چشم پوشید و به نقد سندهای معلوم و تطبیق آنها با مدرکهای باستان‌شناسی و لوحهای نوگشوده و استنتاج منطقی از مجموع پرداخت و حاصل کوشش پرارج وی کتابی است که به نام «تاریخ ماد» ترجمهٔ آن تقدیم‌خوانندگان و پژوهندگان پارسی‌زبان می‌شود .

بدیهی است ، چنانکه مؤلف در مقدمه یاد کرده این تاریخ صورت قطعیت‌نداردوکشفهای آیندهٔ باستان‌شناسی‌وبالواحی که‌بعدها گشوده‌شودممکن است دگرگونیهائی در جزئیات وحتی کلیات موضوع پدیدآورد .

نگارندهٔ این سطور ـ مترجم «تاریخ ماد» ـ باوجودکمی مایه فقط به سبب توجهی که جمعی از دوستان دانشمند به انجام این ترجمه ابراز کرده بودند و علاقه‌ای که خود به موضوع کتاب داشته به این کار که برتر ازتوانائی او بوده مبادرت ورزیده است .

مترجم وظیفهٔ خود می‌داند از استاد و دوست بسیار گرامی آقای سعید نفیسی‌که نسخه‌ای از این تألیف نفیس را در اختیار وی گذاشته وآقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه و مدیر عامل بنگاه ترجمه و نشر کتاب که «تاریخ ماد» به همت و کوشش ایشان و دیگر کارکنان آن بنگاه منتشر می‌شود و آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه که متن کتاب را مرور کرده اسامی تاریخی و اصطلاحات مذهبی و غیره را اصلاح کرده‌اند و آقای مسعود رجب‌نیاکه‌کار دشوار تصحیح حواشی و تعلیقات بسیار مفصل کتاب‌را به عهده داشته‌اند و آقای عبدالله سیار که طبع کتاب زیر نظر دقیق ایشان صورت گرفته و آقای کمال اجتماعی که در طی ماههای متمادی به‌کار دشوار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غلط‌گیری نمونه‌ها وکلمات نامأنوس همت گماشتند ، سپاسگزاری کند .

بدیهی است مسئولیت خطاهائی که روی داده باشد به‌عهدهٔ مترجم است.

دراینجا به‌بعضی نکات ، که بهتر است خواننده در نظر گیرد ، اشاره می‌شود :

در تاریخ ماد به بسیاری از اسامی برمی‌خوریم که برای بار اول درایران شنیده می‌شود ویادرکتابی نقل می‌گردد وبرخی اسامی دیگر درمنابع وترجمه‌های دیگر فارسی به صورتی دیگر و یا به چند صورت دیگر آمده .

برخی ازاسامی به‌سبب نبودن صوت وحرف «ه» و«ق» و«غ» و«آ» در زبان و خط روسی ممکن است اندکی تحریف شده باشد مانند رود «هالیس» (قزل ایرماق) که در چند جا «گالیس» نوشته شده و در غلطنامه تصحیح گردیده است و غیره .

تحریر لاتینی کلمات به صورت صوتی است و املای اصلی آنها در نظر گرفته نشده است .

کتاب «تاریخ ماد» در سال ۱۹۵۶ چاپ شده و مؤلف در حین تجلید از روی مدرکهائی که بعد از تألیف و چاپ کتاب به دست او رسیده چند نکته افزوده‌که در صفحهٔ بعد نقل می‌شود .

توفیق خوانندگان را آرزومند است .

کریم کشاورز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تکملهٔ مؤلف

در سال ۱۹۵۶ قطعات تازه‌ای از تاریخ وقایع بابل مربوط به سالهای ۶۳۳ ــ ۶۲۶ ، ۵۹۵ ــ ۶۰۸ و ۵۵۶ ق.م. منتشر شد ، که به یاری آنها D. J. Wiseman. Chronicles of Chaldaean Kings. London, 1956.) می‌توان جریان وقایع آن زمان را بدقت و صراحت معلوم ساخت . در زیر مهمترین نکات دقیق را نقل می‌کنیم :

مربوط به ص ۳۶۸ و ۳۶۹ ــ ظاهراً سین شاریشکون در سال ۶۲۹ آغاز حکومت کرد . کاندالانو که در سال ۶۲۷ درگذشت علیه وی خروج کرد . زان پس نابوپالاسار در رأس شورش قرارگرفت و فقط در پائیز سال ۶۲۶ لقب پادشاهی یافت . نابوپالاسار موفق شدکه سراسر بابل را در سال ۶۲۲ ویااندکی دیرتر تصرف کند . ظاهراً عیلام باوی متحد بوده . سین‌شوملی‌شیر محتملا فقط در حدود سال ۶۲۲ــ۶۲۶ ق.م. علیه سین ــ شاریشکون خروج کرد .

مربوط به ص۳۸۸ و۳۸۹ ــ درسال ۶۰۸ بابلیان بدناحیهٔ بیت‌هانونیه در اورارتو حمله کردند . از سال ۶۰۷ نابوخودونوسور عملیات جنگی را رهبری می‌کرده و مصریان را در زیر حصار کارکمیش و خامات درهم شکست . در آن زمان در تاریخ وقایع دیگر نامی از مادیها دیده نمی‌شود . نابوپالاسار در ماه اوت سال ۶۰۵ درگذشت .

مربوط به ص ۴۳۸ ــ در سالهای ۵۹۵ ــ ۵۹۶ میان نابوخودونوسور دوم وسلطان مستقل عیلام (؟) جنگی وقوع یافت . ممکن است‌که بابل شوش را در تصرف نداشته ، این فرض‌که جنگی میان نریگلی‌سار باماد درگرفته بود تأیید نمی‌شود ولی در عوض شرح لشکرکشی وی به‌کیلیکیه تامرز لیدی (سالهای ۵۵۶ ــ ۵۵۷) در دست است . رجوع شود به حاشیهٔ ۲۹ فصل هفتم .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاریخ ماد

تالیف

ا. م. دیاکونوف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سخنی از مؤلف

در دوران باستان دولت « ماد » ودولت « مانّا » ـ سلف آن ـ امپراطوریهای معظمی‌را تشکیل‌میدادند . امپراطوری «ماد» ، با اینکه‌دیری‌نپائید ، وظیفهٔ تاریخی مهمی‌داشت . «ماد» یوغ‌آشور را که بتقریب سراسر آسیای‌غربی‌را تحت‌سلطهٔ‌خویش داشت ، بر انداخت و هجوم اسکیتها را دفع‌نمود و اقوامی‌چند را که بحالت بدویت میزیستند وارد دایرهٔ مدنیّت ساخت و مطیع نظامات دولتی کرد . ظاهراً تعالیمی که بعد مبنای دین زرتشت قرار گرفت‌ودر تکامل معتقدات وافکارمردم جهان‌باستان نقش مهمی‌ایفاء نمود ، درخطهٔ امپراطوری ماد بسط یافت .

بخش اعظم سرزمین ماد درمنطقه‌ای قرارداشت که بعد ها آذربایجان نامیده شد و درجنوب رود ارس واقع بود . بنظرمیرسد که حکم دولت ماد گاهی در اراضی شمالی‌آن منطقه(جمهوری شوروی‌آذربایجان کنونی) نیز نافذبود . نام «آذربایجان» خود ازکلمهٔ مادی «آتروپاتن» مشتق است و شکی‌نیست که درطی‌تاریخ پیچ درپیچ و طولانی‌و کثیرالجوانب پیدایش مردم آذربایجان ، عنصر نژادی ماد نقش مهمی بازی کرده ، حتی‌دربعضی ادوارتاریخی وظیفهٔ هدایت ورهبری‌را بعهده داشته است . بدین سبب توجه فوق العاده ای که محافل اجتماعی آذربایجان بمسائل تاریخ ماد مبذول میدارند ، قابل درك میباشد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب حاضر که برای انستیتوی تاریخ وفلسفهٔ فرهنگستان علوم ج . ش . س آذربایجان نوشته شده است باید تاحدّی بپاره‌ای مسائل یاد شده پاسخ دهد .

هدف این تـألیف روشن کردن مسائل بسیار معضل و مهم مربوط به منشأ و پیدایش وتشکیل مردم آذربایجان نمی‌باشد ومؤلف که کارشناس تاریخ و لغت خاور- باستانی است بهیچوجه خودراصالح وآماده برای بحث درآن نمی‌شمارد . کتاب حاضر فقط دربارهٔ دولت ماد نوشته شده است . تذکراین نکته نیزضروری است که از تمام تاریخ آندولت گفتگونمی کند و منحصراً مربوط بتاریخ آن کشور از عهد عتیق تـا زمان ایجاد دولت مادی «آتروپاتن» وانشعاب وتجزیهٔ آن ازآنچه دراصطلاح ماد- سفلی یا ماد بزرگ نامیده می‌شود ، میباشد ، که در ادوار مابعد هیچگونه رابطه ای با تاریخ آذربایجان نداشته است . تحریر تاریخ «آتروپاتن» مستلزم استفاده ازمنابعی است که ازحدود صلاحیت مؤلف خارج‌میباشد وبنابراین‌ازجملهٔ مسائلی که‌دراینجا مورد پژوهش است ، نیست .

تألیفی که بخواننده عرضه میگردد کتاب درسی تاریخ ماد نبوده بلکه بیشتر تحقیقی‌است درتاریخ آن کشور . و بدین سبب جریان تاریخی را نمیتوان در سراسر کتاب بوجهی‌موزون بیان کرد، بنابراین‌به‌برخی‌مسائل که نیازمند بررسی‌وتجزیه و تحلیل ویژه‌ای‌بود ، توجه خاص مبذول گشته وجای‌بیشتری بدان تخصیص داده شده است . درنتیجه گاهی این‌روش منجربانحراف ازبیان اصل مطلب وخط مشی اساسی گشته است . بخشهـای دیگری که به پژوهشهای ویژه نیـازمند نبوده ، یا چنین تحقیقاتی دربارهٔ آنها ازحیّزامکان خارج بوده بصورت فشرده تر عرضه گشته و ممکن است ازلحاظ ادای حق مطلب وتعقیب خط مشی‌اساسی‌بشکل مستمرتری‌ازآن‌سخن گفت . گرچه‌شایداینگونه‌تنظیم کتاب‌برای عدهٔ کثیرخوانندگان عادی‌دشواریهایی پدیدآورد . ولی‌با این‌حال مؤلف می‌پندارد که این تألیف فقط مورد علاقهٔ متخصصان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نخواهدبود . وبدین‌سبب کوشیده است تا شیوهٔ بیان‌درمتن کتاب حتی‌المقدور روشن وعامه فهم باشد و ترتیب مطالب اصلی‌بنحوی صورت گیرد که خواننده نه فقط پاسخ مسائل مورد علاقهٔ خاص خویش‌را در آن بیابد بلکه در درجهٔ‌اول، بامراجعه به متن تألیف ، باتاریخ مادآشناشود .

ضمناً وظیفهٔ دیگروجداگانه‌ای نیزبعهدهٔ مؤلف‌بوده است واین کتاب‌بااینکه مدعی احراز کمال نیست ، میبایست نخستین مجموعهٔ مطالب موجود باشد و در تحقیقات بعدی مسائل مطروحه و همچنین امر پژوهش منشأ و پیدایش و تشکیل عناصرنژادی که درترکیب مردم آذربایجان دخیل‌بوده‌اند ، مورد استفاده‌قرار گیرد. بنابراین مؤلف بویژه برای مسائل‌زبان وسازمان قبیله‌ای جای بسیار تخصیص داده است وحال آنکه هدف وی‌بیان تاریخ زبان ومنشأ واشتقاق نژادی نبوده است .

برای‌اینکه مجموع این مطالب مانع از بیان تاریخ نشود ، بیشتر موادی که جنبهٔ اختصاصی‌داشت درحواشی و تعلیقات ذکرشده است نه درمتن . گرچه حواشی و تعلیقات به زیرصفحات نقل شده است[۱] ، ولی- نظربه حجم آن - چنانچه بموازات قرائت متن خوانده شود ، درك مطلب را دچار دشواری می‌سازد بدین سبب توصیه میشود که خواننده فقط در صورت قرائت بعدی و مکرر ویا قرائت عمقی به حواشی مراجعه کند . زیرا که حواشی و تعلیقات یاد شده برای خوانندهٔ متخصص نوشته شده است (نه متفنّن) .

با اینکه مطالب ویژهٔ متخصصان ازمتن اصلی کتاب جدا شده ودرحاشیه آمده است ، معهذا کوششی که برای حد اکثر استفاده از مدارك موجود و گنجاندن آن در متن نیز بعمل‌آمده است تا اندازه‌ای‌آنرا سنگین ساخته . شاید بخصوص، درفصل دوم - که مربوط بتاریخ نظامی تجاوز آشور به خاك ماد است و (بسبب پراکندگی اراضی مورد نظر از لحاظ سیاسی) بدشواری جذب میشود - این نکته بیشتر بچشم

(۱) در این ترجمه حواشی وتعلیقات بپایان‌کتاب منتقل شده است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخورد . این نقیصه در یك کتاب درسی تاریخ قابل رفع است ولی در تألیفی که جنبهٔ تحقیق دارد ودر عین حال مجموعه‌ای از مدارك و مطالب موجود است ، شرح و بسط بسیاری ازجزئیات اجتناب ناپذیر بوده . معهذا معتقدم که جزئیات یادشده، جریان اصلی تاریخ را تحت‌الشعاع قرار نداده است .

مؤلف نیك می‌داند که در بسیاری از احوال تاریخ ماد میتوان نظر دیگری ـ جز آنچه وی‌دارد ـ ابرازداشت . قلّت فوق‌العادهٔ منابع ویك جانبه بودن آنهاواختلاف وتضاد عجیبی که درمورد تاریخ برخی اعصار در میان آنها وجود دارد ، هرپژوهنده‌ای را ناگزیر میسازد که عرصهٔ فرض‌و گمان را بسط دهد . در هیچیك از تاریخهای‌عهد عتیق بقدر تاریخ ماد اینهمه اظهار نظرهای گوناگون وضد ونقیض وغالباً بی‌اساس و عجیب وغریب (درشرح وقایع وامورسیاسی ودیگرجوانب تاریخ نویسی) بعمل‌نیامده است . بدیهی است که کتاب حاضر نیز از فرض و حدس عاری نیست ، گرچه مؤلف کوشیده است تا توسن‌حدس و گمان را مهار کند وفرضیات خویش را برمدارك‌بسیار مثبت وبی‌غرض مبتنی سازد . ضمناً هر بار که استنتاجی بر پایهٔ فرض و حدس باشد مؤلف تذکر داده است ، تا نتایجی که بر مبنای استوار قرارندارد ، بخواننده تحمیل نگردد . بالطبع‌جریان ظاهری وقایع‌را ـ که مؤلف‌بیاری‌استنتاج‌بیان کرده‌ـ نمیتوان از هر جهت درست و بی‌نقص پنداشت . مؤلف بهیچوجه مدعی نیست کـه بطور قطع تاریخ ماد راپیکره ریزی کرده است . ومیل دارد کتاب حاضر نه چون بازپسین‌سخن بلکه سرآغاز پیدایش وآفرینش تاریخ ماد در دانش شوروی شمرده شود .

مؤلف دربیان واحیای جریان‌تکامل‌تاریخ اجتماعی‌واقتصادی ماد با دشواریهای بزرگ روبرو شد و بـا قلّت فوق‌العادهٔ مطلب و منابع مصادف گشت . بـا اینحال ، تئوریهای علمی نقطهٔ اتکای محکمی برای شخص محقق می‌باشد . اوضاع و احوالی که همعنان‌پیدایش جامعهٔ برده‌داری‌بوده‌است ونخستین گامهائی که جامعهٔ مزبور در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طریق تکامل برداشته بحدی مورد مداقهٔ نظری دانشمندان شوروی قرار گرفته که بمحض در دست داشتن چند مدرك پرا کنده و آثار و امارات غیرمستقیم وغیره میتوان جریان ومشی تکامل را چنان که تقریباً موافق با حقیقت باشد ـ بطورکلی ـ مشخص نمود و پیشرفت هرمرحله را جداگانه معین کرد .

مؤلف با یك دشواری دیگر ـ که رفع آن بسیار مشکل بود ـ روبرو شد. باین معنی که منابع موجود بقدری قلیل است که نگارنده ناگزیر بود از هرمطلبی قطره قطره اطلاعات ممکن را استخراج کند . گذشته از این منابع مزبور گوناگون است (باستان شناسی ، کتبی ، آثار باقیه در زبانها) و مهمتر از همهٔ آنها ـ یعنی مدارك و منابع کتبی ـ بزبانهای مختلف نوشته شده است . منابع کتبی که برای احیای تاریخ ماد ضرورت دارد بزبانهای سومری واکدی (بلهجه‌های بابلی وآشوری) و عیلامی و اورارتویی وپارسی باستانی واوستایی وعبری قدیم ویونانی ولاتینی وارمنی قدیم نوشته شده و خطوطی که مورد استفاده قرار گرفته نیز بهمین قدر گوناگون است . برای بررسی نامها (که در مقام خود منبع تاریخی مهمی شمرده می‌شوند) وبطورکلی برای مطالعهٔ مدارك زبانشناسی Linguistique بایدبزبانهای هوریتی وزبانهای مختلف ایرانی وآرامی وغیره توسل جست .

بدیهی است که هیچ مورخی نمیتواند به فقه‌اللغة اینهمه زبانهای گوناگون آشنایی کامل داشته باشد. این که مؤلف تنها مورخ نبوده بلکه زبانشناس نیز می‌باشد، در تدوین وتنظیم این کتاب فوق‌العاده ویرا یاری کرده است ومعلومات عمومی وی در رشتهٔ زبانشناسی باو کومك کرده است تا از مطالب و مدارك زبانهایی هم که در آن تخصص ندارد استفاده نماید . معهذا ، گرچه هرجا مقدوربود باصل منابع رجوع کرده است ، ولی در مورد اوستا وبرخی دیگرمنابع ایرانی وارمنی ناگزیر به ترجمه‌های موجود متوسل شده است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اما راجع بمدارك و منابع دیگر زبانها ،آشنایی مؤلف طبعاً با السنهٔ مزبور متفاوت است و فقط در مورد زبانهایی که بخط میخی نوشته می‌شده ، میتواند با استقلال کامل بتحقیق پردازد. بدین سبب لازم دانست در بسیاری از مسائل با علمای متخصص فقه‌اللغة مشورت کند؛ وباین مناسبت مایل است مراتب حق شناسی خویش را ازیاری‌واندرزهای و.آ. لیوشیتس Livchitz در قسمت فقه‌اللغة ایرانی، وبانو س.و. پولیاکووا Poliakova در فقه‌اللغة عتیق و بانو ك. ب. استارکوا Starkova در فقه‌اللغة عبری قدیم ، تقدیم دارد . بدیهی است اشخاص یاد شده که مورد شور مؤلف قرار گرفته‌اند بهیچوجه مسئولیت‌مطالب متن کتاب را ، بشکلی که از زیرقلم وی درآمده وهمچنین خطاها واشتباهات ممکنه را بعهده ندارند .

میتوان گفت که مؤلف حتی‌القوة منابع کتبی وزبانی را بطورکامل ودقیق‌مورد استفاده قرارداده ودرآن تحقیقات خاص‌بعمل آورده است . ولی‌درمورد مدارك‌باستان‌شناسی ومردم شناسی ودیگر مدارك متشابه وضع چنین نیست و مؤلف باستانشناس نمی‌باشد و از استنتاجهای آمادهٔ علم باستانشناسی استفاده کرده است ؛ و بهیچوجه ساعی نبوده است که تمام مدارك و مطالب را در این زمینه عرضه دارد و یا آنها را مستقلاً مورد تجزیه وتحلیل قرار دهد .

خواننده دراین کتاب مطالب‌کافی‌دربارهٔ باستانشناسی‌ماد نخواهد یافت. گرچه از نظر احیاء و کشف ونمایاندن منظرهٔ تاریخی ، مطالب مزبور نیز در ردیف دیگر منابع مورد استفاده قرار گرفته است . ولی بطورکلی این تألیف برآثار ومنابع کتبی وتا حدی‌آثارباقیه در زبانها مبتنی‌میباشد . واین شکل کتاب کاملاً موجّه است، زیرا که فعلاً فقط ماقبل تاریخ کشور ودولت ماد تا اندازه‌ای بیاری باستانشناسی درشرف روشن‌شدن است واز مهمترین‌دورهٔ حیات امپراطوری بزرگ ماد ـ که در نظرما حایز اهمیت می‌باشد ـ اثری درآثار یادشده (باستانشناسی) وجود ندارد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مؤلف امیدوار است که در آینده مسائل باستانشناسی ودیگر مطالب مربوط بتاریخ ماد ـ اعم از آنچه در این تألیف آمده یا نیامده است ـ مورد پژوهش محققان دقیقتری قرار گیرد . وشاید کتاب حاضر تا حدی بایشان یاری کند .

* ✡ *

اکنون بجااست سخنی‌چند دربارهٔ شیوهٔ تحریر اسامی واصطلاحات‌ـشیوه‌ای که در این کتاب بکار بسته شده است ـ گفته شود . بطورکلی طرق و موازینی که در مورد هرزبان باستانی مقبول عامه است مرعی گشته وفقط طرز تحریرکلمات یونانی از این قاعده مستثنی می‌باشد .

در تمام مواردی که منظور نظر از بکار بستن مواد ومطالب زبانهای گوناگون (وازآنجمله نامهایی که درآن زبانها بکار رفته) این بوده که خواننده بتواند دربارهٔ منشأزبان یاخویشاوندی زبانها وغیره داوری کند ، مؤلف معتقد است که طرزتحریر مرسوم لغات یونانی برای خوانندگان غیرمتخصص در زبانهای باستانی تولید اشکال خواهد کرد . چنانکه میدانیم عادةً لغات یونانی یا با حروف یونانی نوشته می‌شد یا علی‌الرسم با حروف لاتین که قواعد طرز تحریرآن از دوران‌روم قدیم تدوین‌شده‌بود. ولی با این طرز ادای کلمات یونانی، در ذهن خواننده‌ای که با تاریخ زبانهای‌باستانی آشنا نباشد درمورد دقت وصحت‌ادای‌کلمات مادی ودیگرلغات ونامها، توسط یونانیان قدیم ، تصورغلطی‌پدید می‌آید. فی‌المثل‌خواننده‌ای که بزبانهای لاتینی ویونانی‌آشنا نباشد از کجا می‌داند که «اپسیلون» (ایکرك) که‌ما آنرا در رسم‌الخط لاتینی‌بشکل « i ـ ای» تلفظ می کنیم در زبان یونانی زمان هرودوت بجای «او» بکار می‌رفته است و «زتا» (در رسم‌الخط لاتینی z) چون «زد zd» تلفظ میشده ، و «خی» (ch لاتینی) نه «خ» بلکه «ك» دمی aspiré تلفظ میشده والخ ؟ نباید ازنظر دور داشت که این مطالب ازلحاظ تشخیص‌ارزش‌اسناد زبانی‌واجد اهمیت می‌باشد. بدین سبب ما تصمیم گرفتیم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رسم و سنت جاری را ترك کوییم و رسم‌الخط زیر را برای حروف یونانی بکار بندیم

جدول شمارهٔ ۱

حروف یونانی	شیوه کتابت آن حروف: شیوه قدیمی	شیوه کتابت آن حروف: شیوه‌ای که دراین کتاب اختیار شده	حروف یونانی	شیوه کتابت آن حروف: شیوه قدیمی	شیوه کتابت آن حروف: شیوه‌ای که دراین کتاب اختیار شده	حروف یونانی	شیوه کتابت آن حروف: شیوه قدیمی	شیوه کتابت آن حروف: شیوه‌ای که دراین کتاب اختیار شده
A α	a	a	K κ	k	k	T τ	t	t
B β	b	b	Λ λ	l	l	Υ υ	y	u
Γ γ	g	g	M μ	m	m	Φ φ	ph	ph
Δ δ	d	d	N ν	n	n	Χ χ	ch	kh
E ε	e	e	Ξ ξ	x	ks	Ψ ψ	ps	ps
Z ζ	z	zd, z	O ο	o	o	Ω ω	o	o͡
H η	e	e͡	Π π	p	p	Ου	u	ou
Θ ϑ	th	th	P ρ	rh, r	rh, r			
I ι	i	i	Σ σ ς	s	s			

بمنظور سادگی وسهولت درمقایسهٔ کلمات زبان اوستایی با لغات دیگرزبانها ، بعضی از ریزه‌کاریهای املای اوستایی وازآنجمله حروف صدادار افزوده بمیان کلمات متروك گشت وفی‌المثل برای هئوروتات Haurvatāt ـ هروتات Harvatāt وبجای پایتی‌ـ پاتی و الخ نوشته شد . «دیفتونگ‌ها» یا مصوتهای مرکب با در نظر گرفتن ریشهٔ آن تحریر شده ـ ai ، بجای aë ، au و ao . حرف š (از نظر ریشه rt) بشکل rt ادا شده است . در بسیاری از موارد درکلمات اوستایی و فارسی باستان شکل اصلی را (با خط ربط ـ درآخر کلمه) بجای حالت فاعلی nominatif آورده‌ایم .

در نوشتن لغات دیگرزبانها تلفیق ph ، kh و th وغیره رابرای ادای بیصداهای دمی aspiré بکار برده‌ایم [1] . حروف یونانی $\beta, \gamma, \delta, \varkappa, \vartheta$ در متن خط لاتینی فقط برای ادای بیصداهای حلقی بکار برده شده است : مثلاً δ بجای th انگلیسی صدادار و ϑ بجای th خفی از بن دندان بکار رفته است و γ بجای (گ) «Γ روسی» درکلمهٔ

(۱) درلغات عبری قدیم وآرامی دمی‌بودن حروف مشخص نمی‌باشد زیرا تفاوت بیصداهای‌غیردمی muet ودمی aspiré در زبانهای یاد شده جنبهٔ تلفیقی دارد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«Bogotily» طبق تلفظ جنوب روسیه (تلفظی میان غ و گ ـ مترجم) و یا «غ» آذربایجانی (منظور «غ» خفیف است ـ در رسم‌الخط آذربایجان شوروی) و x («خ» در زبانهای سامی بشکل h̲) تلفظ «خ» راسخت‌تر از زبان روسی ادا میکند. اما β ـ صداییست میان «ب» و «w» انگلیسی.

نقطهٔ زیرین هر حرف باصطلاح بیصداهای مشدّد را مشخّص مینماید (که سخت و با مدّ تلفظ می‌شوند؛ ṣ شاید بشکل «تس ts» تلفظ میشده است)؛ š، «ش» روسی را ادا می‌کند و ž، «ژ» و j، «ج» و c، «تس» و č، «چ» را می‌رساند. علامت ç ش ملایم یا خفیف ـ یا صدایی را که شاید شبیه «شچ» بتلفظ روسیهٔ وسطی بوده‌است ـ ادا میکند[1].

خطی بر حروف صدادار، علامت مدّاست[2]. علامت کمان مانند، رو یا زیر حروف علامت اختصار مفرط در تلفظ می‌باشد.

(۱) بعضی علامات (بخصوص در زبانهای سامی) که ندرتاً بکاررفته چنین‌است: (ʿ) اخراج هوا ازحلق، مانندسرفه‌ای خفیف. (ʾ) حرف بیصدا است که باانقباض حنجره هنگام عبورجریان‌هوا تشکیل‌شود. ḥ ـ مانند پدیدهٔ پیشین ولی بدون شرکت اوتاد صوت (مانند «خ»). ونیز ḥ شکلی از š نهایی است ودر تعداد قلیلی از لغات هندی‌بکاررفته وصوت دیگری دارد. š صدایی از نوع «س» یا «ش» است. ə بمعنی صدا داری بسیار خفیف وکوتاه‌است و ā «آ» مصوت بازاست‌که به «a» نزدیک میباشد. دایره‌ای زیر ḷ بمعنی تلفظ خفه وزیر ṛ بمعنی‌تلفظ «r» مصوت‌است ṇ ـ «گ» است که از بینی تلفظ شود (چون درکلمهٔ king انگلیسی). در زبانهای ایرانی y و در زبانهای سامی j بجای «ی» بکار رفته است. (مثل تلفظ یای ساکن آخرکلمه در «ری»، و «جای» ـ مترجم)

(۲) در زبان اکدی ـ کلاهک بشکل هشت یا circonflexe

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقدمه‌ای برای بررسی تاریخ ماد

۱ـ منابع مستند و نقلی

نوشتن تاریخ ماد، بسبب وضع منابع، کاری فوق‌العاده دشوار وپیچیده است . تا اواسط قرن گذشته وضع مـاد تقریباً مانند دیگر کشورهای خاور بـاستانی بـود و دربارهٔ سرزمین مزبور و همسایگان آن جز اطلاعات قلیل نیمه افسانه و جسته و گریختهٔ مؤلّفان یونانی چیزی در دست نبود. ولی در ظرف صد سال اخیر علم تاریخ با مقدار زیادی مدارك واسناد مربوط بتاریخ بابل و آشور و دیگر کشورهای خاور باستانی غنی گشته وهزاران سند کتبی وآثار زیر خاکی از ده‌ها شهرك بدست‌آمده است . اما بررسی اوضاع ماد ازمسیر عمومی وپیشرفت علم تاریخ بر کنارمانده‌است. کافی است یادآور شویم که هنوز در قلمرو مادیها یك شهر هم مورد حفّاری قـرار نگرفته است و حتی یك اثر کتبی نیز که مربوط بدوران دولت مادیها باشد در دست نیست ودربارهٔ تاریخ مادیها ـ همچون صد سال پیش ـ از روی اطلاعات منابع‌بیگانه داوری می کنیم، بااین تفاوت که‌ازاواسط قرن گذشته منابع میخی نیزبمنابع یونانی افزوده شده است .

اما راجع بمنابع باستانشناسی ـ تـذکر این نکته لازم است کـه در قلمرو

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آذربایجان شوروی حفریات علمی مرتباً بعمل آمده است و اکنون نیز بعمل میآید. نتایج این کاوشها که توسط ای. جعفر زاده و س. م. قاضی‌اف و دیگران بعمل میآید باید در بررسی تاریخ ماد مورد استفاده قرار گیرد ولی نه مستقیماً بلکه بطور غیر مستقیم. علی‌رغم اینکه فرهنگ و تمدن مادباستانی و آلبانی کهن[1] تا اندازه‌ای نزدیك بیکدیگر بودند و محتملاً مردم آن سرزمین‌ها نیز بمیزان وسیعی از یك نژاد و تیره بشمار می‌رفتند معهذا نباید از یاد برد که در آنزمان برخی از نواحی دارای اساس اقتصادی مشترك نبودند و بدین سبب نمیتوان میان فرهنگ و مدنیت مردم آلبانی و فرهنگ ماد علامت تساوی و تشابه قرار داد.

در آنسوی ارس حفریات و یا اکتشافاتی در بعضی تپه‌ها بعمل آمده (در تپه حصار نزدیك دامغان و تپه سیلك نزدیك کاشان و تپه گیان نزدیك نهاوند و کوی تپه نزدیك ارومیه وبعضی نقاط دیگر) ولی این کاوشها بوسیلهٔ باستانشناسان فرانسوی و امریکایی صورت گرفته است وتقریباً فقط در مرزهای خارجی ناحیهٔ تاریخی مادها بعمل آمده وآثاری که کشف شده است بیشتر مربوط بدورهٔ جماعت بدوی می‌باشد. ما دربارهٔ آثاری که از حفریات مزبور بدست آمده‌است، بعداً سخن خواهیم گفت ولی از آنجایی که پژوهش حاضر بیشتر مبتنی بمطالب منابع مکتوب می‌باشد آثار مکشوف را (که چندان زیاد نیست) مورد تجزیه وتحلیل ویژه وجزء بجزء قرار نخواهیم داد.

مهمترین مراحل تاریخ ماد قدیم ـ از آغاز تشکیل طبقات در جامعهٔ مزبور تا تأسیس امپراطوری بزرگ ماد وسپس (بعد از استقرار حکومت پارس) پیدایش سلطنت «ماد ـ آتروپاتن» ـ از لحاظ منظور ما، بیشتر بیاری مدارك و مطالب آثار مکتوب روشن شده است. اطلاعاتی را که از این راه بدست آمده‌است نمیتوان فراوان دانست،

(۱) نام باستانی ناحیهٔ کوهستانی قفقاز شرقی ـ درکرانهٔ دریای خزر ـ که اکنون جزو آذربایجان شوروی و داغستان است ـ مترجم

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فقط در مورد بعضی از دوره‌ها تاریخ نظامی مشروحاً در دست است. باقی جزئیاتی است که باید از منابع فراوان که بزبانهای گوناگون در ادوارمختلف نوشته شده ومیزان وثوق بآنها نیز متفاوت است ، گردآورد .

آثاری که بخط میخی موجود است، بیش از منابع دیگرمطالبی دربارهٔقلمرو ماد در دسترس ما می گذارند. اقصی مرز غربی مادآینده دامنه‌های جبال زاگروس در دیدگاه شومریان وهمچنین هوریتها و عیلامیان و بعدها بابلیان وآشوریان ـ در سراسر تاریخ آنان ـ ازآغاز هزارهٔ سوم تا سده‌های آخر قبل از میلاد ، قرار داشته است . منابع میخی در برخی موارد اطلاعاتی دربارهٔ نواحی داخلی مـاد نیز بدست می‌دهند . بویژه منابع آشوری (مربوط بدورانی که از قرن نهم قبل از میلاد آغاز گشته به قرن هفتم ق. م. پایان می‌یابد) واجد ارزش بوده ، تاریخ مصادمات نظامی آشوریان را با مادیها در دورهٔ پیش از تأسیس و استواری امپراطوری مادیها تا حدی روشن می‌سازند .

اکنون اندکی بتفصیل ، از ویـژگی‌های چند دسته از آثـار میخی سخن بگوییم .

منابع شومری واکدی قدیم ـ تا اندازه‌ای‌بسبب تسخیر دو رود (بین‌النهرین) جنوبی بدست قبایل کوتی که از سرزمین مادیها برخاسته بـودند و ضمناً بمناسبت لشکرکشی‌های سلاطین شومری واکدی به فلات زاگروس ـ قدیمترین اطلاعات‌را دربارهٔ سرزمینی که بعدها کشور مادیها نامیده شد ، بدست می‌دهند . مدارك زیرجزو منابع مزبور است : فهرست اسامی فرمانفرمایان کوتی ـ که علی‌الظاهر منشأ آن اطلاعات رسمی بوده و بخشی ازآنچه را اصطلاحاً «فهرست سلطنتی شومر» مینامند تشکیل میداده است[۲] ؛ شرح شاعرانه‌ای دربارهٔ جنگ اوتو هگال پادشاه شومری‌شهر اوروك با تیریکان پادشاه کوتی[۳] ؛ یادداشت وقایعی که‌کاهنان غیب گودرآن‌باره پیش‌

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گویی کرده‌اند[٤] و از آنجمله وقایع مربوط به کوتیان و همسایگان ایشان لولوبیان که ساکن جبال ماد بودند ؛ نام‌سالها (در دو رود ـ بین‌النهرین ـ قدیم مبدأ تاریخی وجود نداشت وسال شماری از روی وقایع برجسته بعمل میآمد و هر سال بنام‌واقعهٔ برجسته‌ای که وقوع یافته بود نامیده می‌شد . از آنجمله بود وقایع‌مربوط بدلشکر کشیهای سلاطین شومر و اکد بجبال زاگروس[٥] والخ . مدارك یاد شده تماماً مربوط به هزارهٔ سوم ویا آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد است . اما منابع ما دربارهٔ هزارهٔ دوم قبل از میلادآثار میخی عیلامی وآشوری است .

آثار عیلامی عبارت است از نوشته‌های پادشاهان عیلام (سوزانی یا خوزستان کنونی در جنوب غربی ایران) که بزبان محلی عیلامی و همچنین زبانهای اکدی و شومری تنظیم شده است . متأسفانه از نوشته‌های پادشاه شیلهاك ـ اینشوشیناك (قرن دوازدهم پیش از میلاد) که بگذریم دیگر نوشته‌ها تقریباً بالتمام مربوط بساختمان معابد وکاخها وتشریف وتخلید نامهای شاه و کسان وی میباشد ، و مدارك تاریخی در آن بسیار اندك است. مقداری اسناد دولتی، گزارشها وصورتحسابهای مالی واقتصادی نیزبزبان‌عیلامی ازدوران نخستین شاهان هخامنشی (قرن ششم پیش از میلاد درشوش و قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد در استخر فارس) موجود است : اسامی خاصی که در این گزارشها وصورتحسابها دیده می‌شود تا اندازه‌ای به تعیین منشأ وترکیب نژادی مردمی که در نواحی مجاور ماد زندگی می کردند کومك می کند[٦] .

منابع میخی‌آشوری مربوط به هزارهٔ دوم پیش از میلاد بسیار قلیل است[٧] . و تقریباً تنها از کتیبه‌های پادشاهان تشکیل شده و مربوط بمراسم و سازمان مذهبی میباشد وفقط بطورضمنی ـ وآنهم‌کلی ـ نتایج‌پیروزیهای‌عمدهٔ پادشاه راذکرمی کنند. در کتیبه‌های یاد شده گاهی باسامی کشورها و قبایلی کـه در مشرق آشور زنـدگی می کرده‌اند برمی‌خوریم ولی از کتیبه‌های مذکور هیچگونه اطلاعی دربارهٔ جریان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

واقعی پیش‌آمدهای تاریخی وطرز زندگی وفرهنگ و تربیت و مدنیّت قبایل مزبور بدست نمی‌آید.

اما کتیبه‌های آشوری مربوط به قرن نهم تاهفتم پیش از میلاد صورت‌دیگری دارد[۸]. برخی از آنها مشروحاً وبلسانی شیوا، اطلاعات فراوان دربارهٔ کشورهایی که محل‌پادگان واقامت دستجات جنگی آشوربوده، بدست می‌دهند (متأسفانه کتیبه‌های مزبوردربارهٔ ممالکی که ماوراء حدود دسترسی‌سپاهیان پادشاهان بوده، خاموشند).

کتیبه‌های آشوری این‌عهد به چند نوع‌یادسته منقسم‌می گردد: ۱ـ «نامه‌هایی بخدا» ـ گزارشهای مشروح دربارهٔ یکی از لشکر کشیها که بعنوان معبد خدای بزرگ آشور می‌باشد. گزارشهای مزبور را هنرمندترین کاتبان ادیب تنظیم نموده و مبتنی‌بریادداشتهای‌اصلی‌دبیران‌شاهی‌وصورتهای‌غنایم‌بوده‌است. یکی‌از «نامه‌های‌بخدا» درلشکر کشی سارگون دوم علیه «اورارتو» درسال ۷۱۴ قبل ازمیلاد می‌باشد وباتاریخ ماد رابطهٔ مستقیم دارد. ۲ـ«سالنامه‌ها» ـ یاشرح لشکر کشیهای سالیانهٔ‌پادشاهان که از روی گزارشهای بدوی خلاصه و تنظیم گشته است و برخی بخشهای آن مختصر و ساده گشته و از تحریف خالی نمی‌باشد. ۳ـ «کتیبه‌های بازدید کلی» ـ مجموعی از شروح لشکر کشی‌های یك پادشاه از لحاظ جغرافیایی، نه تقدم و تأخر تاریخی. ٤ـ «کتیبه‌های پیروزی» که فقط حاوی نتایج پیروزیها بطور اختصار می‌باشد و ترتیبی درآن مراعات نگشته است.

باستثنای متون دستهٔ اول که مانند اسناد میخی عادی بر «صفحات» سفالین منقورمیشد، دیگر نوشته‌ها براستوانه‌ها، مخروطها ویا منشورهای سفالین وصفحات سنگ نقرمیگشت وعادةً بمناسبت ساختمان عمارتی‌درپی‌آن قرارداده میشد؛ بانیان آن می پنداشتند که وقتی ساختمان (که عموماً دربین النهرین ازخشت خام بود) کهنه شد وفرو ریختن‌آغاز کرد یکی از پادشاهان آینده تصمیم به‌تجدید بنای‌آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرفته ودیوارها رابرداشته کتیبه‌را مکشوف خواهد ساخت وخاطرهٔ اعمال پادشاهان بدین نحو محفوظ خواهد ماند. «کتیبه‌های پیروزی» یافتحنامه ها بر رویکارونمای سنگی اطاقهای کاخ ها نیزدرجای نمایانی نقرمیشد[۹].

لازم به تذکر نیست که مضمون کتیبه هـا بغرض و جانبداری فراوان آلوده میباشد وچون بمنظورتخلیدنام وتجلیل پادشاهان آشورتنظیم‌شده، شکستهاوناکامیهای ایشانرا باخاموشی برگزار کرده دروصف فتوحاتشان غلونموده،طریق اغراق میپیماید. معهذا بیاری انتقادتاریخی غالباً میتوان بآسانی هستهٔ حقیقت تاریخی را از آن جدا کرد. لااقل در مواردی که سخن ازلشکر کشیهای موفقیت آمیز آشوریان درمیان است این عمل مقدور میباشد؛ درموارد مذکورممکن است بعضی اطلاعات نیز دربارهٔ زندگی داخلی اقوام وقبایلی که باآشوریان درتصادم بودند استخراج کرد وبدست آورد. اما اگر آشوریان درجایی شکست کامل خورده بدین سبب (یا بعلت دیگر) بیان وتسجیل آن واقعه را در کتیبه لازم نشمرده باشند، وضع پژوهنده بدترودشوارترخواهد بود و هیچ اطلاعی ازآن حادثه بدست نخواهد آمد. فقط در بعضی موارد منابع ومآخذی از نوع دیگر بما کومك میکنند ـ اینها آثار کتبی میباشد که بمنظوراعمال نفوذ درافکار اتباع ورعایا واخلاف تنظیم نشده‌است. ازآن جمله‌است: ۱ـ نامه‌های بایگانی دولتی پادشاهان آشور ـ گزارشها وخلاصهٔ گزارشهای جاسوسان واطلاعیه‌های اداری ونظامی گوناگون ورونوشت فرامین پادشاهی ومکاتبات سیاسی وغیره؛ مقدارنسبةً زیادی از این مدارك پربها وموثق مربوط به نیمهٔ دوم قرن هشتم وقرن هفتم قبل‌از میلادرا در دست داریم. دریغ که تنها اندکی ازاین نامه‌هامربوط بامورسرزمین ماد است؛ این مدارك بلهجهٔ محاوره‌ای آشوری ـ زبان اکدی ـ که کمتر تا کنون موردمطالعه قرار گرفته وازبسیاری جهات فهم آنها دشواراست، میباشد.[۱۰] خطابیهٔ پادشاهان آشوربه هاتفان خدایان و تقاضای جوابگویی بمسائل گوناگون که جنبهٔ سیاسی داشته و بویژه در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مورد وقایع مختلفه‌ای که برای آشور خطرناك وتهدیدآمیز بوده است[۱۱] دراین اسناد نگرانیهای سیاسی پادشاهان آشور آشکارا بیان شده است. سؤالاتی که مربوط بوقایع سرزمین مادها بوده ومربوط بزمان سلطنت دو پادشاه یعنی: «آسارخاردون»[(۱)] و «آشوربانا پال»[(۲)] میباشد (سالهای ۶۷۰الی ۶۵۰ قرن هفتم قبل از میلاد) بدست ما رسیده ولی متأسفانه بالکل ضایع شده‌است؛ احیای این اسناد وکشف ومرتب ساختن آنها از روی تاریخ امریست بسی دشوار. منابع آشوری از سال سی‌ام قرن هفتم قبل از میلاد باینطرف وجود ندارند. گذشته ازاینکه مآخذ مزبور ازلحاظ اثبات ماهیت وقایع تاریخی واجد اهمیت میباشد از جهت تعیین تاریخ وقوع آنها نیز فوق‌العاده مهم است[۱۲]. منابع اورارتوئی ازلحاظ مضمون با مآخذ آشوری متشابهند وعبارتند از آنچه پادشاهان اورارتو برصخره‌ها وسنگ قبرها و ابنیه نقر نموده، ساختمانی را بنیاد ویا پیروزئی را درآن یاد کرده‌اند وهمچنین کتیبه‌هائی از نوع «سالنامه‌ها» که ازلحاظ خشکی مضمون ونشردگی عبارات از کتیبه‌های متشابه آشوری ممتازمیباشند. این مدارك بروقایعی که درقرن هشتم پیش ازمیلاد در مرزهای سرزمین ماد وقوع یافته پرتوی می‌افکنند و حوادث مذکور را تا اندازه‌ای روشن میکنند. عجالةً برای فهم زبان اورارتوئی مشکلات فراوان وجود دارد[۱۳].

از لحاظ موضوع مورد علاقهٔ ما «وقایع سالیانهٔ» بابلی نیز اطلاعاتی بدست میدهد. نخستین وقایع‌نگاری‌های مزبورمربوط به هزارهٔ دوم‌قبل‌ازمیلاد میباشدولی این‌تاریخها ظاهراً از دوران سلطنت «نابونصر»[(۳)] ـ ازاواسط‌قرن هشتم‌پیش‌ازمیلاد ـ بطور سالیانه تنظیم میشده. سلسله وقایع تاریخی تا آغاز قرن سوم قبل از میلاد منقطع نشده ولی فقط بخشی ازمتون بما رسیده است. از لحاظ تاریخ ماد ـ درفاصلهٔ میان سالهای ۶۱۶ و ۶۱۰ قبل‌ازمیلاد ـ «تاریخ گد»[(٤)] واواسط قرن ششم‌قبل‌ازمیلاد

(۱) Asarxaddon (۲) AŠŠurbanapa (۳) Nabonassar (٤) Gadd

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«تاریخ نابونید» واجد اهمیت خاص میباشد .

وقایع تاریخی در اسناد مزبوربلحنی بسیار خشك ومختصر ومنقطع بیان شده است وبالکل فاقد جزئیات میباشد[۱۴] .

گذشته ازاین متون وقایع نگاری ، کتیبه های پادشاهان بابل نیز که باانشائی پرطمطراق وزبانی بالعمد مهجور نوشته شده ، ازلحاظ ماحاوی مدارك مهمه میباشند (کتیبهٔ کورش پادشاه ایران بزبان بابلی که اصطلاحاً «اعلامیهٔ بابلی کورش» نامیده میشود نیز جزو همین اسناد است)[۱۵] . ولی برخلاف کتیبه های آشوری مطالب مربوط بسیاست خارجی در آنها بسیارقلیل است وفقط برحسب تصادف درمیان متون فراوانی که بمسائل دینی و ساختمانی اختصاص داده شده گاهی اشاره‌ای بمسائل سیاسی مشاهده میگردد .

برخی از مطالب تورات نیز ـ چون معاصر وقایع سرزمین ماد بوده ـ جزو منابع ومآخذ شمرده میشود . مهمترازهمه اشارات ومطالبی است که ازخطابه‌های وعاظ یهود واسرائیل (یا باصطلاح پیامبران اسرائیل مانند : ناحوم نبی ـ در پایان قرن هفتم وارمیاء نبی درآغاز قرن ششم وغیره) استخراج میتوان کرد .

درشرح وقایع مذهبی وتاریخی تورات ـ یا باصطلاح «کتاب پادشاهان» (که علی‌الظاهر بشکلی که در قرن ششم قبل از میلاد مدون گشته و بعدها دستکاری و بنام «تواریخ ایام» مسمّی گشته) بدست ما رسیده .

سرنوشت سرزمین ماد در تحت سلطهٔ امپراطوری ایرانی هخامنشیان در کتیبه های سه زبانی[۱۶] شاهان ایران وبویژه در کتیبهٔ بزرگ داریوش اول در صفحهٔ بهستان منعکس است . در کتیبهٔ اخیرالذکر از انقراض قدرت گوماتای مُغ بدست داریوش ووقایعی که براثر آن در طی سالهای ۵۲۱ و۵۲۲ قبل ازمیلاد[۱۷] رخ داد سخن رفته است . جملهٔ منابع یاد شده از آنجهت که توسط معاصران حوادث مذکور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوشته شده واجدارزش میباشند . مآخذ مزبور را منابع دیگر ـ یامنابع دستهٔ دوم ـ که‌بعدها بیشتر برپایهٔ روایات شفاهی ـ تنظیم شده ، تکمیل مینمایند . بدیهی‌است که منابع اخیر، غالباً واجد ارزش کمتر میباشند . ارزش آنها ، از یکسو بسته به صحت اصل روایت واز دیگرسو مربوط بوجدان وامانت راوی میباشد . این گروه به دسته های فرعی تقسیم میشود و مؤلفان یونان قدیم در ردیف اول آنـان قرار گرفته‌اند .

در یونان از دوران جنگهای ایران و یونان ـ درقرن پنجم پیش از میلاد ـ علاقهٔ خاصی بتاریخ خاور زمین‌پدید آمد (در جنگهای مزبور سپاهیان مادنیزشرکت داشتند) . یونانیان کـه دربارهٔ منشأ دولت عظیم حریفـان خویش می‌اندیشیدند بی‌اختیار به دوران ماقبل تاریخ ایران عهد هخامنشی مراجعه کردند ، یعنی‌باوضاع تاریخ مادها و آشوریها پرداختند . یونانیان در بارهٔ آشور اطلاعات بسیار مبهم و آمیخته‌به‌افسانه وعجیب وغریب داشتند . روایات‌تاریخی آشور بطورجبران‌ناپذیری از میان رفته بود ومردم باسواد بلادآشور واعیان آن سرزمین در قرن هفتم پیش از میلاد نابود گشته بودند . اما وضع سرزمین ماد چنین نبود . هنوز اخلاف بسیاری‌از افراد خاندانهای ماد که در حیات سیاسی آن مملکت عملاً شرکت داشته زنده بودند وغالباً در امپراطوری هخامنشی نیزشاغل مقامات مهم بودند وعده‌ای از این عناصر غالباً بمناسباتی با یونانیان تماس داشتند . اینرا هم باید بگوئیم که در آن زمان هنوز ، محتملاً ، اسناد رسمی دولت ماد نیز در بایگانیهای پادشاهان ایران نگهداری میشد . متأسفانه‌یونانیان ، قاعدةً ، دسترسی‌به‌بایگانی‌سلطنتی‌هخامنشیان نداشتند وبعدها هم بایگانیهای مزبور ، درضمن فتح امپراطوری هخامنشیان‌بدست اسکندر ، درثلث‌آخرقرن چهارم پیش ازمیلاد ، نابود گردید .

اطلاعات پراکنده‌ای دربارهٔ مادها وسلطنت و کشور ماد در نوشته‌های‌مؤلفان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یونانی قرن پنجم پیش ازمیلاد موجود است . ظاهراً هکاتی میلتی وهارون لامپساکی ودیونیس میلتی که کتابی دربارهٔ داریوش اول وایران نوشته وهمچنین کسانت لیدیائی مؤلف «تاریخ لیدی» (دولتی درآسیای صغیر) که در اواسط قرن پنجم میزیسته ، در بارهٔ مادیها سخن گفته اند[۱۸] وهلانیك نویسنده ومورخ ، منشأ مادیها و پارسیان را با نامهای قهرمانان اساطیری یونان «مده» و«پرسه» مربوط میسازد .[۱۹] ولی ازتألیفات آنان فقط قطعاتی که درآثار مؤلفان بعدی نقل شده محفوظ مانده است . گذشته از این مطالبی دربارهٔ مادیها درنمایشنامهٔ تراژدی «پارسیان» تألیف «اشیل» وغیره دیده میشود . ولی برای تنظیم تاریخ مفصل ماد ، بار اول ، درنیمهٔ دوم قرن پنجم پیش از میلاد ، مورخ بزرگ یونانی ومؤسس علم تاریخ یعنی هرودوت هالیکارناسی از مردم آسیای صغیر ، بذل کوشش کرده .[۱۹مکرر]

هرودوت که ظاهراً بعلل سیاسی مجبور به هجرت وترك وطن گشته بود در دوران جوانی بسیار سفر کرد واز بخش شمالی کرانهٔ دریای سیاه وآسیای صغیر و فنیقیه و مصر وبابل و شاید سرزمین ماد وپارس وسپس مقدونیه دیدن کرد . وی در نتیجهٔ این سیر وسیاحت کتبی چند درتاریخ وعادات ورسوم واخلاق کشورهای مزبور برشتهٔ تحریر درآورد . طبق عقیدهٔ غالب وشایع ، وی درحدود سال ۴۴۷ قبل ازمیلاد واردآتن گشت وسخنرانیهائی درمحضرعامه بعمل آورد وبمحفل دانشمندان وادیبانی که گرد پهلوان آنروزی دموکراسی آتن یعنی پریکلس مجتمع بودند پیوست (گرچه خود ظاهراً دموکراتی معتدل بود) وتحت تأثیرمحفل مزبور دریادداشتهای خویش دست برد وآن اوراق را مورد تجدید نظر قرار داد و بشکل تاریخ بزرگ آسیا واروپا درآورد ومدوّن ساخت . ضمناً تاریخ جنگهای یونان وایران می بایستی در مرکز توجه وی قرار گیرد . وی در جنوب ایتالیا وفوریا (کلنی یونانی که در تأسیس آن خود سعی فراوان مبذول داشت) نیز در تکمیل تاریخ خود کوشید و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظاهراً درحدود سال ۴۲۵ پیش ازمیلاد در همانجا در گذشت ولی چنانکه باید وشاید باتمام تألیف خود کامیاب نگشت .

براثرمطالعات وپژوهش طولانی که در زمینهٔ شناسائی منابع عهد عتیق بعمل آمده ، اکنون معلوم شده است که گرچه هرودوت ازتألیفات اسلاف استفاده کرده است وبخصوص بانوشته های هکاته و هلانیك و دیونیس آشنا بوده ، ولی در تحریر کتاب خویش برروی هم وبطورکلی تحقیقات شفاهی را پایه قرارداده است ، وبویژه در مورد تاریخ ماد (وپارس) ، بعقیدهٔ قریب باتفاق محققان ، وی از گفته های‌شفاهی اعیان‌پارس وازآنجمله «زوپیر» که بدآتن هجرت کرده ونمایندهٔ‌یکی‌ازمشهورترین خاندانهای پارسی بوده ، بهره گرفته است . و محتملاً از اظهارات یکی از اخلاف هارپاگ (که یکی ازبزرگان مادبوده[۲۰] وصد سال پیشتر ازآن تاریخ نقش شومی در سقوط سلطنت ماد بازی کرده بود) استفاده کرده[۲۱] . حدس زده میشود که خاندان هارپاگ بعدها در ناحیهٔ لیکیه ـ آسیای صغیر ـ نزدیك زادگاه هرودوت مسکن گزیده ودرآنجا املاکی‌داشته[۲۲] . اینگونه مطلعین میتوانستند اطلاعات نسبةً موثق ولی‌یك جانبه‌ای ، دربارهٔ داستانها وروایات مربوط‌به خاندانهای خویش ، دردسترس هرودوت بگذارند .

اما راجع به نقل این روایات ازطرف هرودوت ، لازم‌است تذکرداده شود که « پدر تاریخ » از این لحاظ فوق‌العاده امانت وانصاف نشان داده است . صحیح است که گاهی وحتی درموارد عدیده اطلاعات مندرج در کتاب وی ـ براثر رسیدگی و مقابله بادیگرمدارك ـ نا درست ازآب درمی‌آید . ولی دراینموارد همیشه نادرستی وعدم امانت کسی که‌اطلاعات را دردسترس وی گذاشته درکاربوده‌است وخودهرودوت دخیل‌نبوده وهرجا که هرودوت با شخص مطلع موثق و درستکار وراستگوئی سرکار داشته (ونقریباً درتمام موارد مربوط به امور پارس چنین بوده) ، نوشته های وی را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تازه‌ترین مدارك باستانشاسی وخاورشناسی ـ نه‌تنها بطورکلی ، بلکه درجزئیات‌ناچیز نیز ـ تأیید میکنند . یکی از تأییدات عجیبی که در مورد صحت ودرستی گفته های هرودوت‌بدست‌آمده‌همانا کشف معنی کتیبهٔ‌بهیستون داریوش اول پادشاه هخامنشی بوده است : معلوم شد آنچه هرودوت تقریباً صد سال بعد از وقوع واقعه در بارهٔ تاریخ قتل گوماتای مُغ نوشته واسامی شش تن ازتوطئه کنندگان‌را که در قتل وی شرکت داشته‌اند آورده صحیح بوده است و وی فقط در مورد نام یکی‌از آنان دچار اشتباه‌شده ولی حتی در آنمورد هم نام یکی از نزدیکترین کسان داریوش را ذکر کرده‌است که شخصاً درآن قتل شرکت نداشته[۲۳] .

اگر در نظر بگیریم که نوشته های وی مبتنی برروایات شفاهی است ، نه منابع ومآخذ کتبی ، آنگاه دقت عجیبی که درتنظیم مطالب‌تألیف‌او بکار رفته معلوم میگردد . در مطالب بعدی این کتاب به نمونه های فراوانی برخواهیم خورد که اطلاعات مندرجه درتألیف هرودوت را آثار دیگر تأیید کرده‌اند .

متأسفانه با اینکه هرودوت با چندین روایت منابع مختلف آشنا بوده است غالباً فقط یکی‌از آن روایات را نقل میکند . گرچه روایتی را که بنظر او بحقیقت نزدیکتر بوده انتخاب مینماید ، در تمام موارد و دربست نمیتوان بر شمّ تاریخی او اعتماد کرد .

رسالهٔ مختصر هرودوت تنها تاریخ واقعی ومدوّن ماداست که ازعهدباستان‌بما رسیده است . تألیف مزبور سررشته‌ای‌برای تعیین تاریخ وقایع کشور مادـوبخصوص در دورانی که منابع آشوری مسکوت گذارده‌اند ـ بدست میدهد .

متأسفانه تواریخ مذکور مانند هرتاریخ وسالمهی که برروایات شفاهی مبتنی است نمیتوانند مدعی صحت مطلق باشند .

بگفتهٔ هرودوت سرزمین ماد درآغاز در تحت سلطهٔ آشوریان درآمد وسپس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آزاد شد . مردم ماد مدتی دارای دولت نبودند . نخستین پادشاه ماد که شهر اکباتان را بنا نهاد وسلطنت ماد را تأسیس کرد دیوك (DèioKès) بود که ۵۳ سال حکومت کرد وپسراو فرائورت (Phraortes) که‌پارسیان ودیگر اقوام آسیائی را مطیع‌خویش ساخت ۲۲ سال سلطنت کرد . وی کوشید برضد آشوریان که در آنزمان تمام «متحدینشان» از ایشان «گسیخته شده بودند » حرب کند ، گرچه آشوریان هنوز « وضع نیکی داشتند » . فرائورت درجنگ با آشوریان از پای در آمد . کیاکسار (KuèKsarès) فرزند او سپاهیان مادی راتجدید سازمان داد و چهل سال حکومت کرد . ولی کوشش وی نیزبرای تسخیر نینوا پایتخت آشور باناکامی مواجه شد زیرا سپاهیان «اسکیت» (سکایان) تحت ریاست مادیا پسر پروتوتی بیاری آشوریان آمده ایشانرا نجات دادند .

اسکیت ها سیادت خویش را مدت ۲۸سال برآسیا مستقر ساختند ولی بعد کیاکسار ایشانرا مطیع خویش نمود وسرانجام‌بیاری بابل سرزمین آشور را تسخیر کرد . آنگاه کیاکسار کوشید تا سران اسکیت را بالکل نابود سازد . بقایای اسکیت ها به‌آسیای صغیر (لیدی) گریختند واین باعث شد که شش سال جنگ و ستیزمیان« کیاکسار» و«آلیات»پادشاه‌لیدی درگیرباشد.هنگام آخرین نبردخورشید گرفت ودو طرف متخاصم کسوف را بمنزلهٔ علامت و اخباری شمردند و بوساطت «سیدنسی» شاه کیلیکیه و«لابینت» شاه بابل ـ میان‌لیدی وماد پیمان صلح بسته‌شد. مرز دو کشور در امتداد رود گالیس (قزل ایرماك کنونی) معین و آستیاگ[1] پسر کیاکسار بادختر «آلیات» ازدواج کرد . پس ازمرگ کیاکسارپسرش آستیاگ بتخت سلطنت نشست و۳۵سال‌حکومت کرد وبراثرتحریکات هارپاگ‌یکی‌ازبزرگان ماد ـ که از کیاکسار رنجیده خاطر بود ـ بتوسط کورش فرزند ماندانا دختر

(۱) Astyâgès

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آستیاگ وکامبیس (کمبوجیه) پارسی ازسلطنت ساقط گشت .

تواریخی که هرودوت ذکرمیکند برروی هم بقراریست که در بالا ذکرشد وگفته های وی تاکنون هم‌استخوان‌بندی ومبنای تاریخ مادشمرده میشود . مطالب مندرج با تواریخ صحیح نیزمنطبق است . مثلاً تاریخ کسوفی که در تألیف هرودوت مذکوراست درنتیجهٔ محاسبات‌نجومی مشخص گشته است که در۲۸ماه مه سال۵۸۵ پیش از میلاد وقوع یافته[۲٤] . گذشته از آن طبق مدارك بابلی که ربطی با تاریخ هرودوت نداشته معلوم شده است که تاریخ سقوط آستیاگ « ایشتوُوِگا »[۱] سال ۵۵۰/۵٤۹قبل ازمیلاد بوده است وانبدام نینوا بدست کیاکسار « اووکیش تر »[۲] درسال۶۱۲قبل ازمیلاد صورت گرفته .

هرودوت گذشته ازمراتب فوق جائی (۱/۱۳۰) میگوید که مادیها ۱۲۸سال برآسیا سلطنت کردند . ولی سوای (یا با کسر مدّت) سلطنت اسکیتها (چنانکه در بالا گفته شد ـ بگفتهٔ هرودوت سکیت هـا ۲۸ سال سلطنت کردند[۲۵]) چنین بنظر میرسد که دراین رقم‌اشتباهی وجود داشته‌باشد مگراینکه هرودوت مدت حکومت « فرائورت » و « کیاکسار » و« آستیاگ » را ـ که بحساب خود وی ۹۷سال‌بوده[۲۶] ـ جمع کرده وبدون کسردر نظر گرفته باشد .

ازهمین‌یك موردبی‌دقتی‌تاریخهای وقایعی که هرودوت‌آورده معلوم میگردد. دراین باره دلایل دیگری نیز در دست است . مثلاً نام « لابینت » که گویا در عقد پیمان صلح سال ۵۸۵میانجیگری کرده ، مربوط به «نابوناعید» سلطان بابل‌میباشد (درقانون نجومی بطلمیوس «نابونید» آمده) که درسال۵۵۶بتخت سلطنت نشست[۲۷] . کتیبه های آشوری از شخصی بنام « دای ئوك »[۳] یاد میکنند که در سال ۷۱۵ قبل ازمیلاد ازسرزمین ماد به سوریه‌تبعید شده‌بود . محتملاً این شخص همان «دی‌ئوك»

(۱) Ištuvega (۲) UvakiŠtar (۳) Dayaukk

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که درتاریخ هرودوت ذکر وی‌رفته . ولی این‌مدارك آشوری ـ گرچه‌تااندازه‌ای روایتی را که هرودوت نقل کرده تأیید مینمایند ـ در عین حال در مورد سنین وقوع حوادث آنچنانکه باید وشاید با نوشتهٔ هرودوت مطابقت ندارند . اختلافات‌دیگری نیز در زمینهٔ تاریخ وقایع وجود دارد .

دیگراینکه تذکراین‌نکته ضروری است که‌ارقام مذکور درتاریخ هرودوت مصنوعی است وجزاین نیز انتظاری نمیرفت زیرا که نقل قولها شفاهی بوده ودر این موارد علی‌الرسم اعداد بی کسروسر راست ذکرمیشده است‌تا بهتر بخاطرسپرده‌شود. واقعاً هم۲۲+۵۳=۷۵ و۳۵+۴۰=۷۵ وبرروی هم میشود۱۵۰سال[۲۸] .

دیگراینکه۲۲سال سلطنت «فرائورت» +۲۸سال سلطنت‌اسکیتها میشود۵۰ سال ، و باضافهٔ مدت سلطنت « دی‌ئوك » میشود ۱۰۳سال . ولی ممکن است که در نسخه های خطی قدیمی اثرهرودوت رقم «پنجاه» نوشته شده بوده‌اند «پنجاه وسه»[۲۸] دراینصورت رقم حاصل برابر با «۱۰۰» خواهد بود . مدت حکومت «کیاکسار» و «آستیاگ» وحکومت «کورش» ۱۰۴سال است (۲۹+۳۵+۴۰) . ولی هرودوت ـ با اینکه این نکته را درتألیف خویش ذکرنکرده ـ شاید میدانسته است که جنگ کورش‌با «آستیاگ» سه چهارسال طول کشیده وبدین سبب سالهای نخستین‌حکومت کورش با آخرین سنین سلطنت « آستیاگ » مصادف بوده . بدین منوال اینجا هم رقمی برابر۱۰۰(۲۵+۳۵+۴۰) وبرروی هم رقم «۲۰۰» بدست می‌آید[۲۹] .

البته این نظرها دربارهٔ محاسبه‌ای که مبنای سال وماه وقایع مذکور توسط هرودوت یا مخبرین وی قرارداشته فرضی‌بیش نیست . ولی در هرحال محسوس‌است که پایهٔ محاسبه ها مصنوعی است ومانند تواریخ دیگری که دراین موارد بکاربرده میشود باحتمال قوی عمر نسلها در نظر گرفته شده ویا مبتنی به سنت بوده است . مثلاً : «ازآغاز سلطنت «دی ئوك» تا « فرائورت » نیم قرن ویا اندکی بیشتر سپری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد ؛ «فرائورت» واسکیتها برروی هم نیم قرن سلطنت کردند ؛ «کیاکسار» قدری بیشتر و «آستیاگ» اندکی کمتر حکومت کرد. کورش تقریباً سی سال حکومت کرد و چهار سال با آستیاگ در جنگ بود». چون رسم براین باشد که سال ومه باینگونه و شفاهاً نقل شود، چندان باحقیقت مباینت نخواهد داشت ولی در عین حال نباید انتظار داشت که بدون یکسال اختلاف دقیقاً با مدارك دیگر مطابقت داشته باشد. با در نظر گرفتن این مراتب، میتوانیم بطور کلی به تاریخهائی که هرودوت آورده اعتماد کنیم. در سطور بعد خواهیم دید که ظاهراً هرودوت چندان از حقیقت دورنبوده است وتواریخ زیر را که از گفته های وی مأخوذ است می‌توان بتقریب صحیح دانست:

«دی ئوك» ۶۷۵-۷۲۷ قبل از میلاد (یا، چنانچه یك نام از قلم افتاده باشد اندکی زودتر- مثلاً ۷۱۵-۷۶۷)[۳۰]

«فرائورت»	۶۵۳-۶۷۴
«ماد»یها و اسکیتها	۶۲۵-۶۵۲
«کیاکسار»	۵۸۵-۶۲۴
«آستیاگ»	۵۴۹-۵۸۴

هرودوت درعهد باستان نیزمورد حملات سختی قرار گرفت. وی را برسبیل تحقیر «افسانه‌پرداز» و«داستان ساز» مینامیدند و«پلوتارك» مورخ سدهٔ اول میلادی کتاب ویژه‌ای «دربارهٔ غرض ورزی هرودوت» تألیف نموده. چنانکه‌یادآور شدیم علم کنونی برروی هم معتقد است که «پدرتاریخ» کاملاً صادق وراستکار بوده. سبب حملات پیشینیان بوی تا حدّی این بوده است که وی، بنظر خرده گیران باستان زیاده ازاندازه درتصویر وتشریح وضع آسیائیان وبطورکلی غیر یونانیان و«بربرها» ارفاق وبیغرضی ابراز داشته است (ونقطهٔ نظریونانیان‌بعد از او این‌بود که‌بربرهای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزبور دشمنان دیرین یونان و یا بالطبیعة بردگان ایشان بوده‌اند) . مثلاً «پلوتارك» هرودوت را «بربرپرست» مینامد . هرودوت تا اندازه‌ای درنتیجهٔ بیغرضی مذکور، وطن‌پرستی محلی و خرده‌بینانهٔ یونانیان را جریحه‌دار ساخت ونشان داد که برخی از رجال « شهر- دولتها»ی گوناگون یونان در مبارزه علیه‌تجاوزکاران - آنچنانکه اخلافشان میل داشتند - در زمینهٔ وطن‌پرستی وحدت‌نظر نداشتند (فراموش‌نکنیم که درقرن پنجم قبل ازمیلاد قوم واحد یونانی هنوز وجود نداشته ومنتقدان ادوار بعد این نکته را درك نمی کردند .) سرانجام هرودوت تاحدی از اینجهت مورد سرزنش قرار گرفته بود که گاهی از جادهٔ بیطرفی وحقیقت جوئی دور شده ووقایع را آنچنانکه خواست هواخواهان پریکلس - پیشوای دولت آتن - بود شرح داده است . معهذا این مراتب در مورد ارزیابی آنچه وی درتاریخ ماد گفته چندان مهم نیست . در عصر جدید نیز بارها برای تخفیف هرودوت کوششهائی بعمل آمده است . مثلاً درپایان قرن نوزدهم «سیس»[۱] دانشمندانگلیسی چنین کرد . « ف . گ. میشچنکو»[۲] دانشمند روسی[۳۱] نظرهای وی را بوجه درخشانی رد کرد . صحت گفته های هرودوت‌بویژه درمورد تاریخ مادتوسط «دلاتر»[۳] بلژیکی مصرحاً تأکید شده است[۳۲] . «هیوزینگ[٤]»[۳۳] نیزدرقرن‌بیستم مجدداً کوشید تا تاریخ ماد هرودوت را تکذیب کند .

مؤلف دیگریونانی که پس از هرودوت آمده وباید بحساب آورد « کتسیاس کیندی» است . نام کتاب او « پرسیکا » Persika « تاریخ پارس »است که بدست ما نرسیده ، ولی قطعات بزرگی ازآن درآثار دیگران منقول ودر دست‌است[۳٤] .

کتسیاس‌پزشکی‌نامی وازخویشان‌بقراط،بنیان گذارطب علمی،بوده ودرحدود سال٤١٤قبل ازمیلادباسارت‌ایرانیان درآمد[۳۵] وبدربار داریوش دوم شاه‌ایران منتقل

(۱) Says (۲) MiŠČenko (۳) Delaffre (٤) Husing

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گشت ونخست مدتی در درگاه آن پادشاه وسپس در دربار اردشیردوم منمون۱۷سال زندگی کرد . پادشاه‌ایران گاهی‌برای مذاکره‌بایونانیان‌ازوجوداواستفاده میکرد[۳۶] وی که در سال۳۹۸ پیش ازمیلاد از طرف شاه بمأموریتی به‌اسپارت رفته بود پس از آن بمیهن خویش باز گشت وبه‌کار نویسندگی اشتغال ورزید . مشهورترین تألیفات وی یکی « پرسیکا » (تاریخ پارس) ودیگر شرح مختصری در بارهٔ هندوستان بنام « ایندیکا » میباشد . بگفتهٔ خود « کتسیاس » وی در تألیف کتاب « پرسیکا » از سالنامه های رسمی ایرانی استفاده کرده است ودرموارد دیگر وازآنجمله در مورد «ایندیکا» ازمشاهدات شخصی خویش واطلاعات کسانی که خود ناظر وقایع بوده‌اند بهره گرفته . این گفتهٔ وی و جنبهٔ داستانسرائی و تفریح‌انگیز نوشته‌های او توجه مؤلفان باستانی بعدی را بوی جلب کرد و غالباً بیش از هرودوت باو ابراز اعتماد میکردند . تقریباً در تمام مواردی که هرودوت و « کتسیاس » در بارهٔ واقعهٔ واحدی سخن گفته‌اند ، گفته‌های ایشان سخت اختلاف دارد واین موجب گشت که عده‌ای هرودوت را ملامت کرده ویرا نویسنده‌ای که شایستهٔ اعتماد نیست بخوانند . ولی درحقیقت گفتهٔ « کتسیاس» دربارهٔ منابع خویش مطابق با واقع نیست واین نکته را درعصر ما بآسانی میتوان ثابت کرد .

نخست اینکه « کتسیاس» مسلماً بزبانهای شرقی‌چندان‌آشنا نبوده ودرهرحال خطوط شرقی را نمیدانسته وبالنتیجه بهیچوجه قادر بخواندن سالنامه‌های سلطنتی نبوده . ازمدارك بسیارچنین برمی‌آید که درپایان قرن پنجم‌قبل ازمیلاد در شوش و استخر عدهٔ کثیری یونانی در پیرامون دربار شاهان ایران اقامت داشتند و بدین سبب یك پزشك یونانی میتوانست سالها درآنجا زندگی کند وزبان پارسی رابهمان اندازه که برای ادای مقصود به‌خدمتگاران وبیماران ضرورت داشته‌بداندنه‌بیشتر. اما اینکه او باخطهای شرقی‌آشنائی نداشت‌ازمراتب زیرمشهود میباشد.« کتسیاس»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چنین میگوید : «کوه بغستان مکان مقدّس «زوس» است . ازطرف باغ صخرهٔ سختی مشهود است که هفده‌استاد[۱] ارتفاع دارد . آن زن (منظور وی سمیرامیس ملکهٔ آشوراست) قسمت پائین کوه را صاف کرده وتصویر خویش را برآن منقور کرده و صد نیزه‌دار در کنارخویش قرار داده وباحروف سریانی (مقصودش خط میخی‌است) چنین نوشته است : «سمیرامیس‌محمولات چارپایان‌باری راکه‌بدنبال وی می‌آمدند درجلگه فروافکند وبرآن صعود کرد وبقلّه رسید .»

لازم بتذکر نیست که سنگ نوشته های شاهان باستانی شرقی بالکلّ صورت دیگری داشت ، ولی صحبت برسر این نیست . صخره‌ای که «کتسیاس» شرح داده است در واقع وجود دارد وهمان صخرهٔ مشهور بهیستون یا بغستان باستانی و«جای خدایان» میباشد کـه واقعاً به اهورامزدا خدای خدایان کـه یونانیان «زوس» مینامیدند وقف شده‌بود . ولی‌نوشتهٔ مفصلی که برآن صخره وجود داشت ـ چنانکه دانسته است ـ بهیچوجه متعلق به سمیرامیس افسانه‌ای (کـه بقول خود کتسیاس یکهزار وپانصد سال پیش ازعصر وی میزیسته) نبوده بلکه ازآن داریوش اول‌پادشاه هخامنشی (نیای بزرگ داریوش دوم ـ یعنی همان شاهی که ظاهراً «کتسیاس» در عهد وی‌بایران‌آمده) میباشد . در واقع تصویر شاه ودوتن جنگاور همراه وی‌منقور است و بالای سرش خداوند بال گشوده است و نه تن اسیر دست بسته در برابر شاه ایستاده‌اند[۳۸] . سنگ نبشته به سه زبان پارسی و عیلامی و بابلی میباشد . مسلّم بنظر میرسد که «کتسیاس» این نوشته را نخوانده است . محتملاً زمانی از شاهراه کنار صخرهٔ مزبور عبور میکرده است واشکالی را دیده که ازپائین بدشواری تشخیص داده میشده وباقی ثمرهٔ نیروی تصور وی است که بعدها بکارافتاده . ولی اگر کتسیاس با مدارك بایگانی پادشاهی آشنا میبود ـ محال بود ازمضمون سنگ نبشته‌ها بی‌اطلاع

(۱) بیش ازسه هزارمتر ـ این رقم اغراق‌آمیزاست .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باشد- زیرا که بدرستی معلوم است[۳۹] که رونوشتهائی ازمتن سنگ نبشته ها بزبانهای آرامی و پارسی (وظاهراً بدیگر زبانهای رسمی کشور) در تمام بایگانیهای دولتی مضبوط بوده است .

اگر «کتسیاس» از بایگانیهای مزبور استفاده مینمود از اوضاع واحوالی که موجب عصیان علیه داریوش گشت وسنگ نبشتهٔ مزبور از آن سخن میگوید واز آنجمله اوضاعی کـه منجر به خروج «گئوماتا ی»[۱] مغ گردید . اطلاع حاصل میکرد . ولی اوازآن اوضاع بی اطلاع است . البته او از موضوع عصیان اطلاع دارد واز اینکه توطئه کنندگان هفت تن بودند ومنشأ وتبار بزرگترین خاندانهای پارسی ازایشان است نیزمطلع است . ولی مغ مزبور را نه «گئوماتا» ، بلکه «اسفندیات» مینامد[۴۰] و توطئه کنندگان را هم - باستثنای داریوش چنین میخواند : «انوف»[۲] ، ایدرن[۳] ، نورون دابات[۴] ، ماردونی[۵] ، باریس[۶] ، آتافرن[۷] . فقط یك نام (ویدرن[۸]) تصادفاً صحیح است . گذشته ازآن «ماردونی» نامی است که دریکی از خاندانهای هفتگانهٔ توطئهٔ کنندگان شایع وفراوان بوده گرچه هیچیك ازآن هفت تن باین اسم نامیده نمیشده . این نیز نشان میدهد که محتملا داستان بیاری حافظه نوشته شده است و« کتسیاس » جریان تقریبی وقایع را میدانسته است وباقی را پس ازگذشت زمان وبازگشت بمیهن نوشته است و در گفته های « کتسیاس » اینگونه موارد نادرنیست .

اکنون یکی دیگرازنکاتی راکه ازاین رهگذربسیار گویاست ذکرمیکنیم : کتسیاس میدانست که دولت آشور براثر اتحاد شاهان ماد وبابل منقرض شد . ولی برای داستان او اسامی اشخاص - نامهای خاص ضرورت داشت و ظاهراً وی چنین

۱- Gaumata ۲- Onof ۳- Idern ۴- Norondabat ۵- Mardoni
۶- Barisa ۷- Atafern ۸- Vidarna .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نامهائی را بیاد نداشت ، درعوض نام ساتراپهای پارسی (ایرانی) ماد وبین‌النهرین را که معاصراو بودند و«آرباك» و«بلسیس» نامیده میشدند بخاطر سپرده بود . وی‌این دو نام را برگزید و براثر این تردستی «کتسیاس» درکتب مورخان باستان نیز «بلسیس»[۱] پادشاه بابل» و«آرباك»[۲] شاه ماد»[۴۱] سمت مخرّبان آشور را یافته‌اند (و حتی «کنیگ»[۳] دانشمند اطریشی معاصرما کوشیده است یکی از این دونام را در خلائی که بسبب‌آسیب دیدگی در یکی از متنهای میخی بابلی پیداشده جا دهد!) «کتسیاس» اگراز سالنامهای شاهی استفاده میکرد ممکن‌نبودآنچه راکه نمیداند نداند . ولی درعوض چیزهائی را «میداند» که وجود آن در سالنامهای مزبور محال محض است : مثلاً میگوید که در سالنامهای «بربرها» ازمکاتبهٔ یك پادشاه«آشوری» بنام « توتام »[۴] با پریام[۵] پادشاه افسانه‌ای «تروا» که تابع وی بوده سخن گفته شده است‌وگویاشخص‌اخیرالذکربمناسبت‌جنگ‌بایونانیان که‌بسر کردگی«آکاممنون» بود از «توتام » یاری طلبیده و «توتام » هم « ممنون»[۶] را با ده هزار حبشی (!) و ده هزار شوشی بجنگ « تروآ » فرستاده . چنانکه دانسته است ممنون در حماسهٔ یونانی جنگ‌تروآ فرزند «ائوس» الههٔ سپیده دم و «طیفون» ومتّحد پریام میباشد . «کتسیاس» خواسته‌تاریخ‌آشورخویش را باداستان‌افسانه‌ای کشورخودمربوط سازد .

ولی تنها مطالبی که وی ، گویا ، درسالنامه‌های‌ایرانی‌خوانده ، مخدوش‌نبوده بلکه آنچه را وی مدعی است بچشم دیده ونقل کرده نیز صورت‌بهتری‌ندارد . مثلاً « الیان » نویسندهٔ رومی مطالبی را از کتاب « ایندیکا » ی کتسیاس بشرح زیر نقل میکند : « در هندوستان جانور درنده‌ای وجود دارد به قد یك شیر بزرگ ، برنگ سرخ ، پشم‌آلود ، چون سگ . بزبان هندی‌آنرا «مرتی خوراس» مینامند ، صورتش مانند جانوران نیست وچون‌آدمیان بنظر می‌آید ، سه ردیف دندان بالا وسه ردیف

۱- Belesis ۲- Arpak ۳- könig ۴- Tevtam ۵- Priam ۶- Memnon

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پائین دارد که از دندان سگ تیزتر ودرشت‌تراست . گوشهایش مانند گوش انسان است فقط بزرگتر وپرمو . چشمانش خاکستری است وچون دیدگان آدمی است ، ولی پنجه‌ها وناخنهایش ، بعقیدهٔ من ، مانند شیران است . از انتهای دُمش نیش عقربی بدرازای بیش ازیك ذراع (نیم متر) برون جسته... «کتسیاس» میگوید که این جانور را نزد پارسیان دیده است وهندوان برسم هدیه آنرا برای پادشاه پارسیان آورده بودند»[۴۲] .

این مستخرج میرساند که «کتسیاس» نه فقط باصطلاح مشهودات خویش را جعل کرده است بلکه زبان پارسی را هم کماهوحقه نمیدانسته : وی کلمهٔ «مرتی خوراس» را «آدمخوار» ترجمه میکند واین ترجمه درست است ولی «الیان» در دو جا این کلمه را هندی ذکرمیکند و(از فحوای کلام پیداست که گفتهٔ «کتسیاس»را تکرارمینماید) وحال آنکه این واژه فارسی است «مرتیاخوار» (مردم خوار ، مرد-خوار ، مترجم) .

اشتباهات «کتسیاس» ازشماربیرون است . بعقیدهٔ او شهرنینوا ـ نه درکنار دجله بلکه ـ درساحل فرات قرار داشته است ومادیها خاك آشور را (بحساب مبدأ تاریخ میلادی) در قرن نهم پیش ازمیلاد ، یعنی حتی پیش از آنکه دوران فتوحات آشور ، در فاصلهٔ قرون نهم وهفتم قبل از میلاد ـ آغاز شود فتح کردند وبابل ـ گویا بزعم وی ـ درعهد سه سلطان پیش از آستیاگ یکی ازساتراپ‌نشین‌های ماد بوده (وحال آنکه بابل را کورش فقط درسال ۵۳۸ پیش ازمیلاد تحت‌انقیاد خویش در آورد) . «کتسیاس» نامهای عدهٔ کثیری ازپادشاهان بابل ومصر را جعل کرده است واین نامها نه در منابع محلی آمده ونه کسانی مانند «بروس»[۱] و «بطلمیوس» و «مانفون»[۲] وغیره که در عهد باستان جداً باتاریخ بابل ومصر آشنا بوده‌اند از آن

(۱) Berosa (۲) Manefon

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسامی اطلاعی دارند.

درمواردی که اختلاف مطالب هرودوت و «کتسیاس» از روی آثارمعاصروقایع قابل رسیدگی باشد، آثار مزبور مؤیّد هردودت میباشد و گفته های «کتسیاس» را تکذیب می کند. و گرچه مطالبی نظیر گفته‌های کتسیاس در آثار دیگر مؤلفان باستان نیزدیده می‌شود ولی بطورکلی میتوان ثابت کرد که مطلب مؤلفان مزبور از «کتسیاس» مأخوذ است. باید با نظر «لوکیان»[۱] حکیم که «ولترعهد باستان» بوده دمسازشد که دربارهٔ «کتسیاس» چنین می گوید: «کتسیاس» فرزند «کتسیوخ»[۲] از مردم «کنید» است ودربارهٔ سرزمین هندوان وآنچه درآنجا وجود داردچیزهائی نوشته که نه خود دیده ونه از کسی شنیده است»[۴۳]

معهذا نمیتوانیم بالکل ازنوشته های کتسیاس صرف‌نظر کنیم. وی واقعاً مدتی مدید در ایران زندگی کرد و با بسیاری از پارسیان و مادها آشنا بود و روایات و افسانه‌ها و بگو مگوهای فراوانی شنید و گاهی در میان مطالب بی‌ارزشی که نقل می کند یك واقعه ویا یك نام ویا روایتی یافت می‌شود که محال است خود اوجعل کرده باشد[۴۴]. ولی ظاهراً قصد نداشت (ومحتملاً قادر هم نبود) در دربار ایران یادداشتهائی بکند وعلی‌الظاهر فکرنوشتن تاریخ آشور وماد وپارس پس ازبازگشت بمیهن و باحتمال قوی، تحت تأثیر افتخاری که در نتیجهٔ تألیف «تاریخ» نصیب هرودوت شده بود ـ وقبلاً ازآن اطلاع نداشت ـ در او پیدا شد وتألیف خویش را هم برضد هرودوت نوشت. ظاهراً لُبّ مطلب این است که کتاب هرودوت درتجلیل «آتن» بود و«کتسیاس» ازهواداران اسپارت شمرده میشد. یافتن اشتباهات هرودوت ـ در آنجا که از جزئیات گوناگون زندگی ویا وقایع داخلی دربار ایران صحبت میداشت ـ آسان بود. و «کتسیاس» که در این زمینه خبره ومشهور شده بود عزم

(۱) Lukian (۲) Ktesiox

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد مندرجات کتاب هرودوت را «تکذیب کند» وبراوسبقت جوید. وچون تألیف وی در تکذیب تاریخ هرودوت بوده، کوشیده است در همه جا وهرموردی بامورخ «هالیکارناسی»[۱] اختلاف داشته باشد واگر هرودوت چیزی را «سیاه» نامیده او «سفید» ش بخواند وبالعکس. وآنجا که حافظه‌اش یاری نکرده ویابالکل از وقایع بی‌اطلاع بوده (زیرا که یادداشت نکرده بود) با کمال بی‌بند وباری از خود مطلب جعل کرده است. «کتسیاس» مخصوص در مواردی که نامهائی بروی مجهول بوده و یا از یاد برده بود، اسامی دیگری را از محیط نزدیك خویش بجای آنها مینهاد. در نتیجه در جهان باستان دوتاریخ آسیا که از هیچ جهت همانندنبودند پدیدآمد. می‌بایست یکی از دو مورخ کاذب اعلام شود. علم کنونی بنحوی غیرقابل انکار ثابت کرده که هرودوت کاذب نبوده است.[٤٥]

اکنون مختصراً بمطالب "کتسیاس" در تاریخ ماد اشاره می کنیم. بگفتهٔ وی آشور ازعهد باستان ـ که کس بیاد ندارد ـ در عصر نینوا و سمیرامیس افسانه‌ای ـ ماد را تسخیر کرد وآشوریان گویا نه تنها در خاك ماد بلکه در «باکتریا» هم به جنگ وجدال اشتغال داشتند.[٤٦] وپس از آنکه آشور قرنها در خاك ماد سلطنت کرد و وقایعی رخ نداد؛ خروج «ارباك» ـ که ازطرف آشوردر ماد ساتراپ بود ـ ومتّحد وی «بله سیس» وقوع یافت.

«ساردانا پال» شاه آشورنخست باموفقیت دفاع کرد ولی بناگهان باکتریائی‌ها (که مسلماً هرگز تابع آشور نبودند!) از او جداشده به «ارباك» پیوستند واین واقعه سرنوشت پیکار را معین کرد ودولت آشور در همان زمان نابود شد.

آنگاه «کتسیاس» فهرست زیر را در نامهای پادشاهان ماد و مدت سلطنت ایشان بدست میدهد:

---

(۱) Halikarnas

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آرباك (اربا کس) Arbakès	۲۸ سال
ماندائوك(یامائودائوك ـ مائودائو کس) Maudaukès	۵۰ سال
سوسارم (sosarmos)	۳۰ سال
ارتیك (Artukas)	۵۰ سال
اربیان (Arbianès)	۲۲ سال
ارتی (Artaios)	۴۰ سال
ارتین (Artunes)	۲۲ سال
استیبر (Astibaras)	۴۰ سال

اسپند (Aspandas) که یونانیان «آستیگ» می‌نامند (Astuigas) ۳۵ سال(؟)

ازمطالب فوق چنین برمی‌آید که نینوا ـ برخلاف آنچه حقیقت واقع است ـ درسال۶۱۲ ق . م ویران نشده ، بلکه در ۸۱۲ قبل ازمیلاد منهدم گشته است (اگر در نظر گیریم که « اسپند » یا «آستیگ» مانند «آستیاگ» تاریخ هرودوت ۳۵سال سلطنت کرده) . بی‌پایگی این تاریخ‌ها مسلم است و حتّی « ولُنی » در آغاز قرن نوزدهم[۴۷] منشأ آنرا کشف کرد که در نتیجهٔ مضاعف کردن ارقام مربوطهٔ تألیف هرودوت پدیدآمده است .

در تاریخ هرودوت شاهان ماد بترتیب ۵۲،۲۲،۴۰ و۳۵ سال سلطنت کردند و مدت حکومت اسکیتها ۲۸سال بوده‌است . طبق کتاب «کتسیاس» شاهان اول وسوم هریك۲۸سال سلطنت میکنند (یا۳۰ سال ولی ممکن‌است‌هنگام استنساخ اشتباهی روی داده باشد)[۴۸] . شاهان دوم وچهارم هریك۵۰ سال سلطنت کردند[۴۹] وپنجم وهفتم هریك۲۲سال وششم وهشتم هریك۴۰سال. ازآنجائی که کتسیاس‌نام « اسپند » خود را با « آستیاگ » هرودوت یکی میداند محتملاً بدین سبب رقم مذکور در کتاب هرودوت[۵۰] ـ یعنی ۳۵ سال ـ را در مورد مدّت سلطنت او ذکر کرده‌است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنظر میرسد که همین برای اثبات بی‌پایگی گفته های «کتسیاس» در مورد تاریخ «ماد» کافی باشد. ولی بعضی از محققان (اوپر[۱]، روست[۲]، ماسپرو[۳] و غیره) کوشیده‌اند بنحوی نجاتش دهند و گاهی اظهارعقیده می کنند که‌چون‌نامهای شاهان ماد در تاریخ هرودوت گویا بزبان هند و اروپائی ذکرنشده[۵۱]، «کتسیاس» اسامی مزبور را به هند و اروپائی بر گردانده و زمانی می گویند که «کتسیاس» نامهای شاهان وپیشوایان کوچك و گوناگون «ماد» را که‌پیش از «دیوك» زندگی می کردند از پیش خود وهصنوعاً درشمار سلاطین سلاله‌ای واحد آورده است.[۵۲] در واقع بعضی ازنامهائی که «کتسیاس» ذکر کرده است تا اندازه‌ای با اسامی سلاطین ماد که در سالنامه‌های آشوری آمده است (مارتو گا. ماشدایو کُتو (؟)، آرباکو و غیره) مشابهت دارد ولی چون ماموّلف مزبور را می‌شناسیم گمان‌نمیرود وی زحمت جستن نامهای واقعی‌پیشوایان ماد رادرقرنهای هشتم و نهم پیش‌ازمیلادبخود راه داده باشد و بیشتر محتمل است که وی از اسامی مادیهائی که در زمان وی میزیستند استفاده کرده باشد ونامهای مزبور، حتّی درآن عصرهم بانامهائی که چند قرن‌پیش ازآن درآن ناحیه معمول بوده مشابهت داشته‌اند.[۵۳] ولی در بارهٔ قرن هشتم پیش از میلاد بدون مراجعه به «کتسیاس» نیز میتوانیم از منبع دیگری ـ که همانا سالنامه‌های آشوری می‌باشد ـ استفاده کنیم. امـا اطلاعات وی در بارهٔ وقایع قرن ششم پیش ازمیلاد ـ که تقریباً در منابع موجود بخط میخی وتاریخ هرودوت ذکری ازآن نرفته ـ بمراتب مهمتراست. خوشبختانه در این‌مورد و ـ بهرحال ـ در شرح مهمّ آخرین جنگ «آستیاگ» با کورُش ـ گفته های «کتسیاس» ظاهراً تا اندازه‌ای بحقیقت نزدیك است[۵۴] و بعضی از مطالب وی را منابع بابلی تأیید می کنند. بنظر میرسد که وقایع مربوط به‌آغاز دوران سلالهٔ هخامنشیان ـ برخلاف پیش‌آمدهای

(۱) Oppert (۲) Rost (۳) Maspero

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ادوار پیشتر ـ در کشور ایران ، حتی درقرن پنجم ، باحرارت تمام مورد بحث بوده است و کتسیاس واقعاًممکن بود دربارهٔ وقایع مزبورچیزهائی شنیده وتصادفاً یکی‌از روایات مادی مربوط بتاریخ آن وقایع را برای ما حفظ کرده باشد .

یك مؤلف دیگر یونانی که در بارهٔ دولت ماد مطالبی نوشته «کزنفون» است که بالکل‌ازدیگران جداست . وی حکیمی است‌ایده‌آلیست ورجلی‌سیاسی متمایل باشرافیّت وشاگرد سقراط ورفیق افلاطون ودرعین حال یکی ازبزرگترین استادان سخن یونان بشمار میرود . از تألیفات تاریخی ویا نیمه تاریخی وی مهمتر از همه یکی « تاریخ‌یونان » (هلنیکا Hellenika که ذیل تألیف «فوکیدید» ـ مورخ بزرگ ـ محسوب می گردد) ودیگر « لشکر کشی ده هزار یونانی » (آنابازیس) که شرح لشکر کشی سربازان مزدور یونانی باتفاق کورُش اصغر علیه اردشیر دوم تا بابل وعقب‌نشینی ایشان پس‌ازمرگ کورُش از بابل تا دریای سیاه میباشد . آنچه‌ازآثار «کزنفون»بموضوع ما نزدیکتراست کتاب «تربیت کورُش» بزرگ(Kurou Paideia) « سیروپدی » ، کورُش نامه) است . این کتاب داستانی است اخلاقی بشکل تاریخ کورُش ، شاه پارس وبخصوص ازسالهای جوانی وی ، ازآن زمان که یکی‌ازنزدیکان پادشاه ماد بود ، بحث می کند .

البته «کورُش‌نامه» که بقلم مؤلّفی خردمند وتحصیل کرده و نامی ودرخشان نوشته شده است ، ممکن‌بود دربارهٔ تاریخ پایان سلطنت ماد منبعی بی‌بدیل باشد ـ ولی بشرطی کـه ما ـ همچنانکه بدقت و صحت کامل مشاهدات «کزنفون» کـه در « اردوکشی ده هزار نفری » آمده ، اعتماد داریم ، میتوانستیم مطالبی راکـه در «کورُش نامه» آورده باور کنیم . متأسفانه «کورُش نامه» تاریخ نیست و داستان است . واینکه آیا در کتاب مزبور حقایق تاریخی نیز وجود دارد وچگونه میتوان سره را از ناسره جدا کرد خود مربوط به دشوارترین بخشهای منبع شناسی عهد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باستان می‌باشد .

برای فهم موضوع لازم‌است شخصیت «کسنفونت» (کزنفون) را چون‌متفکر ونویسنده ورجل سیاسی اندکی مورد مطالعه قرار دهیم .

«کزنفون» ازمردم آتن بود ودرحدود سال ۴۳۰ پیش‌ازمیلاد در خاندانی‌نسبةً متعیّن‌بدنیا آمد . وی درجوانی‌باتفاق افلاطون، شاگرد سقراط فیلسوف ایده‌آلیست نامی بود . وی از لحاظ سیاسی طرفدار سازمان اشرافی اسپارت بود و در « آتن » دموکرات منش که درآن سالها با اسپارت در جنگ بود احساس ناراحتی می کرد . ظاهراً وی بعلل سیاسی درسال ۴۰۱قبل از میلاد پس از شکست قطعی که ـ درسال ۴۰۴ ق . م . ـ اسپارت به آتنیها وارد آورد ناچارآتن را ترک گفت و به پیروی از اندرز یکی از دوستان خویش بدربار کورُش اصغر شاهزادهٔ ایرانی و برادر اردشیر دوم ـ منمون ـ پادشاه‌ایران رفت . کورُش درآن زمان ساتراپ آسیای صغیر بود و پنهانی برای جنگ با پادشاه بگرد آوردن سپاهی سرگرم بود . وی بگروهی از اشراف ایرانی منتسب بود که پاشیدگی رژیم هخامنشیان را برأی‌العین مشاهده می کردندومحتملاً می کوشیدبا اتکاء به‌دستگاه‌بنده‌داری‌بزرگ‌باستانی‌دررژیم مزبور اصلاحاتی‌بعمل‌آورد. میتوان گفت کدازاین رهگذروی‌سلف‌ناکام‌اسکندرمقدونی‌بود.

«کزنفون» درلشکرکشی کورُش‌اصغر ، درسال۴۰۱قبل‌ازمیلاد ، علیه‌اردشیر دوم شرکت جست . چون کورُش‌درنبرد« کوناکس»[1] دربابل کشته شد ولشکریان وی پراکنده گشتند وفرماندهان یونانی را ایرانیان گرفته اعدام کردند وسربازان مزدوریونانی ـ هزاران کیلومتر دور ازمیهن درکشوری‌ناشناس ودشمن تنهاماندند. «کزنفون» در رهبری رجعت ایشان فعالانه شرکت کرد . یونانیان موفق شدند ، مانند نابینایان کورمال کورمال از آسیای مقدم وآشور و ارمنستان گذشته بکرانهٔ

(۱) Kunaks

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دریای سیاه برسند. قریب نیمی ازایشان بعدها بلشکریان «آکسیلا»[۱] شاه اسپارت، که درآن‌زمان درغرب آسیای صغیر با ایرانیان درجنگ بود، پیوستند. «کزنفون» نیزبزیرفرمان «آکسیلا» درآمد. این‌امررا درآتن خیانت‌تلقی کردند و «کزنفون» را ازحق تابعیت آتن محروم واز آن‌شهر بیرون کردند. پس ازآن «کزنفون» در خدمت اسپارت باقی ماند وحتّی علیه میهن پیشین خویش پیکار کرد. در حدود سال ۳۸۰قبل ازمیلاد دولت‌اسپارت ملکی بوی داد واو درآنجا آسوده میزیست‌وبفعالیت ادبی مشغول بود.[۵۵]

تألیفات وی ـ از «آنابازیس» (اردوکشی ده هزار نفری) و «تاریخ یونان» که بگذریم ـ جنبهٔ فلسفی و اخلاقی داشت[۵۶] ومربوط به تبلیغ حکمت سقراط و اخلاقیاتی بود که باسازمان اشرافی اسپارت بستگی داشت. کتاب «کورُش نامه» هم بیشتر به آثار فلسفی اونزدیك است.

«ای. م. ترونسکی»[۲] دربارهٔ «کورُش‌نامه» چنین می‌نویسد: «ظاهر این کتاب به‌تاریخ شبیه‌است ومؤلّف در زمینهٔ سیاست واخلاقیات‌به فلسفه‌بافی پرداخته آنرا بصورت داستانی مدوّن ساخته است، داستانی دربارهٔ زندگی و افعال کورش، بانی سلطنت پارس. مفهوم «تاریخ» درعهد باستان چندان وسیع بوده که میتوانست این تألیف راهم دربرگیرد وحال آنکه‌اکنون ما اثر مزبور راجزو رمانهای‌تاریخی واخلاقی محسوب میداریم (نه تاریخ). «کزنفون» در اینجا با آزادی فوق‌العاده‌ای مطالب تاریخی را مورد استفاده قرارمیدهد. مثلاً برغم حقیقت تاریخی کورُش فاتح مصرقلمداد شده است وبمرگ طبیعی[۵۷] درمیان فرزندان و دوستان خویش میمیرد و مانند سقراط بایشان هنگام تودیع اخلاق می‌آموزد. در تصویر کورُش سجایای سقراط و «آکسیلا» تلفیق شده است.[۵۸] صفتهای مثبتی که «کزنفون» به قهرمان

(۱) Agesilay (۲) I. M. tronskiy

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داستان خویش نسبت میدهد چون ثمرهٔ تربیت صحیح ـ تربیتی که ازمجموع نظامات سخت اسپارتی وتعلیمات اخلاقی سقراط تشکیل شده ـ عرضه گشته است . «کورُش نامه» نمودار بارزی از گرایش «کزنفون» به اندرز گوئی بوده و نظرها و عقاید سلطنت خواهی ویرا نشان میدهد وانتخاب یك سلطان مقتدر وشرقی چون قهرمان داستان وغایت مقصود خویش ، خود گواه براین است . عدهٔ کثیری اشخاص وقهرمانان درجهٔ دوّم کورُش نامه نیز معرّف و مجسّم کنندهٔ محاسن و معایب گوناگون می‌باشند .[۵۹]

مراتب بالا «کورُش نامه» را از لحاظ ادبی نیك معرفی می کند . فقط این نکته را باید افزود که شخصیت سلطان مقتدری که اتباع وبندگان ونزدیکان ازجان و دل طوق طاعت وی را بر گردن نهند محبوب «کزنفون» است و چنین کسی را ایده آل وغایت منظورمیداند : «کورُش» اصغر در «آناباسیس» (لشکر کشی ده‌هزار نفری) و«ایسخوماخ»[۱] در کتاب «اکونومیکا» (اقتصاد) و«آگسیلای» در مدحنامهٔ وی و«تاریخ یونان» همه واجد این صفاتند . بعقیدهٔ «کزنفون» بزرگترین خصلت نیك این است که آدمی بتواند فرمان دهد وبتواند فرمان برد .

بنابراین معلوم است که در مورد وقایع تاریخی نباید ، دقت وصداقت خاص وفوق‌العاده‌ای را از «کورُش نامه» انتظار داشت . ولی چنانچه از تجزیه و تحلیل ادبی «کورُش‌نامه» پافراترنهیم واثر مزبور را چون یك تألیف تاریخی مورد مداقه قراردهیم ناگزیرباید استنتاج فوق را بشدت بیشتری بکاربندیم .

«کورُش نامه» ـ چون یك تألیف تاریخی ـ فاقد مزیّتی است که اثر دیگر «کزنفون» یعنی «آناباسیس» دارا میباشد ـ باین معنی که مانند اثر اخیرالذکر بر مشاهدات شخصی مؤلّف مبتنی نمی‌باشد. «آناباسیس» گرچه سالها پس از وقوع وقایع

(۱) Isxomax

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوشته شده ولی نقل قول ازدیگران نیست و نتیجهٔ مشاهدات شخصی مؤلّف می‌باشد وظاهراً از روی یادداشتهائی که وی داشته تحریر شده است . اما «کورُش نامه» مربوط بوقایعی است که زمان‌بسیاراز آن گذشته ومؤلف فقط ازروی منابع مکتوب می‌توانست درآن‌باره داوری کند . روایات شرقی بظنّ قوی‌دراختیار وی نبوده‌است. شرایط زندگی اردوئی تامرگ کورش ، واین که «کزنفون» همواره جزو سپاهیان یونانی‌ودرحال حرکت‌بود(وجز زبان‌یونانی‌بزبان دیگری‌آشنانبود)اجازه‌نمیداد از نزدیك با پارسیان ومادیها آمیزش کند واطلاعات مفصّلی در بارهٔ تاریخ قدیم ایشان بدست آورد . ودربخش دوم لشکر کشی، که یونانیان باغارت اموال مردم بین راه ، زندگی کرده ، موردتعقیب سپاهیان شاه ایران‌بودند (شاید دسته‌های مادی «آرباك» ساتراپ که در پیکار کوناکس بسود اردشیر دوم (آرتاکزرس) شرکت جسته بود جزو اینان بودند) و باشمشیر برای خویش راه نجات میجستند حصول این منظور کمتر امکان داشت .[۶۰] راست است که ما در بارهٔ مدّت اقامت «کزنفون» درآسیای صغیر،ومیان لشکریان «آکسیلای».اطلاعات‌ناچیزی داریم ولی‌دلیلی در دست‌نداریم بگوئیم که درآن‌زمان ، هنگامی که جنگ با ایرانیان جریان داشت ، وی بیش از پیشترمیتوانست تاریخ ورسوم پارس یا ماد را مورد مطالعه قراردهد .

«کزنفون» از لحاظ بسط همه جانبهٔ موضوع داستان خویش نمی‌توانست به مورخان متقدّم‌یونانی مانند «هلانیك»[۱] و «دیونی‌سی»[۲] و «هکاتی»[۳] که مطالب خشك وغیر موثقی نوشته‌اند ومنابع نابابی شمرده میشدند اعتماد کند .

«کزنفون» ازمیان مؤلفان یونانی‌بطورکلی‌ازنوشته های هرودوت و«کتسیاس» استفاده کرده است . این نکته از اشارات و مستخرجات فراوان و اسامی خاص و مباحثات قلمی که در «کورش‌نامه» آمده پیداست . تألیف مزبور قهرمانان فراوان

(۱) Hellanik (۲) Dionici (۳) Hekatey

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دارد و مؤلف آن نیز مانند «کتسیاس» با مشکل مهمّی مواجه شد که چه نامی بر آنها گذارد. دراکثر موارد نامهای «کورش‌نامه» مشتی اسامی پارسی است که بدون تشخیص ازهرودوت اخذ گشته‌است[۶۱] (وبه‌ندرت‌از «کتسیاس» گرفته شده).[۶۲] در هرحال در میان اسامی واقعی ایرانی که در «کورُش‌نامه» آمده بتقریب حتی یك نام هم دیده، نمی‌شود که با نام یکی از رجال مذکور در تألیف هرودوت یا «کتسیاس» ویا نام رجال پارسی معاصر «کزنفون» مشابهت نداشته باشد.[۶۳] وچون «کزنفون» ازحیث اسامی پارسی دچار کمبود میگشت، بدون آنکه تشویشی بخاطر خویش راه دهد روی قهرمانان مادی ویا پارسی خود نامهای مردم آسیای صغیر ویا اسامی یونانی نادر و یا اسامی مجهولی که ظاهراً خارجی و عجیب میمانست، می گذاشت.[۶۴]

اگر «کزنفون» منابع‌جدی دیگری جزهرودوت و «کتسیاس» (که بمامعلوم است) میداشت چنین نمی‌شد.[۶۵]

مطالب مربوط به جغرافیای طبیعی وسیاسی که در «کورُش‌نامه» مذکوراست دارای همین نقایص می‌باشد. اطلاعات «کزنفون» نیز مانند یونانیان معاصر وی در بارهٔ آسیای غربی بسیار مبهم بود. این نکته بوضوح ازمطالب «آناباسیس» مشهود است: یونانیان هنگام لشکر کشی مزبورازموقع ومحل کشورهای پیرامون‌اطلاعی نداشتند و از روی حدس و گمان حرکت می کردند.[۶۶] اگر «کزنفون» در تحریر «کورُش‌نامه» ازمنابع دیگری ـ غیر ازهرودوت و «کتسیاس» ـ استفاده می کرد و بویژه اطلاعاتی ازمادیها وپارسیان بدست می‌آورد ـ مسلماً چنان اشتباهات فاحش جغرافیائی را مرتکب نمی‌شد. اشتباهات‌فاحش جغرافیائی‌درهرصفحه «کورش‌نامه» فراوان‌است. مثلاً اگرنوشتهٔ «کورُش‌نامه» را باور کنیم، آشور درعهد «آستیاگ» وکورُش (و حال آنکه آشور مدتها پیش از آن معدوم گشته بود)[۶۷] با اینکه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در خاك ماد قدرتی نداشت ، معهذا « هیرکانیه » را متصرف بود و با « باکتریا » عهد اتفاق داشت .[۶۸] «هیرکانیه» (ناحیهٔ کنونی استرآباد و کراسنووودسك) [۱] بعقیدهٔ «کزنفون» از خاك ماد به آشور نزدیکتر بود .[۶۹] بزعم وی آشور برسر راه ماد واراضی کادوسیان (در کوههای جنوب دریای خزر) وسکایان (درآسیای میانه) قرار دارد[۷۰] وکلدانیان (کوهستانیان فلات ارمنستان ـ با کلدانیان بابل اشتباه نشود) بی واسطه با . . . شاه هندوستان مربوط می‌باشند[۷۱] والخ واز اینگونه .

« کزنفون» می‌دانست (ازهرودوت) که اولاً در زمان سلطنت ماد بسیاری از کشورها واقوامی که بعدها بزیرفرمان ایرانیان (پارسیان) درآمدند ، مستقل بودند وثانیاً درسرزمین پادشاهی مادشاه‌نشینهای دیگری که تابع آن بودند وجودداشتند .[۷۲] ولی بدیهی است که نمی‌دانست این کشورها واقوام وشاه‌نشینها کدام بودند ، زیرا که در این باره در آثار هرودوت و « کتسیاس » چیزی گفته نشده بود . بدین سبب شاه‌نشینهای مستقلی که در« کورش‌نامه» ذکرشده‌است، اکثراً همان ساتراپ‌نشینهای ایرانی هستند که « کزنفون » (بخشی از آنها را خود می‌شناخته وبخشی را هم از منابع عادی خویش مأخوذ داشته‌بود) معطوف بماسبق نموده است .

ازآنجمله است شاه‌نشین کاپادوکیه و ارمنستان وهیرکانیه وشوش وغیره . تصادفاً قوم کادوسیان[۷۳] درتاریخ کورش « کتسیاس» جای‌نمایانی را اشغال کرده است و ظاهراً کادوسیان ازآن منبع وارد تألیف « کزنفون» نیزشده‌اند .

« کزنفون» دربارهٔ انتقال سلطنت ماد به پارسیان روایت جدیدی‌نقل می کند که بالکل با روایات هرودوت و« کتسیاس» متفاوت است . ولی‌اگر بپنداریم که وی از منبعی مجهول ـ مجهول برای دونویسندهٔ سابق‌الذکر ـ استفاده کرده راه خطا رفته‌ایم .[۷۴] موضوع ساده است وچنانچه پیشتریادآورشدیم درنظراوبزرگترین حسن

(۱) Krasnovodsk

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انسانی در مطیع ساختن وفرمان بردن است وچون وی هواخواه انتظامات اسپارتی بود اهمیت صفت دومی را کمتراز اولی نمی‌شمرد. بعقیدهٔ «کزنفون» که درنخستین صفحات «کورش نامه» بیان شده است، مبنای آموزش و پرورش عالی که بزعم وی ایرانیان از آن برخوردار بوده‌اند، همانا مهارتی بود که در فرمان دادن و فرمان بردن داشته‌اند. بالطبع آن «کورش» که درتاریخ آمده وجدّخود آستیاگ را (ویا در هرحال کسی که باو نیکی کرده بود) ازسلطنت ساقط کرد ـ و در تألیفات هرودوت و «کتسیاس» آمده ـ برای بازی کردن نقش قهرمان نیکوخصالی که بلندترین آرمان «کزنفون» بشمار میرفت ودر داستان وی مورد نیازبود، سودی نداشت.

بدین‌سبب ـ بگفتهٔ «کزنفون» ـ آستیاگ درمحیط صلح و آرامش، هنگامی که شاه ماد بود دربسترخویش بدرود جهان گفت و کورش فتوحات خویش را ـ نه بسمت شاهی ـ بلکه بسمت سردار «کیاکسار» فرزند «آستیاگ» (نام «کیاکسار» مأخوذ از هرودوت است) بعمل آورد. آنگاه «کورش» که چون سردار سپاه، افتخارات فراوان بدست آورده‌بود با خضوع تمام، ثمرهٔ پیروزیهای خود را نثارقدم «کیاکسار» که سلطانی حقیر ولی قانونی است می‌کند. تصوّر این منظر می‌بایست رقت قلبی درخواننده پدیدآورد و وی را با روح اطاعت برئیسان قانونی بپرورد. درعوض پرهیزکاری وفرمانبرداری کورش بپاداش خود رسید و «کیاکسار» که پسری نداشت دخترخویش را باو داد و وی سلطنت ونیمی ازجهان را بارث برد.

مسلماً این مطالب تاریخ نبوده بلکه تعلیم عقیدهٔ شخصی است.

باقی‌مطالب «کورشنامه» همان‌اطلاعات‌ناچیزی‌است که هرودوت و «کتسیاس» در تألیفات خویش آورده وبا وقایع دوران سلطنت «آستیاگ» و خود «کورش» (مطیع ساختن‌کادوسیان، بابل ولیدی) و کمبوجیه (فتح مصر) مربوط ساخته‌اند.

جالب‌ترین بخش «کورش نامه» همانا مطالبی است که «کزنفون» در بارهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وقایع ارمنستان آورده‌است . بی‌شك دراینمورد مؤلف مشهودات خویش رانقل کرده است (مثلاً داستان دشمنی ارمنیان با قبایل کوهستانی کلدانیان که « کزنفون » در «آناباسیس» نیز مفصلاً ازآن سخن میگوید) .

نام شاهزاده «تیگران» جالب نظراست . چنانکه دانسته است این نام درمیان پادشاهان بعدی ارمنستان نیزمرسوم بوده‌است . گمان میرود که در دوران پارسیان این نام به سلسله‌های موروثی ارمنستان اطلاق می‌شده و« کزنفون»نیز آنرا شنیده و نقل کرده است ، گفتهٔ او تنها سخنی است که در منابع باستان راجع به وجود یك شاه‌نشین خاص ارمنی (جدا از «اورارتو») در دوران مادها در دست است . دراینکه تا چه اندازه این گفته موثق است اظهارنظر دشوار می‌باشد . ولی اگر در جائی از «کورش‌نامه» وقایع وحقایق تاریخی منعکس شده‌باشد . همین‌جاست . (در این باره به فصل‌پنجم رجوع شود).

معهذا متأسفانه ، برروی هم « کورش نامه » برای ما چندان ارزشی ندارد . وقایع تاریخی دراثر مزبور یا تحریف شده ، یابمنظور اندرز گوئی وتعلیم اخلاقیات جعل گشته است . اما شرح عادات و رسوم مادیها ـ بخشی مبتنی بمنابعی است که برما معلوم می‌باشد وبخشی دیگرهمان مشاهدات «مؤلف» در دربار « کورش» اصغر شاهزادهٔ ایرانی است وقسمتی هم فرضیاتی‌است مربوط به‌نظرهای « کزنفون» درمورد آموزش وپرورش . بدین سبب اینکه آکادمیسین « و . و . استرُو وه»[1] معتقداست « کورش نامه از لحاظ تاریخ فرهنگ و وضع زندگی ایران منبع درجهٔ اول شمرده میشود »[۷۵] بایدباقید وشرط تلقی شود وفقط باین معنی که در« کورشنامه» مشاهدات مؤلف دراین‌موضوع بخصوص ودرآستانهٔ قرنهای‌پنجم وچهارم پیش‌ازمیلاد،منعکس

(۱) V. V. struvé

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گشته موردقبول واقع گردد . اما دربارهٔتاریخ ماد ـ بخصوص ـ ارزش «کورش‌نامه» ناچیز است .

ظاهراً نویسندگان یونانی قرنهای چهارم وسوم‌پیش ازمیلاد بویژه مورخانی که دربارهٔ لشکرکشی اسکندر مقدونی تألیفاتی دارند اطلاعاتی در بارهٔ تاریخ ماد و آغاز کار پارسیان نیز داشتند . ولی «دینون»[۱] و «هارس»[۲] «میتیلنی»،[۳] ودیگر نویسندگان همانند ایشان‌نیز ـ چون «کتسیاس» ـ بیشتر داستان‌سرای تاریخی‌بودند وکمتر مورخ وبا اینکه بعضی از ایشان در سرزمین ماد و پارس بوده وبخوبی از شیوهٔ زندگی‌مردمان‌آنجا اطلاع داشتند ـ نوشته‌هایشان ـ حتی‌چنانچه‌باقی میماند هم ـ برای مورخ واجد ارزش‌نمی‌بود . نوشته‌های مورخان عهد اسکندر وجانشینان وی فقط در مواردی ارزش‌فراوان دارد که مشاهدات خویش ویا وقایع زمان خود را شرح میدهند . ازتألیفات ایشان فقط‌اثری در کتب‌بعدی‌باقی مانده وبدست مارسیده وگاهی هم مستخرجاتی در دست است . مثلاً از آنجمله است شرح جالبی که «پولی‌بی»[۴](قرن دوم پیش ازمیلاد) ـ یکی از موثق‌ترین مورخان یونان (گرچه هواخواه روم بوده) از قول یکی از نویسندگان مزبور نقل کرده است ویا افسانهٔ مادی دربارهٔ پادشاه «هیستاسپ» (ویشتاسپ) وبرادر او «زریادر»[۵] (زریوری) که «آتنه»[۶] ـ گردآورندهٔ داستان‌های کوتاه فکاهی وتاریخی ـ از قول «هارس میتیلنی» نقل کرده والخ .

از کتاب «زندگی رجال» ودیگرتألیفات‌پلوتارك (قرنهای اول ودوم میلادی) نیز برخی اطلاعات ارزنده بدست می‌آید . پلوتارك از منابع گوناگونی که اکثراً بدست مانرسیده ـ استفاده کرده است . بویژه تاریخ زندگی اردشیر دوم و اسکندر

---

(۱) Dinon (۲) Hares (۳) Mitilèn (۴) Polibi (۵) Zariadr

(۶) Atene

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقدونی ورسالهٔ «دربارهٔ ایسیدو اُسیریس» وی قابل استفاده است .

اما در بارهٔ وقایع عهد اسکندر (که مطلب ما بدان پایان می‌پذیرد) منابع اصلی همانا « لشکر کشی اسکندر» (آناباسیس آلکساندرو Anabasis aleksandrou) تألیف «آریان» نیکومدی[۱] وتاریخ اسکندر «کوئینت- کورتس - روف»[۲] است . البته تألیف «آریان»[۳] که (بزبان یونانی)درقرن دوم میلادی نوشته شده‌است ارزش شهادت گواه عینی راندارد ولی اهمیت آن در اینست که بیشتر بیادداشتهای شرکت کنندگان واقعی لشکر کشی اسکندر- یعنی «آریستوبول»[۴] و «بطلمیوس» فرزند لاگ[۵] (که بعدها سلطان مصر شد) (که حتی در عهد باستان نیز درمیان یادداشتهای همانند ، از همه موثق‌تر شمرده میشدند) مبتنی می‌باشد . «کوئینت - کورتس - روف» (که گمان میرود درقرن اول میلادی میزیسته)ازلحاظ موثق بودن نوشته‌هایش پائین‌تر از «آریان» قرار دارد . وی بیش از «آریان» دراندیشهٔ این است که گفته‌های وی مشغول کننده باشد و اخلاقیات بیاموزد ، ولی گاهی از وقایعی یاد می کند که در آثار «آریستوبول» و «بطلمیوس» نیامده وبدین سبب (ویا بعلل دیگر) در کتاب آریان از قلم افتاده است .

لشکر کشیهای اسکندر وجانشینان وی از آغاز امر جلب توجه بسیار کرد وهم در عهد باستان کتابهای فراوان در آن باره نوشته شد و حقایق بسود صاحبان منافع سیاسی متناقض در آثار مزبور تحریف گشت و بتدریج جنبهٔ داستان سرائی بخود گرفت وافسانه‌های عجیب وغریب برحقایق تاریخی فایق آمد . سرانجام روایات گوناگون داستان اعمال اسکندر (که بغلط به « کالیسفن »[۶] فیلسوف - که در لشکر کشی وی شرکت داشته منسوب میکنند) تمام داستانهای دیگری را که در

(۱) شهری درآسیای صغیر(بی‌تی‌نی) - اکنون ایسمید نامیده می‌شود (۲) مورخ Kuint Kurts Ruf لاتین . م

(۳) Arrian (۴) Aristobul (۵) Lag (۶) Kallisfen

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بارهٔ اسکندر نوشته شده بود بر کنار کرده جایگزین آنها شد . داستان مزبور در قرون وسطی بسیار رایج و شایع بوده الهام دهندهٔ عدهٔ کثیری از نویسندگان و شاعران واز آنجمله بطورغیرمستقیم ـ نظامی گنجوی گشت .

« بروس » مورخ بابلی ـ یونانی در میان نویسندگان مزبور مقام علیحده‌ای دارد .

بروس[۷۶] منجمی بود که درآغاز قرن سوم قبل از میلاد در بابل جزو کاهنان خادم خداوند « مردوك » بشمار میرفت ومعلومات یونانی زمان را کسب کرده بود . وی عزم کرد فرمانروایان نوین بابل ، یعنی یونانیان مقدونی ، را بادانش بابل آشنا کند وبدین منظور « تاریخ بابل » (Babuloniaka) را نوشت ودر تحریر بخش ویژهٔ تاریخی آن کتاب از بایگانی وقایع بابل و افسانه‌ها وضمناً ، از اسناد و فهرستهای مکتوب سلطنتی شومری نیز استفاده کرد . وچون البته یونانیان که خوانندگان کتاب «بروس» بودند اصطلاحات باستانی شومری واکدی رانمیدانستند ، «بروس»، بخاطرایشان ، آن اصطلاحات‌رابصورت مفاهیمی که درهزارهٔاول قبل‌ازمیلادمتداول بوده برگرداند : مثلاً سلالهٔ « کوتیان » که طبق روایات بعدی فهرست سلطنتی شومری مرکب از۲۱پادشاه‌بود ، بالطبع چون سلالهٔ ماد مشخص گشت(وتااندازه‌ای هم صحیح بوده است) زیرا که کوتیان در سرزمینی زندگی می کردند که بعدها سلطنت مادیها درآنجا مستقر گشت . درمیان اهل علم فرضیه‌ای وجود داشت که «بروس» ، زرتشت (بانی کیش اوستا) را هم درشمار شاهان سلالهٔ مزبورآورده است .

در ایامی که سال ومه های درهم وبرهم تاریخ سلاله های مذکور در تألیف «بروس» هنوز روشن نشده بود وبا قواعد تقویم بابلی مقایسه نگشته‌بود ، برای این موضوع اهمیت خاصی قائل بودند ؛ باضافه ـ در آن زمان کسی از فهرست سلطنتی شومری اطلاعی نداشت . شهادت «بروس» چون بمنابع باستانی شرقی مبتنی بود ـ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وموثق‌ترین گواه شمرده می‌شد قطعی‌ترین دلیل منشأ مـادی زرتشت و زرتشتیگری محسوب می گشت ، وتا اندازه‌ای بدین سبب بود که درقرن گذشته این عقیده رواج داشت که کیش زرتشت منشأ مادی دارد . مثلاً « ف . اشپیگل »[۱][۷۷] که یکی از بهترین آشنایان به اوستا وروایات تاریخی ایران و کیش زرتشتی می‌باشد نوشت که برغم وفور وتفوق دلایلی که بسود منشأ باکتریائی زرتشت و کیش وی وجود دارد، او (اشپیگل) متمایل به فرضیهٔ مادی که مبتنی بگواهی «بروس» است ، می‌باشد .

اکنون دانسته است که کوتیان ـ که دراینمورد مطمح نظر «بروس» است ـ محال بود رابطه‌ای با زرتشت داشته باشند زیرابزبانی که هیچ وجه مشترکی‌بازبان اوستا نداشت سخن می گفتند و گذشته از این زرتشت ممکن‌نبود درهزارهٔ سوم‌قبل از میلاد ، یعنی دوران سلطنت سلالهٔ کوتیان زندگی کند[۷۸] . صرف نظر از مراتب فوق میتوان بوضوح تمام نشان داد که در تألیف « بروس » از زرتشت نامی برده نشده است .

پس این‌نظرخطا از کجا پیدا شده است ؟ بهتراست اندکی دراین باره بیشتر گفتگوشود تا ضمناً مشکلات برخی‌ازمسائل منبع شناسی شناسانده شود . زیراحلّ آن مشکلات ممکن‌است درطی استفاده ازآن منابع در پژوهش تاریخ ماد ضرورت پیدا کند ، بویژه که متأسفانه تعداد منابع اندك است .

اصل تألیف «بروس» بدست ما نرسیده است وفقطاشارات غیرمستقیمی‌بدان‌ـ که بتقریب از ده‌ها واسطه گذشته ـ دردسترس می‌باشد .[۷۹]

وضع بقرار زیراست : مطالب مربوط به‌تألیف «بروس» در سه منبع نقل شده وبما رسیده است :

۱ـ در روایت ارمنی قرون وسطائی تاریخ «یوسوی»[۲] قیصری ، مؤلف‌قرن

(۱) Spiegel (۲) yovsovi

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چهارم میلادی .

۲ـ در متن سریانی تاریخ یاد شدهٔ « یوسوی » که «مارمیخائیل»[۱] نویسندهٔ قرن دوازدهم میلادی مدون ساخته است .

۳ـ در تاریخ بیزانس «گئورگی سینکل»[۲] که ازتألیف «یوسوی» بواسطهٔ شخصی بنام «پانودور»[۳] استفاده کرده ومؤلف اخیرالذکرمطالبی ازدیگرمؤلفان به نوشته های «یوسوی» افزوده .[۸۰] بنابراین مبنای هرسه منبع تاریخ «یوسوی» می‌باشد . امّا «یوسوی» می‌پنداشت ازمنابع گوناگونی که یکدیگررا تأیید می کنند استفاده می کند وحال آنکه در واقع مدارکی را کهاز راههای مختلف بهتألیف «آلکساندر پولی هیستور » ـ مؤلف قرن اول میلادی ـ منتهی می‌شد (و وی تنها کسی بود که اصل کتاب «بروس» را قرائت کرده بود) بهره می گرفت .

نخستین منبع ازمنابع سه گانه (یعنی ترجمهٔ ارمنی «یوسوی») مطالب تألیف « پولی هیستور » را مختصراً آورده و یادآور می‌شود که وی در آغاز کتاب ـ طبق نوشتهٔ «بروس» ـ نام ۸۶ پادشاه را که ۳۳۰۹۱ سال پس ازطوفان سلطنت کردند(امّا خود «یوسوی» فقط دونام ـ «اوسخوی » و« خرماسبل » را « من‌باب نمونه » یاد می کند) . ما که از فهرست سلطنتی شومری اطلاع داریم ، میتوانیم بگوئیم که «بروس» دراین رقم (که البته تحریف شده‌است) نه یك ، بلکه چند سلالهٔ محلی را گنجانده است واز آنجمله است سلاله های افسانه‌ای که فهرست سلطنتی شومری با نام آنها آغاز می گردد (ورقم باور نکردنی سنین سلطنت نیز از اینجا ریشه‌میگیرد) ولی « یوسوی » ذکری ازاین نکته نکرده است وفقط ـ چنانکه از روایت ارمنی برمی‌آید ـ یادآور شده است که « پولی هیستور . . . هریك را بنامی که در کتاب «بروس» مذکور است نامیده است» . بدین‌نحو جملهٔ مؤلفان بعدی۸۶پادشاه مذکور

(۱) Mar Mixail (۲) Georgi Sinkol (۳) Panodor

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را بصورت یك سلالهٔ «کلدانی» درآوردند. سپس در روایت ارمنی کتاب «یوسوی» چنین نوشته شده است: «بعد او (پولی هیستور) نامهای سلاطین ماد را که ۸تن بوده و۲۲۴سال (سلطنت کرده) نقل می کند» والخ.

تاریخ «مارمیخائیل» نیز تقریباً همین مطالب را ـ منتهی اندکی مختصرتر ـ آورده است ونه فقط به «پولی هیستور» بلکه به «آبیدن»[1] نیزاشاره کرده (چنانکه ازیادداشت شمارهٔ ۷۹این فصل مشهود است «آبیدن» نیز از کتاب «پولی هیستور» استفاده کرده است). گذشته از این، بجای رقم خطای «۸ پادشاه» سلالهٔ ماد، سخنی درست‌تر ایراد شده (ظاهراً طبق مدارك مندرج در روایات متأخر فهرست سلطنتی شومری درمورد کوتیان که «بروس» ازآنها استفاده کرده بود)بدین شرح: «پس ازآنکه فرمانروائی کلدانیان پایان‌یافت مادیها سلطنت کردند، ۲۱ پادشاه». این منبع ذکری از سنین سلطنت ایشان نمی کند.

وسرانجام منبع سوّم ـ یعنی تألیف «گئورگی سینکل» ـ مطالب مندرج در تألیفات «بروس» ویا «پولی‌هیستور» ویا حتّی «یوسوی» را کمتر نقل کرده بیشتر با «پولی‌هیستور» که بزعم وی مؤلفی «کافر» است جدال میکند که چرا وی (پولی هیستور) رقمهای باورنکردنی اغراق‌آمیزی در بارهٔ مدت سلطنت سلالدهای بابلی، که بانظرات عیسویان دربارهٔ زمان خلقت عالم جور در نمی‌آید، نقل کرده است. وی درعین حال (بمتابعت از مؤلّف دیگری بنام «آنیان») با «برخی از مورّخان کلیسای مسیحی خودمان» (منظوراو «یانودور» است) که میکوشیدند رقمهای مدّت سلطنت‌بابلیان را بامفادتورات منطبق سازند ومی‌پنداشتند که‌آن رقمها را دربرخی موارد باید ایمائی شمرد، به بحث و مناقشه پرداخته است. «گئورگی سینکل» ضمناً چنین مینویسد: «همین پولی‌هیستور ـ پس از این زمان (صریحاً «زمان»

(۱) Abiden

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوشته شده) ۸۶ (شاه) ـ ۲ شاه‌کلدانی . «اِوِخوی»[۱] و «خوماسبل»[۲]، و۸۴مادی‌ـ زرتشت و آنان را که بعد از او بودند ـ ۷شاه کلدانی را ، آورده است »[۸۱] این همان جائی است که برخی پنداشتند «بروس» از زرتشت ذکری کرده است . ولی ما از روایت ارمنی‌تألیف «یوسوی» میدانیم که «پولی‌هیستورفقط دو سلطان‌کلدانی را بنام یاد نکرده‌بلکه‌اسامی همهٔ ۸۶تن راآورده است . بنابراین‌معلوم است که «سینکل» نه تألیف «پولی‌هیستور» را خوانده بود ونه حتّی کتاب «یوسوی» را ، بلکه اطلاعات خویش را از منبع بینابینی (پانودور) بدست آورده بود وآن منبع هم بمتابعت از « یوسوی » فقط نام آن دو سلطان را نقل کرده ، زیرا لازم ندانسته تمام اسامی ثقیل‌التلفظ بابلی را ذکر کند . «سینکل» اندکی پائین‌تر در بارهٔ «پولی هیستور» و دیگران چنین میگوید : « . . . قدیمترین (شاهان) راکه خدا و نیم خدایشان میشمارند ، وآنان راکه‌پس‌ازایشان‌بودند ـ وواقعاً ازکمراهی‌درفهرست‌می‌آورند‌ـ نوشته‌اند که زمانی بی‌پایان سلطنت کرده‌اند و پنداشتند که عالم ابدی است و این برخلاف نوشته‌های مقدّس الهی‌است ؛ وآنانکه‌بعد متولّد شدند وهمه اطلاع دارند‌ـ بسالهای شمسی ، چون افراد فنا پذیر، ونه آنچنانکه « پـانودور » و برخی‌دیگر می‌پندارند ـ منحصراً بخاطر آنکه زرتشت سنین پادشاهان را بسالهای شمسی تقویم کرده است . . . »

این ایراد که دربادی‌نظرصورت معمائی دارد موضوع راکاملاً روشن میسازد . بنظرمیرسد که «پانودور» دربارهٔ اینکه چرا سنین سلطنت سلالهٔ نخستین مرکب از ۸۶ پادشاه با ارقام «نجومی» ذکرشده وازسلالهٔ بعدی که « مادی » بوده ارقام عادی بکار رفته است ، ازخود توضیح وپاسخی داشتداست . البته این مشکل فی‌نفسه مبتنی برسوء تفاهمی می‌باشد . زیرا گردآوردن اسامی۸۶پادشاه دریك سلاله ـ چنانکه‌از

(۱) Evexoy (۲) Xomesbel

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقابله با فهرست سلطنتی شومری برما معلوم است ـ بعدها در نتیجهٔ کوتاه کردن متن «بروس» صورت گرفت . ودر واقع چندین سلالهٔ افسانه‌ای که سنین اغراق آمیز وعجیبی دربارهٔ مدت سلطنت ایشان ذکرشده وهمچنین سلاله های واقعی تاریخی در سلالهٔ واحدی جمع شده‌اند ، چنانکه مرز میان ارقام عجیب وتخیّلی وارقام واقعی در آنجائی که «پانودور» پنداشته ، نمی گذشته است . بدین سبب نظر اوکاملاً خطا بوده است . او می‌پنداشت که زرتشت «ماد» که بزعم وی بانی عصر جدید فلکی بود (دربیشتر نوشته های عهد عتیق چنین نقشی را برای زرتشت قائل بوده‌اند) نخستین کسی است که بجای احتساب ایمائی «فلکی» گاه شماری و سالهای «خورشیدی» را معمول داشت . چون میدانیم که «یوسوی» نیز از شاهان فهرست « بروس » بنام یاد نکرده است ، ظاهراً « پانودور » برای اثبات نظرخویش در توجیه انتقال بگاهنامه عادی نام زرتشت را درشمار شاهان سلالهٔ «ماد» آورده است ؛ و«سینکل» که اصل‌اثر «یوسوی» رانخوانده بود وبطریق اولی ازتألیف« پولی‌هیستور » نیز بی‌اطلاع بوده ، همینکه در کتاب «پانودور» به‌نام زرتشت برخورد چنین پنداشت که شخص «بروس» آن نام را درتألیف خودآورده است .

اگرواقعاً نام زرتشت نه‌تنها در کتاب « پانودور » بلکه در آثار اسلاف وی ـ تا «بروس»ـ ذکرشده‌بود ، بی‌شك می‌بایست در روایت ارمنی تألیف « یوسوی » نیز آمده باشد زیرا که نام زرتشت درارمنستان بسیارمشهوربود . در روایت‌ارمنی‌مزبور کلمات ثقیل‌التلفظی چون « اورخوی » و غیره محفوظ گشته است و بطریق اولی می‌بایست نام زرتشت را هم مضبوط دارد .

از مجموع مراتب بالا مشهود است که مدارك «بروس»باروایات تاریخی‌بابلی مطابق بوده است و وی در فهرست شاهان « ماد » ـ یعنی کوتیان ـ فقط میتوانست نامهائی‌رانقل کند که در روایات گوناگون‌فهرست سلطنتی‌شومری وجود داشته‌اند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اما نام «زرتشت» را «پانودور» یابیکی ازمؤلفان متأخربعداز«یوسوی» . برای اینکه تظاهر بدانستن تاریخ شرق کند ، داخل متن کرده است .

بخشی ازمحتوی کتاب « بروس » را باین شیوهٔ فوق‌العاده غیر مستقیم میتوان معلوم ساخت . بعضی از اطلاعات کتاب مزبور (مثلاً بخش مربوط به انهدام آشور) ازلحاظ احیای تاریخ ماد واجد اهمیت میباشد .

باری بدین طریق ، در مورد استفاده از منابع یونانی برای تدوین تاریخ ماد به استنتاجاتی که چندان مسرت‌بخش نیست نایل شدیم . فقط دراین میان گفته‌های هرودوت بقدر کفاف کامل وموثق است . اما از نوشته های « کتسیاس » و« کزنفون » فقط ازطریق انتقاد دقیق وپرزحمت میتوان حقایق ناچیزی بیرون کشید وحتّی در بارهٔ واقعیت آن بخش ناچیز نیز نمیتوان کاملاً اعتماد داشت . دیگر نویسندگان تا قرن سوم پیش ازمیلاد ، برروی هم اطلاعات فوق‌العاده کمی بدست میدهند .

نویسندگان یونانی متأخر فقط مطالب تألیفات هرودوت و کتسیاس وتا اندازه‌ای «کزنفون» وندرةً « بروس » را نقل کرده‌اند . ولی در تألیفاتی که ایشان در بارهٔ تاریخ سلطنتهای شرق باستانی نوشته‌اند اثر ضعیفی از یك روایت تاریخی دیگر دیده میشود که نمیتوان بهیچ یك از مؤلّفان سابق‌الذکر مربوط ساخت ، بعقیدهٔ برخی محقّقان روایت مزبور از آن مورخان متقدم باستانی یونان ـ مثلاً هارون لامپساکسی ـ است .

ولی بیشتر محتمل است که اطلاعات مزبور مربوط بیکی از نویسندگان قرن چهارم پیش از میلاد ـ مثلاً «دینون»[۸۲] باشد . صحبت ، در درجهٔ اول ، برسرجزئیاتی است که « ترویا پومپه » که در قرن اول میلادی میزیسته است درشرح تاریخ شرق باستانی نقل کرده ومطالب هرودوت و« کتسیاس» را صریح‌تر ودقیق‌تر بیان میکند . متأسفانه تألیف «ترویا پومپه» فقط بصورت خلاصهٔ ناهنجاری که شخصی بنام«ژوستین»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(قرن دوم میلادی) تنظیم کرده بدست ما رسیده است. سپس «پولین» که در قرن دوم میلادی داستانهای کوتاه ومضامینی از تاریخ نظامی گرد می‌آورده‌است، وقایعی ازتاریخ ماد را نقل کرده که بخشی را ازهرودوت و«کتسیاس» وقسمتی را ازداستان دیگری ـ که خود تقلیدی از«کتسیاس» وتااندازه‌ای «هرودوت» بوده ـ اخذ کرده است. این‌هم محتملاً همان مطالب «دینون»است. متأسفانه بدشواری میتوان گفت که مطالب یادشده تا چه حد شایستهٔ وثوق است ولی‌بعضی ازاطلاعات مزبور درمنابع شرقی تأیید شده است.

لازم است یادآور شویم که در آثار بسیاری از مؤلّفان یونانی ولاتینی (حتی «آمین مارتسلین» مورخ قرن چهارم میلادی) بطور پراکنده اطلاعات جسته و گریخته‌ای در بارهٔ دوران اخیر تاریخ ماد دیده میشود که گاهی برای درك تاریخ دوران مورد علاقهٔ ما نیز واجد اهمیت میباشند. بویژه مؤلّفان تألیفات جغرافیائی وبخصوص «استرابون» (قرن اول میلادی) مهم شمرده میشوند. «استرابون» که شخصاً درشمار محقّقان برجسته نبود، معلومات وسیعی از کتب تاریخی وجغرافیائی عهد عتیق کسب کرده بود وبسیاری ازاطلاعات‌ارزندهٔ مؤلّفانی که‌آثارشان نابودشده، بوسیلهٔ او وآثارش محفوظ مانده است. آثار «کلاودی پتولمه» (بطلمیوس) منجّم وریاضی‌دان وجغرافی‌دان مشهور (قرن دوم میلادی) وبخصوص «کتاب جغرافیا» و تاریخ «قاعدهٔ شاهان» وی که از روی منابع شرقی‌تدوین شده وتألیفات«ایلینی»[1] ارشد طبیعی‌دان قرن اول میلادی (تاریخ طبیعی) واجد اهمیت میباشد.

با اینحال، چنانکه گفته شد، درمورد تاریخ ماد بطوراخص، جملهٔ روایات تاریخی عهد عتیق را میتوان با اطلاعات مندرج در آثار سه الی پنج مؤلف منحصر و محدود نمود. بهرتقدیر، ضمن استفاده از روایات‌تاریخی مزبور، نمیتوانیم‌بذکر

(۱) Ilini

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فلان یا بهمان مطلب اکتفا کنیم ، بلکه ناگزیریم درهرموردبخصوص روشن سازیم که مؤلف منظور چراچنین مطلبی رانوشته است واطلاعات خویش‌را از چه مأخذی بدست‌آورده وتا چه حدّ میتوان بدان وثوق داشت . در مورد دیگرمنابع نقلی ـ که شمارهٔ آنان اندك است ـ نیز ناچار باید چنین کنیم .

برخی از تألیفاتی که بتاریخ ماد مربوطند و در دورهٔ نفوذ فرهنگ یونان (هلینسم) در آسیای مقدّم مدوّن گشتنداز روایات تاریخی یونان جدا میباشند وجنبهٔ خاصی دارند ، (ازقرن سوم تا قرن اول قبل‌ازمیلاد) . ازآنجمله است کتاب دانیال که بخشی به زبان عبری وبخشی به‌آرامی نوشته شده[۸۳] و« کتاب یودیف» و« کتاب تووبیت» که بصورت یونانی بما رسیده است وشاید دراصل بزبان آرامی بوده‌است .[۸۴]

این هرسه کتاب ، تاریخ‌نیستند . کتاب دانیال مجموعه‌ایست‌ازپیش گوئیهای عارفانه واندرزهای اخلاقی بشکل افسانه که جنبهٔ سیاسی دارند ویا وقایع قرن دوم پیش ازمیلاد مربوط میباشند وبه دانیال‌پیامبرافسانه‌ای منسوب میباشد که گویا در قرن ششم پیش ازمیلاد میزیسته است . در این کتاب تا حدّی قطعاتی از افسانه‌های قدیمتر منعکس شده است ولی مطالب آن ـ محتملاً در هیچ قسمت ـ کهن‌تر از اواسط قرن پنجم پیش از میلاد نیست . کتاب دانیال برای موضوع ما ، برروی هم ، با اینکه نامی ازسلطنت «ماد» درآن برده شده ارزش تاریخی‌ندارد .

« کتاب یودیف» و« کتاب‌تووبیت» جنبهٔ داستانی‌دارند . دراثر اولی ازفداکاری دلیرانهٔ زن یهودئی بنام « یودیف » سخن گفته میشود که میهن خویش را از شرّ «اولوفرن»[۱] ستمگر، سردار بخت‌النصر (نابوخودونوسور) ، که در آن کتاب ، نه بسمت سلطان بابل بلکه شاه « نینوا » یعنی آشور ظاهر میگردد ، آزاد میسازد . این اثر باشرح جنگ بخت‌النصرعلیه «آرفاکساد»[۲] پادشاه ماد، آغاز میگردد . نام

(۱) Olofern (۲) Arfaksad

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«آرفاکساد» از «شجرةالنسب اقوام» که در «سفر پیدایش» تورات آمده، اخذ شده است[۸۵]. فهرست مزبور در آغاز قرن ششم قبل از میلاد تنظیم گشته است (؟). در «فهرست اقوام» «آرپاکساد»[۱] اصطلاحی است جغرافیائی. جنگ بخت‌النصر با «آرفاکساد» از لحاظ جریان وقایع داستان «کتاب یودیف» هیچ اهمیتی ندارد و ظاهراً سبب نقل آن فقط اینست که خواننده در ذهن خویش آن واقعه را با پیش‌آمدهای عصر خویش ـ یعنی جنگ آنطیوکوس چهارم پادشاه سلوکی که در خاک ماد جریان داشت ـ قیاس کند ولشکرکشی «اولوفرن» بسرزمین یهود می‌بایست در ذهن خواننده بالشکرکشی آنطیوکوس چهارم، لیسی، به فلسطین (در سال ۱۶۷ پیش ازمیلاد) تداعی معانی ایجاد کند و ظاهراً علّت نوشتن داستان وطن‌پرستانهٔ مزبور نیز همین بوده است.

«کتاب توویت» یك داستان مذهبی وتخیّلی میباشد وجریان آن با داستان آرامی «آخی‌کار»[۲] که در شرق نزدیك مشهوراست مربوط گشته وبدین جهت مانند داستان مزبور به قرن هشتم و هفتم پیش از میلاد منسوب شده. قهرمانان داستان اسرائیلیانی هستند که چنانکه در «کتاب پادشاهان» آمده توسط آشوریان بسرزمین ماد کوچانده شده‌اند، معهذا منشأ یهودی (ونه اسرائیلی) داستان در هرصفحهٔ آن مشهود است. درحال حاضر ممکن نیست بدقت وصراحت منابع مورد استفادهٔ مؤلف را معلوم ساخت. در هرحال وی گذشته از «کتاب پادشاهان»، یکی از روایات قدیمی «داستان آخیکار» را که بدست ما نرسیده وبی‌شك قبل از پایان قرن هفتم تحریرشده بود وتا اندازه‌ای وضع آن زمان را باصحت ودرستی شرح میداده، مورد استفاده قرار داده است.[۸۶] شاید مؤلف «کتاب توویت» از بعضی آثار ادبی شرقی هم استفاده کرده باشد. وی اندك آشنائی با جغرافیا و تاریخ «ماد» نیزدارد.[۸۷] متأسفانه

(۱) Arpakead (۲) Axikar

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چون بیشتر به اندرزها و خطبه‌های مذهبی می‌پردازد به «ماد» توجه اندکی دارد. این را هم ناگفته نگذاریم که مؤلف با تعلیمات دینی زرتشت آشنا بوده است.[۸۸]

تعیین تاریخ تألیف «کتاب‌توویت» امری بسیار دشوار است. ولی بی‌شك نویسندهٔ آن (برخلاف آنچه کوشش شده است تادرمتن کتاب جلوه داده شود) اسرائیلی تبعیدی به آشور[۸۹] یا ماد نبوده، بلکه یهودئی میباشد که در «دیاسپور»[۱] (یعنی خارج از حدود فلسطین) زندگی می کرده است و بظنّ غالب در سرزمین پارت بعد از قرن سوم پیش از میلاد[۹۰] یعنی در عهدی که قدیمتر از دوران سلطنت میتیریدات دوم (۱۲۳-۹۰ قبل ازمیلاد) نبوده، میزیسته است.[۹۱]

«یوسف فلاوی» مورخ عبری زبان که در قرن اول میلادی زندگی می کرده است و بزبان یونانی می‌نوشته نیز در کتاب «دوران عتیق قوم یهود» از «ماد» یاد کرده است. مطالب کتاب او فاقد اصالت واستقلال است وبخشی از تورات وقسمتی (بچندین واسطه) از «بروس» ودیگر مؤلفان یونانی زبان مأخوذ است.

آخرین منبع نقلی شایان تذکر که حاوی مطالبی در بارهٔ «ماد» می‌باشد بادبیات ارمنی آغاز قرون وسطی مربوط میشود و «تاریخ موسی خورنی» (موسس خورناتسی) نویسندهٔ مشهور ارمنی است.

موسی خورنی در «تاریخ» خویش از منابع گوناگون وفراوان واز آنجمله تورات وتألیفات نویسندگان یونانی وسریانی وحماسهٔ ملّی ارمنی استفاده کرده است. متأسفانه در زمان موسی خورنی (بنا بتاریخ مشهوروی در قرن پنجم وآغاز قرن ششم میلادی میزیسته است) تحقیق انتقادی در مطالب مؤلفان یونانی غیر ممکن بود. برای موسی خورنی مقدور نبود از منابع نخستین، یعنی آثار هرودوت و «کتسیاس» و کزنفون، استفاده کند وفقط از تألیفات بعدی ـ که منابع مزبور رانقل کرده بودند ـ

(۱) Diaspor

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بهره گرفت وبالنتیجه بخشی از تألیف وی که مربوط بعصرهای عتیق است بسیاردرهم وبرهم می‌باشد . این آشفتگی سبب ویژهٔ دیگری نیز دارد ، زیرا موسی خورنی به کتاب شخصی سوریه‌ای بنام « مارآباس‌کاتینا » ، که تقریباً تنها منبع اطلاعات وی درتاریخ دوران متقدّم است ، اعتماد مفرط ابراز میدارد . «مارآباس‌کاتینا» (باشخصی که این نام رابخود نهاده) خویشتن را معاصرنخستین شاهان‌اشکانی درقرن دوم‌پیش از میلاد وانمود می کند وحال آنکه تألیف او مجموعی است از آثار دیگران که بشیوهٔ ناهنجاری برروی هم انباشته است وتاریخ آن اگراز قرن سوم میلادی‌دیرتر نباشد ـ پیشتر نیست .

بالطبع توجه موسی خورنی بیشتر بمطالبی بوده است که مورخان پیشین در بارهٔ قدیمترین دوران تاریخ ارمنستان نوشته‌اند . بدین سبب باستانی‌ترین شاه ارمنستان ـ تیگران اول ، معاصر « آستیاگ » وکورش ـ که در « کورشنامهٔ » کزنفون مذکوراست ، در تألیف او مقام شامخی دارد (گرچه شاید مطالب حماسهٔ پهلوانی ارمنی را نیز گنجانده باشد) . بدین مناسبت از « آستیاگ » نیز ، بنام « اژدهاك » در تألیف موسی خورنی یاد شده است . دراینجا بیکی از مواردی که در اثر موسی خورنی نسبةً فراوان است برمی‌خوریم که مورخ ارمنی مزبور می کوشد اطلاعات مأخوذ از منابع یونانی را با روایات تاریخی شرقی (در اینمورد ایرانی) مربوط سازد . « اژدهاك DAHAKA aži(š) « ماردهاگ » آوستا ، ستمگریست افسانه‌ای وماری‌آدمی‌صورت‌ازمردم‌باوری Bawri (بابل)[۹۲-۹۳] که بدست «ثرائیلون» θraitauna (فریدون) پهلوان کشته شد و باوجود مشابهت نامها هیچ ربطی به «آستیاگ» ندارد . بی‌پایگی ذکر چنین اشتقاقی برای نام « آستیاگ » از دیرباز ثابت شده است .[۹۴] ولی معهذا همین سخن بی‌پایه بسیاری ازمتخصّصان اروپای غربی را درقرن نوزدهم[۹۵] گمراه ساخته وافکار خطائی پدید آورده است . مسلّم است که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موسی خورنی بمراتب کمتر از دانشمندان اروپائی عصر جدید برای تحقیق مطالب منابع یونانی و کشف همانندی نامهائی که یونانیان آورده‌اند با اسامی مادی ویا پارسی باستان ویا اوستائی- که در زمان او کهنه شده بود - واجد مقدورات بود و منابع در دسترس داشت . وبالطبع مشابهت ظاهری نامها را در نظرمی گرفت .

ظاهراً موسی خورنی دراینجا نه فقطاز روایات تاریخی ایرانی بلکه ازحماسهٔ ارمنی نیز استفاده کرده است ودرحماسهٔ مزبور تیگران قهرمان (که مورخ ویرا با تیگران منقول یونانیان از« کزنفون» یکی دانسته‌است) باتفاق فریدون ایرانی در نقش قهرمان مبارز علیه اژدهائی که « اژدهاك » نام داشت نمودار می‌شود . این نیز موسی‌خورنی را دریکی دانستن «اژدهاك» و«آستیاگ» که معاصر تیگران مذکور دراثر« کزنفون» بود استوارترساخت .

از مادها ، چه بشکل «مداسی» Medaci که از زبان یونانی مشتق است وچه بصورت «مار» mar[۹۶] که بزبان پارتی‌مربوط می‌شود ، بارها درآثارنویسندگان‌ارمنی وبویژه در کتاب موسی خورنی ، بمناسبتهای گوناگون ، یاد شده‌است . ولی تجزیه وتحلیل منبع ارمنی از دشوارترین وظایف تحقیقی بشمار می‌رود . این نکته را هم ناگفته نگذاریم : گرچه ممکن‌است موسی خورنی ازبعضی منابع خاص شرقی- که اکنون دردست مانیست- استفاده کرده باشد ، معهذا گمان نمی‌رود که در قرن‌پنجم میلادی یك روایت مستقل تاریخی قابل اعتماد در بارهٔ سلطنت ماد وجود داشته و محفوظ مانده بوده‌است . کافی است بگوئیم که در ایران دوران ساسانیان (از قرن سوم تا هفتم میلادی) حتّی خاطرهٔ ایران هخامنشیان نیز از اذهان سترده گشته ، از آنجمله نامهای کورُش وداریوش اول به‌فراموشی سپرده شده‌بود . درعوض‌قهرمانان اوستا را ، از قبیل « کوی کوات » (کیقباد) و « کوی خسرو» (کیخسرو) و« کوی ویشتاسپ » (گشتاسپ) وغیره ، چون شاهان باستانی ایران می‌پنداشتند . دوران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سلطنت هخامنشیان در روایات تاریخی شرقی قرون وسطی ، تقریباً بالکل فراموش شده بودوحتی دربارهٔدولت پارت‌نیز اطلاعات مبهم ومغشوش‌ومخدوشی وجود داشت .

آثار دیگر مؤلّفان ارمنی (وهمچنین‌موسی‌کالانکاتوئی مؤلّف‌ارمنی ـ آلبانی) ازلحاظ ادوار بعدی تاریخ «آتروپاتن» و«آلبانی» جالب توجه میباشند .

در بارهٔ منابع نقلی موجود در بارهٔ تاریخ ماد مشروحاً سخن گفتیم ودر مورد اکثرآنها به نتایجی منفی ـ ازلحاظ ارزش ووثوق ـ رسیدیم . معهذا بیان مشروح نتایج مذکور ضرورت داشت . در گفته‌های آتی ما و همچنین در مورد ارزیابی تألیفاتی که تاکنون در تاریخ ماد تحریر شده ونظرات گوناگونی که ابرازگشته ، دانستن‌این‌نکته واجد اهمّیت است که‌آیاآثارمزبورمبتنی به منابع‌ارزنده میباشند ویاـ چنانکه متأسفانه دراکثرموارد دیده میشودـبرمنابع مشکوك متّکی هستند . وقتی فلان یا بهمان مؤلف اطلاعی داده ومطلبی نوشته لازم است فقط به در نظر گرفتن‌این‌موضوع اکتفا نکنیم‌بلکه سیمای واقعی مؤلف مزبور را ازلحاظ تاریخی وادبی وسیاسی مورد مداقه قرار دهیم . باید هربار ودر هرمورد بدانیم ، تألیفی که فلان اطلاع و مطلب از آن اخذ شده چیست وچه ارزشی دارد والاّ نمیتوانیم آن‌ـ چنانکه باید بنظرانتقادش بنگریم .

نتیجهٔکلی بازدید منابع بقرار زیر است :

منابع خط میخی ـ که اکثراً با وقایع منقول هم عصر میباشند ـ از جملهٔ مآخذ دیگر موثق‌تر می‌باشند . فقط باید متوجه بود که در اغلب آنها گرایشی بسوی عقیدهٔ رسمی زمان وجود دارد . از میان آنها کاملتر وموثق‌تر از همه منابع آشوری وتا حدی «اورارتوئی» و«بابلی» بین قرنهای‌نهم وششم‌پیش ازمیلاد میباشد . ازآنجمله نامه‌ها وپرسشهائی که در قرن هفتم پیش از میلاد بعنوان هاتف معنون بوده از دیگرمنابع کمترتحریف شده و کمتر بغرض وجانبداری آلوده است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از میان منابع نقلی تألیف هرودوت شایستهٔ اعتماد است ولی باید توجه‌داشت مطالبی که مبنای نوشتهٔ اوست بطور شفاهی برای وی نقل شده ومحتملاً از بیطرفی عاری میباشد . ازسخنان پیامبران اسرائیلی ویهودنیز ممکن است مطالب‌ارزنده‌ای بدست آورد . اما راجع بدیگر منابع ، تألیف « کتسیاس » برروی هم چندان مورد اعتماد نمی‌باشد ـ گرچه ممکن است تصادفاً اطلاعات درستی را حاوی باشد ، ولی کشف وتشخیص آنها (ازطریق مقابله با دیگرمدارك) دشوار است . « کورُش‌نامه » « کزنفون» داستانی است که با واقعیت چندان وجه مشترکی ندارد ولی ممکن‌است ذراتی از حقیقت درآن محفوظ مانده باشد . تقریباً تمام دیگر منابع مکتوب فقط بندرت ممکن‌است دربارهٔ دوران‌تاریخ ماد(مورد نظرما) اطلاعات صحیحی دردسترس بگذارند و هربار و در هرمورد باید با دقت کامل منشأ مطالب را کشف کرد و روشن ساخت .

۲ـ اوستا

اوستا در میان منابع تاریخ ماد مقام خاصی دارد . اوستا کتاب مقدس کیش زرتشتی است که بیکی از باستانی‌ترین زبانهای شاخهٔ ایرانی خانوادهٔ السنهٔ هند و اروپائی نوشته شده است . تاکنون نیز بحث برسراینکه اثر مزبور آیا در سرزمین ماد پدیدآمده یا در نقطه‌ای از آسیای میانه ، دوام دارد . هردو نظر طرفدارانی در میان دانشمندان دارد .

موضوع زمان تنظیم قدیمترین‌بخش اوستا نیزهنوز روشن نشده است . بعضی ازمحقّقان معتقدند زرتشت ـ که آفرینش‌بخشهای اصلی مبنای اوستا وزرتشتیگری بدو منسوب است ـ معاصرداریوش اول (۴۸۵ـ۵۲۲ پیش از میلاد)بوده است . نظر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«هرتل»[۱] و «هرتسفلد»[۲] چنین است واز میان دانشمندان شوروی نیز آکادمیسین و . و . استرو وه بااین عقیده موافق است. دیگرمحققان پیدایش قدیمترین بخشهای اوستا را مربوط به زمانهای کهن‌تری میدانند .

بخشی ازقوانین مکتوب که در زمان ساسانیان ـ درقرون سوم تاپنجم میلادی ـ اوستا را تشکیل میداده وتا زمان ما محفوظ مانده است به‌چهارقسمت اصلی ، یعنی «یسنا» و «وندیداد» (ویدودات) و « یشتها » و « ویسپرد » تقسیم میگردد . مواعظ منظومی که ازلحاظ زبان ، قدیمترین بخش اوستا میباشد ، جزو «یسنا» است . این مواعظ آن‌چیزیست که‌اصطلاحاً « گاثاها»نامیده میشود وعبارت‌است‌ازسخنان موزون دینی و اجتماعی که کلمات متشابه پیامبران تورات را بیاد ما می‌آورد . عده‌ای از محققان اروپائی که بوجود تاریخی زرتشت اذعان دارند بالاخص « گاثاها » را از او میدانند . مواعظ مزبور بلهجه‌ای ویژه وبزبانی مهجور ، کهنه‌تر از پارسی باستانی ونزدیکتر بزبان «ودا»های هندی ، نوشته شده است .

این نوع آثار شفاهی در دیگر کشورهای شرق نزدیك نیز مشاهده گشته و منعکس کنندهٔ روابط اجتماعی نیمهٔ اول هزارهٔ اول‌پیش ازمیلاد بوده است . گمان نمیرود « گاثاها» بی‌درنگ پس از پدیدآمدن برشتهٔ تحریر درآمده باشد . باحتمال قوی « گاثاها» مدتی بطور شفاهی سینه بسینه توسط کاهنان وپیروان تعلیمات مزبور منتقل‌میشده ، تا اینکه‌بعدها بانضمام‌قدیمترین‌بخشهای خرده‌اوستافقط هنگامی که، پس از داریوش اول ، خط ایرانی برمبنای الفبای آرامی متداول گشت ، « گاثاها » نیزنوشته شد[۹۷] . «یسنای هفت فصل» که بلهجهٔ « گاثاها» نوشته شده تقریباً به همان زمان مربوط است .

بخش دیگر « یسنا » عبارت است از نیایش و دعا به خدایان و ارواح کیش

(۱) Hertel (۲) Herzfeld

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زرتشتی ودستورات مذهبی وغیره . « ویسپرد » (در اوستا VISPE-RATAVO) تکملهٔ متشابه‌المضمونی است به «یسنا» که احتمالاً بعدها نوشته شده . سرودها وخطابهائی (به برخی خدایان) محتوی کتاب «یشتها» رانیزتشکیل میدهد . برخی‌ازسرودهای مزبور بلهجهٔ «گاثاها» نوشته شده‌است . ظاهراً (تحریر) این کتاب (مانند بعضی از بخشهای باقی خرده اوستا) مربوط‌بزمانی است که کیش زرتشتی‌ایرانگیرشده شاید هم جنبهٔ رسمی پیدا کرده بود وبدین سبب ، چنانکه در اوضاع واحوال دیگری در مورد بسیاری از ادیان وازآنجمله مسیحیت مشاهده گشته است ، بالضروره بسیاری از ادیان غیر زرتشتی راکه‌قبل از کیش زرتشتی‌میان مردم رایج‌بود ، دربر گرفت . باین جهت «یشتها» حاوی مطالب فراوان بسیار کهن است (حتی قدیمتر از گاثاها) وحال آنکه ـ بظن قوی ـ بالنسبه دیرتر جزء مجموعهٔ قوانین دینی گشته بود .[۹۸]

«یسنا» و «یشتها» و«ویسپرد» ظاهراً قطعاتی از کتاب بزرگ اوستا (نسکها) هستند که بدست ما نرسیده است . زرتشتیانی که پس از فتح ایران بدست تازیان از کشور هجرت کردند فقط از کتابهای مقدس خویش‌آن بخشهائی را که از لحاظ اعمال دینی اهمیت داشته حفظ نمودند . فقط یکی از«نسك»ها ـ یعنی وی ـ دودات (VI-DAIVO-DATO) ـ « قانون علیه دیوان » کم وبیش بصورت کامل در این عصر در دست است (وآنهم با کسرها واضافات فراوان) . این کتاب بصورت مکالمه میان خداوند اهورامزدا وزرتشت‌پیامبر تنظیم‌شده‌است وحاوی مطالب گوناگون‌اساطیری وتعلیماتی در مراسم پاکی ونجسی وغیره میباشد . گذشته از این «خرده اوستا» نیز ـ که خلاصه‌ایست از اوستا ، برای عامه ـ محفوظ مانده است .

زبان «خرده‌اوستا» را ، از نظر تکامل ، میتوان با فارسی باستانی قرنهای ششم وپنجم پیش ازمیلاد قیاس کرد وحتی از زبان اخیرالذکر نیز قدیمی‌تر ومهجورتر است . بظن غالب این زبان از آن ناحیه‌ایست ، که اوستا (بدان صورتی که خاص

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

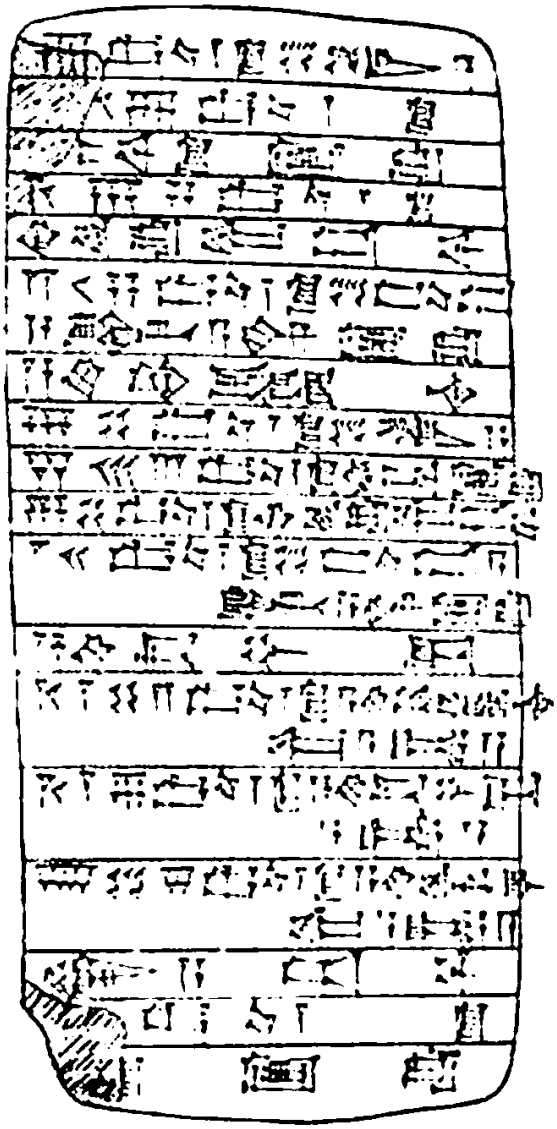

۱ ــ نمونهٔ متن شومری بخط میخی مربوط
بپایان هزارهٔ سوم ق . م .
(مربوط بصفحهٔ ۱۳)

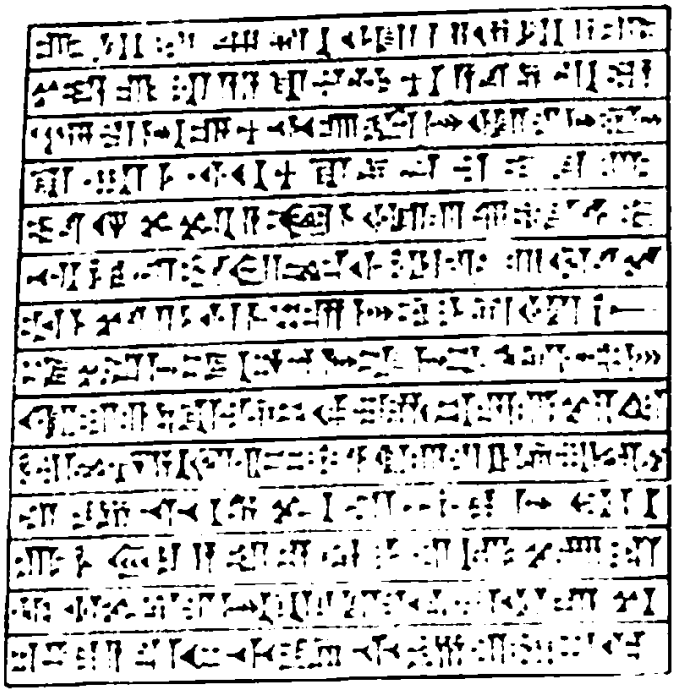

۲ــ نمونهٔ سی تاریخی آشوری بخط میخی ، بخشی از منشور کلین
با سالنامه‌های پادشاه سیما حریب، قرن هفتم ق.م.(مربوط بصفحهٔ ۱۶)

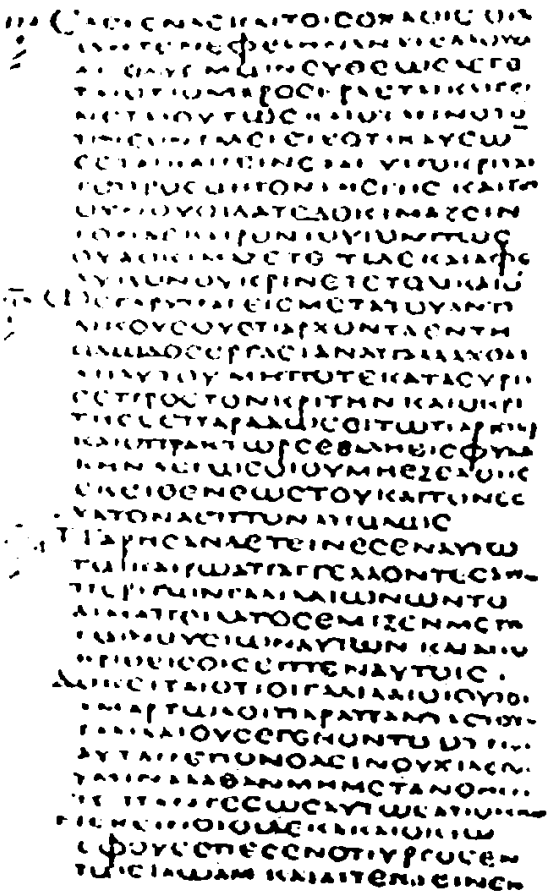

۳ــ نمونهٔ نسخهٔ خطی یک کتاب یونانی . برگی از نسخهٔ خطی
قرن پنجم میلادی . (مربوط به صفحهٔ ۲۴)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

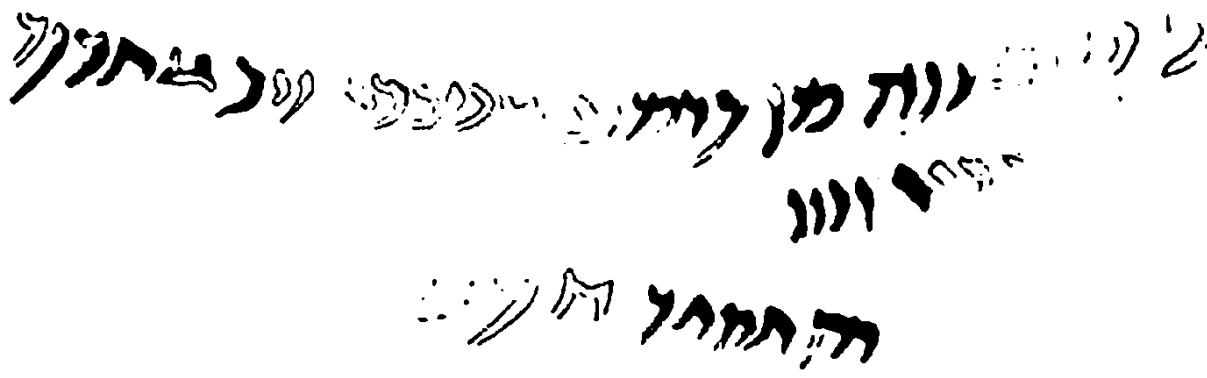

۴ـ سندی ازسا ، پارت ، قرن‌اول ق . م . نمونهٔ متن پارتی‌که بخط آرامی نوشته شده ـ همان خطی‌که نخستین متن اوستا بآن نوشته شده بوده

زمان تحریر کتب زرتشتی بوده ، یعنی باحتمال قوی درقرنهای پنجم وچهارم پیش‌از میلاد) درآنجاپدیدآمده . ظاهراً درآن‌زمان،واندکی بعد ازآن، کتب دینی‌بالنسبه بسیاری‌نوشته شد . این کتب‌ازمعتقدات وافسانه‌ها ومفهوماتی گفتگومی کردند که بعدها درآئین وشریعت زرتشتی‌مورد استفاده قرار گرفتند . بخش‌مهمی‌از کتب‌مزبور در همان زمان به زرتشت نسبت داده می‌شد . فی‌المثل هرمیپ ازمیری (قرن سوم پیش‌ازمیلاد) نویسندهٔ یونانی دربارهٔ این روایت شایع ، که زرتشت در تعلیمات خود دومیلیون مصرع شعر گفته است ، اطلاع داشت .[۹۹]

معتقدات وافسانه‌هائی که وارد اوستا شده مربوط به زمانی قدیم‌تر از دوران هخامنشیان بود . این نکته جالب است که اوستا بالکلّ از امپراطوری هخامنشی و شاهان‌آن بی‌اطلاع است[۱۰۰] و با غرب یعنی بین‌النهرین[۱۰۱] و سوریه و آسیای صغیرو یونان ومصر، یابدیگرسخن کشورهائی که اقوام گوناگون تابع هخامنشیان ازآغاز قرن ششم پیش ازمیلاد غالباً بآنجا آمد و شد می کردند، آشنائی ندارد .[۱۰۲] محتملاً نویسندگان اوستا ، از روی قصد ، اوضاع زمان خویش را در تألیف مزبور منعکس نکردند، وفقط آنچه را که درعهدباستان مقدس‌شناخته شده بود تقدیس می‌نمودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درعین حال شرایط زندگی دوران تنظیم کنندگان کتاب، بنحوی از انحاء و برغم ارادهٔ ایشان، در آن انعکاس پیدا کرده است. مجموع مراتب فوق قدمت روایات اوستا را نشان می‌دهد.

طبق روایات زرتشتی، اوستا دراول از۲۱«نسك» مرکب بود که بخشی‌ازآنها هنگام فتح ایران بدست اسکندر مقدونی نابود شد. در این روایات بی‌شك حقیقتی وجود دارد. بخشهای اصلی‌اوستا قبل ازاسکندرنوشته شده بود، زیرا گمان نمی‌رود بعد ازقرن چهارم پیش‌ازمیلاد دانشمندی‌تصریف دستوری مرده و کهنه وویژگیهای صوتی ودیگرخصوصیات زبان‌مهجوراوستا را احیاء کرده بصورت اول درآورده باشد. فقط درصورت وجود یك زبان ادبی اوستائی- یا زبانی ثابت ومستقر- ممکن بود در آن زمان، بآن لسان مرده، مطالبی مانند «فرگرد» (فصل) اول ویدودات[۱۰۳] ودیگر بخشهای اوستا (که مسلماً مربوط بادوار بعد است) نوشته شود.

قدمت فوق‌العادهٔ روایات ادبی اوستائی وزمان درازی که برای تکامل زبان و ادبیات مزبورضرورت داشت... اینها همه مستلزم آن است که زمان پیدایش نخستین بخش‌های اوستا را به دوران قدیمتراز پایان قرن ششم قبل‌ازمیلاد (که بسیاری از فرضیه‌های جدید آنرا بدوران مزبور منسوب می‌دارند) مربوط بدانیم.[۱۰۴]

طبق روایت زرتشتی که در کتاب «دنکرت» (که‌بخشی‌ازآن مبتنی‌بقسمتهای بما نرسیدهٔ اوستاست) محفوظ می‌باشد نخستین کوششهائی که‌برای احیای اوستای «ماقبل‌اسکندر» بعمل‌آمد درعهد «ولکش» (محتملاً ولوگزاول، قرن اول‌میلادی) بوده است. سپس در عصر اولین شاه ساسانی - اردشیر پاپکان (۲۲۶-۲۴۰ میلادی) نگارش جدیدی ازآن پدیدآمد و قواعد واحکام اوستا بنحونهائی و قطعی درزمان شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) تثبیت یافت. البته در واقع صحبت نه برسراحیای احکام وقواعد اوستائی پیش‌ازاسکندر درمیان بوده، بلکه‌بیشترموضوع گردآوردن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتب دینی که ، بنا بروایات ، با نام زرتشت بستگی داشته و محفوظ وباقی مانده ، مطرح بوده است تا از میان آنها آنچه با کیش رسمی همساز بود انتخاب کرده وارد احکام وقواعد دینی سازند . چنانکه دانسته‌است ادیانی که برشریعتی مبتنی می‌باشند، یعنی مؤمنان را ملزم می‌سازند که دربرگزاری مراسم دینی و روش اخلاقی خویش موازین معین لایتغیری را مرعی دارند وبخاطر اجرا و رعایت آن خوشی وآسایش آنجهانی را نوید داده‌اند و هرگونه تخطی از آن عقاید را کفر و بد دینی اعلام می‌دارند ... ادیان مزبور محصول جامعهٔ بنده دار محتضر و جامعهٔ فئودالی درشرف پیدایش می‌باشند . بدین سبب تعلیمات ادوار باستانی‌تر که بانام زرتشت مربوطند ، ونظایر آنها ، نمیتوانستند جنبهٔ شریعت داشته باشند . حتی در نخستین قرنهای بعد از میلاد نیز بموازات معتقدات و مفهوماتی که ما عادتاً آنها را زرتشتی صرف می شماریم، معتقدات دیگری که بالکل با احکام و موازین دوران متأخر زرتشتیگری متناقض‌بودوجود داشت. معتقدات‌اخیرالذکر بی‌شک‌غالباً ازطرف‌پیروان عقایدی که بامعتقدات رسمی دوران ساسانیان دشمنی میورزیدند،مورداستفاده قرار گرفتند.[۱۰۵]

شکی نیست که درجریان تدوین وتثبیت احکام وقواعد رسمی وموازین کیش زرتشتی ، بسیاری از کتبی را که بعدها تألیف شده بود (و همچنین قطعاتی از کتب مذکور را) وارد احکام مزبور کردند ومطالب فراوانی را هم تغییرداده و از نو انشاء ویاتألیف‌نمودند ویاحذف ویا اضافه کردند والخ . چون اوستائی که بعد ازساسانیان بدست‌ما رسیده‌فقط قطعاتی‌ازاوستای‌اصلی‌است موضوع بغرنج‌تر می گردد. متأسفانه هنوزمتن اوستاآنچنانکه باید (و درمورد تورات معمول گشته) مورد انتقاد وتجزیه وتحلیل قرار نگرفته است وعجالةً از روی خرده اوستا ، تشخیص بخشهائی که در ازمنهٔ مختلف نوشته شده دشوار است .

همهٔ‌نسخ خطی‌اوستا که‌بدست مارسیده متعلق به زمانهای‌بعداست وقدیم‌ترین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نسخه‌ها مربوط به قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی می‌باشد. ترجمه‌هائی بزبان سانسکریت وپارسی میانه وتفسیراتی (زنده) بمتون اوستا منضم می‌باشد.[۱۰۶]

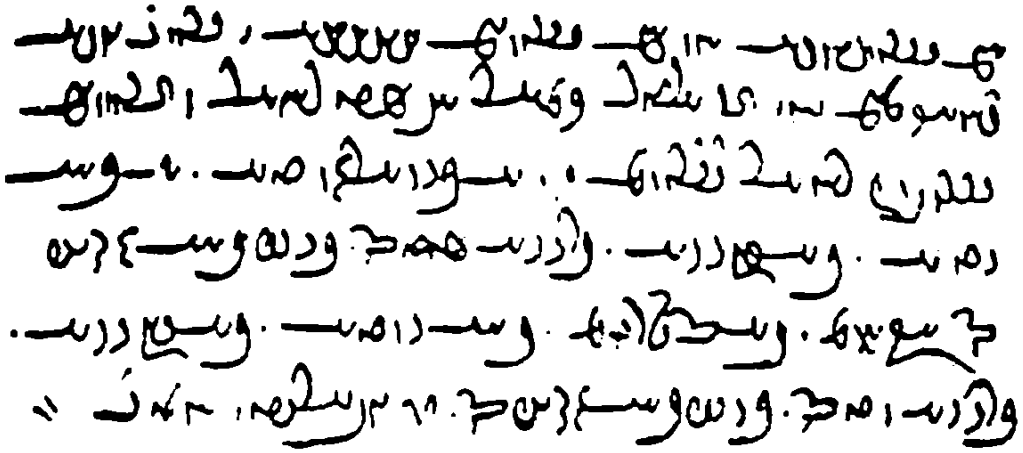

۵ـ نمونه‌ای از اوستا ـ نسخه‌ای از سدهٔ حاضر

اکنون این نکته مبرهن است: اوستائی که درپایان سلطنت پارتها و آغاز حکومت سلالهٔ پارسی ساسانی ـ درفاصلهٔ قرنهای اول وچهارم میلادی ـ بهمت مغان جمع‌آوری و مدون گشته، در قرن چهارم میلادی بخطی که منشأ آن آرامی بوده وحروف مصوّت در آن وجود نداشته و در زمان داریوش اول ـ قرن چهارم پیش از میلاد ـ متداول شده، برشته تحریردرآمده است. این خط درسرزمین پارتها بسیار رایج بوده ومغان مزبور برمبنای آن، خط ویژه‌ای که جزئیات صوتی را ادا می کرده است تنظیم کرده بودند. ولی چون در فاصلهٔ قرنهای اول و چهارم میلادی، از دیرباز زبان اوستا مرده بود[۱۰۷]، مغان برخی از خصوصیات آنرا خوب درك نمی کردند، بویژه تلفظ لغات مصوّت را؛ وبا اینکه روایات شفاهی وسینه بسینه وجود داشت، ظاهراً بسیاری ازکلمات را نادرست وبا تلفظی مبتنی برمبانی تاریخی غلط‌میخواندند وازفهم برخی‌کلمات عاجزبوده وبخط جدید هم غلط‌مینوشتند والخ. بعضی از بخشهای اوستا در زمان پارتها ـ برای بار نخستین ـ بزبان «مقدس» مرده نوشته شده‌بود والبته ازتحریف عاری نبود. بعقیدهٔ برخی‌ازمحقّقان تحریفات مزبور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ممکن‌است این نظررا تقویت کند که زبان اوستائی (که اکنون برما معلوم است) بزبانهای «گروه شمال غربی» نزدیك میباشد. گذشته از این، خصوصیات زبانهای ایرانی «شمال غربی» و «شمال شرقی» ازقدیمترین ازمنه، تا کنون هم‌چنانکه باید دانسته نیست. بدین سبب عجالةً از تجزیه و تحلیل اوستا جواب قاطع و واحدی درموضوع محل پیدایش آن بدست نیامده است.[۱۰۸]

باید متذکر شویم که تا کنون ترجمه های قابل اعتمادی از اوستا و بویژه گاتها وجود ندارد. ترجمه‌های قدیم ـ با اینکه پیشرفتهای بعدی فقه‌اللغة ایرانی در آنها ملحوظ نگشته ـ گاهی در مقام قیاس با ترجمه‌های تازه واجد برتریهائی می‌باشند؛ مترجمان پیشین بدون اینکه فلسفه بافی کنند، ازروی روایات زرتشتی ترجمه کرده‌اند، ولی متأخران ازابهام وتاریکی انشای اوستا استفاده کرده نظرات فلسفی خویش را وارد ترجمه ساخته و بطور مصنوعی و از پیش خود به جهان بینی مؤلفان کتب اوستا روح تجدد دمیده وموضوع را پیچ درپیچ کرده‌اند.[۱۰۹]

تدوین نهائی قوانین واحکام اوستا تحت نظرمغان «آتروپاتن» صورت گرفت. بظن غالب در تمام مدّت نفوذ و تسلط فرهنگ یونان (یا هلنیزم)، آتروپاتن تحت حکومت روحانی هواخواهان کیش مغان بود. نیك دانسته است که دراین سرزمین پهنه‌های وسیعی از اراضی متعلق به معابد وجود داشت (همچنانکه در ماد سفلی چنین بود). بالطبع بدین سبب آتروپاتن را چون میهن زرتشتیگری و بالنتیجه زادگاه بانی آن (زرتشت) شمردند.

ولی درواقع گمان نمیرود که اوستای نخستین در آتروپاتن پدیدآمده باشد. شرایط اجتماعی که دراوستا (وبخصوص «گاتها» که قدیمترین بخش آن است) شرح داده شده، از وضعی که حتی در سلطنت ماد ـ قرنهای هفتم وششم پیش از میلاد ـ حکمفرما بوده، باستانی‌تر و مهجورتر است. کافی است باین نکته اشاره کنیم که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دراوستا هنوز اصطلاح آهن ازمفرغ مشخص نیست.[۱۱۰] چنانچه اوستا در سرزمین ماد نوشته شده بود، بهرتقدیرممکن نبود بعد ازقرن نهم وهشتم قبل ازمیلاد تحریرشده باشد واین خود با روایات ایرانی موافق میبود. زیرا روایات مزبور ـ درقرن چهارم قبل از میلاد ـ «زرتشت» را به عهد کهنی که از خاطرها زدوده شده، منسوب می‌دارند.[۱۱۱]

ولی درقرن نهم‌وهشتم پیش‌ازمیلاد درآتروپاتن بزبان ایرانی که لسان اوستا میباشد سخن نمیگفتند. تصور اینکه اوستانخست‌بزبان دیگری نوشته شده وسپس بزبان‌ایرانی برگردانده شده است‌نیز مردود میباشد. تمام‌اصطلاحات مذهبی‌اوستا و مجموع مفهومهای دینی وفلسفی آن ـ ازقبیل «ارت» (Asha) «(تجسم) عدالت» و بسیاری دیگر ـ درمیان اقوام ایرانی عمومیت دارند وهم اسکیتها و هم خوارزمیان وسغدیان وهم باکتریان و پارسیان با آنها آشنایند. ولی عیلامیان[۱۱۲] و هوریان و اقوام شمال قفقاز ـ یعنی عناصرنژادیئی که مردم غیرایرانی سرزمین مادآتروپاتن بدیشان تعلق‌داشته‌اند ـ بااین‌اصطلاحات بیگانه بوده‌اند. این‌اصطلاحات ومفهومها ترجمه نبوده بلکه خالصاً ایرانی میباشد.

روایات متأخر قرون وسطی بتقریب متفقند که «زرتشت» از مردم ماد بوده است ولی دربار ویشتاسپ حامی وی که عرصهٔ وعظ وتبلیغ او بوده، دربلخ (تختگاه باکتریان ـ باکتر باستانی) و یا طوس (در خوراسان ـ پارت)[۱۱۳] قرارداشت. ضمناً زادگاه پیامبر راگاهی آذربایجان وگاهی ری (ری نزدیك طهران کنونی، در ماد شرقی) ذکرمیکردند. در اوستا (یسنا ۱۹، ۱۸) حتی روایتی وجود دارد که خود زرتشت (ویا جانشین او) فرمانفرمای ری بوده است. شاید قبیلهٔ مغان که کاهنان و روحانیان مبلّغ تعلیمات زرتشت ازمیان ایشان انتخاب و استخدام میشدند، از ری بوده‌اند.[۱۱۴]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از دیگرسو باید اذعان کرد که در اوستا مستقیماً گفته نشده است که شاه ویشتاسپ حامی زرتشت در باکتریا بوده ویا مواعظ و تبلیغات آن پیامبر در مشرق (باکتریا) بعمل آمده باشد . وحال آنکه در روایات قرون وسطی چنین آمده است . لفظ «باکتریا» نیز در اوستا وجود ندارد وفقط یك بار ذکرشده وآنهم در «فرگرد» اول «ویدودات» ؛ آنجا که از کشورهای «مؤمن بآئین» زرتشت یاد میکند.[۱۱۵] اکنون این نکته را می‌توان ثابت شده دانست که «فرگرد» مزبور «ویدودات» در آغاز دوران سلطنت پارتها نوشته شده است و کشورهائی که در آن نام برده شده ـ ظاهراً همان نواحی کشورپارت (در آن زمان) وهمچنین بخشهائی که پارتها محتملاً مدعی سلطنت بر آن بودند، میباشد . باکتریا درفهرست مزبور بنام Bāxδi نامیده شده است (زیرا که مؤلف شکل حقیقی این کلمه را بزبان مرده ومهجور ایرانی باستانی که مینوشت، نمیدانست) واین شکل بزبان ایرانی متوسط است که از زبان زندهٔ آن عصر مأخوذ گردیده . Bāxδi (ازکلمهٔ Bāxδri که قدیمتر بوده) مطابق است با Bāxl و « بلخ » کنونی .[۱۱۶]

ما نمی‌توانیم داوری کنیم که زبان اوستا بکدامیك از گروههای زبانهای ایرانی مربوط میباشد . فقط یك نکته مسلم است که جای پیدایش آن یا آسیای میانه ومشرق ایران (افغانستان کنونی و خراسان) بوده است و یا اگر درخاك ماد پدید آمده ، در اقصی نقطهٔ شرقی آن سرزمین بوده است .

چنانکه گفتیم خاك ماد آتروپاتن و بطریق اولی ـ برخلاف آنچه عده‌ای پنداشته‌اند ـ ارّان (آلبانی) ممکن نبود زادگاه اوستاباشد زیرا که درنواحی مزبور در آن روزگاران باستان بزبانهای ایرانی سخن نمی گفتند . با اینحال اوستا را نمی توان از شمار منابع تاریخ مادبر کنار کرد .

اولاً : حتی چنانچه قدیمترین بخشهای آن در اراضی شرقی ماد تدوین نشده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وفی‌المثل دربا کتریا پدیدآمده باشد، معهذا وضع اجتماعی آن نقاط درازمنهٔ منظور چندان با اوضاع سرزمین ماد تفاوتی نداشت. درهرحال مطالب اوستا باآنچه منابع آشوری دربارهٔ خاك ماد (وبیشتردربارهٔ ماد سفلی) میگویند بسیار متشابه است وبی شك مردمان ماد شرقی وباکتریا ازلحاظ فرهنگ وسطح ترقی وترکیب نژادی بسیار بیکدیگر نزدیك بودند.

ثانیاً: اوستا بطورکلی از لحاظ مطالعهٔ معتقدات باستانی و افکار اقوام ایرانی زبان ازمنابع درجه اول شمرده می‌شود، شکی نیست که اکثرمعتقدات وافکار مزبور از زرتشتیگری ریشه نگرفته، بلکه از معتقدات کهن و بیش آماده و موجود ازمنهٔ پیشتراخذ شده است. بدین سبب اوستا ازلحاظ تاریخ فرهنگ اقوام ایرانی زبان و تا اندازه‌ای دیگراقوام ماد نیزمنبع مهمی محسوب می گردد.

اوستا نیزمانند دیگر کتب دینی است، گرچه انعکاسی ازنارسائی عامهٔ مردم وآرزوهای دموکرات منشانهٔ ایشان در گاتها دیده می‌شود. محتملاً کاهنان بمنظور پیشرفت مقاصد خود از این گرایشهای عامهٔ خلق استفاده کرده بودند. پایهٔ کیش زرتشتی مبارزهٔ ابدی منشأ نیکی است که بصورت خداوند اهورامزدا («روح بسیار خردمند» ـ اورمزد) وایزدان مظهر نیکیها، درآمده‌بود که علیه روح خبیث انگرو منیوش (اهریمن) و دار و دستهٔ شیاطین او بنام «دیوا» پیکار می کرد. نیروهائی مانند: آتش وآب وزمین بارور وهمچنین مردم قوم «آریا»ـ که بکشاورزی مشغول هستند و اهورامزدا را محترم می‌دارند ـ و نیز حیوانهای سودمند برای کشاورز، یعنی گاو وسگ... همه اینها به منشأ نیکی وابسته‌اند. برعکس صحراگردان خانه بدوش وبطورکلی بیگانگان، «تورانیان» (به تعبیرروایات ازمنهٔ بعدی زرتشتیگری ـ ساکنان آسیای میانه وبخصوص ترکی زبانان) و همچنین حیواناتی که برای زراعت بیفایده و یا مضر میباشند «خرفستر» مولود بدی بوده، شایستهٔ نابودی هستند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بمؤمنان که درسراسرزندگیشان براثر برگزاری مراسم سنگین کیش سرکشته شده بودند نوید پاداش آنجهانی داده می‌شد . در خرده اوستا موضوع اطاعت جملهٔ مردمان به نظامات سلسله مراتب صنفی و اداری و روحانی ، بپایهٔ اعتقاد دینی مبتنی گشته است .

بدین طریق، زرتشتیگری ـ بصورت نهائی وثابت ـ کیش محدودیست که حس کناره جوئی از اقوام بیگانه و «غیرآریائی» را درنهاد پیروان خویش می‌پرورد ودر واقع مجموع معتقدات «فئودالیزم درشرف پیدایش ایرانی» بوده است .

۳ـ زبان ازنظر منبع تاریخی

فهرست منابع تاریخی که می‌توان مورد استفاده قرارداد منحصر بآثاری که در فصول گذشته مذکور افتاده نمی‌باشد . زبان یا زبانهای مادیها نیزممکن است منبع تاریخی درجه اول شمرده شوند . این زبانها بصورت اسامی خاص اشخاص و اماکن و همچنین بشکل کلماتی در زبانهای دیگر (درمواردی که منشأ مادی آنها را بتوان معین کرد) محفوظ مانده‌اند .

مطالب مأخوذ از زبان مسائل مهمّ بسیاری را ممکن است حلّ کنند . مثلاً بیاری نامهای اماکن جغرافیائی (یاتوپونیمیك)[۱] وناحدّی نام قبایل (اتنونیمیك)[۲] می‌توان ترکیب نژادی مردم سرزمین ماد را در ادوار گوناگون تاریخ آن و محل استقرار گروههای نژادی راتعیین نمود . اسامی خاص افراد (انوماستیك) می‌توانند بیشتر کومك کنند چنانکه دانسته است درمشرق باستانی همیشه نام گذاری با در نظر گرفتن معنی اسامی صورت میگرفته . عادتاً نامها از تلفیق چند کلمه پدید می‌آمده‌اند (درالسنهٔ اقوام هند و اروپائی : یونانیان ، ایرانیان وبسیاری از دیگر

(۱) Toponymique (۲) Ethnonymique

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گروههای زبانی) ویاازجمله‌های کوچك‌مر کبند (نزد شومریان‌وبابلیان وآشوریان وهوریان و غیره) درنتیجهٔ تجزیه وتحلیل نامها بعضی ازذخایرلغوی وقواعد دستور زبان را بدست می‌دهد که بوسیلهٔ آثار و منابع دیگرتوان بدان رسید. گذشته از این بیاری این تجزیه و تحلیل می‌توان برخی از عناصر فرهنگ و بویژه دین را مشخص نمود (مثلاً، نام خدایان که دراسامی‌باصطلاح «تئوفور» منعکس شده‌است).

با اینحال تجزیه و تحلیل اسامی اماکن و نژادها و اشخاص و دیگر مدارك لسانی مستلزم احتیاط فراوان وبکار بستن اسلوب دقیق میباشد.

در زبانشناسی تطبیقی، چون کلمات زبانهای گوناگون را با یکدیگرمقابله ومقایسه کنیم ـ مشابهت الفاظ‌بقدر وجود نظم وقاعده دراختلاف میان آنها مهم‌نیست (و وجود نظم وترتیبی درموارد اختلاف مهم‌تراست.)

چنانچه محیط تاریخی و سرگذشت کلمه وتغییراتی را که‌کلمات براثرقوانین داخلی صوتی زبان‌منظور، دستخوش‌آن میگردند درنظرنگیریم، مقابله ومقایسهٔ کلمات و اسامی خاص بالکل فاقد اهمیت علمی خواهد بود.

عادةً هنگامی به نامهای امکنه واسامی خاص اشخاص متوسل میشوند که از مردم سرزمین منظورآثار لسانی دیگر(وبطریق اولی آثار مکتوب) باقی‌نمانده‌باشد. بدین سبب نخستین گام در هرتجزیه و تحلیلی در زمینهٔ نامهای مزبور، تعیین معنی کلمات است. بالطبع این امر مستلزم مقایسه و مقابله با دیگر زبانهای خویشاوند میباشد. ولی بدیهی است که نخست باید مشخص‌نمود که زبان مورد نظرما با کدام زبانها قرابت دارد. متأسفانه غالباً به شیوهٔ معکوس متوسل میشوند و کلماتی را که دورا دور مشابهتی دارند در دیگر زبانها جستجو میکنند (باز، اگر آن زبانها از حیث مکان مجاور واز لحاظ زمان‌نزدیك باشند، عیبی ندارد) واغلب برای نیمی از نام فلان مکان، همانندی در یك زبان، و برای نیمی دیگر نظیری در زبان دیگر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفحص می‌نمایند که با زبان اولی هیچ وجه مشترکی ندارد. دگرگونیهای ترکیب صوتی کلمات درطی تاریخ غالباً درنظر گرفته نمی‌شود. آنگاه دربارهٔ معنی اصطلاح استنتاج بعمل می‌آورند. واضح است که این شیوه متضمن یك خطای منطقی میباشد؛ وآنچه خود مستلزم اثبات است یعنی خویشاوندی زبان مشبه بازبان مشبه به، مبنای داوری قرار گرفته. به این نمی‌توان اعتماد کرد که اصطلاح منظور واقعاً همان معنی را دارد که، در نتیجهٔ شباهت صوتی با فلان کلمهٔ فلان زبان دیگر، برای آن قائل شده‌ایم.

درتحقیقات تاریخی موارد سوء استفاده ازاسامی امکنهٔ جغرافیائی نادر نیست وبنابراین ما که خطر کرده حقایق مشهوری را در این باره بیان کرده‌ایم. ناگزیریم دربارهٔ اسلوب استفاده از اینگونه مدارك نیز سخن گوئیم.

قیاس لغات یك زبان با اصطلاحات زبان دیگر از نظر گاه اشتقاق کلمات فقط در جائی جایز است که نمونه‌های فراوان و منظم مشابهت میان الفاظ آن دو زبان وجود داشته باشد. فی‌المثل وضع زبان اسکیتها (سکاییان) چنین است: و در دهها اسامی خاص که بیشتردر منابع یونانی منقول ومحفوظ است عناصر ویژه آرتا arta فرن Phrn، کسرت Ksarth یا کستر Ksutr، اسپ Asp و غیره مکرراً آمده است وبالطبع نمی‌توان این عناصررا با عناصر ویژه اسامی خاص هادی واوستائی ویا پارسی مانندآرت وفرن وخشترواسپ arta, farna, xš..θra, aspa (این کلمات دارای معنی است)[۱۱۷] مقایسه ننمود. این فرضیه که زبان نامهای اسکیتی جنبهٔ ایرانی دارد براثراین قیاس طرح می‌شود وچون برای اکثرعناصر دیگراسامی مذکورنیز نه تنها می‌توان قرینه هائی در ایرانی باستانی پیدا کرد بلکه می‌توان ثابت کرد که این موارد تصادفی نبوده منظم و تابع روالی است ازاینرو فرضیهٔ یاد شده‌تقویت می‌گردد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اگر صحبت برسر تعداد کمی اصطلاح باشد که موارد مشابهت ومطابقت آنها اندك بوده،اثبات آن بدشواری برخورد ویااینکه خویشاوندی میان زبانها بسیاردور باشد ونتوان بی‌واسطه آنرا مشخص‌نمود ، درچنین صورتی نمی‌توان به چنین‌اسلوبی توسل جست . تنها اسلوبی که بتوان بمدد آن معنی کلمات زبان مجهولی را معین کرد همانا اسلوب ترکیبی است (وفقط پس از آن آنها را می‌توان باکلمات دیگر زبانها مقایسه ومقابله نمود ، زیرا بکاربستن این اسلوب تضمینی است کـه ما فقط ترکیباتی راکه ازلحاظ صوتی همانند تلفظ می‌شوند بایکدیگرمقایسه نکرده‌بلکه الفاظی راکه هم از لحاظ تلفظ صوتی وهم معنی متشابهند و اختلافشان هم تابع نظم وقاعده‌ایست مقابله مینمائیم .) اسلوب مزبور عبارت است ازاینکه استعمال کلمه را درموارد گوناگون در نظر گرفته بسنجیم و معنائی که با تمام موارد مزبور مطابقت کند معین کنیم . بدیهی است کـه در صورت فقدان موارد متعدّد و قلّت ترکیبات معلوم این اسلوب را نمی‌توان بکار بست . ولی این عدم امکان نباید موجب بکاربستن اسلوب اشتقاقی کاذب گردد .

درتاریخ فقه‌اللغة مشرق باستانی موارد فراوان دیده شده که متون زبانهای کهن ونا دانسته را بیاری اسلوب اشتقاقی‌کاذب ترجمه کرده‌اند ؛ یعنی برای‌ترجمهٔ کلمات مجهول المعنی از زبانهای معلوم کلماتی که از لحاظ صوتی با آنها مشابهت داشته برگزیده‌اند . اینگونـه ترجمه‌ها همواره لاطایلاتی هستند کـه برروی هم انباشته شده‌اند .[۱۱۸]

مسلماً درتجزیه وتحلیل‌کلمات منفرد ، از قبیل اسامی‌خاص ونامهای امکنه، بی‌پایگی اسلوب کاذب اشتقاقی آنقدرها بچشم نمیخورد زیرا ازلحاظ معنی‌باکلمات پس وپیش پیوستگی ندارند تارسیدگی‌بصحت آنهامقدورباشد . معهذاشکی‌نیست که فقدان وسیلهٔ‌تحقیق صحت‌کلمات ، موجب بهبوداین‌اسلوب نمی گردد . هرجا که‌این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روش درمورد متن پیوستهای بکار بسته شده واسلوب اشتقاق کاذب بدون در نظر گرفتن اینکه مشابهت جنبهٔ منظم ومکرّر دارد یا نه ، اعمال گشته ، تقریباً بدون استثناء ، نتیجهٔ حاصل خطا بوده است . بدین سبب اینگونه مقایسه‌ها هیچ ارزش علمی ندارند.

اما چنانچه دو زبان که بیکدیگر بسیار نزدیك باشند وموارد مشابهت کلمات آنها فراوان باشد واختلافات صوتی میان آنها ، درهرمورد بنحو خاصی تکرارشود ونشان دهد که بایك قاعدهٔ صوتی معیّنی سروکارداریم ؛ آنگاه مطلب صورت دیگری پیدا میکند . دراین موارد میتوان جدولی ازاختلافات ترتیب داد . وبا احتیاط تمام اسلوب اشتقاقی را هم بکار بست . در هرحال می‌توان با اطمینان خاطر گفت که کلمات مزبور به فلان زبان از فلان خانواده وشاخهٔ السنه تعلق دارد .

ولی در این صورت باید مقررات اسلوبی معیّنی را مرعی داشت . مثلاً نباید درتمام اسامی امکنه در پی یافتن انعکاسی از نامهای قبایل بود . این اشتباه را غالباً مورخان ، که در کشف ترکیب نژادی ساکنان یك محل شتاب دارند ، مرتکب می‌شوند . ولی تجزیه و تحلیل اسامی امکنه ، درجاهائی که شرایط لسانی وتاریخی کاملاً روشن است (مثلاً از روی مدارك نژاد شناسی معاصر) ، نشان می‌دهد که نامهای قبایل در اسامی امکنه بسیار بندرت منعکس شده (البته درصورتی که نام کشورها و نواحی وسیع را بحساب نیاوریم) و آنهم تقریباً فقط در ملتقای اراضی متفاوت نژادی . مثلاً ممکن است فلان نقطهٔ مسکون « روسی » یا « ارمنی کند » نامیده شود ولی این نامگذاری تا اندازه‌ای صفت تشخیصی است یعنی دیگر نقاط مسکون مجاور روسی یا ارمنی نیستند و بالنتیجه تودهٔ اصلی ساکنان آن ناحیه ازنژادی که نقطهٔ مسکون مزبور بنام آن خوانده می‌شود (اعم ازقبیله وقوم ویاملت) نمی‌باشند .

باید در مورد اسامی امکنه ، نامی را که خود مردم یك محل خویشتن را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدان می‌خوانند از آنچه همسایگان ایشان را بدان مینامند مشخص گردد . نامی که همسایگان میدهند ممکن است بیغرضانه ، آلوده بغرض و ملامت ویا مزاح و شوخی باشد . غالباً این نامها قبایل واقوام گوناگون را شامل میگردد و همه را از روی کیش و آئین ایشان یك‌کاسه میسازد (مثلاً در زبان روسی قدیم لفظ «تاتار» غالباً به هرمسلمانی اطلاق میشد . در اوستا اغلب کلمهٔ «آریا» درمورد «فرد زرتشتی» بکار رفته نه «شخصی که زبان ایرانی دارد») و یا از لحاظ مفهوم نبودن زبانشان میباشد مثلاً (نمتس = « بیگانه »[1] . ولوخ wloch بزبان لهستانی یعنی « ایتالیائی » ، والاخ در بالکان یعنی «رومانی» ، ولشمان welshman درانگلیسی یعنی «سلتی») . باری همانندی نامی که حتّی مردم یك محل بخود گذاشته باشند غالباً حاکی از بستگی ایشان به خانوادهٔ واحد زبانی است نه وحدت قبیله‌ای . مثلاً اسلوون‌های ایلمن و اسلواکها و اسلووینس‌ها ، قبایل واقوام مختلف اسلاوهستند نه‌یك‌قبیله . صربهای لوژیتسك از لحاظ زبان ومنشأ نژادی به چکها ولهستانیها نزدیکترند تا به‌صربهای بالکان .

نامهای نژادی ممکن است بمرور زمان تغییر کند[۱۱۹] . بطور عموم در تعیین ترکیب نژادی و بالاخص ترکیب قبیله‌ای مردم یك محل باید تمام این مراتب را درنظر گرفت . اینراهم باید منظور داشت که تغییرزبان غالباً بمعنی تغییر ترکیب طبیعی ساکنان یك محل و سنن و فرهنگ و غیره ایشان نیست ، زیرا که در طی تاریخ غالباً دیده شده است که متجاوزان واقعاً تمام افراد یك قوم را نابود کرده باشند .

برای تعیین ترکیب نژادی سرزمین ـ در هر مورد بخصوص ـ اسامی خاص

(۱) نمتس : در زبان روسی ازکلمهٔ « نموی » یعنی گنگ می‌آید ـ کسی‌که زبانش را نمی‌توان فهمید . اکنون آلمانیها را ، اختصاصاً ، نمتس میگویند .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اشخاص از نامهای اماکن بیشتر اهمیت دارد . نامهای اماکن غالباً از زبان پیشین مردم محل باقی میماند ـ بخصوص اگر تعویض زبان ـ چنانچه اغلب پیش می‌آید ـ از طریق طرد و اخراج اهالی صورت نگرفته و تدریجاً از طریق مرحلهٔ دو زبانی وقوع یافته باشد . برعکس ، اسامی خاص اشخاص چنانچه معمول به عهد باستان بوده معنی خود راحفظ کرده باشند، غالباً گواه برآنند که مردم بزبانی که نامها بدان منسوب بوده سخن میگفته‌اند . ولی دینهای واجد شریعت ، غالباً ، نامهای خویش را ، به نواحی نوین گسترش خود منتقل میکنند . مثلاً نامهای ایرانی از قبیل «آرتاشس» و «واهرام» و«نرسس» و غیره همگام با زرتشتیگری در ارمنستان رواج یافت ومسیحیت نامهای عبری ولاتینی ویونانی را ، چون «سوکومون»، «(یا)اوانس» و «پطروس» و «گورك» وغیره راباآن دیار آورد. همه میدانند که رواج نامهای‌عربی در کشورهای مسلمان با انتشار زبان عربی ملازمه نداشته است (بلکه با دین اسلام واردآن‌سرزمینها شده) .

از دیگر سو نامهائی که همگام با تعلیمات یکی از ادیان واجد شریعت بسر زمینی آورده نشده بلکه برمبنای دین کهن دوران جماعت بدوی پدید آمده باشند ، قاعدةً ، گواه برآنند که مردم آن‌سرزمین زبانی‌را که نامها بدان‌تعلق دارند حفظ کرده‌اند . مثلاً نام «میتردات» گرچه ایرانی‌است ولی فقط میرساند کسانی که بدان موسومند به کیش میترا یا زرتشتیگری تعلق دارند . ولی نام «کوتر ـ نان خونته» (عیلامی . «[خدا] نان خونته ـ سلطان») که عیلامی‌است ضمناً گواه برآن است که شخص‌موسوم بدان بزبان عیلامی‌سخن‌میگفته ونام «آری ـ ثرنا» (هوریتی «[خدا] داد برادر») ـ میرساند که زبان شخص موسوم هوریی بود .

با بکار بستن اسلوب دقیق علمی در تجزیه وتحلیل مدارك لسانی که ـ یقیناً ویا احتمالاً درفاصلهٔ‌قرنهای نهم وچهارم‌پیش‌ازمیلاد ازسرزمین ماد ریشه گرفته‌اند ـ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چند زبان کشف میکنیم که میتوانند مدعی نام مادی گردند .

نخست تعداد کثیری نام خاص و اسامی مکان وجود دارد که بیشتر در منابع آشوری محفوظ مانده‌اند و عجالةً اشتقاق آنها از السنهٔ مشهور و معلوم مقدور نمی‌باشد و بالنتیجه به زبانها (و یا زبان) مجهول محلی ساکنان اصلی آن سرزمین تعلق دارند . اینگونه اسامی درطی مدت قرنهای نهم وهشتم پیش‌از میلاد درسراسر خاك ماد وهمچنین - بهرتقدیر- دراراضی ماد شمالی وشمال‌غربی (آذربایجان کنونی ایران) درقرن هفتم ق. م. رواج داشته است وبعد ازآن منابع ماخاموشند واطلاعی بدست نمیدهند ، ولی کاملاً محتمل است که این‌نوع اسامی و زبان ویا زبانهائی که اسامی مزبور معرف آنها میباشند،بعد ازآن تاریخ هم درآن سرزمین رایج بوده‌اند.

منابع آشوری و بابلی چندین زبان را که دراین سرزمین رایج بوده‌اند بنام ذکرمیکنند بقرار زیر : زبان کوتی ، لولوبئی ، مانئی (از شعب کوتی یا اولوبئی) مهرانی،کاسیتی . ویژگی این زبانها (که بطورمشروط «کاسپئی» ـ نامیده میشوند) ودرجهٔ خویشاوندی آنها بایکدیگر ـ وبادیگر السنه‌ای که بهتر شناخته شده‌اند،فعلاً چنانکه باید روشن نیست . ولی بعلل چندی ـ که درجای خود ذکر خواهد شد ، میتوان گفت که زبانهای مزبور کلاً و یا بعضاً از یکسو با زبان یکی از نواحی باستانی تمدن‌یعنی عیلام واز دیگرسو با زبانهای «کاسپیان وآلبانیان» ودیگراقوام آذربایجان شمالی و سرزمینهای مجاور جنوب غربی دریای خزر (دریای کاسپی) خویشاوندی داشته‌اند .

کشف ویژگیهای این زبانها ومعنی اسامی وکلمات آنها یکی از دشوارترین مسائل علمی بشمارمیرود . اولاً دشواری دراین است که متون لازم برای بکاربستن اسلوب ترکیبی در دست ما نیست وثانیاً ، حتی اگر به پژوهشهای علم اشتقاق لغات روی آوریم نیز مشکل دیگری ظاهر میشود : یکی از زبانهائی که السنهٔ مادی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محتملاً بدان مربوط بوده‌اند. همانا زبان آلبانی‌است[۱۲۰] که هنوزمورد مطالعه‌قرار نگرفته، وزبان دیگری که پیوستگی‌با زبانهای مادی دارد ـ یعنی زبان عیلامی ـ از لحاظ ترکیب لغوی و قواعد دستوری آنچنانکه باید و شاید بررسی نشده است. در زبان عیلامی شیوهٔ ویژهٔ ساختن اجزای متشکلهٔ کلمه همانا روش الحاقی یا «آگلوتیناتیو» است. یعنی متصل کردن عناصر مجزائی که هریك از آنها وظیفهٔ خاصی را ایفاء کنند. این اصل خاص زبانهای آلتائی (ترك و مغولی)، و تونگوس و منچوری وفنلاندی واویغوری وژاپونی وبسیاری‌ازالسنهٔ دیگر نیزمیباشد وبزبانهای قفقازی و دراویدی هندوستان و زبانهای باستانی شرقی ازقبیل هوریانی واورارتوئی وشومری نیزبسط می‌یابد. بدین سبب چندبار کوشش شده است که زبان عیلامی را با یکی از السنهٔ خانواده‌های لسانی مزبور مربوط سازند. احتمال چنین ارتباطی ـ گرچه هنوز ثابت نشده ـ ولی قوی است. ولی بااینکه زبان عیلامی ممکن است، فی‌المثل، بازبانهای ترك ومغول تاحدی‌خویشاوندی داشته‌باشد، معهذا خویشاوندی تنها ـ حتّی در صورتی که ثابت گردد هم ـ دلیل اینکه از آن زبان مشتق گشته نمیباشد.[۱۲۱] درهرحال راجع بزبان عیلامی، تاآن حد که برما معلوم‌است، میتوان گفت که ذخیرهٔ اصلی‌لغوی وساختمان دستوری السنهٔ ترك ومغول رانمیتوان ازآن مشتق دانست.[۱۲۲]

گذشته از این، مناسبات متقابل زبان عیلامی با السنهٔ ترك و مغول هرچه باشد، بهر تقدیر زبان عیلامی زبان مادی نیست. و حتی خویشاوندی بعضی از زبانهای باستانی مادی باعیلامی ـ با اینکه کم وبیش محتمل بنظرمی‌رسد ـ عجالةً فرضی ثابت نشده است.

این خود تاریخی دارد. چون درآغاز قرن نوزدهم دانشمندان اروپای غربی باکتیبه‌های شاهان هخامنشی ایران باستان آشنا شدند، معلوم شد که کتیبه‌های

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزبور واجد متونی به سه زبان می‌باشند ؛ بخش اول را زبان باستانی ایران دانستند. اندکی بعد معلوم شد که بخش سوم بلهجهٔ بابلی زبان آشوری ـ بابلی (یا باصطلاح دقیقتر کنونی اکدی) می‌باشد . ولی بخش دوم مدتها نامعلوم ماند . زبان این بخش را چون جنبهٔ الحاقی یا آگلوتیناتیو داشت ، «تورانی» خواندند واین خود میرساند که تفاوت زبانهای آسیائی را درست تشخیص نمی‌دادند . اصطلاح «زبانهای تورانی» که بسیار مبهم و نامشخص بود اکنون متروك گشته است . بعد اصطلاح «اسکیتی» پیشنهاد شد واین کلمه هم ماهواً نادرست و از نظرگاه تاریخ غیرمحتمل بود ، زیرا که اسکیتها بزبان هند واروپائی متکلم بودند. سرانجام «ژ. اوپر» شرقشناس معروف فرانسوی توصیه کرد که بخش دوم متون هخامنشی را زبان مادی بدانند .[۱۲۳]

مبنای این تشخیص یك فرض من عندی بود که شاهان ایران یقیناً کتیبه‌ها را بزبان مهمترین عضو امپراطوری خود (مهمتر ازلحاظ سیاسی) نوشتداند . در آن زمان تقریباً هیچ اطلاعی دربارهٔ عیلام در دست نبود ولی دانش آن روز از کشور ماد اطلاع داشت وآنرا مرکز پادشاهی بزرگی میشمرد که قبل از تأسیس امپراطوری هخامنشی وجود داشته است . دلایل مثبتهٔ نظر « اوپرت » بسیار ضعیف بودند و دلاتر[۱۲۴] (۱) و «ویسباخ»[۱۲۵] (۲) آنرا کاملاً رد کردند . فقط یك دلیل وی باقی ماند که اصطلاح ماد mâda در زبانهای هند و اروپائی ریشه ندارد .[۱۲۶]

براثرحفریات شوش پایتخت عیلام (ناحیه‌ای درجنوب غربی ایران ـ در درهٔ رودهای کرخه و کارون) ضربهٔ مرگ باری به فرضیه « اوپر» واردآمد . نوشته‌ها و اسنادی که درآنجا کشف شد (و از هزارهٔ سوم آغاز و بقرن چهارم قبل از میلاد پایان می‌یافت) ثابت کردند که تکامل زبان وخط عیلامی را ، از صورتی که درهزارهٔ سوم قبل از میلاد داشته تا شکلی که در بخش دوم کتیبه‌های هخامنشی پیدا کرده

(۱) Delattre (۲) Weisbach

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است، میتوان بوجهی مشهود و مسلّم تعقیب وبررسی کرد. تحقیقات بعدی نشان داد که زبان عیلامی در پارس پیش از پارسی رواج داشته و در عهد هخامنشیان نیز در پارس زبان اداری دولتی بوده.

«ن. یا. مار»[۱] بعدها کوشید تا فرضیهٔ «اوپر» را احیاء کند. «ن. یا. مار» به مطالعهٔ زبان عیلامی می‌پرداخت تا برای فرضیهٔ زبانهای «یافثی» خود درتمام السنهٔ جهان نمونه هائی بیابد ولی ازتسمیهٔ آن زبان بنام عیلامی استنکاف ورزید و امتناع وی در این مورد بیشتر ازآنجهت بود که مخالفان او، یعنی هواداران زبان شناسی تطبیقی، زبان مزبور را چنین میخواندند. «ن. یا. مار» بدون اینکه دلیلی اقامه کند، درآغاز با احتیاط وبطور مشروط[۱۲۷] وسپس بدون هیچ قید وشرطی، آن زبان را «مادی» خواند. متأسفانه بسیاری از دانشمندان آذربایجانی نیز، تا ایام اخیر بدنبال او رفتند وموضوع را ساده گرفتند.

بدین طریق با اینکه مدارك زبانهای محلّی وباستانی ماد برای پژوهندگان تاریخ آن سرزمین بسیار جالب می‌باشد وحلّ مشکل اهمیت فراوان دارد، تاکنون قادر نیستیم در این باره سخنی گوئیم. اسامی اماکن و نژادها ونامهای اشخاص که در السنهٔ مزبور آمده عجالةً فقط بطور منفرد ممکن است مورد استفاده قرار گیرد وگواه برآنند که در دوران منظور و فلان محل معیّن زبان دیگری که بر ما روشن‌تر باشد، رایج نبوده است.

از دیگر سو، از آغاز قرن هشتم قبل از میلاد (یا حتی پایان قرن نهم) منابع «آشوری ـ بابلی» تعداد کثیری نام که، تا حدّی بطور مشهود، ریشهٔ هند و اروپائی، یا دقیقتر بگوئیم، ایرانی دارند، بویژه در مورد ماد شرقی، بدست میدهند.[۱۲۸]

(۱) Marr

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نامهائی که مؤلفان یونانی برای مردم ماد ذکر کرده‌اند ـ اعم از مغرب و مشرق آن سرزمین ـ بتقریب منحصراً از این نوع می‌باشند. تعداد زیادی اسامی اماکن کـه از منشأ مزبور ریشه می‌گیرند نیز وجود دارد. مؤلفان یونـانی چند کلمهٔ مادی نیز در آثار خود آورده‌اند. کلمات مزبور هند واروپائی ـ ویا صحیح‌تر بگوئیم ـ ایرانی هستند. از آنجمله است کلمهٔ مادی اسپك spaka «سگ» که هرودوت نقل کرده وکلمهٔ مادی «تیگریس» tigris «تیز» که «استرابون» آورده است[۱۲۹] در زبان اوستا (زبانی که لغات آن بنحوا تمّ مورد مطالعه قرار گرفته وذخیرهٔ لغوی آن خالصاً ایرانی است)، اسپك Spaka بمعنی «سگ» و تیگریس Tiyriš بمعنی «تیزی» و «ناوك تیر» و «تیر» آمده است. در دیگر زبانهای ایرانی نیز ریشه‌های مربوط وجود دارد. لغات بسیار دیگر نیز تصادفاً در مؤلفات عهد باستان از زبان مادی محفوظ مانده است. برروی هم وعلی‌القاعده جملهٔ آنها ایرانی هستند.

استرابون جغرافی‌دان قرن اول میلادی بمشابهت زبانهای مادیها وپارسیان وباکتریان اشاره می‌کند[۱۳۰]. اشاره‌ای به قرابت زبان اسکیتها با مادها نیز شده است. مجموع مراتب فوق مؤیّد نکتهٔ زیراست: زبانی که مردم عهد باستان مادی مینامیدند به زبانهای ایرانی تعلق داشت، واز این رهگذر مانند زبانهائی بود که اقوام اسکان داده شده ولااقل اکثر اقوام صحرانشین آسیای میانه ـ که اکثریت قاطع اخلافشان اکنون بیکی از زبانهای گروه ترکی سخن می‌گویند ـ بدون استثناء در عهدباستان‌بدان متکلّم بودند (تانخستین‌قرنهای میلادی). ازآنجائی که این زبان ـ از میان گروه السنهٔ ایرانی ـ در عهد باستان «مادی» نامیده می‌شد ما نیز ـ چنانکه در مؤلفات ویژهٔ کنونی متداول‌است ـ این وجه استعمال را مرعی داشته ولی متذکر می‌شویم که در عهد مورد مطالعهٔ ما همهٔ مادها (واز آغاز) باین زبان سخن نمی‌گفتند. برای اینکه زبانهای غیر ایرانی سرزمین ماد را مشخص

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرده باشیم ، آنها را «کاسپئی» خواهیم خواند .

ازلحاظ تاریخی وضعی بدید آمده بود که بلافاصله پس از دوران اتحاد قبایل ماد ـ فقط بعد از یك فاصله پنجاه تا هفتاد سال ـ دولت ماد تأسیس گشت ـ این دولت مجموعهٔ دستگاه نظامی و اداری بود که پیوستگی اقتصادی اجزای آن ضعیف و علقهٔ قبایل و نواحی در داخل آن سست بود و قبایل مزبور باحتمال اقوی زبانهای پیشین خویش راحفظ کرده بودند . بدین سبب شرایط پیدایش زبان واحد قوم ماد در اینجا مفقود بود و زبانهای گوناگون کماکان وجود داشتند . فقط درقرن سوم قبل از میلاد که خاك ماد بدو قسمت ماد سفلی و ماد آتروپاتن تجزیه شد و ماد آتروپاتن استقلال یافت مقتضیاتی برای آغاز پیدایش قوم ماد ـ آتروپاتن موجود گشت .

اگر فرضیهٔ مربوط بمنشأ مادی اوستا صحیح باشد ، مسلماً زبان اوستا را هم می‌بایست مادی بشماریم . زبان اوستا نیك مطالعه شده است و واجد ذخیرهٔ لغوی غنی می‌باشد وچنانکه اشاره شد زبانی است هند واروپائی و ایرانی . ولی دلایلی در دست است که زبان اوستا ، گرچه شاید بازبان ایرانی که منابع موجود آنرا مادی می‌خوانند قرابت داشته ، معهذا با آن متفاوت است .

در مورد زبان مادی گذشته از اطلاعاتی که می‌توانیم از اسامی خاص بدست آوریم ، از کلماتی که دیگر زبانها و بخصوص زبان پارسی باستانی از مادی وام گرفته‌اند مطالبی دستگیر می‌شود . کشف این لغات آسان است زیرا با اینکه هند ـ و اروپائی و ایرانی می‌باشند معهذا تابع قواعد صوتی داخلی زبان فارسی نیستند . این نکته بسیار مهم است ، بویژه اگر در نظر گیریم که یك زبان ، کلمه را باشیء یا مفهومی که کلمهٔ مزبور نمایندهٔ آن است ، از زبان دیگر بوام میگیرد . بدین منوال میتوانیم نقش فرهنگ عالی‌تر مادیها را در تکامل ورشد تاریخی پارسیان تا حدّی در نظر مجسّم کنیم .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما این جدول را بطورکامل نقل نکردیم و فقط بخشی از آنرا که ویژه‌ترین جوانب اختلاف میان برخی زبانهای ایرانی را نشان میدهد ، آوردیم .[۱۳۱]

جدول شمارهٔ ۲

عنصر یا گروه صوتی فارسی	عنصر یا گروه صوتی اسکیتی	اشکال ادوار بعدی: خوارزمی	اشکال ادوار بعدی: سغدی	اشکال ادوار بعدی: پارتی	عنصر یا گروه صوتی اوستائی	عنصر یا گروه صوتی مادی	عنصر یا گروه صوتی روسی	عنصر یا گروه صوتی (فونم) هندواروپائی احیاء شده	
ϑ > h [1]	s	s	s	s	s	s	c	k_1	Перед гласными
d [2]	z	z	z	z	z	z	з	g_1, g_1h	
s [3]	sp > fs	sp	sp	sp	sp	sp	сп	k_1u	
ç > s [4]	tr, ϑr > rϑ, rl	š	dr, š	ϑr > hr	ϑr	ϑr, tr	тр	ur	
									(نه پس از حروف غیرصوت دار)
š(i)y [5]	ti > ts	* ti > ts	š	š	ϑy	ϑy	ть	ti	
(h)u > hv, χv [6]	χw, χō	χw	γw	χv > vχ	hv, χ^v	f	св	su	

۱ــ درکلمهٔ پارسی daruv ــ nsà (اسا ــ دروو) «چوب سنگی» ، «چوب سیاه» (؛) ازمادی بوام گرفته شده(؟) ؛ asəngа ــ ــ «سنگ» ؛ sanh ــ «گفتن» اوستائی؛ aθa(n)ga ــ «سنگ»؛ aθah–am ــ «من گفتم» وغیره پارسی باستانی .

۲ــ کلمهٔ «وزرکVazarka» ــ «بزرگ» ، «کبیر» و«زورzvra» ــ ی اوستائی بمعنی « توهین » ؛ «زانzân» ــ بمعنی «دانستن» ؛ زرنیی zaranya بمعنی «طلا» ؛ «زردzird» ــ پارتی وخوارزمی ــ بمعنی «دل» ؛ زرینzarina ، اسکیتی ــ بمعنی «طلائی» ؛ «دانdân» پارسی باستانی ــ بمعنی دانستن و«درنیی Daraniya» ــ بمعنی «طلا» ؛ درد dil < dird ــ بمعنی «دل» ؛ روسی «زولوتوzoloto» ــ طلا ، وغیره .

۳ــ کلمهٔ مادی «سپکspaka» که درمتون یونانی باینصورت آمده (با سیه sipa ــ ی طالشی مقایسه شود) که بمعنی «سگ» است (بزبان روسی «ساباکاsabaka») ؛ وکلمهٔ «اسپaspa» بمعنی «اسب» که درمتون یونانی وآشوری باین صورت ضبط است ؛ وکلمهٔ اوستائی «سپکspaka» بمعنی «سگی» و«اسپaspa» بمعنی «اسب» ؛ وکلمهٔ پارتی واسکیتی «اسپasp» که در زبان دوران بعدی اسکیت «افس» شده ــ بمعنی «اسب» ؛ وپارسی باستانی «اسه باره asa bàra» بمعنی سوار و«سکه saka» و«سگ» در زبان فارسی جدید .

۴ ــ کلمهٔ مادی میتره miθra ، xšaθrita ، čiθra(n)taxma ، درمتون مختلف ؛ « میترا-ی اوستائی ــ بمعنی میترا و xšaθra بمعنی «قدرت» و«čiθra» بمعنی«اخلاف» ؛«مهرmihr» ، «(خ)ــ شهر (x)Šahr » پارتی؛ «کسارتksarth در یونانی» ــ xšarθ در اسکیتی < xšaθra» ؛ پارسی باستانی

←

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باری معلوم شد که یکی از مهمترین زبانهائی که در مادباستان رایج بوده ـ یعنی همان زبانی که براثر مطالعهٔ متون یونانی و خطوط میخی وبویژه از طریق نامهای خاص واسامی اماکن ولغات پراکنده برما مکشوف گشته ومنابع عهدباستان آنرا « مادی » میخوانند ـ به شاخهٔ ایرانی السنهٔ هند واروپائی تعلق داشت وزبان اوستائی نیز بهمان شاخه مربوط است . ولی این زبانها را بهیچوجه نباید بازبان پارسی که دانسته‌ترین زبان ایرانی است اشتباه کرد .

جدول شمارهٔ ۳ بخوبی نشان می‌دهد که زبان پارسی باستانی از لحاظ صوتی (فونتیك) درمیان السنهٔ ایرانی مقام خاصی داشته‌است . اما راجع بزبان مادی باید گفت که از جهت صوتی با پارسی باستانی تفاوت فاحش دارد[۱۳۲] و بزبانهای اقوام آسیای میانه (چون اوستائی وسپس سغدی وخوارزمی وزبان باستانی اقوامی که در سرزمین اوکراین و قفقاز شمالی زندگی می کردند ـ یعنی اسکیتها ـ سکایان) نزدیك است . زبان مادی درشش موردآزمایشی ، دریك مورد با اوستا ، وبا پارتی و

→

« میسا miça » ، خشاسا xŠaça ، Čiça ؛ مقایسه‌کنید تری tri » روسی‌را با «ترایا θraya» ـ ی‌اوستائی، «ارتی ærti آسی از» ترای θray اسکیتی و«سه» فارسی جدید والخ .

۵ـ کلمهٔ خشایثیه xŠayaθiya که پارسی باستانی از زبان ماد بوام‌گرفته و بمعنی « شاه » است ، «هشیه haŠiya» درپارسی باستانی ـ بمعنی «راستی» از «هثیم hatyam» مقایسه شود با «هثیه haθiya»ـ ی‌ـ اوستائی و «ستیا satyà ـ ی هندی باستانی ؛ (ه) ووا ـ مرشیو (H)uvà–mrŠiyu» پارسی باستانی ـ بمعنی «خودکشی» درکلمهٔ اوستائی «مرثیو mrθyu » وکلمهٔ هندی باستانی «مرتیو mrtyu » مقایسه شود باکلمهٔ‌روسی «میورتوئی mërtviy»=مرده وغیره .

۶ـ کلمهٔ مادی «فرن وفرن pharn / phern» که درمتون یونانی منقول‌است(درکتاب «کتسیاس»ـ «برن Bern» آمده) ودرمتون‌آشوری «پرنه Parna» نقل شده وغیره .که در زبان پارسی بصورت «فرنه Farna» بوام گرفته شده ؛ کلمهٔ اوستائی «هورن hvərena» ـ بمعنی «درخشش حلال وافتخار» ؛ کلمهٔ اوستائی هوته hvata ـ «مال خود» ؛ کلمهٔ‌پارتی «وخد vxaδ» و سغدی «ϒωδ» واسکیتی «خود xod» وآسی «خود xvæd» وپارسی باستانی « (ه) ووا (h)uva » ـ بمعنی «بخود» ؛ مقایسهٔ‌کلمهٔ ، «سه وی svoï» روسی (از آن خود) ونام خدای خورشید «سوارگ svarog» بعقیدهٔ هرتسفلدکلمهٔ یونانی «فرن pharn» و «برن Bern» جانشین کلمهٔ مادی ـ پارتی «وهرنه Vharna» می‌باشد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسکیتی قدیم فقط در دو مورد وباسغدی وخوارزمی (حتّی با درنظر گرفتن اختلاف زمان زبانها) در سه مورد وبا پارسی باستانی در هر شش مورد اختلاف دارد. وحال آنکه آثار پارسی باستانی ومادی که مورد مقایسه قرار گرفته ازیك عصر بوده‌اند.

بدیهی است که تغییر اصوات در جریان تاریخ یا فونتیك تاریخی در مقایسهٔ زبانها تنها عامل و نمودار نمی‌باشد. ترکیب لغوی و ساختمان دستوری نیز اهمیت بسیار دارد. متأسفانه اطلاعات ما در بارهٔ ترکیب لغوی زبان ماد بسیار ناچیز است ودربارهٔ ساختمان دستوری آن زبان ـ هیچگونه اطلاعی نداریم. ممکن است اختلاف لغوی آن زبان با زبانهای اسکیتی وخوارزمی وسغدی وغیره ازاختلاف صوتی بیشتر بوده است. با اینحال برروی هم میتوان بدون تردید گفت که این زبانها قرابت بسیار داشته‌اند.

بطورکلی تجزیه وتحلیل تطبیقی زبانهای ایرانی باستنتاج زیرمنتهی می‌شود: زبانهای ایرانی به سه گروه فرعی تقسیم می‌شوند: بدینقرار:

۱ـ گروه فرعی «اسکیتی ـ آسیای میانه‌ای» یا باصطلاح «گروه ایران شرقی».

۲ـ گروه فرعی مادی ـ پارتی یا باصطلاح «شمال غربی».

۳ـ گروه فرعی «جنوب غربی» که عجالةً تنها نمایندهٔ باستانی معلوم ومکشوف آن همان زبان پارسی باستانی می‌باشد.

عادةً دو گروه فرعی اخیرالذکر را متّحد ساخته بنام «گروه ایران غربی» میخوانند. مبنای این تسمیه قرابت بسیاری است که ازلحاظ لغوی ودستوری میان این زبانها، وبیشتر میان زبانهای متأخرتر گروه های فرعی «شمال غربی» و«جنوب غربی» (پارتی وپارسی) وجود دارد و مشابهتی است که در ادوار بعد در برخی تغییرات صوتی این زبانها بچشم میخورد. ولی محتملاً این قرابت اهمّیت ثانوی دارد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وشاید نتیجهٔ تأثیر متقابل زبانهای مادی وپارتی وپارسی در یکدیگر بوده است که دوران اتحاد اداری ونظامی این سرزمینها ـ درپایان زمان بنده داری وآغاز قرون وسطی ـ موجب آن تأثیرات گشته بود. دانسته است که اکنون در سراسر کشور ایران یك زبان ادبی مشترك یعنی زبان فارسی یا پارسی جدید حکمفرما می‌باشد (گرچه بقایای زبانهای پیشین همچنان ـ یا بصورت لهجه‌هائی که وارد فارسی‌شده در نقاط معیّنی تکلّم می‌شوند ویا مستقلاً ـ وجود دارند.) ولی این زبان پارسی جدید منحصراً بازماندهٔ زبان پارسی باستانی‌نیست ودر قرنهای نهم ودهم میلادی در نواحی شرقی وبیشتر برمبنای لهجه‌های موجود پدیدآمده وگذشته از آن در طی ادوار مختلف ماقبل تاریخ خویش عناصر فراوانی از لغات زبان مادی و ـ بعدها ـ بخصوص پارتی را جذب کرده (بحساب و. ای. آبایف ـ تا دوثلث)[۱۳۳] بویژه تأثیر عظیم فرهنگی زبان مادی ـ یعنی زبان قومی که درآن زمان ازلحاظ رشد و تکامل بالاتربود ـ در پارسی باستانی از مطالبی که در حاشیهٔ جدول شمارهٔ ۳ ودیگر جاها آمده مشهود است: براثر تجزیه وتحلیل زبانشناسی معلوم شده‌است که اصطلاحات اداری و دولتی از قبیل «شاه» (خشای ثی XŠāyaϑiya) و«ساتراپ XŠaϑrapāvā(n)» و همچنین اصطلاحات زراعی مثل (اسا ـ درُو asā-daruv ?) وکلمات مربوط به معتقدات چون «فرنه farna» بمعنی«نیروی سحرآمیز وافتخارشاهی» و«خوشبختی» ونام خداوند «میترا» و اصطلاح Aniyāha bagāha انی‌یاهه بگاهه» که معنی دینی دارد ـ مادی میباشد. اصطلاحات «مقدس» (برزمن Braizman)، و«توهین» «وفشار» (زور Zura) و«سنگ‌لاجورد» (کسك Kasaka) وغیره مادی ویاباکتریائی‌هستند[۱۳۴] بویژه جالب است که نام بعضی از قبایل ایرانی مادی میباشد. بهرتقدیر نامهای دو قبیلهٔ «ماسپیان» و«ساگارتیان» مادی‌است (دریك مورد به تلفیق غیرپارسی «سپ» Sp برمیخوریم ودر مورد دیگربشکل مادی «اسگرتیا asagartiya» «سنگ کن»، «غار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نشین» ـ بجای شکل پارسی «آنگرتیی Aθagartiya » مصادف میشویم .)

ولی جالبتر از همه این‌است که خود نام فارس (پارس) مادی‌است .[۱۳۵] در زبان پارسی باستانی می‌بایست به شکل « پارث Parθa » برخوریم . ولی برعکس کلمهٔ «پارت» که بزبان پارتی و مادی می‌بایست « پرسو parsava » نامیده شود[۱۳۶] « پرثو Parθaua » خوانده شده و « پرسو Parsava » (یا بدآشوری « پارسوآ »)[۱۳۷] به ناحیهٔ دیگری میگفتند که دراقصای غربی خاك ماد واقع بوده ومنابع آشوری واورارتوئی آنرا چنانکه باید بما شناسانده‌اند . این واقعه تصادف محض نیست : این اصطلاحات به‌کلمات ایرانی «پارس Pars وپرسو Parsau » ـ که بمعنی « دنده » ومجازاً « پهلو » و « کنار »[۱۳۸] است و«پارس» و « پارسوا » و« پارت » در کنار خاك ماد قرار داشتند : در جنوب «پارس» ودر مغرب «پارسوا» ودرمشرق «پارت» قرار داشت . (ودر شمال ماد در میان دیگر قبایل بنام « پارسی‌ها » هم برمیخوریم) . هرسه نام بمعنی « کنار » میباشد ومادمرکز «پارسوا» و« پارس » بنظر میرسد وظاهراً پارت برای قبایلی که بلهجه‌های جنوب غربی سخن میگفتند ، بمنزلهٔ « کنار » ـ ی بوده .

از جدولها ومطالبی که نقل شد رابطهٔ میان زبان ماد وزبان اوستانیزمشهود است . نزدیکی میان این دو زبان مسلّم واز جهات بسیار بوده ولی بحدی نیست که آندو را یك زبان بدانیم ومشابهت کامل میان آنها قائل شویم . تفاوتهای بارز صوتی («فرن Farna» ـ ی مادی «هورن huarəna » ـ ی‌اوستائی) ولغوی(« بگ Baga »ـ ی مادی و«یزت yazata » ـ ی اوستائی) وجود دارد . زبان اوستائی ظاهراً مادی نبوده بلکه زبانی جداگانه است . حقایق بسیاری که فعلاً دراینجامجال گفتن آن نیست ، زبان اوستائی را باگروه فرعی السنهٔ « اسکیت و آسیای میانه » مربوط می‌سازد . چنانکه دانسته است اکثر محققان شوروی وغربی ظهور اوستا را از آسیای میانه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میدانند . بدین شرح : غفوراف ، جکسون ، گیگر[۱] ، آلت هیم[۲] ، « باکتریا » ، را وترور[۳] «سغد» را واستروه[۴] «مرغیان» را وتالستوف وهنینگ خوارزم را زادگاه اوستا میشمارند . ولی کسانی هم طرفدار مادی بودن اوستا هستند (ماکوولسکی[۵] وهرتسفلد) . درقرن نوزدهم عدهٔ طرفداران مادی بودن اوستا بیشتر بود (یوستی و تاحدّی اشپیگل ودیگران) .

با در نظر گرفتن مراتب فوق این حقیقت بسیار مهم را نباید فراموش کرد که کشور ماد در دوران باستان وقبل ازتجزیه هرگز واحدی استوار ولایتغیّرنبوده است . ودر آغاز اتحادیه‌ای بود از قبایل وسپس دستگاهی نظامی‌واداری که قبایل و کشورهای گوناگون را متّحد میساخت وآنگاه موقتاً در مجموعهٔ نظامی واداری که هخامنشیان پدیدآورده بودند مستحیل شد ودر پایان قرن چهارم قبل از میلاد به دوبخش تجزیه گشت : یکی « ماد آتروپاتن » ودیگر « ماد سفلی » . در دوران بنده داری این دو بخش دیگر هیچگاه متّحد نشدند و در داخل هریك از آن دو ، اقوام جدیدی مستقلاً پدید آمدند . با اینکه مردم ماد آتروپاتن یکی از اسلاف مردم آذربایجان می‌باشند ، ساکنان ماد سفلی که‌بالکل‌سرنوشت دیگری داشته‌اند جزوآن نگشتند . دراین حیث وبیث ، پیش ازآغازتکوین قومهائی در مادآتروپاتن ونواحی مجاور ، زبانهای قبیله‌ای (پیش از السنهٔ قومی) در حدود « اتحاد ماد » همچنان حکمفرما بودند . بدینقرار در دوران ماقبل تأسیس مادآتروپاتن ، چنانچه دقیق شویم ، درخاك ماد زبان واحدی (ایرانی ویا کاسپئی-) وجود نداشت . «زبان مادی ایرانی» که منابع موجود ازآن یاد می کنند هنوز یك زبان قبیله‌ای بود و باوجود اهمیت ورواج خویش - چنانکه از مدارك فراوان مستفاد می گردد - فقط یکی از زبانهای قبیله‌ای سرزمین مادبود (بخصوص ماد شرقی) . بهرتقدیر دردوران

(۱) Geiger (۲) Altheim (۳) Trever (۴) Struve (۵) Makovelsky

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مورد مطالعهٔ ما در حدود ماد آتروپاتن زبانهای قبیله‌ای دیگری ـ که منشأ غیر ایرانی داشتند ، وجود داشته‌است .

همه میدانند که تقریباً هیچیك ازاقوام خاور نزدیك ودیگر نواحی اکنون بزبانی که اسلاف بلافصلشان چندین هزار سال پیش بدان متکلّم بودند ـ سخن نمیگویند . در مصر زبان باستانی مصری جای خود را به قبطی وسپس به یونانی و سرانجام به عربی داد وحال آنکه ساکنان آن سامان نه نابود گشتند وند از میهن خویش رانده شدند وبلاتغییر باقی ماندند . همچنین در عراق نیز زبانهای شومری وهوریتی بترتیب جای خود را به «آشوری ـ بابلی» (اکدی) و آرامی وعربی سپردند . در آسیای میانه زبانهای ایرانی خوارزمی وسغدی و باکتریائی وپارتی به‌السنهٔ ترکی اُزبکان وقره قلپاقیان وترکمنان تبدیل شد . تعویض متشابهی در زبانهای سرزمین ماد نیز صورت وقوع یافت . ولی تعویض زبان بهیچوجه بمعنی طرد ساکنان اصلی این سرزمینها نبوده‌است وبدین سبب اقوام کنونی ـ با اینکه زمانی بزبانهای دیگری سخن میگفتند ـ بطور کلّی اخلاف مستقیم ساکنان باستانی این کشورها می‌باشند ، ساکنانی که میراث فرهنگی وتاریخی و نژادئی را که باقوام کنونی رسیده ، ایجاد کرده‌اند .

۴ـ مطالعهٔ تاریخ ماد در دانش کنونی[۱۲۹]

تاریخ بررسی سرزمین ماد را به دو دوره میتوان تقسیم کرد : پیش از کشف منابع اصیل شرقی (بخصوص خطوط میخی) وبعد از آن .

در دورهٔ نخستین ـ یعنی تا ربع آخر قرن نوزدهم ـ مطالعهٔ تاریخ ماد به‌نقل قول از مؤلّفان باستان محدود بود و کوشش میشد اطلاعات ناچیز منابع مذکور را زیر ورو کنند و آنچه را که در آنها وجود نداشت بحدس دریابند . در آن دوران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این نکته واجد اهمّیت خاص بود که گفته‌های «کتسیاس» را که عادةً پایه قرار میدادند با مطالب هرودوت وتورات ، حتی‌المقدور ، سازش دهند .

دوران‌بدوی مطالعهٔ تاریخ کشورهای شرق‌باستانی دوران‌تدوین متون‌انتقادی مؤلّفان باستان از روی نسخ خطّی بود . کاری بود بس عظیم و دقیق که کارشناسان ادبیات کهن در عهد تجدد (رنسانس) آغاز کردند وقسمت اصلی‌آن در قرن نوزدهم صورت گرفته وکامل شد .

بعدها بموازات تکامل علم ایرانشناسی کوششهائی بعمل آمد تا تاریخ ماد را که مورخان‌باستان نقل کرده‌بودند باروایات‌افسانه‌ای زرتشتیان مربوط سازند.[۱٤۰] مورخان اروپائی قرن هجدهم وآغاز قرن نوزدهم که درتاریخ جهان باستان بررسی می کردند در تفهّم وظایف تاریخ از مورخان یونانی وروسی چندان دورتر نرفته بودند وغالباً دانسته وآگاهانه مقلّدِ آنان بودند . در نظر ایشان تاریخ ، داستان سلاله ها وجنگها بود . از آنچه تا ربع‌آخرقرن نوزدهم دربارهٔ ماد نوشته شده‌است بتقریب هیچ چیز تا زمان حاضراهمیت خود را حفظ نکرده است ـ باستثنای بعضی نظرات جسته وگریخته ـ مانند توضیح سیستم توریخ «کتسیاس» ، که در سال ۱۸۱٤توسط «ولُنی» بعمل‌آمد ، یا تعیین تاریخ‌انعقاد پیمان صلح میان مادوایدی (که «نلدکه» بطور قطع در ۱۸۸۷معین کرد) که از روی کسوفی که بمناسبت این واقعه ذکر شده بود ، صورت گرفت .

نخستین مدارك منابع شرق باستانی که از اواسط قرن نوزدهم بدست آمد نسبةً ناچیز بود وگاهی بدرستی درك نشد ، وآن را چون تکمله‌ای برای مطالب تورات و نوشته‌های مؤلّفان باستان می‌شمردند و بدین سبب اوّلین تألیفاتی که با استفاده از منابع مزبور نوشته شده ، ازلحاظ تاریخ ماد ، اصولاً با کتب دوران‌پیشین تفاوت چندانی ندارد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اوّلین کسی که لزوم استفاده از کتیبه های میخی را در بررسی تاریخ ماد خاطرنشان کرد و گرته‌ای برای مطالعه ریخت « فرانسوا لنورمان »[۱] بود (در ۱۸۷۱)[۱۴۱] ازآن زمان ببعد بتدریج چند تألیف تحقیقی دیگر هم دربارهٔ ماد پدید آمد . مطالبی که در بارهٔ تاریخ دیگر کشورهای مشرق‌باستانی گردآمده نه چندان فراوان بود که توجه محقّقان را از بررسی تاریخ ماد منصرف کند .[۱۴۲] در عداد تألیفاتی که درآخرین ربع قرن نوزدهم پدیدآمد باید از کتاب « اوپر » نام برد . این اثر مبتنی براین فرض است که «بخش دوّم نبشته های هخامنشی» بازبان مادی همانند می‌باشد ومبارزه‌ای میان عناصر « تورانی » و « آریائی » در طی تاریخ ماد جریان داشته است . « اوپر » در این گیرودار مقام اصلی را برای عنصر « تورانی » قائل است . این کتاب برغم برخی افکار جالب که در آن دیده می‌شود سخت کهنه شده واز لحاظ مطالب واستدلال پایهٔ استواری ندارد . گذشته ازاین «اوپر» خود نیز درمسائل‌مربوط بتاریخ ماد متزلزل ومردد بوده . « دلاتر » دلایل « اوپر » را بیاری منطق دقیق رد کرد . ولی موفقیت های «دلاتر» بیشترجنبهٔ منفی داشت زیرانظرهای بی‌پایهٔ کتاب «اوپر» و«هنری» و«جرج راولینسون» ودیگران را فقط رد می کرد . سهم مثبتی که «دلاتر» در بررسی تاریخ ماد داشت اندك بود ولی وی مطالب موثق و محتمل را از نظرات ناموثق وغیر محتمل جدا کرد واین خود خدمت بزرگ وی بود . ولی در ضمن بررسی تاریخ ماد نقش عناصر نژادی غیر هند واروپائی راحقیر شمرد واین روش در تألیفات پایان‌قرن نوزدهم وآغازقرن‌بیستم همچنان‌ادامه‌یافت .

« هوگو وینکلر »[۱۴۳(۲)] و «روست»[(۳)] مطالعاتی در تاریخ ماد بعمل آورده‌اند . درآن عهد وادوار بعدی تعداد کتب ویژه درتاریخ ماد معدود بود . وبیشتر در آغاز تاریخ ایران‌زمان هخامنشیان چند صفحه‌ای بدان تخصیص میدادند و دانشمندان

(۱) F. Le normant (۲) H. winckler (۳) Rost

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پایان قرن گذشته ، تاریخ شاهنشاهی ماد را[۱۴۴] مقدمهٔ تاریخ هخامنشیان میدانستند . در کتب تاریخ عمومی شرق باستانی نیز از تاریخ ماد سخن گفته می‌شد .[۱۴۵]

در آغاز قرن حاضر در زمینهٔ بررسی تاریخ ماد نسبت بزمان « لنورمان » و «دلاتر» چندان پیشرفتی حاصل نشده بود . ولی کار مقدماتی مهمی درجغرافیای تاریخی ماد ـ قرن نهم تاهفتم قبل ازمیلاد ـ[۱۴۶] انجام شده بود . در زمینهٔ کشف منابع مؤلفان یونانی براثر کوشش مارکوارت[۱۴۷] و پراشك[۱۴۸] و ژاکوبی[۱۴۹(۱)] و دیگران پیشرفت جزئی حاصل شد . انتشار قطعاتی از پرسشهای آشوری ازهاتف زمان ـ که بمناسبت خروج « کشتریتی »[(۲)] در ماد بعمل آمده بود ـ توسط « کنودتسون »[(۳)] در سال ۱۸۹۳ و « کلائوبر »[(٤)] در ۱۹۱۳ واجد اهمیت بسیار بود . ولی جنبهٔ واقعی وقایعی که در سؤالات مزبور منعکس شده است ـ یعنی تأسیس پادشاهی ماد ـ نامکشوف ماند .[۱۵۰]

بطور کلی تا آن زمان تاریخ ماد کماکان بیشتر بحدسیّات گوناگون و کم وبیش زیرکانه وتلفیق مطالب آثار هرودوت و « کتسیاس » مبتنی بود .

اولاً ـ دشواری دراین بود که ظاهراً هیچ رابطه‌ای میان مطالب منابع آشوری ومؤلّفان یونانی وجود نداشت ؛ منابع اولی سرزمین ماد را از لحاظ سیاسی پراکنده وازهم پاشیده مجسّم میساختند ویونانیان بوجود امپراطوری کامل و واحدی در آن سرزمین قائل بودند . در آثار آشوری کوچکترین اشاره‌ای به شاهنشاهی ماد دیده نمی‌شد .[۱۵۱]

از این گذشته برخی اصطلاحات نیز پژوهنده را از راه بدر می‌برد ؛ مثلاً اصطلاح « اومّن ـ منده »[(۵)] گاه در مورد کیمّریان و گاه برای مادها بکار می‌رفت . بدین سبب فرضیه ها وتئوریهای گوناگون پیدا شد که شاهان ماد را گاه کیمّری و

(۱) Jacoby (۲) KaŠtariti (۳) Knudtson (٤) Clauber
(۵) Umman manda

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گاه اسکیتی (سکائی) میدانستند.[۱۵۲]

این موضوع که کتیبه های میخی، در بارهٔ انهدام آشور توسط مادها فاقد اطلاعات روشن‌بود نیزاذهان را مشوب می‌ساخت. تازمانی که چنین اطلاعاتی‌بدست نیامده بود نوسان میان روایات هرودوت و «کتسیاس» وحدسیّات کم وبیش محتمل مقدور بود.[۱۵۳] روابط متقابل ماد با کشوری که جای پیدایش اوستا بود روشن نبود (وتاکنون هم روشن نشده‌است).

سرانجام، نکتهٔ مهم دیگر این کـه تحقیقات پژوهندگان تاریخ ماد صورت یکجانبه داشت زیرا دانشمندان غرب بتقریب فقط وفقط ازنظر گاه نفوذ «آریائیها» به تاریخ آن کشور اظهار علاقه می کردند. دانشمندان مزبور تحت تأثیراین سابقهٔ ذهنی قرارداشتند ومعتقد بودند که اقوام شرقی ـ باستثنای برخی «برگزیدگان» ـ لیاقت رشد تاریخی‌مستقل را ندارندو برعکس آنهائی که‌بزبانهای هند واروپائی‌سخن میگویند واجد نقش ورسالت تاریخی‌خاصی‌می‌باشند(واین نظررا دانشمندان مزبور بصورت‌تجلیل وتحسین «نژادآریائی» موهوم وافسانه‌ای درآوردند). این‌دانشمندان بوسایل گوناگون آثار وعلامات وجود زبان هند واروپائی را درسرزمین ماد باستانی بزرگ‌جلوه داده واز روی‌قصد ازاهمیت این‌حقیقت میکاستند که پیش‌از ورود هند و اروپائیان صحرانشین وخانه بدوش، در اراضی مزبور، فرهنگی عالی ودولتی متکامل (مثلاً در سرزمین مانّا[۱]) وجود داشت و این خود در تکامل تاریخی نورسیدگان که سطح رشدشان پست تربود، مؤثرواقع گشت.

هند و اروپائیانی که از شاخهٔ هند و ایرانی (آریائی) برخاسته بودند در خـاك ماد نقش بسیار بزرگی بازی کردند و ساکنان ماد سفلی هم از ادوار پیشین هند و اروپائی شده بودند. قبایل هند و اروپائی سهم خویش را بفرهنگ کشور ادا

(۱) Manna

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کردند وازهیچ جهت ازقبایل واقوام دیگری که درآن خطّه رحل‌اقامت افکندند، عقب نماندند. از اواسط هزارهٔ اول قبل ازمیلاد دربخش اعظم پهنه‌های ایران‌زمین زبانهای هند و اروپائی (ایرانی) کسب برتری کردند و اقوامی که متکلم به‌السنهٔ مزبوربودند بعدها فرهنگ بزرگ ایران راآفریدند. حتی درنقاطی که زبان قبایل هند و اروپائی بعدها ازآنجا طرد گشت نیزقبایل مزبوراثرقابل ملاحظه‌ای درتاریخ باقی گذاشتند. دانش غرب، در عصرحاضر، بدرستی متوجه نفوذ ایشان در سرزمین ماد و حرکت تدریجی‌شان از شرق بغرب گشت[۱۵۴]. ولی حرف بر سراین است که دانش غرب باهمیت قبایل مزبور در تاریخ جنبهٔ اطلاق داد و قدمت و علّو فرهنگ محلّی‌را ـ که‌نورسیدگان‌جذب کردند ـ مسکوت گذاشت‌واعلام نمود که جملهٔ‌دیگر اقوام محکوم به « وجود خارج ازتاریخ » می‌باشند. طرح موضوع بدین صورت در واقع مدح و ستایش ستمی است که اقویا نسبت به اقوام مستعمرات روا میدارند.

درآن دوره «پراشك»[۱۵۵] محقّق چك،بیش از دیگران در زمینهٔ تاریخ ماد کار کرد. کتاب تاریخ ماد وی درآن‌زمان‌کاملترین مجموعهٔ مطالب مربوط‌بموضوع بود و نقش مهمی بازی کرد. معهذا تألیف یاد شده بهیچوجه نمی‌تواند موجب رضایت خاطرخواننده قرار گیرد، نه فقط بدان سبب کـه مطالب آن بعضاً کهنه شده است بلکه هم بدان علت کـه «پراشك» درآن‌زمان‌تحت تأثیرفرضیه‌های رایج کهنه قرار گرفته بود.

در مورد تاریخ ماد شیوهٔ طرح موضوع بوسیلهٔ «پراشك» تابع نظرات اصلی او بود. وی می گوید: «همین که ... آریائیان درسرزمین ماد استوار گشتند ساکنان محلّی را عقب زدند و رهبری سیاسی بدست محکم و جوان آریائی افتاد. بومیان برای یك زندگی تاریخی مستقل شایستگی چندان نداشتند»[۱۵۶].

این عقیده با حقیقت موافق نیست، زیرا که « بومیان » در آن زمان که از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هند و اروپائیان نشان نبود واجد «زندگی تاریخی» بودند ، «پراشك» این نکته را هم نا گفته می گذارد که مادهای «بومی» با همسایگان جنوبی وغربی‌خود که برغم غیرآریائی بودن آنچنان تمدنهای عظیم را پدیدآوردند چه تفاوتی داشتند . پراشك بدنبال مارکوات[۱۵۷] ، آتروپاتن را جزوماد نمی‌داند[۱۵۸] واین تصادف محض نیست زیرا که درغیراین صورت ناگزیرمی‌بایست نظرخویش را بی‌اساس بشمارد .

بااینکه « انورمان » وجود دو عنصر را در ترکیب ساکنان ماد خاطرنشان ساخته ولی بعقیدهٔ «پراشك» عنصر محلی به کوهها و دره‌های دست نا یافتنی رانده شده ، فقط عنصرهند و اروپائی واجد اهمیت بود . اسامی خاص مادی که درمنابع آشوری نقل شده برتری‌کامل عنصرزبان محلی را در اراضی غربی ومرکزی وشمالی ماد نشان میدهند واین خود با نظر«پراشك» تناقض دارد . «پراشك» چون نمی‌تواند اشتقاق نامهای مربوط را از زبانهای ایرانی توجیه کند بدین اشاره اکتفا می کند که نامهائی از قبیل « بیت ظتّی » و « بیت تزّکی » و غیره هند و اروپائی هستند ، فقط باین دلیل که ، برروی هم ، دراسامی هند واروپائی تلفیقات صوتی «ظتّ» و«تزّ» نیزدیده می‌شود وبهیچوجه بتحقیق معنای این اصوات نمی‌پردازد . درموارد دیگر بدون هیچ دلیل و توضیحی فلان یا بهمان نام را (مثلاً نام «میتاکی»[۱] را) ایرانی می‌خواند . وی می کوشد مادهای هند و اروپائی را در سراسرخاك ماد ـ حتّی در اقصی نقاط غربی آن سر زمین ـ مستقر سازد و بدین منظور به تعدادی اسامی جغرافیائی که با « کینگی » و « کین » و « کیندی » وغیره آغاز می گردند و در ناحیهٔ جبال « زاگروس » متداول می‌باشند متوجه و متوسل می گردد و این عنصر (کین) را باکلمهٔ اوستائی « کنها Kanha» مربوط می‌سازد و حال آنکه مشابهت بسیار بعید است و اجزای دیگراین اسامی که بعد ازعنصرمزبور می‌آیند بالکل غیرهند

(۱) Mitaki

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اروپائی هستند . چاپ بد بعضی از منابع و ناصحیح خواندن برخی ازکلمات آنها (منابعی که وی مورد استفاده قرار داد[۱۵۹]) موجب شد که تعداد اسامی شبه هند و اروپائی در کتاب «پراشك» افزایش یابد. مجموع این عوامل وضع واقعی را تاریك می کند وارزیابی صحیح وبیغرضانهٔ عناصر هند و اروپائی واقعی وغیرهند واروپائی را که جزو ساکنان ماد بوده‌اند دشوار می‌سازد .

کتاب پراشك ـ با اینکه وی از آثار دیگر بطور کامل استفاده کرده و از مطالب مربوط به‌منبع شناسی بهرهٔ کلّی گرفته ـ نقایص‌چندی دارد، مدارك آشوری را بطور خلاصه آورده و از لحاظ جغرافیائی تجزیه نکرده واهمیت تاریخی لشکر کشیهای آشور را نشان نداده است . اما راجع‌بتاریخ خود شاهنشاهی ماد باید گفت که نوشته‌های وی برحدس محض ، که برپایهٔ تلبیس و تغییر مطالب هرودوت ـ و گاهی برسوء تفاهمات بارز ـ قرار گرفته ، مبتنی می‌باشد . فهرست نام شاهان در کتاب « پراشك » نه با مطالب مندرج در اثر هرودوت وجه مشترکی دارد نه با «کتسیاس». فهرست مزبوربتقریب بدین صورت است :دیوك[۱] اول (؟) ، کیاکسار اول،مامی‌تیارشو[۲] = دیوك دوم(؟) ، تو کدامی[۳] ، آستیاگ اول[۱۶۱] ، کیاکساردوم ، آستیاگ دوم ، (به فهرست شاهان از کتاب هرودوت و «کتسیاس» صفحهٔ ۱۸ ببعد وصفحه ۲۶ اصل رجوع کنید) .

دیگر مؤلّفان در بررسی مطالب و مدارك تاریخ ماد دایرهٔ حدس و گمان را وسیعتر کرده‌اند . ولی‌دانشمندان جدّی‌تری چون ماسپرو(که درتاریخ باستانی‌ملل شرق خویش در بارهٔ تاریخ ماد نیز مطالب جالب فراوان دارد) از توسل باینگونه حدسیات و نظرها امتناع کرده و بدون اینکه زیرکانه به فلسفه بافی پردازند اطلاعات موجود درآثار هرودوت و«کتسیاس» رابهمان صورتی که بدست ما رسیده

(۱) Deiok (۲) Mamitiarŝu (۳) Tukdummi

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است نقل کرده‌اند.[۱۶۲]

بعد از «پراشك» مدتی مدید کسی از دانشمندان غربی کتاب جداگانه‌ای در تاریخ ماد ننوشت. ولی درعین حال بررسیهائی ازطرف اشخاص بعمل آمد ودربرخی وقایع دقت بیشتری صورت گرفت و این کوششها تجدید نظر جوانب ملموس تاریخ ماد را مقدور ساخت. درسال ۱۹۲۱ «فورر»[۱] کشف کرد که در منابع آشوری‌نامی از ماد برده شده و آنرا شاهنشاهی مستقلی دانستداند و بر اثر این کشف محققان توانستند قیام «کشتریتی» را در آغاز قرن هفتم پیش از میلاد، با تاریخ تأسیس شاهنشاهی ماد و اسم شخص «کشتریتی» را با «فرائورت» ـ که نامش در تاریخ هرودوت آمده ـ منطبق سازند. در سال ۱۹۲۳ تاریخ وقایع روزانهٔ بابلی دربارهٔ سقوط آشور منتشرشد وچیزی از انتشار آن نگذشت که معنی اصطلاح «اوُمَان ـ ماندا» روشن شد و بدین طریق بسیاری از افسانه‌هائی که مورخان دربارهٔ تاریخ ماد پدیدآورده بودند بمرگ طبیعی نابود شدند.

اطلاعاتی نیز درزمینهٔ بررسی زبانهای غیرهند و اروپائی ماد وعیلام اندوخته شد. متأسفانه بسبب ناچیزی مطالب موجود و دشوارئی که بکار بستن اسلوب علمی دقیق درمورد آنها در برداشت جدّی ترین دانشمندان از ورود بدین بخش فقداللغة شرق باستانی بیمناك بودند وآن عده از محققان ـ چون «برك»[۲] و «هیوزینگ» و «کنیگ» ـ که باین مسائل پرداختند[۱۶۳] غالباً استنتاجهای اندك مایه وشتاب‌آمیز بعمل می‌آوردند. نوشته‌های «هیوزینگ» از دیگران پرمغزتراست[۱۶۴] وغالباً حاوی ملاحظات جالب می‌باشد، گـرچه از لحاظ اسلوب استفاده از مدارك تاب انتقاد را ندارد و مؤلّف بی‌بند وبار ازمنابع موجود استفاده کرده است. دربارهٔ ادوارمتقدّمتر تاریخ اقوام «زاگروس» کارهای «اشپیزر» ـ که یکی‌از بانیان شناسائی اقوام هوری

(۱) Forrer (۲) Bork

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است ـ واجد اهمیت می‌باشد.[۱۶۵] محقق تاریخ ماد نمی‌تواند ازتوسل به آثارمتعدد وگوناگون «ا. هرتسفلد» در ایرانشناسی و باستان شناسی و تاریخی و جغرافیائی وغیره صرف نظر کند.[۱۶۶] «هرتسفلد» که مؤلّفی‌واجد معلومات‌وسیع و کثیرالجوانب است تحقیقات فراوان وگوناگونی در مسائل مختلف و مخصوص باقی گذاشته که حاوی ملاحظات و بررسیهای ارزنده و مقایسه‌ها و کشفیات کوچك ومهم می‌باشد. متأسفانه این آثار را نه تنها نظرهای کلّی وی غیرقابل قبول و بی ارزش می‌سازد (دراین باره بعد سخن خواهیم گفت) بلکه قاطعیت نابجای لحن تلقین‌آمیز وی نیز آن تألیفات را فاقد شایستگی می کند. وی چه در بارهٔ مطالب ثابت شده و متحتم (ثابت شده توسط وی ویا اسلاف وی) وچه در مورد مسائلی که بثبوت نرسیده و یا بالکلّ ناموثق و ـ در احسن وجوه ـ فرضی بیش نیستند، با چنان لحن قاطع و بی تزلزل سخن می گوید که گوئی از حقایق مثبت باشند. هرتسفلد با منابع نقلی رفتار عجیبی دارد و متنی را که بدست ما رسیده بسود حدسیات و فرضیات خویش «تصحیح می کند» و تغییر میدهد (گرچه این حدسیّات وفرضیّات گاهی هم نکته ـ سنجانه هستند).[۱۶۷] بدین سبب اتکا بآنچه وی چون حقیقت واقع معرفی می کند امری خطرناك است. ایرانشناسان هرتسفلد را لغت شناسی ضعیف ولی مورخ و باستان شناسی ممتاز می‌شمارند و باستانشناسان اورا لغت شناس و مورخی درخشان ولی باستانشناسی کم ارج می‌شناسند. در واقع، با اینکه اشتقاقات او درمورد لغات غالباً تاب مقاومت در مقابل انتقاد لغت شناسان را نمی‌آورد ـ معهذا گاهی جالب بوده و پرتوی برمسائل می‌افکند. ونظرات باستانشناسی اوهم گرچه دربسیاری از موارد تخیّلی است ـ با اینحال گاهی حاوی ملاحظات ومقایسه‌های پربهائی‌می‌باشد. درکتب «هرتسفلد» آثار باستانشناسی و مکتوب فراوانی که پیشتر کسی از آنها خبرنداشت، برای‌باراول منتشرشده است وازاین رهگذرنیزدارای‌اهمیت‌می‌باشند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی چنانکه گفته شد استفاده از آثارهرتسفلد فقط بااحتیاط ومراقبت فراوان باید صورت گیرد وقبل ازهرچیزدر نظر گرفته شود که «تئوری» تاریخی که سراسر کتب وی را تحت تأثیر قرار داده نا درست است .

دانشمندان غرب دوران مقدّم بر آغاز قرن بیستم ، فقط بدان اقتصار نمودند که تاریخ را بروش «قدیم» ـ یعنی تناوب لشکر کشیها واسامی شاهان ـ می‌نوشتند ولی دانش غرب ، در دوران بعد می کوشد تا «تئوریهای» گوناگون خاص خود را پیش کشد .

« تئوریهائی » کـه دانشمندان اخیرالذکر در علم تاریخ پدید آورده‌اند ، گوناگون می‌باشد . در مورد تاریخ ماد بیشتر نظریه‌ای که به « تئوری » ادواری «ادوارد میر[1]» بستگی دارد ، مورد استفاده قرار گرفته بود . طبق تئوری مزبور ، با اینکه در تاریخ اروپا بنوبه ادوار فئودالیته و سرمایه داری جانشین یکدیگر می گردند (جامعهٔ باستانی یونان و روم هم جزو این ادوار است) آسیا الی الابد در دوران فئودالیته‌باقی می‌ماند و گویا اقوام آسیا قادر به ارتقاء بمقام والاتر نمی‌باشند. بعقیدهٔ ایشان دراین مورد جریان تاریخ عبارت است ازتناوب «اقوام صاحب اختیار» که طبقه‌ای از «بارونهای فئودال» خویش را علم می کنند وبدیهی است که درمیان ایشان هم مقام رهبری به «آریائیان» یا ـ بطور کلّی ـ به هند واروپائیان تعلّق دارد. این «تئوری» در مغز جملگی دانشمندان مزبور ـ اعم ازجهت ومشی ایشان ـ بطور استوار آشیان کرده است . و شخص «هرتسفلد» که خود ناچار در سال ۱۹۳٤ خاك آلمان « آریائی نژاد » را ترك گفت ـ معهذا واعظ ومبلّغ استوار این «تئوری» بوده است .[۱۶۸]

درطی قرن‌بیستم تعداد تألیفاتی که بالاخص دربارهٔ تاریخ ماد نوشته شده است

(۱) E. Meyer

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بتدریج تقلیل یافت . با حدسیّات و کش دادن مطالب اطلاعات ناچیز مؤلّفان عهد عتیق دیگر نمی‌توان چیزی بدست آورد . واین خط به بن‌بست رسیده است . دانش غرب از پدیدآوردن یك تاریخ اصیل علمی ماد عاجز است زیرا که نظرهای تئوری آن بالکلّ بی پایه است . تعداد حقایق مکشوف جدید در تاریخ ماد بتأنّی افزوده می‌شود و انباشته شدن مطالب خود توجه پژوهنده را بزمینه‌های دیگر معطوف می‌دارد .

در ظرف مدت بیست وپنجسال اخیرفقط دو سه تألیف را می‌توان نام برد که ـ نه کاملاً ، بلکه بهرتقدیر تا حدّ زیادی ـ مطالب خود را وقف تاریخ ماد کرده‌اند . اینها عبارتند از : رسالهٔ «کنیگ» بنام « قدیمترین تاریخ مادی‌ها و پارسیان »[۱۶۹] و کتاب «کامرون» در «تاریخ قدیم ایران» وتألیف «گیرشمن» تحت عنوان «ایران از ازمنهٔ قدیم تا اسلام» .[۱۷۰]

«کنیگ» تحقیقات متعدّد خویش را بیشتر وقف ایران دوران هخامنشیان و عیلام کرده . چیزی که در آثار او همه جا بچشم می خورد بلند پروازیهای نیروی تخیّل وی است . رسالهٔ یاد شدهٔ وی از این رهگذر اثرسوئی در خواننده می کند . «کنیگ» نیز مانند « هرتسفلد » همه‌جا و دربارهٔ همه چیز با ایقان و اعتماد سخن می گوید . ولی در نوشته‌های هرتسفلد افکار جالب و نکته سنجانه و ملاحظات و تدقیقات مستدل دیده می‌شود . وحال آنکه این‌محاسن درنظرات «کنیگ» ملاحظه نمی گردد . «کنیگ» بدترین جوانب تألیفات دانشمندان غرب ، دوران ماقبل را با حرارت تمام جذب کرده و حدسیّات بی‌مایهٔ ایشانرا بزرگ کرده ، نظرات بی‌اساس را برروی هم انباشته است واین بنای جسیم را برپایه‌هائی متزلزل و لرزان استوار ساخته . مثلاً برغم آنکه معنی اصطلاح «اومّان ـ ماندا» از مدّتی پیش روشن شده، «کنیگ» همچنان درپیرامون این‌کلمه به خیال بافی پرداخته است . بابلیان دوران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

متأخر، مادها و دیگر اقوام شمالی را (شمالی نسبت به بابل) «اومّا ـ ماندا» می‌خواندند ولی «کنیگ» می‌گوید کـه اینان مردم دریائی اسرارآمیزی بودند. (خلاصه یونانیان ویا حتّی ژرمنهائی بودند) که بقصد نشرتمدن وفرهنگ، پادشاهی بزرگ هند وژرمنی[۱۷۱] را تأسیس کردند. اسامی خاص مادی را که نمی‌توان‌ازکلمات ایرانی مشتق دانست ... از زبانهای‌آلمانی مشتق دانسته[۱۷۲] درضمن تشبثی برای‌تبرئهٔ «کتسیاس» بعمل‌آورده است.[۱۷۳]

«تاریخ ایران قدیم» تألیف «کامرون» بمراتب جدی‌تر است. این تألیف در واقع تـاریخ عیلام است. اطلاعات کامرون دراین زمینه به فیشهای‌کامل نبشته‌های عیلامی که در انستیتوی شرقی شیکاگو تنظیم شده و دستور زبان عیلامی کـه خود نوشته (ولی منتشرنشده است) مبتنی می‌باشد و وی بزرگترین کارشناس تاریخ عیلام است. ولی کتاب وی حاوی فصولی در بارهٔ ماد نیز می‌باشد. این تألیف خلاصهٔ سنجیده‌ایست از مجموع نبشته‌های میخی و متون عهد عتیق و آثار باستانشناسی در بارهٔ وقایع تاریخی، ازقدیمترین زمانها تا سقوط پادشاهی ماد (حدود سال ۵۵۰ قبل از میلاد) و برحقایق واقع مبتنی می‌باشد. مجموعهٔ مزبور تا حدی شامل مطالبی است که تاکنون منتشر نشده بوده و عده‌ای از آشورشناسان امریکائی در دسترس مؤلف گذاشته‌اند و از این رهگذر نیز مفید است. مؤلف مدعی درك عمیق وقایع تاریخی نیست وجز داستان لشکر کشیها وتعویض سلاطین بدشواری میتوان مطلب دیگری در کتاب اویافت. وی در مسائل عمومی تـاریخی تـابع «آ. ت. ا. اولمستد» مورخ امریکائی شرق قدیم و استاد خویشتن است.[۱۷۴]

اولین بـاری است که برخی از حقایق تاریخ ماد در کتاب «کامرون»[۱۷۵] چنانکه شاید و باید روشن شده است. این کتاب مجموعهٔ مدارك بدوی است که یکی ازجدی‌ترین دانشمندان غرب‌آنرا تنظیم کرده وبی‌شك واجد اهمیت می‌باشد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گرچه تاریخ ماد را بسیار فشرده بیان کرده و در واقع فقط از نظرگاه نظامی‌شرح داده است .

مؤلف کتاب سومی ـ ر . گیرشمن از همهٔ کارشناسان فرانسوی که درباستان شناسی ایران تحقیق کرده‌اند مهم تر است . کتاب وی جنبهٔ عامه فهمی دارد ولی مطالب چندی را در زمینهٔ تخصص مؤلف ـ یعنی باستانشناسی ـ حاوی می‌باشد . اما در مورد تاریخ ماد ـ بالاخص ـ گیرشمن از « کامرون » متابعت می کند .

در روسیهٔ پیش از انقلاب دانشمندان توجه جدی بتاریخ ماد نداشتند و تألیفات مهمی در مسائل ماد منتشر نشد ، مگر تألیف نارسائی بقلم « ز . آ . راگوزینا »[1] که مطالب دیگران را مأخوذ و برروی هم انباشته است .[۱۷۶] در « تاریخ شرق قدیم » تألیف « ب . آ . تورایف » چند صفحه‌ای بتاریخ ماد اختصاص داده شده است و در طی آن وقایع کلی و معلوم شرح داده شده .

در تألیفات عهد شوروی نیز بطورکلی از تاریخ ماد مختصراً در کتابهای درسی تاریخ شرق قدیم[۱۷۷] ـ چون بخشی از تاریخ ایران ـ یاد می‌شود . در آثار آکادمیسین « و . و . استرُووه » راجع به ایران زمان هخامنشیان[۱۷۸] مطالب ارزندهٔ چندی در بارهٔ تاریخ ماد مذکور است .

از میان دانشمندان شوروی نخستین کسی که بتاریخ ماد[۱۷۹] ـ چون موضوعی مستقل ـ پرداخت ، «اقرار علی اُف» مورخ آذربایجانی بود . وی‌نخستین کوشش را در تنظیم تاریخ‌کامل اجتماعی واقتصادی جامعهٔ مادبعمل‌آورد[۱۸۰] . متأسفانه کارهای علی اُف از تأثیر زیان بخش تئوریهای خطای « ن . یا . مار» در بارهٔ زبان بی‌نصیب نماند[۱۸۱] و تألیف او از لحاظ فقه اللغة چندان دقیق نیست . ا . علی اُف اکنون نیز سرگرم بررسی و تکمیل مسائل اساسی تاریخ ماد می باشد و نقایصی را که در

(۱) Ragozina

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کارهای بدوی وی وجود داشته برطرف می کند و امید است که مهمترین مسائل تاریخ ماد که با تاریخ اقوام باستانی مقیم آذربایجان شوروی نیز بستگی دارد در آثار آیندهٔ وی روشن شود.

تألیف «ک. آ. ملیکیشویلی» در تاریخ «ماننا» سهم بزرگی در تاریخ ماد باستان بمعنی بسیط کلمه دارد. «ماننا» درقرنهای هشتم و هفتم پیش از میلاد در اراضئی که بعدها جزوشمال خاك ماد بود، رونق داشت.[۱۸۲] مقاله‌ای نیز از نویسندهٔ این کتاب به فتوحات امپراطوری ماد در مغرب و شمال غرب اختصاص داده شده است.[۱۸۳] برخی از کارها و کشفیات باستانشناسان شوروی نیز بطور غیر مستقیم پرتوی بر تاریخ ماد می افکند. بدین طریق در دانش شوروی نیز شالوده‌ای برای مطالعهٔ تاریخ ماد ـ مطالعه‌ای که بر پایهٔ تئوری علمی مترقی قرار دارد ـ ریخته شده است و امید است که تحقیق در مسائل مربوط بجامعهٔ ماد بسط یابد.

۵ ـ شرایط جغرافیائی

ماد (همچون سرزمینی تاریخی و بمفهوم وسیع این کلمه) در عهد باستان اراضئی‌را که از سمت شمال به رود ارس و قله های البرز (در جنوب دریای خزر) واز مشرق‌صحرای شوره زار دشت کویر وازمغرب وجنوب‌به سلسله جبال زاگروس محدود بود، شامل میگشت.

اراضی یاد شده از لحاظ جغرافیائی (و تاریخی هم) به سه بخش مشخص تقسیم می گردد.

بخش نخست ـ که ما بخش غربی یا «مادآتروپاتن» خواهیمش خواند ـ از رود ارس در شمال تا کوه الوند درجنوب ممتد بود وناحیهٔ دریاچهٔ ارومیه (اکنون رضائیه) ورودهای جغتو و دیگر رود کهائی راکه بموازات آن به دریاچهٔ مزبور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌ریزند وهمچنین ناحیهٔ درهٔ رود قزل‌اوزن (سفید رود) که جبال‌البرز را قطع کرده نزدیك شهر رشت کنونی بدریای خزر می‌ریزد، شامل بوده است.

سراسر این ناحیه (اکنون آذربایجان ایران و کردستان ایران) را سلسله جبالی که از شمال بجنوب ویا از شمال غربی‌به جنوب شرقی ممتدند پوشانده‌است.

بخش غربی «ماد آتروپاتن» را نوارپهنی (تا دویست کیلومتر) ازسلسله‌های جبال متوازی که مجموعاً بنام «جبال زاگروس» نامیده می‌شونداشغال کرده‌است. جبال مزبور از لحاظ چین خوردگی منظّمشان ممتاز می‌باشند. میان قلل جبالی که از شمال غربی بسوی جنوب شرقی ممتدند دره‌های متوازی ودور افتاده‌ای قرار دارند. در بعضی نقاط جریان رودهائی که خشك نمی‌شوند درهٔ تنگی ایجاد کرده از دیوار جبال گذشته برخی دره‌ها را بیکدیگر مربوط می‌سازد. ولی این گذرها بسیار تنگ بوده غالباً برای آمد وشد راحت‌نیستند وراههای کاروان‌رو بیشتر از خود جبال که کم وبیش کوهه‌های مناسبی برای عبور عرضه میدارند میگذرد. بدین منوال سرزمین کوهستانی زاگروس به دره‌های کوچك ومنفرد تقسیم می‌شود که‌آمد وشد میان‌آنها دشوار است وجنگلها وبیشه‌های انبوه مشکلترش می‌سازد ودر عهد باستان تا ارتفاع معینی دامنه‌های جبال را پوشانده بود. در زمستان نیز وجود برف برمشکلات دیگرافزوده می‌شود.

در مشرق زاگروس رشته‌های متوازی جبال وآتشفشانهای کهنه ازیکدیگر فاصلهٔ بیشتری دارند. جبال مزبوربطور متوسط مرتفع‌تر از قلل زاگروس هستند.

وسیع‌ترین جلگهٔ این ناحیه از جنوب بدریاچهٔ ارومیه محدود است ورود جغتو ورود کهای متوازی باآن، سرزمین مزبور را قطع می‌کنند.

ارتفاع‌این‌سلسلهٔ‌جبال،قریب۲۵۰۰-۲۰۰۰مترازسطح دریا و۱۰۰۰مترازسطح دره‌ها می‌باشد. مرتفع‌ترین قلل عبارتند از کوه کامکا در رشته قرمداغ درکرانهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنوبی رود ارس (بارتفاع ۳۳۵۸متر) و کوه خرم داغ (سهند) در جنوب دریاچهٔ ارومیه (۳۷۲۲متر) و کوه سبلان داغ که ازطرف جنوب درهٔ رود قره‌سو ـ شعبه‌ای ازارس ـ رامسدود ومحدودمی کند(۴۸۲۲متر) وآق داغ ـ دنبالهٔ شمال غربی‌سلسلهٔ البرز(قریب ۴۰۰۰متر) وغیره .

دربخش بالای جبال ، پائین‌تراز خط برفهای دائمی ، مراتع کوهستانی قرار دارد وزیر مراتع مزبور ، در طرف غربی زاگروس جنگل‌های بلوط وافرا وگردو و بادام و غیره ویا بیشه‌های غیر قابل عبوری از درختچه‌ها رسته است . در دره‌ها ، هرجا که‌آب برای آبیاری وجود داشته باشد آب وهوا برای باغبانی ، تاك‌کاری و رستن درختان انار وانجیر مساعد است . با اینحال از روزگار کهن بخش مهمی از ساکنان این نقاط بدامداری ـ دامداری توأم با زندگی صحرانشینی و یا نیمه صحرانشینی ـ سرگرمند . دامداران صحرانشین کردستان کنونی در زمستان بنواحی مرکزی و جنوبی ایران کوچ می کنند و نیمه صحرانشینان در تابستان بمراتع کوهستانی‌انتقال می‌یابند وبهمین اکتفا می‌نمایند . مردم زراعت‌پیشهٔ‌ایالات ایران کنونی در ناحیهٔ زاگروس‌همواره درمعرض خطرحملهٔ کوهستانیان صحرانشین بوده مزارع وباغها درتحت حمایت نقاط وقلاع مستحکم قرار داشتند .

از زمان قدیم ناحیهٔ ارومیه مهمترین بخش زراعتی بوده‌است . دریاچهٔ‌ارومیه شور وفاقد حیات است وبکارآبیاری نمیخورد . کرانه‌های‌آن نیز بی‌ثمرند . رسوبات گچی که در خاك بسیاری از نواحی‌آذربایجان ایران وجود دارد حتّی آب بسیاری از رودها را نیز تلخ وشور می‌سازد که بدردآبیاری نمیخورد ، مگر درماههای بهار (ازآنجمله‌است مثلاً رودآجی چای).بیشتررطوبت لازم را جویبارهائی که از کوهها فرودآمده واز ذوبان برفهای فراوان موسم زمستان وکلاهکهای برفین ابدی قلل مرتفع سهند وسبلان والوند حاصل می‌شوند ، باین سرزمین می‌رسانند . هوای این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خطّه سخت برّی و خشك است . آنجا که آب باشد زمین بسیار حاصلخیز است ودر عهد باستان نیز محصول گندم و جو وانگور وغیره فراوان میداده . این واحدهای سرسبز را درعهد قدیم‌نیز ـ مانندامین زمان ـ درختان سفیدار وچنار زینت میدادند . ولی دیگر بخشهای سرزمین را رستنیهای خشك صحرائی‌پوشانیده‌بود وآنهم هرقدر بسوی جنوب شرقی نزدیك‌تر شود کمتر وخشك‌تر بود .

از دوران بسیار کهن ، وعصر جدید حجر(نئولیت) هرجا که‌استفاده ازآبهای کوهستانی مقدور بود زراعت پدیدآمد ومزارع را با آب جویبارهای کوهستانی و ایجاد بندها و غیره مشروب می‌ساخته (آبیاری بکومك جوی) . بعدها تأسیسات آبیاری پیچ در پیچ‌تری متداول گشته تکامل یافت (آبیاری بوسیلهٔ کاریزهای زیر ـ زمینی وغیره) . ولی دستگاههای عظیم ومتمرکز آبیاری ـ نظیر آنچه دربابل ومصر پدید آمد ومستلزم وحدت سازمانی جامعه‌های موجد آن (واستفاده کننده ازآن) بود ـ هیچ جا ضرورت پیدا نکرد . این‌موضوع ، در چارچوب تشکیلات بنده‌داری (وبعدها فئودالی) ، تأثیر کلی درطرق تکامل تاریخی وسرنوشت ماد داشت .

بخش دوم ماد ـ که ماد سفلی خواهیم خواند ـ سرزمینی بودپوشیده ازتپه‌ها ومحدود درمیان دورشته جبال : از طرف شمال به جبال البرز که در جنوب دریای خزرممتد است (مرتفع‌ترین‌نقطهٔ آن کوه دماوند درشمال طهران‌است بارتفاع ۵۶۰۴ متر) محدود ودرجنوب رشتهٔ کوه رود ـ که بموازات سلسلهٔ زاگروس‌یعنی ازشمال غرب به جنوب شرق کشیده می‌شود ـ مرزآنرا معیّن می کرد . درجنوب شرقی‌این ناحیه خطهٔ بیابانهای شورمزار دشت کویر قرار دارد .

این ناحیه را رود کهائی که بدریاچه‌های حوض سلطان ودریای نمك ـ میان طهران کنونی وکاشان ـ میریزند و جویبارهائی ـ که از جبال البرز بسوی جنوب وبعد بطرف مشرق جاری می‌شوند ـ آبیاری می کنند . وبخش شمال خطهٔ تاریخی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عراق عجم را تشکیل میدهد .

کوه عظیم و پربرف دماوند بسراسر این ناحیه مسلّط است . ماد سفلی که توسط دیوار ستبر البرز از حاشیهٔ پرآب وجنگلی کرانهٔ خزر جداشده وجبال‌فارس آنرا از خلیج فارس مجزا کرده است پهنه‌ایست مرکب از صحراهای خاکستری و زرد وخشك واندوهبار که در زمستان یخ می‌بندد وتابستان سوزانی دارد وبتدریج در سمت مشرق‌بصورت شوره زار وبیابان درمی‌آید . فقط در دامنهٔ کوهها اندك رطوبتی وجود دارد وبارانی می‌بارد ودر نتیجه سلسله‌ای ازنواحی زراعتی پدیدآمده است .

بخش سوم «پارتاکنا»[1] باستانی است که میان دو رشته جبال متوازی واقع شده . در شمال کوه رود ودر جنوب رشته‌های جبال جنوبی ایران که دنبالهٔ سلسلهٔ زاگروس می‌باشد این ناحیه را محدود می‌سازند . پارتاکنا توسط رودك زاینده رود که اکنون شهراصفهان بر کرانهٔ آن قراردارد ، ودرقسمت جنوبی ناحیهٔ عراق عجم است مشروب میشود .

طبیعت «پارتاکنا» باطبیعت ماد سفلی متشابه است وازآن نیز فقیرتراست . ماد باستان ازسمت شمال غربی با اورارتو (وبعدها باازمنستان) واز جانب شمال با آلبانی هم مرزبود ودر امتداد کرانهٔ دریای خزر حاشیهٔ خطهٔ مرطوب و گرمسیری ماوراءالبرز ـ مرکب ازنواحی پرجنگل کاسپیان وکادوسیان و گلها ودیگر قبایل خُرد که اکنون طالش وگیلان و مازندران نامیده می‌شوند ، از جانب شمال خاك ماد رامحدود می‌ساخت . درمشرق‌ناحیهٔ کوهستانی خراسان ورشتهٔ جبال کوپت داغ ـیا سرزمین باستانی‌پارت ـ خاك ماد را ازآسیای میانه جدا می کرد . بخش کرانهٔ دریای‌آن ودره های رود گرگان واترك را هیرکانیا می‌نامیدند . اندکی جنوبی‌تر

(۱) Paretakena

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از خاك پارت . مرز شرقی ماد را پهنه‌های لم‌یزرع بخش مرکزی فلات ایران تشکیل می‌داد .

کشور کوهستانی پارس (یاپرسید) باستانی کداکنون فارس خوانده می‌شود وتا خلیج فارس گسترده ، ازسمت جنوب هم مرز« پارتاکنا » بود واز جنوب شرقی بدره‌های رودکارون و کرخه که درمیان دنبالهٔ رشته‌های زاگروس قرارداشتند محدود بود . ناحیهٔ اخیرالذکرهمان عیلام باستانی یا سوزیان (شوش) یکی از مراکز قدیمی‌ترین تمدنها بود . واز جانب غرب خاك ماد باآشور هم مرز بود .

خاك ماد از حیث انواع کانها غنی‌است ولی بدشواری میتوان گفت که در عهد باستان چه‌کانهائی استخراج میشده است . بهرتقدیرمسلّم است که در روزگاربسیار قدیم در کوههای زاگروس ونقاط مشرقی‌تر آن مس و در ادوار بعد ، دیگر فلزات استخراج میگردیده .

در دامنه های غربی زاگروس ودیگر نقاط سرزمین ماد ، از زمان باستان از نفت اطلاع داشتند[۱۸۴] ودر عهد عتیق حتّی در اروپا نفت را «روغن مادی» مینامیدند. ولی بدیهی است که در روزگار قدیم نفت اهمیت صنعتی نداشت وفقط در مشعلها و غیره بکارمیرفت وفقط از قیر (آسفالت) درکار ساختمانی استفاده می‌شد .

راههائی که تمدنهای آسیای مقدّم وقفقاز را باآسیای میانه وشاید هندوستان مربوط می‌ساخت از خاك ماد می گذشت .

بخصوص طلا وسنگ لاجورد باکتریا از آسیای میانه وطریق ماد به آسیای مقدّم وارد میشد . آشوریان کوه دماوند راکان سنگ لاجورد میشمردند واین ماده را درسراسر مشرق باستانی درکارهای هنری وتعویذات وغیره بکاربرده‌ارج مینهادند . ولی نظرآشوریان خطا بود . وسنگ لاجوردی که درشرق باستانی مشهور بود از بدخشان می‌آمد ، یعنی از باکتریای قدیم ، واز طریق ماد صادر می‌شد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باری مفهوم ماد ـ بدان صورت و حدودی که در زمان پادشاهی سلالهٔ پارسی هخامنشیان و دوران اسکندر مقدونی بوده و وارد معلومات و نظرات جغرافیائی یونانیان و رومیان قدیم گشته ـ بقراریست که گفته شد. ولی کلمهٔ «ماد» در طول تاریخ آن گاهی بمعنی وسیعتر و زمانی محدودتر بکار رفته و گاهی بیش از اراضی مذکور بالا و گاهی کمتر از آن را مشتمل بوده است. سرانجام ناحیهٔ تاریخی ماد بدو بخش تجزیه شد: بخش شمال غربی آن بنام آتروپاتن موسوم گردید و مستقلاً راهی دراز را در طریق رشد وتکامل پیمود، راهی که با تاریخ تکامل آلبانی (که از لحاظ نژادی و فرهنگی به آتروپاتن نزدیك بود) که در آنسوی ارس قرار داشت قرابت داشت. اما بخش‌های جنوبی و شرقی ماد نخست داخل خاك پارت و سپس پارس گشت و ساکنان آن از لحاظ فرهنگی و نژادی با پارسیان امتزاج یافتند. اکنون هردو بخش ماد جزو قلمرو دولت ایران میباشد.

برای فهم تاریخ ماد و بویژه قدیمترین ادوار آن، یعنی دورانی که کشور مزبور از نظر سیاسی پاشیده و پراکنده بود، درك جغرافیای تاریخی آن سرزمین ضرورت تام دارد. جغرافیای تاریخی ماد از جملهٔ پیچ در پیچ ترین مسائل تاریخ مشرق باستان است. عده‌ای از دانشمندان غرب (بیلربك[۱]، روست، اشترك[۲]، تیورو-دانژن[۳]، فورر، رایت ودیگران) به مطالعهٔ درموضوع جغرافیای تاریخی ماد از قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد همت خاص مبذول داشتند ولی تمام مسائل مربوط را چنانکه باید روشن نساختند. جغرافیای تاریخی ماد در ادوار متأخرتر نیز ـ از روی مطالبی که جغرافی‌دانان و مورخان ایرانی و ارمنی و عهد باستان نوشته‌اند نیز ازطرف بسیاری ازدانشمندان موردتحقیق قرار گرفت که از آن میان باید نام «مارکوات» و «هرتسفلد» ذکر شود. ولی نامهای جغرافیائی درادوار گوناگون

(۱) Billerbok (۲) Strek (۳) Turo-dangean

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سخت دگرگون شده است و نامهای جغرافیائی ایرانی عهد باستان و قرون وسطی کومك چندانی بروشن شدن مسائل جغرافیائی ادوار پیشتر نمی کنند .

مشکلات تنظیم جغرافیای تاریخی ماد (تاریخ عهود بسیار قدیم آن) بردو نوع است : از یکسو محل هر ناحیه یا شهر که در منابع مذکور است (بیشتر در شرح لشکر کشیهای شاهان آشور) از روی موقع ومکان نواحی ونقاط مسکونی که در کنار آن ناحیه و یا شهر واقع بوده و پیشتر شناخته شده‌اند ، مشخص میگردد . مواقع نقاط اقصای غربی که در مرزهای آشور و بابل بودند ـ از روی مدارکی که در شهر کهای حفاری شده بدست آمده و غیره ـ دقیقتر از جاهای دیگر تشخیص داده میشوند . ولی هرقدر بطرف مشرق پیشتر رویم احتمال خطا درتشخیص محل منظور بیشتر میشود ، زیرا تشخیص مزبور مربوط است بصحت تشخیص پیشین و در نتیجه بدینطریق خطاها برروی‌هم انبار میشود . بدین سبب فقط در مورد نواحی غربی ماد محل وموقع نامهای جغرافیائی را که از ٤٨ درجه طول شرقی آنسوتر نباشد میتوان صحیح و مشخص دانست .

از دیگرسو بسیاری از محقّقان چون کوشیدند مسیر احتمالی لشکر کشیهای شاهان آشور را با نقشه دمساز کنند فقط از متن منابع اخذ اطلاع نمودند . ولی چون در منابع مزبور (فقط ندرةً) نام رودهائی که مشخص شده باشد برده شده و تشخیص کوههای مذکور نیز همیشه با دشواری خاص مواجه است ، این اسلوب قابل اعتماد نیست ، بویژه که اسامی جغرافیائی ماد بالکل تغییریافته است و فقط درموارد بسیار نادری ممکن است روی نقشهٔ کنونی آن سرزمین فلان نام را بیاری فرض و حدس با یك نام تغییریافتهٔ باستانی همانند بدانیم . محقّقان آنچنانکه باید تاکنون این نکته را منظور نظرقرار نداده‌اند که در نقاط کوهستانی نقل و انتقال قبایل و استقرار دولتها غالباً تابع شیوهٔ طبیعی تقسیم کوهها و دره‌هاست وبدین سبب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نامهای آشوری ناحیه‌ها و «کشور» ـ ها را باید بطورکلی با دره‌ها منطبق ساخت و فلان یا بهمان نام تاریخی و جغرافیائی (ناحیه‌ای) را نمیتوان به قطعه زمینی که ستیغهای جبال را قطع کند داد ـ اگرچه یك مورخ معتمد و جدی غربی چون «ماسپرو» در مورد نقشه های تاریخی چنین کرده باشد. بدین سبب کلید جغرافیای تاریخی ماد همانا مطالعهٔ برجستگیها و کوههای آن سرزمین است.[۱۸۵] از آنجائی که درك اهمیت ومعنی اقتصادی وسوق الجیشی وسیاسی وقایع تاریخ هر کشور باستانی، بدون فهم وضع وموقع اجزای آن و مسیر لشکر کشیها بالکل محال است، (وقایع بیشتر نظامی هستند)، ما باید دربارهٔ برجستگیها و کوههای خاك ماد و طرز گسترش آنها مشروحتر گفتگو کنیم. در ضمن موقع ومحل نواحی باستانی را که در سالنامه‌های آشوری ذکر شده‌است، مشخص کرده ونسبت وانطباق آنها را باتقسیمات طبیعی کشور شرح خواهیم داد. وبیشتر از اصطلاحات جغرافیای سیاسی مربوط به قرنهای نهم تا هفتم پیش‌از میلاد که از همه پیچ درپیچ‌تر بوده و بیش‌از همه نیازمند توضیح می‌باشد صحبت خواهیم داشت. بدین طریق لازم دانستیم به نواحی طبیعی خاك ماد که نامهایشان درطی قرون تغییر کرده است شماره‌های ثابت بگذاریم و در صفحات آتی این کتاب برای تشخیص وتعیین محل تقریبی نامهای جغرافیای سیاسی و نژادی واصطلاحات مربوط که دائماً درتغییر بوده‌اند از آن شماره‌ها استفاده کنیم.

سرزمین تاریخی ماد را خطوط مقسّم‌المیاه دره‌ها به ۱۲ ناحیهٔ جغرافیائی اصلی تقسیم میکنند.

الف ـ ماد آتروپاتن

۱ـ از رود ارس تا جبال آورین‌داغ وقره‌داغ. ناحیهٔ شهرهای کنونی قتور وخوی ومرند. این ناحیه را آشوریان «سان کی بو تو» مینامیدند واز قرن نهم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاپایان قرن هشتم قبل از میلادکاملاً جزو « اورارتو » بوده است وسرنوشت آن بعد از آن تاریخ تا دوران سقوط آشور و «اورارتو» روشن نیست .

جلگهٔ « سان گی‌بوتو» ناحیه‌ای بود زراعتی و حاصلخیز . کوههائی که آنرا از درهٔ ارس‌جدا میکردند ورشته جبالی که بموازات مدارقرارداشته (باکردنهٔ قتور) ناحیهٔ مزبور را ازفلات ارمنستان مجزا می‌سازند . در عهد باستان کاملاً پوشیده از جنگل انبوه بودند .

۲ـ درهٔ رود قره‌سو (شعبهٔ جنوبی ارس) . از منابع قدیم هیچ اطلاعی در بارهٔ این ناحیه بدست نیست . بعد ها کادوسیان در آنجا سا کن گشتند .

۳ـ ناحیهٔ دریاچهٔ ارومیه و رودهائی که در آن دریاچه میریزند . این ناحیه به سه ناحیهٔ فرعی منقسم میگردد :

الف ـ کرانهٔ غربی دریاچهٔ ارومیه ـ یعنی «کیلزان» باستانی (؟) در قرن نهم قبل‌از میلاد ـ این ناحیهٔ مستقلی بوده است و ظاهراً بعدها جزو « اورارتو » یا « مانا » گشت ویا اینکه میان آن دو تقسیم شد .

ب ـ کرانهٔ جنوبی دریاچهٔ ارومیه و حوضهٔ رود « جغتو » و رودهائی که بموازات آن جارینند . این ناحیه در قرن نهم بنام « زامو آ »ـی داخلی موسوم بود وبچندین واحد مستقل سیاسی تقسیم میشد(حارانا[۱]، مانا[۲]، مسی[۳] وغیره) . بعدها این ناحیه هستهٔ دولت « مانا » را تشکیل داد . و از قرن هفتم قبل از میلاد ببعد آن را میتوان مرکزاقتصادی ماد شمرد . باین‌معنی که درآغازمرکزاقتصادی سراسرماد بوده است و بعد مادآتروپاتن .

ج ـ کرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارومیه به مانا مربوط بوده‌است و کرانهٔ شمالی ـ یعنی درهٔ رودآجی چای و ناحیهٔ تبریز کنونی ـ ظاهراً مستقل‌بود . در اینجا قبیلهٔ

(۱) Harrana (۲) Manna (۳) Messi

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دالیان زندگی میکرد .

ناحیهٔ ۳ وسه ناحیهٔ فرعی آن از لحاظ اقتصادی از دیگر نواحی بیشتر رشد کرده بود . حتی اکنون نیز در بسیاری از نقـاط این ناحیه ممکن است زراعت و باغداری پیشرفت کند . علی‌الظاهر در «کیلزان» کان مس استخراج می‌شده است .

۴ ـ درهٔ رود قزل اوزن (سفید رود) و شعبه های آن . ویژگی رود قزل اوزن مـارپیچی بودن مسیر آن است . در درهٔ مزبور چند ناحیهٔ فرعی را باید مشخص نمود :

الف ـ اگر از مرداب مانندی که در نزدیکیهای شهر کنونی رشت مصب آن رود را تشکیل میدهد[۱] برخلاف جریان حرکت کنیم در آغاز مستقیماً بجنوب خواهیم رفت و رود مزبور از ایالت گیلان گذشته ، ازطریق درهٔ تنگی جبال مرتفع البرزرا قطع میکند . اینجا سرزمین جنگلهای کم‌سیری است . قزل اوزن بالاتر ازاین ناحیه از شمال غرب بسوی جنوب شرق میان کوههای آق داغ (دنبالهٔ البرز) وآق گدوك جاری میشود و دره‌ای که در این محل تشکیل میدهد در دوران کهن «اندیا»[۲] نامیده می‌شد .

ب ـ در بخش شمال شرقی این دره رودکی که از کوهستان سهند سرازیر می‌شود و شهر کنونی میانه بر کرانهٔ آن قرار دارد به قزل اوزن میریزد . درهٔ این رودك و جوببارهائی که بدان میریزند در دوران باستان نـاحیهٔ « زیکرتو » را تشکیل میداد .

ج ـ قزل اوزن بالاتر از محل تلاقی بـا رودك مزبور از جنوب بشمال جاری است . بخش علیای آن را قافلانکوه (گیزیل بوندای قدیم) از نـاحیهٔ شمارهٔ ۳

(۱) محتملا در زمان باستان مصب سفیدرود نزدیك رشت بوده ، ولی اکنون سفیدرود نزدیك حسن‌کیاده ـ خیلی دور از رشت ـ بدریا میریزد.(مترجم)

(۲) Andia

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(مانا) جدا می کنند . آشوریان بیشتر این بخش قزل اوزن را ماد (مادای)[۱] می‌خواندند .

د ـ اینجا شعبهٔ راست « قزل‌اوزن » ـ زنجان‌رود ـ درهٔ جداگانه‌ای‌راتشکیل می‌دهد (که اکنون دراطراف شهر زنجان قرار گرفته وخمسه نامیده می‌شود) .

۵ـ بخش‌علیای رود زاب کوچك . سر زمینهای واقع در جنوب غربی نواحی شمارهٔ ۳ و ٤ ، آنسوی رشته جبال افقی ، بیشتربه آشور و بابل گرایش داشتند . ایالت « زاموآ » یا «لولو» از لحاظ جغرافیائی‌باآشور سخت مربوط بود . سراسر اراضئی کداز دریاچهٔ ارومیه تا بخشهای علیای رود دیاله ممتد بود (ناحیهٔ شهرهای کنونی میاندوآب و بانه و سلیمانیه و زهاب و سنندج) به معنی بسیط بدین‌نام موسوم بود و بطور محدود « زاموآ » نامیده می‌شد . « زاموآ » بخش علیای درهٔ زاب کوچك بود که خود یکی از شعبه‌های دجله بود که درمسیرسفلای آن‌خاك اصلی آشور را قطع می کنند .

۶ـ بخش علیای رود دیاله . امّا بخش علیای رود دیاله و شاخه‌ها و شعب کوچك‌آن (درمثلث شهرهای کنونی سلیمانیه ـ زهاب ـ سنندج) ، یادآورمی‌شویم که از اواسط قرن نهم قبل از میلاد ناحیهٔ مزبور « پارسوآ » نامیده می‌شد . دراین بخش درهٔ شهر زور،نزدیك سلیمانیه، از نقاط دیگرپرجمعیت‌تر وحاصلخیزتراست .

دو ناحیهٔ ۵ و ٦ (« زاموآ » و « پارسوآ ») واجد اهمیت خاص بودند زیرا که دره‌های زاب کوچك و دیاله عمقاً در جبال زاگروس پیش رفته اجازه میدهند که چند سلسله کوهستانهای متوازی قطع شود و معبر نسبةً سهل‌العبوری ایجاد گردد . گردنه‌هائی که دراینجا وجود داشت و گذرگاهی بسوی شرق بود از طرف مغرب راه رسیدن به سرزمین ماد را (اکنون راه‌های‌کاروان روی بانه ـ سنندج ـ

(۱) Maday

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نقشهٔ نواحی شمارهٔ گذاری شدهٔ ماد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همدان و سلیمانیه ـ زهاب ـ کرمانشاه ـ همدان) می گشود . بویژه درهٔ دیاله همواره راه اصلی مرابطات بابل و نواحی دوردست و داخلی ایران و کشورهای واقع درمشرق آن بود . این راه از « دروازهٔ ماد » (اکنون گردنه‌ای که به درهٔ ماهیدشت منتهی می‌شود)[۱] میگذشت و بسوی اکباتان باستانی (اکنون همدان) ممتد بود .

۷ـ بخش وسطای مسیر رود دیاله . (نزدیك شهر کنونی خانقین) این بخش را ایالت « نمر »[۲] ـ که هم در اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد کاملاً تحت نفوذ سیاسی بابل بود ـ اشغال میکرد . در جنوب درهٔ دیاله و شعبه های آن ایالت « بیت همبان » (کامبادن جغرافیون باستان . ضمناً باید گفت که ناحیهٔ ۸ را که ذکر آن بعد می‌آید نیز به کامبادن مربوط میشمردند) قرار داشت .

۸ـ دره‌های بخش علیای رود کرخه . این ناحیه که دره شرق خط مقسّم ـ المیاه دیاله و کرخه قراردارد در بخش علیای مسیر کرخه ـ دره های کاماسیاب و سیمره و ماهیدشت ـ از لحاظ جغرافیائی به عیلام میگراید ولی از نظر تاریخی به ماد مربوط بوده . راههای تجاری مهم بسوی مشرق و اکباتان (همدان) از این ناحیه می گذشتند .

دراین دره نسبةً آب فراوان و بالنتیجه حاصلخیز است . ظاهراً بخش علیای کرخه همان کشور « اِلّی‌پی » باستانی‌است که بعدها « اِلّی‌مائیدا » نامیده می‌شد . در این ناحیه ، نزدیك شهر کنونی کرمانشاه ، صخرهٔ معروف بهیستون و کتیبه‌های عظیم سه زبانی داریوش اول پادشاه ایران قرار دارد .

درجنوب « بیت همبان » وپیرامون « اِلّی پی » ، در کوههای لرستان کنونی ، کوهستانیان « کاسیت » که محتملاً باساکنان عیلام قرابت داشتند ودرتاریخ وظیفهٔ

(۱) مقصود گردنهٔ «پاطاق» است.(مترجم)

(۲) Namar

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بزرگی را ایفاء کرده‌اند ، زندگی میکردند .

ب ـ ماد سفلی

۹ـ ناحیهٔ همدان . درملتقای ماد آتروپاتن و مادسفلی قراردارد . این ناحیه در پیرامون کوه الوند (۳۲۷۰ متر) واقع است و جویبارانی که از برفهای آن کوه پدید می‌آیند آنرا مشروب میسازند . اکثر جویباران مزبور بخش علیای رودك « قره سو » را ـ که خود به حوضهٔ دریاچهٔ حوض سلطان ـ یعنی ناحیهٔ ۱۰ ـ تعلق دارد ، تشکیل میدهند ولی سلسله جبال « کوه رود » که مرزماد سفلی میباشداند کی جنوب شرقی‌ترشروع می‌شود و بدین سبب این ناحیه را میتوان حد فاصلی میان‌ماد آتروپاتن و ماد سفلی شمرد . و راههای کاروان روی مناسبی آنرا به ماد آتروپاتن مربوط میسازند . جاده‌های دیگری از اینجا بسوی غرب ـ کرمانشاه (الی پی) و بعد بابل ـ وبطرف مشرق ـ ناحیهٔ نزدیك طهران (ری‌قدیم) وجنوب ـ یعنی عیلام و « پارتاکنا » ـ ممتد می‌باشد .

اینکه مرکزاین ناحیه ـ شهر همدان کنونی و اکباتانای قدیم یونانیان ـ بزبان مادی « هنگ متنا »[1] یعنی « جای تجمع » نامیده می‌شود ، تصادف محض نیست .[۱۸۶] اینجا پایتخت دولت ماد بود .

۱۰ـ حوضهٔ دریاچهٔ « حوض سلطان » و « دریای نمك » و رودخانه « ابهرچای» و«قره سو» و«قم رود». این ناحیه در مرکز ماد سفلی بوده . سه رودك در جهت دریاچه های « حوض سلطان » و « دریای نمك » جاری میباشند : از شمال غرب (ابهرچای ـ به دره‌ای که شهرقزوین درآن است) و از غرب (قره سو که ازهمدان جاری است) واز جنوب غرب (قم رود ـ که اکنون شهر قم در کنار

(۱) Hang mtana

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن واقع است) . آشوریان این ناحیه را « سرزمین رودکها » مینامیدند . در این ناحیه مناسبترین جا برای سکونت وزراعت دامنه‌های البرزاست، که ازسمت شمال این ناحیه‌را محدودمی‌سازد و« کوه رود» که ازطرف جنوب‌ناحدی بدریاچه‌هانزدیك میباشد . اکنون شهرطهران در دامنه‌های جنوبی البرز قراردارد و در عهد باستان ری یا « رگ » که یکی از شهرهای مهم ماد شمرده می‌شد در نزدیك‌آن برپا بود . اکنون در دامنه‌های شمالی« کوه رود » شهرکاشان واقع است .

درمشرق‌ری ، نزدیك قلهٔ برفین‌دماوند گردنه‌ای‌وجود داردبرسرراه مازندران (سرزمین باستانی کاسپیان و گیلان و امردان) ـ که اصطلاحاً « دروازهٔ کاسپیان » نامیده می‌شود .

۱۱ـ ناحیهٔ شمالی‌دشت‌کویر . این ناحیه نیز در دامنه های جنوبی البرز قرار دارد ـ ولی‌از «دروازهٔ‌کاسپیان» شرقی‌تراست و ازسمت جنوب به‌بیابان شوره‌زار محدود میباشد . درعهد باستان این ناحیه « خوار » یا « خورنا »[1] نامیده می‌شد . راه‌کاروان‌رو به‌آسیای میانه از این ناحیه (واکنون از شهرهای سمنان و دامغان) می گذرد . بخش‌شرقی « خورنا » به فلات خراسان ـ یعنی‌بخش جنوبی‌پارت‌قدیم ـ ملحق می گردد .

ج ـ پارتاکنا

۱۲ـ ناحیهٔ پارتاکنا . درهٔ‌عریض وخشکی‌درجنوب ناحیهٔ شمارهٔ۱۱ ازشمال غرب بطرف جنوب شرق ممتد است که از سمت شمال غرب بـا ناحیهٔ شمارهٔ ۱۱ (اکباتان) مربوط می‌باشد وازسوی جنوب غرب کوهها آنرا ازعیلام جدا میسازند ودرجنوب شرق بتوسط بیابان از فلات فارس (پرسید) مجزا می‌باشد .

(۱) Xoarena

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در بخش شمال غربی این دره رودك زاینده رود جـاری است و شهر اصفهان (اسپدان[۱]ـ ی باستانی) بر کرانهٔ آن قرار دارد. این رودك به دریاچهٔ شور میریزد. بموازات آن، اندکی شرقی‌تر، و آنسوی رشته جبال کوه‌رود درهٔ دیگری وجود دارد (ناحیهٔ شهر کنونی یزد). این ناحیه را درعهد باستان غالباً جزو پارس می‌شمردند.

گذشته از ۱۲ ناحیهٔ یادشده ولایات دیگری نیز ـ خارج از حدود ویژهٔ ماد ـ بآن دولت گرایش داشتند. از آنجمله بود سرزمینهای کرانه های کاسپی که فقط از طریق ماد و یا آلبانی با دنیای خارج مربوط بود. درجنگلهای انبوه گرمسیری این ناحیه قبایلی میزیستند که غالباً ازشکار روزگار می گذراندند واز مادها و آلبانیان عقب مانده‌تر بودند. اینجا درآن‌زمان (وبعدها) معمولاً بقایای زبانهائی که درخود خاك ماد وآلبانی از میان رفتند، محفوظ ماندند واین واقعه موجب پیدایش تفاوت ظاهری نژادی میان‌ساکنان نواحی اخیرالذکرو مردم کرانهٔ کاسپی (خزر) گشت. هنوز در زمان حاضرهم تاتها وطالشها و گیلکیها و مازندرانیها به لهجه هائی سخن میگویند که خود بقایای زبان هند و اروپائی می باشد که درآغاز لسان ماد شرقی بوده[۱۸۷]. امتیاز ویژهٔ این لهجه‌ها کهنگی و مهجوری ترکیب اصوات[۱۸۸] می‌باشد که در بسیاری از موارد با زبان پارسی تفاوت داشته، با مادی و پارتی و اوستائی مشابهت دارد.[۱۸۹] بدین‌سبب اگر تاتها و طالشها را آلبانیان ویـا مادهائی بشماریم که بعنف پارسی شده‌اند، کاملاً راه خطا پیموده ایم.[۱۹۰] با اینکه در لهجه های مزبورازلحاظ منشأ ذخیرهٔ لغوی سهم فارسی فوق‌العاده بزرگ است (و این خود با درنظر گرفتن تسلّط سیاسی وادبی‌زبان فارسی قابل درك می‌باشد) ولی‌کاملاً مبنی و مایهٔ مادی خودرا حفظ کرده‌اند.

ولی نفوذ زبان مادی هند و اروپائی در نواحی‌کاسپی (خزر) پدیده‌ای ثانوی

(۱) Aspadana

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود . در دورهٔ سلطنت مادها کاسپیان و دیگر قبایل ساکن کرانهٔ دریای کاسپی (خزر) ظاهراً لهجه‌های قدیمی‌تر هند واروپائی خویش‌را ـ که درماد غربی نیز متداول بوده ، حفظ کرده بودند .

باید سرزمین آلبانی را که رود ارس از ماد جدا میکرد نیز ، در عهد باستان ، واجد ارتباط نزدیك با کشور اخیر بدانیم .

سرزمین آلبانی که در آغاز هزارهٔ اول قبل ازمیلاد ازجهات ومسیرهای اصلی لشکر کشیها ونقل وانتقال قبایل بر کنار بود ، شرایطی را که در دورهٔ ما قبل خاص ماد بود ، درمدت طویلتری حفظ کرد . متأسفانه وضع منابع باستانشناسی و کتبی اجازه نمیدهد و بزرگی مناسبات ماد و آلبانی را دقیق‌تر مشخص سازیم .[۱۹۱]

مسلماً ماد با نواحی جنوبی‌تر نیز مناسبات نزدیك داشت و بویژه در زمانهای کهن که ظاهراً مردم آن سرزمین با «کاسیت»ـها وساکنان عیلام ازحیث نژاد وزبان قرابت داشتند . ماد ازطریق « پارتاکنا » با پارس (پرسید) که از کهن‌ترین زمانها توسط عیلامیان مسکون بود نیز مربوط بود . ولی درعین حال مسافات دراز وپهنه‌های لم‌یزرع خاك ماد را ازجنوب وجنوب شرقی ایران جدا می‌ساخت .

چنانکه گفته شد جادهٔ کاروان روئی که آسیای میانه را بآسیای مقدّم متصل میکرد ازخاك ماد میگذشت . این راه که ازناحیهٔ اکباتانا (شمارهٔ ۹) عبورمیکرد و سپس دردامنه‌های جنوبی البرز و ناحیه‌های شمارهٔ ۱۰ و شمارهٔ ۱۱ امتداد می‌یافت اهمیت فوق‌العاده ای درتاریخ ماد داشت .

ضمناً چنانچه در نظر گیریم که مردم دام پرور کرانهٔ شرقی و غربی دریای کاسپیان (خزر) از لحاظ تاریخی با ماد رابطهٔ نزدیك داشته و از لحاظ فرهنگی و (بخش اعظم ایشان) نژادی همانند بودند ، در می‌یابیم که سرنوشت ماد همیشه با مقدّرات آسیای میانه مربوط بوده است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روابط ماد سفلی بامشرق وجنوب واختلاف شرایط طبیعی آن بامادآتروپاتن (که درنتیجهٔ آن تکامل ماد سفلی نسبت به مادآتروپاتن اندکی بطئی‌تر بود) موجب گشت که روابط میان این‌دوقسمت کشور نا استوارباشد و بدین سبب ازقرن چهارم قبل‌از میلاد سرنوشت تاریخی آنها متفاوت بود واز آنجمله پیدایش و قوام قومیت ایشان نیز از طرق مختلف جریان یافت .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل اول

عهد جماعت بدوی در سرزمین ماد

۱ـ عصر حجر وحجرومس (انئولیت)

در اینکه انسان درچه زمان سرزمین ماد را مسکون ساخت و نخستین بار بدانجا گام نهاد اطلاعی دردست نیست ولی تا این اندازه دانسته است که درعصرقدیم حجر(یا پالئولیت) آدمیزادگان درآن خطه زندگی میکردند . اکنون در نتیجهٔ کاوشهای باستانشناسی اشیاء فراوان ـ که مربوط بعهد « آشل » و « موستیه » و «اورینیاك»[1] میباشد(منزلگاه وغارهائی نزدیك سلیمانیه ، غارهای نزدیك بهیستون و « تامتام » در جنوب شرقی آذربایجان ایران و آثـار فراوان دیگر) بدست آمده است.[1] درکشورهای مجاور ـ یعنی آشور وآسیای میانه نیز آثار عصرقدیم حجر (پالئولیت) دیده شده است . معهذا اطلاعاتی که دربارهٔ ساکنان سرزمین ماد در عصر حجرتاکنون بدست آمده ناچیزاست وبرای مورخ کافی نیست . فقط میتوان گفت که بر روی هم راههای تکامل انسان عصر حجر در سرزمین ماد بطورکلی با کشورهای

(۱) دربارهٔ عهد حجر و حجرومس و«آشل» و «موستیه» واورینیاك ـ بتوضیحات مترجم در حواشی پایان کتاب رجوع شود . [2]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگری که مستقیماً درمعرض حرکت و مسیر یخبندان قرارنگرفته بودند یکسان بود. بدین سبب ازخواننده میخواهیم به کتب عمومی که درتاریخ انسان عصرحجر نوشته شده رجوع کند.

تاکنون آثار قابل اعتمادی از عصر نئولیت (عصر جدید حجر) در خاك ماد دیده‌نشده است. درکشورهای مجاورآن نیز (باستثنای آشور وبین‌النهرین و غیره) اندك آثاری از عصرجدید حجر بدست آمده است.[۳] در بارهٔ عصر «حجرومس» (یا اِنئولیت) مدارك باستانشناسی مشخص‌تری در دست است.

نقاط مسکونی عصرحجرومس مربوط بدعهد بسیارقدیم ـ آنچنانکه درسرزمین مجاوریعنی پارس (پرسید) مورد مطالعه قرار گرفته ـ درخاك ماد بقدر کافی پژوهش نشده‌است. ولی‌میتوان گفت خصوصیات نقاط مسکونی که درآنجا (درپرسپولیس ـ استخر) کشف شده و مربوط به پست‌ترین حدّ عصرحجرومس (انئولیت) میباشد[۴] ملاك درستی‌است برای‌سنجش سطح تکامل اجتماع آن‌زمان درکشورهای مجاورو از آنجمله ماد.

نقطهٔ مسکون مذکور توسط «هرتسفلد» کشف شده وعبارت‌بوده ازمساکن گلی عشیرتی و دسته جمعی وطرز ساختمان آن حاکی از وجود نکاح دسته جمعی و مادرشاهی[۵] بود. تصویر خوك و بز وگوسفند بر ظروف (که با چرخ کوزه گری بدوی ساخته شده) و مجسمه های کوچك گاو نر و ماده ـ که محتملاً مربوط بمراسم دینی بوده ـ از وجود دام داری ـ و بظن غالب دام‌داری در شرایط اسکان ـ حکایت می کند.

دربارهٔ جامعهٔ ماد درعصرحجرومس میتوان ازروی نتایج حفاریهای تپه حصار نزدیك دامغان (دراقصای شرقی ناحیهٔ ۱۱ تقسیم بندی ما و مرز پارت)[۶] و تپه گیان نزدیك نهاوند (ناحیهٔ ۸ ما)[۷] و تپه سیلك نزدیك کاشان (ناحیهٔ ۱۰ ما)[۸] وگوی تپه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نزدیك رضائیه ـ کرانهٔ غربی دریاچه ارومیه (ناحیهٔ ۳ ما)[۹]، داوری کرد. جملهٔ این نقاط درنواحی مرزی ماد قرار گرفته‌اند. درنواحی شمالی و مرکزی ماد که بیش از بخشهای دیگر مورد نظر ما است تاکنون حفاریهای منظم بعمل نیامده است.[۱۰]

قدیمترین قشرهای تپه‌های مزبور (ازلحاظ باستانشناسی) ـ درتپه حصار Ia، درگیان ۵ ـ و بخصوص در گوی تپه «M» و «K» ـ رامیتوان بدورهٔ پایان هزارهٔ چهارم و آغاز هزارهٔ سوم قبل از میلاد مربوط دانست (بادرنظر گرفتن تغییری که بتازگی در تاریخ گذاری قشرهای بین‌النهرین صورت گرفته ودرواقع کلید زمان وتاریخ دیگر تمدنهای زیرخاکی و باستانشناسی آسیای غربی بشمارمیرود). درآن عصر سرزمین ماد بآنچه اصطلاحاً خطهٔ تمدن سفالینهٔ ملّون نامیده میشود و ازسوریه و فلسطین تا آسیای میانه وچین ممتد بوده، تعلق داشت. علائم نخستین تقسیم مهم واجتماعی کار، تقسیم کارمیان قبایل شبان پیشه وزراعت پیشه پدید آمده بود. درداهنهٔ کوهها از جویها برای آبیاری استفاده می‌شد. وبرای نخستین بار غلات اعلی شده ـ محتملاً جوو گندم وحشی و گندم کشت می‌شد[۱۱]. فراوانی تصاویر دامهای بزرگ شاخدار و گوسفندان که برظروف آن دوران دیده می‌شود از اهمیت خاص دامداری حکایت می کند. در نواحی زراعتی نقاط مسکون دائمی (دهکده‌ها) ـ که هنوز مستحکم نبودند ـ ایجاد گشت. برخی مصنوعات مسین ـ وبعدها آلات مسین ـ پدید آمد. مجموع این پیشرفتها اجازه داد که پیشهٔ نساجی و کوزه گری ترقی بسیار کند. بتدریج شرایطی برای انتقال (اندکی بعد) بدوّمین دورهٔ مهم تقسیم اجتماعی کار ـ یعنی تقسیم به پیشه وزراعت ـ فراهم آمد. تزئینات پیچ درپیچ هندسی ظروف (و محتملاً منسوجات) از خصوصیّات این دوره بشمارمیرود که درطی آن مصنوعات کوزه گران و نساجان زمینهٔ اصلی هنر نمائی و آفرینش هنری بوده.

تذکر این نکته ضروری است که تمدن وفرهنگ هریك از شهرکهای مورد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پژوهش ، برغم برخی مشابهتهائی که میان آنها دیده می‌شود ـ با یکدیگر تفاوتهائی دارند . وهریك واجد خصوصیّات ویژهٔ خویش میباشد و این‌خود ـ با درنظر گرفتن جدائی اراضی و عدم ارتباط اقتصادی عشیرتها و قبایل زارع پیشهٔ مزبور ـ قابل درك است .

بااینحال سفالینه‌های تپه گیان و تپه حصار باسفالینهٔ شهر کهای سوریه‌وآشور و بین‌النهرین و تمدنهای مکشوف در « سامره » و « تلّ خلف » و « عبید » از یکسو و تمدن وفرهنگ آسیای میانه (آنائو I) ازدیگرسو با سفالینه‌های عیلام ـ « شوش Ib » و « شوش I » و (اندکی بعد) (با قشر گیان c) ـ « شوش II » ـ وجوه مشابهتی را واجدند . تاریخ جملهٔ این‌تمدنها و فرهنگها هزارهٔ چهارم و آغازهزارهٔ سوم قبل از میلاد است . مناسباتی هم با قفقاز وآنسوی جبال قفقاز وجود دارد . مثلاً قشر « K » درگوی تپه نسبت مشخص ونزدیکی بانقاط مسکونی عصرحجرومس درقفقازمرکزی وشمالی‌وآنسوی جبال‌قفقاز ـ چون « شرش بلور »[1] (نزدیك‌اچمیادزین ـ ارمنستان شوروی) وکایاکنت[2] (داغستان ، مثلاً نقش عینکی‌شکل برجسته و مارپیچی بر سفالینه) وغیره دارد. بعقیدهٔ « ب . ب . پیوتروسکی » نقاط مسکونی مزبور مربوط به هزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد میباشند . چنانچه این‌مناسبات را مأخذ قراردهیم تمدن‌عصر حجرومس سرزمین ماد را میتوان از روی حدس و فرض مربوط به سه هزار تا دو هزاروپانصد سال قبل ازمیلاد دانست . عجالةً تشخیص این‌نکته که‌آیا قرابت تمدنها وفرهنگها دراین موارد با نزدیکی نژادی مردمانی که فرهنگهای مزبور را بوجود آورده بودندتوأم بوده‌است یا فقط مشابهت علل‌درجاهای گوناگون موجب همانندی آنها گشته ـ دشوار است[12] .

در آسیای میانه آفرینندگان سفالینهٔ ملّون از لحاظ مردم شناسی به نژاد

(۱) Šreš – blur (۲) Kayakent

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دریای متوسط (مدیترانه)[۱۳] تعلق داشتند (مانند ساکنان کنونی ترکمنستان و ایران و بخش اعظم آذربایجان) . ودر کوهپایه‌های زاگروس ودر آشور و بین‌النهرین ـ ظاهراً ـ مانند مردم کنونی این نقاط وارمنستان وسوریه وفلسطین و الخ ـ به نژاد

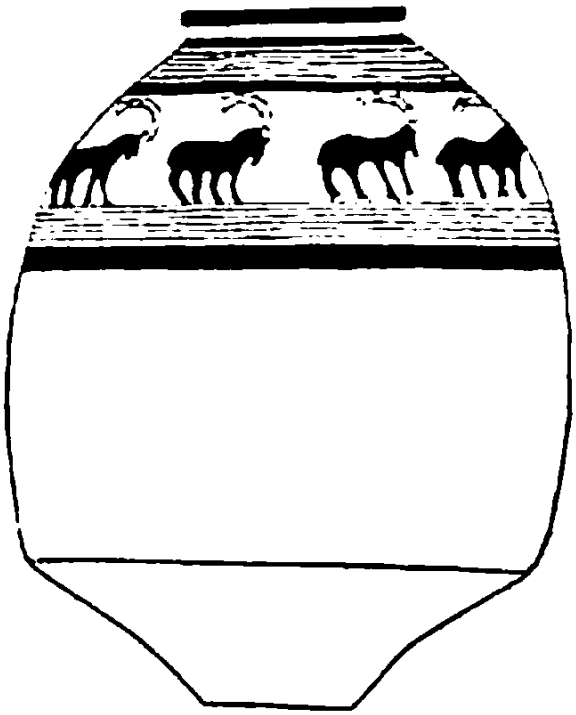

۶ـ ظرف منقوش ازتپه کیان (ماد) هزارهٔ دوم ق . م .

۷ـ ظرف منقوش ازتپهٔ سیلک، هزارهٔ سوم ق . م .

« شبه آشوری » (شبه ارمنی) ـ بستگی داشتند[۱۴] . امارا جع به ماد و فلات ایران ، قدیمترین ساکنان آن‌هم از لحاظ مردم‌شناسی سیه چرده و درازکله وازخمیرهٔ شبه اروپائی کرانه‌های دریای متوسط (مدیترانه)[۱۵] بودند که اکنون نیزدرخراسان و آذربایجان[۱۶] زندگی می کنند وبسیار دیده می‌شوند .

وحدت تکامل مراسم تدفین ودیگررسوم که در آثار تپه حصاردیده شده اجازه نمیدهد که درآن‌نقاط ردّ مهاجرتهای مهم راجستجو کنیم . ولی‌بهرحال ممکن‌است ساکنان این‌نقاط ازلحاظ مردم‌شناسی ونژاد یکدست نبوده‌اند . درقشرهای مربوط به هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد ، درتپه حصار جمجمه‌های کوتاه‌کله یافت شده که برخی از مردم شناسان ـ قبل‌از انتشار نتایج قطعی ـ به نوع « شبه مغول » منسوب دانستند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جمجمه‌های دیگری نیز کشف شد که گویا از آن « نژاد شمالی ـ نوردیك » بوده است.[۱۷] هردو تشخیص بسیار مشکوك است.

درجنوب ایران ـ تا درهٔ رودهای کارون و کرخه و در زاویهٔ جنوب غربی آن (عیلام باستان با تمدن عالی زراعتی آن) ـ ظاهراً مردم «شبه سیاه» که محتملاً با نژاد دراویدی نسبت داشته‌اند فراوان بودند ولی در ماد و دیگر نواحی شمالی نفوذ نکردند.

۲ـ ساکنان باستانی ماد غربی درهزارهٔ سوم قبل از میلاد
هوریان و عیلامیان

بخشی ازخاك ماد در ربع سوم هزارهٔ سوم پیش ازمیلاد جزو منطقه‌ایست که منابع کتبی برآن پرتوافکنده سخن گفته‌اند. از آثاری که بزبان شومری و اکدی و هوریانی دردست است چنین مستفاد میگردد که در کوهپایه های غربی زاگروس و آنجائی که بعدها ماد غربی را تشکیل میداد قبایل هوریان و لولوبیان و کوتیان و ظاهراً قبایل دیگری که با عیلامیان قرابت داشتند زندگی میکردند.

قبایلی که بزبان هوریانی (hurrohe) سخن می گفتند درهزارهٔ دوم قبل ازمیلاد دربین النهرین شمالی و تاحدی درسوریه و ـ چنانکه ازبرخی نامهای امکنه و اشخاص برمی آید ـ در سراسر فلات ارمنستان پراکنده بودند. اینان تا اواسط هزارهٔ اول قبل ازمیلاد در کنار قبایلی که منشأ دیگر داشتند باقی ماندند[۱۸]. زبان هوریان با « اورارتوئی» خویشاوندی نزدیك داشت[۱۹]. نبشته‌ای بخط اکدی وبزبان هوریانی از شخصی بنام « تیشاری » پادشاه « اورکیش » و « ناوار »، ازربع سوم هزارهٔ سوم قبل ازمیلاد بدست ما رسیده است. محل «اورکیش» مشخص نیست ومورد بحث میباشد[۲۰] ولی « ناوار » مسلماً مکانی است که بعدها « نامار» و یا « نامرو » خوانده شد ـ یعنی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درهٔ رود دیاله که همان ناحیهٔ ۷ نقشهٔ ما باشد. درمشرق دجله و خاك آشور درهزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد (ازروی اسامی خاص اشخاص) وجود هوریان ثابت شده است ودر هزارهٔ دوم قبل‌از میلاد نیز ایشان در ناحیهٔ کرکوك کنونی (آراپخای[۱] باستانی) میزیسته‌اند.[۲۱] مدارك متقنی دربارهٔ نفوذ هوریان بنقاط شرقی‌تر در دست نیست ـ گرچه بعضیها حدس زده‌اند که مردم ناحیه های ۳و۴ نقشهٔ ما[۲۲]، تا هزارهٔ اول قبل ازمیلادهم ویژگیهای هوریان را واجد بوده‌اند.

خاك اصلی ومسکن عیلامیان درهٔ کارون و کرخه ـ یاعیلام باستانی ـ بود که اکنون خوزستان نامیده می‌شود ودر جنوب غربی ایران واقع است. ولی در عهد باستان مقرعیلامیان و دایرهٔ بسط زبان ایشان بمراتب وسیعتربود. مثلاً دربوشهر بر کرانهٔ خلیج فارس (لی‌یان باستانی) نوشته‌ای بزبان عیلامی که تاریخ آن در حدود اواسط هزارهٔ سوم قبل از میلاد است یافت شده[۲۳]. در دیگرنقاط فارس نیز نبشته‌های عیلامی بخط میخی و نقوش برجسته‌ای کشف گشته. اما راجع به خط نگارش مقدس (هیروگلیف) عیلامی که قبل از خط میخی و تا پایان هزارهٔ سوم و آغاز هزارهٔ دوم قبل از میلاد معمول و متداول بود، هفت سند بخط مزبور در تپه سیلك ـ خاك ماد ـ درقشر ٤ (پایان هزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد؟) کشف شده است.[۲٤]

شاید از چند نام جغرافیائی مربوط به هزارهٔ اول قبل از میلاد چنین بر آید که در کهن‌ترین عهدهای باستان درماد شرقی‌ومرکزی مردم عیلامی زندگی میکرده‌اند. باید افزود که‌کاسیان ودیگرقبایل کوهستانی که بهرتقدیر از هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد درمرزماد وعیلام زندگی‌می کردند محتملاً ازلحاظ زبان با عیلامیان نزدیك‌بودند. متأسفانه مناسبات زبان عیلام بـا دیگر زبانهـا هنوز عملاً مشخص نگردیده است (کوششهائی‌بعمل‌آمد که آنرا با زبانهای هوریان وقفقاز کوهستانی ودرویدیان‌هند

(۱) Аррарха

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و السنهٔ اورال و آلتائی و غیره مربوط سازند) . گذشته از این ذخیرهٔ لغوی زبان عیلامی نیز کمتر مورد بررسی قرار گرفته است و بدین سبب تا کنون نمیتوانیم از

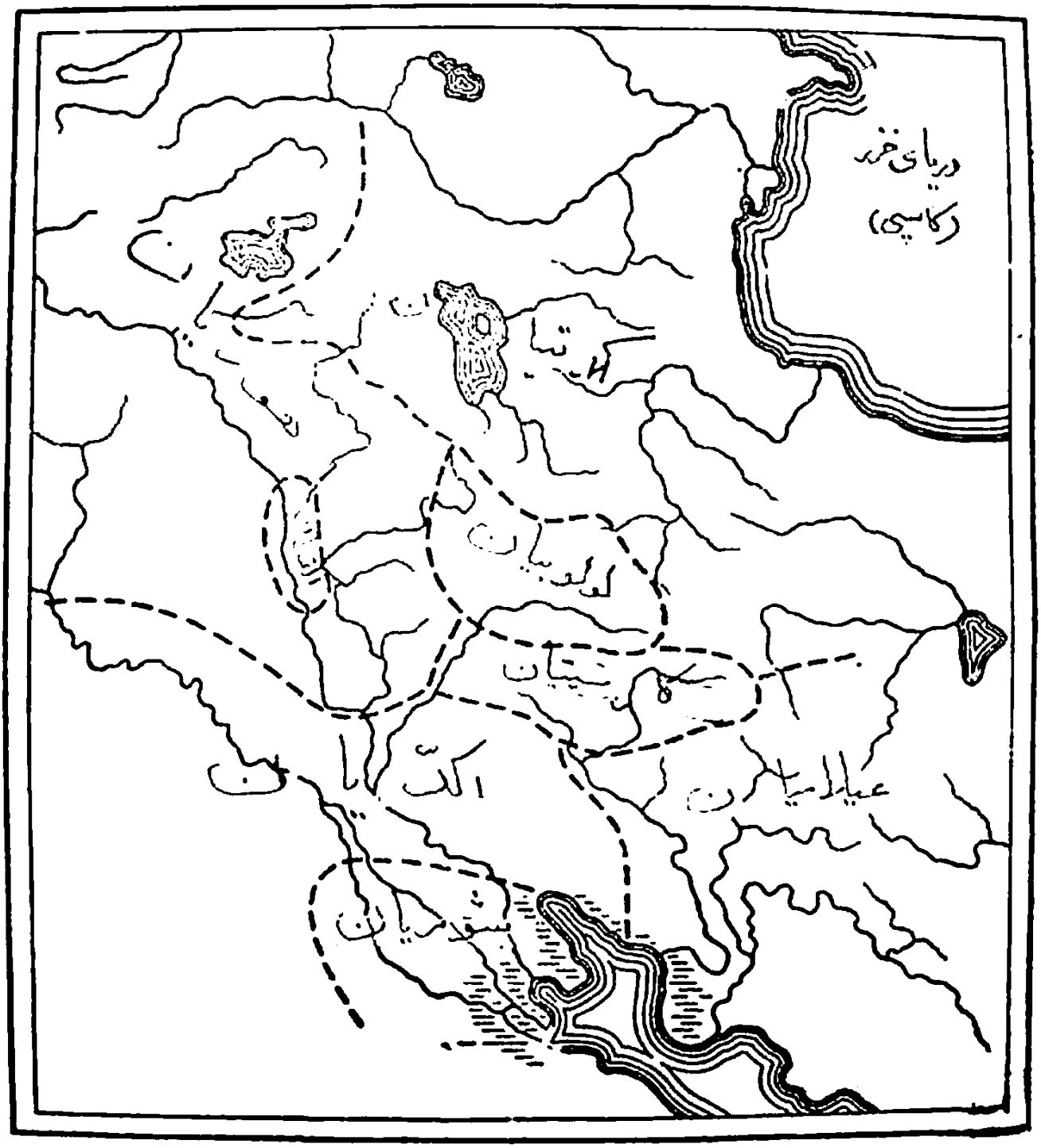

محل تقریبی گروههای نژادی در سرزمین ماد درهزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد

روی یقین زبان کاسیان را به عیلام مربوط بدانیم و یا برای نامهای امکنه درزبان مادی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قدیم جنبهٔ عیلامی قائل شویم .

دولتهای کوچك عیلامی تقریباً همزمان با دول جدید شومر در هزارهٔ سوم قبل‌از میلاد تأسیس یافتند . بسیاری از آنها را بنام می‌شناسیم . چون : «آوان»[۱] «آدامشول»[۲] یا «آدامدون»[۳] (شاید همان عیلام باشد ـ بزبان عیلامی هالتامتی، هالامتی Haltamti . Halamti) . « سیماش » «باراخسه» وغیره وغیره . ولی فقط شوشها (شوشن Šušen عیلامی) را در نتیجهٔ آثار مکشوفه درطی حفریات بخوبی می‌شناسیم و ممکن‌است سرزمین دولت مهم دیگرعیلام بنام «آنچان» درنزدیکیهای « درهٔ شهر» در درهٔ « سینمره»[٤] بوده است . عیلام از زمان قدیم روابط نزدیك باشومر داشت ـ روابطی که گاهی دوستانه و زمانی خصمانه بود ودرقرن بست وسوم قبل‌ازمیلادتحت فرمان پادشاهان‌سلالهٔ «اکد» قرارداشت . متأسفانه دربارهٔ مناسبات آن‌باسرزمینهای شمالی‌تر تقریباً هیچگونه اطلاعی‌دردست نداریم .[۲۵]

۳ـ لولوبیان

قبایل لولوبی‌ظاهراً بخش‌وسیعی‌از کوهها و کوهپایه‌ها را ازقسمت علیای‌دیاله گرفته تا دریاچهٔ ارومیه (و حتی آنسوتر ، بطرف شمال غربی) اشغال کرده بودند . در « آراپخه نولو »[۵]ـ ی هوریانی ، « لولو » بمعنی کوهستانیانی بود که از میان آنان‌برده میگرفتند[۲٦] . درزبان اورارتوئی«لولو» به «بیگانه» ، «دشمن» میگفتند . اصطلاح اکدی « لولوبوم » یا «لولوپوم»[٦] (وبعدها درآشوراصطلاح ـ لولومه[۷]) مرکب‌است از ریشهٔ لولو و علامت جمع عیلامی « ب ـ B » یا « پ ـ p »باضافهٔ پسوند اکدی « اوم » (um) و یا همان ریشه و علامت عیلامی اسم جمع « مه ـ me »[۲۷] اصطلاح لولو درزبان اکدی بدون پسوند مزبور نیزدیده شده است[۲۸] .این

Seinmarre (٤) Adàmdun (۳) AdàmŠul (۲) Avan (۱)
Lullumè (۷) Lullubum, Lullupum (٦) Arrapxe nullu(٥)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منلها نشان میدهد کـه لُولّوبیان از لحاظ نژادی از قبایل هوریانی ـ اورارتوئی نبوده بلکه بظنّ غالب باعیلامیان قرابت داشتند[۲۹] .

کتیبهٔ «نارام ـ سوئن» نوادهٔ سارگون از سلالهٔ اکد (قرن بیست وسوّم قبل از میلاد) در لوح مشهور پیروزی ، وی برای باراول از لُولّوبیان یاد میکند . در نوشته‌ای کـه نیم آن محو شده چنین منقول است : «سیدور[۱] [رو (؟) کـه] کوهستانیان لُولّو بوم را گرد آورد ...»[۳۰] (این نوشته محتملاً مربوط به تصویر دشمنی است که مغلوب «نارام ـ سوئن»[۲] گشته است). لشکر کشی علیه «لُولّوبوم» پایان منطقی یك سلسله عملیّات جنگی بود که آن پـادشاه به کوهپایه هـای زاگروس ـ علیه « ناوار » در درهٔ رود دیاله و « سیموروم » بر رود زاب کـوچك و مارخاشی[۳] درعیلام وغیره بعمل آورد[۳۱] .

چون قدرت « نارام سوئن » و پسر او « شارکالی شاری »[۴] بضعف گرائید و « پوزُور ـ این شوشی ناك »[۵] عیلامی کوشید تا « سلطنت چهار کشور جهان » خویش را بوجود آورد، لشکریان عیلامی یك سلسله عملیّات جنگی علیه «موتوران»[۶] (نزدیك بغداد) و « شیلوان »[۷] و « گوتو »[۸] (کشور کوتیان) ، و « کاشن »[۹] (کشور کاسیان) و « خو (مو) رتوم »[۱۰] و « خوخو نوری »[۱۱] و « کیماش »[۱۲] (نزدیـك کرکوك کنونی) بعمل آوردند . اکثر اینها ولایات و نقاط مسکونی هوریان و لُولّوبیان بود[۳۲] .

محتملاً نبشتهٔ « آنوبانی‌نی »[۱۳] سلطان لُولّوئی بر صخرهٔ سرپل نزدیك شهر زهاب (ناحیهٔ ٦) تقریباً مـربوط به همین زمان است (قرن بیست و دوم قبل از

Sidur[ru] (۱) Naram suen (۲) MarxaŠi (۳) ŠarkaliŠarri (٤)
Puzur_inŠuŠinak (٥) muturran (٦) Šilvan (۷) Gutu (۸)
KaŠŠan(۹) Xu(mu)rtum(۱۰) Xuxunuri(۱۱) KimaŠ(۱۲) Anubanini (۱۳)

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میلاد). نام این پادشاه اکدی است[۳۳] و نبشتهٔ مختصر وی نیز که بصحنهٔ تصاویر برجستهٔ « آوردن اسیران بنزد شاه ـ توسط الههٔ « ایشتار » ـ منضم است ، بزبان

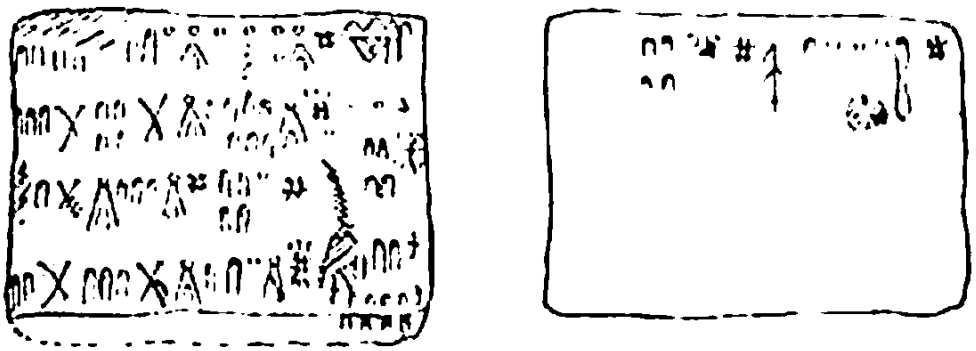

۸ـ یک سند اقتصادی میلانی (صورتحساب) از تپه سیاك (پارتکنه - ماد جنوبی) پایان هزارهٔ سوم ق .م.

اکدی میباشد . ظاهراً نبشتهٔ مزبور میرساند که اولوبیان در نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم قبل از میلاد دارای دولتی بوده بالنتیجه جامعه‌ای طبقاتی داشتند . ولی چنانکه از منابع آشوری مستفاد میگردد علائم تأسیس وقوام دولت در قبایل مذکور فقط در آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد مشاهده گشته است . واین خود بانظر یاد شده تناقض دارد . گمان میرود کـه در نبشتهٔ « آنوبانی‌نی » سخن از دولتی در میان است که هوریان یا اکدیان[۳۴] در درهٔ دیاله ـ بیاری نیروهای مسلّح قبایل لولوبی کـه بملّتی دراختیار مؤسس آن دولت بوده ـ بوجود آوردند و یـا « آنوبانی‌نی » فقط مدّعی سلطنت بر لولوبیان بوده .[۳۵] لازم بتذکر است که صخرهٔ سرپل که تصاویر و نبشته بر آن منقور میباشد ، ظاهراً بیرون از متصرّفات « آنوبانی‌نی » قرار داشته ویا اینکه مرز آنرا مشخص میکرده است. در کتیبهٔ مزبور گفته شده‌است که « آنوبانی‌نی پادشاه لولوبوم تصویر خویش و تصویر ایشتار را بر کوه پادیر نقر کرد .»[۳۶] اینکه نام محلّ سنگ نبشته مصرحاً ذکر شده ظاهراً نشان میدهد کـه نام مزبور دارای اهمّیت خاصی بوده‌است وشاید صحنهٔ پیروزئی و یا مرز متصرّفات آنوبانی‌نی بشمار میرفته[۳۷] . بنظر میرسد که اگر نبشته در مرکـز متصرّفات وی میبود ـ ضرورت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نداشت نام کوه را برای اطلاع خواننده ذکر کنند زیرا همه از آن اطلاع داشتند.

دو اثر مصوّر یاد شده ـ یعنی لوح «نارام ـ سوئن» و نقش برجستهٔ «آنوبانی‌نی» ـ تا اندازه‌ای سیما و البسهٔ قدیمترین ساکنان خاك ماد را برای ما روشن میسازد. در لوح «نارام ـ سوئن»[۳۸] لولوبیان لباسی سبك و یا دامن بتن دارند و پوست ابلقی بریك شانه افکنده‌اند و این خود در هزارهٔ قبل از میلاد لباس مردم «مانّا» و ماد غربی[۳۹] و کاسپیان (بگفتهٔ هرودوت) بود[۴۰] لولوبیان منقوش بر لوح «نارام ـ سوئن» ریشی کوتاه و گیسوانی بلند و بافته دارند (اینکه تصویر کلاهی چسبان با منگولهٔ

۹ـ کرتهٔ نقش برجسته برصخره ـ از آنوبانی‌نی پادشاه اولوبیان. نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم ق. م

دراز باشد کمتر محتمل است). در نقش برجستهٔ «آنوبانی‌نی»، آن پادشاه در لباس اگدی نشان داده شده است (کلاه نمدی (؟) با مغزی و دامن ریشه دار با کمربند کار زده و کفش صندل) و اسیران وی فقط کلاه بسر دارند. از نه تصویر اسیر هشت نفر کلاههای شومری و اگدی دارند و نهمی (آنکه درصف زیرین مقدّم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بردیگران است) کلاهی (یاتاج) ـ که در هزارهٔ اول پیش‌از میلاد ویژهٔ مادیهای شرقی[۴۱] بود وبعدها پارسیان از ایشان اخذ کردند ـ بسردارد .

مجموع مراتب فوق‌نشان میدهد که بین هزارهٔ سوّم واوّل پیش ازمیلادعادات ورسوم و ترکیب ساکنان ماد آینده ـ از لحاظ نژادی و مردم شناسی[۴۲] ـ چندان تغییر نکرد .

۴ ـ کوتیان

چهارمین گروه قبایل این ناحیه کوتیان هستند که بظنّ غالب در محلّی شرقی‌تر از لولوبیان زندگی میکردند[۴۳] .

لازم است سخنی چند دربارهٔ واژهٔ « کوتی » گفته شود .

تجزیه وتحلیل متون‌نشان میدهد که واژهٔ « کوتی » فقط درهزارهٔ سوّم ودوّم قبل ازمیلاد معنی ومفهوم داشته است وبیاك گروه نژادی معیّنی اطلاق میشده که در مشرق وشمال غربی لولوبیان ـ واحتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی میکردند . بعدها ممکن است این اصطلاح به اقوام گوتا گونی که درشمال و شرق بابل زندگی می کردند اطلاق میشده و علی‌الرسم واحد ارضی معین وملموسی را نمیرسانده است[۴۴] . درهزارهٔ اوّل قبل از میلاد همهٔ اورارتوئیان ومردم مانّا وماد را « کوتی » مینامیدند . فقط گاهی در کتیبه های سارگون دوّم مادهای ایرانی زبان از « کوتیان » مشخص وممتاز گشته‌اند .

کوتیان در قرن بیست و سوّم قبل از میلاد وزمان سلطنت « نارام ـ سوئن » پادشاه اگد ـ که در آن روزگاران سراسر بین‌النهرین‌را تا کوهپایه‌های زاگروس وارمنستان وجبال تاوروس درآسیای صغیر زیرفرمان داشت ـ درصحنهٔ تاریخ پدید می‌آیند . عیلام[۴۵] ومحتملاً بخشی از سوریه نیزتابع وی بودند .

طبق روایات بعدی اگدی « نارام ـ سوئن » ـ ظاهراً ـ در اواخر سلطنت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خویش ناگزیر با کوتیان جنگید ودر ضمن پیکار ، با ایشان ازپای درآمد[۴۶] .

« یاکوبسون »[۱] شومرشناس دانمارکی حدس میزند ، که «انریداوازیر»[۲] پیشوای کوتیان پس از غلبه بر « نارام ـ سوئن » توانست در اعماق ناحیهٔ جنوبی دو رود (بین‌النهرین) نفوذ کند و « نیپور » شهر مقدّس شومریان را متصرّف شود ودر آنجا کتیبه‌ای را که منشیان اکّدی برای وی تحریر کردند برپا سازد[۴۷] .

مسلّماً کوتیان در آن‌زمان سطح تکامل نیروهای تولیدیشان نسبةً پست‌بود و ظاهراً در دورهٔ بدوی زراعتی و ـ محتملاً ـ مادرشاهی و تمدن و فرهنگ « عهد سفالینهٔ ملوّن » میزیستند ومعلوم نیست که معهذا ـ چگونه توانستند لشکریانی را که بظنّ اقوی از آن مقتدر ترین دولت آن‌زمان بودند تار ومار کنند ؟ دراین پدیده چیزی که شگفتی برانگیزد وجود ندارد ، زیرا با اینکه ناحیهٔ دو رود (بین‌النهرین) بسبب حاصلخیزی فوق‌العادهٔ خاك خویش در طریق تکامل جامعهٔ طبقاتی گامهای سریع برداشته بود ... بااینحال هنوزدورهٔ اولیّهٔ مفرغ را میگذراند ولشکریان اکّد که اکثراً از داوطلبان‌بوده سلاحشان بسیاربدوی‌بود(خود مسین، کمان و تبرزین و بس) . چنین اسلحه‌ای بر سلاحهای کوتیان چندان امتیازی نداشت . نیروی لشکریان اکّد درکثرت عدهٔ ایشان بود[۴۸] که آنهم بظنّ قوی در زمان آخرین شاهان سلالهٔ مزبور فوق‌العاده تقلیل یافته بود . و بدینقرار اگر کوهستانیان مهاجم ازلحاظ کثرت نفرات کافی می‌بودند موفقیت ایشان حتمی‌بود. بنظر میرسد که سران کوتیان توانسته بودند در حمله به اکّد اتحاد مهمّی‌ازقبایل پدید آورند . گذشته از این محتملاً ازداخل دولت و کشور سلالهٔ اکّد نیز باایشان مساعدت بعمل می‌آمد .

با اینحال « شارکالی شاری » فرزند « نارام ـ سوئن » وضع را بسود خویش

---

(۱) Jakobson (۲) Enridavazir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بهبود بخشید وبهر تقدیر اراضی خاص خـود یعنی دورود (بین‌النهرین) را حفظ کرد و « سارلاگاب »[۱] پیشوای کوتیان را اسیر ساخت[٤۹] . ولی بعد از مرگ « شارکالی شاری » مبارزهٔ سختی میان مدعیان تاج وتخت اکددر گرفت .

نویسندهٔ فهرست اسامی شاهان شومر دراینمورد مینویسد : « چه کسی پادشاه بود وچه کسی پادشاه نبود ؟ » « الولومش » پیشوای کوتی نیز دراین مبارزه شرکت جست[۵۰] . درنتیجه دولت اکد احیاء گشت ولی مسلماً دیگر فقط اهمیت محلی داشت و کوتیان فرمانفرمائی عالیهٔ دورود را بدست آوردند .

با اینکه مدارك موجود اندك است مطالبی دردست میباشد که بر پایهٔ آن ازروی حدس میتوان خصوصیات فتوحات کوتیان وفرمانروائی ایشانرا دردورود مشخص نمود .

هدف فهرست اسامی شاهان شومر که بیدرنگ بعدازسقوط قدرت کوتیان[۵۱] از منابع گوناگون مأخوذ وتنظیم شده تجلیل فکر اهدیت قدرت استبدادی دولت بود و برای حفظ ظاهر ونمودن اینکه شاهان دورود پس بعد پدر بلافاصله سلطنت کرده‌اند . سلاطین کوتی را نیز درشمار ایشان آورده است . ولی فهرست نام شاهان کوتی واجد دو ویژگی است که آنانرا از دیگران ممتاز می‌سازد : مدت بسیار کوتاه سلطنت ـ تقریباً ـ جملهٔ ایشان و توضیحی که در آغاز فهرست نامهای ایشان داده شده است . توضیح مزبورچنین است : « قبیلهٔ کوتیان پادشاه نداشت »[۵۲] (گرچه بلافاصله پس از آن فهرست اسامی « شاهان » « سلالهٔ » کوتی آمده است) .

درعهد باستان توضیح مزبورموجب تعجب منشیان ودرعصر حاضر باعث شگفتی دانشمندان غرب گشته است ولی مضمون آن تعجب آور نیست : برعکس ، چنانچه قبیله یااتحادقبایل کوتی ـ که مسلماً دردورهٔ جماعت بدوی میزیست ـ شاهانی میداشت ، موجب تعجب بود . البته اینکه مؤلف فهرست . بعد از ایراد این توضیح بیدرنگ

(۱) Sarlagab

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« شاهان » کوتی‌را نام میبرد خودعجیب است . ولی این‌نیز با روح اسلوب‌نگارش ـ تاحدی نارواى ـ وی مناسب است.[۵۳] ولی همان فهرست اسامی « شاهان» خود مؤید استنتاج ما می‌باشد.[۵۴]

کوتاهی دوران سلطنت‌شاهان کوتی‌راچگونه‌میتوان‌توجیه کرد ؟ دانشمندان اروپای غربی‌پدیدهٔ مزبور راچنین‌توجیه میکنند که کوتیان دائماً سر گرم‌جنگهای خانگی‌بودند وشاهان ایشان شاهی‌نکرده سرنگون‌می‌شدند . اما ، اگرچنین باشد ، چگونه توانستند بر کشوری که درآن‌زمان از لحاظ اقتصادی در درجهٔ عالی ترقی و تکامل‌بوده‌ـ یعنی کشور شومروا کد ـ درطی‌مدت ۹۱ ـ سال سلطنت کنند وبعدهم‌فقط بر اثر بسیج و فشار تمام نیروهای آنکشور و بدشواری تمام طرد و اخراج شوند ؟[۵۵]

گذشته‌ازاینها«و . ك . شیلیکو» ثابت کرده‌است[۵۶] که‌فرمانروائی کوتیان‌استوار بود : فرماندهان بلاد شومرخراج سنگینی برای ایشان ارسال میداشتند ودرعین‌حال درسراسر کشورآرامش‌کامل حکمفرما بود . پس‌مدت کوتاه سلطنت شاهان کوتی را نمیتوان بوجود جنگهای خانگی حمل کرد . این نکته راهم تذکر دهیم که این سلطنتهای کوتاه ازلحاظ مدت واجد نظم کامل بودند باین معنی که «شاهان» دوم تا هفتم هریك۶سال سلطنت کردند (باستثنای «اینی‌مابا‌گش» که قبل‌از انقضای‌مدت خویش‌مرد) . بعد « یارلاگاب » آمد که۱۵سال سلطنت کرد . وسپس از« شاه » نهم تا دوازدهم هریك بیش ازسه سال سلطنت نکردند واز شاه سیزدهم تا شانزدهم‌هریك کمترازدو سال وازهفدهم تا نوزدهم هریك هفت سال (باستثنای برخی‌از آنان که کمتر از مدت معین سلطنت کردند و شاید قبل از موعد مردند و یا در پیکار کشته شدند) .

چنین بنظرمیرسد که این‌مدتها تصادفی‌نیست . اگرفرض کنیم که «شاهان» و یا ـ بقول اصح ـ سران جنگی کوتیان ـ همچنانکه در جماعت بدوی مرسوم بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای مدت معینی انتخاب می‌شدند ، زمینهٔ استعجاب برطرف و موضوع شگفتی حل خواهد شد . بدین‌سبب با اینکه «قبیلهٔ کوتیان شاه‌نداشت » ذکر نام « شاهان» آن‌ـ یعنی سران انتخابی قبیله یا اتحاد قبایل، مقدوربوده است . حتّی‌ممکن‌است‌نوسانی که درمدت سلطنت دیده می‌شود انعکاسی از مبارزهٔ میان خود کوتیان بوده است . مدت بدوی شش‌سال‌بود (اگر« ایمتا » . « شاه » نخستین فقط ۳سال‌سلطنت کرد ـ محتملاً ـ بدان سبب بود که از نخستین سال مدت پادشاهی خویش سلطان دورود شمرده نمی‌شد) [۵۷] سپس «یارلاگاب» «شاه» هشتم کوشید دوران حکمروائی‌خویش را دوام‌دهد و کسی بجایش ننشیند و ۱۵سال « پادشاهی کرد » . بعدها نه تنها باصل انتخاب پیشوا (برای مدت معین) بازگشتند بلکه مدت فرمانروائی اوراهم‌نخست به سه سال وبعد به دوسال تقلیل دادند . آیا این واکنش‌مردم عادی وافراد قبیله در قبال نقض عادت مرسوم ازطرف « یارگاب » نبود ؟

سلاطین نسل سوم کوتی بصورت اکدیان درآمدند [۵۸] سران و بزرگان قبایل کوتی‌درآن‌زمان به‌برده‌داران شومری‌و اکدی‌پیوستند وباآنان‌جوش‌خوردند . قدرت پیشوای کوتیان درواقع بتدریج بصورت قدرت سلطنتی‌درآمد . آیاطولانی‌شدن‌مدت حکمرانی‌آخرین « پادشاهان » ایشان باین پدیده مربوط نمی باشد ؟

دلیل دیگری نیزبسود فرضیهٔ ما وجود دارد . درشرق باستان و بویژه درآن دوران‌بسیار کهن ، که هرنامی جمله‌ای بود درستایش نامدار و یاپدر او ـ ندرةً به نام‌های مکرر برمیخوریم ـ بخصوص یك نام در میان چند خاندان و عشیره تکرار نمی‌شده است (ولی«شاهان» کوتی‌ما برخلاف دیگرپادشاهانی که درفهرست شومری آمده وخویشاوند یکدیگرمعرفی شده‌اند ، درفهرست مزبور قرابتی باهم ندارند) . بدین سبب تکرار اسامی ایشان ممکن‌است حاکی از آن باشد که شخص معینی بار دیگرهم به پیشوائی انتخاب شده‌باشد . ازآن جمله‌اند : اینکشوش [۵۹] (شمارهٔ ۲ و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعداز ۲۳سال ـ شمارهٔ۷) و« یارلاکاب »[۶۰] (شماره‌های ۸ و۱۰) و « هابیلکین »[۶۱](۱) (شماره‌های۱۲و۱۶) .

البته آنچه گفته شد جزحدس وفرض نیست ولی دفاع از این نظر که «شاهان» کوتی‌چون دائماً سر گرم جنگ خانگی‌بودند در چنان مدتهای کوتاه (و منظّمی) سلطنت کرده‌اند نیز بنظر محال میرسد . در هرحال فرض اخیر با منطق واقعیات تناقض دارد .

کوتیان ازلحاظ نژاد به چه گروهی منتسب بودند ؟ باتکای زبانهای باستانی شرقی که دانسته است نمیتوانیم نامهای ایشانرا تعبیر وتفسیر کنیم . پیشتر نامهای مزبور را جزو اسامی هوریانی می‌شمردند . ولی اکنون که تا حدی ساختمان دستوری زبان هوریـانی برما معلوم است و کم و بیش لغات آن نیز دانسته است واسامی‌خاص زبان مزبور را بخوبی میدانیم . بیقین میتوان گفت که نامهای کوتی بیاری زبان هوریانی‌تعبیرپذیر نمی‌باشند . لازم است به « ای ا » ویژه‌ای که درآغاز آن‌اسامی وجوددارد وپس وندآب ـ آپ ab/p و ش š که‌کلمات بدان‌پایان می‌پذیرد توجه شود . وپسونداخیر درهزارهٔ دوم‌و آغازهزارهٔاول‌قبل‌ازمیلاد دراسامی‌جغرافیائی سرزمینهای کوهستان زاگروس(ناحیهٔ سه تاه نقشهٔ ما) یعنی‌درخاك و مسکن‌اصلی کوتیان بسیار متداول بود .[۶۲] شومریان واکدیان اصوات زبان کوتیان‌را بدشواری فرا میگرفتند و بدین سبب نامهای کوتی را بانحای گوناگون نقل مینمودند و این خود ویژگی‌وغرابت اصوات مزبوررا میرساند .

ظواهر امر گواه است که زبان کوتی مستقل وقائم‌بذات بوده، چنانکه گفتیم شاید تا اندازهٔ بازبانهای گروه عیلامی رایج در سراسر خطهٔ زاگروس (عیلامیان کاسیان و لولّوبیان وشاید کاسپیان) قرابت داشت . از سوی دیگر ساختمان صوتی

(۱) Habil-kin

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیچ درپیچ زبان کوتی ـ که امری محتمل است ـ درمقابل سادگی فوق العادهٔ اصوات عیلامی، شاید، نشانه‌ای ازقرابت زبان کوتی بادیگر زبانهائی که واجد اصوات بغرنج متشابهی بودند باشد. زبانهای اخیرالذکر عبارت بودند از هوریانی و زبان بومی آلبانی[٦٣].

ز. ای. یامپولسکی حدس بسیار محتمل خویش را در این باره بمؤلف این کتاب اعلام داشت. که نام «کوتیان» همان‌عنوان نژادئی است که درمنابع زمانهای بسیار متأخرتر بشکل «اوتیان»[(١)] و«اوئیتیان»[(٢)][٦٤] و«اودیان»[(٣)] و«اودینیان»[(٤)] و «اُتنیان»[(٥)] ضبط شده است وظاهراً چنانکه وی می گوید نامی است که آلبانیان خود خویشتن را بدان می‌خواندند. چنانچه این حدس تأیید شود، حداقل، نشانهٔ آن خواهد بود که قرابت آلبانیان و کوتیان امری محتمل است.

تاریخ فتوحات کوتیان را در دورود بصورت زیر می‌توان بیان کرد:

چنانکه گفته شد نخستین شکست بزرگی که از طرف کوتیان به اَگدیان وارد شد در زمان «نارام ـ سوئن» بود. درآن روزگاران «انریداوازیر» پیشوای کوتیان، گویا موقتاً مراکز اصلی دورود (بین‌النهرین) را تصرف کرد. و بنظر میرسد که «نارام ـ سوئن» در پیکار کشته شد (۲۲۰۱ ـ ۲۲۰۲ قبل از میلاد)[٦٥]. سپس مبارزه درطی مدت فرمانروائی «شارکالی شاری» (۲۲۰۱ تا ۲۱۷۷ قبل از میلاد) و چند تن از سران کوتی بنام «ایمتا»[(٦)] (؟) و «اینکه شائوش»[(٧)] و «سارلاگاب»[(٨)] و «یارلاگاش»[(٩)] و«ایلولومش» دوام داشت. گرچه «سارلاگاب» اسیر شد ولی «الولومش»[(١٠)] (از ۲۱۷۸ تا ۲۱۷۳ قبل از میلاد) وجانشینان وی «اینی ماباگش»[(١١)] و «اینکه شائوش» (اینکه شائوش دوم ـ یا اینکه بار دوم

(١) Uti (٢) Uiti (٣) Udi (٤) Udin (٥) Oten (٦) Imta
(٧) IngeŠauŠ (٨) Sarlagab (٩) yarlagaŠ (١٠) ElulumeŠ
(١١) InimabageŠ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انتخاب شده بود) ظاهراً موفق شدند سلطهٔ کوتیان را قطعاً بردورود مستقرسازند .

« اُوتوخگال » پادشاه شهر « اوروك » ودشمن بیرحم کوتیان بعدها در کتیبهٔ خویش[۶۶] کوتیان را « مار گزندهٔ کوهستان . و متجاوز بحریم خدایان می‌نامد که سلطنت شومریان را به کوهستان منتقل کرده و سراسر شومر را با کینه و دشمنی آکنده[۶۷] زن را از شوهر وفرزندان را از والدین ربوده خصومت و تجاوز و ستم را در کشور رواج داده‌اند . »[۶۸] مفهوم این سخنان که کوتیان «خصومت وتجاوز وستم» را در دورود رواج داده‌اند جز آن نیست که آنان بخشی ازمردم آنجارا علیه بخشی دیگر برانگیخته‌اند (یعنی طبقه‌ای را علیه طبقهٔ دیگر) . چنین فرضی کاملاً محتمل می‌باشد. زیرادانسته است که در نیمهٔ دوم سلطنت سلالهٔ اگدی بهره کشی برده‌داران از بردگان بمراتب شدیدتر شد وعامهٔ مردم آزاد بر اثر تشدید قدرت استبدادی شاهان سیاسةً تحت فشار قرار گرفتند. سراسر تاریخ دوران فرمانروائی سلالهٔ اگدی مشحون است از جنگها وخونریزیهای سلاطین اگد علیه شهرهای شومر و اکد . وگرچه این جنگها درآغاز بمنظور درهم شکستن مقاومت بزرگان محلّی « شهر-دولتها » ی پیشین بوقوع می‌پیوست ولی بعدها تقریباً بصورت امحای تمام ساکنان شهرهای نافرمان ـ بطور عموم ـ درآمد[۶۹] .

باحتمال قوی ممکن است که درچنین شرایطی مردم ستم کشیدهٔ کشورا گد از هجوم کوتیان استفاده کرده برای آزادی خویش کوشیده باشند . چنانکه‌دانسته است بردگان که از خود واجد معتقدات طبقاتی نبوده برنامهٔ انقلابی نداشتند علی‌الرسم درمبارزهٔ خویش بهمسایگان «بربر» جامعه‌های برده دار توجه‌میکردند ورجعت بجامعهٔ فاقد طبقهٔ جماعت‌های بدوی را غایت مقصود خویش قرارمیدادند .

بدین طریق ممکن است‌نقش کوتیان درمرحلهٔ‌نخستین آزادی بخش‌بوده‌است . ولی سرزمین دورود عصر اعتلای جامعهٔ برداری را می گذراند وروابط تولید عهد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برده‌داری تازگی داشت و به تکامل نیروهای تولیدی کومك می کرد و مناسبات تولیدی که حاکم برجماعت بدوی بود کهنه شده ودیگر نمی‌توانست رشد نیروهای تولیدی را تأمین کند .

چنانچه بیطرفانه داوری شود ، اتحاد سراسر خطهٔ دورود که در تحت لوای دولت مستبد وبرده دار سلالهٔ اکد صورت گرفته بود . جنبهٔ ترقی‌خواهانه‌ای داشت زیرا که ایجاد سیستم آبیاری واحد و عقلائی و رشد فوق‌العادهٔ نیروهای تولیدی را در کشور مجاز و مقدور میساخت[۷۰] و انهدام چنین دولتی فقط سیر تکامل را متوقف می‌نمود. بدین سبب ، اگرهم نهضت آزادی‌بخشی برهبری کوتیان وجودداشته ـ ممکن نبود چنین جنبشی نتایج پایدار دربر داشته باشد ودر شرایط آن‌زمان‌حتماً محکوم به فسادوتباهی بود. بدیهی است شرایط ضروری نابودی روابط‌تولیدی‌عهدبرده‌داری در آن‌زمان بهیچوجه موجود نبود .

درواقع مشاهده شد که هجوم کوتیان بزودی بویرانی دورود (بین‌النهرین) منجر گشت وبا غارت ودزدی وفقر ساکنان آن خطه توأم بود . شهر های اکد و « آکشاك »[۱] و « خورساگ‌کالاما »[۲] و « در »[۳] و « نیپور »[٤] و « آداب »[٥] و « اُورُك »[٦] و « لاراگ »[۷] منهدم شد ومعابد آن بلاد و املاك معابد ویران گشت[۷۱] . سران قبایل کوتی بهیچوجه برای آزادی عامّهٔ مردم‌دورود کوششی‌بعمل نمی‌آوردند وفقط میل داشتند که در آنکشورقدرت‌ازدست قشرهای عالیهٔ‌برده‌داران شومری واکدی بدر رفته بایشان منتقل شود و بجای سلاطین مستبد اکد شاهان خودکامهٔ کوتی جلوس کنند . دیدیم که « اتریداوازیر »[۸] می کوشید تااز «نارام ـ سوئن»[۹] تقلید کند والقاب اورا برخویش‌نهاد ومانندشاهان‌شومرواکد ـ پیشینیان

Akšak (۱) Uruk (٦) Larag (۷) Enridavazir (۸) Naram-Suen (۹)
Xursag Kalama(۲) Der (۳) Nippur(٤) Adab (٥)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود ـ در معابد شومری الواح مکتوبی برپا داشت . « لائراب »[۱] پیشوای کوتی نیز نبشتهٔ شاهانه از خود بجا گذاشت[۷۲] . « یارلاگاب » هفتمین پیشوای کوتیان احتمالاً کوشید تا قدرت سلطنتی را مادام‌العمر بدست آورد . بزرگان کوتی از نسل دوم ببعد ، کودکان خویش را بنامهای اکدی موسوم میکردند . برای مردم دورود عوارض ومالیاتهائی سنگین‌تر از زمان شاهان اکدی وضع کردند[۷۳] . بدین سبب قدرت شاهان کوتی را نه تنها بزرگان بلکه تمام اهالی دورود چون یوغ سنگینی تحمّل واحساس میکردند[۷۴] .

شیوهٔ ادارهٔ کشور که ازطرف شاهان کوتی اعمال میشدبیشتر باین‌وضع کومك میکرد . درمیان کوتیان کسانی که بتوانند مشاغل اداری دستگاه دولتی ـ تا حدی متکامل ـ دولت شومر واکد را شاغل گردند وجود نداشتند. بدین‌سبب شاهان کوتی ادارهٔ کشور را در ازای باج و خراج گرانی به بزرگان برده دار محلی تفویض مینمودند . در تحت لوای سلطهٔ همه گیر کوتیان سلاله‌های گوناگون محلی پدید آمدند . دراکد شاهان خودی‌ومحلی ـ « دودو »[۲] و « شو ـ دورول »[۳] کماکان سلطنت میکردند (تقریباً از ۲۱۷۲ تا ۲۱۳۷ قبل از میلاد) . ظاهراً بعدهاسلاله‌ای در جنوب ـ در « اوروك » تـأسیس کشت . (از ۲۱۴۲ تـا ۲۱۰۸ قبل از میلاد) . شهر « لاگاش » درآن‌زمان درمیان بلاد شومر مقام نخستین را حایز کشت . آثاری که از آن دوران «لاگاش» باقی‌مانده فراوان‌است وهادی‌مورخان محسوب‌میشود. آغاز دوران جدید اعتلای سیاسی « لاگاش » مصادف است بـا زمان « انسی »[۴] (PA. TE—SI) « اور ـ بائو »[۵] (یا « اوُر ـ بابا ») که محتملاً معاصرزمان سقوط قطعی اکد ـ بعد از « شودورول » ـ بوده است . « اوُربائو» معابد بسیار در«لاگاش» بنا کرد و گمان میرود سلطان ثروتمند ومقتدری بوده است . تصور میشود که وی

۰/ Urbau (۵) Ensi (۴) Šu—durul (۳) Dudu (۲) Leorab (۱)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰ـ مجسمهٔ سر ـ تصویر اد پادشاه کوتیان(؟) . ازمفرغ . ازصنعتگر اکدی یا عیلامی پایان هزارهٔ سوم قبل ازمیلاد(؟)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در تحت رهبری عالیهٔ کوتیان سلطهٔ خویش را بر سرزمین شومر گسترد. پس از

۱۱ـ مجسمهٔ سر ازهفرغ ـ بهارکهن. مکشوف ازسلماس(؟). تاریخ آن نامعلوم است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرگ « اورباتو » قدرت در لاکاش بدست « کوده‌آ »[۱] داماد وی افتاد ووی مدتی مدید سلطنت کرد ومسلماً[۷۵] بر بخش اعظم دورود فرمانروا بود . وی نه تنها لقب « انسی لاکاش » را برخود نهاد بلکه خویشتن را «شبان نیك سیرت (نه‌شاه) کشور» نامید . ودرعین حال ـ چنانکه و . ك . شیلیکو بوجه درخشانی بـه ثبوت رسانیده است[۷۶] ـ وی سلطان مستقلی نبوده خراجگذار کوتیان بود . با اینحال نه تنها در لاکاش[۷۷] بلکه در « اور » ساختمانهای گرانقیمتی بنا میکرد و از عیلام کارگر و از کرانهٔ خلیج فارس وبخش وسطای فـرات وشمال سوریه مصالح ساختمانی وارد می کرد . این خود نشان میدهد که قدرت او عظیم بـود ودر اراضی وسیعی بسط داشت ودر کشور بطورکلی آرامش برقرار بود .

توجیه این مقال فقط در صورتی مقدور است که بگوئیم « کوده‌آ » نه تنها تابع کوتیان بود بلکه ظاهراً ویا واقعاً حـداکم دست نشاندهٔ ایشان در دورود بشمار میرفت . این نکته در مورد « اور ـ باتو » و « نامّاخـانی »[۲] جانشین « کوده‌آ » (که اونیز داماد « اور ـ باتو » بود) صادق است .

زمام سلطهٔ بردورود درپایان این دوره ، ظاهراً ، از کف سلاطین لاکاش خارج شد . با اینحال ـ چنانکه خواهیم دید ـ کوتیان شیوهٔ ادارهٔ کشور را بوسیلهٔ بزرگان محلی تغییر ندادند . کوتیان تـا پایان کار ، نظارت برجنوب دورود را حفظ کردند . نبشته‌ای از « اوما » که بالاکاش مجاور بود بدست آمده است که بتاریخ سلطنت نوزدهمین « شاه » کوتی ـ « سیوما »[۷۸] مورخ می‌باشد .

« اوتوخگال » شاه شهر « اوروك »[۷۹] قدرت کوتیان را برانداخت . دو المثنای رونوشت کتیبهٔ منظوم وی از جنگ او با کوتیان حکایت میکنند .[۸۰] عصیان وخروج «اوتوخگال» بزمان تغییرو تبدیل شاهان کوتی موکول گشته بود (طبق روایات قدیمی

(۱) Gudea (۲) Nammaxani

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که در فهرست شاهان شومری منعکس شده است آخرین فرمانفرمای کوتی بنام «تیریکان»[۱] فقط ۴۰ روزسلطنت کرد). سیاست شاهان کوتی مردم شومر را سخت خشمناك ساخته بود و «اوتوخگال» مورد پشتیبانی عموم مردم بود. لشکریانی که علیه «اوتوخگال» وارد کارزار شدند دیگر آن داوطلبانی که از میان تودهٔ قبایل برخاسته زمانی بر «نارام-سوئن» شکست‌ناپذیر غالب گشتند، نبودند.

اکنون دیگر در رأس لشکریان کوتی بزرگان برده دار شومر و اکد قرار داشتند. چون: «نبی انلیل»[۲] اکدی و «اور - نینازو»[۳] - ی شومری - اینان محتملاً از امیران یکی ازمرا کزمهم شمال وجنوب دورود بودند که در تحت نظارت کوتیان وباتفاق امیران لاگاش بر کشوراعمال تسلط مینمودند. گمان نمیرود که در میان لشکریان مزبور دسته‌های کثیرالعدهٔ خاصی از کوتیان وجود داشته بوده است کاری که نخستین سران کوتیان انجام دادند، یعنی گردآوردن تودهٔ قبایل بمنظور تصرف دورود توانگروپرنعمت، مسلماً آسانتر از آن بود که همان عده‌را برای حفظ اراضی مغصوب دیگران جمع کنند. علی‌الخصوص که درآمد آن اراضی - بظن قوی - عاید افراد عادی عشیرتهای کوتی نمیگردید. بدین سبب مبارزهٔ «اوتوخگال» و «تیریکان» بصورت پیکار دو لشکر که ازلحاظ سطح تمدن وتسلیحات یکسان بودند درآمده بود، ولی این بار طرفداران «اوتوخگال»[۴] با روح مبارزه جوئی علیه ستمگران محلی وبیگانه مجهز بودند نه‌هواخواهان کوتیان. درطی نبردی که بسال ۲۱۰۹ قبل‌ازمیلاد در گرفت «اوتوخگال» پیروزی آسانی بدست آورد. «تیریکان» ازعرصهٔ پیکار گریخت و کوشید دردهکدهٔ «دوبروم» پنهان گردد ولی مردم اورا تسلیم «اوتوخگال» کردند واعدام شد.

بدین‌طریق «اوتوخگال» «سلطنت شومرواکد» را احیاء کرد ولی عامهٔ مردم

(۱) Tirikan (۲) Nabi-enlil (۳) Ur-ninazu (۴) Utuxegal

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که وی را یاری کرده بودند موفق باستفاده از ثمرات پیروزی نگشتند. چیزی از پیروزی بر «تیراکان» (درسال ۲۱۰۸ قبل‌ازمیلاد) نگذشت که «اوتوخگال» غرق شد ودر دورود قدرت بدست «اور- نامّو» حاکم «اور» و مؤسس سومین سلالهٔ «اور» افتاد. این سلاله شیوه های بیرحمانه‌ترین و آشکارترین حکومت استبدادی‌رابکاربست وبهره کشی‌ازبزرگان را تشدید نمود.

بدیهی‌است که ازاقدامات کوتیان پس‌ازفتح دورود محال بود چیزی استوار و پایدارپدیدآید. پیشوایان کوتیان و سران قبایل. تودهٔ قبیله ها را به ماجراجوئی کشاندند. درآغازفتوحات کوتیان‌اقدامات ایشان‌محتملاً ازجانب عامّهٔ مردم دورود پشتیبانی می‌شد ولی بنظر میرسد که بعدها بزرگان کوتی همت خویش را منحصراً مصروف به گرد آوردن ثروت کردند. غارت شهرهای دورود جز این سببی نداشت وتفویض زمام امور ادارهٔ آن خطّه بدست بزرگان شومر واکد - که می توانستند در ازای قدرت مکتسب خراج گزافی‌بپردازند- نیز جزاین‌توجیهی‌ندارد. بزرگان قبایل کوتی بسرعت با مقامات عالیهٔ برده داران شومر واکد جوش خوردند و عامّهٔ مردم دورود را تحت فشار ستمگری‌های خویش قرار دادند وبمنافع اکثریت‌افراد قبایل کوتی نیز خیانت کردند و کینه وبغض‌تابعان‌مظلوم راعلیه‌ایشان‌برانگیختند. بالنتیجه کوتیان بکوههای آذربایجان کنونی ایران رانده شدند و تلفات سنگین تحمل کردند وبتقریب دوران صد سالهٔ فرمانروائی ایشان در دورود جز سانحه‌ای گذران نبود وچندان‌تأثیری در رشد وتکامل جامعه - در میهن اصلی قبایل مزبور- نداشت. حتی بنظر میرسد که جریان پیدایش طبقات را هم درمیان کوتیان تسریع نکرد. ظاهراً بزرگان کوتی که توانگر شده بصورت برده داران درآمده بودند از طرف فاتحان نابود گشتند.

کوتیان عامی وعادی ازلحاظ ملك ومال چیزی از فتوحات کسب نکردند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدین سبب ، اختلاف از لحاظ ملك ومال درمیان کوتیان بعد از سقوط قدرت ایشان در دورود ، باحتمال نزدیك بیقین ، کماکان بالنسبه ناچیز بود .

مقداری آثار هنری در دست است که می‌توان بدوران فرمانفرمائی کوتیان در دورود مربوط دانست . بلاشك درمیان آثار مزبور مجسمه « لاگاشی » مربوط بدوران « گوده‌آ » (که سنت هنری عهد اکد در آن تعقیب شده ودرواقع نمودار اوج موفقیت های شومر واکد در تصویر وتجسّم است) مقام نخستین‌را اشغال‌میکند. ولی البته بررسی وبازدید آثار شومری واکدی اکنون جزو وظیفهٔ ما نیست . فقط مختصراً به آثاری که مربوط به سرزمین خاص کوتیان است اشاره می کنیم .

چنانچه توریخ پیشنهادی مـا صحیح باشد[۸۱] بی‌شك ، سرمفرغی که تصادفـاً نزدیك همدان ـ در سرزمین ماد ـ یافت شده وبعد بهموزهٔ «برمّر گلری»[۱] امریکا درنیویورك منتقل گشته است ، میان آثار مزبور مقام اول را حایز می بـاشد . بظنّ غالب مجسمهٔ مزبور که بحدس ما تصویر یکی از شاهان کوتی است ، از زیر دست یکی ازاستادان اکدی ویا عیلامی درآمده ویا کار استادی است کـه بسبك اکدی آشنا بوده است ، زیرا حاکی ازسنت هنری متکامل و طولانی میباشد . بنظر مـا این اثر مقام مشخصی را درمیان مجسمه‌های دورود (بین‌النهرین) درنیمهٔ دوم هزارهٔ سوّم قبل از میلاد اشغال میکند .

مجسمهٔ سر « برمّر گلری » وسر مفرغی پادشاه اکد از نینوا (یا باصطلاح « سر سارگون باستانی ») ومجسمهٔ زمان « گوده‌آ » جزو گروه کوچك مجسمه‌های آسیای غربی باستانی می‌باشند . چنانکه دانسته است ، هنر مزبور بر اثر حکومت استبدادی که موجب خرد کردن شخصیت افراد درمشرق باستانی گردید ، بیش از آن ترقی نکرد .

(۱) Bremmer Gallery

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجسمه مردی ریشو رانشان می‌دهد . وی ازحیث ظاهرنژادی بمردمی‌میماند که اکنون نیز در کوههای زاگروس زندگی می کنند[۸۲] . برسر او دستاری‌استوار نهاده شده است کـه اندکی با دستار عیلامیان مشابهت دارد[۸۳] واز زیرآن یکدسته مو نمایان است . چشمان بادامی (درعهد باستان ازمادهٔ دیگری غیر ازمادهٔ اصلی مجسمه ساخته شده ودرمحل چشم ترصیع گشته) از زیرپلکان‌سنگین وفروافکنده دیده می‌شود . بینی ضخیم ومدوّر است وریشهٔ بینی قوی . خطوط وعلامات فردی و ویژهٔ شخص مورد نظر کاملاً ترسیم وادا شده واین خودمجسمهٔ مزبور رابمقام یکی از درخشنده‌ترین آثارهنری مشرق باستانی‌بالا می‌برد . ظاهراً درنقش‌برجستهٔ صخرهٔ « شیخ خان » در قسمت علیای رود دیاله نیز نمونه‌ای از همین نـژاد مجسم گشته است . « ا . ت . آمی »[۸٤] انسان‌شناس فرانسوی تیپ انسانهائی راکه در زمان حاضر میان آذربایجانیان ناحیهٔ « شوشه » دیده شده است با مجسمهٔ مزبورقیاس می کند ومنطبق میداند . این تیپ میان «کاسیت» ها و دیگر کوهستانیان زاگروس نیـز فراوان بوده است[۸۵] .

نقش برجستهٔ مزبور مردی را نشان می‌دهد که فقط به‌دامنی ملبس است و دستاری (یا کلاهی از نوع بابلی) بسر وگردن‌بندی بـا آویزهٔ مدوّری بگردن دارد . تبرزینی بکمر زده است . دردست چپ کمانی دارد و بـا دست راست تیر از تیردان (؟) بیرون می کشد . پارا بروی دشمن مغلوب نهاده است . ودشمن دیگری در برابر وی دست استغاثه بلندکرده بخشایش میطلبد . نوشته‌ای نیز باین تصویر برجسته منضم است که از لشکرکشی بکشور « زابان » (؟) حکایت میکند و نام شخصی را که تصویر از اوست « لی شیر ـ پیر عینی »[(۱)] ذکر می کند . کشور « زابان » بر رود زاب سفلی نزدیك « آلتین کپرو » ـ ی کنونی قرار داشته است .

(۱) LiŠir-pirini

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲ـ نقش برجستهٔ « ان‌شبر-پیرعینی » برصخره. پایان هزارهٔ سوم ق.م. گرته

نام آن شخص نیز ـ اگرما درست خوانده باشیم ـ اکدی است[۸۶].

ازلوح « شیخ خان » پیداست که استاد نقار چندان چیره دست نبوده است: اشکال نامتناسب ورسم فاقد دقت ونادرست است. با اینحال تصویر از لحاظ صحت انتقال خطوط وویژگیهای نژادی بقدرکافی روشن است. نوشتهٔ مزبور ازنظردیرین نگاری وفقه‌اللغة از دوهزار سال قبل ازمیلاد زودتر نیست ـ و بظنّ غالب قدیمتر است. صاحب تصویر برجسته لقب شاهی ندارد ومحتملاً مانند « گوده آ » یکی از حکّام مستقل ویا یکی از سرداران بوده است. کاملاً می‌توانیم این اثر را بکوتیان منتسب کنیم، بخصوص که نام صاحب تصویر ترجمهٔ اسمی بیگانه است بزبان اکدی، و گرچه به‌اکدی مفهوم می‌باشد ولی به اسامی خاص اکدی تعلّق ندارد.

شاید دومین مجسمهٔ سر « برمّر گلری » را هم بتوان به هنر کوتیان منتسب دانست[۸۷].

آثار یاد شده ـ چنانچه واقعاً از مصنوعات کوتیان باشد ـ نشان می‌دهد که ایشان می کوشیدند هنر مستقلّ خویش را ایجاد کنند و از سنن استادان شومری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

واکدی استفاده کنند . شاید این روش می بایست منجر بایجاد هنری گردد که با معنی ومقام دولت وسطح رشد نیروهای تولید جامعهٔ ایشان ـ جامعه‌ای کـه دیگر جنبهٔ طبقاتی پیدا کرده بود ـ سازگار ومنطبق باشد . ولی درخطّهٔ کـوتیان هزارهٔ سوم قبل ازمیلادیك جامعهٔ طبقاتی واقعی ـ جامعه‌ای که برپایهٔ تضاد طبقات‌باشد ـ پدید نیامده بود . وایشان در مدار جـامعهٔ طبقاتی دورود (بین‌النهرین) کشانده نشدند و در کـوههای زاگروس هـم مقتضیات پیدایش چنین جامعه‌ای هنوز وجود نداشت .

اطلاعات بعدی مـا دربارهٔ کوتیان و بطور عموم در خصوص قبایل کوههای زاگروس بریده بریده وناقص است . شاهان سلالهٔ سوم «اور» دائماً در کوهپایه‌های زاگروس در جنگ بودند . تاریخ ظاهری این سلاله وسلالدهای بعدی را از آنچه اصطلاحاً « فورمولهای مورخ » نامیده می‌شود می‌دانیم : باین معنی که چون مبدأ تاریخ مشخصی برای محاسبهٔ سنین تاریخ در شومر و اکد وجود نداشته مبنای توریخ وقایع مهم بوده است .

نام هریك ازاین وقایع را بسالی که واقعه در آن وقوع یافته بود و یا بسال بعد آن می گذاردند . در « فورمولهای مورخ » سلالهٔ سوم « اور » غالباً به لشکر ـ کشیهائی که علیه « اوربیلوم » (« آربل » کـه اکنون اربیل نامیده می‌شود) و « سیموروم » (بدیگر سخن « زابان » ، که اکنون « آلتین کوپرو» نامیده میشود وبر زاب سفلی قرار دارد) و « شاشروم »[۱] یا « شا ـ آشوروم »[۲] (؟ ـ بعدهـا آشور واکنون قلاعات ـ شرکات (؟)) بعمل آمده است برمی‌خوریم . ودیگر اینکه از لشکر کشی علیه « لولوبو » و « خـارشی » و « کیماش» و «خومورتی »[۳] و «گانخار»[۴] ـ که اغلب از شهرهای هوریتی کوهپایه هـای دور دست زاگروس

(۱) ŠaŠrum (۲) Ša-AŠŠorum (۳) Xumurti (۴) Ganxar

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بوده‌اند سخن گفته شده است. محلّ ناحیهٔ «لولوبو» را اکنون می‌دانیم. «کیماش» ظاهراً درنزدیکی کر کوك کنونی و «خومورتی» در نقطه‌ای میان «کیماش» و «خارشی» واقع بود. ناحیهٔ اخیرالذکر محتملاً همان «کوه خارسی» آشوری است که در مرز ناحیهٔ ۴ (جدول تاریخی و جغرافیائی ما) و «آرستیا» ـ ی اورارتو ـ ئی (که ظاهراً نزدیك «توز ـ خورماتلی» کنونی) بوده است. دراین ناحیه یا اندکی نزدیکتر بخاك آشور باید «زابشالی» و «خوخونوری» و دیگر «شهرهائی» را که مطیع شاهان این سلاله گشته بودند، جستجو کرد[۸۹].

درپایان دوران سیادت سلالهٔ سوم «اور» اکثر اراضی اطراف دجله وآنسوی آن تابع «انسی» (حاکم ـ جانشین)[۹۰] شهر «لاگاش» در مسیر سفلای شط مزبور گشته بودند. مثلاً «آراد ـ ناننار» حاکم (جانشین) «لاگاش» درعهدپادشاه «شو ـ سوئن» (۲۰۴۶ تا ۲۰۳۸ قبل از میلاد) جزو دیگر القابش به «انسی» «سابوم»[۹۱] و کشور کوتیوم[۹۲(۱)] وحاکم «دیمات ـ ان لی‌لیا» و «آل ـ شو ـ سین» و «انسی» «خامازی» و «گانخار» وامیر «ایشار» وقوم «سو» (سوباریان = هوریان) و کشور «گارداك» وغیره نیز ملقب بود[۹۳].

مدارکی‌دال براینکه ازطرف ساکنان نواحی یادشده خطری متوجه دورود بوده است که سلاطین سلالهٔ سوم «اور» میخواسته‌اند با لشکرکشی بدانجا برطرف سازند، دردست نیست. درآن‌زمان درسرزمینهای مزبورثروت کلانی هم که فاتحان را بطمع افکند وجود نداشت. شایدهم درآن‌هنگام جاده‌ای که دورود رابه نواحی «موهنجو ـ دارو» و «خاراپی»[۹۴] ـ که دارای فرهنگ هندی‌بودند ـ مربوط می‌ساخت، از درهٔ دیاله میگذشته است. ولی علت اصلی لشکرکشیهای شاهان شومر واکد بکوهستان، ظاهراً، تمایل بگرفتن اسیران بود که به بردگیشان وا دارند.

(۱) Kutium

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محتملاً در آن زمان نیز مانند هزارهٔ دوم قبل از میلاد بردگان لولوبی و کوتی در دورود معروف بوده‌اند.[۹۵]

آکادمیسین «و. و. استرووه»[۹۶] مدارك جالبی دربارهٔ صورت لوازم و خواربار اردوگاه زنان اسیر که درزمان یکی از شاهان سلالهٔ سوم «اور» به بردگی درآمده بودند منتشر کرده‌است (مدارك مزبور بتاریخ سال پنجم سلطنت شاه «بور-سوئن» یعنی محتملاً ۲۰۵۱ قبل از میلاد مورخ می‌باشند) صورتهای مزبور که فقط چهار ماه با یکدیگر فاصله دارند نمودار شرایط واوضاع وحشتناك زندگی زنان اسیر واز آنجمله زنان باردار و بچه‌دار می‌باشد و گرسنگی و مرگ و میر عجیبی که در اردوگاه حکمفرما بود از آن مستفاد میگردد.

آکادمیسین و. و. استرووه معتقداست که لااقل بخشی از زنان مذکور هوریانی بودند. ولی با اینکه میان نامهای مزبور اسامی شومری[۹۷] واکدی[۹۸] نیز در ردیف برخی نامهای هوریانی[۹۹] دیده می‌شود، بنظر ما، اکثر نامها را نمیتوان از لحاظ نام‌شناسی هوریانی توجیه نمود.

آکادمیسین «و. و. استرووه» تذکر داده است که محتملاً اکثر اسیران هنگام لشکر کشی به «اوربیلوم» (آربل)[۱۰۰] گرفته شده بودند. این ناحیه ملتقای مناطق نژادهای اکدی (آشوری) وهوریانی و کوتی بوده‌است وشاید بسیاری از نامهای زنان که درصورتهای مزبور آمده کوتی باشد.[۱۰۱] این اسناد تصویر روشنی از خصوصیات روابط متقابل دولت برده‌دار دورود و قبایل کوهستان زاگروس بدست می‌دهد. مقام بلند فرهنگ ومدنیت دورود آن دوران در تاریخ جهان هرچه باشد، این نکته مسلّم است که ازلحاظ قبایل کوتیان و لولوبیان، شومریان واکدیان ظالم وستمگر بودند وقبایل مزبور را بمنزلهٔ مخزنی میشمردند که از آن برده بدست آورند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ـ ساکنان ماد غربی درهزارهٔ دوم قبل ازمیلاد ـ کاسیتها[۱۰۲]

درآغاز هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد وضع اندکی دگرگون شد.

درهزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد پیشرفتهای مهمی‌درتولیدات وزندگی‌اجتماعی مردم سرزمینی که بعدها ماد خوانده شد (ونواحی‌مجاورآن یعنی‌قفقاز وایران) صورت گرفت. درآنزمان تولید مفرغ را کاملاً آموخته وچرخ کوزه گری درهمه جا بکار افتاده بود. انواع ظروف تغییرشکل داد و تزئینات آن دگرگونه شد. برروی هم درتمدن وفرهنگ مادی تغییرنسبةً مهمی پدیدآمد و بدین سبب دانشمندان غرب، دراینمورد نیزبوقوع یکی‌ازمهاجرتهائی که بصورت کم‌وبیش منظم صورت می گرفت قائل شدند[۱۰۳].

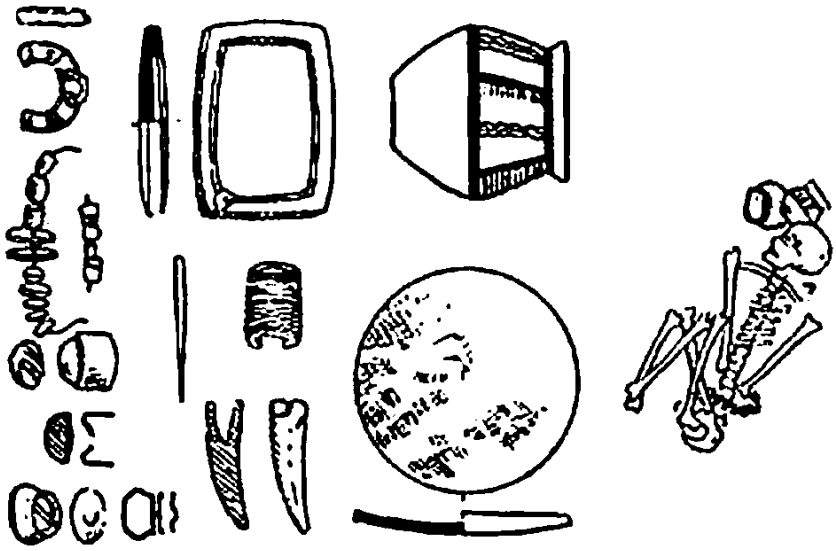

۱۳ـ اثاثیهٔ درون‌گوری در تپه سیلك. پایان هزارهٔ سوم ق.م.

در بطون سازمان جماعت بدوی که هنوز وجود داشت مورد بهره کشی از بردگان بطور دائم‌التزایدی تکرار می‌شد. از دوران فتوحات کوتیان اسیر گرفتن بیگانگان یك پدیدهٔ متداول شده بود. در مزار «گوی‌تپه» از ۱۲ گوری که‌کاوش شد (٤صندوق سنگی و۸صندوق گلین) درچهار صندوق سنگی‌ولااقل سه صندوق گلین ـ درهریك دو اسکلت‌آدمی وبیشترازدو کشف شد. ممکن‌است تصورشود که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با مزار مشترك یك عشیره یا خاندان سر کار داریم . ولی بی‌شك میتوان گفت که برخی از گورها (بخصوص گور « A » که توسط «بر اون» حفاری شده ویکی از اسکلتها بحالت دراز کشیده قرار داشت وکاسه‌ای زیر سر داشت وچهار اسکلت بحالت چمباتمه ودو اسکلت بحالت نشسته در گوشه‌های گور مدفون شده بودند) مدفن صاحب بردگان وبردگان وی است[۱۰۴] . شاید در بعضی موارد زن هم می‌بایست درپی شوهر مدفون شود . اگرچنین باشد خود گواه آنست که سازمان پدرشاهی جانشین مادرشاهی شده بوده است .

پدید آمدن حصارهای دفاعی در گرداگرد نقاط مسکون از افزایش ثروت حکایت می کند (« گی ـ تپه » ، « تورنگ تپه » نزدیك استراباد کنونی و در اراضی هیرکانی باستانی) ، درآن زمان دامها ثروت اصلی را (با حفظ تولیدات زراعتی) تشکیل می‌دادند ونکتهٔ مهم اینست که تعداد دامهای کوچك ـ خوك وبز وبخصوص گوسفند ـ رفته رفته ازدامهای بزرگ بیشترمیشد . براثر افزایش تعداد دامها مسئلهٔ تأمین مراتع برای ایشان پیش‌آمد و محتملاً اهالی اندك اندك شیوهٔ زندگی نیمه اسکان یافته را پذیرفته ودرتابستان دامهارا بکوهها بردند .

دراین دوره نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار صورت گرفت وقبایل شبان‌ـ پیشه وزراعت پیشه پدید آمدند . ازدیگر سو بعضی قبیله‌هادرتولیدانواع گوناگون مواد خام (مثلاً فلزات) وپیشه های گوناگون تخصص یافته واین تخصص بسته به ناحیهٔ سکونت ایشان بود .

مثلاً قبایل کوهستانی ناحیهٔ واقع میان ماد و عیلام (درلرستان کنونی) چیره دستی فوق‌العاده‌ای درساختن مصنوعات مفرغی بدست آوردند .

از منابع مکتوب چنین بر می‌آید که درهزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد مردم ساکن سرزمینی که بعدها ماد نامیده شد کماکان ناهم آهنگ بود ، ظاهراً از لحاظ تمدن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وفرهنگ نیز یکدست نبودند. مثلاً تمدن و فرهنگ تپه گیان (قشرهای ٤ تا ۲) (از لحاظ باستانشناسی) به عیلام گرایش دارد. فرهنگ و تمدن «گوی تپه» (قشرهای «D» و «C») که محتملاً مربوط به کوتیان است، مقامی جداگانه دارد ولی از برخی جهات با تمدن قفقاز متشابه می‌باشد. فرهنگ وتمدن تپه حصار (قشر۲) وتپه سیلك و «تورنگ تپه» ظاهراً باآسیای میانه مربوط است[۱۰۵].

منابع مکتوب بیشتر مدارکی در بارهٔ کاسیان یا «کاسیتها» ـ که در آن زمان مهمترین قبایل کوهستان زاگروس شمرده می‌شدند ـ بدست می دهند. ناحیهٔ زاگروس با سرزمین گسترش تمدن وفرهنگ بابلی تماس داشت.

محلّ سکونت «کاسیتها» (به اکدی «کاشی» kaššî) ـ از ازمنهٔ قدیم تا فتح ایران بدست اسکندر مقدونی ـ کشور کوهستانئی بود که درفهرست ما همان ناحیهٔ ۸ می‌باشد (یعنی در بخش علیای رودهائی کـه دره‌های آنها در عهد باستان کشور عیلام را تشکیل میدادند) واکنون لرستان نامیده می‌شود. گواه منشأ نژادی کاسیان قریب پنجاه کلمه ونام خاص است که باترجمهٔ اکدی در متون لغوی آشوری وبابلی محفوظ است وهمچنین مقداری اسامی خاص کـه دراسناد تجاری و اقتصادی بابلی باقیمانده و کتیبه‌های شاهان که مربوط به هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد می‌باشد و بدست ما رسیده. اکنون می‌توان این حدس را بیشتر محتمل دانست کـه کاسیان قبیله‌ای بودند کوهستانی وپیشهٔ دامداری داشتند وبزبانی که با عیلامی قرابت داشت سخن میگفتند[۱۰۶].

زمانی این عقیده رایج بود که کاسیان هند و اروپـائی بوده، یـا لااقل چنان روابط وتماس نزدیك باعناصر نژادی هند واروپائی داشتند که زبان وفرهنگ وتمدن ایشان بنحوی مشهود ازآن متأثر گشته[۱۰۷].

ولی مدارکی که بنفع مناسبات هند واروپائی کاسیان وجود دارد چنان‌ـست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که بـالضروره باید کاسیان را یافاقد رابطه باهند و اروپائیان شمرد ویا ـ غیر مستقیم وبسیار دورادور ـ باعناصر اخیرالذکر مربوط دانست .

گمان میرود که کاسیان از دوران دیرین که کس بیاد ندارد در ناحیهٔ مذکور زندگی می کردند ، همچنانکه عیلامیان که همسایه و محتملاً خویشاوند ایشان بودند در سرزمین خویش میزیستند . بهر تقدیر کاسیان از آغـاز هزارهٔ سوم قبل از میلاد در آن مکان زندگی می کردند وبعدها بدامداری وزندگی نیمه‌اسکان‌یافته در کوهها اشتغال داشتند . باحتمال قوی قبایل کنونی لر که با دامداری در کوهستان اعاشه می کنند ازاخلاف ایشان می‌باشند که ازلحاظ زبان ایرانی شده‌اند واکنون نیز درهمان سرزمین ساکن هستند ـ سرزمینی که بنام ایشان لرستان خوانده می‌شود . بااینحال دربع دوم هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد بخشی از کاسیان درحرکت و انتقال قبایل شرکت جسته از کوهها بدرهٔ رود دیاله نفوذ کرده وازآنجا گاه وبیگاه به بابل دستبرد میزدند . اکثر محققان این فعالیت کاسیان را بظهوراسب ـ حیوان حمل ونقل ـ مربوط میدانند .

اززمانهای دیرین مردم آسیای غربی بااسب آشنا بودند . مثلاً شومریان از اسب اطلاع داشتند وآنرا « خر کوهی (شرقی) » ـ «آنشو کوررا»[1] مینامیدند[۱۰۸] ولی اسب درآن زمان هنوز اهلی نشده بود . درشومر خران را به عرابه‌های‌جنگی ووسایط نقلیه می‌بستند . ولی بعضی تصاویر حیوانات که به‌عرابه بسته شده دردست است که از خر بسیار درشت‌تر بنظر میرسد[۱۰۹] . ظاهراً باید قاطر باشد : شاید عدهٔ قلیلی اسب را در بند نگاه می‌داشتند تا با خران جفت گیری کنند[۱۱۰] . در اسناد بابلی ، بلافـاصله بعد از عصر « هامورابی » (قرن هجدهم قبل از میلاد) ، ازاسبان اهلی‌یاد شده‌است[۱۱۱] . «ب.ب. پیوطروسکی»[۱۱۲] ترقی اسب داری را باترقی دام داری

(۱) AnŠu-kurra

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیمه اسکان یافته مربوط میداند زیرا که « اسب سواری درمرابطات مراتع تابستانی با مساکن دائمی بکارمیرفت» . بدین سبب ترقی اسب داری درهزارهٔ دوم قبل ازمیلاد قابل درك می‌باشد . اسب داری اجازه داد که قبایل شبان پیشه بیشتر تحرك داشته باشند وجامعهٔ ایشان بعدها در برخی نواحی بالکل بشیوهٔ دام داری صحرانشینی (که با کوچ بعضی گروههای قبیله توأم بود) گرائیدند .

دراربع دوم هـزارهٔ دوم قبل ازمیلاد استفاده ازاسب ـ چون حیوان اهلی ـ در بسیاری از کشورهـای آسیای مقدّم متداول گشت . در آسیای صغیر در مستعمرهٔ آشوری « کانس » ـ قرن بیستم قبل از میلاد ـ به تصویر عرابه‌ای برمیخوریم کـه اسبان آن را میکشند[۱۱۳] . در ربع سوم هزارهٔ دوم در کشور هیتی از اسب نه تنها برای کشیدن عرابه‌های جنگی (اسب نر) بلکه برای شخم زمین نیز (از مادیان) استفاده می‌شد[۱۱۴] . اسب و عرابه در قرنهـای هجدهم و هفدهم قبل از میلاد بـا کیکسوسها[۱] وارد مصر شد .

در کشور هوریانی « می‌تانی » که در اواسط هـزارهٔ دوم قبل از میلاد بخش شمالی بین‌النهرین وقسمت جنوبی فلات ارمنستان وحصه‌ای ازسوریه و سرزمینهای واقع درمشرق دجله را شامل می گشت ، استفاده ازاسب بسیار متداول بود و آنرا به عرابه می‌بستند . محتمل است که « می‌تانی » حتّی مرکز اسب پروری بوده‌است زیرا رسالاتی در این فن اززبان هوری در سرزمین پادشاهی هیتیان وهمچنین آشور ترجمه شده بود[۱۱۵] .

ضمناً این نکته جالب توجه است که اصطلاح « مسابقهٔ اسب دوانی » که در

(۱) قبایل صحرانشین که‌ازآسیای مقدم بمصرهجوم کرده دربخش شرقی دلتای‌نیل‌پایتخت‌خویش را بنام «آواریس» بناکردند . ولی در زمان فرعون یا خموس‌اول (۵۹ـ۱۵۸۴ قبل ازمیلاد) بالکل منقرض شدند . (مترجم)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رسالهٔ «کی کولی» ازمردم «می‌تانی» محفوظ مانده هند و اروپائی - یـا صحیح تر بگوئیم - هند و ایرانی است (واگر دقت بیشتری شود محتملاً هندی است)[۱۱٦] . این حقیقت ودیگراینکه بسیاری از بزرگان هوریانی درآن زمان به نامهای‌هند و ایرانی نامیده میشدند[۱۱۷] محققان را برآن داشت که پندارند ، عـرابهٔ اسبی را قبایل هند وایرانئی که به آسیای مقدّم هجوم کرده بودند باخود به‌آنجا آوردند . این فرضیه را واقعهٔ دیگری نیز تأیید می کند - باین معنی کـه در طی هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد[۱۱۸] . شاخهٔ هندی قبایل هند وایرانی در هند نیز با اسبان و عرابه ها ظاهر شده و بتقریب در همان زمان تمدن قدیم دراویدی (؟) « موهنجو - دارو » منقرض گردید .

ظاهراً درآغاز هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد اقوام هند و ایرانی که اسب را اهلی کرده برای کشیدن عرابه‌ها بکار می‌بردند باسرعت بیشتری ازمسکن بدوی خویش بحرکت درآمده باکناف پراکنده شدند . باید اذعان کرد که درآن زمان آسیای میانه مسکن ایشان بود[۱۱۹] . گمان میرود که قبایل هندی پیش‌ازدیگران‌بحرکت درآمدند وبرخی ازشاخه‌های آن بعدها وارد ایران شدند واز آنجا به‌آسیای‌مقدم رفتند وتودهٔ اصلی آن قبایل درشمال غربی هند سکنی گزیدند . ولی این میرساند که هندی زبانان می‌بایست با عرابه‌های خویش از طریق دره های زاب کوچك و دباله[۱۲۰] بجلگه‌های بین‌النهرین سرازیرشوند .

معهذا چنانکه پیشتر گفته شد آشنائی با اسب بهیچوجه در انحصار هند و اروپائیان وازآنجمله هند و ایرانیان نبود . شومریان نیز تااندازه‌ای ازآن‌حیوان اطلاع داشتند . راست است که درازمنهٔ بسیار قدیم در جلگه ها و دره‌های مشرق اسب تربیت نمیشد[۱۲۱] . ولی در فلانها ، محتملاً ، درزمان واحد گـروههای نژادی مختلف باستفاده از اسب آغاز کردند[۱۲۲] وکشف واختراع یك قبیله بسرعت بقبایل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگر نیز منتقل می گردید . نه تنها هند وایرانیان بلکه دیگر قبایل نیز بحرکت در آمدند ویکی از آنها قبیلهٔ « کاسیان » بود . اما اینکه موضوع اهلی ساختن اسب به نام کاسیان پیوستگی دارد ... از این نکته معلوم می‌شود که دراسناد بابلی از آغاز دوران کاسیان ازاسب غالباً یاد می‌شود ودر نقوش منقور برسنگ هم (در آن زمان) حیوانات عجیب افسانه‌ای کشیده شده است که ازشکل اسب الهام گرفته شده واین اشکال درهمان دوران در کنار نقش‌های تزئینی ویژهٔ کاسیان دیده می‌شود .

اکنون برآنند که « گانداش » مؤسس سلالهٔ کاسی معاصر «سامسوئیلونی» پسر « هامورابی » پادشاه بابل بوده است . منابع بابلی متذکر می گردند که در سال نهم سلطنت « سامسوئیلونی » (۱۷۴۱ قبل ازمیلاد) جنگی با کاسیان در گرفت . درمعبد بزرگ بابلی خدای « انلیل » درشهر « نیپپور » نیزه‌ای یافت شده که نام « گانداش » بر آن کنده شده‌بود وچنین برمی‌آید که گانداش نه فقط دربخش مرکزی خاك بابل نفوذ کردبلکه چندی نیزدر آنجا توقف نمود . آن هنگام آغازسلالهٔ کاسی شمرده می‌شود . معهذا « سامسوئیلونی » توانست مجدداً دربخش اعظم خاك دورود قدرت را بدست آورد . پادشاهی کاسیان در آن‌زمان محتملاً درهٔ دیاله را درتصرف داشت وقسمت سفلای آن دره (پادشاهی باستانی «اشنون»[۱] یا «آشنوناك»[۲]) درآن عهد بنام «توپ لیاش» خوانده می‌شد .

ما نخستین شاهان کاسی را بنام می‌شناسیم و از مدت سلطنت ایشان بتقریب اطلاع داریم (گانداش بتقریب از ۱۷۴۱ تا ۱۷۲۶ قبل ازمیلاد ، آگوم بزرگ تقریباً از ۱۷۲۵ تا ۱۷۰۴ ، کاش‌تی‌لیاش اول تقریباً از ۱۷۰۴ تا ۱۶۸۳ ، اوشی تقریباً از ۱۶۸۲ تا ۱۶۷۴ ، آبی‌راتاش[۳] تقریباً دراواسط قرن هفدهم قبل ازمیلاد ، اورشی گورومانش[۴] پایان قرن هفدهم قبل ازمیلاد) ولی دربارهٔ کارهائی که انجام داده‌اند یا وقایعی که در

۱) BŠnunn ۲) AŠnunnak ۳) AbirattaŠ ۴) UrŠigurumaŠ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عهد سلطنت ایشان وقوع یافته چیزی نمی‌دانیم. فقط کتیبهٔ «آکوم‌دوم» ملقب به «کاك رم»[۱] (که محتملاً بمعنی «شمشیر رحمت» یاچیزی شبیه‌بدان‌است)[۱۲۳] که‌بظن نزدیك بیقین معاصر واقعهٔ نهب و غارت بابل بدست هیتیان بوده (واقعه‌ای که در سال ۱۵۹۵ قبل از میلاد موجب سقوط سلالهٔ «هامورابی» گشت) اطلاعات چندی بدست می‌دهد.

در آن کتیبه «آکوم‌دوم» خویشتن را «خلف‌نورانی‌خداوند» شوکامونا»[۲] [۱۲۴] ... وپادشاه کاسیان و اکدیان و پادشاه کشور پهناور بابل که آشنوناك را با عدهٔ کثیری آدمیان مسکون ساخته وپادشاه «پادان»[۳] و «آلمان»[۴] وپادشاه کوتیان بیخرد» وغیره میخواند. اومیگوید که مجسمه‌های خدایان را از خانا درفرات وسطی، به بابل باز گرداند. محتملاً مجسمه‌های مزبور را هیتیان پس از تخریب بابل ـ هنگام عزیمت در آنجا گذاشته بودند. بدینقرار آکوم دوم درنقش وارث و خلف شاهان بابل ظاهر می‌شود. وی تازمانی که شاهان سلالهٔ «هامورابی» دربابل‌حکومت می کردند، یعنی‌تا۱۵۹۵قبل ازمیلاد ـ (طبق توریخ استرووه ـ اسمیت)[۱۲۵] قادرنبودآن شهررا اشغال کند، ولی چون‌پسر «اورشی گورومانش» بود(چنانچه درمورد گانداش‌با تاریخ۱۷۴۱-۱۷۲۶ق. م. موافق باشیم) نمی‌توانیم دوران سلطنت او را (آکوم[۵] دوم را) متأخرتر از آغاز قرن شانزدهم قبل از میلاد بدانیم.

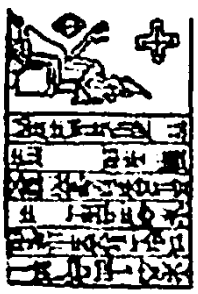

۱۴ـ نمونهٔ نقش مهر استوانهٔ دوران کاسیان مکشوف دربابل. ربع سوم هزارهٔ دوم ق. م.

ظاهراً وی بابل را براثرهیتیان که در شرف عقب نشینی بودند[۱۲۶] اشغال کرد وبدین‌سبب فی‌الواقع مؤسس سلالهٔ نوین‌کاسی شاهان بابل بود.

معهذا «آکوم دوم» فقط شاه‌بابل نبود ودیدیم که خویشتن را «پادشاه «پادان»

۱) Kâkrûma ۲) Šukamunn ۳) Padan ۴) Alman ۵) Agum

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و «آلمان» و«پادشاه کوتیان» می‌خواند. آلمان (که بعدهاعادةً «هالمان» نامیده می‌شد) همان حلوان - یا کوهپایهٔ زاگروس بر سر راه بخش علیای رود دیاله می‌باشد[۱۲۷]. اما «پادان»[۱۲۸] را محتملاً باید همان «پادیر»مذکوردر کتیبهٔ پادشاه «آنوبانی‌نی» و «پیتان»[(۱)] که درقرن هفتم‌قبل‌ازمیلاد درحدود کوهستان‌شمالی‌عیلام قرارداشته وذیلاً از آن سخن گفته خواهد شد دانست. اما راجع به «کوتیان» که آگوم ازمقام منیع جلال وعظمت جدیداً کتساب وبرده پرورانهٔ خویش ایشان را «مردم بیخرد» می‌خواند باید گفت که آنان، در فهرست القاب وی، نمایندگان سرزمین‌پهناوری بوده‌اند که بعدها شمال غربی کشور ماد را تشکیل داد ودرآن عهد مسکن‌قبایلی‌بود که درعصرجماعات بدوی زندگی می‌کردند. بنابراین پادشاه‌کاسی مدعی‌حکومت ویا لااقل سلطنت بربخش مهمی ازاراضی ماد آینده بود.

آیا دلیلی برای این ادعا داشت؟ مسلماً وی قادر نبود برقبایل «کوتیان» که درشرایط واوضاع جامعهٔ ماقبل طبقات میزیستند حکومت واقعی داشته اعمال‌قدرت کند. گمان می‌رود فقط گاه وبیگاه حملاتی بدهکده‌های ایشان می‌کرد وعده‌ای برده و دام برسم «خراج» می‌گرفت. ولی کاسیان در برخی از نواحی ماد آینده سکونت گزیدند و باحتمال قوی نواحی مزبور بوجهی استوار جزو قلمرو دولت جدیدالتأسیس «کاسی» شدند وبنام «کار - دونیاش»[(۲)] موسوم گردیدند[۱۲۹]. این‌ناحیه در درجهٔ اول اراضی درهٔ دیاله را مشتمل بود. دیدیم که بخش سفلای دیاله - یا «آشنوناك» باستانی - در آن زمان توسط کاسیان مسکون شده (؟)، بنام کاسی «تو پلیاش» موسوم گردیده بود. چنین وضعی دربخش وسطای مسیردیاله - یعنی‌نامار (نامرو، ناوار باستانی) نیزپیش آمد. درهزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد «ناوار» جزو اراضی هوریان بود (چنانکه تذکر دادیم قدیمترین نوشتهٔ هوریانی متعلق به تیشاری[(۳)]

(۱) Pitan (۲) Kardunyaš (۳) Tišari

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاه اورکیش[۱] وناوار[۲] می‌باشد) وبعدها مردم آن خطه اکدی شدند. درعهد کاسیان ناحیهٔ مزبور بتصرف بزرگان قبایل کاسی درآمد.[۱۳۰]

آثارنقاط مسکونی کاسیان، درنواحی دوردست ماد، تاهزارهٔاول قبل ازمیلاد نیز محفوظ مانده بود (دراین باره بمطالب بعد رجوع شود). بدینقرار عنصرنژادی کاسی در حدود جنوب غربی ماد از زمان سلطنت کاسیان بحد قابل ملاحظه‌ای انتشار یافته، شاهدآن زمان بود.

باین نکته باید توجه خاص مبذول داشت که‌کاسیان لقب سلطنتی «یانزی»[۳] را بسیار بکار می‌بردند. این لقب را نه‌تنها کاسیان بکاره‌می‌بردند (درلغت‌نامهٔ کوچك کاسی ـ اکدی که محفوظ مانده و در اسامی خاص[۱۳۱] دیده شده است) بلکه در خاك ناماروهمسایهٔ آن «بیت هامبان»[۱۳۲] وناحیهٔ «آلابری»[۴] درجنوب دریاچهٔ ارومیه[۱۳۳] وناحیهٔ «خوبوشکی»دردرهٔ رود بختان ـ جنوب دریاچهٔ وان[۱۳۴] ـنیزمتداول بوده‌است. مربوط کردن دو ناحیهٔ اخیرالذکر به کاسیان امری دشوار است ولی به کوتیان می‌توان مربوطشان ساخت[۱۳۵] بدین طریق معلوم می گردد که اصطلاح «یانزی» در مورد پیشوا یا پادشاه ظاهراً نه فقط میان کاسیان شیوع داشته بلکه نزد کوتیان نیز متداول بوده است. آیااین‌پدیده ازقرابت زبانی‌ایشان حکایت می کند؟ البته ممکن است که چنین اصطلاحی راکوتیان از کاسیان و یا کاسیان از کوتیان بوام گرفته باشند ولی در عین حال این احتمال نیز وجود دارد که دو گروه نژادی مزبور (کاسی و کوتی) از لحاظ زبان تاحدّی قرابت داشته‌اند. پس‌وند š– وAš (ش‌وآش) را که خاص زبان کاسی است باپس‌وند uš و eš (اوش و ِاش) که ویژهٔ کوتی است مقایسه کنید.[۱۳۶]

بعد ازآگوم دوم شاهان کاسی بصورت شاهان واقعی بابلی در آمدند، گرچه

(۱) Urkiš (۲) Navar (۳) Janzi (۴) Allabri

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نامهای کاسی میان افراد خاندان سلطنت و مردم عادی مدتی مدید - یعنی تا قرن یازدهم قبل از میلاد دیده میشود[۱۳۷]. تا زمانی که درهٔ دیاله در دست شاهان کاسی بابل بود. ایشان قادر بودند کما کان بامیهن کوهستانی خویش مرتبط باشند وعنصر نژادی کاسی محفوظ بماند و در تودهٔ مردم محلی بابل مستحیل نگردد. از قرن پانزدهم قبل‌ازمیلاد آشوریان کوشیدند درناحیهٔ «آراپخو» (کرکوك کنونی) - که پوششی برای مدخلهای «نامار» بود - نفوذ کنند. درقرن چهاردهم پیش‌ازمیلاد - پس‌ازشکستی که ازطرف «آدادنراری»[۱] اول فاتح آشور بر «نازی‌ماراتاش»[۲] پادشاه کاسی وارد آمد - میان آشور وبابل مرزی « ازمحل مقابل پی‌لاسکی(؟) در کرانهٔ دیگردجله (ازطریق) کوه آرمان[۳] (به) « اوگار-ساللی »[۴] تا «لولومیان»[۱۳۹] کشیده شد. این‌عمل خطرمستقیمی برای درهٔ دیاله ایجاد کرد، معهذا برغم‌تشبثاتی که آشوریان برای نفوذ در نواحی جنوبی‌تر بعمل آوردند، حتی‌بعداز سقوط سلالهٔ کاسیان درقرن دوازدهم پیش ازمیلاد - نیزناحیهٔ مزبوردر دست بابلیان‌باقی‌ماند[۱۴۰]. از یکرسو مدارکی که مؤیّد حکومت شاهان کاسی آن زمان بر اراضی پهناور کوهستان مشرق باشد (چنانکه درعهدآگوم دوم بود) دردست نیست.

در سراسر دورهٔ حکمفرمائی سلالهٔ کاسی جنگجویان آن قبیله پشتیبان و تکیه‌گاه‌آن سلاله بودند وحتی‌یك‌نوع صنف نظامی را تشکیل میدادند که - ظاهراً حتی هنگامی که از لحاظ نژادی بالکل با اکدیان و بابلیان ممزوج گشتند نیز - کما کان باسم« کاسیان » نامیده میشدند. درهرحال درقرن نهم قبل ازمیلاد هم از جنگجویان « کاسی » بـابل سخن گفته شده است[۱۴۱]. خدایان کاسی، چون «شوکاموُن»[۵] و«شیمالی»[۶] و«کاشو»[۷] (بزبان اکدی کاشو kaššû - کاشی)

(۱) Adadnerari (۲) NazimarattaŠ (۳) Arman (٤) Ugar - salli
(٥) Šukamun (٦) Šimali (۷) KaŠŠu

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیز دیر بازی پس از سقوط سلالهٔ کاسیان (تقریباً ۱۱۷۱ قبل از میلاد) مورد احترام بودند.

فراز و نشیبهای تاریخ کشور کاسی و بابلی «کار- دُونیاش» و مناسبات آن با مصر و هیتیان و مبارزهٔ آن با آشور- که گاهی موفقیت با این و گاه با آن بود - و غیره در واقع مربوط به تاریخ بابل است و ما از آن وقایع یاد نخواهیم کرد. فقط باید سخنی چند دربارهٔ فرهنگ و تمدن کاسیان گفته شود.

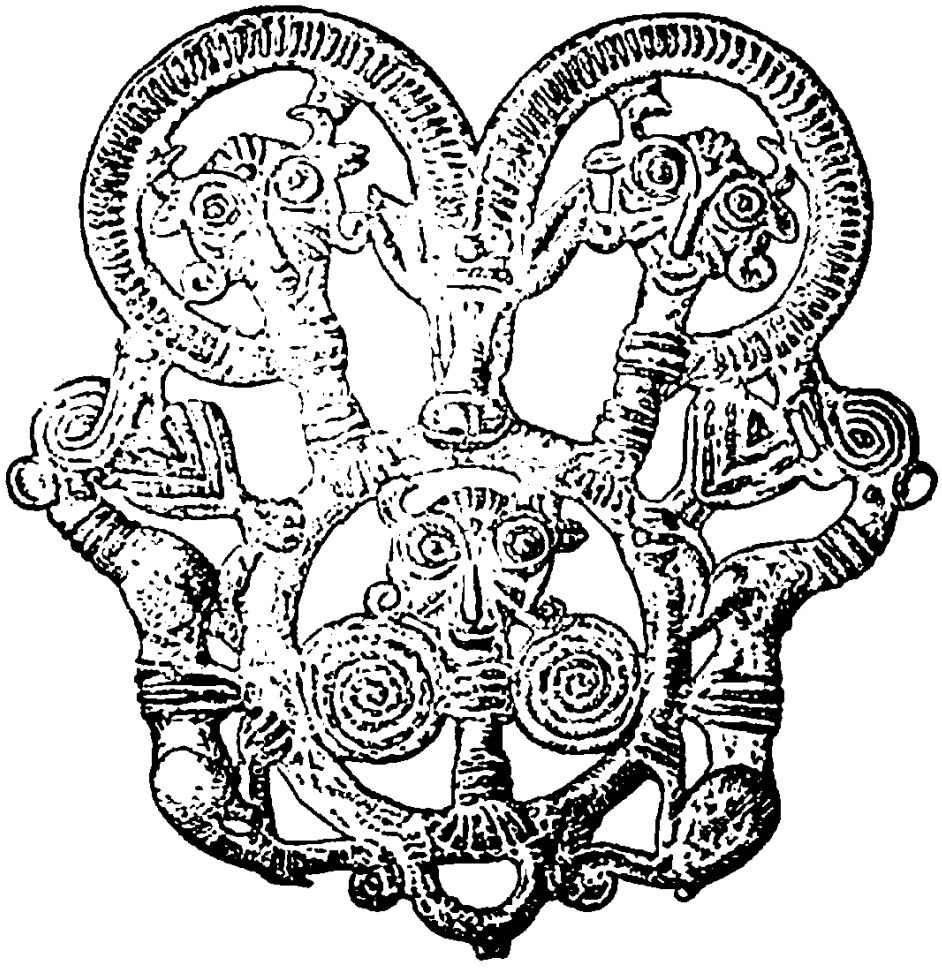

۱۵ــ بخشی از زینت سنجاقی مفرغی (؟) ازلرستان ــ اواسط هزارهٔ دوم ق. م.

باحتمال قوی آنچه «مفرغهای لرستانی»[۱۴۲] نامیده میشود مربوط به قبایل کوهستانی «کاسی» می‌باشد. اینها مقداری مصنوعات مفرغی هستند که براثر حفریّات وحشیانهٔ سالهای پیرامون ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در ناحیهٔ لرستان (ایران کنونی) وبخصوص در ناحیهٔ هرسین (برجادهٔ کرمانشاه - خرم آباد) بدست آمده و باروپا منتقل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده است . مکشوفات لرستان زمانی مورد توجه باستان‌شناسان اروپائی قرار گرفت که معلوم شدتقریباً تمام گورها را غارت کرده‌اند .[۱۴۳-۱۴۴] دانشمندان پس از بحثها و جدالهای طولانی اذعان کردند که اکثر آثار «مفرغی لرستان» مربوط بدورهٔ اواسط هزارهٔ دوم و آغازهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد می‌باشد .

بیشتر این اشیاء ـ مربوط به زین و برگ و یراق اسب می‌باشد : چون حلقهٔ لگام ولگام وغیره . وهمچنین اسلحه وزینت آلات و لوازم برگزاری آئین مذهبی (عصای سحّار وغیره) . اینکه لگام ویراق مکشوف در لرستان ـ از آن عرابه بوده ـ نشان می‌دهد که اشیاء مزبور بدهزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد مربوط می‌باشد : درهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد عرابه کمتردرجنگها بکارمیرفته است . ظاهراً لوازم وساز وبرگ عرابه که در لرستان کشف شده از لحاظ ساختمان بطور عموم با ساز و برگ عرابه‌های آسیای مقدّم وبخصوص شومر ازیکنوع بوده است .

جالب‌ترین ویژگی مصنوعات مکشوف درلرستان تزئینات پیچ درپیچی است که بسحروخدایان اساطیری مربوط است وبصورت نقوش آدمیان وددان (بزان کوهی، پلنگان ، شیران ، گاوان نر ، اسبان ، گریفون ـ که تن شیروبال وسرعقاب و گوش اسب وتاجی چون باز ماهی دارد ـ وابوالهول وغیره وغیره) که بوضع شگرفی تلفیق گشته در آمده است . نیك مشهود است که سازندهٔ این مصنوعات زیبائی خطوط و اشکال رادرك واحساس مینموده‌است.مفرغ«لرستانی» گواه چیره‌دستی عجیب فلزکاران عهد باستان است . موضوعهای اساطیرئی که درآثار مزبور منعکس شده است بسیار جالب توجه می‌باشد . بااینکه بسیاری ازموضوعهای مزبور درآثاردورود باستانی نیز وجودداشته(مانند صحنهٔ جنگ تن به‌تن پهلوان با ددان) اخیراً خاطر نشان شده‌است که برخی‌ازموضوعهارا می‌توان باافسانه‌های اساطیری آسیای میانه وایران ـ که بخصوص دراوستا منعکس شده ـ مربوط دانست .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

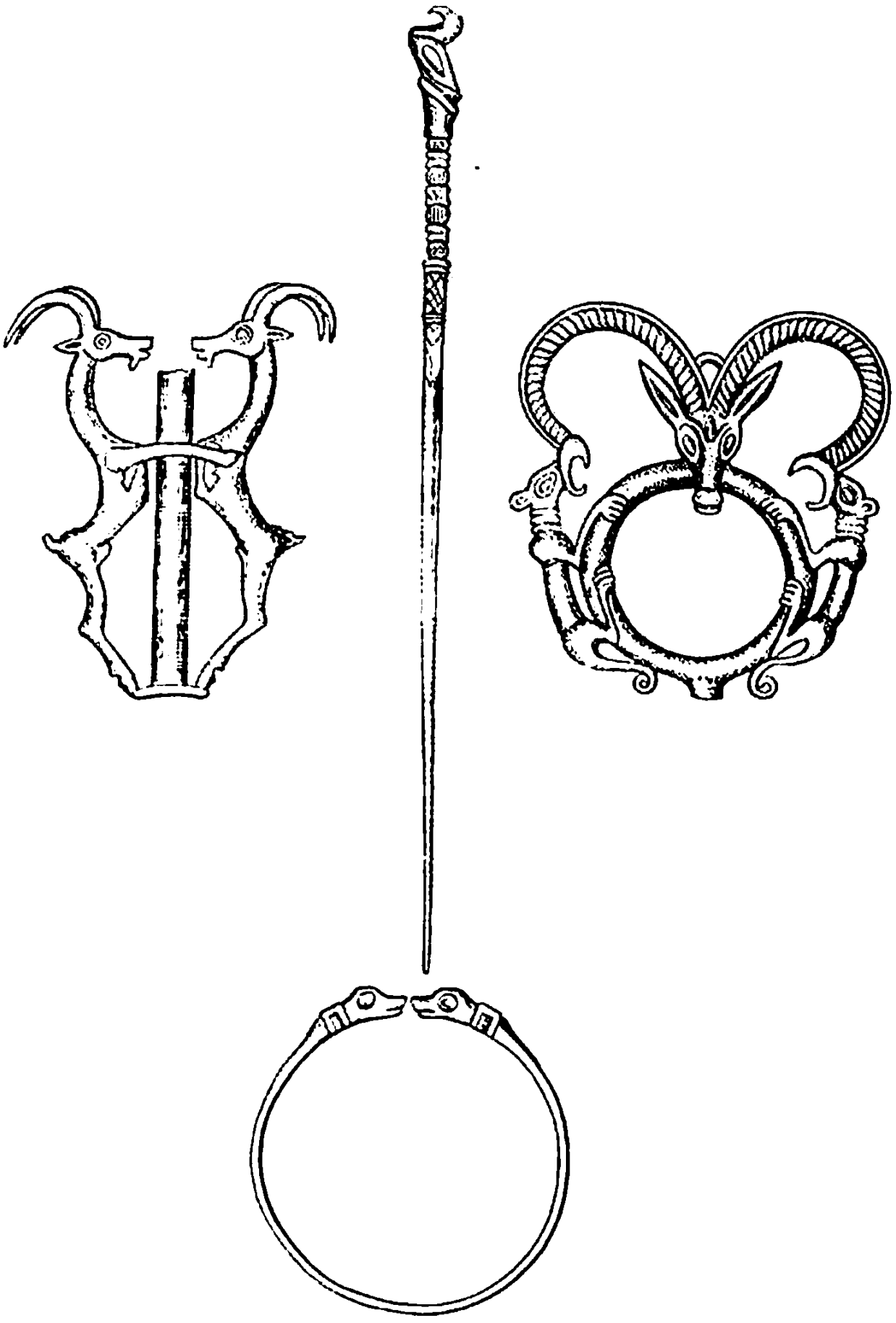

۱۶ــ مصنوعات مفرغی ازلرستان . اواسط هزارهٔ دوم ق . م . موزهٔ ارمیتاژ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعضی از جوانب اساطیر کاسی در هنرسنگ تراشی بابلی-عصرسلطنت سلالهٔ کاسیان - نیز منعکس شده است . در آن‌زمان علامات استعاری واساطیری وتصاویر محبوب کاسیان ، برمهرهای بابلیان منقورمیگشت : مانند صلیب (علامت‌خورشید که درسفالینه‌ها و گاهی در مفرغهای لرستانی نیز دیده می‌شود) و علامت استعاری اوزی شکل که معرّف منشأ زنانه بوده و کریفونهای بالدار وغیره .

اما راجع به کیش کاسیان - از آثار مکتوب بطورکلی جز نام خدایان ایشان چیزمهمی دستگیر نمیشود . از آنجمله یکی خدای کاشو است (این نام بزبان

۱۷- نقش مهراستوانهٔ ، دورهٔ کاسیان

اکدی چنین تلفظ میشده و شکل کاسی آن برما مجهول است .)[۱۴۵] که ظاهراً خدای قبیله ونیای کاسیان شمرده میشده[۱۴۶] . دیگر «شیمالی» الههٔ قلل کوهستان[۱۴۷] که نام دیگر آن «شیبارُو»[۱] بود . ودیگر «شوکامونُ»[۲] یا «شومُوُ»[۳][۱۴۸] خدای آتش‌زیرزمینی[۱۴۹] وحامی‌سلالهٔ شاهی . «هاربه»[۴] و«شیخو»[۵] ازخدایان‌بسیارمعزّز و محترم بودند که باخدایان بابل «اِنلیله»[۶] سلطان خدایان وخدای زمین ومردوُك

(۱) Šibarru (۲) Šukamun (۳) Šumu (۴) Harbe (۵) Šihu
(۶) Enlile

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خدای دولت بابل ، یکسان بودند .[۱۵۰] شاید هردو نام بخدای واحدی تعلق داشت . خدای خورشید «ساخ»[(۱)] یا «شوریاش»[(۲)] نامیده می‌شد : نام اخیرالذکر یاصفت است ویا ـ چنانکه بعضی می‌پندارند ـ نام هند واروپائی خدای خورشید می‌باشد که نزد کاسیان نفوذ کرده . چنین رابطه‌ای میان نامهای «هوتها»[(۳)][۱۵۱] و«او بریاش»(بوُریاش) که دوخدای رعدوباران می‌باشند وهمچنین میان نامهای «گیدار»[(٤)] و«ماراطّاش»[(٥)] (ماروُطّاش)ـ دونام خدای جنگ ـ وجود دارد .[۱۵۲] «کاموُل»[(٦)] والهه «میریزیر»[(۷)][۱۵۳]

۱۸ــ ظرف منقوشی ازلرستان . پایان هزارهٔ دوم وآغاز هزارهٔ اول ق . م .

و «دور»[(۸)][۱۵٤] را باید خدایان حاصلخیزی شمرد . خدای حامی خاندان شاهی «ایمّیریا»[(۹)] نام داشت[۱۵۵] .

خدایان کاسی باآن عیلامیان بالکلّ متفاوتند[۱۵٦] ودر اسامی کوتی نیز (که بخشی ازآن مسلماً نامهای خدایانشان است) عناصری که آنها را با خدایان کاسی همانند سازد وجود ندارد . وجای شگفتی نیست . درزندگی قبیله‌ای تصورات مشترك دینی (اساطیر ویا افسانه‌های خدایان) ورسوم مذهبی ، چنانکه دانسته است، خاص قبیلهٔ معینی بود[۱۵۷] وقبایل مجاور ـ بااینکه اساطیر وافسانه‌های مربوط بخدایانشان

Sax (۱) ŠuriaŠ (۲) Hutha (۳) Gidar (٤) MarattaŠ (٥)
Kamull (٦) Mirizir (۷) Dur (۸) Immiria (۹)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ممکن بود با اساطیر خدایان قبیلهٔ دیگر متشابه و حتی همانند باشد ـ ولی غالباً خدایانشان بالکل باقبیلهٔ مزبورفرق داشتند ـ وهمانندی ویا تشابه افسانهٔ خدایان بدان سبب بود که شرایط طبیعی واجتماعی وفرهنگی زندگی قبایل مذکورمتشابه بوده است .

۶ـ لشکرکشیهای آشوریان وعیلامیان در هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد

درآن زمان که پادشاهی کاسیان تأسیس شد و عروج وسقوط کرد ، شاهان آشور بارها به نقاط شمالی‌تر واقصی‌نقاط سرزمین لولوبیان و کوتیان دست‌اندازی کردند . دربارهٔ این‌لشکرکشیها مدارک‌بسیارناچیزی وجود دارد . ومبنای داوری ما در اینمورد فقط این است که بعضی از شاهان آشورخویشتن را « فاتح کوتیان » می‌نامیدند[۱۵۸] . این مدارک فقط برای تشخیص این نکته کافی است که اصطلاح « کوتیان» درطی‌هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد هنوزازلحاظ نژادی واژه‌ای بود مطابق‌باواقع و به‌قبایل شمال شرقی وشرق آشوراطلاق می‌گشت . بهرتقدیر آشوریان در هزارهٔ دوم فقط دستبردهائی بکوهستان کوتیان ولولوبیان وغیره می‌زدند ودرصدد تحکیم قدرت خویش درآن خطّه نبودند .

درپایان هزارهٔ دوم ق . م . لشکرکشیهائی ازطرف شاهان یك دولت بنده دار دیگر ـ یعنی‌عیلام ـ بمنظور کشورگشائی‌آغازگشت و بالنتیجه منابع دیگری در تاریخ سرزمین‌آیندهٔ ماد بدست ما رسید که همانا کتیبه‌های عیلامی‌باشد . متأسفانه تاکنون‌متون‌عیلامی‌را ـ که فقط بآن زبان‌نوشته شده‌باشد ـ چنانکه بایدنمی‌فهمیم، ولی‌جریان وقایع برروی‌هم روشن‌است .

چنانکه پیشتر گفته شد تأسیس‌دولت عیلام که یکی‌ازقدیمترین جوامع بوده واز لحاظ فنی برزراعت مشروب ازآب‌رود مبتنی‌بود ، درنیمهٔ اول‌ویا اواسط هزارهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوم قبل از میلاد صورت گرفت . عیلامیان بارها به شومر واکد نشان دادند که همسایگان خطرناك وناراحتی‌هستند . مثلاً درانهدام دولت سلالهٔ سوم «اور» ، قریب دو هزار سال قبل از میلاد شرکت جستند و سپس در قرن نوزدهم قبل از میلاد «کوتورماپوك»[۱] حکمران یکی از نواحی مرزی عیلام پسران خویش را (نخست «وارادسین»[۲] وآنگاه «ریم‌سین»[۳]) برتخت‌سلطنت مقتدرترین‌پادشاهی دورود ـ یعنی « لارسا » که بعدها بدست « هامورابی » فتح شد ـ بنشاند . تقریباً همزمان با تحکیم سلطنت‌کاسیان در بابل جریان متشابهی نیز در عیلام پدید آمد . در اواسط هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد عیلام امپراطوری مقتدری‌بود . درقرن چهاردهم قبل‌از میلاد سلاطین‌عیلام‌تشبثاتی‌بمنظورتصرف‌بابل‌بعمل‌آوردند درحالی که کاسیان میکوشیدند عیلام را فتح کنند . ولی‌فتوحات عمدهٔ عیلامیان درقرن دوازدهم قبل‌از میلاد صورت گرفت ـ یعنی در دوران سلطنت « شوتروك ـ ناخونتهٔ اول »[۴] و « شیلخاك ـ اینشوشیناك»[۵] .

« شوتروك ـ ناخونتهٔ اول » شکستی قطعی به بابل که در دست کاسیان بود واردآورد (تقریباً ۱۱۷۵ قبل‌از میلاد) و متعاقب‌آن تغییر سلالهٔ سلطنتی درآنجا وقوع یافت . ولی‌دربارهٔ عملیات جنگی‌وی از کتیبه های‌خود اوچندان‌اطلاعی‌بدست نمی‌آید وازآثار گوناگون مکتوب ویا اشیاء دیگری که حاکی‌ازتمدن و فرهنگ بابل‌بوده و وی غارت کرده وبه شوش‌آورده بود مطالب بیشتری دستگیر می‌شود[۱۵۹] . می‌دانیم که وی شهر«آشنوناك» (ایشنونوکو) واقع درمصبّ دیاله را ـ که درآن عهد سلطان علیحده‌ای داشت ـ مغلوب ساخت[۱۶۰] . گذشته ازاین‌با لشکریان خویش درناحیهٔ کوهستانی «پادان» که بیشتر در دست کاسیان بود مدتی اقامت گزید[۱۶۱] و

(۱) Kuturmapuk (۲) Varad-sin (۳) Rim-sin (۴) Šutruk-naxxunte
(۵) Šilxak-inŠušinak

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظاهراً پیشرفت آشوردانای[۱] اول پادشاه آشور را در آن ناحیه فلج کرد. کتیبه‌های «شوتروك ـ ناخونتهٔ اول»[۱۶۲] از کوههای «خاشمار[۲]» که خارج از حدود اراضی کاسیان بود[۱۶۳] و «کرینتاش»[۳] که محتملاً شهر کنونی کرند می‌باشد، یاد می‌کنند.[۱۶۴]

«شیلخاك ـ اینشوشیناك» (تقریباً از ۱۱۶۵ تا ۱۱۵۱ قبل از میلاد) پسر دوم «شوتروك ناخونتهٔ اول» چندین بار بسوی زاگروس و آشور لشکر کشید و این خود تصرف دره‌های دیاله و «آدم»[۴] را می‌رساند[۱۶۵]. ولی عیلامیان نتوانستند سلطهٔ خویش را مدتی طولانی در آن نقاط استوار سازند. «نابوخودونوسور اول» (بخت النصر) پادشاه جدید بابل در کرانه‌های رود کرخه، شاه بعدی عیلام را شکست داد و ظاهراً باری دیگر درهٔ دیاله را تا «خاشمار» بتصرف درآورد. زیرا سندی بدست ما رسیده که «نابوخودونوسور اول» اراضی سردار خویش «زیتی ـ ماردوك»، از خاندان کاستی(؟) «کارزیابکو»[۵] را ـ واقع در نامار ـ از کلیهٔ عوارض و مالیاتها معاف می‌کند[۱۶۶] و اندکی بعد می‌بینیم که شخصی بنام «اعامو کین‌زری»[۶] ـ از اهل «خاشمار» ـ بر تخت سلطنت بابل جلوس کرده است.[۱۶۷]

«نابوخودونوسور اول» از پیروزی خویش بر لولوبیان و کاسیان نیز سخن می‌گوید.

قرن یازدهم قبل از میلاد دوران اعتلای آشور بوده است: در آن زمان پادشاه «تیگلاتپالاسار اول» بابل را تصرف کرد و کشور مزبور پس از آن مدتی مدید از زمرهٔ دول بزرگ خارج شد. ولی در عیلام نیز در طی مدتی دراز شاهان فاتح پدید نیامدند. چون در پایان قرن یازدهم قبل از میلاد، آشور در نتیجهٔ مبارزه با صحرانشینان

(۱) AŠŠurdana (۲) XaŠmar (۳) KarintaŠ (۴) Adem
(۵) Karziyabku (۶) Eamukinzeri(s)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مهاجم آرامی که از صحاری سوریه آمده بودند (و بیشتر براثر وضع سخت اجتماعی داخلی) بسیار ضعیف شد ، در طی چندین قرن ، لشکر کشیهای کشور گشایانه و حملات ودستبردهائی که تا آن زمان ازجهات مختلف متوجه سرزمین ماد آینده بود، موقوف گشت . دراین میان جریان داخلی تکامل جامعه در آن سامان درمسیر خویش سیر می کرد ودر آغاز هزارهٔ اول قبل ازمیلاد جامعهٔ مزبور وارد مرحلهٔ جدیدی شد و دوران پیدایش طبقات و ایجاد جامعهٔ برده‌داری آغاز گردید (و چنانکه دیدیم جریان مزبور بیشتر درناحیه‌های ۵ و ۶ و ۷ نقشهٔ ما پدید آمده بود) .

از آنجائی که در آن زمان لشکر کشی دول برده‌دار بکوهستان زاگروس موقوف شده بود ، متأسفانه مراحل بدوی آن دوره را هیچیك ازمنابع مکتوب روشن نکرده است ، زیرا تنها مأخذ ماهمانا شرح لشکر کشیهاست وبس ، وناگزیریم فصل آتی تاریخ ماد راتقریباً ازسدقرن بعد یعنی قرن نوزدهم قبل ازمیلاد آغاز کنیم. بدین سبب جای آن دارد که استنتاجی کلّی بعمل آید و معلوم گردد که سرزمینی که بعدها ماد خوانده شد در پایان هزارهٔ دوم پیش ازمیلاد از لحاظ ترکیب نژادی ساکنان و رشد نیروهای تولیدی وسطح روابط تولیدی در چه وضعی بوده است .

۷ـ ترکیب نژادی مردم ماد درحدود هزارسال قبل ازمیلاد

ترکیب نژادی یااصل وتبارمردم ماد ـ ولااقل بخش غربی آن سرزمین در آن زمان ـ بقدر کفایت برای ما روشن است . با اینکه ممکن است بعضی ازاصطلاحات و نامهای نژادی دستخوش دگرگونی شده باشد ولی دلیلی برای نقل و انتقالهای مهم توده‌های یك نژاد وتبار ازنقطه‌ای به نقطهٔ دیگردردست نیست وبدین سبب می‌توان گفت که ترکیب نژادی مردم آن سرزمین برروی هم ازهزارهٔ سوم تا آغازهزارهٔ اول بلاتغییر بوده است . مردم سراسر این ناحیه از دریاچهٔ ارومیه گرفته (با اشتمال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گروههای نژادی کوچك ومستقل یاجزیره‌های نژادی که درجهت دریاچهٔ وان وجود داشت[۱۶۸])نابخش علیای دیاله ازنژاد «کوتی ولولُوبئی» بودند و لولُوبیان در نقاط غربی‌تر و کوتیان درنواحی شرقی‌تر مسکن داشتند[۱۶۹]. گمان میرود که سوّمین عنصر نژادئی که بتقریب درهمان ناحیه مسکن داشت مهرانیان[۱۷۰] بوده‌اند. ناحیهٔ جنوب غربی ـ یعنی بخشهای علیای دیاله و کرخه ـ را عناصر نژادی «کاسی» اشغال کرده بودند.[۱۷۱] محتملاً ساکنان حاشیهٔ کرانهٔ دریا ـ که بعدها مؤلفان عهد عتیق آنها را کاسپیان خواندند ـ بگروه کاسی وعیلامی منتسب بودند.

سرانجام ممکن است که دربعضی نواحی مجاوردریاچهٔ ارومیه (بخصوص در مغرب وشمال آن) وهمچنین دربرخی‌دره‌های غربی زاگروس عناصر نژادی‌هوریانی زندگی می کردند.[۱۷۲] مدارك کم‌وبیش موثقی که در بارهٔ زبان این اقوام در دست داریم منحصراً مربوط به عیلامیان وهوریان است.

درآغازهزارهٔاول، چنانکه ذیلاً خاطرنشان‌خواهدشد، درمشرق ماديك عنصر جدیدلسانی ونژادی دیگرنیزدیده می‌شود و آن عنصرایرانی‌است که ریشهٔ آن‌ظاهراً درآسیای میانه بوده است.

مدارك مربوط بمیزان رشد نیروهای تولیدی قبایل مزبور اندك است. معهذا بااطمینان‌می‌توان گفت که دامداری درمیان‌ایشان بسیارترقی کرده(بخصوص پرورش اسب) بود و ـ دردامنهٔ کوهها ـ زراعت رونق داشته است[۱۷۳] و از فلزکاری با مفرغ بخوبی اطلاع داشتند ولی آهن فقط درآغازهزارهٔ اول اندك‌اندك درآن ناحیه نفوذ کرد(چنانکه دراکثردیگرنواحی‌آسیای مقدم چنین‌بود) آلاتی که‌باسنگ چخماق (سیلکس) درست شده هنوزمتروك نگشته بود (پیکان سنگ چخماقی تپه حصار).

دربارهٔ سازمان اجتماعی قبایل مزبورمی‌توان فرضهائی کم‌وبیش‌محتمل بعمل آورد واینان مسلماً ازلحاظ رشد اقتصادی یکسان نبودند. لولُوبیان که از دیرباز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محل سکونت تقریبی گروههای نژادی در آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد

بالنواحی پیشرفته‌تر ـ که روابط طبقاتی در آن پدید آمده بود ـ تماس داشتند بیش از دیگران ترقی کرده بودند. منابع آشوری درقرن نهم قبل‌ازمیلاد ازوجود پیشه‌های (فلزکاری) بسیارمتکامل که مستلزم وجودپیشینه وسنت فنی‌بالنسبه قدیم بود، سخن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میگویند . منابع مذکوراززراعت لولُلوبیان نیزیادمی کنند . فرهنگ وتمدن وزبان بابلو آشور،میان لولُلوبیان غربی نفوذ فراوان داشت . بسیاری ازافرادایشان اززمان قدیم باسامی خاص اکدی مسمی بودند .[۱۷۴]

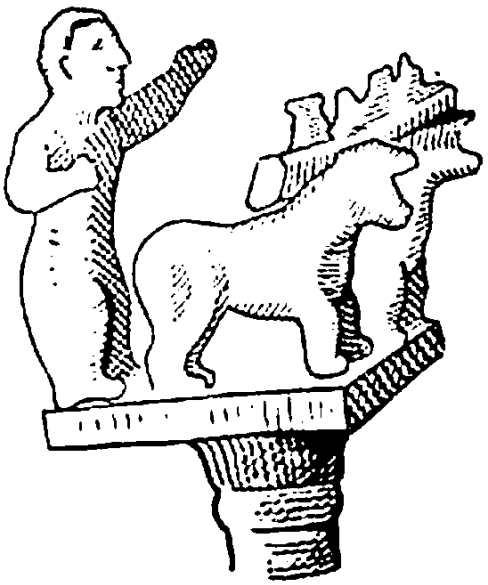

۱۹ــ شخم بوسیلهٔ گاوان نر ــ سرمهای ناتمام ــ تپه حصار ــ قریب دوهزارسال ق . م .

قبایل مترقی ترکاسی نیز بسبب رابطهٔ نزدیکی که با بابل داشتند سطح رشد و تکاملشان بالنسبه بالاتر بود . و احتمالاً طبقات در میان آنان رفته رفته پدید آمد . ضمناً این نکته را هم ناگفته نگذاریم که اگر آنچه اصطلاحاً « مفرغ لرستانی » نامیده میشود واقعاً به کاسیان تعلق داشته باشد ، نباید در بارهٔ نفوذ فرهنگ و تمدن بابلیان درایشان غلو کنیم ، زیرا اصالت آثارهنری «لرستانی» واقعاًتعجب آوراست .

اماراجع به کوتیان ... نشانهٔ دیگری ازموجودیت مستقل ایشان درآثارباقیه از هزارهٔ اول قبل ازمیلاد دیده نشده است . ولی باید متذکرشد که منابع آشوری آن زمان علی الرسم از واحدهای جزء و خرد سیاسی و جغرافیائی یاد می کنند ولی عادةً ذکری ازاینکه مردم فلان ویابهمان محل بکدام قبیلهٔ بزرگ منسوب بوده اند بمیان نمی آورند ــ مگردرمواردی که ازصحرانشینان صحبت بدارند ویا ساختمان فلان قبیله سخت چشمگیرو واجد اهمیت سیاسی بسیارباشد . با اینحال جالب است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که منابع آشوری ـ مثلاً ـ فقط از «مادای» (madāi) یااتحادیهٔ ماد صحبت می‌دارند وازقبایل ماد جدا جدا سخنی نمی گویند ، و اسامی قبایل مزبور را مافقط در آثار هرودوت می‌یابیم . اما ازاتحادیهٔ قبایل ماد درنیمهٔ دوم قرن نهم قبل‌ازمیلاددرمنابع یاد شده‌است ودرآن هنگام محل آنرا ـ چنانچه بعد مذکور خواهد شد ـ درمشرق ماد آینده وناحیه‌ای دربخش مرکزی آن قلمداد کرده‌اند . در سرزمینهای غربی تر از چند ناحیهٔ کوچك و یا حتی فقط نقطهٔ مسکونی یاد می کنند و نواحی و نقاط اخیرالذکرظاهراً در منطقه‌ای بوده است که برای مرده آن تقسیمات ارضی واجد اهمیت کلی بوده نه تقسیمات قبیله‌ای ؛ و این خود بیدایش و قوام جامعهٔ طبقاتی را می رساند .

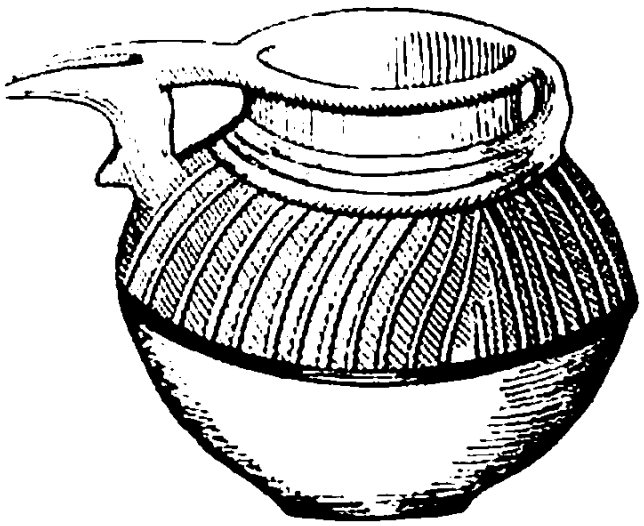

۲۰ــ ظرفی‌زیبا از روانداز (مرزغربی‌ماد)
در حدود هزارسال ق.م.

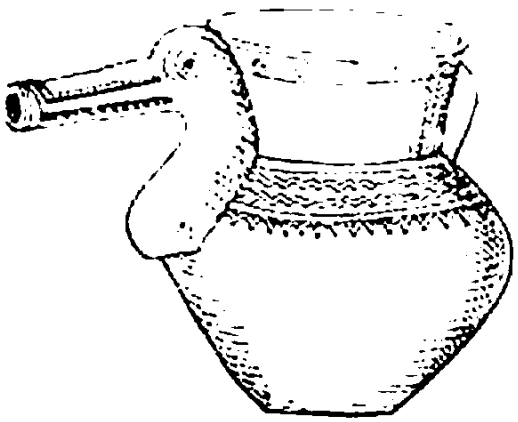

۲۱ــظرفی زیبا از (مانّا)
آغاز هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد

چنانچه بیاد داریم درنواحی شمال غربی ـ یعنی سرزمین کوتیان وهوریان ـ نخستین علائم تقسیم جامعه به طبقات پیشترظاهر شد (چنانکه از اشیاء کورستان گوی تپه برمی‌آید . در دورانی که اکنون منظورما است برده‌داری بسیار پیشرفت کرده بود : مثلاً در گور (نوع صندوق سنگی) قشر « B » گوی تپه ـ که محتملاً

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مربوط بآغاز هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاداست ـ دوازده‌اسکلت‌پیداشده که بظن‌نزدیك‌بیقین اکثراً ازآن بردگان است.[۱۷۵]

پراکندگی وفراوانی بعضی ازانواع مصنوعات (مثلاً ظروف «قوری شکل» و گردن‌بندهای عقیق وغیره که درآن‌زمان دراراضی وسیعی پدیدآمده بود) از بسط و توسعهٔ دایم‌التزاید روابط بین قبایل حکایت می کند. معهذا علائم انجام تقسیم‌کار میان پیشه‌وران و کشاورزان دردرون هرقبیله ـ که شرط لازم پیدایش اقتصاد کالائی واختلاف وضع مالی‌اهالی می‌باشد ـ درآن‌زمان هنوز وجود نداشت. اختلاف مردم ازلحاظ میزان مال ومنال ازراههای مرسوم زمان یعنی استفاده ازعدم‌تعادل تولیدات زراعتی ودام‌داری پدید می‌آمد.

ظاهراً ازدوّمین تقسیم اجتماعی کار (تجزیهٔ پیشه‌ها اززراعت) که علی‌الرسم مقدمهٔ پیدایش جامعهٔ طبقاتی است ـ درا کثر نواحی مورد نظرما فقط گرته‌ای دیده می‌شد. اگرمصنوعات فلزی‌لرستان (که نظایر آن فعلاً دردیگر بخشهای مادمکشوف نگردیده) مبیّن آن باشد که این پیشه حرفهٔ ویژهٔ عده‌ای شده‌بوده‌است، ازدیگرسو ـ مثلاً چرخ کوزه گری که لازمهٔ وجود پیشهٔ مستقل کوزه گری است ـ در همه‌جا متداول نبوده است.

اگربگوئیم که درپایان هزارهٔ دوم وآغازهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد در ماد غربی جامعه درآستانهٔ روابط طبقاتی قرار داشته، چندان اشتباه نکرده‌ایم. روابط مزبور درمتکامل‌ترین نواحی آن سرزمین برقرارشده ویا درشرف استقراربود. در نواحی کوهستانی ودیگر نقاط عقب‌مانده فقط اثری ازروابط یاد شده پدید آمده بود ویا بطورکلی هنوزسازمان جماعت بدوی درآنجا حکمفرمابود. اماراجع به‌ماد شرقی... تاپایان قرن نهم قبل‌ازمیلاد تقریباً هیچ مدرك و اطلاعی راجع بآن در دست نداریم (جزحفریات تپه‌حصار که درخارج‌ازحدود ماد ـ بمعنی‌محدودکلمه ـ صورت گرفته)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی ازروی قیاس بازمان بعد می‌توان حدس زد که ناحیهٔ مزبورنسبت به‌بخش غربی بسیارعقب مانده بوده و بالنتیجه روابط اجتماعی ودوران جماعت بدوی کاملاً درآن حکمفرمائی می کرد .

معهذا دربعضی نقاط ناحیهٔ اخیرالذکر نیز زراعت توسعه می‌یافت و آنهم نه بیاری کلوخ کوب سنگی‌بدوی ، بلکه حتی درهزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد هم ازآلتی‌شبه گاوآهن که بوسیلهٔ دام کشیده می‌شد استفاده می گشت . اکتشافات باستان‌شناسی ازتکمیل اسلحهٔ دفاعی وتهاجمی (خنجرهای مسین ، وسرنیزه وخود) وتوسعهٔمبادله میان قبایل(کشف عنبروعقیق‌سرخ وپیروزه وسنگ‌لاجورد وحجرالحیه ویامارسنگ و سنگ یمانی) حکایت می کنند . در گورستانها ، گورهای عظیم پیشوایان میان گورهای کوچك افراد عادی بچشم می‌خورد واین خود دلیل آغازپیدایش اختلاف درمیزان مال ومنال است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل دوم

دورهٔ قوام سازمان بندهداری در سرزمین ماد

۱ـ مانّا و اتحادیهٔ قبایل ماد

از آغاز قرن نهم پیش‌ازمیلاد ـ پس‌ازیك وقفهٔ سیصدساله باردیگر دربارهٔ سرزمین ماد اطلاعاتی بدست می‌آید. برغم عقیدهٔ شایع دایربراین که منابع مربوط بتاریخ ماد فوق‌العاده ناچیز است، منابع آشوری ـ ازقرن نهم تا هفتم قبل‌ازمیلاد ـ نه‌تنها برای احیای تاریخ آن سامان کافی است بلکه جزئیات مهمی را نیز روشن‌می‌سازد.[۱]

ازمیان دولتهائی که نخست در سرزمین آیندهٔ ماد درآن عهد تشکیل شدند و ما تحت مطالعه قرار می‌دهیم، در آغاز، نقش رهبری را دولتهای کوچك ناحیهٔ «زاموآ»[(۱)] که مسکن لولوبیان و کوتیان بود بازی می‌کردند. بعدها ـ چنانکه خواهیم دید ـ دولت «مانّا» درآن میان مقام اول رااحراز کرد. مرکزدولت مزبور درجلگهٔ جنوبی دریاچهٔ ارومیه درآذربایجان کنونی ایران بوده است. دولت «مانّا» ازقرن هشتم قبل‌ازمیلاد بارها باآشور واورارتو بمبارزه برخاست و در واقع مغلوب هیچیك ازدودولت مزبورنگشت. معهذادولت مزبوربمراتب کمترازدیگردول بزرگ آن زمان ـ یعنی اورارتو وعیلام وفریجیه ـ شهرت داشت. این گمنامی‌بیشتربدان سبب است که هنوزکتیبه‌ها ویا سنگ نبشته‌هائی از شاهان مانّا مکشوف نگشته و

(۱) Zamua

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دردست نیست ودرهیچیك‌ازشهرهای «مانّنا» حفریاتی بعمل نیامده است.وناگزیریم تمام اطلاعات مربوط باین دولت را ازسالنامه‌های آشوری واورارتوئی کسب کنیم و

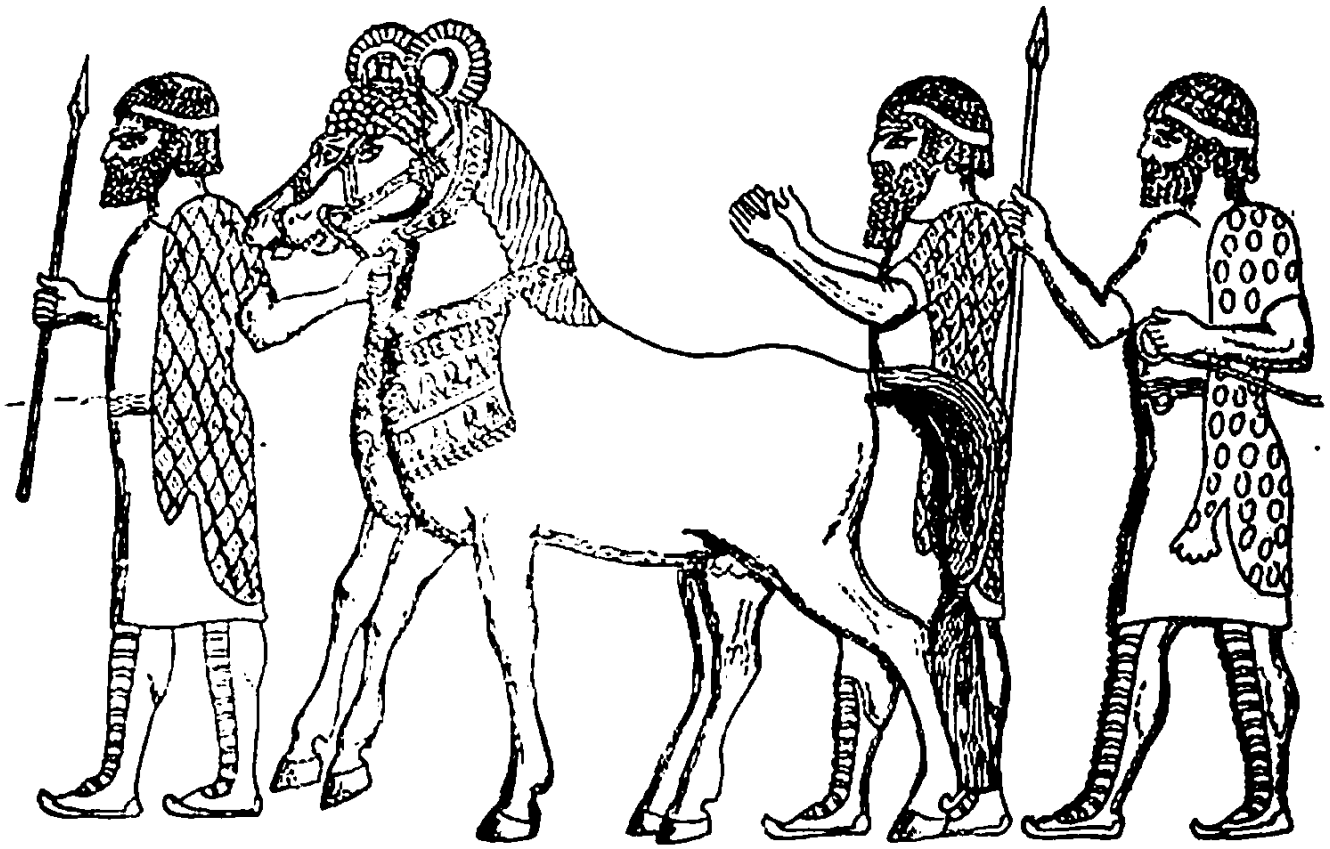

۲۲ـ افراد مادی یا مانّائی . ازنقش برجستهٔ آشوری دورسارو کین (پایان قرن هشتم ق . م)

منابع مزبوراوضاع دولت مانّنا را دردوران فتوحات آشورویااورارتو (که غالباً سخت اغراق آمیزاست) یعنی عصر ناکامیها وشکستهای مانّنا شرح می‌دهند.[۲]

معهذا حتی منابع موجود نیز تااندازه‌ای احیای تاریخ مانّنا را ـ که سازمان دولتی جالب توجهی داشته ودرتاریخ شرق در هزارهٔ اول قبل ازمیلاد نقش بالنسبه مهمی نیز بازی کرده ـ اجازه می‌دهند. کشور «مانّنا» بعدها ازلحاظ فرهنگ وتمدن و اقتصاد هستهٔ امپراطوری ماد را درقرن ششم قبل ازمیلاد تشکیل داد.

ولی درآغازهزارهٔ اول قبل ازمیلاد «مانّنا» ، که درآن زمان یکی از کوچکترین تشکیلات دولتی لولُوبی و کوتی بود ، جدا از اتحادیهٔ قبایلی ـ که هم درقرن نهم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قبل‌ازمیلاد درنواحی جنوبی تر وجنوب غربی پدید آمده بود و«اتحادیهٔ قبایل‌ماد» نامیده می‌شد ـ وجود داشت .

دراینکه کدام یك از قبایل جزو اتحادیهٔ مزبور بوده‌اند ، از منابع آشوری اطلاعی بدست نمی‌توان آورد زیرا آشوریان غالباً از تقسیمات قبیله‌ای نواحئی که عرصهٔ لشکر کشیهای ایشان بوده است خود نیزاطلاعی نداشته‌اند . این منابع فقط از « مادها » چون واحدی کامل[۳] یاد می کنند و حال آنکه خاك آنها به نواحی کوچك ومستقلی که درهمان منابع مشروحاً نام برده شده است تقسیم می‌شده.نحوهٔ یادآوری ازمادها واینکه همواره صفت «نیرومند» را در مورد ایشان بکار می‌بردند نشان می‌دهد که اتحادیهٔ قبایل مـاد مجموعاً عاملی را تشکیل میداد که آشوریان ناگزیر ازآن حساب می‌بردند . بنابراین ناگزیریم که وجود اتحادیهٔ قبایل ماد را امری مسلم بشماریم . « نیروی » ایشان هم در وجود همین اتحادیهٔ قبایل‌بود زیرا ازلحاظ اقتصادی چندان مقتدر نبودند .

همهٔ قبایل ماد جزو اتحادیهٔ مزبور نبودند و بهمین سبب آشوریان برخی از ایشان را بنام « ماد » (مادای) نمی‌خواندند . پهنه خاکی که مشمول این اصطلاح می گردیده نوسانات مهم می کرده‌است و ظاهراً این‌خود مطابق با تغییراتی بود که درترکیب واقعی‌اتحادیهٔ قبایل صورت می گرفت . ضمناً باید گفته شود که از لحاظ داوری دربارهٔ نژادفلان یا بهمان‌قبیله اشتمال یاعدم‌اشتمال آن‌درمفهوم‌کلمهٔ «مادای» واجد اهمیت نمی‌باشد وموضوع را مشخص‌نمی‌سازد .

برای تعیین اسامی‌قبایل عضواتحادیهٔ مادباید به کلام هرودوت متوسل‌شویم . اومیگوید (۱/۱۰۱) که مادها به شش قبیله‌تقسیم می‌شدند : بوسیان ، پارتاکنیان ، استروخاتیان ، اریزانتیـان ، بودیان و مغ ها (Bousai, Paretakénoi, Stroukhates, Arizantoi, Boudioi, Magoi) از میان اینان فقط نام یك قبیله یعنی‌پارتاکنیان که در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

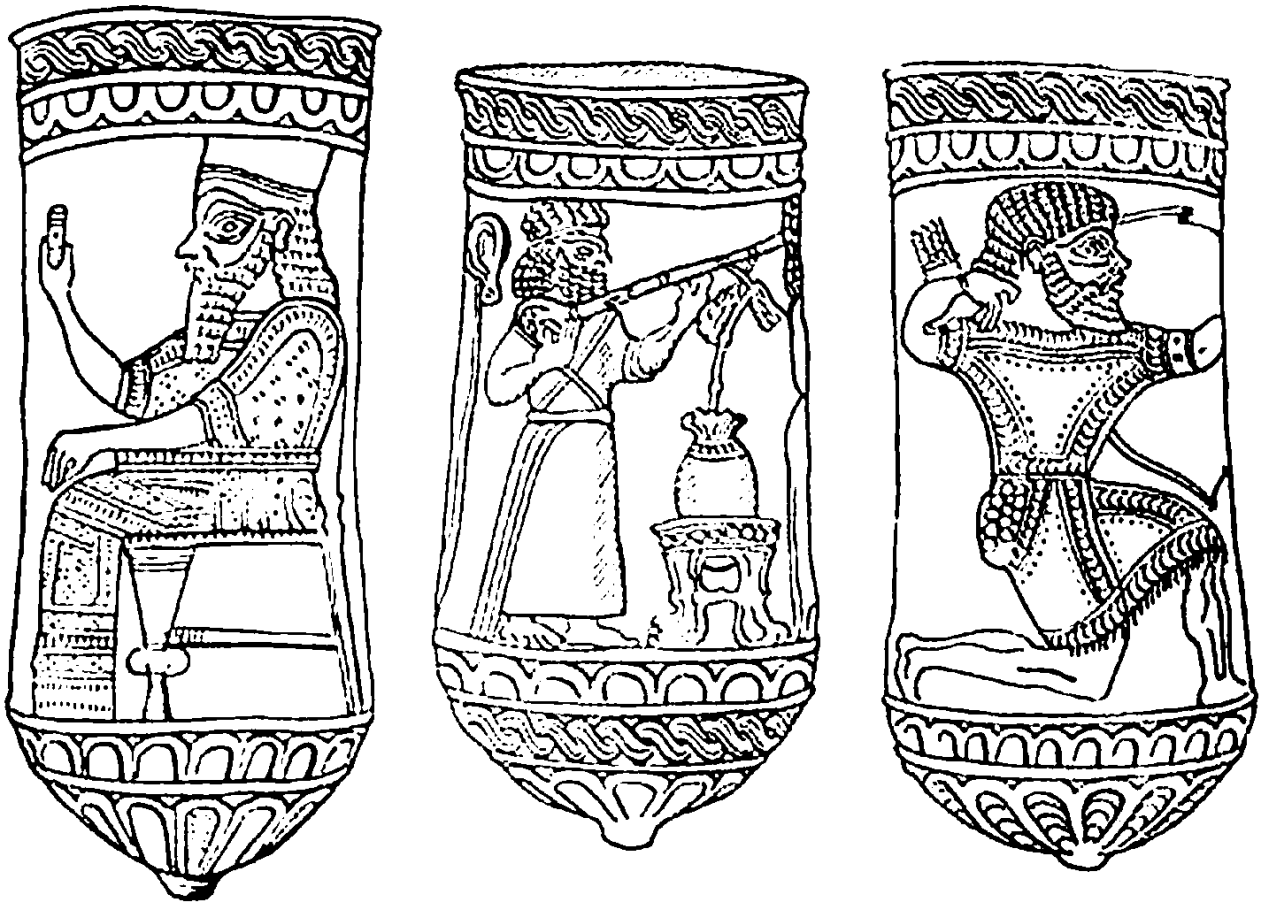

۲۳ـ تیراندازماننائی. تصویری برطرف مفرغ. قرن هشتم ق.م. (؟)

۲۴ـ خنیاگرماننائی در لباس بابلی. تصویر برطرف مفرغ. قرن هشتم ق. م. (؟)

۲۵ ـ پادشاه مانا ملبس به لباس آشوری. تصویر برطرف مفرغ قرن‌هشتم‌ق.م.(؟)

ناحیهٔ اصفهان کنونی وجهت شرقی آن[۴] زندگی میکرد نامی است که ریشهٔ آن وضوحاً ایرانی می‌باشد[۵] ودر آسیای میانه هم شنیده شده است.[۶] ظاهراً پارتاکنیان ازدیگر مادها جدا میزیستند وگاهی جزوایشان محسوب نمی گردیدند[۷]. اما راجع بدیگر قبایل ماد، فقط نام آریزانتیان اشتقاق روشن از ریشهٔ ایرانی دارد. وظاهراً بایدکلمهٔ ایرانی «اری ـ زنتو» (arya-zantu) یا «قبیلهٔ آریائیها» باشد.[۸]

بدین مناسبت لازم است دربارهٔ اصطلاح «آریا» (arya) که دانشمندان غربی بیش ازهرواژهٔ دیگری ازآن سوء استفاده کرده‌اند، مفصلتر سخن گفته شود.

درزمانی که زبان سانسکریت نیای جملهٔ زبانهای هند و اروپائی[۹] وهندوستان میهن اصلی اقوام هند واروپائی شمرده می‌شد[۱۰] نامی که هندیان عهد باستان بخود

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نهاده بودند یعنی «اریا» (arya) را دانشمندان بتمام اقوامی که بزبانهای هند واروپائی

۲۶ـ سواران اریزانت باپارتاکن مادی، نقشی برمهر استوانه‌ای از تپه سیلك (پارتاکنا) آغاز هزارهٔ اول ق.م.

سخن می گفتند، بسط دادند. بعدها ثابت شد که[۱۱] هندوستان میهن اصلی هند و اروپائیان نیست و برعکس اقوام مزبور در دوران بالنسبه متأخری بآنجا آمدند و زبان سانسکریت را هم بهیچوجه نمیتوان نیای زبانهای هند و اروپائی محسوب داشت. بدین سبب بکار بستن اصطلاح «زبانهای آریائی» وبطریق اولی «اقوام آریائی» درمورد همهٔ سخنگویان بزبانهای هند واروپائی عملی غیرعلمی بود و متروك گشت. بعدها این اصطلاح را فاشیزم آلمان اخذ کرد و بدان معنی واهمیت نژادی داد وحال آنکه هیچگاه علما چنین معنئی برای آن قائل نبودند.

تنها مورد استعمال مجاز اصطلاح «آریائی» (کدآنهم چون کلمهٔ مزبور براثر سوء استفادهٔ غیرعلمی ازآن بی‌اعتبار گشته غیرمطلوب است) دربارهٔ اقوامی است که در ازمنهٔ باستانی خود خویشتن را اریا arya مینامیدند. هندیان[۱۲] و ایرانیان (پارسیان)[۱۳] و مادها[۱۴] و اسکیتها[۱۵] و آلانها[۱۶] و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه[۱۷] خود را اریا «arya» میخواندند ولی دیده نشده است که حتی اقوامی که بیکی از دیگر گروهها ویا خانواده‌های زبانی منتسب باشند خویشتن را باین نام بخوانند.

حدسی که «ای. علیوف» نیز هوادار آنست[۱۸] بسیار محتمل می‌باشد، باین معنی که همین اصطلاح درکلمهٔ «آری‌بی (Aribi) «عربهای مشرق» که یکبار درمتن آشوری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درمورد بخشی‌از مردم‌ماد بکار رفته مستتر باشد و«آری‌بی» را بتوان‌چنین توجیه کرد که مرکب است از آری باضافهٔ پس‌وند عیلامی جمع په (Pe) . (یعنی آری ها) ولی اگراین حدس درست‌باشد، فقط حاکی‌از آن است که‌آشوریان ازطریق‌زبان‌عیلامی با این اصطلاح آشنا شدند ومسلماً مستلزم آن نیست که « آریائیها » عیلامی زبان بوده‌اند[۱۹] . باری‌نتیجه این میشود که اریا arya ـ و«آریائیها» نام تمام‌قبایل‌واقوامی است که به دو دستهٔ فرعی گروه زبانهای هند وایرانی منتسب بوده‌اند ـ یعنی‌هندی وایرانی‌ـ وقبایل واقوام مزبورخود خویشتن را چنین می‌خواندند . واین دلیل غیر قابل بحث و قطعی است که آریزانتیان (قبیلهٔ آریائیها) از لحاظ زبان بدین گروه (ودراین‌مورد به گروه فرعی‌زبانهای ایرانی) تعلق داشتند .

ولی‌نکتهٔ دیگری ازاین مقدمه استنتاج می‌شود که چون آریزانتیان درمیان دیگرقبایل بنام « قبیلهٔ آریائیها » مشخص گشته‌اند (واین بقدر کفایت خصوصیات ایشان‌را نشان میداد) پس‌دیگرقبایل مادنمی‌توانستند منشأ «آریائی»داشته باشند ، یعنی ایرانی نبودند ! بدیگر سخن ـ چنانکه انتظار میرفت ، تودهٔ اصلی مادها از کوتیان وعیلامی زبانان ، وبرروی هم قبایل «کاسپیان» که زبان نورسیدگان هند و اروپائی‌را کسب کرده بودند تشکیل‌میشد ، نه‌اینکه ساکنان‌آن خطه‌بالکل‌تعویض شده باشند . این نکته که تاکنون برای نام قبایل « بوسیان » و «مغ‌ها» (مغان) و «بودیان» ریشهٔ هند واروپائی قانع کننده‌ای پیدا نشده است و بیش‌ازنیمی از اسامی خاص‌مادها که ازقرنهای نهم وهشتم قبل‌ازمیلادبما رسیده بصعوبت درزبانهای‌ایرانی ریشه‌ای برای آنها توان یافت ... کاملاً مؤیّد نظرفوق‌است .[۲۰] ولی‌عنصرزبان‌ایرانی دربسیاری ازدیگرقبایل ماد نیزتفوق حاصل کرد . مغ‌ها (مغان) که صف‌کاهنان در سراسر ایران از آنان تشکیل شد ، تعلیمات دینی خویش را بزبان ایرانی تبلیغ می کردند .[۲۱] ازقرن هفتم قبل‌ازمیلاد ببعد بتقریب ، تمام نامهای مادی که‌بمارسیده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ریشهٔ واضح ایرانی دارند[۲۲] و گذشته از نام قبیلهٔ آریزانتیان ـ که دربارهٔ آن سخن رفت ـ ظاهراً نامهای قبایل پارتاکنیان واستروخانیان نیزازریشهٔ ایرانی میباشد.این دلایل برای اثبات این نکته که زبان مادی (گروه ایرانی) لسان مشترك وهمگانی اتحادیهٔ قبایل ماد بوده است کافی بنظرمیرسد.[۲۳]

کلمهٔ «مادها» (بزبان آشوری — مادای madài ، آمادای àmadài ، ماتای matài ؛ بزبان عیلامی نو = ماتاپه mata-pe ؛ بزبان عبری قدیم = مادای madaj ؛ بزبان پارسی باستانی = ماد màda ؛ بزبان یونانی قدیم — مدی mèdoi < màdoi ؛ بزبان ارمنی قدیم = مارك (mar-k < پارتی مات mâδ) یکی از نامهای نژادی و جغرافیائی است که ریشهٔ واضح اززبانهای ایرانی برای آن نمیتوان یافت . معهذادر میان مردم آن سرزمین که درقرن نهم قبل ازمیلاد بزبان ایرانی سخن می گفتند متداول بود واین خودازشکل دیگر کلمه یعنی «آمادای» که دردیف «مادای» درمنابع آشوری محفوظ مانده مشهود است . این صورت واژه سازی باپیش وند «آ» (a) وبدون آن ویژهٔ زبانهای ایرانی است و درمورد اسامی قبایل نیز بنظررسیده است (ماردوی و آماردوی mardoi/amardoi بیونانی ومارتا maraδa اوستائی میانه ـ بمعنی «راهزن» و «قاتل» ؛ وشاید پاسیانوی و آپاسیاکوی[۲۴] وغیره)[۲۵] .

از مجموع مطالب بالا چنین برمی آید که شاید اتحادیهٔ قبایل ماد بصورت اتحاد قبایلی غیرایرانی وجود داشته وبخش ایرانی ساکنان سرزمین ماد فقط بعدها بشکل «قبیلهٔ آریائی» جداگانه‌ای تشکیل شد .[۲۶] عقیدهٔ دیگری نیز اظهارشده است مبنی براینکه قدیمترین نام مادها دراصطلاح نژادی «ماکتا.پ»[۲۷] که بزبان عیلامی نو است وباکلمهٔ دیگرآن زبان یا «ماتا.پ»[(۱)] (بمعنی «مادها» و «ماد») قابل قیاس میباشد ، مکتوم است .[۲۸]

(۱) Mata . p

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ممکن است اصطلاح «مادها» ریشهٔ «عیلامی-کاسپی» داشته باشد.

منابع آشوری دردیف شکلهای «مادای» و «آمادای» madâi/amadâi که معرّف اتحادیهٔ قبایل ماد بوده کلمهٔ «مانای» matâi را که ظاهراً ریشهٔ عیلامی دارد آورده‌اند. این نیز شاید حاکی از آن باشد که اصطلاح «مادها» از دیرباز در سرزمین منظور متداول بوده است.

بهرتقدیر عنصر نژادی ایرانی که بتدریج نقش مهمتری را در اتحادیهٔ قبایل ماد بازی کرد به عناصر بومی آن سرزمین منتسب نبود. اسامی امکنهٔ ماد که در طی مدتی مدید درسراسر ماد رایج بوده و برروی هم جنبهٔ غیرایرانی را حفظ کرد (در برخی موارد ظاهراً عیلامی بوده) خود حاکی ازاین حقیقت است. ولی این موضوع فی‌حد ذاته دال برآن نیست که در آن سرزمین ودرعهد مورد نظر مردمی که ایرانی زبان نبوده‌اند زندگی میکردند - زیرا هنگامی که زبان ساکنان خطه‌ای تغییر میکند اسامی امکنه بحال پیشین باقی میمانند واین امریست عادی. ولی ازدیگرسو پدیدهٔ مزبورصراحةً نشان میدهد که قبل ازساکنان ایرانی زبان، مردم دیگری در آن سامان میزیستند وضمناً اینرا نیزمیرساند که نفوذ زبان ایرانی بتدریج و بدون امحاء یااخراج ساکنان محلی، وازطریق امتزاج متکلمان بهردوزبان عملی گردید و عدهٔ مردم اصلی وبومی ازتازه واردان بیشتر بود. زیرا درصورت عکس نامهای دیرین امکنه را بومیان نمیتوانستند به نورسیدگان منتقل کنند واسامی جغرافیائی بومی بیدرنگ جای خودرا به‌اسامی ایرانی میدادند.

در سرزمین ماد - ازقرن نهم تاهفتم قبل ازمیلاد - چه از روی اصطلاحات جغرافیائی وچه اسامی خاص - پیشرفت عنصر لسانی ایرانی از مشرق بطرف غرب آشکارا مشهود میباشد. بادرنظر گرفتن رابطهٔ زبان ماد با زبانهای آسیای میانه، شکی نمی‌توان داشت که منشأ نژاد «آریائیها» ازآسیای میانه بوده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در دورانی که منابع آشوری از آن سخن میگویند ، زبان ایرانی تقریباً از مرز ناحیهٔ ٤ و ۳ تجاوز نکرد و در نواحی ۷ و ٦ و ٥ و ٤ وشاید ۳ نقشهٔ ما عنصر ایرانی بالکلّ مفقود بود . در عوض در نواحی ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ (که مدارك مربوط بآنها فقط از نیمهٔ دوم قرن هشتم قبل از میلاد ببعد دردست است) زبان ایرانی به تنهائی بردیگر عناصر تفوق داشته است . بدیگر سخن زبان نواحی کنونی آذربایجان و کردستان ایران از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد غیر ایرانی بوده و ساکنان آن

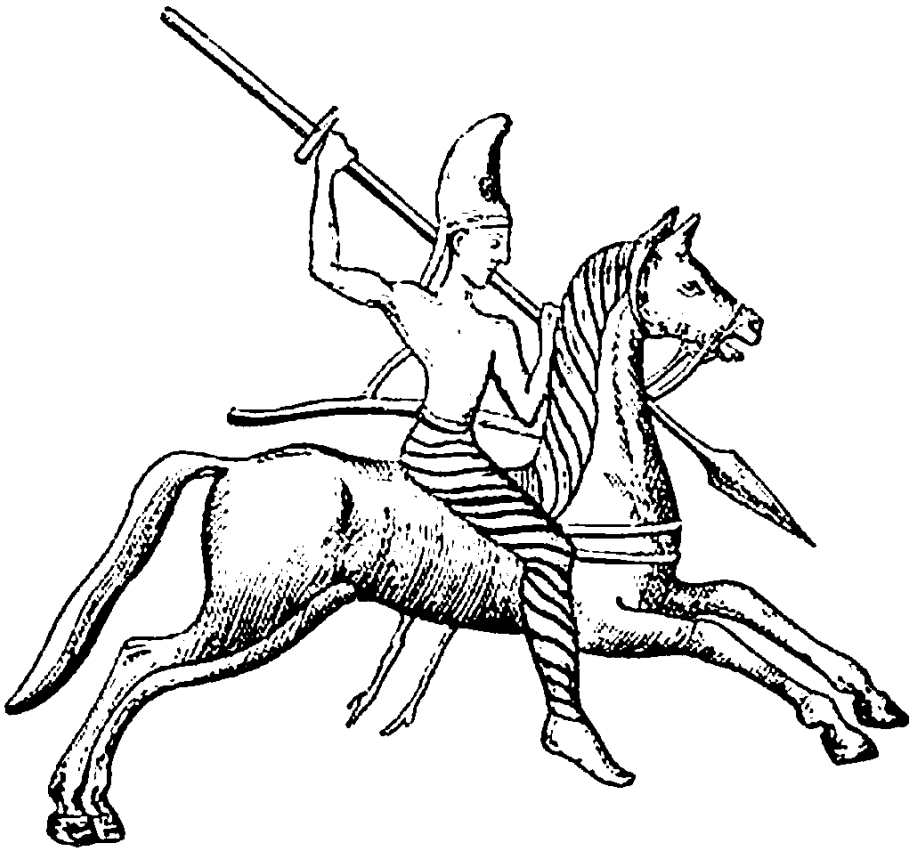

۲۷- سوارآریزانت مادی . تصویر ازمهرءبلامی. قرن هفتم وششم ق.م.

نقاط بزبانهای لولُوبی و کوتی ومانند آن تکلم میکردند . و فقط مشرق ماد یعنی ناحیهٔ طهران کنونی واصفهان را کاملاً زبان ایرانی (که توسط قبایل آسیای میانه که به اسب داری وسوارکاری اشتغال داشتند بآن نواحی آورده شده) فرا گرفته بود .

امّا اینکه قبایل مزبور واقعاً به پرورش اسب اشتغال داشتند از چند موضوع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مشهود است : نخست اینکه اصطلاحات مربوط به اسب داری وپرورش اسب که در میان اقوام مجاور متداول ودر هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد بزبان هند وایرانی بود(شاید هندی) دراین دوره ایرانی ومادی بود[۲۹] . مثلاً اس «asa» ـ ی فارسی‌باستان(بمعنی « اسب ») ظاهراً درزبان پارسی باستانی اندك اندك جای‌خودرابه « آسپ » aspa ـی مادی ـ پارتی داد . در بابل کشت یونجه که در دورود (بین‌النهرین) تازگی داشت بنام مادی « «اسپست » asp(a)asta ـ بمعنی « خوراك اسب » خـوانده میشد ونخست در قرن هشتم قبل از میلاد از آن یاد شده است[۳۰] . اسبانی که‌درجلگهٔ نسادرسرزمین ماد[۳۱] پرورش می‌یافتند دردنیای قدیم شهرت خاصی داشتند و آشوریان ازمردم ماد بجای خراج فقط اسب میگرفتند . شاید سبب اینکه آریـزانتیان توانستند در اتحادیهٔ قبایل ماد چنان مقام مهمی را احراز کنند که زبانشان لسان مشترك قبایل مزبور گردد ، این بود کـه ایشان سوارکار و یا بدیگر سخن دارای عرابه های اسبی بودند .

مکان ومقر هریك ازقبیله‌های عضو اتحادیهٔ مزبوربدرستی معلوم نیست . فقط حدس زده میشود که‌آریزانتیان دراقصی نقطهٔ مشرق ماد زندگی‌می کردندومحتملاً مغ‌ها (مغان) نیز درهمان حدود میزیستند (نزدیك رغا ـ که درقرون وسطی ری خوانده میشد . نزدیك طهران کنونی) . هرودوت در شرح قبایل پـارسی (۱/۱۲۵) پاسارگادیان را نخست نام میبرد زیرا که خاندان شاهی هخامنشیان ازایشان بود . اگر هرودوت بهمین دلیل بوسیان را نیز بیش از دیگر قبایل مـاد نام برده باشد ، ظاهراً باید مقر ایشان را ناحیهٔ همدان کنونی ـ که بعدهاتختگاه مادشد ـ شمرد . میدانیم که پارتاکنیان نزدیك اصفهان کنونی زندگی میکردند . امّا بودیان شاید از حیث مکان غربی‌ترین قبیلهٔ ماد بوده‌اند[۳۲] .

علّت ایجاد اتحادیهٔ قبایل چه می‌توانست باشد ؟ دانشمندی در علت پیدایش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اینگونه سازمانها چنین مینویسد : « در صورت بروز احتیاج آنی، اتحاد هائی‌میان قبایل خویشاوند منعقد میشد وهمینکه آن احتیاج رفع می گشت آن اتحاد هم لغو می گردید . معهذا دربرخی نقاط قبایلی که در آغاز قرابتی داشته ولی بعدها افتراق میان ایشان پدید آمده بود مجدداً اتحادیهٔ طویل‌المدتی تشکیل می‌دادند و بدینطریق نخستین گام را بسوی تشکیل ملت nation برمیداشتند . » وی در بارهٔ « ایروکز » ها[1] میگوید: «چون آن‌ناحیه را بتازگی مسخر ساخته‌بودندبالطبع قبایل مزبور علیه قبایلی که بدست ایشان طرد شده بودند متحد گشتند واین امر درمیان ایشان مرسوم گردید » واین اتحادیهٔ قبیله‌ای نیروی خویش را دریافت و بیدرنگ جنبهٔ تهاجمی پیدا کرد و ... پهنه‌های مجاور را مسخر ساخت و بخشی ازمردم آن را از سرزمینشان بیرون راند و بخشی دیگر را خراجگزار کرد . ولی اتحادیهٔ قبایل ماد فقط درآغازوجود خویش میتوانست‌چنین صورتی داشته باشد (صرف‌نظر از اینکه این اتحادیه مرکب از قبایل محلّی علیه سواران واسب پرورانی که از آسیای میانه‌سرمیرسیدند بود ویا برعکس اتحاد عناصراخیرالذکر بود علیه قبایل محلّی) .

سطح تکامل مادها درقرن نهم قبل‌ازمیلاد بمراتب بالاتر از « ایروکز » ـ ها بود ، زیرا چنانکه بعد خواهیم دید ، تقسیمات ارضی جامعه وجرثومه‌های تکوین دولت درمیان آنها پیدا شده‌بود . بدین سبب خصوصیات اتحادیهٔ قبایل ماد ، ظاهراً ، تاحدّی با اتحادیهٔ « ایروکز » ها فرق داشت . مؤلف یاد شده تصریح می کند که اتحادیهٔ « ایروکز » ها اتحادیهٔ قبایلی بود که بایکدیگر قرابت نسبی داشتند و زبان مشترکی دارابودند . تمام اتحادیه‌های قبایل‌هندیان شمال امریکا چنین‌بودند،

(۱) اروپائیان شش‌گروه سرخ پوستان مستقر در جنوب غربی دریاچه های اریه واونتاریو را چنین می‌نامند . (مترجم)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جز کریکیان که یك قبیلهٔ بیگانه (غیرخویشاوند) نیز در اتحادیهٔ ایشان عضویت داشت.[۲۳] اتحادیه آتس تکان[۱] بومیان امریکا از لحاظ سطح تکامل به اتحادیهٔ قبایل ماد نزدیکتر ازدیگران بود. اتحادیهٔ مزبور نخست جنبهٔ دفاعی داشت و بعد صورت تهاجمی پیدا کرد[۲۴] وقبایلی که قرابت زبانی باقبایل اصلی نداشتند نیزعضویت آنرا دارا بودند ولی نه بسمت اعضای اصلی ، زیرا که اختلاف زبان ایشانرا ازشرکت در

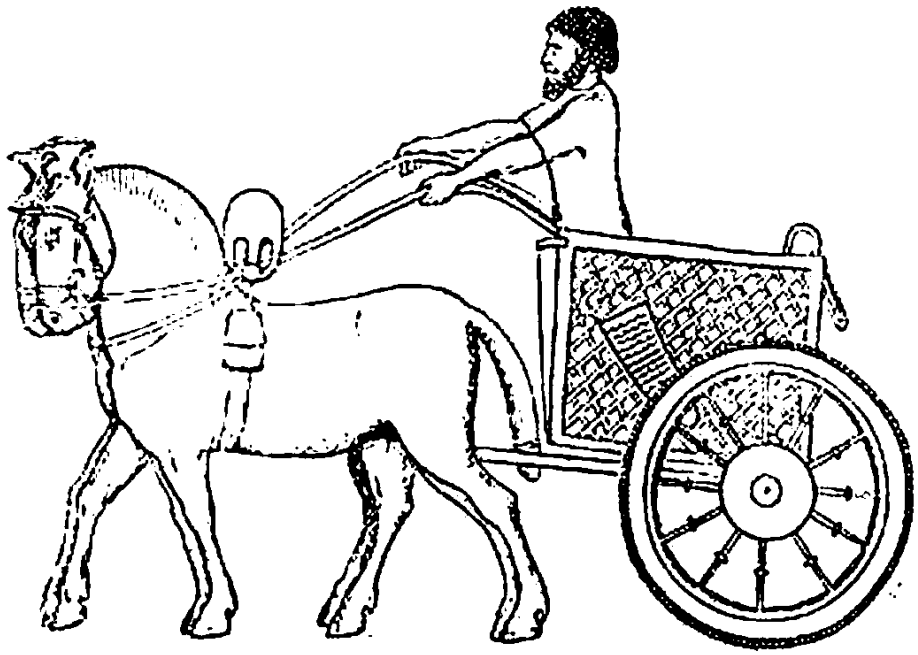

۲۸ــ عرابهٔ مادی که اسبان نسائی بآن بسته‌اند . از روی نقش برجسته قرن‌پنجم قبل ازمیلاد (پرسپولیس.استخر)

شوراهای عمومی وبرگزاری مراسم وغیره بازمیداشت.[۲۵] تنها راه رفع‌این‌مانع‌همانا رواج یکی‌اززبانهای قبیله‌ای بعنوان لسان مشترك بین‌القبایل بود وچنین‌معلوم‌است که این امردرمیان قبایل ماد صورت وقوع یافت : بااینکه اسامی خاص حتی‌درقرن هشتم قبل‌ازمیلاد هم نشان میدهند که زبان مادی ــ ایرانی تنها زبان سرزمین ماد نبوده است ، بااینحال بوضوح مشاهده می‌گردد که بموازات توسعهٔ حدود سرزمین ماد درقرنهای هفتم وششم قبل از میلاد دایرهٔانتشار زبان مادی ــ ایرانی‌نیز وسیعتر

(۱) Atstek

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گردیده‌است ویکی ازعلامات آن همانا توسعهٔ دامنهٔ نشر اسامی مادی ـ ایرانی میباشد.

دانشمند مزبور خاطر نشان میسازد که اتحادیه‌های قبایل بر پایهٔ برابری قبیله‌های عضو تأسیس یافته بودند. اتحادیه‌های قبیله‌ای علی الرسم مقارن با ایجاد دولت متلاشی میشوند: چنانکه از نظایر و شواهد تاریخی برمی آید دولت ندرةً برمبنای اتحادیهٔ قبایل پدید می آید وغالباً بمنزلهٔ نفی اتحادیهٔ مزبور است. کهن‌ترین دولتها معمولاً واحدهائی بمراتب کوچکتر از اتحادیه‌های قبیله‌ای بوده‌اند[۲۶] معهذا درسرزمین ماد، اتحادیهٔ قبایل ظاهراً درمرحلهٔ بدوی قوام دولت نیز ـ چون یکی از بقایای مؤسسات پایان دورهٔ جماعت بدوی ـ محفوظ مانده بود.

گرچه اکنون بدشواری میتوانیم علل بدوی ایجاد اتحادیهٔ قبایل ماد را بیان کنیم واین مشکل را که اتحادیهٔ مزبور جنبهٔ تدافعی داشته یاتهاجمی حل نمائیم، معهذا درایشکه بقای طولانی آن دردوران آغاز تأسیس دولت ماد حاکی ازلزوم تعاون قبایل مزبور ـ صرف نظرازمنشأ وتبار آنها ـ درمبارزه علیه تهاجم آشوریان (۸۳۴ تا ۷۸۸ قبل ازمیلاد) بوده شکی نمیتواند وجود داشته باشد.

۲۹ـ ظرف زیبا ومنقوش، تپه سیلك (پادناکنا، جنوب شرقی ماد) آغاز هزارهٔ اول ق.م

درسرزمینی که بعدها بخش غربی دولت ماد را تشکیل داد، درردیف «مانناء واتحادیهٔ قبایل ماد، جماعتهای مستقل و کوچك وپادشاهیهای بسیار خرد نیز وجود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داشته‌اند واین خود دردورانی که وحدت قبیله‌ای در شرف تلاشی بوده و یك واحد معظم دولتی هنوزایجاد نشده است پدیده‌ای عادی میباشد . بدینقرارماد غربی ازقرن نهم تاهفتم قبل‌ازمیلاد نخستین مدارج تکامل جامعهٔ طبقاتی ودولت رامی‌پیموده‌است .

۲ـ نخستین دورهٔ تهاجم آشور

لشکر کشیهای آشور که درقرن نهم در نقاط مزبور تجدید گشت نخست ـ کمافی‌السابق ـ جنبهٔ دستبرد داشت وهدف آن بیشترغارت دامها و گرفتن اسیر و برده‌بود . هر بار که لشکریان آشورنزدیك میشدند (وباحتمال قوی مردم ـ همچنانکه در اورارتو نیز متداول‌بود ـ بوسیلهٔ آتشی که درقلل جبال می‌افروختند از نزدیکی ایشان‌باخبرمی‌شدند) بیشترساکنان ، دهکده‌های خویش رانرك گفته دامها رابه‌قلل صعب‌الوصول کوهها‌سوق میدادند ودشمن‌علی‌الرسم جـارت نمی کرد ایشان‌راتعاقب کند . عادةً مردم ازماندن در دهکده‌های مستحکم خویش امتناع میورزیدند زیرا بااینکه نقاط مزبوربا حصاری محصوروبرای دفاع درمقابل حملهٔ دهکده‌های مجاور

۳۰ـ دژ مادی درمحل شهرك کنونی سیلك . از روی قراین موجود رسم گردیده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یا امارتهای کوچك کافی بود ، آنقدر قدرت و استحکام نداشت که محاصرهٔ منظم لشکریان آشوررا که بابهترین وسایل فنی زمان خویش مجهز بودند تحمل کند.[۳۷] ودرنتیجه درپناه بردن بکوهها امید بیشتری برای حفظ افراد ودامها وجود داشت. ولی چون نیروهای تولیدی ترقی وتکامل یافتند اموال وثروتهائی بوجود آمد که بردن آن بکوهها متعذّر بود و بهرتقدیر اعمال جنبی شیوه‌ای از تجاوزهای آنی نمیتوانست جلوگیری کند. بویژه که آشوریان بعدها به تـخبر اراضی کوهستانی دست زدند تابطوردایم ازآن بهره‌برداری کنند. نخستین هدف تهاجم آشوریان زامو آ (یا کشور لولومیان درآن عصر عادةً لولوبیان را چنین می‌خواندند) بود. درآن زمان از دریاچهٔ ارومیه تابخش علیای رود دیاله را باین نام (زامو آ) می‌نامیدند (نواحی ۳و ۵ و ۶نقشهٔ ما). درپایان قرن دهم پیش‌ازمیلاد «آدادنراری»[۱] پادشاه آشور(۹۱۱تا ۸۹۰ ق.م.) ناحیهٔ «ازآن سوی زاب سفلی ـ مرز کشور لولومیان ـ از «هابهی»[۲] ۳۸ و «زامو آ» تاگردنه‌های کشورنامار»[۳۹] را درنوردید وقبل ازآن نیزبسوی سرچشمهٔ زاب بزرگ (زاب علیا) رفته به «کشورمهری»[۳] که در نزدیکی کرانه‌های غربی دریاچهٔ ارومیه واقع بود رسید.[۴۰] درعهد شاهان بعدی آشور ـ «توکولتی نینورت دوم» (که در۸۸۵ ق.م. لشکر کشید)[۴۱] و «آشورناسیراپال[۴] دوم» (که در۸۸۳ و ۸۸۱ و۸۸۰ ق.م. لشکر کشید) ـ تجاوزولشکر کشی باراضی مزبوردوام یافت.[۴۲]

لشکر کشیهای «آشور ناسیراپال دوم» از دیگر تجاوزات جدّیتر بود. در لشکر کشی سال ۸۸۳ ق.م باراضی زامو آ چندان تجاوزی نشد. و پادشاه آشور از طریق «کیرّوری»[۵] به ناحیهٔ زاب علیا رفته آنگاه بشتاب بسوی شمال غربی توجه کرد. معهذا نواحی کوهستانی مجاوراین مسیر یعنی «کیرّوری» و «سیمسی»[۶] و

(۱) Adadnerari (۲) Habhi (۳) این اسم بصورت Mexri درمتن اصلی آمده است
(۴) AššurnasirapaI (۵) Kirruri (۶) Simeci

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«سیمره»[۱] و «اولمانیا»[۲] و «آداعوش»[۳] و «خارکا»[۴] و «خارماسا»[۵] نه فقط اسبان و قاطران و دامهای شاخدار و شراب و ظروف مفرغ به شاه آشور هدیه دادند بلکه عوارض و خراجهائی نیز بنفع آشور برایشان وضع شد. ساکنان سرزمین گیلزان (ظاهراً در کرانهٔ غربی دریاچهٔ ارومیه)[۴۳] نیز بمنظور جلب عطوفت ایشان هدایائی از قبیل اسبان و سیم و زر و قلع و مس و مصنوعات مفرغی ارسال داشتند.

لولو بیان معنی این لشکرکشی را نیك درك کرده دانستند که نخستین اقدام بمنظور اجرای نقشهٔ تسخیر کشور و اسارت ایشان است و در سال ۸۸۱ ق.م. عزم جزم کردند که بشدت پایداری کنند و پیشوای قبیله (ناسیکو ـ Nasiku) بخش «داگارا» که بنام اکدی «نور ـ آداد»[۴۴][۶] موسوم بود در رأس ایشان قرار گرفت. وی مردم سراسر «زاموآ» را گرد اکرد خویش متحد ساخت و لشکریانش حصاری برپا داشتند که گردنهٔ «بابیته» (دربند بازیان کنونی بر سر راه «آلتین کپرو» به زاب سفلی و سلیمانیه) را مسدود کرد.[۴۵] ولی ظاهراً «آشورناسیراپال» به «نور ـ آداد» فرصت نداد کار را بپایان رساند و با نیروی عظیمی که از حیث شمار بر آن «نور ـ آداد» برتری داشت از گردنه گذشت و به مرکز زاموآ نفوذ کرد. «نور ـ آداد» بروش دیرین بکوهها پناه برد. «آشورناسیراپال» تا کوه «نسیر» (بزبان لولوبئی ـ کی نی پا) به پیش راند. بنا بروایات آشوری و بابلی کشتی نوح بعد از طوفان بر این کوه متوقف گشت (این کوه را بویژه با کوتیان مربوط میدانستند).[۴۶] «آشورناسیراپال» سه پادشاهی کوچك زاموآ ـ ئی را بر سر راه خویش قلع و قمع کرد، بدین شرح: «داگارا»، پادشاهی «نور ـ آداد» و پادشاهی «موساسینا»[۴۷] که مرکز آن دژ «بوناسی»[۷] یا «بونائیس» بود و پادشاهی «کیرتیارا»[۸] که مرکز آن دژ «لاربوسا» بود.[۴۸] تعدادی دام هم (که بیشترشان، ظاهراً، در کوهها پنهان شده بود)

(۱) Simera (۲) Ulmania (۳) AdauŠ (۴) Xarga (۵) Xarmasa
(۶) Nur–adad (۷) Bunasi (۸) Kirtiara

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدست آوردند. آنگاه امرای زاموآ ازپایداری خودداری کردند. «آشورناسیراپال» ایشانرا بحال خود گذاشت که شاهی کنند ولی آن سرزمینها را بایالت آشوری که ایجاد کرده بود منضم ساخت وبراهالی خراج گرانی- ازاسب وسیم وزر-وضع کرد. وگذشته ازاین مالیاتهای جنسی مرسوم آشوریان وعوارض ساختمانی را[۴۹] نیزدرآن نقاط برقرار کرد. این ایالت که درسال ۸۸۱ ق.م. بدست «آشورناسیراپال» مسخر گردید بعدها درمنابع (از نیمهٔ دوم قرن نهم ق.م.) بنام «زاموآ» یا «مازاموآ» خوانده شد وبخش شمالی کشوررا «مانّا» خواندند وجنوبی را (درقسمت علیای رود دیاله) پارسوآ.

دوامارت زاموآ-ی جنوبی: «امکا»[۱] و«اراشتوآ»[۲] سال بعد خراج موعود را بدآشوریان نپرداختند واین خود سبب شد که برای تنبیه ایشان لشکر کشی شود.[۵۰] «آشورناسیراپال» خواست از تدارکات جنگی زاموآ-ئیان ممانعت کند و بر ایشان پیشی جوید وفقط باسواران و عرابه‌های جنگی براه افتاد و منتظررسیدن پیادگان وافراد مهندسی سپاه نگشت و«آمّالی» ودژ «آراشتوآ» را بر کرانهٔ رودیاله بحمله تصرف کرد وغارت و کشتاررا نه‌تنها درپادشاهی «آراشتوآ» بلکه درامارت مجاور - کیرتیارا (که این بار مرکز آن «بار» بود) و «سابینا» (مرکز آن خودون[۳]) و «موساسینا»(مرکزآن بوناسی) - «تاگردنه‌های‌خاشمار» آغاز کرد. فقط «داگارا» باتقدیم باج وهدایا نجات یافت. دردیگر نواحی اثری ازساکنان محل برعرصهٔ‌خاك باقی نگذاشت، مردم‌بالغ وکارآمد را به‌بردگی برد وکودکان را درآتش سوخت. سپس آشوریان به‌امارت «آمکا» روی‌آوردند.[۵۱] «آمکا» وکسان وی در کوهها پنهان شدند.ولی‌آشوریان‌دردژوی‌موسوم‌به«زامرو» ودیگردهکده‌های متروك[۵۲] مقدارزیادی اموال گوناگون وازآنجمله‌مصنوعات مفرغی(لوازم‌خانه ومصنوعات تجملی وهنری)

(۱) Ameka (۲) AraŠtua (۳) Xudun

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدست آوردند. آشوریان‌ده‌هاتن ازجنگجویان آمکا را اسیر کرده‌باانواع شکنجه‌های وحشیانه معدوم ساختند. آنگاه بپادشاهی شخصی بنام « آتا » که هیچ ارتباطی با پایداری زاموآ ـ ئیان نداشت لشکر کشیدند. این پادشاهی در دامنه‌های شمالی‌جبال «نیشپو» (که در جنوب آن «داگارا» واقع بود) ومحتملاً در نقطه‌ای ازناحیهٔ‌صحنه (سنندج)[۱] قرارداشت. پادشاهی مزبور نیزمانند امارات دیگرتارومار شد. دراینجا «آشورناسیراپال» مقداری مصنوعات مفرغی برسم هدیه از کشور «سی‌پیرمن[۲] که ساکنانش مانند زنان‌تته‌پته می کنند» (محتملاً بزبانی بیگانه که نامفهوم بود سخن می گفتند) دریافت داشت که برای جلب‌عنایت وی ارسال وتقدیم شده بود متأسفانه محل این بخش ـ که درهیچ منبع دیگری باین نام مذکورنگردیده ـ معلوم‌نیست.

آشورناسیراپال درباز گشت از«زامرُو» درقلعهٔ «آرکادی» توقف کرد وشاهان محلی « زاموآ » باردیگر در آنجا باهدایائی بنزد وی آمدند. درآن زمان خراج سالیانهٔ «زاموآ» افزایش یافته بود. وبانواع اجناسی که میبایست‌بابت خراج تقدیم کنند منسوجات پشمی ملوّن و ظروف مفرغ وشراب ودامهای شاخدارخرد و کلان نیزافزوده شد. زاموآ ـ ئیان‌را (ظاهراً پیشه‌وران‌زاموآ ـ ئی) برسم‌بیگاربرای کارهای ساختمانی بشهر کلخو ـ ی آشور بردند. گذشته از شاهکان زاموآ، شاهکان «گیلزان» و«خوبوشکیه» (درجنوب دریاچهٔ وان) ودژ کاسی «خارتیش» نیزهدایائی ارسال داشتند.[۵۳]

« آشورناسیراپال » ازاین نتایج راضی‌نبود ولی‌باز کوشید تا مردم « زاموآ » راکه درکوهها پنهان شده‌بودند دستگیر کند[۵۴]. آنگاه دژ «آتلیل»[۳] راکه زمانی

(۱) «صحنه» سنندج نیست‌بلکه قریه‌ایست‌برسر راه‌کرمانشاه همدان ـ میان‌کنگاور وکرمانشاه. تصور میرود چون مردم محلی سنندج را «سنه» می‌خوانندکه با «صحنه» تشابه لفظی دارد این اشتباه برای مؤلف روی داده است (مترجم)

(۲) Sipirmen (۳) Atilil

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیادشاهان کاسی تعلق داشت احیاء کرد و آنرا مرکز جمع آوری مالیات و خراج از ایالت جدیدالتأسیس وانبارعلوفه و آذوقه برای لشکر کشیهای آیندهٔ خویش بسوی مشرق قرارداد. بعدها بخشی ازمردم زاموآ (محتملاً بازهم دردرجهٔ اول پیشه‌وران) به نختگاه جدید «آشورناسیراپال»[۱] ـ شهر «کلخو»[۲] ـ منتقل گشت.[۵۵]

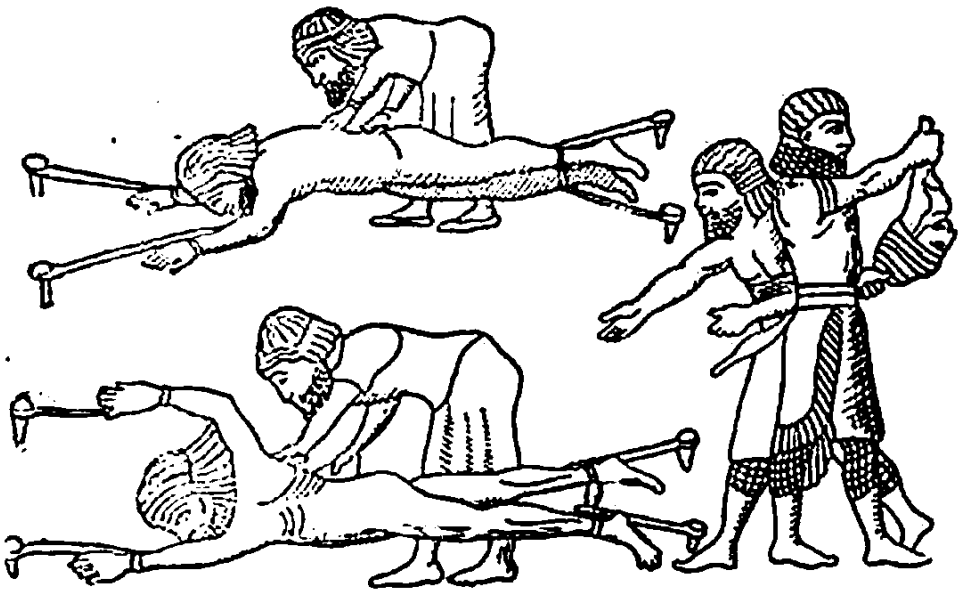

۲۱ـ سیاست پیشوایان اسیر، که دربرابر آشوریان مقاومت ورزیده بودند. نقش برجسته از نینوا. قرن‌هفتم ق.م.

چنانکه پیشتر دیدیم «آشورناسیراپال» شاهکان خرد را در زاموآ باقی گذاشت و فقط کارمندان خویش را برایشان ناظر کرد و پادگانی نیزدر آنجا مستقر نمود که خراج وعوارض را وصول کنند. ولی چیزی نگذشت که «زاموآ» بصورت یکی‌از ایالات آشوردرآمد. دروقایع سال ۸۲۸ ق. م. برای‌نخستین‌بار به اصطلاح «حاکم (یا جانشین) مازاموآ»[۳] برمیخوریم[۵۶]. ولی ایالت «زاموآ» (مازاموآ) شامل بخشهای جنوبی آن کشورنمیگردید وظاهراً چیزی از لشکر کشی‌سال ۸۸۰ ق. م. نگذشت که‌مردم آن‌بخشها استقلال‌خویش‌را بازپس گرفتند. باری «سالماناسار»[۴] سوم درسال ۸۵۹ ق. م. بسرزمین مزبور لشکر کشید[۵۷].

(۱) AŠŠurnasirapal (۲) Kalxu (۳) Mazamua (۴) Salmanasar

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما از لشکر کشیهای « آشورناسیراپال » مشروحاً سخن گفتیم - چون در سالنامه‌ها جزئیات آن‌شرح داده شده وازیکسوجوانب و خصوصیات عملیات جنگی فاتحان آشوری را درنظرخواننده مجسم میسازد وازدیگرسو ویژگیهای جامعه‌ای راکه در سر زمین‌های اقصای ماد آینده وجود داشته در آغاز هزارهٔ اول ق . م . نشان میدهد .

جامعهٔ « زاموآ » - آنچنانکه در سالنامه های آشورناسیراپال وصف شده - جامعه‌ای بود طبقاتی (گرچه «نور-آداد » بلقب شاه خوانده نشده وفقط « پیشوای قبیله » یا « ناسیکو »[1] نامیده میشود) واجد پیشه های حرفه‌ای که در آشور بدان ارج مینهادند و بسیارترقی کرده بود و بالضروره پیشه‌ها از کشاورزی[58] تجزیه شده وبدین‌سبب تولیدات‌کالائی نیز محتملاً تا اندازه‌ای رونق‌داشت . ولی‌این جامعه در دوران بدوی پیدایش طبقات قرارداشت ودولت در آن ضعیف بود واینجاوآنجای آن سرزمین دولتهای کوچك وجود داشتند که قادربه پایداری ومقابله با تجاوزات آشورنبودند . تأسیس جامعهٔ طبقاتی‌را در اینجا باید در نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم قبل از میلاد دانست . محتملاً جریان پیدایش‌طبقات براثرسلطهٔ موقتی بابل‌درعهدکاسیان، در سرزمین مزبور تسریع شد .

آشوریان تا پایان دوران حکومت‌آشورناسیراپال دوم‌ازقلل مرزی زاگروس نگذشته بنقاط دوردست داخلی‌آن نفوذ نمیکردند . ولی بعدازآنکه پایگاه جنگی در « زاموآ » برای خود ایجاد کردند درجهت سرزمین ماد و دریای‌کاسپی (خزر) تهاجمات سریع وعمیقی بعمل‌آوردند .

چنانچه ساکنان نواحی‌مختلف ماد میخواستند استقلال و آزادی خویش را حفظ کنند می‌بایست درمقابل‌متجاوزان تشکیلات مقتدرتراز آنچه درپایان قرن‌دهم

(۱) Nasiku

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وآغاز قرن نهم ق . م . در خاك « زاموآ » وجود داشت ، پدید آورند . این سازمان ممکن‌بود دولتی که درآن‌زمان در «زاموآ»ـی داخلی در کرانه‌های دریاچه ارومیه قوام گرفته بود باشد ویا یك سازمان مقتدرقبیله‌ای چون اتحادیهٔ قبایل ماد .

پس‌ازقلع‌وقمع‌امارات کوچك «زاموآ»ـی خارجی ، زمانی‌مهمترین‌پادشاهی زاموآ‌ـئی‌دولتی‌بود (در زاموآ‌ـی داخلی) که« نیك‌دیارا »[۱] (یامکتیارا) در رأس آن قرار داشت . ولی « نیك دیارا » ، رقیبان بسیار داشت . در سال ۸۵۵ ق . م . لشکریان آشوری « سالماناسارسوم » (شولمان ـ آشارد)[۲] از طریق گردنهٔ « بونائیس » بخاك « نیك‌دیارا »[۵۹] حمله کردند ، وچون وی خواست از راه دریاچه با استفاده ازقایقهائی که از شاخه‌های بید بافته و ساخته بودند از چنگ آشوریان فرار کند ، « سالمانسار » به تعقیب او پرداخت و بردریاچه باوی پیکار کرد[۶۰] . ولی چندان توفیقی حاصل نکرد و برروی‌هم درطی‌سه ربع اول قرن نهم ق . م . جریان تأسیس دولتها در خطهٔ ارومیه و رود « جغتو » بدون برخورد بدشواریهای بزرگ تعقیب شد ، گرچه سلطنت « نیکی‌دیارا » وظیفهٔ رهبری را ناگزیربدیگران‌تفویض نمود . اما راجع به اتحادیهٔ قبایل ماد . . . آن نیزتا حدود دههٔ سوم قرن نهم قبل از میلاد برخوردی باآشورنداشت .

در سال ۸۴۲ ق . م « سالماناسار سوم » آشوب « نامار » را خاموش کرد . میدانیم که « نامار » در بخش وسطای مسیررود دیـاله قرار داشت . سالماناسار «یانزی »[۳] (پیشوا)ـی[۶۱] بیت هامبان راکه مجاور محل بود بپادشاهی آنجا مستقر ساخت . وی درسال ۸۳۴ ق . م . از اطاعت‌آشور سرپیچی کرد و این بهانه‌ای برای نخستین لشکرکشی سالمانسار بخاك ماد شد .

(۱) (Mektiara)Nikdiara (۲) Šulman-Ašaréd (۳) Yanzi

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لشکریان آشورازسوی شمال شرقی و از طریق گردنه‌های جبال خاشمار[۱] (خاشیمور)بطرف «نامار» سرازیرشدند .آشوریان دژهای «نامار» را تارومار کرده،[۶۲] اموالی را که در کوهستانها مخفی شده بود تصرف نمودند و این عملیات چنان سریع انجام گرفت که فرصتی برای اقدامات دیگرباقی ماند وآشوریان بقصدغارت وچپاول بسوی داخل‌سرزمین ماد بحرکت درآمدند . محتملاً «یانزی» (پادشاه)نامار به ماد گریخته بود و این خود بهانه‌ای برای حملهٔ آشوربآن خطه شد . لشکریان آشور درمرحلهٔ اول پیشرفت خویش وارد کشور «پارسوآ» شدند واز ۲۷ «پادشاه» آن کشور کوچك خراج ستاندند .

پیش گفتیم که‌کلمهٔ اگدی «پارسوآ» ([illegible]) واژهٔ «پرسو»[۶۳] رابیان می کند که بمعنی «خطه» و«مرزو کنار»میباشد. درعنوان زمان آشورناسیرایال «محل کشور «پارسوآ» به بخشهای جنوبی کشور «زامواآ» می‌خورد .[۶۴] این تغییرنام میرساند که گرچه زبان مردم آن سرزمین کماکان «کاسپئی» بود ، درطی ۳۵-۴۰ سال گذشته ، متکلمان بزبان مادی ـ ایرانی‌بسوی غرب پیش‌رفته ، بدناحیهٔ ۶ نقشهٔ مارسیده‌بودند ودر تغییراصطلاحات جغرافیائی محلی اعمال نفوذ مینمودند . این نکته را هم لازم است تصریح کنیم که برخلاف عقیدهٔ رایج تنها وجه مشترك لفظ «پارسوآ»با «پارس» (پرسید)این‌است که هردواصطلاح‌بمعنی«مرز» و«کنار»میباشند. هیچ دلیلی‌براینکه «پارسوآ» میهن پارسیان بوده وآن قوم ازپایان قرن هشتم تا اواسط قرن نهم قبل‌از میلاد ازآن خطه هجرت کرده‌باشند دردست‌نیست . باید درنظر گرفت که «پارسوآ» ناحیه‌ای زراعتی بود ومردم‌آن اسکان یافته بودند وفرض اینکه ساکنان‌آن‌سرزمین خویش را رها کرده به پارس (پرسید) که ۶۰۰ کیلومتر با آنجا فاصله داشته است کوچ کرده باشند بسیار دشوار است . نام اماکن و اشخاص درسرزمین « پارسوآ »

(۱) Xašimur) Xašmar

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بهیچوجه ایرانی نیست .

آشوریان از کوهها گذشته بسرزمین «مسّی» [۱] درقسمت علیای رود جغتو[۶۵] سرازیر شدند و سپس بسوی دیگر سلسله جبال مزبور ـ و ناحیهٔ « آرازیاش »[۲] و «خارخار»[۳] که در آن‌عهد به اتحادیهٔ قبایل ماد تعلق داشت حرکت کردند . منابع آشوری برای باراول ازاین سرزمین بنام «آمادای» یاد می کنند . درزیرازمکان‌این نواحی مفصل‌ترسخن خواهیم گفت . عجالةً کافی‌است بگوئیم که‌آشوریان ازناحیهٔ ٤ نقشهٔ ما گذشته (بخش علیای رود قزل‌اوزن ـ نزدیك بیجار) و شاید دردرهٔ همدان کنونی نیزنفوذ کردند .

سالنامه‌های «سالماناسارسوم» نام چهاردژ را که وی در کشورمادها اشغال کرد ذکرمی کنند . نامهای مزبوربزبان ایرانی تعلق ندارد وبااسامی اماکن «زاموآ» و «پارسوآ»[۶۶] مشابهت دارد . آشوریان عده‌ای ازساکنان را به‌بردگی بردند .[۶۷] بخش اعظم ساکنان ودامها علی‌الرسم در کوهها پنهان شده بودند و آشوریان مدتی‌دردره‌ها فرمانفرمائی ویکه‌تازی می کردند وحتی در«خارخار» تصویر«سالماناسار» رابرسنگ نقر کردند . ولی با اینحال بعد راه بازگشت پیش گرفتند و «یانزی» (پادشاه) نامار راکه باسارت‌درآورده بودند باخودبردند و کوشش‌دیگری برای‌تحکیم‌موقع‌خویش درخاك مادبعمل نیاوردند .[۶۸] «سالماناسار» بهنگام‌لشکر کشی بعدی که درسال۸۲۸[۶۹] قبل‌ازمیلاد وقوع یافت بسیارپیروفرسوده بود وبتن خویش درعملیات شرکت نجست وفرماندهی لشکریان آشور را « تورتان »[٤] (سردار) «دایان ـ آشور» بعهده داشت . این‌بارلشکر کشی‌متوجه‌امارات (یا«پادشاهی‌های») کوچك جلگه(زاموآ ـی داخلی) بود . نخست « دایان‌ـآشور » ازدرهٔ زاب علیا (زاب بزرگ) حرکت کرد و بطرف «خوبوشکیه»[۵] واقع درجنوب دریاچهٔوان رفت وسپس‌ازخاك‌شخصی‌بنام«ماگدوبو‌ـ

(۱) Mesai (۲) AraxieŠ (۳) Xarxar (٤) Turtan (٥) XubuŠkie

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مالخیس »[۱] گذشته بسوی جنوب شرقی روی کرد ووارد سرزمین « اوُآلکی »،[۲] پادشاه«مانّا»، گشت.[۷۰]

« اوُآلکی » بکوه پناه برد و پنهان شد ولی آشوریان دامهای بسیار بردند و دهکده‌های خالی‌راتصرف کردند وازآنجمله‌بود دهکدهٔ«ایزیرتوُ»[۳] (یازیرتو) که بمنزلهٔ دژ ومقروی‌بود.[۷۱] سپس‌لشکریان ازامارت «خارون»[۴] که «شوُلوُسوُنو»[۵] برآن فرمانروا بود گذشتند.[۷۲] وی بدآشور اظهار انقیاد کرد و قرار شد سرزمین او هرساله تعدادی اسب‌عرابه کش‌برسم خراج بپردازد. «آرتا-ارو»[۷۳] پادشاه«شوردورا» نیز[۷۴] یکبارهدایائی تقدیم آشوریان کرد. آنگاه آشوریان به «پارسوآ» رفتند واز برخی شاهکان خراج گرفتند وبخشی از«پادشاهی»-ها را غارت کردند.

«دایان‌آشور» لشکر کشی مزبوررا باردیگرباجزئی انحرافاتی ازمسیرپیشین- درسال ۸۳۷ ق. م. تکرار کرد. آشوریان نخست‌بسوی سرچشمهٔ زاب‌بزرگ‌حرکت کردند و سپس سرزمین گیلزان را در کرانهٔ غربی دریاچهٔ ارومیه فرو گرفتند.[۷۵] «دایان - آشور» تعدادی دامهای شاخدار واسب از گیلزان و « پادشاهیها » و قبایل مجاور آن - تا «آندیا» برمسیر سفلای رود قزل اوزن -[۷۶] برسم خراج گرفت و از زاموآ-ی داخلی و پارسوآ گذشت و بسوی « نامار » سرازیر شد. و در بین راه دژ کوهستانی «بوشتو» را درمرز«مانّا» و«پارسوآ»[۷۷] وچند قلعهٔ دیگرمانّا-ئی (؟)[۷۸] و پارسوآ-ئی[۷۹] را تصرف کرد. ونامار را تارومار کرد وبآتش و خون کشید. در پایان این لشکر کشی جنگیان وی وارد ایالت آشوری «زاموآ» شدند.[۸۰]

درشرح لشکر کشیهای ۸۲۷-۸۳۴ قبل‌ازمیلاد، اراضی مجاوردریاچهٔ‌ارومیه وپارسوآ تحت حکومت شاهکان بسیارقلمداد شده‌اند. بدینقرار: پادشاهی «اوپو»[۶]

(۱) Magdubu Malxis (۲) Ualki (۳) Izirtu (۴) Xarrun
(۵) Šulusunu (۶) Upu

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(گیلزان) ، «او آلکی» (مانّا) ، «شولوسونو» (هارون) ، «آرتاسارو»[۱] (شوردیره) ، «نیك دیارا» (ایدا؟) ، «نیك دیما»[۲] (؟) ، «نینی»[۳] (آریدو) ، وغیره . ولی سلطهٔ برخی ازاین پادشاهیها وظاهراً پادشاهی «او آلکا» و «نیك دیارا» رفته رفته بردیگران بسط می‌یافت وعوام تمام اراضی اطراف دریاچهٔ ارومیه وزاموآی داخلی را «کشور مانّاها»ـ یعنی بنام قبیله‌ای که دریکی‌ازآن سرزمینهامسکن داشت ـ میخواندند.[۸۱]

ازدیگرسو لشکر کشیهای آشوریان با اینکه جنبهٔ غارتگری و کسب غنایم وبرده داشت درعین حال تااندازه‌ای بدین منظوربود که سرزمین منظوررا کاملاً تحت اطاعت در آورند تا وصول خراج ازآن مقدور گردد . ولی تا آن زمان دراین طریق چندان موفقیتی کسب نکرده بودند . فقط درموارد نادر(مثلاً درمورد «شولوسونو» ، شاه «هارونا») موفق بوضع خراج دایم بر امارت یا «پادشاهی» می گشتند . دردیگرموارد پیشوایان و شاهکان محلی فقط هنگام نزدیك شدن لشکریان آشور هدایائی ارسال میداشتند ویاحتی پنهان کردن دامهاومردم رادر کوههاترجیح میدادند وحصارخشك وقلاع بی‌سکنه را برای غارتگران آشوری بجا می گذاشتند .

درسال ۸۶۷ق.م. درآشورجنگ خانگی جدّی آغازشده وفقط درسال ۸۲۳ق.م. «شامشی ـ آداد»[۴] پنجم پادشاه جدید آشور موفق شد مجدداً قدرت حکومتی واحد را درسراسرخاك پادشاهی مستقر سازد . درلوح نبشتهٔ وی بدین مناسبت گفته شده است که مرز شرقی آشور در عهد او از «شوردیرا» و «آریدا» می گذشته است ، یعنی ظاهراً ازدامنه‌های شرقی‌جبالی که ازسمت مغرب «مانّا» و«پارسوآ» را محدود می کرده ، ممتد بوده است . «ایشپوئینی» پادشاه اورارتوبهنگام جنگهای خانگی آشوربه کرانه‌های دریاچهٔ ارومیه آمد وپادشاهی گیلزان را به اورارتومنضم ساخت و[۸۲] ظاهراً شکست سختی به پادشاه «مانّا» وارد کرد ، زیرا که دردههٔ دوم قرن نهم

(۱) (Šurdira) Artasaru (۲) Nikdima (۳) Ninni (۴) Šamši - adad

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قبل‌از میلاد بجای پادشاه «مانتا» «شارسینا»[۸۳] پسر «مکتیارا» (نیك دیارا) فرمانروای پادشاهیهای پیرامون دریاچهٔ ارومیه بوده است.

«شامشی ـ آداد پنجم» بمحض تثبیت وضع آشور لشکر کشی بسوی مشرق را تجدید کرد و یکی ازعلل این اقدام مقابله با اورارتوئیان بود. لشکر کشی سال ۸۲۱ ق.م.[۸۴] که طبق فهرست اسامی مردان سال آشوری[۸۵](۱) علیه «سیگ ریس»[۸۶] بود، بسر کردگی سالار «موتار ّیس آشور»(۲) صورت گرفت.

این بار حریفان عمدهٔ آشوریان «شارسینا»(۳) و «ایشپوئینی»(٤) پادشاه‌اورارتو بودند. درلوح «شامشی‌ـآداد پنجم» مذکور است که «مورتار ّیس ـ آشور» به «دریای برآمدن‌خورشید» رسید: معلوم نیست که منظور دریاچهٔ ارومیه است یا دریای خزر(کاسپیان). ولی احتمال اخیربصواب نزدیکتراست.[۸۷] آشوریان‌پنداشتند که وضع ایشان در پیرامون دریاچهٔ ارومیه بقدر کفاف استوار است و در سال بعد ۸۲۰ ق.م. لشکر کشی پردامنه‌ای علیه ماد بعمل آوردند. «شامشی ـ آداد پنجم» از کوه «کولار»(٥)[۸۸] گذشته، هدایای‌تقدیمی‌پادشاه «بوشکیه»(درجنوب‌دریاچهٔ وان) و «شارسینا» وقبایل «مانتا» و «سونبی‌یان»(٦) و «تئورلی‌یان»(۷) (که بعدها به‌مانتا ملحق شدند) وساکنان «پارسوآ» را اخذ و ازسرزمین مـّیان عبور کرده به بخش علیای «جغتو» رفت. وی دراین نقاط تعداد کثیری دام متعلّق به مـّیان را تصرّف کرد. جزواین دامها گذشته ازدامهای شاخدار ُخرد و کلان وخران واسبان،تعداد زیادی شتران دو کوهان باکتریا که بتازگی درخاك ماد پدید آمده بودند وجود داشت[۸۹] (محتملاً این شتران همراه قبایلی بودند که از آسیای میانه بآنجا آمده

(۱) مردان سال، چون مبدأ تاریخی‌نداشتند سالها رابنام وقایع مهمه واشخاص بزرگ ونامی می‌نامیدند (مترجم) (۲) Mutarris-aŠŠur Šarsina(۳) (٤) Išpuini
(٥) Kullar (٦) Sunbi (۷) Tourli

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند) . دهکده‌ها و نقاط مسکون بسیار را آتش زدند . مسّبیان تلفات زیاد دادند . آنگاه آشوریان بکوهستان « گیزیل بوندا» که ناحیهٔ مجاور ارومیه را از سرزمین ویژهٔ ماد جدا می کرد روی آوردند .

پس‌ازآنکه آشوریان نخستین دژکوهستانی ناحیهٔ مزبوررابتصرّف‌درآوردند[۹۰] دوتن از پیشوایان « گیزیل بوندا » [۹۱] بمنظور جلب عطوفت مهاجمان تعدادی اسب بارکش وعرابه برسم هدیه تقدیم کردند . ولی‌پیشوای سومی‌ایشان بنام«پیریشاتی»ـ که الواح آشوری ویرا بلقب « پادشاه گیزیل بوندیان » می‌خوانندـتصمیم گرفت پایداری کند . همهٔ ساکنان « گیزیل بوندا» در دژ وی که «اوراش» نام داشت گرد آمدند ولی آن قلعهٔ بسیارکهنه بود و قادر بمقاومت دربرابر محاصرهٔ آشوریان، که با لوازم فنی عالی مجهز بودند ، نبود . «اوراش»[۱] ودیگر قلاع کوچك پیرامون‌آن بتصرف آشوریان در آمد و بگفتهٔ ایشان ۶۰۰۰ مرد جنگی در پیکار کشته شدند و ۱۲۰۰ نفر باتفاق‌خود«پیریشاتی» باسارت‌درآمدند . یکی‌دیگرازسران« گیزیل‌بوندا» بنام«اِنگور»[۲] اظهارانقیاد کرد وپادشاه‌آشور درقلعهٔ وی که‌به«سیبار» موسوم‌بود[۹۲] لوحه‌ای بپا داشت و تصویر خویش و نبشته‌هائی برآن منقور ساخت . ظاهراً در آن زمان‌آشوریان درمشرق رودقزل‌اوزن بودند . راه بسوی سرزمین ماد گشوده شده‌بود.

چنانکه دیدیم درمحیط همسایگان غربی مادیها ـ درمیان آنانکه هنوزجزو اتحادیه نشده بودند ـ اختلاف وسیاست سودجویانه و کوته‌نظرانهٔ برخی از شاهکان حکمفرما بود وحال آنکه تودهٔ مردم درلزوم کوشش برای دفع دشمن متحد بودند . برعکس ، خود مادیها ، ظاهراً ، تحت رهبری واحد پیشوای اتحادیه قبایل قرارـ داشتند . این شخص «هاناسیروکا »[۹۳] نام داشت ومقرّ وی دژ « ساکَ بیتو»[۹۴] بود . وی خواست در کوههای پربرف البرز پنهان شود ولی « شامشی‌ـآداد » مادیها را مجبور

(۱) Uraš (۲) Engur

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

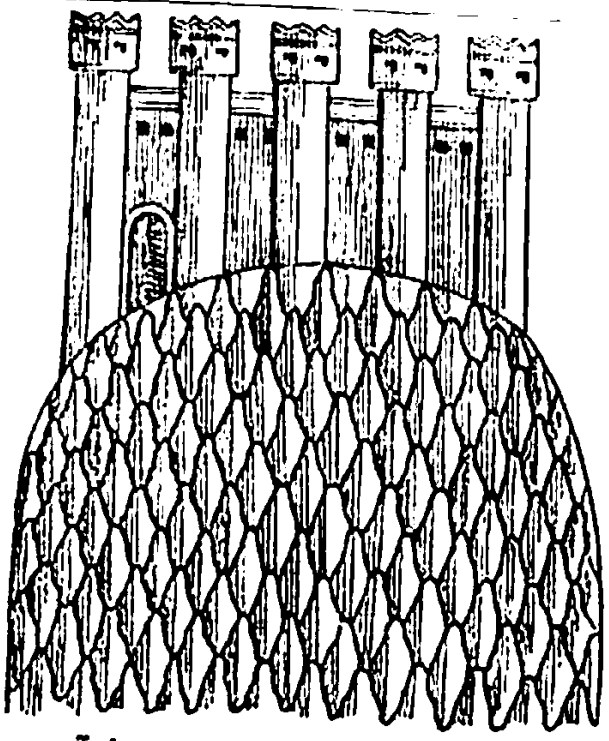

۳۲ـ دژکوهستانی مادی . از روی نقش برجستهٔ آشوری در دور ـ شاروکین . پایان قرن هشتم ق . م

به‌پیکار کرد . بروایت لوح آشوری ، متجاوزان تلفات فراوان به مادیها وارد آوردند (۲۳۰۰ کشته) و ۱۲۰۰ نقطهٔ مسکونی وازآنجمله دژ «ساک بیتو» را ویران ساختند و ۱۴۰ سوار باسیری گرفتند . ولی پایداری مادیها درهم شکسته نشد و «مون سوآرتا»[۹۶(۱)] «فرمانفرمای» آرازباش (ناحیه‌ای که ظاهراً نزدیك همدان قرارداشت) هنگامی که آشوریان در بازگشت از کوههای میان قزوین و همدان عبور می کردند[۹۵] راه برایشان سدّ کرد . ولی باین دسته از مادیها ضربهٔ سختی وارد آمد (بموجب نبشتهٔ لوح ۱۰۷۰ تن کشته دادند) . عدهٔ کثیری را آشوریان به بردگی بردند و تعدادی دام برسم «هدیه» اخذ کردند .

قبایل ماد هرگز دچارچنین شکستی نشده بودند . این نتیجهٔ نفاق وپراکندگی وجنگهای داخلی بود . یأس وسرگشتگی ، ظاهراً ، مدتی میان حکمفرمایان ـ از ارومیه گرفته تا بیابان نمك ـ حکمفرما بود . ۲۷ یا ۲۸ تن ازفرمانفرمایان نواحی مختلف ماد وپارسوآ ، پیش ازآنکه پادشاه آشوراز گردنهٔ کوه «کولار» به سرزمین خویش باز گردد ، هدایای فراوان باودادند .

لوح مزبور نام یك یك ایشان و سرزمینشان را ذکر می کند : نامهای جملهٔ نواحی مزبورقدیمی ومحلی‌است واین نکته دربارهٔ‌اسامی اکثرفرمانفرمایان‌نیزصادق

(۱) Monsuarta

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میباشد . ولی شاید نام برخی از ایشان نیز ایرانی باشد . بیشتر اینان فرمانفرمایان شرقی‌ترین نواحی میباشند .[۹۷]

این لشکر کشی برای آشور از سه جهت اهمیت داشت : اولاً ، جلوگیری از امکان اتحاد میان مردم مانّا ومادها ازیکطرف و اورارتو که نیرو گرفته بود ، از طرف دیگر . ثانیاً غارت مردم و گرفتن بردگان . سوّم تدارك یك لشکر کشی علیه بابل ، که در آن زمان «نامار» را تحت فرمان وانقیاد خویش درآورده بود . عملیات جنگی بعدی (سال ۸۱۹ ق.م.) متوجه بابل بود وبیشتر درخاك «نامار» جریان یافت. آشوریان در سالهای بعد بامور داخلی بین‌النهرین سرگرم بودند ولی ماد را هم از یاد نبردند .

« شامشی-آداد پنجم » درسال ۸۱۰قبل ازمیلاد درگذشت و« آدادنراری‌سوم» که کودکی خردسال بود وارث تخت و تاج آشور گشت . در واقع ملکهٔ بیوهٔوی «سامورامات»[۱] که در تاریخ بنام سمیرامید (سمیرامیس) مشهوراست امور ملك را اداره می کرد . حکومت‌یك زن ، درمیان اقوام پیرامون که به نظامات دوران پدر-شاهی خوگرفته بودند ، تأثیر عمیقی نمود و افسانه‌های فراوان در بارهٔ «سمیرامید» (سمیرامیس) یا «شامیرام» دیربازی زبانزد عموم بود وحتی در عهد ما نیز دربعضی نقاط شایع است .[۹۸]

دردوران حکومت«سمیرامید» وپسراو«آدادنراری سوّم» که ازسال۸۰۵ق.م. مستقلاً برتق وفتق امورپرداخت (گرچه بعد از تاریخ مزبور نیز سمیرامید کماکان نقش‌مهمی‌بازی می کرد[۹۹])بارها علیه مادیها ومانّائیها لشکر کشی شد : درسال‌های ۸۰۹ و ۸۰۷ ق .م. (علیه مانّا) ، وسال ۸۰۶ (علیه مانّا) ، و سالهای ۸۰۰،۷۹۹،۷۹۷ (علیه نامرو) ، و سالهای ۷۹۳،۷۹۲،۷۸۸ . ظاهراً آشوریان قصد داشتند سرزمین ماد

(۱) Sammuramat

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را کاملاً مطیع و منقاد خویش سازند . متأسفانه ما دربارهٔ این لشکر کشیها فقط از یادآوری فهرست واری که در «فهرست اسامی مردان سال» بعمل آمده و همچنین ازیك نبشتهٔ رسمی که اندکی مشروح‌تر است اطلاعات مختصری در دست داریم .[۱۰۰]

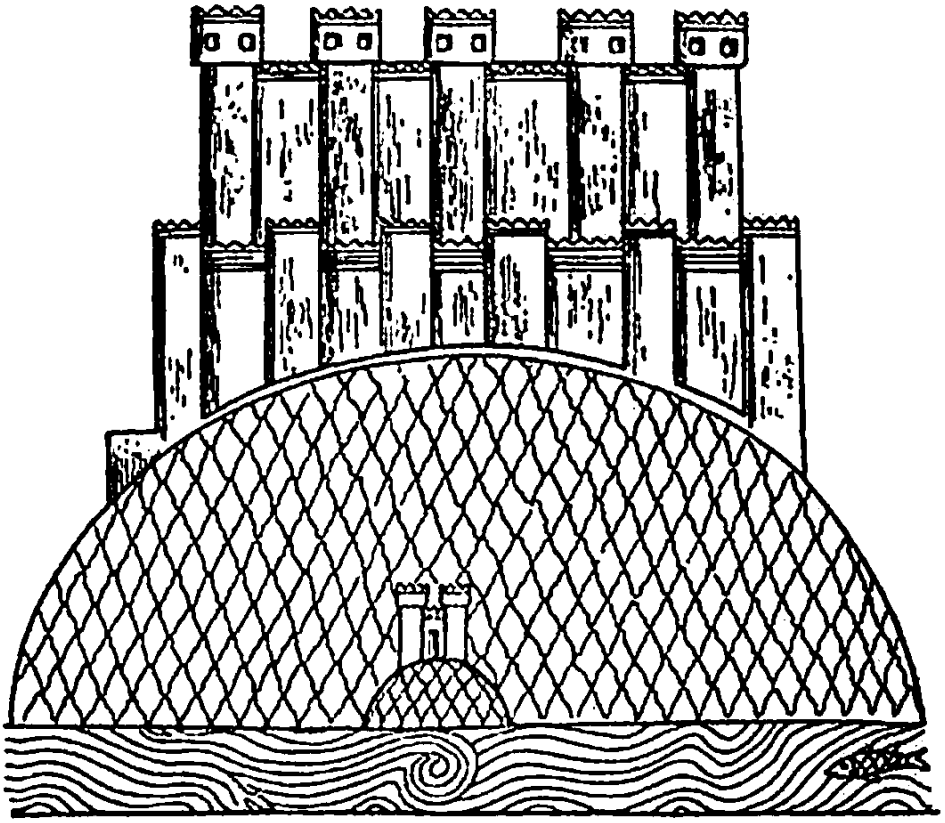

۳۳ــ دژ مادی . از روی نقش برجستهٔ دورسارو کین . پایان قرن هشتم ق . م .

سالنامه‌های «سمیرامید» و «آدادنراری سوم» بدست نیامده است . ازلوح مزبورچنین مستفاد می گردد که آشوریان در سال ۸۰۲ قبل از میلاد[۱۰۱] مدعی فرمانروائی بر «اللی‌پی»[(۱)] (نزدیك کرمانشاه) و«خارخار» و«آرازیاش»(درشمال همدان) و«متّی» کشور مادیها و«سراسر» گیزیل بوندا و «مانّا»[۱۰۲] و «پارسوآ» و «آللابریا»[(۲)] (در قسمت علیای زاب کوچك) و «آبدادان»[(۳)] تا « آندیا »[(٤)] و دریای کاسپی (خزر) بودند[۱۰۳] اینکه نام «خارخار» و «آرازیاش» علیحده‌قید شده است ، نشان میدهد که چون درلوح سال ۸۰۲ق.م. از کشور ماد(مادای)[(٥)] سخن گفته می‌شود منظور نواحی

(۱) Ellipi (۲) Allabria (۳) Abdadan (٤) Andia (٥) Mâdâi

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که آنسوتر ازخطهٔ قزوین ودامنه‌های البرز قرارداشتند . وقایع بعدازسال۸۰۲ برما مجهول است . «سمیرامید» و « آدادنراری » بعداز آن تاریخ پنج‌بار بخاك ماد لشکر کشیدند . بگفتهٔ « کتسیاس» سمیرامید به نقاط دوردست مشرق ـ تا باکتریا ـ لشکر کشید وجنگ کرد . گرچه اعتماد بگفته‌های وی دشوار است ولی محتملاً تا حدّی روایت موثوقی را نقل کرده است ، زیرا در فاصلهٔ سالهای ۸۰۲ و ۷۸۸ ق .م. آشوریان محتملاً پیشرفت مهمی بسوی مشرق کردند ، گرچه گمان نمیرود باراضی اصلی باکتریا دست یافته باشند .

بهرتقدیر روایتی که دربارهٔ تسخیر ماد توسط « سمیرامید » و شوهراو درمیان خلق شایع بوده و کتسیاس نقل کرده است اساساً صحیح است گرچه مؤلف مزبور ، برسم خویش ، برآن پایه افسانهٔ طویلی ساخته وپرداخته است .[۱۰۴]

۳ـ تهاجم اورارتو

دوران حکومت «آدادنراری» باآغاز تهاجم «مینوآ» پادشاه اورارتوبه‌جنوب شرقی مصادف بود . باحتمال قوی « سمیرامید » و«آدادنراری» با پادشاه مزبور دوبار در «مانّا» (در۸۰۷ و۸۰۶ ق .م.) وپنج بار درجنوب دریاچهٔ وان ـ در «خوبوشکیه» (در ۸۰۱، ۷۹۸، ۷۹۱، ۷۸۵ و۷۸٤ ق.م.) ویك باردردرهٔ علیای فرات (در۷۸٦ق.م.) پیکار کردند . « سالمانا‌سار چهارم » جانشین « آدادنراری سوم » نیز از سال ۷۸۱ تا ۷۷۸ ق . م . با اورارتو در جنگ بود ، ولی ظاهراً کامیاب نگردید[۱۰۵] . در آن زمان « اورارتو » برای آشور خطری جدّی بشمار میرفت : حتی در پایان قرن نهم قبل‌از میلاد[۱۰٦] اورارتوئیان « موساسیر »[(۱)] را در بخش علیای زاب بزرگ اشغال کردند و مستقیماً مرکزخاك آشور را مورد تهدید قراردادند ودرآغازقرن هشتم وارد قسمت علیای فرات گشتند[۱۰۷] محتملاً لشکر کشیهای «مینوآ» به«مانّا»درپایان‌قرن‌نهم قبل‌از

(۱) Musasir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میلادصورت گرفت و تعداداین لشکر کشیها کمتر ازدونبود.[۱۰۸] پادشاه«اورارتو»قلعه‌ای را درخاك مانّا احداث ویا احیاء کرد(«مشتا»، «تاش‌تپه» کنونی ـ نزدیك‌میاندوآب) ولوحی ازوی درآنجا باقی است که حاکی ازآن میباشد .

دراوضاع واحوال زندگی شرق قدیم عادةً ساختمان قلعه گواه برآن بود که سرزمین مورد نظر مبدل به حاکم نشین شده است . معهذا درقرنهای هشتم ونهم ق.م. درآشور و « اورارتو » هنوز رسم بود که حاکم یا جانشین پادشاه را برای حکومت برناحیه‌ای معین می کردند ولی پادشاهان محلّی را هم محفوظ و برقرار میداشتند . ظاهراً چنین وضعی درعهد «مینوآ» در «مانّا» پیش آمد ، زیرا ازمدارك آتی‌الذکر معلوم خواهد شد که دولت «مانّا» کماکان وجود داشته .

«مانّا» درآغازحکومت «آرگیشتی‌اوّل» (از ۷۷۹/۸۰ ق .م.) پادشاه«اورارتو» هنوزتابع «اورارتو»بود . طبق آنچه اصطلاحاً «سالنامهٔ خورخور»[۱] «آرگیشتی اوّل» نامیده میشود[۱۰۹] وی درنقطه‌ای واقع درجنوب«مانّا» ، یعنی درهمین سرزمین(ناحیهٔ «آرسیتا»[۲]،شهرهای «بوشتو»[۳] و«باروآتا»[۴])[۱۱۰] ، سه بار (درسالهای پنجم و ششم وهشتم سلطنت خویش ، یعنی بترتیب ۷۷۵ و ۷۷۴ و ۷۷۲ قبل ازمیلاد) پیکار کرد و و با لشکریان آشور تلاقی نمود و حتی وارد درهٔ رود دیاله و « نامار » ، کـه منابع «اورارتو» «بابیلو» (یعنی بابل) می‌خوانند ، شد . ازجنگ « علیه اورارتو ونامار » در « فهرست مردان سال » آشوری در ذیل وقایع سال ۷۷۴ ق .م. یاد شده است .[۱۱۱] بنابراین درآن دوره «مانّا» هنوز دردست‌اورارتوئیان بود زیرا ایشان در «پارسوآ» و «نامار» جنگ می کردند وناگزیر می‌بایست دراراضی «مانّا» پایگاه داشته باشند. ضمناً این نکته را هم تذکردهیم که درسالنامه‌های آرگیشتی پادشاه اورارتو تا آن تاریخ ازانقیاد مانّا سخنی درمیان نیست .

(۱) Xorxor (۲) Arsita (۳) BuŠtu (٤) Baruata

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معهذا اندکی بعد مانّا از اورارتو جدا شد. ظاهرا وحدت دولت و کشور «مانّا»، که بتمام نواحی مجاوردریاچهٔ ارومیه ـ باستثنای کرانهٔ غربی وشمالی آن ـ بسط یافته بود، درمبارزه با «اورارتو» استحکام و قوام یافت. دولت مانّا در برابر شاهان اورارتو مقاومت شدیدی ابرازداشت.[۱۱۲] برغم لشکر کشیهای خانمان‌برباددهٔ آرگیشتی‌اوّل ـ درسالهای۷۷۳ و۷۷۲ و۷۷۱ و۷۶۹ و۷۶۸(؟) ق.م.ـ ودولشکر کشی جانشین وی«ساردوری دوّم» (درآغازدههٔ‌پنجم قرن هشتم قبل‌ازمیلاد)[۱۱۳] اورارتوئیان دیگر نتوانستند «مانّا» را قطعاً مطیع ومنقاد خویش سازند.

بااینحال گاهی موفقیتهای جزئی نصیب ایشان میشد. مثلاً درسال ۷۷۵ ق.م. «آرگیشتی» موفق به تصرف «بوشتو» شد ودر ۷۷۱ ق.م. نواحی چندی را در مشرق دریاچهٔ ارومیه[۱۱۴] ودر۷۶۸ ق.م. (؟) «شهرشاهی»[۱۱۵] و«شیمری‌خادیری»[(۱)] (شایدهمان «شوردیروه» که در منابع آشوری آمده است‌باشد؟) رامسخر کرد. اما این فتوحات «آرگیشتی» موقتی بود ومنجر به اشغال دایمی آن سرزمین نگشت. ولی «مانّا» در پایان دوران حکومت«آرگیشتی»، کاملاً تابع «اورارتو» شد زیرا که «ساردوری‌دوّم» پسرآرگیشتی‌باری دیگربه «نامار» («بابیلو» ـ ظاهراًدر۷۵۰ق م.)لشکر کشید.[۱۱۶] شاید نیرومندی مجدد «مانّا» با ضعف موقعیت «اورارتو» وتقویت آشور که مقارن با سلطنت «تیگلاتپالاسار سوّم» پادشاه آشور بود مربوط باشد. این پادشاه، چنانکه بعد شرح آن خواهدآمد، ظاهراً درطی نخستین لشکر کشی خویش علیه ماد(درسال ۷۴۴ ق.م.) با «مانّا» تماس‌عملیاتی داشت. بنظرمیرسد که «ساردوری» درهمان‌سال ناگزیر با«مانّا» ـ درخاك آن کشور ـ پیکار کرد وچنانکه درسالنامه مذکوراست[۱۱۷] پس‌ازاشغال دژ «داربو» (درکرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارومیه؟) «آن سرزمین را به خاك خویش منضم ساخت»[۱۱۸]. لشکر کشی‌های اورارتوئیان علیه «مانّا» بعدها ـ براثر

(۱) Šimerixadiri

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شکستی که از طرف « تیگلاتپالاسار سوّم » در سال ۷۴۳ ق . م . بآنان وارد آمد ـ متوقف گشت .

وقایع آغازقرن هشتم قبل‌ازمیلاد ازلحاظ‌تاریخ ماداهمیت فوق‌العاده داشت . درآن دوران که ماد هنوزبرای مبارزه با دشمن خطرناکی چون آشورمتحد وآماده نبود وامپراطوری نظامی آشور آن سرزمین را هدف چپاول و غارتگریهای منظم قرارداده مرتباً قطعاتی از خاك آنرا منتزع مینمود ، تهاجم « اورارتو » منجر بایجاد حایلی ـ که از دریاچهٔ ارومیه تادرهٔ دیاله ، وتقریباً سرحد عیلام ، ممتد بود ـ میان آشورومادگشت و بدین منوال ماد از اینکه تحت‌انقیاد آشور درآید نجات یافت . وچون خود اورارتوئیان ازلحاظ اقوام ماد بصورت بزرگترین خطر درآمدند ، مبارزهٔ آزادی طلبانهٔ «مانّا» (که‌قبایل مجاور دریاچهٔ‌ارومیه را دربر گرفته ومتحد ساخت) این خطر جدید را از قبایل جنوب و مشرق دور کرد .

سرانجام ، چون «اورارتو» باردیگر«مانّا» را بزیرفرمان درآورد و«ساردوری دوّم» مجدداً جسارت کرده به «بابل» (یعنی نامار دردرهٔ دیاله) حمله کرد ، رقابت میان دوامپراطوری کشور گشا ـ یعنی آشور واورارتو ـ به‌مردم «مانّا» ومادکومك کرد . شکست‌سختی که‌ازطرف‌لشکریان‌آشوری(تجدیدسازمان‌یافتهٔ)«تیگلاتپالاسار سوّم» درسال ۷۴۳ ق . م . به اورارتو وارد آمد بدعاوی اورارتو در مورد حکومت بر «مانّا» پایان بخشید ودوران رونق وشکفتگی دولت و کشوراخیرالذکرآغاز گردید ودرآن عهد ازحیث نیرو واهمیت چندان از«اورارتو» و «آشور» عقب نبود .

اطلاعات بعدی ما دربارهٔ «مانّا» مربوط بسال ۷۱۹ ق . م . است . ولی مطالب فراوانی درمنابع‌آشوری منقول است که احیای تاریخ دوران قبلی ـ دوران میمون زندگی‌آن کشوررا از۷۴۳ تا۷۲۰ق .م.ـ مقدور میسازد .ازروی‌آنچه«مانّا» دردورهٔ بعدازدست داد میتوان دربارهٔ آنچه دردورهٔ ماقبل دارا بوده است داوری کرد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قلع و قمع «ساردوری دوم» که بدست لشکریان «تیگلاتپالاسارسوم» صورت گرفت بناگهان «مانّا» رادررأس سرزمین آذربایجان کنونی ایران قرارداد. پادشاهی که در آن زمان در «مانّا» سلطنت می کرد (نمیدانیم که آیا اوهمان «ایرانزو» که درحدود سنهٔ ۷۱۸ قبل‌ازمیلاد در گذشته بوده است یاند) جربزه و جدیّت نشان داده ازوضعی که پیش‌آمده بود استفاده کرد. درنتیجه در دههٔ سوّم ودوّم قرن هشتم قبل‌از میلاد کشور «مانّا» ونواحی تابع آن، بهرتقدیر، تمام خطهٔ جنوبی دریاچهٔ ارومیه وبخش مهمّی ازدرهٔ رود قزل اوزن ونواحی جنوب آن وهمچنین کرانهٔ شرقی‌ارومیه را، لااقل، تا خط مقسّم‌المیاه بین ارومیه وارس[۱۱۹] وشاید نواحی دیگری راهم‌شامل بود: مرزهای شمال شرقی وبویژه شمالی وشمال غربی «مانّا» برای ماروشن نیست.

بدیگر سخن اراضی «مانّا» و نواحی تابع آن بتقریب با آنچه در آینده ماد آتروپاتن نامیده شد وآذربایجان کنونی ایران قابل انطباق است.

۴ـ دولت «مانّا» وسازمان آن

مدارك چندی دربارهٔ سازمان اجتماعی ودولتی مانّا دردست است[۱۲۰] ساکنان «مانّا»، مانند دیگر نواحی، بیشتر بدامداری اشتغال میورزیدند (بدپرورش گوسفند ودامهای بزرگ شاخدارواسب و خر و تا حدّی شتران دو کوهان می‌پرداختند)[۱۲۱]. معهذا در هیچیك ازبخشهای سرزمین ماد آینده زراعت، دررديف دامداری، چنان اهمیتی را که در مانّا واجد بوده نداشته است. مثلاً هنگام لشکر کشی «سارگون دوّم» به «اورارتو» درسال ۷۱۴ ق.م. اهالی مانّا آرد و شراب عساکر آشور را تأمین کردند[۱۲۲]. در گزارشهای جنگی «سارگون دوّم» بارها در مورد نواحی متنازع فیه میان «اورارتو» و «مانّا» ازتولیدات کشاورزی نواحی مزبور سخن رفته است[۱۲۳]. در تورات‌ازنوعی گندم‌یاد شده است بنام «می نیت»[۱] که‌میتوان «مانّائی»تعبیر کرد[۱۲۴]

(۱) Minnit

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(گرچه ممکن است این کلمه از نام جماعت «می نیت» درماوراء اردن مشتق باشد)[۱۲۵] درشهر «تیر» (یاصور) که ازبلاد فنیقی بود این نوع گندم دادوستد میشد و آنرا در سرزمین یهود واسرائیل می‌خریدند. ازاین کالا درردیف اسبان طوغارما (ارمنستان صغیر) وعاج وآبنوس که درآسیای صغیر و جزایر دریای متوسط ـ مدیترانه ـ (؟) بفروش‌میرسید ومصنوعات‌پیشه‌وران سوریه وشراب دمشق وغیره‌نام‌برده شده‌است[۱۲۶]. درماننا پیشه‌ها ـ و بطور کلی درزاموآ ـ چنانکه پیش گفته‌شد (صفحهٔ۲۰۱ـ۲۰۵)ـ بسیارترقی کرده بود. گنجی که بتازگی‌در زیویه نزدیك سقز کشف شد،ازچیره‌دستی استادان ماننائی ـ (ازقرن نهم تاهفتم قبل‌ازمیلاد) درهنرنمائی برروی آهن حکایت می کند (دراین باره به باب ششم رجوع شود.)

جامعهٔ «ماننا» سازمان قبیله‌ای را تا حدّ معتنابهی حفظ نموده بود. این نکته جالب است که متون اورارتوئی‌دولت مزبوررا «کشورمانا» (مانا ـ نی‌ابانی)[۱] می‌خوانند ولی منابع آشوری تقریباً همیشه آنرا «کشور (قبایل) مـاننائی» مینامند (مآت ماننائی).[۲] آثار باقیه از آشوریان، گذشته از مانناـیان از بسیاری قبایل دیگرنیز که جزو کشور ماننا بودندنام می‌برندازقبیل «تداورلیان»[۳] مسّیئیان[۴]، دالی‌ئیان[۵]، سونبی‌ئیان،[۶] کوُمورُدیان[۷]. درماننا بقایای‌فراوان از دوران جماعت بدوی درزندگی ورسوم مردم وجود داشت‌ومردم هنوز ـ برخلاف دیگر کشورهای شرق باستانی ـ درحیات اجتماعی‌بافعالیت تمام‌شرکت می کردند. بعدها،چنانکه بنظرخواهد رسید، در ماننا مردم علیه یکی ازشاهان‌آن کشورشورش کردند واین درتاریخ مشرق زمین ـ درآن عصر ودوران پدیده‌ای بی‌نظیر بود زیرا آنچه غالباً درآنجا وقوع می‌یافت تبدّلات درباری توأم با اعمال زوروتوطئه‌های حرم

(۱) Mana–niebani (۲) Mât mannâi (۳) Teurli (۴) Mec(c)i
(۵) Dali (۶) Sunbi (۷) Kumurdi

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ویا عصیان بزرگان ولشکریان بود نه شورش مردم . مطالبی نیزدربارهٔ شورشهای مردم علیه ستمگران بیگانه در دست است . امّا بر افراشتن علم عصیان علیه ستمگران خودی حاکی ازچنان فعالیت اجتماعی و تعاون درونی عامّهٔ مردم است که دیگر اقوام ، بسبب برخی شرایط تاریخی جامعهٔ بنده‌داری شرقی ، درآن زمان فاقد آن بودند .

فقدان فشار برآزادمردان نیز در خصوصیات سازمان دولتی مانا مؤثر بود . ظاهراً پادشاه مانا امور ملك ودولت را با استبداد رأی اداره نمی کرد وفعال مایشاء نبود بلکه قدرت شورای شیوخ محدودش می نمود. طبق متن نبشتهٔ «سارگون دوم»[۱۲۸] پادشاه آشور : شاه مانا « شخصاً باتفاق بزرگان و شیوخ ومشاوران وخویشاوندان و حکّام وسرانی که کشور وی را اداره می کردند » درمرز به پیشواز او آمد . آنگاه شاه « مانا » پیش ازآنکه « سارگون » عملیات جنگی را آغاز وحرکت کندتقاضا کرد که بخاطر توهین‌هائی که بوی شده انتقام گرفته شود ودر این مورد هم تقاضای خویش را « باتفاق مشاوران بزرگ کشور خود » بعمل آورد[۱۲۹] . منظورهمان سازمانی است که درآغاز تاریخ جامعهٔ طبقاتی وجود داشته و شورای شیوخ نامیده میشد و ظاهراً از بقایای سازمان جماعت بدوی بود ولی واقعاً چون سلاحی برای اعمال فشار وتجاوز طبقه‌ای برطبقهٔ دیگر ازآن استفاده میشد و سلف « بوله » یونانیان و « سنا » ـ ی رومیان شمرده میشد . متن نبشتهٔ « سارگون دوم » در بارهٔ ترکیب سازمان مزبور نیز توضیح وافی می‌دهد ، زیرا که « مشاوران کشور او » که درمورد ثانی مذکور است مسلّماً همان « شیوخ و مشاوران وخویشان وحکّام وسرکردگان » هستند که درمورد اول ذکرشده است . « بزرگان » یعنی اعیان کشور مانا که در شورای شیوخ عضویت داشتند عبارت بودند از متشخصان اصیل وپیشوایان و سران محلّی و کسان و خویشاوندان شاه وحکّام ، که البته ازمیان اعیان اصیل محلّی و کسان شاه انتخاب می‌شدند[۱۳۰] .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنابراین می‌توان گفت که دولت مانّا مرحلهٔ نخستین جامعهٔ طبقاتی بود که شاه وشورای شیوخ ـ مرکب از بزرگان اصیل ـ متفقاً آنرا اداره می کردند وعامهٔ مردم آزاد که باحکومت خاندانهای عمده درمبارزه بودند، هنوزفعالیت قابل‌ملاحظه‌ای ابراز میداشتند.

دولت مانّا بایالات (بزبان آشوری «ناژه»[۱]) زیرتقسیم‌میشد: «سوریکاش»[۲] ناحیهٔ سقّز کنونی (؟)، «مسّی» ـ بخش علیای رود جغتو، «اوئیشدیش»[۳] ـ کرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارومیه، «آرسیانشی»[۴]، «ارشته یانا» وغیره. ظاهراً حکّام یا «جانشینانی» (شاکنو)[۵]، که در منابع آشوری از ایشان سخن گفته شده، در رأس این ایالات قرار داشته‌اند. بظنّ قوی حدود ایالات مزبور ـ تاحدّ زیادی ـ همان‌حدودقلمرو قبایل‌بود. «کدخدایان ـ یاصاحبان دهکده‌ها» (بزبان آشوری: «بل‌آلی»[۶] ـ میتوان خط اندیشه نگاری «ایدئوگرام» را «هازانو»[۷] نیزخواند که بمعنی «کدخدای جماعت» است.) از سیماهای خاص اداره ئی مانّا بشمار میرفتند ودر اتحادیهٔ قبایل ماد نیز از ویژگیهای مهم آن شمرده میشدند. بدین سبب دربارهٔ این اصطلاح مشروحتر سخن گفته خواهد شد. عجالةً بدین اکتفا می‌شود که مقصود پیشوای قبیله یا رئیس جماعت عشیرتی و یا ارضی است (یعنی پیشوای مردمی که در محدودهٔ معینی سکونت داشته باشند نه قلمرو قبیله).

شکّی نیست که بردگی در مانّا رایج بود وبا مطالعهٔ سطح عمومی تکامل آن اجتماع بوجود آن می‌توان پی برد. فرهنگ وتمدّن مادی کشور مانّا، بطوریکه از اشیاء گنج مکشوف در سقّز بر می‌آید درهمان سطح تمدّن «اورارتو» قرارداشت واز اینجا می‌توان استنتاج کرد که ساختمانهای اجتماعی آندو نیزهمانندبوده‌اند.

---

(۱) Nagê (۲) Surikaš (۳) UišdiŠ (۴) Arsianši (۵) Šaknu
(۶) Bel-âli (۷) Hazânu

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جامعهٔ « مانّا » را می‌توان منسوب بدوران بدوی‌برده داری‌شمرد. حدس زده میشود که بردگی درآن جامعه تکامل ورونق چندانی‌نیافته بود وغالباً، بظنّ قوی ، ازحدود بردگی پدرشاهی وخانگی تجاوز نمی کرد . باری سازمان جامعهٔ مانّا درقرن های هشتم وهفتم قبل از میلاد چنین بود .

۵ـ آغاز پیدایش دولت در سرزمین اتحادیهٔ ماد .

مانّا چندان نیرومند نبود که قبایل جنوب شرقی را در زیر لوای قدرت خویش متّحد سازد ونه تنها از تجاوزات اورارتو بلکه لشکر کشیهای آشوریان نیز بخاك ماد ممانعت بعمل آورد . مرحلهٔ رونق وپیشرفت اتحادیهٔ ماد مصادف بادوران مبارزهٔ شدید مانّا علیه « اورارتو » بود ـ مبارزه‌ای که بخاطر آزادی خویش بعمل آورد واز سال ۷۸۸ ق . م (آخرین لشکر کشی سمیرامید و« آداد نراری » سوم بخاك ماد) تا ۷۴۵ ق . م ـ یعنی تا آغاز تجاوز جدید آشور ـ دوام داشت . براثر تفوق آشور بزیان اورارتو ، مانّا توانست قد راست کند ولی این‌تفوق خطری بسیار جدّی برای اتحادیهٔ قبایل ماد ایجاد کرد و « مانّا » درآن‌زمان برفع آن قادرنبود . از آغاز جلوس « تیگلاتپالاسار سوّم » بر تخت سلطنت آشور ، که منجر بشکست « اورارتو » شد وبرونق موقت دولت « مانّا » کومك کرد ، دوران سخت تجاوزات جدید آشوریان بسرزمین اتحادیهٔ قبایل ماد شروع شد .

منابع آشوری اسامی ده‌ها تن از امیران سرزمین ماد را نقل می کنند ، ولی هیچیك ازایشان درمیان دیگران شاخص نشد .

ظاهراً بعدها دو دورهٔ تجاوزات آشور ـ اوّلی لشکر کشی از ۸۳۴ تا ۷۸۸ و دوّمی از۷۴۴ تا ۶۷۸ ق.م. ـ در روایات شفاهی وفرهنگ عامه‌بصورت تجاوز واحدی درآمد وبانام وشخصیت وسیمای زنی‌جنگاور ـ یاملکهٔ«سمیرامید» ـ مربوط گشت . درروایات مادی این نکته بوضوح تمام محفوظ مانده است که پس‌از تعرضات آشور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دوران استقلال آغازشد که بهرتقدیر برتأسیس دولت ماد مقدّم بود . این روایت را هرودوت برای ما محفوظ داشته است و « کتسیاس » نیز با تحریفاتی نقل می کند . هرودوت چنین مینویسد (۹۷ـ۱/۹۶) : «آشوریان درطی پانصدوپنجاه سال درآسیای علیا[۱۳۱] حکمرانی کردند[۱۳۲] . و نخست مادها از اطاعت ایشان سرپیچیدند و بخاطر آزادی خویش باآشوریان جنگیدند وظاهراً مردانگی‌ها کردند وخودراازقیداسارت آزاد نمودند . پس‌ازآن دیگراقوام نیز به مادیها تأسی کردند ... میان مادیها مرد خردمندی وجود داشت بنام «دیوك» پسر «فرائورت» . این «دیوك» عاشق حکومت انفرادی بود وبشرح زیرعمل کرد : مادیها (درآن زمان) دردهکده‌ها میزیستند .[۱۳۳] او که پیشترهم درده خویش محترم بود ـ گرچه میدانست که بیداد باعدل در پیکار است ـ بهتر وبیشتر ازپیشترعدالت را مرعی داشت وحال آنکه در سراسر خاك ماد بی‌قانونی حکمفرمابود . مادیهای ساکن دهکدهٔ وی چون رفتاراورا دیدند بداوریش بر گزیدند ... وچون دزدی وبی‌قانونی دردهکده‌ها ازپیشتر بیشترشد ، مادیهادریکجا گرد آمدند ونطقها ایراد کردند وازماجری سخن گفتند[۱۳٤] تایکدیگررااضی کنند که ازقدرت سلطنتی (بازیلوستای[۱]) اطاعت کنند .»

بارها گفته شده است که در اینمورد جریانی پیچ در پیچ و طولانی ، بشکلی ساده لوحانه ، در تاریخ دوران زندگی و فعالیت شخصی واحد مجسّم گشته و معهذا وضع جامعهٔ مزبور قبل‌ازایجاد دولت دراین تجسّم بنحوی که بحقیقت نزدیك است نشان داده شده است : «دهکده‌های» مستقل (کومه)[۲] ، تفاوت درسطح مالی افراد ، مبارزهٔ «همه‌برضد همه» ، دزدی‌اموال ، وجود مأمورانی که هنوزانتخابی‌بودند ، ولی هم‌درآن‌عهد به ایجاد قدرت سلطنت تمایل داشتند ، اجتماعات مردم وغیره[۱۳۵] . ولی تصویری که هرودوت رسم کرده به بهترین وجهی بابخشی از تاریخ ماد مطابقت دارد

(۱) Basileuesthai (۲) Komè

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و آن سالهای بعدازپایان حاکمیت آشوربان (سال ۷۸۸ق.م.) و قبل‌ازایجاددولت ماد (که درحدود سنین هفتاد قرن هفتم قبل‌ازمیلاد صورت گرفت) میباشد وبنظرمیرسد که به‌نکتهٔ فوق توجه نشده است. دقیق‌تر بگوئیم، دوره‌ای که هرودوت بشرح آن پرداخته، محتملاً دورهٔ ماقبل آغازفتوحات جدید آشور در ۷۴۴ ق.م. بوده که در روایات شفاهی فراموش شده ودرذهن مادیها با زمان تجاوزات آشوردرعهدسمیرامید مخلوط گشته است.[۱۳۶]

دیدیم که اگرتاریخهای مذکور در اثرهرودوت را بلاتغییرقبول کنیم، آغاز حکومت «دیوک» را میتوان سال ۷۲۷ ق.م. شمرد (و بحساب دیگر[۱۳۷] ۶۹۹ ق.م.). ولی وضع دوران سلطنت «دیوک» درنوشته‌های هرودوت باتصویری که منابع آشوری ازآن زمان ـ۶۷۵ـ۷۴۵ ق.م. ـ رسم می کنند چندان مغایرت دارد که‌بعضی‌مورخان ناگزیر گواهی‌هرودوت رارد کرده‌اند. معهذابرای‌این‌خرده کیری‌مفرط‌مبنائی‌وجود ندارد. واگرچنانکه اکثرمحققان معتقدند،بگوئیم که روایت‌مذکوردراثرهرودوت وقایعی‌را که دردوران‌یک‌سلسله وقوع‌یافته درمدت محدود سلطنت سرسلسله متمرکز ساخته‌است، صحیح‌تر خواهدبود. بطوریکه‌پیشتر تذکردادیم سالهای ۶۷۵ـ۷۴۵ق.م. که روزگارسخت سرزمین ماد بود درروایات مزبور منعکس نشده است. بدین سبب شاید ازفهرستهای اسامی شاهان‌دیوکی یا دیوکیان نامی افتاده باشد (دراین‌باره به مطالب بعد رجوع شود). بهرتقدیر، با درنظر گرفتن تحریفی که در روایات شفاهی مشهود است، حق داریم زمان سلطنت دیوک را اندکی عقب برده در فاصلهٔ میان سالهای ۷۸۸ و۷۴۵ ق.م. قراردهیم.

این انتقال زمان، چون مورد تأیید منابع آشوری نیز میباشد، موجّه است. طبق منابع مزبوردرسال ۷۱۵ ق.م. شخصی بنام «دایائوکو» بدست‌آشوریان اسیرشد وبه‌سوریه‌تبعید گشت (به‌بعد رجوع شود). علی‌الرسم معتقدند که «دایائوکو»همان

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«دیوک» است که نام وی در کتاب هرودوت آمده.[۱۳۸]

اگر بیاد آوریم که هرودوت مدت حکومت دیوک را ۵۳ سال (یا پنجاه‌سال؟) ذکر می کند، می‌بینیم که آغاز سلطنت او را میتوان بتقریب سال ۷۶۷ ق.م. شمرد واین خود بانظرات بالا کاملاً موافق است. معهذا باید امکان این نکته را هم درنظر گرفت که ۵۳ سال حکومت دیوک بگفتهٔ هرودوت (این رقم برروی هم تقریبی است به صفحهٔ ۲۴ ـ ۲۵ رجوع شود) شامل مدّت سلطنت پادشاهی که مؤلف مزبور ازقلم انداخته است ـ وباید درفاصلهٔ حکومت دیوک وفرائورت قرارش داد ـ نیزمیباشد. از آنجائی که آغاز حکومت فرائورت ـ چنانکه خواهیم دید ـ محتملاً درحدود سال ۶۷۳ ق.م. بوده است، ممکن است سلطنت دیوک اندکی دیرتر ـ وبعدازلشکر کشی «نیگلانپالاسارسوّم» ـ شروع شده باشد واتحاد مادها و گردآمدن ایشان بدور دیوک رابابد نه‌تنها نتیجهٔ لزوم حکومت مقتدری برای رتق‌وفتق‌اموردا خلی جامعه(بدیهی است که این ضرورت برای طبقهٔ حاکمه‌ای که پدیدآمده بود وجود داشت) دانست بلکه درعین حال این گرایشی بود برای کسب امنیت خارجی بیشتر.

این‌مسلّم است که دیوک نمیتوانست ـ برخلاف آنچه هرودوت نوشته ـ پادشاه سراسرماد باشد. وی فقط یکی‌ازفرمانفرمایان کوچک ومتعدّد مادی بود وبس. ولی درخشش‌تاریخ‌اخلاف برسیمای‌اوپرتوافکنده ومنعکس‌شده است. اوحتّی‌فرمانروای مستقل یك ناحیهٔ بزرگ هم نبود. منبع آشوری دروقایع سال ۷۱۵ ق.م. «دیوک» را «حاکمی از جانب مانّا» (شکین مات مانّائی)[۱۳۹(۱)] میخواند. وحال آنکه متون آشوری در دادن لقب پادشاه باین وآن کرامت خاصی نشان میدهند.

بسیارمحتمل است که درآغاز امر دیوک بعملی سنجیده و بخردانه دست زده دولت ضعیف و کوچک وجدید خویش را تحت حمایت مانّا که درآن زمان قدرتی

(۱) Šakin mât mannâi

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسزا داشت قرارداده . ولی بعد کوشید کاملاً مستقل گردد وبدین منظور با «اورارتو» عقد اتحاد بست وچنانکه خواهیم دید ، همین اتحاد موجب سقوط وی گشت .

محل سلطنت دیوك برما مجهول است . ولی چون وی ازطرف ماننا حکومت داشت حدس زده میشود که قلمرو وی باسرزمین ماننا مجاوروهمان سرزمینی بود که منابع آشوری «مادای» (بمعنی محدود کلمه) میخوانند (دردرهٔ قزل اوزن) . معلوم نیست که آیا «اکباتانا» ـ چنانکه هرودوت می گوید ـ درزمان دیوك مرکز پادشاهی بوده است یانه ـ چنانکه پیشتر گفتیم (صفحهٔ ۱۲۰) مهمترین راههای کاروان رو درا کباتانا تلاقی می کردند . اکباتانا قلب ماد قدیم بشمار میرفت وبالطبع ممکن بود آنجارا برای مرکز سیاسی کشوربرگزیده باشند . عادةً معتقدند که اصطلاح «اکباتانا» «محل تجمع» [۱۴۰] بمعنی «بازارمکاره» یاچیزی نظیر آن است . ولی بنظرما این احتمال نیز (بخصوص دربرتو داستان هرودوت) وجود دارد که جلسات عمومی اتحادیهٔ قبایل دراین نقطه منعقد میشده است ودریکی ازآن جلسات دیوك برهبری اتحادیهٔ مزبور انتخاب شد ودر عین حال بسمت «داوری» جماعت خویش ، در «درهٔ قزل اوزن» ، نیز باقی ماند . [۱۴۱]

با اینکه روایات شفاهی (منقول توسط هرودوت) حصول وحدت ماد را درآن دوران ذکرمی کند ، چگونه درعین حال «ایالات» کوچك ومستقلی ـ که وجود آنها را منابع موجود نیز تأیید کرده اند ـ بحیات خویش ادامه میدادند ؟ چگونگی این پدیده وپاسخ این پرسش را درشرح فوق میتوان یافت وتوجیه کرد . بالطبع ممکن است آشوریان دیوك را که فرمانفرمای ایالتی کوچك وحاکم منصوب ازطرف «ماننا» بود پیشوای همهٔ مادها نمیدانستند .

مطالب روایات مادی در بارهٔ ساختمان اجتماعی ماد ، قبل از دیوك و درزمان وی ، که در تألیف هرودوت منقول است با مندرجات منابع آشوری و اوستا تکمیل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میشود . چنانکه پیشتر گفتیم اگر اوستا بالتمام در آسیای میانه تدوین نشده ، فقط ممکن است در اقصای مشرق ماد پدید آمده باشد . ولی قدیمترین بخشهای اوستا ، یعنی سرودهای گاتا و «یسنای هفت فصل» و «یشتها» که منشور است اوضاع وشرایطی را مجسّم می‌سازد که بی‌شك بطور کلّی ویژهٔ قبایل اسکان یافتهٔ ایرانی در آغاز هزارهٔ اوّل قبل‌ازمیلاد بوده وبالنتیجه میتواند لااقل وضع « آریزانتها »[1] را روشن سازد . ضمناً ازمقابله با منابع آشوری پیداست که قائل شدن حدّی میان شرایط زندگی اجتماعی قبایل ایرانی‌زبان و قبایل محلی کوتی ـ لولوبئی زبان (کاسپی) امری بس دشوار است . تقسیم جامعه بسلسلهٔ مراتب معین از سنن خاص اوستائی است که از سازمان جماعت بدوی سرچشمه می گیرد ولی درقوانین دینی مجل گشته ودرادوار بعدی نیز محفوظ مانده است و عبارت است از تقسیم به دمانا Dəmāna ، ویس Vis ، شویثر Šōiθra دهیو Dahyv ، (در گاتها)[142] یا نمانا nmāna ، ویس Vis . زنتو Zantu ، دنگهو Danhu ، (در خرد اوستا) .[143] خواهیم دید که این تقسیم بندی از ویژگیهای ماد هم میباشد وبنا به منابع آشوری وهرودوت درمورد پارس هم صادق است . براثر تجزیه وتحلیل این اصطلاحات میتوانیم دربارهٔ وضع اجتماعی آن زمان استنتاجهائی بعمل آوریم .

۱ـ «نمانا» بمعنی‌خانه ومسکن است ولی«خاندان وخانواده» هم تعبیرمیشود ، یعنی خانوادهٔ پدرشاهی که بردگان را هم شامل است . در رأس آن پیریا «پدرشاه» ویا«خانه‌خدا»قراردارد(نمانوپاتی ، نمانی Nmânôpati, Nmânya) . در کتاب هرودوت « ائیکیا » Oikia[144] ترجمهٔ واژهٔ « نمان nmana » است و معنی آنرا دقیقاً میرساند . کلمهٔ پارسی باستانی «مانیی Maniya »ـ که باردیگر از آن سخن‌خواهیم گفت ـ نیزاز همان‌ریشه‌است . در کتیبهٔ داریوش اول‌پادشاه ایران دربهیستون گفته شده‌است که او

(۱) Arizant

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Abičaris Gaiθānča Maniyamča Viθbišča[۱۴۵] را که کئومتای مغ گرفته بود به مردم جنگی باز گرداند. این اصطلاح مدتها موردبحث مفسّران بود. گرچه تقریباً همه متفق بودند که معنی «Abičariš» : « مرتع» است و gaiθā «اموال»،«دام» میباشد.[۱۴۶]

در این اواخر دو تفسیر برای کلمهٔ Mâniya بعمل آمد : یکی از طرف و. اُ. تیورین[۱۴۷] ودیگرتوسط ای. گرشویچ[۱۴۸]. هردو تفسیر دراین نکته متفقند که در اسناد اقتصادی مربوط به قرن پنجم قبل ازمیلاد که دراستخر یافت شده کلمهٔ کورتش (Kurtaš) بسیار تکرارشده است و در کتیبهٔ بهیستون این واژهٔ ترجمهٔ عیلامی لغت پارسی باستانی مانی (Mâniya) میباشد. بگفتهٔ و. اُ. تیورین[۱۴۹] : « کورتش-ها (Kur-taš) - ی خارج ازاستخر ، باشرایط خاص کار که برای ایشان وجود داشت... ظاهراً نیروی کارگری خانوادههای کشاورزان و شبانانی را که مستمند شده ولی هنوزتمام وسایل‌تولیدرا ازدست نداده بودند ودرجماعت خود«ویثاپتی»(Viθâpatiy)- سهم‌زمین-داشتند ، تشکیل میدادند... اگر ، خود رئیس خانوادهٔ کورتش نمیشد ... مانیام Mâniyam او . . . . یعنی «اهل خانهٔ » او ، یااعضای خانواده‌اش ، اغلب اقتصاداً کورتش Kur-taš میشدند ... » وغیره .

دراینجا دربارهٔ اینکه نظر و. اُ. تیورین راجع به‌ساختمان اجتماعی جامعهٔ باستانی پارس تاچه حد مقرون به حقیقت است گفتگو نمی کنیم . و بعدازآن بحث خواهیم کرد . بعقیدهٔ و. اُ. تیورین‌کلمهٔ فارسی باستانی مانی Mâniya بمعنی « اهل خانه» ومتعلقان به « خانه وخانواده » یا مانا Mâna است (« نمانا » و « دمانا » - ی « Nmâna,dəmâna » اوستائی) واین نکته دراینجا برای ما حایزاهمیت است .

« ای . گرشویچ » نظر دیگری دارد و وجه اشتقاقی را که «کامرون» ، ناشر کتیبه‌های استخربرای واژهٔ کورتش Kurtaš (ازپارسی باستانی کرتا Krta - کرده- یا « کرتار » Krtar ، کرتا Krta «کننده ») پیشنهاد میکند مردود میداند وبنحوی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مستدل ثابت میکند که این کلمه واژهٔ پارسی قدیم « گردا Grda »[۱۵۰] واوستائی گردا Gərəda ـ بمعنی « خانه » مشتق است که کاملاً با مانی ـ Mâniya مشتق از مـان Mâna ـ بمعنی خانه مطابق می بـاشد . گرشویچ گفتهٔ « بیلی » را شاهد آورده خاطر نشان میسازد که درزبان تخاری کلمهٔ « مانیه » Mânye (حالت اضافه جمع) یا « بردگان » اززبان ایرانی بوام گرفته شده‌است و اصطلاح « مانیا Mâniya و کورتش Kurtaš را با واژهٔ یونانی اویکتس Oiketês « بردهٔ خانگی » مطابق میداند .

بهر تقدیر هر دو معنی را می‌توان در این واژه جمع کرد . همچنانکه کلمهٔ لاتینی « فامیلیا » (Familia) نه تنها زن وفرزندان وزنان‌فرزندان بود بلکه بردگان رانیزشامل بوده ، واژهٔ ایرانی‌دمانا ، نمانا ، مانا ، Dəmana, Nmâna, Mâna نیزلااقل در آغاز شامل هم این و هم آن بوده است . بعقیدهٔ و . اُ . تیورین بکار واداشتن کورتش (Kurtaš) بنفع پادشاه مبتنی برزسم بیغار جماعت دهکده بوده است . ولی چنانکه از موارد متشابه در جامعه‌هـای باستانی شرقی مستفاد میگردد بیغار وکار اجباری ازوظایف همه بود نه فقط اعضای فقیر جماعت . منتهی توانگران بردگان خویش را به بیغارمیفرستادند ومستمندان اهل‌خانه را . درهردوصورت‌این‌کارگران بیغارکش را ممکن بود باواژهٔ مشترك مانیا Mâniya (اهل خانه) « اعضاء خانواده » بخوانند . امّا راجع به گئوماتا[۱] مغ ـ برخلاف عقیدهٔ و . اُ . تیورین ـ شکّی نیست که وی از افراد جماعتهای روستائی اعضای خانوادهٔ ایشان را نگرفته وجدا نکرده بلکه بردگان وشاید اموال خانوادگی آنانرا تصاحب می کرده است .

بنابراین ترجمهٔ کلمات Abičariš gaiθamča maniyamč aviθbišča رابظن‌غالب باید مربوط‌بدان دانست که شکل دستوری viθbiš[۱۵۱] راچگونه‌تعبیر کنیم ـ بمعنی « مرتع ، اموال منقول (دامها) اهل‌خانه »[۱۵۲] و با نقاط مسکون ودهکده ویا بمعنی

(۱) Gaumâta

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« مرتع واموال منقول (دامها) واهل‌خانه و (دراینصورت) درنقاط مسکون »[۱۵۳]

عجالةً واجد اهمیت است که نظر بمراتب فوق درپایان قرن ششم قبل‌ازمیلاد اموال پارسیان بطورکلی عبارت بود ازمراتع و دامها و شاید عده‌ای برده . مزارع و باغها و مؤسسات زراعتی بخش اصلی‌و خاص اموال یك فرد پارسی را تشکیل نمی‌داد ولااقل درزمان پیدایش‌اصطلاح فوق‌چنین‌بود[۱۵۴] . پیشه‌های تخصصی‌نیزچندان رواجی در(پارس) نداشت[۱۵۵] .

وضع مردمی که در اوستا ازایشان یاد شده نیز تقریباً چنین بود . و در اینجا هم دامداری مردم اسکان‌یافته وبخصوص پرورش دامهای بزرگ شکل اصلی تولیدات بود[۱۵۶] . ولی‌از زراعت وتأسیسات آبیاری نیز اطلاعات وسیع داشتند .[۱۵۷] اعضای عادی جماعت در خرد اوستا بنام واستری ـ فشویئنت Vastryo-Fšuyant « دامداران ـ کشاورز» خوانده شده‌اند[۱۵۸] . از دیگرسو دومین تقسیم اجتماعی کار ـ یعنی تجزیهٔ پیشه از زراعت ـ تازه آغاز گشته بود . اوستا فقط یك‌بار ازپیشه‌وران (هوتی hūiti) ، در ردیف‌کاهنان و بزرگان و «دامداران ـ کشاورز » یاد می کند[۱۵۹] وبدلایلی‌میتوان گفت که پیشه وصنعت شغل افراد غیر آزاد بوده .[۱۶۰]

در اوستا ازبردگان وایسوvaisu نیزنام برده‌شده‌است . اینان بردگان‌خانگی بودند و جزو خانواده ویا حتی عشیره vis[۱۶۱] بشمار میرفتند . بخصوص زنان برده (کنیزکان) خانگی‌بسیار بودند .[۱۶۲]

سرزمین ماد که میان کشوراوستا وپارس‌قرارداشت و ـ چنانچه خواهیم دید ـ درشکل سازمان اجتماعی با دوهمسایهٔ خود سهیم و شریك بود مسلماً از شیوه های خانوادهٔ پدرشاهی نیز بی‌نصیب نبود . شاهد اختلاف سطح مکنت افراد و جنگهای غارتگرانه و تصرف اموال غیردرماد آن‌زمان ، همانا وجود قلعه‌هائی‌است که تصویر آنها بما رسیده و علت پیدایششان ـ چنانکه پیشتر گفته شد ـ دفاع در مقابل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آشوریان (که بعدها ضرورت پیدا کرد و بهر تقدیر دژهای مزبور تاب مقاومت در مقابل ایشان را نداشتند) نبوده، بلکه جنگهائی بود که دائماً میان برخی از سران ماد جریان داشت. درعصر مورد بحث، سرزمین ماد بسیاری از ویژگیهای سازمان جامعهٔ برده داری در شرف ایجاد را که دانشمندان ذکر کرده‌اند دارا بود. ازقبیل: «شهر ـ دژ»ـ هائی باحصارسنگی یا آجری و برجها، آغاز تجزیهٔ پیشه‌ها، وجود مناصب دائم، جنگ وجدال که «ازلوازم زندگی روزمرهٔ خلق شده بود» والخ. بدین سبب حق داریم وجود ویژگیهای دیگررا هم برای آن جامعه قائل شویم: یعنی خانوادهٔ عهد پدر شاهی و انتقال به دورهٔ وحدت زوجه، برده داری، تبدیل مقامات اداری عشیرتی وقبیله‌ای به تأسیساتی که کاملاً نقض غرض بوده است ـ یعنی درآمدن آنها بصورت مقاماتی که بزرگان عشیرتی ازآن چون آلتی برای انقیاد واسارت قوم خود استفاده می کردند. البته خصوصیات واقعی وملموس تکامل تاریخی دراین مورد همچنان برما مجهول است.

ولی درعین حال آزادی عـامهٔ مردم هنوز کاملاً نابود نگردیده بود. هنوز اجتماعات مردم وجود داشتند[۱۶۳] وفعالیت اجتماعی عامهٔ افرادآزاد جماعتها هنوز تا حدی پردامنه بود.

۲ـ ویس vîs ـ این کلمه دومعنی دارد: الف ـ عشیره وتبار[۱۶۴] وبـ نقطهٔ مسکون یا دهکده (مثل «وس» Bec که در روسی قدیم بهمین معنی بود). اصل همان معنی نخستین است. ویس vis عشیرهٔ پدرشاهی است که از نیای مشترکی ـ که غالباً واقعی بوده نه اساطیری ـ پدید آمده بود. بدین معنی تئوخمن Tauxman (اوستائی) و تئوهم Tauhma (پارسی باستانی) نیز نامیده می‌شود. علی الرسم نام معینی که همان اسم ویا لقب نیای مذکوربوده نیز داشته. مثلاً فریدون افسانه (ثرائی تئون Θraitauna) بگفتهٔ اوستا به عشیرهٔ آثوبا Aθwya منتسب است و کوی ویشتاسپ حامی زرتشت به عشیره

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با خاندان نئوتر Nautara و کورش وداریوش ودیگر شاهان ایران باستان بهخاندان هخامنشیان (Haxamanišš) . خلف شاهان مادخویشتن رابه خاندان کیاکسارمنسوب می کرد (HuvaxŠtrahya Tauhmôyâ بهیستون II ، ۵) هرودوت این خاندان را فرتره Phrêtrê میخوانده .[۱۶۵]

سالمندترین عضوخاندان علی‌الرسم رئیس آن بود . جالب توجه است که در خاندان شاهی ایران درعهد ساسانیان لازم نبود رئیس خاندان شخص پادشاه باشد .

بنابرقطعه‌ای که از نبشتهٔ بهیستون نقل شد ویث = ویس (Viθ-Vis) واحد اقتصادی‌جامعه‌بود ونمان Nmâna یاخانوادهٔ محدود ـ جزئی‌ازویس Vis بشمارمیرفت.

ولی ویس Vis تنها بمعنی خاندان وعشیرت نیست بلکه نام متداول دهکده و نقطهٔ مسکون نیزمی‌باشد و این می‌رساند که درآغاز دهکده ها عشیرتی و خاندانی بودند . و بنابراین « خداوند ویس Vis » (در اوستا ـ ویسپتی Vispati [۱۶۶]) تنها پیرو شیخ خاندان و عشیره نبوده بلکه رئیس‌ده ـ ده خدا ـ نیزمحسوب می گشت . بدین سبب اینکه در کتیبه‌های آشوری از عدهٔ کثیری بل‌آلی Bêl ali یا « خداوندان ده » مستقل یاد شده‌است جای شگفتی نیست و ظاهراً این کلمه ترجمهٔ « ویسپانی » مادی « خداوند و صاحب ویس Vis » می‌باشد[۱۶۷] . « خداوند ده » شخصی بود صاحب مقام و جانشین سرخاندان دوران سازمان جماعت بدوی ـ ولی در زمانی که جامعهٔ طبقاتی رفته رفته قوام می‌یافت این اشخاص صاحب مقام گرایشی داشتند تابه طبقهٔ اشراف و ممتازی که طبقهٔ حاکمه را بوجود آورد مبدل شوند . محتملاً چنانکه ازنبشتهٔ بهیستون برمی‌آید نمایندگان این گروه بیش ازدیگران اموال گوناگون «در» دهکده‌ها (یا خاندانها یا عشیرتها)یا « با » دهکده‌ها مالک‌بودند . ضمناً شاید « خداونده ده » انتخاب می‌شد[۱۶۸] ومقام وی موروثی‌نبود .

با اینحال اگرجامعه‌ای که دراوستا ازآن یاد شده وجامعهٔ ماد (در قرنهای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نهم تاهفتم قبل‌از میلاد ـ که باآن مشابهت داشت) سازمان اجتماعیشان کاملاً بر اصل خاندانی‌وخویشاوندی مبتنی می‌بود،تکوین‌طبقات در آنها غیرمقدورمی گشت . چنانکه می‌دانیم آنجائیکه جامعه درعوض تقسیمات عشیرتی وخاندانی ازروی علائم ارضی‌تقسیم شود این‌خود یکی‌ازنشانیهای پیدایش‌دولت‌است .[۱۶۹] بدین‌سبب‌دهکده‌ها (ویس‌ها) گاهی‌هم عشیرتی‌خالص نبودند واگرهم حالت عشیرتی‌را حفظ می کردند ، بهرتقدیر، جزو یك واحد ارضی جماعتی محسوب می گشتند که در کتاب « گاتها » شوئیثر[۱] نامیده شده است (عادةً «بخش وبلوك » (بزیرك Bezirk) ترجمه می‌شود یا « مزرعه» و«زمین‌شخم زده »). شوئیثر واحدارضی‌است و«آب وزمین ورستنیها »[۱۷۰] بدان تعلق دارد. ظاهراً بخش یـا بلوك (شوئیثر ـ ی) جمـاعت روستائی بـا «ورزان» (Varəzâna) ـ که بزبان پارسی باستانی« وردن »(Vardana)ـ یعنی«دهکده یانقطهٔ مسکون ـ گفته می‌شد مطابقت‌داشت .[۱۷۱] درمقابل‌اصطلاح«ورزن»(Varəzana) از یکسو هوایتو Huaitu ـ بمعنی « خویشاونـدان » ـ وجود دارد و از دیگر سو آریامن(Aryaman)ـ بمعنی« جمعیت » یا « اتحادیهٔ دینی » .کلمهٔ « ورزن » با ریشهٔ فعل ورز Varəz بمعنی «کار کردن» نیزمربوط است . گمان می‌رود که « ورزن » نقطهٔ مسکون یا دهکدهٔ جماعتهای روستائی مجاور یکدیگر بوده است و ممکن است با « ویس » Vis ـ یادهکده ـ انطباق پذیر باشد ویا چند « ویس » را که به یکدیگر پیوسته بودند دربر می گرفته است . بنابراین شوئیثر گـاهی در فهرست بالاتر از « ویس » است و گاهی جانشین آن .

ازنبشته‌های آشوری چنین برمی‌آید که درخاك ماد نقاط مسکونی مستحکم دژگونه‌ای «آلانی دننوتی ālāni dannuti) ونقاط مسکونی کوچك‌دیگری‌دراطراف آن (آلانی سهروتی Alāni Şehrūti) وجود داشته‌اند وساکنان نقاط اخیر الذکر بهنگام ضرورت می‌توانستند بدرون حصار دژ پناه برند . تفاوتی کـه درزبان پـارسی

(۱) Šoiθra

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باستانی در تسمیهٔ نقاط مسکونی (ویس Vis و وردن Vardana ـ که بزبان اکدی «آلو» ālu ترجمه میشود) ودژها (دیدا Dida ، که درواقع «حصار» است وبه اکدی « آلو » ālu یا « بیرتو » Birtu نامیده می‌شود)[۱۷۲] وجود دارد از همین تفاوت مفهوم ناشی می‌باشد . چنین دژی ممکن بود نقطهٔ مسکونی دائمی‌ویاپناهگاه موقتی‌باشد . یعنی حصاری که در درون آن مکانی خالی برای افرادودامها وجود داشته باشد[۱۷۳] . تصاویر آشورئی از دژهای مادی بجا مانده است که وضع استحکامات مزبور را نیك نشان می‌دهد .

دژهای مزبور ساختمان‌های محکمی بودند براز تفاعات و صخره های طبیعی ویا ـ گاهی ـ برخاکریزها و تپه هـای مصنوعی . گرداگرد آنها لا اقل یك دیوار (خارخار) ویا گاهی چندین‌حصارمتحدالمرکز (کی‌شتو) کشیده شده بود.درطول حصار برجهائی بفاصله‌های معیّن تعبیه شده بود وسربرجها وحصار برای تیراندازی از کمان کنگره داربود . دربعضی موارد درشیب تپهٔ طبیعی دیواری با آجر ساخته می‌شد که شیب را عمودی‌سازند . حصاراصلی‌وشاید کنگره‌ها ، همچنانکه دراورارتو نیز متداول بود باسنگ ساخته میشد وبدنهٔ حصارهای دیگر باخشت‌خام . غالباً دژها را طوری میساختند که خندق ویا مسیرطبیعی‌رودخانه‌ای دفاع‌ازآن‌راتکمیل کند .

غالباً دردرون دژ منزل‌حاکم وفرمانده رانیزبابرج وبارومستحکم‌می کردند ، ولی برغم قدرت حصارهای خشتی ووسایل گوناگونی که مباشران ساختمانی دژهـا برای تحکیم آنها بکار میبردند ، تاریخ جنگهـای ماد وآشور نشان میدهد که مادیها ندرةً به نیروی دفاعی حصارهای خویش استظهار میورزیدند .

شاید « ده ـ دژ » ها[۱۷۴] مقرّ فرمانفرمایان خردی بوده که در منابع آشوری مذکوراست[۱۷۵] و در اوستا نیز بنام « ساستر Sastar » آمده است (درمنابع پارسی باستانی دیگر نامی ازاین فرمانفرمایان خرد برده نشده است) . ناحیه‌ای که تابع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این فرمانفرما بوده به دژ وی مربوط بود « خشاثرا Xšaθra » بمعنی « قدرت »، « قلمرو » نامیده میشد[۱۷۶] وشاید فقط باقلمرو جماعت و شوئیش قابل انطباق باشد وشاید هم با « کشور وسرزمین » (دنگهو ، داهیو Danhu.Dahyu ـ که دربارهٔ این اصطلاح بعد سخن گفته خواهدشد) . در اصطلاحات زبان اگدی در مورد مادکلمهٔ « ناگو » Nagû که « ایالت‌وناحیه » معنی‌میدهداستعمال میشده .[۱۷۷] بنابراین‌ممکن است « ساستار » Sâstar همان دنگهوپتی Danhupati یا « خداوند کشور »[۱۷۸] باشد . متأسفانه چون اصطلاح خشثر[۱] معانی فراوان دارد بسیاری از مطالب گاتها هنوز بطور قطع ویقین تعبیر نشده‌اند وعجالةً درتمام این‌مسائل ابهامی‌وجود داردوروشن نشده است .

گرچه ممکن است که قدرت فلان یا بهمان فرمانفرما ، دربعضی موارد فقط درحدود یك ده مستحکم (ونقاط مسکون کوچك اطراف آن که از همان عشیرت بوده‌اند) نفاذ داشته ولی برروی هم ظاهراً « فرمانفرما » یا « ساستار » ـ با « رئیس (ویا خداوند وصاحب) دهکدهٔ عشیرتی » ـ که « ویس پتی » Vispati نامیده میشد فرق داشته‌است . لااقل ازلحاظ نظری ویس‌پتی ـ درسازمان عشیرتی وقبیله‌ای‌صاحب مقام بوده وچنانکه گفتیم محتملاً انتخاب میشده است . بدین سبب ممکن‌است در بسیاری موارد ویس‌پتی نمایندهٔ منافع عامهٔ افراد عضوجماعت محسوب میشده . این خداوند (پیر) ده درعین حال داور انتخابی ویارئیس دادگاه جماعت نیز بوده‌است . بگفتهٔ هرودوت دیوك Deyok در رأس ده خویش (کومه Kômê) مقام چنین داوری (دیکاستس Dikastês) را شاغل بوده است ، ولی بعدها دیوك « داور وفرمانفرمای » بخش‌کاملی ازماد شد ـ همچنانکه‌دراوستا هم فرمانفرمای« کشور» (دنگهو Danhu) ظاهراً نه فقط فرمانده نظامی[۱۷۹] بلکه داور نیز بود .

XŠaθra(۱)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ ـ زنتو ـ گرچه عشیره علی‌الرسم مدّتها بصورت جماعت پدرشاهی مفهوم واقعی‌خویش راحفظ کرد ولی قبیله پس از پیدایش جامعهٔ طبقاتی وتقسیمات ارضی (بجـای تقسیمات قبیله‌ای) بسرعت مفهوم‌مبهم ونامشخّصی پیدا کرد وظاهری بیش نبود . حتی هرودوت (۱/۱۰۱) اطلاع داشت که مادیها به شش قبیله(گنوس Genos) تقسیم می‌شدند (برخی از قبایل صحرانشین وآنهائیکه در اتحادیهٔ بدوی قبایل ماد وارد نشده بودند در این شمار نیامده)[۱۸۰] وپارسیان به شش قبیلهٔ اسکان یافته وچهار

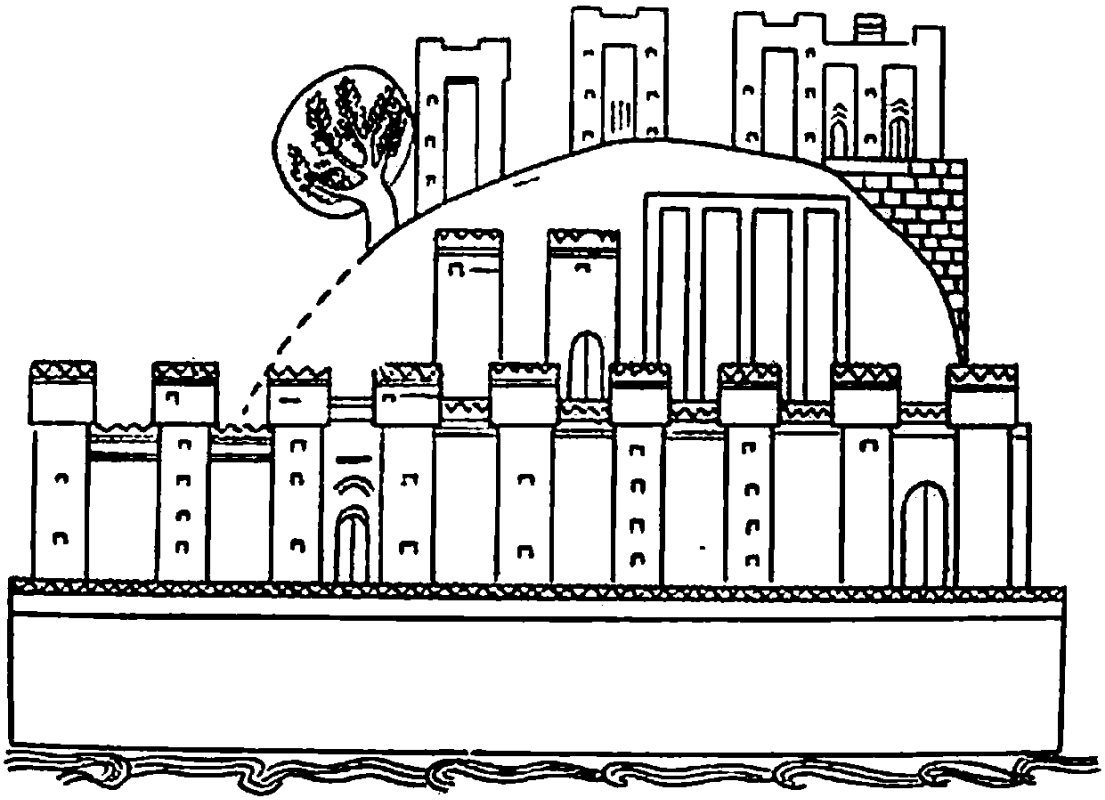

۳۴ـ دژ مادی خارخار . از روی نقش برجستهٔ دور ـ شاروکین . پایان قرن هشتم ق . م .

قبیلهٔ صحرانشین (۱/۱۲۵) . ولی در زمان او قبایل دیگر مفهوم واقعی نداشتند . نبشته‌های پارسی باستانی وگاتها ذکری از قبیله‌ها نمیکنند . در خُرد اوستا هم علیحده یادی ازآنهانشده است وفقط در عبارات کلّی بصورت « خانه وعشیره وقبیله وکشور » یاد شده است[۱۸۱] . منابع آشوری فقط در نواحی غربی (مانّا وغیره) از قبایل ، بعنوان واحدهای مستقل ، یاد می کنند[۱۸۲] ودر مشرق خاك ماد بطورکلی از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« مـادیها » ـ یعنی مجموع اتحادیهٔ قبایل ـ نـام میبرند . معهذا درقرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد ـ چنانکه از بعضی مدارك بطور غیر مستقیم مستفاد میشود ـ سازمان قبیلهای هنوز در سرزمین ماد نقشی را بـازیمیکرده است .

در رأس قبیله از لحاظ نظری « خداوند (پیشوای) قبیله » ، « زنتوپتی » یا « زنتوم » (Zantupati, Zantuma) قرار داشت .

٤ ـ دنگهو ، داهیو Dan, Dahyu . روشن ساختن مفهوم این اصطلاح آسان نیست . دراوستابمعنی « کشور » نامشخّص آمده است ودر گاتهامجموعیاست بزرگتر ازشوئیش. شاه « ساستار » فرمانفرمای « کشور »[۱۸۳] ورئیس نیروهای مسلّح[۱۸۴] وظاهراً داورمیباشد[۱۸۵] . معهذادنگهو Danghu (داهیو Dahyu) اصطلاحی که مفهوم «دولت» را برساند نیست : برخی از سران قبایل ویا فرمانفرمایـان چند دنگهو Danhu را تحت حکومت خویش درمیآورند . مثلاً کوی خوسراوا که یکی از اسلاف (؟) ویشتاسپ بود[۱۸۶] درزمانهای خیلی قدیم تمـام « دهیو »ی آریائیها را بصورت یك خشثرا در آورد[۱۸۷] . دنگهو Danhu / دهیو Dahyu ممکن است بـا « نـاکو » Nagû (یا «ماتو» Mâtu) که در منابع آشوری مذکور است ، یعنی (واحد کوچك ارضی) مطابقت داشته باشد ، یا باواحد جغرافیائی ویاجماعت نژادی بزرگتری ـ یعنیآنچه بعدها به قومیّت تبدیل میشد ، مثل ماد وباکتریا وغیره . هردو مورد در نبشتههای پارسی باستانی دیده شده است ودرنبشتههای مزبور « دهیو » Dahyu کم و بیش با قلمرو ساتراپ کـه یك واحد مشخص سیاسی و ـ علیالقاعده ـ تا حدّی نژادی[۱۸۸] نیزبوده است مطابقت داشته ، ویا بایك بخشکامل سیاسیونژادی کهجزو قلمرو ساتراپ بوده[۱۸۹] وباناحیهٔ کوچك ومجزّائی درداخلقلمرو مزبور انطباقپذیر بوده است[۱۹۰] درمورد بخشهائی از اوستا کـه درادوار متأخرتری تدوین شده (عصر پارتها)[۱۹۱] باید مسلّماً برایکلمهٔ دهیو Dahyu معنی وسیعتری قـائل شد . امّا در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قدیمترین بخشهای اوستا ، دنگهوودهیو باحتمال قوی چیزیست شبیه آن« کشورهای» بسیار کوچکی که بموجب منابع آشوری در سرزمین ماد وجود داشته‌اند و وسعت خاکشان ازقلمرو یك قبیله هم کوچکتر بوده‌است . بدین‌سبب در گاتها دهیو Dahyu بلافاصله بعداز شوئیثر ذکرشده‌است . کوی ویشتاسپ حامی زرتشت نیزفرمانفرمای یکی ازاین دهیو - ها بود[۱۹۲] .

آنچه گفته شدکاملاً باوضع سرزمین ماد که درمنابع آشوری منقول‌است وفق میدهد . زیرا سرزمین ماد به « کشور» - های بسیار کـه خود خویشتن را اداره می کرده ومستقل بودند وغالباً دررأس آنهاشاهکهائی قرارداشتند (بیشتر دربخشهای شمال غربی و کمتر درمشرق) تقسیم شده بود[۱۹۳] . ولی منابع آشوری فرمانفرمای این« کشور» ها را شاه نخوانده بلکه « بل‌آلی » Bēl āli - میخوانند یعنی اصطلاحی راکه با « ویس پتی » برابراست بکار میبرند . دراین موارد محتملاً باشاهکی‌ازنوع «ساسترا » - ی اوستائی سروکار نداشته بلکه «دهیوما» - ئی Dahyuma (دنگهوپتی) دربرابر داریم که مانند « ویس‌پتی » پیشوائی جماعت بدوی را هم عملاً بعهده دارد . وی دررأس یك واحد ویامجموعهٔ ارضی قرار گرفته است ولی محتملاً گاهی در وراء حجاب ظاهر ، وحدت قبیله‌ای ویا عشیرتی هنوز وجود دارد .

بهرتقدیر نباید تصور کنیم که این شاهکان مادی افراد فعال مایشائی از نوع سلاطین مستبد - بمقیاس کوچکتر - بوده‌اند . زیرا درآن زمان هنوزمقتضیات‌ایجاد قدرت استبدادی موجود نبود .[۱۹۴] هرودوت میگوید که مادیهامجامع ومجالس‌خلق داشتند (۱/۹۷) . وبلاشك شوراهای شیوخ « ازبهترین مردمان » نیز وجود داشته است . اوستا نیز از اینگونه جلسات و شوراها بنام « هنجمن » (Hanjamana)[۱۹۵] و « ویاخ » و « ویاخمان » (Vyâxman, vyâxa) یاد میکند[۱۹۶] .

اطلاعات ما دربارهٔ آغاز تقسیمات ارضی جامعه درسرزمین ماد و کشورهـای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجاور آن بقراریست که مذکور شد واین خود گواه براین است که جامعهٔ طبقاتی ودولت درآنجا درشرف تکوین بوده است . ازمطالب فوق چنین برمی آید که ازقرن نهم تاهفتم قبل ازمیلاد درسرزمین ماد و کشوری که گاتها وتمام اوستا درآن تدوین شد وهمچنین درپارس (پرسید) قرن ششم قبل ازمیلاد شرایط یکسان بوده است (شاید اندکی همزمان نبوده) .

پیش ازآنکه ازاطلاعات مکتسب ازمدارك مستقیم وغیرمستقیم وقیاس بانظایر، استنتاج بعمل آوریم باید ازموضوع دیگری نیز سخن گوئیم که آیا در سرزمین ماد و کشورهای مجاور آن تقسیم جامعه به اصناف (وبطریق اولی صنوف محدود) وجود داشته است یانه .

خرده اوستا ازتقسیم جامعه به گروههای صنفی وحرفه‌ای یا «پیشترا» سخن میگوید[۱۹۷] . علی‌الرسم سه صنف وجود داشت :

۱ـ آثرون aθrovan یا «کاهنان و خادمان آتش» ، ۲ـ رئیشتر RaθaiŠtar یا «عرابه سواران» ، ۳ـ واستری ـ فشوینت Vastrya - FŠuyant یا «دامدار و کشاورز» . گذشته ازاینها دریك مورد « هوتی » Huti نیز که[۱۹۸] بمعنی « پیشه ور » است ذکر شده . ازوجود بردگان نیزاطلاع داریم ولی آنان جزو اصناف شمرده نمیشدند .

بی‌شك این تقسیم متأخراست . وبهمین‌صورت ازمآخذ مستقل دیگر دوران ساسانیان نیز بمارسیده است ومحتملاً بزمان سلطنت پارتها مربوط می گردد . آنچه در خرد اوستا مذکور است وضعی راکه طبق قانون « مانو » درهند بوجود آمده بود بخاطر می‌آورد : قانون مزبور چهار « وارنا » یا صنف محدود را می‌شناخت : ۱ـ برهمنان(کاهنان)،۲ـ کشتریان(جنگیان)، ۳ـ وایشیان(پیشه‌وران وسوداگران) ٤ـ شودر[۱۹۹] . برغم اختلافی که درجزئیات وخصوصیات وجود داشت واختلاف عقیده‌ای که کیشهای رسمی دو کشور ایران وهند درمورد اهمیت اصناف گوناگون داشتند ـ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این تقسیم صنفی جامعه درهردو کشور مولود شرایط اجتماعی کم وبیش متشابه‌بوده است . تاریخ دقیق قوانین « مانو » معلوم نیست ولی تنظیم قطعی آن مسلّماً بعد از میلادصورت گرفت . بدین‌سبب گمان‌نمیرود حق‌داشته‌باشیم‌تقسیمات صنفی‌مذکوردر اوستای خُرد را برای ادوار متقدّم‌تر که مورد نظرما است قائل شویم . از اطلاعات مندرج در تألیفات عهد عتیق چنین بر می‌آید که « مغان » صنف خاصی از مردم راتشکیل می‌دادند وبا اینکه دیگر مردم و اعضای جماعتها عملاً به عناصر کم وبیش متعیّن و ثروتمند و کم ثروت وبرده داران وتولید کنندگان کوچك بی برده تقسیم میشدند ولی گمان نمیرود که نتیجهٔ این تقسیم بصورت صنف‌هـای مشخص در آمده باشد . معهذا تسمیهٔ بزرگان بنام «عرّابه سواران» خود قدمت فوق‌العادهٔ این اصطلاح را میرساند (گرچه شاید در آغاز این کلمه حاکی‌ازتقسیم صنفی نبوده است) زیرا که عرابه‌بطور اعمّ ، دردوره‌ای که منابع کتبی‌اطلاعاتی از آن بدست میدهند ، ازویژگیهای فن جنگ نبوده است . درقرن‌های‌نهم وهشتم قبل از میلاد بخشی ازمادیها سواره نبرد می کردند[۲۰۰] ولی چیزی ازعرابه‌های جنگی نشنیده‌ایم . هرودوت (۱/۱۰۳) ازسازمان لشکری ماد درعهد کیاکسار سخن گفته فقط از سواران یاد میکند ولی دربارهٔ عرابه‌های جنگی خاموش است . کتیبهٔ داریوش‌اول در بهیستون (II ، §§ ۲۰ ، ۳۳ ؛ III ، § ۴۶) و مأخذ هرودوت در وصف لشکریان خشایارشا فقط از پیادگان وسواران‌اطلاع دارند[۲۰۱] . فقط هندیان‌ودیگراقوام‌اطراف‌ازعرابه‌استفاده میکردند . دراواخر دوران هخامنشیان بار دیگر عرابه‌های تیغ دار بمیدان آمدند ، که

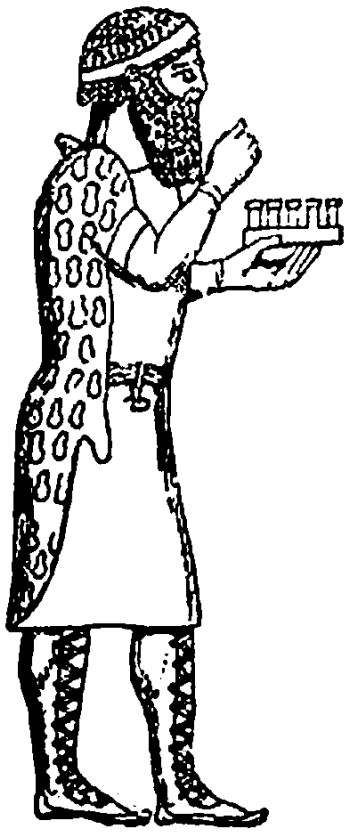

۳۵ـ شاهکی‌مادی با نمونهٔ دز خویش‌که بعلامت فرمانبرداری تقدیم شاه بابل می‌کند . از نقش‌برجستهٔ دور ـ شاروکین، پایان قرن هشتم ق . م .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای پراکندن پیادگان بکار میرفتند[۲۰۲]. در عصر پارتها نیز هستهٔ سپاه را سواران تشکیل می‌دادند نه عرابه‌ها.

درپایان قرن ششم قبل ازمیلاد هنوز ارتش مادازخلق جدانشده بود. اصطلاح «کار» Kāra که درکتیبهٔ بهیستون بکار رفته هم بمعنی «لشکر» است و هم بمعنی «خلق»[۲۰۳]. ظاهراً سپاهیان ازداوطلبان قبایل بودند. بگفتهٔ هرودوت (۱/۱۰۳) درقرن هفتم قبل ازمیلاد تقسیم بندی ارتش ماد ازروی بستگی قبیله‌ای بود نه نوع سلاح، البته درجامعهٔ بنده داری ارتش داوطلبی که ازافرادآزاد تشکیل‌شودبخودی خود آلت سلطهٔ بنده داران بر بردگان خواهد بود. ولی در جامعهٔ برده دارئی که کاملاً تکامل یافته باشد ارتش حرفه‌ای پدید می‌آید وطبقهٔ بنده داران ودولت‌ایشان بدان متکی می‌باشد وارتش مزبور درقطب مقابل بردگان بلکه عامّهٔ مردم آزاد نیز قرار میگیرد. درسرزمین ماد چنین وضعی هنوز در قرن ششم قبل از میلاد بوجود نیامده‌بوده وبطریق اولی درقرن هشتم نیز وجود نداشته. هرفرد آزادی که قادر به حمل سلاح بود سپاهی شمرده میشد. تصادفی نیست که آشوریان دائماً نام‌مادیها را نه تنها با صفت «دور» بلکه «نیرومند» نیزموصوف میسازند. این‌میرساند که مادیها برغم تفرقهٔ ظاهری وتقسیم به «کشورهای» کوچك (که البته بهیچوجه در این صورت صفت «نیرومند» دربارهٔ ایشان صادق نبود) متحد بوده‌اند. بدیگر سخن... اینکه باوجود حفظ وذکر نامهای متصرّفات کوچك، اصطلاح «مادای» madāi را نیزبموازات آنها بکار می‌برند ومادهارا بصفت«نیرومند» موصوف میسازند، میرساند که موجودیت اتحادیهٔ قبایل ماد بطور کلّی محفوظ مانده بوده.

درقلمرو اتحادیهٔ قبایل ماد افراد جامعه بطورکلی بدامداری اشتغال داشتند، گرچه اززراعت که برپایهٔ آبیاری مصنوعی بود نیز اطلاع داشتند. پرورش اسب اهمیت خاص‌داشت (آشوریان‌تقریباً جزاسب چیزی برسم‌خراج ازمادیهانمیگرفتند)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دامهای بزرگ شاخدار و گوسفند نیز پرورش می کردند . باپرورش شتران دو کوهان (باکتریائی) نیز آشنا بودند[۲۰۴] . پیشه‌ها برخلاف نواحی غربی وشمال غربی - یعنی حدود کردستان و آذربایجان کنونی[۲۰۵] - رونقی نداشت وچندان تکامل نیافته بود .

پس ازمقایسهٔ تمام اطلاعات مستقیم وغیرمستقیم موجود دربارهٔ جامعهٔ ماد و اقوام مجاور آن ، درقرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد ، میتوانیم استنتاجهای زیر را بعمل آوریم :

می‌توان گفت که ساختمان اجتماعی سرزمین اتحادیهٔ ماد در قرن هشتم قبل ازمیلاد درمرحلهٔ انتقال از جماعت بدوی بدورهٔ بنده داری بود . تقسیم جامعه از روی مبادی ارضی درشرف آغاز بود و« کشورهای» کوچك که فرمانفرمایانی درراس آنها قرارداشتند ایجاد شده بود ولی درعین حال تقسیمات عشیرتی و قبیله‌ای نیز هنوز کاملاً وجود داشت . ظاهراً وحدت قبایل ووجود اتحادیهٔ قبایل بطورکلی هنوز بخوبی محسوس بود . قشون گیری ازقبایل بعمل می آمد . بسیاری ازفرمانفرمایان عملاً همان سران قبایل بودند . دیگرمقامات سازمان جماعت بدوی نیز وجود داشتند : مانند مجمع خلق ، ومحتملاً شوراهای شیوخ وبزرگان خاندانها (بقول اوستای خُرد « عرابه سواران » ؟) بزرگان و متشخصان عشیرت (یا بقول خُرد اوستا : « عرابه سواران ») وکسان وتابعان ایشان بپیشوائی قبایل وریاست جماعت وبخصوص فرمانفرمائی واحدهای ارضی نایل گشته ازمیان همگنان قدعلم میکردند. دراین احوال کوچکترین واحد اجتماع خانوادهٔ پدرشاهی بودوعامه قدرت پیشوایان خرد و کلان را بصورت قدرت پدرشاهی درك می کردند ولاغیر . (کلمهٔ آشوری «بلو» Bēlu وایرانی « پتی » - بمعنی « خداوند وصاحب » ازاینجاست) . بدینقرار گمان میرود که تقسیمات ارضی وقبیله‌ای وعشیرتی ومؤسسات جماعت بدوی و تأسیسات جامعهٔ طبقاتی درآن دوران بوضع عجیبی متداخل شد، ودرهم آمیخته ودر کنارهم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیسته دائماً با یکدیگر درمبارزه بودند. هرودوت (۹۸ - ۱/۹۶) در عهد خود خصوصیات جامعهٔ ماد را درقرن هشتم قبل ازمیلاد نیك وصف کرده است.

دهکده‌ها ونقاط مسکون تا اندازه‌ای جنبهٔ عشیرتی داشتند، ولی دژها محل تمرکز ساکنان هرجا و، احتمالاً، و دراکثرموارد، مقرّ فرمانفرمایان بودند. و وجود این قلاع خود گواه پیدایش اختلاف سطح ثروت و جنگ های میان شاهکان دولتهای خُرده پابوده. بارها یادآور شدیم که دژهای مزبور برای جنگ خانگی بود نه دفاع دربرابر آشوریان.

مسلماً چنانکه از سوابق اینگونه جامعه ها پیداست، در جنگها اسیر می گرفتند و اسیران را بردهٔ خویش می‌ساختند و تجزیه جامعه به توانگران و مستمندان آغازشده بود واغنیاء ازفقیران بهره کشی می کردند وگرچه این استثمار هنوز درلفافهٔ رسوم پدرشاهی پنهان بود ولی با گذشت زمان آن بآن بی بند و بارتر میشد.[۲۰۶] معهذا توده‌های آزاد مردم مسلوب‌الحق نبودند: هررئیس‌خانواده‌ای‌سپاهی وعضو مجلس خلق‌بود.

مجموع این‌شرایط‌باعث شد که مادهای عضواتحادیهٔ قبایل درقرنهای هشتم و هفتم قبل‌ازمیلاد جنگیان وسواران وپیادگان دلیروفداکاری باشند. هنوز سازمان ایشان تاحدی از آزادی بهره داشت و اعضای‌آن متفق‌بودند و دیدگان بردگان و کشاورزان ستم کشیده و استثمار شدهٔ سرزمین‌آشور متوجه ایشان بود. ولی درعین حال امرایجاد دولت نیزپیشرفت کرده بود و طبقهٔ حاکمهٔ ماد بمرور زمان توانست باانکای بآن دررأس امپراطوری نیرومند ـ نیرومند از لحاظ سیاسی‌و نظامی ـ قرار گیرد. پس‌از چند نسل‌آشوریان دانستند که ماد به چه نیروی سیاسی مهمی مبدل شده‌است. ولی گرچه درقرن‌هشتم‌مادی‌هارا «نیرومند» می‌خواندند امّاایشان هنوز یك قوهٔ عظیم سیاسی‌را تشکیل نمی‌دادند. فقدان طولانی خطرمشترك پیوستگیهای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قبیله‌ای را سست کرد و جامعه بواحدهای بسیار کوچك که شاهکان حریص در رأس آنها قرار داشته ودائماً با یکدیگر درجنگ بودند ـ تجزیه شد . هستهٔ سلطنت آتی ماد ـ یعنی دولت دیوك ـ فقط یکی ازاین «کشورهای» بیشماربود . مادها در مبارزه با دشمنی چون آشور هنوز واجد تجربهٔ کافی نبودند . مجموع این عوامل موفقیت تجاوز جدید آشوررا در آغاز امر، اجتناب ناپذیر ساخت .

۶ـ دورهٔ دوم تجاوز آشور . تیگلاتپالاسارسوم

تهاجم آشور در سال ۷۴۴ ق . م . با حمله به « نامار » آغاز گردید . لازم به تذکر است که تیگلاتپالاسارسوم وجانشینان وی نسبت به سرزمین مفتوح رفتاری جز آنچه شاهان پیشین آشور داشتند پیش گرفتند . پیشتر بخش اعظم ساکنان ناحیهٔ تسخیرشده راسرمی‌بریدندو فقط عدهٔ معدودی افرادکارآمد را ، برهنه کرده طوق و زنجیربر گردنشان نهاده به بردگی میبردند ولی از زمان سلطنت تیگلاتپالاسارسوم تشخیص دادند که این شیوهٔ نا مناسب و از لحاظ نتایج حاصله برای طبقهٔ حاکمه و دولت آشور کم سود است . این بار چون توانسته بودند سرزمین مفتوح را جزو خاك آشورسازند ، مردم آن دیار را یادرمحل باقی گذاشته مالیاتهای سنگین برایشان وضع می کردند ویا ـ دربیشترموارد ـ ایشان را ، بشیوه ای متشکل ، با بخشی ازاثاث ـ البیت ولوازم و کودکان و غیره ، به نقاطی که قبلاً براثرلشکر کشیهای آشور ویران وغیرمسکون شده بود تبعید می‌نمودند و بجای آنان ساکنان نقاطی را که در دیگر مرزهای امپراطوری خویش مسخر کرده بودند ، متمکن می ساختند . بدین‌طریق بهره برداری عقلائی‌تری ازاراضی امپراطوری آشور تأمین‌می‌شد وعوایدآن منظم تر وصول می گردید و انتقال وتغییرمحل مردم امکان تبانی ومقاومت دربرابرمتجاوزان را برای مردم دشوار می‌ساخت .

در ۷۴۴ ق . م . لشکریان آشور که ظاهراً از سال پیش آمادهٔ سفر جنگی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خویش گشته بودند[۲۰۷] بسوی بخش علیای درهٔ رود دیاله حرکت کرده وارد سرزمین «پارسوآ» (زاموآی جنوبی سابق) شدند. درسرزمین مزبور، مردم بومی غیرایرانی متمکن بودند و در اواخر قرن نهم ق. م. نیز چنین بود. اینان چند دولت بسیار کوچك داشتند وسالنامه‌ها ایشان را، ظاهراً، بنام مؤسسان سلاله‌هایشان میخوانند (بیت زاتی، بیت کاپسی، بیت سانگی یا بیت ساکی، و بیت نزکی[۲۰۸]). جریان عملیات جنگی واجد خصوصیاتی بود که پیشتر از آن سخن رفت: باین معنی که ساکنان محل در کوهها پنهان شدند و در موارد نادر به قلعه ها پناه برده کوشیدند محاصره را تحمل و مقاومت کنند وآشوریان نیز دهکده ها و نقاط مسکونی را که بتصرف در می آوردند سوزانده و هرچه و هر که بدستشان می‌افتاد ضبط و اسیر میکردند.[۲۰۹] آشوریان بعضی‌از فرمانفرمایان را نیز اسیر کردند (مثلاً «کاکی» شاه بیت‌زاتی و «می‌تاکی» شاه بیت سانگی‌را). دیگرشاهان توانستند باکسان خویش‌در کوهها پنهان شوند. چنانچه اسیران بگروههائی که سخت با آشوریان دشمنی میورزیدند منتسب می‌بودند ایشان را با سخت ترین شکنجه ها می کشتند وبرنیزه می‌نشاندند. بخشی‌ازسرزمین مفتوح جزو خاك آشور گشت وحاکم‌نشین پارسوآ[۲۱۰] نامیده شد ومرکزآن دژ «نیکور»[(۱)] بود.

از آنچه گفته شد چنین بر می‌آید که لشکر کشی «تیگلاتپالاسارسوم» با لشکر کشیهای دیگر پادشاهان آشور درقرن نهم ق. م. تفاوتی نداشته است. ولی معهذا خصوصیات جدیدی این لشکر کشی‌ها را ممتاز می‌سازد. «تیگلاتپالاسار» در «بیت‌زاتی» ـ که ناحیه‌ای‌بود جزو حاکم‌نشین‌نوین ـ عده‌ای‌ازاسیران راآزاد کرد ولی‌قبلاً انگشتان ایشان‌را قطع کرد تا بکارجنگ نخورند ولی‌درایالت نوبنیادآشور بمنزلهٔ‌کارگر وموضوع بهره کشی‌مورد استفاده قرار گیرند. «تیگلاتپالاسار» کوشید

(۱) Nikur

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

۳۶ــ محاصرهٔ دژ توسط لشکریان آشور . از نقش برجستهٔ آشوری نینوا . قرن هفتم ق . م .

PDF.tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا حتی دراراضئی که مستقیماً جزو متصرفات آشور نشده بوده نیزاستثمار و بهره کشی منظم از مردم را روبراه نماید یعنی خراج سالیانه‌ای برایشان وضع کند . مثلاً در « بیت‌کاپسی» چنین کرد و «باتتانو»[۱] شاه آنجا ، داوطلبانه پرداخت خراج ومالیات وعوارض را بعهده گرفت و « تیگلاتپالاسار » در عوض متعرض دژ وی موسوم به « کار کاریخوندیر»[۲] نگردید .

متأسفانه سالنامه‌های « تیگلاتپالاسارسوّم » بصورت‌ناقصی ـ بصورت‌نوشته‌های بریده‌ای برالواح نیمه سترده بدست ما رسیده است ـ که قصد داشتند باردیگردرکاخ سلطان « آسارخـادنا » درقرن هفتم ق . م ازآن استفاده کنند . فواصل این قطعات بریده محفوظ نمانده ودنبالهٔ مطلب غالباً معلوم نیست . اگر توالی مطالب را بشکلی که « شرادر » و « روست »[۲۱۱] حدس زده‌اند قبول کنیم ، « تیگلاتپاسالار » سوم بـه تصرّف خاك « پارسوآ » اکتفا نکرده بداخل سرزمین ماد نفوذ کرد . باجملات بریده بریده‌ای از تصرّف دهکدهٔ « ارنزیاش »[۲۱۲(۳)] یـاد شده است و مردم این محل علیه « بی‌سی خادیر » فرمـانفرمای « کیشه سو »[۲۱۳(٤)] خروج کرده بودند . بعد سخنی ازفرار « راماتئا »[۵] فرمانفرمای « آرازیاش »[۲۱٤(٦)] رفته وضمناً گفته شده است که دردهکده‌های وی گذشته ازاسبان ودامهای شاخدار ذخایر سنگ لاجورد باکتریـا نیز بچنگ مهاجمان افتاده ، بطوریکه درمتن مصرحاً گفته شده‌است آخرین نقطهٔ لشکرکشی ـ ظاهراً ـ دژمادی « زاکروتی » بود . معلوم میشود « آرازیاش » جزو اتحادیهٔ قبایل مادنبوده ـ همچنانکه درعهد « آدانراری » نیزازاتحادیهٔ مزبورخارج بود . سپس آشوریان‌راه‌بازگشت‌پیش گرفتند . وبعدشرح‌انقیاد«تونی»[۷] فرمانفرمای « سومورزو »[۸] (دردرهٔ یکی ازشاخه‌های جنوب شرقی دیاله ؟) وقتل‌سپاهیان وی

(۱) Battanu (۲) Karkarixundir (۳) Erenziaš (٤) KiŠessu
(۵) Ramateá (٦) Araziaš (۷) Tuni (۸) Sumurzu

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

والحاق « سوموتزو » و « بیت ـ همبان » (که آنهم دردرهٔ دیاله‌بود) بیکی‌ازایالات آشور ، آمده‌است[۲۱۵] .

این لشکر کشی ازتمام مصائبی که کشور مـاد در ظرف نیم قرن تحمّل کرده ویران کننده‌تر بود و«تیگلاتپالاسار » پس‌ازآن‌خواست که «خداوندان‌دهکده‌های» کوهستان یعنی سران جماعتهای سراسر« کشور مادهای نیرومند» تا کوه «بیکنی» (دماوند) منظماً بشرح زیر بوی‌خراج پردازند : ۳۰۰ تالانت (۹تن) سنگ‌لاجورد و۵۰۰ تالانت (۱۵ تن)[۲۱۶] مصنوعات مفرغی . این ارقام بیشتر از حرص او حکایت می کند و کمتر ازاستدراك مسائل اقتصادی ـ وحال آنکه « تیگلاتپالاسار » یکی‌از لایق‌ترین شاهان آشور بود . درسالنامه‌ها اسامی فرمانفرمایانی[۲۱۷] که خراج مزبور برایشان وضع شده مذکوراست[۲۱۸] .

هدف « تیگلاتپالاسار سوم » درلشکر کشی به خاك ماد چه بود ؟ « روست » که ناشر سالنامه‌های وی است معتقداست که مقصود وی تضمین امنیت حدود وثغور آشور وحفظ آن درمقابل دستبرد کوهستانیان واستقرار نظم بوده‌است . این داوری کاملاً کشورگشایانه است . احتمال دستبرد کوهستانیان باراضی مرزی آشور قوی است . ولیٰ دستبردهای مزبور ازلحاظ دامنهٔ وسعت وبی‌رحمی وخون‌آشامی باآنچه آشوریان « ناشر تمدن وفرهنگ » روا داشتند بهیچوجه قابل‌قیاس نیست .

علل واقعی حملهٔ « تیگلاتپالاسار » بحدود مـاد مختلف بود . نخست اینکه مبنای اصلاحات وی[۲۱۹] این بود که ارتش دائماً درحال عملیات‌جنگی باشد وباغارت ودزدی ثروت اندوزد . بدین سبب توسعهٔ حـدود آشور بوسیلهٔ لشکر کشی امری ضروری بود . دیگر اینکه اصلاحات « تیگلاتپاسالار » مستلزم این بود که جـای خالی ساکنان نواحی ویران شده را بطور دائم بامردم سرزمین های مفتوح پر کند واراضی مردم اخیرالذکر را نیز بـاساکنان سرزمین هـای تازه فتح شدهٔ دیگری

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسکون سازد والخ . بنابراین وجود یك عده افراد آماده برای مهاجرت و انتقال دائماً ضرورت داشت.

امّا علت مهم وحتّی مهمترین علّت لشکر کشی این بود که ثروتهای مادها را تصاحب کند وخود توانگرترشود وبویژه اسبان فراوان بدست آورد زیرا سازمان

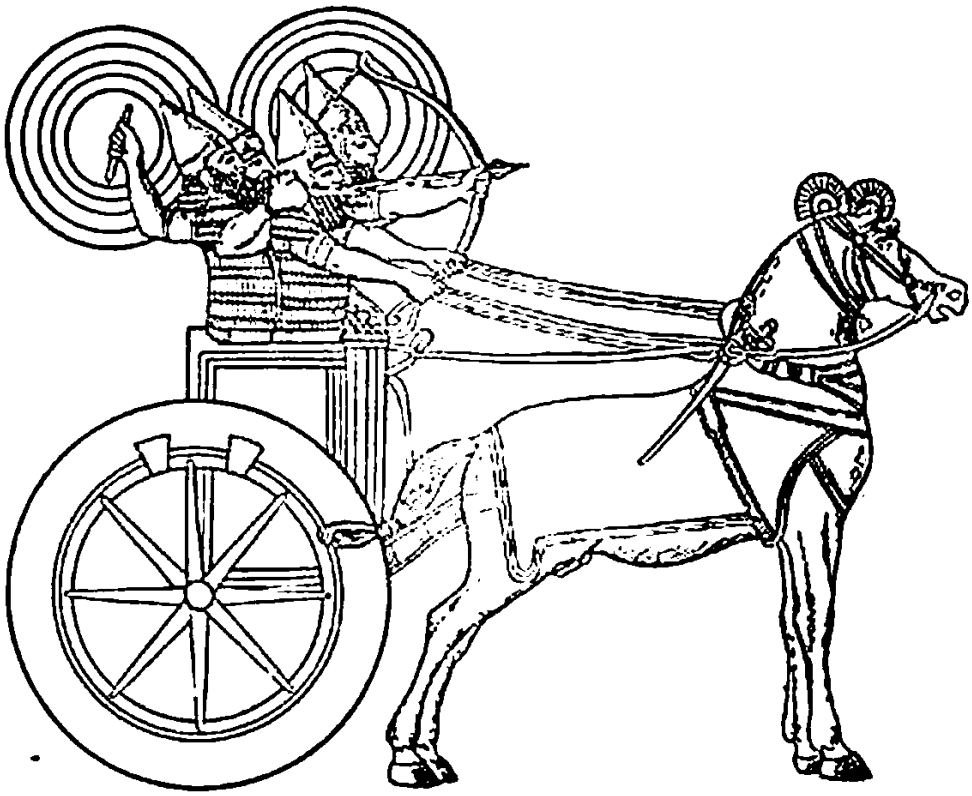

۳۷ـ عرابهٔ جنگی آشوری . ازنقش برجستهٔ آشوری درلیندوا . قرن هفتم ق ۰ م ۰

ارتش آشورتجدید شده بود وبرای عرابه‌های جنگی وبخصوص سواران احتیاج مبرمی باسب داشت ودرآن عصر پرورش اسب فقط درنقاط کوهستانی ـ یعنی ماد واورارتو وآسیای صغیر ـ باموفقیت پیشرفت میکرد .

سرانجام ، لشکر کشی علیه قبایل ماد ممکن بود بمنظور تـأمین جناح در مبارزهٔ جدّی آتی بـا « اورارتو » باشد . درواقع لشکر کشی سال ۷۴۴ ق ۰ م . مقدمهٔ حمله به « ساردوری دوم » وجنگ طولانی آشور بـا متّحدان سوری اورارتو بود ،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همچنانکه لشکر کشی ۷۳۷ ق . م علیه ماد مقدّمهٔ تهاجمات ۷۳۵ - ۷۳۶ ق . م علیه کوهستان اورارتو بشمار میرفت .

نتیجهٔ نخستین لشکر کشی « تیگلاتپالاسار » بخاك ماد همانا ایجاد دو ایالت جدید درپادشاهی آشوربود ، یعنی « پارسوآ » و « بیت - همبان » . این دو ایالت تا سقوط آشور جزو آن بودند[۲۲۰] .

پیشتر گفتیم که عقیدهٔ شایع مبنی براینکه گویا « پارسوآ » میهن نخستین پارسیان بوده وایشان پس ازتسخیر آن ناحیه بدست آشوریان[۲۲۱] از آنجا به پارس (پرسید) هجرت کردند ، غیرمحتمل است . این عقیده را ازطریق دیگری نیزمیتوان رد کرد : اولاً تجزیه وتحلیل نام هائی که منابع موجود به « پارسوآ » منسوب میدانند - نشان میدهد که مردم آن سرزمین هرگز آریائی نبودند و بالنتیجه نمیتوانند نسبتی باپارسیان داشته باشند . ثانیاً نام کورش اول ، پادشاه پارس (پرسید) درمنبع آشوری آغاز دههٔ سوم قرن هفتم ق . م . آمده است وحال آنکه «پارسوآ» مسلّماً درآن تاریخ جزو آشور بوده و قدرت آشور هنوز استوارتر از آن بود که هجرت ساکنان متصرّفات خویش را اجازه دهد[۲۲۲] .

گذشته ازایجاد ایالات « پارسوآ »[۲۲۳] و « بیت همبان » ، یك نتیجهٔ دیگر لشکر کشی سال ۷۴۴ ق . م . عبارت بود ازتصرّف اسبان و دامها توسط آشوریان و بردن عده‌ای ازپیشه وران « پارسوآ »ـ ئی بآشور . بعدها بخشی ازساکنان راکه در ایالت جدید آشور باقی مانده بودند نیز ازآنجا تبعید ومنتقل کردند . سالنامه‌های « تیگلاتپالاسار » دروقایع سال ۷۳۸ ق . م . می‌نویسند که عده‌ای از اسیران کوتی وساکنان « بیت سان گی بوتی »[۱] (اینجا = بیت سانگی) را در شمال سوریه و فینیقیه شمالی مسکن دادند .

(۱) Bit-sangi buti

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مهاجران را بنام قبیله ویا زادگاهشان نیز نامیده‌اند. مثلاً: ایللی‌لیان[۱]، ناگابیان[۲]، بودی‌ئیان[۳]، دونی‌ئیان[۴]، بیلی‌یان[۵]، بانی‌تیان[۶]، سانگیلیان[۷] وساکنان دهکدهٔ (بابلی؟) «ترگال ـ ایلو ـ اینا ـ ماتی». ازمیان اینان بودی‌ئیان ممکن‌است ازقبیلهٔ مادی بودیان ویاساکنان دهکدهٔ «بودو» ـ درمرزبابل وعیلام ـ که تیگلاتپالاسار درسال ۷۴۵ ق. م. مسخر کرد، باشند. اگرنکتهٔ نخستین صحیح باشد، این‌خود دربارهٔ مقرّ قبیله بودیان ـ که یکی ازشش قبیلهٔ مذکور در تألیف هرودوت می‌باشد ـ (در اقصای غرب ماد) تـا اندازه‌ای راهنمائی می کند. معهذا بیشتراحتمال میرود که دراین‌مورد عنوان‌قبیله ازنام دهکده مشتق شده‌باشد. اطلاع ما دربارهٔ دیگرنامهای مذکوربیش از این نیست.

مردم ایالت «پارسوآ» بمرورزمان بالکل آشوری شدند. حتی‌مدتها بعد ـ بگفتهٔ بطلمیوس (VI/۲/۶)، سرزمین مزبوررا «سوری‌مادی» میخواندند (یونانیان غالباً آشوریان را «سوری» می‌نامیدند).

درسال ۷۳۷ ق. م. «تیگلاتپالاسار» سوم مجدداً به ماد لشکر کشید. اگر واقعاً می‌پنداشت که خراج گزافی‌را که برمادها تحمل کرده خواهندپرداخت اشتباه کرده‌بود وممکن‌نبود بدون‌غارت وراهزنی‌جدیدی موفقیت‌حاصل کند. حتی‌نواحی راکه ظاهراً در ۷۴۴ ق. م. کاملاً مطیع و منقاد شده بودند، ناگزیراین بار مجدداً تسخیر کرد. ازآن جمله بود ـ فی‌المثل ـ ایالت «بیت‌کاپسی»[۸].

لشکریان‌آشوراز«بیت سانگی»و«بیت‌نازاکی»[۹] که درسال ۷۴۴ق.م. تسخیر شده‌بود گذشتند. دهکده‌های‌بسیار[۲۲۴] که«ایشتار»(«معبدالهه‌ایشتار»آشوری)مرکزشان بود ومردی‌بنام «با» (؟)برآن حکومت میکرد مسخرایشان گشت. آشوریان دراین

(۱) Illili (۲) Nakkabi (۳) Budiya (۴) Duni (۵) Billi
(۶) Baniti (۷) Sangilli (۸) Bit-Kapsi (۹) Bit tazzakki

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

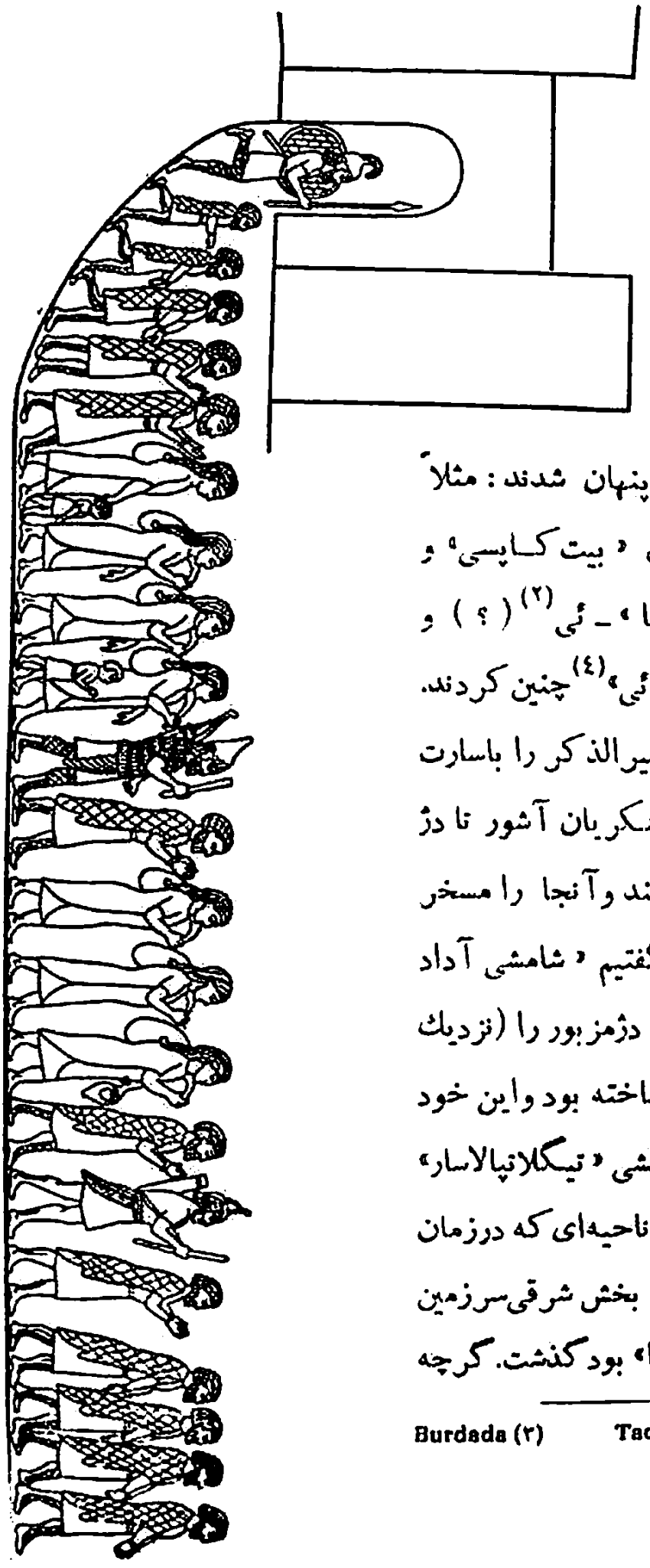

۳۸- کوچاندن مادیها بمنف . از نقش برجستهٔ آشوری نینوا . قرن هفتم ق . م .

مکان پرستش نیزهٔ مقدس « نیوزتا » خدای آشور و بابل را متداول ساختند. سران سرزمینهای نقاط دورتر شرقی بشیوهٔ مرسوم در کوهها پنهان شدند: مثلاً « اوپاش » فرمانفرمای « بیت کاپسی » و اوشورو ـ ی[1] « تادیروتا » ـ ئی[2] (؟) و «بوردادا»[3] ـ ی «نیروتا کنائی»[4] چنین کردند. ولی آشوریان پیشوای اخیرالذکر را باسارت گرفتند. بدین طریق لشکریان آشور تا دژ سیبور (سیبار) پیش رفتند و آنجا را مسخر ساختند. چنانکه پیش گفتیم « شامشی آداد پنجم» در سال ۸۲۰ ق . م. دژمزبور را (نزدیك زنجان کنونی؟) مسخر ساخته بود و این خود تعیین دقیق مسیر لشکر کشی « تیگلاتپالاسار» را مقدور می‌سازد. وی از ناحیه‌ای که درزمان « شامشی آدادپنجم » جزو بخش شرقی سرزمین کوهستانی « گیزیل بوندا» بود گذشت. گرچه

---

(۱) UŠuru (۲) Tadirrutâ (۳) Burdada
(٤) Nirutakta

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درسالنامه‌های « تیگلاتپالاسارسوم » سرزمین مزبور جزوماد (مادای Madāi) قلمداد شده است . شاید آشوریان از جنوب ، بخش اصلی درهٔ قزل اوزن را دور زده و فقط از قسمت علیای آن عبور کرده‌به سیبور رسیدند .

باقی‌شرح لشکر کشی‌بصورت بریده‌بریده باقی‌مانده‌است . فقط یك‌نکته‌روشن است که‌آشوریان ازناحیهٔ «بوشتو»[۱] گذشتند[۲۲۵] . این«بوشتو» رانبایدبا دژی‌بهمین نام که درملتقای «مانّا» و «پارسوآ» و « کیزیل‌بوندا » واقع بود اشتباه کرد . آنگاه واردخاك اصلی‌اتحادیهٔ ماد گشتند .[۲۲۶] محتملاً نذکر نام ناحیهٔ « نیششا » یا «نیشای» (صحاری « نیسه » که در تألیفات عتیق آمده . جلگهٔ کنونی قزوین ؟) و قطعه‌ای از سالنامه‌ها که اسامی‌نواحی‌آریام (« آریا ـ اوروای» ایرانی؟)[۲۲۷] و کشور خروسان (مات‌تارلوگالّه) (Māttarlugallē) و«ساکسوکنو» درآن آمده مربوط بهمین محل است . دیگر کتیبه های « تیگلاتپالاسار » نواحئی‌را که هدف این لشکر کشی بودند مشروحتر نام می‌برد ولی متأسفانه محل‌آنها را ـ ازروی کتیبه‌های اخیرالذکر که جنبهٔ عمومی دارند ـ نمیتوان مشخص نمود . از الواح مزبور چنین بر می‌آید که آشوریان تقریباً سراسرخاك مادرا درنوردیدند وبه مکان نامعلومی بنام « کشورطلا » (شاید شیکراگی‌باشد) رسیدند وبه کوه «روآ»[۲] (ظاهراً درشرق‌طهران کنونی؟) وبیابان نمك (دشت کویر) دست یافتند . ازآنجا ظاهراً از طریق ناحیهٔ «اوشکاکان» که محتملاً درهٔ قره سو می‌باشد ـ بازگشتند . بعد وارد ناحیهٔ «بیت‌ساگ بیت »[۲۲۸] شدند و ساکنان این محل در سیلحازی که « دژ بابلیان » نیز نامیده می‌شد پنهان گشتند . ازمدارك موجود چنین بر می‌آید که این دژ در نقطه ای از ناحیهٔ اکباتانا (همدان کنونی) قرارداشته‌است . آشوریان‌موفق به تسخیراین دژ وقلعهٔ مجاورآن[۲۲۹] که « تیلاشوری » نام داشت شدند . اینجا مرکزپرستش مردوك خدای بابلیان بود

(۱) BuŠtu (۲) Rua

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و « تیگلاتپالاسار» قربانئی نثاراو کرد . ونیزفرمان داد لوحی بامطالبی دربارهٔ خویشتن درآن محل برپا دارند . آشوریان ازاینجا ـ ظاهراً ازطریق ناحیهٔ «بیت زوآلزاش» و«بیت مانّی» ودرهٔ رود دیاله ـ بخاك خود باز گشتند .[۲۳۰] دربین راه پادشاهی« الّی پی » (نزدیك کرمانشاه کنونی) هدایائی برای جلب عنایت آشوریان بایشان تقدیم داشت . برغم نظرمخالف یکی ازمتون ناموثق[۲۳۱] مسلم است که نواحئی که لشکریان آشور در سال ۷۳۷ درنوردیدند جزو ایالات آشور نگشت[۲۳۲] . محتملاً رئیس ناحیهٔ « پارسوآ» برنواحی مزبور نظارت کلی داشت تا آشوریان در آینده در صورت امکان در امور ماد مداخله کنند .

پس از تجزیه وتحلیل مسیرلشکر کشیهای تیگلاتپالاسار (تاحدّی که برای ما روشن است) می‌توانیم چند استنتاج مهم بعمل آوریم . اوّلاً آشوریان گرچه ، شاید ازحدود کوهستان جنوبی مانّا گذشتند (اگر« کی زین کیسّی » همان « گیزیل بوندا »[۲۳۳] باشد واگر«بوشتو ـ بوستوس » دراین مکان قرارداشته والخ) ولی مراقب بودند که به خودجلگهٔ جغتو ومتصرّفات مانّا وحتّی ـ شاید ـ دردرهٔ قزل اوزن سرازیر نشوند . علی الظاهر سبب احتیاط ایشان این بود که اوّلاً مانّا مقتدربود وآشوریان نمیخواستند درآنموقع بایك دشمن خطرناك دیگر گلاویزشوند ومخاصمت«اورارتو» ودمشق را برای خویشتن کافی میدانستند . ازدیگر سو ممکن است درآن زمان میان آشوریان ومانّا عهد وپیمانی وجود داشته که مبنای آن اشتراك منافع آنی ایشان درمبارزه با «اورارتو» بوده است[۲۳۴] .

می‌توان این نکته را نیز یادآور شد کـه متنهای آشوری در بخشهای غربی کشور ماد بیشترولایات را بنام سلاله‌ها مینامند (بااضافهٔ « بیت » ـ « خانه ») نه باسم واقعی (وبدین سبب تشخیص آنها دشواراست) . دربخشهای شرقی ماد این رسم مرعی نمیگشت زیراکه ، محتملاً ، درآنجا حکومت انتخابی عشیرتی و قبیله‌ای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حکمفرما بود وسلاله‌های فرمانروا وجود نداشتند. متن « تیگلاتپالاسار سوّم »[۲۳۵] بویژه فرمانفرمایان بخشهای شرقی ماد را « بل آلی Bêl âli » مینامد واین‌خودباری دیگر ثابت می کند که ماد غربی نسبت به بخش شرقی آن‌سرزمین ازلحاظ‌اجتماعی واقتصادی بیشتر پیشرفت کرده بود.

بدین نکته نیز باید اشاره کنیم که بعضی از اسامی جغرافیائی اماکن شرقی که درمتون « تیگلاتپالاسار » مذکور است تا حدّی ریشهٔ ایرانی دارند (مانند: اریارما، نیشا، اوریمزان[۱]، اورننا[۲]، آراکوتتو[۳]. وشاید چند نام دیگر)[۲۳۶]. معهذا اینگونه اسامی درفاصلهٔ سالهای ۷۳۷ ـ ۷۴۴ قبل ازمیلاد هنوز بمغرب خط قزوین ـ همدان تجاوز نکرده بودند. دو سه نام خاص فرمانفرمایان نواحئی را که شرقی‌تر ازاین خط نبوده‌اند نیز می‌توان ایرانی دانست[۲۳۷]. ازدیگر سو بسیاری از اسامی، حتی‌مربوط‌به شرقی‌ترین منطقه،مسلّماً ایرانی نیستند وبنظرمی‌آید که‌بعضی ازآنها ریشهٔ عیلامی داشته باشند[۲۳۸]. بدین طریق نه تنها درخاك مانّا و پارسوآ و سرزمین‌های مجاور آنها بلکه در کشور خود مادای (Madâi) وانحادیهٔ قبایل ماد نیز هنوز، دراواسط قرن هشتم، زبان ایرانی بلامعارض وشریك حکمفرما نبوده و بهرتقدیر دربخشهای ۷ ـ ۱ نقشهٔ ما رواجی نداشت.

پیش گفتیم که دولت کوچك «دیوك» deyok ـ هستهٔ‌پادشاهی آتی‌ماد ـ محتملاً درآن زمان وجود داشت. پس چرا درمتون « تیگلاتپالاسار » ذکری از آن نرفته است؟ متأسفانه مدارك کافی برای ادای پاسخ صریح باین پرسش در دست نیست. چنانکه گفته شد « دیوك » حاکمی بود منصوب ازطرف مانّا و « تیگلاتپالاسار » و لشکریان وی مراقب بودند که بامانّا مدارا کنند. بدین سبب شاید اصلاً درناحیهٔ تحت حکومت دیوك وارد نشده باشند. ثانیاً نام خاص‌ناحیهٔ دیوك را نمیدانیم وشاید

(۱) Urimzan (۲) Urenna (۳) Arakuttu

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدین سبب نتوانیم آنرا مشخّص سازیم . وسرانجام ، نباید از یاد برد که برروی هم شاید دوران حکومت دیوك فقط پس‌از مرگ « تیگلاتپالاسار سوّم » ، (که در سال ۷۲۷ ق . م . بود) آغاز گشته .

اگر سرزمین دیوك درشمال کوههای « گیزیل بوندا » ودربخش‌جنوبی‌جلگهٔ مانّا قرارداشته ، پس‌دولت ماد نیزدرهمانجا پدیدآمده‌ورونق گرفته‌وسلالهٔ‌دیوکیان درهمان خطّه حکومت می کرده . ولی‌میدانیم که دولت ماد در این سرزمین تشکیل نشده . ازدیگرسومسلّم است که دردوران لشکر کشیهای «تیگلاتپالاسارسوّم» قدرت مانّا ، ازسمت جنوب ، آنسوتر از « گیزیل بوندا» بسط نیافت . ولی هیچ دلیلی در دست نیست که بگوئیم دیوك هم درعهد « تیگلاتپالاسار » از طرف مانّا بحکومت منصوب شد ؛ متن سارگون دوم دیوك را « حاکم منصوب ازطرف مانّا » میخواند . امّا بعد یعنی درفاصلهٔ سالهای ۷۳۷ و۷۱۹ ق . م . ممکن است قدرت مانّا آنسوتر- بطرف جنوب گسترش یافته بوده ودرهمان دوره دیوك خویشتن را تحت حمایت مانّا قرار داده باشد . وچون دردورهٔ بعد اکباتانا (همدان کنونی) تختگاه پادشاهی ماد گشت ، محتمل است که سرزمین دیوك را باید در مسیر قزل اوزن - میان میانه و ناحیهٔ شمالی‌همدان- جستجو کرد . شاید قدرت دیوك‌بعدها دراوضاع واحوال‌مساعد (بعد از « تیگلاتپالاسار ») تاخود همدان بسط یافته (یا برعکس از ناحیهٔ همدان باینجا بسط یافت . ولی مورد ثانی البته مستلزم آن بوده است که تیگلاتپالاسار از ناحیهٔ دیوك ویا خطّه‌ای که بعدها جزو ناحیهٔ وی شد عبور کرده باشد ، و این امر بهر تقدیر هنگام لشکر کشی سال ۷۳۷ ق . م . صورت گرفته باشد)[۲۳۹] . ممکن است که « تیگلاتپالاسار » درلشکر کشی مزبور ازبخش‌اصلی درهٔ قزل اوزن احتراز کرده وآشوریان ازطریق قسمت علیای رود مزبور بایك حرکت دورانی از جنوب بسوی « سیبور » (نزدیك زنجان) رفته باشند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این مسلّم است که در اوضاع و احوالی که تهاجم آشور ایجاد کرده بود جز ثومه‌های دولت ماد می‌توانستند در تحت حمایت « مانّا » پدید آیند . فقط بخش اقصای شرقی ماد از تعرض آشوریان مصون بود ولی در آن نقاط سطح پیشرفت جامعه بسیار پست بود . امّا دیگر بخشهای خاك ماد از حملات ویران کنندهٔ آشوریان سخت زیان دید . ممکن بود هستهٔ یك اتحاد سیاسی نوین در تحت حمایت مانّا که در آن نواحی از دیگران پیشرفته‌تر و مقتدر بود ، ایجاد شود .

پس از سال ۷۳۷ ق . م . در زمان حیات « تیگلاتپالاسار » یك لشکر کشی دیگر نیز از طرف سرداری بنام « آشوردانی نانی » از سرزمین آشور به ماد ، صورت گرفت . ولی متون آشوری در این باره شرحی نمیدهند و باین اکتفا میکنند که وی « ۵۰۰۰ اسب و تعداد بیشماری افراد انسانی و دامهای بزرگ شاخدار گرفت »[۲۴۰] .

۷ـ نیرو گرفتن مانّا و جنگهای سارگون دوم آشوری

در طی دههٔ دوم قرن هشتم قبل از میلاد لشکر کشیهای آشور بسوی مشرق موقتاً قطع شد . در حدود سال ۷۲۰ قبل از میلاد وضع سیاسی کشور بقرار زیر بود : اقصای شمال (آنسوی دریاچهٔ ارومیه) ظاهراً تحت تصرّف « اورارتو » قرار داشت . و بتقریب باقی سرزمین آذربایجان کنونی ایران بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت حکومت « ایرانزو »[۱] پادشاه مانّا بود . ولی در مرزهای آن پادشاهی متصرفات فرمانفرمایان نیمه مستقلّی قرار داشتند که برای موجودیت مانّا خطرناك بودند[۲۴۱] . اینها عبارت بودند از پادشاهی « اوئیش دیش » (تقریباً در ناحیهٔ مراغهٔ کنونی) و « زیکرتو » (تقریباً در ناحیهٔ میانه ـ اردبیل کنونی) و « آندیا » (در بخش سفلای درهٔ قزل اوزن ـ سفیدرود ـ که در نقشهٔ ما بشمارهٔ ۴۸ نشان داده شده است) و سرزمین « دیوك » (باحتمال قوی در بخش علیای همان دره) . اینها تابع مانّا بودند . دیگر ،

(۱) Iranzu

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در مرز آشور پادشاهیهای « آلابریا »[۱] و « کارالا »[۲] درقسمت بالای زاب کوچك وشاخه‌های علیای آن قرار داشتند که تاحدّی تابع آشوربودند . درنقاط جنوبی‌تر و شرقی‌تر کماکان ولایات بسیار کوچك ومستقلّ وجودداشتند که بامانّا یا آشورمربوط بوده ویا بالکل مستقل بودند وبیشتر آنها مشمول مفهوم سرزمین Madäi یعنی اتحادیهٔ قبایل ماد میشدند - ولی اتحادیهٔ مزبور درآن زمان بهیچگونه اظهاروجودنمیکرد. ازمیان آنها فقط پادشاهی « الّی پی » (نزدیك کرمانشاه کنونی) بسبب مجاورت مرزهای دولت بزرگی چون عیلام تا اندازه‌ای ممکن بود خودرا از تعرّض آشور مصون بداند وباین علّت نسبةً قوی ومهم بشمار میرفت .

قدرت فوق‌العادهٔ مانّا درعهد «ایرانزو» وتبدیل آن بیك دولت درجهٔ اول ، پادشاهیهای نیمه مستقل اطراف راکه فرمانفرمایانشان [illegible] باستقلال کامل بودند ناراحت ساخته بود . شکّی نیست که قدرت مانّا ، مانند حکومت دیگر دولتهای برده دار آنزمان بارسنگینی بردوش مردم بود . ولی تجزیه طلبی شاهکان نیزدراکثر موارد جنبهٔ مخالفت باترقی داشت زیراکه بزرگان واعیان می کوشیدند درسرزمینهای بسیار کوچك خود فرمانروای بی‌بند وبار باشند واین خود ازایجاد یك دولت مقتدر مانع می‌شد و پیدایش قومیت را بتأخیر می‌افکند و کشور را بدست کشورگشایان بیگانه می‌سپرد و بهر تقدیرچنین سرنوشتی از لحاظ مردم از حکومت شاهان مانّا بدتر بود . ضمناً چنانچه پیش گفتیم دولت مانّا در واقع یك اولیگارشی یا حکومت چند خاندان مقتدربود و بالضروره از منافع بزرگان اصیل مانّا بزیان افراد عادی وآزاد وحتی- محتملاً - برده‌داران غیراصیل دفاع میکرد . بدین‌سبب درداخل آن کشور نیز نارضائی عامهٔ خلق روز افزون بود . اگر فرمانفرمائی به جنبش وسیع قشرهای مردم آزاد تکیه میکرد واقعاً میتوانست دولتی قوی بوجودآورد . ولی در

(۱) Allabria (۲) Karalla

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرن هشتم قبل‌ازمیلاد چنین فرمانفرمائی وجود نداشت (وجنبش یاد شده هم هنوز نارس بود) وجز عصیانهای تجزیه طلبانهٔ برخی‌از شاهکان چیزی مشهودنبود . وچون درسیاست خارجی‌عامل اصلی‌همانا رقابت میان دولتهای‌بزرگ‌آشور و اورارتو ومانا و عیلام بود ، وقایع سیاست خارجی نیز بصورت خیانتهای کوچك و تغییر جبههٔ فرمانفرمایان وحکام جزء که گاهی بسوی این ودمی‌بطرف‌آن دولت توجه میکردند ویا لشکر کشیهای تنبیهی‌ودسیسه‌های اورارتو وآشور وتحریکات متقابل‌وغیره تجلی میکرد . خود مانا که ازچهاردولت دیگرضعیفتر بود (وحتی‌دیگران نیز) ناگزیر میبایست دائماً از تناقضهای موجود میان دیگر دول استفاده کند وگاهی‌هم برتری آنهارا بپذیرد . مانا درآنزمان بیشتر به‌آشور تمایل‌نشان میداد . در متون‌آشوری « سارگون‌دوم » حتی‌بارها گفته شده‌است که « مانا » تابع دولت‌آشور بوده واین‌خود علت مداخلات مکرر آشور درامورمانا قلمداد گشته . ولی‌این گفته‌باحقیقت مطابق نیست . وآشوریان جز درموارد معدودی که وضع مانا مساعد نبود دردیگراحوال با دولت مزبورنه چون کشورتابع‌بلکه مانند متحد وهمکار(گرچه متحد کوچکتر) رفتار میکردند .

ظاهراً باراول آشوریان بخواهش « ایرانزو » درسال۷۱۹ ق. م . درامورداخلی مانا مداخله کردند . دو دژ مانا ـ ئی‌بنام « شوآن‌داخول »[۱] و« دوردوکا »[۲] از تحت فرمان « ایرانزو » بدر شدند . پیادگان و سواران متاتی[۳] زیکرتوئی‌بآنها در این‌امر کومك کرده بودند . گذشته ازاین سه قلعهٔ «سوکا» و «بالا» و«آبی‌تیکنا»[۴] با « روسای اول » پادشاه اورارتو پیمان بستند (محل‌این‌سه دژ مجهول است و معلوم نیست که آیا درخاك مانا واقع بوده یا نه) ـ « سارگون دوم » پادشاه جدید آشور دسته‌هایی برای محاصرهٔ قلاع بکومك « ایرانزو » گسیل داشت . قلاع مسخر گشتند

(۱) Šuandaxul (۲) Durdukka (۳) Metatti (۴) Abitikna

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وطبق رسم بسیارقدیم مشرق‌زمین که درمورد اتحادهای نظامی مرعی ومجری‌بودعمل شد : یعنی ساکنان دژ و اموال منقول را به آشور بردند و زمین و حصار تحویل « ایرانزو » گشت.

این وقایع درزمان حیات « ایرانزو » که محتملاً پیرشده بود رخ داد ومقدمهٔ پیش‌آمدهای خطیرتری بشمار میرفت که بعد از مرگ او در بحبوحهٔ مبارزه‌ای که بخاطرتخت وتاج میان فرزندان وی در گرفت ، وقوع یافت .

« ایرانزو » قبل‌ازسال ۷۱۶ ق.م. در گذشت . درآن‌سال پسراو « آزا » برسریر سلطنت نشسته بود[۲۴۳] متاتی فرمانفرمای زیکرتو[۲۴۴] و تلوسینا[(۱)] فرمانفرمای « آندیا »[(۲)۲۴۵] و « بگداتو »[(۳)۲۴۶] فرمانفرمای « اوئیشدیش »[(٤)] که مانند دیوك حکام منصوب‌ازطرف‌ماننابودند،[۲۴۷] علیه « آزا » خروج کردند. ظاهراً اتهام‌ویژهٔ « آزا » این‌بود که با « سارگون » عقد اتحاد بسته است . « آزا » دستگیرو کشته شد و جنازهٔ او را درکوه « اوآئوش » افکندند (سهند کنونی) . سارگون بی‌درنگ مداخله کرد وموفق به دستگیر کردن « باگداتو » گشت وفرمان داد پوست ازتنش‌بر کنند و لاشهٔ اورا درمعرض تماشای مانتائیان قرارداد. پسردیگر « ایرانزو » راکه « اولوسونو » نام داشت‌برتخت سلطنت نشاندند . معهذا « اولوسونو » که درمیان‌افراد ودار ودستهٔ ضد آشوری محصور بود بیدرنگ ازآشور جداشد و کوشید تابااورارتو عقداتحادببندد . وی ۲۲ دژ را[۲۴۸] که ظاهراً درمنطقهٔ هم مرز باآشورقرارداشتند به « روسا » پادشاه اورارتو داد وفرمانفرمایان دره‌های بخش علیای زاب کوچك (ایتّی[(۵)] فرمانفرمای آلابریا وآشورله[(٦)۲۴۹] فرمانفرمای‌کارالا[(۷)]) را باقدام علیه آشور وادار کرد .

سارگون بآشوربازنگشت و « ایزیرتو » پایتخت مانناودوقلعهٔ مهمّ مرکزی ،

(۱) Tolusina (۲) Andia (۳) Bagdatu (٤) UišdiŠ (۵) Itti
(٦) AŠŠurle (۷) Karalla

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زبیبه[۱] ۲۵۰ و آرمائیت[۲] را تصرّف کرد. اُولوسونو خویشتن را تسلیم رأفت و عنایت سلطان فاتح کرد و (چون گویا واقعاً بدار ودستهٔ طرفدار آشور بستگی‌داشت وتا آن زمان مجبور ازپیروی نزدیکان خویش بود) پادشاهی بوی باز گشت. امّا راجع به «ایتّی» و «آشورله» ... اوّلی باتفاق خانوادهٔ خویش بمتصرّفات آشور تعید شد و دوّمی را زنده پوست کندند. وناحیهٔ او جزو ایالت آشوری زاموآ (لولّومه)[۳] ۲۵۱ شد. آشوریان دوناحیهٔ مرزی «نیك ـ ساما»[٤] و «شورگادیا»[٥] را تصرّف کرده ازمانّا منتزع ساختند وبه ایالت آشوری پارشوآ ملحق نمودند. آنگاه سارگون بسوی نقاط دورتر ـ بطرف جنوب ونواحئی که نظارت مانّا برآن ضعیف بوده یابالکل معدوم‌بود، لشکر کشید. نخست‌قلعهٔ مهم «کیشه‌سو»[۲۵۲] در مسیرعلیای قزل اوزن اشغال گشت و فرمانفرمای آن که‌بنام آشوری ـ بابلی «بل شاروسور»[٦] (بالتاسار) خوانده میشد اسیر گشت نام قلعه را به «کارنین اورتا»[۷] تغییر دادند (یا طبق مدارك دیگر: کار ـ اوریگالّی[۸])[۲۵۳] و اوحی باتصویر سارگون در آنجا نصب کردند وپادگانی ـ که رئیس ناحیه در رأس آن قرار داشت ـ مستقرساختند. بدین طریق ایالت جدیدآشوری «کیشه سو» ایجاد شد ونواحی «بیت ساگبات»[۹] و «بیت خیرمامی»[۱۰] و «بیت اومارگی»[۱۱] وقلعه‌های «خارخوبارا»[۱۲] (؟)[۲۵٤] و «کیلامباتی»[۱۳] و «آرمانگو»[۱٤] که‌اظهارانقیاد کرده بودند جزو آن گشتند.

این نامهای جغرافیائی را باید درمنطقهٔ واقع میان مسیر علیای قزل اوزن و کوههای مغرب وجنوب غربی قزوین جستجو کرد.

رابطهٔ بعضی از قلاع واقع در دامنه های جنوبی جبال «کیزیل بوندا» و

Šurgadia (٥) Niksamma (٤) Lullume (۳) Armait (۲) Zibie (۱)
Bit-Sagbat (۹) Kar-Urigalli (۸) Karninurta (۷) BelŠarrusur (٦)
Kilambati (۱۳) Xarxubarâ (۱۲) Bit-umargi (۱۱) Bit-xirmami (۱۰)
Armangu (۱٤)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دامنه‌های الوند درنتیجهٔ این تحولات باماننا قطع شد ومتصرفات آشور درمیان فاصل بود ومرابطات آنها باماد شرقی نیزدشوار گشت . ساکنان قلعهٔ «خارخار» «خداوند ده» خویش را که «کیبابا» نام داشت اخراج کردند واز «تالته»[۱] ۲۵۵ شاهك «الّی‌بی» تقاضا کردند که ایشان را بتابعیت خویش بپذیرد چنانکه پیشتر گفته شد «الّی‌بی» درمیان پادشاهیهای کوچك ماد جنوبی ازهمه مهمتر بود وحایل میان آشور وعیلام بشمار میرفت .

سارگون دوّم همچنان لشکر کشی بسوی جنوب را تعقیب کرد و «خارخار» را اشغال نمود وساکنان آن محل را باسارت برد . و بجای اهالی پیشین آنجا مهاجرانی را سکونت داد . بظنّ غالب اینان اسرائیلیانی بودند که درسال ۲۱-۷۳۲ قبل ازمیلاد سرباطاعت نهاده بودند ۲۵۶ . خارخار را سخت مستحکم ساخته ومرکز ایالت آشوریش قرارادادند ۲۵۷ . ایالت مزبور شامل ناحیهٔ رودك علیا یا «آرانزشو»[۲] (آرازیاش یاارنزیاش که درمتون دیگر آمده) وناحیهٔ رودك سفلی یا «بیت‌راماتوآ»[۳] (یا درست‌تر «بیت راماتئا» ، یعنی «سلالهٔ راماته ـ ها» ـ به صفحهٔ ۲۴۸ و ۲۵۶ رجوع شود ـ این ناحیه نیز درگذشته جزئی از آرازیاش بود) و نواحی اوریکاتو و سیگریس وشاپاردا[۴] (یاساپاردا) و اوریاکو[۵] ـ نیز بود . از میان نواحی یادشده آرانزشو ـ آرانزیاش ـ ناحیه‌ایست که درلشکر کشیهای سابق آشوراز آن یاد شده ودربارهٔ آن اطلاعات کافی داریم ومحتملاً درناحیهٔ همدان واقع بوده است . ظاهراً ناحیهٔ رودك علیا ورودك سفلی که غالباً تحت عنوان ناحیهٔ رودك (شانارته Šanarte) خوانده شده‌است ـ همان دره وبستر رودکهائی است که ازالوند سرازیر شده سپس به رود قره سو ملحق می‌شوند . «سیگریس» و «ساپاردو» را هم نزدیك همین نقاط باید جستجو کرد .

(۱) Talte (۲) Aranzešu (۳) Bit-ramatua (۴) Šaparda (۵) Uriakku

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با اینکه بعدها لشکریان آشور بارها بداخل خاك ماد نفوذ کردند ولی مرز امپراطوری آشور عملاً بدآنسوی حدّی که سارگون معین کرده بود تجاوز نکرد. آشوریان حتّی درهمین حدود هم بدشواری می‌توانستند خاك مادرا جزو کشور ودولت خویش محفوظ داشته ضبط ونظم دهند. بنابراین دردورهٔ طغیان نفوذ آشور بداخل خاك ماد، مرزهای منطقهٔ اشغالی ایشان را می‌توان بقرار زیردانست: بخش علیای زاب کوچك ودیاله (ناحیه‌های ۷ـ۵ نقشهٔ ما) کاملاً اشغال شده بود. مرزشمال از کوههای کیزیل بوندا (قافلان کوه) وناحیهٔ زنجان ـ قزوین‌عبورمی کرد. ازاینجا مرز شرقی‌نواحی اشغال شده‌آغازمی گشت ودرمغرب قزوین ومشرق همدان امتداد می یافت. مرز جنوبی بخش اشغالی آشوریان در خاك ماد از کوه الوند شروع شده ازسلسله جبال شمال درهٔ کرمانشاه درجهت شرقی غربی تابسترشاخه‌های دیاله ممتد بود. درآغازاراضی‌مزبور که توسط آشوریان اشغال‌شده بودشامل پنج ایالت میشد. بشرح زیر: زاموآ، پارسوآ، بیت ـ هامبان، کیشه سو وخارخار. بعدها دو ایالت اخیرالذکر به چندین ناحیهٔ کوچك تجزیه وتقسیم شدند.

ایجاد این پایگاه جنگی نیرومند آشور درپشت سر مانّا نمی توانست تأثیر عمیقی درسیاست دولت مزبور نداشته باشد. و نتیجهٔ این وضع در طی سالهای بعد ولشکر کشی های «سارگون دوم» بسوی مشرق (۷۱۳ ـ ۷۱۵ ق. م.) مشهودافتاد.

ایالتهای «کیشه سو» و «خارخار»[۲۵۸] که توسط سارگون دوم تأسیس شده بود ـ باحتمال قوی ـ بخشی مهم از سرزمینی راکه «دیوك» بظاهر ازطرف مانّا، درآنجا حکومت می کرد، از آن منتزع ساخته و بخود ملحق کردند. ظاهراً ـ تاحدّی که تشخیص مکان قلمرو او مقدوراست ـ فقط بخشی ازدرهٔ قزل‌اوزن، بالاتر از میانه درحیطهٔ تصرّف وی باقی ماند. آنگاه بوضوح معلوم شد، پادشاه مانّا که خود مطیع ومنقاد آشوریان است نمی‌تواند تکیه گاه ومدافع دولت دیوك باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« روُسا ـ ی اوّل » پادشاه اورارتو بوسیلهٔ پیکهای خویش این نکته را گوشزد دیوك ساخت . « روسا » در آن زمان علیه « اُولّوسونو »[۱] ـ ی مانتائی بعملیات جنگی دست زده بود و این اقدامی بود تنبیهی وانتقامی در مقابل طرفداری « اُولّوسونو » از آشوریان . سالنامه‌های «سارگون دوم » مشعر است که « روُسا » (درسال ۷۱۶ ق . م .) ۲۲ قلعهٔ مانّا را تصرّف کرد ودیوك را تشویق نمود که از مانّا جدا شود ودیوك پسرخودرا بعنوان «گروگان» ونمایندهٔ خویش نزد«روُسا» فرستاد . متأسفانه متون آشوری محلّ ۲۲ قلعهٔ مذکور را مشخّص نمیسازند . ولی ظاهراً ـ چنانکه گفتیم ـ درناحیه‌ای میان مانّا وآشور قرارداشتند ، زیرا که سارگون درسال ۷۱۵ ق . م . نه تنها قلاع مزبور را از اورارتو پس گرفت بلکه مستقیماً به آشورشان ملحق ساخت[۲۵۹] و سپس علیه « دیا اوکّو »[۲] (دیوك) لشکر کشید و وی را با خانواده‌اش اسیر کردو به هامات[۲۶۰] سوریه تبعید نمود . سارگون تهاجم بسوی بخش سفلای قزل اوزن[۲۶۱] را ادامه داد و وارد « آندیا » (یا « می‌سیاندا »)[۲۶۲] شد . این محل متصرفهٔ شخصی بود بنام « تلوسینا » که دست کم از سال ۷۱۹ ق . م . متّحد « روُسا » شمرده میشد . در آن زمان « آندیا » بیاری باگداتّو فرمانفرمای«اوئیش دیش» و متاتّی فرمانفرمای « زیکرتو » علیه « آزا » مبارزه می کرد . از این ناحیه ۴۲۰۰ اسیر وتعداد زیادی دام برده شد[۲۶۳] . سارگون بمنظورتسجیل برتری‌خویش بر سرزمین شرقی ، در « ایزیرت » تختگاه مانّا تصویرخودرا برسنگ منقور کرد .

در آن هنگام شورش عظیمی درایالت « خارخار » که بتازگی فرمانروا شده بود وقوع یافت[۲۶۴] . شورش مزبورظاهراً کار اتحادیهٔ قبایل‌مادبودومحتملاً از«الّی‌پی» کومك به شورشیان میرسید وبایالات مجاور وازآن جمله «بیت ـ هامبان ـ نامار» نیز سرایت کرد[۲۶۵] .

(۱) Ullusunu (۲) Daiaukku

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

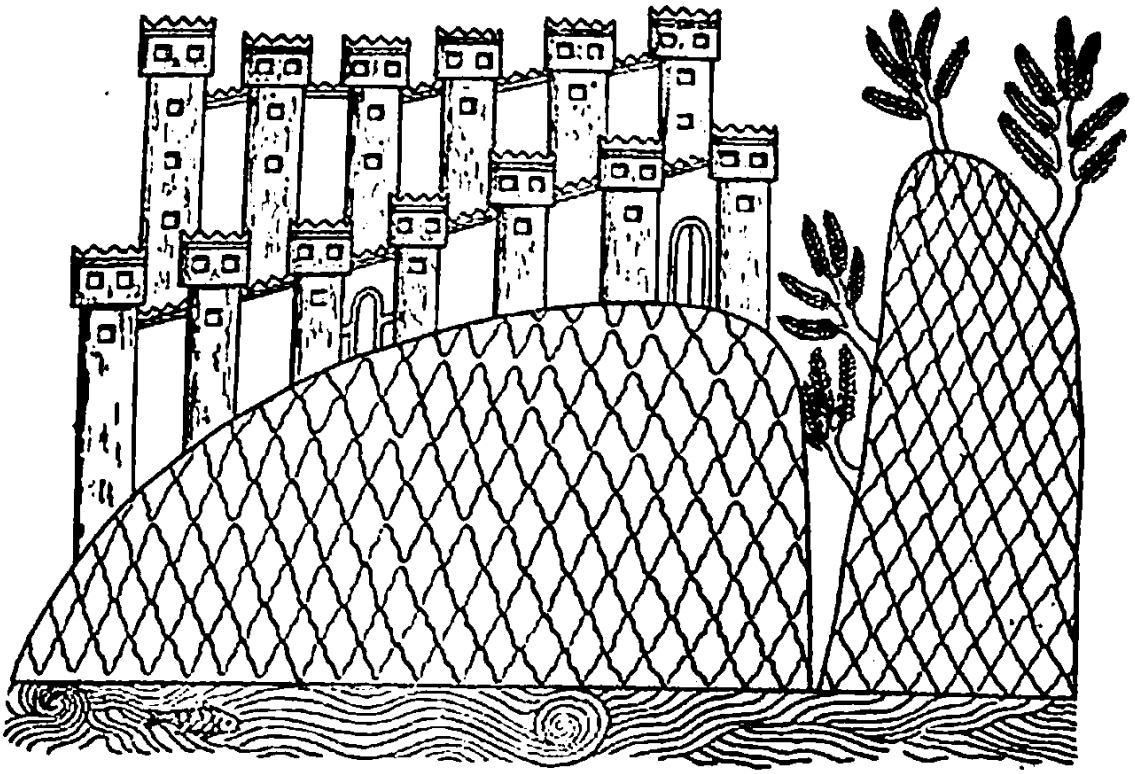

۳۹ـ دژی در مانا ــ از روی نقش برجستهٔ آشوری دورـ شاروکین . پایان قرن هشتم ق . م .

سارگون از « بیت سانگی بوتی » و « اوریاکا » (اوریانکا) و « سیکریس » و « شاپاردا » و « وپاریا » درشمار ایالات شورشی نام میبرد .

لشکریان آشورعلیه شورشیان اقدام کردند وتوانستند چندقلعه را درسرزمین رودك علیا وسفلی اشغال کنند واز آن حمله بود چهارقلعهٔ (کیششلو[۱] ، کیندائو[۲] ، آنزاری[۳] و« بیت باگای »[۴])[۲۶۶] که توسط پادگانهای دائمی آشوری اشغال شدند.[۲۶۷] بطوریکه در سالنامه ها منقول است قلعهٔ « خارخار » ، بمنظور مطیع ساختن ماد سخت مستحکم شده بود . درایالت « بیت هامبان » دژ « کی‌میرّا »[۵] بتصرف ایشان درآمد وبیش از ۲۵۳۰ نفررا باسارت بردند .

ولی سارگون نتوانست اراضئی را که مسخرساخته بود ـ چون دیگر ایالات ـ بزیر فرمان خویش در آورد . فرمانفرمایان محلی در املاك خویش ـ و در حدود

(۱) KiŠeŠlu (۲) Kindau (۳) Anzari (۴) Bit-bagaya (۵) Kimirra

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایالات[۲۶۷مکرر] باقی ماندند وفقط پرداخت خراجی را به آشور تعهد کردند. ظاهراً این عمل رسمی بود که از زمان سلطهٔ مانّا معمول گشته بود.[۲۶۸]

محتمل است که دسته‌های جنگی مرکب از ساکنان محلی را وارد نیروهای مسلح آشوری ساختند[۲۶۹]. فرمانفرمایان نواحئی که جزو اتحاد ماد بودند[۲۷۰] (لوح سارگون دوم اینانرا بنام «مادای» مینامد و از دیگر نواحی سرزمین ماد آیندـ که درآن لوح «گوتیوم» یعنی «کوتیان» نامیده می‌شود ـ مشخص وممتاز مینماید.[۲۷۱]) درسراسر قلمرو اتحادیهٔ مزبور تا «بیك نی» (کوه دماوند) خراجگزار سارگون شمرده می‌شدند. بعد خواهیم دید که وصول خراج از مردم نه تنها در سرزمینهای دور دست بلکه درآنجائیکه اصطلاحاً ایالات مادی آشور خوانده میشد، فقط بیاری نیروهای مسلح و اعزام قشون مقدور بود.

نفوذ کامل آشوریان فقط در نقاطی حکمفرما بود که دژهای آنان بر آن نظر بودند ومردم محل را تبعید کرده بجایشان ساکنان کشورهای دیگر (بخصوص ـ وربه وفلسطین) را ساکن ساخته بودند. ولی درپیرامون این نقاط اهالی مادی و کوتی تحت فرمان فرمانروایان پیشین وسران قبایل خویش بودند وفقط وقتی خراج میپرداختند که بعنف مجبورشان کنند ویا ضرورت قطعی اقتضا کند.

درآغاز قرن هفتم قبل ازمیلاد درسرزمین ماد بیش ازپنج ایالت آشوری وجود داشت. ولی دلیلی دردست نیست که آشوریان اراضی دیگری را ازخاك ماد فتح کرده باشند. یکی از ایالات جدید بنام «ساپاردا» قبلاً جزئی ازایالت خارخار بود. و دو ایالت دیگر ـ بنام «مادای» و «بیت‌کاری» ـ ظاهراً از ایالت خارخار ـ ویا شاید «کیشه سو» ـ تجزیه شده بودند. باحتمال قوی مادای یا سرزمین پیشین دیوك در جنوب میانه، برقزل اوزن[۲۷۲]، بود و «بیت‌کاری» (بمعنی «خانهٔ کولونی»، «خانهٔ مهاجران») را باید درناحیهٔ همدان جست[۲۷۳]. ازمتون آشوری بوضوح معلوم است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که پایهٔ قدرت آشوریان دراین ایالات بسیار سست بود ومجبوربودند برای حفظ آن ـ حفظ قدرت ـ همواره سلاح بکف باشند . محتملاً بدین سبب این سه ایالت را از ایالتهای «کیشه سو» و «خارخار» جدا کرده بودند ـ زیرا که دوایالت اخیرالذکر ـ که مهاجران تبعیدی سوریه در آنها ساکن گشته بودند ـ ظاهراً دارای ادارات کشوری معمول به ایالات آشوری بودند . معلوم نیست که تجزیهٔ این سه ایالت در چه تاریخی وقوع یافت . بظن اقوی بعداز سال ۷۱۰ ق . م . صورت گرفت .

سال بعداز اطفای شورش ایالت خارخار ـ ۷۱٤ ق . م ـ سارگون دوم علیه اورارتو لشکر کشید . گزارش بسیار مفصل این لشکر کشی بدست ما رسیده و ارزنده‌ترین منبع اطلاعات ما دربارهٔ مانّا و کشورهای مجاور آن است . شرح این اشکر کشی بارها در کتب علمی آمده‌است .[۲۷٤]

این لشکر کشی بمنظور تنبیه «زیکرتو» و «آندیا» (که برخلاف «اوئیش‌دیش» که در۷۱٦ ق . م . قلع وقمع شده‌بود ـ هنوز سر باطاعت ننهاده بودند) طرح شده بود .[۲۷۵] درآغاز لشکر کشی سارگون وارد ایالت «سوری کاش» ـ یکی از ایالات مانّا ـ شد . شاید «سوری کاش» همان ایالتی باشد که «روسا» درسال ۷۱٦ ق. م. تسخیر کرده بود . هدایای «مانّا» دراین محل توسط اولوسونو پادشاه آن کشور و کسان ومشاوران وی تقدیم سارگون شد . آنگاه سارگون بمنظور تظاهر جنگی از متصرفهٔ پادشاهی غیرمستقل کوچك آلاباری (دربخش علیای زاب کوچك) گذشت و تعدادی اسب و دام از «بلاپالی‌دین»[۱] دست نشاندهٔ خویش برسم هدیه گرفت[۲۷٦] و سپس وارد ایالت آشوری پارسوآ گشت و محتمل است منظورش استتار نیّات واقعی خویش وفریب دادن طرف بود . اینجا ازطرف «خداوندان دهکده‌ها» ـ ی اراضی ماد که قبلاً مطیع آشوریان گشته بودند[۲۷۷] و بلاواسطه مجاور آن بودند ـ هدایائی

(۱) Belapaliddin

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به سارگون تقدیم شد. متن مزبور نام ۲۶ فرمانفرما را ذکر می کند واسم «تالتا» فرمانفرمای «الّی‌پی» دررأس‌فهرست‌قرار گرفته‌است[۲۷۸]. اینان به سارگون‌تعدادی اسب وقاطر ودامهای شاخدار و شتران دو کوهان تحویل دادند[۲۷۹]. ظاهراً عامّه چنین پنداشتند که سارگون می‌خواهد لشکرکشی به ماد مرکزی را تکرار کند. ولی نیات وی بالکلّ دیگرگونه بود. شاه آشور ازپارسوآ حرکت کرده از کوهها وگردنه‌ها گذشته وارد سرزمین میسّو (مسو) که یکی از ایالات «ماننا» بود شد. درآنجا طبق‌قرار قبلی، «اوُلّوسونو» درقلعهٔ «زیردیاکّا»[۱] (سیرداکّا، دوردوکّا) چشم‌براه وی بود وانبارهای پرازخواربار تهیه کرده، «هدایائی» ـ ازاسبان ودامها ـ به لشکریان آشور تقدیم داشت. سارگون درطی مذاکره با «اُولّوسونو» شاه ماننا، گویا بدرخواست وی نوید داد که علیه اورارتو لشکرکشی کند واراضئی را که ماننا درکرانهٔ شرقی ارومیه از دست داده است مسخّرساخته بوی بازگرداند. ضیافتی بافتخار اُولّوسونو وماننا ـ ئیان ترتیب داده شد و شاه ماننا گرچه زیردست سارگون نشست ولی بهرحال بالاتر ازجائی که درگذشته پدر او «ایرانزو» اشغال می کرد جلوس کرد. وبااین عمل ماننا کشوری متّحد آشور شناخته شد. در اینجا هدیه‌های فرمانفرمایان ازدوقلعهٔ «گیزیل‌بوندا» ـ یعنی«زیزی»[۲] از«آپپاتار»[۳] و «زالا»[۴] از «کیت‌پات»[۵]، واقع درمرز پارسوآ، که در ارسال آن تأخیر شده بود، دریافت گردید.

سارگون برغم وعدهٔ خویش که جنگ با «روُسا» را آغاز کند (وشاید باز هم بخاطر گمراه کردن دشمن) بطرف سرحدّات جنوبی‌وجنوب شرقی‌ماننا حرکت کرد[۲۸۰] ومتوجه زیکرتو شد. درقلعهٔ ماننا ـ ئی پانزیش ـ که با «زیکرتو» و «آندیا» هم مرز بود (وظاهراً درجنوب میانه قرار داشت) مرکز آذوقهٔ این

(۱) Zirdiakka (۲) Zizi (۳) Aappatar (۴) Zala (۵) Kitpat

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لشکر کشی تأسیس گشت . آنگاه سارگون از رودك « ایشتارائورا »[۱] ۲۸۱ گذشته وارد ایالت «آئوکانه»[۲] درسرزمین « متاتی » زیکرتوئی‌شد متاتی روش دیرین را بکار بست ومقرّ خویش یعنی قلعهٔ پاردو را (نزدیك میانه) ترك گفته در کوه « اُوآشدیریکا »[۳] (ظاهراً بزغوش داغ کنونی وباحتمال ضعیف سبلان داغ) پنهان شد . ولی باین اقدام اکتفا نکرده وبشتاب نیروهای جنگی‌خویش را برای الحاق به « رُوسا ـ ی اوّل » روانه کرد . روسا که از نیّت سارگون یعنی نفوذ در ناحیهٔ مجاور خزر « زیکرتو » مطّلع شده بود ازسمت مغرب باعجله پیش می‌آمد تاراه او را ازپشت سر سدّ نماید وتارومارش کند ۲۸۲ .

دراین میان سارگون محافظانی راکه متاتی درکردنهٔ « اوُآش دیرمکو » گذاشته بود ازمیان برداشت و۱۳ دژ زیکرتو ـ ئی راغارت و ویران کرد ۲۸۳ وسپس بناگهان جهت حرکت خویش را تغییرداده متوجه مغرب وایالت « اوئیشدیش » (متعلّق به مانّا ـ درناحیهٔ مراغهٔ کنونی) کهارطرف اورارتواشغال شده بود ، گشت (شاید درسال ۷۱۵ ق . م .) این تغییرجهت ، ظاهراً ، هم ازآغاز لشکر کشی جزو نقشهٔ سارگون بود ووی در «اوئیشدیش» گزارشی ازعامل وجاسوس‌خوددریافت کرد که مؤیّد این نقشه بود . عامل خبر داد که لشکریان « روُسا » نزدیك می شوند . ظاهراً این جاسوس آلا بری « بلا پالیدین »[۴] یکی از شاهکان بود ۲۸۴ .

درهرحال نقشه‌های « روُسا » و «متاتی» نقش برآب شد . درجنگ کوهستان « اوُآئوش » (سهند) آشوریان نیروهای ایشان را تارومار کرده بسرزمین‌اورارتو عقب نشاندند . سارگون بایك راه پیمائی‌معجّل کرانهٔ شرقی‌دریاچهٔ ارومیه رابسوی شمال درنوردید . مردم محل‌بوسیلهٔ آتشی که برقلل کوهها افروخته می‌شدازنزدیك

(۱) IŠtaraura (۲) Aukane (۳) UaŠdirikka (۴) Belapallidin

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شدن لشکر آشور باخبر شده مساکن خویش را ترك می گفتند . نخست « اوشکایا »[۱] (اسکوی کنونی در دامنهٔ غربی سهند) که قلعهٔ مرزی اورارتو بود و محتملاً در عهد « ساردوری دوم » هنگام تسخیر ناحیهٔ « سوبی »[۲۸۵] ـ واقع در کرانهٔ شرقی ارومیه (که پیشتر به مانّا تعلق داشت) ـ ساخته شده ، اشغال گشت . این قلعه نگهبان راه وصول به « سوبی » و ایالت زرند بود . بنابگزارش سارگون[۲۸۶] ناحیهٔ سوبی از طرف پادشاه اورارتو بویژه برای پرورش اسب جهت سواران اورارتو ـ ئی معین شده بود .

بدنبال فراریان عرصهٔ جنگ کوه «اوآاوُش» . ساکنان «اوُشکائیا» و یادگان محل آنجارا ترك گفتند و سارگون بدون اینکه پیکاری کند اشغالش کرد . و فرمان داد دیوارهای آنرا که چهارمتر ضخامت داشت خراب کنند و تمام خانه های اوشکایا (بنا بگزارش یادشده) و ۱۱۵ دهکدهٔ اطراف را طعمهٔ آتش ساخت . پس از آنکه اورارتو ـ ها از آن ناحیه طرد شدند ـ مانّا میتوانست متصرفات خویش را بطرف شمال بسط دهد ولی آشوریان نمی‌خواستند به متحد خویش ولایات ویران نشده و پرجمعیت و آباد تحویل دهند . وقلعهٔ « آنیاشتانیا »[۲] و طویله های آنرا با اسبان ذخیرهٔ ارتش اورارتو و ۱۷ دهکدهٔ پیرامون (در گوشهٔ شمال شرقی دریاچهٔ ارومیه) وقلعهٔ مضاعف « تاروئی ـ تارماکیس »[۳] (تبریز کنونی) را در سرزمین قبیلهٔ دالیان ـ که آن نیز پایگاه اسبان ذخیرهٔ سواران اورارتو بود ـ ویران کردند . لشکریان آشور همه جا انبارهای وسیع جو را تصرف کرده و گندم زارها و مراتع را نابود می کردند .

سارگون سپس از ایالت اورارتو ـ ئی « سان گی بوتو » (با سان گی بوتو یا « بیت سان گی بوتی » مغرب ماد اشتباه نشود !) واقع در شمال دریاچهٔ ارومیه عبور کرد[۲۸۷] . سرزمین اخیر الذکر ظاهراً از زمان « می‌نوآ » یعنی ازصدسال پیشتر

(۱) Uškaya (۲) Anyaštania (۳) Tarui-Tarmakis

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به اورارتو تعلق داشت ومهمترین شهر آن « اولخو » بود که بوسیلهٔ دژ « ساردوری-خورد» از آن دفاع می‌شد . پادشاه اورارتو در این شهر کاخی بنا کرده بود . نگارندهٔ گزارش سارگون بویژه به‌کارهای بزرگ و کوشش فراوانی که اورارتو- ئیها برای آبیاری این سرزمین وحفر جویها و ترعه‌ها وقنوات و کاریزهای زیر زمینی و ایجاد بندوسد وغیره بعمل آورده بودند اشاره می کند . ۲۸۸ پیرامون « اولخو»[۱] یکپارچه باغهای شکوفان وتاکستان و مراتع سرسبز بود . آشوریان تمام اینهارا سوزاندند و پایمال نمودند وغارت وویران کردند . دهکده‌های کوچك اطراف وقلعهٔ « ساردوری-خورد»[۲] نیز دچار سرنوشت «اولخو» گشتند ولی مردم آن فرار کردند ودر کوهستان پنهان شدند .

بطوریکه از گزارش سارگون برمی آید در « اولخو » اراضی پادشاهی وجود داشت ولی مانند دیگر دهکده‌های اطراف . زمینهای بسیار نیز در تصرف ویا تملك افراد محل ویا خانواده‌های آنان و یا جماعتهای روستائی بود . ۲۸۹

درمغرب « اولخو» نیز چنین نواحی ثروتمند وآباد و متمدنی وجود داشت . بسیاری ازدهکده‌های این نقاط سخت مستحکم بودند ولی ارتش « روسا » که روحیهٔ خویش را باخته بود کوششی برای حفظ آنها نکرد . کماکان آشوریان وارد قلاع ثروتمندی می‌شدند که ساکنان آنها را با اموال خویش رها کرده گریخته بودند .[۲۹۰]

بدین سبب بخصوص دراینجا ذخایر عظیم آذوقه بدست ایشان افتاد . بخشی از مردم که بکوهها پناه برده بودند بدست آشوریان نابود گشت . آشوریان دهکده ها را چنانکه رسم ایشان بود سوزاندند وغارت کردند وسپس ازطریق کردنهٔ «قونور»[۲۹۱(۳)] وارد خاك اصلی « اورارتو » شدند . در یکی ازمتون سارگون آمده است که دراین موقع پادشاه آشور ۲۲ قلعه‌ای را که درسال ۷۱۶ق . م . « روسا » اشغال کرده بود و

(۱) Ulxu (۲) Sardurixurda (۳) Kotur

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همچنین دوقلعه‌ای‌را که درطی‌لشکر کشی‌همانسال از«روسا» و« متاتی »گرفته شده بود به « اولوسونو » شاه « مانّا » داد . باحتمال قوی یکی از دوقلعهٔ اخیرالذکر « اوشکایا » و دیگری « پاردا » ویا « آنیاشتانیا » بوده است . ولی‌ممکن است که مانّا ـ ئیان باین اکتفا نکرده و از وضع موجود استفاده نموده قطعات دیگری از اراضی‌سابق اورارتورا درنقاط شمالی کرانهٔ دریاچهٔ ارومیه اشغال کرده باشند . در گزارش سارگون ، بمناسبت تسخیرقلاعی‌دربخش غربی«سانگی‌بوتو» (نزدیک‌خوی) با عبارت مبهمی ازمانّا یاد شده و محتمل است که « اولوسونو » خواسته بود مرزی جدید درسلسله جبالی که اکنون سرحد میان ایران‌وترکیه ازآن میگذرد برقرار سازد ، زیرا که اورارتو ـ ئیان نظارت برنقاط شرقی‌ترسلسله جبال مزبوررا ازدست داده بودند وآشوریان که مرزمشترکی با آن سرزمین نداشتند قادر نبودند نظارت خویش‌را درآنجا مستقر کنند .

یك نکته روشن‌ومسلّم‌است : با اینکه سارگون درطی‌متون‌خویش‌ازهرفرصت استفاده کرده اطاعت و فرمانبرداری مانّا را بمیان می کشد ـ ولی بخودی خود اوضاع واحوالی ایجاد شده بود که به تحکیم اساس دولت مانّا و به تحصیل استقلال کامل‌عملی‌آن دولت کومك میکرد . فی‌المثل درسال ۷۱۴ ق . م . اولوسونو دوبار به آشور خراج پرداخت ولی‌بعداز سال ۷۱۳ ق . م . مدتهای مدید از خراج و هدیه چیزی نمی‌شنویم[۲۹۲] وحتی‌مانّا جسارت را بحدی رسانیده بود که بسرحدات اراضی مسخرهٔ آشورحمله می کرد .

از مطالعهٔ دقیق و مشروح متن گزارش سارگون این نکته بچشم میخورد که مانّا و ـ شاید ـ نواحی شمالی تر مجاور ارومیه که پیشتر تحت حکومت اورارتو قرارداشتند (یعنی آذربایجان کنونی ایران) از لحاظ پیشرفت اقتصادی از بیشتر اراضی مادشرقی پیشتربودند . این‌نکته شایستهٔ تذکراست که میان فتوحات آشور و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اورارتو یك تفاوت اصلی وکلی وجود داشته : آشوریان در ترقی تولیدات کشاورزی نواحی مسخرشده کمتر ذینفع بودند زیرا در سرزمینهای قدیمی امپراطوری خویش کشاورزی بسیار پیشرفته ومتکاملی داشتند . برعکس اورارتو ـ ئیها که سرکارشان بیشتر با نواحی عقب ماندهٔ کشاورزی بود به تکامل وپیشرفت زراعت توجه خاصی مبذول می‌داشتند . بدین سبب ، گرچه اورارتو ـ ئیها هم در جریان تسخیر اراضی ازهمان اسلوبهای وحشیانهٔ آشور استفاده می کردند ولی حکومت اورارتو بعد از تصرف سرزمینی به پیشرفت نیروهای تولیدی محل کوهك فوق العاده مبذول میداشت . همه می‌دانیم که ترعه‌های احداثی اورارتو ـ ها هنوزهم مورد استفادهٔ اهالی قفقازمی‌باشد . شاهد بارز اینکه نیروهای تولیدی درتحت حکومت اورارتو ـ ئیان چه گامهای بزرگی به پیش برمی‌داشت ـ همانا گفته‌های دشمنان ایشان دروصف رونق وشکفتگی دهکده‌های ناحیهٔ « سانگی بوتو » در شمال دریاچهٔ ارومیه است . بطوریکه متن سارگون حکایت می کند ، دراین نواحی پیشرفتهٔ زراعتی ثروتهای کلان دردست بخشی ازمردم گردآمده بود وظاهراً تأسیسات اقتصادی کالائی عظیمی وجود داشت[۲۹۳] ودرچنین شرایطی تکامل و پیشرفت طبقات مسلماً بمراتب بیش از سرزمین اتحادیهٔ قبایل ماد بوده است . میتوان حدس زد که درخاك اصلی ماننا که شرایط موجود برای زراعت و پیشه‌ها (اگر بهتر ازسانگی بوتو نبود) بدتر نبود ، تکامل وپیشرفت اجتماعی بمراتب عالیتر ازنقاط جنوب شرقی آن سرزمین بوده است .

ماننا که تمام شرایط ضروری را برای پیشرفت اقتصادی واجد بوده واقتصاداً وسیاستاً مرکز سراسر ناحیهٔ کوهستانی مشرق آشورشمرده می‌شده‌می‌توانست نمو کند و بصورت دولت مهمی درآید . ولی برای نیل باین مقصود لازم بود سازمان کهنه و فرسودهٔ حکومت چند خاندان مقتدربرانداخته شود و دولتی ایجاد گردد که فقط به سران طبقهٔ برده دار متکی نبوده بلکه بتمام برده‌داران ویاحتی بتمام تودهٔ آزادگان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مستظهر باشد . ولی زمان تأسیس چنین دولتی هنوز فرا نرسیده بود . معهذا مانا از لحاظ سیاست خارجی ـ چنانکه گفتیم ـ بعدازسال ۷۱٤ ق . م . بمراتب استوارتر ازپیش شده بود و میتوانست تا حدی استقلال عمل داشته باشد .

سارگون دوم درسال ۷۱۳ ق . م . لشکر کشی بداخل خاك ماد را آغاز کرد . مادها ازسال ۷۱٤ منتظراین حمله بودند وازآن بیم داشتند . بهانهٔ این لشکر کشی شورشی بود که درناحیهٔ «کارالا» (دریکی ازدره‌های بخش علیای زاب کوچك) وقوع یافت وساکنان آنجا مردی را که دست نشاندهٔ آشوریان بود طرد کردند . سارگون ساکنان «کارالا» را قلع‌وقمع کرد[۲۹٤] وازآنجا عازم ماد و « الی پی » گشت . وپس از ورود به « الی‌پی » « دالتو » (یا « تالتو ») پادشاه آنجا را برسریر سلطنت وی مستقرساخت . این‌عمل بدان سبب ضرورت یافت که پادشاه مزبور طرفدار آشوربود و اتباع وی وحتی‌بزرگان واعیان نیز ازاین‌رهگذر ازوی ناراضی‌بودند.[۲۹۵] لشکریان آشوراز آنجابداخل‌ماد رهسپارشدند . متن منبع‌ما دراین‌مورد چنین می گوید:[۲۹٦]

«[کشورسیگری] سو ، کشور بائیت عان [۱] (؟)[۲۹۷] ـ ایالت ماد که در مرز « الی‌پی »[۲۹۸] است ، [کشور . . . . .] ، کشورآپساخوتی [۲] ، کشور پارنوآتی [۳] ، کشور اوتیرنا [٤] ، دهکدهٔ دیربستانو [۵] ، [کشور. . . . .] ، کشور اوریاکی [٦] ، کشور ریمانوتی [۷] (؟) ـ ایالت کشوراوپورئی [۸] ، [کشور] اویادائوئه [۹] . کشور بوستیس [۱۰] ، کشورآگازی [۱۱] ، کشورآمباندا [۱۲] ، کشور دانانو [۱۳] ایالات دور دست (در) مرزهای کشور آری بی [۱٤] مشرق[۲۹۹] و همچنین ایالات[۳۰۰] ماد های مقتدر[۳۰۱] که یوغ خدای « آشورا » را فرو افکندند و به کوهها و بیابانها ، مانند دزدان روی‌آوردند ـ من هیزم شعله‌ور[۳۰۲] بتمام دهکده های ایشان افکندم و سراسر

Bait-an (۱) Apsaxutti (۲) Parnuatti(۳) Utirna (٤) Diristanu (۵)
Uriakki (٦) Rimanuti (۷) Upuri (۸) Uyadauo (۹) Bustis (۱۰)
Agazi (۱۱) Ambanda (۱۲) Dananu (۱۳) Aribi (۱٤)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرزمین ایشان را به تلهای ویران وفراموش‌شده مبدل‌ساختم.»[۳۰۳]

قطعهٔ بالا ازچندین‌جهت جالب توجه است. مسیر سارگون آنچنانکه باید روشن نیست ولی ظاهراً مبدأ آن «الی‌پی» بود (نزدیك کرمانشاه کنونی). از اماکن نام برده نامهای «اوریاکی» نو و «اوپوریا» آشناست (اوپاریا شاید همان «نی (؟) پاریا» ـ ی «تیگلاتپالاسار» باشد). هردومحل جزو ایالت «خارخار» بوده است. این‌موضوع در مورد ناحیهٔ سیکریس ـ که نام‌آن درآغاز متن آمده ـ نیز صادق است. بنابراین دیگر ایالات را نیز، ظاهراً، نباید دور از اراضی که قبلاً بآشور «ملحق» شده بود، جستجو کرد.

معهذا متن دیگرسارگون[۳۰۴] این نکته را تأیید می‌کند که ایالات «آکازی» و «آمباندا» به نواحی «مادهای سرحد آریی‌بی شرق» تعلق داشتند.

اسامئی‌ازقبیل «آپساخوتی» و «پازئوآتی» و غیره باقی می‌ماند که درمتون دیگرذکری ازآنها نیست وظاهراً درمشرق «الی‌پی» قرارداشته‌اند. ریشهٔ اکثراین نامها گویا ایرانی باشد.

متن منقول در بالا ازآن جهت که ایالات مذکور را بدو گروه تقسیم کرده جالب است این دو گروه عبارتند از: «ایالاتی که (در) حدود آریبی شرق قرار دارند» و «ایالات مادهای مقتدر که ... درکوهها وبیابانها می‌گشتند».

اصطلاح آریبی Aribi عادةً در متون‌آشوری طبق موازین لهجهٔ آشوری‌زبان اکدی یا بحالت اضافی و یا جمع است واز حالت اسمی مفرد آرابوArabu و آروبو Arubu ـ یاآراب می‌آید. ولی مسلم است که دراین مورد صحبت از «عرب» درمیان نیست و «آریبی‌شرق» که درمتن سارگون مذکور است مفهوم دیگری دارد. دو گونه می‌توان توضیح داد. توضیح اول این است که مقصود «صحرانشینان شرق» میباشد[۳۰۵] یعنی، بطن‌قوی، قبایل صحرانشین ایرانی. اما طبق توضیح دوم پس‌وند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« بی Bi » را باید (په Pe) خواند (همچنانکه درمورد الی‌بی Elli – Bi چنین است) یعنی‌چون پس‌وند عیلامی جمع ، و آری په Ari - Pe در اینصورت بمعنی آریائیها خواهد بود[۲۰۶] . پیشتر گفتیم که این تعبیربنظرمادرست است وناگزیرمان نمی کند که این« آریائیها » را عیلامی‌زبان‌بدانیم . ظواهرحکم می کنند که دراینجا منظور آریزانتها می‌باشند . یعنی آن قبیلهٔ مادی که ، بنظرما ، از قدیم ایرانی زبان بوده است . اسامی اماکن « درحدود آریبی» (ممکن است « درمیان حدود آریبی » نیز ترجمه شود) ایرانی‌است و این‌خود درسرزمین ماد – در قرن هشتم قبل‌از میلاد – موضوع نادری است ، این واقعیت نیز بانظرفوق وفق می‌دهد .

متن سارگون میان « مادهای‌مقتدری که ... در کوهها وبیابانها در گردشند» وآریبی‌ـ ها (آریائیها) تفاوت قائل است و این خود جالب است . ظاهراً منشیان سارگون ازترکیب نژادی ساکنان ماد نیك مطلع بودند (دیدیم که همواره مردم اصلی‌ماد غربی یا «کوتیان» را ازقبایل اتحادیهٔ ماد – مادای – تمیزمی‌دادند) بدین سبب جالب اینجاست که – ظاهراً – مادها (مادای) را از « آریائیها – ی خاص وخلّص – یا « آری‌بی » جدا می‌دانستند . البته از اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که درآنزمان میان « مادای » ها بمعنی محدودکلمه ، عنصرایرانی بسیارقوی وجود نداشت . برعکس ، نامهای نمایندگان « مادای » بوضوح تمام حاکی‌ازآن‌است که چنین عنصرنیرومندی وجود داشته است . ولی‌بهرتقدیر عنصرمزبور برتری نداشته و حکمفرما نبوده (بخصوص درایالات غربی ومرکزی) .

یك متن دیگرسارگون[۲۰۷] که متأسفانه بسیار بریده بریده است ، ظاهراً ، فهرست دقیقتر و مشروح تری از ایالات ویران شده توسط آشوریان را در طی لشکرکشی سال ۷۱۳ ق . م . با ذکرنام فرمانفرمایان بدست می‌دهد .[۲۰۸] بخشی از این فهرست با پایان فهرست سال ۷۱٤ ق . م . مطابق است . طبق متون سارگون ،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وی برروی‌هم از ۴۵ نفراز پیشوایان ماد [۳۰۹] خراج یا هدیه گرفت وما از فهرستهای منقول وی‌نام قریب پنجاه تن ازایشان را می‌دانیم [۳۱۰].

بنابراین دولتی که دیوك تأسیس کرده بوده (هرچه‌بوده‌باشد) هنوز ـ برخلاف آنچه هرودوت گفته است ـ دولتی که سراسرخاك ماد رامتّحد کرده‌باشد نبوده.

ظاهراً آخرین لشکر کشی آشوریان به خاك ماد درعهد سارگون دوم درسال ۷۰۶ ق. م. [۳۱۱] وقوع یافت. «تالتا» پادشاه «الّی‌پی» که خدمتگزار وفادار آشوریان بود در آنزمان درگذشته‌بود ونابرادری او «نیبه» [۱] که به‌«شوتروك ـ ناخونتهٔ دوم» پادشاه ایلام استظهار داشت علیه «اسپابارا» [۲] [۳۱۲] نامی که مورد توجه آشوریان بود برخاست. سارگون لشکریان هفت تن ازرئیسان ایالات [۳۱۳] رابجنگ «الّی‌پی» گسیل داشت. «نیبه» با ۴۵۰۰ کماندار عیلامی دردژ «مرعوبیشتو» [۳] درحصار نشست ولی قلعه بدست‌دشمن‌افتاد وبعد یك پادگان آشوری در آنجا مستقر گشت [۳۱۴].

باآنکه «الّی‌پی» ظاهراً استقلال خویش را حفظ کرده بود دیگرممکن نبود چون عامل سیاسی مستقل وهستهٔ احتمالی اتحادآتی ماد بدان بنگرند. وچون در سال ۷۰۲ ق. م. «سی‌ناخریب» پسرسارگون باردیگر علیه «الّی‌پی» لشکر کشید آن دولت ضعیفتر گشت [۳۱۵].

لشکر کشی سال ۷۰۲ ق. م. بخشی ازمبارزهٔ طولانی بود که آن پادشاه علیه عیلام بعمل آورد ودرواقع جنبهٔ یك تظاهرجنگی رادرجناح عیلام داشت وهدف‌دیگر آن جلوگیری ازنفوذ عیلام درسرزمین ماد بود. هدف‌نخستین‌این‌لشکر کشی‌قبایل کوهستانی کاسیان صحرانشین و «یاسوبی گالایان» [۴] در جنوب «الّی‌پی» (که باکاسیان قرابت داشتند) بودند. آشوریان دراینجا تعدادی اسب وخر وقاطر و دامهای شاخدار وعده‌ای‌اسیر گرفتند و تمام ناحیهٔ کوهستانی راکه نوردیده بودند

(۱) Nib'e (۲) Aspabâra (۳) Mar'ubiŠtu (۴) Yasubigallayan

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جزو ایالت « آراپخا »[۱] ساختند[۳۱۶]. دریکی ازسه قلعهٔ اشغال شده[۳۱۷] اسیرانی راکه ظاهراً ازبابل آورده بودند مسکن دادند ودر دو دژ دیگرکاسیانی راکه گویا به کوهستان گریخته بودند بر گردانده ساکن نمودند. سیناخریب از آنجا با لشکر خویش بسوی «الّی‌پی» سرازیر شد (این بار درآنجا « اسپبارا » به ائتلاف عیلام ملحق شده بود) وقلعه‌های « مرعوبیشتو » و « آکّودوُ »[۲] رااشغال کرد و اسیران فراوان واسبان وقاطران وخران وشتران ودامهای شاخدار بسیار به غنیمت گرفت. ضمناً ایالت «بیت بارو ُآ »[۳] نیز (درنبشته های اورارتوئی« بارُوآتا » منقول است) تجزیه شد[۳۱۸] واسیرانی راکه ازنقاط دیگرآورده بودند درآنجا مسکن دادند وآن سرزمین را به ایالت آشوری «خارخار» ملحق نمودند. معلوم میشود « بیت بارُوآ » که « تیگلاتپالاسار سوم » آنرا جزء پادشاهی آشور کرده بود ـ پس ازآن از تحت فرمان آن دولت بدرشده به «الّی‌پی» پیوسته بود. وباحتمال قوی این‌امر درسال ۷۱۵ ق . م . که مردم چندین ناحیهٔ ماد غربی علیه آشور قیام کردند وقوع یافت.

الّی پی پس ازشکست سال ۷۰۲ ق . م . مجدداً باآشور بر سر مخالفت شد. ودرسال ۶۸۹ درائتلاف بزرگی که « خومپانی‌مّنا »[۴] پادشاه عیلام و « موشزیب ـ مردوك »[۵] پادشاه بابل علیه آشور تشکیل داده بودند شرکت جست[۳۱۹]. قبایل مختلف آرامی وکلدانی‌نیز جزواین ائتلاف شدند و کشورهای«پارسوآش» و«آنزان» و « پاشری »[۶] نیزبدان پیوستند[۳۲۰]. لشکریان متّحدان‌در«خالوله»[۷] برروود دجله ـ باآشوریان مصاف دادند. نتیجهٔ پیکار قطعی نبود ولی متّحدان ناچار ازادامهٔ جنگ سرباز زدند زیراکه « خومپانی‌مّنا » ناگهان بیمارشد وبدین سبب درسرزمین عیلام مبارزهٔ داخلی درگرفت. آشوریان بابل را مسخّر وویران ساختند واین بارهم‌مانند

(۱) Arrapxa (۲) Akkuddu (۳) Bit_barrua (۴) Xumpanimmena
(۵) MuŠezib_marduk (۶) PaŠori (۷) Xalule

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دفعات پیش ـ کوششی که برای نجات اززیر یوغ آشور بعمل آمده بود بی نتیجه ماند.

بدینقرار در آغاز قرن هفتم قبل ازمیلاد استواری موقعیت آشور در سرزمین ماد ازهرزمانی بیشتر بود. ازآن موقع دوران جدیدی آغازشد، دوران تهیهٔ مقدمات ایجاد پادشاهی ماد وسپس تأسیس آن دولت بالاستقلال.

۸ ـ ساکنان ماد در حدود هفتصد سال قبل ازمیلاد

پیش از آنکه به بررسی این دوران تاریخ ماد بپردازیم بی فایده نیست بازدیدی از ترکیب نژادی سرزمین ماد ـ آنچنانکه هفتصد سال قبل از میلاد بود ـ بعمل آوریم.

درنواحی آذربایجان کنونی ایران که شامل کرانه‌های شرقی وجنوبی دریاچهٔ ارومیه واراضی جنوبی‌تر آن تاخط قزوین ـ همدان میگردد قبایل گوناگونی مسکن داشتند که منابع آشوری برروی هم بنام «کونیان» یا کوتیان ولولومیان میخوانند. درحدود اراضی مزبور اززبان مهرانی نیز یادی شده است[۲۲۱]. ضمناً نواحی شمال کوههای «گیزیل بوندا» جزو کشورمانا بوده واراضی جنوبی‌تر آن کم و بیش جزو خاك آشور شمرده میشده. دراراضی نزدیکتر بکرانهٔ دریای کاسپی (خزر) و نیمهٔ سفلای درهٔ قزل اوزن ونقاط شمالی‌تر آن پادشاهیهای کوچك وجود داشت وقبایلی در آنجا میزیستند که مؤلّفان عهد باستان بعدها ایشان را گلها وکادوسیان وکاسپیان و غیره نامیدند و بظنّ قوی اینان با کوتیان وکاسیان قرابت داشتند. گذشته از این مردا ـ ها (ویا امردا ـ ها)ی نیمه صحرانشین وساگارتیان که نامشان درتألیفات زمان باستان آمده نیزدرآن نواحی ساکن بودند. اینان ساکنان «آندیا» و «زیکرتو»، کشور «دالیان»[۱] ومحتملاً «گیزیل بوندا» بودند. بارها «زیکرتو» وساگارتیان را یکی دانسته‌اند واگراین حدس درست باشد، پس میان ایشان برخی قبایل ایرانی

(۱) Dali

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیزوجود داشته ، ووجود بعضی نـامهای ایرانی درقرن هشتم در اراضی مزبور شاهد این مدعی است .

ازبخش علیای درهٔ قزل اوزن گرفته ـ بسمت مشرق ـ تادشت کویرسرزمینی بود که آشوریان آن را کشور مادها (مادای) ـ بمعنی بسیط کلمه ـ میخواندند . بخشی ازآن سرزمین تحت حکومت آشور قرارداشت . اگر ازروی نامهای‌اشخاص واماکن ـ که تاخط قزوین ـ همدان رایج بود ـ داوری کنیم ، در این منطقه نیز زبان کوتی ولولّومئی‌حکمفرما بوده . ولی درنقاط شرقی‌تر خط مزبور باوجود زمان یاد شده ، (بخصوص در اسامی اماکن) بتدریج عنصر زبان ایرانی تفوق داشت . ظاهراً درآغاز ، این همان زبان قبیلهای آریزانتها بود که دراتحادیهٔ قبایل‌ماد نقش لسان مشترك بین القبایل را بازی می کرد وسبب رواج آن ـ بخصوص در اسامی خاص‌اشخاص‌ـ همین است . بهرتقدیر بنابمدارك موجود اگر قطعاً بگوئیم که مادهای قرن‌هشتم قبل‌ازمیلادبالتمام ایرانی‌زبان بوده اند ، درست نیست .

درنواحی‌جنوبی‌ماد (« در الی پی » که ، به‌معنی بسیط کلمه [۳۲۲] ، جزو مفهوم « مادای » شمرده می‌شد ، ودرناحیهٔ کاسیان وغیره) نژادعیلامی وکاسیی رُل مهمی بازی می کرده . برعکس دراقصای شمال ، میان ارس وارومیه ، و همچنین در کرانهٔ غربی‌آن دریاچه ـ محتملاً نژاد هوریانی ـ اورارتو ـ ئی تفوق داشت . مؤلفان عهد عتیق مانیانیان را ـ که ظاهراً جزوهوریان نبوده‌اند ـ دراین ناحیه ساکن‌می‌دانند . بخشی‌ازهوریان ـ محتملاً از زمان قدیم درناحیهٔ دریاچهٔ ارومیه میزیستند وبخشی نیز شاید هنگام استعمار آنجا ازطرف اورارتو ـ درپایان قرن نهم وآغاز قرن هشتم ق . م ـ بآن نقاط کوچانده شدند ، زیراکه اهالی امپراطوری اورارتو تنها از اورارتوئیان مرکب نبوده بلکه لااقل از چهار عنصر نژادی تشکیل می شده است ، بدینقرار : اورارتو- ئیان و هوریان که با ایشان قرابت داشتند و ایبری و گرجیان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وارمنان (ارمنیان)[۳۲۳].

درحدود سال ۷۰۰ ق . م . بخش غربی کشوری ـ که بعدها ماد نامیده شد ـ ودرتصرف آشوریان بود (منظوراز مفهوم وسیعی است که مؤلفان قدیم برای کلمهٔ ماد قائل بودند نه مفهوم محدودی که « کشورمادها » در زبان آشوری داشت) تا حد زیادی ازساکنان اصلی خود خالی شده بود ومهاجران اسیرسوری و فلسطینی وبابلی و دیگر کشور ها را درآن مسکن داده بودند . زبان مشترك اینان نیز چون دیگر بخشهای امپراطوری آشور آرامی بود ـ یعنی زبان سوریه و بین‌النهرین شمالی . بعدها این ناحیه « سوری ـ ماد » نامیده شد . با اینحال نفوذ فرهنگی و محتملاً نژادی عنصر بابلی در ماد غربی پیشترهم ـ صرف نظر از سیاست انتقال اقوام که آشوریان معمول می‌داشتند ـ محسوس و از دوران پادشاهی کاسیان در بابل آغاز گشته بود .

باری درحدود سال ۷۰۰ق . م . اراضئی که بعدها تحت عنوان « ماد » متحد گشت ازلحاظ نژادی این چنین رنگارنگ بود . نواحئی که ساکنان اصلی آن کوتی‌ـ لولومئی و تا حدی هوریانی ـ اورارتوئی بودند ـ وبیش ازهمه نواحی اطراف دریاچهٔ ارومیه ـ یعنی مانا وم‌ردم اراضی مجاور آن ، ازلحاظ فرهنگ وتمدن تفوق داشتند . دراین نقاط اقتصاد نیز متکامل‌تراز جاهای دیگربود و روابط طبقاتی پیشرفت بسیار کرده بود . ولی سازمان دولتی دراین سرزمین عبارت بود از حکومت چند خاندان مقتدر یا « اولیگارشی » وبدین سبب مانا نمیتوانست در رأس تمام کشورقرار گیرد وآنرا متحد سازد ـ زیرا که برای حصول چنین مقصودی لازم‌بود جملهٔ مردم آزاد آن سرزمین بدور قدرت دولت گرد آیند .

درآنزمان سرزمین مورد مطالعهٔ ما ازلحاظ میزان وسطح تکامل اقتصادی نیز بسیار نا هم آهنگ بود . درکنار نواحی زراعتئی که واجد جامعهٔ طبقاتی‌متکامل و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیشرفته بودند نواحی دامداران اسکان یافته ونیمه صحرانشین وجود داشت که تازه وارد مرحلهٔ جامعهٔ طبقاتی می‌شدند و از دیگرسو نواحی کوهستانئی‌دیده می‌شد که در آن سازمان جماعت بدوی (مثلاً درمیان کوهستانیان کاسی وجانشینان ایشان ـ لران) ـ صدها سال بعداز آن نیز ـ هنوز باقی‌بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سوم

«مانا» و پادشاهی اسکیتها ـ سکاها

۱ـ قیام «کشتریتی»[1] و پیدایش پادشاهی ماد

در فاصلهٔ قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد عامل سیاسی جدیدی در آسیای مقدم پدید آمد که تناسب نیروها را سخت دگرگون ساخت. این عامل نوین قبایل سوار وصحرانشین کیمریان و تروریان واسکیتها[2] بودند که از نواحی کرانهٔ دریای سیاه کوچ کرده در آسیای غربی نفوذ نمودند.

منابع باستانی شرقی برخی ازمسائل مربوط باین قبایل را نیك روشن میسازند ولی بطورکلی جریان حرکت ومهاجرت ایشان را کماهوحقه بیان نمیکنند. مدارك باستانشناسی نیز از این رهگذر کومکی نمیرساند. زیرا مجموع اشیاء اسکیتی مکشوف درنواحی کرانهٔ دریای سیاه مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد میباشد و بنابراین مآثرفرهنگی ومدنی که قبایل مزبور درقرن هشتم وآغاز قرن هفتم قبل ازمیلاد باخود بآسیای مقدّم آوردند آنچیزی که در باستان شناسی کرانهٔ دریای سیاه اصطلاحاً اسکیتی نامیده میشود ـ وخود با وضوح تمام از نفوذ تمدّن آسیای

---

(۱) KaŠtariti (۲) Trer

PDF.tarikhema.org

مقدم متأثر بوده است ـ نمیباشد . کیمیریان واسکیتها که در منابع آشوری ودیگر منابع آسیائی قرن هشتم وآغاز قرن هفتم قبل ازمیلاد نامشان مذکوراست ازلحاظ باستانشناسی به مدنیت‌های ماقبل اسکیت تعلّق داشتند . باید متذکرشویم که‌برغم پژوهشهای فراوان باستانشناسی وبویژه تحقیقات ب . ب . پیوطروسکی ، هنوز نمی‌توانیم آثارباستانی‌اسکیتی را درآسیای مقدم از دیگراشیاء بدرستی تمیز دهیم . تمیز آثار کیمری بطریق اولی دشوارتر است . این اشیاء که اصطلاحاً سکائی نامیده میشوند وقتی راز خویش را برما خواهند گشود که بتوانیم آنهارا بـه مکمّل زیر خاکی‌شان ـ که درکرانه‌های دریای سیاه کشف شده ـ یعنی اشیاء پایان قرن‌هفتم وقرنهای ششم وپنجم قبل ازمیلاد ـ مربوط سازیم . ولی در آن عصر باید تأثیرات متقابل فرهنگ وتمدن را ـ درحدود آسیای مقدّم وتمدّنهاوفرهنگهای اقوامی که باایشان ازحیث زبان قرابت داشتند (مانند مادیها وباکتریان و سکایان) وهمچنین اقوامی راکه خویشاوندئی نداشته ولی اسکیتها بـا ایشان تماس نزدیك داشته‌اند (ساکنان سرزمین‌های مجاور اورارتو وآسیای صغیر ومـانناثیان و مردم آلبانی باستانی وغیره) بحساب‌آورد . بدین سبب اشیاء و مـدارك مربوط آن عصر را در آسیای‌مقدم‌حق‌نداریم‌بدون‌قید وشرط‌اسکیتی‌بشماریم . مثلاً گفته‌شده‌است که‌آنچه اصطلاحاً پیکان‌اسکیتی خوانده میشود در میان اسلحهٔ محاصره کنندگان قلاعی که وجود اسکیتی ازلحاظ تاریخی درآنجا گواهی‌نشده ـ ولی حضورمادیها وپارسیها در آن نقاط مسلّم است ـ یافت شده است[1] . این موضوع کاملاً با گفتهٔ هرودوت(۱/۷۳) ـ مبنی‌براینکه‌تیراندازی را مادیها ازاسکیتها گرفته‌اند ـ مطابقت دارد . درچنین شرایطی نمی‌توانیم از کومك منابع نقلی عهد عتیق صرفنظر کنیم .

زمان منابع مزبور ازوقایع منقول بسیار دوراست ولی معهذا واجد اهمیت میباشد زیرا حاوی نظرهای جامعی دربارهٔ جریـان حرکت قبایل سوارکار کرانهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دریای‌سیاه میباشند ـ نظرهائی که بظنّ غالب از روایات قدیم وموثق اخذ کرده‌اند. در کهن‌ترین منابع یونانی، یعنی منظومات هومر، از «اسکیتها» سخنی گفته نشده است. در «ایلیاد» ازسرزمین «فراکیان سوارکار... ومیسیان که از نزدیك جنگ میکنند[۲] ودوشندگان مادیانها ونوشندگان شیر وآبیان که مستمندند ولی از جمیع مردمان منصف‌ترند»[۳] صحبت میدارد. از این فقط چنین نتیجه گرفته می‌شود که درنظر یونانیان قرنهای دهم تاهشتم قبل‌ازمیلاد (که قطعهٔ بالارا میتوان بآن عصر مربوط دانست) همسایگان شمالی فراکیه (کرانهٔ غربی دریای سیاه) قبایلی بودند که‌به پرورش اسب‌اشتغال داشتند وشاید هم صحرانشینشان میشمردند.

در«اُدیسه»قهرمانان داستان ازجزیرهٔ افسانه‌ای «ائه»[۴(۱)]. بکشور افسانه‌ای ظلمات شمالی« در مرز اقیانوسی که در ژرفا جاریست»[۵] قدم می‌نهند: «آنجا مردم[۲] وشهر[۳] کیمریان بود (یا زمستانی؟) وهمیشه تاریکی وابر آنرا فراگرفته وهرگز خورشیدرخشنده‌بایشان‌نظر نمی کند»[۶]. بگفتهٔ‌منظومهٔ‌مزبور،مدخل کشورمردگان‌در اینجاست.باین معنی که دورترین‌اقوام شمالی‌معلوم‌بر یونانیان«کیمریان»نام داشتند وضمناًاطلاع صحیحی از ایشان در دست نداشتند، زیرا «دموس» و«پولیس»در مورد کیمریان ـ درواقع‌استعمال‌لغات‌آشناومأنوس‌است درمورداوضاع‌زندگی‌قومی‌مجهول وناآشنا. حتی معلوم نیست که دراین‌بخش منظومه نام «کیمریان» آمده باشد. استرابون معتقد است (۱، ۱، ۱۰؛ ۲، ۹) که مؤلف «اُدیسه» براثردستبردهائی که کیمریان بآسیای صغیر میزدند از وجود ایشان اطلاع حاصل کرده بود و بظن غالب حق با استرابون است.

درپایان قرن ششم ودرطی‌قرن پنجم قبل‌از میلاد در کرانه‌های شمالی دریای سیاه کیمرئی وجود نداشت. هرودوت (۱، ۱۰۳؛ ۴، ۱۱ وبعد) از روایتی‌اطلاع

(۱) Ea (۲) Demos (۳) Polis

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داردمبنی براینکه کیمریان درزمانهای قدیم در کنار بوسپور کیمری (تنگهٔ کرچ) زندگی می کردند ومحتملاً اسکیتها ایشانرا از آنجا بیرون راندند و کیمریان به آسیای مقدم کوچ کردند . ولی هرودوت پس از نقل این افسانه بیدرنگ روایت دیگری راکه (چنانکه خواهیم دید) کاملاً صحیح است و ناقض روایت نخستین می‌باشدنقل‌می کند ، کداسکیتها (کیمریان راگویا تعاقب کرده) از طریق دیگری حرکت کردند:یعنی کیمریان در کرانهٔ دریای سیاه‌بحرکت درآمدند و[7] اسکیتها از کرانهٔ دریای کاسپی (خزر).برای اثبات اینکه کیمریان روزگاری ساکنان اصلی نواحی کرانهٔ شمالی دریای سیاه را تشکیل می داده‌اند هیچ مدرك صحیحی در دست نیست . حتی این نکته که ایشان در حوالی تنگهٔ کرچ میزیسته‌اند نیز بتوسط یك مدرك قابل اعتماد ثابت نشده است .

اززمان هرودوت شماری نامهای جغرافیائی دردست است که خود مؤید این نظر می‌باشد . هرودوت (IV، ۱۲) از « بوسپور کیمری » و « گذر کیمری » (بخشی ازتنگهٔ« کرچ» مذکور) ، ناحیهٔ « کیمری» (که صحیحاً محل آنرا تعیین‌نمی‌نماید) و « استحکامات کیمری » یاد می کند . مؤلفان بعد نیز چند محل‌دیگررا بنام شهر « کیمریك »[8] یا « کیمرید » (در تامان و کریمه) و کوه « کیمریه »[9] می‌خوانند و الخ . با اینحال باحتمال قوی « بوسپور کیمری » فقط بمنظورتشخیص و تمیزآن از « بوسپورفراکیه » (که همان بوسفورباشد) بنام کیمری یا « شمالی» نامیده شده است : این تسمیه اصطلاحاً با لغاتی که هومربکار برده و مربوط بقرن هشتم قبل از میلاداست‌مطابقت‌دارد و کشف شبه جزیرهٔ کریمه وتنگهٔ کرچ‌راهم‌توسط‌یونانیان‌ـ باید مربوط بآن عصردانست .[10] بهرتقدیرمردم محل‌ـ که یونانیان درآغاز استعمارـ کریمه با ایشان تماس پیدا کردند ـ این تنگه را «پنتی کپه » (Panticapa) ـ یعنی « راه ماهی[11] » می‌نامیدند ، نه « تنگهٔ کیمری» . واین خود ازنام شهری که درآنجا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساخته شد (پنتی کپیه که اکنون « کرچ » خوانده میشود) پیداست . و منشأ اشتقاق اسکیتی این کلمه روشن میباشد . ولی بایدآنرا فقط مربوط به تنگه دانست نه شهر . لااقل در آغاز چنین بوده است . اما دیگر نامها (از قبیل کیمّریك ، استحکامات کیمری ، گذر کیمری) ... ممکن است از نام تنگه مأخوذ باشد . کلمهٔ کوه کیمری فقط یك‌بار در تألیفات عهد عتیق دیده میشود و اطمینان نداریم که در اینمورد استرابون اشتباه نکرده باشد . این نکته نیز شایستهٔ تذکر است که تسمیهٔ فلان نقطهٔ مسکون یا محل بنام گروه یا قبیله‌ای دلیل برآنست که گروه یا قبیلهٔ مزبور در آن محل تودهٔ اصلی ساکنان را تشکیل نمیداده : والا (چنانکه در صفحهٔ ۷۸ـ۷۹ آمده) نام وی نمیتوانست علامت مشخصه باشد . بدین سبب ، بفرض احسن ، تنگهٔ کیمری ممکن است مرز مسکن کیمریان باشد و بس . باقی میماند موضوع سرزمین کیمریان . ولی نمیدانیم محل آن کجاست . با اینحال ازروی مسیر حرکت کیمریان بسوی آسیای مقدم میتوان حدس زد که مسکن بدوی ایشان بخش غربی قفقاز شمالی بوده است و شاید شبه جزیرهٔ تامان را نیز دربر میگرفته . البته ممکن است که در شبه جزیرهٔ کریمه نیز عده‌ای کیمری در میان ساکنان اصلی آنجا ـ یعنی «تاور ـ ها» ـ وجود داشته . اما هنگامیکه یونانیان کریمه را مستعمرهٔ خویش ساختند به کیمریان برنخوردند .

بهر حال برای اثبات اینکه کیمّریان ساکنان بدوی سراسر سرزمین ساحل شمالی دریای سیاه (تا فراکیه) بوده‌اند و این نام مشترکی است که قبایل ساکن آن محل قبل از اسکیتها خود را بدان میخوانده‌اند ـ دلایل کافی دردست نداریم .

استرابون ـ که مؤلفی متأخر ـ نسبت بآن زمان ـ بوده ولی فوق‌العاده ازروی صداقت ودقت ازمنابع گوناگون قدیمی استفاده کرده ، دربارهٔ مسیر هجوم کیمّریان بدآسیا ، و بالنتیجه مسکن بدوی ایشان ، نظردیگری میدهد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نظرهای استرابون بقرار زیر است (مطالبی که با گفته‌های هرودوت مطابقت دارد و ظاهراً از وی مأخوذ است حذف شده) :[۱۲]

« منقول است که در زمان هومر یا اندکی پیشتر کیمّریان تا « اِئولید » و « یونیه » پیش تاختند ».[۱۳]

« اینکه (هومر) از ایشان (کیمّریان) اطلاع داشت . . . در تاریخ وقایع مربوط بدوران هجوم و ورود کیمّریان ـ اندکی قبل و یا در زمان او ـ ثابت شده است » (۱/۲/۹) .

کیمّریان « ساکنان داخل کشور واقع درطرف راست «پونت» (یعنی کرانهٔ جنوبی دریای سیاه) تا «یونیه» دستبرد وشبیخون میزدند » (XI ، ۲، ۵)«.کالیسفن[۱۴] میگوید که سارد را نخست کیمریان و بعد تروریان ولیکیه‌ئیها[۱۵] گرفتند و (بقول او) این نکته را « کالین » شاعر غزل سرا نیز تأیید میکند » (XIII ، ٤ ، ۸)[۱۶] .

« درعهد قدیم ماگنت ـ ها[۱۷] بالکل توسط قوم کیمّریان تررها ... معدوم شدند . کالین میگوید که ماگنت ـ ها هنوز در آن زمان زندگی سعادتمندی داشته با موفقیت علیه افستیان و آرخیلوخیان[۱۸] میجنگیدند . ظاهراً وی در آنزمان از مصیبتی که بایشان روی آورده بود اطلاع داشت . . . کالین از یك هجوم دیگر کیمریان ، که در زمان قدیمتری وقوع یافته بود سخن میگوید . وی مینویسد : « اکنون لشکریان خطرناك کیمّریان هجوم کرده‌اند » و مقصود وی تصرف سارد است . » (XIV ، ۱ ، ٤۰) .

« دربارهٔ مهاجرت کاریان(۱)[۱۹] و تروریان و توکرویان(۲)[۲۰] و گالاتیان(۳)[۲۱] و سفرهای دور ودراز وجهانگشائی پیشوایان ـ ازقبیل مادیای اسکیتی و نثار کوی(٤) حبشی[۲۲] و کوبای(۵) تروی و سسوستریس(٦) و پسامتیخ(۷) مصری[۲۳] . یا پارسیان ـ از

(۱) Kar (۲) Tevkr (۳) Galat (٤) Tearko (۵) Koba
(٦) Sesostris (۷) Psammetix

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کوروش گرفته تا خشایارشا ـ کمتر کسی اطلاع دارد ... کیمریان ـ که تروریان نیز نامیده میشوند ـ و یا یکی از اقوام منسوب بایشان غالباً بطرف راست « پونت » و (نواحی) مجاور آن حمله میکردند و گاهی وارد « پافلاگونیه »[۲۴] یا حتی «فریجیه» میشدند[۲۵] ... اغلب هم کیمریان وهم تروریان اینگونه حملات را بعمل می‌آوردند. میگویند که تروریان و کوب[(۱)] را سرانجام مادیا پیشوای کیمریان[۲۶] از آنجا بیرون راند.» (۱ ، ۳ ، ۲۱)

« ... لیگدامیس در رأس لشکریان خویش (منظور کیمریان است ـ مؤلف) تا لیدی و یونیه به پیش راند و سارد را تصرف کرد ولی در کیلیکیه کشته شد ». (۱ ، ۳ ، ۲۱)

۴۰ـ کیمریان (؟) . نقش ظرف «یولتی» ـ اتروسکی ، اواسط قرن ششم ق . م . کپیه‌ایست از نقش ظرفی ساخت یونان ومتقدم‌تر . (روی خود ظرف مخالفان صحرانشینان نیز نقش شده ـ لیدیان سوار یا یونانیان که نیزه بدست در حال تاختند)

چنانکه از مستخرجات بالا مشهود است استرابون ظاهراً معتقد بود که حملات کیمریان ازجهت شمال غربی وطریق بوسپور فراکیه (بغاز بوسفور) صورت میگرفته و ایشان از آنجا در « ائولید » و یونیه و پافلاگونیه و حتی فریجیه نفوذ

(۱) Kob

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میکردند . ولی واضح است که استرابون چنانکه باید وشاید تفاوت میان قبایلی را که درقرنهای هشتم وهفتم قبل ازمیلاد به‌آسیای صغیر دستبرد میزدند نمیدانسته . و سبب اینکه وی گاهی کیمّریان و فراکیان و تروریان[۲۷] را یکی میداند و گاهی ایشانرا با اسکیتها اشتباه میکند، همین است . وحال آنکه نویسندگان متقدم عهد باستان این خطا را مرتکب نمیشدند .

با استفاده از نوشته‌های مؤلفان قرن هفتم قبل از میلاد که در اثر استرابون و دیگران منقول است میتوان چنین استنتاج نمود :

کیمریان به‌آسیای صغیر (فریجیه ، پافلاگونیه ، ویفینیه ، میسیا[۲۸] ، لیدی ، ائولید ، یونیه) در زمان هومر دستبرد میزدند (نه دیرتر از قرن هشتم قبل از میلاد) . ظاهراً ایشان درقلع و قمع پادشاهی فریجیه که میداس آخرین شاه آن در حدود سال ٦٧٤ ـ ٦٧٦ قبل از میلاد درگذشت[۲۹] شرکت جستند . نخستین بار سارد را درعهد گیگ[(۱)] ـ درحدود سال ٦٥٤ قبل از میلاد مسخرساختند[۳۰] . گویا درهمان زمان «افس» را نیز تصرف کردند . بعدها، درزمان آردیس پسر «گیگ» ـ یعنی احتمالاً در حدود سالهای ٦٤٦ ـ ٦٤٥ ق . م .[۳۱] ـ لیکیان و تروریان (که استرابون با تردید ایشانرا با کیمّریان یکی میداند) سارد وماگنسیا[(۲)] را مسخر ساختند . سرانجام کیمریان با « اسکیتها » مصادف شدند ومحتملاً مانند تروریان ـ متحدان خویش ـ مغلوب« مادیا » پیشوای اسکیتها گشتند . چنانکه بعد خواهیم دید رونق کار مادیا در حدود دهه‌های پنجم و چهارم قرن هفتم قبل از میلاد بود[۳۲] . پس از آن بطوریکه هرودوت میگوید (IV ، ۱۲) کیمریان در سواحل شمالی آسیای صغیر ـ نزدیك سینوپ ـ متمکن گشتند . و درپایان قرن هفتم ق. م. بطور قطع مغلوب «آلیات» شاه لیدی شدند. ازآنجائیکه استرابون دوهجوم را به‌آسیای

(۱) Gig (۲) Magnesia

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صغیر قبول دارد ـ میتوانیم چنین فرض کنیم که یکی از این دو حمله (یعنی حملهٔ اولی) از طرف کیمریان انجام گرفته و برخلاف آنچه استرابون معتقد است نه از مغرب بمشرق ، بلکه در امتداد کرانهٔ قفقازی دریـای سیاه ـ در همان جهتی که هرودوت ذکر میکند صورت گرفته باشد (و ممکن است پلوتارك که نام پیشوای ایشانرا لیگ دامیس ذکر کرده از روی منبع مستقل دیگری[۳۳] جهت اخیر را در نظرداشته است .) استرابون (۱ ، ۳ ، ۲۱) و کالیماخ[۳۴(۱)] نیز ازنام پیشوای مزبور مطلع بودند . نویسندهٔ اخیرالذکر مینویسد که وی نتوانست «افس»[(۲)] و «کسیخیا»[(۳)] را تصرف کند[۳۵] .

۴۱ـ کیمریان (۴) . تصویری برتابوتی ازکلازومن . اواسط قرن ششم ق . م . یا اندکی پیشتر

مدارك شرق باستانی بطور غیر مستقیم مراتب فوق را تأیید میکنند. گذشته ازتذکر مشکوکی که در نبشته‌های هیروگلیف « هیتی » کار کمیش ـ اواسط قرن هشتم قبل از میلاد[۳۶] دربارهٔ کیمّریان دیده میشود ـ گزارشهای جاسوسان آشوری از اورارتو ـ مربوط بسالهای ۷۲۲ تا ۷۲۵ قبل‌از میلاد ـ قدیمترین اطلاعات‌را در دسترس مـا میگذارد[۳۷] . جاسوسان مزبور از شکست فاحشی که درطی لشکر کشی «روسای اول» پادشاه اورارتو ـ به کشور گامریان ـ بوی واردآمد سخن میگویند.

(۱) Kallimax (۲) Efes (۳) Cesixia

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشورمزبور را ـ بنابتوضیح گزارش‌دهندگان ـ سرزمین(ناگیو nagiu، گوریانی[۱] (به اورارتوئی = کوریانی) از اورارتو جدا میکرد و در مرزهای شمال غربی منطقهٔ نفوذ اورارتو قرار داشت .[۳۸] ممکن است سارگون دوم پادشاه آشور در پیکار با کیمّریان بسال ۷۰۵ ق. م. کشته شده باشد[۳۹] . اگر چنین باشد ، با در نظر گرفتن وضع آنروزی مرزهای برّی دول ـ این واقعه فقط در مشرق آسیای صغیر ممکن‌الوقوع بوده .

درسال ۶۷۹/۷۸ ق . م . ـ بنا بتاریخ بابلی ـ[۴۰] کیمّریان وارد خاك آشور شدند ولی تئوشپا[۴۱] « پادشاه » ایشان مغلوب « آسارخادون » پادشاه آشور گشت و ظاهراً این شکست در آسیای صغیر بوی وارد آمد[۴۲] . ولی در همان سال به کیمریانی برمیخوریم که درلشکر آشور بدسمت سپاهی مزدورخدمت میکرده‌اند[۴۳] . در حدود سالهای ۶۷٤ ـ ۶۷۶ ق . م . ـ بنا بمدارك باستانی[۴۴] که بمدد منابع اورارتوئی مکشوف گردیده[۴۵] ، کیمّریان دولت فریجیه راکه در مرکز آسیای صغیر قرار داشت تارومار کردند (بطوریکه معلوم شده بشرکت اورارتو) . اتحاد میان روسای دوّم پادشاه اورارتو و کیمّریان و فرمانفرمایانی دیگر ـ چندی بعد از وقایع بالا نیز برجا بود و موجب نگرانی آشور گشت . آشوریان بیم داشتند که « ایشان (یعنی اورارتوئیان و کیمّریان) از قرارگاه خویش »[۴۶] به ناحیهٔ « شوباریو » درکوههای ساسون (در بخش غربی « تاور » ارمنستان) که در سال ۶۷۳ ق. م. بدست آشوریان افتاده‌بود ـ حمله کنند . درحدود سال ۶۶۰ ق. م. لیدی (درمغرب آسیای صغیر) و تابال (در جنوب غربی آن) در مقابل خطر کیمّریان به کومك آشور متوسل شدند ، نزدیك سال ۶۵٤ ق . م . گوگو (گیگ) پادشاه لیدی در پیکار با کیمّریان کشته شد[۴۷] .

(۱) Guriani

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بطوریکه مشاهده میشود حرکت کیمّریان ازمشرق بطرف مغرب ـ برخلاف گفتهٔ استرابون که معتقد بود از مغرب بمشرق رفته‌اند ـ میتواند تا حدی مورد بررسی قرار گیرد . ظاهراً قرارگاه بدوی کیمّریان در آسیا مشرق آسیای صغیر بوده است و بعد به بخشهای شمال غربی آن سرزمین رفتند . گمان میرود که کیمّریان مدتی نیز در آسیای صغیر فرمانروائی کردند . وفقط پس ازسقوط ایشان که (چنانکه خواهیم دید) درسال ٦٤٥ ق. م. وقوع یافت حکومت آسیای صغیر بدست لیدی افتاد .

اگرفرضی که مکرراً اظهارشده ـ دایر براینکه کیمّریان ازطریق «داریال» و « آلاگیر » به قفقاز رفتند ـ درست باشد باحتمال قوی قبل از اقامت در مشرق آسیای صغیر در قفقاز مرکزی سکنی گزیده بوده‌اند .

اکنون این سؤال پیش می‌آید : آیا کیمریان بنواحی شرقی‌تر و از آنجمله بخاك آذربایجان کنونی نیز وارد شدند یا نه ؟

یك گواه مشکوك وجود دارد که کیمّریان در قرن هشتم قبل از میلاد در آذربایجان اقامت داشته‌اند . این نامه‌ایست از طرف شخصی بنام « آراد ـ سین » بعنوان «منادی دولتی» (یا سخنگوی) آشورو[48] ظاهراً مربوط است بزمان جنگ کیمریان با اورارتو در فاصلهٔ سالهای ۷۲۰ و ۷۱٤ ق . م .. در این نامه نویسنده گزارش میدهد که پیشوای کیمّریان از طریق سرزمین [مانّا] (اگر این جای خالی‌را ما درست پر کرده باشیم چنین‌است ولی‌چندان اعتمادی بدرستی‌آن نیست) وارد خاك اورارتو شده است . اگر فرض کنیم که کیمّریان در آنزمان هنوز در قفقاز مرکزی استوار بوده‌اند ـ چنین حمله‌ای کاملاً ممکن بوده است . ولی در عین حال قسمت ستردهٔ این نامهٔ ناقص را ـ که ما لفظ « مانّا » را بجای آن گذاشته‌ایم ـ بنحودیگرهم میتوان استنباط کرد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دربارهٔ اقامت کیمّریان در آذربایجان (درقرن هفتم ق. م.) بعد سخن‌خواهیم گفت. عجالةً باید این نکته را روشن کنیم: آیا در تمام مواردی که متون باستانی شرقی از « گامیر » و « گومر » و « گیمی ری » و « گیمی رای » سخن میگویند کیمّریان را درنظردارند یا نه ؟

قبلاً میتوان گفت ، احتمال اینکه آشوریان امکان تشخیص یا تمایل به تمییز فلان و یا بهمان قبیلهٔ مهاجم را داشته بودند ، اندك است . میدانیم که غالباً درطی قرون وحتی درقرن نوزدهم میلادی که بروز کار ما نزدیکست اسامی قبایل و اقوام گوناگون مخلوط میشده است (مثلاً اقوام آسیای میانه و قفقاز) و حتی با قبایل و اقوامی که از لحاظ وضع زندگی و منشأ نژادی از یکدیگر دور بودند چنین معامله میکردند . دراینمورد امثال فراوان میتوان آورد وهمه ازآن اطلاع دارند . بنابراین دلیلی نداریم که بگوئیم آشوریان در تشخیص منشأ نژادی ولسانی قبایل دقیق‌تر بوده‌اند . وگرچه در زبان اکدی برای « وحشیان شمالی » « بلفظ فصیح » یك‌کلمه وتعریف عمومی وکلی یعنی « اومّان ـ ماندا » (قبیله یا لشکریان ماندا)[۴۹] وجود داشت ولی‌ظاهراً در گفتگوی عادی کلمهٔ « کیمّریان» نیز همان مفهوم عمومی را میرسانده . بهرحال در لهجهٔ بابلی وضع چنین بود . گواه ما دراینمورد روایت بابلی سنگ نبشته‌های هخامنشی‌است[۵۰] که اصطلاح « گیمی‌ری » درآنها بطورکلی برای همهٔ صحرانشینان و ازآنجمله اسکیتها وسکایان آسیای میانه بکاررفته است . بدین‌سبب هیچ تضمینی‌وجود ندارد که متون آشوری وبابلی‌تحت‌عنوان « کیمّریان»، گاهی « تروریان » و اسکیتها را نام نبرده و ایشانرا باسمی که برای آشوریان و بابلیان آشناتربوده است نخوانده باشند ؛ همچنانکه پارسیان تمام صحرانشینان را بنام «سکایان» که بگوش ایشان آشناتر بود میخواندند و یونانیان برروی هم قبایل چادرنشین را « اسکیت » مینامیدند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معهذا با اینکه آشوریان و بابلیان مفهوم ومحتوی لفظ «کیمّری» را بسط دادند، در آغاز «کیمّریان» واقعاً قبیله‌ای بوده‌اند و حتی این نامی بود که قبیلهٔ مهاجم بآسیا، خود خویشتن را بدان میخواند. زیرا که چون این قبیله قبلاً بر آشوریان بالکل مجهول بوده‌است ممکن نیست بنام دیگری ـ جز آنکه خود ایشان خویشتن را بدان میخواندند (و یا همسایگانشان بدان موسوم میکردند) باسم دیگری خوانده باشند. بدین سبب اصطلاح «کیمّریان» از لحاظ منشأ ـ نام یك قبیله و یا گروه کوچکی از قبایل است که واقعاً وجود داشته‌اند و صحرانشین بوده‌اند ودرقرن‌هشتم ق. م. بآسیای مقدم هجوم کردند و بطور غالب مبدأ حرکتشان شبه جزیرهٔ تامّان و یا نواحی غربی قفقاز شمالی بوده است. و بنابراین اگر این اصطلاح را درموردتمام ساکنان، دوران ماقبل‌اسکیت، سرزمینهای ساحلی‌دریای سیاه، بکاربریم صحیح نیست، بویژه که اسکیتهائی که متعاقب کیمّریان‌بآسیا هجوم کردند از نظرگاه باستانشناسی قبیله‌ای «ماقبل اسکیت» بودند.[۵۱]

گرچه، بطوریکه حدس زده میشود اسکیتهایك یا دو نسل بعد از کیمّریان درآسیا پدیدآمدند، ولی با اینحال میتوانیم آنانرا معاصریکدیگربشماریم. اگر از لحاظ باستانشناسی اسکیتها را «ما قبل اسکیت» بدانیم ـ این گفته در مورد کیمّریان نیز صادق خواهد بود. اگر اسکیتهائی را که بآسیا هجوم کردند از نظرگاه باستانشناسی نیز «اسکیت» بشماریم، پس باید کیمّریان‌را هم ازآن طایفه محسوب داریم. باید درنظرداشت که کیمّریان (یعنی یك قبیلهٔ صحرانشین واقعی) دیری میان اقوام آسیائی نزیستند و بزودی ناپدید شدند و در محیط‌آسیائی جذب گردیدند ولی ظهور ناگهانی ایشان و عواقب میشومی که اقامت کوتاه‌آن قبیله در بر داشت در ذهن مردم اثر عمیقی باقی گذاشت. گرجیان عهد باستان پهلوانان دوران عتیق افسانه‌ای‌را «گیمری» میخواندند[۵۲]. شاید برخی ازقبایل سکائی نیزدر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چنین وضعی بوده‌اند (اسکیتها ـ بدین سبب ـ تپه‌های قبور « شاهان کیمری » را در کنار رود دنیپر به هرودوت نشان میدادند : درمشرق‌زمین غالباً چون باهل محل رجوع و سؤال کنید ، فلان یا بهمان ویرانه را به « مغان » و یا « اسکندر » نسبت میدهند و ممکن است ویرانهٔ مزبور حتی درجائی باشد که اسکندر مقدونی گام بر آن ننهاده . بنابراین اعتماد باین گفته‌ها متعذر است) .

از لحاظ حل مشکل اختلاف یا تشابه نژادی کیمّریان و اسکیتها موضوع زبان ایشان اهمیت شایان دارد ، زیرا که دربارهٔ زبان اسکیتها نظر روشنی داریم . ولی متأسفانه برای داوری در زبان کیمّریان تنها منبع اطلاع ما[۵۳] سه نام است که از ایشان باقی مانده : تئوشپا Teušpā ، توگدامی Tugdammi (بیونانی : لوگدامیس Lugdamis) و ساندا‌ك شاترو SandakŠatru (که «ساندا کورو» نیزمیتوان خواند).[۵۴]

اگر این فرض را ـ که «تئوشپا» همان «تئی‌سپ ـ چیش‌پیش» نیای کورش پارسی‌است محتمل می‌شمردیم ، (حتی آکادمیسین و.و. استرووه ـ بنا براین فرض ـ « کیمّریانی » را که در منابع آشوری مذکور است ، نیاکان پارسیان میشمرد.)[۵۵] درآنصورت جنبهٔ ایرانی کیمّریان ثابت میشده . ولی چنانکه پیشتر گفته شد این فرض را نمیتوان پذیرفت[۵۶]

برای دومین نام کیمّری یعنی « توگدامی » Tugdammi[۵۷] نیز اشتقاق روشنی وجود ندارد . نخست اینکه هنوز درست معلوم نیست که چرا « توگدامی » Tugdammi در زبان یونانی « لوگدامیس » Lugdamis[۵۸] شده‌است . این فرض مقرون بصحت است که این نامی است مربوط به آسیای صغیر .

اگر کلمهٔ « ساندا‌ك شاترو » SandakŠatru را درست خوانده باشیم ، دراشتقاق و تعلق لسانی آن شکی باقی نمی‌ماند . عنصر کشاتر KŠatr[۵۹] چنان مشخص است که جای بحث باقی نمیگذارد : این همان کلمهٔ ایرانی خشاترا XŠatra بمعنی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« حکومت و قدرت » ، « بخش و سهم » ، « تیول » ، « ناحیه » است که غالباً در تمام زبانهای ایرانی وبخصوص دراسامی خاص بآن برمیخوریم و هرگز در دیگر شاخه‌های خانوادهٔ السنهٔ هند و اروپائی[۶۰] ـ و بطریق اولی در زبانهای غیر هند و اروپائی ـ دیده نمیشود . موضوع توجیه عنصر اول این کلمه یعنی ساندا Sanda دشوارتر است . باید درنظر گرفت که این عنصر در نامهای آسیای صغیر بسیار متداول میباشد . و ازآنجمله ـ فی‌المثل ـ در همان جائی که آشوربانیپال شاه آشور با « توگدامی » Tugdammi و پسر او «ساندا کشترو» گیرودار داشت . با پادشاه کیلیکیه « ساندا ـ شارمه » SandaŠarmê نیز سروکار داشته است و « آسارخادون » پدر آشوربانیپال ـ شاه کیلیکیه را که « سان دوآری » Sanduarri نام داشت اسیر کرد . عنصر «ساند» و « ساندا » Sand , Sanda در نامهای آسیای صغیر کاملاً روشن است : باین معنی که اسامی مزبور از نام خدای آسیای صغیر که « ساندون » بود و در کیلیکیه ودیگر بخشهای آن سرزمین مدتها پیش وپس ازدوران مورد نظرما آنرا پرستش میکردند ، مشتق است . در عهد باستان اعتقاد بر این بود که هرخدائی از جماعت ومحل خود حمایت میکند و وقتی کسی به کشور بیگانه رفت بایدخدای محل‌را پرستش کرده قربانی نثار وی سازد . با در نظر گرفتن نکات فوق محتمل است که کیمّریان پس از مهاجرت به آسیای صغیر خدایان آنجا را پرستش کرده باشند . و بنابراین نام « ساندا کشترو » SandakŠatru یا ، صحیحتر بگوئیم ، ساندا خشثرا SandaxšΘra را میتوان « حکومت خدای ساندون » تعبیر کرد وچنین نامی کاملاً با نامهائی ازقبیل آرتاخشس artaxŠaça<artaxŠaΘra بمعنی « حکومت خدای ارتا » (خدای داد) (آرتاکزرکس ـ اردشیر) و نامهای اسکیتی آلکسارتوس aleksarthos (= alixŠarΘ<aryaxŠaΘra) بمعنی « حکومت آریائیان » و « فرن کشارتوس » Pharna Ksarthos (= FarnaxŠarΘ<FarnaxŠaΘra) بمعنی «حکومت فره (پیشوا)»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و بسیاری دیگر ـ مطابقت دارد[۶۱].

اگر نظرهای فوق را قبول کنیم میتوانیم کیمّریان قرن هفتم ق. م. را قبیله‌ای ایرانی زبان بشناسیم که از لحاظ فرهنگ و تمدن و شاید زبان و غیره نیز با اقوام آسیای صغیر سخت مخلوط شده بودند. این خود بطورضمنی میتواند اندیشهٔ مارا مبنی بر اینکه «کیمّریان» واقعاً نام یکی از گروههای بزرگ قبایل بوده ـ که دانشمندان تحت عنوان «اسکیتها» ذکر کرده‌اند ـ تأیید کند ومعلوم سازد که لفظ «کیمّریان» معرف ساکنان غیر اسکیتی و «ماقبل اسکیتی» ناحیهٔ ساحل شمال دریای سیاه نبوده است[۶۲]. بهر تقدیر دلیلی نداریم که کیمّریان آسیای مقدم را از لحاظ منشأ و تبار به فراکیان منتسب کنیم ـ گرچه ظاهراً زمانی عهد اتحادی با تروریان فراکیه بسته بودندوبدین سبب درذهن اقوام مجاور با فراکیان مخلوط ومشتبه شدند[۶۳].

متأسفانه باید اذعان کنیم که استنتاجهای ما از حدود فرضیه‌های کمابیش محتمل تجاوز نمیکند. زیرا مدارك زبانی ناچیزی که در اختیار داریم (فقط سه اسم) ممکن است بنحودیگر نیز تعبیرشود. واز آنجمله ساندا کشاترو SandakŠatru را ساندا کورو Sandakkurru نیز میتوان خواند و این خود اساس استنتاج را برهم میزند و تغییر میدهد. با اینحال بر روی هم مجموع مدارك و مطالب موجود استنتاجهای فوق را از دیگر فرضیه‌های مربوط به نژاد و مسکن بدوی و مسیر حرکت کیمّریان محتمل‌تر جلوه گر میسازد.

این استنتاج که غرض متون اکدی از الفاظ «گی‌می‌ری» و «کامیرّا» و «گیمیرای» gimirrāi . gamirra . gimirri همیشه و حتماً و منحصراً کیمّریان ـ بمعنی محدود کلمه ـ نبوده، بلکه شاید گاهی بطورکلی اسکیتها ودیگرقبایل صحرانشین ـ چون تروریان و سکاییان یا اسکیتها بمعنی محدود کلمه ـ را درنظر داشته‌اند... این استنتاج برای ما واجد اهمیت خاص است و از لحاظ ارزیابی وقایع پیرامون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دههٔ هفتم قبل از میلاد در سرزمین ماد مهم است . عجالةً کافی است بگوئیم که مهاجمان کیمّری در قرن هشتم ق . م . ظاهراً از کنار خاك ماد گذشتند . گرچه منقول است که ایشان موقتاً بر سرراه « اورارتو » و هنگام هجوم بآن ملك ، وارد خاك مانّا شدند . ولی این امر مشکوك بنظر میرسد .

۲ ـ اسکیتها در آسیای مقدم

چیزی از هجوم کیمّریان نگذشت ـ که بگفتهٔ هرودوت (گرچه اشتباهاً معتقد است که اسکیتها در تعقیب کیمریان بوده‌اند) (۱ ، ۱۰۳ ؛ ۱۷، ٤ـ۱، ۱۳ـ۱۱) اسکیتها وارد آسیای مقدم شدند . منابع شرقی ایشانرا « آشگوزا » ـ ی و « آسگوزا » ـی یا « ایشکوزا » ـی میخوانند .

باید قبلاً ومصرحاً تأکید کنیم که صحبت ازاسکیتها ـ بآن معنائی که عادةً در منابع باستانی و باستانشناسی آمده و ما درك میکنیم ـ درمیان نیست . یعنی بر روی‌هم منظور نظرصحرانشینانی که بزبان ایرانی‌سخن میگفتند ودر نواحی ساحل شمالی دریای سیاه و شمال قفقاز میزیستند و واجد خصوصیات فرهنگی ومدنیت مادی معلوم‌بودند ، نمیباشد . « اسکیتها» نام مشترکی‌بود که‌یونانیان برتمام قبایل مذکور نهاده بودند . تا آنجا که یونانیان بیاد داشتند قبایل مزبور خود خویشتن را « اسکیت » نمیخواندند . برعکس محتملاً قبیله‌ای که به آسیای مقدم هجوم کردخویشتن را «اشکیدا » (Škuδa) مینامید . و ازنام ولفظ «اسکیتها» (بیونانی اسکی‌تائی Skuthai) نخست‌بوسیلهٔ قبیلهٔ مزبورمطلع شدند . بنابراین محتمل‌است که نام آن قبیله را بدیگر قبایل باصطلاح « اسکیت » (بمعنی باستانی وباستان شناسی) گذاشتند . درآغاز قرن هفتم قبیلهٔ «اسکیتها ـ ایشکوزوآ» ـ ازنظرگاه باستانشناسی‌می‌بایست درست مانند قبیلهٔ « کیمّریان » « ماقبل اسکیت » باشد .

اکنون سخنی چند دربارهٔ منشأ اصطلاح « اسکیت » : بظنّ‌غالب شکل اصلی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این کلمه اشکی‌دا Škuθa [۶۴] بوده . زیرا که حرف مصوّت «آ» a و یا «ای» i که در اول اشکال شرقی این کلمه دیده میشود (آشوری = آشگوزای ـ ی یا آسگوزای ؛ بابلی ایشکوزای ، کشور ایشکوزا ؛ عبری قدیم « آشکوز » ـ علی‌الرسم اشتباهاً شکنز Šknz نوشته شده) طبق قواعد صوتی و فونتیك السنهٔ سامی برای احتراز از ابتداء بساکن است . زبانهای سامی شمالی صدای « δ » را بوسیلهٔ « z » نقل می کنند و « θ »خفی را ممکن است بوسیلهٔ t یا š ادا کرده باشند . برعکس طرز ادای‌کلمهٔ یونانی «اسکیتای» بیشتر چنین بنظر می‌آید که باید با « θ » خفی تلفظ کرد (Škuθa)[۶۵] . ولی باید درنظر گرفت که درقرن هفتم وششم قبل از میلاد زبان یونانی نه تنها فاقد حرف δ بین‌السنین بود بلکه ظاهراً « dh » ملفوظ نیز نداشته است وبدین سبب « th » « تتا téta » نه فقط برای ادای « θ » بین‌السنین خفی بلکه برای نقل « δ » بین‌السنین آوایی نیز از حروف دیگر مناسب‌تر بوده .[۶۶]

بنا بمراتب فوق کاملاً روشن است که نظریهٔ رایج که اصطلاح « اسکی‌تش Skuthes » رابا اصطلاح«سك یاسکا» مربوط‌میسازداساس درستی‌ندارد . «وس . میللر» طرفداراین نظریه‌است[۶۷] و «اسکیت» را جمع « سك » (سکاها) و « ت » را علامت جمع میداند . ولی اشتباه‌توجیه «ن . یا . مار»نیز کمتر ازمیللرنیست،وجای تعجب است که شخصی‌چون« و . ای . آبایف» که به کند زبانهای‌ایرانی عمیقاً واقف است به نظریهٔ « مار» پیوسته‌است . ن . یا . مار و و . ای . آبایف اصطلاح « اسکیت » را چون « اسکو(ل) ـ تا » جمع نام قبیله و نژاد اسکیل ـ اسکول ـ Skul-Skol می‌دانند ونامی راکه اسکیتها در اوکراین خود خویشتن را بدان میخواندند ـ یعنی «اسکولوتها» ـ را بدان مربوط میسازند .[۶۸]

این توجیه مسلماً محال است زیرا در اصطلاح مورد نظر یعنی « اسکیت » حرف مصمّت آخر « ت » علامت جمع مرسوم اسکیتی نبوده بلکه ظاهراً صدای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بین‌السنین 8 می‌باشد .

نام قبیلهٔ « اشکیتا » (اسکیت) نیز مانند بسیاری از دیگر اسامی قبایل تاکنون‌ازلحاظ اشتقاق روشن نشده است . فقط یك‌نکته روشن است : که بایدآنرا از اصطلاح « سکا » Saka کاملاً مشخص و متفاوت دانست زیرا ـ خویشاوندی سکایان با اسکیتهابهرصورتی‌باشد ـ کلمهٔ «اسکیت» ازلحاظ زبان‌شناسی‌هیچ وجه مشترکی با « سکا » ندارد[۶۹] .

برروی هم باید قطعاً از هرتشبّثی که هدف آن مقابله و انطباق اصطلاح « اسکیت » یا تلفیقهای صوتی‌دیگر که فقط غیر مصوّتهای « س » یا « ش » ویا «ك» ویا «گ» وغیره (مانندکلمهٔ‌ایشکی گولو ـ که نام ناحیه‌ای است درقفقاز اورارتو) درآنها دیده شود ـ جداً سر باز زد . تلفیق « س ك » و « ش ك » Sk, Šk در زبانهای گوناگون وبویژه السنهٔ هند واروپائی بسیار رایج است و نباید برای این انطباق تصادفی اهمیتی قائل شد .

باری ، بنظر ما « شکیدا » نام یکی ازقبایل ایرانی زبان بود ـ که از روی آثار باستان شناسی « ماقبل اسکیت » شمرده می‌شود ـ و در قرن هفتم ق . م . در قفقاز شمالی میزیسته وبه قفقاز جنوبی نفوذ کرده است وبعدها یونانیان بطورعموم تمام صحرانشینان شمالی را بنام آن قبیله خواندند . چون اسکیتها کیمّریان صحرانشین را ـ که نزد یونانیان معروف بودند ـ در آسیای صغیر مغلوب ومنهزم کردند وچون یونانیان پیشتر نام کیمّریان را به تمام صحرانشینان سواحل دریای سیاه‌بطورعموم‌بسط داده‌بودند ـ افسانه‌ای دربارهٔ دشمنی‌دیرین‌اسکیتها و کیمّریان پدیدآمد و گفتند که ظهور کیمّریان درآسیا درنتیجهٔ‌تعقیب وفشار اسکیتهابدانان بوده است . بدین سبب بالطبع یونانیان تمام صحرانشینانی راکه بعدها در نواحی ساحل شمالی دریای سیاه دیدند « اسکیت » نامیدند . چنانکه معلوم است (و ما

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تذکر دادیم) هیچیك از قبایل «اسکیت» کرانهٔ دریای سیاه خود را واقعاً «اسکیت» نمی‌خواندند[۷۰].

بنظر میرسد اگر اذعان کنیم که «اسکیتها» یا «شکی‌دا» Škuda مانند آوخاتها[۱] و تراپیان[۲] و پارالاتیان[۳] و یا ساورُماتیان[٤] از قبایلی که اصطلاحاً «اسکیت» نامیده می‌شوند بوده‌اند (وفقط بعدها از نظر باستان‌شناسی هم «اسکیت» شده‌اند) ... اگر باین نکته اذعان کنیم بسیاری از تناقضاتی که در گفته های هرودوت ودیگر نوشته‌های باستانی دیده می‌شود رفع خواهد شد.

اولاً گفتهٔ هرودوت که اسکیتها از آسیای میانه آمده بودند با آنچه از خود اسکیتها واسکولوتها روایت کرده که اینان خود را از ساکنان اصلی نواحی شمال کرانهٔ دریای سیاه می‌شمردند کاملا جور درمی‌آید.

در واقع برخی از قبایلی که «اسکیت» نامیده شده‌اند محتملا در اراضی او کراین کنونی میزیستند وبعضی «اسکیتهای» دیگر (اسکیدا) ممکن است در میدان دید اقوام برده‌دار (همچنانکه هرودوت میگوید) ظاهر شده باشند. وی می‌نویسد: «اسکیتها صحرانشین هستند ونخست در آسیا میزیستند. بعد هنگام جنگ با «ماساگتیان» تحت فشار قرار گرفتند واز رود «آراکس» گذشته وبسرزمین کیمّریان رفتند ...»[۷۳] ظاهراً در اینجا منظور نویسنده از آراکس همان ولگا باشد (Ranha ـ ی اوستا، Rahā ـ ی اسکیتی، و بعدها Rha ـ ی یونانی)[۷٤]. این مطلب را نکتهٔ دیگری نیز تأیید می کند؛ باین معنی که بعدها در آلبانی (آذربایجان شمالی) واقعاً ماساگتیان وجود داشتند وممکن است بدنبال اسکیتها ـ براثر حرکت وهجرت عمومی قبایل صحرانشین (که کیمّریان را نیز شامل بود) ـ بآنجا آمده باشند.

پس از آن اسکیتها بنا بگفتهٔ هرودوت (که احتمال صحت آن بسیار است)

(۱) Avxat (۲) Trapi (۳) Paralat (٤) Savromat

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(I ، ۱۰۶-۱۰۳) از طریق معبر دربند به قفقاز کوچ کردند « درحالی که کوه قفقاز درسمت راست ایشان بود . » سپس هرودوت چنین می گوید : « دراین محل (یعنی ظاهراً پس از عبور از جبال اصلی قفقاز و یا بدیگر سخن در نقطه‌ای از اراضی آذربایجان شوروی ـ مؤلّف) مادها با اسکیتها جنگیدند ولی شکست خوردند و فرمانفرمائی بر آسیا را از دست دادند وسلطنت بدست اسکیتها افتاد . (I ، ۱۰۴).

ولی هرودوت چنانکه رسم اوست در اینجا وقایع را بصورت فشرده عرضه می‌دارد . تصادم میان اسکیتها و مادها (بتوریخ هرودوت ۷۵ سال یا ۱۰۳ سال[۷۵] قبل از پیروزی کورش بر آستیاگ ـ یعنی درسال ۶۲۵ یا ۶۵۳ قبل‌از میلاد بوده است) مدتها قبل از ظهور ایشان در آسیای مقدم صورت گرفت . زیرا نخستین باری که منابع آشوری از اسکیتها ـ آشکوزا (اشکیدا) یاد می کنند . در ایام سلطنت «آسارخادون» ـ یا دقیق‌تر بگوئیم ـ حدود سال ۷۰ـم قرن هفتم‌قبل از میلاد است . درآن‌زمان اسکیتها برهبری «ایشپاکای»[۷۶] با « مانّا » علیه‌آشورعهد اتحادبستند[۷۷] . همهٔ منابع شرقی اسکیتهای اشکیدا را به « مانّا » وناحیهٔ ماد مربوط می‌سازند ولی‌برروی‌هم درمنابع مزبور کمتر از اسکیتها ذکری شده‌است . گذشته ازتذکر نام « ایشپاکای » اسکیت که درسالنامهای « آسارخادون » آمده چندبار نیز در سؤالاتی که شاه مزبور ازهاتف خداوند شاماش بعمل‌آورده نیز ازایشان یادشده‌است . یکبار ازهاتف سؤال شده است که « اسکیتهائی که وارد ناحیهٔ مانّائیان شده‌اند چه نیّتی دارند »[۷۸] . در چند سؤال دیگر نیز ـ بمناسبت قیام عظیم مادیها کـه مانّائیان و کیمریان نیزدرآن شرکت جسته‌اندـ ازاسکیتها نام برده شده[۷۹] . وسرانجام سؤالی دربارهٔ عاقبت اتحاد با « پارتاتوآ » پادشاه (کشور)«ایشکوزا» کـه محلّ آن مشخّص نشده ، بعمل آمده است . جالب است که آشوریان ـ بنا بر آنچه گفته شد ـ رئیس اسکیتها را « پادشاه » میشمردند وآنهم « پادشاه » « کشور » معینی‌والبته منظورنظر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایشان از «کشور ایشکوزا» میهن اسکیتها ـ در آنسوی کوه قفقاز ـ نبوده است. وچون ازهاتف سؤال شده‌است که آیا شاهزاده خانم آشوری را بزنی به «پارتاتوآ» بدهند یانه، وبدیگرسخن، موضوع ازدواج سیاسی بمیان آمده، شکی نیست که صحبت برسرعقد اتحاد باکشور معیّن ومشخصی، که درحدودعرصهٔ فعالیتهای‌سیاسی آشور قرارداشته،بوده است نه دوراز مرزهای آن.

«پادشاهی آشکوز» (به نحوهٔ تحریری که مبتنی‌بیك سبوقدیمی متن‌است: «پادشاهی اَشکناز») [۸۰] در منابع قدیمی عبری و بخصوص «کتاب ارمیاءِ نبی» و در قطعه‌ای که بتاریخ ۵۹۳ ق. م. است [۸۱] نام برده شده و ضمناً این را بگوئیم که در ردیف‌اورارتو ومانّا ـ چون پادشاهیهائی که تابع‌ماد هستندوصف شده‌است. آخرین باری که منابع شرقی ازاین پادشاهی یاد میکنند در نیمهٔ نخستین قرن ششم قبل از میلاد است. این تاریخ مربوط باصطلاح «فهرست اقوام» ـ یاجدول نامهای‌اخلاف موهوم نوح ـ است (که یهودیان آن عصر وی را نیای اصلی اقوام گوناگون میشمردند) که بعدها به‌آنچه اصطلاحاً «قاعدهٔ کاهنان» نامیده شد منضم گردید (اثر قرن پنجم قبل ازمیلاد) وسپس بانضمام آن به سفر پیدایش تورات ملحق شد. اینجا آشکوز (اشکناز) با «ریفات» و«توهارما» (ارمنستان‌صغیر) بعنوان «پسران» گومر یعنی کیمریان نام برده شده است.

موارد تذکر اسکیتهای «شکودا» درآثار شرقی‌بهمین‌محدوداست. البته‌اگر ازاین نکته صرفنظر شود که گاهی اسکیتها درزیرعنوان عمومی‌تر «کیمریان» ویا «اومان ـ ماندا» مستور میباشند. بطوریکه دیدیم منبع باستانی عبری «آشکوز» را درمفهوم «گومر» یعنی کیمریان گنجانده است [۸۲]. درنظرمشرق زمین درقرنهای هفتم تاپنجم ق. م. اسکیتهای ـ «شکودا» یکی ازقبایل کیمری بودند.

بعضی از کشفیات باستانشناسی وازآنجمله حفریاتی که در «کارمیر ـ بلور»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نزدیك ایروان و «کارکمیش» در کرانهٔ شعبهٔ فرات ـ درشمال سوریه ـ ودرفلسطین و شمال مصر بعمل آمده وبخصوص گنجی که درزیوه نزدیك سقز، جنوب دریاچهٔ ارومیه، واراضی «مانّا» ـ ی پیشین یافت شده وشامل اشیاء فراوان و گرانبهای آشوری یا آشور واورارتوئی ومانّا ـ ئی است، و بزعم برخی محققان نشان میدهد که منشأ بسیاری ازپدیده‌های هنراسکیت آسیای مقدم میباشد ـ . . . اینها همه از شواهد اقامت اسکیتها درآسیای مقدم هستند[۸۳]. فعلاً ما بموضوع خاص تعدد نقاطی که باصطلاح پیکان اسکیتی درآنجا یافت شده اشاره‌ای نمی کنیم.

مراتب مذکور فوق عده‌ای ازمحققان را برآن داشت که پندارند درآسیای مقدّم، مرکز اسکیتها ـ حتّی اززمان «آسارخادون» نیز ـ ناحیهٔ «مانّا» بوده‌است و ایشان ازآنجا بکشورهای دیگر دستبرد میزده‌اند ـ و چنانکه هرودوت می گوید (۱، ۱۰۵) و کشفیات باستانشناسی نیز تأیید میکنند ـ حتّی تامصر میرفتند[۸۴].

ولی تجزیه وتحلیل مطالب منابع این فرض را که اسکیتهادرحدود سال ۷۰۰ م قرن هفتم قبل ازمیلاد مانّا را تابع خویش ساخته باشند تأیید نمیکند، زیرا که مانّا در آن زمان وبعد ازآن ـ چنانکه خواهیم دید ـ کماکان پادشاهئی مستقل و مهم بوده است وحتّی مرزهای خویش را توسعه میداده. کشف گنج نزدیك سقز نیز فرض وجود مرکزاسکیت را درخاك مانّا تأیید نمیکند. زیرا دلیلی دردست نیست که اشیاء مذکوررا اسکیتها از اورارتوئیان و آشوریان و مانّائیان غارت کرده در آنجا باقی گذاشته باشند وبرعکس مانّائیان ازآشوریان واورارتوئیان و اسکیتها نربوده ومدفون نکرده باشند[۸۵]. برعکس چون بعضی ازاشیاء این دفینه ـ با اینکه تاحدی باصطلاح از «سبك بدوی اسکیتها» حکایت می کنند ـ ولی تاریخ آنها مدتها قبل ازظهور کیمریان واسکیتهادرآسیای مقدم است. بدین سبب بایدبا آندره گدار که شرح اشیاء دفینه را منتشر کرده همرأی شد که میگوید منشأ اغلب مصنوعات

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هنری دفینهٔ سقز همان ناحیهٔ سقز است. کدارنظرهای فراوانی ابرازمیدارد کهاشیاء مزبور آثار هنرساکنان اصلی آذربایجان وجبال زاگروس وبخصوص سرزمین «مانّا» میباشند وآنچه «سبك بدوی اسکیت» نامیده میشود نیز منشأ مادی و مانّائی دارد ودرزمان اقـامت اسکیتها درآسیای مقدم پدید آمده است. ولی حتی اگر دفینه واقعاً متعلق باسکیتهائی که موقتاً درمانّا اقامت داشتند باشد (اقامت موقتی ایشان در آنجا حقیقتی است که بوسیلهٔ اسناد ومدارك تاریخی گواهی شده است) نیز نمیتوان

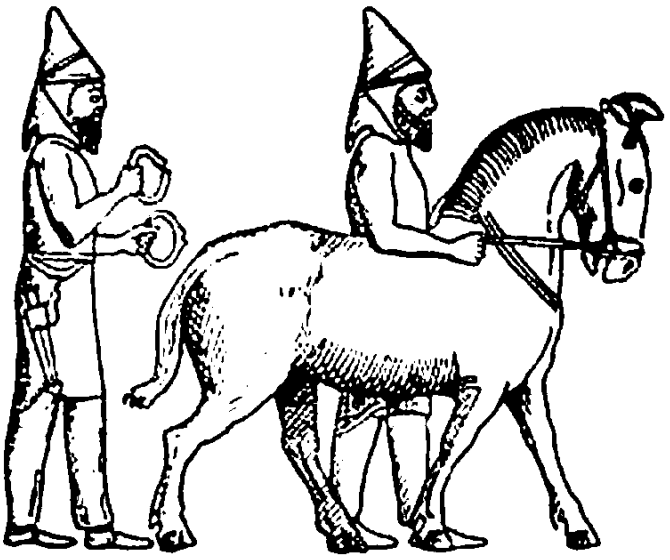

۴۲ــ سکاپان «تیزخود». ازنقش برجسته‌ای در استخر (پرسپولیس). قرن پنجم ق. م.

چنین استنتاج کرد که «مانّا» را واقعاً اسکیتها تسخیر کرده بوده‌اند و «پادشاهی اسکیتها» همان خاك مانّا بوده است. مندرجات «کتاب ارمیاء نبی» که ازپادشاهی اسکیت ـ جدا ازمانّا ـ یاد میکند باچنین استنتاجی تناقض دارد. درواقع اسکیتها ممکن است موقتاً ـ گاه چون متحد و گاه چون دشمن ـ درمانّا اقامت داشته بودند.

ولی دراینکه «پادشاهی اسکیتها» را باید درمجاورت مـاد و بخصوص مانّا جست شکی نیست. مدارکی دردست است که درپایان قرن ششم و آغاز قرن پنجم ق. م. اراضی مسکون توسط اسکیتها جزو ساتراپی ماد بوده.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرودوت می گوید که درساتراپی مزبور مادها و «پریکانیان»[۱] و «اورتو-کوریبانتیان»[۲] میزیستند. اصطلاح اخیر ترجمهٔ کلمهٔ پارسی‌باستانی تیگراخئودا tigraxnuda (یا «تیزخودان») است که عادةً یکی از گروههای سکایان آسیای میانه را باین صفت موصوف مینمودند[۸۶]. بااینحال اگر باتکای این نوشته بگوئیم که فهرست ساتراپ نشینها ـ آنچنانکه هرودوت نقل کرده وظاهراً از «هکانهٔ میلتی» اخذ کرده است ـ جزیك مشت نامهای قبایل که خودکامانه وبدون نظم و معنی در کنارهم قرار داده شده، چیزی نیست... کاملاً راه خطا رفته‌ایم. و «یونگه»[۳] چنین کرده‌است وصحت انتساب تیزخودان را به‌قلمرو ساتراپ‌نشین ماد انکارمیکند. ما ناگزیر باردیگر ازاین موضوع سخن خواهیم راند. «یونگه» اظهار میدارد که گویا فقط یکی از گروههای سکایان آسیای میانه خودهای تیز بر سر داشتند و اسکیتهای اروپائی فاقد چنین کلاهی بودند. وی دراین‌طریق چنان‌غلو میکند که میگوید تصاویر سواران تیزخودی که برظروف یونانی قرن هفتم ق. م.[۸۷] نقش است مربوط به سکایان آسیای میانه میباشد وحال آنکه مسلّماً درآن ازمنهٔ کهن یونانیان باسیمای اقوام آسیای میانه آشنا نبودند و تصاویر مزبور مربوط به کیمریان ویا اسکیتهای ـ اشکیدا است. بسیاری ازتصاویر اسکیتهای اروپائی (مثلاً ازآنجمله تصویر ظرف مشهور کولاب که درموزهٔ ارمیتاژ محفوظ است) حتی اسکولوتها را هم باکلاههای تیزوبلند نشان می‌دهند که هیچ تفاوتی باکلاه سکایان نقوش برجستهٔ استخرندارد[۸۸]. گرچه درهیچیك از تصاویر مزبور ـ نه اسکیتهای اروپائی ونه سکایان ـ کلاه به بلندی خودی که برسر «سکونخا»[۴] پیشوای‌سکایان درصخرهٔ بهیستون دیده میشود نمیباشد[۸۹].

بهرحال اگربگوئیم که «اسکیتهای ـ اشکودا» ملقب به تیزخودان درپایان

(۱) Parikan (۲) Ortokoribanti (۳) Yunge (۴) Skunxa

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرن ششم وقرن پنجم قبل از میلاد در قلمرو آنروزی ساتراپ نشین ماد میزیستند کاملاً حق داریم . می‌توان کوششی برای تعیین دقیق محل‌سکونت ایشان نیز بعمل آورد . گفتیم که ـ برحسب نوشتهٔ هرودوت ـ اسکیتها پس‌از دور زدن جبال قفقاز با مادها پیکار کردند ـ یعنی‌میدان نبرد ایشان آذربایجان کنونی‌شوروی‌بود . وچون ـ چنانکه بعد خواهیم دید ـ این واقعه فقط درحدود دههٔ پنجم قرن هفتم قبل از میلاد وقوع یافت پس مسلماً اسکیتهای ـ اشکیدا (اشکودا) قبل از آن تاریخ نیزدر آنجا می‌زیستند .

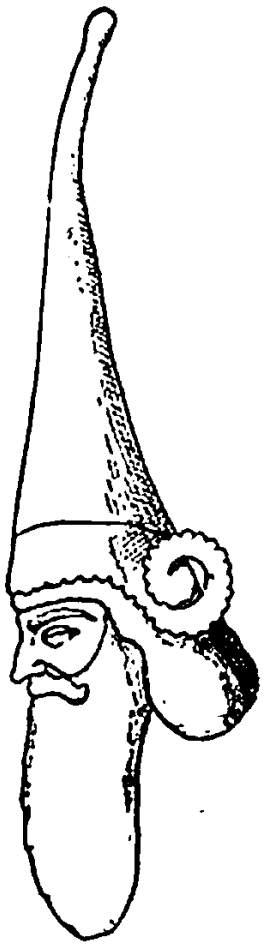

۴۳ـ سکونخا پیشوای سکایان(اسکیتها ، ماساگتها ؟) . پایان قرن ششم قبل از میلاد . نقش‌گرته مانندی از تصویر برجستهٔ صخرهٔ بهیستون

تصورمی‌شوداینکه بعضی‌ازمدارك کیمریان را درقرن هفتم ق . م . به «مانّا» مربوط می‌سازند[۹۰] ـ بنـا بمراتب فوق ـ شامل اسکیتها هم می گردد . فرض‌سیاست تهاجمی‌که واقعاً در آن دوران مانّا تعقیب‌می کرده ، باوجود هجوم‌اسکیتها و کیمریان ـ توأماً ـ بسیار دشوار است . اما اگر صحبت برسر اسکیتهای (چنـانکه بما معلوم است) متحد مانّا بوده باشد ، توجیه سبب اقامت ایشان درآن‌سرزمین آسان است . گذشته از این نمی‌توان بتصور آورد کیمریان واقعی که در آن‌زمان در مغرب آسیای صغیرسر گرم جنگ بودند توانسته‌باشند درعین حال درمانّا نیزمشغول‌عملیات شوند مگراینکه‌فرض کنیم یك گروه منفرد ـ ومجزا ازهم قبیلگان‌ایشان ـ بچنین اقدامی دست زده باشد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی اگر «کیمریانی» که در آن دو سند نام برده شده‌اند ودر اینجا از ایشان سخن گفته می‌شود، همان اسکیتهای ـ «شکودا» باشند، می‌توانیم تاحدی مشخص کنیم که در آنزمان کجا بودند: نویسندهٔ نامهٔ هابل Habl [1] ـ ۱۲۵۷ می گوید که کیمریان به‌آشوریان چنین اظهار داشتند: «مانناثیان پیش شما (می‌مانند)، ما جلوی گامهای خویش‌را گرفتیم» ولی‌بعد در درستی این گفته تردید نشان می‌دهد و توصیه می کند که‌بخاك مانّا ـ که ظاهراً متحد کیمریان‌است ـ حمله شود. ظاهراً مسلم است که «کیمریان» درآنزمان هنوز خارج ازحدود مانّا بودند. ولی کجا؟ درجنوب نبودند؛ زیرا آنجا هنوز جزو متصرفات آشور بود. در غرب هم نبودند؛ غرب جزومتصرفات‌اورارتو بود. و بنا به سؤالی که ازهاتف(Kn.r35) شده‌بود درغرب هنوز صحرانشینان وجود نداشتند. پس می‌توان ازمرزهای شرقی‌وشمالی‌مانّا یکی را انتخاب کرد. ولی‌درآنزمان‌مانّا ازسمت مشرق (چنانکه می‌دانیم. بصفحهٔ۲۷۳ و۲۸۱ وصفحات بعد رجوع شود) محتملاً تا جبال کرانهٔ دریای کاسپی (خزر) ممتد بود ودرآن‌نقاط اسکیتهای صحرانشین ویا «کیمریان» نمی‌توانستند مأمن و مسکنی بیابند. بدین طریق باری دیگر باین نتیجه می‌رسیم که درآغاز قرن هفتم صحرانشینان در شمال مانّا ـ درهٔ ارس ـ و شاید در نقاط شمالی تر قرار داشتند. بهرتقدیر در اواسط قرن هفتم ق. م. «پادشاهی اسکیتها» درهیچ نقطه‌ای باآشور هم‌مرز نبود.[91]

در بارهٔ محل پادشاهی اسکیت یك اشارهٔ دیگر هم وجود دارد. استرابون (XI، ۸، ٤) می‌نویسد که «سکایان درارمنستان[92] بهترین زمینها را تصرف کردند و بنام خویش «سکاسنا» خواندند» استرابون بارها از این ناحیهٔ (سکاسنا) یاد می کند (II، ۱، ۱٤؛ XI، ۱٤، ٤؛ ۷، ۲). دیگرمؤلفان نیز از سرزمین سکاسنا

(۱) R.E. Harper. Assyrian and Babylonian Letters, London 1892

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اطلاع دارند واز آنجمله ناحیهٔ مزبور در تألیفات ارمنی «شاکاشن» نامیده شده ومحل آن را تاحدی بدقت میتوان معلوم کرد. باین معنی که این ناحیه درجنوب مسیر وسطای رود کورا (کرُ)، تقریباً در ناحیهٔ کی روفآباد (گنجهٔ) کنونی، نزدیك نقاطی که ـ برحسب نوشتهٔ هرودوت ـ جنگ میان اسکیتها و ماد ها در گرفت، قرارداشت. از گفتهٔ استرابون چنین برمی آید که ناحیهٔ مزبور را سکایان اشغال کرده بودند نه اسکیتها وظاهراً کلمهٔ «ساکاسن» خود گویای این نکته است. بساتکای مراتب فوق برخی ازمحققان بدنبال آکادمیسین و. و. استرووه [۹۳] رفته مصراً اظهار میدارند که گذشته ازهجوم کیمریان درقرن هشتم واسکیتها درقرن هفتم ق. م. سکایان نیز در قرن ششم قبل ازمیلاد به قفقازحمله کردند. آکادمیسین و. و. استرووه حتّی جنگ ـ آورانی راکه در مقابل کوشش داریوش اوّل (بمنظور تسخیر ارمنستان درسالهای ۵۲ ـ ۵۲۲ ق. م.) چنان شدیداً مقاومت کردند. از ساکنان بومی و طبیعی آن کشور ـ یعنی ارمنیان واورارتوئیان وهوریتیان ـ نشمرده ومعتقد است که ایشان نورسیدگان سکائی بودند که بیش از آنچه مردم محلّ درمقام دفاع از میهن کهن خویش غیرت ومردانگی بخرج دادند، آنان درحفظ مسکن موقت خویش عزم وهمّت ابراز داشتند.

ولی اگر بگوئیم که درآغاز قرن ششم ق. م. هجوم سکایان از مشرق و از طریق خاك ماد صورت گرفته ـ درواقع وجود امپراطوری مقتدر مادرا درآن زمان انکار کرده ایم واین خودکاملاً باتمام مدارك تاریخی مغایر و متناقض است. احتمال اینکه چنین هجومی در دوران فتوحات عظیم کورش وقوع یافته باشد ضعیف تراست. گذشته ازاین مراتب احتمال اینکه قبایل تازهٔ صحرانشین از میان تمام نواحی آسیای مقدّم، قفقاز شرقی را برای تمکّن برگزیده باشند ـ یعنی در سرزمینی که اسکیتهای ـ اشکیدا از طریق دیگرآمده آنرا اشغال کرده بودند ـ اقامت نموده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باشند ، فوق‌العاده ضعیف است . این فرض باقی میماند که سکایان ازهمان راهی که اسکیتها وارد قفقاز شده بودند ـ یعنی معبر دربند ـ به‌آنجا آمده باشند . ولی‌طبق اسنادی کـه س . ت . یرمیان[۹۴] نشان میدهد « ماساگتیان » هم از آغاز قرن اول میلادی درشمال آبشوران تا رود سمور زندگی می کردند واین احتمال که سکایان قبل ازایشان درآنجا مستقر گشته ودرنقاط جنوبی‌ترازمحل‌ایشان ونزدیك کی‌روف‌ـ آباد (گنجه) تمکّن اختیار کرده باشند ، قابل قبول نیست .

بدین سبب بـاحتمال اقوی استرابون دراین مورد اشتباه کرده است . و این اشتباه طبیعی است زیرا پـارسیان (ومحتملاً مادیها) نیز تمـام صحرانشینان را « سکایان » مینامیدند ، همچنانکه یونانیان‌ایشان را «اسکیت» وبابلیان «گیمّی‌ری» می‌خواندند . باید درنظر گرفت که « تیگراخئودا » (تیزخود) کـه منبع هرودوت « اورتوکوریبانتی » میخواند لقب سکایان است . اگر تصدیق کنیم که اسکیتهای ـ اشکودا (چنانکه ازگفتهٔ هرودوت بر می‌آید) واقعاً ازآن سوی ولگا آمده باشند یعنی منشأ آن قبیله ازآسیای میانه بوده ، احتمال صحت لقب فوق بیشتر می‌شود . بنابراین می‌توان حدس زد کـه « ساکاسنـا » (« ساکا ـ شایانا » ـ ی ایرانی یعنی « سرزمین زیستن سکایان ») نام رسمی بود که مـادیها بر مرکز و هستهٔ سرزمین پیشین پادشاهی اسکیتها نهاده بودند . وما باید سرزمین مزبور را میان رود کورا و ناحیهٔ شمال کی روفآباد (گنجه) واراضی اطراف دریاچهٔ ارومیّه متعلّق به مانّا ، در جنوب ارس جستجو کنیم .

محك صحت این‌نظر وتعیین محل پادشاهی‌اسکیت بدین گونه ، فقط کشفیّات باستانشناسی است وبس . متأسفانه درآن ناحیهٔ آذربایجان پژوهشهای باستانشناسی کافی بعمل نیامده است . وقبرستانی که در « مینگه چائور » مورد تحقیق عمیق‌قرار گرفته دراقصی مرز سرزمین منظور ما است . اینجا هم ، مـانند دیگر نقاط غربی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ومرکزی وشرقی قفقاز ، قشری‌ازاشیاء « اسکیتی » که در کناراسکلتهای‌درازکشیده مدفون شده‌اند ومربوط بـه قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد[۹۵] میباشند (از قبیل پیکان تیر وآئینه وغیره) دیده می‌شود ـ گرچه برروی‌هم ومجموعاً بااشیاء مکشوف درناحیهٔ ساحل شمالی دریای سیاه تفاوت دارند .

از ویژگیهای این مکشوفات اسکلتهای بسیار بلند قامت میباشد[۹۶] . سفالینهٔ مکشوف در گورهای مینگه چائور (دراین گروه) ازسفالینهٔ‌اسکیتی همان زمان که در اوکراین و قفقاز شمالی کشف گردیده متمایز است و مسلماً ـ چنانکـه انتظار میرفته ـ ساخت محلّ میباشد . گورهای مذکور در « مینگه چائور » . ممکن است مختلط بوده یعنی‌متعلق به اسکیتها (اشکیدا) ومردم محلّی ، پادشاهی‌اسکیت »

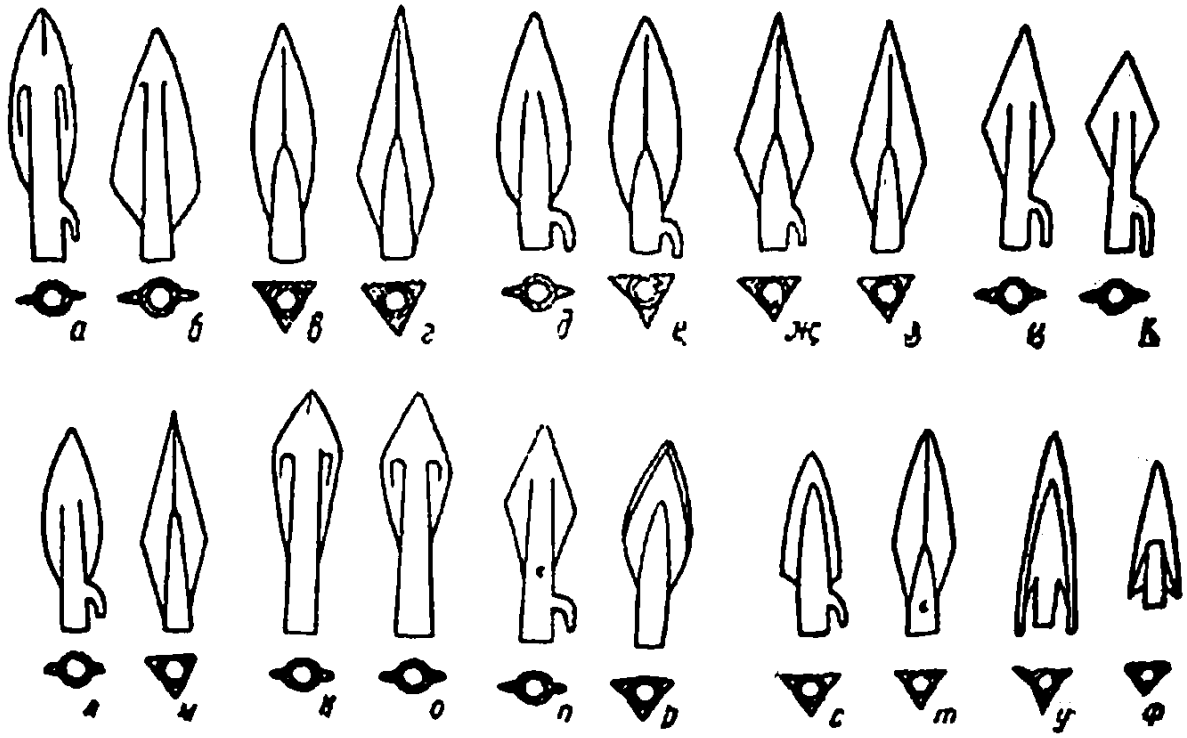

٤٤ـ نارکهای اسکیت ـ مادی . a—b از هاپکارد ، بخش مرکزی اورارتو ؛ 2 از کوپراق قلعه (روستای‌بیلی ـ حومهٔ توشپا پایتخت اورارتو) ؛ d,e ـ ازآشور ، بخش مرکزی آشور (مادیها در۶۱٤ ق . م . آنجا را مسخر ساختند) ؛ g) +(ـ ازدیوارهای استحکامات شهر بابل(پارسیان بکومك‌لشکریان مادی در۵۳۸ بابل‌را تسخیر کردند)؛ i,k ـ از نارس درکیلیکیه (جنوب‌شرقی‌آسیای صغیر) ؛ mn ـ از هرار (فلسطین)؛ H ـ از سامناود (کرجستان) ، پایان قرن هفتم ق . م . ؛ o—p ـ ازآکیر(ورناك ـ ارمنستان) قرن ٤ـ۵ ق . م . ؛ نارکهای متشابهی درگنجابك (آذربایجان) نیزپیدا شده است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باشند . مجموعه‌های متشابهی که شاهد نفوذ « اسکیتها » هستند در دیگر بخشهای قفقاز نیز وجود دارد .

اینکه مجموعه‌های باستانشناسی مینکه چائور (مربوط بزمان « پادشاهی اسکیتها ») ودیگر مجموعه‌های متشابه موجوددر قفقاز . چندان شباهتی بامجموعه‌های « کالاسیاك » اسکیتی ناحیهٔ کرانهٔ دریای سیاه ندارند نباید موجب نگرانی ماشود . اوّلاً اسکیتهای ـ اشکودا و کیمریان ـ مسلّماً درمیان اهالی محل ـ که تودهٔ اصلی مردم آن سرزمین را تشکیل میدادند ـ مانند قشر ضعیفی کم بودند . مردمی که اصطلاحاً « اسکیت » نامیده می‌شدند واز آنجا بسوی داخل آسیای مقدم حرکت

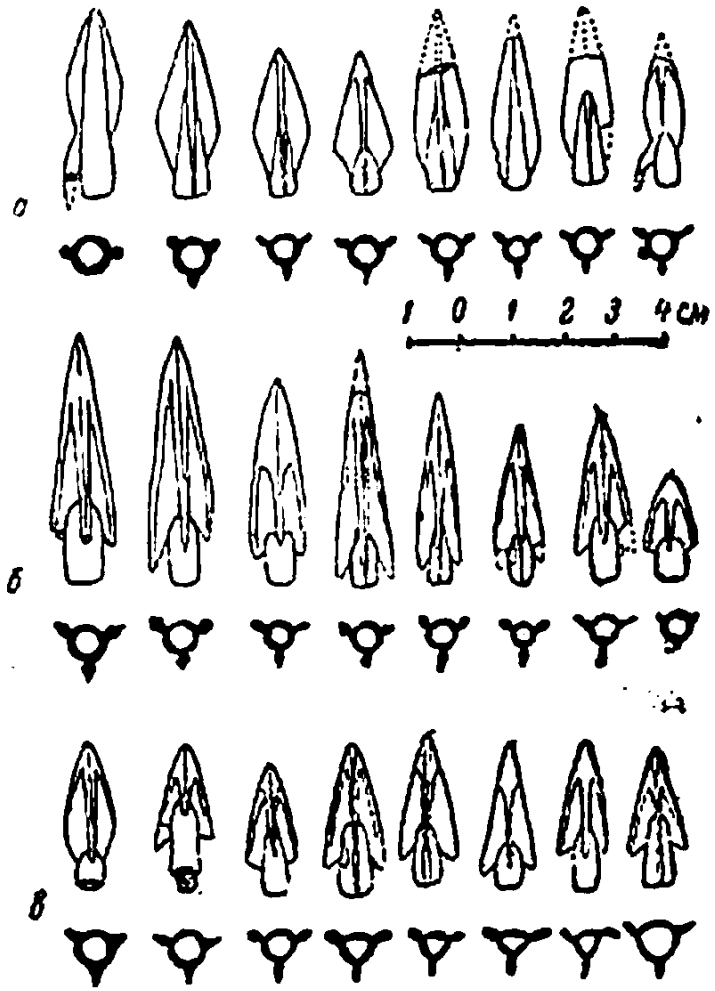

۴۵ـ نوکهای اسکیت ومادی‌ازمدفنهای قرنهای هفتم وهشتم ق . م . در مینکه چائور (آذربایجان شوروی) .
A ـ پایان قرن ۶ـ۷ قبل ازمیلاد ؛ B—Б ـ قرن ۴ـ۵ ق . م .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کردند ، بی‌شك بخشی ازمردم محلّی قفقازرا ـ که درآن‌زمان‌بیشترنیمه صحرانشین ویا حتّی صحرانشین شمرده میشدند ، نیز شامل بوده‌اند[۹۷] .

ثانیاً ـ پیشتر گفتیم ، قبایلی که درقرن هفتم باین نقاط آمده بودندازنظر گاه باستانشناسی « ماقبل اسکیتی» بودند و بدین سبب نیزنباید انتظار داشت که از هر جهت وکاملاً باعلائم وآثار « اسکیتی» مطابقت‌داشته باشند .

تکامل اسکیتهای آسیای مقدّم ممکن است ازبسیاری‌جهات درطریق‌مستقلّی سیر کرده باشد . واگر بااینحال بسیاری ازویژگیهای فرهنگ اسکیتهای آسیای مقدّم (که بظنّ غالب کیمریان بعدی را هم باید جزو ایشان شمرد)[۹۸] قرابت‌نزدیك ایشان را بااسکیتهای نواحی‌ساحلی شمال دریای سیاه می‌رساند ، برای من این‌نکته روشن نیست که آیا اسکیتها وکیمریان این ویژگیها را ازمیهن خویش ـ درقرن هشتم وهفتم قبل ازمیلاد ـ باخود آوردند و یـا برعکس بخشی ازآن خصوصیات در اراضی جدید ـ یعنی آسیای‌مقدم ـ پدیدآمد وبعدها ـ درنتیجهٔ مرابطاتی که میان صحرانشینان اینسو وآنسوی جبال قفقاز وجود داشت وهرگز قطع نشده بود ـ از سرزمین جدید به ناحیهٔ شمالی دریای سیاه منتقل شد . و یـا اینکه ویژگیهای مذکوردرنقطهٔ دیگری ـ مثلاً آسیای میانه ـ بوجودآمد وازآنجا به‌نواحی‌ساحلی دریای سیاه وخاورنزدیك نشر کرد . آنچه گفته شد بخصوص بموضوع محل و منشأ پیکانهای‌معروف «اسکیتی» نیزمربوط است . مجموع‌این‌مسائل رابابد باستانشناسان حل کنند وما دراین‌باره نظری اظهار نمی کنیم .[۹۹]

بطورخلاصه می‌توان گفت که درآغازقرن‌هفتم ق . م . چند عامل بسیارمؤثر درتاریخ روابط خارجی ماد ظهور کرد : اولاً کیمریان بودند که در قرن هشتم از آنسوی جبال قفقاز به بخش غربی و شاید مرکزی قفقاز نفوذ کردند و نخست با اورارتو درگیرشدند وسپس درحدود دههٔ هفتم قرن‌هفتم قبل‌ازمیلاد با « روسا »ـی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دوم پادشاه اورارتو عهد اتحاد بسته ، فریجیه را که در آسیای صغیر دولتی سرشناس و

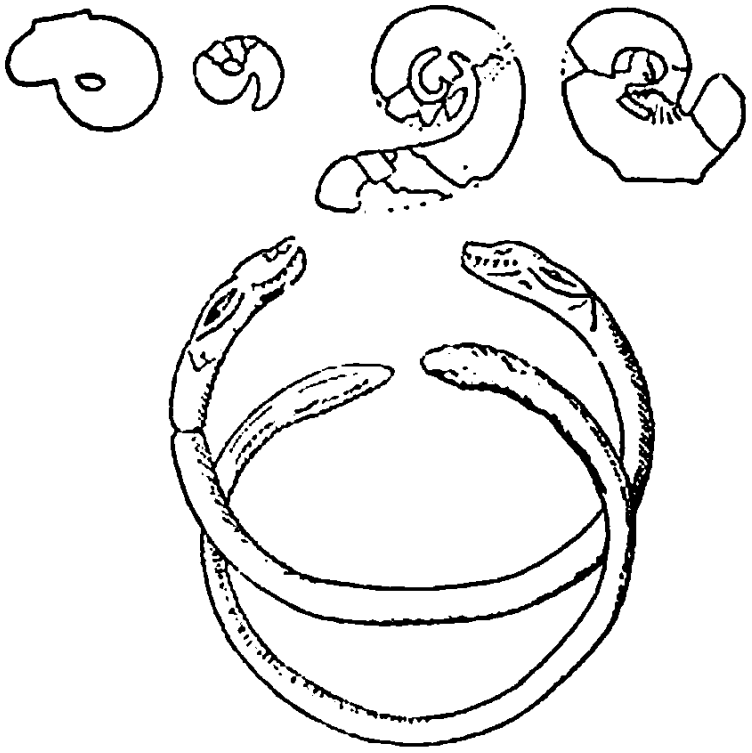

۴۶ـ تزئینات نوع اسکیتی از کوری مربوط به قرن ۶ـ۷ ق . م . درمیکه چاتور (آذربایجان شوروی)

رهبر بود و مدتی در آنجا فرمانفرمائی می کرد تار و مار کردند . چون اصطلاح «کمیریان» ـ بویژه درمتونی که بلهجهٔ بابلی ـ زبان اکدی ـ نوشته شده ـ مربوط بدیگرصحرانشینان نیز می‌باشد ، معلوم‌نیست که آیا یکی از دسته‌های کیمری در قفقاز باقی‌مانده سپس درخاك مانّا وحتی‌ماد نفوذ کرد ویا در موارد مربوط صحبت از اسکیتها درمیان است (نه کیمریان بالاختصاص) .

ثانیاً ـ اسکیتهای ـ اشکیدا عامل نوینی‌بودند . شاید اسکیتهای ـ اشکیدا که یکی‌ازقبایل ایرانی آسیای میانه را تشکیل می‌دادند ازطریق معبر دربند وارد قفقاز شرقی‌شده ودر رأس (احتمالاً درجلگهٔ میان ناحیهٔ کی‌روفآباد [گنجه] وارس و بهرتقدیردرنواحی جنوبی‌تر ، تا ارومیه) یك اتحادیه نیرومند سیاسی (پادشاهی) که درتاریخ قرن‌هفتم قبل‌ازمیلاد نقش مهمی‌را بازی کرد ، قرار گرفتند . بخصوص

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اتحاد بین اسکیتهای ـ اشکیدا و ماننا اهمیت فراوان داشته است .

۳ـ وضع سیاسی « ماننا » وماد بعداز سال ۷۰۰ ق.م.

چنانکه درفصل پیش گفتیم ماننا درپایان قرن هشتم ق . م . ازمبارزهٔ آشوربا اورارتو استفاده نموده قدرت خویش‌را افزون کرد وسراسر ناحیهٔ دریاچهٔ اورمیه را ـتا جبال ناحیهٔ سوم وبخشی‌ازناحیهٔ چهارم نقشهٔ ما ـبزیراطاعت خود درآورد(شاید باستثنای کرانهٔ غربی [۱۰۰] و بخشی از ساحل شمالی دریـاچهٔ ارومیه که در دست اورارتو باقی ماند) . محتملاً ماننا از طرف شمال هم با پادشاهی اسکیت هم‌ـ مرز شد .

نام شاهی که درآنزمان بر ماننا حکومت می کرد درست معلوم نیست . شاید وی همان مرد ماننائی باشد که بنام آشوری « بل خابو » موسوم بوده و در یکی‌از نامه‌های بایگانی سلطنتی آشوراز وی یاد شده است . [۱۰۱] درهرحال وی فرمانفرمای مقتدری بود .

وضع سرزمین اتحادیهٔ قبایل ماد بمراتب بد تر بود . بخش اعظم ماد مرکزی (قسمت علیای درهٔ قزل اوزن وناحیهٔ همدان ـ قزوین و بطریق اولی نواحی غربی آنجا) را آشوریان جزو امپراطوری خویش‌ساخته وبچند ایالت زیرتقسیم کردند : زاموآ (شمال سلیمانیه) ، پارسوآ (ناحیهٔ علیای دیاله که مرکزآن‌دژینکوربود) ، « کیشه سو » (که مرکزآن دژی بود بهمین‌نام [۱۰۲] ـ ناحیهٔ بخش‌علیای قزل‌اوزن) ، مادای یا ماد ـ بمعنی‌بسیارمحدود (محتملاً پائین تراز « کیشه سو » درمسیرقزل ـ اوزن)[۱۰۳] ، ساپاردا[۱] (که پیشتر بخشی‌از ناحیهٔ خارخار بود و محتملاً در جنوب خط زنجان ـ قزوین قرارداشت)[۱۰۴] ، خارخار (که مرکزآن دژی‌بود بهمین‌نام[۱۰۵] درمغرب همدان) ، بیت‌ـکاری (ناحیهٔ همدان) [۱۰۶] ، « آراپخا » (که مرکز آن

(۱) Saparda

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شهر آراپخا ـ یا کرکوك کنونی بود ـ و ظاهراً بخشی از ناحیهٔ پیشین نامار و حتی ناحیهٔ جنوب شرقی درهٔ دیاله را شامل می گشت) و« بیت ـ هامبان » (در مغرب کرمانشاه کنونی) .

با اینحال ، باستثنای نواحی زاموآ و پارسوآ و آراپخا ـ که آشوریان در آنجا کاملاً استوارشده بودند (وبخشی از این نواحی حتی در خارج از حدود تاریخی ماد قرارداشت) ودر آغاز قرن هشتم ق . م . عدهٔ کثیری بیگانگان در آن میزیستند ـ قدرت آشوریان در نواحی دیگر ماد نسبةً ضعیف بود . فرمانروائی ایشان بسته بچند قلعه بود که توسط سوریان و فلسطینیان و بابلیان (قلعهٔ الن زاش ، خار خار ، کیشه سو وغیره) مسکون گشته دراطراف دژها ـ همه جا ـ قدرت واقعی در دست پیشوایان و « خداوندان دهکده ها »[۱۰۷] ـ که بیشترشان به عشیرتها و خاندانهای پیشین پیشوایان منتسب بودند ـ قرارداشت . و آشوریان فقط بزور سلاح ولشکر کشی می توانستند ازمردم مالیات وصول کنند .

در جنوب نواحئی که مطیع آشور گشته بودند ، « اللی پی » (شاید همان « الی مائید » مؤلفان باستان باشد که مرکز آن نزدیك کرمانشاه بود) قرارداشت که پادشاهی کوچکی بود نیمه مستقل ، ودورتر بسوی جنوب کشور عیلام قرار داشت .

درمشرق نواحی مسخرهٔ آشور سرزمین قبایل ماد که پیشوایانی بنام «خداوندان دهکده‌ها » داشتند و مسخر آشور نگشته بود قرارداشت . بخش قابل ملاحظه‌ای از این نواحی را صحرانشینانی که اسب می پروردند (« آریبی » ـ های شرق) وبرروی هم ازلحاظ اقتصادی بمراتب ازنواحی غربی عقب‌تر بودند اشغال کرده بودند ومسلماً مانا ازلحاظ پیشرفت وتکامل درمیان آنان مقام اول را حایز بود .

متأسفانه تاریخ زمان « آسارخادون » در آشور آنچنانکه باید و شاید روشن نیست ـ زیرا سالنامه‌هائی ازوی در دست نمی‌باشد وفقط نوشته‌هائی باقی مانده که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جریان لشکر کشیها را بطورکلی از نظر گاه جغرافیائی شرح داده است . معهذا آنچه اصطلاحاً « تاریخ بابلی » خوانده می‌شود و مهمترین وقایع بابل و ممالك مجاور آنرا بترتیب تاریخ وقوع ضبط کرده . نقطهٔ اتکائی شمرده می‌شود . ولی متأسفانه تاریخ سال و مه وقایعی که در عهد سلطنت « آسارخادون » در سرزمین ماد رخ داد مستقیماً ذکر نشده ـ گرچه روشن است که وقایع مزبور می‌بایست پیش‌ازسال ۶۷۳ ق . م . وقوع یافته باشد .[۱۰۸]

چون وقایع ماد بنفع آشور نبود ، گزارشهای رسمی در آن باره خاموشند و ما بطورکلی بوسیلهٔ یك سلسله متون بریده بریده و ناقص که درطی آن سؤالات « آسار-خادون » از هاتف خدای شاماش طرح شده ـ ازوقایع مزبوراطلاع حاصل کرده‌ایم . سؤالات مزبور تاریخ ماه و روز را واجداست ولی سال آن معلوم نیست .

۴۷ـ شاه آسارخادون . ازنقش برجستهٔ آشوری . قرن ۷ ق . م .

با اینحال برغم همهٔ این دشواریها می‌توان ترتیب وقوع وقایعی را که در عهد سلطنت « آسارخادون » در شمال ومشرق کشور جریان داشت معین کرد .

در ژانویهٔ سال ۶۸۰ ق . م . «سیناخریب» پادشاه آشور هنگام عبادت بدست یکی از پسران خویش کشته شد . در سرزمین بین‌النهرین شمالی جنگ خانگی درگرفت وبفرار دو تن ازپسران «سیناخریب» بناحیهٔ کوهستانی نیمه مستقل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« شوبری »[1] ـ درجنوب غربی فلات ارمنستان ـ پایان یافت ودرآخر آن سال برادر سوّمی که هواخواه فرقهٔ کاهنان و بازرگانان بود و آسارخادون نام داشت برتخت سلطنت جلوس کرد .

نخستین سالهای سلطنت پادشاه جدید آشور بیشتر صرف اقدامات پیچ درپیچ سیاسی و نظامی دربابل شد . ولی در سال ۶۷۹ ق . م . ـ چنانکه پیشتر گفته شد ـ کیمریان بحدود آشور دستبرد زدند[109] . دراین باره سه گزارش محفوظ مانده است . درنوشته‌های آسارخادون چنین مذکور است : « . . . اما تئوشپای[2] کیمری ـ اومان ـ ماندا را[110] که مکانش دوراست ـ با لشکریانش درسرزمین «خوبوشنا»[3] شکست دادم .» وسپس ازلشکرکشی آشوریان بنواحی مختلف جنوب شرقی آسیای صغیرسخن‌می گوید . درآنچه اصطلاحاً « تاریخ بابلیB » نامیده می‌شود چنین نوشته شده : « در سال دوم . . . . [کیم] ریان به آشور حمله کردند و در آشور منهزم [شدند] »[111] . یك تاریخ دیگر بابلی که اصطلاحاً « تاریخ آسارخادون » نامیده می‌شود اطلاعاتی مشروحتر بدست می‌دهد و می گوید : « سال دوم . . . کشتار در (کشور) بود [آ] ئوآ[4] و(کشور) کیمریان در کوشخنو[5] (وقوع) یافت »[112] . متأسفانه محل « بودائوآ »[113] و« کوشخنو» معلوم‌نیست . اما راجع به « خوبوشنا » ـ چنانکه پیشتر گفتیم ـ در بارهٔ محل آن دو فرض وجود دارد[114] وفرض محتمل تر آن است که خوبوشنا نقطهٔ مسکونی بوده است در طرف غربی جبال « تاور » و جنوب شرقی آسیای صغیر .

باری بالنتیجه آشوریان حملهٔ کیمریان را بمرز های خویش دفع کردند . درهمان سال ۶۷۹ می‌بینیم که عده‌ای از کیمریان‌در آشوردربرابرمزد بسپاهیگری اشتغال دارند[115] زیرا که ظاهراً امربصلح با کیمریان انجامید ویا لااقل بابخشی از

(۱) Šubri (۲) TeuŠpa (۳) XubuŠna (۴) Bud[a]ua (۵) KuŠexnu

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایشان مصالحه برقرار شد. باید لشکر کشی آشوریان را علیه فرمانفرمایان آسیای صغیر ـ که در نوشته های مزبور بعد از قشون کشی علیه « تئوشپای کیمری منقول است ـ درهمان تاریخ ویا اندکی بعداز آنزمان دانست.

چنانکه گ. آ. ملیکی شویلی ثابت کرده، « روسا » ـ ی دوم پادشاه اورارتو[۱۱۶] در ۶۷۶ یا ۶۷۵ قبل ازمیلاد باتفاق کیمریان علیه فریجیه لشکر کشید ودرسال ۶۷۲ ـ ۶۷۳ ق. م. آسارخادون بهترین مناسبات دوستانه را با « روسا » داشته است،[۱۱۷] و این وقایع وجود صلح و آشتی را درآنزمان با کیمریان تأیید می کند ولی چیزی از عقد اتحاد « روسا » ـ ی دوم با کیمریان نگذشت که این دوستی و اتفاق در نظر آشوریان خطرناك جلوه کرد وسؤالی از هاتف بعمل آمد که در دست است ـ مبنی براینکه آیا ازاین اتحاد خطری متوجه متصرفات آشور درشوبوریه ـ درمرزاورارتو ـ نخواهد گردید ؟

بدین سبب بنظرمی آید که از ۶۷۹ تا ۶۷۲ ق. م. روابط آشور با کیمریان صلح آمیز بوده است. و بیشتر گمان می رود که مقصود از « کیمریانی » که درسؤالات مطروحه دربرابرهاتفان ذکر شده وچون دشمنان آشور معرفی شده اند اسکیتهای ـ اشکیدا بوده اند (سؤالات بلهجهٔ بابلی نوشته شده و چنانکه پیش گفتیم در اینگونه موارد استعمال کلمهٔ « کیمریان » درآن زبان دیده شده است).

سلسله سؤالات بریده بریده ای که در برابر هاتف طرح گردیده مربوط به سالهای ۶۷۵ تا ۶۵۰ ق. م. است[۱۱۸] ومقطعاتی که از دوران سلطنت آشور بانیپال (بعد از ۶۶۹ ق. م.) دردست است بمراتب کمترمیباشد. اکثر مقطعات مربوط به سالهای ۶۶۹ ـ ۶۷۴ است. واز نظرگاه ماجالب ترین مقطعات ـ یعنی آنهائیکه مربوط به مانا وماد میباشد ـ را می توان بااطمینان تمام مربوط به سالهای ۶۷۳ ـ ۶۷۴ ق. م. دانست، زیرا وقایع مانا قبل ازآن درنوشته های آسارخادون (که

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاریخ تحریر آنها قبل از ۶۷۳ است) منعکس شده است[۱۱۹] .

چهارسلسله وقایع منعکس در سؤالات ، مربوط باین دوره میگردد : وقایع مانّا ، وقایع ماد مرکزی ، وقایع آسیای صغیر[۱۲۰] و وقایع مصر . بدیهی است که وقایع مانّا وماد مرکزی بیشتر باید مورد علاقهٔ ما باشد .

دراینجا این پرسش پیش می آید : که آیا میان وقایع مانّا ووقایع مادمرکزی رابطه‌ای وجود داشته است یانه ؟ محققان متقدّم این دوسلسله وقایع را ازیکدیگر جدا دانسته‌اند ووقایع اوّلی را بالشکر کشی آسارخادون علیه مانّا وایشپاکای[۱] اسکیت یکی دانسته ووقایع ماد را ـ چون نامی از « کیمریان » درآن برده شده ـ همان لشکر کشی میشمارند که علیه تئوشپای کیمری بعمل آمد . وضمناً میگویند ساپاردا که درطی وقایع اخیر ازآن یاد شده همان صحرا نشینانی میباشند که به لیدی هجوم کرده بودند وبعدها پارسیان آنان را « سپاردا » نامیدند (بنام پایتخت لیدی که بیونانی ساردا شده)[۱۲۱] . ولی مسلّماً در سؤالات مزبور منظور نظر همان ناحیهٔ « سپردا » ویا « شاپاردا » ـ ی ماد است که بارها درمنابع آشوری از آن نام برده شده[۱۲۲] . چون اکنون این نکته ثابت شده که لشکر کشی علیه « تئوشپا » در سال ۶۷۹ ق . م . وقوع یافت آنرا (آن لشکر کشی را) نمی‌توان با سلسله وقایع مادمرکزی که درسؤالات از هاتف مذکوراست وابسته ساخت . زیراوقایع مزبور ـ چنانکه دیدیم ـ مربوط به سالهای ۶۷۳ ـ ۶۷۴ میباشد . گذشته‌ازاین « پارتاتوآ » پادشاه اسکیت که نامش درضمن شرح وقایع مزبور آمده بی‌شك همان « پروتوتی »[۲] پدر مادیا است که هرودوت ذکر کرده ودراواسط قرن هفتم قبل از میلاد فعالیت مینموده است . بدین سبب باحتمال اقوی وی قبل ازمادیا بوده وبنابراین باید بعد ازایشپاکای (که درنوشته‌های آسارخادون بمناسبت لشکر کشی مانّا نام برده شده

(۱) Išpaka (۲) Prototi

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وبرحسب مفهوم متون درعهد وی کشته شد) قرار گیرد .

بنا بمراتب فوق بنظرمابالطبع باید وقایع مادمرکزی را باوقایع‌مانندمربوط شمرد و اتفاقات نخستین را درواقع دنباله ویاانعکاس پیش آمد های آخری دانست . باقبول این نظر میکوشیم تا اطلاعاتی راکه از سؤالات مطروحه دربرابر هاتف می‌توان استخراج کرد بترتیب تاریخ وقوع مرتّب کنیم وجریان احتمالی وقایع را معلوم سازیم[۱۲۳] .

بنظرمن قدیمترین‌اسناد مربوط به سلسله وقایع ماد سؤالاتی است که در بارهٔ وصول خراج ازایالات مادی آشور بعمل آمده بدین شرح :

KI./22/. Kn /32/-33/. KI./19/20/. Kn./ 30/31/. KI./ 14 .

بسیار جالب است که فقط درایالات ماد وصول خراج بمنزلهٔ یك لشکر کشی پرخطر بود ـ بطوریکه ناگزیر در بارهٔ عاقبت وانجام آن می‌بایست ازهاتف سؤال کنند[۱۲٤] .

محتملاً پیام سه تن ازفرمانفرمایان ماد شرقی ـ که‌توسط مردم عاصی ازمحلّ خویش بیرون رانده شده بودند ـ بمقامات‌آشوری آغاز وقایع ماد بشمار میرود . این آخرین واقعه‌ایست که درروایات متقدّم نوشته‌های آسارخادون[۱۲۵] ذکر شده و درعین‌حال شرح‌آن(ازلحاظ جائی که درنوشته دارد) ازحدودجغرافیائی، که همواره در نوشته‌های مزبور مرعی گردیده ، خارج است و بنابراین گمان میرود مربوط بوقایعی است که آخرسر وقوع یافته وبعدها شرح آن را به طرح آماده و موجود افزوده‌اند وازآنجائیکه نوشته‌های منظور قبل‌ازسال ٦٧٤ ق . م . تحریرشده ، آغاز وقایع مادرا نیز باید بهمان سال مربوط دانست . نوشته های آسارخادون[۱۲٦] دربارهٔ آن وقایع چنین است:

سپاهیان آشور به « کشور مادهای دوردست » لشکر کشیدند ـ درمرزبیابان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمکزار (دشت کویر) وپای کوه بیکنی (دماوند)[۱۲۷] وناحیهٔ « پاتشوعارا » (بزبان پارسی‌متوسط : پدشخوار[۱۲۸] وبزبان پارسی باستانی : پاتیشهووار ـ Pātiš(h)uvar ودر روزگار متأخرتر خُوآرن) . دراین میان دو « خداوند دهکده » (بل‌آلی Bēlāli) دستگیر شدند ـ یکی بنام ایرانی «شی‌تیرپرنه» Šitirparna (= Čiϑrafarna ـ «افتخار اخلاف ») ودوّمی بنام « اپاردو » ـ که شاید نامی «عیلامی ـ کاسپی » باشد ـ موسوم بود[۱۲۹] و کسان واطرافیان ودامهای ایشان نیز بدست آمدند[۱۳۰] .

ظاهراً سؤال ناقص وبریده بریده‌ای که بشمارهٔ KI./21 (= Kn./22) ضبط است ودرطی آن‌نام دژآندارپاتی [آنو] ـ که پیشتردر نوشته‌های سارگون دوّم ، بمناسبت لشکرکشیهای سال ۷۱۳ و۷۱٤ ق . م . مذکوراست وجزو هدفهای‌احتمالی‌حملات آشوریان ذکرشده ـ نیزباید مربوط بهمین لشکرکشی ویاراجع بوصول خراج از آن سرزمین باشد[۱۳۱] . ازاین سه تذکّر چنین برمی‌آید که آندارپاتیانو[(۱)] (آندیر پاتّیانو) را باید درشرق سپردا ونزدیك ناحیهٔ قزوین کنونی جستجو کرد . همینقدر کافی است که مارا ازمقایسهٔ رایج « آندار پاتیانو » باکلمهٔ «آذربایجان» باز دارد ـ حتّی اگر برای چنین قیاسی موانع زبانشناسی بسیار جدّئی که وجود دارد، وجود نمیداشت[۱۳۲] .

درطی این حملهٔ موفقیت آمیز آشوریان به ماد شرقی سه تن از پیشوایان (خداوندان دهکده‌ها) « مادهای دور دست » به سردار آشوری متوسل شده یاری طلبیدند ـ این سه نفر عبارت بودند از « اوپیس»[(۲)] ، فرمانفرمای پارتاگی و و «زاناسان »[(۳)] فرمانفرمای پارتوگی وراماتی فرمانفری اوراکازابارنا[(٤)][۱۳۳] . گرچه درهرسه مورد لفظ نقطهٔ مسکون یادهکده درمتن آمده ولی ظاهراً دراینجاهم باعدم دقتی که درمتون آشوری فراوان است سرکار داریم . اکثر محققان موافقند که

(۱) Andarpatianu (۲) Uppis (۳) Zanasan (٤) Urakazabarna

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منظور ناحیه‌است نه‌دهکده . محتملاً پارتاکا همان پارتاکانو ـ ی متون سارگونی ـ یعنی پارتاکنا ـ یاناحیهٔ کنونی اصفهان میباشد . بعقیدهٔ « اشترك » : پارتوکا، نیز صورت دیگری ازنام قبلی میباشد منتهی بشکل دیگر . لازم‌است متذکر شویم که درمتون آشوری واقعاً این شیوه رایج بوده‌است ومیکوشیدند درفهرستها اسامی هم قافیه ویامتشابه‌الصوت را در کنار هم قراردهند و گاهی‌هم چند وجه‌یك‌نام راپی‌درپی بنویسند . ولی اینجا جز سه نام بیش وجود ندارد وتصوّر میرود که منظور نظرسه ناحیهٔ مختلف بوده‌است . می‌توان حدس زد کـه «پارتوکا» Partukka شکلی از اسم (مصغّر ؟) باپسوندکا K=a ـ ویژهٔ زبان مادی است وبخاطر شباهت آن با « پارتاکا» انتخاب شده ولی صورت دیگرپارتاکا نیست بلکه شکلی‌ازپارتوآ ـ ی وپارتوما ـ ی Partua, Partuma آشوری ـ یعنی‌پرثوPar0ava ـ «پارت ـ ایرانی‌می‌باشد . البته منظور بخشی ازسرزمینی است که بعدها پارت خوانده شد . امّا اینکه نـاحیهٔ مزبور جزو ایالات ماد قلمداد شده نباید موجب تشویش ما گردد . زیرا «خوآرنا ـ پاتوش‌عارا» بعدها جزوپارت منظور گردیده بود . چنانکه پیشتر گفتیم اصطلاح «پارتیا» (پارتاوا Par0ava) بمعنی « کنارو کرانه» است .

محلّ ناحیهٔ سوم یعنی اُوراکازابارنا (یا « اُوراکازاپارنا ») هنوزمعلوم نشده است[۱۲۴] .

فرمانفرمایان سه ناحیهٔ مذکور ـ چنانکه گفتیم ـ ازآشوریان علیه «رؤسای دهکده‌ها» که میکوشیدندایشان راازقلمروشان طرد کنندااستمداد کردندوهدایائی ازسنگ لاجورد واسبان اصیل ارسال داشتند . رئیسان نواحی مرزی آشور بیـاری ایشان اعزام گشتند وطبق نوشته‌های آسارخادون‌دهکده‌های شورشی‌را مطیع‌ساختند وخراجی‌معین کردند تاسه فرمانفرمای‌یادشده سالیانه بپردازند . این‌خراج ازلحاظ آشوریان اهمیّت فراوان داشت ، وبجای آن‌اسب میگرفتند ومیبایست‌ازاین‌رهگذر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حوابج ارتش آ وررا رفع کنند . زیرا عادةً آشوریان تعداد اسبان لازم را از ماننا دریافت میداشتند ودیگر از آن طریق اجباراً ورود اسب قطع شده بود .

ولی دراین مرحله نیز دشواریهائی پدید آمد و معلوم شد وصول خراج از سرزمین وسیع ماد که عملاً مطیع نشده بود ، محـال است . سؤال مذکـور فوق (K1.۲۱) که بهنگام لشکر کشی علیه «پاتوش عارو» (؟) ازهاتف بعمل آمد میرساند که آشوریان بیمناك بودند که ازطرف ساپاردا[۱۳۵] ودیگر نواحی «مطیع شدهٔ» مـاد ازپشت سر بایشان حمله شود[۱۳۶] .

دردیگر ایالات ماد نیز وصول مالیات توسط رئیسان نواحی برای آشوریـان باخطرات عظیمی همعنان بود . مثلاً در «بیت ـ کاری» (K1.۱۹ ـ در اُولول یعنی ماه اوت ـ سپتامبر ـ محتملاً سال ۷٦٤) در «کارکاشی» (که محتملاً همان «بیت‌کاری» باید باشد ؛ K1,۱٤)[۱۳۷] ، درمادای (Kn.,۳۱) وغیره . درپایان سال وضع پیچیده‌تر شد ، زیرا حملات اسکیتها بدسته‌های آشوری نیز بمقاومت مردم دربرابر پرداخت‌خراج منضم گردید(درنواحی‌بیت‌کاری ومادای۲۰. K1 ؛ درنواحی‌بیت‌کاری وساپاردا . ۲۰.kn ؛ تاریخ آخرین سؤال ماه آذر یعنی فوریه ـ مارس است . محتملاً سال۶۷۳ ق . م.)

بدیهی است که اسکیتها فقط ازطریق اراضی مـاننا می‌توانستند باینجا راه یابند وبدین سبب باید روشن کنیم که درآن اوقات (وشاید اندکی قبل ازآن) چه وقایعی‌درماننا رخ داده . نوشته‌های آشوری دربارهٔ لشکر کشی به ماننا بطور مجمل وبسیارمختصر صحبت میدارند واین دلیل قاطعی است براینکه موفقیتی‌واقعی کسب نکردند . نوشته است : « من‌افراد کشور ماننا و کوتیان ناآرام را پراکنده کردم و لشکریان ایشپاکای‌اسکیت راکه متّحد ایشان بود ونتوانست نجاتشان دهدبه‌نیروی سلاح مغلوب ساختم » . متأسفانه سؤالاتی که دراین مورد ازهاتف خدای شاماش[۱۳۸] بعمل آمده فاقد تاریخ است ولی‌نشان میدهد که ابتکارعمل در دست ماننائیان بوده .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا شاه آشور ازخدای خویش میپرسد که آیامانناثیان موفق خواهندشد دژهای آشوری شاروعیکبی[۱] و دور ـ الّیل[۲] راتصرّف کنند یانه (وچند دژ ومحلّ دیگررا که نامشان محفوظ نمانده) . درواقع مانناثیان موفق به تسخیر چند دژ وازآنجمله شاروعیکبی گشتند وآشوریان فقط بعداز گذشت سالها قلاع مزبوررا پس گرفتند .

دراکثر سؤالات نام مانناثیان بدون متّحدان ایشان ذکرشده است . ولی بعد معلوم میشود که «کیمّریان» بایشان پیوستند . نخستین باری کـه نامی از ایشان بمیان آمده درنامهٔ «بلوشزیب»[۳] غیب گوی بابلی است . که درخدمت آشوریان بوده ونامه‌ای خطاب به آسارخادون نوشته[۱۳۹] . ازنامهٔ مزبور برمیآید که مذاکراتی بـا «کیمّریان» درجریان بوده‌است وایشان وعده دادند درمناسبات میان آشور و مانّا مداخله نکنند . ولی‌نویسندهٔ نامه معتقداست که نباید بوعدهٔ ایشان اعتماد کرد[۱۴۰] ودربارهٔ عبور از گردنه‌ای که بخاك مانّا منتهی میشود واینکه چگونه باید درمیان مانناثیان وکیمّریان ـ یعنی متّحدان محتمل‌ایشان ـ باکتشاف پرداخت‌توصیه‌هائی به شاه آشور می کند . نام «بلخابو ـ ی مانناثی» نیز در نـامه برده شده . چنانکه مذکور افتاد ـ محتملاً این نام پادشاه مانّا درآنزمان بوده (گرچه این‌نام اکّدی است) . بظنّ غالب سؤال مربوط به عاقبت لشکر کشی علیه مـانناثیان (kn.,۴۲) و قطعه‌ای‌ازسؤال (kn.,۲۴) کداز کیمریان ـ بمناسبت‌نام «آخ‌پیسم» پادشاه مانّا ـ[۱۴۱] بشکل مبهمی یادشده (روشن نیست که کیمّریان رادشمن‌آشورقلمداد کرده یامانّا) وهمچنین تکّهٔ نامه‌ای[۱۴۲] ازشاهزاده آشوربانیپال خطاب به شاه آسارخادون دربـارهٔ جاسوسی واکتشاف علیه کیمّریان،تمام این مدارك مربوط باوضاع مذکوراست .

بااینحال می‌بینیم که بعد ازآن نه کیمریان بلکه اسکیتهای ـ اشکیدا در خاك مانّا مستقرّند . سؤالی که (kn.,۴۸) بتاریخ ماه سیمان (مه ـ ژوئن ـ محتملاً

(۱) Šarrukbi (۲) Dur–ellil (۲) BeluŠezib

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سال ٦٧٤) ازهاتف بعمل آمده مشعراست که آیا در ظرف ماه « لشکر اسکیتها که درسرزمین کشور مانّا زندگی میکنند (یا: اقامت دارند) (و) بمرز کشور مـانّا آمده‌اند از گردنهٔ خوبوشکیه به دهکده‌های حرّان (خاران) وآنیس[۱۴۳] آمده غارت خواهند کردیانه وآیاغنیمت فراوان بدست خواهند آوردوازمرزهای آشوراسیران بسیار خواهند گرفت؟ » بنابراین خطر حملهٔ اسکیتهای سرزمین مانّا ـ ازطریق گردنه‌های خوبوشکیه (ناحیه‌ای در درهٔ رود بختان ـ وجنوب دریـاچهٔ وان) علیه نقاط مرزی آشور وجود داشت. امّا اینکه مانّائیان نیزدراین اقدام اسکیتهاشرکت داشتندواسکیتها متّحد مانّائیان بودند . . . این خود ازسؤالی کدازهاتف بعمل آمده (kn.,38) ـ که آیا پیکی آشوری به خوبوشکیه بفرستند یانه وضمناً بیم دارند که مانّائیان (وظاهراً اسکیتها نیز) به پیك مزبور حمله کنند[۱۴۴] پیداست. از اینجا معلوم میشود که مانّا درآن زمان با خوبوشکیه هم مرز بوده واین نیزمستلزم آن بود که مانّائیـن ساحل غربی ارومیه وحتّی بخش علیای زاب بزرگ را (موساسیر) دردست داشته باشند. البته این وضع نتیجهٔ شکست آشور درجنگ با مانّائیان بود ودربارهٔ آن جنگ در سؤالات مطروحه دربرابر هاتف (k1.,10 و kn.,16,19,20,41,42) قبل ازهجوم اسکیتها سخن رفته است.

جالب‌تر ازهمه این است که اسکیتها اینجا همان نقشی رابازی می کنند که کیمّریان دارند ـ یعنی نقش متّحدانی که درخاك مانّا قرار داشتند. توضیح این وضع بردو وجه می‌تواند باشد: اول ـ هنگام حرکت دسته جمعی کیمّریان ازقفقاز مرکزی بآسیای صغیر ـ بخشی ازایشان از تودهٔ اصلی قبـایل مزبور جدا شده بـه اسکیتها پیوست وباتفاق آنان وارد خاك مانّا شد و متحد آن کشور گشت. دوّم ـ منابع بابلی زبان (سؤالات ازهاتف نیزجزو آن منابع است) وگاهی آشوری زبان نیزدربرخی موارد منظورشان‌از« کیمریان» همان «اسکیتهای ـ اشکیدا» میباشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وجه اخیر بنظرما محتمل‌تر می‌آید .

بدین طریق درسال ٦٧٤ ق . م . مانّا دیگر خراجگزارومتّحدآشور نبوده . بنظرکامرون : آشوریان ناچاربدین سبب شیوهٔ اسب گیری‌رابرای‌تکمیل‌احتیاجات ارتش خویش تغییرداددند وبالنتیجه بنحوی شدیدتر ازپیش بغارت ماد پرداختند .

این وقایع لزوماً قبل ازآنکه اسکیتها درایالات مادی آشور ـ که در جنوب مانّا قرارداشت ـ نفوذ کنند وقوع‌یافت . جنگ درسرحدّ مانّا ازاعزام نیروهای‌عظیم آشور بقصد تسخیرماد شرقی ممانعت کرد ـ ولی هجوم اسکیتها به مرکزمادا ـ اساس حاکمیت آشوررا درایالاتی که قبلاً مسخّرشده بود متزلزل ساخت .

ظاهراً اسکیتها قبل از سال ٦٧٤ ق . م . در ماد مرکزی پیدا شدند ، زیرا (چنانکه قبلاً گفته شد) ـ ؤالی دربارهٔ سرنوشت لشکریان اعزامی آشور بمنظور وصول خراج درایالات مادی بیت ـ کاری و ـ اپاردا ازهانف بعمل آمد که مربوط به فوریهٔ سال ٦٧٣ ق . م . میباشد . (معلوم نیست که آیا اسکیتها قبلاً ـ فی‌المثل در تابستان ٦٧٤ ق . م . ـ درآنجا بودند یانه ، زیرا قطعهٔ ۸۱.۱۹ که علی‌الظاهرمورخ باین تاریخ است چنان آسیب دیده که درك مطلبی ازآن محال است) .

اسکیتها برای مادیها که آمادهٔ پایداری آشکار در برابر آشور می‌گشتند متّحدان طبیعی محسوب می‌شدند ـ علی‌الخصوص که مانّائیان نیز با اسکیتها متّفق بودند[۱۴۵] . مدارکی موجود است که عیلام نیز حاضربیاری باقیام کنندگان‌بود[۱۴۶] . بنابراین تمام اقوام ساکن اراضی پهناوری از رود کورا تاخلیج فارس جبههٔ واحدی تشکیل داده آمادهٔ خروج علیه یوغ منفور آشور بودند .

۴ ـ جریان قیام کشتریتی درماد

باحتمال قوی قیام مادیها در پیرامون نوروز آشوری . ماه مارس ـ آوریل

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(نیسان) سال ۶۷۳[۱۴۷] وقوع یافت. «کشتریتی» «خداوند ده» کار-کاشی[۱] رهبر و الهام بخش آن بود. وی موفق به جلب یاری «مامی‌تیارشو» «خداوند پیشین ده» در ایالت مادای[۱۴۸] و «دوساننی»[۲] «خداوند پیشین ده» درایالت ساپاردا، گشت. بدیهی است که در اینجا منظور از «خداوند ده» ویسپاتی Vispati نبوده بلکه دهیوپتی Dehyupati میباشد: هریك ازاین سه تن پیشوای ساکنان محلّی یکی از سه ایالت آشور بود (بیت‌کاری، مادای، ساپاردا) که رئیسان آن ایالات برای اعمال قدرت آشور باآنهمه مشکلات مواجه شده بودند. بظنّ قوی آشوریان بمنظور تسهیل مناسبات خویش بامردم محل واستفاده ازنفوذ شخصی متنفذ ـ که ضمناً حیات وی ضامن پرداخت خراج باشد ـ درهر ایالتی کسی را به پیشوائی میشناخته واو که ویسپتی Vispati بود بدینوسیله دهیوپتی Dhyupati میشد. محتملاً قدرت واقعی او که برنفاذ حکم وی (چون‌پیشوای عشیره وقبیله) مبتنی‌بود، ازرئیس آشوری‌ایالت کمتر نبود.

بدینقرار مردم سه ایالت یکجا بریاست سه پیشوای متساوی الحقوق وارد گیرودارشدند. ولی چنانکه ازلحن سؤالات برمی‌آید ریاست کشتریتی بلامعارض بود. باحتمال‌قوی وی رسماً بسمت پیشوای نظامی اتحادیهٔ قبایل‌ماد برگزیده شده بود. ولی این انتخاب درمدارك آشور منعکس‌نشده زیرا که آشوریان‌بالطبع سمت او را رسمی نمی‌شناختند.

درنوشته‌های آسارخادون جنگ باکشتریتی باحتمال قوی، دراظهاریهٔ‌بسیار مبهم زیر منعکس است: «من کشور بارناکا[۳]، دشمن محتال، وساکنان (کشور) تیلاشوری[۴] که نامش[۱۴۹] در دهان مردم مخرانو[۵][۱۵۰] «(شهر) پیتانو» است،

(۱) Kar – KuŠŠ. (۲) Dusanni (۳) Barnaka (۴) TilaŠurri (۵) Mexranu

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پایمال کردم.» از اینجا معلوم می‌شود که صحنهٔ اصلی عملیات جنگی ناحیهٔ جنوب همدان کنونی بوده‌است.[۱۵۱] لحن مبهم و خودستایانهٔ این گزارش اجازه نمی‌دهد که واقعاً دراین‌مورد آشوریان را پیروز بپنداریم. و واقع امر را سؤالاتی که از هاتف بعمل آمد روشن می‌کند.

چون هرسه پیشوا درزمان واحد وارد عمل‌شدند و با پادشاهی اسکیت (محتملاً با ایشپاکای) ومانّا (محتملاً با «آخسری»[۱]) متحد بودند، قیام کنندگان نتوانستند درآن واحد درچند جبهه به پیکار پردازند. قیام بسرعت حریقی بسط یافت و چیزی نگذشت که ازحدود سه ایالت بدوی تجاوز کرد. می‌بینیم که در آغاز ماه ایار (اوریل ـ مه) لشکریان کشتریتی در ایالت مجور کیشه‌سو بوده و دژ اصلی آن سرزمین را که بهمان نام «کیشه‌سو» خوانده می‌شود محاصره کرده‌اند (در متن کیشاسو منقول است).[۱۵۲] «کیمریان» (یعنی اسکیتهای ـ اشکیدا) و «مادیها» (یعنی آدمهای مامی تیارشو) و مانّائیان جزو متحدان وی قلمداد شده‌اند[۱۵۳]. در همان اوقات آشوریان در بارهٔ سرنوشت دیگر قلاعی که در معرض خطر بودند ـ مانند کاربیتو[۱۵۴] که از طرف لشکریان مزبور محصورشده بود و قلعه‌ای که نامش محفوظ نمانده است[۱۵۵] وتوسط دوسانتی‌ساپاردی محاصره شده بود ـ ازهاتف سؤال کردند. ضمناً حدس زده می‌شود که به محاصره کنندگان از طرف «کشتریتی» [خداوند دهکدهٔ کارکاشی] و [قوای] مقتدر وی و کیمریان و مانّائیان (مادیها) وغیره نیز کومك می‌رسیده است.

بتاریخ ٤ ایار در بارهٔ سرنوشت دژ سو ـ با ـ [. . . .] که شاید «سیبارا» یا سیبورا ـ درناحیهٔ زنجان کنونی‌بوده ـ و درمحاصرهٔ لشکریان کشتریتی‌ومتحدان یاد شدهٔ وی قرار گرفته بوده است ـ از هاتف سؤالی بعمل‌آمد. روز ٦ ایار پادشاه

(۱) Axseri

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آشور درمورد سرنوشت قلعهٔ اوشیشا (؟) سؤال می کند ـ واین بار برای پاسخ فقط هفت روز وقت معین‌می کند زیرا ظاهراً معتقد نیست که محاصره بیشترطول بکشد. متأسفانه ما محل این قلاع را نمیدانیم ولی بی‌شك در اراضی‌وسیعی‌پراکنده بودند. این که مادیها قلاع آشوری را محاصره می کردند واجد اهمیت بسیاراست زیرا نه تنها روش جنگی‌جدیدایشانرا نشان‌می‌دهد بلکه گواه انقلاب کاملی‌است که درزمینهٔ استراتژی وفنون جنگی‌صورت گرفته بوده‌است. فی‌المثل لشکریانی که یك مرکز مهم اداری‌آشور ـ مانند قلعهٔ «کیشه سو» را محاصره کرده‌بودند، آنانی که بمحض نزدیك شدن ارتش متجاوزان‌آشوری دهکده‌های خویش‌را ترك کرده به کوهها پناه می‌بردند نبودند.

مسلماً در اینمورد اثر تجاربی که مادیها در طی سالهای متمادی از جنگ با آشوریان حاصل کرده بودند، نمایان گردید. گذشته ازاین، کشتریتی ـ محتملاً ـ به متحدان صحرانشین‌خویش وتاکتیك خاص‌ایشان یعنی‌تیراندازی درحال سواری وجنگ و گریزمستظهربود. با این روش ستونهای لشکر آشوررا درنقاط دوراز قلاع محصورمتفرق می کردند و این خود دسته‌های مادی را از اینکه با صفوف فشردهٔ پیادگان سنگین‌اسلحهٔ آشوری ـ که هنوز بهترین جنگاوران زمان‌شمرده می‌شدند ـ پیکار کنند معاف می کرد ودرنتیجه مادیها می‌توانستند تمام نیروی خویش را برای محاصرهٔ دژها متمرکز کرده بکار اندازند.

ولی‌البته این فعلاً حدسی بیش‌نیست. بهرتقدیر در آغاز ماه ایـار (اواسط آوریل؟) سال ۶۷۳ ق. م. سرزمین وسیعی طعمهٔ عصیان گشت و مردم سراسرماد مرکزی قیام کردند و شورشیان روش تهاجم پیش گرفته درآن‌واحد بسیاری‌ازقلاع آشوریان‌را به محاصره و سقوط تهدید می کردند.

سؤالی که پادشاه کشور دربارهٔ حملهٔ متقابل احتمالی‌آشوریان از هانف بعمل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

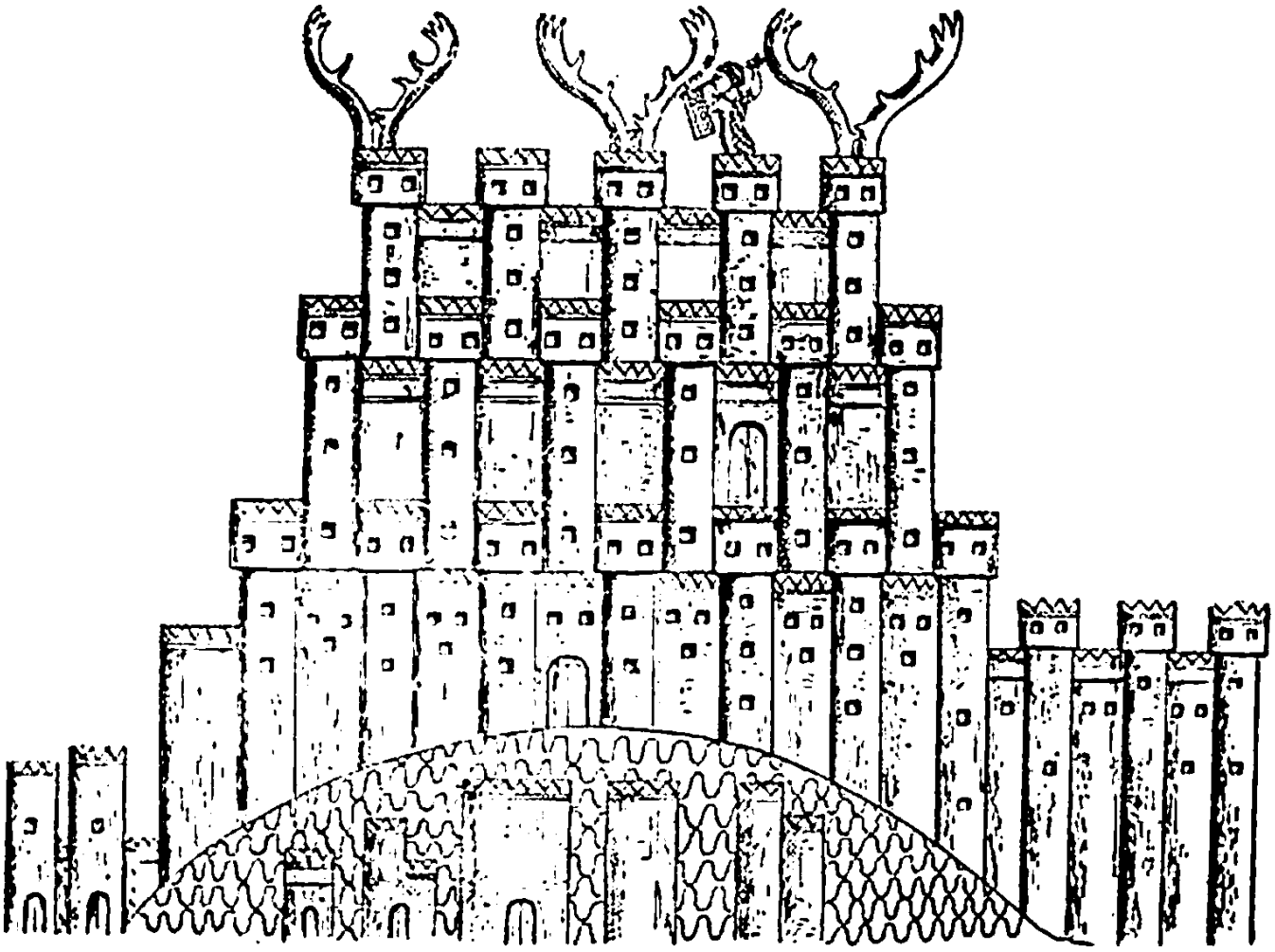

۴۸ــ دژمادی «کینه سو» . از روی نقش برجستهٔ آشوری که در دورــ شاروکین کشف شده ــ پایان قرن هشتم ق . م .

آورده مربوط به دهم ایار است . آشوریان در نظرداشتند از «گردنهٔ ساپاردا»[۱۵۶] گذشته وقلعهٔ کیلمان‌را مسخرسازند ومحتملاً ازآن دژ چون پایگاهی نظامی برای حملهٔ آتی استفاده کنند . اشترك[۱۵۷] معتقد است که این‌همان «کولمان» می‌باشد که درنامه‌های بایگانی سلطنتی آشور ازآن یادشده[۱۵۸] و ظاهراً در بخش جنوبی ایالت خارخار واقع بوده . چنانکه پیشتر گفته شد ساپاردا درآغاز جزو ایالت مزبور بوده است . ظاهراً صحبت برسرلشکر کشی علیه عاصیان ماد ــ ازطرف جنوب ــ درمیان است که درنوشته‌های آسارخادون نیز ازآن یاد شده .[۱۵۹] ولی گویا لشکر کشی آشور با موفقیت قرین نگشت : در ماه سیمان (مه ــ ژوئن) شورشیان باری دیگر یکی از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قلاع را تهدید کردند[۱۶۰] ودر اواسط ژوئن (۲۵ سیمان) سؤالی ازهاتف بعمل آمد که مربوط بایالت بیت هامبان‌دراقصای جنوب است (متأسفانه ازاین‌سؤال تقریباً چیزی جز نام اسکیتها ـ « ایشکوزا » باقی نمانده است. در این مورد لفظ « کیمریان » بکارنرفته[۱۶۱].) سؤال دیگری نیز دربارهٔ خطری که از طرف حریفی که نامش برده نشده (محتملاً همان کشتریتی) و « سی‌سیرتو »[۱۶۲(۱)] « قلعهٔ خارخاریان را که در مرز عیلام است » تهدید می‌کند ـ از هاتف بعمل آمده.این قلعه را می‌شناسیم کدسیناخریب از«اللی پی» گرفته به ایالت خارخار ملحق‌ساخته‌بود. ودر ناحیهٔ « بیت باروآ » قرار داشت وناحیهٔ مزبور زمانی بدست اورارتوئیان‌افتادوبعدتوسط تیگلاتپالاسارسوم مسخر گردید. بنابراین ظاهراً قیام کنندگان بدرهٔ دیاله رسیده ودرآنجا بودند. آشورسراسر سرزمین ماد را که درتصرف داشت ـ باستثنای زاموآ وپارسوآ ـ از دست داده وکشتریتی‌آخرین گردنه هائی را که به جلگهٔ بین‌النهرین منتهی می‌شد درمعرض تهدید قرارداده بود. درپارسوآ نیز اوضاع آرام نبود: شاید نامه‌ای که « نابوریمانی » رئیس ایالت پارسوآ بپادشاه‌آشورنوشته[۱۶۳] مربوط بهمین زمان باشد. نویسندهٔ نامه گزارش می دهد که افراد قبیلهٔ زالیتپیان را لشکریان مانا ـ هنگامی که افراد مزبور تعدادی اسب برسم خراج به « نیکور » تختگاه

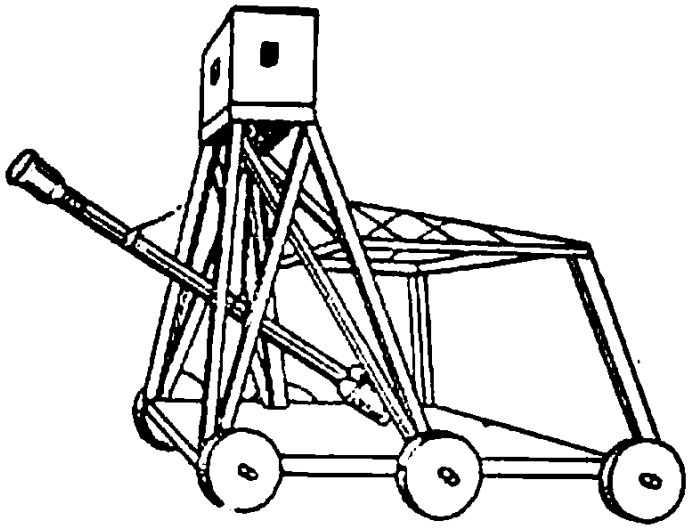

۴۹ـ جرثقیل قلعه‌کوب آشوری. از روی نقاشی‌آشوری وقراین‌کشیده شده

(۱) Sissirtu

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پارسوآ می‌آوردند دستگیر کرده‌اند. چهارتن از ایشان فرار کرده به نیکور رفتند و برئیس ایالت گزارش دادند. رئیس مزبور از شاه تقاضا می کند که جنگاوری از نگهبانان شخصی‌خویش را برای بازجوئی از فراریان گسیل دارد. چون زالیتپیان خراج خویش‌رابه تختگاه پارسوآ می‌بردند بنظرمی‌رسد که خاك قبیلهٔ ایشان جزو آن ایالت بوده است. و با اینحال مانائیان می‌توانستند دستبردهای موفقیت آمیز بآن ناحیه بزنند[۱۶۵].

وضع بحال آشورفوق‌العاده نامساعد بود ـ بخصوص که ازپشت سر ـ درفنیقیه وقایع تشویش انگیزی در شرف وقوع بود و جنگ با مصر هنوز پایان نیافته بود. گذشته از اینها، ظاهراً، براثر وقایع ماد موارد اعتراض‌اجتماعی عامهٔ مردم‌درخاك اصلی‌آشورنیزمکررشد. زیراکه‌آسارخادون ناچار پیش از پایان جنگ ماد بناحیهٔ جنگلی فلات ارمنستان ـ یعنی شوبریا ـ لشکر کشید تا عدهٔ کثیری بردگان و کشاورزان فراری راکه از سرزمین آشور بآنجا گریخته بودند دستگیر کند.[۱۶۶] شکی نیست که عده‌ای از اینان نیز به ماد گریخته بودند ـ زیراکه در آنجا از دسترس دسته‌های تنبیهی‌آشوربدور بودند. ازجریان بعدی وقایع ماد ـ درنیمهٔ دوم سال ۶۷۳ اطلاعی در دست نداریم[۱۶۷] ولی ظاهراً در وضع آشوریان بهبود محسوسی پدید نیامد و در آغاز سال تازهٔ ۶۷۲ ق. م. ایشان کوشیدند تا باکشتریتی وارد مذاکره شوند.

چندین پیك به نزد پیشوای شورشیان گسیل گشت واین‌خود ازتعدد سؤالاتی که ازهاتف در بارهٔ اعزام پیکان بنزدکشتریتی بعمل آمده پیداست.[۱۶۸] قدیمترین سؤال ازلحاظ تاریخ درعرفهٔ سال جدیدآشوری، یعنی محتملاً آغاز مارس سال۶۷۲ ق. م. بعمل‌آمده.[۱۶۹]

ضمناً آشوریان می کوشیدند تا درمیان متّحدان تخم نفاق بپراکنند و بدین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منظوربا هریك از آنان جداگانه مذاکره می کردند . مثلاً از هاتف سؤالی در بارهٔ اعزام پیك به نزد «مامیتی آرشو» بعمل آمد که آن سؤال در دست است[۱۷۰] . باحتمال قوی چنین مذاکراتی با اسکیتها نیز آغاز شده بود .

چنانکه پیشتر گفتیم ، تقریباً درتمام سؤالاتی که طی مدت قیام ازهاتف بعمل آمده تنها صحبت از « کیمریان » است ونام « اسکیتها » (ایشکوزا) فقط در پایان کار ـ ضمن مطالب قطعهٔ ناقص و کوچکی (Kn./۳۶) ـ که مربوط بعملیات جنگی درایالت بیت هامبان است ـ وهمچنین درسؤالی راجع باعزام پیك بنزد مامی ـ تی آرشو (kn./۲۵) ، آمده است ـ آنهم در کنار نام « کیمریان » . ممکن است این امرتصادفی بیش نباشد (مثلاً تساهل و یا عدم دقت منشی) ولی شاید هم انعکاسی باشد از تجزیه وانشعاب اسکیتهای ـ اشکیدا ـ بصورت گروهی مستقل ـ از تودهٔ صحرانشینان و بطورکلی از قبایل شمالی که در جنگ شرکت داشتند . مسلماً همهٔ ایشان مستقیماً تابع « پادشاه اسکیتها » نبودند (و شاید بدین سبب آنان را بنامی کلی‌تر و مبهم تر یعنی « کیمری » می‌خوانند .)

وضع اسکیتها پیچیده شد . چون ظاهراً نخستین پیشوای اسکیتهای اشکیدا بنام «ایشپاکای» درجنگ کشته شد . معلوم نیست این واقعه در چه تاریخی رخ داد . ازمعنی تحت اللفظی نوشته های آسارخادون چنین بر می آید که تاریخ مرگ وی در طی جنگ آشور ومانا ـ بسال ٦٧٤ ق . م . بود . ولی درنوشته‌های مزبور به صحت و دقت تواریخ کمتر توجه شده است . بنظر ما ایشپاکای در پایان سال ٦٧٣ ق . م . کشته شد و مرگ وی برای آشوریان موفقیتی بود و از وخامت عواقب شورش اندکی کاست .

منبع آشوری پارتاتوآ (پروتوتی) پادشاه جدید اسکیت را صریحاً «پادشاه کشور ایشکوزا» ـ یعنی پادشاهی اسکیت درآذربایجان ـ می‌خواندوفقط پیشوای اسکیت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی‌نامد ، وحال آنکه درمورد سلف اوایشپاکای به ذکر « ایشپاکای اسکیت » قناعت می کند . « پارتاتوآ » به پیشنهاد آشوریان حاضرشد وارد مذاکره شود وازدواج با دختر آسارخادون را بهای دوستی واتحاد خویش باآشورقرارداد . سؤالی که دراین باره ازهاتف بعمل آمده کاملاً محفوظ مانده است . ظاهراً روحانیان و کاهنان آشور از طریق هاتف ، فکر تحکیم اتحاد با اسکیتها را بوسیلهٔ ازدواج سیاسی تصویب کردند ـ زیرا ازآن‌تاریخ ببعد پادشاهی اسکیت متحد وفادار آشور گشت[۱۷۱] . بنظر می‌رسد که شخص پارتاتوآ نیزدرتاریخ آشورنقش‌مهمی‌بازی کرده باشد[۱۷۲] . ولی‌نقش فرزند وی « مادئی » مهمتر بود .

ظاهراً پـارتاتوآ نیز بسرنوشت سرشناسان عشیرتی کوتی ، در گذشته ـ سرنوشتی کـه غالباً دامنگیر سران متشخص قبایلی کـه در درجهٔ عالی سازمان جماعت بدوی بودند ـ گشته بود : باین‌معنی که فریفتهٔ سودآسان شده بجای اینکه با منافع عامهٔ خلق دمساز شودتابع منافع برده داران ـ که دراین‌مورد بخصوص‌دولت آشورنمایندهٔ ایشان بود ـ گشت و برخلاف منافع واقعی خویشتن و اقوام متحد به امرقیام خیانت کرد و بسوی متجاوزان‌آشوری رفت و بایشان پیوست .

۵ـ تأسیس پادشاهی مستقل ماد

موفقیت قیام براثر رفتن پارتاتوآ ناتمام ماند . آشوریان ایالات « کیشه سو » و « خارخار »[۱۷۳] وبیت هامبان را حفظ کردند . بعضی از محققان می گویند که قیام بشکست مادیها و مرگ کشتریتی منجرشد . ولی تأیید این مطلب در منابع دیده نمی‌شود . سبب این گفته متابعت کورکورانه وغیرمعتقدانه ازمنابع رسمی آشوری (که فقط از « پیروزیها » ـ ی خود سخن می گویند و آنهم پیروزیهائی که غالباً جزشکست وانهزام چیزی نبوده) واعتقاد راسخ دانشمندان غرب است باینکه ارتش آشور ـ همچنانکه شایستهٔ ارتش « جهان گشائیست » که درمحیط اقوام « کم رشد »

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عمل کند ـ « شکست ناپذیر » بوده[۱۷۴]. ولی واقع امر برخلاف این نظر بود و بجرأت می‌توان گفت که قیام درکانون بدوی خود ـ یعنی ایالات بیت‌کاری وماندای وساپاردا ـ با موفقیت کامل قرین گشت و قدرت آشور در آنجا سرنگون شد[۱۷۵] و منابع تاریخی بعداز آن تاریخ بجای نام سه ایالت مزبور ازپادشاهی مستقل ماد یادمی کنند که خود زادهٔ قیام سال ۶۷۳ ق . م . بوده است .

دریکی ازنامه های بایگانی سلطنتی آشور که تاریخ آن بین ۶۷۲ و ۶۶۹[۱۷۶] قبل از میلاد است و سپس در فهرست اسامی پادشاهیهائی که آشوریان مستقلشان می‌شمردند ولی ظاهراً تابع ایشان بودند ـ و مربوط بسالهای ۶۶۹ تا ۶۵۲ ق . م . است ـ[۱۷۷] نام پادشاهی ماد نیز مانند اورارتو و خوبوشکیه و مانّا ـ بمنزلهٔ کشوری مستقل ـ مذکور است .

دراین پادشاهیهای نوین چه کسی حکومت می کرد ؟ سرنوشت سه متحد ـ یعنی « کشتریتی » و « مامی‌تیارشو » و « دوسانی » چه بود ؟ تعلق ایشان ازلحاظ اجتماعی ونژادی وقبیله‌ای چگونه بود وبه چه کسانی متکی بودند ؟ ارزیابی ویژگیهای قیام وتشخیص نقش تاریخی ونتایج آن مربوط به پاسخ این پرسشهاست .

پراشك[۱۷۸] معتقد است که « مامی‌تیارشو » رهبر قیام بوده و تنها دلیل وی این است که متون موجود فقط اورا « مادی » خوانده‌اند . بدین‌سبب وی « مامی‌تیارشو » و « دیوك » مذکور درنوشته‌های هرودوت را شخص واحدی می‌داند . ولی ما پیشتر گفتیم که دراین موارد لفظ « مادای » حاکی از انتساب به اتحادیهٔ قبایل ماد نبوده بلکه می‌رساند که شخص موصوف ازاهالی ایالت « مادای » آشور بوده است و ایالت مزبور بهیچوجه شامل تمام خاك ماد نبوده . این نظر که « مامی‌تیارشو » نقش رهبری را بعهده داشته باحقایق واقع تناقض دارد ، زیرا که درطی سؤالات اصلی که ازهاتف بعمل آمده تقریباً همیشه ـ و بلااستثناء ـ کشتریتی حریف « شمارهٔ یك » آشوریان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قلمداد شده و دیگران را متحدان وی شمرده‌اند[۱۷۹].

عقیده‌ای نیز اظهار شده است (که از «سیس»[۱] ریشه می‌گیرد) که کشتریتی و کیاکسار اوّل (که «دیودور» در کتاب خویش‌نام برده و وی را بجای دیوك ذکر کرده) شخص واحدی هستند. ولی باحتمال قوی دیودور اشتباهاً این پادشاه را نام برده: زیرا دراین‌مورد گفته‌های هرودوت را نقل‌می‌کند و خود بدین نکته مذعن است[۱۸۰] وبجز آثارهرودوت و کتسیاس‌ازمنابع دیگراستفاده نمی‌نماید ـ و حال آنکه هرودوت و کتسیاس بهیچوجه نامی از کیاکسار اول نمی‌برند. و گذشته از این ازلحاظ فقه اللغة هم بهیچ گونه نمی‌توان نام «کیاکسار» را با نام «کشتریتی» مربوط ساخت.

صحیح تر اینست که نام «کشتریتی» و نام مادی «خشثریت» Xšaθrita را که در کتیبهٔ داریوش اول دربهیستون منقول است، یکی بدانیم. در کتیبهٔ مزبورچنین گفته شده است: «مردی بنام فرورتیش (=فرائورت)[۱۸۱] مردم لشکری ماد را شوراند. اوچنین گفت: «من که نامم خشثریت است از خاندان کیاکسارمیباشم» (هوخشتر HuvaxŠtra). بدینقرارشخصی بنام فرائورت بمنظورجلب مادیها و کسب یاری ایشان خودرا ازبازماندگان کیاکسار(یعنی دیوکیان) خواند وبرای اینکه مادیها بیشترقانع شوند بجای‌نام اصلی‌خویش ـ که ظاهراً درخاندان دیوکیان رایج نبود ـ نام عاریتئی که درآن طایفه متداول بود، برخویشتن نهاد[۱۸۲]. ازاینجا نتیجه می‌گیریم که کسانی بنام فرائورت درخاندان دیوکها وجود نداشتند ولی‌شخصی‌بنام «خشثریتا» یافت می‌شد. در این مورد هرودوت مرتکب اشتباهی شده که کاملاً قابل درك می‌باشد. کسی که این داستان را برای وی نقل کرده ـ از روی روایاتی که درخانواده‌اش شایع بوده سخن می‌گفته و نکاتی را فراموش می‌کرده و در نتیجه

(۱) Saya

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هریك از این دو نام را بترتیب معکوس یکی را بجای دیگری ذکر کرده است . شاید هم این اشتباه را خود هرودوت هنگامی که داستان را از قول ناقل می‌نوشته مرتکب شده باشد وناقل بزبان یونانی چنانکه باید آشنا نبوده ویا هرودوت مدتی بعداز آنکه مطالب مزبور را شنیده‌آن را نوشته باشد . بنابراین باید بجای نام « فرائورت » در فهرست نامهای شاهان ماد « خشتریت » را بگذاریم . و این نام بزبان بابلی علی‌القاعده می‌بایست بصورت « کشتریتی » [۱۸۳] و « کاشتریتو » و یا چیزی مشابه‌آن ادا شده باشد [۱۸٤] .

بدینقرار « کشتریتی » ـ یا صحیح تر بگوئیم ، خشتریتا ـ باید در ردیف شاهان ماد جانشین فرائورت‌شود . اگر بسخن هرودوت اعتماد کنیم ، وی(خشتریتا) پسر(یا نوادهٔ)[۱۸۵] دیوك بود .

پیشتر اظهارعقیده کردیم ، ایالت وی ـ موسوم به بیت‌کاری ـ که مرکز آن دژ کار ـ کاشی (منزلگاه کاسیان)[۱۸٦] بوده در ناحیهٔ همدان کنونی قرار داشت . « دژ بابلیان » یا « سیلخازی » را که باحتمال قوی همان « منزلگاه‌کاسیان »[۱۸۷] است باید دریکی‌ازنقاط این‌محل ـ یعنی‌درجنوب غربی‌خاك ماد ـ جستجو کرد و بعدها پایتخت پادشاهی ماد که « جای اجتماع » (هنگمتانا » که بیونانی آکباتانا یا اکباتانا نامیده می‌شود) درهمان ناحیه قرار داشته . چنانکه پیشتر گفتیم : گرچه ممکن‌است قدرت دیوك ـ موقتاً هم‌شده ـ تاآن نقاط جنوبی بسط یافته باشد ، ولی دلیلی براثبات این مدعی‌دردست نیست و بهرتقدیر در سالهای ۷۱۷ تا ۷۱۵ ق . م . خاك دیوك‌تا این‌محل ممتدنبوده ـ زیرا که میان‌ناحیهٔ همدان ونواحئی که محتملاً دیوك درآنجا حکومت داشته ، اراضئی وجود داشت که در دست آشوریان بود . بدین سبب خاك دیوك را ، باید در نقطه‌ای از درهٔ قزل اوزن ـ که بمیانه نزدیکتر از همدان باشد ـ جستجو کرد . بهر تقدیر هنگام اسیر شدن وی چنین بوده و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنظر چنین می‌آید که بعدها این محل همان ایالت آشوری « مادای » شمرده می‌شده است . چرا « خشتریت ـ کشتریتی » دراینجا مستقر نبوده است و درمحلی جنوبی‌تر درناحیهٔ مادای شخصی‌بنام مامی‌تیارشو متمکن‌بوده ؟ پاسخ این‌پرسش معلوم‌نیست . شایدآشوریان خود عمداً خشتریت را در بیت ـ کاری منصوب کردند تا از نقطه‌ای که باصطلاح نفوذ وریشهٔ محلی‌داشته است دورش کرده باشند . باید این نکته را در نظر گرفت که خشتریت ـ کشتریتی ـ چنانچه پسر ویا نوادهٔ دیوك بوده ـ باحتمال قوی درخاك آشورتربیت یافته‌بود . زیرا دیوك با خانوادهٔ خویش بداخل آن‌سرزمین تبعید شده‌بوده (شاید اینکه کشتریتی‌بافتن محاصرهٔ آشوریان ـ که جزایشان تقریباً کسی ازآن اطلاع نداشت ـ آشنا بوده جز این توجیهی نداشته باشد) . آشوریان محتملاً معتقد شده بودند که جوان مادئی که دست پروردهٔ دولت‌ایشان است ـ مانند بسیاری از دیگر دست پروردگان ایشان که بسمت شاهکان و پیشوایان برقبایل و پادشاهیها فرمانروا ودست نشاندهٔ ایشان بودند ـ سیاستی را تعقیب خواهد کرد که بسودآشور باشد . شاید هم تنها کشتریتی از اخلاف دیوك نبوده بلکه مامی‌تیارشو نیزجزو بازماندگان وی شمرده میشده است وهریك از این دو دربخشی‌از متصرفات پیشین او (دیوك) متمکن بود .

خشتریت ـ کشتریتی و متحدان وی از لحاظ نژاد وقبیله کی بودند ؟ بی‌شك خشتریت نامی ایرانی‌است[۱۸۸] . ممکن‌است « مامی‌تیارشو » نیز اسمی‌ایرانی‌باشد[۱۸۹] . برای نام « دوسانتی » اشتقاق هند و اروپائی مناسبی دیده نشده است . ولی از این اشتقاقها نمی‌توان با اطمینان خاطر در بارهٔ تعلق نژادی اشخاص مورد نظر ، نتیجه گرفت . چنانکه پیشتر گفتیم زبان مادی ایرانی ظاهراً زبان مشترك قبایل‌مادبوده وظهوراسکیتها محتملاً وضع زبان مذکور را بیش‌ازپیش استوارساخت ـ زیرا که ـ تقریباً بدون تردید می‌توان گفت که اسکیتها آن زبان را بآسانی می‌فهمیدند[۱۹۰]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وبنابراین وسیله‌ای برای تفاهم ومعاشرت اسکیتها ومادیها نیزبود . گذشته‌از این ، محتملاً نفوذ مغان (مگان) و کیش ایشان در سراسر خاك ماد در همین زمان بسط یافت وزبان‌مغان زبانی‌ایرانی‌بود . بدین‌سبب ممکن‌است که درآن‌دوران درسرزمین ماد بیشترنامهای ایرانی‌رواج یافته بود ـ همچنانکه پس‌ازشیوع مسیحیت درروسیه نیز نامهای مسیحی متداول گشت و در کشور های اسلامی پس از رواج دین اسلام نامهای عربی معمول‌شد. شاید عنصرلسانی غیرایرانی ازآنچه دربادی امر و مطالعهٔ مطالب موجود بنظرمیرسد ـ نیرومندتربوده و وجودآن ـ از رواج‌نامهائی که‌یافتن اشتقاق هند و اروپائی برای‌آنها غیرممکن می‌باشد ـ نیز ثابت می‌شود[۱۹۱] . بنابراین بـا اطمینان خاطر فقط می توانیم بگوئیم که خشثریت و متحدان وی ـ یعنی مامی‌تیارشو و دوساننی ـ مادی بوده‌اند . ولی راجع باینکه از مادیهای « ایرانی » زبان بوده‌اند یا «کاسپی» زبان ... نمی‌توانیم با اعتماد مطلق ابراز عقیده کنیم . یك نکته مسلم است : ناحیه ای که مرکزدولت جدید در آن تکوین یافت ـ از لحاظ منشأ نژاد ساکنان آن بسیار رنگارنگ بود . دژ خشثریت « منزلگاه کاسیان » نامیده می‌شده ومحتملاً آن را « دژ بابلیان » نیز میخواندند . و درآنجا به پرستش خدایان بابل سرگرم بودند[۱۹۲] . این ناحیه درمرز جغرافیـائی زبانهای ایرانی و «کاسپی» قرارداشت (زبانهای قبیله‌ای کوتی ـ لولوبئی یا « مهرانی») . ودرنزدیکی آن نواحئی که ساکنان آن‌کاسی وعیلامی (درجنوب) ویـاآرامی (سوری ومادی) واز مهاجران آشور (در مغرب) بودند ـ قرارداشت . طبیعی است که زبان رسمی پادشاهی‌ماد ـ یعنی‌آن زبان ایرانئی که مؤلفان باستان «مادی» می‌خوانند ـ زبان مشترك بین القبایل شد .

این‌موفقیت درخشان خشثریت ـ کشتریتی که توانست مهمترین نواحی ماد را اززیر یوغ‌آشور نجات دهدودولت واحد خودی تأسیس نماید ـ یعنی‌آن‌آرمانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راکه مادیها در ظرف مدت یکصد سال نتوانسته بودند مجری سازند ، بر آورد ـ مسلماً براثرهواداری عامهٔ مردم از نهضتی بود که وی رهبری می کرد . تودهٔ قوم آزاد ماد از وی پشتیبانی نمود . این حقیقت از مراتب زیر معلوم می گردد .

چنانکه دیدیم ، ماد درقرن هشتم مرکب بود ازتعداد زیادی واحدهای ماقبل دولت ویا اجتماعاتی که در دورهٔ بدوی پیدایش دولت بودند . معهذا در اواخر قرن هفتم برغم اوضاع ودشواریهای سختی که دولت جوان ماد در اواسط آن قرن تحمل کرده بود ـ ماد راکشوری متحد و مقتدر می بینیم که فقط در بخشهای مرزی آن (که بعدها مسخر شده بود) پادشاهیهای خود مختار وجود داشته . بنابراین بین سال۶۷۳ق . م . وآغازجنگ آشوروماد ـ یعنی درحدود سالهای ۶۲۵و۶۱۵ ق . م . نه تنها بنیان دولت ماد نهاده شد بلکه آن «پادشاهیهای» کوچك نیز ـ که تا آن زمان معرف سرزمین ماد بودند ـ کاملاً نابود وجذب گشتند . بدیهی است که این مقصود بدون مقاومت سخت فرمانفرمایان کوچك و محلی مزبور و کسان ایشان و بدیگر سخن بدون پایداری اشراف عشیرتی حاصل نگشت [۱۹۳] . واین خود بما اجازه می دهد با اعتمادکافی بگوئیم که شاهان ماد بتوده های وسیع مردم آزاد متکی بودند ـ یعنی نه تنها به طبقهٔ بزرگ بنده داران (طبقهٔ تازه پدید آمده) بلکه به تولید کنندگان کوچك وآزاد نعمات مادی مستظهر بودند وحتی اتکای ایشان به آزادگان اخیرالذکر بیش ازاستظهارشان بآن قشر بنده داران ـ که گروهی ازاشراف عشیرتی و اصیل را تشکیل می دادند ـ بود .

اینکه شاهان ماد بقدرت استبدادی گرایش داشتند وهرودوت نیز بدان اشاره کرده [۱۹٤] بهیچوجه با مراتب پیش گفته مغایرت ندارد . در دورهٔ بدوی هر جامعهٔ برده داری حتماً مبارزهٔ میان افراد عادی آزاد واشراف عشیرتی جریان داشته است و فقط بر انداختن قدرت اشراف مذکور و رفع ستم بر کشاورزان آزاد که با قدرت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزبور ملازمه داشته ومبارزهٔ همهٔ اینان برضد همهٔ آنان (هرودوت ۱ . ۹٦ ، ۹۷) می‌توانست موجب بسط کامل شیوهٔ تولید برده داری شود . در این مبارزه عامهٔ مردم آزاد معمولاً از استقرار قدرت فردی هوا داری می کردند ـ قدرتی که شوراهای شیوخ ودیگرمقامات حکومت‌را که بدست خاندانهای معدود افتاده بود منحل و یا محدود می کرد . درشومر[۱۹۵] و سرزمین یهود[۱۹٦] و یونان چنین بوده . در این نقاط عامهٔ مردم آزاد بودند که باصطلاح مستبدان (تیران ـ ها) را برضد اجحافات اشراف عشیرتی ـ که درمقامات موروثه از جماعت بدوی آشیان کرده بودند ـ علم کردند . اینکه هرودوت حکومت دیوك‌را استبدادی(Turannis) می‌خواند تصادفی نیست . اما اینکه درمشرق زمین قدرت استبدادی سلطنتی بعدها چه تغییراتی پیدا کرده وتکامل آن به چه صورتی بوده امری علیحده است . بهرتقدیر محتملاً این قدرت در امپراطوری ماد که صد و اند سال دوام داشته فرصت گرایش بفساد را پیدا نکرد .

از دیگرسو در دوران مورد نظر پادشاهی ماد نتوانست صورت یکپارچه ای پیدا کند . نمی‌دانیم مامی‌تیارشو ودوساننی چگونه ازصحنهٔ وقایع خارج شدند ولی بعضی فرمانفریان کوچك وخود مختارماد هنوز در حدود دههٔ پنجم قرن هفتم قبل ازمیلاد ـ وشاید بعدهم ـ وجود داشتند .

گذشته ازاین پادشاهی‌ماد بآن‌صورتی که توسط کشتریتی ـ خشثریت ایجاد شده بود ـ صرف نظر از میزان تمرکز داخلی آن ـ هنوز آن کشور مادئی که در مرزهای تاریخی‌خویش مستقر گشته باشد ، یعنی مادی که علی‌الرسم منابع باستانی در نظردارند (هربار که ازآن نام می‌برند) نبوده است . فقط درسال ٦۷۲ ق . م . آن سه بخش اصلئی که بعد ها توأماً سرزمین ماد را تشکیل دادند یعنی پادشاهی اسکیت وماننا وماد بمعنی محدودکلمه ، تکوین شد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦ـ ماد و مانّا و پادشاهی اسکیت بعداز قیام

عواقب وقایع سالهای ٦٧٤ تا ٦٧٢ ق . م . برای هریك از پادشاهیهای جزو کشور آیندهٔ ماد از چه قرار بود ؟

پادشاهی اسکیت سیاسةً استوار گشت و استحکام پذیرفت ـ و مقتدرترین امپراطوری زمان یعنی آشور آن را بنام «کشور ایشکوزا» برسمیت شناخت . و «پارتاتوآ» (پروتوتی) رئیس آن به «شاهی» (شارو Šarru) شاخته شد و محتملاً با دختر پادشاه آشور که قبلاً خواستگاری کرده بود ازدواج کرد . هنوز نمی‌توانیم داوری کنیم که این شکل مکوّن را تا چه حد می‌توان « پادشاهی» ـ یعنی تشکیلات دولتی ـ خواند ولی بهرتقدیر واضح است که ساکنان سرزمین‌های جزو آن (که اکثریت قاطع ایشان اسکیت نبوده بلکه از آلبانیان و اوتیان وکلسیان وکادوسیان ودیگر قبایل اسکان‌یافته ونیمه صحرانشین و کوهستانی‌ودامدارومانند ایشان‌مرکب بودند) برای نخستین بار بمدار مدنیت طبقاتی و زندگی‌در تحت نظامات دولتی که خاص کشورهای رهبر وبرده دار مشرق بود کشیده شدند . اگر مردم محلی اسکان یافته ویا نیمه اسکان یافته دراین‌امرشرکت نمی‌جستند اسکیتها مسلماً قادر نبودند « پادشاهئی» ازخود تأسیس کنند وبصورت همان‌دستجات قلیل‌العدهٔ صحرانشین‌باقی میماندند و بدون اینکه اثری در تمدن آسیای میانه از خود باقی بگذارند در آن سرزمین محو می‌شدند . ولی با پیدایش وضع یاد شده برای مدت کم و بیش درازی عامل سیاسی وشریك دایم حیات سیاسی‌شرق باستانی گشتند .

مرزهای پادشاهی اسکیت برای ما روشن نیست ، ولی بهرتقدیر ـ چنانکه پیش گفتیم ، کشورایشان باآشور هم‌مرز نبود زیرا درنامهٔ هابل H ABL٤٣٤ [١٩٧] جزو کشورهای هم مرز آشور ـ درشمال ومشرق ـ نامی ازآن درمیان نیست . محتملاً چنانکه پیشترحدس زدیم پادشاهی مزبور در اراضی مسطح تر وجلگه‌ها ـ یعنی از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کور (کر) درناحیهٔ کنی روفآباد تا سرزمین شمالی ارومیه مثلاً قره داغ و سبلان‌داغ ممتدبوده ودر اراضی مسکون توسط اوتیان و آلبانیان و کادوسیان وغیره ـ که ظاهراً نوادهٔ اصلی پادشاهی اسکیت را تشکیل می‌دادند ـ مستقر بوده .

مانا نیز نیروی بسزائی بدست آورد : آخسری پادشاه مـانا بالاستحقاق می‌توانست خویشتن‌را در ردیف «روسا» ـ ی دوم اورارتوئی‌شاه کشور بزرگی‌بداند . خاك مانا ازسمت مغرب بزیان‌آشور ـ وظاهراًبضرر اورارتو نیز ـ بسط یافته‌بود[۱۹۸] . ودرنقطه‌ای از بخش علیای زاب بزرگ با خوبوشکیه و اورارتو هم‌مرز بود . و مرز آن سپس بطرف جنوب و بظنّ غالب درامتداد جبال اصلی زاگروس ـ آنجائیکه اکنون مرز ترکیه وایران و ایران و عراق قرار دارد ـ یعنی مغرب شهر ارومیه (رضائیه) و اشنو و ساوجبلاغ ـ ممتد بود . مانا در سراسر جبال قافلان کوه (گیزیل‌بوندا) با ماد هم‌مرز بود . دربخش غربی ـ با ایالات‌آشور درماد و از سمت مشرق با پادشاهی مستقل ماد هم سرحد بود . مرزهای شرقی‌تر و شمالی تر مـانا روشن نیست .

تعیین وسعت پادشاهی خشثریت ـ کشتریتی (یعنی فرائورت مذکور در اثر هرودوت) دشوارتراست . ایالات «کیشه سو» (یاکار ـ اوریگالّی) و خارخار (یاکار ـ شاروکین) وبیت هامبان جزو آشورباقی‌ماندند ، زیرا که مرزغربی ماد ـ محتملاً ـ اندکی‌درمغرب خط میانه ـ همدان بوده است . تعیین دقیق دیگرمرزهای‌پادشاهی مزبور دشوار تر می‌باشد . هرودوت (I ، ۱۰۲ ـ ۱۰۱) می گوید که « دیوك قوم (Ethnos) ماد را متحد ساخت وبرایشان پادشاهی کرد (Erkse) » و آنگاه متعاقب این‌حمله‌تمام‌قبایل‌ماد رانام‌می‌برد . اما راجع‌به‌فرائورت(یعنی‌خشثریت ـ کشتریتی) اظهارمی‌دارد که وی « پس‌از پذیرفتن سلطنت (Arkhē) باینکه بر مادیها حکومت کند قناعت نکرده با پارسیان نیز جنگ کرد .... و چون این دو قوم را ـ که هردو

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیرومند بودند- تحت فرمان گرفت به‌مطیع ساختن آسیا پرداخت واقوام‌را پی‌درپی بتحت اطاعت خود درآورد تا سرانجام به آشوریان حمله کرد » والخ . ولی‌میدانیم که گفتهٔ نخستین وی مسلماً نادرست است و گذشته ازآن نمی‌توان اطمینان داشت که امر انقیاد پارسیان کار فرائورت ـ کشتریتی بوده است[۱۹۹] با اینحال بظن غالب اتحاد ماد درزمان اوصورت گرفت ـ گرچه درجهٔ این وحدت را مشخصاً نمی توانیم تعیین کنیم . مثلاً نمی‌توانیم بگوئیم که دولت « الّی‌پی » جزو قلمرو دولت ماد شده بوده یانه[۲۰۰] و حدودآن کشور ازسمت مشرق تاچه حدی امتداد داشته .

بگفتهٔ هرودوت ، « فرائورت » ـ خشتریت۲۲سال یعنی تا۶۵۲ق . م . سلطنت کرد . درتألیفات مربوط به شرق باستان غالباً گفته شده‌است که کشتریت درطی‌قیام کشته شد واین گفته بالکل بی‌پایه است .

مسلماً آشور پس‌از شکستی که براو وارد آمد (گرچه چنان سخت نبود که نیروهای آن دولت‌را بطوریکه دربادی‌امر بنظرمیرسید بطورقطع از پای درآورد) آرام ننشست . چیزی نگذشت که آشوریان باری‌دیگردرمشرق اظهاروجود وابراز فعالیت کردند .

نخستین هدف حملهٔ ایشان مانّا بود و دولت‌آشور کوشید آنچه را در جنگ گذشته از دست داده بوده باز پس گیرد[۲۰۱] . چون لشکریان آشور تحت فرمان نابوشاروسور سردار خویش در سال ۶۶۰/۵۹ ق . م . از جبال زاگروس گذشتند ، « آخسری » مانّائی کوشید تا هنگام استراحت شبانه‌بایشان حمله کند ونابودشان سازد . ولی‌موفق‌نشد : حملهٔ لشکریان مانّادفع‌شد وایشان بعقب نشینی مجبورشدند وآشوریان هشت دژ را که درفاصلهٔ مرزجنوبی مانّا وتختگاه‌آن کشور« ایزیرتا»[۲۰۲] قرارداشت تصرف کردند . آخسری[(۱)] مقرخویش را از«ایزیرتا»[(۲)] که در خطربود

(۱) Axseri (۲) Izirta

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به قلعهٔ « ایشتاتو »[۱] منتقل ساخت . ولی آشوریان که پانزده روز « ایزیرتا » (سقز کنونی؟) وقلاع مجاور « اوزبیا » (زی‌بیا ، ایزی‌بیا ، زیوبیهٔ کنونی) و اورمیانه[۲] (آرمیات)[۳] را محاصره کردند از تسخیر آنها عاجز گشتند و بویران کردن نقاط پیرامون و بردن مردم باسارت و گرفتن اسبان و خران و دامهای بزرگ شاخدار اکتفا کردند .

آشوریان در طریق بازگشت به تسخیر قلاع مرزی که مانناثیان در زمان آسارخادون تصرف کرده بودند پرداختند . اراضئی که بتصرف مانا در آمده بود ـ ظاهراً ـ دردو بخش قرارداشت : بخشی نزدیك شوردیرا (=شوردی ؟ ـ ظاهراً دریکی ازدره‌های قسمت علیای زاب کوچك) و کوههای خارسی(« آرستیها »[۴] ـ ئی که در منابع اورارتوئی آمده ـ و در مرز پارسوآ بوده . در مجاورت آن قبیلهٔ مانناثی « کوموردیان » مسکن‌داشت)[۲۰۳] . بخش دوم[۲۰۴] شاید درنقطهٔ غربی‌تر دریاچهٔ ارومیه قرارداشته است . آشوریان در قلاع ناحیهٔ مزبور ذخایر تسلیحات و لوازم جنگی و تعدادی اسب بدست آوردند . ظاهراً مانناثیان درنظرداشتند ازاین‌قلاع برای تهاجم آیندهٔ خویش بدآشور و اورارتو استفاده کنند . ولی اکنون توسط پادگانهای آشور اشغال شده بود .

شکست « آخسری » تناقضات‌داخلی مانناراشدیدترساخت . درمتن آشوربانا‌پال آمده است که درسرزمین مانا قیام « مردم کشور » (نیشه ماتی ـ Niše Mati) آغاز شد ـ آشوریان مردم عادی کشاورز را چنین مینامیدند : یعنی اعضای آزادجماعات کشاورزی وشایدبردگان کشاورز راهم . چون ـ بطوریکه‌پیشتر گفته‌شد ـ درمانا حکومت خاندانهای متنفذ (اولیگارشی) برقرار بود ، پیشرفت نهضت عامهٔ مردم ـ که احتمالاً براثر ایجاد پادشاهی ماد درمجاورت آن (پادشاهئی که بتوده‌های‌مردم

(۱) Ištattu (۲) Urmeyate (۳) Armait (۴) Arsita

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آزاد متکی بود) تشویق شده بود امری طبیعی بنظر میرسد . شورشیان «آخری» را کشتند ونعش اورا در کوچه افکندند وتقریباً تمام افرادخاندانش‌را نابود کردند . «اوآلی» پسر «آخری» که زنده مانده بود بیدرنگ ولیعهد خود اریسی‌نی را بنزد پادشاه آشور فرستاد وعلیه قوم خود ازاو کومك خواست . نیای‌وی «اولوسونو» نیز درگذشته چنین کرده بود. وی برای جلب عنایت آشور باناپال دختر خودرا بحرم اوفرستاد . آشورباناپال خراجی برماننا وضع کرد ولی ازمتون موجود معلوم نیست که واقعاً کومکی به اوآلی کرده ولشکریان آشور رابیاری وی‌اعزام نموده باشد . بهرحال شاهان ماننا تاپایان متّحد آشورباقی‌ماندند ـ وبدین‌سبب حدس زده میشود که ازطریقی بایشان کومك میشده است . باحتمال اقوی «مادیا» شاه اسکیتها که داماد آشورباناپال بود بتوصیهٔ وی بایشان کومك میکرد و این خود سبب شد که مابین اسکیتهاوپادشاهی ماد که درجنوب ماننا بود ـ بعدهابرخوردصورت گیرد[۲۰۵] .

درست روشن نیست که آیا لشکریان آشوردرهمان‌زمان که داخل‌ماننا شدند بپادشاهی مادنیزوارد شدند یانه . متن «استوانهٔ B» آشور باناپال ضمن گزارش قیام ماننا وجلوس اوآلی چنین اضافه میکند : «درهمین ایّام بیریسخاردی[۱] مادی «خداونده» (وهمچنین) ساراتی[۲] (و) پاریخیا[۳] پسران گاگو ، «خداوندان دهها» (کشور) ساخو[۴] ، که‌یوغ‌اطاعت مرافروافکندند . ـ من۷۵ دهکدهٔ مستحکم را مطیع ساختم (و) افراد آنهارا باسیری گرفتم ، (و) خودآنان را زنده دستگیر کردم (و) به نینوا آوردم» . چنانکه میدانیم بعد ازآنکه پادشاهی ماد تأسیس شد خواندن‌کلماتی ازقبیل «خداوندان دهکده‌های مادی» که «یوغ اطاعت آشوررا فرو افکنده بودند» باعث تعجّب است . ولی باحتمال قوی بیریس خـاردی در یکی از ایالات ماد که هنوز درتصرّف آشور بود (مثلاً در «کیشه‌سو» ویا خارخار) همـان

(۱) Biriexardi (۲) Sarati (۳) Parixia (٤) Saxu

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نقشی را بازی میکرد که کشتریتی ومـامی تیارشو ودوساننی ، قبل از قیام ، دربیت کاری ومادای و ساپـاردا ایفا مینمودند ـ یعنی وظیفهٔ پیشوای اهل محل را بعهده داشت ومقامـات اداری آشور بوسیلهٔ وی بامردم رابطه داشتند . شاید هدف قیام بیربسخاردی این بود که ناحیهٔ مذکوررا به پادشاهی ماد ملحق سازد . فقط معلوم نیست «کشور ساخو» که در اینجا ذکر شده چیست . برخی از محققان[۲۰۸] سرزمین مزبوررا به سکاپان منسوب میدارند ولی این فرض بالکلّ محال است . « K ك » ایرانی هرگز بتوسط « خ h » اگدی ادا نشده است . و اگر گـاگو را بـا گوگ تورات (کوگو ـ ی لیدیان ، «گیگ» مؤلّفان باستان) مقایسه کنیم نیز بالکلّ غیرقابل قبول است[۲۰۹] . بظنّ قوی مقصود از «کشور ساخو» یکی از بخشهای ایـالات مـادی (آشور) است .

اکثر محقّقان معتقدند که موارد تذکر نواحی مانّا ومادر نوشته‌های آشور ـ باناپال بهمین محدود است . اینان نام «کوتیان» راکـه بمناسبت وقایع سال ۵۶۲ ق . م . درالواح مزبور برده شده وفقط به ماد ومانّا والّی‌پی وغیره مربوط میتواند بود ـ از نظردورمی‌دارند ـ زیراکه لفظ «کوتیان» ـ چنانکه پیشتر گفته شد (به صفحهٔ ۱۳۸ رجوع شود) علی‌الرسم در آن دوران یك قوم معین و سرزمین آنرا مشخص نمی‌نمود[۲۱۰] واسمی بود عمومی وپرطمطراق برای تمام اقوامی که درمشرق و شمال شرقی آشور زندگی می کردند .

برای فهم وقایع باید مختصراً با وضع سیاسی خارجی دههٔ پنجم قرن هفتم آشنا شویم: درجهت شمال غربی، یعنی آسیای صغیر ، پس از انهدام پادشاهی فریجیه دراواسط دههٔ هفتم ، کیمریان حکمروا بودند و بدین سبب گوگو (گیگ) پادشاه لیدی، که قویترین دولت آسیای صغیر بود وهمچنین شاهکان کیلیکیه و تابال (درکوههای تاور) در حدود سال ۶۶۰ ق . م . لازم دانستند متوسل بآشورشوند و کومك بخواهند . گوگو

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس از آنکه کیمریان را ازخاك خویش بیرون راند رابطهٔ با آشور را قطع کرد و با پسام متیخ[۱] که توسط فرعون مصر از آشوریان جدا شده بود متحد گشت. ولی کیمریان مجدداً نیرو گرفتند (شاید درنتیجهٔ اتحاد با تروریان فراکیه که ازطریق بغازبوسفور نفوذ کرده بودند). گوگو در جنگ با ایشان کشته شد و سارد پایتخت او غارت گشت (در ٦٥٤ ق. م.)[۲۱۱] و آردیس پسر او ناچار مجدداً از آشور مدد طلبید.

درحدود سال ٦٥٤ ق.م. آشوریان واقعاً مناسبات خصمانه‌ای با کیمریان پیدا کردند (آنچه که متون موجود دراین‌موردبلفظ فصیح «اومان ـ ماندا» میخوانند مقصود کیمریان است) در آن زمان توگدامی (لیگدامیس یونانیان) و پسر او ساندا کشترو در رأس ایشان قرار داشتند[۲۱۲]. کماکان اورارتوئیان با کیمریان متفق بودند وآشوربانا‌پال اعمال ایشان‌را برضدآشورتشخیص می‌داد[۲۱۳]. ولی ـ همچنانکه درمورد «اوآلی»[۲] نیزدیدیم ـ نوشته‌های رسمی‌دربارهٔ جنگ آشوریان و کیمریان خاموشند. از فحوای کلام منابع عتیق می‌توان چنین نتیجه گرفت که لیگدامیس پیشوای کیمریان در کیلیکیه (جنوب شرقی آسیای صغیر) ـ یعنی‌درمرزهای آشور ظاهراً درپیکاربا «مادیا» پیشوای‌اسکیتها ـ کشته شد. بهرتقدیرمادیا دراین‌اوقات ـ ظاهراً درآسیای صغیربمثابه دشمن غالب برتروریان (و کیمریان)[۲۱۴] ظاهر می‌شود. مجموع این مراتب نشان می‌دهد که در دههٔ پنجم و چهارم مادیا پسر پارتاتوئی و پادشاهی‌اسکیتی وی کما کمان متحدآشوربوده‌اند وحال آنکه توگدامی‌و کیمریان با اورارتو عهد اتفاق استوار داشتند. دستبرد مرزئی که پیشتر آندار یا رئیس‌یکی از ایالات‌اورارتو ـ گویا بمسئولیت خویشتن ـ بمتصرفات آشور درشوبریا[۳] زده بود با ناکامی مواجه شد[۲۱۵]. ولی در ٦٥٤ ق. م. همینکه کیمریان شکست خوردند وپادشاه

(۱) Psammetix (۲) Uaili (۳) Šubria

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اورارتو از مساعدت متحد بزرگی محروم ماند، بالطبع «روسا» ـ ی دوم کوشید روابط حسنه‌ای را که در زمان پدر آشوربانا‌پال وجود داشت با آشور تجدید کند و سفیرانی به آشور فرستاد. فرستادگان مزبور هنگامی بمقصد رسیدند که لشکرکشی آشوریان به عیلام درسالهای ۶۵۵/۵۴ ق. م. با موفقیت پایان یافته بود[۲۱۶].

دانستن این نکته مهم است که مادیا و اسکیتهای ـ اشکیدای تابع اوچگونه وارد آسیای صغیر شدند. آیا طریق خاك اورارتو را برگزیدند یا از نقطه‌ای شمالی‌تر در مرکز قفقاز داخل شدند و یا اینکه آشوریان از خاك خویش باو راه دادند؟ ولی پاسخ این سؤال را نمیدانیم. حدس دوم و بخصوص سوم بنظر ما ازفرض اول محتمل‌تر است.

در این زمان بود که یونانیان آسیای صغیر با اسکیتهای ـ اشکیدا آشنا شدند. وظاهراً افسانهٔ تعاقب کیمّریان توسط اسکیتها و پی کردن ایشان ازمیهنشان تا آن سامان مربوط بهمین زمان است. چنانکه معلوم است این افسانه درمنظومهٔ شاعری بنام «آریستی پروکونئی» که درآن‌زمان میزیسته منعکس شده است و تا اندازه‌ای که ازمنظومه ونویسندهٔ آن (آریستی) اطلاع داریم واجد صحت ودقت تاریخی نه‌ی‌باشد وشایستهٔ‌اعتمادنیست. ازاین‌زمان «وحشیان‌یا‌بربرهای‌شمال»ـ که یونانیان قرن هشتم وهفتم قبل ازمیلادبغلط همهٔ آنانرا یك‌کاسه کرده «کیمریان» می‌خواندند، بازهم‌بغلط بلکه ناصحیح‌تر ـ «اسکیت» خوانده شدند وچنانکه قبلاً گفتیم این‌کلمه نام یکی‌از قبایل صحرانشین ایرانی یا گروهی از قبایل مزبور بود وحتی محتمل است که منشأ نخستین قبیلهٔ مزبور کرانهٔ دریای سیاه نبوده است.

فرمانروائی‌مطلق و موقت اسکیتها

چیزی از وقایع یاد شده نگذشت که در پیرامون سال ۶۵۳/۵۲ ق. م. امپراطوری آشور وارد خطیرترین بحران سیاسی تاریخ خویش گردید. علت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظاهری این فترت قیام « شاماشومو کین » برادر آشوربانا پال پادشاه بود که از طرف آشوربشاهی بابل منصوب گشته بود . متحدان کنیری (قبل از آن نیز ضربهٔ مهمی بقدرت آشور وارد آمده مصر از آن منتزع شده بود)[۲۱۷] از داخل وخارج امپراطوری آشوربا این قیام ملحق شده بودند . در متن آشور بانا پال[۲۱۸] چنین گفته شده است : « و این شاماشومو کین ، برادر بیوفا ، مراعات سوگندی را که بمن یاد کرده بود نکرد ، ومردم اکد وکلدانیان وآرامیان (ومردم) کناردریارا از «اکابا» تا« باب ـ سالی‌متی»[۲۱۹] وبردگان ومستخدمان من و اومانیگاشای فراری را که پاهای شاهانهٔ مرا می‌بوسید و من بسلطنت عیلام معین کرده بودم و همچنین شاهان گوتیوم[۱] و آمورو[۲] وملوخا[۳] را که بسخن (خدایان) آشور و نین‌لیل[٤] بدست خود منصوب کرده بودم ـ همه را علیه من شوراند و تحریك کرد و آنان با وی عهد بستند » . بنابراین متن آشوربانا پال هواخواهان شاماشومو کین را به سه دسته تقسیم‌می کند : ۱ـ اتباع آشور؛ یعنی بابلیان وکلدانیان وآرامیان وساکنان دریا کنار بابل . ۲ـ عیلام که فعالترین متحد اصلی شاماشومو کین بود . ۳ـ « شاهان گوتیوم و آمورو و ملوخا» . مفهوم اصطلاحات اخیر چیست ؟ از نظرگاه آشوریان قرن هفتم ق . م . این کلمات مفهوم پهنه های عظیمی را می‌رساند و می‌توان گفت بمعنی « بخشهای جهان » بوده (وهمان منزلتی‌را که اروپا وآسیا ولیبی وغیره از نظر یونانیان داشت دارا بوده) . ملوخا ـ یعنی افریقا (صرف نظر ازمعنی‌بدوی این اصطلاح) ،آمورو ـ یعنی‌سوریه و فنیقیه وفلسطین ؛ گوتیوم فلاتی است که در شمال و شمال شرقی آشور واقع‌بوده . بالنتیجه اشاره‌ای که در متن نوشتهٔ آشور بانا پال شده جنبهٔ کلی دارد و مستلزم ایضاح و گشودن‌رمز است . «اشترك» محقق وپژوهندهٔ‌نوشته‌های آشوربانا پال به‌تفصیل این‌رمز را کشف کرده‌است[۲۲۰] .ولی‌این‌توضیح راتنها دربارهٔ آمورو[۲۲۱] وملوخا[۲۲۲] داده

(۱) Gutium (۲) Amurru (۳) Moluxxa (٤) Ninlil

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است و گوتیوم را کنار گذاشته و چون گوتیوم را اشتباهاً با کوههای جودی داغ در شمال آشوریکی دانسته بوده گمراه شده‌است . ما بموقع معنی این اصطلاح را تجزیه وتحلیل کردیم واکنون می کوشیم تا مفهوم اصطلاح «گوتیوم» را (= کوتیان) که درمتن آشور باناپال آمده روشن کنیم .

درادوارمختلف هزارهٔ اول قبل ازمیلاد اصطلاح «کوتیان» ، «گوتیوم» دربارهٔ اورارتو و مانّا و اقوام ماد و محتملاً پارسیان بکار می‌رفته [۲۲۳] . ولی در اینمورد «گوتیوم» ، اورارتو» نیست زیرا بتازگی با «گوتیوم» روابط دوستانه برقرار شده بود که بعدها هم حفظ شد [۲۲۴] . و گمان نمیرود مانّا ـ که تازه شکست سختی خورده بود ـ باشد . پارس هم در آن زمان هنوز واجداهمیتی نبود . بدین سبب بظن اقوی مقصود از «گوتیوم» دراینجا مادمی باشد [۲۲۵] در آن زمان ۲۲ سال بود که کشتریتی ـ خشثریتا ، یا بقول هرودوت «فرائورت» ، در آنجا حکومت می کرده . هرودوت (۱ ، ۱۰۲) چنین می‌نویسد : فرائورت «سر گرم مطیع ساختن آسیا گشت وقومی را بعدازقومی دیگر منقاد خویش ساخت ، تا اینکه علیه آشوریان لشکر کشید و (همان) آشوریانی [۲۲۶] که درنینوا مسکن داشتند [۲۲۷] وپیشتر برهمه حکمروا بودند وتنهامانده بودند، زیرا که متحدان ازایشان جدا شده بودند ولی با این حال وضعشان (ازهرحیث) خوب بود . فرائورت بعدازآنکه ۲۲ سال سلطنت کرد درطی لشکر کشی علیه ایشان کشته شد واکثرلشکریان وی نیز با او ازپای درآمدند» .

حتی لمان ـ خاپوت [۲۲۸(۱)] متوجه شده بود ، آنچه را هرودوت در مورد آشور شرح می‌دهد همان وضعی است که براثر قیام شاماشومو کین پدید آمده بوده . بااینحال وی استنتاج لازم را بعمل نیاورد ونگفت که «فرائورت» درسال ۶۵۳/۵۲ پس از ۲۲ سال سلطنت کشته شد وبالنتیجه آغازحکومت اوسال ۶۷۳ ق . م . بوده‌است وبدین

(۱) Lemann xaput

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سبب مسلّماً همان «کشتریتی» میباشد که دربارهٔ وی‌ازهاتف سؤال‌شده . البتداینکه درنوشته‌های آشوربانا‌پال هیچگونه تذکری دربارهٔ پیروزی ارتش آشور بر ماد دیده نمی‌شود محقّقان را مشوّش‌ساخته وحال آنکه علی‌الرسم کوچکترین موفقیت خویش رابزرگ میکردند . ولی توجیه این‌مطلب‌چنین است که‌پیروزی برخشتریتا یا «فرائورت»کارخود آشوریان نبود،بلکه براثرمساعی‌متّحدان‌ایشان یعنی‌اسکیتها بدست آمد وآشوریان ایشان را (اسکیتهارا) گاهی بجان‌این وزمانی بجان‌آن‌قوم مجاور خویش می‌انداختند . در واقع هرودوت نیزمیگوید (I ، ۱۰۶ و۱۰۳) که چون پسر « فرائورت » بنام کیاکسار جنگ با آشور رادوام داد[۲۲۹] ونینوارامحاصره کرد «لشکرعظیمی از اسکیتها سررسید که مادیا پسر پروتوتی شاه اسکیتها آن را هدایت میکرد . . . اسکیتها مدّت بیست و هشت سال در آسیا حکمرانی کردند و بسبب بی‌بند وباری وسهل انگاری وبی‌دقتی ایشان همه جا ویران شد » .

علی‌الرسم این تهاجم اسکیتها بخاك ماد واستقرار حاکمیت ایشان رامربوط بسال۶۲۵ ق. م . میدانند . زیرا که کیاکسار درسال۵۸۵ در گذشت‌وبگفتهٔ هرودوت ۴۰ سال حکومت کرد . ولی هرودوت درشرح‌اوضاع واحوال تصادم اسکیتهاومادیها سخت‌اشتباه میکند . ازگفته‌های وی‌چنین‌برمی‌آید که کیاکسار ـ پس‌ازاصلاحاتی که درارتش بعمل آورد وحتّی پس از جنگ بالیدی ـ جنگی که بقول هرودوت (I ، ۷۳) علّتش بیرون راندن اسکیتها ازخاك ماد بود (که لااقل ۲۸ سال بعدوقوع یافت) ـ برای نخستین بار نینوا را محاصره کرد و شکست خورد . بدیهی است که باید ترتیب وقایع را آنچنانکه هرودوت منتظم ساخته تغییر داد . نخستین جنگ کیاکسار باآشور درآغازامر ـ یعنی قبل ازفرمانفرمائی ۲۸ سالهٔ اسکیتها ـ وقوع یافت ودنبالهٔ جنگی بود که فرائورت باآشور شروع کرده بود . وهرودوت نیز این نکته را بطور غیرمستقیم خاطرنشان میسازدومیگوید کیاکسار میخواست کین‌پدر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را بستاند . اگر ما چنین فرض کنیم که هرودوت ۲۸ سال حکومت اسکیتها را هم جزو چهل سال مدّت سلطنت کیاکسار محسوب داشته است میتوانیم نخستین تصادم وی را بااسکیتها بسالهای ۶۲۵ تا ۶۱۳ ق . م . مربوط سازیم . ولی اگرچنین کنیم (چنانکه بعد خواهیم دید) برای توجیه وقایع پایان سلطنت کیاکسار بادشواریهای بزرگی روبروخواهیم شد . واین سؤال که چرا درنوشته های آشوربانا پال ذکری ازپیروزی بر «گوتیوم» یعنی ماد نرفته ، بی پاسخ میماند . وسرانجام نیز ناچار باید اذعان کنیم که کیاکسار هنگامیکه خود تحت انقیاداسکیتهابودباآشورجنگ کرد ودرسال ۶۰۵ ـ ۶۱۳ ق . م . آن کشوررا مغلوب ساخت ! ولی اگربگوئیم که درسال ۶۵۳/۵۲ ق . م . شکست اصلی را آشوریان بر مادیها وارد نیاورده بلکه مادیا واسکیتهای تابع وی وشاید ماننائیها هم (که پیشتر نیز چون متّحدان آشور وارد عمل شده بودند) مادیهارا مغلوب ساختند ـ همه چیزبه بهترین وجهی توجیه

۵۰ـ مادها (سمت چپ) در پیکار با اسکیتها (سمت راست) . از روی تصویر مهراستوانهٔ قرن ۶ـ۵ ق . م .

شده روشن خواهد گشت ، و۲۸ سال حکمرانی اسکیتهاباسالهای ۶۵۲ تا ۶۲۵ ق.م. مطابقت خواهد یافت و ۴۰ سال دوران سلطنت کیاکسار نیز ، چنانچه حدس زده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میشود ، باسالهای ۶۲۴ تا ۵۸۵ ق . م . منطبق خواهد گشت . فقط باید اقرار کرد که کیاکسار در کود کی تاج وتخت سلطنت را بارث برده[۲۳۰] .

بالطبع فقدان سرداری چون کشتریتی ـ خشثریتا (فرائورت) ممکن بود برای لشکر ماد عواقب وخیمی ببار آورد وتشبثی کـه پس ازمرگ او برای ادامهٔ جنگ باآشور بعمل آمد بشکست مادیها واستقرار فرمانفرمائی اسکیتهادرخاك ماد منجر شده باشد .

ولی نباید پنداشت که هدف فرمانفرمائی اسکیتها نابودی یا بلع دولت مـاد بوده است . پادشاهی ماد نیز مانند مانا کماکان بوجودیت خویش ادامه داد ودر پایان دوران حاکمیت اسکیتها ، بهیچوجه ناتوانتر از پیش نبود . ظاهراً اسکیتها فقط خراجی کم وبیش سنگین ویا اسمی (نه واقعی) ازماد دریافت میداشتند[۲۳۱] . پیشوایان اسکیت نتوانستند یك امپراطوری واقعی تأسیس کنند ولی دولتی ایجاد کردند که قادر بود وظیفهٔ تاریخی خویش را ایفا کرده یوغ آشوررابراندازد ، ولی برعکس اجازه دادند آشوریان ازایشان چون وسیلهٔ اختناق نهضت آزادی استفاده کنند . درعوض آنچه باصطلاح پادشاهی اسکیت نامیده میشد پایگاهی بود برای حمله ودستبرد بکشورهای مجاور ـ نخست به اورارتو[۲۳۲] وسپس باراضی اختصاصی آشور وبخصوص به متصرفات آن درسوریه وفلسطین دستبردزدندواسکیتها بنابعضی منابع تاحدود خاك یهود وفلسطین ومصر رسیدند[۲۳۳] .

فرمانفرمائی اسکیتها ازبعضی جهات برای مادیها واجداهمیّت بود . ازیکسو با فن وتاکتیك سواری وتیراندازی اسکیتها آشناشدند : وحتّی بعدازسقوط حکومت اسکیتهانیزمادیهافرزندان خویش را برای آموختن تیراندازی به اسکیتهامیسپردند[۲۳۴] . باحتمال قوی وسایل تیراندازی « اسکیتی ومادی وسکائی » ـ که ازذخایرمکشوف پیکانهای گوناگون برما معلوم شده (که پیکانهای «اسکیتی» نـامیده میشود) ـ در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این دوره تهیه کردید : وچنانکه پیش گفتیم ، اعتماد کامل باینکه مخترع نخست پیکانهای مزبور اسکیتها بوده‌اند وجود ندارد[۲۳۵] . از دیگرسو حاکمیت اسکیتها به تدوین یك زبان بین‌القبایل که نه تنها در قلمرو خاص پادشاهی ماد بلکه در سراسر خاك آن کشور بسط یافت کومك کرد : زبان ایرانی مادیها بقدری بزبان ایرانی اسکیتها نزدیك بود که تفاهم میان ساکنان پادشاهیهای اسکیت و ماد را مقدور میساخت . بالطبع زبان ایرانی ـ بمثابه زبان مشترك معاشرتی بین‌القبایل در ماننا ـ که میان قبایل مزبور قرار داشت ـ و دیگر نواحی « کاسپی » زبان متداول شد و تمام قبایل ماد ـ از نواحی شمالی ارس گرفته تا مرزهای پارت ـ احساس وحدت کردند ، زیرا که این احساس را وجود زبان بین‌القبایل تقویت مینمود . ولی بااینحال زبان مزبور بحال لسان مشترك بین‌القبایل باقی ماند ودر نقاط مختلف زبانهای قبیله‌ای وبومی درمعاشرات روزانه بکار میرفت ـ وحتّی بعد ازسقوط حکومت اسکیتها نیز مادیها فرزندان خویش را نه تنها برای آموختن تیراندازی بلکه برای یاد گرفتن زبان اسکیتی نیز بنزد اسکیتها اعزام میداشتند[۲۳۶] . علّت چه بود ؟ برای امپراطوری ماد که در آن زمان قدرت بسزائی داشت ، زبان یك عدّه صحرانشینان مغلوب چه اهمیّتی میتوانست داشته باشد ؟ ولی توضیح این امر آسان است . فقط باید در نظر گرفت که بخش مهمی از مادیها بین خود ودرزندگی روزانه بزبان ایرانی سخن نمیگفتند وآن زبان ضروری و رسمی بوده وبمنزلهٔ لسان دولتی ومعاشرات بین‌القبایل پذیرفته شده بود .

بگفتهٔ هرودوت (I . ۱۰۶) پس از ۲۸ سال « کیاکسار ومادیها آنهارا بمیهمانی خواندند ومست کردند و کشتند (منظور نظروی اسکیتها یا ـ دقیقتر بگوئیم ـ سران اسکیت است) و بدینطریق سلطنت خویش‌را نجات دادند وآنچه را پیشتر داشتند بتصرف درآوردند » . بنابراین بمحض آنکه قدرت سست و بی پایهٔ شاهان اسکیت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرنگون شد پادشاهی ماد مجدداً بهمان صورت ووضعی که پیشتر داشت در آمد . در اینمورد بگواهی هرودوت کاملاً می‌توان اعتماد کرد زیرا که حاکمیت اسکیتها ، مسلّماً باساس دولت ماد زیانی وارد نیاورد وفقط کیاکسار می‌بایست بمنظور مصونیت و احتراز از دستبردهای اسکیتان خراج معینی بایشان بپردازد .

اما دربارهٔ سرنوشت بعدی اسکیتان فقط بطور مستقیم می‌توان ازروی مدارك موجود داوری کرد . بگفتهٔ کتاب ارمیای نبی هنوز در دههٔ نهم قرن ششم ق . م . پادشاهی اسکیت کماکان در آذربایجان وجود داشت واینرا هرودوت نیز تأیید می کند ومی گوید که بخاطر ایشان میان ماد ولیدی در ۵۹۰ ق.م. جنگ در گرفت . معهذا بعدها پادشاهی اسکیت ـ چنانکه خواهیم دید ـ جزو ماد شد . هرودوت می گوید که در این حیث وبیث اسکیتان به مبدأ خویش باز گشتند (وی در این مورد میهن ایشان را آنسوی «آراکس» یعنی آنسوی ولگا ـ ندانسته بلکه در نواحی کرانهٔ دریای سیاه می‌شمارد) . اوحتی (IV ، ٤ـ۲) داستان افسانه مانندی را نقل می کند ، که زنان اسکیتان که در مدت سی سال غیبت چشم براه ایشان بودند از بردگان خود شوهرانی برای خویش بر گزیدند . وفرزندان آن بردگان کوشیدند دربرابر اسکیتهائی که بمیهن باز می گشتند ـ درنزدیکی میوس کنونی (IV ، ۲۰) مقاومت کنند ، ولی چون از اخلاف بردگان بودند ـ بمحض اینکه اسکیتها بجای شمشیر تازیانه را علیه ایشان بکار انداختند ـ مغلوب شدند . بدیهی است که اینها همه افسانه‌های بنده داران است ـ بویژه که « اسکیتهای ـ اشکیدا » محتملاً از کرانهٔ دریای سیاه به‌آسیای مقدم نیامده بودند . ولی پس از قلع و قمع پادشاهی اسکیت در آسیای مقدم علی‌الظاهر ـ بخشی از اسکیتان ـ اشکیدا واقعاً درربع آخر قرن هفتم یا آغاز قرن ششم قبل‌ازمیلاد ، از طریق قفقاز بشمال باز گشته و سپس با آنانکه باصطلاح اسکیتان کرانهٔ دریای سیاه نامیده می‌شوند توأم شد . چنانکه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ب . ب . پیوطروسکی ثابت کرده قبل از آن تاریخ نیز روابط نسبةً نزدیکی میان قفقاز ونواحی‌ساحلی‌دریای سیاه وجود داشته است . اکنون آثارفراوان و مشهودی درنواحی کرانهٔ دریای سیاه کشف شده که مؤیدآشنائی‌اسکیتان بافرهنگ‌ومدنیت مادی و معنوی‌آسیای مقدم می‌باشد . نوشته‌های مؤلفان عهد عتیق و در درجهٔ اول هرودوت دراین‌باب (مبنی‌براین که درذهن‌اسکیتهای کرانهٔ دریای سیاه خاطرات اقامت ایشان در آسیای مقدم زنده بوده است) شکی باقی نمی گذارد[۲۳۷] . ظاهراً بخشی ازاسکیتان کرانهٔ دریای سیاه ، درواقع . از آسیای مقدم بآنجا آمده‌بودند و شاید ـ اگر فرض پیشین ما در مورد اشتقاق بعدی کلمهٔ اسکولوت از « اشکیدا » صحیح باشد ـ این اصطلاح از ایشان باقی مانده . معهذا نباید پنداشت که همهٔ اسکیتها بدون اینکه اثری از خود باقی گذارند از قفقاز رفته باشند . مدارك باستانشناسی که ازحفریات مینگه‌چائور[۱] وسامتاورو[۲] ودیگر نقاط بدست‌آمده ، همه شواهدی ازیك فرهنگ نیمه اسکیتی ـ که قرنهای هفتم تا پنجم و حتی چهارم ق . م . را شامل می گشته ـ بدست می‌دهند . بخشی از اسکیتهای ـ اشکیدا ، یا « اورتو کوریبانتی»[۳] (تیزخودان)پایان‌قرن ششم وآغازقرن‌پنجم ق . م . درحدود قلمرو امپراطوری ماد باقی ماندند و سرانجام با دیگر اهالی آذربایجان شمالی ممزوج گشتند .

درحدود دههٔ دوم قرن هفتم قبل از میلاد ، پادشاهی ماد از خراج دادن بـه اسکیتها نجات یافت وپادشاهی،آشور که ازبحران دههٔ پنجم و چهارم بیرون آمده قد علم کرده بود،مجدداً دچار بحران داخلی سختی شد . و کشور ماد بصحنهٔ وقایع جاری کشانده شد وباتفاق بابل امپراطوری آشور را نابود ساخت و یوغ آشوریان راکه قرنها اقوام آسیارا دراسارت نگه میداشت برانداخت[۲۳۸] .

(۱) mingeČaur (۲) Samtavro (۳) Ortokoribant

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل چهارم

پیدایش امپراطوری بزرگ ماد وسقوط آشور

۱ـ ماد و آشور درپایان قرن هفتم قبل ازمیلاد

درحدود سال ۶۵۰ ق . م . پادشاهی ماد دولت بزرگی بود در ردیف مانّا و اورارتو و عیلام . ولی ، چنانکه دیدیم ، تکامل بعدی آن تا حدّی بسبب شکست موقتئی که از جنگاوران پادشاهی اسکیت به لشکریان ماد در آذربایجان شمالی واردآمد متوقف گشت .

هرودوت دربارهٔ اوضاع واحوالی کهباین تصادم منجر گشت دو روایت متضاد نقل می کند . یکجا (I ، ۱۰۳) می گوید « هنگامیکه ، کیاکسار پس ازپیروزی برآشوریان نینوا را محاصره کرد » این واقعه وقوع یافت و چند سطر پائین‌تر (I ، ۱۰۴) از مضمون متن چنین برمی‌آید که اسکیتها در اراضیئی که بلاواسطه پس از عبور از جبال اصلی قفقاز (« اینجا » Enthauta) درآن قدم نهادند با مادها جنگ کردند . مطلب اوّل ـ چنانکه‌پیش گفتیم ـ درست‌نیست . زیرا که کیاکسار برروی هم فقط پس از فراغت ازکاراسکیتها می‌توانست نینوا را محاصره کند ودر ۶۵۲ ق . م . آشور هنوز چندان ضعیف نشده بود که‌لشکر دشمن نینوا را محاصره

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کند[۱]. امّامطلب دوّم بسیار مبهم‌است . چنانکه‌پیشتر گفتیم : در نوشته‌های آشوری دربارهٔتصادم مادیها با لشکریان خودآشورچیزی منقول نیست وبدین‌سبب ، محتمل است ، که عملیات «فرائورت» (کشتریتی ـ خشثریتا) بیشترمتوجه دست‌نشاندگان ومتحدان آشور ـ و فی‌المثل ـ در درجهٔ اول اوآلی مانائی‌بوده . بگفتهٔ هرودوت اسکیتها فقط پس ازکشته شدن « فرائورت » وارد عمل شدند و آنهم احتمالاً در اراضی شمال آذربایجان . این را هم بگوئیم که تمام این مراتب عجالةً از حدود حدس خارج نیست .

بهرتقدیر درحدود سال ۶۲۵ ق . م . (وبا اکثر بخواهیم در دقت غلّو نکرده باشیم و بتوریخ هرودوت که تا این درجه دقیق نیست اعتماد ننمائیم ـ در حدود دههٔ دوم قرن هفتم ق . م .) پادشاهی ماد از تحت تسلط اسکیتان آزاد شد وبار دیگر بصورت نیروی سیاسی وجنگی مهمی درآمد .

هرودوت می گوید که درآغاز حکومت کیاکسار پادشاهی ماد اقوام بسیار واز آنجمله پارسیان را در زیر اطاعت خویش داشت . ولی در دههٔ سوم قرن هفتم پارس (پرسید) ـ در ردیف پادشاهیهای کوچك شرق عیلام و ماوراء عیلام ـ هنوز مستقل میزیست[۲] ونظر بوضع عمومی آن دوران اگرهم خراجی می‌پرداخت به‌عیلام بود[۳] نه ماد . امر انقیاد پارس (پرسید) را بنابراین باید بیشتر بحساب کیاکسار گذاشت . وفتح ایالات مختلف مرکزومشرق ایران را هم‌باحتمال قوی باید بیشتر مربوط به‌نخستین سالهای حکومت‌اودانست (نه به سالهای‌آخرحکومت کشتریتی). بر روی هم ـ بنظرمی‌رسد ـ که هرودوت تاریخ وقایع را (معادل مدّت دوران یك سلطنت) پیش انداخته باشد : نقش واقعی « فرائورت » (یعنی کشتریتی) بظنّ‌قوی همانند نقشی است که « پدر تاریخ » برای دیوك قائل است ؛ باین معنی که وی متصرّفات شاهکان کوچك را نابود ساخت و مبانی دولت ماد مرکزی و شرقی را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مستحکم کرد وبپادشاهی واحد مبدّل کرد . فتوحات خارجی ، ظاهراً ، ممکن بود فقط پس‌از طرد اسکیتها[4] ـ در عهد حکومت کیاکسار ـ صورت گیرد . ولی پس از سال ٦١٦ ق . م . مجدداً اطلاعاتی دربارهٔ ماد از متون میخی بدست می‌آید ومعلوم می‌شود که در آن تاریخ مانا نه تنها هنوز تحت انقیاد پادشاهی ماد درنیامده بود ، بلکه آنقدر نیرو داشت که در ردیف آشور (البته آشوری که بسیار ضعیف وناتوان شده بود) ومانند متّحد آن ، عرض اندام کند .

هرودوت در بارهٔ کیاکسارمطلبی می گوید که ازلحاظ تاریخی واجد اهمیت خاص می‌باشد(I ، ۱۰۳) : « می گویند که او ... اول کسی بود که (اقوام) (ساکن) آسیا را به قسمتهای نظامی تقسیم کرد (Elokhiso Kata telea)[5] ونخستین بارمقررات جنگی برقرار کرد (Dietakse) : که هرنیزه‌دار و کماندار وسوار جداباشد[6] . پیش ازآن ایشان بی‌نظم و مخلوط بودند . » چنانکه بارها در مورد هرودوت ملاحظه شده ـ همینکه او خود ماهیت پدیده را درك نمی کند ـ دلیلی است که نوشتهٔ او حقیقت دارد (زیرا که ازروی‌قصد مطلبی‌اختراع نکرده) . البته هرگز لشکری که در آن پیادگان سبك اسلحه وسنگین اسلحه « بطور بی‌نظم با سواران مخلوط شده باشند . » وجود نداشته : حقیقت این است که قبل‌از کیاکسار مادیها و اقوام تابع ایشان درجنگ بصورت دسته‌های قبیله‌ای شرکت می‌جستند و کیاکسار بمتابعت از همسایگان خویش یعنی آشوریان ـ که سازمان ارتشی منظّم مدوّن ودقیقی‌داشتند ـ برای نخستین‌بارارتش‌منظّم ایجاد کرد که بواحدهای سوق‌الجیشی‌وتاکتیکی‌تقسیم می‌شد واین‌تقسیمات مبتنی برروابط قبیله‌ای افراد نبوده بلکه از احتیاجات‌نظامی دولت ریشه می گرفته و وی تقسیم لشکریان را از روی نوع سلاح منتظم ساخت (زیرا دردستجات جنگی‌قبیله‌ای ـ جنگاوران هرکس‌با استعدادنظامی‌که‌داشت وسلاحی که بدستش می‌افتادبصف لشکرقدم می‌نهاد) این‌عمل‌درتشکیل وقوام‌دولت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ماد آخرین گام بود . می‌دانیم که کشتریتی دارای افراد و وسایل آزموده‌ای برای محاصرهٔ قلاع بود . اکنون ارتش ماد ازلحاظ سازمان بهیچوجه ازارتش آشورعقب نبود ودرعین حال مسلماً روحیهٔ جنگی آن ازآشوریان بمراتب بهتر وعالیتربود . زیراکه ارتشی بود مرکب ازافراد آزادجماعات روستائی ـ جامعهٔ مزبور بااینکه به مستمند وتوانگر وتابع وذی‌الحقوق تقسیم شده بوده ولی این‌تجزیه وتقسیم‌هنوز بدرجهٔ غائی‌نرسیده‌بوده . جامعه‌ای‌بود که هنوزدر آن‌چندان‌بندگی شیوع‌نداشت و رباخواری‌باحتمال قوی هنوز نقش مخرّب خویش را بازی‌نمیکرد . این ارتش که برای نخستین بار در کشور ودولتی‌واحد متّحد شده بودمی‌بایست بوضوح‌تمام‌وحدت خویشتن ودرعین حال نیروی روزافزون خودرا احساس کند . راست است که هنوز تجربهٔ اندك داشت ، ولی گمان میرود که جنگ بااسکیتها وانقیاد قبایل مجاور (و ازآنجمله قبایل پارس) ازاین جهت نیزبرای وی‌آموزنده بود . ارتش مزبورمسلماً باتاکتیك پیادگان وفن محاصرهٔ قلاع آشوریان وفن‌سواری و تیراندازی‌اسکیتان نیز آشنا بوده .

ازلحاظ تعیین تاریخ وقایع ایّام سلطنت کیاکسار هرودوت نمیتواند کومکی بما بکند[۷] وباید ازاین رهگذر بمدارك دیگرمتوسل شویم .

باید اکثر فتوحاتی راکه هرودوت به کیاکسار نسبت میدهد وبدیگرسخن پیروزیهائی راکه درفلات ایران نصیب وی شده‌بوده بآغاز دوران سلطنت مستقلانهٔ کیاکسار ـ پس ازطرداسکیتها (یعنی سالهای۶۲۵ تا ۶۱۵ ق . م.) مربوط دانست . متأسفانه هیچیك ازمنابع وقایع این دوره را روشن نساخته‌اند ، ولی مسلّم است که درپایان آن دوران ارتش کیاکسار توسط عده‌ای ازسپاهیان غیر مادی تقویت شده بوده و کیاکسارکاملاً برای حمله به‌آشور آماده بوده است[۸] .

ضمناً وضع این دولت بقرار زیربود : بحران دههٔ پنجم قرن‌هفتم برای‌آشور

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخوشی پایان یافت . آشوریان موفق شدند شورش شاماشومو کین را در بابل فرو نشانند و اکثر متّحدان وی را نیز تار ومار کنند . در آغاز دههٔ سوم آن قرن آشور-بانا پال کاملاً عیلام را مطیع خویش ساخت . ولی درعین حال خشم تابعان و مغلوبان وملّلی که درخطر اسارت بودند روز بروز افزون میگردید واعتماد ایشان بنیروی خویشتن زیادتر میشد زیرا که درطی قرن هفتم بارها شکستهای موضعی وجزئی به آشوریان وارد آورده بودند . در این میان دولت آشور نیز از لحاظ داخلی ضعیف شده بود .

درحدود قلمرو امپراطوری آشور شمار آرزومندان نابودی آن دولت بسیار بود . در تورات مجموعی ازسخنرانیهائی که بمناسبت سقوط نینوا ایرادشده وبشخصی نائوم نام ازمردم اسرائیل منسوب است- که گمان میرود باسارت آشور افتاده بوده - محفوظ است . ازنطقهای مزبور نیك مشهود است که اقوام آسیای مقدّم چه کسانی را دشمن اصلی خویش میشمردند[۹] . اینان ، این دشمنان اقوام ، همان اعیان وبزرگان آشور یعنی عناصر صاحب مقام وکاهنان بلندجاه ونظامیان و بازرگانان آن دولت بودند . این گروه کوچك که - بمقیاس آسیای مقدّم باستانی وآنروزی - ثروتهای کلان گرد آورده بود ، بی‌بند وبار ونابخردانه تمام مردم خاورمیانه را بنفع خویش استثمار مینموده . مردم سراسر شرق آرزومند نابودی آشور - «کنام شیران» - و سقوط نینوا - «شهرخون» - بودند . نمایندگان وافراد قبایل مرزی ودوردست که هنوز منقاد آشور نگشته بودند وبردگان دولت که ازمیهن خویش بجاهای دیگر کوچانده شده بودند وافراد «آزاد» جماعتها ونمایندگان محافل برده دار کشورهای خارج از آشور ، همه دراین آرزو شریك بودند . این را هم بگوئیم که میان برده-داران آشوری نیز دائماً مبارزهٔ داخلی ، بین دسته‌های بازرگانان وکاهنان ازیکسو ونظامیان از دیگرسو ، جریان داشت .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عامّهٔ مردم مستقلاً و مستقیماً درمبارزهٔ سیاسی شرکت نمیکردند. ولی نیرو ومادهٔ منفجره‌ای بودند که همواره آمادهٔ عمل بود وبمحض یك شکست نظامی یا ضعف قدرت دولت تجلّی مینمود.

درچنین شرایطی موضوع را بنحو دیگر باید طرح کردو کمتر ازسبب نابودی آشور وبیشتر از علّتی که موجب دوام حیات وی گشت سخن گفت. علّت اصلی جان سختی آشور فقدان وحدت لازم ونیروی جنگی کافی در صف مخالفان آن بود.

ولی موفقیّتهای مکرر آشور موجب شد که طبقهٔ حاکمهٔ آن کشور خطر خارجی را کوچك انگارد واختلاف وجدال میان دسته‌های مختلف آن شدیدتر شود. اما صفوف ارتش آشور پراز افراد وعناصر بیگانه بود که از میان اقوام گوناگون مغلوب گرفته بودند وسرانجام روحیهٔ خصومت آمیز تمام مردم ممکن نبود درارتش ومیزان آمادگی جنگی آن منعکس نشود وآنرا ناتوان نسازد.

۲ـ جنگ بابل و ماد علیه آشور
(تا سقوط آشور)

درپایان قرن هفتم قبل ازمیلاد دشمنان آشور با تمام فنون جنگی آشور آشنا بودند ودرمبارزه علیه آن دولت تجارب فراوان اندوخته. وهم ازپایان قرن هشتم ق.م. کوشیدند ائتلافهای بزرگی علیه آشور تشکیل دهند. دراین ائتلافها عادةً کلدانیان بابل[۱۰] وعیلام وظیفهٔ رهبری را ایفا می‌نمودند. ولی تاعهد منظور نظرما ائتلافهای مزبور آنچنانکه باید وشاید از لحاظ نظامی نیرومند نبودند و وحدت نظرشان کافی نبود ومواقع سوق‌الجیشی مناسبی درمقابل مراکز حیاتی آشور نداشتند. ولی این نقایص، عواملی نبوده که رفع آنها میسر نباشد بلکه اوضاع و احوالی گذران و تصادفی و قابل احتراز بود. بخشهای گوناگون آشور منافع مختلف داشتند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امپراطوری آشور بزور آنها را ازلحاظ نظامی واداری متحد ساخته تحت ادارهٔ یك دولت در آورده بود و وجود و یا انقراض دولت مزبور هم بسته به تصادف ، بسته بشکست ویا پیروزیهای جنگی بود . همینکه ائتلاف متحد الکلمه و واحدی از دشمنان آشور پدید آمد ، که ازلحاظ نظامی و سوق الجیشی نیرومند بوده ، انقراض دولت قطعی گردید .

درپادشاهی ماد وحدت نظر کاملی حکمفرما بود . برغم فرمانبرداری ماد از اسکیتان (که گفتیم محتملاً مادیها بخاطر مصونیت از دستبرد به اسکیتان فقط خراجی می‌پرداختند) وضع کشور بمراتب بهتر از قرن پیش بود : و درطی نیم‌قرن هم از مصائب تجاوزات آشور و هم مفاسد جنگهای خانگی بین شاهکان نجات یافته بود . قدرت واحد سلطنتی که درمبارزه با اعیان کلان محلی تجزیه‌طلب پدید آمده بود ، گرایشهای استثمارطلبانهٔ بزرگان را در برابر افراد عادی و آزاد (که واقعاً ویا بالقوّه جزو برده داران عضو جماعت بودند) محتملاً تااندازه‌ای مهار کردووضع اقتصادی گروه آزادگان استوارتر وبهتر شد . ازدیگرسو اعیان کلان کـه از مقام بزرگی وآقائی محروم شده‌بودند هنوزبامید کسب درآمد ـ درصورت توسعهٔ دولت و کشور ـ ازقدرت‌سلطنت‌جانبداری میکردندوبنیاددولت گذاشته‌شده‌بودوپیش‌بینی میشد که توسعه وتحکیم آن ادامه خواهد یافت . در عین حال پادشاهی ماد متّحد نیرومندی که همانا بابل باشد پیدا کرده بود .

آشوربانا‌پال پس ازشکست شاماشومو کین[۱] وتصرّف‌بابل درسال ٦٤۸ ق . م. شخصی بنام‌کاندالانو[۲] را که معروفیت وشهرتی نداشت و کسی‌عمل درخشانی ازوی ندیده بودبسلطنت بابل منصوب کرد[11] . عملیات‌جنگی(بخصوص‌درعیلام وعربستان) تاآغاز دههٔ سوم ادامه یافت . درحدود سال ٦۳۳ ق . م . آشور بانا‌پال در گذشت و

(۱) Šamaš̌Šumukin (۲) Kandalanu

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پسر او آشور اتلی‌لانی[۱] بر تخت سلطنت آشور جلوس کرد؛ وظاهراً جلوس او بعد از یك دوره جنگهای داخلی بود. آشور اتلی‌لانی لااقل چهار سال سلطنت کرد و بظنّ غالب تاسال ۶۲۶ ق. م. پادشاه بود ودر آن مدت «کاندالانو» همچنان در بابل حکومت میکرد. سپس، بنظر میرسد، که آشور اتلی‌لانی توسط سردار محبوب خویش (ومحتملاً یکی ازاقوام خود) بنام سین شوم لی‌شیر ـ که بابل را نیز تصرّف کرد ـ ازسلطنت خلع شد[۱۲]. ولی چیزی نگذشت که خود وی بدست پسر دیگر آشور باناپال بنام «سین شاریش کون»[۲] (ساراك)[۳][۱۳] آخرین شاه آشور مغلوب شد و سین شاریش کون بر تخت سلطنت آشور جلوس کرد. ساراك توانست مدّتی قدرت آشوررا کماکان دربابل حفظ کند[۱۴]. اوروك[۴] که ازدیرباز نسبت به آشور وفادار بود مدتها درجنوب بابل پایداری کرد وباقی ماند. ولی هنگام مرگ کاندالانو و شورش سین شوم‌لی‌شیر پادشاهی جدیدی در بابل تأسیس شد که نابو پالاسار (نابو آپالوسور) دررأس آن قرار داشت[۱۵]. بنابگفتهٔ «بروس» مورخ بابلی: وی از طرف ساراك برای قلع وقمع دشمنان آشور به بابل اعزام شده بود و بمنظور سرنگون ساختن ساراك درآنجا قدرت را بدست گرفت[۱۶]. بنابا‌طلاعات دیگری که در دست است وی را خود ساراك بجای کاندالانو بسلطنت بابل منصوب کرده بود؟[۱۷]

نابوپالاسار بااینکه نخست درخدمت آشوریان بود ولی کلدانی بودوازاعقاب دشمنان دیرین آشور که ازپایان قرن هشتم ق. م. پیکارهای بسیار باآشوریان کرده بودند ـ شمرده میشد. معلوم نیست که وی ازاخلاف یکی از شاهزادگان کلده بوده یا از اعقاب کشاورزان آن سرزمین. وی در الواح خویش[۱۸] تذکر میدهد که اصل و تبارش از بزرگان نیست. او درواقع بیشتر مبیّن منافع محافل تجّار ورباخواران وبرده داران بابل بود که باکاهنان جوش‌خورده وازدیربازی با

(۱) AŠŠuretelilani (۲) SinŠariŠkun (۳) Sarak (۴) Uruk

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نظامیان آشور دشمنی میورزیدند (دشمنی بطور کلّی برسر عواید بهره برداری از آسیای مقدّم بود ـ گرچه بعدها ، اززمان «سیناخریب» ، این مبارزه را طرفین تا نابودی جسمانی طرف مقاوم ادامه میدادند) .

در گذشته عیلام علی‌الرسم همیشه متّحد بابلیان و کلدانیانی که علیه آشور عصیان میکردند بوده . ولی عیلام دیگروجود نداشت ونابوپالاسار چشم امید به ماد دوخت که شاماشوموکین نیز دست اتحاد بطرف آن دراز کرده بود واکنون‌استوار وقوی گشته بود . بنابگفتهٔ «بروس» ، نابوپالاسار ازآغازامروقبل‌ازاینکه‌علیه‌آشور اقدام کند با کیاکسار[19] عهدی بست ودختر او «آمئی تیدا»[(۱)] را برای پسر خود نابوخودونوسور[(۲)] بزنی گرفت[20] . ممکن‌است که رسماً عهد اتحادبعدهامنعقد گشته ودرآغاز تفاهمی عملی میان طرفین حاصل شده‌بوده .

درآغاز پادشاهی‌نابوپالاسار (مانند پادشاهی شاماشوموکین که‌قبل‌ازاوبود) فقط بابل مرکزی ، یعنی اطراف‌پایتخت ، را شامل‌بود . وشهرهای جنوبی وشمالی مستقیماً تابع ساراك پادشاه آشور بودند . بدین سبب نخستین سالهای سلطنت نابوپالاسارصرف تسخیرو انقیاد خود خاك بابل گردید . این امردرسال۶۱۶ق . م . و شاید اندکی‌زود تر انجام پذیرفت .[21] معلوم نیست که در آن‌زمان مادیها به چه اقدامی دست زدند . برخی از محققان معتقدند که نخستین محاصرهٔ نینوا توسط کیاکسار (که در اثر هرودوت منقول است وپس ازآن خاك ماد تحت حکومت اسکیتان درآمد) درهمین اوقات وقوع یافت . ولی ـ چنانکه گفتیم ـ این‌شرح ما را به تناقضات و اختلافات غیرقابل‌حلی‌می کشاند که درتطبیق تاریخها پیدا خواهد شد وبخصوص مستلزم این فرض‌است که مادیها بزرگترین‌اقدام تاریخ خویش‌یعنی امحاء و تخریب دولت آشور را در زمانی بعمل آوردند که خود تحت حکومت

(۱) Amiitida (۲) Nabuxodonosor

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسکیتان میزیستند . ولی این فرض که ازلحاظ منطق نیز غیرمحتمل است با منبع وگواه اصلی وقایع سال ۶۱۶ ق .م. و سالهای بعداز آن ـ یعنی « تاریخ گد»[۱] و همچنین اطلاعاتی که « بروس»[۲] و کتسیاس و حتی خود هرودوت بدست می‌دهد ـ تناقض دارد . مورخان نامبرده از شرکت اسکیتان در وقایعی که منجربه تخریب قطعی آشور گشت هیچگونه اطلاعی ندارند .[۲۲] بنظرماذکرخبرعقد اتحاد نابوپالاسار با مادیها ـ درهمان آغازکار ـ نتیجهٔ عادت معلوم مورخان عهد عتیق است که جریان هرواقعه‌ای را خلاصه وفشرده می کردند وبخصوص « بروس » دربیان مطلب بسیار ممسك بوده واین نکته درمورد وی بیشترصادق است . بظن قوی مادیها درطی چند سال اول درجریان وقایع سهمی نداشتند وخود نابوپالاسار نیز هنوزتخریب وامحای قطعی دولت آشوررا در نظرنداشته وفقط می کوشیده بابل راتصرف کند . ولی بعد اوضاع واحوال مناسبی برای واردآوردن ضربهٔ قطعی به آشورفراهم شد .

اسکیتان حتی در دورهٔ رونق کار باصطلاح « پادشاهی اسکیت » (که درنظر آشورآلت مطیعی بودند) ازتحت نظارت آشورخارج شده به‌غارت نواحی مرزی ودور دست آن کشور پرداختند ودر آن میان محتملاً عناصر ناراضی و ستمدیده ای که در میان اتباع آشور فراوان بودند بایشان پیوستند . شاید انعکاسات ضعیفی از هجوم اسکیتان به سوریه وفلسطین درنوشته‌های « پیامبران» تورات محفوظ مانده باشد.[۲۳] هرودوت (I ، ۱۰۵) ازهجوم ایشان به کرانهٔ فلسطین ـ تا سرحد مصرسخن می گوید . شهربیت شئان (بیسان کنونی) درفلسطین در زمان سلطهٔ فرهنگ یونانی اسکیتوپول (شهراسکیت) نامیده می‌شد و این امرتصادف محض نبود . مدارك باستان‌شناسی چندی نیزدردست است که ورود اسکیتان را به سوریه تأیید می کند .

در نتیجهٔ این تهاجمات که محتملاً با نهضتهای مردم توأم و همعنان شد ، از

(۱) Gedd (۲) Beross

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آغاز دههٔ سوم قرن‌هفتم وبعد، نظارت آشور برایالات غربی‌بمراتب سست‌تر گشت. فرعون پسامتّیخ شهرفلسطینی «آشدود»[۱] [۲۴] را ـ که پیشترمانند سرزمین یهود به آشورخراج می‌داد ـ مدت مدیدی محاصره کرد و «یوشیا» پادشاه یهود (۶۰۷ـ ۶۳۷ ق. م.) بدون اینکه بیمی‌بدل‌راه دهد ایالات‌آشوری مجاور ملك خویش‌را تصرف نمود[۲۵]. در فنیقیه پادشاهی صیدون احیاء شد.[۲۶] راست است که مانمی‌توانیم تاریخ دقیق این‌وقایع را ذکر کنیم ولی‌حدس می‌زنیم که قبل از سال ۶۲۰ پیش از میلاد وقوع یافتند. جنگهای داخلی آشور بیش‌ازپیش آن دولت طفیلی نظامی را ضعیف کرد. ودرجنگی که میان‌آشوروبابل (وماد) آغازشد دولت‌آشور نتوانست به تنهائی پایداری کند و ناچار در صدد یافتن متحدانی برآمد. یکی‌ازآن متحدان پادشاهی ماننا بود که ظاهراً شاهان آن هم از زمان اوآلی[۲] متفق آشور بودند. باحتمال قوی پادشاه اورارتو نیز رسماً وظاهراً متحد ساراك[۲۷] محسوب می‌شد ولی گویا در عملیات جنگی شرکت نمی‌جست. اما راجع به اسکیتان در منابعی که راجع بتاریخ‌آن‌زمان دردست است، نامی ازایشان برده نشده. ظاهراً شکستی که اندکی قبل‌ازآن‌تاریخ توسط کیاکسار برایشان وارد آمده بود موقتاً آنان را از صحنهٔ حوادث‌خارج ساخته‌بود. مصر نیزهمچون‌متحدآشور واردکارزارشد. مراتب فوق نه تنها ضعف‌آشوررا نشان می‌دهد بلکه می‌رساند که وضع در نظرآن دولت بسیاروخیم‌بوده. والا ممکن‌نبود که‌آشوریان لشکریان‌پادشاهیهائی‌را که‌در گذشتهٔ نزدیك خراجگزار ایشان بودند به‌کشورخویش راه دهند و باآنان چون متحدان متساوی الحقوق معامله کنند.

چه چیز تا این‌حد باعث وخامت اوضاع شده بود؟ گمان نمی‌رود که عصیان بابل بخودی خود مستلزم چنین اقدامات جدّی بوده است زیرا درتاریخ آشور این

(۱) Aššdod (۲) Ualli

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گونه شورشها فراوان بوده و آن‌دولت بآسانی ویا بدشواری همواره آنهارا خاموش می کرده است . ورود ماد در جنگ نیزنمی‌توانست موجب نگرانی آشور شود زیرا که باحتمال قوی کیاکسار هنوز در سال ۶۱۶ ق . م . وارد کارزار نشده بود و الا ممکن‌نبود لشکریان ماننا را بکنار فرات‌آورند ـ و حال‌آنکه این انتقال واقعاً صورت گرفته بوده . بظنّ‌قوی درنظر مقامات دولتی‌آشور وخامت وضع بدان سبب بود که عموم مردم امپراطوری ازنهضت ضدآشور پشتیبانی‌می کردند[۲۸] .

درآن‌زمان که شرح وقایع بابل یاباصطلاح « تاریخ گد » وقایع سالهای دهم تا هفدهم حکومت نابوپالاسار آغازمی گردد (۶۰۹ـ۶۱۶ق . م .) وضع بقراری‌بود که در بالا مذکور گشت[۲۹] .

در بهار سال ۶۱۶ ق . م . نابوپالاسار عازم بخش علیای فرات شد تا قبایل آرامئی راکه تحت اطاعت آشور بودند رام کند . و از ایشان اطلاع یافت که آشوریان درکابلین[(۱)] ـ که محتملاً اندکی پائین‌تر از ملتقای فرات و رود هابور[(۲)] قرارداشت ـ موضع گرفته ولشکریان ماننا نیزهمراه ایشان می‌باشند . روز۱۲آب (تقریباً اوایل ماه اوت) پیکار قطعی درگرفت که منجر به شکست آشوریان و اسارت سران جنگی آشور و ماننا گشت . نابوپالاسار یك گروه اکتشاف بطرف سرچشمهٔ فرات فرستادکه تا مصب رود بالیخ[(۳)] پیش روند و سپس مجدداً بسوی پائین رود رهسپار شد و از لشکریان تازه نفس مصر و آشور که از سوریه بسوی او می‌آمدند احتراز جست . دربهارسال ۶۱۵ ق . م . (درآذریعنی‌فوریه ومارس) نبرد دیگری میان بابلیان وآشوریان روی‌داد . این بار محل‌کارزار درایالت « آراپخا » مشرق دجله بود . بابلیان آشوریان را برود زاب کوچك ریختند و بنهٔ ایشان را تصاحب کردند .

(۱) Kublin (۲) Habur (۳) Balix

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در بهار سال ٦١٥ ق . م . مرز میان آشور و بابل تقریباً از کرکوك کنونی ـ آن‌سوی دجله ـ آغاز شده واندکی‌جنوبی‌تر ازآشور (پایتخت قدیم‌آن دولت) تا عانهٔ کنونی ـ برفرات ـ ممتد می گشت[۳۰] . قلع وقمع لشکریان ماننا در کابلین ـ دور از میهن ایشان ـ سرحدات ماننا را فاقد دفاع ساخت و محتملاً خاك ماننا در سالهای ٦١٥ـ٦١٦ ق . م . توسط کیاکسار اشغال و بامپراطوری ماد ملحق گشت . بدین‌طریق کیاکسار بطرفداری ازبابل وارد جنگ آشوروبابل شد وچیزی نگذشت که در آن گیرودار وظیفهٔ رهبری‌را بعهده گرفت .

دراین حیث و بیث نابوپالاسار ، درماه آوریل ـ مه بمنظور بسط پیروزی خویش بجناح شرقی درزیرحصار آشور ظاهرشد و پس‌از محاصرهٔ کوتاهی خواست شهررا بحمله تسخیر کند ولی موفق نشد وناچار بسمت جنوب عقب نشست ودرقلعهٔ « تاکری تاین »[۱] متحصن گشت (تکریت کنونی) . ولی آشوریان که قلعهٔ « تاکری تاین » را محاصره کردند توفیقی حاصل ننمودند و ناگزیر از محاصره دست کشیدند .

درآن اوقات که پیروزی هرگاه نصیب یکی از فریقین می گشت ، مادیها از گردنه‌های زاگروس گذشته ، برای نخستین بار در دامنه های غربی جبال مزبور ظاهرشدند : ودرماه آراخسامن[۲] (اکتبر ـ نوامبر) وارد ایالت آراپخا[۳] گشتند . این آغازپایان‌کارآنان بود . درماه آب (ژویه ـ اوت) سال بعد٦١٤ق . م . لشکریان ماد بفرمان کیاکسار[۳۱] راه پیمائی ومانور درخشانی بعمل آورده و(ظاهراً ازطریق کوهپایه‌های آراپخا) بالاتراز نینوا به معابردجله رسیدند وشهرطربیس را بحمله تصرف کردند و سپس از دجله گذشتند و از کرانهٔ راست آن شط تا آشور به پیش راندند وبدین منوال ارتش « سین‌شاری شکون»[٤] و خاك اصلی آشور را از کومك

(۱) Takritain (۲) Araxsamn (۳) Arrapxa (٤) SinŠa₍riŠkun

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خارج محروم ساختند . این لشکر کشی بسرعت صورت گرفت و با تسخیر شهر مقدس آشوریان یعنی آشور که ویرانهٔ استحکامات آن اکنون نیز از لحاظ نیرو و قدرت باعث عبرت ناظران است ـ پایان یافت . اعیان آشور را در آن شهر کشتند . معابد آشور غارت شد و ثروت‌های بیکران و شمار بدست فاتحان افتاد ، ثروتهائی که آشوریان در نتیجهٔ قرنها غارت تمام اقوام آسیای غربی گرد آورده بودند .

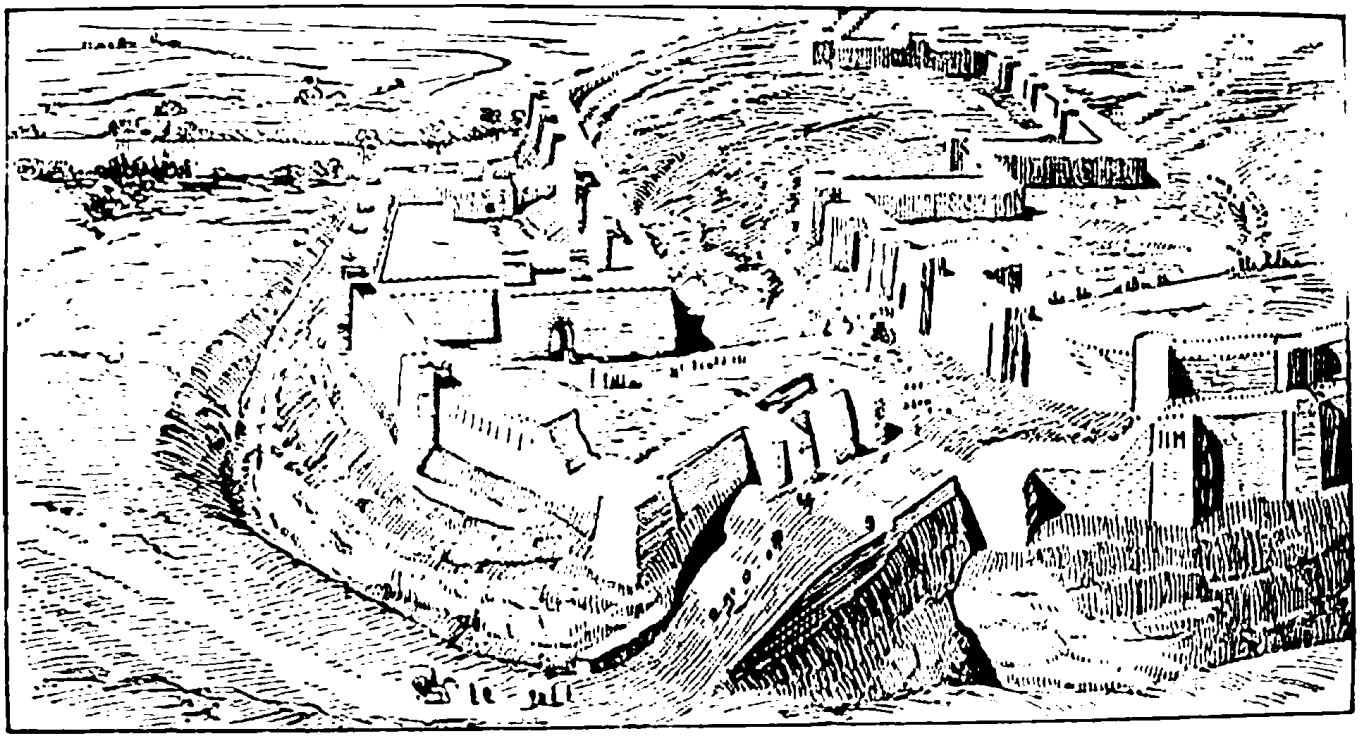

۵۱ـ حصار استحکامات دفاعی شهر آشور در زمان اتمام ساختمان آن در قرن نهم ق . م . از روی قراین مکشوف طی حفریات ـ و . آندره ـ رسم شده

اما نابوپالاسار که متحدی جدید و نابیوسیده بدست آورده بود خواست اورا آلت فعل سازد ومار رابدست او بگیرد . بروایت « تاریخ گد » [پادشاه] گد (یعنی بابل) ولشکریان وی که بکومك مادیها می‌رفتند به روز پیکار نرسیدند . آ [شور خراب شده بود] » مسلماً تأخیر نابوپالاسار عمدی بود . بزرگان شهر « آشور » و کاهنان آن‌را روابط استوارودیرین ، اشتراك منافع وسنن مذهبی با بزرگان وکاهنان بابل مربوط می‌ساخت . حتی درزمان سالماناسار پنجم وبعداز آن ایشان متفقاً علیه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرقهٔ نظامی آشور وارد مبارزه شده بودند . نابوپالاسار در نوشته های خود مصرحاً می گوید که او در توهین به معابد آشور شرکت نجست وحتی بخاطر آنها عزادار شد وبر روی خاك خوابید . معهذا بویرانه های آشور قدم نهاد ودر آنجا ـ در اردوگاه مادیها ـ نابوپالاسار و کیاکسار «با یکدیگر عهد دوستی واتحاد بستند» واین دوستی محتملاً درهمان زمان با ازدواج سیاسی مسجل ومستحکم شد[۳۲] .

سقوط نینوا و پایان امپراطوری آشور

ازشهرهای بزرگ ، جز نینوا وکالخو (اگر نواحی مرزئی را که هنوز به آشور وفادار بودند بحساب نیاوریم) چیزی برای سارالك باقی نمانده بود ولی وی مأیوس نشده بود . درسال ۶۱۳ ق . م . موفق شد آرامیان ایالت « سوخو » را ـ برفرات ـ علیه نابوپالاسار برانگیزد و بدین طریق موقتاً نیروهای بابل را بدانسو منحرف واز آشور منصرف کند .

روشن نیست که مادیها در آن زمان چه اقدامی بعمل آوردند . از روایت کتسیاس چنین برمی آید[۳۳] که ایشان در آن زمان (حتی ازسال پیش از آن) سرگرم محاصرهٔ نینوا بودند ، ولی « تاریخ گد » هیچ یادی از آنان نمیکند . این را هم بگوئیم که مؤلف تاریخ مزبور به مادیها که رابطهٔ مستقیمی با تاریخ بابل نداشتند علاقه‌ای ابراز نمیدارد .

سارالك ولشکریان آشور درطی سال ۶۱۳ ق . م . هیچ اقدامی بعمل نیاوردند ـ وحدس زده میشود که شاید واقعاً درنینوا محصور بوده‌اند . معهذا متن « تاریخ گد » (کلمه به کلمه) تا آنجا که مربوط به سال ۶۱۲ ق. م . میباشد (بآن صورتی که محفوظ مانده ـ زیرا که در این قسمت سخت آسیب دیده است) وآنچه از « کتاب نائوم » میتوان استخراج کرد همه از کوتاهی مدت محاصرهٔ نینوا واینکه بناگهان مسخر شده ، حکایت میکنند . بدین سبب باحتمال قوی مادیها درسال ۶۱۳ ق . م . درنقطهٔ دیگری

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرگرم بوده‌اند.[۳۴]

متن «تاریخ گد»[۳۵] بریده بریده است و تا اندازه‌ای که از آن نوشته‌های

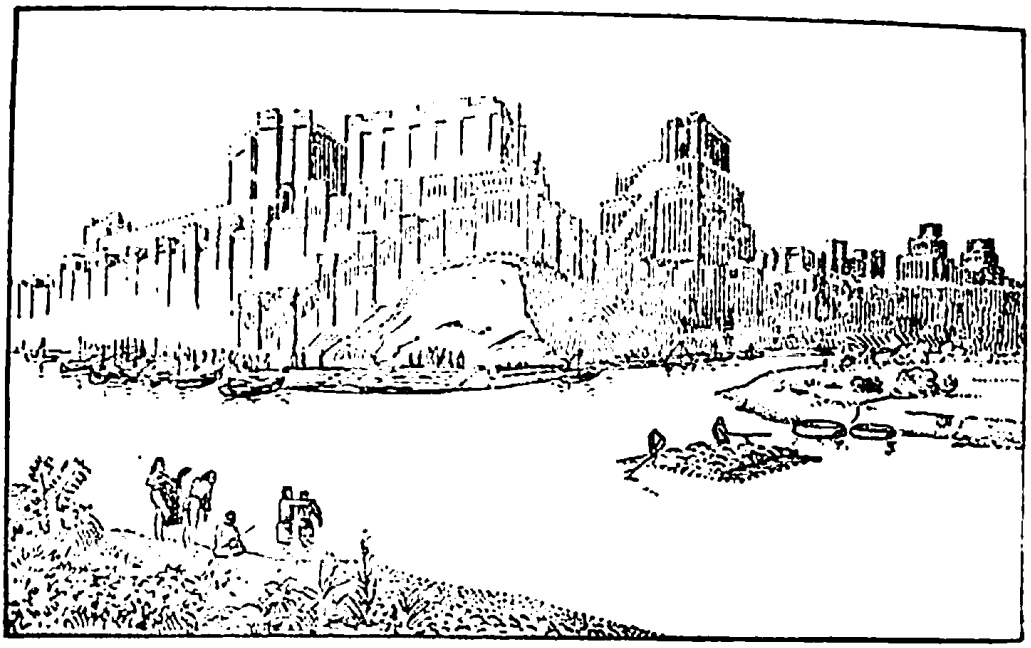

۵۲ـ منظرهٔ حصارآشور ازطرف دجله. از روی قراین مکشوف طی حفریات و. آندره رسم شده

ناقص مفهوم میشود، این بار بابلیان و مادیها اقدامات خویش را هم‌آهنگ ساخته بودند.[۳۶] ظاهراً لشکریان نابوپالاسار وجنگاوران کیاکسار دردرهٔ دیاله بهم‌رسیدند ویك جا ازرود رادان (آدم کنونی) در ملتقای آن رود ودجله گذشتند و بسوی حصار نینوا حرکت کردند. از ماه سمان تا آب (یعنی بتقریب از ژوئن تا اوت) سه نبرد در زیرحصار پایتخت آشور وقوع یافت.

سرانجام در ماه آب (متأسفانه تاریخ روز معین نیست) بر اثرحملهٔ سختی متحدان وارد نینوا شدند. جنگهای خیابانی آغاز شد. تمام منابع، باستثنای «تاریخ گد» ـ که چیزی در این مورد ازآن نمی‌توان استخراج کرد ـ دراین متفق‌الرأی‌میباشند که‌حمله‌به‌نینوا، بسبب‌طغیان آب ـ که‌بطورمصنوعی‌ایجاد کردند ـ و محتملاً حصار گلین شهر را خراب کرد، بموفقیت انجامید[۳۷]. درهمان روزی که دشمنان وارد نینوا شدند «سین شاریشکون ـ ساراك» پادشاه آشور خود را بمیان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شعله‌های آتش‌کاخ در حال اشتعال خویش افکند[۳۸]. «کتاب نائوم» (ناحوم) تصویر روشنی ازشهر نینوا را رسم میکند[۳۹] و به بهترین وجهی وقایع آن روزهای ماه اوت سال ۶۱۲ ق. م. را شرح می‌دهد و احساساتی را که اقوام اسیر آشور داشتند بیان می‌نماید.

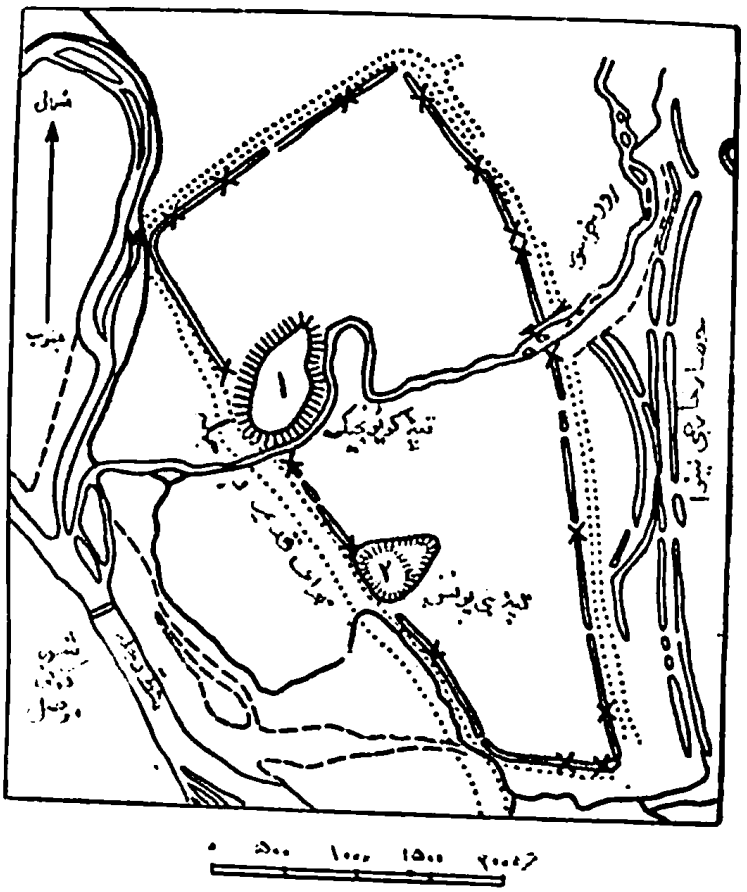

۵۳ ـ نقشهٔ ویرانه‌های نینوا. تیرك محل احتمالی شکست حصار راکه آب گرفته بودنشان میدهد

«خداوند دربارهٔ تو امرفرموده است که باردیگر ذریتی بنام تونخواهد بود وازخانهٔ خدایانت بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر ترا خواهم ساخت زیراخوارشده‌ای. اینك بر کوهها پایهای مبشر که صلح وسلامت را ندا می کنند....

«سرجبّاران او[۴۰] سرخ شده ومردان جنگی بقرمزملبس و عرابه ها در روز

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عرض میدرخشید و نیزه ها بحرکت در آمده‌اند[۴۱]. عرابه ها را دیوانه وار در خیابانها میرانند و در میدانها بهم میخورند. به مشعلها میمانند و چون برق میگذرند. او مبارزان خویش را بنام میخواند وآنان درحین راه رفتن میلغزند. بسوی حصار دژ می‌شتابند[۴۲] و منجنیق را حاضر میسازند[۴۳]. در های نهرها گشوده می‌شود وکاخ راآب میشوید[۴۴]. عزم جزم شد: حصیب[۴۵] باسیری برده خواهد شد، بکوه رانده خواهد شد و کنیزانش چون فاختگان سینه زنان ناله و فغان خواهند کرد: « نینوا از زمان قدیم چون برکه‌ای راکد بود و حالا آبها بسرعت جاری است: صبر کنید! صبر کنید! ولی احدی متوجه نیست. نقره‌ها را نیز غارت کنید، طلاها را غارت کنید، اندوخته‌ها را پایانی نیست، پر از هر گونه کالای نفیس است!...

« وای بر شهر خون که تمامش از فریب و غارت مملو است و خوی ددی از آن دور نمیشود! صدای تازیانه و غژ وغژ چرخ عرابه‌ها وصدای سُمّ اسبان تازنده و عرابه های شتابنده؛ سواران هجوم می‌آورند و شمشیرها برق میزند و نیزه‌ها میدرخشد[۴۶]. هم اکنون کشته‌ها بسیار و تلهای جنازه پدید آمده. تن‌ها را پایان نیست و به تنهای کشتگان میخورند!

(این) بخاطر زنای فراوان زانیهٔ زیبائی است[۴۷] که اقوام را بسبب زنای خود و قبایل را بسبب سحر وجادوی خویش فروخت. یهوه صبایوت گوید اکنون برضد تو هستم![۴۸] و دامنت را میدرم و برهنگی تو را باقوام و پادشاهیها و رسوائی تو را بآنها نشان میدهم و نجاسات بر تو پاشیده ذلیلت خواهم کرد و رسوای جهانت خواهم ساخت...

« ... از کجا تسلی‌بخشی برایت بیابم؟ مگر تو از فیف‌آمونیان[۴۹] بهتری... مگر نه اینست که آنان نیز راه تبعید و اسیری را پیش گرفتند و کودکانشان را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برسر هر کوچه مجروح میساختند و برسر بزرگانشان قرعه میکشیدند واعیانشان را بزنجیر بسته بودند ...

«تو نیز (مانند ایشان) بیهوده خواهی کوشید تا در برابر دشمنانت نیرو جستجو کنی !...

«قوم خود را ببین ـ جز زنان باقی نمانده‌اند ! دروازه‌های کشورت بروی دشمنان گشاده شده ، چفت وبستهایت طعمهٔ آتش گشته است . برای تحمل محاصره آب بیاور ، استحکامات خود را استوار ساز ، توی لجن برو ، گل را پایکوب[۵۰] ، قالبهای آجر را مرمّت کن ! همینجا آتش خواهدت سوزاند و شمشیر نابودت خواهد کرد مثل ملخ طعمهٔ خویش خواهد ساخت ـ گر چه مانند ملخان بیشمار باشی . . .

«ای پادشاه آشور شبانانت خفته‌اند و جنگاورانت غنوده‌اند و مردمت در کوهها پراکنده‌اند و کسی نیست که آنانرا گرد آورد .... هر که آوازهٔ (مصائب) تو را میشنود دستك میزند ـ زیرا کسی نیست که از شرّ دائم تو ایمن مانده باشد.»

تصویری کـه مؤلف از « آشور » یا « نینوا » رسم میکند و قیاس سرنوشت ساکنان پایتخت آشور با آنچه از آشوریان بر فیوهای مصری ستم رسید ـ اینها لفّاظی صرف نیست : و شکی نیست که فاتحان نیز با ساکنان نینوا چنان کردند : هر که قادر بحمل سلاح بود کشته شد و دیگران‌را به‌بردگی بردند و دربارهٔ کسانی که سهم جنگاوران شده بودند پشك می‌انداختند . کودکانی را که نمیتوانستند زحمت راه را بـر خود هموار کنند در جا میکشتند و زنان بزرگـان را مجبور میکردند(برای تخفیف و رسوا کردن‌ایشان) با دامن دریده حرکت کرده‌به‌بردگی روند . آیا انتظار دیگری میرفت ؟ خاصیت جنگهای دوران برده‌داری چنین بود و اقوامی که مدتی مدید در قید اسارت زندگی کرده بودند آرزو داشتند روزی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

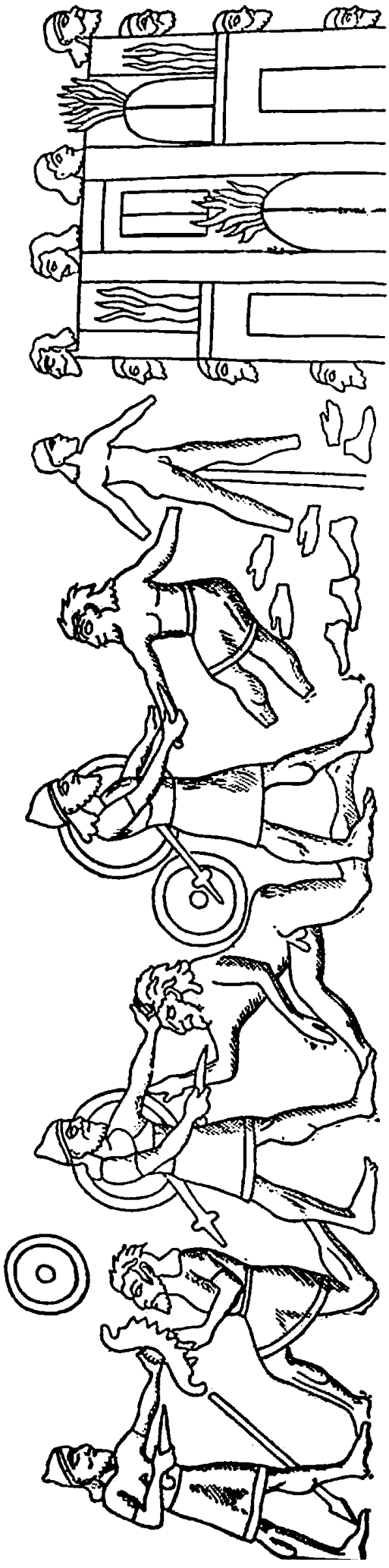

۵۴- کشتار مغلوبان بدست آشوریان . از روی تصویر برجستهٔ «دروازهٔ بالاوات» سالمانا سار سوم . قرن نهم ق . م .

برسد و با ستمگران همان گونه رفتار کنند که خود از ایشان دیده بودند . مگر آشوریان هیزم انبار نکرده و آتش نیفروخته کودکان را نمیسوزاندند ، مگر هرم‌هائی از زندگان نمیساختند، مگر کاخها و معبدهای خویش را با تصاویر برجستهٔ مردان و زنان اسیر و لخت با دامنهای دریده «مزیّن» نمیساختند[۵۱] ؟

آیا آشوریان حق داشتند رفتاری نوع پرورانه از کین خواهان توقع داشته باشند ؟ با اینحال اطلاعات موجود نشان میدهد که رفتار مادیها و متّحدان ایشان با آشوریان مغلوب بمراتب ملایم‌تر و بهتر از روش پیشین آشوریان بود . « تاریخ گد » خاطر نشان میسازد که «بزرگان» یعنی اعیان و متشخّصان بیشتر در معرض کشتار قرار گرفتند . کتسیاس[۵۲] میگوید که فاتحان آثار نینوا را از روی زمین محو کردند[۵۳] و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

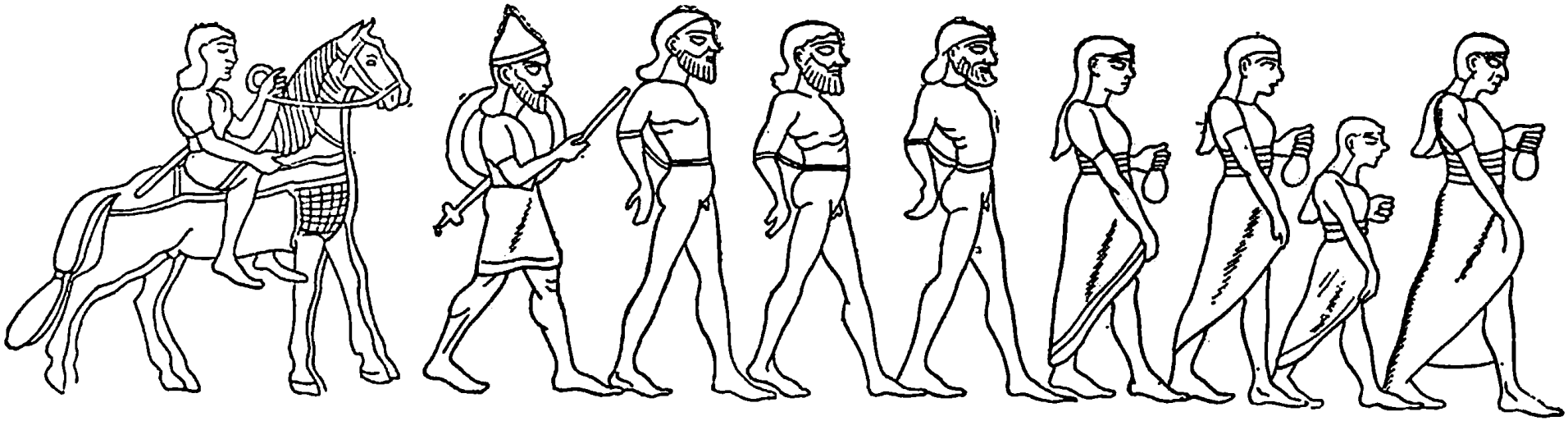

۵۵ ـ بردن اسیران تحت‌الحفظ . از نقش برجستهٔ « دوازدهٔ بالاوات » . سالاماناسار سوم قرن نهم ق . م .

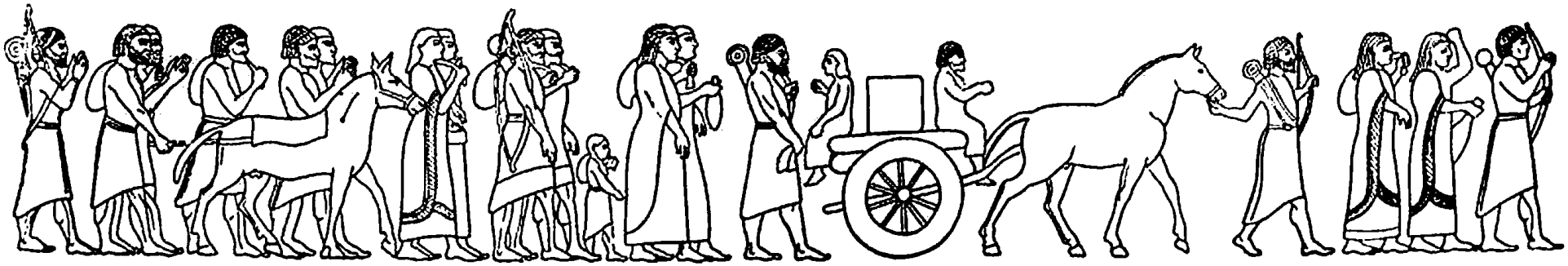

۵۶ ـ بمنف کوچاندن ساکنان نقاطی‌که بدست آشوریان افتاده . ازنقش برجسته‌ای در نینوا . قرن هفتم ق . م .

PDF.tarikhema.org
PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ثروتهای آن شهر را به اکباتان پایتخت ماد فرستادند. ولی ساکنان نینوا را در محل باقی گذاشته در دهکده‌های اطراف مسکن دادند.

شرحی که کتسیاس در بارهٔ سقوط آشور میدهد با اینکه از هرجهت عجیب وغریب است وبتخیلات واهی شبیداست وبا اینکه برروی هم گفته‌های مؤلّف مزبور شایستهٔ اعتماد نیست ـ معهذا در این مورد ـ ظاهراً ـ زیاد از حقیقت دور نشده است: قوم آشور واقعاً معدوم نگشت. زندگی در آشور ویران شده ودیگر شهرها دوام داشت وقرنها بعد هم خدایان آشور را پرستش می کردند.

راست است که پس از اندك مدّتی زبان آرامی در قرن هشتم و هفتم قبل از میلاد ـ ظاهراً ـ (که زبان اصلی مردم روستای آشور بود) جای لهجهٔ آشوری زبان اکّدی را گرفت. بهرتقدیر مدارك موجود گواهی میدهند که مادیها قوم آشور وتوده های ستمدیدهٔ آنرا نابود نکردند وقصد نابودی ایشان را هم نداشتند واگر هم در طی جنگ با آشور اسیران فراوان گرفته به بردگی بردند ولی از برده ساختن تمام اهالی آشور سخنی در میان نبود وحال آنکه آشوریان در گذشته چنین می کردند. این را دو سبب بود: اولاً مادیها بیشتر نیروی خویش را ازمردم اقوامی که آشور باسارت درآورده بود اخذ می کردند وعامهٔ مردم آشور نیز ازلحاظ ترکیب اجتماعی ووضع معاش خویش بهیچوجه فرقی با ستمدیدگان سرزمین‌های مطیع آشور نداشتند[۵۴]. و بخشی از ایشان راکسانی تشکیل میدادند که از اراضی تسخیر شده بآشور کوچانده شده بودند[۵۵]. ثانیاً تکامل تولیدات برده‌داری در خود خاك ماد در سطحی بود که نمیتوانست عدهٔ کثیری برده را جذب کند ـ گرچه این نکته نیز مسلّم است که گرفتن غنایم و اسیران فراوان از آشور قاعدةً می‌بایست اختلاف میزان مال و منال افراد را در ماد بسرعت افزایش دهد و موجب رونق تولیدات برده داری گردد. با اینحال بسیاری از کسانی که باسیری برده شده‌بودند ـ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و شاید اکثر آنان ـ برای کارهای تولیدی مورد استفاده قرار نگرفته بلکه در خانه‌های صاحبان خویش مشغول خدمت شده بامور خانه‌داری پرداختند[۵۶].

و . ای . ل . چنین مینویسد : « در طی تاریخ بارها جنگهائی وقوع یافت که برغم تمام وحشتها وبیرحمیها ومصائب ورنجهائی که در هرجنگی غیر قابل اجتناب است ـ جنبهٔ ترقی‌خواهانه‌ای داشتند یعنی برای رشد وترقی بشر سودمند بودند و به تخریب مؤسساتی که مضرّ ویا ارتجاعی بودند (مثلاً سلطنت مطلقه یا رژیم رقیت روستائیان)[۵۷] ویا امحای وحشیانه‌ترین حکومتهای مستبدّهٔ اروپا ـ کومك کردند» . بی گمان تا آن لحظه جنگ مادیها ومتّحدان ایشان علیه « وحشیانه‌ترین حکومتهای مستبدّهٔ » جهان آن زمان یعنی امپراطوری آشور جنگی ترقی‌خواهانه بوده است ، گرچه علیه اساس برده‌داری متوجه نبوده است وحتّی بعد از سال ٦١٢ ق . م . نیز جنگ مزبور خصوصیات ترقی‌خواهانهٔ خود را حفظ کرد .

ولی جنبهٔ ترقیخواهانهٔ جنگ ازطرف مادیها بملاحظاتی چند دچار دشواری گشت . با وجود دمو کرات منشی نسبی جامعهٔ ماد ـ این نکته مسلّم است که آن دولت براساس برده‌داری قرار داشت . از سوی دیگر ماد با بابل متحد شده بود و جنگی که بابلیان می کردند مسلّماً بیشتر بخاطر تقسیم ثروتها و غنایم بود و کمتر برای آزادی ونجات . زیرا در گذشته نیز بابل در کنار آشور در اینگونه جنگها شر کت می‌جست .

و . ای . ل . چنین مینویسد[۵۸] : « فرض کنید کسی که صدبرده دارد باشخص دیگری که ۲۰۰ برده دارد بخاطر تقسیم « عادلانه » تر بردگان جنگ کند .

بدیهی است که در چنین موردی استعمال مفهوم جنگ « دفاعی » ویا « دفاع از وطن » یك دروغ تاریخی خواهد بود . . . » برغم همهٔ این مراتب در این جنگ نقش ترقیخواهانهٔ ماد عامل اصلی بوده‌است واین خود از احساسات سرشار ومساعدی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که از طرف همهٔ ساکنان آسیای غربی نسبت به ویران کنندگان آشور ابراز شد مشهود است .

درواقع ، باحتمال قوی ، بسیاری از اقوام آسیای مقدّم و بخصوص آنهائیکه درمرزهای آشور مسکن داشتند مستقیماً بسود ماد درجنگ شرکت کردند . مثلاً ب . ب پیوطروسکی بارها بیك روایت جالبی که در میان مردم رواج داشت و دراثر موسی‌خورنی محفوظ مانده اشاره می کند . بطورکلی مؤلف مزبور شرح سقوط آشور را ازنویسندگان بعدی یونان اخذ کرده است ، که آنان نیز داستان کتسیاس را با تغییراتی‌نقل کرده‌اند . وبدین‌سبب چندان مورد وثوق نمی‌تواند باشد . ولی موسی خورنی در شرح غیر موثق مزبور (که قهرمان آن بجای کیاکسار شخصی بنام « واربالك » یا « آربالك » ـ بقول کتسیاس ـ می‌باشد) افسانه‌ای را گنجانده می گوید که یکی‌ازسران‌ارمنی‌بنام «پاروئیر»[۱] فرزند سکایوردی[۲] (که بمعنی« پسرسکائی» است) درتخریب آشور شرکت داشته است . بعضی‌ها گاهی کوشیده‌اند نام «پاروئیر» را با نام « پارتاتوآ » مربوط سازند و معتقدند که این داستان موسی خورنی از یك روایت ارمنی‌ریشه می گیرد و اثری ازیك سلاله (که شاید اصلاً اسکیت بوده) و درناحیه‌ای ارمنی‌نشین از مرز اورارتو و آشور وجود داشته ـ محفوظ مانده است (مثلاً در« شوبریا ـ آرما»[۳] یعنی‌ساسون[۴] کنونی ـ درمغرب دریاچهٔ وان) . ممکن است دسته‌های جنگی دیگر اقوام ـ مثلاً مانناٴیان و اسکیتان وغیره نیز در سال ۶۱۲ ق . م . جزولشکریان‌پیروزمند مادبوده‌اند وبدین‌سبب‌پیروزی ماد رابظن‌قوی می‌توان پیروزی تمام اقوام وعامهٔ مردم آسیای مقدم برستمگران آشوری شمرد .

ضمناً تصرف ثروتهای کلانی که آشور در طی هزاران سال اندوخته بود از ادامهٔ عملیات جنگی در آن‌سال مانع شد . بیستم ایلول (تقریباً اوایل سپتامبر)

(۱) Paruir (۲) Skaiordi (۳) Šubria – arma (۴) Sasun

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سال ۶۱۲ ق. م. کیاکسار به ماد بازگشت. نابوپالاسار در ویرانه‌های نینوا ماند و لشکریان وی کماکان به دهکده ها و نقاط مسکونی آشور دستبرد می زدند و غارت می کردند.

ولی جنگ پایان نیافته بود. قسمتهائی از لشکر آشوربسر کردگی «آشورو بالیت»[۱] (ظاهراً برادر کوچك آشور باناپال[۵۹] وعمّ ساراك) توانستند هنگام حمله به نینوا از آن‌شهر خارج شوند. آشورو بالیت درحرّان که در آن‌زمان بزرگترین‌شهر شمالی بین‌النهرین بود پنهان شد. شهرمزبورازشاهان آشورحق خود مختاری کسب کرده بود[۶۰] وظاهراً بدین سبب طرفدار آشوربود. آشوروبالّیت درزمان حیات آشور باناپال برادرخویش، کاهن خدای «سین» حرّانی[۶۱] بود ـ خدائی که در سوریه و بین‌النهرین بسیار محترمش می‌داشتند ـ و بدین سبب روابط استواری با آن شهر داشت. وی درپائیز سال ۶۱۲ ق. م. درحرّان بتخت پادشاهی آشور جلوس کرد. و در آنجا بقایای لشکریان آشور و دسته‌های متحدانی که بسببی از مادیها و بابلیان انتظار خیری نداشتند و می‌خواستند مبارزه را ادامه دهند و موجودیت پادشاهی آشور را ـ حتی دربخشی ازخاك پیشین آن هم شده ـ حفظ کنند بدور آشور وبالیت دوم گردآمدند. امید اصلی‌ایشان بمصروفرعون «نخو» ـ ی دوم بود. اورارتو که اسکیتان ضعیفش کرده بودند وازخطرماد بیمناك بود نیز ـ بنظر میرسد ـ اتحاد با آشور راحفظ کرد: باور کردن این‌حقیقت که شکست آشوریان واقعاً قطعی‌وجبران ناپذیر باشد برای همه دشوار بود.

وقایع سال ۶۱۱ ق. م. برای‌ما روشن نیست. «تاریخ کد» در بارهٔ اقدامات کیاکسار خاموش است. شاید مادیها سرگرم تحکیم پشت جبههٔ خود بوده مثلاً میخواستند پادشاهی اسکیت را تحت انقیاد درآورند والخ. معلوم نیست که در آن

(۱) AššUruballit

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمان نیروهای بابلیان به چه‌کار مشغول بودند ـ متن «تاریخ» مزبور آنجا که مربوط باین قسمت است سخت ضایع شده و آسیب دیده است .

درسال ۶۱۰ ق . م . عملیات جنگی تابستانی نابوپالاسار مصروف استقرار آرامش درایالات اصلی آشور گشته . درماه اکتبر ونوامبر مادیها به لشکریان بابل پیوستند[۶۲] وارتش متّحد بسوی حرّان حرکت کرد . آشور وبالیت دوم و لشکریان مصری که ازوی پشتیبانی می کردند[۶۳] بمحض نزدیك شدن ارتش متّحد ، حرّان را ترك گفتند ودر آنسوی فرات ـ ظاهراً ـ به دژ کار کمیش[۱] پناه بردند . حرّان بآسانی مسخّر گشت ونابوپالاسار چنانکه بنظر میرسد ـ وسواس مذهبی را بسوئی افکند ودر آن شهر مقدّس مردم سوریه و بین‌النهرین غنایم فراوان بدست آورد و پس از آن نیروی اصلی مادیها بمیهن خویش باز گشت .

اگر مطالب قسمت آسیب دیدهٔ «تاریخ گد» رادرست فهمیده باشیم ـ درحرّان فقط بابلیان بگرفتن غنایم پرداختند . واین نشان میدهد که خود شهر حران نصیب مادیها شد . زیرا درشرق باستان ازعهد هیتیان ترتیب تقسیم غنایم میان دو متّحد چنین بود : یعنی یك طرف اسیران واموال منقول را تصرّف میکرد و متّحد دیگر شهر وحصاروزمین را . درزمان آشوریان نیز ـ ظاهراً ـ بهنگام جنگ با اورارتو چنین موافقتی میان آشور وماننا حاصل شده بود . ودرعهد آسارخادون نیز توافق مشابهی میان آشور وتیر (صور) صورت گرفت : باین معنی که چنانچه کشتی دشمن را تصرّف میکردند ؛ کشتی از آن صور ومحمولات آن مال آشوربود . اینکه هنگام تقسیم امپراطوری آشور ، حرّان نصیب ماد شد ، ازنوشته‌های «نابوئید» پادشاه بابل (که بعد ازاو سخن خواهد رفت) نیز مشهود است .

گمان میرود که عملیات جنگی بلاقطع تابهارسال ۶۰۹ ق . م . دوام داشته

(۱) karkemiš

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است . زیرا سپس تاریخ از وقایع ماه دوعوز (ژوئن وژوید) سال ۶۰۹ ق . م . صحبت میدارد وکلمات مرسوم پیشین را : «در سال هفدهم (نابوپالاسار پادشاه) . . . وقوع یافت » ذکر نمی کند . این فورمولها مبیّن آن بوده که وقایع سال نو با عملیات جنگی مشروح - آغاز می گردیده . علی‌الظاهر وقایع پیشین از حدود سال شانزدهم سلطنت پادشاه مذکور تجاوز کرده درسال بعد یعنی هفدهم(۶۰۹) نیزدوام‌داشته‌است .

آشوروبالّیت دوم درژوئن وژویه نیروی امدادی کلانی‌دریافت کردولشکریان فرعون «نخو» بیاری وی شتافتندوعلیه حرّان حملهٔ متقابلی را آغاز کرده ،آشوریان ومصریان پادگانهای کوچك بابلی را ازپای درآورده حرّان رامحاصره کردند . ولی درماه سپتامبر نیروهای اصلی نابوپالاسار به کومك‌بابلیان محصور درحرّان‌رسیدند . آشوروبالّیت ظاهراً کوشید تابه اورارتومستظهر گردد - زیرا که میدان‌نبرداز زیر حصار حرّان بخاك ایالت « ایسال» که در شمال حرّان است منتقل شد . از آنجا راه به گردنه‌های اورارتو - ازطریق بخش غربی « تاور » ارمنستان گشوده بود . ولی در همان اوان مادیها ضربهٔ قاطعی به اورارتو وارد آوردند وظاهراً به «توشپا» تختگاه آن کشور که در کنار دریاچهٔ وان بود[۶۴] رسیدند و دولت اورارتو را مطیع خویش ساختند . اقدامات بعدی‌آشوریان معلوم نیست . حدس غالب بر این است که در «کومّاگن»[۱] ازفرات گذشتند وبه استحکامات حصین «کارکمیش» پناه بردند .

آنچه ازجدول « تاریخ کد » باقی‌مانده دراینجا قطع میشود و اطلاعات ما دربارهٔ وقایع بعد مبهم است .

درمغرب فرات ابتکار عمل‌بالقطع بدست مصریان افتادوایشان مدّعی‌حاکمیت برسراسر سوریه وفلسطین بودند . لشکریان آشور بعدهٔ معدودی محدود شد وقلعهٔ کارکمیش به تکیه گاه مصر برشط فرات مبدّل گشت . از آنجائیکه قلعهٔ مزبور بر

(۱) kommagen

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مهمترین گذرگاه آن شط وجاده‌های کاروان روئی که به سوریه و بین‌النهرین منتهی میشد مسلّط بود، بابلیان ومادیها نمیتوانستند اجازه دهند که چنین دژ بزرگ و فوق‌العاده نیرومندی دردست دشمنان ایشان باشد.

مقارن آن زمان تقسیم میراث آشور میان ماد وبابل انجام شده ویالااقل در نظر گرفته شده بود وکار کمیش سهم بابل شد. بدین سبب گمان میرود که مادیها درنبردهای بعدی که بامصریان در گرفت شرکت نکردند ویااینکه نیروهای اصلی ایشان وارد عرصهٔ پیکار نشدند. در سال ۶۰۵ ق. م. لشکریان بابل بفرماندهی شاهزاده نابوخودونوسو (بخت‌النصر) کار کمیش را محاصره کردند و سپس بحمله مسخّر ساختند. مصریان رانده شدند وبابلیان بدون اینکه با دشواری مهمّی روبرو شوند سوریه وفلسطین را متصرّف گشتند[۶۵]. عمر بقایای امپراطوری آشور نیز باین طریق پایان یافت. نابوپالاسار درهمان سال درگذشت. امّا کیاکسار... فعالیّت وی باوجود کهولت هنوز پایان نیافته بود.

۴ ـ ماد پس از تقسیم امپراطوری آشور

درطی سالهای ۶۱۰ تا ۵۹۰ ق. م. پادشاهی ماد نه‌تنها امپراطوری آشور را ازپای درآورد بلکه پادشاهیهای ماننا واسکیت واورارتو رانیزمطیع خویش ساخت. این خود موفقیت عظیمی‌بود که ازلحاظ اهمّیت‌فقط اندکی‌ازغلبه‌برآشور و امحای آن کوچکتر بشمار میرفت. چنانکه دربالا گفتیم‌ازمراحل گوناگون موفقیت‌اخیر وانقیاد پادشاهیهای مزبور وجریان‌آن اطلاعی نداریم. معهذا این نکته را میتوان مسلّم‌شمرد که ماننادرفاصلهٔ سالهای ۶۱۵ و۶۱۰ ق. م. (قبل‌ازلشکر کشی کیاکسار به اورارتو) وباحتمال قوی حتّی در ۶۱۵ ق. م. مطیع گشت. واورارتودرطی‌مدّتی ـ که از ۶۰۹ ق. م. آغازمی‌شود تحت‌اطاعت درآمد وپادشاهی اسکیت ـ که‌نخستین ضربه هنگام خروج کیاکسار ازتحت فرمان‌آن دولت بدان‌واردآمده بود(۶۲۵؟)ـ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاید در ۶۱۳ یا۶۱۲ مطیع شده باشد وشایدهم بعدازسال۶۰۹ بزیرفرمان‌درآمده .

درسال۵۹۳ ق . م . ـ یك منبع شرق‌باستان ازاین سه‌پادشاهی‌ـبرای‌آخرین بار ـ یاد می کند وآنهارا تابع ماد ولی خود مختار میشمارد[۶۶] . ولی چیزی نگذشت که بموجودیت نیمه مستقل آنها پایان داده شد . تعیین تاریخ این واقعه برای ما دشوار است . ولی درهرصورت در منبعی که هرودوت اطلاعات مربوط بسازمان امپراطوری داریوش اوّل را ازآن مأخوذ داشته (۴۸۶ ـ ۵۲۲ ق . م . ـ این منبع محتملاً هکاتی میلتی میباشد) « اورتوکوریبانتی» ـ ها (تیزخودان ـ یعنی‌ساکنان پادشاهی پیشین اسکیت) جزو ساتراپ نشین ماد قلمداد شده‌اند . ودراسنادساختمانی داریوش در شوش[۶۷] ظاهراً مانناٴیان نیز مادی خوانده شده‌اند ـ و در آن تاریخ با مادیها ممزوج شده بودند[۶۸] . از اینجا با اطمینان خاطر میتوان استنتاج کرد که پادشاهی‌اسکیت ومانّا جزو لایتجزای سرزمینی که ماد نام داشت و در ۵۵۰ قبل از میلاد بدست هخامنشیان افتاد ـ بوده‌اند . ولی‌میتوان گفت که الحاق مانّاوپادشاهی اسکیت به دولت ماد بسیارزودتر ازآن‌تاریخ یعنی درحدود سال ۵۹۰ ق . م . صورت گرفت . در واقع ممکن نبود کیاکسار با داشتن پادشاهیهای نیمه مطیع درپشت سر خویش درآسیای صغیر بجنگ پردازد و چنین تصوری دشواراست . ظاهراً هرودوت نیزبطور غیرمستقیم باین‌نکته اشاره می کند .

وی میگوید (I ،۷۳) « عدهٔ کثیری ازاسکیتهای صحرانشین براثرجنگهای خانگی بسرزمین مادآمد . درآن زمان کیاکسار (فرزند) فرائورت (فرزند) دیوك برمادیها سلطنت میکرد . وی نخست اسکیتهارا که حمایت او را خواستار بودند نیك‌پذیرفت وحتی‌ایشان‌را ارج نهاد وپسرکان رابرای‌آموختن زبان وفن‌تیراندازی ازکمان بایشان سپرد . » آنگاه کیاکسار تصادفاً پیشوایان‌اسکیت را رنجاند وآنها از او انتقام گرفتند و بجای گوشت شکار گوشت یکی از جوانانی را که نزدشان هنر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌آموختند باو دادند و بعد « باعجله بنزد« آلیات » (پسر) سادیات به سارد رفتند» . پادشاهان لیدی و از آن‌جمله آلیات (تقریباً از ۶۱۷ تا ۵۶۱ ق . م .) از دیربازی با اسکیتان روابط‌دوستانه داشتندزیرا که دشمن کیمریان‌بودند . مثلاً آلیات ، بگفتهٔ هرودوت ، (I ، ۱۶) « کیمریان را از (غرب) آسیای صغیر بیرون راند » . بدین سبب چون کیاکسار تسلیم اسکیتان را از وی خواست ، امتناع ورزید وپس از آن جنگ میان ماد ولیدی آغاز شد و بیش‌ازپنج سال طول کشید .

مفهوم این گفتهٔ هرودوت را دربارهٔ اسکیتها چگونه باید تلقی کرد ؟ بدیهی است که این‌واقعه پس‌از آزادی ماد از تحت حاکمیت اسکیت وقوع یافته . البته بیان مفهوم دقیق این گفتهٔ هرودوت ازروی‌یقین دشوار است ولی‌تعبیرزیررا میتوان محتمل دانست : پس‌ازسال ۶۲۵ ق . م . بخش اصلی‌اسکیتان ـ بظنّ‌غالب ـ چنانکه در فصل پیشین گفته شد ازقفقاز به ناحیهٔ کرانهٔ دریای سیاه هجرت کرد . ولی‌بخشی از آنان نیز براثراختلافات داخلی درقفقاز باقی ماند و داوطلبانه از کیاکسار اطاعت کرد . (محتملاً نه‌ازآغاز امر بلکه بعداز انضمام مانّا بدامپراطوری ماد درفاصلهٔ ۶۱۵ و۶۱۰ ق . م . ـ مثلاً در ۶۱۱ ـ یعنی‌مدتی که لشکرکشی ماد بآشور در آن صورت نگرفت) . سپس بعد از سال ۵۹۳ ق . م . نزاعی میان پیشوایان اسکیت و کیاکسار درگرفت که سرانجام منجر بامحای کامل « پادشاهی‌اسکیت » (که تابع ماد بود) وجنگ لیدی‌وماد ـ ۵۹۰ـ۵۸۵ق. م . گشت .

شاید تقریباً درهمان اوقات مانّا نیز بطورقطع بپادشاهی ماد محلق‌شده‌باشد . ومحتملاً همین‌سرنوشت نصیب اورارتو نیز گشت . اگر تاریخ تخریب «تیش‌بائینی»[1] (کارمیربلور)صحیح ودرآغازقرن‌ششم‌قبل‌ازمیلادباشد(خود،ب . ب . پیوطروسکی[69] که ادارهٔ حفریات را بعهده داشت‌نیز طرفدار این‌نظراست) مرکزمزبور (اورارتوی

(۱) TeiŠebaini

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قفقاز) باحتمال قوی در دورهٔ جنگهائی که درشمال آسیای مقدم در گیر بود ـ یعنی درفاصلهٔ سالهای ۵۹۳ و ۵۹۰ق . م . بدست مادیها ویران گردید . احتمال ضعیف‌تری میرود که تیش بائینی‌را اسکیتها در طی منازعهٔ اخیری که با مادیها داشته‌اند چون متعلق باورارتو ـ متحد ماد ـ بوده خراب کرده‌باشند . بهرتقدیردربارهٔاینکه زمانی اسکیتها شهرمزبور را مسخرساخته باشند حتی‌یك گواه هم دردست نیست وباحتمال قوی آنان فاقد وسایل فنی محاصره بوده‌اند [۷۰] .

کزنفون در« کورش‌نامه » ارمنستان را درقرن ششم قبل‌از میلاد (پادشاهئی که حدود آن با اورارتو منطبق بوده ولی نه از حیث نام) دولتی تابع ماد ولی خود مختار مینامد . با اینکه عادةً گفته‌های کزنفون در« کورش‌نامه » محل وثوق نیست ولی دراین‌مورد ـ ظاهراً ـ سخنان اورا روایت حماسی ارمنی ـ که موسی‌خورنی نقل کرده ـ تأیید می‌نماید و تا اندازه‌ای می‌توان بدان اعتماد نمود . ممکن است که تحت حمایت عالیهٔ ماد بجای اورارتو پادشاهی جدید ارمنی تأسیس گشته بوده . بار دیگراز این مقوله سخن خواهیم گفت .

این‌نکته مسلم‌است که پایان قرن‌هفتم وآغاز قرن ششم ق. م. درسرزمینهای میان دریای سیاه ودریای‌کاسپی(خزر) دورهٔ دگرگونیهای مهم سیاسی وشاید نژادی و قبیله‌ای و تجدید گروه بندی نیروهائی که له و یا علیه ماد وارد عرصهٔ کارزار میشده‌اند ، بوده است . ماننائیان واسکیتان واورارتوئیان وارمنیان وبقایای‌هوریان ونیاکان ایبریان و ساکنان‌آسیای صغیرو غیره باین تغییرات کشانیده شده بودند . عجالةً ما ازجریان این وقایع بکلی بی‌اطلاعیم وفرجام آن وقایع جنگ ماد و لیدی (۵۸۵ ـ ۵۹۰ ق . م .)بوده .

پیش ازآن‌جنگ وپس‌ازتقسیم میراث‌آشور روابط میان بابل وماد مدتی‌وخیم بود . وچنانکه از سخنان ارمیای نبی در ۵۹۳ ق . م . برمی‌آید [۷۱] اقوامی که تحت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انقیاد بابل در آمده بودند از این نزاع امیدها داشتند . وی در این دوره از ماد و پادشاهیهای تابع آن یاد کرده می گوید :

« خداوند می گوید[۷۲] من تمام اقوام بزرگ کشور شمالی را علیه بابل برانگیخته برپا خواهم داشت . (آنان) در کمار آن صف آرائی خواهند کرد و آن مسخّر ایشان خواهد گشت . آنها جنگاوران آزموده‌ای هستند و تیرهایشان بیهوده هدر نمیرود[۷۳] . کلده اسیر خواهد شد و آنانکه ایشان را اسیر کنند سیر خواهند شد .

« قومی از سمت شمال می آید ، مردمان بسیارند و پادشاهان بسیار از اکناف زمین برخاسته‌اند . کمان و زوبین (کیدون Kidun) دارند ، بی‌رحمند ـ رأفت نخواهند داشت . صدایشان مانند دریا خروشان است ، براسبان میتازند ، مانند تن واحدند ، درجنگ برضد تو ، ای دختر بابل ! پادشاه بابل آوازهٔ ایشان شنید ودستانش سست گردید ، وغم اورا فرو گرفت ومانند زنی که میزاید برخود می‌پیچید ....

« علمها را برزمین برافرازید . میان اقوام کرناها را بصدا درآورید ! علیه او (علیه بابل) امتها را آماده کنید[۷۴] ، پادشاهیهای اورارتو و مانناواسکیت (اشکناز)[۷۵] را براو بشورانید ، سران علیه او منصوب نمائید[۷۶] و اسبان را چون ملخان آماده بجنگ برانگیزید . قومها راعلیه او آماده کنید ، شاهان ماد ورئیسان ایالات آنرا[۷۷] وتمام حکام وجانشینان آنرا و سراسر سرزمین آن را[۷۸] . »این سخنان بیهوده و بی‌پایه نبوده . درآن زمان واقعاً دربابل از نقشه های ماد سخت نگران بودند . درهمان زمان نابوخودونوسور دوم (بخت النصر) باعجله بدوربابل استحکامات وحصار حصین کشید ـ استحکاماتی که جهان تا آن دوران بخودندیده بود و در سراسر بابلستان «دیوار مادی» برپا داشت[۷۹] .

درواقع هر دو امپراطوری بزرگ پس از آنکه خاك آشور را میان خود تقسیم کردند برقابت با یکدیگر برخاستند . وتصادم بین آنان ـ دیر یا زود امری احتراز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ناپذیر شمرده میشد . با این حال امیدهائی که برخی از مناقشهٔ ماد و بابل داشتند ممکن نبود بآن زودی بر آورده شود . ماد بیش از حد بوقایع شمال و سپس آسیای صغیر سر گرم بود .

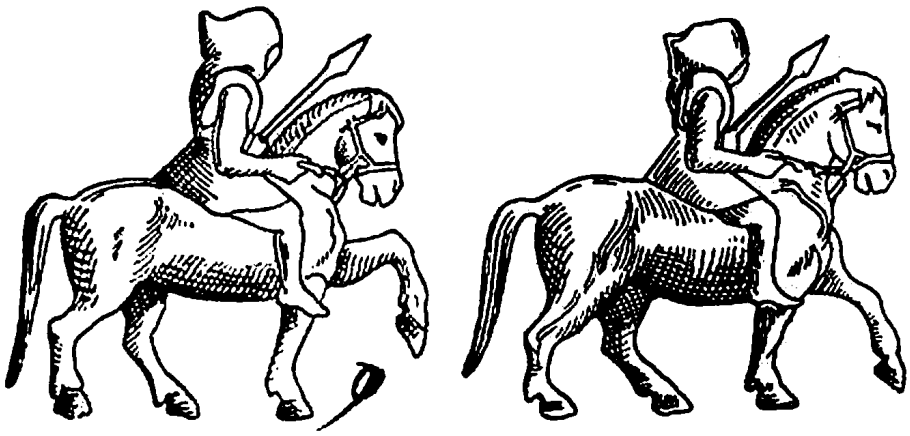

۵۷ـ سواران لیدی . از نقش برجستهٔ «بین تپه» . قرن ششم (؟) ق . م .

بیاد داریم که تا دههٔ هفتم قرن هفتم در آسیای صغیر فریجیه دولتی بود که نقش رهبری را ایفا می کرده و در شرق آن شبه جزیره پادشاهیهای کوچك بسیار وجود داشت که « تابال » ـ در جبال تاور ـ از جملهٔ آنان مهمتر بوده . فریجیه را کیمّریان ویران کرده بودند و اکثر ایالات شرقی آسیای صغیر (باستثنای جنوبی ترین ایالات مزبور) ـ ظاهراً در عهد روسا ـ ی دوم توسط اورارتو مسخر گشته بوده . اما راجع به جنوب شرقی آسیای صغیر ... درپایان قرن هفتم ویا آغاز قرن ششم قبل از میلاد در آنجا دولت نسبةً مهم کیلیکیه ـ که جانشین تابال شمرده میشد ـ تأسیس گشته بود (بزبان آشوری « خیلا کّو » : در آغاز ، ناحیهٔ « کیلیکیهٔ خشن » را در جنوب قیصریهٔ کنونی چنین می‌خواندند)[۸۰] . در کشور مزبور پادشاهانی که بلقب یا نام عشیرتی « سیه نسی » (بیونانی : «سوئه نسیس»Suennesis) ملقب بودند ، حکومت می کردند . این دولت تا آغاز قرن ششم قبل از میلاد برپا بود (بعدها همچون پادشاهئی مطیع هخامنشیان وجود داشت .)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« یز کی‌ئیل » (حزقیال نبی) نویسندهٔ آغاز قرن ششم[۸۱] از « توبال و مشك » (یعنی تابال وفریجیه) در ردیف مصر و آشور و ادوم (درجنوب ماوراء اردن وفلسطین کنونی) وشهرهای فنیقیه یادمی کند که در سالهای پرمخافت پیشین سقوط کردند. لیدی وارث و جانشین آنها بود و بدین سبب « یز کی‌ئیل » (حزقیال) شاه آنرا[۸۲] «گوگ(جوج) . شاهزاده ورئیس توبال و مشك » می‌خواند. ولی لیدی مدعی حاکمیت درتابال (کوههای تاور) بود وبه اراضی اورارتو دست یافت ودر آنجا میان منافع آن دولت ودولت ماد تصادم وقوع یافت . بدین‌سبب بود که آلیات‌پادشاه لیدی‌ازمتّحدان خویش ـ یعنی اسکیتها ـ علیه ماد پشتیبانی می کرد و میان او و کیاکسارجنگ در گرفت . دراین مبارزه پیروزی گاهی‌نصیب این و زمانی نصیب آن می‌شد[۸۳] و بار ها چنین بنظر می رسید که لشکریان آسیای صغیر وارد آسیای مقدم خواهند شد . محتملاً پیش گوئی « یز کی‌ئیل » (حزقیال نبی) دربارهٔ « هجوم » به فلسطین مربوط

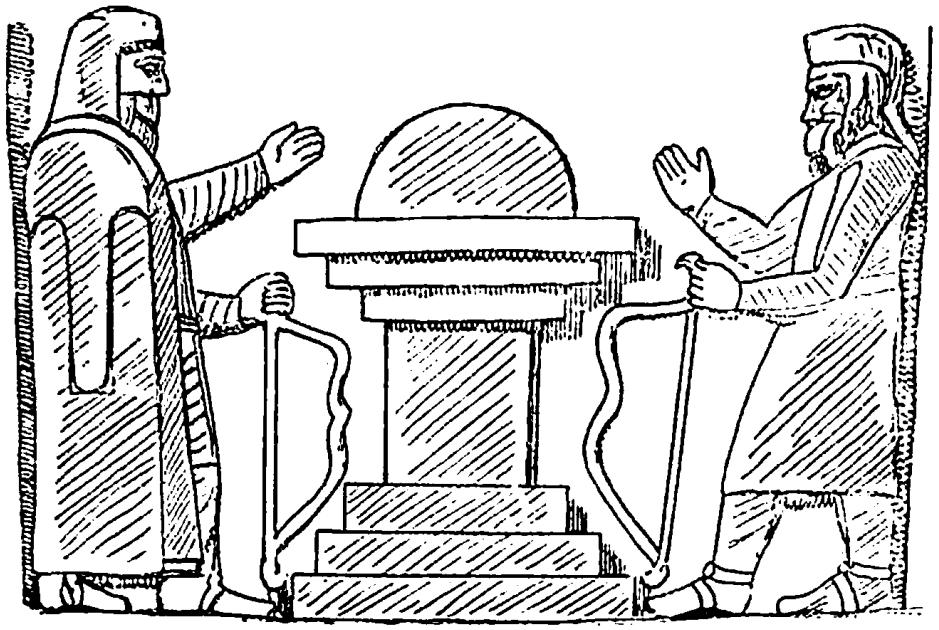

۵۸- نقش برجسته برمقبرهٔ صخرهٔ «قزکاپان» . رسم‌گرته‌وار . شکل راست قربانی دهنده محتملاکیاکساراست

بآن زمان است . وی مناظری را مینماید که از هجوم اسکیتها در قرن هفتم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

الهام گرفته و نشان می‌دهد که متصرفات لیدی موقتاً تا بخش علیای فرات بسط یافته بوده[۸۴].

این حمله مادها به دفع لشکریان آلیات و عقب نشاندن آنان بسوی مغرب موفق یافتند. معهذا چون جنگاوران ماد از نبردهای توان فرسای سال‌های اخیر خسته شده بودند. پیروزی قطعی کسب نکردند وچون در ۲۸ مه سال ۵۸۵ ق. م. هنگام پیکار با لیدیان خورشید گرفت[۸۵] طرفین موافقت کردند که حادثهٔ مذکور علامت و اشاره‌ای از عالم بالاست که باید صلح کنند. عهد صلح بوساطت بابل و کیلیکیه منعقد شد و مرز میان لیدی وامپراطوری ماد درامتداد رود گالیس (قزل ایرماك کنونی) معین‌شد. این پیمان با ازدواج آستیاك پسر کیاکسار وآریانیا دختر آلیات استوارتر گردید واجرای رسوم برادری واختلاط خون آنرا مسجل‌ساخت[۸۶]. ممکن است که پیمان صلح توسط خود کیاکسار (چنانکه از گفتهٔ هرودوت بر میآید) منعقدنگشته‌بلکه بوسیلهٔ پسراو آستیاك (همچنانکه اسکیل [اشیل] حدس زده‌است)[۸۷] بسته شده‌باشد. کیاکسارحدود امپراطوری مادرا تاآنجائی که هیچگاه از آن تجاوز نشد ـ بسط داد و در همان سال بدرود زندگی گفت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل پنجم

جامعه و دولت امپراطوری ماد

۱ـ جامعه

مسلماً مانای پیشین (آذربایجان ایران) مرکز اقتصادی و فرهنگی امپراطوری ماد بود. این ناحیه (اگر بین النهرین شمالی را که مطیع و خراب و فقیر شده بود، بعضی از نواحی ارمنستان را که جزو سرزمین خاص ماد نبود بشمار نیاوریم) از دیگر نواحی از لحاظ اقتصادی پررونق‌تر بود و در آن ثروتمندترین کشتزارها و تاکستانها و بیشه‌ها وجود داشت.[۱]

برای درك خصوصیات و سازمان دولت ماد لازم است نخست با ساختمان اجتماعی جامعهٔ ماد آشنا شویم و ویژگیهای آنرا بفهمیم. متأسفانه هیچ مدرکی که مارا دراین زمینه مستقیماً هدایت کند در دست نیست و ناگزیریم باسنادی که بطورغیر مستقیم حاوی اشاراتی بموضوع هستند متوسل شویم و از اطلاعات ادوار بعد و همچنین نکته‌های پراکنده‌ای که در آثار نویسندگان عهد عتیق وجود دارد استفاده کنیم. ولی حتی اینگونه مطالب بعدی نیز اندك وناچیز است وعجالةً چنانکه بایدوشاید مورد بررسی قرارنگرفته.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتیبهٔ داریوش اول در بهیستون (پایان قرن ششم ق . م .) نشان میدهد که ترکیب جامعهٔ ماد مشابهت بسیار با ترکیب جامعه پارس داشته است . بخصوص درماد نیز ـ چون پارس ـ «کار » Kâra یا « مردم ـ لشکری » یعنی تودهٔ مسلح افراد آزاد اهالی وجود داشته است که در سازمان اجتماعی عامل بسیار مهمی بشمار میرفته . شکی نیست که نه تنها سازمان دولتی بلکه ساختمان اجتماعی پارس نیز تحت نفوذ وتأثیر شدید نظامات مادی بوده . قرابت نظامات دوران ماد ونظاماتی که بعدها درپارس برقرارشد از مشابهت اسناد اقتصادئی که مربوط به قرن ششم قبل از میلاد بوده ودرشوش یافت شده[۲] (مربوط به ماد ویا آغازکار هخامنشیان) با مدارکی که دراستخر کشف گردیده ومربوط به‌نیمهٔ اول قرن پنجم ق . م . می‌باشد ـ پیداست . بدین سبب مدارك اخیرالذکر ـ که بتازگی توسط کامرون[۳] منتشر شده و « و . ا . تیورین »[(۱)] به تجزیه و تحلیل مقدماتی آنها پرداخته ـ می‌توانند تا حدی وضع جامعهٔ ماد را درنظرما مجسم سازند .[۴]

متأسفانه اسناد خزانهٔ استخر بزبان عیلامی که درفارس (و شایدهم درماد ؟) مکاتبات تجاری بآن زبان صورت می گرفته ـ نوشته شده است وماهنوز از تفهم‌کامل متون عیلامی بسیار دوریم . معهذا هم‌اکنون می‌توان یك سلسله استنتاجات مهم از اسناد مزبور بعمل آورد .

و . ا . تیورین که به تجزیه وتحلیل جزئیات اسناد منتشرشده توسط‌کامرون پرداخته ، به نتایج زیر رسیده است . اسناد مزبور مربوط به پرداخت وجه و یا مواجب دسته‌های گوناگون کارکنان می‌باشد که به نام مشترك « کورتش Kurtaš » خوانده شده اند . بیشتر آنان کارگران ساختمان بوده اند که بنام « کورتش کپنوشکی . پ[(۲)] » (کارکنان (دستگاه اقتصادی) سلطنتی) و « کورتش مرّی . پ »

(۱) V . o . tyurin (۲) kurtaš kapnuški

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(کارکنان متخصص[۵] ؟) خوانده شده و یا اینکه حرفه و تخصص آنان مشخص گردیده است (مثل سنگ‌تراشان، درودگران، مسگران وغیره). اینان بکارهای ساختمانی پایتخت هخامنشیان مشغول بوده‌اند و به دسته‌های بزرگ (ازصد تاهزار نفر) تقسیم شده وغالباً تقسیمات ایشان تجدید میشده وتغییراتی درآن میداده‌اند واز یك کارگاه بکارگاه دیگرشان منتقل می کرده‌اند. در ردیف اینان از کورتشهائی نیز نام برده شده که درخارج از استخر ـ در محل معینی ـ کار می کرده‌اند وگاه و بیگاه برای انجام‌کاری به‌استخر منتقل‌میشده‌اند والخ. درمیان اینان شبانان وصاحبان پیشه‌های گوناگون وجود داشتند.

کورتشان مرد وزن و کودکان ـ دختر وپسر ـ مشخص‌بودند. «پوهوپتی‌مانیش Puhu Patimaniš» یا «جوانان خانه» (خانه شاگردان) جدا بودند. در پرداخت مواجب کورتش kurtaš پول نقره مأخذ قرار میگرفت، ولی بیشتر جنس (شراب و گوسفند) تحویل ایشان میشد ولی این‌مواجب جنسی صورت جیرهٔ غذائی نداشت‌بلکه شکلی‌ازپرداخت‌پولی‌ونقدی‌بود. ظاهراً گیرنده میبایستی‌اجناس دریافتی را بعد بفروشد. میزان مواجب ماهانه از ٤ تا ٦٠ دانگ یا ازنیم تا ۸ سیکل نقرهٔ بابلی (یا بیشتر) بوده است[٦].

محتملاً کورتش مرّی. پ kurtaš marri.p ودیگر اصناف کورتش kurtaš تمام سال در دستگاه‌اقتصادی سلطنتی‌کار می کردند. در هرحال یکدسته ماههای متوالی بدون‌آنکه افرادآن تغییر کنند مشغول‌کار بوده. بگفته «و. اُ. تیورین» (درهر موردی که تشخیص ترکیب دسته‌های کورتش kurtaš از لحاظ سن و جنسیت مقدوربوده) عدهٔ زنان تقریباً دوبرابر مردان بوده است. معهذا بعضی از دسته‌های تخصصی کورتش kurtaš ظاهراً فقط از مردان مرکب بوده‌اند.

و. اُ. تیورین پس‌از تجزیه و تحلیل اسناد باین نتیجهٔ کلی رسیده است که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کورتشها kurtaš برده نبوده بلکه افراد آزاد جماعت پارسی‌بوده‌اند که در دستگاه اقتصادی سلطنتی ازایشان بهره برداری میشده . وی برای اثبات این‌استنتاج کلی‌هم از رقم وعدد وهم ازمدارك لغوی و اشتقاق واژه‌ها (که بعدازآن سخن‌خواهیم گفت) استفاده می کند .

چون در برابر هرمرد کورتش kurtaš دو زن وجود داشته ، و . اُ . تیورین چنین نتیجه میگیرد که نیمی از مردان پارس (پرسید) رفته بودند و سبب غیبت ایشان جز خدمت نظام چیز دیگری نمی‌توانست باشد[۷] . بنابراین کورتش ها اعضای خانواده‌های منتسب به جماعات آزاد وساحشور پارسی‌بودند (یعنی‌اعضای‌کار kâra) . ولی با اینحال شاه ازایشان در سراسر سال بعنوان مزدور و یا برده بهره می کشیده . ولی یکی‌از مقدمات اصلی استنتاج و . اُ . تیورین ـ آنجا که میگوید عدهٔ زنان کورتش دوبرابر مردان بوده ـ درست‌نیست واین خود درنتیجهٔ کلّی که از تجزیه و تحلیل اسناد اخذ کرده مؤثر است .

و . اُ . تیورین[۸] کسور ارقام موجود را بدور ریخته و سرانجام در مورد عدهٔ مردان وزنان و کودکان (دختروپسر) به نسبت ۲ : ۱ : ۱ : ۱ می‌رسد . چنانچه عدهٔ بزرگ سالان و خرد سالان را جمع کنیم نسبت مردان بزنان برابر با ۳ : ۲ خواهد شد . ضمناً تذکر این نکته لازم است که و . اُ . تیورین در حذف کسور ارقام دقت لازم مرعی‌نمی‌دارد . ارقام واقعی که وی در دست داشته بقرارزیراست :

۱۰۰ : ۱۸۳ : ۸۵ : ۷۷ (کورتش کپنوشکی . پ)

۱۰۰ . ۴۰۰ : ۱۳۱ : ۱۳۲ (کورتش کپنوشکی . پ)

۱۱۳ : ۲۵۶ : ۱۴۳ : ۱۲۶ (دسته‌های مختلف از استخر)

۱۰۰ : ۷۶ : ۹۶ : ۵۱ (کورتش مرّی . پ)

۱۲۷ : ۹۱ : ۷۶ : ۷۶ (شبانان خارج از استخر)

۱۲ : ۱۴ : ۱۸ : ۱۱ (شراب سازان)[۹]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جدول شمارهٔ ۳

صنوف کارکنان	مردان	کودکان	جمع	زنان	دختران	جمع
کپنوشکی. پ	۲۲/۵٪	۱۹/۱٪	۴۱/۶٪	۴۱/۱٪	۱۷/۳٪	۵۸/۴٪
کپنوشکی. پ	۱۲/۳	۱۶/۱	۲۸/۴	۴۹/۲	۲۲/۴	۷۱/۶
کپنوشکی. پ ودیگران خارج از استخر	۱۶/۸	۲۰/۲	۳۷/—	۴۳/۹	۱۹/۷	۶۳/—
مری . پ	۳۰/۹	۲۹/۷	۶۰/۷	۲۴/۵	۱۵/۸	۳۹/۳
شبانان	۳۴/۳	۲۰/۵۵	۵۴/۸۵	۲۴/۶	۲۰/۵۵	۴۵/۱۵
شرابسازان	۲۱/۸	۳۲/۷	۵۴/۵	۲۵/۵	۲۰/—	۴۵/۵

تبصرهـ باید در نظر گرفت دسته‌هایی که بالکل ازمردان مرکب بوده‌اند درجدول منظور نشده

از جدول شمارهٔ ۳ چنین نتیجه گرفته میشود که دسته‌های کورتش را به سه گروه‌میتوان تقسیم کرد. بدینقرار: ۱ دسته‌های پیشه‌وران و بیگانگانی که درجدول منظورنشده‌اند (سوریان ومصریان و یونانیان وغیره) وسن‌وجنس آنان معلوم‌نیست و چنانکه و.اُ. تیورین‌خاطرنشان میسازد[۱۰] محتملاً بیشترشان مرد بوده‌اند. حدمتوسط مواجب‌اینان ازدیگران پائین‌تر بوده. ۲ـ دسته‌های کارکنان دستگاه اقتصادی‌سلطنتی که‌بکارهای ساختمانی‌مشغول‌بوده‌اند وسن وجنس آنان معلوم‌است : زنان.٪ ۵۰ـ۴۰ (بانضمام دختران.٪ ۷۰ـ۶۰) . مردان.٪ ۲۲ـ۱۲ (بانضمام کودکان .٪ ۴۰ـ۳۰)

۳ـدسته‌های کارکنان کشاورزی‌خارج‌ازاستخروهمچنین کورتش‌مرّی‌پ kurtaš marri.p:

زنان.٪ ۲۵ـ۲۰ (بانضمام دختران.٪ ۴۵ـ۴۰) . مردان.٪ ۳۵ـ۲۰ (بانضمام کودکان .٪ ۶۰ـ۵۵) . حدمتوسط مزد این‌صنف اندکی‌بالاتر‌ازدیگران بوده است .

بنابراین ، اینکه عدهٔ زنان کورتشها دو برابر مردان بوده است خلاف واقع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است . اگردر گروه دوم عدهٔ زنان اندکی بیشتراست محتملاً فزونی عدهٔ مردان در گروه اول آن برتری را جبران میکند .

طبق جدول بالا در کورتشهای کشاورزی عدهٔ زنان ومردان برابربوده است . اما درمیان کارگران ساختمانی استخر- چون کارکنان متخصص، رد بصورت دسته‌های کوچك علیحده‌ای درآمده بودند در دیگردسته‌ها واقعاً عدهٔ زنان ازیك برابر ونیم تا دو برابر مردان است .

در شرایط و اوضاع جامعهٔ برده داری ، چنین استثمار بسیط وعمیقی فقط از طریق اعمال جبرو زور واجبارغیراقتصادی ممکن الحصول بود . وگمان نمیرودچنین بهره کشی درمورد خانواده‌های کسانی که‌خود نیروی مسلح پارس‌را تشکیل میدادند ممکن بوده است .

گذشته از این هرودوت صریحاً میگوید که آزادگان پارسی از پرداخت هرگونه خراج وعوارضی بشاه معاف بودند .[11] باید در نظر گرفت کـه جامعهٔ پارس چندان متکامل نبوده و تازه وارد طریق تکامل طبقاتی شده بوده و شرایط کلی جامعهٔ برده داری نیزاجازه نمیدهد بگوئیم که کورتش‌ها (که عدهٔ آن بیش از۳۰۰۰بود) برای پادشاه‌کارمیکردند ومزد میگرفتند .

اگر چنین گوئیم در ارزیابی درجهٔ پاشیدگی جماعات آنروزی (که البته ممکن بوده است) سخت غلّو کرده‌ایم . حتی در بابل هم که هزار سال دورهٔ تکامل طبقاتی راگذرانده بوده چنین‌چیزی دیده نشده بود . اینرا هم بگوئیم کـه استفادهٔ وسیع ازکار زنان‌آزاد دردستگاه اقتصادی شاهی‌تا حدی که میدانیم درآسیای مقدم باستانی سابقه نداشته است . طول مدت‌کارهاهم (اگرآن‌کارها را بیگار بشماریم) بی‌سابقه میباشد .

و . اُ . تیورین سپس میگوید که اصطلاحات کورتش وتشو . پ (= پارسی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باستانی : کار kâra) و کورتش وایروهیدگ[۱] (= بفارسی باستانی مرتیا Martiyâ « مرد ») و همچنین کورتش ومانیه Maniya [۱۲] در فارسی باستان مترادف بوده‌اند . اکنون این همانندی معانی را بررسی کنیم .

و . اُ . تیورین[۱۳] خاطرنشان میکند که درسند شمارهٔ ۲۷ گروهی از پیشه‌وران تشو.پ خوانده شده‌اند ـ نه کورتش . ولی آیا دراین مورد نمیتوان استنتاج کرد که این دستهٔ پیشه‌وران بخصوص ـ واستثنائاً از آزادگان تشکیل شده بوده ؟[۱۴] در اینکه گذشته ازبردگان پیشه‌ور ، پیشه‌وران آزاد نیز در پارس وجود داشته انـد شکی نیست[۱۵] . بهرتقدیر این ثابت نمیکند که کورتش در معنی متشابه با تشو.پ بوده و این دو اصطلاح برابر باشد.

اینکه در چند مورد کورتش بنام « آدمها ـ مردان » (Iruhidg, martiyâ ـ ایروه ی‌دگ، مرتیا) خوانده شده‌اند دلیلی دربارهٔ وضع اجتماعی ایشان نیست .اصطلاح «آدم ومرد » همه جاحاکی ازوضع اجتماعی نبوده استواگر هم‌چنین معنئی برای آن قائل شده باشند مفهوم مزبورهمواره یکسان نبوده است :مثلاً درجامعهٔ بابل باستانی «آدم»بمعنی« فردآزاد »بودولی برعکس دردوران بابل‌جدید برده را «آدم »میگفتند. چون کاتب اسناد استخر گاهی بجای «جمعاً فلان‌عده کورتش» نوشته‌است «جمعاً فلان عده آدم» ویا چون داریوش در کتیبهٔ خویش گفته که برای ساختمان کاخ او «آدمهای پیشه‌ور» کارمیکردند ـ نمیتوان استنتاج کرد که «آدمهای»مزبورممکن نبوددر بسیاری ازموارد برده باشند ویا اینکه بردگان را ممکن نبود هرگز آدم بخوانند . گمان نمیرود که کاتبان داریوش یا خشایارشا مقرّرات لغوئی را که بعدها معتقدان سازمان برده داری وضع کرده، برده را «آلت ناطق» (Iustrumentum vocale) خواندند، بدقت مراعات کرده‌باشند . شاید گاهی هم برده را آدم خوانده‌بوده‌اند . شاهد مشابهت معنای

(۱) Iruhidg

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کورتش ومانیه Maniya کتیبهٔ بهیستون است.[۱۶] ولی‌چنانچه گفته شدمعنی دقیق کلمهٔ مانیه « خانگی» است (چون‌کلمهٔ Oiketês یونانی که معنی‌آن « بردهٔ‌خانگی»است. مشتق از oikos ، Oikia « خانه » و Taoikeia ـ « اثاثهٔ خانه» « امور خانه » والخ) و باحتمال قوی بمعنی « برده » ، وفامولوس Famulus[۱۷] است . اینرا هم تذکر دهیم[۱۸] که مرّی ـ پ ـ ظاهراً بمعنی« اسیران » و« زندانیان » میباشد ـ و از یاد نبریم که یکی‌ازصنوف کورتش چنین نامیده میشده :« کورتش مری . پ » .

و . اُ . تیورین‌با این تفهّم اصطلاح کورتش مخالف است ومیگوید که مادلیلی بر مشابهت معنی اصطلاح کـورتش با « بندك » و یا مریکه پارسی باستانی (Bandaka , marika) و یا لیپامه Lipame سیاهی و یا « لوگالامش » LûgallameŠ اگدی که بمعنی بردگان هستند ، در دست نداریم .

ولی‌بندكBandaka و لیپا. مه Lipa. mea معنی کلّی‌دیگری‌دارند که‌مطابق‌با دولوس Doulos[۱۹] یونانی‌است و « شخصی‌را که تابع و وابستهٔ دیگری باشد » نیز میرساند و ازآنجمله داریوش در کتیبهٔ بهیستون ساتراپهای خود را چنین تعریف‌میکند . خود و . اُ . تیورین نیز منصفانه اشاره میکند کـه میتوان تشابه معنی بندك Bandaka و مرتیه Martiyâ را معلوم ساخت (همچنانکه تشابه معنی کورتش و « مرتیه » «آدم» را با ایقان به همانندی میتوان ثابت کرد) . ظاهراً این اصطلاح درزندگی‌روزمره ومعاملات در مورد « برده » بکارنمیرفته است . امّا اصطلاح لوگالامش LûgalLameŠ اشتقاق شومری دارد و بمعنی « خدمتکار » میباشد[۲۰] واصطلاح مریکه Marika نیز معنی خاصی‌دارد[۲۱] .

باید تذکردهیم که پوهو ـ پاتی‌مانیش Puhu patimaniŠ کـه (بامانیه Maniya از یك ریشه است !) ـ و . اُ . تیورین آنها را به « بردگان » تعبیرمیکند ـ بی‌شك به کورتش مربوط است . پس بهرتقدیر ممکن بود بردگان نیزجزو کورتش باشند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اگر « تشو . پ » ها توانستند کورتش باشند (که فی‌حدذاته امری مشکوك است) پس این‌دلیل نیز، بهرحال ، قوی‌تر از انتساب بردگان کذائی به کورتش نمیباشد .

گمان نمیرود که بردگی کورتش‌هائی چون سوریان ومصریان و یونانیان را که مسلماً اسیرانی‌بوده‌اند که پس از لشکر کشیها بآنجا منتقل شده بودند ، بتوان انکار کرد .

سرانجام‌باید گفته شود ، چنانکه‌ازمطالعات گرشویچ[۲۲] برمی‌آید،کلمهٔعیلامی کورتش معادل لفظ ایرانی گرد grda میباشد . و بطوریکه از اسناد بایگانی امور اقتصادی آرشام ساتراپ بابل ومصر برمی‌آید « گرد»ـها (GRD آرامی) دردستگاه وی نیروی اصلی‌کارگری را تشکیل میدادند. « گرد» ها از قبایل (ویس‌پزن Vispazana) مختلف بودند و داغشان میکردند[۲۳] . چند بار از« گردهای سلطنتی » نیز نام برده شده است . بی‌شك اینان همان صنفی‌را تشکیل میدادند که دربایگانی‌استخر بزبان عیلامی کورتش نامیده شده ومسلماً برده بوده‌اند .

بنابراین ـ گرچه ممکن‌است درمیان کورتش‌ها عده‌ای ازاعضای خانواده‌های جماعات آزاد نیز (تشو . پ ،کارTaššu. p. Kara) که برسم بیغار جلب شده بودند ، وجود داشته‌اند ، ولی‌بنظرما شکی نیست که تودهٔ اصلی کورتش را بردگان تشکیل میداده‌اند[۲۴] .

یادآور میشویم که وضع اقتصادی خانگی‌وسلطنتی هخامنشیان در قرن پنجم مشابهت فوق‌العاده‌ای با آن تصویر فرضئی کـه ما در جای خود برای وضع خاندان سلطنت اورارتو رسم کردیم ، داشته است[۲۵] . بخشی از مردمی که در سرزمین مسخّر بزیرفرمان درآمده بودند جزولشکریان طرف‌غالب میشد[۲۶] وبخشی‌را نیز ازدیارشان دور مینمودند ومانندبردگان دولتی‌دراراضی‌متمکّن‌میساختندتا مستقلاً کار کنند[۲۷] . و ازقسمتی نیزدر دستگاه اقتصادی سلطنتی‌استفاده میشده (ومحتملاً برای خدمت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معابد و اعیان و بزرگان نیز). ولی در اقتصاد سلطنتی علی‌الرسم کار در کشتزارها معمول نبوده ، و بخشی از آنان در باغداری و دامداری وبخشی‌نیز (کـه محتملاً کثیرالعده‌ترین قسمت بود) در صنعت وساختمان مشغول میشدند . ولی در میان صنعتگران و پیشه‌وران محققاً عده‌ای افراد آزاد نیز وجود داشتند .

ولی‌اگر این شرح درمورد اورارتوی قرنهای هفتم و هشتم قبل‌ازمیلادوپارس قرن‌پنجم مقرون بحقیقت باشد بطریق اولی دربارهٔ ماد قرنهای هفتم وششم ق.م. نیز صادق میباشد[۲۸] . فقط دستگاه اقتصادی خانگی کیاکسار و آستیاگ را باید اندکی کوچکتراز دستگاه داریوش اوّل وخشایارشا درنظر گرفت . گذشته از این تولیدات کالائی‌محتملاً در آن زمان چندان رونقی‌نداشته واینکه جیرهٔ‌کارکنان جنبهٔ‌مواجب و مزد داشته (حتی‌مزد جنسی) مشکوك بنظر میرسد . امّا راجع‌به‌کاخ وقلعهٔ باشکوه اکباتانا ـ که « پولی‌بی » در بارهٔ آن اطلاعاتی بدست میدهـد ـ شکّی نیست کـه ساختمانهای مزبور نیز مانند قصرهای استخر بدست مانیه ـ کـورتشها ساخته شده بوده ، منتهی‌در مورد اول « آدمهای صنعتکار » از اتباع پیشین آشور و ماننا بودند . شاهد این مدعی ارتباط مشهودی است که میان تزئینات‌حجّاری‌کاخهای هخامنشیان و هنرآشور وجود دارد ـ ظاهراً کاخهای ماد بدست استادانی کـه قبلاً در آشور و ماننا کار کرده بودند ساخته شده بود و در واقع قصور مزبور از لحاظ شیوهٔ معماری واسطه‌ای‌بودند میان هنرآشور وهنر هخامنشی .

شکّی‌نیست که در مؤسسات اقتصادی اعیان و معابد[۲۹] نیز بردگان مشغول کار بودند ولی دربارهٔ مؤسسات مزبور مدارك مثبتی در دست نیست . معهذا گمان میرود که بیشتر جنبهٔ بردمداری داشته ؛ گرچه ازکار مستمندان نیز که درمعرض استثمار (بصورت دوران پدرشاهی) قرار میگرفتند نیزاستفاده میشده[۳۰] . بهر تقدیربا اینکه در نتیجهٔ قلع وقمع آشورمسلماً ثروت بزرگان ماد بمراتب فزونی یافت و دستگاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اقتصاد برده داری ایشان بسط بسیار پیدا کرد ، با اینحال منبع اصلی تولیدات کشاورزی باحتمال قوی همان مؤسسات کوچك تولید کنندگان آزاد نعمتهای مادی بوده است . پادشاه که ازخود کشتزار نداشت نیزذخایرغلات خویش‌را ازهمین منبع بصورت مالیاتهای جنسی تأمین مینمود .

۵۹ ـ بزرگان ماد . از نقشهٔ برجسته‌ای در استخر ـ قرن پنجم ق.م.

ضمناً باید موضوعی‌را که برای درك شرایط مالکیت مهم است در نظر گرفت. اراضی« سوریه ـ ماد» [۱] که آشوریان مردم اصلی‌وبومی آنجا را بنقاط دیگر تبعید کرده بودند ـ به ملك پادشاه آشور تبدیل‌یافت . و هنگامی که اراضی‌مزبوربدست دولت ماد افتاد می‌بایست بملکیت شاه ماد درآید . مسلماً بسیاری‌ازاراضئی که مادیها

(۱) Syro–médie

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درنقاط دیگر نیز مسخّر کردند چنین وضعی داشتند . بدین سبب بخش مهمّی از اهالی نقاط مزبور بخودی خود بصورت وصفت بردگان دولتی ویا « کشاورزان سلطنتی » که شخصاً آزاد بودند ، درآمدند و ساکن اراضی پادشاهی گشتند .

دیدیم که (برغم عقیدهٔ و . اُ . تیورین کـه تجزیه و تحلیل مفصلی در مورد اسناد منتشرشده بوسیلهٔ کامرون بعمل آورده و نخستین بار برای استنتاج از آنها کوشش کرده است واز این لحاظ مرهون وی می‌باشیم) اسناد استخر در بارهٔ کورتش فقط دستگاه اقتصاد برده‌داری سلطنتی هخامنشیان را بما معرفی میکنند ولی برای مطالعهٔ وضع تودهٔ سلحشوران آزاد واعضای کار Kâra یا « مردم ـ سلحشور » نمیتوان مستقیماً ازآن استفاده کرد .

درمورد این گروه مردم (مردم ـ سلحشور) باید کتیبهٔ بهیستون وتا حدی نوشته‌های مؤلفان یونانی‌را مورد استفاده قرار دهیم . کتیبهٔ بهیستون به نیمهٔ دوم قرن ششم و آثار یونانیان قرن پنجم قبل ازمیلاد مربوط میباشد . ولی گمان نمیرود شرایط واوضاعی که مورد بحث آنهاست با اوضاع نیمهٔ اول قرن ششم که دراین باب از آن سخن گفته می‌شود ، چندان تفاوتی داشته .

چنانکه در بالا گفته شد درماد نیز چون پارس در قرن ششم مفهوم « مردم ـ سلحشور » یعنی ارتشی که در واقع تمام افراد آزاد آن سرزمین درآن شرکت داشتند هنوز در اذهان زنده بوده ، بموازات این ارتش ، درپارس وماد ارتشی دائمی نزد شخص پادشاه (مثلاً « ده هزار تن جاودان » در پارس) و در پادگانها وجود داشته ، ولی از لحاظ نظری هرفرد آزاد مردی جنگی بود ، برخلاف بردگان . وهرمرد جنگی ازلحاظ نظری کشاورزی بود عضو جماعت روستائی وپیش ازهمه چیز پیشهٔ زراعت داشت .

در ایران زمان هخامنشیان ، درذهن عموم ، کار زراعت با امرجنگ دریك طراز بود و مرد آزاد شایستگی این دو پیشه را داشت ـ گرچه در قرن پنجم دیگر این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عقیده ای کهنه بیش نبود[۳۱]. ولی درماد قدیم انتساب بجماعت کشاورزان ظاهراً شرط لازم وجودی فرد کامل‌الحقوق جامعه بود[۳۲].

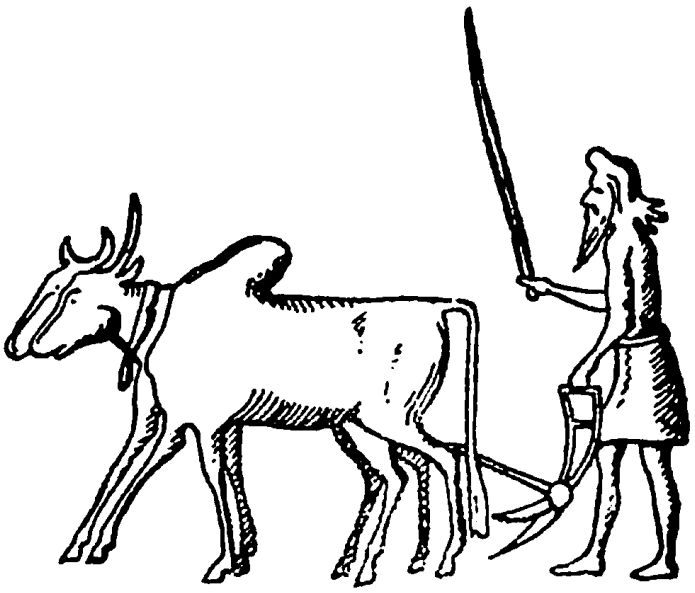

۶۰ـ کشاورز ایرانی. تصویر از مهری استوانهٔ قرن پنجم(؟) ق.م.

ولی هر بزرگ و اعیانی سلحشور بود و بدین سبب ـ محتملاً ـ بزرگان ظاهراً و رسماً جزو «کار» Kâra بودند، گرچه از لحاظ اجتماعی مقام و موقع خاصی داشتند. باید بزرگان اصیل، یعنی اخلاف شاهکان و پیشوایان وسران لشکر را نیز جزو این گروه شمرد. سران آن (کار) محتملاً بزرگان اصیل بودند (مثلاً رئیس فرقهٔ بزرگان هارپاگ سردار سلطان بود) ولی یقیناً عده‌ای از جنگاوران حرفه‌ای نیز جزو سران ارتش بودند.

داریوش اول در کتیبهٔ بهیستون میان «مردم ـ سلحشور که نزد من بودند» (kâra... hya upa mâm âha)[۳۳] و «مردم ـ سلحشور مادی که در جماعت ها بودند». (kâra mâda hya viθâpatiyâha) فرق میگذارد.[۳۴]

برای درك ماهیت موضوع باید معنی این اصطلاحات را دانست. کلید کشف این راز «اصطلاح ویثاپتی (viθâpatiy) است که از کلمهٔ ویث viθ (=vis) تشکیل شده و ما پیشتر دربارهٔ این کلمه سخن گفتیم. نه تنها تفهّم این عبارات بلکه درك ماهیت سازمان اجتماعی ماد و دوران بدوی پارس (ایران) مربوط به‌نحوهٔ درك مفهوم کلمهٔ ویث viθ می‌باشد[۳۵].

ویسباخ، ویث viθ را «خانه» ترجمه کرده[۳۶] و بدین سبب «ویث پتی»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

viθpâtiy را « آنانکه در کاخ هستند » میداند (!).[۳۷] « تولمان »[۳۸] از ویسباخ نیز آنسوتر رفته خود کلمهٔ ویث (ویس viθ) را « مقرّ سلطنتی » معنی می کند و کمت[۳۹] ویث viθ را « خانه » ، « خانهٔ شاهی » و « خاندان شاهی ودربار » می‌شمارد .

مترجمان دیگر[۴۰] ویث (ویس viθ) را « عشیره » و « خانـدان » دانسته و بسیاری ازدانشمندان غربی این معنی را مؤیّد نظر خویش می‌دانند مبنی براین که پارس قدیم جامعه‌ای فئودالی بوده.[۴۱] ولی در اینمورد آنچه خود نیاز باثبات دارد بجای دلیل آورده شده است . اگر بگوئیم کـه با جامعه‌ای فئودالی سر کار داریم ـ دراینصورت حق داریم « اموال عشیرتی » را هم اموال فئودالی بشماریم . ولی درواقع چنین نیست .

بنظر ما ـ چنانکه پیشتر گفته شد ـ ویث ـ ویس (vis / viθ) بمعنی جماعت است ، جماعتی که در آغاز عشیرتی بوده (و اینکه معنی عشیرت وشاید مسکن عشیرتی برای آن قائل شده‌اند نیز از همین ناشی می‌باشد) و بعد بصورت جماعت روستائی درآمده . اگر از جستجوی املاك فئودالی در سرزمینهای ماد وپارس صرف نظر کنیم بالطبع باید اذعان کرد که « کار » ـ ئی kâra که در ویث (viθ) بوده‌اند ـ بیش از هرچیزی (گرچه نه منحصراً) به عضوهای آزاد جماعات اطلاق می‌شده و « کار ـ ئی kâra کـه نزد پادشاه بوده اند » جنگاوران حرفه‌ای بوده اند مربوط به سران جنگی و خدمتگزاران صاحب مقام . در واقع کدام فرد مادی می‌توانست در دربار شاه پارس مقیم باشد و در اطفای نایرهٔ شورش ماد شرکت کند : آنانکه بکشور خود خیانت کرده جانب کورش فاتح را گرفتند و یا آنانکه از استقلال ماد دفاع کردند ؟ مسلّم بنظر می‌رسد که اینان گروه نخستین بودند . خواهیم دید که بگفتهٔ هرودوت وروایت تاریخ « نابونید » اعیان و بزرگان ولشکریان به ماد خیانت ورزیدند . این نیز دلیل دیگری است که چرا ما معتقدیم (kâra mâda bya viθ-âpatiyâha) بیشتر از افراد عادی جماعات بودند (واز آنجمله بخشی از بزرگان اصیل محلّی) و kâra hya upâ mâmâha

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از جنگاوران حرفه‌ای و اعیان و بزرگان اصیل و نظامی‌مرکّب بود.[۴۲]

بطور کلّی محتمل است کـه در قرن ششم مفهوم مشترك « مردم ـ سلحشور (بپارسی‌قدیم = کار) تمام ساکنان آزاد سرزمین ماد را ازلحاظ رسمی‌وحقوقی وصنفی شامل‌می گشت . وتودهٔ اصلی « مردمان ـ سلحشور» هنوزدرآن زمان ـ بظنّ قوی ـ از افرادآزاد جماعات کشاورزی یعنی کسانی که مستقیماً آفرینندگان نعمتهای مادی بودند ، تشکیل می‌شده . آشور بدست ایشان سرنگون شد و امپراطوری نیرومند مادبیاری‌ایشان تأسیس گشت . دانسته نیست که‌آیا اینان ـ گذشته ازخدمت جنگی ـ بیغار دیگری‌هم برای پادشاه‌انجام میدادند وخراجی‌بوی می‌پرداختندیانه. از روایت هرودوت(۱۲۶،I) چنین‌برمی‌آید که بیغارها ومالیاتهای مزبورفقط بعهدهٔ قبایل و اقوام رام شده ومطیع بود ـ ولی‌دراین مورد اطمینان‌کامل وجود ندارد . امّا راجع بخدمات جنگی ونظامی ... بنظر می‌رسد کـه تودهٔ جماعات فقط در حدود نیازمندی زمان‌جلب می‌شدند وبدین‌سبب در کتیبهٔ داریوش بعنوان «مردم‌ـ سلحشور که در جماعات (یعنی درخانه های خود) قرار داشتند » خوانده شده‌اند .

ولی بهرتقدیرروشن است که منظورنظرازکلمهٔ « کار»(kâra) تنها ارتش‌دائمی نبوده (وبطریق اولی برخلاف آنچه هرتسفلد و دیگران ترجمه می کنند ـ فقط « اعیان و درباریان» هم نبوده) بلکه مجموع مردمان‌آزاد بوده است[۴۳] .

با اینکه در ماد و پارس این صنفـرا تحت اصطلاح واحد «مردم ـ سلحشور» می‌شناختند اختلاف مالی‌میان افرادآن عظیم بود .

باید بیاك مطلب بسیارجالبی که نیکولای دمشقی‌ازقول کتسیاس نقل می کند توجه کنیم . حتی اگر کتسیاس‌ـ دراینمورد‌ـ وضع زمان‌خویش را بجای اوضاع‌ماد باستانی‌شرح داده باشد ، هم چیزی از اهمیت آن‌کاسته نمیشود ، زیرا صحبت برسر روابط واوضاع بسیارقدیم ومهجوراست .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بروایت کتسیاس[۴۴] در ماد قانون یا رسمی (Nomos) وجود داشت که مرد مستمند(Penês) می‌توانست وجودخودرا به‌آدم متموّلی که تغذیهٔ وی‌را تعهدنماید ، نثار کند. چنین‌مردمستمندی‌وضع بردگان‌را پیدامیکرد(isa... doulon momizdestai) با این تفاوت که اگر از خوراك وتغذیهٔ خویش‌راضی‌نمی بود حق داشت ارباب را ترك گوید .

« مرد مستمند » در اینمورد مسلماً همان آزاد مرد عضو جماعت بود که وسیلهٔ زندگی در جماعت ـ یعنی زمین ـ را از دست داده . علی‌الرسم عضویت جماعت با از دست دادن زمین منتفی‌می‌شد وچنین مرد مستمندی فردی ازهمه جا رانده وبی‌حق می گشت وچاره‌ای نداشت جز اینکه « به حمایت » مردی برده‌دار « متوسل شود » و در نتیجه یکنوع استثمار نیمه پدرشاهی و نیمه برده‌داری پدید آمد. تاکنون در دانش شوروی باین نوع بهره کشی توجه‌کافی مبذول نگشته است. ولی‌با این حال‌وجودآن مسلّم‌است ـ زیرا که این‌رسم در ادوار بدوی تمام جامعه‌های برده داری متداول و معمول بوده[۴۵] . بعدها چون فاصلهٔ میان بردگان و آزادگان بیشترشد ومرز بین‌آنان بوضوح مشخّص گشت و اقتصاد برده داری ـ که برای بازار تولید می کرد ـ جانشین اقتصاد پدرشاهی گشت آن نوع بهره کشی نیمه پدرشاهی نیزجای خودرا به استثمار خالص وخاص برده داری داد . بدینطریق واضح است که درپادشاهی ماد اختلاف مالی‌میان آزادگان افزایش بسیار یافت ولی هنوز برخی رسوم پدرشاهی درجامعه محفوظ مانده بوده .

امّا محتمل‌است بزرگانی که پیشتریاد کردیم ـ یعنی اخلاف پیشوایان و شاهکان « کشورهای » پیشین ماد وسران نظامی وجنگاوران حرفه ای رسماً جزو « مردم ـ سلحشور » بوده‌اند . این گروه مردم آزاد از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی کاملاً با دستهٔ اول فرق داشت و بخش اعظم آن از طبقهٔ برده داران بود و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محتملاً برده داران بسیار کلان نیز میان آنان یافت می‌شدند. ثروت بزرگان ماد در میان اقوام عهد باستانی ضرب‌المثل بود.

این خود قابل درك است. بطوریکه یك مورخ دقیق رومی توجه کرده، در پایان دوران جماعات بدوی، غنایم و افتخارات میان سلحشوران «ازروی شایستگی» (Secundum dignationem) ـ یعنی درجهٔ بزرگی و تشخّص و اعیانیت ـ تقسیم می‌شده است. این وضع بطریق اولی در جامعه‌ای چون ماد ـ جامعه‌ای که دموکراسی عشیرتی و خاندانی آن بسرعت معدوم و بصورت پس‌ماندهٔ عهد کهن درآمده، برقرار بود. قلع و قمع آشور بطور کلّی کشور ماد را ثروتمند نساخت بلکه فقط سران نظامی و بزرگان خاندانها و عشیرتها تموّل سرشار بهم زدند و شخص هرقدر عالی‌نسب‌تر می‌بود و یا مقام دولتی بالاتری داشت ـ امکان تحصیل ثروت و از آنجمله بردگان نیز برای وی بیشتر می‌بود. بدین سبب عصر حکومت کیاکسار را بایددوران ثروت اندوزی بزرگان ماد و پیدایش اختلاف شدید مالی در آن جامعه و افزایش سریع تضادها شمرد. ریشهٔ این اختلافات در تناقض اساسی بردگان و برده داران بود. ولی(چنانکه علی‌الرسم در جوامع برده‌دار ـ که در چنین مرحله‌ای از تکامل بودند پیش می‌آمد) تضادهای مزبور بیشتر بصورت اختلاف میان ورشکستگی و فقر و اسارت تدریجی کشاورزان خرد و آزاد از یکطرف وثروت اندوزی بزرگان که شیرهٔ همسایگان مستمند خویش را می کشیدند ازدیگرسو ـ تجلّی می کرد. محتملاً در چنین شرایطی، تضاد میان بزرگان نظامی و عشیرتی (که ثروت می‌اندوختند) و حکومت پادشاهی ـ که در آن ایام سیاست ترقیخواهانهٔ ایجاد وحدت کشور را تعقیب می کرد وناچار بودحقوق و امتیازات اخلاف شاهکان‌مستقلّ پیشین را محدود سازد و می کوشید به قشرهای وسیع‌تر برده داران و حتی ـ بطور کلّی ـ آزادگان تکیه کند، نیزپدیدآمده بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این تناقضات کـه هر روز شدت می‌یافت در عهد پادشاه بعد موجب نابودی امپراطوری ماد گشت .

۲ ـ دولت و تقسیمات اداری

چون تشکیلات اجتماعی ماد هنوز قوام نیافته بود ، سازمان دولتی آن هم ـ مثلاً نسبت به وضع دولت آشور درقرن هفتم ق . م ـ تا حدی سست ونا استوار بود . امپراطوری ماد یکی از پادشاهیهای باستانی بود که نام سازمان نا استوار نظامی و اداری ـ پیش از آشور ـ درمورد آن صادق و موجودیت آن دولت بیشتر به موفقیتها ویا شکستهای تصادفی نظامی بسته بود .

هرودوت سازمان امپراطوری ماد را چنین وصف می کند : « در زمان فرمانفرمائی ماد قومی برقوم دیگر حکومت می کرد و مادیها برهمه و (قبل‌ازهمه) بر اقوامی که بایشان نزدیکتر بودند و آنها هم برهمسایگان خویش و آن همسایگان بر هم مرزان خود » (I ، ۱۳۴) . منابـع کهن عبری نیز از (شاه) ماد سخن می گویند نه « شاهان » ماد واین خودمؤیّد روایت فوق است[۴۶] ولوح بابلی « نابونید » هم ازپادشاه ماد و « شاهانی که دستیاران وی بودند » یاد می کند[۴۷] .

هستهٔ اصلی امپراطوری مزبور سرزمین ماد (بمعنی خاص و محدود) بود و محتملاً همان قلمروی بود کـه بعدها در عهد هخامنشیان « ساتراپ نشین ماد » را تشکیل می‌داد . سرزمین مزبور مستقیماً از اکباتانا اداره می‌شد و ساکنان آن از تمام وظایف وحقوق مادیها و اتباع پادشاه ماد برخوردار بودند . با اینکه تقسیمات قبیله‌ای کماکان وجود داشت[۴۸] ولی دنیای خارج تمام ساکنان آن‌سرزمین را «مادی» می‌نامید و محتملاً ایشان خود نیز خویشتن را چنین می‌خواندند و می‌شناختند . بطوریکه س. ت . یرمیان به مؤلّف اظهار داشته است ، منابع ارمنی‌ساکنان‌چندین نقطهٔ ارمنستان شرقی و آتروپاتن غربی‌را « مادی » (مار ـ ك mar-k) می‌خوانند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حال آنکه ازلحاظ تاریخی اینان اقوام هوریان‌ماتیانی[۱] بوده‌اند[۴۹]. ولی‌در آن زمان با مادیها توأم شده بودند. نباید پنداشت که این روایت منابع ارمنی تصادف محض است.

ماد ـ یا پادشاهی ماد، از پادشاهیهای قدیم ماد (ماد مرکزی و شرقی) و مانا و اسکیت تشکیل شده بود. بدین‌سبب منبع هرودوت ـ گذشته از «ماد» «پاریکانیان» و «اورتو کوریبانتیان» (تیز خودان) را نیز جزو ساتراب‌نشین ماد قلمداد می کند[۵۰]. چنانکه پیشتر گفتیم «اورتو کوریبانتیان» همان ساکنان‌پادشاهی پیشین اسکیت بوده‌اند. امّا ظاهراً منظور منبع مزبور از پاریکانیان بخشی‌ازساکنان پادشاهی‌مانا (که هنوزکاملاً با مادیها توأم و مخلوط نشده بودند) بوده است[۵۱]. بعد ازآن تاریخ نامهای مذکور تکرار نشده و منابع موجود تمام‌ساکنان ماد را فقط بنام مادی خوانده‌اند ولی‌خاك ماد از اراضی‌سه پادشاهی‌یادشده (درقرن پیشین) وسیعتر بوده. از کتیبهٔ بهیستون چنین برمی‌آید که شهر آشوری‌آربل نیز جزو خاك ماد بوده است[۵۲]. از گفته‌های کزنفون (آناباسیس، III، ۴، ۷ـ۱۰) می‌توان چنین نتیجه گرفت که برروی‌هم اراضی‌اصلی‌آشور جزو خاك‌ماد شده‌بوده و بعدها درازهان مردم نیز جزو سرزمین ماد شمرده می‌شده. بدیهی است که «سوریه ـ ماد» یا «سیرومدی» ـ یعنی ایالات‌آشوری پیشین کی‌روری و زاموآ و پارسوآ و بیت‌هامبان و کیشه سو و خارخار ـ نیز بی‌شك جزو لاینجزای ماد شده بود.

ماد از سوی شمال غربی نیز تا حدّی بسط یافته بود وبعضی از اراضی‌را ـ که مردم‌آن از قبایل هوری و اورارتوئی «ماتیانی» بودند (و باحتمال قوی در مغرب دریاچهٔ ارومیه ودر درهٔ ارس مسکن داشتند) ـ تصرف کرده بود. بهرحال‌هرودوت دوبار تذکرمی‌دهد[۵۳] که خاك ماد (پادشاهی‌ماد بمعنی‌خاص؟) باسرزمین ساسپیریان‌ـ

(۱) Matien

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یعنی قبایل ایبری و گرجی ـ هم‌مرز بود وسرحد آن از نزدیک درهٔ فاسیس می‌گذشت ـ و بظنّ اقوی منظور از درهٔ فاسیس « کولخید » یعنی‌درهٔ رود کنونی ریون می‌باشد (باحتمال ضعیف‌تر درهٔ رود چوروخ) .

چون ، بنظرما ، اراضی پادشاهی پیشین اسکیت نیز جزو ماد بوده، پس اقصی مرز شمالی‌آن ـ ظاهراً ـ از شمال رود (ارس) می‌گذشته (ناحیهٔ دوم نقشه ما) . منطقهٔ کوهستانی واقع در جنوب شرقی‌مسیر سفلای ارس (ناحیهٔ ۲ نقشهٔ ما) و بعد (نواحی) مصبّ امرد (قزل اوزن) که توسط قبایل کادوسیان وکاسپیان[۵۴] مسکون بوده‌مطیع‌ماد نگشته‌بود وجزوآن سرزمین‌محسوب نمی‌شد. بخش‌سفلای‌ارس و کورا (کر) نیز ـ چنانکه ازمراتب زیرمستفاد خواهد گردید ـ مستقیماً جزوماد‌نبوده[۵۵] .

تعیین مرزهای شرقی ماد دشوارتر است . بنظرما محتمل است که مرزهای مزبور بوضعی بوده کـه بخشی از سرزمین آیندهٔ پارت را نیزضمیمهٔ خـاك ماد می‌ساخته[۵۶] .

سرزمین قبیلهٔ « ساکارتیان » نیز جزو اراضی‌ماد بوده ولی‌نمی‌دانیم که کتیبهٔ بهیستون کـه مبنای اطلاع ما در اینمورد است از کدام « ساکارتیان » سخن می‌راند[۵۷] . گذشته از ساکارتیان غربی (زیکرتو ؟) که محتملاً وجود داشته‌اند ـ ساکارتیان شرقی نیز بوده‌اند . منبع اطلاعات هرودوت (در مورد ساتراپ نشینهای امپراطوری هخامنشی) اینانرا به ساتراپ نشین درنگیان (جنوب غربی افغانستان و بخشهای جنوب شرقی کشور کنونی ایران) منسوب می‌داند . ولی هرودوت در جای دیگـر (ازقول زوپیر؟) ایشان را جزو فارس (پرسید) می‌شمارد . قبیلهٔ « ساکارتیان » که بمعنی « سنگ کن » است ظاهراً درجبال وبیابانهای مرکز فلات ایران (مشرق ایران کنونی) زندگی می‌کرده است . بعد ها این منطقه جزو پارت شد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دراطراف ماد سرزمینهائی کم و بیش خود مختار و پادشاهیها وقبایل وحاکم نشینهائی ـ که توسط مدیران مادی اداره می‌شدند ولی جزو ماد نبودند ـ وجود داشتند. ولی بطور وضوح معلوم نیست که حکومت ماد در حدود چه اراضئی مستقر ونافذ بوده است. معهذا بنظر می‌آید که مأخذهائی برای تشخیص موضوع داشته باشیم.

یکی ازمآخذ مزبور فهرست نامهای بخشهای امپراطوری پارسی (ایرانی) وهخامنشی داریوش اول است که هرودوت نقل کرده (III ، ۹۷ـ۵۹) وبعقیدهٔا کثر محققان ازهکاتی مورخ یونانی ومعاصر داریوش گرفته است وظاهراً مطالبی نیزخود بر آن افزوده است .

فهرست مزبور حاوی اسامی قبایل واقوامی که درهر بخش اقامت داشته‌اند، و میزان خراج به‌تالانت نقره، وشمارهٔ بخش بوده است .

دربارهٔ اینکه فهرست تا چه حدّ قابل‌اعتماد است دو نظر اساسی وجود دارد : نظررایج‌تر آن است که فهرست مستخرجیست ازجزو جمع خراج بخشها . و ضمناً ممکن است براثر ترجمه و کسر واضافه وغیره اشتباهاتی‌هم درآن پدیدآمده باشد که محققان درمیزان آن اشتباهات اختلاف نظردارند . مسلماً این تنها نظردرست است . نظر دیگری که «یو.یونگه»[1] سخت از آن طرفداری می کند آنست که فهرست هرودوت جزیك سلسله نامهای قبایل و اقوام که وی (یاهکاتی) می‌دانسته و بدون ترتیب ومن عندی در کنارهم قرارداده‌اند چیزی نیست.[58] این نظرتاب‌انتقاد ندارد ؛ و بی‌اختیار این سؤال پیش می‌آید که : چرا و به‌چه منظور من عندی و خودکامانه نامهائی‌را سرهم کرده بجای فهرست رسمی امپراطوری پارسی (ایران) معرفی کرده‌اند ؟[59] باضافه برای هرودوت چه ضرورتی‌داشته است که هربار و در هر مورد شمارهٔ بخش را ذکر کند ؟ یا اینکه شماره را هم عمداً از خود جعل کرده

۱ـ Yunge

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است؛ ولی نمی‌توان گفت که در این مورد جعلی از روی قصد وقوع یافته. تمام فرضیه‌هائی که دربارهٔ «غرض ورزی» هرودوت وجود داشته تا کنون بارها ردشده و آثار مکشوف و اصیل واقعی نظرهای او را تأیید کرده‌اند و چنانکه پیش گفتیم، حق نداریم در صداقت و درستی او شکّی داشته باشیم. برروی هم ارقام نسبی خراج ایالات گوناگون و از آنجمله ایالاتی که هرودوت (وهکاتی) هیچگونه اطلاع صحیح و روشنی از آنها نمی‌توانست داشته باشد، بحقیقت نزدیك بنظر می‌رسند و این خود دلیل دیگر برصحت روایت اوست. این را هم بایددرنظر گرفت که «هکاتی» وهرودوت هردو، از اتباع، امپراطوری پارس (ایران) بودند ودریکی از بخشهای آن کشور میزیستند و بآن دولت مالیات می‌پرداختند ـ و لااقل وضع ایشان در قسمتی از مدّت عمرشان چنین بود ـ وبدین سبب گمان نمی‌رود کسب اطلاع در بارهٔ میزان خراج بخشهای آن امپراطوری برای ایشان دشوارئی دربر می‌داشته. بنا براین می‌توانیم بجرأت بگوئیم که فهرست خراج بخشها (nomoi) ی کشور داریوش اوّل ـ آنچنانکه هرودوت نقل می کند ـ مبتنی به یك منبع اصیل رسمی بوده است. امّا راجع باینکه چه منبعی بوده... دونظروجود دارد: برخی ازمحققان معتقدند که فهرست مزبور نامهای واحدهای اداری و اصلی کشور ـ یعنی ساتراپ نشین‌ها را ـ شامل می‌باشد و عدهٔ دیگری حدس می‌زنند که فهرست مربوط به بخشهای مالیاتی است و با ساتراپ نشینها قابل انطباق نمی‌باشد. محققان اخیرالذکر بیشتر باختلاف فهرست هرودوت با فهرست «کشورها» که درسنگ نبشته‌های شاهان هخامنشی وازآنجمله کتیبهٔ داریوش اوّل منقول است اشاره کرده این اختلاف را مبنای استدلال خویش قرار می‌دهند.

ولی تصوّر اینکه بخشهای مالیاتی امپراطوری ایران (پارس) با تقسیمات اداری آن منطبق نبوده است. بس دشوار است. زیرا اگر چنین می‌بود مشکلات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فوق‌العاده و بیهوده‌ای درجمع‌آوری مالیات پدید می‌آمد . از جانب دیگر می‌دانیم که ساتراپها واجد اختیارات مالی‌بودند (ازآنجمله سکهٔ نقره ضرب می‌کردند و برای رفع نیازمندیهای ساتراپ نشین عوارضی وضع و وصول می‌کردند)[۶۰] بدین سبب‌دلیل قاطعی‌برای رد اینکه ساتراپها مسئول وصول مالیاتهای شاهی نیزبوده‌اند ، در دست نیست .

در واقع درمورد وجود اختلاف میان فهرست هرودوت و فهرست‌های سنگ ـ نبشته‌ها سخت غلوّ شده است . با توجه باینکه ممکن است برخی ازساتراپ نشینها را تقسیم کرده وبعضی را بیکدیگر پیوسته باشند (واین موضوع در منابع مستقل مذکور است)[۶۱] باید اذعان کرد که در مطالب اساسی مطابقت دارند وفقط در ترتیب ذکر اسامی اختلافی‌وجود دارد[۶۲] . و ترتیب ذکراسامی در فهرست هرودوت معمّائی شده است . زیرا در سنگ نبشته‌ها ترتیب تقسیمات جغرافیائی کم وبیش مرعی شده ولی‌بنظرمی‌رسد که فهرست هرودوت ـ بویژه در قسمت ساتراپ نشین‌های شرقی ـ تقریباً خودکامانه وبدون مراعات هیچ ترتیبی تدوین شده است .

اینکه در رأس فهرست هرودوت « یونیه » ـ یعنی میهن وی ـ قرار دارد ودر هیچ یك از سنگ‌نبشته ها چنین نیست ، نیز خود بدگمانی را برمی‌انگیرد . ولی این‌موضوع نباید مشوّشمان سازد . ومی‌توان دلایل بسیار برای‌آن ذکر کرد .

مثلاً بسیار محتمل است که درفهرست‌های رسمی ارسالی‌به ساتراپ‌نشینها ـ درهرمورد ـ نام ساتراپ‌نشین منظوردر رأس صورت نوشته میشده . یا اینکه نام بعضی از ساتراپ‌نشینها را فقط در ضمن گروههائی که نامشان از روی خصوصیات جغرافیائی تنظیم شده بود ، گنجانده باشند و ترتیب اسامی بدین سبب تغییر کرده باشد[۶۳] .

موضوع مهمتر اصول کلّی شمارش ساتراپ‌نشین هاست . امّا ، بنظر می‌رسد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که اینمورد را می‌توان روشن کرد وبدین منظور باید بخاطر سپرد کـه هر یك از کشورهای برشمرده را چه کسی فتح کرده است .

در زیر جدول اسامی ساتراپ نشینهای امپراطوری ایرانی (پارسی) هخامنشیان را با ذکر نام فاتح هر کشور (چنانکه معلوم باشد وطبق روایات رسمی هخامنشی)، نقل می کنیم و امپراطوری ایران (پارس) را « دنبالهٔ » ماد میشماریم (جدول شمارهٔ ٤)[٦٤]

با اینکه در موارد معینی ابهام وجود دارد برروی هم فهرست واضح است : درآغاز نام ۱۲ ساتراپ نشین مربوط باراضئی که پارسیان(کورش و کمبوجیه) قبل از داریوش مسخرساختند ذکرشده وبعد نام ساتراپ‌نشین‌هائی که درعهد مادیها فتح شده بوده منقول است و درآخر نواحی و ایالاتی که داریوش اوّل‌پیش از سال ۵۰۰ ق . م. تسخیر کرده‌آمده است .

بدینقرار از ساتراپ نشین سیزدهـم ببعد مربوط است به اجزاء متشکلهٔ کشورماد ، درزمان فتح‌آن توسط کورش ، ولی‌اگر بخواهیم از اجزاء متشکلهٔ مزبور چیزی درك کنیم باید درفهرست تجزیه و تحلیل مفصلتری بعمل‌آید .

فهرست هرودوت (هکاتی) ازلحاظ مضمون و محتوی ومحتملاً تاریخ تحریر (که ظاهراً بتاریخ سال ۵۰۰ ق . م مورخ است)[٦٥] بیشتر به‌فهرست کتیبهٔ بهیستون نزدیك میباشد[٦٦] . فهرستهای بعدی نام ساتراپ نشینهای جدیدی را آورده‌اند کـه برخی‌ازآنها توسط داریوش مسخّر گردیده وبعضی‌ازساتراپ نشینهای پیشین منشعب گشته‌اند . از مقابلهٔ فهرست هرودوت با سنگ‌نبشتهٔ بهیستون اختلافات زیر بدست می‌آید : ۱ـ نام کیلیکیه (ساتراپ نشین چهارم) در کتیبهٔ بهیستون ودیگرسنگ ـ نبشته‌ها ذکر نشده ظاهراً این عدم تذکربدان سبب است که خود مختار بوده و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاهی ازخاندان « سیدنسیان »[۱] بر آن سلطنت میکرده است . ۲ ـ درسنگ نبشتهٔ بهیستون (و دیگرسنگ نبشته‌ها) ساتراپ نشین یازدهم (کاسپیانا) و ساتراپ‌نشین نوزدهم (کرانهٔ دریای سیاه) وجود ندارد . ۳ ـ نام هندوستان هم دیده نمیشود . ٤ ـ درسنگ نبشتهٔ بهیستون دو ساتراپ نشین ارمنی (۱۳ و ۱۸) ذکر نشده بلکه فقط یك ساتراپ‌نشین در ارمنستان وجود دارد . ٥ ـ ظاهراً در کتیبهٔ بهیستون ساتراپ نشین‌هفتم ـ شامل دوساتراپ‌نشین : ساتاگیدیه (« گاندار »یا «پاروپانی‌ساد») و « آراخوزیا » میگردد . درسنگ‌نبشته‌های بعدی ساتراپ نشین هفتم حتی شامل سه کشور میباشد . ٦ ـ ساتراپ نشین اوّل ، درسنگ نبشتهٔ بهیستون شامل دو ساتراپ نشین « یونیه » و «آنانکه آنسوی دریا هستند» میشود[۶۷] . ۷ـ در آن کتیبه ساتراپ نشین شانزدهم شامل چهارساتراپ نشین ـ یعنی پارت و آره‌یا و خوارزم و سغد ـ میگردد . ۸ـ عربستان نیزدرآن نام برده شده ولی فهرست هرودوت فاقدنام آن است زیراکه مالیات نمی‌پرداخته است .

اکنون مطالب فهرست هرودوت را با سنگ نبشتهٔ بهیستون مقایسه کنیم :

بروایت هرودوت :	طبق سنگ نبشتهٔ بهیستون :
یونیه (۱)	یونیه (۹) «آنانکه آنسوی دریا هستند» (۷)
سارد (۲)	سارد (۸)
[داسکیکیه] (۳)	کاپادوکیه (۱۲)
کیلیکیه (٤)	
« سوریه» (٥) یاآشور	آشور (٤)
مصر (٦)	مصر (٦)

۱ـ Siennesi

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساتّاگیدیه (۷)	ساتاگیدیه (۲۱)[۶۸]
	آراخوزیه (۲۲)
[عیلام] (۸)	عیلام (۲)
«آشور» (۹) یا بابل	بابل (۳)
ماد (۱۰)	ماد (۱۰)
[کاسپیانا] (۱۱)	
باکتریا (۱۲)	باکتریا (۱۷)
ارمنستان غربی (۱۳)	ارمنستان (۱۱)
[ماتینا] (۱۸)	
[درنگیانا] (۱۴)	درنگیانا (۱۴)
[سکایان] (۱۵)	سکا (۲۰)
پارت، آره‌یا، خوراسمیا، سغدیانا (۱۶)	پارت (۱۳) آره‌یا (۱۵) خوارزم (۱۶) سغدیانا (۱۸)
اتیوپی آسیائی (حبشیان آسیائی) (۱۷)	مك (۲۳)
سواحل جنوبی دریای سیاه (۱۹)	
هندوستان (۲۰)	هندوستان[۶۹]
	عربستان

بدیگر سخن در کتیبهٔ بهیستون کـه در سالهای ۵۱۹ ـ ۵۲۱ ق. م. نوشته شده نام کشور خود مختار کیلیکیه و قبایل قفقاز (ساتراپ نشینهای یازدهم و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوزدهم) وهندوستان که بعدها ملحق کشت (ساتراپ نشین بیستم) برده نشده است. شاید ساتراپ نشین ساحل جنوبی دریای سیاه (۱۹) نیز بعدها ملحق بکشور پارس شده باشد[۷۰] و ساتراپ‌نشین های سیزدهم و هجدهم بصورت ایالت واحد ـ یعنی ارمنستان ـ درآمده باشند .

جدول شمارهٔ ۴

شمارهٔ ساتراپ نشین	نام آن	الف / شامل‌چه بخشهائی بوده ب / میزان خراج به تالانت نقره	نام‌فاتح‌آن	ملاحظات
۱	یونیه (وجزایر یونیه)	الف / ائولیدا ، یونیه ب / کاریه ، لیکیه ، پامفیلیه ـ ۴۰۰	کورش‌دوم	
۲	سارد	میسیا ولیدی ۵۰۰۰	کورش‌دوم	
۳	کاپادوکیه (داسکیلیه)	تروآدا ، فریجیه ، ویفینیه پافلاگونیه ، کاپادوکیه . ۳۶۰	کورش‌دوم	کاپادوکیه‌که در مشرق رود هالیس (قزل‌ایرماق) قرارداشت توسط‌کیاکسار فتح شده بود .
۴	کیلیکیه (پادشاهی خودمختار) (۱)	کیلیکیه و اراضی خلیج اسکندرون وکوههای تاور . ۳۶۰	کورش‌دوم	گذشته از خراج نقدی بنقره ـ ۳۶۰ اسب سفید و ۱۴۰ تالانت نقره برای مخارج‌نگاهداری‌سواران مقیم‌کیلیکیه.
۵	آن‌سوی رود (آشور ، سوریه)	فلسطین ، فنیقیه ، سوریه ، قبرس ، بین‌النهرین شمالی . ۳۵۰	کورش‌دوم	
۶	مصر	مصر ، لیبی ، کیرنا ، برکه . ۷۰۰	کمبوجیه (کامبیس)	گذشته از خراج نقدی بنقره ، ۱۲۰۰۰ مدیمن‌گندم برای پادگانها و درآمد شیلات درباچهٔ «مریدو»

(۱) درسنگ‌نبشته‌ها ذکری ازآن نیست .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷	ساتاگیدیه ، گندار (قندهار) ، آراخوزیا (؟) (۱)	افغانستان‌شمال‌شرقی (وشرقی؟) کنونی (ساتاگیدیان‌وگنداریان ـ قندهار و آپاریتها) ۱۷۰	؟	نام دیگر : «هند سفید» و یا «هند کوهستانی» .
۸	عیلام (سوزیانا وکیسیه)	عیلام . ۳۰۰	کورش‌دوم	تا اواسط قرن ششم ق . م . شوش تحت تسلط بابل بود .
۹	بابل (هرودوت نام این کشور را آشور ذکر میکند که تختگاه آن بابل است)	دو رود جنوبی ۱۰۰۰ .	کورش‌دوم	گذشته ازخراج نقدی بنقره ۵۰۰خواجه حرمسرا .
۱۰	ماد	ماد و پاریکانیان و اورتوکوریبانتیان (تیزخودان)	کورش‌دوم	
۱۱	[کاسپیانا ؟]	بخش جنوبی آذربایجان کنونی شوروی و سواحل جنوبی‌دریای خزر (کاسپیان ، پاوسیکیان ، پانتی‌ماتیان وداریتیان) ۲۰۰ ـ	کورش دوم (۲)	بهرحال بخشی از ساکنان این سرزمین (کادوسیان) ـ بروایت کتسیاس ـ نخستین‌بار فقط باطاعت‌کورش‌درآمدند
۱۲	باکتریا	«از باکتریان تا اگلیان» ۳۶۰ .	کورش‌دوم	
۱۳	ارمنستان	«ازپاکیتکیه، سرزمین‌ارمنیان» تا دریای سیاه (که ظاهراً شامل بخشی ازکاپادوکیه ـ درمشرق رود هالیس ـ میگردید) ۴۰۰	کیاکسار	فتح این ناحیه توسط‌کیاکسار از عبور وی از رود هالیس و مرز لیدی ومادـ معلوم است .
۱۴	درنگیانا (و بخشی ازکارمانیا)	ساگارتیان ، ساریگنان ، تامانائیان ، اوتیان ، میکیان و ساکنان جزایر خلیج فارس. ۶۰۰	کیاکسار (؟)	بهرتقدیر اعتقاد وسنت ساگارتیان‌چنین بوده‌که به‌سلالهٔ‌کیاکسار مربوط‌می‌باشند: به‌کتیبهٔ بهیستون I ، ۳۳ رجوع شود . اوتیان شاید «یاتوتیا» ـ ی پارسی باستانی باشدکه بخشی ازپارس(پرسید) بوده . بخش اخیرالذکر را هرودوت جزو کارمانیان ذکرکرده .

(۱) درسنگ‌نبشته‌ها دویا سه ساتراپ‌نشین است . (۲) هرمان(Pauly-wissowa,S.V.Kospioi) معتقد است‌که این ساتراپ‌نشین را داریوش اول در ۵۱۵ ق. م فتح‌کرده . ولی مبنای این‌نظرمعلوم‌نیست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵	سکایان (؟)	سکایان وکاسپیان . ۲۵۰	؟	معلوم نیست منظور ناحیهٔ قفقاز است یاآسیای میانه .
۱۶	۱ ــ پارت (هیرکانیه) ۲ ــ آرهیا (یامرغیانا؟) با اینکه سرزمین اخیر الذکر جزو باکتریا بوده ؟ ۳ ــ خورازمیا؛ ۴ ــ سغدیانا	پارتها (و هیرکانیان ؟) خورزمیان و سغدیان و آرهیان (Hareiva-با آریائیان arya اشتباه نشود) ۳۰۰	کیاکسار؟	طبق سنگ‌نبشته‌ها شامل چهار ساتراپ نشین بوده است . بدینقرار: ۱ ــ پارت (بانضمام هیرکانیه) ۲ ــ خوارزم ، ۳ ــ سغد ، ۴ ــ آرهیا . لااقل پارت و آرهیا قبل ازکورش دوم فتح شده بوده ــ والا او به فتح باکتریا اقدام نمیکرد .
۱۷	[هدروسیا ــ ماك]	مکران و بلوچستان کنونی (پاریکانیان و حبشیان‌آسیائی) ۴۰۰ .	؟	
۱۸	ماتینا (شمال شرقی ارمنستان) (۱)	ماتیائیان ، ساسپیریان و آلارودیان (یعنی هوریتیان ، (ایبریان و اورارتوئیان) ۲۰۰	کیاکسار	این ساتراپ‌نشین در زمان داریوش‌اول از ساتراپ‌نشین سیزدهم مجزی شد .
۱۹	[پونت]	کرانهٔ دریای سیاه ــ شرقی‌تر از ساتراپ‌نشین سیزدهم . (تا مرز های کولخیدی) (۲) موسخیان ، تیبارنیان ، ماکرونیان ، موسی‌ئویکیان و ماریان ، ۳۰۰		
۲۰	هند	درهٔ رود سند و پنجاب ۳۰۰ تالانت گردطلا	داریوش‌اول	
	عربستان	خراج نمی‌داد	روابط عربستان شمالی با ایران(پارس) مبتنی بر پیمانهائی بود	

برعکس ساتراپ نشینهای « ساتاگیدیه » و« آراخوزیه »[71] وساتراپ‌نشینهای یونیه و آنسوی دریا و ساتراپ نشینهای پارت وآرهیا و خورسمیا وسغدیانا که در

(۱) به‌هکاتی (FGH,I,1, fragm 288) رجوع شود: «موسخیان ، مردم‌کولخیان همسایهٔماتینائیان

(۲) کولخیدیان فقط داوطلبانه خراج میدادند (هر. III ، ۹۷). در لشکرکشی خشایارشا به یونان ماریان به‌کولخیدیان پیوسته‌بودند (هر. VII ، ۷۹ــ۷۸) با اصطلاح ارمنی « مار »که بمعنی «ماد» بوده اشتباه نشود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سنگ نبشتهٔ بهیستون آمده در فهرست بخشهای مالیات دهنده که مربوط به سال ۵۰۰ ق . م. است تحت شماره‌های ۱ ، ۷ و۱۶ بصورت سه ساتراپی درآمده‌اند . شاید ملاحظاتی در آن زمان موجب یك‌کاسه کردن آنها شده بوده است و هر یك از سه گروه مزبور بدست شخص مهمّ ومقتدری اداره میشده است[۷۲] .

باحتمال قوی ساتراپ نشینهائی که نام آنها درفهرست نخستین داریوش اضافه شده بوده(ولی‌البته در حیات او) عبارت بودند از شماره‌های ۱۸.۱۹ و۲۰ و شمارهٔ ۱۸ را از ساتراپ نشین « ارمنستان » منشعب کرده بودند . صد سال بعد کزنفون (کسنوفونت) نیزاز این تجزیه یاد کرده است[۷۳] ولی درسنگ نبشته ها تذکری در بارهٔ آن‌دیده‌نمیشود زیرا که در کتیبه‌های مزبورسازمان وتقسیمات اداری بطوردقیق منعکس نشده و غالباً ساتراپ نشینهای واقعی‌را معرفی نکرده بلکه از « کشورهائی» که نامشان علی‌الرسم برسرزبانها بوده یاد میکردند . مثلاً ارمنستان (یا بروایت بابلی سنگ نبشته‌های ایرانی . « اوراشتو ») ـ حتی بعد از آنکه ازلحاظ اداری به دو ایالت تقسیم شده بود ـ « کشوری » خوانده میشد .

البته نمیتوان گفت که مرزهای ساتراپ‌نشینهای مربوط بدامپراطوری ایران (پارس) طابق‌النعل‌بالنعل با ایالات زمان امپراطوری ماد و سرحدات خارجی آن مطابقت داشته . کورش وداریوش دربعضی موارد مرزهارا تغییر داده بودند . واینرا با اعتمادکامل درموردکاپادوکیه میتوان گفت . ساتراپ نشین مزبور (یا باصطلاح « داسکیلیه ») بطور کلّی‌درزمان کورش تأسیس شد و قطعه‌ای از اراضی‌مشرق رود هالیس (قزل‌ایرماق) که متعلق به ماد بود جزو آن گشت و ساتراپ نشین را بنام آن قطعه زمین‌کاپادوکیه (بپارسی‌باستانی : کتپتوك Katpatuka) خواندند (شاید قبلاً یکی‌از نواحی‌جزو ارمنستان بوده است) . آنچه گفتیم در مورد ساتراپ نشین چهارم هم صادق است : وبخشی‌ازآن یعنی بین‌النهرین شمالی به ماد تعلق داشته و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساتراپ نشین جدید کورشی بنام بخش مزبور رسماً « آشور » خوانده شد (بدپارسی باستانی = « آشورا » aθurâ . کلمهٔ یونانی سوریا suria « سوریه » از آن مشتق است . یونانیان علی‌الرسم بابل را « آشور » مینامند . در آسیای مقدّم ساتراپ نشین چهارم را « آنسوی رود » ـ ماوراءالنهر ـ که بزبان اکدی « ابر ـ ناری » Eber - nâri و به آرامی عبر ـ نهارا âbar- nahârâ ـ است میخواندند .)

بهر تقدیر بطور کلّی و تا حدّی با اطمینان خاطر میتوان گفت که در دوران حکومت آستیاگ امپراطوری ماد ، گذشته ازسرزمین ماد (ساتراپ نشین دهم) و پارس (که بروایت همهٔ منابع قبلاً تابع ماد بوده)[۷۴] وچون درزمان هخامنشیان خراج نمی‌پرداخته در فهرست هرودوت وارد نشده ـ شامل ساتراپ نشینهای زیر بوده است : شمارهٔ ۱۳ بانضمام شمارهٔ ۱۸ (ارمنستان) و ۱۴ (درنگیانا ومحتملاً ـ هم ازآن زمان ـ سواحل کرمان وجزایر خلیج فارس) و ۱۵ (ناحیهٔ سکایان) و شاید شمارهٔ ۱۷ (ناحیهٔ « پاریکانیان و حبشیان آسیائی » یا مکران و بلوچستان کنونی که درآن زمان مردمانی‌سیه چرده و دراویدی زبان در آن می‌زیستند) و لااقل بخشی از ساتراپ‌نشین شمارهٔ ۱۶ (پارت و هیرکانیه ، مسلماً ، آره‌یا و سغدیانا محتملاً ـ ولی گمان نمیرود تماماً ـ وخوارزم بظنّ بسیار ضعیف) باید بخشی از ساتراپ نشین سوم را که در مشرق رودهالیس (قزل‌ایرماق) قرار داشت و قسمتی ازساتراپ نشین چهارم را (بین‌النهرین شمالی) نیز افزود .

دربارهٔ این کشورهای تابع ماد چه میدانیم ؟

۱ ـ پارس (پرسید) بروایت کتیبهٔ بهیستون[۷۵] که تألیف هرودوت نیز مؤیّد آن است[۷۶] ازقرن هفتم ق.م. درپارس خاندان هخامنشیان حکومت میکرده (ظاهراً پس ازآنکه اراضی مزبور را که متعلق به عیلام بود قبایل ایرانی ـ یعنی پارسیان آینده ـ اشغال کردند). ظاهراً بعد ازمؤسس خاندان که هخامنش(Haxâmaniš) نام

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داشت وپسرش « تئی‌سپ » (چیش‌پیش čišpiš) ـ این خاندان بر دو شاخه منقسم گشت کـه هر دو در آن سرزمین سلطنت داشتند . کورش اوّل (kûruš) ، پادشاه پارسوماش که فرزند خود آرو کّو(Arukku) را[۷۷] در حدود سال ۶۳۹ ق . م . برسم گروگان نزد آشور باناپال[۷۸] فرستاد و کمبوجیهٔ اوّل (Kambûjiya)ـ کامبیس ـ پدر کورش دوم مؤسس امپراطوری پارس (ایران) ازشاخهٔاول بودند . بگفتهٔ هرودوت[۷۹] ، کامبیس اول ماندانادختر آستیاگ پادشاه مادرا بزنی گرفته‌بود. آریارامنا(Ariyârâmna) ـ پسر دیگر چیش‌پیش وفرزند او ارشاما (Aršâma) ونوادهٔ وی هیستاسپ(Vištâšpa) ـ ویشتاشپ ـ به شاخهٔ دوم تعلّق داشتند . درسال ۵۲۲ ق . م . که داریوش اول بتخت سلطنت نشست آرشاماد هیشتاسپ هنوز زنده بودند.[۸۰] هیشتاسپ درعهد حکومت کورش[۸۱] وکامبوجیه[۸۲] ساتراپ پارت بود : ولی معلوم نیست که این دونفر ـ آرشاما و هیشتاسپ ـ درپارس ، ویا بخشی از آن حکومت کردند یا نه.[۸۳] غالباً بحدس می گویند که دوپادشاهی وجود داشته ، یکی « انشان »[۸۴] ودیگری « پارس» ـ ودریکی شاخهٔ ارشد ودر دیگری شاخهٔ اصغر هخامنشیان حکومت می کرده است . ولی باید از نظر دورنداشت که « انشان » درهزارهٔ اول قبل ازمیلاد جزو نامهای مهجور بوده و ممکن است تحت این نام واحدهای سیاسی وجغرافیائی نوینی مستوربوده‌اند . وبدین سبب ممکن است درمتن واحدی نام « انشان » و« پارس» برای ادای یك مفهوم دیده شود همچنانکه فی‌المثل« اوممان ـ ماندا » و« مادای » بیك معنی استعمال می‌شده‌است .

چنانکه گفتیم پارس در عهد کیاکسار تحت انقیاد ماد درآمده بود ولی شاه یا شاهان آن همچنان باقی بودند ودرشمار« شاهان ماد» (یعنی تابع ماد) یا « شاهان ـ دستیارماد» که درمنابع باستانی شرقی از آنها یاد شده ـ درآمدند . پارس کشوری بود فقیروازلحاظ اجتماعی واقتصادی عقب مانده و ظاهراً با اینکـه بگفتهٔ هرودوت ـ شاهك آن با شاهزاده خانم مادی ازدواج کرده‌بود ـ در سیاست‌ماد نقش مهمی نداشت .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاهی پارس ازلحاظ وسعت از ایالت کنونی فارس ـ ایران ـ کوچکتر و فقط سه قبیله ازده قبیلهٔ پارسی جزو آن بود . (برخی از آنها در خاك فارس ساکن نبوده بلکـه در کرمان و بخشی در اراضی مرکزی فلات ایران متمکّن و محتملاً جزو ساتراپ نشین چهاردهم بودند .)

۲ ـ ارمنستان : پیشتر گفتیم که مادیها ظاهراً فلات ارمنستان را در آخرین سالهای قرن هفتم ـ طی جنگهای آشور وماد فتح کردند . ولی در سال ۵۹۳ ق . م . منابع موجود از یك پادشاهئی بنام « اورارتو » یا « آرارات » ـ که متحد و تابع ماد بوده نام می برند . از دیگرسو کزنفون در « کورشنامه » می‌نویسد که ارمنستان در عهد مادیها پادشاهئی بـود مستقل ولی تابع ماد . ارمنستان یکی از ایالات امپراطوری هخامنشی بود کـه کزنفون بالنسبه خوب می‌شناخت و جنگاوران وی طبق موافقتی کـه با ساتراپ آنجا شده بود ـ زمانی با مسالمت از آنجا عبور کرده در خانه‌های ساکنان محل منزل کرده اطلاعات گوناگون از ایشان کسب نموده بودند و بعدها از آنجا عده‌ای اسیر گرفته شده بود والخ (آناباسیس، IV، ۴، ۲۲ـ۶، ۵، ۳۵ـ۲۸) . بدین سبب کزنفون می‌توانست در آنجا اطلاعات دست اول در بارهٔ تاریخ آن کشور کسب کند . کزنفون در « کـورشنامه » ـ شاهزادهٔ ارمنستان را تیگران می‌نامد .

بروایت کزنفون در« کورش‌نامه » (II، ۴، ۱۲، III، ۳، ۵) پادشاه ارمنستان (نام وی را نمی گوید) ازپرداخت خراج و گذاشتن دسته‌های جنگی در اختیار پادشاه ماد امتناع ورزید (پادشاه ماد را کیاکسار می‌نامد وحال آنکه در آن‌زمان آستیاگ بوده است.) کورش که یکی ازسرداران پادشاه‌ماد بود تعهد کرد که آن‌پادشاه رامطیع سازد . سپس به بهانهٔ شکار واردخاك ارمنستان شد وپیکی بنزد پادشاه آنجا فرستاد و از او ابرازخدمتگزاری واطاعت خواست .وی کوشید تا در کوهها متواری شود ولی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خانواده واموالش بدست لشکریان کورش افتادند. سرانجام پادشاه ارمنستان چون ازهرسوراه چاره را بروی خود بسته دید تسلیم شد. کورش ازاوبازجوئی کرد و وی اعتراف نمود که در گذشته هنگامی که بدست پدر پادشاه کنونی ماد مغلوب گشته بود سوگند یاد کرده که بمادیها خراج بپردازد وافرادجنگی دراختیار ایشان بگذارد و مستحقّ مجازات است. ولی براثر وساطت تیگران ـ پسر پادشاه ارمنستان ـ که دوست کورش بود کار بمصالحه پایان یافت و کورش باشغال چند دژ ارمنستان که بمنزلهٔ تکیه گاه جنگی بودند اکتفا نمود.

سپس کورش درجنگی که میان کلدانیان [۸۵] وارمنیان درگیر بود بارمنیان یاری کرد وصلحی پایدار بین آندومستقر نمود وبدین طریق بیش از آنچه اوّل در نظر بود ازهر دوطرف، برای احتیاجات پادشاهی ماد، مردان لشکری گرفت. بعدها شاهزاده تیگران وجنگاوران ارمنی وی همواره درلشکر کشیهائی که کورش بسود پادشاهی ماد بعمل می آورد شرکت می جستند، تا سرانجام پادشاه ماد که فرزندی نداشت برسم حق شناسی کشور خویش را به شاهزاده کورش داد.

سراسر این داستان مشحون از احساسات «حق شناسی» وساختگی و تعلیمی و اندرز گوئی است وبرای مورخ چندان ارزشی ندارد وچنانچه بخشهائی ازاین داستان ـ بنحو غیرمنتظره ای ـ درمنقولات موسی خورنی مورخ ارمنی آغاز قرون وسطی تأیید نمی شد، بآن توجهی نمی کردیم.

موسی خورنی (بگفتهٔ مارآباس کاتینا) ضمن نقل تاریخ باستانی ارمنستان می کوشد افسانه های تورات واخبار مورخان آغاز دوران رومیة الصغری وارمنستان وتا حدی روایات زرتشتی وساسانی را با یکدیگر موافق سازد. ودراین ضمن، اساس گفته های ویرا ـ بیشتر ـ نوشته های مورخان دوران متقدم رومیة الصغری تشکیل می دهد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موسی‌خورنی‌ازوجود اورارتو اطلاعی‌نداشته . باری ، بگفتهٔ وی‌تاریخ‌باستانی ارمنستان بطور خلاصه چنین است : در زمان سلطنت « بل »[۸۶] در بابل ، هایك (نام قوم ارمن یا هایك ـ نام مرد سال .) که گویا پسر تورهوم (توهارما) ـ منقول در تورات و از اخلاف یافث ـ بود از اوجدا شد . هایك باتفاق کسان خود به (سرزمین آرارات) رفت. آنگاه نام‌بسیاری ازاخلاف هایك را ـ که درعین حال‌نام برخی ازجاها و خاندانهای ارمنستان قدیم بوده ـ ذکـر می کند . در بارهٔ دلیریهای « آرام » افسانه‌ای ـ که گویا برشخصی بنام « نیوکار ـ مادس »[۱] (؟)[۸۷] غالب شده آشور را مطیع خویش‌ساخت ـ بسیارسخن می گوید . آرای پسر آرام درجنگ با سمیرامید (شامیرام) کشته شد وموسی‌خورنی آنچه را تا زمان وی از اورارتو محفوظ مانده بود به سمیرامید نسبت می‌دهد . بگفتهٔ وی گویا خود سمیرامید نیز توسط مردی مادی بنام « زرداشت مغ » از کشورخویش طردشد[۸۸] (ظاهراً این نیز انعکاسی است از خبر کتسیاس در بارهٔ جنگ نینوا و سمیرامید با « اوکسیارت » ، «زائورت» یا « زوروآستر = زرتشت »[۸۹]) پادشاه باکتریا . بعد ازآن موسی خورنی شجرةالنسب‌ـ شیوخ عبرانی‌تورات را از ابراهیم ببعد وشاهان « کلده » (آشور) را از پسر « نین » وسمیرامید ببعد (ازروی نوشتهٔ یوسوی که در اینمورد اوخود نیز از کتسیاس اخذ کرده) و شیوخ (پدر شاهان) ارمنی‌از « آرای زیبا » فرزند « آرا » ببعد ـ نقل می کند . درفهرست اخیر ـ یعنی‌نامهای پادشاهان آشور وپدرشاهان (شیوخ) ارمنی، بترتیب بنام « ساردانا‌پال » و« سکایوردی » (پسرسکا) ختم می‌شود . موسی خورنی دربارهٔ « پارویره » پسرسکایوردی می گوید که « ازطرف وارباك مادی کومك بسیار باوشد که توانست پادشاهی ساردانا‌پال را بگیرد » (۱ ، ۲۱) . اما موسی‌خورنی‌راجع به « وارباك » (آرباك) ، همان روایت کتسیاس را نقل می کند و فقط می‌افزاید که

۱ـ Niukar–mades

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وی «پاروئیر» را بسوی خویش جلب کرد و وعده داد لقب پادشاهی را که اسلاف او ـ یعنی پدرشاهان ارمنی ـ ازهایك به بعد فاقدبودند ، بوی باز گرداند . پیشتریادآور شدیم که گ . آ .کاپانتسیان و ب . ب . پیوطروسکی و عده‌ای از دیگر محققان متمایلند که « پاروئیر» و« پارتاتوئا » (پروتوتی) پادشاه اسکیتها را یکی بدانند و تصورمی کنند که در نقطه‌ای ازفلات ارمنستان یك پادشاهی کوچك ارمنی‌واسکیتی تأسیس شده بوده .

سپس موسی‌خورنی‌دوفهرست از شاهان ماد و ارمنستان نقل می کند. فهرست نخستین مخلوطی‌است از دو روایت کتسیاس وهرودوت ومأخذآن یوسوی می‌باشد وبدینقرار است :

وارباکیس (بگفتهٔ کتسیاس= آرباکس Arbakês)

موداکیس (بگفتهٔ کتسیاس= مانداثوکس Mandaukês)

آرتیکیس (بگفتهٔ کتسیاس= آرتوکاس Artukas)

دوکیس (بگفتهٔ هرودوت = دیوکس Dêiokes)

پراورتیس (بگفتهٔ هرودوت= فرائورتس Phraortês)

کواکس (بگفتهٔ هرودوت = کوئکسارس ـ Kuêksarês)

آژداهاك (بگفتهٔ هرودوت = آستوآگس ـ Astuagês)

چون موسی‌خورنی‌می‌خواسته است‌میان دومنبع کاملاً متناقض (یعنی‌تألیفات هرودوت و کتسیاس) توافقی‌ایجاد کند اسامئی را که دراثر هرودوت منقول است ـ یعنی‌دیوك وفرائورت و کیاکسار وآستیاگ را ـ بجای پادشاهانی که کتسیاس بعداز آرتیك نام برده آورده است .

اما فهرست شاهان ارمنی‌بدینقرار است :

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راچیان ـ هراچیای[۱]	پاوُس[۲]
پارنوُآس[۳]	هایکاك دوم[۴]
پاچویچ[۵]	یروآند[۶] کوتاه زندگی
کورناك[۷]	تیگران[۸] (I)

بعضی از این نامها، مثلاً پارنوآس (فرنوار Farnauâza) و «یروآند» (آروانت ـ یا هاروانتا Harvanta) وتیگران (از تیگرا Tigra)[۹۰] ایرانی هستند. و نفوذ نامهای ایرانی درمحیط زبان ارمنی با این نامها آغازمی گردد[۹۱].

مورخ ارمنی بداستان تیگران ـ فرزند «یروآند» اهمیّت خاص می‌دهد و سخنان فراوان درآن باره می گوید وضمناً بسرودهای حماسی ارمنی استنادمی کند. بگفتهٔ وی تیگران متحد «آژداهاك» پادشاه ماد بوده ولی درعین حال با کورش پارسی نیزدوستی داشته است. «آژداهاك» که می‌خواست تیگران را بخود نزدیك کند با تیگرانوئی خواهر تیگران ازدواج کرد. سپس تیگران را ظاهراً برای مذاکره بنزد خویش‌خواند وقصد داشت اورا بکشد. ولی تیگران در رأس عده‌ای از ارمنیان و ایبریان وآلبانیان بجنگ «آژداهاك» رفت وپس ازپنج ماه پیکار بدست خودحریف رادرنبرد کشت وآنگاه تیگرانوئی‌را بنزدخویش برد وزن دیگر آژداهاك، بنام «آنویش»[۹] را با بیش‌از ده هزار اسیرمادی به «آنسوی قلل‌شرقی کوه‌بزرگ» (آرارات) تبعید کرده به آنجا نرسیده در دژ نخجوان (ناخی چوانی) متمکّن ساخت[۹۲]. بنا بگفتهٔ موسی خورنی خاطرهٔ «مار ـ ها» (مادیها) در آن ناحیه در ترانه‌های حماسی محلّی محفوظ مانده بوده و وی اینرا مؤیّد داستان خویش میشمارد.

موسی‌خورنی اشاره می کند که تیگران با موافقت وباتفاق کورش اقدام کرد

---

(۱) Hračeaj (۲) Pavos (۳) Parnuas (۴) Haykak (۵) Pačuič
(۶) Eruvand (۷) Kornak (۸) Tigran (۹) Anuiš

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وسپس اخلاف تیگران را ـ تا فتوحات مقدونیان ـ یك‌یك نام می‌برد. و اسامی آنان بدینقراراست : باب ، تیران ، واهاگی[۹۳] ، آراوان ، نرسه (خ) ، زاره (خ) ، آرموگ، باگام ، وان ، واخه . بخشی‌ازاین‌نامها ایرانیست و بظاهرچنین می‌نماید که مربوط بقرنهای نخسین پس‌ازمیلاد باشند نه قدیمتر .

با اینکه این‌داستان آشکارا افسانه مینماید ونام « اژدهاك » (یعنی «اژدها») از اساطیر زرتشتی اخذ شده نمی‌توان گفت که حکایت از منابع غربی اخذ شده . چیزی که داستان موسی خورنی را به منقولات «کورش نامه» کزنفون مربوط می‌سازد فقط نام تیگران و دوستی وی با کورش است . بظن قوی مورخ ارمنی این قسمت را ازیك مؤلف رومیة الصغری اخذ کرده است .

پس‌از حذف آنچه در داستان موسی‌خورنی ـ ویا منابع و مآخذ او محتملاً ـ مجعول است معهذا باید اذعان کرد که مطابقت آن با مطالب «کورش‌نامه» کزنفون تصادف محض نیست . و محتمل است که در زمان موسی‌خورنی ، هنوز در روایات و افسانه‌های حماسی ارمنیان خاطراتی دربارهٔ: اولاً اتحاد شاهان ارمن(درزمان تأسیس نخستین پادشاهی ارمنستان) با بیگانگان (که موسی خورنی و یا مآخذ او آنان را مادی میدانند)[۹۴] و ثانیاً ـ در بارهٔ جنگ تیگران با « آژداهاك »[۹۵] و ثالثاً در بارهٔ دهکده‌های قدیمی مادی در درهٔ ارس ـ محفوظ مانده بوده .

بدین‌سبب بنظر میرسد که شاید درعهد ماد ارمنستان واقعاًساتراپ‌نشین نبوده واز خود پادشاهئی‌داشته است که تابع ماد بوده‌است . وممکن است تأسیس پادشاهی ارمن را بجای[۹۶] اورارتو باقدامات کیاکسار ومادیها مربوط دانست که درآن‌زمان (شاید) پیشوای ارمنی یا ارمن و اسکیت ـ که موسی‌خورنی وی را «پاروئیر» پسر «سکایوردی» میخواند ـ با ایشان (کیاکسار ومادیها) عهد اتحاد بسته بجنگ آشور و اورارتو رفت ، باین مناسبت می‌توان این سؤال را طرح کرد که آیا ارمیای نبی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(در تورات) که در وقایع سال ۵۹۳ ق . م . از پادشاهی « آرارات » نیز در کنار پادشاهیهای مانّا و اسکیت یاد می کند ـ منظور نظرش پادشاهی«اورارتو» است یا ارمن ؟ فراموش نکنیم که بابلیان نیز کماکان ساتراپ‌نشین ارمنستان را « اورارتو » (دقیق‌تر بگوئیم uraštu و اورالت بخوانید) مینامیدند و حال آنکه خود پارسیان (ایرانیان) آرمینا[1] ـ پش می‌خواندند . البته از لحاظ مادیها (باوجود پادشاهی مستقلی درپشت سرایشان) جنگ بالیدی خطرناك بود . ولی اگرچنین پادشاهئی متحد ایشان می‌بود و حتی موجودیت خویش را بمساعی مشترکی که هردو قوم در جنگ آشور وماد مبذول داشتند مرهون می‌بود . . . دراین صورت ممکن بود از نظرگاه دیگری باین امربنگرند .

سرنوشت بعدی این پادشاهی بسیار قدیم ارمنستان چه میتوانست باشد ؟ با اینکه بگفتهٔ کزنفون تیگران اول نیز مانند بزرگان ماد جانب کورش را گرفت معهذا گمان نمیرود که پادشاهی وی (اگر اصلاً افسانه نباشد) در زمان کورش کماکان باقی و برقرار بوده است . کزنفون در « کورش نامه » میگوید که کورش پسرخود تانااوکسار (= بردیا : کزنفون « کورش‌نامه » VIII ، ۱۱،۷) را بساتراپی ارمنستان وماد و کشورکادوسیان منصوب کرد . امابگفتهٔ هرودوت (III ، ۹۴ـ ۹۳ ، VII ، ۷۳) درزمان داریوش ارمنستان بدو ساتراپ نشین تقسیم شده بود[97] . هنگام لشکرکشی خشایارشا بیونان « ارتوخم » شوهرخواهر خشایارشا فرماندهی ارمنیان (غربی؟) وفریجیان را بعهده داشت . در فاصلهٔ دوقرن پنجم و چهارم قبل از میلاد همچنان دوساتراپ نشین در ارمنستان وجود داشت که « تی زیباز » (در ارمنستان غربی) و « اُرونت » داماد پادشاه پارسیان (در ارمنستان شرقی) بر آنها حکومت می کردند[98] . درزمان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی که « میتراسوت » و

(۱) Armina

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« اُرونت »[۹۹] ساتراپان دو بخش ارمنستان بودند نیز وضع بلا تغییر مانده بود .

بدینقرار از زمان کورش پادشاهئی درارمنستان وجود نداشته ؛ گرچه ممکن است خاندان ساتراپهای ارمنستان شرقی باخاندانی که در زمان مادیها درارمنستان سلطنت می کرده مربوط بوده و رواج نام « اُرونت ـ اِروآند » که با نام« اِروآند » پدرتیگران (بگفتهٔ موسی خورنی) ارتباط دارد ، در خاندان مزبور ، شاهد این مدعی باشد . بسیاری از ساتراپهای ارمنستان قرابت دور و نزدیك با پادشاهان هخامنشی داشتند . بروایت استرابون آخرین « اُرونت » از اخلاف ویدرنا بود و ویدرنا یکی ازهفت تن پارسیان متفق داریوش اول بوده است ـ شاید «اُرونت» مزبور واقعاً ـ ازطرف زن ـ ازبازماندگان وی بوده ؛ یعنی نوادگان دختری ؟

بنابراین اگرهم درعهد مادیها براثر بذل مساعی مشترك ایشان و ارمنیان در امحای پادشاهی اورارتو ، پادشاهی مستقل ارمنستانی تأسیس شده بوده ـ بهرتقدیر ـ پارسیان (ایرانیان) آنرا از میان برداشتند . ولی شاید در عهد هخامنشیان هم نمایندگان ایرانی شدهٔ خاندان متعیّن ارمنستان با سمت ساتراپ آن سرزمین را اداره می کرده‌اند وشاید اینان با فرمانفرمایان پیشین ارمنستان (درزمان مادیها) وهمچنین خاندانهای بزرگان پارسی خویشی داشته‌اند .

سلالهٔ ساتراپان « اورونتیان» درعهد هخامنشیان در ارمنستان شرقی مقرداشت (درساتراپ‌نشین هجدهم ـ یعنی سرزمین ماتینیان ـ هوریتیان وساپیریان ـ ایبریان و آلارودیان و اورارتیان . ولی همچنانکه نام این سرزمین نیز گواه است ارمنیان نیز درآنجا می‌زیستند) . ارمنستان غربی مسکن «ارمنیان وهمسایگان ایشان» بود (هرودوت . III ، ۹۳) واز همسایگان مزبور خالیبیان[۱] وخلدیان[۲] وتائوخیان[۳] وگسپیریتیان[۴] ـ ساپیریان وفاسیانیان[۵] (کزنفون : آناباسیس، IV، ۴، ۱۸. VII، ۸، ۲۵

(۱) Xalibi (۲) Xaldi (۳) Taox (۴) Gesperi-saspeir (۵) Fasian

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وبعد ، ظاهراً همهٔ این «همسایگان ارمنستان» قبایل کارتول[۱] بوده‌اند)را میشناسیم ودراین سرزمین ساتراپها ازخاندان دیگری بوده‌اند . ولی پادشاهی ارمن ـ چنانکه کزنفون در« کورش‌نامه » وصف میکند ـ می‌بایست سراسرویا تقریباً تمام‌ارمنستان را شامل‌باشد ـ نه فقط نیمی از آنرا ـ زیرا که از سمت مشرق با ماد و از مغرب با کلدانیانی که در کوههای پونتی‌مسکن‌ـ داشتندهم‌مرزبود[۱۰۰] . ساتراپ‌نشین هجدهم‌ـ که نخست درزمان داریوش از ارمنستان منشعب گردیده بود ـ درفهرست هرودوت ازلحاظ محل و مکان‌به ساتراپ‌نشین‌های هجدهم (پونتی) و بیستم (هندی) داریوشی ملحق و قلمداد شده و از ساتراپ‌نشین سیزدهم (که ظاهراً هستهٔ ارمنستان واحد و باستانی زمان ماد را تشکیل می‌داده) منفك گشته است . واین خود مؤیّد نظرفوق است . باحتمال‌قوی پادشاهان ماد مستقیماً برکاپادوکیه ـ تاروند «هالیس» ـ حکومت نمی کردند بلکه فرمانفرمایان ارمنی‌درآن‌سرزمین جانشین ایشان بوده‌اند . وسبب اینکه کاپادوکیه (ساتراپ‌نشین سوّم) ـ که از نواحی مطیع ارمنی‌نشین منشعب و بدیگرایالات مرکزی آسیای صغیرملحق شده بود ـ ازلحاظ مکان در شمار ساتراپ نشین‌های کورش‌آمده (نه قلمرو کیاکسار وآستیاگ) همین است .

۳ ـ آشور . چنانکه پیش گفتیم بخشی ازخاك آشور مستقیماً جزو ماد شده بود . درحدود سال ۵۵۶ ق . م . (هنگام جلوس‌نابونید برتخت سلطنت بابل) حرّان و بین‌النهرین شمالی در دست مادیها بود و بعضی از محققان (و ازآنجمله ب . آ . تورایف وای. علیوف) حدس‌می‌زنند که مادیها ناحیهٔ مزبور راپس‌ازمرگ نابوخودو‌ـ نوسور دوّم (بخت‌النصر) تصرّف کردند . درحقیقت در منابع ماد اشارهٔ مبهمی شده است که درزمان پادشاهی « نریگ‌لیسار» (نرگال‌شاروسور ، ۵۵۶ ـ ۵۶۱ ق . م .) میان ماد وبابل مختصرمشاجره‌ای درگرفت[۱۰۱] . ولی بیشتر گمان می‌رود که مادیها

(۱) Kartvel

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هنگام تقسیم مرده ریگ آشور ، حرّان و بین‌النهرین شمالی‌را دریافت کرده باشند . خبری[۱۰۲] هست که ایشان مناطق مزبوررا ۵۴سال درتصرف‌داشتند (یعنی‌از۶۰۷/۰۶ تا ۵۵۳/۵۲ یا ۶۱۰/۰۹ تا ۵۵۶/۵۵ ق . م .) بدین سبب کورش دوم توانست پس از خاتمهٔ‌کار انقیاد لیدی ازجلگهٔ بین‌النهرین به‌آسیای صغیرلشکر کشیده ، خاك بابل را ـ حتی‌بعدازآنکه کشور مزبورحران را پس گرفت ـ دوربزند : ولی از اینجا بر می‌آید که شمال بین‌النهرین برروی‌هم ازآن ماد بوده است[۱۰۳] . و الا تقسیم میراث آشور غیرعادلانه و بزیان ماد می‌بود ـ زیرا درصورت چنین فرضی ، ماد از اراضی امپراطوری‌آشور فقط ایالات کوهستانی مغرب خویش و خاك اصلی و ویران شدهٔ آشوررا دریافت می‌داشت و چنین تقسیمی باتناسب واقعی‌قوا ونقش‌مهمی که مادیها ایفا کرده بودند بهیچوجه متناسب نبود . اینکه حران رافقط بابلیان غارت کردند نه مادیها[۱۰۴] (در این باره در صفحهٔ۳۸۸ گفته شد) خود گواه است که شهر و اراضی مزبور سهم متحد دیگرشد ـ زیرا درشرق‌باستان رسم براین قرار گرفته بود که دو متحد هنگام تقسیم غنائم چنین کنند .

۴ـ عیلام . وضع عیلام پس از قلع و قمع آشور معلوم نیست . چنانکه پیش گفتیم ایالت انشان محتملاً بدست شاهکان پارسی‌اداره می‌شده . شاهان بابل ـ اسلاف نابونید ـ شوش را متصرف بودند و در آنجا ساختمانهائی ایجاد می نمودند . بظن غالب عیلام نخست درزمان کورش دوم به ساتراپ نشین مبدل شد .[۱۰۵]

۵ـ درنگیانا و غیره . بگفتهٔ هرودوت بخشهای زیر جزو این‌ساتراپ‌نشین (چهاردهم) بودند : قبایل نیمه پارسی ، نیمه مادی سارا گتیان در مرکز ایران ، سارانگی (یا درست‌تر بگوئیم زرنگی یا درنگی که بزبان قدیم‌مادی «زرنکا» Zranka می گفتند) که در اراضی سیستان کنونی در مرز ایران و افغانستان کنار دریاچهٔ هامون میزیستند ، تامانایان که بشهادت هرودوت (III ، ۱۱۷) مجاور پارتها و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سارانگیان بودند ، اُوتیان (شاید ساکنان شرق ایران و یا صحیحتر بگوئیم ناحیهٔ کارمان ـ کرمان یائوتیا Yautya ؟ بوده‌اند) و میکیان(« میکوی » Mukoi، شاید هم « مك » Maka که در سنگ نبشته های ایران باستان آمده ، در مکران کنونی ؟) . بدینقرار ساتراپ نشین مزبور اراضی کنونی جنوب شرقی ایران (نواحی سیستان و کرمان و بخشی از مکران) و غرب افغانستان (تا خط هرات قندهار) را شامل بوده است .

این نواحی ازدیگر اراضی فقیرتر ومردم آن عقب‌مانده‌تر بودند و مسلماً هنوز بسطح جامعهٔ طبقاتی نرسیده بودند . می‌توان حدس زد که در این نقاط پادگانهای منفرد مادی ـ و سپس پارسی ـ با دشواری بسیار ، ازقبایل دامداری که در دوران جماعات بدوی میزیستند ـ و عملاً مستقل بودند خراج می گرفتند و وضع آنجا تقریباً با نقاط مرکزی ماد در قرن هشتم و آغاز قرن هفتم قبل از میلاد مشابهت داشت . باحتمال قوی این انقیاد ناقص‌قبایل مزبور دراوایل‌سلطنت کیاکسارصورت گرفت ، نه دیرتر .

۶ ـ پارت و هیرکانیه . چنانکه قبلاً گفتیم سرزمین پارت درآغاز « ناحیهٔ مرزی » ماد بود . بسیاری از ایالاتی که بعد ها جزو پارت محسوب گشتند (مثل خوآرن و کومیسن) ازسرزمینهای خاص‌ماد بودند . شاهان آشور کوشیدند حکومت خویش‌را بخاك پارت بسط دهند وشکی‌نیست که شاهان ماد نیز ـ در ادوارباستان ـ حتی‌درزمان « خشثریت » خطهٔ مزبور را در تصرف خویش داشتند . اما هیرکانیه ، یعنی کرانهٔ جنوب شرقی دریای کاسپی (خزر) و دره‌های رود گرگان و اترك ، در زمان نخستین شاهان هخامنشی جزو پارت بوده است . کزنفون با اطمینان خاطردر « کورش نامه » می‌نویسد که هیرکانیه در زمان مادیها مستقل بوده است (و ضمناً اشتباه فاحشی درتعیین محل‌آن مرتکب می‌شود) ولی‌بگفتهٔ کتسیاس چنین‌نبوده‌است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(ظاهراً آنچه کتسیاس «بارکانیا» مینامد واز «وارکانا»ـی پارسی باستانی مشتق است ـ همین جاست. «وهرکانا» Vahrkâna ـی اوستائی یا «سرزمین گرگ»). گمان میرود در اینمورد حق با کتسیاس باشد. بگفتهٔ نیکولای دمشقی (که گویا از کتسیاس مأخوذ باشد) شخصی بنام «ارتسیر»[۱۰۶(۱)]، درعهد آستیاگ، ساتراپ هیرکانیه بود و بعد ها جزو نزدیکان کمبوجیهٔ دوم درآمد. بنا بروایت هرودوت (III، ۱۱۷) هیرکانیان وتامانیان و پارتیان و آره‌یان و خورزمیان، قبل‌از فرمانفرمائی پارسیان ـ پیمانی منعقد کرده ازآب رودآك ـ که ظاهراً تجن ـ هریرود باید باشد ـ استفاده‌میکردند. اینان فقط بشرط اتحاد با پارتیان قادر بودند دراین امرشرکت کنند زیرابهیچوجه با درهٔ تجن هم‌مرز نبودند (برخلاف چهارگروه دیگر) ومحتملاً باتفاق پارتیان در اتحادیهٔ قبیله‌ای واحدی عضویت داشتند[۱۰۷].

۷ ـ آره‌یا، خوارزم، سغدیانا. امّا اینکه «آردیا» («هاریوا» Haraiua، درهٔ تجن ـ هریرود) تابع ماد بود باین دلیل است که اگرچنین نمی‌بود کورش‌دوم نمی‌توانست با باکتریا (که بویژه هرودوت ـ I، ۱۵۳ ـ وکتسیاس یاد می کنند) جنگ کند[۱۰۸]. ظاهراً مادیها بر اتحادیهٔ قبایلی که از آب تجن استفاده می کردند تسلط پیدا کردند و این امر زودتر از زمان سلطنت کیاکسار وقوع نیافته بود. «برتری و فرمانروائی» ماد برخوارزم[۱۰۹] (که بظنّ قوی فقط اسمی بی‌رسم بوده ـ زیرا که حتی درزمان مقتدرترین شاهان هخامنشی نیز خوارزم عملاً مستقل بوده است) همین بود. منابع موجود ازتسخیرسغدیانا توسط کورش سخنی نمی گویند وبنابراین محتمل است که واقعاً مادیها درآغاز درآنجا نفوذ کرده باشند. امّا دربارهٔ اینکه این نفوذ ازطریق خوارزم صورت گرفت یا مرغیان (واحهٔ مرو، که علی‌الرسم مربوط به باکتریا بوده)؟ پاسخ باین سؤال دشوار است. بگفتهٔ کتسیاس باکتریا از

(۱) Artasir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمان جنگهای آشور وماد با کشور اخیرمتحد بود وحال آنکه قبلاً پادشاه آن بنام اکسیارت (یا زائورت ـ زرتشت ؟) گویا تابع سمیرامید ملکهٔ آشوربوده است .

مسلّماً حفریات وسیعی که اکنون دانشمندان شوروی در سرزمین پارت و مرغیان وباکتریا وسغدیانا وخوارزم بعمل‌می‌آورند پاسخ سؤالهائی را که در اینجا طرح شده روشن خواهد کرد .

برخی‌ازاین نواحی(بخصوص‌باکتریا ـ یعنی‌تاجیکستان کنونی و افغانستان شمالی) ازلحاظ درجهٔ تکامل چندان‌ازماد عقب نبودند(یا بهیچوجه عقب نبودند)[۱۱۰] .

۸ ـ سکایان و کاسپیان . دربارهٔ محل ساتراپ‌نشینی که هرودوت تحت شمارهٔ پانزده نقل کرده نظرهای گوناگون ابراز شده است. آن‌را می‌توان درقفقاز جستجو کرد وسکایان‌را به‌ناحیهٔ سکاسنا (که بگفتهٔ استرابون ـ XI، ۸، ۴ـ قبایل‌صحرانشین سکائی‌در آنجامتمکّن گشتند) که ظاهراً دردرهٔ کورا(کر)ـنزدیك کی‌روفآباد(گنجهٔ) کنونی‌قرار داشته ـ مربوط ساخت .ولی‌بنظرمی‌رسد که نام‌کاسپیان نیز که‌علی‌الرسم محل ایشانرا در کرانهٔ دریای‌کاسپی (خزر) ـ جنوبی‌تراز شبه جزیرهٔ آبشوران ـ می‌دانند ، حاکی ازهمین نکته است . می‌دانیم که‌آکادمیسین و . و. استرووه سکایان وسکاسنیان راکه مخالف داریوش اوّل بوده و بموجب کتیبهٔ بهیستون در ارمنستان علیه وی قیام کرده بودند[۱۱۱] یکی‌می‌داند .آکادمیسین و. و. استرووه به‌فقدان‌سازمان عاصیان‌اشاره می کند زیرا که داریوش‌در کتیبهٔ مزبورنامی‌از پیشوای ایشان نمیبرد. استرووه ازفرط تحرك آنان نیز یاد می کند ـ چون نه تنها در ارمنستان بلکه در بین‌النهرین نیزبا پارسیان پیکار کردندـ ضمناً متذکرمی گردد که هیچ منبعی‌ایشانرا ارمنی نخوانده است و مردم محل با ایشان دشمنی می‌ورزیدند زیرا پارسیان (ایرانیان) توانستند عدهٔ کثیری ازآنانرا اسیر کنند . ازمجموع این مراتب، وی چنین نتیجه می گیرد که قیام کنندگان ساکنان محل ـ یعنی‌اورارتوئی وارمنی ـ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نبوده بلکه سکایان بوده‌اند .

ولی متقابلاً می‌توان استدلالهای چندی علیه این فرضیهٔ آکادمیسین و . و . استرووه اقامه کرد . فقدان نام پیشوای واحد قیام کنندگان رانمی‌توان دلیل‌حتمی برفقدان سازمان دانست[۱۱۲] . این فرض‌را طول مدت مقاومت و موفقیتهائی که نصیب ایشان گردید رد می کند . حملهٔ قیام کنندگان به‌بین‌النهرین را باید ـ بنظر ما ـ نتیجهٔ کامیابیهای بزرگ ایشان دانست نه تحرّك خاصشان ؛ بویژه کـه فاصلهٔ میان ارمنستان تا « ایسالا » دربین‌النهرین که رزمگاه بوده چندان نیست امّا اینکـه ایشان در منابع موجود بنام ارمنی خوانده نشده‌اند ؛ این نیز قابل درك است . زیرا از گفته‌های هرودوت معلوم است که درارمنستان آن‌دوران لااقل چهار گروه‌نژادی می‌زیستند . وسرانجام باید گفت که کثرت عدهٔ اسیران نمیتواند گواه دشمنی مردم محل‌با قیام کنندگان شمرده شود . وبجرأت می‌توان گفت که بظنّ اقوی فقط اهل محل‌قادربودند با چنان جد وشور وحرارتی‌از کشورخویش دربرابر بیگانگان دفاع کنند نه صحرانشینان نو رسیده . ولی حتی اگر اینان صحرانشین هم می‌بودند ـ نبایدازسکایانشان شمرد. وممکن‌است اسکیتهای‌ـ اشکیدا ویا «اورتو کوریبانتیان» (تیزخودان) شمال آذربایجان بوده‌اند . امّا اینکه پارسیان (ایرانیان) اشکیدایان و « اورتو کوریبانتیان » (تیزخودان) را ـ مسلماً « سکایان » مـی‌نامیدند مطلبی است علیحده .

ولی اسکیتهای قفقاز ـ ظاهراً ـ در فهرست هرودوت ـ تحت ساتراپ‌نشین شمارهٔ ده بنام « اورتو کوریبانتیان » قلمداد شده‌اند . بدین‌سبب ، بنظرما . باحتمال اقوی سکایان ساتراپ‌نشین پانزدهم همان سکایان آسیای میانه ـ یعنی‌ساتراپ نشین « سکا » Sakâ که در کتیبهٔ بهیستون مذکور است می‌باشند که محل آن در فهرست بین گاندار(قندهار) وساتاگیدیه قلمداد شده و این خود آشکارا انتساب مقر آنرا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بآسیای میانه می‌رساند .

در آسیای میانه قبایل صحرانشینی که «سکا» نامیده می‌شدند بسیار بودند .اگر بخواهیم معلوم کنیم که در اینمورد ازکلمهٔ « سکایان » منظورچه بوده است، نخست باید بدانیم که اصطلاح «کاسپیان » چه مفهومی‌داشته . منابع عهد عتیق[۱۱۳] از وجود کشوری بنام « کاسپیا » اطلاع داشتند که بین باکتریا و« سریکا »[۱] (چین) قرار داشته . این«کاسپیان شرقی»را همان نیاکان ساکنان کنونی کافرستان وچیترال ـ در جنوب جبال‌هندوکش ـ ومرز افغانستان وهندوستان ـ که هنوزهم زبان غیرهندو اروپائی در آنجا باقی مانده است ـ می‌دانند[۱۱۴] . تصوّر اینکه کوهستانیان مزبور را مادیها مطیع خویش ساختند دشوار است وحتی ایشان در برابر پارسیان نیز چندان فرمان بردارنبودند ـ همچنانکه فاتحان بعدی نیزنتوانستند ایشان را مطیع ومنقاد خویش‌سازند . اینکه چرا ایشانرا مخصوصاً با سکایان ـ صحرانشین در یك ایالت متحد وقلمداد کرده‌اند نیزقابل فهم نیست، زیرا معنی ندارد که ازمیان تمام سکایان فقط قبایلی که دراقصی‌نقاط مشرق واراضی‌مجاور پامیر و هندوکش می‌زیسته‌اند ـ فرمانبردار هخامنشیان شده باشند . در عین حال مدارك چندی دردست است که وابستگی و انقیاد سکایان سواحل دریای خزر را به پارسیان (ایرانیان) می‌رساند . ساکنان کرانهٔ شرقی‌دریای‌کاسپیج (خزر) نیز«کاسپیان» نامیده نمی‌شدند ودر این‌باره بوضوح اشاره شده است[۱۱۵] .

ضمناً با درنظر گرفتن اینکه بسیاری از اقوام تابع ماد ـ محتملاً ـ داوطلبانه بمنظورشرکت درقلع وقمع آشور به مادیها ملحق شدند ـ کاملاً ممکن است قبایلی که محلّشان بسیار دوربوده نیز دراین امرهمراه شده باشند .

درهرصورت موضوع ساتراپ‌نشین پانزدهم را عجالةً باید لاینحل‌شمرد .

(۱) Serika

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹ ـ حبشیان آسیائی و پاریکانیان . مفهوم این عنوان مردم غیر ایرانی هستند که اکثراً دراویدی بوده بخشی درجنگل و بخشی در حاشیهٔ حاره وبیابانی سواحل اقیانوس هند ـ یعنی مکران (در ایران) وبلوچستان (پاکستان) کنونی ـ زندگی میکردند . حفریات جدیدی که دراین نواحی بعمل آمده نشان می‌دهد که ساکنان سواحل واجد فرهنگی باستانی بوده‌اند که ، محتملاً ، با فرهنگ « موهنجودارو » و « هاراپی » ودیگر مراکز اولیهٔ تمدن هندقرابت داشته است. ما دربارهٔ فرمانبرداری و اطاعت این کشور از مادیها و یـا خصوصیات احتمالی حکومت ایشان چیزی نمی‌توانیم گفت .

برروی هم ملاحظه میشود کـه در وراءِ مرزهای ویژهٔ پادشاهی ماد (با آن وسعتی که در آخرمدت سلطنت کیاکسارداشته ـ وماننا وپادشاهی اسکیت و« سوریه و ماد » [سیرومدی ـ مقصود بابل و ماد است . م . ـ] را شامل بوده) بطور کلّی پادشاهیهای خودمختار وقبایل نیمه مستقل وجود داشته‌اند. بظنّ قوی بلافاصله پس از سقوط امپراطوری ماد درزمان کورش نیزدستگاه اداری همین صورت را داشته وفقط ـ چنانکه هرودوت اشاره می کند (III ، ۸۹) ـ داریوش انتظامات و مقررات اداری سخت ومشخصی برقرار کرد وساتراپ نشینهای معینی را تأسیس نمود .

ولی مقام وشغل ساتراپ درماد هم وجود داشته . واصطلاح مزبور خود گواه بر این مدعی است ،زیرا تمام زبانهای باستانی ـ بجزعیلامی ـ این کلمه را از مادی بوام گـرفته‌اند ، نه ازپارسی (شکشه‌پمانه ـ ی عیلامی مأخوذ از « خشه‌چاپوان » Xšaçapâvanـ ی پارسی پاستانی است)دریونانی ساتراپس Satrapêsودر آرامی آهاشدارپانا ahašdarPânâ ودر لیکیه ـ ای کسادراپا Kssadrapa مأخوذ ازکلمهٔ مادی خشاتراپان XšaΘrapân) است [۱۱۶] . باحتمال قوی ساتراپها در بعضی از ایالات که مستقیماً تابع پادشاه ماد بودند حکومت میکردند و شایدهم دربرخی موارد ایالاتی که حکام محلّی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خویش را حفظ کرده بودند تحت فرمان ایشان بوده‌اند ـ همچنانکه درقرن نهم ق. م. در آشور وظاهراً در اورارتو چنین بوده .

سازمان اداری امپراطوری ماد ـ محتملاً ـ همان دستگاه آشور و اورارتو بوده ـ منتهی‌متکامل‌تر . وبعدها پارس هم از آن متابعت کرد . اختیارات ساتراپهای پارسی (ایرانی) که در رأس‌دستگاه اداری وداد گستری وامورمالی‌قرار داشتند ودر قلمروخویش‌به جمع‌آوری لشکریان می‌پرداختند با « رئیس‌ایالت » آشورمشابهت داشت[۱۱۷] . اینانرا به‌آشوری (بل‌پهاته ، پهاتو Bel pehâte,Pehâtu) میگفتندو درزبان آرامی نیز همان اصطلاح « پهاتا » pəḥâtâ را در مورد ایشان بکار می‌بردند . تفاوت فقط در این‌بود که ساتراپ‌نشین‌ها از ایالات‌آشوری بمراتب وسیعتر بودند وساتراپها بالنتیجه میتوانستند مقتدرتر و مستقل‌تر باشند . حد فاصل میان « رئیس ایالت » آشوری وساتراپهای ایرانی ـ ساتراپهای مادی بودند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل ششم

معتقدات وفرهنگ امپراطوری ماد

همچنانکه در تاریخ دولت ماد دو دورهٔ متفاوت وجود دارد ـ یکی قبل از

۶۱ـ یکی ازتصاویر وضع داخلی حیاط خانه‌ای درشهر اورارتوئی«تشی شه باتینی» (خانهٔ شمارهٔ ۴۸ـ۱). توسط و. س. ساروکین از روی قراین موجود رسم شده . طبق نقش دیگری‌که از روی همان قراین‌کشیده شده ـ بخش راست حیاط پوشش دارد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تشکیل امپراطوری بزرگ ماد و دیگری بعد از آن ـ تاریخ فرهنگ ماد را نیز میتوان بدو دوره تقسیم کرد .

آنچه ازفرهنگ ماد میدانیم بدو گروه تقسیم میشود : یکی مربوط بدوران متقدم ماد وقبل ازاستقرارسلطهٔ کیش مغان ودورهٔ دوم مربوط بزمان مغان . مرزمیان این دو دوره پایان قرن هفتم قبل ازمیلاد است .

تاریخ فرهنگ ساکنان سرزمین ماد (بمعنی وسیع) درآغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد درواقع دنبالهٔ دورهٔ پیشین بوده ـ وما دورهٔ اخیرالذکررا از لحاظ فرهنگ نیز درباب اول بررسی کردیم . اطلاعاتی که از فرهنگ مادی قرن هفتم وششم قبل ازمیلاد در دست داریم بسیارناقص است .

۱ ـ اطلاعاتی چند در بارهٔ فرهنگ مادی ماد

پیشتر (در صفحهٔ ۲۳۳ و صفحات بعد از آن) خصوصیات دهکده‌ها و نقاط مسکونی را در آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد (دهکده های عشیرتی و دهکده های مجاور ـ قلعه یا پیراهون قلعه) را بیان کردیم . حتی یك خانهٔ مادی ـ که ازخشت خام‌ساخته میشده ـ هنوز درضمن حفریات کشف نشده است. ولی محتملاً خصوصیات ساختمانی‌را که سرزمین ماد درعهود بعد داشته درآن عهد نیز واجد بوده است . و ویژگیهای مزبور در قبوری که در صخره‌ها حفرشده نیز مشاهده میگردد و عبارت است ازعمارتی یك طبقه وقائم‌الزاویه و در اکثرموارد با بام مسطح ودامنه‌ای برروی جلوخان که برستونهای چوبی (یا سنگی) تکیه کرده . اینگونه مساکن درنواحی کوهستانی آسیای مقدم بسیارمتداول بوده است[1] .

ولی زندگی مردم نقاط دور دست غربی (جبال زاگروس) ظاهراً تحت تأثیر رسوم بابلیان قرار گرفته بوده . مثلاً درمورد لباس چنین بوده[2] . درسمت شرقی جبال مزبورلباسی که اولو بیان درهزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد میپوشیدند (وازآن اطلاع‌داریم)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

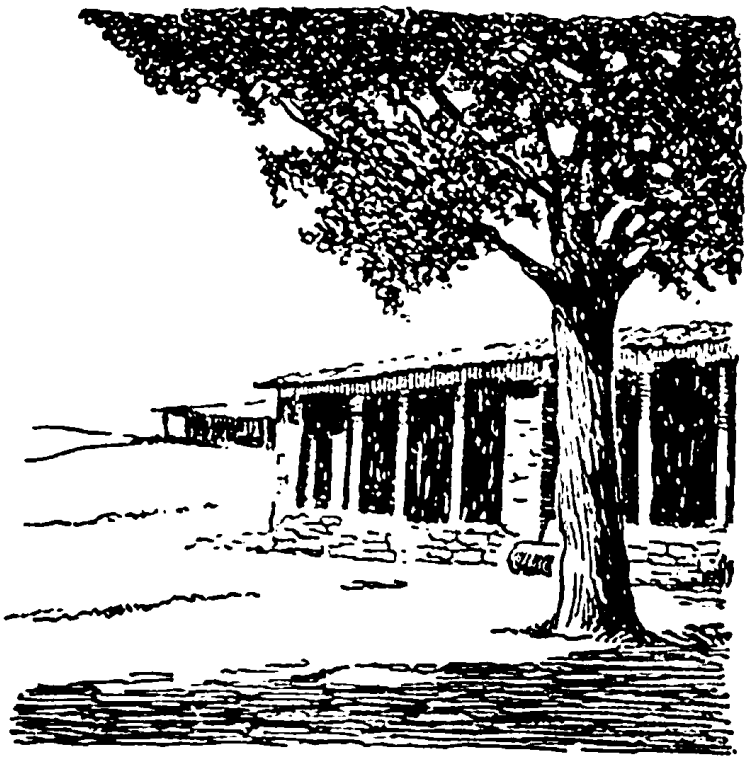

۶۲ــ ساختمان روستائی کنونی در آذربایجان (ایران)

معمول بوده است : روی نیم‌تنه (پیراهنی آستین کوتاه ــ تازانو) پوستی افکنده ، برشانهٔ چپ استوارمیساختند و گاهی‌هم پوست را اززیر کمربند رد میکردند : مردم ثروتمند پوست یوزپلنك ومستمدان پوست گوسفند بکار میبردند . لباس ماننائیان و دیگرقبایل اتحادیهٔ ماد وخود مادیها همین گونه‌بوده .این‌رسم ــ یعنی‌افکندن‌پوست (گوسفند) برشانه تا امروز نیزدرمیان شبانان کوهستانی آذربایجان محفوظ مانده است . موهارا با نواری سرخ می‌بستند وریش‌را میزدند[۳] . درتصاویر آشوری کلاه‌بلند نمدی یا تاج ــ که بزبان لاتینی یونانی «تیار» نامیده میشد ــ ومخصوص ساکنان‌ماد بوده‌ــ دیده‌نمیشود ولی‌چون کلاه مزبور درهزارهٔسوم قبل‌ازمیلاد ودرعهدهخامنشیان نیز (قرنهای ۴ ــ ۶ ق . م) متداول‌بوده[۴] بی‌شك در دوران مورد نظرنیز مرسوم بوده است . پاپوش مخصوص ایشان موزه‌های نرم ونوك بر گشته بود .

یونانیان از این لباس مادیها اطلاعی نداشتند وفقط آنرا مخصوص« کاسپیان »

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۳- بخشی از زینت طشتی مفرغی ، با تصویر ماننایان یاکیلزانیان -کنجینهٔ زیویه (مانا) قرن هشتم (؟) ق. م.

میدانستند و چیزدیگری‌را که با تصاویر آشوری تفاوت دارد «لباس مادی» میخوانند که عبارت است از پیراهنی گشاد (ساراپیس) با آستینهای بلند و شلواری گشاد وچین‌دار ، که درواقع دامن درازی بود که میان دو پا جمع کرده بودند[۵]، وبالاپوشی کوتاه از پارچهٔ رنگارنگ و یاکارزده از پشم[۶]. این نوع لباس‌را باشلقی که بر سر می کشیدند تکمیل‌میکرد[۷]. ظاهراً این لباس‌سواران آریزانتی‌بود (ومشابهت‌آن با لباس اسکیتها تصادف محض‌نیست) و ساکنان اصلی‌ماد غربی ومرکزی درنیمهٔ اول هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد ازآن استفاده نمیکردند ، ولی درشرق کشور از قدیم معمول گشته‌بوده واین‌ازیك مهرقدیمی‌مادی که درمدفن« B » تپه سیلك یافت شده وبرآن سواری با شلوار « مادی » براسب منقوش است (تصویر ۲۶)[۸] ، پیداست .

ظاهراً این لباس‌در قرن هفتم همزمان وهمراه رواج کیش قبایل شرقی ماد و زبان رسمی‌ایرانی‌درسراسرخاك ماد متداول گشت[۹]. ودرقرن ششم پارسیان نیز آنرا پذیرفتند .

درآغاز هزارهٔ اول‌قبل‌از میلاد نیزه وسپر مربع بافته جزو سلاح عادی‌مادیها بود . بعدهاتسلیحات ایشان‌تاحدی متنوع گشت وازآنجمله شمشیر کوتاه «اسکیتی»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۴ـ پوشاك ساكنان ماد . از چپ براست : سر مردی اسیر از نقش برجستهٔ آلوبانی‌لی (هزارهٔ سوم ق. م.) ؛ یکی ازبزرگان ماد از روی نقش برجستهٔ استخر (قرن ۵ـ۶ ق. م.) ؛ اولوبیان ازلوح فارام ـ سوئن (هزارهٔ سوم ق. م.) ؛ مرد مادی از نقش برجستهٔ دور ـ شاروکین (قرن هشتم ق. م.)

که « آکیناك » مینامیدند بدیگرسلاحهای جدید ایشان افزوده شد[۱۰] .

چنانکه میدانیم درآن عهد اسب ثروت عمدهٔ قبایل ماد بود . هنوز اززین و لگام اطلاعی‌نداشتند و سوار برغاشیه مانندی می‌نشست . زین و برگ‌کاسی و مادی دارای ویژگیهائی‌بود[۱۱] .

ازخیش وبستن‌گاو بآن ـ چنانکه بجای خود پیشتر متذکرشدیم ـ در هزارهٔ دوم وحتی‌پایان هزارهٔ سوم قبل از میلاد اطلاع داشتند .

درقسمت پیشه‌ها ـ هنرنمائی بر مفرغ وآهن بدرجهٔ عالی رسیده بود (بویژه مصنوعات هنری مفرغی وزیویه بسیارزیباست) ، سنگ تراشی‌و صنعت سفالینه‌سازی ومحتملاً نساجی نیزپیشرفت کرده بود . بهرتقدیر بعدها منسوجات مادی را بسیار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ارج می‌نهادند. تزئینات گوناگونی که برظروف سفالینهٔ آن‌روزگاران دیده میشود چنین‌نشان میدهد که محتملاً درمنسوجات نیز نقوش زیبای مزبوررا بکارمیبرده‌اند (درآغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد).

۲ـ مشکل خط و کتابت مادی

اما راجع بفرهنگ معنوی ... باید گفت که اطلاعات ما دربارهٔ آن ـ تاحدّی که بقرن‌هفتم مربوط می‌شود ـ ازمعلوماتمان‌درمورد فرهنگ مادی نیز کمتراست. مسلماً درهزارهٔ اول قبل‌از میلاد خط و کتابت در سرزمین ماد وجود داشته است. فرمانی راجع به هبهٔ اموال و دادن تسهیلات که درقرن نهم ویاهشتم قبل‌از میلاد از طرف شاهك آبدادانا بزبان اکّدی، بنام مردی آشوری صادرشده در دست و معروف است[۱۲]. ولی بطورغیر مستقیم از بعضی مدارك موجود چنین برمی‌آید که مانائیان از خود خط و کتابتی‌داشتند که بظن اقوی از خطاورارتوئی مأخوذ بوده[۱۳].

گمان میرود که خط مزبورنوعی از خطوط میخی‌بوده است. درعین حال در نواحی اطراف دریاچهٔ ارومیه هیرو گلیفهائی نیز مشابه با هیرو گلیفهای اورارتوئی متداول بوده‌است. فی‌المثل‌بروی‌دیسی‌نقره (؟) که درزیویه پیداشده هیرو گلیفهای مزبور منقور است.

درمورد ساکنان ماد مرکزی وشرقی موضوع پیچیده تراست. تاکنون هیچ مدرك مستقیمی دال بر اینکه اینان با خط و کتابت آشنا بوده‌اند، بدست نیامده است. ولی بنظرمامسلماً ـ بهرتقدیرایشان درقرن هفتم ق. م. دارای خط و کتابت بودند واین‌خط همان است که امروز «خط باستانی پارسی» یا «خط هخامنشی‌ردیف اول» میخوانیم ولی درواقع ازلحاظ اصل و منشأ مادی میباشد.

دلایل زیرمؤید نکتهٔ بالا میباشد:

اکنون دانسته شده است که خط میخی «پارسی باستانی» در زمان کورش دوم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اواسط قرن ششم ق . م . بسیار متداول بوده است[۱۴] . این نکته مسلماً غیرمحتمل است که امپراطوری بزرگ ماد فاقد کتابت بوده و پارسیان خط داشته‌اند . گذشته ازاین خط میخی « پارسی‌باستانی » با خط میخی بابلی و عیلامی تفاوت بسیار دارد . وبا اینکه محتملاً با دیگرخطوط میخی آسیای‌مقدم منشأ مشترکی دارد ولی آنرا

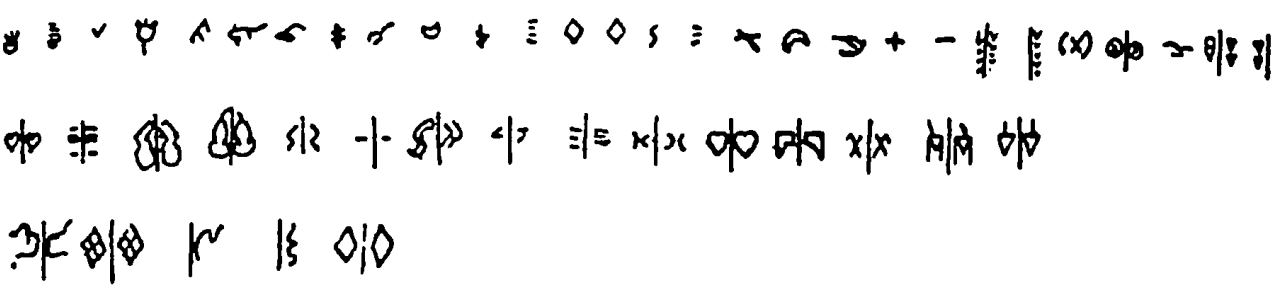

۶۵ـ علامات هیروگلیف از ظرفی (؟) نقره مکشوف در زیویه . قرن هشتم (؟) ق. م.

نمیتوان مستقیماً مأخوذ ازآنها شمرد . تعبیر این کلام آنست که چند حلقهٔ فاصل برما مجهول است . و بیشتر گمان میرود که خط میخی ماد و مانائی جزو این حلقه‌های فاصل و مجهول بوده‌اند .

اما بعد . ساختمان و سبك تحریر کتیبه‌های پارسی باستانی (بخصوص تقسیم متن به چند بخش ـ وشروع هربخش‌باکلمات : « فلان‌پادشاه چنین وچنان میگوید») ازبابل وعیلام اخذ نشده بلکه از اورارتو[۱۵] گرفته شده است واین خود میرساند که حلقه‌های فاصل دراینجا هم وجود داشته‌اند . و دیگر اینکه چنین حلقه هائی فقط ممکن بود الواح پادشاهان مانائی ومادی باشند وبس . شواهد فوق‌نشان میدهد که پارسیان (ایرانیان) خط میخی‌را از مادیها اخذ کردند .

ولی این شواهد کفایت نمیکنند . زبان کتیبه های پادشاهان هخامنشی ـ چنانکه دیرزمانی است ثابت شده[۱۶] ـ حاوی « لغات مادی » فراوان است[۱۷] . ولی شمارکلمات مادی باید خیلی بیش‌ازآنچه تصور میکنند باشد . علی الرسم کلماتی را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« مادی » یا « منسوب به لهجه‌های شمال‌غرب » میدانند که ظاهر وخصوصیات صوتی آشکارا شاهد تعلق آنها به زبانهای « شمال‌غرب » (و نه به « جنوب غرب ») ایران باشد . ولی گمان میرود که در فرهنگ لغات کتیبه های هخامنشی واژه های مادی خالص دیگری نیز باشد که درپارسی‌باستانی استعمال‌نمیشده ، ولی عجالةً کشف آنها متعذر است ، زیرا آن تلفیقات‌خاص صوتی که اجازه دهد بیك نظر تعلّق کلمات را به زبانهای قبیله‌ای ایرانی « شمال غرب » و یا « جنوب غرب » تشخیص دهیم و بگوئیم که فلان و یا بهمان‌کلمه پارسی نیست ـ فقط دربعضی‌کلمات وجود دارد نه در همه . در اینمورد گاهی از زبان عیلامی‌نو میتوانیم استمداد نمائیم. زبان مزبور بسیاری از کلمات السنهٔ ایرانی را بوام گرفته واکثراین واژه‌ها را اززبان پارسی‌اخذ نموده این‌خود از ویژگیهای صوتی آن‌کلمات هویداست[۱۸] . و معلوم شده است که دربسیاری ازمـوارد روایت عیلامی کتیبه‌های هخامنشی برای‌ادای‌مفهومی‌کلمهٔ پارسی‌رابکاربرده،ولی... کلمهٔ مزبوربا واژه‌ای که درمتن«پارسی‌باستانی» درهمان مورد استعمال‌شده یکی‌نیست[۱۹] . البته فقط درچند موردلغات پارسی«ازدست‌در رفته» و درزبان عیلامی وارد شده‌اند که حاکی ازاختلاف میان لغات زبان مکالمه‌ای‌پارسی باستانی و زبان ادبی « پارسی باستانی » (بآن صورتی کـه در کتیبه‌های هخامنشی

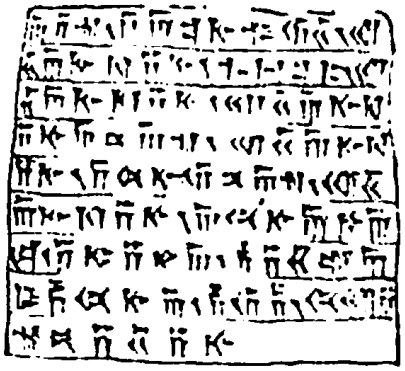

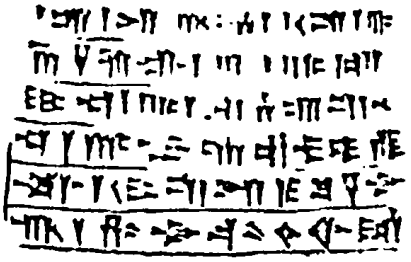

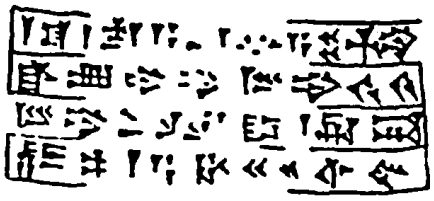

۶۶ـ نمونه‌ای ازکتیبهٔ شاه هخامنشی (داریوش اول) به سه‌زبان : پارسی باستانی ، عیلامی و بابلی . ازسنگ توزین‌که درموزهٔ ارمیتاژ محفوظ است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منقول است) میباشد . درهرحال این موارد بسیار جالب بوده وتوسط مدارك دیگری نیز مورد تأیید واقع شده‌اند . مثلاً استیگ « ویکاندر»[(١)] ایرانشناس سوئدی ثابت کرده است[٢٠] ـ که نزد هخامنشیان خدای میترا را عادةً بنام پارسی« میشا » (که در عیلامی باکلمهٔ « میششا » ادا شده MiŠŠa) میخواندند و حال آنکه در کتیبه‌ها فقط کلمهٔ مادی « میترا » (که بالکلّ پارسی نیست) استعمال‌شده . مسلماً لغات بسیاری نیزوجود داشته که درزبان مادیهای ایرانی وزبان باستانی پارسی‌مشترك بوده . شمار لغات کتیبه‌های هخامنشی ـ که استعمال آنهادرمتن مادی نیز ممکن بوده ـ باانضمام واژه‌های مشترك مزبورافزوده میگردد .

املاء و قواعد دستوری کتیبه‌های هخامنشی « ردیف اول » (پارسی باستانی) ثابت میکند که زبان ادبی دیربازی پیش از نوشتن کتیبه‌های کورش دوم و داریوش اول ـ که بدست ما رسیده ـ تکوین‌وتدوین شده بوده[٢١] . مثلاً صداهای ملفّق اَی Ai و اَئو Au ومحتملاً اَهو Ahu ـ ازپایان قرن ششم قبل‌ازمیلاد باینطرف « ـِا »و« اُ »(ê'ô) تلفظ میشده است[٢٢] : بدینقرار املاء کلمات حاکی‌ازوضع زبان در زمان متقدّم‌تری میباشد وبنابراین پیشتر تکوین‌شده بوده است . کتیبه‌های پایان قرن پنجم و آغاز قرن چهارم قبل‌ازمیلاد حاکی اززوال سریع وشدید تصریف اسماء وضمایر وصفات (Flexion) است[٢٣] ولی‌شاید در کتیبه‌های قدیمتر نیزصدای اَ (a) درآخر بسیاری از کلمات تلفظ نمیشده ولی‌نوشته میشده است[٢٤] .

سبك انشای کتیبه‌های داریوش نیزحاکی‌ازآن است که پیشترادبیاتی وجود داشته وتکامل یافته تا بدان پایه رسیده بوده است[٢٥] .

برروی هم‌این اندیشه پدید می‌آید که زبان ادبی کتیبه‌های هخامنشی (شاید توسط آرامیان یا محرّرانی که در دبیرخانه‌های آرامی تربیت شده بودند)[٢٦] درتحت

(١) S. Vikander

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تأثیرشدید زبان مادی ـ که قبلاً بصورت زبان ادبی تکوین یافته بود ـ مدوّن گشت. ازاین رهگذرالواح شاهان آشور نیز تاحدّی با کتیبه‌های مزبورهمانندی داشته باین معنی که زبان آن نیز اصلاً بابلی ادبی، ولی ازحیث اصوات ولغات وقواعد دستوری مشحون ازعناصر آشوری بوده است. حتی در الواح پادشاهان آشور که ازلحاظ زبان کاملاً آشوری هستند ازلسان ادبی بابلی تقلید شده است واصطلاحات وبرخی ازلغات وقواعد دستوری را ازبابلی اخذ کرده‌اند.

بدیهی است که این پدیده فقط درصورت وجود لغات فراوان مشترك، در دو زبان ـ ممکن‌الحدوث بوده است ولی در نتیجه زبان کتیبه‌های هخامنشی، ظاهراً، ازلحاظ لغات به مادی نزدیکتر از زبان مکالمه‌ای پارسیان باستان بوده و از اینجا میتوان فهمید که مثلاً چرا کتیبهٔ داریوش اول در بهیستون ـ که در مرز ماد و «علیمائید» برصخره‌ای کنده شده ـ فاقد متن ویژهٔ مادی است. بی‌شك مادیها روایت «ردیف اول» این کتیبه، یعنی روایت «پارسی باستانی» وتا حدّی «ردیف دوم» آن یعنی روایت «عیلامی» را می‌فهمیدند.

گمان نمیرود که درسرزمین ماد بخط مزبور جز کتیبه‌های شاهی (که هنوز کشف نشده و امیداست در آینده پیدا شود) آثارمهم دیگری کتابت شده باشد. اوضاع و احوال برای رشد وترقی ادبیات مساعد نبوده، باحتمال قوی نوع کتابت واحدی در دبیرخانه‌ها هنوز تدوین نشده بوده و در هرجائی زبانها وخطهای محلی حکمفرما بود[۲۷].

۳ ـ کیش مادیها، مغان

دین درایدئولوژی ومعتقدات مشرق باستانی عامل بارزی بوده‌است. دراین زمینه نیز تاریخ ماد به دو دورهٔ متفاوت تقسیم میشود: یکی قبل از قرن هفتم و دیگری از آغاز آن قرن ببعد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوری ما دربارهٔ دین هزارهٔ اول قبل‌از میلاد ازروی متون آشوری و تصاویر و نامهای خاص است.

در اینمورد متون آشوری بسیار معدود است. وچندبارازخدایان مانّا وغیره یادمیکند[۲۸] وبخصوص‌از ربودن خدایان مزبور- یعنی‌بتها- سخن‌می گوید[۲۹]. دربارهٔ شکل بتهای مزبور تاحدی از روی مفرغهای « لرستانی » وتصاویرمنقوربرمصنوعات مکشوفهٔ زیویه - در مانّا - میتوان قضاوت کرد. با اینکه اساطیر« لرستانی » - شاید - ارتباط گونه‌ای با اوستا نیزداشته باشد، ولی‌برروی هم مدارك موجود نشان میدهند که کیش سرزمینهای غربی ماد قدیم بیشتر با دین هوریان و تا اندازه‌ای آشوریان ازیك نوع بوده است. وبخصوص تصاویر ابلیسان عجیب‌الخلقهٔ نیمه دد و نیمه آدمی و ابوالهولان بالدار وحیوان عجیب تخیّلی که بدن شیروبال عقاب و سر شیر ویا شاهین داشته و غیره، که در اساطیر هوریانی بسیار رایج و شایع بوده از ویژگیهای آن کیش نیز بوده است. بعدها همان جانوران عجیب‌الخلقه را می‌بینیم که درنقوش برجستهٔ شاهان هخامنشی مظهر « دیوان » معرفی شده‌اند.

اگرحتی‌برخی ازتصاویر وتماثیل اساطیری لرستان را نزدیك بمضامین اوستا بدانیم - باید ازنظر دور نداشت که تکوین کیش اوستائی از نفوذ معتقدات دینی پیشین ساکنان غیر ایرانی وماقبل ایرانی عاری نبوده است. مثلاً احترام به سگ که از خصوصیات اوستاست رسمی‌است که درمیان اقوام‌کاسپی[۳۰] وآلبانی[۳۱] رایج بوده است. این‌رسم که جنازه‌را پیش‌پرندگان افکنند- رسمی که‌بعدها جزومراسم‌استوار زرتشتیان شد - و با تأنی فوق‌العاده در میان اقوام ایرانی متداول گشت - از زمان باستان درمیان‌کاسپیان رواج داشته‌است[۳۲]. ولی‌شکّی نیست که شمایلهای مذهبی که درنقوش مانّائی و« لرستانی » تصویرشده، بطور کلّی، باکیش اهورامزدا و تعلیمات زرتشت ارتباطی ندارند. ادیان قدیمی کوتیان و لولوبیان و کاسپیان - که در باب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اول از آنان سخنی چند گفته شد ـ کماکان وجود داشتند وتقریباً بلاتغییرمیان بخش غیرایرانی ساکنان ماد درقرنهای نهم وهشتم ق . م . رایج بودند .

کیش کاسیان و حتی دین خاص بابلیان تا حدّی در اعماق ماد نفوذ کرده بوده . بیادآوریم که یکی از« کشورهای » غربی و یا مرکزی ماد « بیت ایشتار » ـ « خانهٔ ایشتار (الههٔ بابلی عشق وحاصلخیزی)» نامیده میشده وچنانکه ازخبرمنقول توسط هرودوت برمی‌آید ، بعدها آنرا با «آناهیتا ـ ی اوستائی یکی دانستند[۳۳] . در مرکزماد ـ نزدیك آنجائی که بعدها اکباتانا نامیده شد ـ آشوریان درطی پیشرفت خویش نه تنها به« دژبابلیان » یا « کوچ نشین ـ (کلنی) ـ کاسیان » مصادف شدندبلکه‌شاهدپرستش‌مردوك‌خدای‌بابل نیزبودند (شایدبصورت«شیخو»ـ ی‌کاسی؟) . در ماد غربی فرمانفرمایان در بسیاری ازموارد بنامهای اکدی و ازآنجمله باسامی خدایان‌موسوم‌بوده‌اند .

دربارهٔ کیش مادیهای ایرانی ساکن اقصی نقاط مشرق آن کشور جزنامهای خاصی که درمنابع آشوری محفوظ مانده مدارك دیگری دردست نداریم[۳۴] . و چون معنی‌نامهای ایرانی‌ـ برخلاف اسامی غیرایرانی‌ـ (لااقل بعضاً) برما معلوم است ، وهر نام باستانی بامعتقدات معین دینی مربوط بوده ـ بر اثر تجزیه و تحلیل اسامی مزبورمیتوانیم اطلاعاتی دربارهٔ کیش‌صاحبان اسامی بدست آوریم ا . میر E. meyer چنین تجزیه و تحلیلی‌بعمل‌آورده[۳۵] و باین نتیجه رسیده که کیش‌مزدا یازرتشتیگری در میان صاحبان اسامی مزبور رایج بوده است ولی بطور دربست با این استنتاج نمیتوان دمسازبود .

عناصری که درنامهای مورد نظر مشخصاً معلومند عبارتند از کلمات : اَهورا ahura ـ بمعنی (نیك)« خداوند » ، ـ بعدها « (نیك) روان » (به نقل آشوریان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اثودر، اثور)[۱] ـ ومزدا ـ «بخرد» (به نقل آشوریان مشدا mašda) ـ واین دوعنصر ـ چنانکه دراوستا نیزدیده میشود ـ جدا استعمال میشده‌اند نه آنچنانکه در کتیبه‌های هخامنشی دیده میشود ـ یکجا (اهورامزدا ahuramazda) . وهمچنین « بگ»(به‌نقل آشوریان بگ)[۲] ـ بمعنی « بگ » ـ خدا[۳۶] . از یزت (یزتا) و خدایان هند و اروپائی ـ اعمّ از آنچه در خرد اوستا نقل شده یا نشده ، وهمچنین ازخدایان معنوی وغیرجسمانی ونیکوکار زرتشتی (ازقبیل میتر و آناهیت وتیشتری و ورترگن و وهو ـ منو وسپنت ـ آرمتی وغیره) نامی برده نشده است . اسامئی که با نام آتش مقدس (آنور ـ آذر ـ آتور ـ آتر) و پهلوانان اوستا ترکیب شده‌باشد نیزوجود ندارد .

درترکیب نامها سه صفت مهم‌دینی‌و اخلاقی : « راستی» ،«نیروی سحرآسای ایمان» (آرتا ، رتا arta , rta که بنقل آشوریان ارت ، ایرت arta , irta میباشد) و « حکومت وقدرت » (یاخشثر xšaθra که بنقل‌آشوریان‌ستر satar ، کیشتر kištar ـ کشتر kaštar است) و«شکوه وفر» (یا«درخشش‌خدائی» که دراوستا خوارنه xvarənah و درمادی فرنه (farna (h وبنقل‌آشوریان پرنو ـ پرن ـ برن parnu , parna , barna) آمده .

تعداد نامهائی که از اسامی حیوانات اهلی تشکیل‌شده درمقام قیاس با اسامی نوع اوستائی[۳۷] ، کمتر است وبطور کلّی‌مشابهت زیادی با اسامی اوستائی‌وجود ندارد با نامهای زمان هخامنشی‌نیزهمانندی چندانی مشاهده نمیگردد .

تفاوت میان نامهائی ایرانی‌مادی قرن نهم تا هفتم قبل‌ازمیلاد ونامهای متأخر مادی زمان هخامنشی (قرن ششم تا چهارم ق . م .) و ازمنهٔ بعد را چنین میتوان تعریف کرد : در دورهٔ دوم تعداد نامهائی که با عناصر آرتا و فرنه و خشاترا (خشاشا xšaça پارسی) arta , farna , xšatra ترکیب شده افزایش‌مهمی یافته و اسامئی که

(۱) Auar–aur (۲) Bag

PDF.tarikhema.org

میترا miθra جزو آن است نیز پدید آمدند والخ . فقط بعدها وبخصوص پس از عهد هخامنشیان نامهائی از نوع وهو ـ منو vohu - manô که با عنصر آتور(âtur)وبویژه عنصر یزته (یزت yazata) ترکیب شده و یا نام فلان یا بهمان پهلوان اوستائی جزو آنست ـ وبدیگرسخن اسامی خالص زرتشتی ـ پدید آمدند . معهذا نامهائی از نوع فرورتیش fravartiš و سفندداتس sphendadatês و سپیتامس spitamas در آثار قرن ششم قبل ازمیلاد دیده شده که با معتقدات و تمائیل اوستا[۳۸] مربوط میباشند و نشان میدهند که معتقدات مزبور در آن زمان وجود داشته .

بنابراین نامهای ایرانی مادی قرنهای نهم تا هفتم قبل از میلاد گواه وجود اعتقاد به مزدا ـ اهورا بوده ثابت میکند که تا حدّی مفهومات دینی درمیان اقوام ایرانی رواج داشته است[۳۹] . در این نامها رابطهٔ آشکاری با معتقدات اوستائی[۴۰] وجودندارد ولی عناصری که آشکارا وجود رابطهٔ مزبور را رد کنند نیزدیده نمیشود. فقط درقرن ششم قبل از میلاد نامهائی پدید آمدند که میتوان آنها را مستقیماً با تعلیمات زرتشت مربوط دانست .

باید به این نکتهٔ جالب توجه کنیم که سرزمین ماد در قرنهای هفتم و ششم قبل ازمیلاد کانونی بود که ازآنجا مفهومات دینی وفلسفی انتشار یافته . منظورکلمهٔ « فرن » farna میباشد .

این کلمه (که باکلمهٔ ایرانی هورhuar « خورشید» ازیك ریشه است) از لحاظ نظری درزبانهای گوناگون ایرانی دچارتغییراتی شده ـ تغییراتی که بطور کلّی تلفیقات صوتی hu ، x^v درمعرض آن قرارمیگیرند .

مثلاً این تلفیق درپارسی بشکل x^w و x^u و درپارتی بصورت Vx ودراسکیتی و آستی بشکل x^w و x^o درمی آید. فقط درلهجهٔ سیوندی که برخی ازبقایای ویژهٔ مادی درآن محفوظ مانده ـ hv بصورت F (F < hv) درآمده است . ولی جالب توجّه این است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که درتمام زبانهای ایرانی مفهوم « درخشش ، افتخار » علی‌القاعده بصورتی کـه از هورن ـ ی Hvarna ایرانی ویا خورن ـ ی (h) Xvrəna اوستائی مأخوذ باشد ادا نمیگردد وفقط بصورتی که مسلماً ازمادی مأخوذ است (و اینکه آشوریان در قرن هشتم ق . م . آنرا بشکل پرنو و پرن Parnu, parna نقل کرده‌اندشاهد آن میباشد) یعنی‌بشکل کلمهٔ فرن Farna [۴۱] منقول است . این پدیده نه تنها در پارسی باستانی ـ که اشکال مختلف نامهای مادی در آن رواج بسیار داشته ـ مشاهده میشود بلکـه حتی درزبان اسکیتهای کرانهٔ دریای سیاه ـ که اسامی‌مرکب عنصر «فرن » در آن بسیارشایع‌بوده‌ـ نیزملاحظه‌میگرددواین‌خودفوق‌العاده جالب‌توجّه‌است [۴۲] . بدینقرار گمان میرود باید اذعان کرد کـه مفهوم فرن Farna و همچنین مفهوم ارت arta و xšaθra وغیره در زمانیکه اسکیتها در سرزمین ماد اقامت داشتند از زبان مادی وارد زبان ایشان شده است . بشهادت و . ای . آبایف [۴۳] مفهوم فرن Farn و ارد ard و اخسار æxsar (خسارت Xsart) بمعنی« صلح » ، «فرط‌کامیابی » و « سوگند » ، « نیروی سحرآمیز » و « نیرو » ، « دلیری » ، « پیروزی » تا کنون نیز در میان آستها محفوظ مانده است و این خود میراث اسکیتها میباشد . مدارك موجودهنری اسکیتها نیزازتکان‌شدیدی که مادها ازنظرفرهنگی‌به‌اسکیتهادادند حکایت میکنند .

بنا براین در قرنهای، هفتم و ششم قبل از میلاد سر زمین ماد مرکـز اشاعهٔ فعالیتهای معینی در زمینهٔ فرهنگی و دینی بوده است . ولی نباید از اینجا چنین نتیجه گرفت که ماد مرکزآفرینش تعلیمات‌اوستا بوده . جالب توجّه‌است که کلمات مبیّن مفهومات بالا بشکل خاص مادی انتشار پیدا کرده بوده و با صورت اوستائی تفاوت داشته . اگرهم ماد تعلیمات اوستائی را رواج داده باشد ـ بصورت بدوی آن نبوده بلکه بشکلی در آورده که با شرایط محل سازگار بوده و بزبانی بیان کرده که ـ گرچه ریشهٔ ایرانی داشته ولی ـ محلّی بوده است . بدین طریق اکثر مسائل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاریخ فرهنگ ماد مربوط میشود بمشکل کیش مادیهای عصرامپراطوری بزرگ ماد و روابط متقابل کیش‌مزبور با اوستا ـ مشکلی که برسرآن اختلاف نظر وجوددارد وبارها مورد بحث قرار گرفته .

هرودوت در مورد کیش مادیها اطلاعات خاصی‌بدست نمیدهد و فقط مختصراً مغان را ـ چون غیب گویان وکاهنان مادی ـ نام میبرد . ظاهراً درعهد او در یونان همه میدانستند که مغان یا مجوسان‌کاهنان مادیها میباشند و این حقیقت مسلّم‌تراز آن بود کـه هرودوت برای خوانندگان زمان خویش توضیحی بر آن بیفزاید . هرودوت در بارهٔ مغان (مجوسان) ومعتقدات و رسوم دینی‌ایشان ، در جای دیگر، بمناسبت نقل وضع پارسیان ، سخن میگوید ولی تصریح مینماید که رسوم مذهبی‌و عادات مغان با پارسیان تفاوت دارد .

از دیگرسو ـ چنانکه میدانیم ـ وی مغان (مجوسان) را یك تیره ویاطبقه و یا گروه حرفه‌ای نشمرده بلکه قبیله‌ای ازمادیها میداند .

تا حدّی که من اطلاع دارم تا کنون باین نکته توجه وافی‌نشده که در کتیبهٔ بهیستون داریوش اول کلمهٔ « مغان » بمعنی‌صاحبان حرفه ویا قشری از مردم نبوده بلکه معنی‌نژادی وقبیله‌ای دارد[۴۴] .

از آن پس ، در زمان اسکندر مقدونی و بعد از او ، اقوام باستانی بطور کلّی کاهنان اقوام ایرانی زبان وروحانیان مردمی را که کیش ایشان منشأ ایرانی داشته (مثلاً درکاپادوکیه) ، مغان یا مجوسان میخواندند .

در اواخرعهد پارتها و دوران ساسانیان ، رومیان‌ویونانیان خدّام کیش‌زرتشتی راکه درآن‌زمان دین دولتی ایران بود و خدمهٔ مذهب زروانی و دیگرمذاهبی‌را[۴۵] که با زرتشتیگری علائق محکم داشتند (وپیروان‌آنها مذاهب خویش را نیزمانند کیش‌رسمی به زرتشت اساطیری نسبت میدادند) مغان (مجوسان) میخواندند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ضمناً بگوئیم کـه لااقل از آغاز قرن چهارم ق . م . مغان را بنام زرتشت مربوط میسازند . هرودوت از این نام یاد نمیکند . نخستین تذکر دربارهٔ زرتشت « مجوس» (مغ) در نوشته‌های کسانت لیدئی ـ که زمان زندگی‌او روشن نیست ـ دیده میشود (برخی‌از محققان معتقدند در اواسط قرن پنجم میزیسته وبعضی دیگرمیگویند در قرن چهارم ق . م . زندگی میکـرده است)[۴۶] . ارسطو و دیگرشاگردان افلاطون (ظاهراً وی‌اولین کسی‌بوددریونان که جداً به‌تعلیمات مغان ـ مجوسان ـ علاقه ورزید) به‌تعالیم‌مغان‌توجّه کردند. وشاید کتسیاس‌نیز اززرتشت‌نام‌برده‌باشد[۴۷] . روایات باستانی تعلیمات فیثاغورث راماًخوذاز« زرتشت » میدانند. ولی‌مسلماً این‌نظرنادرست‌است .

در اواخر دوران نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی تألیفات گوناگون مذهبی و فلسفی وعرفانی ـ که مربوط به تعلیمات گنوستیکها (عارف مشربان) ونوافلاطونیان وغیره بوده وغالباً با زرتشتیگری واقعی‌نسبتی‌بسیار دور داشته ویا بهیچوجه بستگی نداشتند ـ بنام « تعلیمات مغان ـ مجوسان » ، « تعلیمات مجوسان و کلدانیان » و «تعلیمات زرتشت» رواج پیدا کرده بود . در اوستا (بآن‌صورتی که بدست مارسیده ـ یعنی‌بخشی‌از کتب مقدس‌زرتشتیگری) ـ که بنابروایات زرتشتی گویا ازآغازتاپایان بتوسط زرتشت پیامبر (زوروآستریونانیان و زردشت مؤلفان‌مسلمان قرون وسطی) که ازطرف خداوند ملهم‌بود نوشته شده‌ازکلمهٔ «مغ» (مجوس)[۴۸] خبری نیست . ودر کتاب مزبور، کاهنان «اثرون» aθravan خوانده شده‌اند .[۴۹]

ازدورهٔ اسلامی‌باینطرف‌کلمهٔ « مغ» (مغ mûγ ، môγ) درادبیات شرق‌بمعنی « آتش‌پرست » ، « پیروکیش زرتشتی » آمده است . کلمهٔ « مغان » mûγân ـ بمعنی « آتش‌پرستان» ـ پایهٔ بسیاری از اصطلاحات ونامهای جغرافیائی شرق را تشکیل می‌دهد[۵۰] .

ظاهراً تعبیری که از تعبیرات دیگربمعنی اصلی وبدوی این کلمه نزدیکتر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است همان است که هرودوت آورده (۱، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۳۲ والخ) : مغان قبیله‌ای هستند که معتقدات مذهبی و مراسم دینی خاصی دارند و پارسیان و مادیها کاهنان خویش را ازمیان افراد آن قبیله انتخاب میکنند.

محتملاً سرزمین قبیلهٔ مغان ناحیهٔ رغه (که در قرون وسطی « ری » خوانده میشده) و یکی ازشهرهای عمدهٔ ماد بشمار میرفته بوده است[۵۱].

در اوستا[۵۲] آمده است که در « رغه » خود « زرتشت » رئیس ایالت بوده (در ترجمهٔ پهلوی « زراتوشترا » « زرتوشتّوم » درست ترجمه شده، یعنی «ازهمه شبیه‌تر به زرتوشترا » یا « کاهن بزرگ زرتشتیان »[۵۳]) بدینقرار در آنجا کاهن بزرگ هم حکومت روحانی داشته یعنی رئیس مغان ـ کاهنان بوده،[۵۴] هم قدرت این جهانی و جسمانی یعنی ریاست قبیلهٔ مغان را عهده دار بوده است. محتملاً بدین سبب مدتها بعدهم جانشین قدرت جسمانی وغیرروحانی وی درناحیهٔ مزبور « رئیس‌مغان » یا مس مغان mas-i môγân و بعربی « مسمغان، کبیرالمجوس» نامیده میشد. در زمان ساسانیان وحتی‌درعهد اعراب نیزمالکان فئودال ناحیهٔ دماوند ـ درشمال تهران ـ (که شاید درگذشته اراضی‌وسیعتری را درتصرف داشتند) دارای این لقب بودند. اینان بازماندگان خاندان پارتی‌قارن محسوب میگشتند[۵۵].

ظاهراً سرزمین بدوی قبیلهٔ مغان را باید درهمان رغه (ری) جستجو کرد. ولی‌بعدها، چون‌متصرفات‌واملاك‌واراضی‌متعلق‌به معابدزرتشتی‌پدیدآمد ـ ظاهراً درنقاط دیگرواز آنجمله آذربایجان باستانی‌نیز کلنی‌های مغان تأسیس گشت[۵۶].

بنابرآنچه گفته شد دلیلی‌نداریم بگوئیم که درایران‌باستان دوصنف کاهنان، که نمایندهٔ دو کیش‌متشابه ولی‌رقیب‌بودند، وجودداشته‌اند که‌اعضای‌یك صنف«مغان» وآن دیگر «اَثروانان» نامیده میشدند. هرتل‌ایرانشناس‌آلمانی‌ازاین فرضیه‌بنحو اشدّ دفاع میکند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بگفتهٔ هرتل مغان کاهنان کیش قدیمی پرستش خدایان طبیعی- یعنی« دیوان» بوده‌اند که زرتشت آن دین را رد ونفی کرده بود - ولی چون موفقیت زرتشتیگری را دیدند بظاهر بآن دین درآمدند که ازدرون متلاشیش کنند وعملاً معتقدات خویشتن را جایگزین آن سازند. ولی این تبدیل از لحاظ تاریخ چگونه ممکن‌الوقوع بوده است؟ هرتل دراین‌باره خاموش است وچیزی نمینویسد. ضمناً وی هرچه که بنظرش در کیش زرتشتی منفی است بحساب «مغان» میگذارد وبدین طریق گویا بزعم خویش اساس دینی وفلسفی زرتشت را بصورت «پاك» و« اخلاقی» پیشین آن «احیاء میکند، هرتل باین مقدمات نیازمند است تا برتری تعلیمات «نژاد پاك آریائی» را که در اینمورد زرتشت را نماینده ومبیّن آن میداند برتعلیمات تورات و انجیل که منشأ سامی دارد ثابت کند.

فرضیه‌های مشکوك هرتل دربعضی ازدانشمندان غرب تأثیرداشته است مثلاً این تأثیر در آثارهرتسفلد وبرخی دیگرمشهود است[۵۷].

گمان میرود مغان قبیله‌ای بودند که تعلیمات زرتشت درمیان آنان قبل از دیگران فایق گشته رواج یافت (صرف نظرازاینکه کیش مزبور در کجا پدیدآمد) و پس از آن واجد سازمان دینی و دنیوی واحد گشت. آثرون aθravan عنوان رسمی بود که کاهنان قبیلهٔ مغان خود برای خویشتن پذیرفته بودند. جهان خارج و پیرامون ازوجود آن قبیلهٔ کوچك اطلاعی نداشت یا تقریباً بی‌اطلاع بود. و مردم پیرامون فقط با کاهنان آن قوم سروکار داشتند زیرا هرکاهنی که پیرو تعلیمات زرتشت بود مغ بود (ولی هرمغ کاهن نبود). بدین‌طریق « مغ »کلمه‌ای شد مترادف با کاهن زرتشتی.

امّا راجع به اوستا - در کتاب مزبوربدو علت اصطلاح « مغ » استعمال نشده است. درقدیمترین بخش آن کتاب یعنی« گاثاها »، بهمان سببی که از کشور محل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فعالیت زرتشت نامی برده نشده ، در بارهٔ کلمهٔ « مغ » نیز سخنی نیست . و چون کشور و قبیلهٔ مزبور را مستمعان می‌شناختند ومواغظ دینی و فلسفی وتبلیغاتی بطور شفاهی بعمل می‌آمد ، علتی برای تذکر آن نامها وجود نداشت[۵۸] .

امّا در دورهٔ خرد اوستا نیز یادی از « مغان » نشده است. اولاً ، بدان سبب که این کلمه نام رسمی ایشان نبود. ثانیاً ، گمان میرود، چون مبارزات شدید اجتماعی و مذهبی وداخلی وقبیله‌ای ازویژگیهای زمان تدوین کتبی ـ که بعدها جزو اوستا شد ـ بوده است (حدس زده میشود در قرن چهارم تا قرن اول قبل از میلاد) ، در چنین محیط مشوّشی کلمهٔ « مغان » غالباً حاکی از دشمنی و شاید تحقیر بود[۵۹] . فقط هنگامیکه کیش زرتشتی بطور قطع پیروز گشت (یعنی در عهد ساسانیان) اصطلاح معمول به عامه که کاهنان را «مغان» و« رئیسان مغان » (مگوپتی magnpati > موبد môBêδ) میگفتند رسماً شناخته شد .

بنابراین ما تصور میکنیم که اصطلاح « مغان» از آغاز مربوط به پیروان کیش زرتشتی وکاهنان زرتشتی بوده است .

راست است که بارها باختلاف موجود میان مراسم مذهبی زرتشتیان بامراسمی که هرودوت به مغان نسبت میدهد (I ، ۱۳۲) اشاره شده است . میگویند هرودوت از ریختن نوشابهٔ مقدّس « هئوم » قبل از قربانی سخنی نمیگوید[۶۰] و دربارهٔ اهمیت فوق‌العادهٔ آتش مقدس صراحت ندارد[۶۱] وپارسیان هنگام قربانی تاجی از برگ مورد برسر میگذاشتند وحال آنکه کاهن زرتشتی میبایست هنگام نثار قربانی باشلق مانندی (پاتی‌دان) بسر گذارد وقسمت پائین صورت ودهان را بپوشاند تا آتش مقدس را با دم خویش آلوده نسازد . وبالاخره هرودوت از اینکه زرتشت درآغاز امر قربانی دامها را منع کرده بود یادی نمیکند . ولی، اولاً هیچ معلوم نیست که تمام این مراسم زرتشتیان عهد ساسانیان ، از آغاز معمول بوده و رواج داشته است. ثانیاً دلایلی داریم که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرودوت ترتیب نثارقربانی‌مغان راکاملاً نقل‌نکرده است واتفاقاً برخی‌ازمطالب خاص وجالب توجّه را (کلاه‌کاهنان ، وتهیهٔ « هئوم ») ازقلم انداخته است[۶۲] .

برخی‌ازاختلافاتی راکه میان شرح مراسم توسط هرودوت و مراسم اصیل زرتشتیگری (آنچنانکه برمامعلوم‌است) وجود دارد میتوان‌کاملاً دراختلاف زمان ومکان‌دانسته توجیه نمود . حتی‌درخود اوستا اشاره شده‌است که درزمان پارتهامراسم مذهبی‌درنقاط مختلف ایران یکنواخت نبوده[۶۳] .

باری می‌بینیم کـه قبیلهٔ مادی مغان نخستین پیروان کیش زرتشت بودند . فقط یك نکته تاریك میماند کـه این تغییررا چگونه میتوان با روایت قدیمی و شایع ـ که زرتشت ازباکتریا بوده نه ازماد ـ سازگارساخت[۶۴] . طبق‌روایت یاد شده مقرّ کوی ویشتاسپ ، حامی‌ونخستین‌پیرو زرتشت ، بلخ (باکترا ـ باختررا)[۶۵] بود . و زرتشت ازمیهن خویش، یعنی« ایران ویج » افسانه‌ای ، پس‌ازگذشتن از رود بزرگ « داتیك » (که دراوستا بنام « دایتیا » ذکرشده) بآنجاآمده بود[۶۶] .

بنظرمن حتی دردوره‌ای که اوستای خرد[(۱)] تدوین میشد دربارهٔ محل فعالیت زرتشت‌اطلاع‌دقیقی‌دردست‌نبوده وبروایات مبهم و گاثاها استناد میشده ، ولی‌چنانکه گفتیم‌ازمنابع مزبورهیچ مطلب مشخصی‌بدست نمی‌آید . تاریخ امپراطوریهای‌بزرگ مادی وهخامنشی‌خاطرات دولتهای کوچك باستانی را از اذهان مردم زدوده بود . و همچنانکه هفت شهربرسرزادگاه هومرنزاع داشتند ، همهٔ مراکزعمدهٔ دینی ازقرن ششم تا قرن اول‌قبل‌ازمیلاد کوشش‌میکردند که دوران فعالیت استاد را بشهرخود تخصیص دهند . مهمترین مراکزعمدهٔ مزبور عبارت بودند از : باکتریا وآتروپاتن . از اینجا دوسنت وروایت پدیدآمده .

لازم است تذکردهیم کـه زبان ایرانی اوستا و لهجهٔ خاص گاثاها ـ چنانکه

(۱) منظورمؤلف از اوستای خرد شاید اوستای متأخر باشدکه شامل یشت‌ها و ویدودات است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۷ـ مغ با ظرفی برای هئومه (؟) از روی نقش برجستهٔ استخر. قرن پنجم ق. م.

۶۸ـ مغ ، مجسمهٔ کوچک نقره از آنچه اصطلاحاً «گنجینهٔ آمودریا» نامیده میشود. قرن چهارم (؟) ق . م.

پیشتر متذکر شدیم ـ زبان مادی نیست و بهر تقدیر آن زبان مادی ایرانئی که آثار آن در اسامی خاص قرن ششم ق . م . و قرنهای بعد مشاهده میگردد (وزبان پارسی و دیگر السنه نامهای مزبور را بوام گرفته) وبقایای آن در زبانها و لهجه‌های تاتها و طالشها[۶۷] و گیلانیان و مازندرانیان و سمنانیان و غیره محفوظ مانده ، نمی‌باشد . یا زبان قبیله‌ای مغان (مجوسان) با زبانهای قبیله‌ای دیگر مادیهای ایرانی تفاوت داشته است ویا زبان اوستا ، زبان قبیله‌ای مغان (مجوسان) نبوده بلکه یکی از السنهٔ آسیای میانه بوده . درصورتیکه زبان گاثاها زبان مادری خود زرتشت بوده . باید یادآور شویم که وی شاید ازمردم کشوری که در آن فعالیت می‌نموده نبوده‌است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وابن را روایات دیرین نیز تأیید می کنند وممکن است ازلحاظ تشخیص قلمرو زبان اوستا ولهجهٔ گاثاها واجد اهمیتی باشد .

۴ ـ مشکل اوستا وماد

اگر بخواهیم این مسئله راحل کنیم که آیا تعلیمات زرتشت ـ بصورتی که در گاثاها بیان شده و در اوستای خرد بسط یافته ـ برای فرهنگ وتمدن ماد واجد اهمیتی بوده است یانه ودرصورت مثبت نحوهٔ تأثیر آن چگونه بوده است بایدباردیگر به موضوع اوستا وتعلیمات آن باز گردیم .

علی الرسم تصور میکنند که زبان اوستا به گروه زبانهای « شرق ایران » (اسکیتی) بستگی دارد . راست است که فی المثل آ. آ. فریمان[۶۸] خاطرنشان میکند که هرقدردراعماق قرون پیش رویم تفاوت میان زبانهای « شرق ایران » (اسکیتی) و« غرب ایران » کمترمیشود . آثارزبانهای « شرقی ایران » در اوستا چندان روشن نیست . ولی ازدیگرسوباید متذکرشویم که میدان دید اوستای خرد ـ بهرحال ـ بطورآشکاراز آسیای میانه و شرق ایران تجاوزنمیکند . ونه تنها محتویات فرگرد اول ویدودات ـ که ازپارس و آتروپاتن درآن نامی نیست ـ بلکه مدارک عدیدهٔ دیگر نیزحاکی این حقیقت است. فی المثل اقوام صحرانشینی که در اوستا نام برده شده ظاهراً ازساکنان آسیای میانه و شرق ایران میباشند[۶۹] . از مقدمات فوق چنین برمی آید که بهرتقدیرخرد اوستا درمشرق وباکتریا ویا چنانکه برخی حدس میزنند درسیستان مدون گشته است . ولی متن اوستا و گاثاها براثراستنساخ آن بخط والفبای جدیدالاختراع[۷۰] ومحتملاً درنتیجهٔ یکنواخت کردن زبان آن ـ که بالاختیار و یا بالاجبارصورت گرفت ـ چنان دستخوش تغییروتحریف گشت که گمان نمیرود بتوان ازخصوصیات صوتی (فونتیك) واشکال ظاهری لغات آن ، خصوصیاتی که روایات در دسترس ما میگذارند ، استفاده کرده با وثوق واطمینان فرضیه‌ای ساخت و آن را با

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لهجهٔ فلان محل مشخص و با زبان بهمان قبیلهٔ معین ایرانی مربوط کرد . این را هم باید درنظر گرفت که دردوران آغاز برده‌داری لهجه‌های خاص برای ادای «سبك‌های گوناگون» وجود داشته. و آثارادبی سبکی معین بلهجهٔ معینی ـ بلهجهٔ محلی که سبك مزبور نخست در آنجاپیداشده بود ـ نوشته میشده . مثلاً دریونان باستانی آثارتغزلی بیشتر بلهجهٔ «ائولی» وحماسه بلهجهٔ یونی مخلوط بکلمات «ائولی» تصنیف میگشته والخ. درآغاز اینهاهمه لهجه‌های قبیله‌ای بودند ولی چون بصورت ادبی درآمدند ومتکلمین بدیگر لهجه‌ها نیز از آن استفاده کردند ـ تغییر صورت دادند و بشکل « زبان ویژهٔ سبك معینی» درآمدند که ازسرزمین زادگاه خود بالکل مهجور مانده بودند . لهجه های « سرودهای مذهبی» و« حماسی» زبان اکدی نیز این حالت را دارند[۷۱] ونخست لهجهٔ قدیم اکدی و لهجهٔ قدیم بابلی بودند کـه بعدها بابلیان و آشوریان در آثار ادبی و مکتوب خویش بکاربردند وبا زبان مکالمه‌ای بابلیان و آشوریان تفاوت بارزداشتند. گمان میرود کـه در زبان اوستائی نیزوضع چنین بوده . محتملاً در دوران اشاعهٔ تعلیمات مزبور ـ درنواحئی که مردم زبانهای قبیله‌ای ایرانی را می‌فهمیدند مطالب را بآن زبان (اوستائی) مینوشتند و ضمناً دگرگونیهائی در آن وارد میشده و نسبت بزبان قبیله‌ای که‌پایهٔ آن بوده صورت دیگری پیدا میکرده . ولی امکان چنین وضعی مستلزم وجود دوشرط حتمی بود : اولاً ـ زبان ادبی می‌بایست بهرتقدیرمفهوم باشد . وشرط ثانی کـه اهمیت خاصی داشت این بود ، می‌بایست برپایهٔ سنتی ادبی ومکتوب استواریاشد. تازمانی که‌ادبیات مکتوب بفلان‌لهجه ایجاد نشود مسلماً دیگرقبایل‌از آن اطلاع نخواهند داشت تا آنرا چون زبان ادبی بکاربرند .

باتکای‌مراتب فوق‌میتوانیم تقریباً تاریخ پیدایش لهجهٔ‌ادبیات مکتوب اوستائی وخود زبان اوستائی‌را معین کنیم. خطی که اوستا بصورت باستانیش بدان نوشته شده (یعنی‌خط آرامی معمول درزبانهای ایرانی) درزمان داریوش اول یعنی پایان قرن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ششم قبل ازمیلاد ، ایجاد شد[۷۲] . چنانکه پیشتر گفتیم گمان نمیرود که در هیچ عصری اوستا را بخط میخی نوشته باشند ، ولی حتی خط میخی نیزدر ایران باستان (اگرعیلامی را بحساب نیاوریم) بهرتقدیر بعدازقرن نهم وبظنّ اقوی حتی درقرنهای هشتم وهفتم ق . م . پدیدآمده . گرچه بیشتر گمان میرود که قدیمترین بخشهای اوستا در آغازشفاهاً ازسینه بسینه وازنسل به نسل منتقل میشده است (مدارك مثبتی در دست است که در زمان تدوین کتاب ویدودات ، زرتشتیان مؤمن گاثاها را ازبر میکردند)[۷۳] ولی این برای ایجاد سنت ادبئی بزبان اوستائی کافی نبود ، زیرا که: اولاً ذخیرهٔ لغوی گاثاها آنقدرنیست که بکومك آن ادبیات مکتوب اوستائی ادوار بعدی را آفریده باشند وثانیاً زبان گاثاها ـ با اینکه بزبان اوستای خرد نزدیك است ـ با آن یکی نیست و تفاوت آن با لسان اخیرالذکر تنها به کثرت کلمات مهجور محدود نمیگردد . ازدیگرسو گمان میرود باید اذعان کرد که اگردر زمان پارتها ادبیات مکتوبی بزبان اوستائی تدوین گشته ویا حتی ازنو تحریروانشاء شده باشد (و مورد تردید نیست که چنین بوده)[۷۴] می بایست که مدتها پیش از آن دوران بآن زبان (اوستائی) ادبیات مکتوبی وجود داشته باشد . بهرتقدیردردورهٔ پارتها زبانهای «غربی ایران » (پارسی وپارتی) ـ ومحتملاً السنهٔ « شرقی ایران نیز ـ بطورکلی تصریفات اسامی وصفات وضمایر یا ساختمان تصریفی وسیع خویش را ازدست داده بودند واز حالت « ایرانی باستانی» بیرون آمده بصورت « ایرانی میانه » در آمده بودند . درآن زمان اگر روایات ادبی کتبی وآماده وجود نمیداشت هیچکس قادرنبود اشکال مردهٔ پس وندهای تصریف اسامی و افعال و مصوّتات تلفیقی (دیفتونگها) و عناصر متشابه را که ازویژگیهای زبان اوستائی بوده احیاء کند . وبرای حصول این مقصود اطلاعات عمیق درزمینهٔ دستور تطبیقی وتاریخی السنهٔ هند واروپائی ضرورت داشت واین مقصود فقط درقرن گذشته حاصل گشت .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ازمجموع مراتب فوق چنین نتیجه میگیریم (واین استنتاج بامدارك روایات زرتشتی مطابق است) که تحریر ادبیات اوستائی وتثبیت آن بوسیلهٔ کتابت باید قبل ازنفوذ فرهنگ وتمدن یونانی ـ یعنی بین پایان قرن ششم واواخرقرن چهارم قبل از میلاد ـ آغازشده باشد (زیرا که درنوشته‌های پادشاهان هخامنشی آن قرن هم آغاز زوال تصاریف مزبورمشهود است). این روایات ادبی مذهبی وزبان ادبی مکتوب مربوط بآن زمان ، دردوران پارتها وتاحدی،محتملاً ، درادوار بعد نیز تکامل یافت .

ولی برای حلّ موضوع پیدایش کهن‌ترین بخشهای اوستا و بطور کلّی تعلیمات زرتشت باید ـ قبل از همه چیز ـ بشهادت مضمون گاثاها و مسئلهٔ واقعیت وجود تاریخی زرتشت ـ که خود با موضوع اول ارتباط نزدیك دارد ـ متوسل شویم .

بر روی هم دلیل وزینی برای ابراز تردید دراین موضوع نداریم . درست است که اوستای خرد زرتشت را شخصی اساطیری معرفی میکند که با افراد گوناگون شگفت انگیز وارد صحبت میشود ، ولی در گاثاها موضوع بالکل صورت دیگردارد. گاثاها دعاها وموعظه‌هائیست که‌اززبان زرتشت ـ زرتشتی که واقعیت وجودی‌دارد ـ جاری میگردد . واقعیت وجود وی را برخی ازبخشهای گاثاها تأیید میکند . مثلاً دعائی که در« گات اهون وتی» (یسنای XXVIII ، ۹ـ۸) دربارهٔ عطای موهبت انجام آرزوها «به ویشتاسپ وبه من » ویا عطای آن قدرت « به فرشئوثرا وبه من » و حتّی آنجا که گوینده برای «زرتشت وهمهٔ ما» کومك معنوی می‌طلبد ، نام‌دعا کننده را در دعا بصورت سوم شخص آوردن کاملاً بجاست زیرادراینمورد از نظرساحری بردن نام کسی که فلان وبهمان نیکی وموهبت را ازخدا برای اومیخواستند ، واجداهمیت فراوان بود . « گاثاهای وهیشتو ـ ایش‌تیش» (یسنای ، LIII) نیزهمین اثر را درذهن باقی میگذارد . در گاثاهای مزبور سخن از ازدواج دختر زرتشت در میان است و این امر ایماء نیست بلکه برسر زناشوئی معمولی و ساده است . « گاثای اُشتولی»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(یسنای XLVI ، ۱ـ۲) نیز همین اندیشه رابر می‌انگیزد. در آنجا زرتشت‌ازتضییقات فرمانفرمایان شکایت میکند و میگوید که دام وآدم کم دارد . سرانجام باید تذکر دهیم کـه نام زرتشت هم بهیچوجه برای یك شخصیت اساطیری مناسب نیست . این نکته بثبوت رسیده که مؤسس آئین‌مسیحیت ـ شخصی‌افسانه‌ای‌است ونام‌اوهم‌متناسب با شخصیت وی است («ایسوس» ، به عبری باستانی یشوعا Jêšûâ از ریشهٔ یشع Iš ـ بمعنی «نجات دادن»)[۱] . برای نام‌زرتشت چنین تعبیری نمیتوان کرد . طبیعی‌ترین ترجمهٔ زرثوشترا Zaraθuštra « (صاحب) شتران زرین فام (یا جسور) است » و علی‌رغم تشبثاتی که برای دگرگونه تعبیر کردن‌این‌کلمه بعمل‌آمده ـ ترجمهٔ فوق کاملاً باعتبار خود باقی است . گرچه چنین نامی بگوش معاصران‌بسیار عجیب‌است ولی‌این‌نوع اسامی میان‌اقوام ایرانی عهد باستان‌عادی ومتداول بوده‌است . فی‌المثل نامهای پیروان‌نزدیك زرتشت رادرنظر گیریم : ویشتاسپ vištaspa ـ بمعنی«صاحب اسبان جنگی (یاوحشی)» یا « فرشئوشتر» FraŠauštra ـ بمعنی « (صاحب) شتران چابك » . و نام بسیاری از شخصیتهای تاریخی نیز حاکی از این نکته است . مثل : اسپچن Aspačana (درنوشتهٔهرودوت: اسپ تینس Aspathines)، ازنزدیکان‌داریوش اول کـه بمعنی « دوستدار اسبان » است و یا پسر او پرکسس پس Prêksaspês ، Prksaspa (؟) بمعنی «(صاحب) اسبان‌جوان » . نام گئوماتای مغ که علیه پارسیان عصیان کرد» بمعنی «دانای صفات گاوان»است. نام«هوگئو» Hugau که در اوستا آمده (یشت XIII ، ۱۱۸) بمعنی « (صاحب) گاوان خوب » است و بسیاری امثلهٔ دیگر[۷۵] .

بنابراین نام زرتشت یکی از نامهای عادی و متداول ایرانی آن زمان بوده و این خود میرساند که صاحب نام واقعاً در تاریخ وجود داشته است . اگر وجود وی تخیلی می‌بود نامش‌را هم باحتمال قوی ازمیان اسامی دینی ویاکلماتی که مظهریّت

(۱) این نکته نظر شخصی مؤلف است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دینی داشته انتخاب میکردند .

اما راجع بمفهوم ومضمون خود گاثاها عجالةً بطور مشخّص از آن نمیتوان سخن گفت چون درطریق فهم گاثاها هنوزفرسنگها از کمال مقصود دوریم، هرمعبّری ازعلمای دینی عهد ساسانیان گرفته تا دانشمندان فقه‌اللغة معاصرما ـ گاثاها رابمیل خود ترجمه میکند ومضمونی راکـه خود مایل می‌باشد برای آن کتاب قائل است ولی تا کنون هیچیك از ایشان موفق به درك درست مفهوم آن نگشته‌اند . کریستیان بارتولومه که یکی ازبزرگترین دانشمندان غربی آشنا به فقه‌اللغة ایرانی می‌باشد چنین مینویسد: «بدون اغراق میتوان گفت که گاثاها دشوارترین بخش فقه‌اللغة هند و اروپائی راتشکیل میدهد.»[۷۶] ترجمه‌ای که خودوی از گاثاها درسنین کهولت بعمل آورده دارای نقیصه‌ایست باین معنی که مترجم میخواهدآن مواعظ ودعاهای عهد بسیار کهن را بصورت آثار فلسفهٔ تاریك ایدآلیستی آلمانی معرفی کند[۷۷] . میتوان صراحةً گفت که‌اکنون بتعدادمترجمان ـ گاثاهای گوناگون ومختلف وجود دارد. یکی از محقّقان جدید فقط قریب بیست درصد ازقطعات گاثاها را بقدر کفاف قابل فهم میداند .

بدین‌سبب میکوشیم تا در بارهٔ گاثاها با احتیاط سخن گوئیم وفقط حقایقی‌را که مورد اختلاف وبحث نیست ذکر کنیم . گاثاها بیست و دو«فصل» یا بهتر بگوئیم بیست ودو «مستخرج» است که درجزو کتاب «یسنا» بصورت جزئی از اوستا بدست ما رسیده و در اوستای کامل زمان ساسانیان، محتملاً ، جزئی ازنسك «ستوت یشت» بوده . گاثاها موزون می‌باشد و از روی بحور به پنج دسته یـا گاثا تقسیم شده‌اند . بدینقرار : گاثاآهونوتی (یسنای XXVIII , XXXIV) ، گاثا اوشتوتی (یسنای XLVI– XLIII) ، گاثا سپنت مئینو (یسنای XLVII – L) ، گاثا وهو ـ خشتره (یسنای LI) و گاثا و هشتوایشتیش (یسنای LIII) . چنانکه پیش گفتیم گاثاها از لحاظ مهجوری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لغات ولهجهٔ خاص بادیگر بخشهای اوستا تفاوت دارند (باستثنای «یسنای هفت فصل» ویسنای XXXV ـ XLII وبعضی جاهای یشتها).

اکثر سرودهای گاثاها ـ چیزی است بینابین دعا و موعظه. از لحاظ شکل ظاهر، خطاب به خدای بزرگ است که گاهی «اهورا» ahura (یعنی «خداوند وصاحب» و «روح») وزمانی مزدا mazdâ (بمعنی «خردمند» «هوشمند») و گاهی هم اهورامزدا ahura mazdâ ویا مزدا اهورا mazdâ ahura خوانده میشود. برخی سرودها مقام علیحده دارند وبصورت مکالمه ویاصحبت میباشند که گاهی جوابگو خداوند است. مثلاً فصل مهم XXX در «گاثا آهونوتی» وفصل LIII («گاثا وهیشتو ـ ایش تیش») دربارهٔ ازدواج دختر زرتشت ازاین جمله‌اند. میتوان گفت که فقط درفصل XXX یا «گاتا آهونوتی» نظرهای معلّم دینی بصورت کم وبیش منقّح ومربوطی بیان‌شده است. درموارد دیگر مؤلّف کتاب گاهی ازمؤمنان استغاثه میکند و گاهی به‌کافران لعنت میفرستد و گاهی بخداوند نیایش میکند و در تمام این موارد مجرّدات صعب‌الفهم و عاری از تمثیل وتصویر بکارمیبرد. بر روی هم حتی اگرازعدم دقت ترجمه‌هاصرف نظر کنیم ـ نیز مجردات زبانی که در گاثاها بکار رفته برای متنی که درچنان دوران کهنی تدوین شده شگفتی انگیز است. و این سبب شده که «دار مستتر» (که میکوشید برتری آئین یهود و«اخلاقی» بودن آنرا دربرابر کیش زرتشتی ثابت کند) تأثیر فلسفهٔ یهودی ویونانی فیلون اسکندریه‌ای ونوافلاطونی را در گاثاها جستجو کند. ولی اگر در اینمورد رابطه‌ای هم وجود داشته معکوس بوده است: یعنی زرتشتیگری در فلسفهٔ متأخرترایده‌آلیستی یونان مؤثر بوده نه بالعکس.

مهمترین استعاره‌ای که در گاثاها وبخصوص درفصل XXIX آن بکار رفته «روح گاو» (گئوش ـ اورون gəuš-urvan) است که دشمنان راستی باوظلم واجحاف روا میدارند وظاهراً مظهر نعمتهای مادی جماعت واعضای آن است. تا حدّی که ازبیان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مبهم و اشارات فاقد صراحت گاثاها میتوان درك کرد ، دشمنان مزبورتنها صحرانشینان نمیباشند بلکـه بزرگان عشیرتی خودی ومحلی بیش از ایشان با آن روح خصومت میورزند[۷۸] . شاید این کنایه‌ای باشد که اراضی جماعت بسود بزرگان متنفذ عشیرت بوجهی نادرست تقسیم میشده است و بخصوص ایشان دامهای جماعت رابرای قربانیهای مجلل درپیشگاه خدایان تصاحب میکرده‌اند .

بدین سبب صنوف مختلف کاهنان ـ مانند کویان و اوسیجیان و کرپنیان[۷۹] نیز بدشمنی مؤمنان و« روح گاو» برمیخیزند وبالطبع زرتشت کـه از طرف جماعت مؤمنان سخن میگوید ـ مذهب کاهنان مزبوررا هم رد میکند . واصطلاح دئیو Daiva که در زبانهای هند و اروپائی علی‌الرسم بمعنی « خدا » آمده درفرهنگ او بمفهوم خدایان کاذب و ابلیسان و« دیوان » ذکرمیشود[۸۰] . تمام دعاهای زرتوشتر (زرتشت) فقط وفقط متوجه اهورامزدا و آرتا ـ ی « راستی» کـه مظهر نیروی ایمان حقیقی است میباشد . بویژه از دیگرصفات مجردهٔ خداوند از قبیل پندار نیك (وهوماناه vohu manah) و حکومت نیك (خشثروریا ـ Xšaθravarya) و پرهیز گاری مقدس (سپنت آرماتی Spənta armati) وسعادت (هروتات Harvatât) و جاودانـی (امرتات amərətât)ـ نیز یاد شده است . در بعضی جاهای گاثاها (بخصوص درفصل XXX) گرایشی دیده میشود که صفات مزبوررا مجسم سازند . گاثاها جز« سرئوش» یا « اطاعت » که روحی است خادم اهورامزدا ازخدایان دیگری یادنمیکند . بی‌شك درمیان «دیوان» بی‌نامی که گاثاها بلعنت ونفرین ایشان می‌پردازد ـ برخی خدایان وجود داشتند که بعدها وارد جرگـهٔ ارباب زرتشتی شدند . گـذشته از این گاثاها حتی به برخی از پهلوانان اساطیری مورد تکریم هند و ایرانی ـ مثل « ییم » ـ که بعدها زرتشتیان بوی احترام وافر میگذاشتند نیزلعنت میفرستند[۸۱] .

تعلیمات مثبت دینی زرتشت بیشتردرفصل XXX (سی ام) منقول است . وعبارت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است ازاینکه جهان میدان مبارزهٔ دو نیروی متساوی‌الحقوق‌است : یکی نیکی که آفریننده ورهبر آن اهورامزداست (خداوند ـ یا روح « خردمند ») و دیگر بدی که آفریننده و رهبر آن روح خبیث « آنگهرو ـ مئینو» (اندیشه خبیث)میباشد.

روح‌خبیث برخی‌صفات نیمه مجسم‌دارد که با صفات روح نیك مخالفت‌میکنند مثل دروغ (Druj) ، خشم (ائیشم aišma) وغیره . وظیفهٔ آدمی است که به‌روح نیك درمبارزهٔ وی با روح خبیث یاری کند. آدمی اگـرچنین کند از پل چینود بی‌خطر میگذرد و به جهان‌ماوراء حیات میرسد ودربهشت گرودمان می‌آرامد . والا مجازات درانتظار وی است[۸۲]. با اینحال تعلیمات مربوط به پاداش آنجهانی ـ پاداشی کـه در مقابل اعمال آدمیان داده میشود ـ در گاثاها چندان بسط نیافته و مشروح نیست[۸۳]. ازظهور نجات دهنده و یا نجات دهندگانی (سئوشیانت‌ها) در آینده خبر میدهد. ولی‌پرستش آتش‌در گاثاها نقش‌خاصی‌بازی نمیکند.

بظنّ قوی اکثرمواعظ ودعاهای گاثاها بمناسبت معینی‌ایرادشده . ازمواردبالا این نکته نیك آشکاراست[۸۴].

ولی‌با اینکـه زرتشت درمقام دفاع ازمنافع اعضای جماعت سخن می‌گوید نمیتوان‌چنین‌نتیجه گرفت که تعلیمات گاثاها «دین‌بینوایان» یا «دین‌کار» است . و با اینکه بزرگان عشیرتی‌مخالف زرتشت بوده‌اندعده‌ای ازایشان نیزجزوطرفداران‌وی بشمارمیرفتند وازآن میان میتوان خود « کوی ویشتاسپ » را نام برد . چنانکه از لقب وی پیداست شغل « خداوند ایالت » وکاهن را توأماً واجد بوده است[۸۵].

تعالیم زرتشت نیزمانند دیگرمعتقدات متشابه ـ با اینکه تا حدی آرزوهای مردم رامنعکس میکرده (ونیرو وضامن‌موفقیت آن‌هم همین بود) ماهواً ضدپیشرفت بشمارمیرفت. دین‌مزبورفقط مزدیسنائی‌مؤمن‌وزرتشتی‌رابهدین‌میداند . زرتشتیگری کینه ونفرت نسبت باقوام‌غیرآریائی را به پیروان خود تلقین میکند . بیگانگان‌از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نظر گاه این کیش «غیر آریائی»، «دوپاها» «آدمهای حشره صفت» (Xrafstra – martya خرافستر- مرتی- یسنای xxxIv، ۵) نامیده میشوند. کلمات مرسومی که درمورد آدمها بکارمیرود دربارهٔ ایشان استعمال نمیشود. مثلاً آنهامتولد نمیشوند بلکه «میافتند» (اوسپت uspat) ونمی‌میرند بلکه «میتر کند»، راه نمیروند «ومیغلتند» (پت ـpat) یا «می‌شتابند» (دور Dvar)[۸۶] واهورا مزدا از نابود کردن آنان خشنود میشود. این گرایش در گاثاها گر ته ریزی شده است[۸۷]. امّا در خرد اوستا این گرایش بالکل مکشوف گردیده است[۸۸].

امّا علت عقب مانده بودن تعلیمات مزبور بیشتر از آن جهت است کـه بجای مبارزهٔ واقعی بخاطر بهبود وضع مردم، پیروان خود را به عدالت واخلاق تشریفاتی وظاهری دعوت میکند واین‌خود سرانجام باستواری نظامات موجود و کندی فعالیت اجتماعی مردم منجر میگردیده.

با اینحال تعلیمات زرتشت ممکن‌است در آغاز تاحدّی تمایلات عامهٔ مردم را- در آن دورانی که حس ستم کشیدگان جامعه ضعیف بود ... منعکس مینموده است.

آیا ممکن بود در زمان سلطنت هخامنشیان تألیفی چون گاثاها پدید آید؟ گمان نمیرود. اگر کسی داوری خویش را بر آنچه فلان یا بهمان اثر وتألیف از آن یاد نکرده مبتنی سازد مرتکب عمل خطرناکی شده است. ولی با اینحال میتوان گفت که در گاثاها دولت کوی ویشتاسپ دولتی مستقل وآزاد معرفی شده است که باهمسایگان خویش حرب میکرده. در گاثاها از دستگاه دولتی امپراطوری بزرگ خبری نیست واصطلاحات کشور داری وحقوقی آن نیز کاملاً با آنچه درایران باستان مصطلح بوده تفاوت دارد. در ذخیرهٔ لغوی گاثاها نیز کوچکترین اثری از نفوذ زبان ایرانی باستانی وزبانهای آسیای مقدّم مشاهده نمیگردد و درامپراطوری چون کشور هخامنشیان چنین نفوذی حتماً می‌بایست وجود داشته باشد. ولی چنانکه دیدیم (به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صفحهٔ ۷۰ و صفحات بعد از آن رجوع شود) اینکه تاریخ تدوین گاثاها را پس از پایان قرن چهارم قبل ازمیلاد فرض کنیم منتفی است . و باید اذعان کنیم که گاثاها قبل از دوران هخامنشیان پدیدآمده وچنانچه درمادشرقی‌تدوین شده باشد ـ مسلماً قبل ازتأسیس امپراطوری ماد (درقرن هفتم قبل ازمیلاد) بوده است . گفتیم «پدید آمد» ونگفتیم«نوشته شد» ، زیرا که گمان نمیرود در آن زمان برای تحریرچنین متونی خطّی وجود داشته . ولی نباید از اینجهت مشوّش گردیم . گاثاها منظوم بوده ونظم‌آسان بخاطرسپرده میشود. حتّی مدتها بعد از تصنیف گاثاها ، درآن‌زمان که زبان آن برای عامّه بسیار نامفهوم بوده ، مؤمنان و بویژه کاهنان مجبور بودند گاثاهارا ازبر کنند . بدین سبب گمان میرود گاثاهادرآغازازبر کرده میشده‌وبدین طریق‌محفوظ میمانده وبنابراین‌تاریخ تصنیف‌آن‌را بایدپیش از رواج الفبای مربوط دانست . نزدیکترین‌تاریخی که برای‌تصنیف گاثاهامیتوان قائل شد ـ اگراثرمزبور را به‌آسیای میانه منسوب کنیم ـ نیمهٔ اول قرن ششم قبل از میلاد است و اگربه سرزمین ماد مربوطش بدانیم ـ قرن هشتم ویا آغاز قرن هفتم قبل از.میلاد خواهد بود . از دیگر سو اجتماعی که در گاثاها وصف شده ـ اجتماعی است که تا حدّی دستخوش تضادهای حادّ طبقاتی بوده ـ (ازآن نوع‌تضادهائی که برای‌تجزیه وتحلیل مطالب منابع‌آشوری‌درموردماد ـ آغاز قرن هفتم ق. م . ـ بدست می‌آید) . اجتماع در عین‌حال‌آنقدر تکامل‌یافته بوده است که افکار (تاحدی) پیچ درپیچ ومجرّد گاثاها را درك وجذب کند . وچون مادیهای ایران در قرنهای دهم ونهم ق . م . محتملاً در حرکت‌بودند ، وبدین سبب نمیتوانستند بآن‌درجه تکامل‌اجتماعی رسیده باشند،باید اذعان کنیم که تاریخ وپیدایش گاثاها ازپایان‌قرن‌نهم وآغاز قرن هشتم قبل ازمیلاد قدیمتر نبوده است ـ (البته در صورتی که گاثاها را به ماد شرقی منسوب بدانیم) . ولی چنانچه تدوین اثر مزبور رامربوط به‌آسیای میانه سازیم ـ شاید ـ ناچار تاریخ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اخیر را باید اندکی تغییر دهیم . بنابراین گاثاها در ماد شرقی وبین پایان قرن نهم وآغاز قرن هفتم قبل ازمیلاد تدوین شده (واین فرض محتمل‌تراست) ویا درآسیای میانه (درمتصرفات خوارزم وباکتریا ؟) قبل‌ازآغاز قرن ششم بوجودآمده . تاریخی که بنظرما بحقیقت نزدیکتر است ۷۰۰± قبل ازمیلاد میباشد .

راه دیگری نیز برای تعیین تاریخ پیدایش تعلیمات دینی زرتشت وجود دارد وآن تجزیه وتحلیل گاهنامه وسنّت تاریخ گذاری زرتشتی است . چند محقّق دراین جهت مطالعاتی کرده و آثاری تألیف نموده‌اند[۸۹] . یکی از دشواریهائی که در صورت استفاده‌ازسنّت تاریخ گذاری‌زرتشتی‌پدید می‌آید بقرارزیراست: بطوریکه «هنینگ» ثابت کرده است[۹۰] زرتشتیان عهد ساسانی «مبدأ تاریخ جهان» را که باظهورزرتشت آغاز میشده بامبدأ سال شماری سلوکیه (سال ۳۱۲ ق . م .) که ازمنشأآن اطلاعی نداشتند ـ یکی میدانستند ودرعین حال ظهور زرتشت را ۲۵۸ سال پیش از اسکندر مقدونی میشمردند . درنتیجه در تاریخ گذاری دوران نفوذ تمدن وفرهنگ یونان و دوران پارتهاتحریف کلّی‌راه یافت (باین معنی که‌این دو دوره را کوتاه جلوه دادند). خود «هنینگ» نیز تا اندازه‌ای معتقداست که این روایت که زرتشت ۲۵۸ سال قبل از اسکندر میزیسته فی حد ذاته درست است وبدین سبب وی نیزبمتابعت ازمؤلفان قرون وسطی ـ که چون البیرونی از منشأ یونانی شیوهٔ تاریخ گذاری سلوکیه مطلع بودند ـ زمان حیات زرتشت را در پایان قرن هفتم وآغاز قرن ششم قبل از میلاد[۹۱] میداند (هنینگ سه تاریخ محتمل رابرای زمان حیات زرتشت ذکرمیکند ـ۵۵۳ـ ۶۳۰ ، ۵۵۱ـ۶۲۸ و۵۴۱ـ۶۱۸ ق . م . واین‌سه تاریخ برحسب‌آن‌است که سال۲۵۸ قبل از اسکندر مقدونی‌آغاز کدام مرحله از فعالیت زرتشت باشد : نخستین تبلیغ او ، یانخستین موفقیت وی یا زمانی که ویشتاسپ را پیرو اوستا ساخت؟) . بنظرما (به سطور بعد رجوع کنید) گمان میرود که کیاکسار وشایداسلاف اوپیروتعلیمات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زرتشت بودند ـ آنهم بصورتی که حاکی از دوران تکامل قبلی و طویل آن بود . بدین سبب تاریخهائی که هنینگ نقل میکند زیاد نزدیك است . گذشته از این دلیلی در دست نیست که تاریخ زمان حیات زرتشت که علی‌الرسم ذکر میشود (یعنی ۲۵۸ قبل از اسکندر) قابل اعتماد باشد ـ ومحتملاً مانند دیگر تاریخهای متشابه حساب را سر راست کرده کسور راحذف نموده‌اند : ودرنتیجه گویا ویشتاسپ ۲۵۸ سال پیش از اسکندردین زرتشت راقبول کرده . واگرطبق روایات موجودزرتشت در آن زمان چهل ودوساله بوده چنین برمی‌آید که سیصد سال قبل ازاسکندر متولّد شده . این تاریخی است که ازروی قصد باحذف کسور سر راست کرده‌اند .ومحتملاً همین رقم سر راست (۳۰۰) مأخذ دیگر محاسبات گشته . بدیگر سخن انتخاب رقم سیصد سال قبل از اسکندر برای تولد زرتشت نه برای آنست که رقم ۲۵۸ سال ـ فاصلهٔ میان تاریخ قبول دین زرتشت توسط ویشتاسپ واسکندر ـ معلوم بوده‌است بلکه برعکس فاصلهٔ ۲۵۸ سال میان تغییر کیش ویشتاسپ واسکندر از این تصوّر که زرتشت ۳۰۰ سال قبل از اسکندرمتولد شده ـ استنتاج گشته‌است . حسابهای دیگر فقط درصورتی درست است که مأخذ مزبور دقیق باشد ، ولی مسلماً رقم مزبور را عمداً سر راست کرده‌اند و بدین سبب نمیتوانیم بحسابهای دیگر اعتماد کنیم. فقط میتوانیم بگوئیم که زرتشت طبق روایات موجود تقریباً سیصد سال قبل از اسکندر یعنی در نیمهٔ دوم قرن هفتم قبل از میلاد میزیسته است . واگر محل زندگی زرتشت را درآسیای میانه بدانیم این همان تاریخی است که ما از راه دیگر بدست آورده‌ایم .

در هرحال باید مدّت زمان معینی راهم برای رواج واشاعهٔ تعلیمات زرتشت ـ توسط مغان ونفوذ آن در دربار شاهان ماد درنظر گرفت .

درآغازقرن ششم قبل ازمیلاد[۹۲] مغان را می‌بینیم که دردربارشاهان ماد سمت نمایندگی مذهبی را پیدا کرده‌اند.[۹۳]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی آیا میتوان گفت که دین زرتشت بآن‌صورتی که در گاثاها آمده ، ازطرف دولتی چون دولت ماد رسماً شناخته شده باشد ؟ و آیا مغان ـ یاکاهنان رسمی‌پادشاهی ماد ـ مبلّغ چنین تعلیماتی بوده‌اند ؟ جواب این سؤال کاملاً مثبت است . وحتی‌بالاتر ازاین ، چیزی چون دین مزبوربرای آندولت جنبهٔ ضرورت حتمی‌داشته است .

وضع ازبسیاری جهات با پادشاهی‌یهود درقرون‌دهم تا هشتم قبل‌ازمیلادمتشابه بوده : بدین معنی که نظامات جماعتی نابود گشته بود ، بزرگان عشیرتها که بسنن و مذاهب محلی ـ مذاهبی که آلت دست ایشان بوده ـ تکیه داشتند ، اعضای جماعات را فقیروبینوا کردند . این وضع درآنجا (درسرزمین یهود) موجب شد کـه نهضت « پیامبران » علیه بزرگان عشیرتها و مذاهب محلی سازگردد و دین واحد که بر پرستش یهوه مبتنی بوده با آنها بمعارضه برخیزد . ازدیگر سو قدرت و حکومت پادشاهئی که برمحافل وسیع برده داران عادی وتولید کنندگان آزاد نعمتهای‌مادی متکی‌بوده‌بزرگان عشیرتی یاد شده را که دارای تمایلات تجزیه طلبی بودند دشمن خود میدانسته .

بدین سبب شاهانی که مستقیماً دست نشاندهٔ بزرگان کلان عشیرتی نبودند با نهضت پیامبران ائتلاف کردند . این ائتلاف مذاهب محلی و پرستشگاههای آنرا نابود کرد و دین واحد یهوه پرستی‌را درقلمرو دولت مزبور مستقر و رایج ساخت و کاهنان اورشلیم را که سازمانی‌صنفی‌بنام « قبیلهٔ » لاویان‌ترتیب داده بودند (اصلاحات یوشع در۶۲۲ ق.م. که پس‌ازبازگشت یهودیان ازاسارت بابل، درزمان هخامنشیان ـ تکمیل گشت) بالانحصار خادم آن آئین ساخت . راست است که درجهٔ تکامل روابط تولیدی درفلسطین . نسبةً از ماد آن دوران بالاتربود ، زیرا با اینکه قبایل یهود و اسرائیل فقط اندکی‌زودتر ازقبایل ایرانی‌ماد درسرزمین متمکّن شده اسکان یافته بودند (در ربع آخرهزارهٔ دوم قبل ازمیلاد) ولی‌قبل ازظهورایشان درآن سرزمین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مردم بومی آنجا دارای جامعه‌ای طبقاتی بودند ـ وحال آنکه چنین وضعی درماد وجود نداشته . ولی ازدیگرسوچون آشورسراسر آسیای مقدم را متحد کرد این خود نه‌تنها سطح تکامل سرزمینهای مسخر آشور بلکه کشورهای مجاور آن را نیز یکنواخت ساخت وموجب تشدید تمام تضادها شد . بدین‌سبب در فلق جامعهٔ طبقاتی ـ یعنی در قرنهای هشتم وهفتم قبل‌ازمیلاد ، درسرزمین ماد نیزوضعی که همان زمان‌درفلسطین حکمفرما بوده‌پدیدآمد .

مثال دیگرورود تعلیمات مذهبی واخلاقی‌بودائی است ، درزمان شاه‌آشوک[1] (قرن سوم قبل از میلاد) در امپراطوری بزرگ هندی . دین بودا ـ بمثابه کیش واحد و رسمی ـ درنتیجهٔ مبارزه با بزرگان تجزیه طلب محلی کـه باکاهنان قدیمی «بت‌پرست» ، یعنی‌برهمنان ، ائتلاف کرده بودند پابهند نهاد .

این نکته را باید درنظر گیریم که درمرحلهٔ نخستین جامعهٔ طبقاتی ، همیشه بزرگان عشیرتی ـ یعنی‌پیشوایان وکاهنان وغیره ـ که دربطن‌سازمان جماعت‌بدوی نضج گرفته بودند ـ درمحیط طبقهٔ حاکمهٔ جدید مقام رهبری را اشغال میکنند . ولی یك دولت واحد فقط درصورتی‌تأسیس‌میشود که سنن وحکومت متنفذان‌عشیرتی را ـ که درجماعتهای محلی ریشه دوانده وبدین سبب ذیقدرت‌بوده (وبالنتیجه تجزیه خواه هستند) ـ برکنار کند . درجنوب دورود (بین‌النهرین) قرنها طول کشید تا مشکل‌ایجاد یك امپراطوری متمرکزونیرومند حل‌شد وحصول این مقصود به بهای مبارزهٔ سخت با بزرگان عشیرتی‌محلی وخونریزی فراوان تمام شد . درمصربزرگان عشیرتی‌محلی‌را در زمان پادشاهی‌وسطی ـ یعنی‌هزارسال‌بعد ازآغاز جامعهٔ طبقاتی ـ ازمیان برداشتند . درفلسطین این عمل درطی ۳۰۰ ـ ۲۰۰ سال انجام گرفت ولی در آنجا هدف ، متحد ساختن اراضی بالنسبه کم وسعتی‌بود . امّا درسرزمین ماد ـ شرط

AŠok (۱)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لازم حفظ آن امپراطوری بزرگ این بود کـه در کوتاه‌ترین زمان وحدت حاصل گردد . آنچه در دوران « شهر ـ دولتها » ـ ی کوچك ممکن بود ـ « شهر ـ دولت » هائی که دروسط اراضی مسکون توسط مردم وجماعات بدوی محصور بودند ـ (چنانکه درقدیم در دو رود ـ بین‌النهرین ـ ومصر بوده) درقرن هفتم وششم قبل‌ازمیلاد میسّر نبود . در آن زمان دولت می‌بایست یا امپراطوریی بزرگ باشد و یا در مبارزه‌ای نامساوی با حریفان قویتر از خود ازپای درآید . امپراطوری آشور ـ بصورت اتحاد نظامی واداری قبایل واقوام گوناگون ـ بطور قطع ، فقط در قرن نهم ق . م . پس‌از آنکه هزارسال بشکل‌جامعهٔ طبقاتی زیسته بود ـ تأسیس‌یافت . دولت بابل نیزچنین تاریخ کهنی‌داشت . ولی‌ماد ، اگرمیخواست در کنارچنین دولتهائی‌با حقوق مساوی زندگی کند ، می‌بایست درهمان زمان که تازه قدم درراه تکامل‌طبقاتی گذارده بود ، امپراطوریی‌متحد وسلطنتی‌نظامی گردد وسیاست امحای بزرگان محلی‌تجزیه طلب را بسرعت وبا عزمی‌راسخ اعمال نماید .

اجرای این مهم بسیاردشوار ودرصورت فقدان شعارهای مناسب عقیدتی محال بود . ازلحاظ ایجاد قدرت واحد پادشاهی ، تبلیغ بسود خدای یگانـه ونفی خدایان محلی ومبارزه علیه بزرگان ، خلاصه‌آنچه در کاتاها آمده‌بود ، از این نظر بهترین شعارهای عقیدتی بشمار میرفت . وبی‌شك در دربار شاهان ماد مغان مبلّغ اینگونه معتقدات ویا ـ بهتر بگوئیم ـ همین معتقدات‌بودند . اگر تعلیمات کاتاها منافع عامهٔ افرادآزاد جماعتها را منعکس‌میکرده ، باید در نظر داشت که وضع گروه اجتماعی مزبورچنان‌بود که حکومت‌پادشاهی‌میتوانست‌باآن‌کاملاً ائتلاف کند : نبایدازخاطر دور داشت که افرادآزاد جماعتهای‌سازمان برده داری‌آنروزی‌با روستائیان استثمار شدهٔ دوران فئودالیته فرق بسیار داشتند . و لااقل درآغاز جامعهٔ برده داری باتفاق برده داران یك قشر یاصنف‌آزادگان را تشکیل میدادند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باری بدینقرار میتوان گفت که «مغان» یا ـ دقیقتر بگوئیم ـ کاهنان (آثرون âθravan) قبیلهٔ مغان تعلیمات گاثاها را به دربار ماد آوردند و دربار مزبور آن کیش را رسمیت داد.

ولی این کیش با آن تعلیماتی که در گاثاها میخوانیم فرق داشت. امّا اینکه تکامل و تغییر تعلیمات مزبور بچه طریقی صورت گرفت ـ از دعاهای منثور «یسنای هفت فصل» (هپتنگ هتی) که اندکی بعد از گاثاها ولی بهمان لهجه مدوّن گشته پیداست. تغییرات بیشتری درزمینهٔ رفع تجرّد وابهام ازمندرجات گاثاها وتجسّم مطالب آن (مطابق سطح متوسط فهم مردم آنروز) وهمچنین نزدیك کردن مضامین آن به عقاید ورسوم مذهبی عادی مردم ـ صورت گرفت. تجسّم صفات خداوند که در گاثاها جز اشاره‌ای بدان نشده بود (مثلاً درفصل xxx یا «گات آهونوتی») دراینجا تقریباً بحدّ کمال رسید. عدالت (ارت arta) وپندار نیك و حکومت خوب و پرهیزگاری مقدس وتندرستی وجاودانی دراینجا بصورت خدایان و یافرشتگانی که بنام مشترك «مقدسان جاودان» (امرت سپنت amərta spəntâ) خوانده میشوند ـ ظاهر میگردند. گذشته ازاین، پرستش عناصر سرکش طبیعت که بانسان نیکی میکنند یعنی خاك وآب وآتش اهمیت خاصی پیدا کرد. حتی برای موجودات باستانی و اساطیری از قبیل خرِ مقدّسی که درمیان دریاچهٔ وُروکرت ایستاده است قربانی نثارمیکردند. ارواح عادلان نیکوکار ـ فرورتی Fravarti ـ (که معتقد بودند در زندگی و اعمال زندگان تأثیر نیکی دارند) مورد پرستش قرار میگرفت[۹۴]. وسرانجام تعلیمات دینی مزبور در اینجا بنام خاصی که آنرا از دیگر کیشها مشخّص مینمود خوانده میشد: «دین پرستندگان مزدا» (دینا مزدیسنیش Dainâ mazda yasniš)[۹۵].

پرستش خدایان دیگر ـ بجز اهورا مزدا و «مقدّسان جاویدان» یا امرت ـ سپنت های وی ـ و بخصوص پرستش میترا و اناهیتا از ویژگیهای ادوار بعدی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زرتشتیگری میباشد ودراینجا هنوز معمول نبوده .

بنا بگفتهٔ هرودوت ـ مغان در زمان وی (ومحتملاً اندکی قبل ازوی نیز) در طریق تکامل تعلیمات «مزدیسنی» پیشرفت بیشتری کرده بودند .

هرودوت (I ، ۱۳۱) دربارهٔ پارسیان که از لحاظ دین تحت رهبری مغان قرار داشتند چنین میگوید : «برپاداشتن بتان وبنای معابد و قربانگاهها نزدایشان مجاز نیست .... بنظر من ایشان خدایان رادرمخیلهٔ خویش شبیه به آدمیان مصوّر نمیسازند ـ برخلاف یونانیان . رسم ایشان این است کـه بر کوههای شامخ قربانی نثار زئوس (یعنی خدای خدایان ـ مؤلّف) کنند واین راهم بگویم که ایشان تمام رواق آسمان را زئوس میخوانند . ودر پیشگاه خورشید و ماه وخاك و آتش و آب وباد نیز قربانی میکنند . وهمیشه ازروزگار کهن قربانی نثاراین خدایان میکرده‌اند .»[۹۶] هرودوت سپس مراسم قربانی‌را که حتماً می‌بایست باشرکت مغان صورت گیرد شرح میدهد (در این باره باری دیگر سخن خواهیم گفت) . اندکی بعد هرودوت چنین میگوید (I ، ۱۴۰): «جزئیات زیررامحرمانه میگویند وآشکارا ازآن سخنی بزبان نمی‌آورند: نعش پارسی مرده را دفن نمیکنند مگر وقتیکه پرنده یا سگ آنرا پاره کرده باشد. اما دراینکه مغان چنین میکنند من اطمینان دارم زیرا که آشکارا باین عمل مبادرت مینمایند . (علی‌الرسم) پارسیان نعش را باموم میپوشانند[۹۷] وبعد بخاك می‌سپارند . مغان .... بدست خود همهٔ حیوانات را ، باستثنای سگ و آدمی ، میکشند و کشتن تعداد کثیری مورچگان و ماران ودیگر خزندگان و پرندگان رانواب میدانند .» هرودوت میگوید که پارسیان ارواح نیاکان خویش راهم محترم میداشته‌اند : آنچه وی بنام «خدایان شاهی» (III ، ۶۷) میخواند ، مسلماً همان فرورتی‌ها ـ یند که در «یسنای هفت فصل» آمده .

شرحی کـه از هرودوت نقل کردیم از بسیاری جهات ـ چنانچه از برخی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بی‌دقتیها صرف نظر کنیم ـ با مطالب «یسنای هفت فصل» مطابق‌است و بعضی‌جاهای آن به بخشهای متأخرتر اوستا نزدیك میباشد. خبری کـه در اثر هرودوت آمده قدیمیترین‌مأخذ و گواهیست که در بارهٔ‌آن رسم عجیب دردست داریم و برای‌مطالعه در دوران بعدی زرتشتیگری‌بسیار مهم است ـ باین‌معنی که جنازه‌ها رامیگذاردند تاپرندگان وسگان‌بخورند وفقط‌استخوانها رابخاك میسپردند. ظهور این رسم‌نتیجهٔ منطقی احترام به عناصر است ـ عناصری که نباید بهیچ چیز[۹۸] و بخصوص جنازه ملوّث شوند. معهذا، اگر در زمان تدوین کتاب «ویدودات» اوستا[۹۹] بخاك سپردن نعش و یا سوزاندن آن جنایت بزرگی شمرده میشده ـ در زمان هخامنشیان رسم زرتشتیان هنوز زیاد متداول نبوده وفقط مغان وبعضی‌ازپارسیان و آنهم پنهانی ازآن متابعت میکردند. ودیگر مردم به پوشاندن نعش باموم اکتفا مینمودند تا ازتماس مستقیم‌آن باخاك اجتناب شود ویا ـ چنانکه مدارك باستانشناسی‌نشان میدهند ـ در تابوتهای فلزی گذاشته بخاك میسپردند[۱۰۰].

کشتن‌حیوانات موذی (خرافسترا Xrafstra) ـ طبق مندرجات خرد اوستا ـ بمنزلهٔ شرکت در مبارزه بابدی و شرارت بوده وجزو وظایف شخص مؤمن محسوب میشده[۱۰۱]. اینهم‌نتیجهٔ تکامل و گسترش‌اندیشهٔ‌ثنویت‌است که در گاثاها مندرج‌بوده.

درشرح هرودوت مطالب تازهٔ دیگری نیز وجود دارد کـه در «یسنای هفت فصل» دیده نمیشود. مثلاً احترام به خورشید وماه وبادها (یا بهتر بگوئیم «هوا» vayu یا «ویو») که دریسنای هفت فصل نیامده ولی درخرد اوستا مشاهده میگردد. راست است که در یسنای هفت فصل نیز مستقیماً ازاحترام به خورشید خبری نیست (بلکه‌خدائی که درآغاز منسوب‌به خورشید بوده ـ یعنی میترا ـ مورداحترام قرار میگیرد) ولی‌میگوید که خورشید ـ چشم اهورامزدا است (واین خود مؤیّد قول هرودوت است که خدای خدایان را با رواق آسمان یکی دانسته). گذشته از این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خورشید وماه (میان ماه ودامهای شاخدار رابطهٔ خاصی قائل‌بودند و بدین سبب ماه را گائوچیثرا gaučiθra یعنی « مثال گاو » میخواندند) را از هواداران نیرومند اهورامزدا که در مبارزه بانیروهای بدی ویرا یاری میکنند ، میشمردند . پرستش باد یاهوا (ویو vayu) درخرد اوستا مقام مهمی دارد .

بنابراین‌خصوصیات تازه که هرودوت درشرح رسوم مغان وپارسیان تابع‌ایشان ذکر کرده ـ بعضاً ثمرهٔ بسط مطالب گاثاها و« یسنای هفت فصل» است وبخشی‌نیز با مآخذ مزبور هیچ ارتباطی ندارد . ولی مطالب اخیرنیز با افکار « یسنای هفت فصل » معارض نیست : خورشید وماه وباد فقط تجسم‌بیشترنیروهای سر کشی‌می‌باشند که در یسنای مزبورنیز تبلیغ شده . دیدیم که حتی‌احترام به خرمقدس‌را هم در زمان‌تدوین « یسنای هفت فصل » مخالف با تعلیمات زرتشت نمی‌شمردند . بدین سبب‌نمیتوانیم ، مانند برخی‌محققان ، تغییرمعتقدات را در بخشهای متأخراوستا نتیجهٔ جعل‌تعلیمات زرتشت بدست مغان « محیل وموذی » بدانیم . فقط باید گفت که معتقدات ومذاهب دیرین در دین رسمی بتدریج نفوذ کردند وبس . یعنی معتقدات و مذاهب مزبور ، تا حدی کـه بنحوی با اندیشهٔ مبارزهٔ نیك و بد سازش پذیر بودند ، وارد دین‌رسمی گردیدند .

همین توجیه در مورد مراسمی کـه هرودوت بمذهب مغان نسبت میدهد نیز معتبراست (به سطورقبل مراجعه شود) . بگفتهٔ اوپارسیان درحضورمغ ، قربانی‌نثار میکردند ووی در جریان‌کار سرود های مقدسی در منشأ خدایان میخواند[۱۰۲] . دام قربانی‌میکردند . (هرودوت ، I ، ۱۳۲)

گذشته از این هرودوت درموارد دیگری نیزاز قربانی‌دامها سخن میگوید ؛ خشایارشا « برای آتنه[۱] تروآ هزار گاونرقربانی کرد » (VII ، ۴۳) ومغان اسبان

(۱) Athene

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفیدبرای رود«استریمون»[۱] درفراکیه‌قربانی کردند (VII ،۱۱۳) . تصویرمغی که بزغاله‌ای را برای قربانی میبرد درمیان نقوش برجستهٔ استخر دیده میشود (تصویر شمارهٔ ۶۹ تصویر۶۷ را هم بنگرید)[۱۰۳] .

۶۹- مغ ، بزغاله‌ای را برای قربانی میبرد . از نقش برجسته از استخر، قرن۵ ق. م.

موارد قربانی کردن آدمی‌نیزدیده شده (این‌قربانی‌رابرای‌خدایان زیر زمین-یعنی‌از نظر گاه زرتشتیگری «دیوان» نثارمیکردند) هرودوت بدون اینکه مسئولیت صحت خبر منقول‌را بعهده گیرد چنین مینویسد: «شنیدم کـه آمستریدا[۲] زن خشایارشا بشکرانهٔ رسیدن بسن کهولت امر کرد دو هفت نفر از جوانان بزرگزادهٔ پارسی را بافتخارخدائی که در زیـر زمین مسکن دارد در گـور کنند . » بهرتقدیربگفتهٔ هرودوت پارسیان در فراکیه برسم قربانی۹ پسر و۹ دخترجوان را زنده بگور کردند (VII ، ۱۱۴) . هـرودوت مغان را به قربانی کردن آدمی متهم نمیکند وفقط پارسیان را مقصرمیداند . دیدیم که پارسیان زمان هخامنشیان هنوز کاملاً تابع تعلیمات‌آئین مزدیسنا نبودند وبعدها شواهد دیگری در این‌باره خواهیم آورد .

قربانی کردن دامها ازخصوصیات‌آئین زرتشتی‌زمانهای متأخراست . بااینکه کشتاردسته جمعی‌دامها در گاثاها تخطئه شده ولی‌تعلیمات مزبور قربانی‌دام را بطور کلّی‌ردنمیکند ، مثلاً دامهائی که زرتشت درفصلXLIVیسنامطالبه میکند ، محتملاً

(۱) Strimon (۲) Amestrida

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای قربانی بوده است . دربخشهای تازه‌تر اوستا غالباً ازقربانی دامها یاد شده است وازآنجمله ازقربانی ۱۰۰ اسب و۱۰۰۰ گاونر و۱۰۰۰۰۰ گوسفند سخن‌رفته (مثلاً: یشت ۷، ۲۱) . اینهم ـ برخلاف گفتهٔ هرتل و دیگران ـ کارمغان « بداندیش » که بعقیدهٔ ایشان : تعلیمات « اخلاقی »بدوی راتغییرداده مجعولاتی بجای آن گذاشتند ، نبوده بلکه گذشتی‌بوده دربرابرمراسم ومفاهیم متداول‌درجامعه .

متأسفانه متون اصلی‌شرقی‌عهدهخامنشیان دربارهٔ دین‌ایران‌آن‌زمان‌اطلاعات مثبت ناچیزی دردسترس‌ما میگذارند . اینکه اصطلاحات دینی واخلاقی کتیبه‌های هخامنشی‌تا چه‌حدّ منسوب به کیش زرتشتی و یا نزدیك بآن میباشد موضوعی است قابل بحث . ولی یك‌نکته مسلم‌است که در کتیبه‌های مزبور اهورامزدا خدای‌بزرگ است ودر کنارنام اوازدیگرخدایان نیزیاد شده است (داریوش اول بطور کلّی‌وبدون ذکرنام،و اردشیردوم باذکرنامهای میترا و آناهیتا) واین‌نیزمحقق‌است که خشایارشا پرستش« دیوان » را تخطئه کرده وبه اهورامزدا و«ارتای‌مقدس» هردواحترام گذارده است . (آرتا=« عدالت » ـ عنصر« آرتا » دربسیاری ازاسامی‌خاص‌نیزوجود دارد) وضمناً اورابصفت برزمنیه Brazmaniya متصف کرده‌اند . این‌کلمه رابه دسته‌شاخه‌هائی که دراوستا مذکوراست ـ برسمه Barəsma ـ مربوط میسازند (؟) .کامرون[۱۰۴] ناشر متون اقتصادی عیلامی استخر ـ (که بقدر کفاف روشن نیستند) معتقد است که بشهادت متون (مبهم) مذکور، مغان درپارس(پرسید) مراسم نثار مشروب مقدس را بافتخارخدایان مجری میساختند (هرودوت نیزدراین‌باره خبرمیدهد . VII ،۴۳) و این مراسم زئوثر Zaυθra نام داشت و نوشابهٔ مقدس هئوم Hauma راکه میان ایرانیان و هندیان مشترك است (هندیان « سوم »ـ یش Soma مینامند) و در خرد اوستا بسیار باحترام ازآن یاد شده ، در این مراسم بکارمیبردند . این خود یکی از خصوصیاتی است که ازمعتقدات ومراسم عامهٔ خلق وارد کیش‌زرتشت شده[۱۰۵] .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با اعتمادکامل میتوان گفت که : پارسیان زمان هخامنشیان در تحت‌تأثیر شدید تعلیمات مغان قرارداشتند ولی‌هنوزچنانکه بایدوشاید بکیش‌مزبورنگرویده بودند. وتعلیمات مغان درآن زمان بینابین مندرجات گاثاها ـ وبخصوص« یسنای‌هفت‌فصل» وتعلیمات خرد اوستا بوده .

با همهٔ این احوال ، گرچه احتمال وجود تاریخی زرتشت[۱۰۶] را می‌پذیریم ولی نمیتوانیم تعلیمات مغان را کـه در عهد دیوکیان ماد و یا ایران زمان هخامنشیان رواج داشته‌زرتشتیگری‌بخوانیم . زیرا که ما ازکلمهٔ زرتشتیگری‌دینی‌واجد شرایع، دینی« تبلیغاتی» که بمدد قوانین مکتوب در کتب مقدس تثبیت وتسجیل‌شده ومفهوم بد دینی‌و کفردر آن تعریف گشته والخ ، خلاصه دین ایران عهد ساسانیان را درك میکنیم . نهضتها وتعالیم دینی‌قدیمی‌تررا با اینکه پایهٔ زرتشتیگری ساسانی‌بوده وبا نام زرتشت وفلان یا بهمان اثر(مانند گاثاها) که جزوشرایع زرتشتی‌شدند ، مربوط بوده‌اند . . . با اینحال‌نباید زرتشتیگری نامید ونمی‌نامیم . هم‌چنان فقط اززمانیکه شرایع وتعالیم دین‌یهود در پایان قرن ششم قبل از میلاد مدوّن گشت میتوان کیش مزبوررا بدین نام خواند . ظهوریزقیل وپیروان وی خط فاصل‌نمایانی‌است که یهود را ازغیریهود جدا میکند . وحتی‌میتوان گفت که آن خط فاصل مدتها بعد ازظهور وی ـ یعنی‌هنگامی که تعالیم اوبموقع اجرا گذاشته شد قرار گرفته است . قبل از آن‌تاریخ با اینکه ـ مثلاً ـ درتعالیم پیامبران قرنهای هشتم وهفتم ق . م . بسیاری ازمعتقدات وبخصوص‌مراسم مذهبی‌دینی‌یهود (معتقدات ومراسمی که بعدها رسمیت یافت) دیده میشود با اینحال‌نمیتوان‌آنرا کیش یهود خواند . درهندوستان نیز تعالیم دینی‌دوران « ودا » را کیش‌هندوان‌نمی‌توان نامید ، با اینکه تعالیم‌مزبوراساس کیش هندوان را دردورهٔ فئودالیته تشکیل‌میداده .

تعالیم مغان ازقرن هشتم تا قرن‌ششم قبل‌ازمیلاد یك جریان معین دینی بوده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی با اینحال مرز مشخصی میان مؤمن وغیرمؤمن یا متدینان به‌ادیان دیگروجود نداشته . بهترین دلیل این مدعی‌این است که پارسیان با اینکه رهبری دینی مغان را قبول داشتند (رسم پارسیان نیست که بدون حضور مغ قربانی کنند) ـ چنانکه پیشتردیدیم ـ درموارد بسیارنیزبه تعلیمات ومراسم مغان بی‌اعتنا بودند .

«دین‌مزدیسنیش»یا «دین‌مزدیسنا » که مسلماً درعهد هخامنشیان به‌کاپادوکیه برده شد (که خود این بهترین گواه انتشار تعالیم زرتشت دردوران‌ایشان است) در آنجا هم ازصورت تجرید درآمده تجسم یـافت و مورد تعظیم وتکریم قرار گرفت (درست همچنـانکه در خرد اوستا آمده) و طبق کتیبهٔ آرا ـ بیسّون کـه توسط یا . ای . اسمیرنوف کشف شده ـ با « بل» خدای بابل . . . . رسماً مزدوج شد![۱۰۷]

یکی‌ازدانشمندان علم‌الاجتماع چنین مینویسد : « دینهای قدیمی‌قبیله‌ای و ملی[۱۰۸] که بطورطبیعی‌پدیدآمده بودند جنبهٔ‌تبلیغی‌نداشتند وبمحض‌اینکه استقلال قبایل واقوامی ـ که منتسب بدانها بودند نابود میگشت آن دینها هم بکلّی نیروی مقاومت خویش را ازدست میدادند »[۱۰۹] . درجای دیگرمینویسد : « همهٔ ادیان عهد باستان بدوی وقبیله‌ای بودند وبعدها ادیان ملی‌ازشرایط اجتماعی‌وسیاسی هرملتی پدیدآمدند وبا آن ملت جوش‌خوردند . وهمینکه‌آن پایه ویران میشد یعنی‌اشکال اجتماعی‌موروثی وسازمان سیاسی کهن واستقلال ملی‌نابود میگردید ـ بدیهی است دینی کـه بآن اساس بستگی داشته نیز معدوم میگردید . خـدایان ملی یك ملت میتوانستند وجود ملی دیگراقوام را در ردیف خویش تحمل کنند ـ و این در عهد باستان قاعدهٔ عمومی‌بود ـ ولی‌طاقت تحمل‌ایشانرا برفرازخویش نداشتند».[۱۱۰]

تعالیم زرتشت ومغان حد فاصلی‌بود میان « دینهای قدیمی» قبایل واقوام« که بطورطبیعی‌پدیدآمده بودند » وادیان واجد شریعت ازمنهٔ‌بعد . جامعهٔ مادوباکتریا وپارس‌درآن‌زمان تازه درطریق تکامل‌طبقاتی گام نهاده بوده . قبیله‌هاهنوزدر مرحلهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تکوین وتبدیل به اقوام بودند .

بدین سبب دین زرتشت هنوز نمیتوانست آن دینی که علی‌الرسم دردورهٔ بحران جامعهٔ برده داری پدید می‌آید باشد . ولی درعین‌حال دینی که « بطورطبیعی پدید آمده باشد » نبوده ، بلکه تعلیمات مشخصی شمرده می‌شده که آموزگار روحانئی مدون ساخته بوده .

برای رسمیت دادن بچنین دین وتعلیماتی‌میبایست دولت کوششی‌بعمل‌آورد . نظایر گئوماتای مغ وخشایارشا که درعهد هخامنشیان معابد محلی‌خدایان قبیله‌ای (دیوان) را ویران ساختند مسلماً درپادشاهی‌ماد نیز وجود داشتند[۱۱۱] .

با اینحال، بفرض اینکه مغان ازلحاظ نظری مدارا با ادیان و مذاهب دیگر را جایز نمیدانستند و کوششهائی‌برای محدود کردن مذاهب بعمل می‌آمده ، « دین مزدیسنا » درآن زمان عملاً وکاملاً مخالف مدارا با ادیان دیگر نبوده ونمیتوانست باشد . وهنوزتقریباً هیچ نفوذ ورواجی درآنسوی حدود فلات ایران (و ازآنجمله آذربایجان وارمنستان و کاپادوکیه ـ که ازلحاظ سطح ترقی‌با آن تا حدی نزدیك بودند) نداشت وفقط درزمان هخامنشیان درآن نواحی‌رواج یافت . اگر تضییقاتی هم برای مذاهب غیر ـ « مزدیسنا » فراهم میشده درحدود خود کشورو ـ در واقع ـ متوجه حریفان سیاسی‌وعقیدتی‌بوده ـ حریفانی کـه بخاطرتسلّط مبارزه میکردند . بدین‌سبب این تضییقات تعارضی‌با تحمّل‌دیگرمذاهب اقوام تابع ومبادلهٔ افکاروعقاید بین ادیان نداشت (حتی‌ممکن است ازمذاهب اخیرالذکرحمایت نیزمیشده‌است) .

درعین حال‌محتملاً « دیوپرستان » کـه مورد تعقیب و تضییق قرار داشتند در اغلب موارد ، خود نیز (مانند پارسیان) اهورامزدا را نیزبزرگ میداشتند وپرستش میکردند وبرروی هم‌مرزمشخصی‌میان معتقدات قدیم ومرسوم وآنچه طبق مذهب حقّه « مزدیسنا » مجازبود وجود نداشت . اقوام گوناگونی کـه جزو قلمرو پهناور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امپراطوری هخامنشیان بودند آزادانه و بدون هر گونه محدودیتی مراسم مذاهب مختلف خویش را برگزار میکردند. بدین سبب باید با دقت وصحت تعالیم مغان آن زمان ـ تعالیمی را که مسلماً رنگهای مختلف محلی و یا حتی فردی داشته و بشکلهای دوران انتقالی درآمده بوده (و بطور محسوس به ادیان قدیم و طبیعی قبایل ایرانی تبدیل می یافته) ازدین زمان ساسانیان که واجد قوانین مدوّن ومکتوب بوده بیرحمانه میان مؤمنان و غیر مؤمنان فرق میگذاشته، تمیزدهیم. و فقط تعالیم و دین اخیر را می توانیم زرتشتیگری بخوانیم. چنانکه گفتیم دین اولی را نمیتوان چنین نامید ـ ویکی از دلایل ما اینست که ترسیم حد ومرز واقعی و اثبات اینکه تعلیمات زرتشت و مذاهب منشعب از آن کجا پایان می یابد ودین «طبیعی» قبیله‌ای کجا آغاز میگردد امری است بس دشوار.

سبب اینکه عناصر «طبیعی» وقبیله‌ای ادیان پیش اززرتشت بتدریج وبنحوی روزافزون در زرتشتیگری نفوذ کردند همین ابهام بود ـ که خود با سطح تکامل جامعهٔ آن روزهم آهنگی داشت ـ نه اینکه کسی عن قصد درصدد تغییر تعالیم اخلاقی زرتشت برآمده مطالب مجعولی را جایگزین آن کرده باشد.

آنچه گفته شد کاملاً درمورد دین سرزمین ماد نیزصادق است، با این تفاوت که درقرنهای هفتم وششم قبل ازمیلاد تعالیم مغ ـ بظنّ قوی ـ به «یسنای هفت فصل» نزدیکتر از قرنهای ششم تا چهارم بوده واز دیگرسو نفوذ تعالیم مزبور درمیان عامهٔ مردم ـ و عمل طرد معتقدات و مذاهب قدیم ـ هنوز بالنسبه ضعیف وسطحی بوده. بخصوص این نکته در مورد ساکنان آن زمان آذربایجان که سنّتهای کهن غیرایرانی داشتند صادق است. حدس زده میشود که نفوذ تعالیم مزبور، که با وضع اتحادیهٔ قبایل مادمنطبق گشته بوده وبزبان ایرانی (که محتملاً درآن زمان هنوزدرمانا کمتر مفهوم بوده ویاهیچ مفهوم نبوده) بیان میشده ... بدشواری پیشرفت میکرد. معهذا،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بظنّ قوی ، هم در آن‌زمان در این ناحیه حاصلخیزترین زمینهای کشور را بمعابد جدیدالبنای مغان اختصاص دادند[۱۱۲] . بدین منوال تکیه گاهی برای دین وتعالیم نو در این محل ، برای آینده ، ایجاد شد .

چند سخنی نیز دربارهٔ تاریخ اوستا ـ آنگونه که بنظر ما میرسد ـ میگوئیم واین موضوع را بپایان میرسانیم .

پیشرفت تعالیم «مزدیسنا»[۱۱۳] درعهد هخامنشیان در دو جهت صورت گرفت . از یکسو چون این دین میان توده های وسیعتر ساکنان رواج می‌یافت معتقدات و ومذاهب باستانی‌را ـ که غالباً از« گاثاها»هم‌قدیمی‌تر بود ـ درخودمستحیل میساخت . پس از فتح امپراطوری هخامنشیان بدست اسکندر و دخول پیروزمندانهٔ مذاهب یونانی بخاك ایران و پاشیدگی شیرازهٔ سرزمین پیشین هخامنشیان و تقسیم آن بدولتهای کوچك ، جریان مزبور یعنی گرایش عناصر « بت پرست » بسوی تعالیم زرتشت بشدت دوام‌یافت[۱۱۴] . اثری که‌از آن زمان باقی‌مانده همانا سرودهای اساطیری خرد اوستا یا «یشتها» است که غالباً شامل مضامین بسیار کهن میباشد .

از دیگرسو در زمان هخامنشیان تعالیم زرتشت را با افکار فلسفی آمیختند و بخصوص اصل مبارزهٔ خیر وشر ازاین لحاظ دستکاری شد وبصورت تعالیم « زروانی » درآمد . طبق تعالیم اخیر روح نیك یا اهورامزدا (اهرمزد ، اورمزد) وروح خبیث آنگرومئنیو (اهرمن ، اهریمن) ـ پسران دو قلوی[۱۱۵] زمان بیکران یا « زروان اکران» Zrvân akarana میباشند . هردونیروی مساوی‌دارند وهر کدام سه هزارسال درعالم حکومت میکنند[۱۱۶] وسه هزارسال هم‌باید برضد یکدیگرمبارزه کنند . هر آدم راستکاری باید بکوشد تا به نیکی یاری کند ولی برای روح خبیث نیز باید قربانیهائی نثار کند تا اورا بسرعنایت‌آورد[۱۱۷] . بطوریکه «بنونیست»[۱۱۸] ثابت کرده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است پلوتارك بمتابعت از «تئوپومپ»[۱] نویسندهٔ قرن چهارم قبل از میلاد ، بشرح همین تعالیم پرداخته آنرا «تعالیم مغان» میخواند[۱۱۹] .

هنگامیکه درپایان دوران‌پارت و آغاز عهد ساسانیان قوانین اوستا[۱۲۰] وشرایع زرتشتیگری در شرف تکوین بوده تعالیم دینی وفلسفی «زروانی» را بد دینی‌خوانده طرد کردند. زرتشتیگری نورس‌بخدمت دستگاه صنفی که میرفت قوام گیرد گمارده شد . مراسم و تشریفات دینی آن با کمال دقت تنظیم شده ، حتمی‌الاجرا بود و این تشریفات مؤمنان بدین زرتشت ویا «پاکان» را از «ناپاکان»دنیای خارج سخت جدا میساخت . این‌نکته دردستورات کتاب ویدودات («قانون ضدّ دیوان») نیك منعکس شده است . افکار زروانی ـ گری فقط در کیش‌مانی ودیگر تعالیمی که کفر وبددینی نامیده میشدند ، محفوظ مانده بود .

بناچار مفصلاً از تاریخ اوستا وتعالیم آن سخن گفته از مطلب دورافتادیم ولی این گریز ضرورت داشت . زیرا روشن کردن خصوصیات فرهنگ رسمی پادشاهی‌ماد لازم بود ؛ بخصوص که برسر این مسئله بحث است . در خاتمه میتوان استنتاجهای زیر را بعمل‌آورد : تقریباًهمزمان با تأسیس پادشاهی‌ماد ـ وپیدایش‌آن‌امپراطوری بزرگ ـ تعالیم«مزدیسنا» که به گاثاها منجرمیگشت وبه زرتشت نسبتش میدادند ـ درآن سرزمین رواج‌یافت . تعالیم مزبوربزبان‌ایرانی وبوسیلهٔ‌کاهنان ومبلّغانی که از قبیلهٔ ایرانی وشرقی ماد موسوم به مغان بودنداشاعه یافت . مضمون تعلیمات مزبور تقریباً همان است که در یسنای XXX (به صفحهٔ ۴۷۴ وبعد از آن رجوع شود) و «یسنای هفت‌فصل»(به صفحهٔ ۴۸۳ـ۴۸۲رجوع شود)آمده وعامهٔ‌خلق‌رابامواعظی که علیه بزرگان‌وکاهنان محلی‌بوده جلب میکرد (چنانکه دریسنای XLVI آمده) . ولی برخی از قسمتهای آن (مثلاً بزرگداشت میترا) که فقط در اوستای خرد منعکس

(۱) Теopomp

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده (در یشتها و حتّی در ویدودات) در آن عهد وجود داشته است . تعالیم مغان مورد پشتیبانی جدی شاهان ماد قرار گرفته بود و آنان درمبارزهٔ خویش علیه تجزیه طلبی بزرگان محلی از آن استفاده می کردند . تعالیم مزبورمحتملاً حتی تا حدی عنفاً بمردم تحمیل می شده . بهرتقدیر در آغاز قرن ششم قبل ازمیلاد آن تعالیم درسرزمین ماد رسمیت یافته بود . گو اینکه ، البته ، همه پیرو آن نبودند و بسیاری از مراسم و دستورات آن را حتّی پیروان آن نیزمراعات نمی کردند .

بخصوص درقرنهای هفتم وششم قبل ازمیلاد بی شك در سرزمین ماد رسم نبود نعشها را دربرجها قراردهندتا طعمهٔ پرندگان وسگان شوند . مقابر بسیاردرصخره‌ها یافت شده که دربرخی از آنها تصویرمغ دیده می شود وثابت می گردد که شاهان ماد واعیان ومتشخصان برای اجتناب ازملوّث ساختن خاك بانعش وسیلهٔ دیگری یافتند[۱۲۱] . اجرای مراسم تدفین را خود مغان بعهده داشتند واین رسم را باخود ازمیهن خویش ـ ازدامنه‌های دماوند ـ آورده وشایدایشان هم ازکاسپیان ـ همسایگان خویش ـ ویا برخی قبایل آسیای میانه اخذ کرده بودند .

۵ ـ هنرمادی

متأسفانه دربارهٔ ادبیات وعلوم وغیره ماد هیچ اطلاعی دردست نیست . فقط اطلاعات چندی دربارهٔ هنر آن سرزمین داریم و آنهم بیشتر مربوط بدوران متقدم ـ یعنی قبل ازقرن هفتم پیش ازمیلاداست .

اگردقیق شویم ، « مفرغ لرستانی » مربوط به هنرمادی نیست[۱۲۲] وبنا براین جالب ترین آثاری که دردست است وازروی آن می توان دربارهٔ هنر ماد ـ بمعنی اخص ـ داوری کرد آثار مکشوف در تپه گیان و گورستان « B » درتپه سیلك و گنج زیویه می باشد که بیشترهنر ماننائی را معرفی می کنند (این را هم بگوئیم که آثار دیگری نیزازهنرماننائی دردست است . مثلاً ظروف زیبای مفرغی با کنده کاری.[۱۲۳])

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۰ــ ظرف منقوش از تپه سیلك ، آغاز هزارهٔ اول ق . م .

tarikhema.org

این آثار را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد : ویژگی یك دسته ــ که به هنر لرستان بستگی دارد ــ عبارت است از سبك عجیب آن و بخصوص تصویر حیوانات خمیده و درهم آمیخته و غالباً تخیّلی و تلفیق شگرف آنها با تزئینات هندسی . ظرف سفالین منقّش قبر « B » تپه سیلك[۱۲۴] مربوط به این آثار می‌باشد . دستهٔ دوم عبارت است از آثار گنجینهٔ زیویه نزدیك سقّز[۱۲۵] و ظروف مانائی که به هنر آشوری و اورارتوئی بستگی دارند . اینها تا حدّی آثار متأخرتر می‌باشد (قرنهای نهم و هشتم ق. م .) . تزئینات وعلائم دینی (درخت زندگی) ، موضوعها والبسه ونقوش اشخاص همهٔ اینها وجوه مشترك فراوان با هنر آشوری واورارتوئی همان زمان دارند . ولی این مشابهت نباید موجب تعجب گردد . زیرا که آشوریان و اورارتوئیان و محتملاً مانائیان بهنگام جنگ استادان پیشه‌ور را هم با دیگر غنائم تصاحب می کردند . ودرمراکز سیاسی، کارگاههای هنری مختلط مرکب ازافراد اقوام گوناگون ایجاد می گشت و خواهی نخواهی سنن هنری هرسه کشور یکنواخت می گشت . و ضمناً طبقهٔ حاکمهٔ

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۱ـ کوزهٔ مفرغی مانائی «سیتول». قرن هشتم (؟) ق.م.

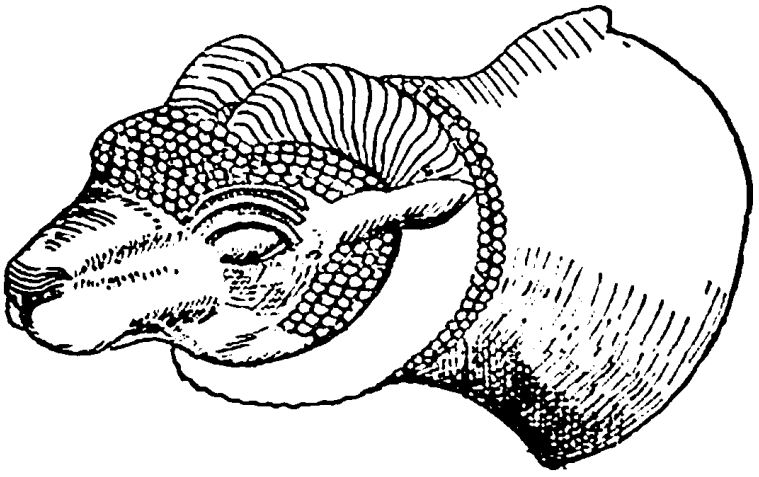

۷۲ـ ساغر شاخ دوتهای طلا (شاخ برای شراب نوشیدن) زیویه (مانا) قرن هشتم (؟) ق . م .

هرسه کشوردر ذوق وسلیقه تابع مقتدرترین دربار آن روز یعنی دربار آشوربوده . ولی‌با اینحال مصنوعات مانائی ازلحاظ تصنّع بیشتر درسبك نمودن اشکال و گرایش خاصی که به تصویر حیوانات دارند و وجود برخی از عناصر سبك دستهٔ اول ـ یعنی باصطلاح « سبك ددی » ـ با دیگرمصنوعات این گروه ، تفاوت دارد .

آ . گودار ناشر کتاب گنجینهٔ زیویه ـ چنانکه پیش گفتیم ـ سرزمین‌ماد را زادگاه « سبك ددی » که ازآغازقرن ششم ق . م . در دشتهای اسکیت رواج داشته، می‌داند . و واقعاً دربرخی‌ازاشیاء زیویه (مثلاً سینه‌بند طلا) اشکالی‌واقعی وتخیّلی ازحیوانات دیده می‌شود که‌کاملاً با اشکال متشابهی که برمصنوعات اسکیتی‌قرن‌ششم ق . م . (مکشوف درپیرامون کوبان و کرانـهٔ شمالی دریای سیاه) ، دیده می‌شود مطابقت دارند . در عین حال تصاویر حیوانات مزبور را با اشکال قدیمی‌تر « مفرغ لرستانی» نیزمی‌توان مقایسه کرد ومشابهتی‌میان آنها یافت . با توجه به ویژگیهای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

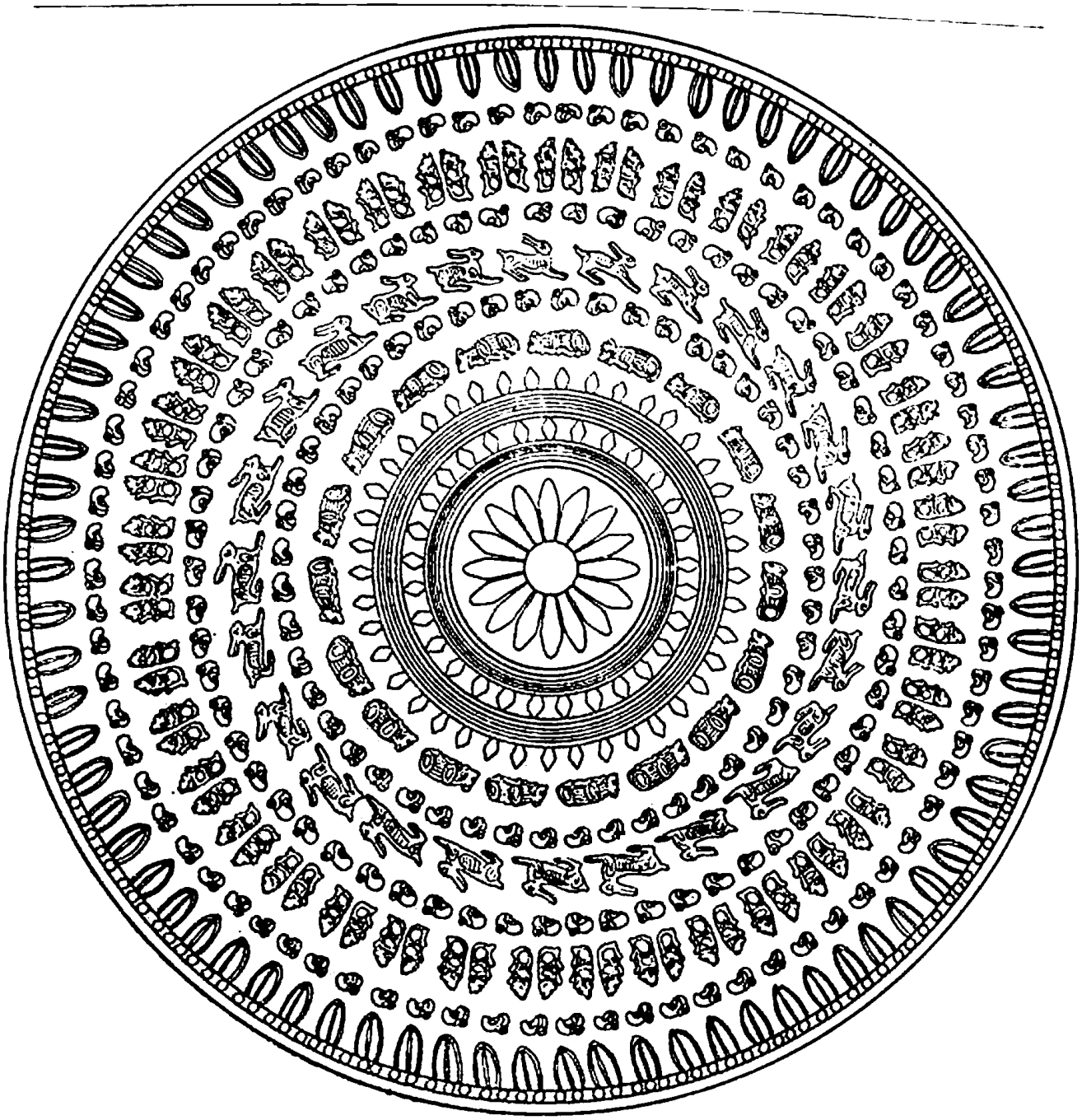

۷۳ــ بشقابی نقره (؟) . زیویه (ماننا) . قرن هشتم (؟) ق . م .

سبکی آشور و اورارتو ــ که در اکثر اشیاء گنجینهٔ زیویه دیده می‌شود ــ نمی‌توان تاریخ آنهارا متأخرتر از اواسط قرن هشتم ق . م . شمرد . بدیگر سخن مصنوعات مزبور پیش‌ازظهور اسکیتها وحتی‌قبل‌ازورود کیمریان در آسیای مقدم ساخته شده بوده ، فقط شمار کمی‌ازاشیاء ، محتملاً ، مربوط به‌آغازقرن هفتم می‌باشد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

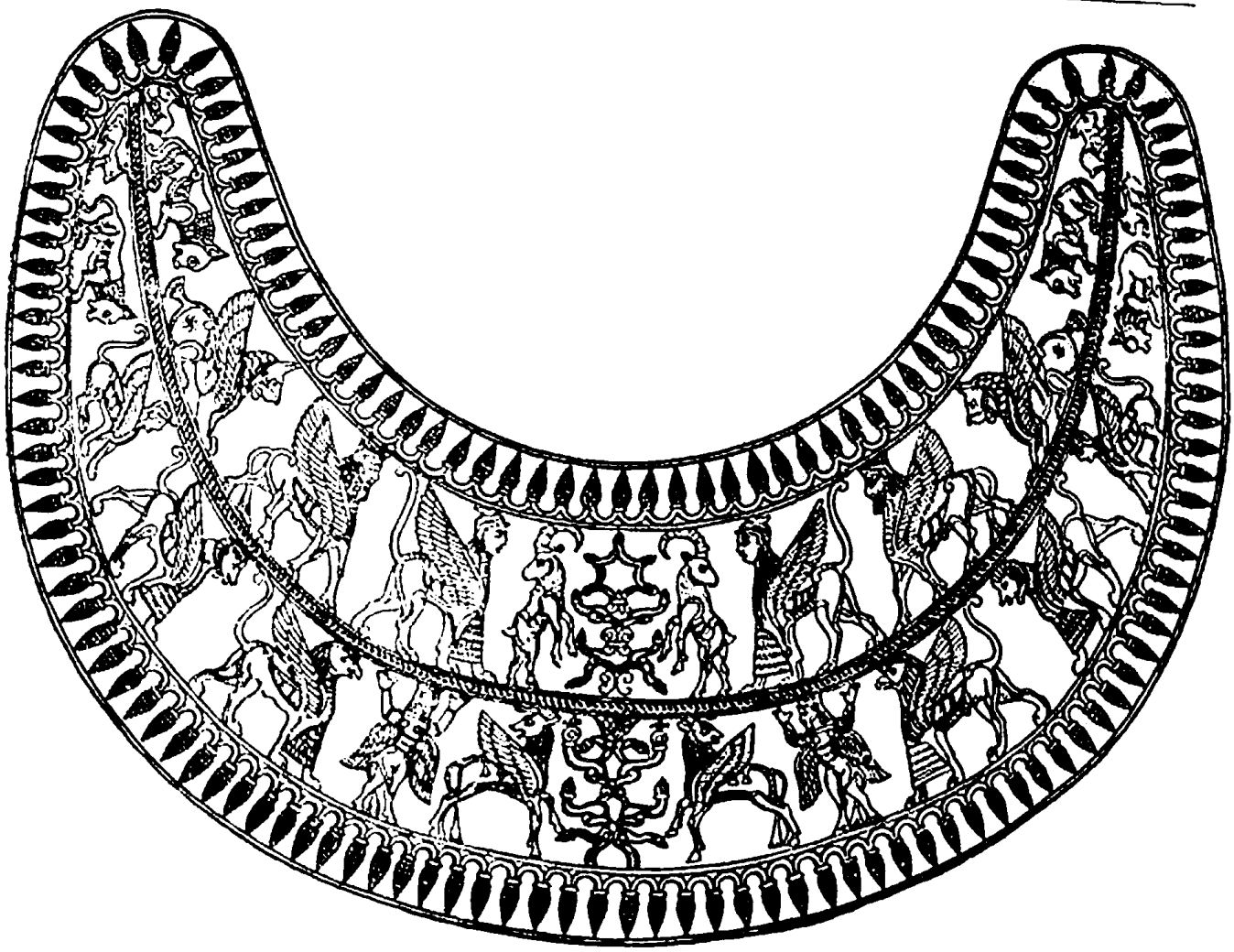

۷۴ــ سینه بند طلا از زیویه . هنر مانائی ـ مادی . قرن هشتم (؟) ق . م .

سلطهٔ عقیدتی مغان درهنرسرزمین ماد چه تأثیری داشته ؟ پاسخ باین پرسش دشوار است . زیرا هیچ شیئی که ازروی اطمینان بتوان تعلّق آن را به قرن هفتم و آغازقرن ششم ق. م . محرزدانست در دست نیست . مقابرصخره‌ها که ظاهراً مربوط بزمان مذکور می‌باشند ، تصویر ناقصی ازهنرو بخصوص معماری آن زمان بدست میدهند . هرتسفلدکاملترین فهرست مقابرمزبور را دراختیارما گذاشته‌است.[۱۲۶] وی گذشته ازمقابرسرزمین پارس (پرسید) شش‌مقبره‌برمیشمارد . بنظرما قدیمترین مقبره همان است که هرتسفلد متأخرترش‌میداند،[۱۲۷] یعنی‌رفی‌برای گذاشتن‌جنازه ، نزدیك سکوند درجنوب کرمانشاه .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بالای رف مزبور یك هیکل بزرك و دو هیکل کوچك آدمی در پیرامون آتشگاهی منقوش است . این اشکال غیر متناسب و ناهنجارند. شیوهٔ کار و طرز نقر نقوش برجسته هنوز با نقوش برجسته لولوبیان و عیلامیان چندان تفاوتی ندارد .

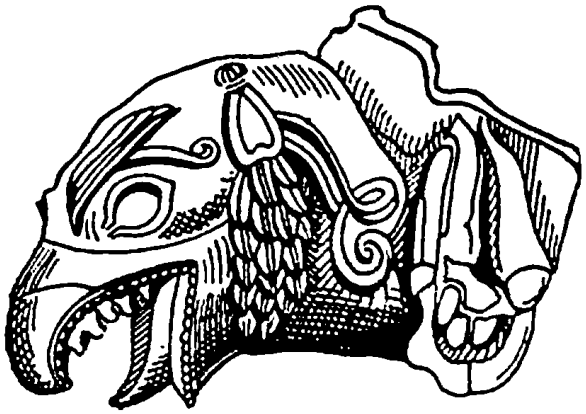

۷۵- زینتی از طلا . گنجینهٔ زیویه . قرن هشتم (؟) ق . م .

دیگر « مقابر صخره‌ای » تقلیدی از خانه‌های مسکونی میباشد . بیشتر این مقابر از یك یا چند اطاق داخلی و جلوخان و رواق ایوان که برستونها استوار است مرکب میباشند. شمالی‌ترین مقبره فخریکا[1] درمانای باستانی و نزدیك میان دوآب است که جلوخان ندارد وسقف سادهٔ سنگی آن را چند ستون نگاه میدارد و ظاهراً محلی بوده است برای گذاشتن جنازه ها . تعیین تاریخ این مقبره دشوار است ولی تشریفات

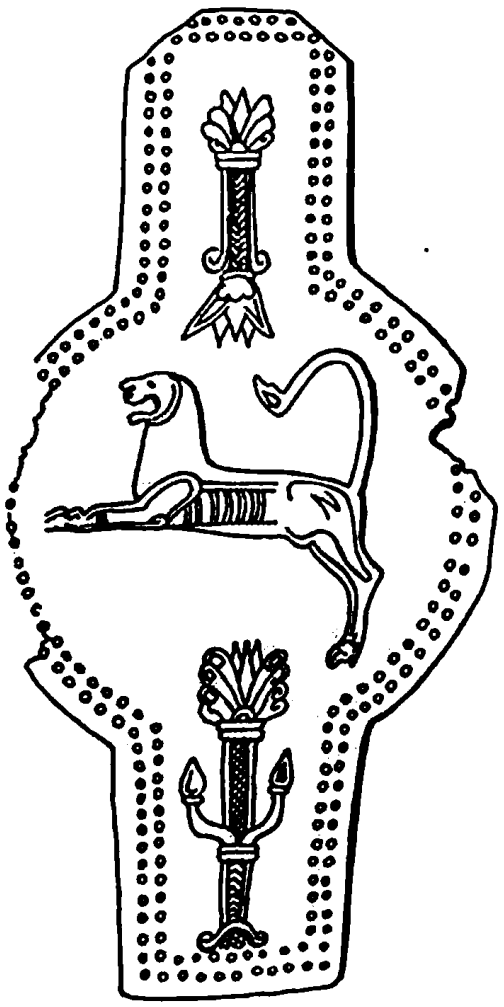

۷۶- زینت نقره‌ای ساز و برگ عرابه .گنجینهٔ زیویه . قرن هشتم (؟) ق . م .

(۱) Faxrika

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تدفین در آن بالکل با مراسمی که پیشتر در ناحیهٔ اطراف دریاچهٔ ارومیه متداول بوده تفاوت دارد (با مراسم تدفین در گی‌تپه مقایسه شود)[۱۲۸] وبالنتیجه نمیتوان تاریخی قدیمتر از قرن هفتم برای آن قائل‌شد .

قبرصخره‌ای‌نزدیك‌صحنه(بین کرمانشاه وهمدان) که‌ازلحاظ ساختمان‌داخلی پیچ در پیچ است ، بظاهر بدان شبیه است . برخلاف قبر نزدیك فخریکا ؛ ایـن قبر تقلیدی است از مسکنی‌چهاردیوار . برفراز در آن صفحهٔ بالدار خورشید منقوش است ، که نشانهٔ خداوند روشنائی‌است ودرشرق باستانی بسیار رایج بوده . پارسیان هیکلی‌انسانی‌را نیز در چنین صفحهٔ مدوری‌نقش‌میکردند که مظهراهورامزدابوده .

محتملاً تازه‌ترین مقابرصخره‌ای دکان داود است درجادهٔ همدان بابل ودو مقبره : موسوم به « قیزقاپان » و کورخ و کیچ[۱] در درهٔ شهرزور کنار دهکدهٔ سورداش نزدیك سلیمانیه . دومقبرهٔاولی‌مسلما متعلق به شاهان است . ولی‌هردو در سرزمین سابق آشورقرار دارند وبالنتیجه نباید قبل‌از سال۶۱۲ ق . م . ساخته شده

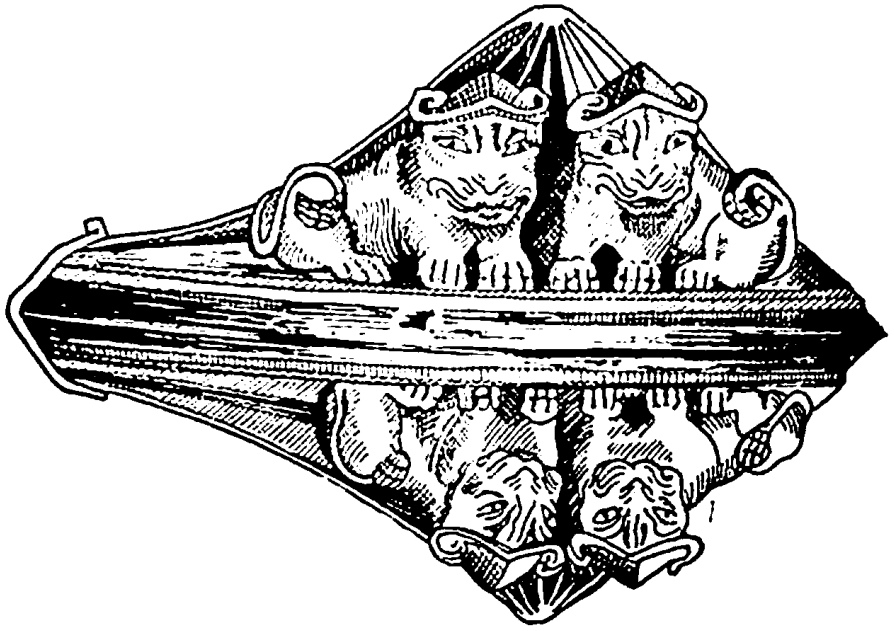

۷۷ـ النگوی طلا ،کار مانّا ـ مادی .گنجینهٔ زیویه . قرن هشتم (؟) ق . م .

(۱) Kurx-o-kiČ

PDF.tarikhema.org

باشند . حدس زده میشود که « قیزقاپان » قبر کیا کسار و«دکان داود» قبر آستیاگ باشد .

« قیزقاپان » مانند مقبرهٔ صحنه ، تقلیدی است ازیك خانه بـا سقف بزرگ پیش آمده . ستونها به جرزهای ستون نما تبدیل یافته وسقف تقلید از پوششی است که ازتنهٔ درختان تعبیه شده باشد . درفاصلهٔ ستونها نقوش برجستهٔ مظاهر خدایان دیده میشود . بدین قرار: صفحهٔ مدوری با هیکلی چهاربال، و صفحهٔ مدور دیگری که هیکل آدمی بر آن منقوش است وهلالی زیر آن دیده میشود وصفحهٔ مدوردیگری که ستاره‌ای بر آن نقش است . مظهر اخیر درشرق باستانی علی الرسم خاص ایشتار (و سیارهٔ زهره) میباشد ولی اینها شاید مظهر آناهیتا باشد . دوتای دیگر بمعنی خورشید وماه ویا ـ بعقیدهٔ هرتسفلد ـ اهورامزدا ومیترا میباشند .

بالای سردر تصویر برجستهٔ صحنه‌ای ازنیایش در مقابل آتشگاه است . کاهن سمت چپ ایستاده ولباس مخصوص مغان را بتن دارد : روی ملبوس معمولی مادشرقی جُبّه مانندی کـه آستینهای خالیش آویزان است پوشیده است . باشلق مـانند ـ « پتی‌دان» برسروپارچه‌یا نواری برصورت دارد . لباس شاه که سمت راست ایستاده ، مانند لباس مغ واضح نیست . اوهم صورت رابسته است . هردو نفر کمان کـه مظهر پیروزی است بدست دارند (؟) .

مقبرهٔ «دکان داود» نیز ساختمان همانندی داشته . در نقش برجستهٔ مدخل مقبره فقط مغ دیده میشود : پیراهن بلند عیلامی که تا قوزك پایش را پوشانده در بر ودسته‌ای از شاخه های مقدس بدست دارد . این تصویر ـ اگر لباس عیلامی را بحساب نیاوریم ـ باتصاویرمغان که برصفحات طلا کنده شده وبشکل مجسمه های کوچك ساخته شده است و در « گنج» آمودریا کشف شده است ـ ومحتملاً مربوط بزمان هخامنشیان میباشد ـ مشابهت کامل دارد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

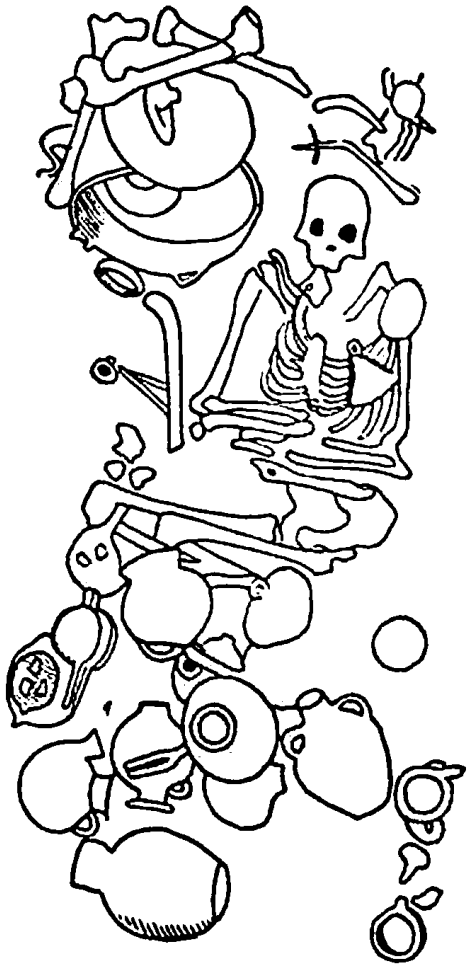

۷۸ـ کوری مربوط به قبل از دوران اوستا از بارتامن (تپه سیلك)

هیاکل آدمیانی که دراین دو نقش برجسته مجسّم گشته‌اند ازلحاظ مهارت در ادای مقصود و توازن وتکنیك با نقوش برجستهٔ مشهور هخامنشی چندان تفاوتی ندارند. محتملاً نقوش هخامنشی را شاگردان استادان مزبور باتفاق دیگر استادانی که شاهان هخامنشی از کشور های مفتوح آورده بودند، آفریده‌اند[۱۲۹].

از لحاظ کومپوزیسیون و طرح ترکیب اجزاء نقوش صخرهٔ بهیستون موضوع تصویر برجستهٔ آنوبانینا پادشاه لولّوبی را که استادان مادی نیك بدان آشنا بودند. تکرار میکند واین تصادف محض نیست. در نقوش برجستهٔ استخر هیکلها تا حدّی کوتاه وستبر است و نظیر این هم در نقوش مادی وجود دارد[۱۳۰].

بر روی هم درهنرتصاویر برجستهٔ مادی که برصخره‌ها منقور است، آشنائی استادان آن‌سرزمین باهنرمتشابه آشور وعیلام نیك مشهود ومحسوس است وشاید هم ازکشورهای اخیرالذکر استادانی را بخاك ماد جلب میکرده‌اند. ولی همچنانکه شیوهٔ معماری مقابر صخره‌ای، نمونه‌ای از خانه های ماد و نواحی پیرامون آن است، هنر برجسته نگاری آن نیز مسلماً از سنن دیرین لولّوبیان و کوتیان ریشه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

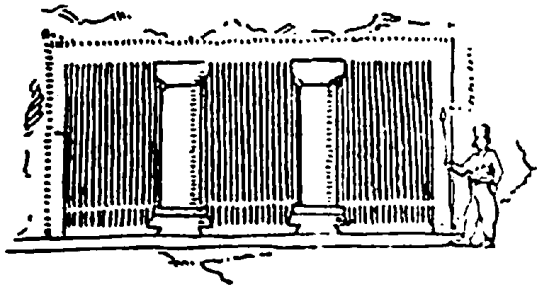

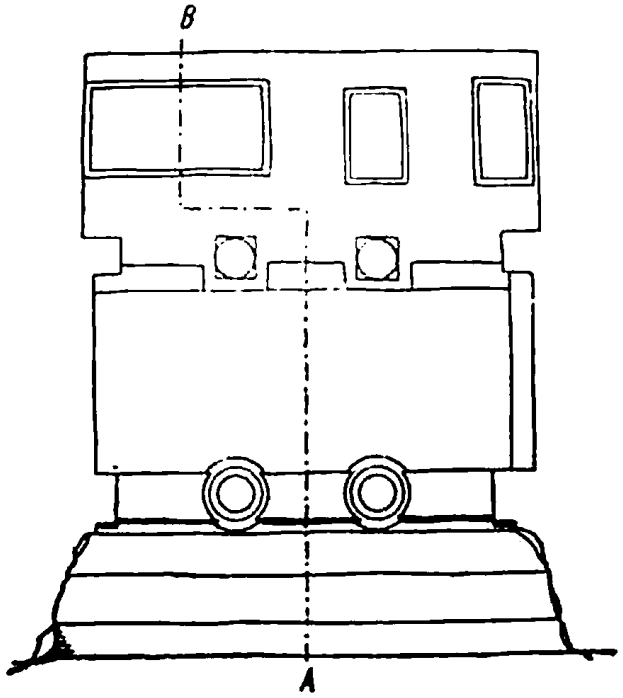

۷۹ ـ مقبره‌ای در صخرهٔ فخریك نزدیك میاندوآب

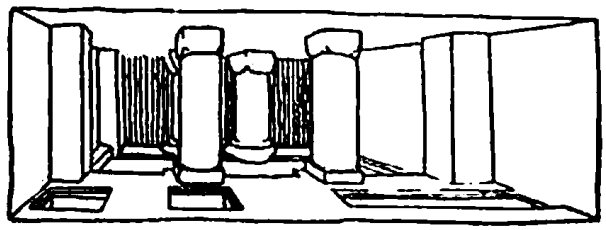

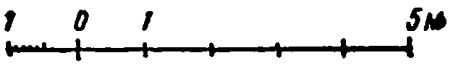

میگیرد[۱۳۱].

ضمناً باید درنظرداشت که نقوش برجستهٔ صخره‌ای همه جا وهمیشه خشن‌تر وبدوی‌تر ازحجاریهائیست که‌کاخها و معبدها را تزئین مینموده و درکارگاهها تهیه میشده است. مسلماً اگر قادر میبودیم که کاخهای اکباتانا را از زیر خاك خارج سازیم،اطلاعات روشن‌تری دربارهٔ هنرشبیه سازی‌سرزمین‌پادشاهی‌ماد بدست‌می‌آمد.

عجالةً ناگزیریم بشرحی کـه در تألیفات نویسندگان یونانی موجود است اکتفا نمائیم. و اطلاعات ایشان از این رهگذر ناچیز است. هرودوت (۱، ۹۸) میگوید که دژمرکزی اکباتانا با هفت دیوار متحدالمرکز محاط بوده که هریك

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

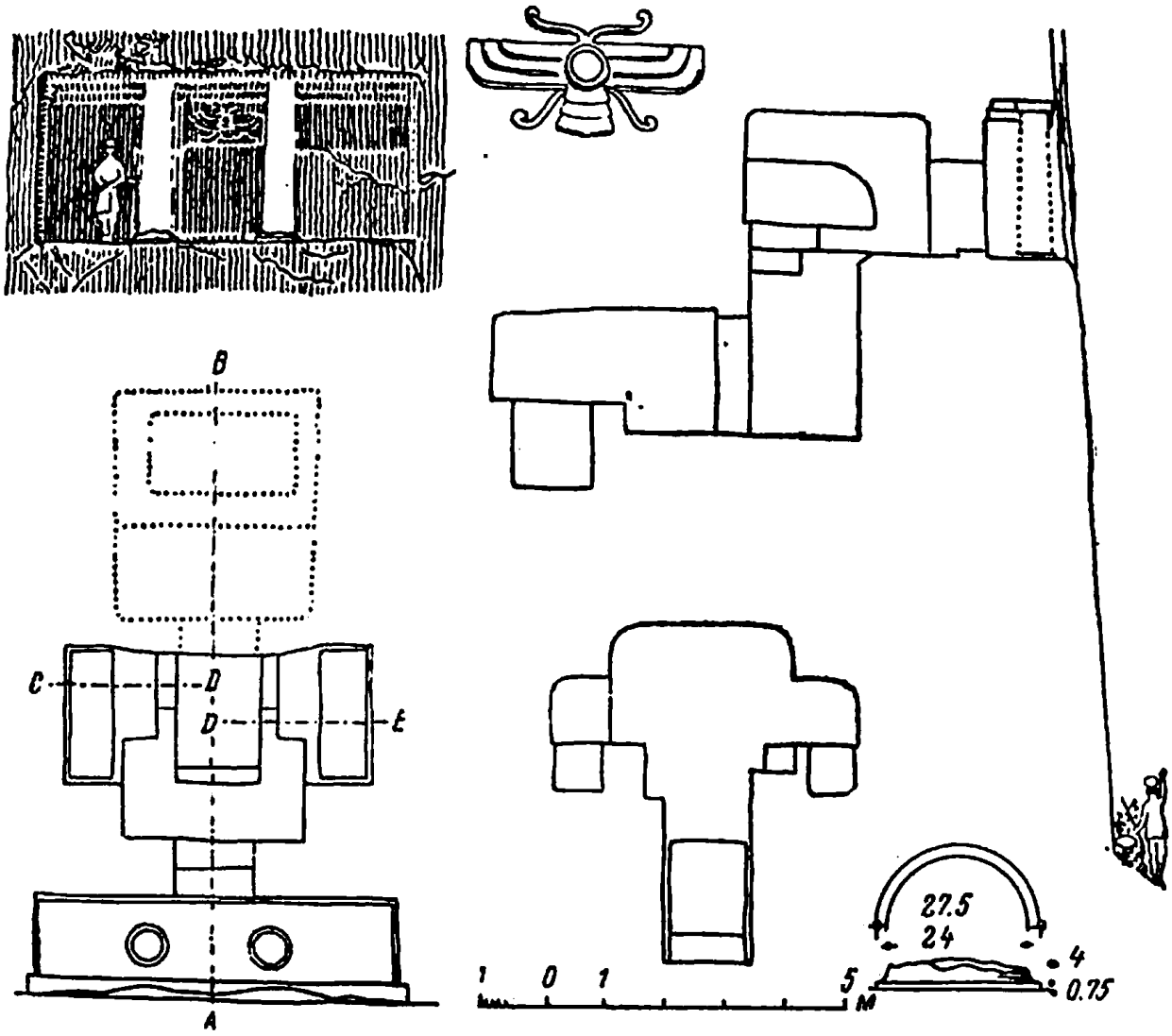

۸۰ـ مقبره‌ای در سخره نزدیك صحنه

بلندتر از قبلی و برنگهای مختلف ملوّن بوده (سفید و سیاه و سرخ و آبی وزرد و قهوه‌ای و کنگره‌ها نقره فام وزرفام بودند) . ساکنان شهر خارج از این حصارها منزل داشتند . برخی از محقّقان اظهار عقیده کرده‌اند کـه ناقل و مخبری افسانهٔ ساختمان شهری قدیم را که دراساطیرایرانی شایع‌است ، برای هرودوت نقل کرده ووی خودآن افسانه را مربوط بشهر اکباتانا پنداشته و نقل کرده است[۱۳۲] . ولی نقوش‌آشوری نشان میدهند که دژهائی محاط به دیوارهای متحدالمرکز در خاك ماد وجود داشته (به تصویر شمارهٔ ۴۸ رجوع شود) وبتقریب همان تناوب رنگها-

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

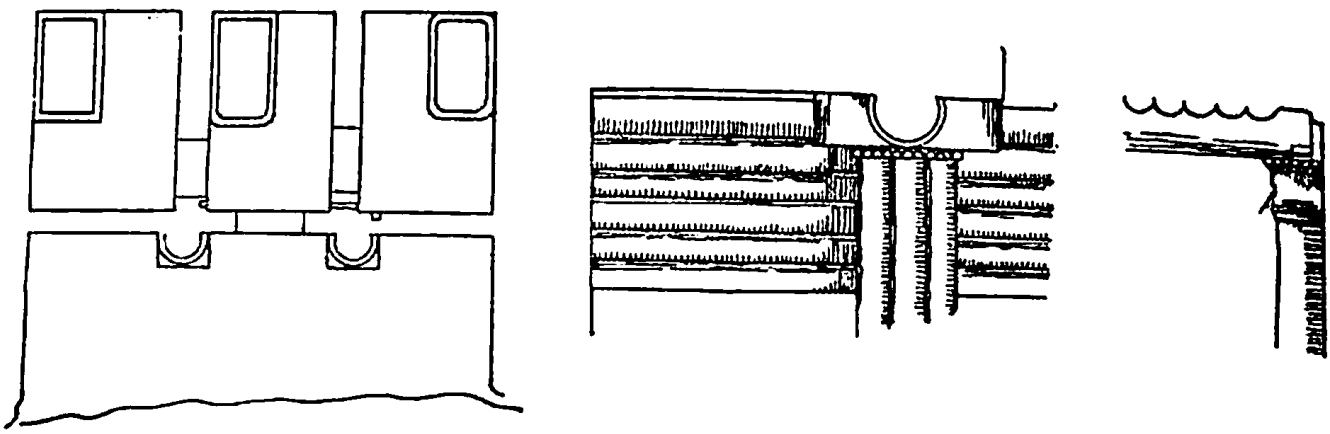

۸۱ـ مقبره‌ای درصخرهٔ «قیزقاپان» ـ حدس‌زده میشودکه ازآن کیاکسار باشد (به‌تصویر شمارهٔ ۵۸ نیزرجوع شود)

که‌مذکور شد ـ نیزدراشکوبهای بروج معابدآشوری ـ بروجی که متدرجاً یکی ازدیگری کوتاه‌تر بود ـ (زیگورات) مشهود است.

اطلاعاتی که یکی از نویسندگان قرن‌دوم‌قبل ازمیلاد بنام «پولی‌بی» در بارهٔ اکباتانا بدست‌میدهد نیزبا ماهیت‌داستان هرودوت‌مغایرت ندارد. نویسندهٔ مزبور ازیادداشتهای تحسین‌آمیز شخصی از معاصران خویش و یا معاصران اسکندر استفاده کرده بوده است. بگفتهٔ او اکباتانا از لحاظ شکوه وزیبائی وصف پذیر نبوده ودرون آنشهر کاخی قرار

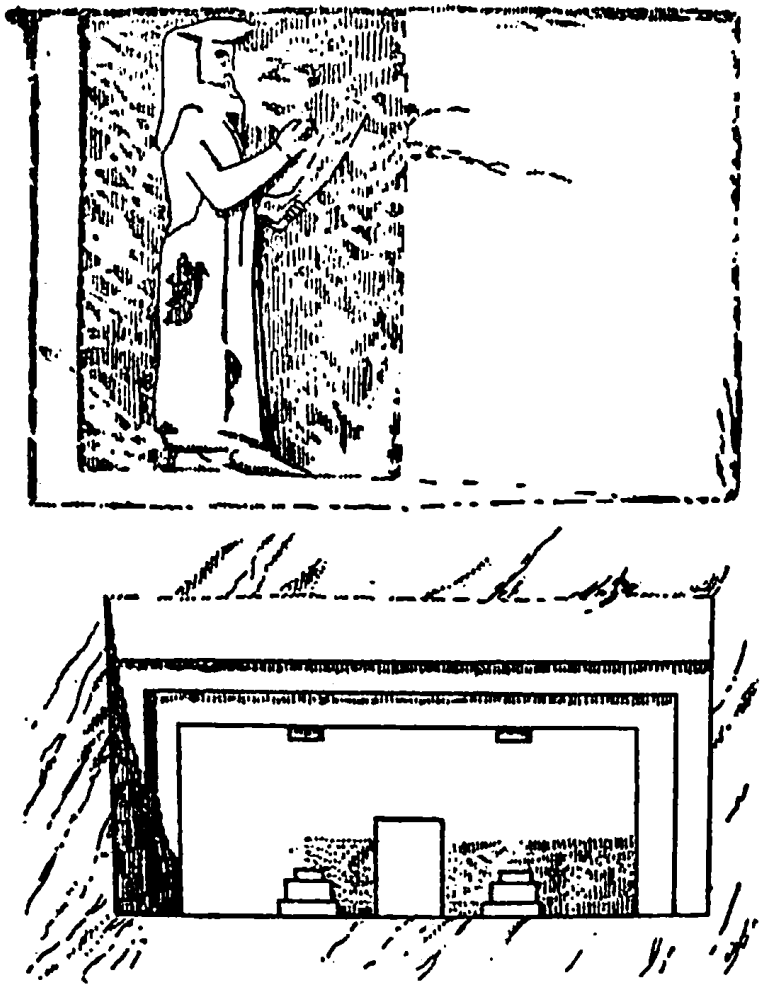

۸۲ـ مقبره‌ای در صخره «دکان داود» ونقش برجستهٔ آن، از آنجائیکه‌تصویرقربانی‌کننده‌که میبایست در سمت‌راست قرارداده شود (به‌تصویر ۵۸ رجوع‌شود) کشیده نشده یاسترده شده‌محتملا این‌مقبره از آن آستیاگ است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داشت که محیطش هفت استاد (بیش از یك کیلومتر) بود. «تمام قسمتهای چوبی بنا از چوب سدر یا سرو بود ... تیرهای سقف وستونهای سردرها و دالانها با صفحات طلا پوشیده شده بود وسفالها از نقرهٔ خالص بود»[۱۳۳]. می‌بینیم که این عمارت نیز سردرهائی داشتند که ستونهای چوبی آن با طلا و نقره پوشیده شده بوده. ساختمان معبد آناهیتا نیز چنین بوده[۱۳۴] وبا اینکه از زمان اسکندر دزدان وغارتگران اموال آنرا ربوده بودند ـ هنوز در پایان قرن سوّم قبل ازمیلاد صفحات و شمشهای فراوان سیم و زر در آن وجود داشته.

البته شاهان هخامنشی نیز در اکباتانا ـ که یکی از تختگاههای ایشان بود ـ ساختمانهائی کردند،[۱۳۵] ولی بدیهی است فقط آنچه را که در روزگار کیاکسار و آستیاگ ایجاد شده بود حفظ کرده وتوسعه دادند وبنابراین «پولی بی» که میگوید کاخ زیبای اکباتانا «شاهد ثروت عظیم بانیان نخستین آن» ـ یعنی شاهان ماد ـ میباشد سخنی بجا وبحق گفته است. واقعاً جریان سیل ثروت بکشور پادشاهی ماد هم بنا گهان بود وهم فراوان. واین خود موجب تشدید تمام تضادهای داخلی جامعهٔ برده داری ماد گشت وانقراض آن امپراطوری را تسریع کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل هفتم

ماد در تحت حکومت امپراطوری هخامنشیان

تأسیس دولت مادآتروپاتن

۱ ـ تصرف پادشاهی‌ماد توسط کورش دوم پارسی

ازوقایع زمان سلطنت آستیاگ (۵۸۵/۸٤ تا ۵۵۰/٤۹ قبل‌ازمیلاد)اطلاعات ناچیزی در دست است . معتمدترین منبع ما ـ یعنی‌هرودوت ـ در اینمورد به نقل داستان تولّد و کودکی کورش وجنگ اوبا آستیاگ اکتفا می کند وبالکل ازذکر وقایعی که بنظراواهمیت ثانوی داشته وممکن‌بود توجه خواننده را ازمنظوراصلی مؤلّف یعنی مسئلهٔ منشأ پیدایش امپراطوری عظیم پارسی(ایرانی) کـه هرودوت « تاریخ » خویش‌را وقف شرح مبارزهٔ تن به تن یونانیان با آن کرده منحرف کند، امتناع می‌ورزد . ضمناً ، در اینمورد مبنای اصلی داستان هرودوت مطالب فرهنگ عامیانه و فولکلوراست وحقیقت تاریخی را بدشواری از خلال آن می‌توان مشاهده کرد و آنهم طبق روایتی کـه ضدآستیاگ است (یعنی داستان هارپاگ و سپردن کورش به‌مرد شبان) ـ و «پدرتاریخ » وقایع مادرا در اواسط قرن ششم ق . م . از دریچهٔ آن روایات می‌نگرد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امّا شرحی که کتسیاس نوشته وخلاصهٔ آن را «دیودور» و نیکولای دمشقی و فوتیوس[1] نقل کرده‌اند چنانچه رسم آن مؤلّف است با روح داستان نویسی تحریر شده و کتسیاس به وقایع زمان سلطنت آستیاگ تا حدّی که موضوع برای قصه گوئی بدست وی دهد، علاقه می‌ورزد. ودر گفته‌های وی جعل‌را از واقعیت بدشواری می‌توان تشخیص داد. بعقیدهٔ اکثر محققان[2] کتسیاس روایت مادئی دیگررا که برضدّ کورش است نقل‌می کند که هرودوت نیاورده ولی بیش‌ازهرودوت افسانه‌های فرهنگ عامیانه وفولکلور را بدان آمیخته است. مسلماً در شرح کتسیاس جعل و ابداع سهم بزرگی‌دارد. گرچه گمان می‌رود که هرقدروقایع بزمان‌حیات نویسندهٔ مزبور نزدیکتر باشد سهم مزبور کاهش‌می‌یابد. بدین سبب بتاریخ قرن پنجم قبل از میلاد وی بیش‌ازتاریخ قرن ششم ق. م. می‌توان‌اعتماد کردوتاریخ قرن‌اخیرالذکر نیزموثق‌تراز شرحی‌است که دربارهٔ روزگاران کهن می‌نویسد. ولی‌بهرتقدیرارزش اطلاعات کتسیاس بمراتب کمتر از اخباری است که هرودوت نقل کرده. برخی از گفته‌های کتسیاس را مدارك واقعی‌منابع شرقی‌تکذیب می کند: مثلاً اینکه گویا کورش شاهزاده نبوده ــ مردی ازطبقهٔ پست شمرده می‌شده است. این‌خبر هم که محرّك اصلی کورش یك بردهٔ فراری مادی بوده است، دورازحقیقت بنظرمی‌رسد. معهذا برخی از جزئیات داستان کتسیاس ونامهای خاص وغیره را منابع شرقی نیز تأییدمی کنند. اولاً درزمان کتسیاس‌ارتقای کورش بمقام‌سلطنت‌واوضاع‌واحوالی که منجربتأسیس‌امپراطوری هخامنشیان گشته‌بوده[3] جالب انظار ومورد بحث عامه‌بوده وثانیاً هرودوت جریان جنگهای ماد وپارس را نمی‌نویسد و کتسیاس در این زمینه محتاج به‌مباحثه باوی نبوده است، و بدین سبب می‌توان گفت که کتسیاس، برغم بی پایگی نوشته‌هایش ــ در اینمورد بخصوص مطالبی می‌نویسد که عن قصد جعل نکرده وفقط اندکی‌باغراق آمیخته و هرجا که حافظه یاریش نکرده چیزهائی از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خویشتن بدان افزوده است . بنا براین در این قسمت به منقولات کتسیاس ـ با مراعات احتیاط ـ می‌توان اتکاء ورزید ، زیرا منابع مهمتری وجود ندارد .

« کورش‌نامهٔ » کزنفون (کسنفونت) تقریباً هیچ مطلبی بدست نمی‌دهد . پیش‌آمدهای واقعی زمان سلطنت آستیاگ ، حتی اگر هم مؤلّف مزبور از آن مطلع بوده (صرف نظر از مطالبی که ممکن است از تألیفات کتسیاس و هرودوت اخذ کرده باشد) بقدری تحریف شده و تابع ضروریات ادبی و اندرز گوئی گردیده که توسل به « کورش‌نامه» را متعذر می‌سازد . فقط ممکن است ـ چنانکه پیش گفتیم ـ مطالب مربوط بروابط ارمنستان و ماد را از این قاعده مستثنی ساخت[۴] .

اخبار منابع بابلی بطور کلّی اطلاعات موثق ولی بسیار ناچیزی دربارهٔ وقایع پایان سلطنت آستیاگ بدست می‌دهند[۵] .

باید بگوئیم ، با اینکه قضاوت دربارهٔ وقایع سلطنت مزبور (و بهرحال تا آغاز جنگ با پارسیان) بسیار دشوار است ولی منابع موجود بطور غیرمستقیم و بنحوی کلّی مأخذی بدست می‌دهند که با اتکای بدان می‌توان برروی هم وضع اجتماعی و سیاسی سرزمین ماد را درقرن ششم قبل‌ازمیلاد مشخص ساخت . ودراین باب اختلافی میان منابع موجود وجود ندارد .

هرودوت (I . ۱۲۳) می گوید که « آستیاگ نسبت به مادیها بیرحم بود » ولی بیدرنگ درهمانجا موضوع روشن می‌شود که منظور وی بزرگان ماد یا «نخستین کسان میان مادیها» وبازماندگان شاهکان ودهیوپتی Dahyupati بوده است . پیشتر گفتیم که در آن دوران یك حکومت مقتدر وواحد شاهی درماد ، فقط بشرط مبارزه با بزرگان وتکیه برعامهٔ آزادگان ـ اعمّ از برده‌داران وغیر برده‌داران میتوانست وجود داشته باشد . آستیاگ درسیاست خود از تعالیم ودین مغان[۶] استفاده می کرده وتعالیم مزبور بحدس ما[۷] ، در آن دوران هنوز با دستورات بدوئی که بانام زراتوشترا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مربوط بوده تفاوت فاحش نداشته و بسیار مورد توجه عامهٔ خلق بوده. کتسیاس (برخلاف هرودوت) صراحةً از رابطهٔ آستیاگ با مغان سخن نمی گوید ولی مطلبی جالب را ذکر میکند که مؤیّد آن میباشد. بگفتهٔ کتسیاس شخصی بنام اسپیتام (Spitamas) شوهر آمی‌تیدا (amutis) دختر آستیاگ ـ برای جانشینی وی در نظر گرفته شده‌بوده[۸]. ولی اسپیتام، نام خاندانی زرتوشترا است! بعد هم در داستان کتسیاس نامی که با زرتوشترا واطرافیان وی ارتباط دارد مشاهده میگردد: باین معنی وی مغی راکـه در ۵۲۲ ق. م. حکومت را بدست گرفت «سفندات» (Sphendadatês) میخواند. ولی این نام از آن سپنت‌دات (اسفندیار) پسر کوی ویشتاسپ حامی زرتوشترا است[۹]. روایت است که سپنت‌دات درجوانی بدست مخالفان دین زرتوشترا کشته شد. ولی از کتیبهٔ بهیستون ونوشتهٔ «یوستین» میدانیم که نام مغ عاصی گئوماتا بود وخود را بردیه پسر کورش میخواند. اما بردیه ممکن بود پسر آمی‌تیدا دختر آستیاگ باشد ـ کـه بگفتهٔ کتسیاس کورش شوهر او اسپیتام را کشته با وی ازدواج کرد. بدینقرار ممکن بود به مادیها گفته شود که بردیه پسر اسپیتام وآمی‌تیدا میباشد نه کورش (یا اگرهم پسر کورش است ازطرف مادر نوادهٔ آستیاگ شمرده میشود)[۱۰]. بدین سبب در روایت مادی (وروایت کتسیاس مأخوذ ازروایت مادی است) مرد عاصی بنام سپندات ـ کـه مانند «اسپیتام» بمحفل زراتوشترمنسوب بوده ـ خوانده شده است. این نکته راهم یادآور میشویم که در معتقدات زرتشتیان سپندات مبارزی است که در آغاز امر بطورغم‌انگیزی بخاطر آئین زرتشت کشته شد و در عین حال اورا پیش‌آهنگ منجی آینده ـ یا «سئوشینت» میدانند و نام او مظهر آرزوی خلق دربارهٔ حکمفرمائی عدالت در جهان است[۱۱]. بنابراین ـ بنظر ما بسیار محتمل است که آستیاگ با خاندان زراتوشترا ـ که مغان آن زمان بدور وی گردآمده‌بودند ـ خویشی بهم زده‌بوده[۱۲]. ومغان در آن عهد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دشمنان آشتی‌ناپذیر اعیان کلان و کاهنان و مذاهب محلی بودند که فاقد وحدت بوده و با تعالیمی که به زرتشت نسبت داده میشده مخالفت می کردند. چنانچه بمطالب کهن‌ترین بخشهای اوستا اتکاء ورزیم ـ ودرنظر گیریم که اگر اوضاع و احوال ماد را شرح نمی‌دهند، بهرتقدیرو لااقل وضعی قرین آن را بیان می کنند ـ بیاد می‌آوریم که قبل‌اززرتشت شاهکان خودکاهن بودند. وبالنتیجه قدرت ونفوذکلمه وحیثیت‌ایشان‌بمقام روحانی نیزمبتنی‌بوده. حکومت شاهی‌تا زمانی که دین دردست بازماندگان آن شاهکان بود نمی‌توانست بزرگان عشیرتی قدیم را کاملاً شکست‌خورده بشمارد. بدین سبب دین واحدی که مغان مسلماً نمایندهٔ آن بودند ـ بهر صورت که بود ـ برای شاهان ماد ارزش فوق‌العاده داشت. انتخاب اسپیتام بولیعهدی شدّت مبارزهٔ برده داران عادی وافراد جماعتها را که طرفدار آستیاگ بودند از یکطرف و بزرگان و اعیان کلان مخالف را (که هارپاگ درماد و کورش در پارس در رأس ایشان بودند) از سوی دیگر بحد اعلا رسانید. اینکه در مدت سلطنت آستیاگ جنگ بزرگی‌درنگرفت وجائی‌فتح نشدودرنتیجه بزرگان وخدّام لشکری غنیمت ودرآمدی از این راه بدست نیاوردند بیقین باعث تشدید سردی روابط شاه با این گروه برده داران گشت. بهرتقدیر درموارد متشابه در کشورآشوروضع چنین‌بوده وپادشاهی ماد از بسیاری جهات وارث سازمان اجتماعی آشور بود. خبر مربوط به‌بیرحمی‌آستیاگ نسبت به هارپاگ[۱۳] شبیه داستانی است که هرودوت دربارهٔ کین‌خواهی‌اسکیتها از کیاکسار نقل‌می کند و مانند دیگر بخشهای آن حکایت ـ که گویا به‌آستیاگ درخواب الهام شد وفرمود تا پسردخترش ماندانا را بکشند وطفل را پیش‌ددان افکندندوبرده‌ای چوپان بوضعی‌معجزه‌آسا نجاتش‌داد وسرانجام کودک مقام شاهزادگی خویش را بازیافت (۱، ۱۰۷ وبعد) ... اینها همه افسانه های اساطیری است. اینگونه داستانها راغالباً دربارهٔ فاتحان مشهور اساطیری یا تاریخی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و مؤسسان پادشاهیهای بزرگ ـ مانند سارگون باستانی‌وموسی وفریدون و بسیاری دیگر نقل‌می کردند . هرودوت خود می گوید که آستیاگ هارپاگ را بفرماندهی لشکریان ماد منصوب کرد وبنا براین گفتهٔ خویش را ردمی کند . این خود یکی‌از واقعیات تاریخی‌است. ولی آستیاگ البته وی را نه بدان‌سبب که « خدایش‌خرد تیره کرد » (I . ۱۲۷) بآن شغل‌بر گمارد بلکه بدان سبب کـه از نظرشاه هیچ رفتار بیرحمانه‌ای نسبت به هارپاگ نشده بوده وشغل و مقام (شاید موروثی) هارپاگ که بزرگترین نمایندهٔ اعیان ماد وخویش پادشاه بوده[۱۴] ایجاب می کرد که شغل مزبور را شاغل گردد . همچنین هیچ جای تعجب نیست که هارپاگ (رهبر توطئهٔ بزرگان ماد) کورش پارسی را بعنوان مدعی‌تاج وتخت ماد علم کرده باشد . زیرا کورش که فرزند ماندانا دومین دختر آستیاگ ونوادهٔ تنی‌اوبود کمتراز« اسپیتام » ـ کدبسبب عقاید سیاسیش در نظر بزرگان نا مطلوب بود ـ استحقاق اشغال سریر سلطنت را نداشت . شجرةالنسب رسمی‌هخامنشیان ودیگر آثار موجود این گفتهٔ کتسیاس را که گویا کورش ازخاندان سلطنت نبوده[۱۵] کاملاً تکذیب می کنند وتأیید می‌نمایند که نخستین افراد خاندان هخامنشی‌وازآنجمله پدر کورش، کمبوجیهٔ اول‌وجدّاو کورش اول ازشاهان بوده‌اند .

بنابگفتهٔ کتسیاس[۱۶] ، کورش‌درزمانی که ازطرف‌آستیاگ بسفارت نزدپیشوای کادوسیان[۱۷] رفته بود به «اُیبار»[(۱)] مهتر که پیش‌ازآن بردهٔ مردی‌مادی بود برخورد کرد . صاحب « ایبار» وی را بخاطر خطائی سخت زده بود و « ایبار » کورش را برانگیخت که توطئه‌ای بچیند وقدرت را از دست مادیها بیرون آورد و به پارسیان بسپارد .

سیمای افسانه‌ای ایبار که مجعولات فراون بدونسبت داده‌اند[۱۸] ظاهراً در تاریخ

(۱) Oibar

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نسخهٔ اصلی دارد . ظاهراً این همان اوهبار(وُ) است که در تاریخ بابلی نابونیدنامش مذکوراست وسردار کورش بوده وبامراو بابل را در سال ۵۳۸ ق . م . اشغال کرد و اندکی بعد از آن در گذشت[۱۹] . انتظار نمی‌رفت که خبر کتسیاس را یك منبع مستقل تأیید کند واین‌خود بما اجازه میدهد که دراینمورد گفته‌های ویرا باوثوق بیشتری تلقی کنیم . مسلماً افسانه‌ای که اُیبارا را مهتر وحمال‌پهن اسبان وبردهٔ فراری‌معرفی می کند مطابق با واقع نیست . این جزئیات ازخصوصیات تمایل مادی و ضد پارسی کتسیاس‌است وازخلال‌سراسر داستان اوپیداست .

بنا بگفتهٔ کتسیاس‌وقایع بعدی بدینقرار بوده : کورش از سرزمین‌کادوسیان[۲۰] به‌اکباتانا بازگشت و سپس گویا از آستیاگ اجازه خواست که بنزد پدر برود (هرودوت نیزدر این‌باره می‌نویسد)[۲۱] ولی در واقع می‌خواست رهبری شورشیان را که « آترادات » پیشوای مردان (بگفتهٔ کتسیاس وی پدر کورش بوده . ولی چون این نام شخصی اساطیری است ـ اگرواقعاً شورش درآن زمان آغاز گردیده بود ، پیشوای آن شخص دیگری ـ مثلاً اُیبار ـ که نقشش‌درشورش معلوم نیست ـ بوده است) برپا داشته بود عهده دارشود ، دراین‌میان تصادفاً زنی‌توطئه را کشف کرد و آستیاگ هنگام بزم ازآن خبریافت[۲۲] . آستیاگ بیدرنگ‌دست بکارشد وشخصاً علیه شورشیان لشکر کشید .

هرودوت با اندکی اختلاف داستان را شرح می‌دهد (چنانکه گفتیم ظاهراً گفته‌های بازماندگان هارپاگ را نقل‌می کند) . بگفتهٔ وی پیش‌ازشورش پارسیان توطئه‌ای ازطرف بزرگان ماد صورت گرفت که هارپاگ مقدمات آن را فراهم آورده بود وهارپاگ سخت ازآستیاگ‌خاطر رنجیده داشت . آنگاه هارپاگ‌نامه‌ای به کورش که درفارس اقامت داشت فرستاد[۲۳] . درآن نامه کورش را برانگیخت تا پارسیان را بشورش وادارد و نوید داد که بزرگان لشکری ماد که از طرف آستیاگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرماندهی سپاه را بعهده دارند طرف اورا خواهند گرفت . آستیاگ که از تدارکات جنگی کورش اطلاع یافت وی را بنزد خود خوانـد . کورش در جواب اعلان جنگ کرد . هارپاگ بفرماندهی لشکریان ماد منصوب شده بود و درپیکار قطعی، با دیگر بزرگان سپاه بطرف کورش رفت و به جنگاوران وی پیوست .

ازاین دو داستان می‌توان نتیجه گرفت کـه کورش زمانی در دربار آستیاگ توقف داشته ولی درموقع شورش درپارس بوده . ازهردو داستان چنین برمی‌آید که در آن زمان کورش هنوز پادشاه پارس نبوده . ولی این گفته نادرست است . وچون طبق مدارك منابع مستقل و معاصر وقایع[۲۴] جنگ میان ماد و پارس از ۵۵۳ تا ۵۵۰ قبل از میلاد بطول انجامید و کورش درسال ۵۲۹ ق. م. بعد از ۲۸ سال (بگفتهٔ هرودوت) یا ۳۰ سال سلطنت (بگفتهٔ کتسیاس و دینون)[۲۵] در گذشت ، مسلم است که در آغاز جنگ چندسال بوده که برسریر سلطنت پارس مستقر (یاانشان) و جانشین کمبوجیه اول گشته بوده. معهذا بسیار محتمل است که قبل از بیماری ومرگ پدر واقعاً مدتی در دربار ماد زیسته و درلشکر کشیهای مادیها شرکت کرده باشد .

چنانکه گفتیم ازمنابع بابلی چنین برمی‌آید که جنگ میان کورش و آستیاگ سه سال طول کشید. بدین سبب هرودوت ـ که فقط از دوپیکار آخرین و میشوم برای مادیها ـ سخن میگوید ـ درواقع آشکارا جریان وقایع رامختصر و کوتاه کرده باشد. (دریك نبرد هارپاگ فرمانده بود ودرنبرد دیگرخود آستیاگ). اخبار هرودوت فی‌حدّ ذاته صحیح است ، زیرا که اطلاعات مربوط به طرف گیری لشکریان ماد برهبری بزرگان سپاه از کورُش ـ را تاریخ وقایع بابل نیز کـه در بارهٔ همان وقایع سخن می گوید ـ تأیید مینماید . تاریخ مزبور واقعهٔ یادشده را در سال ۵۵۰ ق . م . یعنی پایان جنگ ذکر می کند . ولی باید اطلاعات کتسیاس را هم در بارهٔ مرحلهٔ بدوی جنگ به خبر هرودوت افزود .[۲۶]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بگفتهٔ کتسیاس : آستیاگ در نخستین باری که با لشکریان کوُرش زور آزمائی کرد[۲۷] ایشانرا شکست داد . آترادات پیشوای مردان درطی پیکار کشته شد. آستیاگ آنگاه پارسیان را دنبال کرد ودر سرزمین اصلی پارس (پرسید) و در برابر گردنه‌ای که بمقرّ شاهان پارس یعنی پاسارگاد ـ منتهی میشود بار دیگر ایشان را مغلوب ساخت . وضع پارسیان چنان یأس‌آور وعقب نشینی ایشان چنان با بی‌نظمی توأم بود که زنان ازحصار قلعه بیرون‌آمده جنگاوران را به پیکار ترغیب و تحریص میکردند[۲۸] . نبردی که درزیرحصارپاسارگاد وقوع یافت نقطهٔ تحوّل‌سرنوشت جنگ بود وپس ازآن اقوام تابع ماد وازآنجمله هیرکانیان وسپس پارت‌ها بسوی پارسیان روی آوردند[۲۹] . وقایع بعدی از روی مستخرجات موجود از اثر کتسیاس ، روشن نیست . چنانکه گفته شد جنگ طولانی بود و پیروزی گاهی نصیب این و زمانی‌آن میگردید ؛ و آنچنان کـه کتسیاس جریان جنگها را شرح میدهد علّت پیروزی کوُرش نامعلوم است . توجیه حقیقی پیروزی وی‌همان خیانت‌بزرگان ماد است که هارپاگ در رأس ایشان قرار داشته و هرودوت از آن سخن میراند ولی کتسیاس در این باره خاموش است . شاید تجزیهٔ اقوام اطراف و تابع ماد را نیز باید بخیانت مزبور مربوط دانست .

با اینکه همواره بایدجنبهٔ جانبگیری‌وفراوانی‌مجعولات نوشته‌های کتسیاس را درنظر گرفت ـ معهذا ، چنانکه ملاحظه شد ، میتوان حدس زد که در این مورد مطالب تاریخی موثقی‌در گفته‌هایش وجود دارد . اخبارتاریخ بابلی‌نابونید و کتسیاس وهرودوت رامیتوان‌یکجا گردآورد وتصویر بالنسبه کاملی از وقایع را در نظرمجسّم ساخت .

طبق مدارك مزبور جریان وقایع را میتوان به چهار دوره تقسیم کرد : دورهٔ اوّل ـ فراهم‌آوردن مقدّمات‌کار : توطئه چینی داخلی بزرگان ماد بدست هارپاگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

واز دیگر سوتحریك قبایل‌مختلف بشورش ـ باحتمال قوی ـ توسط «اُیبار» . دورهٔ دوّم ـ بمیدان آمدن کوُرش ولشکریان پارس : شکست پارسیان و تهاجم و پیشروی مادیها تا پاسارگاد . ظاهراً این‌دوره باسال ۵۵۳ ق . م . مطابقت دارد . ضمناً جنگ چنان جدّی بوده کـه مادیها ناگزیر لشکریان خویش را از مرزها احضار کردند و غیبت ایشان به نابونید پادشاه بابل اجازه داد تادرسال ۵۵۳ شهرحرّان را که بمادیها تعلّق‌داشته، درشمال بین‌النّهرین، تصرّف کند[۳۰] . دورهٔ سوّم که دوسال‌طول کشیدجنگ دوام داشته وموفقیت متناوباً گاهی نصیب مادیها و زمانی پارسیان میشده وپارسیان نتوانستند پیروزی قطعی بدست‌آورند . وسرانجام دورهٔ چهارم ـ که ازسال ۵۵۰ ق . م . باخیانت هارپاگ و پیکار قطعی آغاز میگردد وهیرکانیان وپارتها بطرف پارسیان زوی می‌آورند وآستیاگ تشبّثی بعمل می‌آورد تا تهاجم پارسیان را متوقف سازد و سپس به اکباتانا می گریزد وپارسیان پایتخت ماد را مسخّر میکنند .

ازمراتب بالا بوضوح تمام پیداست که مقاومت مادیها طولانی ومصمّمانه بوده است واگربزرگان ماد ازداخل آن کشوردست بخیانت نمی‌زدند (پیشترسبب‌خیانت را ذکر کردیم) حکومت بدست پارسیان نمی‌افتاد .

هرودوت دربارهٔ آخرین اقدامات آستیاگ چنین میگوید (I ، ۱۲۸) آستیاگ مغان را ـ با اینکه تا آن زمان بهترین مناسبات را با ایشان داشت ـ اعدام کرد ـ زیرا بوی توصیه کرده بودند که به کوُرش اجازهٔ رفتن‌بدهد . حدس زده میشود که بخشی ازکاهنان ـ مغ باپارسیان عاصی رابطه‌ای برقرارساخته بودند. درواقع‌می‌بینیم که بعد ازآن وقایع مغان در دربار کورش وفرزند وی کمبوجیهٔ دوم ازاحترام وافر برخوردارند . طبیعت معتقدات دینی و وضع اجتماعی کاهنان چنان بود کـه اجازه نمی‌داد ایشان مدّتی مدید مبیّن منافع عامّهٔ مردم باشند .

سپس آستیاگ تمام ساکنان اکباتانا را مسلّح ساخت وبرای آخرین پیکاراز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حصار شهر بیرون آمد ولی مغلوب پارسیان شد وبدست ایشان اسیر گشت[۳۱]. پارسیان اکباتانا رامتصرّف شدند وطبق تاریخ نابونید[۳۲] غارت کردند وبخشی ازمردم آن شهر را به بردگی بردند[۳۳].

بگفتهٔ کتسیاس[۳۴] آستیاك بیدرنگ پس از شکست اسیر نشد بلکه نخست به اکباتانا گریخت و در آنجا پنهان شد. کورش پس از ورود بـه اکباتانا امر کرد آمی تید دختر آستیاگ وشوهر او «اسپیتام» وپسران ایشان ـ اسپیتاك ومهابرن ـ را شکنجه کنند وپس از آن آستیاگ خود تسلیم گشت تا نزدیکان خویش را ازشکنجه برهاند.

نحوهٔ پیروزی کورش بر آستیاگ ـ پیروزئی که بیاری بزرگان ماد کسب شده بود ـ مستلزم آن بود که نظامات جدید حکومت کورش بظاهر متضمن سازش گونه‌ای بامادیها باشد. بدین سبب با اینکه اکباتانا غارت شد و بخشی ازمادیها برده گشتند وبرای آن سرزمین ـ چون کشوری مفتوح ـ خراج وضع کردند[۳۵] معهذا بمنظور گذشت درمقابل بزرگان ماد یك سلسله اقدامات سازشکارانه و مصالحه جویانه نیز بعمل آمد. مثلاً کورش پادشاهی ماد را لغو نکرد بلکه خویشتن را شاه ماد خواند واین لقب را بلقب پیشین خود یعنی پادشاه پارس افزود. حتّی در بسیاری از کتیبه‌های زمان داریوش اوّل هم پارس وماد متفقاً در برابر «دیگر کشورهای (تابع)» قرار گرفته‌اند. در منقولات مؤلّفان یونانی، مدّتی بعد هم، درعداد اسامی اعیان دولت امپراطوری هخامنشی، به‌نامهای نمایندگان ماد بر می‌خوریم. پادشاه امپراطوری هخامنشی را کماکان یونانیان واقوام شرقی درمحاورات عادی «شاه ماد» می‌خواندند[۳۵]. معهذا، کورش چنانکه در موارد متشابه عمل کرد (مثلاً دربابل) با اینکه اسماً و ظاهراً «پادشاهی» ماد راحفظ نمود ـ ساتراپی در آنجامنصوب ساخت و اولین ساتراپ ماد اویبار بود[۳۶].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بگفتهٔ کتسیاس، کورش بادختر آستیاك که آمی‌تیدانام داشت ازدواج نمود[۳۷] ولی قبلاً شوهر اول او «اسپیتام» را که مدّعی تاج وتخت ماد و رقیب وی بود اعدام کردومنظوراواین‌بود که برای‌مدّعای‌خویش یعنی حکومت «قانونی» برامپراطوری آستیاگ دلایل‌متقن‌تهیه کند. ظاهراً درمیان مادیها وپارسیان ـ مانند مصریان ـ[۳۸] رسم‌بود که پسردختروپاداماد (شوهردختر) پادشاه پیشین‌قانوناً بسلطنت میرسید[۳۹]. بدین‌سبب پادشاهان غالباً با خواهران خود مزاوجت می کردندوالخ واین‌رسم خارج ازخاندان سلطنتی نیز در ایران باستان وآسیای‌میانه جاری وظاهراً گرایشی بود بحفظ سهم مال و منال زن درداخل خانوادهٔ پدرشاهی وجلوگیری ازخروج آن.

سیاست دائمی و لایتغیر کورش این بود که حسن توجه محافل معینی از کشورهای مفتوح وبخصوص بزرگان و اعیان را بسوی خویش جلب کند. و بدین سبب عادةً شاهانی‌را که اسیرمی کرد سیاست نمی‌نمود وبقتل‌نمی‌رسانید[۴۰]. آستیاگ نیز از اعدام جان بدر برد[۴۱]. و بگفتهٔ کتسیاس بعنوان جانشین و حاکم هیرکانیه «محترمانه» بآن سرزمین تبعید شد(؟)[۴۲] ولی چیزی نگذشت که خواجه‌ای بنام پتساك بتحریك اُیبار بعنوان دیدن دخترش، ویرا به بیابان برد ودرآنجا رها کرد تا از گرسنگی‌بمیرد[۴۳].

عده‌ای از بزرگان ماد وارد خدمت کورش شدند. مثلاً هارپاگ یکی از سرداران نامی وی[۴۴] و سومین حاکم لیدی بود (پس‌ازمرگ مازارمادی). هارپاگ یونیه را نیزبرای کورش‌فتح کرد. ظاهراً وی مایل‌به بازگشت به سرزمین ماد نبود ویا تردید داشت و درآسیای صغیر مقیم گشت ودرآنجا املاك واراضی وسیع بدست آورد. درلیکیه کتیبه‌ای بزبان لیکیه‌ای ویونانی‌باقی‌مانده که ازآن یکی ازاخلاف وی‌است(؟)[۴۵]. کتسیاس خبر می‌دهد که پسران آمی‌تید(از اسپیتام شوهر اول‌او) بنام اسپیتاك ومهابرن ـ ازطرف کورش بمقام ساتراپی‌منصوب گشته[۴۶] و برادر او پارمیس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(پسرغیرقانونی آستیاگ ویا پسر مادرآمی‌تید ازشوهر دیگر ؟) یکی از سرداران لشکری پارس‌بوده . با درنظر گرفتن‌اینکه بطورکلی‌روایات کتسیاس لحن‌هواخواهی ازماد ودشمنی باکورش دارد ـ نمی‌توان این‌اطلاعات ویرا نادیده گرفت . در کتیبهٔ بهیستون داریوش اول نیزنام عده‌ای ازسرداران پارس که مادی بوده‌اند برده شده . حتی تا زمان خشایارشا[۴۷] (بعد از اوندرهٔ) بنامهای برخی از اعیان ماد ، که در دستگاه اداری هخامنشیان مقامات بزرگی را شاغل بوده‌اند ، برمی‌خوریم . ولی بطورکلّی حتی بزرگان ماد نیز از تسخیرآن کشور توسط پارسیان کمتر طرفی بستند : هم اززمان داریوش اول مقامات مهم در اکثر موارد توسط بزرگان پارس و بخصوص افراد هفت خاندانی که درکودتای داریوش شریك بودند اشغال گشت . عدهٔ قلیلی‌ازخاندانهای بزرگ مادی‌با بزرگان پارس‌آمیختند واکثریت مشاغل‌بی‌اهمیت بدست‌آوردند ویادرروزگارپرآشوب‌آغازسلطنت داریوش اول (۵۲۱ ـ ۵۲۲ ق م.) وشایددوران خشایارشاهم (۴۸۴ ـ ۴۸۶ق .م.) نابود گشتند . حتی‌ظواهرکاذب‌ورسمی یگانگی‌دوپادشاهی ماد وپارس نیزبعد از سلطنت داریوش اول (۴۸۶ ـ ۵۲۲ ق م.) دیگرمراعات نشد .

۲ ـ کودتای گئوماتا

وضع مردم ماد ، یا(کارمادهیی ویثاپتی آهه kâra mâda hya viθâpatiy âha) ـ در عهد هخامنشیان سخت به بدی گرائید و ایشان بالنتیجه ناراضی شدند . ممکن است حوادثی که پس‌ازفتح‌آسیای صغیرو بابل ومصر ـ درپایان سلطنت کمبوجیهٔ دوم پسر کورش (۵۲۲ ـ ۵۲۷ ق . م .) وآغازسلطنت داریوش اول وقوع یافت ، در این زمینه ومحیط تکوین یافته بوده است .

این داستان باکودتای درباری گئوماتای مغ در ماه مارس سال ۵۲۲ ق م . آغازشد[۴۸] . دراین باره چهارروایت از چهارمنبع دردست داریم : از کتیبهٔ بهیستون ،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ازهرودوت ، از ژوستین (منقول ازتروگ پومپه ـ منقول‌از دینون ؟) واز کتسیاس[۴۹]. هرچهارمنبع در این قول متفقند که کمبوجیه هنگام لشکر کشی‌بمصر، بطورپنهانی برادرخویش‌بردیه را بقتل‌رسانید،[۵۰] زیرا بیم‌داشت که وی مقام‌سلطنت را غصب کند. بگفتهٔ هرودوت بردیه درسفرمصرهمراه کمبوجیه‌بوده ولی‌ازآنجا بپارس‌باز گردانده شد وبفرمان شاه بدست شخصی‌پر کساپس‌نام بقتل رسید[۵۱].

ولی چون این قتل پنهانی انجام گرفته بود شخصی بدروغ خویشتن را بردیه نامید . بگفتهٔ هرودوت این‌کار را دو برادر که هردو مغ بودند سازمان دادند : یکی ازآن‌دو که شبیه بردیه وهمنام اوبود[۵۲] خود را بنام آن شاهزادهٔ پارسی‌معرفی کردو آن‌دیگری که ـ بگفتهٔ‌هرودوت « پاتیزدیتس patizdeiths[۵۳] نام داشت درواقع الهام دهنده وبانی اصلی توطئه بود . اما کتیبهٔ بهیستون فقط از یك گئوماتای مغ یاد می کند که تروگ پومپه (دینون ؟) نیز ازوجود اواطلاع دارد و « گومتا » ـ یش می‌خواند[۵۴]. طبق کتیبهٔ بهیستون بردیهٔ دروغین « در دژ پی‌شیا اُوواد ـ بر کوه آراکادریش» ظاهرشد . از این کوه واین دژ در دیگر منابع نامی برده نشده است ، ولی ممکن است که درسرزمین ماد قرارداشته . گئوماتا نیز در پایان ایام حکومت خویش‌درماد اقامت داشته است و ـ اگر بسخنان کزنفون (کسنفونت) اعتماد کنیم ـ بردیه نیز در زمان حیات خویش‌ساتراپ آنجا بوده[۵۵]. ضمناً در کتیبهٔ بهیستون آمده است که گئوماتا پارس (پرسید) را شورانید نه ماد را .

بردیهٔ دروغین بآسانی‌موفق شد و مردم تمام نواحی امپراطوری وسیع وی را بشاهی‌شناختند ومطیع وی گشتند و درماه ژویه ۵۲۲ حاکم بلامعارض‌وبدون شریك امپراطوری بود . بگفتهٔ هرودوت (III، ۶۱) وی بتمام ایالات ونواحی پیك‌ها گسیل داشت و جلوس خویش را بتخت سلطنت اعلام داشت (وظاهراً اصلاحات گوناگونی راکه بعمل‌آورده بود وبعد ازآن سخن‌خواهیم گفت نیز بوسیلهٔ ایشان اعلام‌داشت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آنجمله پیکی‌نیز بمصر گسیل گردید و کمبوجیه در آن زمان خود در مصر بود. کمبوجیه بشتاب عازم فارس (ایران ـ پرسید) شد ولی در راه در گذشت[۵۶].

سبب اینکه گئوماتا چنین بآسانی تمام اقوام مطیع پارس وخود پارسیان را قانع کرد که باو بپیوندند واز کمبوجیه قطع علاقه کنند چه بود؟ مسلماً بدنامی فرزند مستبدو بیخرد کورش وناکامیهای نظامی اودر اتیوپی (حبشه) در اینمورد دخیل بوده است واینکه بعادت پارسیان نیروهای اصلی جنگی و دربار و بخش عمدهٔ دستگاه اداری مرکزی کشور در لشکر کشی بـا پادشاه بوده‌اند نیز کار یاغی را آسان کرد. ولی با اینحال علت اصلی را باید جای‌دیگری جستجو کرد. گئوماتا بمردم ساکن امپراطوری چیزی وعده داده بود کـه درعهد سلطنت کورش و کمبوجیه محال بود نصیب ایشان شود، و این خود بیدرنگ مردم را هواخواه حکومت جدید وی ساخت. در کتیبهٔ بهیستون مصرحاً مذکور است کـه تمام آزادگان تابع گئوماتا شدند: « همهٔ مردم سلحشور عاصی‌شدند وهم پارس وهم ماد وهم دیگر کشورها از کمبوجیه جداوبدست او افتاد » kâra haruva hamiçiya abava, haČâ kanbujiyâ abiy avam [a] Šiyava, utâ pârsa, utâ madâ, utâ aniya dahyâva).[۵۷]

اما، برعکس، همان آزادگان دیگر شورشیانی را کـه بعدها علم طغیان برافراشتند یاری ننمودند. مثلاً ـ چنانکه بعد خواهیم دید ـ فقط دستهٔ معینی از « مردم سلحشور ماد » Kâra mâda hya viθâpaty aha از فرورتیش پشتیبانی کردند. پس حمایت عمومی ومتفق‌الکلمهٔ مردم را از گئوماتا سبب چه بود؟ این نکته را باید یادآورشویم؛ درمیان ایالاتی[۵۸] که کم و بیش بالاختیار و داوطلبانه تابع وی گشته بودند، سرزمینهائی وجود داشت که از لحاظ اقتصادی وفرهنگی متفاوت بوده هیچ رابطهٔ اقتصادئی با یکدیگر نداشتند. ظاهراً سبب اتفاق کلمهٔ ایشان همان علاقه‌ای بود که باصلاحات وسیع پیشنهادی گئوماتا داشتند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منابع ما دربارهٔ جنبهٔ اجتماعی کودتای گئوماتا ظاهراً اطلاعات ضد و نقیضی می‌دهند. هرودوت (III، ۶۷) می گوید: مغ .... بآسودگی در مدت هفت ماهی ـ که تا پایان هشت سال سلطنت کمبوجیه باقی مانده بود ـ سلطنت کـرد. و در این مدت کارهای نیك فراوان برای تمام اتباع خویش انجام داد، بطوری که وقتی کشته شد همه در آسیا دریغ خوردند ـ باستثنای خود پارسیان.

مغ برای تمام اقوام قلمرو پادشاهی خویش امریه‌ای فرستاد کـه از خدمت نظام (ateleiê strateies) ومالیات (phoros) سه ساله معاف می‌باشند. این امریه را بمحض جلوس برتخت شاهی صادر کرد ولی‌درماه هشتم از آن اطلاع یافتند.»

ازنوشته‌های کتسیاس و ژوستن چیزی در موضوع مورد علاقهٔ ما نمی‌توان بدست آورد. اما کتیبهٔ بهیستون چنین میگوید: «چون کمبوجیه عازم مصر شد، آنگاه «مردم ـ سلحشور» دشمن گشت وآنگاه دروغ در کشورها، هم در پارس و هم در ماد و دیگر کشورها فراوان گشت ... آنگاه مردی بود، مغ بنام گئوماتا. او از پی‌شیااُووادا بر کوه آراکادریش قیام کرد. روز چهاردهم ماه ویخن‌بود که اوعصیان کرد. به‌مردم ـ سلحشور بدروغ چنین گفت: «من بردیه هستم که پسر کورش و برادر کمبوجیه است». آنگاه همهٔ «مردم ـ سلحشور» عاصی شدند و پارس وماد ودیگر کشور از کمبوجیه جدا شد و بدست او افتاد. او حکومت را بـدست آورد. نهم ماه گرمپد بود کـه حکومت را بدست گرفت. آنگاه کمبوجیه خود از خویش مرد ...»

۸۳ـ گئوماتا ـ گرته‌از روی نقش برجستهٔ بهیستون

«حکومتی که گئوماتای مغ از کمبوجیه غصب کرد از زمان کهن به خاندان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما تعلّق داشت. آنگاه گئوماتای مغ هم پارس و هم ماد و هم دیگر کشورها را از کمبوجیه گرفت. اوبمیل‌خود عمل کرد، وپادشاه شد یکنفرهم نبود ـ نه‌پارسی ونه مادی‌ونه ازخاندان ما (ahmâxam tauhmâyâ) که حکومت را ازدست این گئوماتای مغ بیرون آورد. مردم ـ سلحشور از اوسخت بیمناك بودند. او ممکن بود بسیاری از کسانی راکه بردیهٔ‌پیشین را می‌شناختند نابود کند. او ممکن بود مردم‌را بکشد: «که چرا مرا نشناختند کـه بردیه پسر کورشم» ... (بعد شرح قتل گئوماتا بدست داریوش وهفت تن هواخواه او آمده است).

قدرتی که ازخاندان ما غصب‌شده بود من‌بازپس گرفتم وبجای خودش گذاشتم ومعبدهائی‌را که گئوماتا خراب کرده‌بود مانند پیش ساختم. من مرتعها (؟) واموال (منقول) وکارکنان خانگی (آدمهای خانه) را به مردم ـ سلحشور بازگرداندم و (بخصوص) به جماعتهای (عشیرتی) دهکده‌ها[۵۹] آنچه راکه گئوماتای مغ گرفته بود بازگرداندم. مردم ـ سلحشور را درجای خودشان نشاندم. درپارس‌وماد ودیگر کشورها[۶۰]، همچنانکه پیشتر(بود) من‌آنچه را گرفته شده بود بازگرداندم. این را بارادهٔ اهورامزدا انجام دادم: من‌تا خاندان خودمان را (viθam hyam ahmâxam) درمقام خودش‌نهادم رنج بردم. من بارادهٔ اهورامزدا رنج بردم تـا مانند پیشتر، آن زمان که گئوماتای مغ (قدرت) را ازخاندان ماد نگرفته بود باشد». [۶۱]

بنابراین از گفتهٔ هرودوت چنین برمی‌آید کـه مغ سیاست بهبود وضع عامهٔ مردم را تعقیب میکرد. امّا کتیبهٔ بهیستون میگوید که او مردم را از برخی‌حقوق مالی وغیره محروم نمود وخلق از وی بیمناك بود. ولی در واقع ونفس‌الامر این دو خبررا نمی‌توان بالکلّ متناقض یکدیگر شمرد. کتیبهٔ بهیستون بامر کسی نوشته شده است که بدست خویش گئوماتا راکشت. وبـالطبع دربارهٔ وجود دشمنی میان گئوماتا ومردم‌غلوّ کرده‌است وعن‌قصدآن طبقه‌ای از اجتماع راکه براثر اصلاحات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وی زبان دیده بود جزو مردم ـ بمعنی وسیع کلمه ـ آورده است و این شیوهٔ کهنهٔ مخالفان پیشرفت است . معهذا کتیبهٔ بهیستون واجد اهمیّت است زیرا برنامهٔ منفی وباصطلاح تخریبی گئوماتا را مکشوف می‌سازد . هرودوت برروی هم ضمن داستان آن مغ برنامهٔ مثبت او را با نظر بیطرفانه‌تری بیان می کند . ولی او هم از ارزش آن میکاهد : مثلاً میگوید که پارسیان ناراضی بودند . معهذا پس ازمرگ گئوماتا یك بردیهٔ دروغین تازه ظهور کردوظاهراً کوشید شیوه ومشی گئوماتا را تعقیب کند. و این بردیهٔ دروغین در خود پارس علم طغیان برافراشت[۶۲] و بخشی از ایالات شرقی امپراطوری تابع وی شدند . بنابراین‌درپارس‌هم عده‌ای طرفدارتعقیب سیاست بردیهٔ دروغی بودند[۶۳] . صحت تذکّر هرودوت ـ که میگوید « همه در آسیا بخاطر گئوماتا دریغ خوردند» ـ ازاینجا معلوم است که گئوماتابآسانی همهٔ ساکنان امپراطوری را طرفدار خویش ساخت ، ولی داریوش ـ بمحض اینکه گئوماتا را برانداخت ـ با مقاومت سخت تقریباًهمهٔ ایالات کشور که باحکومت‌اومخالفت‌میکردند مواجه‌شد .

دو تن از دانشمندان شوروی[۶۴] ـ آکادمیسین « و . و . استرووه » و « و . اُ . تیورین »[۶۵] معتقدند که گئوماتای مغ به بزرگان و داریوش‌به عامهٔ آزادگان پارسی متّکی ومستظهربوده وداریوش فقط بعدها سیاست‌بزرگان راتعقیب کرد . آکادمیسین « و . و . استرووه» برای اثبات عقیدهٔ خود چنین استدلال میکند : گئوماتا که مغ‌ـ یعنی‌کاهن ـ بود می‌بایست طرفداربزرگان باشد واقداماتی که وی‌برای بهبود وضع عامّهٔ خلق بعمل‌آورد از روی عوام فریبی‌بود . « و . اُ . تیورین » نیز بتقریب همین نظرراداردواصطلاح «مانیا» mâniya را (کتیبهٔ بهیستون § ۱۴. به صفحهٔ ۲۲۹ـ۲۲۸ وصفحات‌بعد ازآن وهمچنین ۴۰۳ وبعد ازآن رجوع شود) بمعنی «اهل خانه» یعنی نزدیکان» و« کسان» درك کرده دراین‌طریق‌دورتر میرود: وی معتقد است که گئوماتا زنان و کودکان‌آزادگان را ازایشان می گرفت ودرکارهای اقتصادی‌سلطنتی خویش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بکار وا میداشت ! لازم به تذکر نیست که این فرض با روایت هرودوت (وبطورغیر مستقیم با روایت کتیبهٔ بهیستون) در بارهٔ وجههٔ فوق‌العادهٔ حکومت گئوماتا تناقض فاحش دارد .

پیشتر اظهار عقیده کردیم (به صفحهٔ ٤١١ وبعدازآن رجوع شود) که‌اصطلاح کار kâra یا «مردم ـ سلحشور» ظاهراً می‌تواند همهٔ قشرهای‌اجتماعی آزادگان رادر بر گیرد . بدین‌سبب باید به‌تجزیه وتحلیل عمیق‌تر بند ١٤ کتیبهٔ بهیستون پردازیم تا معلوم شود که گئوماتا چه گرفت واز که گرفت[٦٦] .

١ـ «گئوماتای مغ معبدها را خراب کرد» . در متن پارسی باستانی ـ معنی آیادان ـ âyadana ـ رابسبب فقدان مدارك دیگر نمی‌توان دقیقاً تعیین نمود. بزبان عیلامی ـ «سیان ناپ . پا . نا» siyannappana ـ بمعنی « معبد خدایان» است و بزبان اکدی« بیتاته شا ایلانی Bîtâte Ša ilâni» (تحت‌اللفظی: «خانه‌های خدایان») میباشد. هر دو اصطلاح اخیر عادةً در مـورد معبد استعمال میشده ـ گـرچه کلمهٔ عیلامی «سیان» siyan ممکن است مکان مقدسی بی‌سقف در هوای‌آزاد نیز باشد .

گفتهٔ آکادمیسین « و. و. استرووه» ـ که‌کاهنان‌علی‌الرسم‌با بزرگان مربوطند بوجه اتم در مورد کاهنان معابدی که گئوماتا خراب کرد نیزصادق میباشد . گذشته ازاین اگر بگوئیم که صحبت برسر معابد مذاهب محلّی در میان بوده مسلّم است که مذاهب مزبور بابزرگان خاندانهای محلّی مربوط بوده‌اند . امّا نظر ما اینست که مسلماً گئوماتای مغ معابد خدایان قدیم محلّی را خراب کرد[٦٧] .

البته این گفتهٔ ما بی‌شك ، با نظر رایج (کـه مأخذ آن هرتل و هرتسفلد میباشد)[٦٨] که مغان را نمایندگان‌کاهنان قدیمی«ادیان طبیعی» که با تعالیم زرتشت دشمنی می‌ورزیدند ـ میداند ، متغایر است . معهذا چنانکه پیشتر گفتیم (به صفحهٔ ٤٦٣ و بعد از آن رجـوع شود) برای اینکه مغان را مخالف تعالیم زرتشت بدانیم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دلایل کافی در دست نداریم . از گفته‌های هرودوت چنین برمی آید که درمیان پارسیان زمان او مذهب مغان روز بروز بیشتر رواج می‌یافته‌است . و با اینکه معتقدات مذهبی خود پارسیان با تعالیم مغان تفاوت بسیار داشته و پارسیان در بعضی موارد بطور پنهانی از تعالیم اخیر پیروی می کردند ـ با اینحال ازدو گروه مراسم و تشریفات مذهبی ـ که هرودوت به مغان و پارسیان نسبت میدهد ـ گروه اول یعنی آنچه مربوط به مغان بوده بقوانین زرتشتیگری عهد متأخر بسیار نزدیکتر بوده است . بدشواری میتوان گفتهٔ هرتل را قبول کرد که این مشابهت نتیجهٔ آن است که بعدها مغان در تعالیم زرتشت دست برده مطالبی راجعل کرده‌اند . واگرمانند تمام نویسندگان عهد عتیق بگوئیم که مغان مبلّغ تعالیم زرتشت بوده‌اند طبیعی‌تر وصحیح‌تر خواهد بود .

میدانیم که اندکی بعد ، در آغاز قرن پنجم ق . م . خشایارشا پادشاه جدید پارس(ایران) ـ چنانکه خود در کتیبهٔ خویش آورده ـ[۶۹] باری دیگر معابد (دئیودان Daivadana یعنی جای خدایان قدیمی محلی یا «دیوان» (Daiva) را خراب کرد[۷۰] . ضمناً از کتیبهٔ خشایارشا چنین برمی آید که سیاست وی باسیاست داریوش اوّل پدرش اختلاف داشته . « و. و. استرووه»[۷۱] تذکّر داده که محتمل است خشایارشا خود را «سئوشیانت» ـ یعنی منجی (تعالیم زرتشت)ـ اعلام نموده بوده و یا خود خویشتن را چنین می‌شمرده: ولی دیدیم که ظاهراً گئوماتا نیز از پیش آهنگان «سئوشیانت» محسوب میشده . شاید این سیاست خشایارشا حاکی از افزایش نفوذ مغان و رواج تعالیم ایشان در عهد سلطنت وی باشد و واقعاً مغان به خشایارشا نزدیك بودند و در لشکر کشی وی به یونان بسمت کاهنان وغیب گویان رسمی شرکت جستند[۷۲] . باهمهٔ این مراتب ـ مجموع اصطلاحات کتیبه‌های هخامنشی ومراسم تدفین ایشان (ازروی مدارك باستان‌شناسی) وروایات هرودوت دربارهٔ معتقدات ورسوم پارسیان و تشریفات جشن «مغ کشان» که درمیان پارسیان معمول ومتداول بوده[۷۳] ـ همه گواه بر آن است که گرچه دین پادشاهان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پارس (ایران) به زرتشتیگری نزدیك بوده ولی با کیش زرتشت کاملاً منطبق نبوده است. امّا با تعالیم مغان هم، که با زرتشتیگری دوران متأخر بسیار نزدیك بوده ـ با وجود نفوذ عظیمی که مغان در دربارودرمیان مردم داشتند ـ انطباق کامل نداشته است. مجموع این مراتب بما اجازه میدهد که مغان را نمایندگان تعالیم زرتشت بدانیم[۷۴].

البته ما نمی‌توانیم تعالیم زرتشت را ـ حتّی بصورت بدوی آن ـ «کیش کار» بخوانیم وبطریق اولی بآن شکلی که در دربارهای ماد وپارس پیدا کرده بوده هم نمی‌توان چنینش نامید. ولی تعالیم مزبور تا حدّی آرزوهاوامیال توده‌های آزادگان رامنعکس مینموده(وتمام محقّقان با این نظر موافق میباشند). بنابراین بالطبع گئوماتای مغ معابد خدایان قدیمی محلّی راکه تکیه گاه بزرگان خاندانهای محلّ بود خراب میکرد.

وضمناً آکادمیسین «و. و. استرووه» که این اقدام را عوام فریبانه می‌خواند کاملاً محق است. ما نباید گئوماتارا کمال مطلوب مردم دوستی بشماریم: وی‌البته در میان عامّهٔ خلق متّحدانی برای خویشتن میجست ولی ماهیت امر در آن زمان ـ باحتمال ـ رقابتی بود که میان اصناف مختلف کاهنان وجود داشته وبرسر قدرت سیاسی واقتصادی بایکدیگر مبارزه می کردند.

از جهت دیگر نیز نباید غلوّ کرد وپنداشت که گئوماتا پهلوانی انقلابی بوده وبخاطر آزادی ماد مبارزه می کرده است. کودتای گئوماتا نهضت مردم نبوده، تحوّلی درباری بود وخود گئوماتا خویشتن را پارسی وهخامنشی میخوانده وبدین سبب بهیچ وجه صحبت از باز گرداندن استقلال پیشین ماد درمیان نبوده ـ گرچه شایعهٔ مادی بودن شاه تازه (چنانکه از گفته‌های کتسیاس برمی‌آید) حسن توجّه مردم ماد را بوی جلب میکرده ومحتملاً خوداوهم در سرزمین ماد تکیه گاهی میجسته. بعدها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طرفداران داریوش کوشیدند عامّهٔ مردم‌پارس را قانع کنند که گئوماتای سرنگون ـ شده گویا می‌خواسته است قدرت را از پارسیان بگیرد و چون خود از سرزمین ماد بوده مجدداً حکومت مادیها را برقرار سازد. مفهوم این روایت ازخلال کتیبه‌های داریوش اوّل[۷۵] ونوشته‌های هرودوت (III ، ۶۵ و ۱۲۶) نیز استنباط میگردد، ولی درواقع با اینکه گئوماتا کوشید به عامّهٔ آزادگان ـ بطور عموم ـ ومادیها بخصوص تکیه کند، نه « دموکرات منش» بود ونه هوا خواه احیای امپراطوری ماد.

۲ـ « گئوماتا abičariš gaiθâmčâ maniyamčâ viθbišča را ازمردم سلحشور گرفت». دربارهٔاین اصطلاحات پیشتر بحث کردیم ودیدیم که بهترین ترجمهٔعبارت «مرتعها (؟) واموال (منقول) و خانگیان (آدمهای خانه) و (بخصوص) جماعتهای دهکده‌ها » است . روایت مربوط به گرفتن این چیزها را ، از« مردم ـ سلحشور جماعتهای (عشیرتی یاخاندانی) دهکده‌ها»[۷۶] باید بادرنظر گرفتن مراتب فوق‌تعبیر نمود. البته شکّی نیست که مقصود نویسندهٔ کتیبهٔ بهیستون در اینجا از « مردم ـ سلحشوریست که درجماعتها بودند » (Kâra hya viθâpatiy) ـ دیدیم کـه در کتیبهٔ بهیستون مفهوم این جمله بخشی‌ازآزادگان‌است که به‌ارتش دائمی ومحافل‌درباری ودستگاه‌اداری‌جلب‌نشده‌بودند. بنابراین‌عملاً کارهیی ویث پتی Kâra hya viθapatiy بطور کلّی آزادگان‌عادی بوده‌اند. ولی بزرگان عشیرتی محلّی که از دیگران عقب مانده‌تر بودند نیز بدربار وارتش ودستگاه‌اداری راه نداشتند. واین‌خود به محرّران کتیبهٔ بهیستون اجازه داد که بمنظور هتك اعتبار عملیات گئوماتا گروه اخیرالذکر را هم جزئی از «کارهی ویث پتی»قلمداد کنند. زیرا که این اصطلاح‌معنی اجتماعی وسیاسی مشخّصی نداشت ودر واقع یك شیوهٔ بیان بود ـ گرچه دراین‌موارد بخصوص تاحدّی مضمون سیاسی معیّنی داشت.

بدیهی است ، اگر هوا خواه نظر انجیل که میگوید: «از مستمند هم اخذ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میشود» نباشیم ، باید گفت که از دارا میتوان چیزی گرفت . توانگران ویادارایانی که گئوماتا می‌توانست چیزی از ایشان اخذ کند عبارت بودنداز: جماعت ـ بصورت کلّی ـ ویاافرادمتموّل . جماعت البته می‌توانست صاحب دامها ومراتع واموال غیرمنقول باشد . ولی آیا جماعت بصورت یك کلّ (نه افراد آن) می‌توانست دارای «کارکنان خانگی» و «اموال خانگی» ویا «بردگان خانگی» (مانی mâniya) باشد ؟ مسلماً ما باید از تعبیر و . ا . تیورین مبنی براینکه گویا گئوماتا زنان و کودکان سلحشوران آزاد را می گرفت تا ایشان رابرده ساخته دراموراقتصادی سلطنتی بکار واداردصرف نظر کنیم . دربارهٔ اینکه کوچکترین احتمال درستی این فرضیه وجود ندارد پیشتر نوشتیم . بردگان مشترك جماعتهای روستائی ویاعشیرتی درعلم مردم شناسی ناآشنا نیستند ، ولی درجامعه‌ای که قدم درمرحلهٔ طبقاتی گذاشته باشد بسیار بندرت دیده شده‌اند . وتصوّر میرود اگرچنین بردگانی در پارس وجود میداشتند مؤلفان یونانی در این باره اطلاعی بدست میدادند . ولی حتّی اگر این بردگان مشترك جماعتها وجود می‌داشتند هم ـ گمان نمی‌رود که بنام « اهل خانه » (مانی mâniya) نامیده می‌شده‌اند وبنابراین احتمال اخیر بسیار ضعیف است .

ازمراتب فوق چنین نتیجه میگیریم که صحبت برسرمراتع ودامها وبردگان خانگی بزرگان عشیرتی محلّی است ـ همچنانکه اندکی بالاتر حرف برسر معابد بزرگان محلّی مزبوربوده . روایت کتیبهٔ بهیستون که اخذآنچه مذکور افتاد « از جماعات (عشیرتی) دهکده‌ها» (وگویا از « مردم ـ سلحشور ») صورت می گرفته ، را باید اشارهٔ غیرمستقیمی بدان دانست کـه اموال مصادره شده نصیب که می‌شده : ممکن است اموالی راکه درمقرفلان یابهمان جماعت بوده نصیب همان جماعت میشده واین خود از مفهوم وسیاق جمله پیداست . محتملاً دامها ومراتع مزبور درآغازبه جماعتها تعلّق داشتند ونمایندگان اعیان و بزرگان از ایشان گرفته تصاحب کرده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند : بیادآوریم که در کائاها نیز بچنین وضعی اشاره شده است[۷۷] .

بنابراین بزرگان عشیرتی محلّی ازاصلاحات گئوماتا زیان‌دیدند وعموم افراد آزاد جماعات ازآن سود بردند . این استنتاج کاملاً با گفتهٔ هرودوت مبنی براینکه گئوماتا مردم‌را ازمالیات سه ساله وخدمت سپاهیگری معاف کرد ـ واقدامی بعمل آورد که بیشتر بحال آزادگان عادی نافع باشد ـ موافق است .

همهٔ اقدامات گئوماتا مربوط به «مردم ـ سلحشوری» بود که در «خانه‌ها» و جماعتها میزیستند : هم آنانکه ازاصلاحات گئوماتا زیان دیدند وهم کسانیکه‌ازآن سود بردند درشمار این دسته بودند . گمان میرود که گئوماتا به بزرگان درباری و سران کلان لشکری دست نزد زیرا که : اولاً اینان نقطهٔ اتکای سیاست مرکزیت کشوربودند و گئوماتا کمتر از کیاکسار و کورش بمرکزیت نیازمند نبود و ثانیاً بسیار نیرومند بودند وبا وضعی که گئوماتا داشته تحریك ایشان خطرناك می‌بود .

معهذا اینکه دشمن‌عمدهٔ گئوماتا بخش معیّنی ازبزرگان (وبخصوص بزرگان عشیرتی) بوده تأیید شده است زیرا کـه مهمترین طرفداران داریوش از بزرگان بوده‌اند[۷۸] .

گئوماتا که بایك کودتای درباری بقدرت رسیده بوده بر اثر کودتای درباری دیگری نابودشد . وبروایت هرودوت یکی‌اززنان حرم‌او ـ حرمی که از کمبوجیه‌باو رسیده‌بود ـ راز اورا پیش پدر خویش اوتان که یکی‌از بزرگان پارس‌بود فاش کرد. داریوش کـه شاهزاده‌ای بود ازشاخهٔ دیگر خاندان هخامنشیان باتفاق شش نفر از شریکان توطئه که در شمار بزرگان پارس بودند[۷۹] پنهان وارد منزل او در دژسیکایا اُواواتیش ـ از ناحیهٔ نیسای (به‌آشوری : نیشای ، نیششا) ماد شد ودر دهم ماه بـا ـ گایادیش (۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲ ق . م .) اورا کشت .

بروایت هرودوت،چندتن‌ازهواداران داریوش‌پس‌ازقتل گئوماتاپیشنهاد کردند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که بجای حکومت سلطنتی، حکومت خاندانهای متنفذ یا اولیگارشی و یا حتی حکومت عامه و دموکراسی ایجاد شود. هرودوت درضمن بیان مطلب تنها باینکه از زبان هریك از کسان داستان خویش نطقی درمدح سازمان ورژیم دولتی معینی بنویسد اکتفا نمیکند. این شیوهٔ ادبی معمول مورخان باستان بوده است که عقاید خویش را از زبان رجال تاریخی بیان کنند. این نکته جالب است کـه هرودوت در جای دیگر، بمناسبتی اصرار می‌ورزد که این بخش نوشتهٔ وی صحیح است و افسوس می‌خورد که یونانیان سخن اورا باور نمی کنند. ولی واقعاً دراین روایت هیچ چیز غیر محتملی وجود ندارد[۸۰]. درآغاز جامعهٔ طبقاتی هر مقامی که بشیوهٔ دسته جمعی اداره می‌شده و از بقایای سازمان عشیرتی بوده (نه تنها شورای شیوخ، بلکه مجلس خلق جامعهٔ بدوی هم)[۸۱] تحت نفوذ بزرگان عشیرتی واقع می گشته. و بدیهی است اعضای آن می کوشیدند دستگاهی بوجود آورند تا قدرت سلطنت را (کـه در آن زمان برحسب ضرورت تاریخی میل داشت بقشرهای وسیعتر بنده داران تکیه کند) محدود کنند. اما در این گیرودار رژیم سلطنت پیروز شد.

۳ ـ قیام فرورتیش و دیگر قیامهائی که علیه هخامنشیان وقوع یافت

داریوش پس از آنکه گئوماتا را کشت وحکومت را درپارس وماد بدست گرفت خبر یافت کـه عیلام (درآنجا شخصی بنام آشین قیام کرده بود) و بابل (در آنجا نی‌دین‌تو ـ بل عاصی شده خود را پسر نابونید آخرین پادشاه بابل خوانده بود) از قلمرو او جداشده علم استقلال افراشته‌اند. این هنوز آغاز قیام عمومی نبود. بلکه ایالات ونواحی بسیار با رونقی که ازلحاظ اقتصادی هیچگونه علاقه وارتباطی با پارس نداشتند از آن جدا گشته بودند واین خود برای امپراطوری هخامنشی موردی عادی شمرده می‌شده. قیام عمومی اندکی دیرتر در پایان ماه نوامبر ـ و آغاز دسامبر سال ۵۲۲ ق. م ـ هنگامیکه داریوش سرگرم جنگ در بابل بود شروع شد. و در واقع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یك قیام نبوده . بلکه در آن واحد چهارقیام درنقاط مختلف صورت گرفت .

شخصی مادی بنام فرورتیش (فرائورت) که خودرا خشثریتای دوم از خاندان کیاکسارمی‌خواند دررأس یکی ازشورشها قرارداشت . ساکنان مادوپارت و هیرکانیه نیزباو پیوستند . ظاهراً مردم ارمنستان ـ که شاید پیشتردست بشورش‌زده بودند نیز وی را یاری می کردند .

دررأس قیام دوم پارسئی بنام وهیزداته[۱] قرارداشت که خودرا ـ مانند گئوماتا ـ بردیه پسر کورش می‌خواند . گذشته ازبخش مهمی ازپارس (بخش شرقی آن ؟)[۸۲]، ایالات شرقی ـ یعنی « ساتتاگیدیه » با « آراخوسیا » (ساتراپ‌نشین هفتم ، بگفتهٔ هرودوت . این بخش جزوقلمرو پادشاهی کیاکسار نبود و کورش آن را تسخیر کرده بود . وچون اهالی آن بسنن عهد کیاکسار پای‌بند نبودند به وهیزداته ملحق شدند نه به فرورتیش)[۸۳] باو پیوستند .

دراین که هدف هردو قیام احیای نظامات زمان بردیهٔ دروغین (نظاماتی که داریوش ملغی کرده‌بود)بوده شکی نیست . ولی ممکن است که قیام کنندگان از آن حدود هم تجاوز کرده‌بودند زیرا که هردو شورش بصورت‌نهضت خلق‌درآمده‌بود . در کتیبهٔ بهیستون داریوش‌اول گفته شده است که «مردم ـ سلحشور ماد که درجماعتها بودند » پیرو فرورتیش گشتند . چنانکه پیشتر گفتیم این همان بخشی‌ازاهالی کشور بود که اصلاحات گئوماتا مستقیماً بدان مربوط بوده . شایدتا حدی‌بزرگان عشیرتی محلی‌را نیزبتوان مشمول مفهوم این‌کلمه دانست ولی بطور کلّی‌اصطلاح مزبورمعرّف تودهٔ اعضای جماعات است . شکّی‌نیست که افرادآزاد عادی ماد نیزدرعصیان همعنان فرورتیش بودند . برروی هم جنبهٔ عمومی و ملی قیام علیه داریوش ، مورد تردید نمی‌تواند باشد[۸۳مکرر] .

(۱) Vahyazdâta

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسلماً قیام سوم که در مرغیانا (بخشی ازایالات باکتریا) برهبری شخصی بنام فرادا[۸۴] صورت گرفت نیزهمگانی بود. شاید قیام دوم عیلام وپارس غربی (که اززمان قدیم باآن مربوط بوده) برهبری مرتیا ـ که خود را هومپانیکاش چهارم (اومّانیش) پادشاه عیلام می‌خواند جنبهٔ دیگری داشته است. این قیام بسرعت بوسیلهٔ قوای محلی سرکوب شد.

ظاهراً ارمنستان قبل‌از جلوس داریوش اول بتخت سلطنت درحال‌شورش بوده است. کتیبهٔ بهیستون سوریه ـ آشورومصر وسکایان را هم جزو ممالك و اقوامی برمی‌شمارد که درپایان سال ۵۲۲ ق. م. علم عصیان برافراشته بودند.

بنظرمی‌رسد که شورش سوریه (آشور) با قیام ارمنستان مربوط بوده است. اما قیامهای مصر وسکایان ـ درواقع تجزیه نواحئی‌شمرده می‌شد که درمرزهای دور دست کشورواقع بوده، ازلحاظ اقتصادی مستقل بودند ومی‌توانیم آنان‌را در این شمار نیاوریم. اگرازموضوع متنازع‌فیه خصوصیات وجریان قیام ارمنستان هم صرف نظر کنیم ـ سه نهضت جدی باقی می‌ماند ودرمرکزتوجه ما قرار می گیرد ـ سه نهضتی که داریوش ازدسامبرسال ۵۲۲ ق. م. باآنها مواجه‌شد ـ این‌سه‌نهضت‌رافرورتیش و وهیزداته و فرادا رهبری می کردند.

۸۴ـ فرورتیش. گرته از روی‌نقش برجستهٔ بهیستون

دادرشیش پارسی، ساتراپ باکتریا، مستقلاً جنگ علیه فرادا را رهبری می کرد. وی مرغیانیان را هم ازآغاز دسامبرسال ۵۲۲ ق. م. منهزم ساخت و کشتار خونینی کرد[۸۵]. ولی پارسیان مدت مدیدی بدستگیری خود فرادا موفق نشدند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ویوانا، ساتراپ ایالت‌هفتم، نیز در آراخوسیا مستقلاً علیه طرفداران وهیزداته (بردیهٔ دروغین) وارد پیکارشد . دراینموردجنگ ازدسامبر تا فوریه بطول‌انجامید . در ۲۱ فوریه سال ۵۲۱ ق. م . ویوانا بدستگیری سرداری کـه از طرف وهیزداته کسیل گشته بود موفق شد . ولی خود وهیزداته تـا ماه ژوییه در پارس (پرسید) پایداری کرد .

چنانکه گفتیم در دسامبرسال ۵۲۲ ق . م . داریوش دربابل‌بود . و از آنجا دو سپاه اعزام نمود : یکی‌را که دادرشیش ارمنی‌فرمانده آن بود علیه ارمنستان فرستاد ومأمور کردتا سپاه واخومیسا راکه پیشتردربین‌النهرین شمالی‌علیه لشکریان ارمنی جنگیده بود یاری کند . ودیگری را بفرماندهی نزدیکترین رفیق خود ویدارنا بجنگ فرورتیش اعزام کرد . تا زمانیکه ماد سر کوب و مطیع نشد واخومیسا و دادرشیش ـ بااینکه چندباربا ارمنیان پیکار کردند ـ ازعهدهٔ‌ایشان بر نیامدند: ممکن است ارمنیان با فرورتیش که درجناح ایشان سر گرم عملیات بود تماس داشتند .

امّا راجع به ویدارنا ... وی در ۱۲ ژانویه سال ۵۲۱ ق . م .[۸۶] با یکی از سرداران فرورتیش درمرزجنوب‌غربی‌ماد پیکار کرد ولی موفقیتی کسب ننمود و در کامپاندا (تقریباً همان ایالات پیشین‌بیت ـ هامبان ـ الّی‌پی)[۸۷] منتظررسیدن داریوش ونیروهای عمدهٔ وی شد .

فرورتیش ناچار دردوجبهه می‌جنگید : در آن زمان کـه در مغرب ، ناگزیر (در مقابل ویدارنا وبعد نیروهای عمدهٔ داریوش) از خود دفاع می کرد ، از سمت مشرق هیستاسپ (ویشتاسپا) پدرداریوش که ساتراپ پارت بود[۸۸] علیه اودست باقدام زد . وبا اینکه ـ بگفتهٔ کتیبهٔ بهیستون ـ بخش اعظم «مردم ـ سلحشور» در پارت و هیرکانیه ازفرورتیش پشتیبانی‌می کرد ، با اینحال ویشتاسپ بکومك قسمتی از سپاه خویش در مارس سال ۵۲۱ ق . م . با شورشیان حرب کرد و کماکان بـا موفقیت در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرزمین پارت پایداری نمود .

درماه آوریل داریوش ازکار اطفای شورش بابل فارغ شد ورو بسوی مادآورد ودرعین حال بخشی از ارتش خویش را ـ مرکّب ازپارسیان ومادیهائی که بوی وفادار مانده بودند ـ بفرماندهی ارت وردیه علیه وهیزداته گسیل داشت . قوای عمدهٔ داریوش در ۷ مه (۲۶ ماه آدوکانیش) بـا نیروهای عمدهٔ فرورتیش در کوندورو[1] ـ درخاك ماد ـ تلاقی کردند . فرورتیش شکست خورد وبا عدهٔ کمی سوار به ناحیهٔ رغه (ری) ـ اقصی مرز شرقی کشور خویش ـ گریخت و ظاهراً بکومك پارتها و هیرکانیان امیدوار بود . در ژوئن سال ۵۲۱ ق . م . داریوش هنوز موفق به خاموش کردن عصیان ماد نشده بود ، زیرا که در ۱۲ و ۲۱ ژوئن که واخومیسا ودادرشیش ارمنی با ارمنیان پیکار کردند ، ماد هنوز بدست داریوش نیفتاده بود و یا بهرتقدیر وی قادر نبود ازآنجا لشکریانی برای تقویت سرداران خویش اعزام دارد . ولی در اواخرماه ژوئن دسته‌ای ازجنگاوران که داریوش به رغه (ری) فرستاده بود ـ موفق بدستگیری فرورتیش شد . داریوش فرمودتا ازرغه عده‌ای بکومك ویشتاسپ بروند و در نبرد پاتیگربان ـ در خاك پارت ، روز ۱۲ ژوئیه سال ۵۲۱ ق . م . آخرین هواداران فرورتیش مغلوب ومنهزم گشتند[89] . مقارن همان زمان آرت وردی نیز قیام وهیزداته را در پارس (پرسید) سرکوب کرد . بنابراین فرورتیش بیش ازهفت ماه بیشتر از گئوماتا مقاومت کـرد ومدّتی مدید از قلمرو پادشاهی خویش در برابر لشکریان داریوش دفاع کرد وفقط در نتیجهٔ برتری خرد کنندهٔ نیروهای حریفان مغلوب گشت .

داریوش در کتیبهٔ بهیستون در بارهٔ سرنوشت فرورتیش چنین می گویـد : «فرورتیش را دستگیر کردند ونزد من آوردند . من بینی و گوشها وزبان او رابریدم

(۱) Kunduru

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وچشمانش را درآوردم . اورا بزنجیر دردربارمن نگاه داشتند وهمه مردم ـ سلحشور او را دیدند . آنگاه فرمان‌دادم او رادرا کباتانابرنیزه نشانند ومردانی‌را که نخستین هواخواهان او بودند در اکباتانا درون دژ بدارآویختم.» رفتار هخامنشیان‌با کسانی که خود را فرمانفرمای مستقل اعلام کنند چنین بود[۹۰] .

معهذا شورش ماد باینجاپایان نیافت . قبیلهٔ ساگارتیان‌مطیع نشد[۹۱] ودرآنجا شخصی‌بنام چیتران‌تخمه خویشتن راپادشاه اعلام کرد و گفت که‌ازخاندان کیاکسار میباشد . داریوش برای اطفای این شورش ـ در سر زمین اصلی ماد عناصروفاداری یافت که ویرا یاری کردند وظاهراً ازبزرگان بودند . ولشکریان‌پارسی ومادی وی بفرماندهی تهماسپادای مادی بسرعت تمام‌آخرین جرقهٔ نهضت فرورتیش راخاموش کردند وچیتران تخمه را درآربل ـ سرزمین پیشین آشور ـ برنیزه نشانده سیاست کردند .

آشفتگیها واغتشاشات با این هم پایان نیافت . شورشهائی اینجا وآنجا بروز می‌کرد . ولی پس از قلع و قمع عاصیان عمده و در درجهٔ اول بعد از اطفای شورش فرورتیش و وهیزداته ، داریوش‌اوّل می‌توانست امپراطوری هخامنشی را نجات یافته بشمرد .

علّت شکست این شورشها چه بود ؟ بنظرماعلّت عمده فقدان وحدت داخلی و خارجی‌بود.ظاهراًوهیزداته‌وفرورتیش‌وهمچنین‌دیگرشورشیان‌نه‌همچون‌متّحدانی که درامری‌مشترک‌همساز باشندبلکه‌همچون رقیبان‌ـهریك جداگانه ـ عمل‌می کردند. البته سبب این وضع تفرقه وانفراد اقتصادی برخی از نواحی که درآن زمان هنوز بطور کلّی در عهد اقتصاد طبیعی میزیستند بوده است . از دیگر سو داریوش اوّل در پارس وماد عده‌ای کافی هواخواه پیدا کرد . اینان اولاً از بزرگان عشیرتی بودند . ثانیاً سران بزرگان خدمتگزار دولت ـ همراهان کورش مانند گوبریا ، از وی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پشتیبانی کردند ولی این کافی نبود. شکّی نیست که داریوش توانست بخشی از تودهٔ آزادگان عادی را نیز ـ بخصوص در پارس ـ بسوی خویش جلب کند. زیرا که نه بزرگان بلکه همهٔ افراد پارسی بطور مستقیم یا غیر مستقیم ـ از درآمدهائی که در نتیجهٔ سلطهٔ امپراطوری هخامنشی بدست می‌آمد سهمی می‌بردند.[۹۲]

۸۵ـ چیتران تخمه ـ گرته از روی نقش برجستهٔ بهیستون

برای فهم ویژگی و سبب شکست نهضتهای خلق در زمان داریوش اوّل باید دانست که در جریان تکامل تاریخی آن زمان چه چیز ترقی‌خواهانه بود.

مسلماً در آن اوضاع و زمانه، تکامل همه جانبهٔ شیوهٔ تولید برده داری (چون شیوهٔ رهبری کننده) و بسط سطحی و عمقی آن ـ یا بدیگر سخن افزایش عدهٔ تأسیسات اقتصادی برده داری و بسط آن شیوه بدیگر انواع تولیدات و همچنین افزایش مقیاس تأسیسات برده داری و تشدید تقسیم کار و پیچیدگی بیشتر همکاری و تعاون داخلی اقتصادی آن تأسیسات... اینها در آن اوضاع و زمانه گامهائی ترقیخواهانه بودند. شیوهٔ تولیدات برده داری در آن زمان قوس صعودی را طی می کرد و با سطح تکامل نیروهای تولیدی مطابقت داشت. در آن زمان آلات آهنین کار معمول و متداول می گشت و نیروی بردگان بمقدار فراوان در دسترس بود.

بزرگان عشیرتی محلّی هم قبیلگان خویش را ـ چنانکه در دیگر کشورهای شرق قدیم متداول بود ـ بزیر بار قرض کشانده استثمار می‌نمودند و قیود و بستگیهای نیمه پدر شاهی نیز مزید بر عوامل دیگر گشته[۹۳] و بالنتیجه سلطهٔ بزرگان مزبور سدّی در برابر ترقی و تکامل شیوهٔ تولید برده داری و رونق و بسط آن شده بود. ولی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حتی پیروزی عامهٔ تولید کنندگان خرده‌پا و آزاد نیز در اوضاع واحوال امپراطوری پارس محال بود منجر بایجاد یك دموکراسی بنده داری ، از نوع جامعهٔ آن روزی یونان بشود و بتوسعهٔ سریع آن شیوهٔ تولید کومك کند . متکاملترین تولیدات برده داری درتأسیساتی مقدور بود که نظایری در زندگی یونان نداشتند : یعنی در تأسیسات اقتصادی شاهان ومعبدها وسران لشکرو رئیسان دستگاه اداری . این دسته ازبزرگان در نقاط مختلف کشور بستگیها وعلایق پدرشاهی نداشت که بتواند هم‌قبیلگان خویش را از آن جهت در قید نگاهدارد . ولی در عوض از لحاظ بردگان مستغنی بود ومی‌توانست به‌تولیدات کلان مبتنی بر اساس برده داری ، پردازد . اینان ازلحاظ اقتصادی ازدیگران قویتر بودند ودرطی وقایع اخیر بیش ازدیگران ازلحاظ سیاسی سود برده بودند . این دوران ، دوران رشدورونق روابط طبقاتی بود ونهضتهائی نظیرجنبشهای یادشده در آن‌زمان محکوم به شکست بودند .

ماد براثرقیام فرورتیش مقام رسمی‌خویش ـ یعنی اولین ایالت امپراطوری را (در ردیف پارس) از دست داد . در کتیبهٔ بهیستون نام آن سرزمین جزو آخرین ساتراپ‌نشینهای غربی ذکرشده است . راست است که اندکی بعد مجدداً نام ماد در فهرست اسامی ایالات مقام شایسته ومحترمی احراز کرد . ولی در واقع اندك اندك بصورت یکی‌ازساتراپ نشینهای عادی هخامنشیان درآمد . نارضائی مردم ماد گاهی بعد ازداریوش نیزبشکل شورش وعصیان تجلی‌می‌نمود . مثلاً ساکنان آن سامان در سال ۴۰۸ ق. م. قیام کردند[۹۴] .

ظاهراً ازیکجهت سرزمین ماد درامپراطوری هخامنشیان وضع خاصی داشته است : وساتراپهای آن ـ لااقل گاهی ـ پارسی نبوده بلکه ازساکنان اصلی آن کشور ـ یعنی مادی بوده‌اند.[۹۵] مثلاً آرباك ساتراپ ماد در زمان اردشیر دوم[۹۶] مسلماً مادی بوده است . بنظر میرسد که «آتروپات»[۹۷] آخرین ساتراپ آن سرزمین ـ در دوران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هخامنشیان نیز مادی بوده است .

لشکریان‌ماد علی‌الرسم‌درتمام لشکر کشیهای هخامنشیان شرکت می‌جستند. درجنگ ایرانیان باآتنیان در ماراتون (سال ۴۰۹ ق . م .) یکی از سرداران ایران داتیس[۱] مادی بود . و گرم میتر[۲] وتی‌تی[۳] پسران وی‌فرماندهی سواران خشایارشا را ـ در طی لشکر کشی عظیم وی بیونان ـ عهده دار بودند . مادیها باتفاق پارسیان و سکایان‌معتمدترین‌جنگاوران‌شمرده می‌شدند ونیروی‌مسلح‌ناوگان جنگی‌خشاریاشا را تشکیل می‌دادند . در درهٔ ترموفیل مادیهابودند که در کنارعیلامیان(کیسی‌یان) وپارسیان سخت ترین نبردها را با دستهٔ لئونیداس بر گزار کردند . جزو لشکریان برگزیده‌ای که خشایارشا پس از شکست سالامین در یونان در اختیار ماردونی باقی گذاشت (گذشته‌ازچند واحداز بهترین‌جنگاوران‌پارسی) مادیهاوسکایان‌وباکتریان و هندیان نیز بودند . بنابراین در عهد خشایارشا مادیها در شمار بهترین سپاهیان امپراطوری هخامنشی محسوب می‌شدند . محتمل‌است که هخامنشیان می کوشیدند تودهٔ‌آزادگان ماد را در غنایم جنگی شریك کنند و بدین طریق صدقه‌ای بایشان بدهند . درعین حال بزرگان ماد نیز کاملاً بابزرگان پارس توانس وتوافق داشتند .

ظاهراً مادیها مقام نمایانی هم در ارتش اردشیر دوّم داشتند . آزباك ساتراپ ماد ـ که یکی‌ازسرداران‌بزرگ‌اردشیردوّم بود ـ درجنگ کوناکس که میان‌اردشیر وبرادرش کورش اصغر وقوع یافت ، دودوزه بازی کرد : نخست بطرف کورش رفت و بعد مجدداً بسوی شاه باز گشت و بقول پلوتارك ، سرانجام مجبور شد مجازات خنده آور وتوهین‌آمیزی را بخاطر رفتار ناهنجار خویش تحمّل کند .

درپایان‌قرن‌پنجم وقرن‌چهارم‌قبل‌ازمیلاد باسامی مادیهائی که مشاغل نمایانی را در امپراطوری هخامنشی‌شاغل باشند کمتر برمی‌خوریم . ظاهراً بخشی ازبزرگان

(۱) Datis (۲) Garmamitra (۳) Titei

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ماد با بزرگان پارس توأم شدند وبخشی را نیز پارسیان بر کنار کردند وجای ایشان راگرفتند. امّا راجع به عامهٔ مردم ماد... باید گفت که وجود امپراطوری پارسی هخامنشیان برای ایشان بار سنگینی بود. حتّی آن صدقهٔ احتمالی که هخامنشیان به مادیهامی‌دادند ودسته‌های مادی‌ارتش خویش رادر غنایم جنگی شریك می کردند نیز قطع شد. زیرا که توسعهٔ حدود امپراطوری متوقف گشت و تعداد لشکر کشیها بطور کلّی وبویژه لشکر کشیهای توأم با پیروزی تقلیل یافت.

۴ـ انقراض امپراطوری هخامنشی وتأسیس دولت ماد آتروپاتن

در ثلث آخر قرن چهارم ق. م. جنگی کـه میان داریوش سوّم پادشاه پارس (ایران) و اسکندر پادشاه مقدونی در گرفت منجر بـه انقراض سریع امپراطوری هخامنشی گشت. سقوط آن علل خارجی وداخلی داشت. علّت خارجی این بود کـه امپراطوری ایران (پارس) در جنگهائی که با یونان می کرد بـا جامعهٔ برده داری متکاملی روبرو بود: یونان در فاصلهٔ قرنهای هفتم تا چهارم ق. م. ازسطح تولیدات برده داری کـه در شرق قدیم حکمفرما بود پافراتر نهاده و ازلحاظ تکامل اقتصادی کشوری پیشرو شمرده می‌شد. گذشته ازاین سازمانهای سیاسی دولتهای یونانی که از سازمان اقتصادی‌جامعه منبعث می‌شد ـ یکنوع دموکراسی‌برده داران ویالااقلّ اولیگارشی یا حکومت خاندانهای متنفّذ بود و این خود افرادآن جامعه راترغیب می کرد تاآگاهانه وبا فعالیت تمام درزندگی اجتماعی شرکت کنند وجنگاورانی بهتر و آگاه‌تر و بیدارتر از لشکریان پارسی (کـه غالباً هخامنشیان بزور بمیدان جنگشان می کشاندند) باشند[۹۸].

از دیگر سو برخی از ایالات‌امپراطوری پارس (ایران) که از لحاظ اقتصادی از دیگربخشها پیشرفته تر بودند درآن‌زمان بمرحلهٔ عالی‌تری‌ازتکامل جامعهٔ برده داری نایل شده بودند. مثلاً یکی از نیازمندیهای نواحی اخیرالذکر این بود که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سازمانهای سیاسی برده داران بوجود آید ودرتحت حمایت عالیهٔ قدرت سلطنت قرار گیرد ولی در عین حال واجد خود مختاری باشد ، بحدّی که اعضای برده‌دار آن بـه بهترین وجه فعالیت اقتصادی خویش را بخصوص در زمینهٔ ایجاد تأسیسات متکامل کالائی برده داری گسترش دهند وازطرف قدرت پادشاهی مداخلات خودکامانه درکار ایشان بعمل نیاید و مانع تراشی نشود . چنین سازمانی انحصار داشتن تأسیسات اقتصادی برده داری پررونق ومتکامل را از کف سلطان و نزدیکان او بدر می کرد و موجب بهبود وضع لااقلّ بخشی ازآزادگان عادی می گشت وایشان نیزمی‌توانستند از خود دارای تأسیسات اقتصادی برده داری شوند .

سازمانی که این احتیاجات جامعهٔ برده داری را تأمین کند عبارت بودازشهر خود مختاربرده داران . اینگونه شهرها[۹۹] دربرخی‌ازنقاط امپراطوری پارس(ایران) وجود داشت (شهرهای یونیه در آسیای صغیر ، و صور و اورشلیم و سیپپار وبابل و اوروك وغیره) . ولی تعداد آنها زیاد نبود ودر طریق رشد و پیشرفت خویش بموانع بزرگی که ازطرف دستگاه اداری شاهی ایجاد می‌شد برمی‌خوردند[۱۰۰] .

وضع مردم آزادامپراطوری‌پارس (ایران) درنتیجهٔ تحمّل‌بارسنگین بیغارهای لشکری وغیره ومالیاتها ورباخواری ـ که بخصوص درنواحی‌قدیمی کشاورزی کشور پادشاهی رواج وافر داشت ازقرن ششم تا چهارم قبل از میلاد سخت به بدی گرائید و این عوامل تأثیر مهمی در ترکیب ارتش داشتند[۱۰۱] و استعداد جنگی آنرا شدیداً تنزل دادند . در فاصلهٔ قرن پنجم و چهارم جنگاورترین قسمتهای ارتش ایران را سپاهیان مزدور یونانی تشکیل می‌دادند .

مجموع این‌عوامل موجب انقراض‌امپراطوری هخامنشی گشت (انقراضی که از لحاظ سرعت محتملاً حتّی برای خود اسکندر نیز غیر منتظره بود) و قشرهای مهمی از ساکنان آزاد و برده دار امپراطوری پارس (ایران) بآسانی بطرف قدرت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جدید روی آوردند. فقط بعضی از نواحی دور دست ـ که بـرده داری در آن نقاط پیشرفت زیاد نکرده بود ـ بسختی در برابرهجوم بیگانگان مقاومت کردند. چون سراسر آسیای غربی جزوقلمرودولت اسکندر گشت وبعدازوی نیزبدیگر کشورهای «یونانی ـ مقدونی» (ویا یونانی محض) ـ که بر ویرانهٔ ملك اسکندر پدیدآمدند ـ پیوست، در مرحلهٔ نوین جامعهٔ برده داری (که یکی از خصوصیات آن رشد وافر شهرهای خود مختار برده دار بود و این جـریان در این مورد تحت تأثیر مدنیت و فرهنگ یونانی ویا هلنیزم قرار داشته) گام نهاد.

فقط کشورهای معدود توانستند با احتراز از تابعیت بیگانگان وارد مرحلهٔ جدید تکامل جامعهٔ برده داری شوند. یکی ازآن ممالك معدود ماد غربی بود کـه درآن لحظهٔ خطیر رجل تاریخی چون آتروپات در رأس آن قرار داشت[۱۰۱مکرر].

آتروپات درعهد داریوش سوّم (کودومان) آخرین پادشاه هخامنشی ساتراپ ماد بود. نام وی در منابع موجود در ذیل وقایع سال ۳۳۱ ق. م. بـرده می‌شود. چون اسکندر آسیای صغیر را اشغال کرد و لشکریان داریوش را در ایسوس منهزم ساخت[۱۰۲] وسوریه وفنیقیه وفلسطین ومصر را متصرّف گشت، داریوش سوّم لشکری عظیم گردآورد وامیدوار بود که بیاری آن ازپیشرفت اسکندر بسوی نقاط شرقی‌تر کشورجلوگیری بعمل آورد. ولی قبل ازآنکه داریوش از دجله عبور کنداسکندر از فرات و دجله گذشت. روز اوّل اکتبر سال ۳۳۱ ق. م. در مشرق دجله نزدیك شهرپیشین آشوری آربل ـ در کنار دهکدهٔ گائوگاملجنگ میان‌فریقین در گرفت. در این نبرد آتروپات فرمانده مادیهابود وکادوسیان‌وآلبانیان وسکسینان (ساکنان سکسن[۱]) نیمه‌مستقل[۱۰۳] باتفاق‌مادیهاجنگ‌می کردند. پیش‌ازآن آتروپات‌فرماندهی سوارانی راکه داریوش بمنظور اکتشاف گسیل داشته بود بعهده داشت[۱۰۴].

(۱) Sakasen

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چنانکه میدانیم نبرد «گائوگامل» بشکست کامل داریوش سوّم منجر شد. پادشاه پارس(ایران) به‌اکباتانا گریخت و کوشید تاسپاه‌تازه‌ای گردآورد ولی‌آشکار شد که بسیاری از ساتراپ نشینها وایالات از تحت اطاعت اوخارج شده‌اند. در این حیث وبیث اسکندر بسوی جنوب رفت وبابل‌وعیلام وپارس (پرسید) را اشغال نمود و از آنجا از طریق پارتاکنا تهاجم بسوی خاك ماد را آغاز کرد[۱۰۵]. داریوش دانست کومکی که انتظار داشته ازسوی‌کادوسیان و «اسکیتها» نخواهد رسید واز اکباتانا بطرف مشرق گریخت ولی درمیان راه«بس»[(۱)] ساتراپ باکتریا وی را ازشاهی‌خلع کرد و اندکی بعد داریوش کشته شد (۳۳۰ ق.م.). پارمنیون سرداراسکندر بامر وی خزانهٔ پارس (ایران) را که بچنگ آمده بود به اکباتانا برد و سپس لشکریان تازه رسیده را ازراه سرزمین‌کادوسیان‌به هیرکانیه هدایت کرد(یعنی‌از کرانهٔ جنوبی دریای‌کاسپیان ـ خزر)[۱۰۶] وخود اسکندر از راهی که به پارت منتهی می‌شد بدنبال داریوش رفت. وی ظاهراً در رغه(ری) شخصی‌بنام اُکسودات[(۲)] را که داریوش‌بسیاه‌چال افکنده بود (وبدین سبب درنظر اسکندر معتمد شمرده می‌شد) به ساتراپی‌ماد منصوب کرد[۱۰۷]. ولی درماد سفلی‌ودرطرق مواصلات ارتش‌اسکندر ـ طرقی که‌ارتش مزبوررابه بابل‌ودریای‌متوسط (مدیترانه) مربوط میساخته ـ حاکم واقعی‌همچنان پارمنیون‌بود که دوّمین سردار مقدونی (بعدازاسکندر) محسوب می‌شده. مأموریت وی تأمین‌آرامش‌پشت جبهه بود. پس‌ازچندی‌توطئه‌ای برای کشتن اسکندرصورت گرفت وفیلوت پسر پارمنیون در آن شرکت داشت. اسکندر فیلوت را اعدام کرد ومجبور شد فرمان قتل پارمنیون را نیز صادر کند. ووظیفهٔ وی در ماد به سه تن‌از سران لشکر بنام‌کلئاندر و منید وسیتالك محوّل گردید. در بارهٔ انتصاب آتروپات به ساتراپی ماد درآن زمان صحبتی در میان نبود.

(۱) Bess (۲) Oksodat

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چنین بنظر می‌رسد که آتروپات بحضور اسکندر نیامد . گرچه ظاهراً از داریوش نیز پشتیبانی نمی کرد : ودلیل این گفته آن است که شهرا کباتانا ازخود دفاع نکرد وکادوسیان که متحدان آتروپات بودند از کومك به داریوش سرباززدند . ولی اُکسادات انتظارات اسکندررا برآورده نساخت وچیزی نگذشت که اسکندربهنگام لشکر کشی به‌آسیای میانه وی را ازکار بر کنار کرد وآتروپات را مجدداً بسمت ساتراپ ماد منصوب نمود[۱۰۸] (ـ ۳۲۸ ق . م .) وبدین‌طریق ـ ظاهراً ـ وضعی را که درواقع حکمفرما بود تثبیت نموده قانونی ساخت . باحتمال قوی آتروپات باسکندر اطمینان داد که بیش‌از اُکسادات وفادار وخدمتگزار است . ودرواقع شاید در آغاز مایل‌بود با اسکندرمبارزه کند ولی‌درآن زمان قادرنبود وبرای انجام‌آرزوی‌خویش نه نیروداشت ونه مقدورات ومقتضیات فراهم بود .

آتروپات باین اکتفا نکرده وتمایل‌همکاری‌خویش‌را با اسکندربنحو دیگری به ثبوت رسانید وشخصی بنام باریاکس[۱] را که لقب‌پادشاه پارس وماد را برخویشتن نهاده بود تسلیم وی نمود[۱۱۰] . این واقعه در سال ۳۲۴ ق. م. وقوع یافت . اسکندربعد ازلشکر کشی‌هندوستان بپارس باز گشته بود وسر گرم قلع قمع ومجازات سرداران وساتراپهای خودکامه بود وکلئاندرومنید وسیتالك را که در خاك ماد فعال مایشاء بودند ـ درعداد دیگران اعدام کرد . اسکندردراین گیرودار ازآتروپات راضی‌بود ووی را مدت زمانی‌نزدخود نگاهداشت[۱۱۱] .آتروپات یکی‌ازارکان دولت امپراطوری هخامنشیان بود که بنا بتمایل اسکندر بهنگام جشنها و تشریفات شوش با نخستین مقدونیان عهد خویشاوندی منعقد کرد[۱۱۲] . آتروپات در انتخاب خویشاوند نیز دوراندیشی عجیبی ازخودنشان‌داد ودخترخودرا به پردیکا[۲] داد که مردی‌کاری و خردمند ونافذالکلمه وشایدهم کمتراز دیگرسرداران اسکندرلئیم ونفع پرست بود .

(۱) Bariaks (۲) Perdika

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپس اسکندر به ماد رفت و از دشتهای مشهور نیتسای که چراگاه (۵۰۰۰۰) اسب متعلق به لشکریان شاهی بود بازدید کرد. ومعلوم شد که بخشی‌از اسبان را سپاهیان مقدونی بغارت برده‌اند.

درآن دوران اقدامات سیاسی گوناگون اسکندربا بزم ها وجشنها توأم بود. آتروپات در بعضی از جشنها حضور داشت و برای تفریح اسکندر گروهی از صد زن سوارکار تقدیم وی کرد. آریان که گفته‌هایش ازدیگرمورخان جنگهای اسکندر موثق‌تراست باین مناسبت چنین می‌نویسد:

در اینجا می گویند که آتروپات ساتراپ ماد باو صد زن تقدیم کرد که تصور می کنند آمازون[1] باشند و بلباس مردان سوارکار ملبس بودند جزاینکه بجای نیزه تبرزین وبجای سپرسنگین سپرسبك داشتند (anti aspidôn peltas)[113]. آریان معتقداست که زنان مزبور آمازون نبوده‌اند والبته این نظر وی درست است. ولی نمی گوید ازچه دسته وقومی‌بوده‌اند. وضمناً چنانکه خواهیم دید اینموضوع- یعنی اصل و تبار این زنان - جالب است. آریان گمان می کند که آتروپات عده‌ای از زنان را مخصوصاً تعلیم داده لباس‌مخصوصشان پوشانید وبعنوان زنان آمازون معرفی کرد. ولی گمان‌نمی‌رود چنین‌باشد وحتی‌تصور نمی‌شود که‌آتروپات‌ازاساطیر یونانی دربارهٔ‌آمازونها اطلاع داشته است.

قومی را می‌شناسیم که درآن‌زمان می‌توانست چنین سوارانی در اختیار وی بگذارد: آن قوم «ساورومات» بود که «زنان برآن حکومت می کردند» وکاهنان وجنگاورانشان زنان بودند. این زنان سلحشورساورومات راهرودوت (IV، ۱۱۰ و بعد) ازبازماندگان‌آمازونها می‌دانسته واکنون وضع تدفین‌اینان را براثرحفریاتی

(۱) آمازون‌ها - زنان جنگجوی افسانهٔ اساطیری یونان‌که می‌گفتند پستان راست خود را می‌سوزاندند تاآسانتر ازکمان تیراندازی‌کنند. مترجم

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که در ناحیهٔ سفلای ولگا ومنطقهٔ مجاور اورال[۱۱۴] بعمل آمده نیك می‌دانیم. فرهنگ این قوم مدنیتی بود که ازسمت جنوب غربی ـ ظاهراً ـ تمام ناحیهٔ حاجی‌طرخان کنونی[۱۱۵] را دربرمی گرفته و ـ بنظرمی‌رسد که ـ تا مانیچ و کوما بسط می‌یافته. راست است که سلاح اصلی ساورومانهای کرانهٔ ولگا و مجاور اورال ـ گذشته از تیر و کمان ـ شمشیر بود نه تبر(Pelekus) ـ که در داستان آریان آمده[۱۱۶]. ولی نیزه نیز واقعاً در قرن چهارم قبل‌ازمیلاد درمیان ایشان کمترمتداول بوده. اما راجع به‌سپر (peltē) باید متذکر شد که ـ چون ـ ظاهراً ـ با چوب و چرم ساخته می‌شده اثری از آن باقی‌نمانده است (که درحفریات مکشوف گردد).

بیشتر گمان می‌رود که آتروپات به اسیر کردن عده‌ای از زنان ساورومات موفق شده بود وفرض اینکه صدزن را تعلیم داد تاخودرا بجای زنان آمازون معرفی کنند مستبعد بنظرمی‌رسد (بخصوص چنین عملی با اینکه درمشرق باستانی زن را از نظرگاه پدرشاهی می‌نگریستند منافات دارد). ولی اگرزنان مزبور را از طایفهٔ ساورومات بدانیم باید اذعان کنیم که آتروپات تاحدی برقفقاز شرقی (آذربایجان کنونی‌شوروی) نظارت داشته است زیرا که اگر چنین نمی‌بود نمی‌توانست با ساورومانها که در آنسوی جبال قفقاز می‌زیستند تماس داشته باشد. اما نظارت وی بدلیل‌دیگر نیزمحتمل‌است: زیرا آریان صراحةً می گوید که ساکنان آن ناحیه ـ یعنی کادوسیان و آلبانیان‌وساکسینیان ـ همچون متحدان‌مادیها، درجنگ گائوگامل شرکت جستند. البته این اتحاد نیزمانند دیگر «اتحادهای» نظیرآن که دردوران باستان وجود داشته نوعی‌از تابعیت بوده است: والاچگونه ممکن بود قبایل مزبور درجنگی که برای ایشان هیچ نفعی‌دربر نداشته شرکت کنند؟ درمقابل ازساتراپ ماد چه‌چیزدریافت می‌داشتند؟ جزاینکه از ایشان درمقابل صحرانشینان‌شمال دفاع کنند؟ واین‌خودموجب‌نظارت‌عملی‌نظامی‌فرمانفرمای‌ماد برقبایل‌شرقی‌قفقازمی گشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محتملاً ساکسینیان (سکاسنیان) همان «اورتوکوریبانتیان» (تیزخودان) بودند که در تاریخ هرودوت نام برده شده است. ایشان از زمان قدیم جزو ساتراپ‌نشین ماد بودند ولی باحتمال قوی چون در نقاط دوردست مرزی آن کشور سکونت داشتند غالباً کوس جدائی می‌زدند ـ بخصوص که ارتباط میان سکاسنیان و خاك اصلی ماد بسبب وجود کوههای پردرخت قره‌داغ ـ که، ظاهراً، مقر قبیلهٔ کوهستانی کادوسیان بوده ـ بدشواریهای فراوان برمی‌خورد.

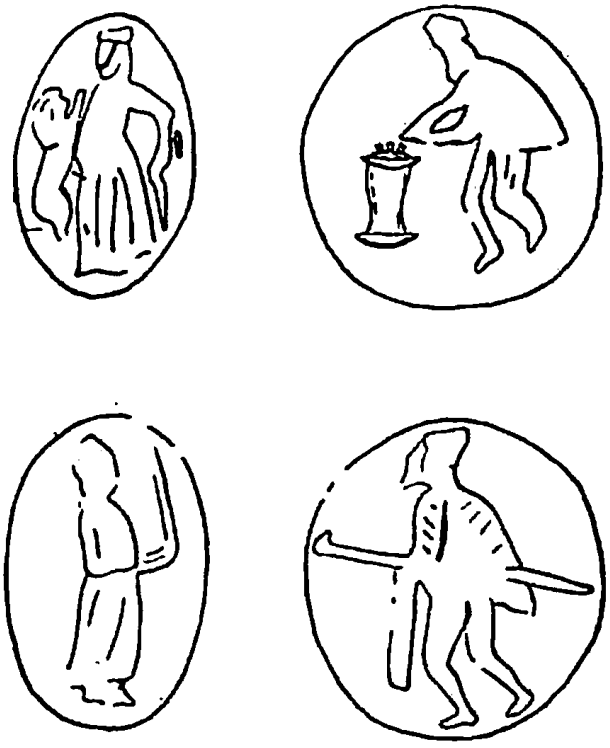

۸۶ـ پوشاك قبایل آلبانی ـ سکائی قرن ۳ـ۵ ق. م. تصویر از روی مهر نگین مکشوف در مینگه چالور

کادوسیان هنوز در دوران جماعتهای بدوی می‌زیستند و محتملاً بشکار و دامداری می‌پرداختند شاید[۱۱۷] بباغداری نیز اشتغال می‌ورزیدند[۱۱۸] و دو پیشوا امور ایشان را اداره می کردند[۱۱۹] وچنانچه پیش گفتیم پادشاهی‌ماد از عهدهٔ مطیع ساختن ایشان برنیامد و نخستین‌بار سر باطاعت کورش نهادند (شاید درزمانیکه وی هنوز سردار آستیاگ بود). درفهرست ساتراپ‌نشینهای هرودوت ذکری از ایشان دیده نمی‌شود ولی ـ ظاهراً ـ جزو ساتراپ نشین یازدهم بوده‌اند. شاید پاوسیکیان[۱] و پانتی‌ماتیان[۲] و داریتیان[۳] [۱۲۰] که نامشان در آنجا مذکوراست قبایلی ازکادوسیان ودیگر «ان آریاکیان» (ان آریائیان)[۴] بوده‌اند که کرانهٔ دریای کاسپی (خزر)، درفاصلهٔ

۱ـ Pavsik ۲ـ Pantimat ۳ـ Dareiti ۴ـ Anariak

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خاك اوتیان و آلبانیان ازشمال وهیرکانیان ازمشرق[۱۲۱] سکونت داشته‌اند .

هیچیك از کتیبه‌های رسمی شاهان پارس (ایران) سرزمین کادوسیان وکاسپیان را جزو اراضی تابع ایشان نمی‌شمارد : بنظرمی‌رسد که قبایل مزبور درآغاز امر از قلمرو امپراطوری پارس جدا شدند . در روزگاری که کتسیاس در دربارپارس اقامت داشته اردشیر دوم علیه‌کادوسیان لشکر کشید ولی چندان موفقیتی کسب نکرد[۱۲۲] . محتملاً سبب توجه مفرطی کـه کتسیاس در تاریخ خویش بآن قبیلهٔ کوچك مبذول می‌دارد همین است وبس . بروایت تروگاپومپه[۱۲۳] . اردشیرسوم (۳۳۸ ـ ۳۵۸ ق.م.) مجدداً علیه‌کادوسیان لشکر کشید و کودومان که بعدها بنام داریوش سوم بسلطنت رسید درنبرد تن به تن علیه پهلوان‌کادوسی هنرنمائی کرد . ولی‌معهذا کادوسیان بعد ازآن لشکر کشی‌هم‌کاملاً مطیع امپراطوری پارس (ایران) نشدند . وبدین سبب‌در جنگ گائوگامل می‌بینیم که‌کادوسیان جزو اتباع وحتی متحدان شاه پارس (ایران) نبوده و فقط متحد مادیها و آتروپات و ساتراپ ایشان می‌باشند . این جای شگفتی نیست . هم ازقرن پنجم پیش‌ازمیلاد (وبطریق اولی درقرن چهارم) برخی‌ازساتراپها کاملاً مستقل‌بوده‌اند وحتی گاهی‌ازطرف اتباع‌خویش بلقب«شاهی»خوانده میشدند[۱۲۴] وغالباً بالاستقلال با یکدیگر حرب می کردند[۱۲۵] . قفقاز شرقی از زمـان کهن ـ علی‌الظاهر ـ نصیب ماد شده بود وباین سبب آتروپات آسانترمی‌توانست‌کادوسیان و آلبانیان و ساکسینیان را مطیع خویش سازد[۱۲۶] . او بخردانه عمل کرد و کوششی برای الحاق مستقیم آن قبایل بقلمرو ماد بعمل نیاورد بلکه سعی کرد ایشان خود را «متحدان» ماد اعلام کنند. بظن غالب وی برای اعمال این نظرخویش ازپشتیبانی قشرهائی در داخل قبایل مزبور برخوردار بوده است .

اگرچنین نپنداریم که درفاصلهٔ سالهای ۳۲۸ و۳۲۴ ق . م . آتروپات درنقاط شمالی‌تر بجنگ بـا ساوروماتها پرداخته ـ معلوم می‌شود کـه نظارت وی برقفقاز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شرقی کماکان استوار بوده است . اینوضع ظاهراً بعدهاهم برای وی مفید بوده .

۸۷ـ جنگجوئی درلباس مادی (پادشاه‌هخامنشی؟) جنگجوئی‌یونانی را مغلوب کرده . از روی تصویر مهراستوانهٔ قرن ٤ـ۵ ق . م .

آتروپات در مجلس مشاورهٔ ساتراپها و سرداران که پس از مرگ اسکندر در بابل انعقاد یافت (سال ۳۲۳ ق . م .) شرکت نجست . درمجلس مزبورساتراپ نشین ماد به پیتون مقدونی واگذار شد . پردیکاکـه در دولت جدید سمت نایب‌السلطنه داشت‌پیتون را مأمور ساخت قیام یونانیان مقیم« کولونیها»ـی شرق ایران و آسیای میانه را فرو نشاند . چنین‌بنظر می‌رسد ، ساتراپ نشین‌ثروتمند ماد که واجداهمیت سوق‌الجیشی عظیمی بود پاداش انجام این مأموریت مهم شمرده می‌شد . گذشته از این‌محتمل است که پیتون ، پیش از آن تاریخ نیز ، پس از اعدام‌کلئاندر ودیگران ، اشغال نظامی ماد سفلی را عملی ساخته بود . در واقع تصاحب ماد برای مقدونیان اهمیت بسیار داشته زیرا اگر آن سرزمین را از دست می‌دادند رابطهٔ ایشان بـا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساتراپ نشینهای شرقی بالکلّ قطع می‌شد . جالب توجّه‌است که هیچیك ازساتراپهای نواحی شرقی در آن ایّام ازمقام خویش منفصل نشد : مسلماً نمی‌خواستند وضع بخش شرقی کشوررا که سخت پیچیده بودپیچیده تر سازند .

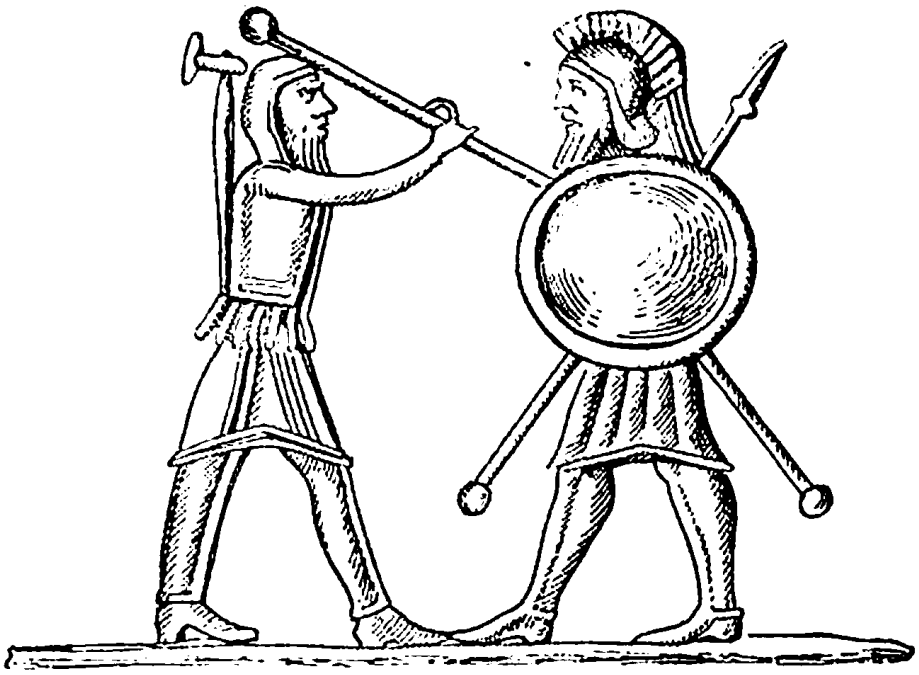

۸۸- جنگجوی مادی سبك اسلحه درپیکار با مردیونانی . از روی نقش مهراستوانهٔ قرن‌پنجم(؟) ق . م.

آیا می‌خواستند استثنائی قائل شده آتروپات را از خاك ماد طرد کنند؟ گمان نمی‌رود . وی پدرزن پردیکا ویکی ازمقتدرترین فرمانفرمایان آن زمان بود (جالب توجّه‌است که فقط او و اُکسیارت پدر زن اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م. ازمیان «غیر یونانیان ومقدونیان» بسمت ساتراپی باقی ماندند) . ماد غربی عملاً در دست او بود . باحتمال قوی پیتون در مجلس بابل فقط بحکومت ،آنچه باصطلاح ماد بزرگ (یامادسفلی) نامیده می‌شد، منصوب گشت نه‌سراسر سرزمین ماد وپیشترهم آتروپات عملاً بربخش مزبورحکومت نداشت . در واقع در طی سالهای ۳۲۸ تا ۳۲۵ ق . م . که اسکندر در شرق غایب بود ، هارپال خزانه دار دراکباتانابلامعارض فرمانروائی می کرد (و بعد هم خزانه را ربوده به یونان گریخت) و عدهٔ کثیری از لشکریان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقدونی نیزدر آنجا حضورداشتند که اجحافات ومظالم عظیم بمردم روا می‌داشتند[۱۲۷]. اسکندر پس‌ازبازگشت ازهندوستان بیرحمانه ساتراپهای خودکامه ونفع‌جورامعزول ومعدوم کرد. اگر آتروپات کوچکترین مسئولیتی دروقایع ماد می‌داشت اسکندردر اقدام علیه اوخودداری نمی کرد. وچون‌اقدامی‌علیه وی‌بعمل‌نیاورد، معلوم است که در اکباتانا قدرت دردست آتروپات نبوده است. دسته‌های‌نظامی‌مقدونی درمادسفلی کاملاً حکمفرما بودند و اسکندر در آنجا شهرهای «یونانی ومقدونی» و کلنی‌های نظامی ایجاد کرده بود تا خطوط ارتباطی‌وی را از تعرض «بربرها»[۱۲۸] ایمن دارند. خط سوق‌الجیشی مهمی که از آن نقطه می گذشته محققاً حفاظت آن بیشتر بعهدهٔ سران لشکرمقدونی بوده نه آتروپات. و بنظرمی‌رسد کـه آتروپات حتی یکبار هم (همچنانکه بعدها نیزچنین کرد) در وقایع پرسروصدائی که درماد سفلی‌وقوع یافت ونبردهای طولانی وبی‌ثمری که میان لشکریان پیتون وآنتیگون وایومن و نیکانور و سلوکوس وغیره جریان داشت شرکت نجست و کماکان ماد سفلی و مقدونیان را بحال خودشان گذاشت. وی درایام حیات اسکندرخودرا ساتراپی‌وفادار وانمود کرد ولی در اقدامات مقدونیان شرکت نکرد. بعد از مرگ اسکندر در جنگهائی کـه بخاطرتقسیم‌مرده‌ریگ‌وی در گرفت شرکت‌ننمود واین خودبمثابه‌اعلام‌استقلال‌بود.

پس‌ازمرگ پردیکا، سرداران اسکندر درسال ۳۲۱ ق. م. در «تری‌پارادیس» گردآمده به تقسیم مجدد ساتراپ‌نشینها پرداختند. ماد کوچک ـ یعنی‌ساتراپ‌نشین آتروپات ـ جزو این تقسیم نبود. ازآن زمان می‌توان آنرا دولتی‌مستقل‌شمرد. ماد غربی‌نخستین کشورشرقی‌بود که استقلال خویش را دربرابرفاتحان یونان و مقدونیه وپارس‌بازیافت.

آتروپات چگونه توانست هم درآغاز دوران پرآشوب جنگهائی کـه میان وارثان‌وجانشینان‌اسکندر در گرفته‌بود دولت‌جدید ومستقل‌ماد رابوجودآورد؟شکی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیست که آتروپات مردی با استعداد وبرجسته بود . ولی اگر ناموس تکامل منطقی تاریخ نیروهای مشخصی را در میان اقوام و قبایل ماد وادار باقدام‌نمی کرد هیچیك از شایستگیها واستعدادهای شخصی او نمی‌توانست کشور مستقل‌ماد را بوجودآورد .

بارها مصرحاً گفتیم که بخش‌شمال‌غربی‌ماد (باصطلاح ماد کوچك) وماد سفلی یا مادبزرگ ازلحاظ اقتصادی (وحتی‌جغرافیائی‌هم) بایکدیگروجوه مشترك‌ناچیزی داشتند. اقتصادماد کوچك واجد کشاورزی وصنعت نسبتاً عالی‌بود، تکافوی احتیاجات آنرا می‌نمود . جامعهٔ ماد کوچك دارای پایگاه اقتصادی خویش‌بود ودرآن‌زمان ـ کـه اقتصاد طبیعی بیشتر حکمفرما بود ـ نیازی بالحاق و یا اتحاد با دیگر نواحی نداشت . راست است که درگذشته چنین اتحادی وجود داشته وماد سفلی نیز در آن شریك‌بود. ولی‌وجودآن اتحاد علل‌خاص‌داشت که ازآنجمله بود لزوم مبارزهٔ مشترك علیه‌آشور ومنافع مشترکی که‌تعلق وپیوستگی‌به امپراطوری‌ماد در برداشت . بعدها این منافع وجود نداشت و خروج ماد کوچك از « امپراطوری جهانی » هخامنشیان (که‌آن سرزمین راهم شامل گشته بود) منوط ومربوط به پیش‌آمداوضاع واحوالی مناسب ومقتضی‌بود .

مثلاً ماد کوچك برخلاف بابل‌احتیاجی به وارد کردن موادخام صنعتی‌نداشت و بدین سبب لازم نبود بـا نواحئی کـه منبع مواد خام شمرده می‌شدند متحد شود . مثل‌دیگر : ماد کوچك برخلاف ماد سفلی بر جادهٔ اصلی بازرگانی و سوق‌الجیشی میان نواحی‌مهم آسیای مقدم وآسیای میانه قرار نداشت و باین علت هم می‌توانست از اتحاد بادیگرایالات ونواحی‌احتراز کند .

گذشته ازاینها درماد کوچك قبایلی وجود داشتند دارای سازمان جماعتهای بدوی وآتروپات آنانرا بخدمت خود درآورد واین خود نیروی نظامی مهمی‌درماد کوچك پدیدآورد که روحیهٔ جنگی‌آن بالاتراز روحیهٔ لشکریان امپراطوری پارس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ویا حتی سپاهیان جانشینان اسکندربود (گرچه به فنون جنگی مانند ایشان آشنا نبودند) . لشکریان اخیرالذکر یا ازسپاهیان برده و یا جنگاوران مزدوری بودند که ازجنگ جزغنیمت وسود چیزی انتظار نداشتند . داریوش سوم پس از آنکه تمام لشکریانش معدوم گشته یا وی‌را ترك گفتند آخرین امید خویش را به‌کادوسیان بسته بود . گرچه کادوسیان ازیاری با دستگاه استبدادی فروریختهٔ هخامنشیان سرباززدند ولی همین چشم‌داشت کومك ازکادوسیان و اینکه ایشان را لشکریان نیرومند و قابل اعتماد شمرده بود خود جالب توجه است . ما معتقدیم کـه نیروی آتروپات نیز در اتکا ، به‌کادوسیان ودیگرقبایل شمالی آذربایجان بود . وی توانست باستظهارآن بعد ازسقوط دیگرساتراپها برسرپا ماند وقدرت خویش‌را در دوران جانشینان اسکندر حفظ کند (بـا اینکـه گاهی اُکسودات و زمانی فلان آرساك و یـا بهمان پیتون به ساتراپی ماد منصوب می گشتند) ـ همچنانکه درعهد داریوش سوم و یا محتملاً زمان اردشیر سوم نیزحفظ کرده بود .

اگراین قبایل‌شمالی آذربایجان که درلشکر کشیهای آتروپات شرکت‌جسته وبالنتیجه درپیروزی او ذینفع بودند وجود نمی‌داشتند ـ اونیزمانند دیگرساتراپهای داریوش سوم در مقابل لشکریان یونانی و مقدونی بی سلاح و ناتوان می‌بود ـ زیرا مقدونیان متدرجاً تمام دسته‌های جنگی محلی‌را درخود مستحیل می‌ساختند. و وی نه تنها موفق به تأسیس دولتی‌مستقل نمی گشت بلکه گمان نمی‌رود حتی درآن ایام پرآشوب بحفظ جان خویش موفق می‌شد .

دولت جدید را که رسماً ماد خوانده می‌شد ـ مردم بحق بنام مادآتروپاتن ـ بنام وی ـ یا آتروپاتاکان[۱۲۹] نامیدند . ساکنان آن سرزمین از لحاظ نژاد گوناگون بودند . اینکه درمدت دوسه قرن حکومت ایران زبان ایرانی تاچه حددرآن سامان تفوق یافت اطلاعی‌دردست نداریم . مسلماً این تفوق بارزبوده .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی مسلماً درقرن چهارم قبل‌ازمیلادکادوسیان و ماتینیان و ـ محتملاً ـ دیگر بازماندگان ماننائیان و لولوبیان و سایرقبایل «کاسپیان» کـه در اتحادیهٔ قبایل ماد شرکت نداشته ویا آنهائیکه ـ باحتمالی ـ شرکت داشته‌اند ... همهٔ اینها با اینکه خود را «مادی» می‌خواندند خصوصیات خویش را حفظ کرده بودند. زبان ایرانی که زبان دینی‌و مغان بود (مغان، ظاهراً در دولت جدید نقش‌رهبری داشتند) در اسامی خاص و غیره که بدست مـا رسیده منعکس شده است و زبـانها و لهجه‌های گوناگونی را که، باحتمال قوی، هنوز درآن زمان در ماد متداول بود از نظر ما مستور می‌دارد. ولـی دولت جدید واجـد وحدت اقتصادی و سیاسی گشته بود و بدینطریق زمینه‌ای برای پیدایش قوم‌آتروپاتن ـ درآینده ـ فراهم‌آمده بود.

دولت جدید سنن سیاسی و فرهنگی ماد زمـان دیوك و دول‌اسبق را مرعی و ملحوظ می‌داشته. ولی تجزیه و تحلیل سازمان اجتماعی آن از حدود هدف کتاب حاضر بیرون است.

پایان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تعلیقات و حواشی

(برای هرفصل شمارهٔ مربوط به‌حواشی از ۱ شروع می‌شود)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حواشی مقدمه

۱ - در فصل اول فهرست کتبی که در این موضوع سخن گفته‌اند و بیشتر واجد اهمیت است نقل خواهد شد.

۲ - Th. Jacobson, The Sumerian King-Llist, The Oriental Institute of Chicago, Assyriological Studies, No 11, Chicago, 1939.
از صفحهٔ ۱٤۷ به‌بعد. در نظر داریم کتاب ویژه‌ای دربارهٔ منابع این فهرست تنظیم کنیم.

۳ - F. Thureau-Dangin. La fin de la domination gutienne, RA, XXII, 1947. از صفحهٔ ۱۱۱ به‌بعد.

۴ - A. Goetze, Historical Allusions in Old Babylonian Omen texts, JCS. 1,3, 1947. از صفحهٔ ۲۵۳ به‌بعد.

۵ - به‌مجموعهٔ RLA, S. V. Datenlisten رجوع کنید.

۶ - اکثر منابع عیلامی در مجلدات مختلف:
«Mémoires, Délégation en Perse» منتشر شده است نگاه کنید به
F.W. König, Corpus Inscriptionum Elamicarum, Hannover
و همچنین دیگر مدارك مربوط باستخر فارس و رجوع شود به:
G. G. Cameron, Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1948.

۷ - E. Ebeling, B. Meissner, E. F. Weidner. Die Insch- riften der altassyrichen Könige, I. Leipzig, 1926, - KAH, I, KAH, II. و غیره.

۸ - این اسناد تقریباً بالتمام در قرن نوزدهم کشف و منتشر شده است. به‌مهمترین کتیبه‌های مزبور که در KB, I, II چاپ شده رجوع شود. در قرن بیستم فقط تعداد کمی متون تازه به‌آنچه قبلا کشف شده بوده افزوده گشته است و اینها هم غالباً نسخهٔ ثانی متون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قبلی بوده‌اند که در بعضی موارد از اصل سالمتر مانده بودند و بدین سبب برخی مبهمات را روشن ساختند.

۹ - برای ترجمهٔ کتیبه‌های تاریخی آشوری رجوع شود به:

D. D. Luckenbill, Ancient Records of Assyria and Babylonia, I-II, Chicago, 1926-27

بسیاری ازمتون‌مربوط بدماد را ای.م. دیاکونوف ترجمه کرده و منتشر نموده است. بدینقرار: مآخذ آشوری و بابلی در تاریخ «اورارتو» - مجلهٔ «پیك تاریخ باستانی» شماره‌های ۲ تا ۴، در نشریات مزبور به‌فهرست کتب متون اصلی نیز رجوع شود. مهمتر از همه:

E. A. W. Budge and L. W. King, Annals of the Kings of Assyria, I, London, 1902;

P. Rost, Die Keilschrifttexte Tiglatpilesers III, I-II. Leipzig, 1893;

H. Winckler, Die Keilschrifttexte Sargons, I — II. Leipzig, 1889;

M. Streck, Assurbanipal und die letzten assyrischen Könige. Leipzig, 1913;

F. Thureau - Dangin, Une relation des huitième campagne de Sargon II, Paris, 1912; و بسیاری متون دیگر.

۱۰ - طبع و منتشر شده است:

R. F. Harper, Assyrian and Babylonian Letters I-XII London, 1892
L. Waterman, Royal Correspondence of the Assyrian Empire, I-IV, Ann Arbor, 1930

و بعد به «منابع و مآخذ آشوری و بابلی» از ای.م. دیاکونوف نیز رجوع شود.

۱۱ - ترجمه‌های ای.م. دیاکونوف (منابع آشوری و بابلی) محتاج تکمیل است. رجوع شود به:

J. A. Knudtzon, Assyrische Gebete an den Sonnengott, Leipzig, 1893;

E. G. Klauber, Politisch-religiöse Texte aus der Sargonidenzeit, Leipzig, 1913.

۱۲ - در اینجا باصطلاح **«فهرست اسامی نامدهان»** یاکسانی که نام آنان را روی سال میگذاشتند، مهم بوده. اینان عده‌ای از رجال دولتی آشوربودند که بنوبه‌یکسال تمام‌شغل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«لیما» را که مربوط باجرای تشریفات دینی بود، ایفاء مینمودند. عمل تاریخ گذاری در آشور بنام ایشان صورت میگرفت. در یکی از فهرستهای مزبور اشاره به کسوفی شده است که در دورهٔ عمل کرد یکی از رجال مزبور ـ که سال بنام اوست ـ وقوع یافته و تاریخ این کسوف را از طریق محاسبات نجومی میتوان بدست آورد. بدینوسیله تواریخ دیگر وقایعی که در فهرست ذکر شده بدست آمده است (از ۹۱۱ تا ۶۴۸ قبل از میلاد). به:

Reallexikon der Assyriologie, Herausg. von E. Ebeling und B. Meissner, Berlin-Leipzig, 1932-1938.

به کلمهٔ Eponymen رجوع شود.

تاریخ گذاری وقایع هزارهٔ سوم و دوم قبل از میلاد بیك شیوهٔ پیچ در پیچ تر ـ که عبارت است از استفاده از مدارك نجومی متون بابلی قدیم و مصری که گاهی علامانشان همانند نیست و همچنین محاسبات خود پیشینیان در تعیین تاریخ وقایع ـ بعمل میآید. در این باره به‌اثر آکادمیسین و.و. استرووه تحت عنوان «تاریخ گذاری در نخستین سلالهٔ بابلی» مجلهٔ «پیك تاریخ قدیم» شمارهٔ ۱ ـ سال ۱۹۴۷ ص ۹ به‌بعد رجوع شود.

۱۳ - متن کامل و تبدیل حروف transliteration و ترجمهٔ کتیبه‌های اورارتوئی پادشاهان توسط گ.آ. ملیکیشویلی در مجلهٔ «پیك تاریخ قدیم» از شمارهٔ اول سال ۱۹۵۲ تا شمارهٔ اول ۱۹۵۴ تحت عنوان «کتیبه‌های میخی اورارتوئی» منتشر شده است. به اثر زیر هم رجوع شود:

F. W. König, Handbuch der chaldischen Inschriften, 1. Graz, 1955.

۱۴ - L. W. King, Chronicles Concerning Early Babylonian Kings, I-II, London, 1907.

C. J. Gadd, The Fall of Nineveh, London, 1923.

S. Smith, Babylonian Historical Texts Relating to the Capture and Downfall of Babylon, London, 1924.

B. Landsberger und Th. Bauer, Zu neuveröffentlichten Geschichtsquellen der Zeit von Asarhaddon bis Nabonid, ZA, N. F, III, 1926. از صفحهٔ ۱ به بعد

۱۵ - F. H. Weissbach, Die Keilinschriften der Achämeniden. Vorderasiatische Bibliothek, 3, Leipzig, 1911, صفحهٔ ۴ به‌بعد

۱۶ - بزبانهای پارسی باستانی و عیلامی و بابلی.

۱۷ - L. W. King and R. C. Thompson, The Rock Sculptures and Inscriptions of Darius the Great on the Rock of Behistun, L., 1907.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

— R. Kent. Old Persian Grammar, Text, Lexicon. New Haven, 1950.
چاپ دوم کتاب کنت Kent هنوز در دسترس من نبود.

۱۸ - ممکن است «کسانت» بعد ازهرودوت نوشته و از تألیفات وی استفاده کرده باشد. حتی بعضی از محققان معتقدند که تألیفات «کسانت» بعدها جعل شده است. بخشی از قطعاتی که به «کسانت» منسوب است بدون تردید از آن وی نمیباشد و در قرن دوم قبل از میلاد جعل شده است. رجوع شود به:
L. Pearson, Early Ionian Historians, Oxford, 1939.
از صفحهٔ ۱۹۰ به بعد

۱۹ - اسلوبی که هلانیك بکار بسته است و تشابه اسامی و لغات زبانهای مختلف را بدون در نظر گرفتن ریشه و منشأ و معنی و تاریخ تحول آنها را در زبان منظور وفقطصرفاً مشابهت الفاظ را ملاك قرار داده، متأسفانه حتی در این دوران نیز بعضی از مؤلفان در آثار خویش بکار میبرند.

۱۹ مکرر - دربارهٔ آثار هرودوت به کتاب « هرودوت » تألیف «س. یا. لوریه» رجوع شود. M.L. ۱۹۴۷

۲۰ - اصطلاح «ماد» و «مادی» را در مورد قوم ماد و دولت وخاك آن بکار میبریم.

۲۱ - رجوع شود به‌ص (۵۲۱-۵۱۲ متن)

۲۲ - نوشتهٔ سنگ مزار اخلاف هارپاگ (؟) بزبانهای یونانی و لیدی بدست آمده است :
J. Friedrich, Kleinasiatische Sprachdenkmäler, Berlin 1932.
صفحهٔ ۶۲ شمارهٔ ۴۴a سطور ۲-۱ ، ص ۶۳ سطر ۳۰ ، شمارهٔ ۴۴c ص ۶۶ سطر ۲۴ ، ص ۷۶ شمارهٔ ۷۷ سطر ۲۶.

۲۳ - هرودوت (گذشته از داریوش) نامهای قاتلان مغ را چنین ذکر میکند: اینتافرن، اوتان، گوبریا، هیدارن، مهابیز و آسپاتین. درکتیبهٔ بهیستون نامهای ایشان چنین آمده است: ویندافرن، اوتان، گئوبرووا، ویدرن، بگ‌بوخش وآردوماینش، تفاوتی که در نقل اسامی دیده میشود مربوط بویژگی صوتی (فونتیك) الفاظ یونانی میباشد.

۲۴ - عده‌ای نیز کسوف مزبور را همان خورشیدگرفتگی ۳۰ سپتامبر سال ۶۱۰ قبل از میلاد فرض کرده‌اند. ولی احتمال صحت این فرض ضعیف‌تر است. نه‌تنها تاریخ آنرا رد میکند بلکه کسوف مزبور در آسیای صغیر کامل نبوده است و ت. نولدکه بنا بمحاسبات دقیق نجومی که در پایان قرن نوزدهم بعمل آمده باین نکته اشاره کرده است. تاریخ ۵۸۵ قبل از میلاد را (با تبدیل بمحاسبهٔ تاریخ کنونی) پلین نیز آورده است
Nat. Hist. II. 9 (12) چاپ Littré, Paris, 1865

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۵ - Pareks ؛ تعبیرات مختلف دارد.

۲۶ - برای این رقم توجیهات دیگری نیز وجود دارد. مثلا نلدکه معتقد است هرودوت اشتباهاً سنین سلطنت دیوك را (با فرائورت) وکیاکسار و آستیاگ جمع کرده است (۱۲۸ = ۳۵ + ۴۰ + ۵۳) ولی چون شنیده بوده که مادها قریب یکصدسال در آسیاحکمرانی کردند. مابه التفاوت (۲۸ سال) را از دوران سلطنت ایشان کسر کرد و آن مدت را بحساب اسکیتها که از مدت حکمرانیشان بی‌اطلاع بوده گذاشت. ج. راولینسون بنحو دیگری توضیح میدهد و میگوید هرودوت دو اشتباه کرد باین معنی که سنین حکمرانی دیوك را بحساب فرائورت و سالهای سلطنت فرائورت را بحساب دیوك گذاشته است. رقم ۱۲۸ همان است که مخبر هرودوت بوی داده است، اما راجع به ۲۸ سال حکمرانی اسکیتها (سکاپان) طبق این توجیه رقم‌مزبور را باید به‌رقم ۱۲۸ افزود. توجیهات دیگری نیز وجود دارد. به‌صفحهٔ ۲۲۵ متن رجوع شود.

۲۷ - هرودوت‌خودنیز «لابینت‌ـنابونید» (۱،۱۸۸) را از«لابینت»معاصر کیاکسار جدا دانسته است. در آن‌زمان واقعاً «نابوخودونوسور دوم» (بخت‌النصر دوم) شاه بابل بوده.

۲۸ - بحساب مرسوم قراردادی عهد باستان مطابق است با عمر پنج‌نسل، هر نسل ۳۰ سال. بنابر دلایل دیگر برخی حدس میزنند که یك‌پادشاه دیگر هم‌میان دیوك و فرائورت از قلم افتاده است.

۲۸ مکرر - به‌تواریخ کتسیاس صفحهٔ ۳۶ـ۳۵ متن رجوع شود.

۲۹ - یا شش نسل‌ـهر نسل $\frac{1}{2}$ ۳۳سال؟ (البته‌محاسبه‌ای‌ازپیش‌خود وقراردادی‌است).

۳۰ - اگر پایان حکمرانی دیوك راـطبق مدارك آشوری، سال ۷۱۵ ق.م.بشماریم (به صفحهٔ ۲۴متن رجوع شود). اگر فرض کنیم که چهل سال کیاکسار شامل مدت حکمرانی اسکیتها (سکاپان) نیز بوده است ـ پس آغاز حکمرانی دیوك طبق گفتهٔ هرودوت بسال ۶۹۹ ق.م. میخورد.

۳۱ - ف.ك. میشچنکو، بی‌اندازه در داوری دربارهٔ هرودوت سختگیر است. در کتاب «هرودوت. تاریخ در نه‌مجلد» ترجمهٔ ف.گ میشچنکو. مجلد دوم مسکو. چاپ سال ۱۸۸۸ صفحهٔ ۱ و بعد.

۳۲ - — A. Delattre. Le Peuple et l'Empire des Mèdes jusqu'à la fin du règne de Cyaxare. Mémoires couronnés et mémoires des savants étrangers publiés par l'Académie Royale des Sciences, des Lettres et des Beaux-Arts de Belgique, XIV, Bruxelles, 1883.

۳۳ - در سلسله مقالات مربوط بتاریخ ماد منتشر در مجلهٔ :
Orientalistische Literaturzeitung. سال ۱۹۱۵ م.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۴ - مهمتر از همه‌در تألیف «دیودور» مورخ باستانی یونان که مطالب مؤلفان قدیمتر را نقل کرده است و تألیف «فوتیا» نویسندهٔ روم‌شرقی. نیکولای دمشقی مورخ قرن اول (نویسندهٔ تاریخ وقایع زمان «ایرود کبیر» مشهور) نیز منقولات مفصل و مهمی در تألیف خویش آورده. گمان میرود که نیکولای مزبور به‌اطلاعات کتسیاس مطالب دیگری نیز افزوده باشد. تألیف نیکولای دمشقی نیز بطور کامل بدست ما نرسیده و فقط مستخرجاتی از آن در دست است. برخی از مستخرجات و اطلاعات تألیف کتسیاس در تألیفات بسیاری از مؤلفان باستانی نقل شده است. به‌قطعاتی از تألیف کتسیاس که توسط س. موللر C. Müller بانضمام تألیف هرودوت در سلسله انتشارات «فیرمن دیدو» Firmin Didot منتشر شده رجوع‌شود. برای قطعات تألیف نیکولای دمشقی رجوع شود به: FGH, II A, Berlin 1926 به‌چاپهای گوناگون کتاب دیودور (بخصوص مجلدات اول و دوم) نیز رجوع شود. بهترین‌تألیف دربارهٔ کتسیاس: از Pauly-Wissowa (مقالهٔ یاکوبی) s. v. Ktesias . بتازگی قطعاتی از آثار کتسیاس در میان پاپیروسهای یونان و مصر پیدا شده است.

۳۵ - «دیودور» (Diod., II, 32, 4) میگوید که کتسیاس در زمان جنگ کورش اصغر با اردشیر دوم مشغول خدمت بود و اسیر شد و بخاطر مهارتی که در فن پزشکی داشت به‌شاه ایران نزدیك شد. ولی چنین نیست که کتسیاس در لشکر کشی کورش اصغر علیه اردشیر دوم شرکت جسته باشد. کسنفونت (کزنفون) که اطلاعات کاملی از آن لشکر کشی‌دارد و خود در آن شرکت داشته متذکر میگردد که کتسیاس هم در آن‌زمان در دربار اردشیر دوم بوده (کزنفون، Anab., I, 8, 26). بظن غالب ممکن است کتسیاس بتوسط‌تیسافرن‌ساتراپ هخامنشی‌بهنگام جنگ با «کاریا» که مجاور کیند بود علیه آمورگ عاصی پارسی - فرزند پیسوتن که از طرف سربازان مزدور یونانی‌پشتیبانی میشده‌اسیر شده باشد (توسیدید VIII ، ۵، ۲۸، ٤). کتسیاس هواخواه اسپارت‌بود (در تاریخ زندگی اردشیر‌به تألیف پلوتارك رجوع شود) و بالطبع ممکن است ناچار «کیند» را که تا سال ٤۱۳ ق.م. تحت نظارت آتنیها بود ترك گفته باشد و بدین سبب وارد خدمت آمورگ شده باشد. آمورگ‌را اسپارتیها گرفتند و در سال ٤۱۲ ق.م. به‌تیسافرن تسلیم نمودند، ولی جنگ علیه وی مدتی بیشتر- و باحتمال قوی از ٤۱٤ ق.م. و بعد از آنکه تیسافرن پدر آمورگ (پیسوتن) را دستگیرساخت، جریان داشت. بنظر ك. موللر، کتسیاس فقط در سال ٤۰۵ ق.م. اسیر شد و بروی هم هفت سال در ایران اقامت داشت‌زیرا که در سال ٤۱۵ ق.م. هنوز اردشیر دوم بسلطنت نرسیده بوده ولی نباید تصور کنیم که کتسیاس بیدرنگ وارد دربار اردشیر شد.

۳۶ - بگفتهٔ پلوتارك، کتسیاس در مذاکرات اردشیر با «کونون» فرمانده ناوگان آتن‌در طی جنگهائی که به‌صلح «آنتالکید»-صلحی که سرشکستگی یونانیان و بخصوص اسپارتیها بود-منجر شد، نقشی بازی کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۷ - در کتب آمده است که این صخره بهخدای میترا اهداء شده بوده و مبنای این گفته آن است که در اوستا کلمهٔ « بگ » Baga بخدای مزبور اطلاق میشود. ولی در پارسی باستانی بگ Baga خدای بمعنی اعم است نهمیترا (ظاهراً در ماد نیز این کلمه بمعنی خدای بوده) و در صخره هم تصویر اهورامزدا نقش شده نهمیترا.

۳۸ - محتمل است که کتسیاس نقش برجستهٔ بهیستون را بانقش «کوران گون» در فارس (زمان عیلامیان) اشتباه کرده باشد. در نقوش اخیر واقعاً چند دهتن مرد جنگی کشیده شده (؟) و ضمن ایشان هیکل زنی نیز دیده میشود ولی ملکه نیست بلکه الهه است.

۳۹ - در این باره کتیبهٔ بهیستون خود گویاست (BEH., L) و گذشته از آن باقی نبشتهٔ کتیبهٔ مزبور بزبان آرامی که فیالمثل در بایگانی پادگان پارسی در الفانتین مصر یافت شده نیز آنرا تأیید میکند. رجوع شود به:

E. Sachau, Aramäische Papyrus und Ostraka aus Elephantine. Leipzig, 1911, صفحهٔ ۲۰۹-۱۸۷، ۵۷، ۵۲

A. Ungnad, Aramäische Papyrus aus Elephantine, Kleine Ausgabe, Leipzig, 1911 شمارههای 65-70a ، از ص ۸۳ بهبعد.

۴۰ - هرودوت نیز در این مورد اشتباه میکند: وی نام شغل او را نام شخصی او میداند. اینکه کتسیاس اسم سفنددات را ذکر کرده تصادف محض نیست و جنبهٔ خاصی دارد که در جای خود از آن صحبت خواهیم داشت.

۴۱ - رجوع شود به کزنفون، Anab., I, 7, 11; VII, 8, 25; I, 4, 10 منشأ بسیاری از اسامی اشخاص که کتسیاس در تاریخ ماد ذکر میکند از همین گونه است (مثلا آرتاسیرا، پارمیسا): اینها نامهای معاصران وی هستند. به حاشیهٔ ۱۷۳ رجوع شود.

۴۲ - Ael. De nat. anim, IV, 21.

۴۳ - Ver. hist, 3 . بدیهی است که این نظر تنها به کتاب «ایندیکا»ی وی که از طرف جملهٔ مؤلفان عهد عتیق تخطئه شده مربوط نمیباشد بلکه شامل دیگر آثار تاریخی او نیز میگردد. پلوتارك نیز باوجود اینکه بهرقیب کتسیاس-یعنی هرودوت-عنایتی ندارد، ویرا نکوهش میکند.

۴۴ - مثلا بتقریب سه «کتاب» اول آثار او را (از ۲۳ «کتاب») داستان اعمال افسانهآمیز و اکثراً مجعول ملکهٔ آشور سمیرامید (سیمرامیس) اشغال میکند ولی نام سیمرامید نامی است تاریخی و تاکنون هم در افسانهها و روایات بسیاری از اقوام مشرق زمین محفوظ مانده است.

۴۵ - معهذا حتی اکنون نیز کوششهائی برای تخطئه و انکار صداقت هرودوت بعمل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میآید. باید اینگونه ارزیابیهای اغراق‌آمیز را در مورد آثار وی بااحتیاط تلقی کرد.

۴۶ - تاریخ نامربوط و بی‌اساسی که کتسیاس دربارهٔ آشور نوشته و میان مؤلفان قدیم نیز شایع و رایج بوده است ـ زیرا ایشان منبع دیگری در این موضوع نداشتند. تاریخ آشوری که هرودوت مدون ساخته و یا طرح کرده بود (هرودوت، I، ۱۰۶) حتی در دسترس مؤلفان عهد عتیق نبوده است و شاید هم نوشته نشده بوده.

۴۷ - C.F. de Volney, Recherches nouvelles sur l'histoire ancienne, Paris, 1814.

۴۸ - یعنی تریاکونتا triakonta - «سی» در عوض dusi leiponta ton triakonta - «دوتا کمتر از سی» که در مورد اول گفته شده است (Diod., II, 32, 6)

۴۹ - در اینمورد عدد ۵۳ را که هرودوت ذکر کرده سر راست کرده است و شاید در نسخ خطی قدیمی هرودوت هم همان رقم ۵۰ بوده است ؟

۵۰ - تعداد سالهای آسپاندا ـ آستیاگ در مقطعات آثار کتسیاس که محفوظ مانده وجود ندارد.

۵۱ - بهرتقدیر اسامی کیاکسار و فرانورت ـ حتماً هند و اروپائی هستند! بآسانی ممکن بود عکس این نظر را داشته باشیم. ولی برخی از اسامی که کتسیاس ذکر کرده است نیز هند و اروپائی هستند astibaras = arštibāra = «نیزه‌دار»، artaios = artāya «راستکار ـ عادل» و غیره.

۵۲ - دیدیم که نخستین پادشاه مادی که در فهرست کتسیاس مذکور است یعنی آرباك و «متحد» او «بلسیس» پادشاه بابل، بوجه مشکوکی هم نام ساتراپهای ماد و بین‌النهرین که معاصران کتسیاس بودند ـ میباشند. این تصادف که در اوضاع و شرایط عادی محال بنظر میرسد کافی است که هر کوششی را برای احیای تاریخ ماد کتسیاس عقیم و بی‌ثمر نماید.

۵۳ - اینها واقعاً نامهای مادیهاستند. در میان پارسیان باینگونه نامها برنمیخوریم.

۵۴ - هردودت شرح این جنگ را چنان مختصر میدهد که کتسیاس هوس نکرد در اینمورد گفتهٔ او را «تکذیب» کند.

۵۵ - فقط کزنفون در پایان زندگی خویش ـ هنگامیکه آتن و اسپارت متحدشدند مورد عفو قرار گرفت.

۵۶ - در این شمارند آثار او: « خاطرات او دربارهٔ سقراط » و «ولیمه» و «آئین کشور داری».

۵۷ - در واقع کورش بزرگ هنگام پیکار با قبایل «ماساگت» آسیای میانه ـ که میکوشید ایشانرا فرمانبردار خویش سازد ـ کشته شد. (مؤلف)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۸ - وکورش اصغر هم (مؤلف)

۵۹ - ای.م. تروتسکی. تاریخ ادبیات عتیق. ل. ۱۹۴۶.ص۱۷۵

۶۰ - کزنفون Anab., 1, 7, 11

۶۱ - از اینگونه است نامهای کمبوجیه (پدر کورش، هرودوت نسب ویرا به‌پرسه قهرمان یونانی میرساند.) و آستیاگ و ماندانا (مادر کورش) وکیاکسار و هیستاسپ‌وکوبریا و آرتاباز و آرتابات و آرتابان و مهابیز و آرسام و غیره. ولی کـزنفون این نامها را بکسانی که در تألیف هرودوت بدانها موسومند، نمیدهد.

۶۲ - چنین است نام تانائوکسار (پسر کورش؛ در کتاب کتسیاس: تانیوکسارك) و محتملاً نام آبرادات هم.

۶۳ - ازاینگونه است نامهای آرتاگرس وآرتابات (آرتاپات) وآرتوخ ومهابیز و میتریدات وتیگران(رجوع‌شود به۲۱، ۸، IV، Hell.) و همچنین گادات (نام ساتراپ‌آسیای‌صغیر ویکی ازکسانی‌که پیش‌ازکورش صغیر درآنجا فرمانفرما بوده !)

۶۴ - از اینگونه است نامهای مرقد (گویا عربی !) وآگلائیتاد و خریسانت و سامباول وفراول (که‌گویا پارسی هستند!) وپانتی (ملکهٔ شوش!) وآندرامی (که‌گویا مادی باشد!) و آلکئون . و نامهای «شبیه‌بایرانی» اراسپ و دائیفرن و بخصوص نامهائی که‌اشتقاق مشکوکی دارند مثل تمبراد ورامبك وامب و آدوسی وغیره . باید تذکر دهیم که بسیاری از این نامها را درمورد نامناسبی بکار برده است: مثلا «آشوری» (یابابلی) ممکن نبود«گوبریا» نام داشته باشد .

۶۵ - حدس‌زده میشود که کزنفون ازآثار مورخان متقدمتری نیز (دیونیس‌میلتی؟) درمورد ساختمان اداری امپراطوری کورش استفاده کرده‌باشد. ولی مطالب مورخان عهد باستان دربارهٔ وقایع کشورهای شرقی وبخصوص وقایع تاریخی پادشاهی ماد بسیار مختصر وناچیز بوده است وگمان نمیرود کـه کـزنفون بـرای داستان خویش چیز با ارزشی از منابع مزبور بدست آورده‌باشد . وبطریق اولی تصور نمیشود که مطالب کـزنفون‌ـدر مواردیکه بـا هرودوت تناقض دارد‌ـاز مورخان قدیم یونانی اخذ شده باشد زیرا خود هرودوت نیز از مطالب مورخان‌مزبور و بخصوص دیونیس استفاده کرده است.

۶۶ - کزنفون Anab., III, 5,13-17

۶۷ - محتمل است کـه کزنفون (در اینمورد بمتابعت از هرودوت) پادشاهی جدید بابل را آشور میخواند: کورشنامه. کتاب دوم - ۱.

۶۸ - کورشنامه. V، ۱، ۳.

۶۹ - کورشنامه. IV، ۲، ۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۰ ـ کورشنامه. V، ۲، ۲۵ و بعد.

۷۱ ـ کورشنامه. III، ۲، ۲۵.

۷۲ ـ مثلا بهرودوت I، ۱۳٤ رجوع‌شود.

۷۳ ـ چون در مدت اقامت کتسیاس در دربار پارس جنگی میان پارسیان وکادوسیان واقع شد که برای پارسیان توأم باموفقیت نبود.

۷۴ ـ مثلابعقیدهٔسیدنی اسمیت (ص ۳۵ (S. Smith, Babyl. Hist. Texts

۷۵ ـ آکادمیسین و. و. استرووه. زادگاه زرتشتگیری (ص۲٦ 1945 (CB, V. با اشاره‌ای به‌مقالهٔ لمان هائوپت (Pauly-Wissowa, s. v. Satrap)

۷٦ ـ درباره طبع قطعات کتاب بروس و تحقیق دربارهٔ آن رجوع شود به:

P. Schnabel, Berossos und die babylonisch-hellenistische Literatur, Leipzig-Berlin. 1923.

شنابل مطالب نکته سنجانه فراوان دربارهٔ آثار و زندگی بروس و احیای نکات تاریك آن آورده است. و معلوم ساخته که (ص ۱۷ـ۳) بروس بین سالهای ۳۵۰ و ۳٤۰ ق.م متولد شده و کتاب خود را در حدود سال ۲۹۰ قبل از میلاد نوشته است و زمانی ریاست مکتب نجوم را در جزیرهٔ یونانی کوس بعهده داشته. ولی استنتاج شنابل دایر براینکه بروس بعد از نوشتن کتاب خود به‌جزیرهٔ کوس رفت، تاب انتقاد ندارد. شنابل در اینمورد به‌خبری از ویتروی استناد میکند و مأخذ خبر مزبور نیز فقط خود کتاب بروس میتواند باشد (بواسطهٔ پوسیدون) و از اینجا چنین برمیآید که بروس قبل از نوشتن «تاریخ بابل» که به‌آنطیوکوس اول اهداء شده به‌جزیرهٔ کوس (در زمان بطلمیوس پادشاه مصر) درحدود ۲۸۰ـ۲۹۰ ق.م. رفت. انتقال ویافرار بروس به‌کوس‌ـبعقیدهٔ شنابل علل سیاسی داشته است. ولی من علل سیاسی محتملی که درسن کهولت بروس باعث فرار وی‌شده باشدنمی‌بینم. بظن غالب بروس‌ـچون هواخواه‌سلوکوس بودـو فی‌المثل‌باتفاق او بسبب شکستی که باو وارد آمده بود، پس از سال ۳۱٦ ق.م. به‌کشور بطلمیوس گریخت. در اینصورت کتاب خویش را پس از رجعت بمیهن و اقامت طولانی در میان یونانیان، نوشت.

۷۷ - Fr. Spiegel, Eranische Altertumskunde, I, Leipzig, 1873. ص٦۸۲

۷۸ ـ موضوع مکان و زمان پیدایش زرتشتیگری که تاکنون لاینحل باقی مانده اکنون بالکل صورت دیگری پیدا کرده است و دلایلی که طرفین دعوی اقامه میکنند از نوع دیگر است. به‌صفحهٔ ٦۲ـ٦۱ و بعد ازآن رجوع شود.

۷۹ ـ ذیلا «شجرةالنسب» مواردااستناد به‌بروس را (طبق گفتهٔ شنابل) من‌باب نمونه نقل میکنیم :

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

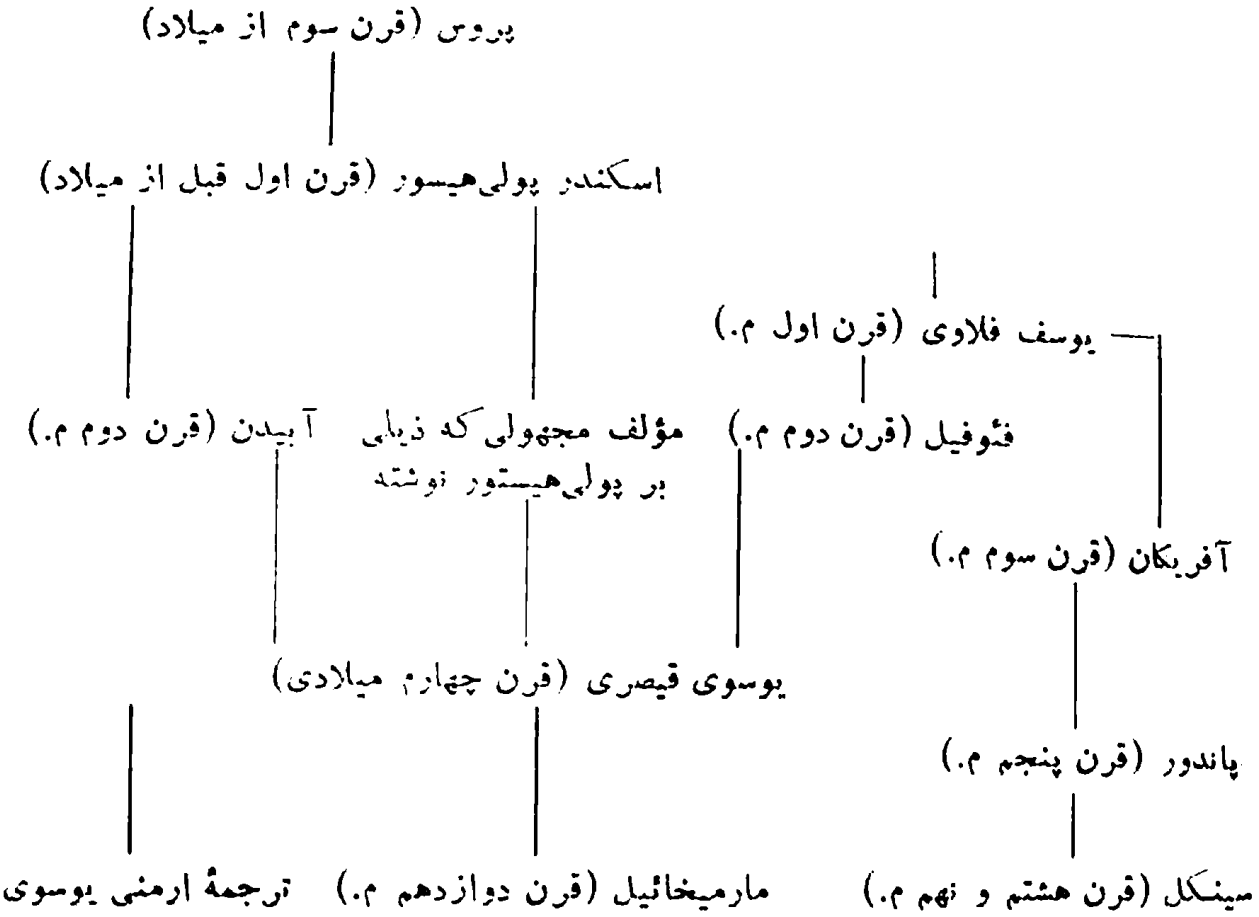

۸۰ - P. Schnabel ـ تألیف مذکور ص۱۵٤ ببعد و ۱۸۵ ببعد.

۸۱ - سینکل یا آنیان اینجا دچار اشتباه‌شده و بجای «هشت مادی» تألیف‌یوسوی «۸۶ کلدانی» را نام برده‌اند (و دو نفر ازکسانی راکه یوسوی بنام ذکر کرده مشمول این اشتباه ساخته. دیگر مطالب و ارقام را نیز مخلوط کرده است.

۸۲ - عقیدهٔ گوتشمید چنین است و تئودورنلدکه بزرگترین شرقشناس اروپائی قرن گذشته نیز باوی همعقیده می‌باشد. رجوع شود به :
Th. Nöldeke, Aufsätze zur persischen Geschichte, Leipzig, 1887. (ص ۱۳ و حاشیهٔ ۲.) آتنه نیز قطعات جالبی از «پرسیکا»ی دینون‌نقل کرده است.

۸۳ - بعضی از بخشهای آن فقط بصورت ترجمهٔ یونانی بدست ما رسیده است.

۸۴ - اکنون قطعاتی از روایت قدیم عبری «کتاب توویت» کشف گردیده است که بقرن‌اول قبل از میلاد مربوط‌می‌باشد. هرسه کتاب در متن‌یونانی تورات محفوظمانده است.

۸۵ - سفر پیدایش تورات X، ۲٤ـ۲۲ .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۶ - رجوع شود به B. Meissner, Das Märchen vom weisen Achiqar. Der A. O., XVI. 2,
ای.یو کراچکوسکی. مقدمهٔ کتاب «حکمت حکار و افسانه‌های لوکمان».
پ. چاپ «وسمیرنایالیتراتورا» سال ۱۹۲۰.

۸۷ - در این زمینه نظرهای‌وی ارزش چندان ندارد: مثلا سیناخریب پادشاه‌آشور را پسر «انماسار» (= سالماناسار پنجم) میشمارد و ظاهراً فقط سبب آن است‌که در «کتاب پادشاهان» نام سیناخریب بلافاصله بعد از سالماناسار پنجم آمده است و از سارگون دوم که در فاصلهٔ سلطنت آندو پادشاهی داشته ذکری نرفته. تاریخ تخریب آشور را تا حدی درست حساب‌کرده است (ظاهراً از روی مطالب تورات). مؤلف این تقسیم‌بندی را به نابوخودونوسور (بخت‌النصر) و «آسوئر» (Asuēros، یعنی Āḥašwērōš بزبان عبری قدیم) نسبت میدهد: نام هردو پادشاه در تورات آمده است و آحاش وروش ـ «آسوئر» همان خشایارشا (پارسی باستانی) است. ولی ظاهراً مؤلف داستان وی را با آستیاگ (Astiagēs) یکی میداند.

۸۸ - در این داستان نام آسمودی (Asmodaios) که یکی از ارواح خبیثهٔ زرتشتیگری است و همان آئیشمای دیو Aišma (خشم) ـ روح غضب و نافرمانی و نفاق‌ـ می‌باشد ذکر شده است.

۸۹ - ظاهراً منظور مؤلف از آشوری‌که منفور وی است‌پادشاهی سلوکیه می‌باشد.

۹۰ - زیرا در این داستان اشاراتی‌به «کتاب یونس نبی» که بعقیدهٔ منتقدان‌تورات در پایان قرن چهارم ق.م. میلاد نوشته شده دیده میشود. برروی هم و بلاشك «کتاب توویت» از لحاظ مضمون بکتاب یونس نبی نزدیك است و مانند آن جنبهٔ داستانی دارد و مربوط به نینوا میباشد.

۹۱ - بعد از آنکه بین‌النهرین را تسخیر کردند.

۹۲ - ۹۳ - میهن آژی‌ـدهاك که محتملا بعدها ـبعد از دوران پارتها ـآنرا بابل شمردند و ظاهراً کلمهٔ باوری Bawri که در خرده اوستا (یشت V، ۳۰ـ۲۹) دیده شده‌ممکن است شاهد این مدعی باشد.

۹۴ - نام آستیاگ به‌اکدی بصورت «ایشتومگو» ادا میشود. و این شکل نیزمانند Astuagēs یونانی ممکن‌نیست مأخوذ از Azi(š)dahāka باشد و در این‌باره حتی دلائل هم اشاره‌کرده است: زیرا Azi(š)dahāka علی‌القاعده‌به‌اکدی بصورت A-ši-iš-da-'a-a-ka و A-si-da-a-ku ویا چیزی شبیه باینها در میآمده است.

۹۵ - نیبور و.ج. راولینسون و دیگران هاکا Dahāka را برابر با همان دیو کس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Dēiokes هرودوت میدانستند و ج. راولینسون معتقد بود که آستیاگ برابر با آژی‌داهاك است: G. Rawlinson, The History of Herodotus. 4th ed. London, 1880, صفحهٔ ۳۹۵ ـ حاشیه ۷

۹۶ ـ تذکر این نکته ضروری است که « مارها » (mar-k') ـ منقول در آثار مؤلفان ارمنی همان مادها هستند ونباید ـ برغم مشابهت ظاهری اسامی با «مردان» اشتباه کرد. «مار» (mar) در ارمنی قدیم علی‌القاعده همان ماد mād پارتی است و آنهم مطابق قاعده با مادای māda قدیم مطابقت دارد. از دیگر سو مد ـ آسی med-aci همان اصطلاح مدوی mēdoi یونانی است که بزبان ارمنی ادا شده است و mēdoi نیز از صورت ادبی madoi به لهجهٔ یونی که معرف همان اصطلاح مادا است مأخوذ می‌باشد. کلمهٔ « میدیانه » روسی از تلفظ متأخر یونانیان که «مدوی» mēdoi را چون میدی میگفتند اخذ شده است.

۹۷ ـ والا می‌بایست چنین فرض کنیم که گاتها در آغاز بخط میخی نوشته شده‌بوده است. ولی اولا مدرکی دربارهٔ اینکه خطمیخی درآن نواحی و بآن زودی رواج داشته‌در دست نیست. و ثانیاً دلیلی برای این فرض که اوستا کلاً و یا جزئاً در عهدباستان مجدداً از میخی بخط الفبائی نوشته شده باشد (و حال اینکه ثابت شده که مجدداً از الفبائی که منشأ قدیم آرامی داشته به‌خط مصوتی ـ که بعد شرح آن خواهد آمد ـ تحریر شده بوده) در دست نداریم.

۹۸ ـ ضمناً باید گفت که بعضی از بخشهای این کتاب، مثلا «فروردین یشت» که در ذکرارواح راستان درگذشته است‌محتملا از لحاظ زمان و روح مطلب به‌گاتها نزدیك‌تر است.

۹۹ ـ پلین در Nat. hist., XXX, 2, 1. اشاره کرده است.

۱۰۰ ـ قبول توجیه مصنوعی ای.هرتل ـ که تاحدی نظر آکادمیسین و.و. استرووه نیز میباشد دشوار است. هرتل‌میگوید که اوستا هخامنشیان را که مخالف زرتشت و تعالیم وی بودند عن قصد بفراموشی سپرده‌است. (به‌مقالهٔ و.و. استرووه تحت‌عنوان «زادگاه‌زرتشتیگری» رجوع شود. ص۲۰) ولی اوستاتنها در مورد شاهان هخامنشی خاموش نیست بلکه دربارهٔ تمام مطالب و مفاهیمی که اتباع هخامنشیان میبایست از آن اطلاع میداشتند نیز سکوت اختیار کرده است. مانند: مالیاتها، پول، جاده‌های پستی، سازمان اداری (ساتراپ نشینها و غیره)، اقوام بیگانه و تأسیسات ایشان. هرتسفلد تشبثی کرده است تا همه این‌مطالب را در اوستا کشف کند. رجوع شود به‌فصول ۶، ۱۱، ۱۴، ۳۵، ۳۶، ۶۳ و غیره‌به:

E. Herzfeld, Zoroaster and His World, II., Princeton, 1947

ولی کوشش او را نمیتوان باموفقیت‌ترین دانست و محققان‌متفقاً آنرا رد کرده‌اند رجوع‌شودبه:

W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-Doktor?, London, 1951.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰۱ - ولی ممکن است که باوری Bawri مذکور در افسانهٔ آژی‌ـدهاك‌ـهمان بابل باشد (یشت ۵ـص۲۹ـ۲۸) ولی این شکل متأخر آن است زیرا باحتمال قوی متن یشت مزبور نیز بعدها تهیه شده و تبدیل «ب» به «و» b>w (Bawri<Babiru?) شاهد این مدعی میباشد.

۱۰۲ - مثلا در قرن پنجم بهمردی خوارزمی برمیخوریم که درمصر زندگی میکند. رجوع شود به :

A. H. Sayce and A. E. Cowley, Aramaic Papyri Discovered at Assuan, London, 1906 Pap. B.

و «ای.م. والکوف»: «اسناد آرامی کلنی یهود در الفانتین‌ـقرن پنجم قبل از میلاد. ۱۹۱۵ صفحهٔ ۲۰».

عدهٔازافراد همهٔ اقوام‌امپراطوری هخامنشی‌ـنخست درزمان کورش، در اواسط قرن ششم قبل از میلاد و سپس بهنگام جنگهای‌یونان و ایران‌ـدر آسیای صغیر ویونان سفر کرده بودند. و اگر اوستا برروی هم‌شرایط‌زندگی عهد هخامنشیان را منعکس مینمود محال بودباینموضوع در آن اشاره‌ای نشده باشد.

۱۰۳ - به‌صفحه ۷۲ـ۷۱ متن رجوع شود. محتمل‌ترین تاریخ «فرگرد» اول سال ۱۵۵ـ۱۶۰ ق.م. و بعد از قلع وقمع پادشاهی یونانی و باکتریائی بدست‌میتریدات اول پادشاه پارت می‌باشد.

۱۰۴ - بهترین توجیه در اینمورد به‌آکادمیسین و.و. استرووه تعلق دارد ولی آن‌هم آنچنانکه باید قانع کننده نیست. نظریهٔ آکادمیسین و.و. استرووه («قیام در مرغیان در عهد داریوش اول» . BDI مجلهٔ پیك تاریخ باستان. سال ۱۹۴۹. شمارهٔ ۲ از ص ۲۱ به‌بعد) چنین است: **الف**ـویشتاسپا، فرزند آرواناسپا از خاندان نائوترا، حامی زرتوشترا (هرتل و هرتسفلد که تطبیق مطالب حروف الف و ب و ج منقول در این بخش از ایشان است Nautara را «اصغر» معنی میکنند ولی دیگر ایرانشناسان بااین تعبیر مخالف می‌باشند) جزویشتاسب پسر آرشام‌ـاز شاخهٔ کوچك خاندان هخامنشیان که در عهد کوروش و داریوش اول فرمانفرمای پارت و هیرکانیا بوده وپدر داریوش است‌ـ کس‌دیگری‌نمیتواند باشد. **ب**ـیکی‌از زنان‌خویشاوند او (بروایت زرتشتی‌ـزن او) بنام هوتائوسا Hutausā همان آتوسا دختر کورش است که به تناوب زن کمبوجیه و گئوماتای ماد وداریوش‌بوده است [ضمناً آکادمیسین و.و. استرووه (همانجا در ص۲۰) تصور میکندکه آتوسا زن ویشتاسب نیز بوده است. ولی احتمال صحت این فرض کم است: سه‌پادشاه آتوسا را زن کردند ـ چون او وارث خاندان سلطنت بود‌ـو ظاهراً رسم هخامنشیان چنین‌بود که قدرت پادشاه وقتی قانونی میشده که زن وارثهٔ خاندان سلطنتی را زن کند. اما ویشتاسپ شاه نبود و هرگز مدعی مقام سلطنت نیز نبود و بنابراین دلیلی نداشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که با آتوسا ازدواج نماید و گذشته از این شرایط زمانی و مکانی نیز چنین امری را اجازه نمیداد]. ج ـ دیگر فرمانفرمایانی که ـ بقول اوستا ـ با ویشتاسپ رقابت میکردند، همان فرمانفرمایان عاصی و قیام کنندگان دوران آشفتهٔ پس از مرگ کورش تا جلوس داریوش اول بودند. د ـ زرتوشترا در دربار ساتراپ و یشتاسپ در پارت‌هیرکانیه‌فعالیت‌میکرد. هـ ـ قیام‌عمومی مرغیانا تحت رهبری فرادا در ۵۲۲ ق.م. که توسط لشکریان داریوش اول خاموش شد یك قیام زرتشتی بود. ممکن است که این نهضت باعملیات ویشتاسپ بستگی داشته و بدین سبب وی را برای جلوس برتخت هخامنشیان پارس لایق ندانستند و بالنتیجه پسر او داریوش پادشاه شد. و ـ این خود باعث شد که دراوستا نام داریوش عن‌قصدفراموش شده است. بخشی از این‌استدلال مفروضات صرف است. اما دربارهٔ بخش دیگر مراتب زیر را میتوان اظهار داشت: شجرةالنسب و خاندان ویشتاسپای اوستائی را نیك میدانیم. ولی اصل و نسب ویشتاسپ پدر داریوش نیز برما معلوم است. اگر در مورد پادشاهان قبول کنیم، که بسببی نام شاهی ایشان که همه از آن مطلع بودند وارد اوستانشده‌بلکه نام شخصی ایشان که در زندگی‌خصوصی بدان خوانده‌میشدند آمده است (گرچه این موضوع هم که نخستین پادشاهان هخامنشی نامی جز نام‌شاهی ـ یعنی نام شخصی ـ نیز داشته‌اند ثابت نشده است) ولی در مورد دیگر خویشاوندان ویشتاسپ و مخالفان وی استتار نام ایشان بوسیلهٔ ذکر کنیه غیرقابل توجیه است. دیگر اینکه نام هوتئوسا گمان نمیرود بیونانی باکلمهٔ «آتوسا» ادا شود ـ زیرا که هو Hu ـ ی ایرانی هرگز بوسیلهٔ آ ـ a ـ ی یونانی ادا نمیشود . آکادمیسین و.و. استرووه (همانجا در ص۲۱) بمتابعت از هرتسفلد (E. Herzfeld, Zoroaster and His World, I ،ص ۱) به‌تاریخ آغاز فعالیت‌زرتشترا که البیرونی آورده یعنی ۲۵۸ سال قبل از مبدأ تاریخ سلوکی یا ۵۷۰ قبل از میلاد اشاره کرده استناد میکنند. بعقیدهٔ آکادمیسین و.و. استرووه تاریخ‌مزبور بمنابع رومیةالصغری مبتنی می‌باشد که ماخذ آن منابع نیز روایات ساسانی بوده است و میرساند که ویشتاسپای اوستا همان ویشتاسپ پدر داریوش است (ضمناً باید تذکر دهیم که توسل بروایات رومیةالصغری ـ گمان میرود بیجا باشد زیرا همان تاریخ در بوندهشن ساسانی که بدست است ذکرشده است. رجوع شود به A. V. W. Jackson, Zoroaster, New York 1926 ص ۱۵۸
ولی در سال ۵۷۰ ق.م. امپراطوری پارس هنوز وجودنداشت و بدین سبب ویشتاسپاپدرداریوش نمیتوانست ساتراپ‌پارت بوده و از خود درباری داشته باشد و زرتشت درآن دربارفعالیت کند. در سال ۵۶۰ ق.م. نیز این شرایط موجود نبود (طبق روایات زراتوشترا ده سال بعد از آغاز فعالیت‌تبلیغاتی خویش به‌تبلیغ ویشتاسپ‌پرداخت). بمراتب فوق این‌را هم‌باید افزود که روایات تاریخی دست‌بدست گشته است و از دست کسانی که در نقل وقایع تاریخ بیغرض نبوده‌اند نیز گذشته است و پس از آن در قرن یازدهم میلادی بدست البیرونی رسیده است. و استناد و و اتکاء بروایت مزبور در مقابل روایات نویسندگان قرنهای چهارم و سوم ق.م. امر بسیار خطرناك. آکادمیسین و.و. استرووه (همانجا درص ۱۷) باین نکته‌توجه کرده است که‌درفرگرد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اول ویدودات فقط از دو کشور چون «معتقدان به‌آرت» نام برده شده است. («آرت» طبق تعالیم زرتشتیگری «عدل مذهبی» است) یکی مرغیانا (ماری کنونی) و دیگر چاخرا (بخشی از ماد؟). و.و. استرووه چنین نتیجه‌میگیرد که‌مرغیانا نخست پیش از دیگرنواحی‌زرتشتیگری را پذیرفت وخصوصیات چاخرا بعدها توسط محرر «غربی» وارد آن کتاب گشته است. درمقابل این گفته میتوان چنین استدلال کرد که اگر در فرگرد اول ویدودات محرر « غربی » دستی برده بود حتماً نام ماد و پارس را وارد فهرست میکرد زیرا که فقدان این نام بچشم میخورد. پیدایش روایات اوستا در مرغیانا یانواحی‌مجاور آن‌دور از احتمال نمیباشد. ولی گمان‌میکنیم که وجود صفت «معتقدان بـه‌ارت» در یکی از منابع نسبتاً متأخر برای قبول چنین استنتاجی کافی نیست. اگر استدلال آکادمیسین و.و. استرووه درست باشد پس باید شامل چاخرا یعنی‌ماد شرقی (محتملا) نیز بگردد [هرتسفلد (تألیف سابق‌الذکر ص۲۶۵) کلمهٔ چاخـرا را اصل اصطلاح «کوههای زاگروس» میداند ولی این نظر از لحاظ زبان‌شناسی قابل دفاع نمیباشد] سرانجام اینرا هم بگوئیم که اوضاع و احوال زندگی ویشتاسپ‌حامی زراتوشترا ـ آنچنانکه در روایات زرتشتی آمده ـ بهیچوجه مشابهتی بازندگی ویشتاسپا پـدر داریوش ندارد (به مطالب کتاب: A. V. W. Jackson رجوع‌شود.) حتی حارس‌می‌تیلی درقرن چهارم قبل از میلاد میان «هیستاسپا پادشاه‌ماد و سرزمین سفلی» و هیستاسپا پدر داریوش تفاوت قائل‌بوده. این‌که نام ویشتاسپ ندرتاًدیده میشود نیز چندان دقیق نیست (برروی هم این دلیل فقط برای اثبات اینکه ویشتاسپ حامی زراتوشترا، ممکن نبود پس از ویشتاسپای پدر داریوش زندگی کـرده باشد ـ ممکن بود واجد اهمیتی باشد: ولی چون قبلا میزیسته است ممکن است دومی رابافتخار او ویشتاسپا نامیده باشند) متأسفانه نیمی از اسامی پارسی زمان هخامنشیان کـه بما معلومند همان نامهای اعضای آن خاندان میباشند. ولی در خاندان مزبور این نام تاحدی رواج داشته است و بعدها در میان زرتشتیان نسبتاً متداول شده. دربارهٔ این مسائل نیز به ص ۳۴۶ متن رجوع شود .

۱۰۵ - در مورد قوانین مقدس یهود نیز چنین پیش‌آمدی کـرد. کتابهائی که بعدها جزو تورات شدند در ادوار مختلف از قرن سیزدهم تاقرن سوم قبل از میلاد نوشته شده بودند یعنی بیشتر آنها قبل از اینکه دین یهود در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد مدون گرددتألیف شده بودند. و قوانین تـورات نتیجهٔ انتخابی است کـه حین تألیف آن بعمل آمد و آنچه را از ادبیات قدیم‌فلسطین برای کتاب «مقدس» دین و شرایع جدید مناسب‌بوده و ممکن بودبه‌نامهای افسانه‌ای «قانون آموزان» مشهوری که سنت و روایـات بمقام قدسشان رسانده بودند ـ مربوط گردد ـ گرد آوردند.

۱۰۶ - کتب زرتشتی متأخر (دوران ساسانـی و بعد از آن) نیز از لحاظ تاریخ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زرتشتیگری حایز اهمیت است. مثل «بوندهشن» و «دینکرت» و «منوك‌فرت» و غیره که بزبان پارسی میانه نوشته شده‌اند.

۱۰۷ - زبان اوستا مربوط بزبانهای باستانی ایرانی میگردد. ویژگیهای زبانهای ایرانی میانه جسته و گریخته در کتیبه‌های متأخر هخامنشی نیز دیده میشود (قرن چهارم قبل از میلاد). زبان پارتی که از یك‌قرن قبل از میلاد ببعد آثاری از آن بدست آمده و بزبان مادی بسیار نزدیك است-جزو زبانهای ایرانی متوسط شمرده میشود.

۱۰۸ - و.ب. هنینگ که در عهد معاصر ما یکی از بهترین آشنایان بزبانهای باستانی و میانه ایرانی است-در طی رسالهٔ کوچکی که در اثبات غیرمنطقی بودن نظریهٔ هرتسفلد و نوبرگ-در منشأ زرتشتیگری-نوشته خاطر نشان میسازد که زبان گاثاها حد فاصلی است میان زبانهای «غربی ایران» و زبانهای «شرقی ایران» و حدس میزند که اوستا درقلمرو دولت باستانی خوارزم که پیش از هخامنشیان وجود داشته است-در دره‌های تجن یا مرورود-بوجود آمده. وی برابطهٔ نزدیك زبان متأخر خوارزمی و زبان اوستا نیز اشاره میکند. رجوع‌شودبه W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-Doktor, London, 1951 از صفحهٔ ۴۳ ببعد.

۱۰۹ - ترجمه‌های اوستا که بیشتر در دسترس است عبارتند از:

J. Darmesteter (VV. I-II), L. H. Mills (V. III). The Zend-Avesta. Oxford, 1895, 1883, 1887. (the Sacred Books of the East, ed. by F. Max Müller, V, IV2, XXIII, XXXI); F. Wolff, Avesta, Die heiligen Schriften der Parsen, Ubersetzt auf der Grundlage von Chr. Bartholomae's Altiranischem Wörterbuch. Strasburg, 1910; Chr. Bartholomae. Die Gatha's des Awesta, Zarathustra's Verspredigten, Strassburg, 1910;

ا.ا. برتلس هم قطعاتی از اوستا را در مجلهٔ «واستوك» (شرق) - [pgr IV ۱۹۲۴ صفحهٔ ۵ ببعد] ترجمه کرده است.

۱۱۰ - صحبت بر سر اصطلاحات است . شکی نیست که گاثاها مربوط به عصر آهن است.

۱۱۱ - این در نوشته‌های مؤلفان یونانی از قبیل کسانف و یودوکس کنیدی و ارسطو و هرمودور و هرمیپ و غیره (از قرن پنجم تا سوم قبل از میلاد) که در آثار متأخرتر منقول است برمیآید و مشهود است. نویسندگان مزبور فعالیت زرتشت را مربوط به‌شش هزار سال قبل از زمان خویش میدانستند (اما راجع باینکه این رقم را چرا برگزیده‌اند؟ به‌رسالهٔ آکادمیسین و.و. استرووه تحت عنوان «زادگاه زرتشتیگری» رجوع شود. ص ۱۳). گرچه این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رقم آشکارا ساختگی است و چنانکه بنونیست میگوید :
(E. Benveniste, The Persian Religion According to the Chief Greek Texts. Paris, 1929)
مأخذ آن روایات اصیل زرتشتی نمی‌باشد ـ معهذا نشان‌میدهد که‌در زمان‌هخامنشیان زراتوشترا را شخصی باستانی میدانستند.

۱۱۲ - این نکته جالب است، محررانی که کتیبهٔ « ضددیوان » خشایارشا را (قرن پنجم قبل از میلاد) به‌زبانهای ردیف «دوم» و «سوم» یعنی عیلامی و بابلی ترجمه کردند ـ با اینکه کلمهٔ «ارت» arta در کتیبهٔ مزبور وجود دارد برای ترجمهٔ آن کلمهٔ مناسبی نیافتند و فقط بنوشتن آن بهمان صورت اصلی اکتفا کردند.

۱۱۳ - برای آشنائی با مطالب مربوط بـاینموضوع رجوع شود به تألیف مـذکور A. V. W. Jackson . زادگاه زراتوشترا در خرده اوستـا اریـان وئیجو ذکر شده است (نقطه‌ایست نیمه‌افسانه‌ای که مکانش دقیقاً معلوم نیست) که آنسوی‌شط‌بزرگ دانیابرود دارج قرار دارد. آخرین تألیفی که اینموضوع در آن طرح شده‌ـولی سخت بجانبداری آمیخته‌است کتاب هرتسفلد می‌باشد. (E. Herzfeld, Zoroaster and His World, I-II)
وی در این تألیف بانتقادی که در کتاب نوبرگ از نظر وی شده مفصلا جواب میگوید
(H. Nyberg, Die Religionen des Alten Iran, Leipzig, 1939)
کتاب هرتسفلد حاوی مطالب ارزندهٔ بسیار درمسائل جزئی‌است. ـ ولی مطالب مزبور تابع نظر قبلی وی دربارهٔ رابطهٔ زراتوشترا با داریوش اول می‌باشد. باستنتاجهای فقداللغوی مؤلف غالبا نمیتوان وثوق داشت. رجوع شود به‌تألیف مذکور هنینگ W. B. Henning .

۱۱۴ - نظری رواج دارد که ای. هرتل نیز سخت از آن طرفـداری میکند مبنی براینکه « مغان » نخست نام کاهنان یك کـیش « غیرآریائی » بوده که با زرتشتیگری دشمنی میورزیدند ولی بعدها نام زرتشت و تعالیم او را (بصورت تحریف‌شده) «غصب کردند.». بعقیدهٔ هرتل در نتیجهٔ تلفیق زرتشتیگری «خالص» و «آریایی» با «مذهب مغان» ـ دین‌زرتشتی‌رسمی زمان ساسانیان در ایران بوجود آمد. این فرضیه فاقد اساس واقعی است. تنها ذرهٔ‌حقیقتی که درآن وجود دارد این است که کیش ایران زمان‌ساسانیان (زرتشتیگری) همان دین مغان زمان هخامنشیان نمیباشد. در این باره به‌صفحهٔ ٤٦٣ متن این کتاب نیز رجوع کنید.

۱۱۵ - این کشورها عبارتند از: آریانم‌ـوئجا (در مکان آن اختلاف است)، هاوا‌ـ سوغدا (سغدیانا، درهٔ زرافشان و کشکه دریا در ازبکستان و تاجیکستان)، مورو (مرغیانا، واحه مـاراـی کنونی در تـرکمنستان)، بخدش (باکتریا، تاجیکستان جنوبـی و افغانستان شمالی)، نسایا (میان مورو و بخدش؟) هرویو (« آره‌یاه » یا هاریوا، هریوا، ناحیهٔ کنونی هرات در افغانستان)، وایکرتا، اوروا (در مکان آن اختلاف است)، و(ه)رکانـا (هیرکانیا، ناحیهٔ

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استراباد- کراسنوودسك کنونی)، هاراخواتی (آراخوسیا، افغانستان مرکزی)، هئتومنت (درهٔ رود هیلمند در افغانستان). رغا (نزدیك طهران کنونی-در مشرق مـاد)، چهرا، ورنا (در مکان آن اختلاف است). هپت‌هندو (پنجاب درپاکستان کنونی) و رنگها (در مکان آن اختلاف است).

۱۱۶ - بااینکه اصطلاح «باکتریا» دراوستا وجود ندارد (نه‌تنها دربخشهای موجود اوستا این اصطلاح دیده نمیشود بلکه محتملا در قسمتهائی که مفقود شده و بدست ما نرسیده است هم تا حدی که تنظیم کنندهٔ «فرگرد» اول ویدودات از آن بخشها اطلاع داشته - وجود نداشته است-والا وی از نام واقعی اوستائی آن ناحیه مطلع میبود.) این نظر که زرتوشترا با باکتریا مربوط بوده مربوط بروایات قدیم است. حتی کتسیاس هم زرتشت (یا اکسیارت) را شاه باکتریا و معاصر ملکهٔ باستانی آشور سمیرامید میداند و حال آنکه اکثر مؤلفان عهد عتیق زرتشت را مغ میخوانند و مادی و یا « پارسی و مادی » میدانند و حتی ندرتاً پارسیش میشمارند. چنانکه پیش گفتیم خارس میتلینی نویسندهٔ پایان قرن چهارم قبـل از میلاد و ناقل روایت داستان ویشتاسپا و برادر وی زریادر (زریور)- که درشاهنامهٔ فردوسی نیز محفوظ است و تنظیم کنندگان اوستا نیز ظاهراً از آن مطلع بوده‌اند- ویشتاسپ (Histaspēs) را پادشاه «ماد و کشور پائین» میخواند. این ویشتاسپ محتملا همان ویشتاسپای اوستاست که گویا تبلیغات زرتشت در عهد او صورت گرفته بوده است. نخستین کسی که این دو ویشتاسپ را یکی دانست. آمین مارسلین بود - در قرن چهارم میلادی.

۱۱۷ - اسپ aspa بمعنی «اسب» است. دربارهٔ معنی ارت و فرن و خشاثر arta, farna, xšaθra بدس ۴۵۹ اصل و بعد از آن رجوع شود.

۱۱۸ - مثلا ترجمهٔ متن اورارتوئی راکه توسط ن. یا. مار صورت گـرفته (ن. یا. مار و ای. آ. اوربلی-هیئت اغزامی باستان‌شنـاسی در سال ۱۹۱۶ م. بدوان پطروگـراد، سال ۱۹۲۲. ص ۴۸-۴۷) با ترجمه جدید همان متن که بااستفاده از اسلوب تلفیقی توسط گ.آ. ملیکی شویلی بعمل آمده مقایسه کنید: کتیبه‌های میخی اورارتوئی. مجلهٔ «پیك تاریخ‌باستان» BDJ، سال ۱۹۵۳-شمارهٔ ۴. ص ۱۹۱.

۱۱۹ - نمونه‌ای از تغییر معنی اصطلاحات جغرافیائی ونژادی و قبیله‌ای که براثر مرور دهور صورت میگیرد - همانا تاریخ طرز استفاده و تعبیر اصطلاحات عهد عتیق است در نوشته های مسیحی هزارهٔ اول قبل ازمیلاد . درهزارهٔ اول - از روی منابع ویژهٔ چندی مانند حکایات حماسی و کتیبه‌های پادشان وغیره - از اصطلاحات جغرافیائی هزارهٔ سوم قبل‌از میلاد اطلاع داشتند وپرده‌ای از بقایای عهود گذشته بروی این اصطلاحات کشیده شده بود و جلال خاصی بدان میبخشد . لغات متون مزبور در هزارهٔ اول قبل از میلاد بمنزلهٔ سبك وانشاء عالی شمرده میشد . نوعی از این متون عالی درهزارهٔ اول قبل‌از میلاد نیز کماکان جنبهٔ « عملی » خویش را نیزحفظ کرد واین‌همان یادداشتهای غیب‌گویان بود . کاهنان غیب‌گو عادةپدیده‌های

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طبیعی ویا آنچه را ازامعاء و احشاء حیوانات قربانی درك میکردند ونشانهٔ وقایعی می‌پنداشتند یادداشت وضبط میکردند . یادداشتهای بسیاری‌ازقبیل‌آنچه ذیلا ذکرمیشود محفوظ مانده‌است : « اگر امعاء و احشاء را کاملا کیسهٔ صفرا فراگرفته ـ این علامت سارگون است که طبق این علامت به عیلام عزیمت کرده و عیلامیان را مطیع ساخته ومحاصره کرده وراه دریافت خواربار و آذوقه را بروی ایشان بسته است » (سخن از سارگون عهد عتیق پادشاه اکد است که در حدود سال ۲۳۰۰ قبل ازمیلاد میزیسته . این نمونه از منبع زیر مأخوذ است :

B. Meissner, Die babylonisch - assirische Literatur, Potsdam, 1928 . ص ٦٤

دراینگونه یادداشتها نام‌تمام کشورها وقبایلی که شاهان‌شومرواکد درپایان هزارهٔ سوم قبل میلاد با آنهاتماس داشته‌اند وازآنجمله کوتیان ـ آمده‌است . ازمکاتبات‌مفصل شاهان‌آشور چنین برمیآید که درهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد این یادداشتها را بادقت وجد تمام مطالعه میکردند. شاهان پیش‌ازهراقدام مهمی ـ ازروی امعاء واحشاء حیواناتی که قربانی‌میکردند تفأل‌مینمودند و نتیجه را با یادداشتهای عهد عتیق مقایسه میکردند تا معنی « تفأل » را دریابند . ولی‌برای نیل‌باین مقصود لازم بود اسامی جغرافیائی متون قدیمی را با نامهای عصرخویش مطابق‌سازند : فی‌المثل درمتون قدیمی اسامی اورارتو و ماد و کیمریان و اسکیتها و دیگر دولتها و قبایلی که درهزارهٔ اول میزیستند وجود نداشت . وتفألی که بعقیدهٔ غیب‌گویان عهد عتیق‌برای کشور سوبارتو خطرناك بود ـ غیب‌گویان جدیدآن‌رابرای‌آشور تهدید آمیز میشمردند . و برعکس پیش‌گوئی راکه برحسب یادداشتهای عتیق علیه‌کوتیان بود ـ به دشمنان آشور ازسمت شمال یامشرق (زیراکوتیان عهد عتیق درشمال‌شرقی‌دورود ـ بین‌النهرین ـ میزیستند مربوط‌میساختند و پیش‌گوئی مربوط به قبیلهٔ « اوممان ـ ماندا » را میتوانستند به قبایل کیمری و یا مادیها مربوط بدانند . بدین طریق یك سلسله اصطلاحات جغرافیائی قراردادی و شرطی ـ بموازات اسامی واقعی کشورها وقبایل ـ پدیدآمدکه تا اندازه‌ای با اسامی شبه عتیق که درقرن هیجدهم دراروپا متداول شده بود (گل بجای فرانسه و سارماتیا بجای لهستان وغیره) ویا اسامی شبه توراتی که یهودیان درقرون‌وسطی بکارمیبردند (اشکنازیعنی‌اسکینها بجای‌آلمان وسفارادیعنی لیدی بجای اسپانیا و غیره) مشابهت داشت . اینگونه نامها تقریباً مرتباً درنوشته‌های سلطنتی بابل بکار میرفته است و درقرنهای هفتم وششم قبل ازمیلاد درنوشته های مزبورکلمات مهجوردر زبان وکتاب و (برروی‌هم) فرهنگ متداول ورایج بود . ولی درآشور نیز غالباً این‌اصطلاحات در منشآت عالی بکار میرفت . چون درآینده نیز مراجعه باین اصطلاحات‌مورد نیاز خواهدبود جدولی ازاین‌لغات جغرافیائی قراردادی را با معنی قدیم و متأخرآنها ترتیب داده نقل‌میکنیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسم	معنی قدیم (سه هزارسال قبل‌از میلاد)	معنی متأخر (هزار سال قبل‌از میلاد)
شومر .	اقصی جنوب دورود (بین‌النهرین)	اقصی جنوب دورود (بین‌النهرین)
اکد .	بخش‌شمالی دورود جنوبی	بابل و ندرة آسور
عیلام	ناحیهٔ رودهای کرخه وکارون	ناحیهٔ رودهای کرخه‌وکارون
آنشان (آنزان ، بعیلامی «آنچان»)	بخشی ازعیلام	پارس (؟) وشاید بخشی‌هم از عیلام
سوبارتو	بخش علیای بین‌النهرین و فلات ارمنستان	آشور
گوتیوم (گوتیوم) گوتیان	قبیله یا دسته‌ای از قبایل درآذربایجان کنونی‌ایران	اورارتو ، مانئا (درمتون آشوری) ماده شاید پارس (درمتون بابلی)
اومان ـ ماندا	قبیله‌ای شمالی	کیمریان، اسکیتها،مادها، سوریه . نام دیگر سوریه « حاطی » است که بمعنی آسیای صغیر شرقی نیز میباشد
ماکان	ناحیه‌ای درآنسوی‌دریا ـ ازطریق خلیج‌فارس بآنجا میرفتند	مصر
ملوخا	بشرح بالا	حبشه ـ اتیوپی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲۰ - زبان آلبانیان - باحتمال‌قوی وقریب به یقین - زبانی قفقازی ازگروه شمال شرقی و نزدیك بزبانهای اقوام داغستان بود . شاید زبان اودینیان باقیماندهٔ آن باشد .

۱۲۱ - چنانکه پروفسور شیرعلی‌اف بچنین‌کاری دست زده وبه‌تألیف ای.کك. علیوف استناد کرده است . ویسباخ (F. H. Weissbach, Die Achämenideninschriften Zweiter Art, Leipzig, 1890 صفحهٔ ۱۱) و رست وهمل زبان عیلامی را بطورکلی « فنلاندی و تاتاری » نامیده‌اند . هنریخ وینکلر و بورك و هیوزینگك و بسیاری دیگر محققان جویای رابطه‌ای میان زبان عیلامی و السنهٔ قفقازی و تاحدی دراویدی بوده‌اند . بیشتر محتمل است که عیلامی با دراویدی خویشی داشته باشد .

۱۲۲ - مشابهت زبان عیلامی با السنهٔ ترك و مغول ازلحاظ تیپولوژی (یانوع‌شناسی) است . فی‌المثل در هر دو زبان جمع با پسوند مستقلی بیان میشود . مشابهت اساسی زبانهای مزبور درهمین است و بس . ولی در زبان عیلامی پسوند جمع «پ» است و در زبان آذربایجانی (مقصود ترکی‌آذری است - مترجم) « لر » والخ . بعضی لغات متشابه نیز در زبانهای عیلامی وترکی‌یافت میشود همچنانکه با هرزبان دیگری نیز میتوان چنین مشابهتهائی یافت ولی ثابت نشده است که این مشابهتها تابع قاعده‌ای میباشند (و در موضوع قرابت دو زبان این مهم‌است، وجود قاعده وترتیب حتی دراختلافات ! - مترجم)

۱۲۳ - J. Oppert, Le peuple et la langue des médes, Paris, 1879.

۱۲۴ - A. Delattre, Le peuple et l'empire des médes jusqu'à la fin du règne de Cyaxare. Mémoires couronnés et Mémoires des savants étrangers publiés par l'académie Royale des Sciences, des Lettres et des Beaux-Arts de Belgique, XLV, Bruxelles, 1883. ص ۲۸ .

۱۲۵ - F.H. Weissbach, Die Achämenideninschriften, Zweiter Art... از ص ۱۲ ببعد

۱۲۶ - ولی قیاس این اصطلاح با کلمهٔ ما - دا - ی شومری که بمعنی « کشور » است (و اپرت چنین کرده) درست نیست : اولا زبان شومری خویشئی با عیلامی ندارد واگر هم داشته باشد قرابتی دور است و ثانیاً کلمه ما - دا ma - da - ی شومری از ماتو (م) mâtu(m) اکدی(سامی) ماخوذاست . ضمناً این‌راهم بگوئیم که فقدان اشتقاق وماخذدراسامی قبایل ونژادها پدیده‌ایست رایج .

۱۲۷ - ن . یا . مار . تشخیص زبان دوم کتیبه های میخی هخامنشی طبق اصول زبان شناسی یافثی 3BO ، ۱۹۱۳ ، XXII ، از صفحه ۳۱ ببعد (تألیفات برگزیده ، I ،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از صفحه ۵۰ ببعد و بویژه صفحه ۵۷ ببعد) ـ ن . یا مار . تحول جدید در تئوری یافثی . تالیفات برگزیده ـ I ، ص ۳۴۳ .

۱۲۸ ـ « زبانهای ایرانی » نامی است که برای شاخه‌ای ازالسنهٔ هند و اروپائی ـ که شامل زبانهای آستی (آسی) و افغانی وفارسی وتاجیکی وکردی و تاتی وطالشی وغیره و (از زبانهای باستانی) اوستائی و سعدی و خوارزمی و اسکیتی و بسیاری دیگر ـ میگردد ـ رایج و متداول شده است . این اصطلاح با اینکه بسیار نامناسب است اکنون نمیتوان بجای آن کلمهٔ دیگری گذاشت : بکار بستن صفت « ایرانی » ممکن است چنین تعبیر شود که صحبت بر سرزبان دولت وکشور ایران یعنی پارسی است . چنانکه برهمه معلوم است و بعدها هم مشروحا سخن خواهیم گفت .... اصطلاح « ایران » بصورت باستانیش یعنی «آریانا» در آغاز شامل فارس نبوده است : به Strabo استرابو XV ، ۱۰۲ و ۸ رجوع شود .

۱۲۹ - Herodote, I, 110 - Strabo, XI, 14, 8.

۱۳۰ - Strabo, X, 2, 8, 14.

۱۳۱ - باید تذکر دهیم که گذشته از ویژگیهای صوتی (فونتیك) که دربالا برای زبان ایرانی مادی نقل شد ظاهراً زبان مزبور ویژگیهای دیگری نیز داشته است وازآنجمله واجد خصوصیات صوتی بوده است که در دیگر زبانهای ایرانی نظیر نداشته است و بدین سبب محتملا مربوط به رکهٔ زرین (یا «سوبسترات») «کاسپی» بوده است . منظورما دراینجا تبدیل « ب » اول به «م» (b > m) است که در منقولات یونانی (پارسی « باکابوخشا » و یونانی «مگابوزدوس» (پارسی Bagabuxša و یونانی Megabuzdos) و همچنین بابلی (پارسی باـ گابوخشا Bagabwxša ، اکدی ماگابودیشو Magabudišu بهیستون سطر ۱۱۱) دیده‌شده. مثل اخیر حایز اهمیت خاصی‌است زیراکه بروایت بابلی کتیبهٔ مزبور مرتباً نامهای پارسی را به تلفظ مادی نقل میکنند . مثلا بارزی یا Barzija بجای ب (ا) ردیا ـ ی B(A)rdiya پارسی و ارتامارزی Artamarzî بجای آرتاواردی یا ـ ی پارسی Artavardiya والخ .

۱۳۲ - مثلا ب . و . میللر از « گروه شمال غربی زبانهای ایرانی درمقابل گروه جنوب غربی ـ که پارسی جدید و تاجیکی جزو آنند » ـ سخن میگوید (ب . و . میللر و زبان طالشی مسکو ، ۱۹۵۳ ، ص ۲۲۷) .

۱۳۳ - و . ای . آبایف . زبان وفرهنگ عامهٔ (فولکلور) آستی (آسی) M.d..I سال ۱۹۴۹ ص ۱۴۲ . شکی‌که و . ای . آبایف در مورد نفوذ لغات مادی در زبان پارسی باستانی ابراز میدارد بنظر بیجا میرسد . مؤلف مزبور خود معتقد است که زبان پارسی جدید تنها نتیجهٔ تکامل زبان پارسی باستانی نبوده بلکه برپایهٔ زبانهای قبیله‌ای کوناکون پدیدآمده است و این خود مستلزم آن است که وجود لغات مادی را در زبان پارسی و پارسی باستانی قبول کنیم و درفحص آن بکوشیم .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳۴ - رجوع شود به A. Meillet et E. Benveniste, Grammaire du Vieux-perse, Paris, 1931, ص ۶-۱۴
P. Iedesco, Diaktologie der westiranischen Turfantexte. Mo. XV, 1921, از صفحه ۱۸۴ ببعد
E. Herzfeld, Medisch und Partisch, Ami, VII, 1934.
R. Kent, Old Persian Grammar, Text Lexicon, New Haven, 1950, صفحه ۸ (§§ 7-11).

۱۳۵ - تألیف مذکور، §§ 9 . III . و ۸۷ R. Kent.

۱۳۶ - روایت عیلامی (وغیر. Dar. NR; 17; Beh II, 96 شکل پارسوماش Parsuma, Parsumaš را محفوظ داشته است (« م » m عیلامی را « و » V ادا میکنند) . در زبان عیلامی θ عادتاً مانند ت T ادا میگردد . اینکه گاهی θ چون S اداشده ممکن است مربوط به اشکال مادی باشد .

۱۳۷ - در زبان آشوری صدای «و» [V] وجود نداشت . توجیه مأخذ پارسوآ-ی Parsua آشوری از پارشوا Parçva - ی هند و اروپائی (که پارسپا - ی مادی Parspa و پارسا - ی Parsa پارسای باستانی با صفت آن پارسا Parsa ازآنجا مشتق است) توجیهی که به هرتسفلد تعلق دارد از لحاظ تاریخ وقایع درست درنمیآید . تبدیل « ش و » çv به « س پ » sp > çv بایستی مدتها قبل‌ازقرن نهم تا هفتم پیش‌از میلاد - که این اصطلاح‌ازآن زمان بمارسیده - صورت گرفته باشد . حتی رست‌هم [ص۷۵ (۱۷۷) . MVAG, 1897,6] موضوع رابطهٔ اصطلاحات پرتو Parθava و پارسوآ Parsua را خاطرنشان ساخته‌بود ، ولی وی اعتقاد نادرستی داشت که ساکنان پارسوآ پارتها بوده‌اند - اشتباه وی ناشی ازآنجا بود که از علت واقعی ارتباط این اصطلاحها اطلاعی نداشت .

۱۳۸ - پارسوه Parçu-h بمعنی «دنده» وپارشوا-ه Parçvâ-h «پهلو» درهندی باستانی ؛ پارسو Parəsu بمعنی « دنده » و پرسو Pərəsu بمعنی « پهلو » در اوستائی ؛ فرس fors بمعنی « طرف » ، « کنار » در زبان آستی (آسی) . رجوع شود به :
A. Walde, Vergleischendes Wörterbuch der idg. Sprachen, herausg. v. J. Pokorny, II. Berlin - Leipzig, 1926, - ص. ۴۴. (N. e. Perk.)

۱۳۹ - ما در اینجا بمسائل کلی تاریخ نگاری شرق باستانی وتاریخ ایرانشناسی و مطالعهٔ کیش زرتشتی کاری نداریم .

۱۴۰ - رجوع‌شودبه کتاب - F. Spiegel, Erânische Altertumskunde, I-II. Leipzig, 1871, 1873

۱۴۱- F. Lenormant, Lettres assyriologiques sur l'histoire et

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

les antiquités de l'Asie antérieure, t. I, Paris, 1871, Première léttre: Sur la monarchie des Mèdes.

۱۴۲- G. Rawlinson, 1/ The Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, London. 1862-1867; 2/ The History of Herodotus, London, 1880, 4-th. ed (مقالات ج . وك . راولینسون).

J. Oppert, Le peuple et la langue des Mèdes ... Paris, 1879.

A. Delattre, Le peuple et l'empire des Mèdes... Bruxelles, 1883.

J. v. Prášek, Medien und das Haus des Kyaxares, Berlin, 1890.

P. Rost, Das sogenannte Mederreich und das Emporkommen der Perser (Unterzuchungen zur altorientalischen Geschichte), MVAG, 1897, 2 ـ صفحات ۲۷۲ وبعدازآن

۱۴۳- H. Winckler, 1/ Altorientalische Forschungen. Folge I-III. Leipzig, 1893 و بعد (چند مقاله) 2/ Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte, Leipzig. 1889. 3/ Geschichte Babyloniens und Assyriens, Leipzig, 1892.

ملاحظات و نظرهای جالب و بسیار درست وبنکار با مطالب عجیب و غریب از نوع «بابل همه‌کیر» و استنتاجات عجولانه توأم است .

۱۴۴ - ازآنجمله است تألیفات ف . یوستی :

F. Justi, Geschichte des alten Persiens (Onekens allgemeine Geschichte in Einzeldarstellungen). Berlin, 1879.

Th. Nöldeke, Aufsätze zur Persischen Geschichte, Leipzig, 1887.

بتألیف تاریخی ف . یوستی نیز رجوع شود :

Grundriss der iranischen Philologie, II, Strassburg, 1896 - 1904- صفحه ۳۹۵ وبعداز آن .

۱۴۵ - از لحاظ علمی مهمترین آنها عبارتند از :

G. Maspero, Histoire ancienne des peuples d'orient classique [tom III]. Les Empires, Paris 1908.

E. Meyer, Geschichte des Altertums (بارها تجدید چاپ شد)

۱۴۶ - دراینمورد تألیفات زیر مهمتراست :

Streck. ZA. XV.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای دورهٔ بعد :

J. Marquart, 1/ Untersuchungen zur Geschichte von Eran, 1-2, Göttingen, 1896-1905. 2/ Erānšahr nach der Georgraphie des Moses Xorenac'i. Abh. der Ges. der Wiss. zur Göttingen, Ph-h Kl., N. F., 3, 1899-1901, Berlin, 1901; J. Markwart, Wehrot und Arang, Leiden, 1938 (پس از مرگ وی تحت نظر «شدر» چاپ شد).

۱۴۷- J. Marquart, Die Assyriaka der Ktesias, Philologus, Zeisschrift für das classische Alterthum, Göttingen, 1893 از صفحهٔ ۵۰۳ ببعد.

۱۴۸- J. v. Prášek, Hekataios als Herodots Quelle zur Geschichte Vorderasiens, «Klio», IV, 1904, صفحه ۱۹۳ و بعد

۱۴۰- F. Jacoby, Über die Entwicklung der griechischen Historiographie, «Klio», IX, 1909, صفحه ۸۰ ببعد

و دیگران Pauly - Wissowa, Suppl., s. v. Herodotos

۱۵۰ - به تألیف پراشك رجوع شود ، موضوع پیدایش پادشاهی ماد را پرده‌ای که دربرابر وسایل موجود ماغیرقابل نفوذاست پوشیده داشته است - زیرا که هیچ اطلاع‌مستقیمی درآن باره بدست ما نرسیده است ،

(J. v. Prášek, Geschichte der Meder und Perser, I, Gotha, 1906 صفحه ۱۰۳)

۱۵۱ - نخستین بار فورر در این طریق توفیق حاصل کرده به تفسیری که در سال ۱۹۲۱ به چاپ جدید فهرست آشوری ایالات وپادشاهی ها نوشته است رجوع شود :

E. Forrer, Die Provinzein teilung des assyrischen Reiches, Leipzig, 1921, AVIU No. 71

به‌نظر او توجه نشده است . رجوع شود به : حاشیه ۳۹ صفحه ۲۳۵ .

۱۵۲ - مثلا در تألیف وینکلر - آستیاگ مادی نبوده بلکه اسکیت است .

(H. Winckler, Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte, Leipzig, 1889, صفحه ۱۲۴)

لاسندسبرگر و بائوئر در سال ۱۹۲۶ معنی اصطلاح « اومان - ماندا » را معلوم ساختند (Za, M. F, III - صفحه ۱ وبعدازآن)

۱۵۳ - دربارهٔ مجموعهٔ مدارك موجودرجوع‌شود به : Assurbanipal, I, صفحه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

CDV وبعدازآن . دراین باره به حاشیهٔ شمارهٔ ۲۹ باب چهارم نیز رجوع شود . تاریخ وقایع بابل که مدتها دربی‌آن بودند سرانجام درموزهٔ بریطانیا پیدا شد وتوسط «گد» درسال ۱۹۲۳ منتشر گشت ولی خود «گد» در طی تفسیراتی که برآن نوشت تا اندازه‌ای تحت تأثیر فرضیات نابجای قدیم قرارداشت .

(C. J. Gadd, The Fall of Nineveh, London. 1923.

۱۵۴ - ازهمه مهمتر «ا . میر» است :

E. Meyer. Die ältesten datierten Zeugnisse der iranischen Sprache. Kuhn's Z. f. vgl. spr., XLII, 1908 صفحه ۱۴

۱۵۵ - تألیف ملحض : J. v. Prāšek, Geschichte der Meder und Perser, I, Gotha. 1906.

اهمیت این اثر ازلحاظ کتاب شناسی تألیفات متقدم برآن است . گذشته ازاین پراشك رسالات تحقیقیهٔ جداگانه‌ای نیز نوشته است .

۱۵۶ - به همانجا ص ۳ رجوع شود .

۱۵۷ - J. Marquart, Untersuchungen zur Geschichte von Eran, II, 1905, صفحه ۲۰

۱۵۸ - J. v. Prāšek, Geschichte der Meder und Perser, I. صفحه ۹.

۱۵۹ - مثلا فهرست «اسمیت» دربارهٔ نواحی کشوده شده توسط سارگون دوم (J. V. Prāšek, Geschichte der Meder und Perser, I, (صفحه ۱۰۱ وبعد

۱۶۰ - مثلا توگدامی کیمری در تألیف او به پادشاه ماد مبدل شده است .

۱۶۱ - معلوم نیست این آستیاگ اول مرموز از کجا پیدا شده است ؟ در ترجمهٔ معروف‌ارمنی یوسوی - که مأخذآن بروس‌است - گفته شده که میان خاندانهای «بوسولوسور» (نابوپالاسار پادشاه بابل) وآستیاگ (؟) وصلتی صورت گرفت و ازناحیه کنار دریا به آشور هجوم شد . ظاهراً صحبت از جنگ معروف مادیها و کلدانیان باآشور در میان است که منجر بویرانی آشورگشت (در نظر مؤلف بابلی لفظ «کنار دریا» - مات تامتی māt tāmti - همان‌کلده است که درجنوب بابل قرارداشته است) - ضمناً نام آستیاك دراینجا باسهواً آمده و یا بعنوان فرزند فعال کیاکسار فرتوت فرمانفرما و پادشاه آنزمان ماد - برده شده است (به‌حاشیه شمارهٔ ۳۲ باب) چهارم رجوع شود .) نمیتوان برپایهٔ این جزءمتأخر وتحریف‌یافته آستیاگ دیگری ایجادکرد وقائل به هجومی ازجانب نواحی کنار دریا شد . (حتی کنیگ درتألیف خود این‌حمله را بصورت هجوم .... یونانیان درآورده است وآنان را «اومان‌ـماندا» دانسته وسراسرآسیای مقدم رامسخر ایشان ساخته است !)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶۲ - ماسپرو دراین‌مورد می‌نویسد (G. Maspero . تألیف مذکور ص ٤٥٤ - حاشیهٔ ٥) : « در زمینهٔ تاریخ اقوام آسیا تاریخ ماد از همه تاریکتراست ... گذشته ازاین این دوره ایست که باستان شناسان ولغو یون معاصر - دربارهٔ آن بابی‌نظمی تمام درطی‌سی‌سال اخیر بدانتقاد وبیشتر به‌تخیل - پرداخته‌اند . من پس‌از آنکه بیشتر نظرهای گوناگون را مورد مطالعه قراردادم باین‌نتیجه رسیدم که راه حلهای نزدیك بروایات عهد عتیق (Sa légende classique) از لحاظ تاریخ وقایع صحیحتراست ... تواریخی که کتیبه ها در مورد آخرین سالهای نینوا بدست میدهند - نه اینکه تمام آن راه حلها به نظر من محتمل جلوه کرده باشند ولی . . . لااقل این مزیت را دارند که دربسیاری موارد با نظر رایج اقوامی که درعهد عتیق با مادیها وآخرین شاهان ایشان درتماس مستقیم بودند همانند میباشند».

۱۶۳ - مادراینمورد بدانشمندانی که فقط بزبان عیلامی می‌پردازند کاری نداریم . دراینجا لازم بود ، گذشته از اشخاص مذکور - ازنوریس و اوپرت و عده‌ای دیگر و در درجهٔ اول از شیلی و ویسباخ وکامرون نام ببریم . اینان همه کار پرارزشی انجام داده‌اند .

۱۶۴ - تألیف ملخص ژ. هوسینگ :

G. Hüsing, Der Zagros und seine Völker, eine archäologisch - ethnographische Skizze, Der A. O., IX, 314.

به سلسله مقالات مربوط بتاریخ ماد در :

Orientalistische Literaturzeitung سال ۱۹۱۵ نیز مراجعه شود

۱۶۵ - بخصوص بتألیف آغازکاروی رجوع شود :

E. A. Speiser, Mesopotamian Origins, Philadelphia, 1930.

۱۶۶ - مهمترین آنها درسلسله مقالات :

« Archaeologische Mitteilungen aus Iran » و همچنین : E. Herzfeld, 1/ Iranische Denkmäler Berlin, 1932 و بعد . 2/ Archaeological History of Iran, The Schweich lectures of the British Academy, 1934, London, 1935. 3/ Iran In the Ancient East, London, 1914. 4/ Zoroaster and His World, I-II, Princeton, 1947.

۱۶۷ - نمونه‌ای از اسلوب‌کاروی مقاله‌ایست تحت عنوان :

« Smerdis and Pseudo - Smerdis » (AMI, V. 3, 1933 - صفحه۱۲۵ببعد) وی نخست با نکته سنجی فوق‌العاده‌ای اخبار مؤلفان یونانی را دربارهٔ قیام گئوماتای مغ که بدست‌ما رسیده تجزیه وتحلیل میکند ومشروحاً ازبطون موضوع ازلحاظ تاریخی‌سخن‌میگوید ولی بناگهان استنتاجی که منطقاً غیر موجه است بعمل میآورد ومیگوید اسم سفندادات - که بگفتهٔ کتسیاس نام مغ عاصی بوده - در واقع نام ... قاتل وی (قاتل گائوماتای عاصی) یعنی داریوش اول میباشد ! البته هرتسفلد علت این تبدیل نام و اینکه ازچه طریقی صورت گرفته

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسکوت میگذرد . وی میگوید که اسامی خاص محفوظ دراوستا مطلقاً صحیح وغیرقابل تغییر است واسامی راکه درکتیبه‌ها آمده و درآثار مؤلفان یونانی منقول میباشد بنظرخویش‌تغییر میدهد و تعبیر میکند و اظهار میدارد که اسامی اخیر کنیهٔ اشخاصی‌است که در اوستا ذکر شده‌اند . و از جملهٔ این مقدمات چنین نتیجه گرفته میشود که عصیان گاوماتا علیه قشر «آریائی» «بارونهای فئودال» ایرانی عصیانی «برخلاف اخلاق» و «غیرزرتشتی» و«غیرآریائی» بوده است .

۱۶۸ - مثلا ، هرتسفلد و اکثر ایران شناسان معاصر غربی معتقدند «کار Kāra» که پارسی باستانی (ومادی) و بمعنی «مردم - ساکنشور» میباشد فقط «سران فئودال آریائی» را میرسانده است .

۱۶۹ - F. W. König, Altest Geschichte der Meder und Perser, Der A. O. XXXIII, 3/4.

۱۷۰ - G. G. Cameron, History of Early Iran, Chicago, 1936. - R. Ghirshman, L'Iran des origines à l'Islam, Paris 1951.

۱۷۱ - دانشمندان آلمانی عادتاً بجای کلمهٔ « هند واروپائیان » اصطلاح « هند و آلمانیان » را بکار میبرند و هیچ مفظور سوئی ندارند . ولی دراین تألیف کنیگ «آلمانیان» جانشین مفهوم « هندوآلمانیان » شده است .

۱۷۲ - مثلا ایشتلیکو - Išteliku - ی مادی گویا بزعم ایشان همنام ... سردار آلمانی زمان مهاجرت اقوام در قرون چهارم وپنجم میلادی است که ستیلی خون نام داشته (ص ۳۱ F. W. König, Alteste Geschichte der Perser und Meder). برروی‌هم درمورد اشتقاق‌وتوخیه‌اسامی - درتألیف کنیگ - نظرهای بسیارعجیب وغیرمحتملی ابراز شده است . مثلا نام « مامی تیارشو » به « مامیتی» - نام - و « آرشا » - لقب - تجزیه شده است . و معلوم نیست چرا نام تشوپا و «کلدانی» (اورار توئی اعلام شده والخ . حتی بعضی اشتقاقها از ن. یا . مار بوام گرفته‌شده (مثلا دیوتسینی که درکتیبه‌های اورارتوئی قفقازمنقول است بعنوان دیوژن یونانی معرفی شده !)

۱۷۳ - اسلوب کار بقرار زیر است : « در تاریخ وقایع‌گد » یکجا ، قبل از لقب « پادشاه اوممان - ماندا » (یعنی پادشاه ماد) - قطعه‌ای‌آسیب دیده است وفقط باقی‌حرفی محفوظ مانده . ازروی‌آن حرف ناقص میتوان لااقل پنج‌کلمهٔ مختلف حدس زد. (منطقاً محتمل ترازهمه اینست که [تا] ر - r [Ta] -آخرنام ممو- ما - کیش - تار mn-ma-kiš-ta[r] یا « کیاکسار» است) . کنیگ به احیای [گ] - و u [G] (؟) توجه کرده است.بفرض‌اینکه چنین باشد . ولی بعد معلوم میشود که بزعم وی این همان نامی است که کتسیاس بصورت آرباکس Arbakes ضبط کرده و محفوظ مانده است . (بیشتر گفتیم که این‌نام را کتسیاس از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کجا آورده) . بااینحال آرباکس یونانی با ارباکا arbaka ـ ی مادی مطابق است ومعلوم نیست چه ربطی باپسوند «کو» u [g] دارد ؟ البته کنیگ حاضر نیست مقام خویش را تنزل داده بتوضیح این «جزئیات» پردازد . وبعد مطالب پیچ‌درپیچ وفراوانی دربارهٔ هجوم «اوممان‌ـماندا» یونانیان واسکیتها ساخته وپرداخته ومحل ونام شاهان را جابجا وتعویض کرده والخ .

۱۷۴ ـ کتاب خود اولمستد مجموعی از مطالب مربوط به مادرا حاوی است . رجوع شود به :

A. T. E. Olmstead, History of the Persian Empire. Chicago. 1948

A. T. E. Olmstead. History of Assyria. New York. London. 1923.

۱۷۵ ـ مثلا کامرون بطور قطع ثابت کرده است که کاشتاریتی همان فرائورت مذکور در تألیف هرودوت میباشد ـ گرچه دراین باره پراشك وکینگ نیز سخن گفته‌اند .

۱۷۶ ـ ز . آ . راکوزینا . تاریخ ماد و پادشاهی دوم بابل و پیدایش امپراطوری پارس . SPb (بدون ذکرسال)

۱۷۷ ـ به طرح « تاریخ ا . ج . ش . س . » (چاپ فرهنگستان علوم شوروی . ۱۹۴۱) ـ بخش « آسیای میانه و قفقاز تحت حکومت دول باستانی شرقی » نیز رجوع شود .

۱۷۸ ـ و . و. استرووه . ۱/ زادگاه زرتشتیگری ص۵ ، ۲ . ۲/ شورش مرغیانا. از ص ۱۰ ببعد ، ۳/ تاریخ گذاری وقایع قرن ششم قبل ازمیلاد در تألیف هرودوت VDI ، ۱۹۵۲ ـ شمارهٔ ۲ . ص ۶۰ وغیره .

۱۷۹ ـ برروی هم تاریخ ماد را تاحدی که بتاریخ آذربایجان مربوط میشوددرنظر داشته‌اند ودر کتاب « تاریخ مختصر آذربایجان » (باکو ، ۱۹۴۱ ص ۲۱ ببعد) چنین است .

۱۸۰ ـ تاکنون مقالات زیر منتشر شده است :

۱/ اقرار علیوف . دربارهٔ جامعهٔ ماد . اخبارفرهنگستان علوم آذربایجان شوروی . اکتبر ۱۹۴۸ شمارهٔ ۱۰ . ص ۸۵ ببعد .

۲/ اقرار علیوف . «مئدیا تاریخی» ـ تألیفات انستیتوی تاریخ وفلسفهٔ فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی ـ I ـ باکو ، ۱۹۵۱ . ص ۳۳ ببعد .

۳/ ای . علیوف دربرخی مسائل تاریخ عتیق قبایل ماد . درهمان سلسله تألیفات. V باکو ، ۱۹۴۴ ص ۱۵۶ ببعد .

برخی تألیفات مؤلف مذکور منتشر نشدهٔ است . تألیف ای . علیوف تحت عنوان « ماد ـ قدیمترین دولت در سرزمین آذربایجان » (درکتاب « طرحهائی دربارهٔ تاریخ باستانی آذربایجان . باکو . ۱۹۵۶ ص ۱۶۹ـ۵۷) را نمیتوانستیم در این کتاب خود درنظر گیریم . ای . علیوف نسخهٔ خطی این کتاب را دیده است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸۱ - ن . یا . مار - چنانکه گفتیم - زبان عیلامی ومادی رایکی‌دانسته وازاین مقدمهٔ غلط استنتاجهای گوناگون غلط دربارهٔ نژاد وتبارمردم ماد بعمل‌آورده است .

۱۸۲ - ک . آ . ملیکی شویلی . « برخی ازمسائل تاریخ پادشاهی مانّا » VDI، ۱۹۴۹ . شمارهٔ ۱ . ص ۵۷ ببعد . تألیف ک . آ . ملیکی شویلی تحت عنوان « نائیری - اورارتو » (مدارك باستانی شرقی دربارهٔ تاریخ اقوام قفقاز - I) ازلحاظ تاریخ سرزمین غربی ماد قبل از قرن هشتم پیش ازمیلاد - واجد اهمیت خاص است . تفلیس ، ۱۹۵۴ . متأسفانه استنتاجهائی راکه مؤلف در آن کتاب بعمل آورده - چون کتاب هنگامی منتشر گشت که این تألیف برای طبع‌آماده شده بود - نتوانستیم کماهوحقه در نظر گیریم .

۱۸۳ - ای . م . دیاکونوف . آخرین سالهای دولت اورارتو VDI . سال ۱۹۵۱ شمارهٔ ۲ ص ۲۹ . بملاحظاتی که در تفسیر برخی متون «AVIU» نوشته شده نیزمراجعه شود

۱۸۴ - دربین‌النهرین وعیلام (هرودوت ، I ، ۱۱۹) وبی‌شك درآلبانی نیزازآن اطلاع داشتند . بزبان اکدی" ناپتو naptu (به صفحه ۱۷۳ رجوع شود) نامیده"میشد . بنابگفتهٔ هرودوت پارسیان نفت عیلام را «رادنیاکا» مینامیدند .

۱۸۵ - باید تذکر داده شود که محققان باین نکته توجه وافی مبذول نداشته‌اند که یك‌کلمه ممکن بود معرف واحد ارضی بزرگی باشد و سرزمینهای کوچکتری را هم شامل گردد و به تغییرات سیاسی وجغرافیائی که درطی قرون درمفهوم نامها داده شده نیز توجه‌کافی نشده است .

۱۸۶ - توجیه دیگر این اسم - از « هال . ماتا . نا » - ی عیلامی - یا « سرزمین مادیها » - مأخوذ است .

۱۸۷ - بعضی لهجه‌های دیگرهم مانند لهجهٔ سیوندی و سمنانی درسرزمین‌باستانی خوآرن - (که در پایان قرن بیش قریب ۵۰۰۰ نفربـدان متکلم بودند) جزو بقایای زبان مادی محسوب میشوند . لهجهٔ اخیر بحدی بافارسی متفاوت بودکه اهل دوزبان سخن‌یکدیگر را بدشواری میفهمیدند .

۱۸۸ - مثلا «واك» vak طالشی ، و « وارك » vark مازندرانی ، و «ورك» سمنانی که هر سه بمعنی «گرگ» است بهتر از «گرگ» فارسی جدید و(ه) رکا va(h)rka - ی پارسی باستانی و وارکا vaka - ی پارسی متوسط (ومادی ؟) رامنعکس میکنند . قیاس کنید «زن» zen طالشی را با «جنای» janay پارسی باستانی و «زن» فارسی جدید و غیره . رجوع شود به :

Grundriss der iranischen Philologie, Bd. I, 2, Strassburg, 1898 - 1901 (مقاله و . هیگر) ص ۳۵۱ وبعد -

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وبخصوص به : ب . و . میللر . زبان‌طالشی . مسکو . ۱۹۵۳ . ص ۱۷، ۶۵ وغیره .

۱۸۹ - مثلا درآنجا که درپارسی تبدیل h > θ صورت گرفته s محفوظ مانده‌است: پاس وپز Pez و Pas « دامهای کوچك » بزبان تاتی و پسو Pasu بزبان اوستائی به Pah بفارسی جدید z محفوظ میماند . «آز» az طالشی بمعنی «من» و « آزم » azem اوستائی و «آرام» پارسی باستانی . « زیل» Zil گیلکی بمعنی «دل» و « زیرد » Zird پارسی باستانی و « دل » فارسی جدید . قیاس کنید «زانا» Zana ـ ی مادی راکه بمعنی «آدمیان» ، «قبیله» است با دان (آ) Dan(a) ی پارسی . «زیرد» Zird پارتی بمعنی «دل» و «دل» پارسی .

«دس» Das پارتی بمعنی «ده» (بزبان سمنانی نیزچنین‌است) با «ده» dah فارسی والخ . بسیاری از خصوصیات دستوری وظاهراً لغوی گروه شمال غربی زبانهای ایرانی محفوظ مانده است .

۱۹۰ - مثلا رجوع کنید به : تاریخ مختصرآذربایجان . باکو ۱۹۴۱ ص ۴۴.

۱۹۱ - ز . ای . یامبولسکی . (« دربارهٔ وحدت نام مردم آنروپاتن و آلبانی » . نشریات انستیتوی تاریخ و فلسفه فرهنگستان علوم آذربایجان ـ IV ، باکو ، ۱۹۵۴ از ص ۱۰۴ ببعد) خاطر نشان ساخته است که نام قبیله‌ای گلها (کادوسیان یا گیلکهای کنونی) باگلهائی که درشمال آلبانی و کوههای قفقاز زندگی میکردند یکی‌است وهمچنین نام اوئی‌تیان که درهمان ناحیه میزیستند (Strabo , XI, 7, 1) با اوئی‌تیان و اوتیان و اودان و اودینیان که‌در کرانه‌دریای‌کاسپی(خزر) ـ درنقاطی شمالی‌ترازمقرکاسپیان (Strabo, XI,8,8 متحملااینکه بلین‌میگوید «شمالی‌ترازآلبانیان» ـ درست نیست : Nat. Hist., XI, 15, 4 ازروی چاپ لیتره (Littré, Paris, 1855) و اتنیان که در درهٔ کورا زندگی میکردند ـ نیزیکی‌است(Asin. Quadr. FGH, II A, fr. 8) چنانکه میدانیم مؤلفان‌بعد اوتیان را همان آلبانیان میدانند . بنظر میرسد که آلبانیان بزبان و یازبانهای گروه شمال شرقی قفقاز تکلم میکردند . متحملا لهجهٔ اودین در وارگاشن ونیجه و غیره از بقایای زبان ایشان است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حواشی باب اول

۱ ـ Carleton S. Coon, Cave Exploration in Iran. Philadelphia, 1951. - Ralf S. Solecki, A paleolithic site in the Zagros Mountains of Northern Iraq, «Sumer», XI, 1, 1953 صفحه ۶۳ ببعد . R. T. Braidwood, A Preliminary note on Prehistoric Excavation, in Iraq Kurdistan, 1950-1951. «Iraq», VII, 2, 1951, از صفحهٔ ۹۹ ببعد

۲ ـ یادداشت مترجم :

تمدن و فرهنگ آشل = فرهنگ آغاز (عصر حجر قدیم ـ (پالئولیت) بدوران یخ بندان مربوط میشود .

تمدن وفرهنگ موستیه = moustier ـ فرهنگ و تمدن دورانی بسیار قدیم و اواسط عصر حجرقدیم وزمان حداکثر یخبندان دراروپا . این نام ازغارموستیه ـ درفرانسه ـ اخذ شده‌است ومربوط بفرهنگ مرحلهٔ اول جماعات بدوی میباشد . انسانهای این دوره در غار منزل داشتند وبطور دسته جمعی بشکار حیوانات بزرگ (ماموت) می‌پرداختند ، سلاحشان عبارت بود ازسنگ چخماق تیز و بیلچه مانندی برای تراش . این تمدن وفرهنگ دراروپای میانه بسط داشت .

تمدن و فرهنگ اورینیاك ـ فرهنگ دورهٔ متأخر پالئولیت (یا عصرحجر قدیم). که براثر حفریاتی درغار اورینیاك (فرانسه) کشف شد ، دراروپای غربی وبخش وسطای قسمت اروپائی روسیه بسط داشت . ازویژگیهای این دوره وجودمساکن گلی وجماعات بدوی عشرتی میباشد . آلات سنگی بشکل صفحات دراز کاردی شکل میساختند . نخستین یادگار های عصر حجر قدیم (پالئولیت) وازآنجمله مجسمه‌های کوچك زنان مربوط باین دوره است ،

(پایان توضیحات مترجم)

۳ ـ درآذربایجان شوروی عجالتاً ازآثار عصرحجرجدید (نئولیت) تعدادبسیار کمی کشف شده است . رجوع شود به تألیف ب. ب. پیوطروسکی تحت عنوان « بـا ستاره شناسی قفقاز » . لنینگراد ، ۱۹۴۹ ص ۳۰ . قیاس شود با : JNES, XII, 1. ۱۹۵۴ـص۶۵.

۴ ـ E. Herzfeld, Steinozeitlicher Hûgel in Persepolis, Iranische Denkmâler, Lief. 1-2, Berlin, 1932; SPA, I.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(مقالهٔ هرتسفلد و آ. کیس) صفحه ۴۸.

۵ - رجوع شود بکتاب ل. گ. مورگان «خانه‌ها وزندگی خانگی بومیان امریکا». لنینگراد ۱۹۳۴ از صفحهٔ ۸۹ ببعد.

۶ - F. G. Schmidt, Tepe Hissar Excuations, The Museum Journal, XXIII, 1933 - ازصفحهٔ ۳۲۳ ببعد . SPA, I, از صفحهٔ ۱۵۱ ببعد (مقالهٔ راجرس وارن)

۷ - G. Contenau et R. Ghirshman, Fouilles de Tépé-Giyan prés de Néhavend, 1931, et 1932, etc. Paris, 1935 (Musée de Louvre, Série archéologique. vol. III)

۸ - R. Ghirshman, fouilles de Sialk prés de Kashan, 1933, 1937. vv. I-II. Paris, 1938 (Musée de Louvre, Série archéologique, t. IV-V).

۱۰ - بعضی اکتشافات که حاکی‌ازرواج سفالینهٔ ملون درسرزمین ماد بوده‌دردینور و درهٔ قهرود و ری وناحیهٔ دریاچهٔ ارومیه وغیره نیز بعمل آمده‌است . فی‌المثل رجوع‌شودبه : E. Herzfeld, Deutsche Forschung, Heft. 5 - ازصفحهٔ۳۳ ببعد

۱۱ - بنظرهائی که درکتاب کامرون اظهار شده رجوع شود : (G. G. Cameron, History of Early Iran, Chicago, 1936, ص۸)

وی خاطر نشان میسازد که هنوز هم گندم وحشی در جنوب ماد میروید . گندم (triticum vulgare) درقشر K ـ درگی تپه کشف شده است .

۱۲ - چنانکه میدانیم در قفقاز فرهنگ مشابه مربوط بدوران انتقالی ازعصرحجر جدید به عصر مفرغ وآغاز عصر اخیر را ـ عادتاً مربوط به هزارهٔ سوم وچهارم قبل از میلاد ندانسته بلکه به‌هزارهٔ سوم وآغاز هزارهٔ دوم ق. م. میدانند ـ بالنتیجه اینموضوع گواه حتمی قرابت آفرینندگان آن فرهنگ باآفرینندگان سفالینهٔ ملون هزاره‌های چهارم وسوم‌نمیباشد رجوع شود به :

ب.ب. پیوطروسکی « باستان شناسی قفقاز » ص ۳۲ و ۴۹.

۱۳ - رجوع شود به : ل. و. اشانین . ۱/ مدارك انسان شناسی مربوط بمسئلهٔ‌منشاء نژادی ترکمنان ـ « اخبار فرهنگستان علوم ترکمنستان شوروی » شمارهٔ ۴. ۱۹۵۲ ـ از صفحهٔ ۳۰ ببعد . ۲/ سابقهٔ هزارسالهٔ «جمجمهٔ درازی» ترکمنان ـ اخبار «کوم‌ستاریس» آسیای میانه ـ مجلداً تاشکند ، ۱۹۲۶.

منقول از : S. Sergi, Gli Arrii in Europa e in Asia, Torino, 1913

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(G. Contenau, Manuel d'archéologie orientale, I, Paris, 1927, ص ٤١٧)

۱۴ - « شبه آشوریها » (یا « شبه ارمنیها » و از لحاظ زبان هوریتی) در زمان متأخر بآنسوی دامنه‌های زاگروس نفوذ کردند.

رجوع شود به بازدید مفصلی که ازمدارك عتیق انسان شناسی مادیها دراثر «ه. و. والوآ» بعمل آمده است :

H. V. Vallois, Les ossements humains de Sialk, وکتاب : R. Grishman, Fouilles de Sialk... II ازصفحه ۱۱۳ ببعد وبخصوص ص ۱۸۰

۱۵ - نوع آدمی ساکن تپه حصار و تپهٔ سیالك در عهد عتیق ازلحاظ انسان شناسی (آنتروپولوژی) (بحواشی پیشین رجوع شود) و همچنین نوع و تیپ متوسط ساکنان «گی‌تپه» در هزارهٔ سوم ودوم قبل از میلاد چنین بوده است : T. Burton Brown تألیف یاد شده. ص ۲۰۶ وبعدازآن (مقالهٔ آ. ج. ا کیو).

۱۶ - رجوع شود به : ل. و. اشانین و و. م. ز زنکوا. « مسائل منشاء نژادی اقوام آسیای میانه در پرتو مدارك انسان شناسی ». تاشکند، ۱۹۵۳ ص ۱۲، ۲۲ - ۲۱، ۴۷ - ٤٦.

۱۷ - عقیدهٔ کاپرس انسان شناس هلندی که در «SPA» نقل شده (I، صفحهٔ ۵۲)

۱۸ - ظاهراً «ماتینیان» که درآثار هرودوت ودیگرمؤلفان باستانی ذکری ازایشان رفته همان هوریتیان بوده‌اند. دراین‌باره به ص ۲۸۲ و ٤٦٢ اصل رجوع شود.

۱۹ - فی‌المثل میتوان رجوع کرد بهٔ : ای. م. دیاکونوف. « یادداشتهائی دربارهٔ کتیبهٔ های اورارتوئی، IV، VI، ۱۹۵۲، صفحهٔ ۱۱۰. و گ. آ. ملیکی شویلی، UKN، ارض ۲۹۲ ببعد.

۲۰ - اینکه محل اورکیش را دربادی امر در مشرق دجله ذکر کرده بودند مورد اعتراض اکالاکان قرارگرفت و وی نقطهٔ مزبوررا دربین‌النهرین میداند (رجوع شود به تقریظ ر. دیوسو درمجلهٔ «Syria» (XXVIII, ۱۹۵۱ ص ۲۸۱) دربارهٔ کتاب :

R. T. O'Callaghan, «Aram Naharaim».

۲۱ - C. H. Gordon, The Dialect of the Nuzu Tablets, Orientalia, VII, 1938.

۲۲ - ازروی نامها : « اری‌سنینی » در مانا (قیاس کنید با آری زنا Ari-Zena - ی هوریتی که بمعنی « [خدا] برادر داد » است) وتلوسینا درآندیا. ولی با اینحال اینها برای استنتاج قطعی کافی نیستند. زیرا این قیاس ممکن است بر مشابهت تصادفی محض مبتنی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باشد . اینکه بسیاری از اسامی مختوم به‌اوکو ukku ـ هوریتی باشد موضوعی است مشکوك . ما راجع بوجود هوریتیان درآسیای میانه (س . پ . تولستوف) وهندوستان (ب . گروزنی) بنظرما دلایل دانشمندان مذکورقانع کننده نیست .

۲۳ - F. Lenormant, Choix de Textes cunéiformes, Paris, 1873-۴۱ ص۱۲۷ ـ شماره

G. Hüring, Die einheimischen Quellen zur Geschichte Elams, I, Leipzig, 1916, شماره ۳۱

(تألیف اخیرالذکر دردسترس من‌نبوده است .)

۲۴ - R. Ghirshman. تألیف مذکور، I هرتسفلد تاریخ این‌آثارراخیلی‌بیشتر ازاواسط هزارهٔ چهارم قبل‌از میلاد میداند ، ولی‌گمان نمی‌رود این سخن اساسی‌داشته باشد .

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, London, 1941 - صفحهٔ ۱۸۰

۲۵ - تاریخ مشروح خارجی عیلام درکتاب زیر منقول است :

G. G. Cameron, History of Early Iran, Chicago, 1936; RLA s.v. Elam.

۲۶ - E. A. Speiser, Mesopotamian Origins, Philadelphia, 1930 باب چهارم .

E. R. Lacheman, Nuzi Geographical Names, BASOR, No. 78, 1940 ازصفحه ۲۳ ببعد

(اینجا از ۱۵ موردی‌که از « لولو » Lullu یاد شده لااقل درده مورد منظور بردگان بوده‌اند)

۲۷ - Streck. ZA , XV صفحه ۲۹۰ با استناد به ف . هوملر .

۲۸ - مثلا در الواح آشور ناسیراپال : AKA صفحه ۳۰۶ ، ۳۲۲ ـ ستون II ، سطور ۳۴ و ۷۷.

۲۹ - رجوع شود به : G. Hüsing, Der Zagros und seine Völker. Der A. O., IX, 3/4 صفحهٔ ۹ ببعد۱ .

E. A. Speiser. تألیف مذکور . ص ۸۸

۳۰ - Si - dur - [ru (?) šu] sa - du - i Lu - lu - bi ـ îm^{ki} ip - hu - rn - [ma.] ۱۰. یکار ـ گردنه در بندگائور (گر) ازکوه قره‌داغ برجادهٔ اسمانیه ـ رباط ـ که نقش برجستهٔ نارام ـ سوئن نیز درآنجاست رجوع شود به :

E. Herzfeld, Iran in tho Ancient East ۲۹۸ تصویر ۱۸۴ـ صفحه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

S. Smith, Early History of Assyria, London, 1928, ص۲۷

۳۱ - رجوع شود به : A. Boissier, Inscription de Narâmn - Sin R A, XVI, 1919-۱۵۷ صفحه

F. Thureau - Dangin, Tablette de Samarra, RA, 1912, ازصفحهٔ ۱ ببعد : دربارهٔ محل «ناوار» رجوع شود به

سیمورو (اکنون « آلیتین کپرو » نامیده میشود) رجوع شود به :

A. H. Sayce, The New Babylonian Chronological Tablet, PSBA, XXI, 1899, صفحهٔ ۲۰ ـ حاشیهٔ ۲

مارخاشی : (مقالهٔ البرایت) صفحه ۲۳۲ ـ JAOS, XLV, 1925

۳۲ - تألیف مذکور ص ۳۶ G. G. Cameron.

۳۳ - ازصفحهٔ ۹ ببعد V. Scheil, Mém. Dél. en Perse, XIV

E, Herzfeld, Iran in the Ancient East. صفحه ۱۸۳

تحریر AN - nu - ba - ni - ni بجای AN - ba - ni - ni یا A-nu-um-ba-ni-ni تردید را دراین‌باره رفع کرده است . ولی فقدان « میماتسی» (پس‌وندها) درنامهای‌خاص‌قدیمی اکدی (که ازروی اسامی خدایان مأخوذ بودهٔ) پدیده‌ایست عادی . اماراجع به‌تکرار تحریر an-nu ـ البته آن‌را باید an-nu خواند . یعنی : اندیشه نگاری an برای نام خدای آنو ، باضافه تکملهٔ صوتی nu ـ این نام بمعنی « خدای آنو که مارا آفریده » میباشد . رجوع‌شود به G. G. Cameron تألیف سابق‌الذکر . ازص۳۶ببعد .

۳۴ - از این اسم چنین معلوم میشود که آنوبانی‌نی از شهر « در » در دجلهٔ سفلی بوده است .

۳۵ - دیگر دولتهای واقع درپیشکوه زاگروس بعضاً اکدی وشومری وبعضاًهوریتی بوده‌اند ، ازآنجمله‌اند : کیماش (که فرمانفرمای آن هونی‌نی را ـ ازروی مهری که درموزهٔ دولتی ارمیتاژ مضبوط است ـ می‌شناسیم . رجوع شود به SAKI ص۱۷۶ . XVIII وگانهار (که فرمانفرمای آن بنام ـ هوریتی ـ کیشاری ، را می‌شناسیم .) و ناوار (به طرح هوریتی پادشاه آریسن و یا آریژن رجوع شود) وتوگریش و دیگران . در متن ادبی هوریتی دربارهٔ شاهان سلالهٔ اکدآئوتالوماش پادشاه توگریش‌نامیده شده‌اند . این نامها اشتقاق روشنی ندارند (معلوم نیست هوریتی هستند یا کوتی‌ـلولو بئی‌ـعیلامی ؟) ـ وخودمتن‌هم از لحاظ تاریخی موثق نیست . رجوع شود به : BOTU, II, ۲ (WVDOG, XLII, 2), Leipzig, 1926 صفحه ۲۵ = KUB, XXVIII, Berlin, 1934, No. 38, IV.

۳۶ - BA.TI.RI که در متن آمده محتملا طبق موازین املاء عتیق اکدی باید Pa-di-ir خوانده شود . رجوع شود به :

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

J. de Morgan, Mission scientifique en Perse, IV. Anvers, 1896. pl. XIII ، ص ۱۷۲ ، Saki دراینجا پسوند ir عیلامی واصلا Pad است .

۳۷ - ظاهراً در خاطرهٔ بابلیان آنوبانی‌نی - چون سلطان کوتیان و دشمن دورود (بین‌النهرین) محفوظ ماندهٔ بود F. Hommel, Assyriological Notes, PSBA, XXI, 1886/۱۱۵ ص G. G. Cameron تألیف سابق‌الذکر ص ۴۱

۳۸ - از ص ۱۴۴ ببعد V. Scheil, Mém. Dél. en Perse, I, II, از صفحهٔ ۵۳ ببعد pl. 11

۳۹ - بسیاری از تصاویر برجستهٔ زمان سارگون دوم درخورس‌آباد :

E. Botta et E. Flandin, Monument de Ninive, Paris, 1849.

به‌تصاویر ۲۲ و۳۵ و۳۸ و ۶۴ این کتاب نیز رجوع شود

۴۰ - « کاسپیان به پوستینه گوسفند ملبس . (sisurnas) وبا کمانهای بومی نئی‌و آکیناك (قدارهٔ کوتاه) مسلح بودند . (هرودوت ، VII ، ۶۷) کاسپیان (از kaš.p, kaš.p مقایسه شود با = - lullu - b و - lullu - p) مانند هم‌نامان خویش کاسیتیان و (همچنین لولوبیان) باختمال قوی بزبانی از گروه عیلامی‌متکلم بودند . ولی ، بعقیدهٔ بسیاری از محققان در اینجا منظور هرودوت کاسپیان ناحیهٔ پامیر (کاسپیریان) است نه کاسپیان کرانه های دریای کاسپی (خزر).

۴۱ - رجوع شود بتصاویر جنگاوران پارسی و مادی نگهبانان (گارد) هخامنشی که در زیر تصویر پادشاه در استخر منقوش است . و همچنین صحنه ورود آورندگان خراج (این تصاویر بارها منتشر شده است . مثلا رجوع کنید به :

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, pl. LXXV-LXXVI. (SPA, IV, pl. 90 وغیره و بعد

کلمهٔ «تیار» (تاج) از هرودوت است (VII ، ۶۱) . وی میگوید که‌لباس جنگاور پارسی از مادیها تقلید شد ، بود . (I ، ۱۳۵ ، VII ، ۶۲)

۴۲ - ازلحاظ انسانشناسی ، نوع لولوبیان که درسنگ نبشته‌ها نارام - سوئن‌آمده روشن نیست - زیرا تصاویر محوشده‌اند . اماراجع‌به‌تصاویر سنگ نبشتهٔ آنوبانی‌نی، تااندازه‌ای که ازپرودوکسیون دمورگان وهرتسفلدمعلوم میشود - نوع آنان بیشتر «مدیترانه‌ای»خالص است تا «آشوری» (شبه‌ارمنی).

۴۳ - دژ خارخار (درعهد شومری «بادتیریکان» نامیده میشد) از نظرگاه ساکنان دورود (بین‌النهرین) «درجلوکشور کوتیان» قرارداشت . رجوع شودبه VR ، ۱۲،شمارهٔ ۶ ، سطر ۷ . دشوار است بگوئیم که کوتیان و دیگر گروههای نژادی مذکور - تاکجا - بسمت مشرق - مستقر گشتند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۴ - عقیدهٔ بسیاررایجی - بخصوص درادبیات قدیم - وجوداشت که قبیلهٔ «کوتیان» رابا جبال «جوری‌داغ» درشمال آشوریکی میدانست صفحه ۲۱۲ - حاشیه ۲ - «Klio», VI. صفحه ۲۷۲ ببعد . [Streck, ZA, XV

Enzyklopedie des Islam, I. ازصفحه ۱۱۰۶ ببعد .

V. Sheil. 1) Une nouvelle dynastie sumérо - accadienne, Les rois «guti», CRAI, 1911, صفحه ۳۱۸ ببعد .

2) Anciennes dynasties de Summer - Accad, CRAI, 1911, ازصفحه ۶۰۶ ببعد واین‌مبتنی برقیاس غلط اصوات (g>g) است وازلحاظ جغرافیائی محال میباشد . چنانکه متون آشوری هزارهٔ دوم قبل از میلاد نشان میدهند ، نام صحیح قبیلهٔ مزبور «کوتیان» (Kutî) است نه «گوتیان» . بتحریر این کلمه باحرف gu بدان سبب است که درامـلای قدیم اکدی برای مصوتهای مشدد حروفی وجود نداشته (GU - TI - UM^{ki} را Ku - ti -um^{ki} باید خواند) . متون آشوری مربور در عین حال حاکی ازآن است که کوتیان نمیتوانستند تا آن حد درنزدیکی مرزشمالی آشور مقرداشته باشند . این که عده‌ای از دانشمندان مانند دلیچ (F. Delitzch, Wo lag das paradies, Leipzig, 1881, صفحه ۲۷ ببعد) . (F. Hommel, Grundriss der Geographie und Geschichte des Alten Orients, München, 1904 - صفحه ۲۵۲ ببعد)

وکمبل تومسون (SAN, III, 1925 - ۲۱۸، ۲۲۴) وغیره - اصطلاح «گوتیوم» مربوط به هزارهٔ اول قبل ازمیلاد را با «مربع واقع میان زاب سفلی و دجله و جبال سلیمانیه و دیاله» یکی دانسته‌اند نیزآشکارا با مدارك منابع آشوری - که بالنسبة در مورد این نواحی کاملاست - تناقض دارد ومسلماً باید رد شود . به جدول صفحه رجوع شود .

۴۵ - رجوع شود به پیمان «اتحاد» شاهکان عیلام با «نارام سوئن» - بزبان‌عیلامی V. Scheil, Mém. Dél. en Pers, XI, صفحه یك ببعد

۴۶ - H. G. Güterbock, Die historische Tradition und ihre literarische Gestaltung bei den Babyloniern und Hethitern bis 1200, ZA, 1934, صفحه ۴۷ ببعد.

۴۷ - نام ایزیداوازیر در فهرست رسمی اسامی شـاهان کوتی دورود (بین‌النهرین) نیامده است ووی در لوح خویش بتقلید از نارام سوئن خویشتن رابلقب «شاه چهار کشورجهان» میخواند (گذشته ازلقب «شاه کوتیان»). بدین سبب یاکوبسن (صفحه ۱۱۷ - حاشیه SKL) وی را بدوران نارام‌سوئن مربوط میداند زیراکه شارکالی شاری - برغم آنکه معنی تحت‌اللفظی نام او « شاه جملهٔ شاهان » است در انتخـاب چنـان لقبی تردید داشت . کتیبهٔ اندریداوازیر (اریدوپی‌زیر) ازروی نسخهٔ متأخری که ازآن استنساخ شده برمامعلوم‌شده‌است، رجوع‌شودبه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

H. V. Hilpsecht, Eearliest Version of the Deluge Story. BE, Ser. D, V, 1, صفحه ۲۰ ببعد

۴۸ - برخلاف فرمانفرمایان شومر که قبل از سلالهٔ اکد دارای دستجات قلیل‌العده سپاهی مرکب از سلحشوران حرفه‌ای مسلح به‌سلاح سنگین بودند .

۴۹ - درفورمول توریخ‌شارکالی‌شاری (ص۱۳۳ ، C. RLA, II ، ص۲۲۵ AKI,) وی سارلاگ خوانده شده است . دربارهٔ یکی بودن‌سارلاگ وسارلاگاب رجوع‌شود به ص ۲۰۷ SKL .

۵۰ - درفهرست سلطنتی دوبار ازاو یاد شده است : درفهرست سامی سلالهٔ اکدی بنام «الولو» و درفهرست شاهان کوتی بنام «الولومس». یاکوبسن میگوید که متحملا این دونام یکی‌است : صفحه ۲۰۷ - SKL

۵۱ - طبق گفتهٔ یاکوبسن - درعهد شاه اوتوهگال (که دربارهٔ آن ببعد رجوع‌شود) ولی بهر تقدیر بعداز سلطنت شاه شولگی نبوده است (۲۰۵۶-۲۱۰۳ ق.م)

۵۲ - Ugnim kù-ti - um^{ki} lugal un-tuku - این قطعه از فهرست سلطنتی باعث تعجب وتردید نساخان شد وظاهراً چنین پنداشتند که متن دراینجا مخدوش‌است وتقریباً تمام نسخی که برما معلوم‌است دراینمورد مختلف میباشد . مثلا درنسخ خطی گروه«A» (طبق طبقه بندی یاکوبسن) چنین است :

متن WB ugnim kù - ti - um ^{ki} lugal mu -

یعنی « (در قبیلهٔ کوتیان شاه نام نداشت » nu - tuku (یا : « شاهی که نام نداشت » یعنی نامدار نبود ، واجد افتخارات نبود) . درگروه نسخ خطی «B» چنین آمده است : متن 1) : ugnim kù-ti - um ^{ki} lugal nu - ub - tuku -

یعنی « قبیلهٔ کوتیان شاه نداشتند » . متن SU 3+4 (ناسخ آن از نسخهٔ اصلی معیوبی استفاده کرد) میگوید : a kù - tu - um^{ki} [ma-d] یعنی « (در) کشور کوتوم - کسی مفقود شد » - u - <ba> - an - dé - [ù-g] زیرا که ناسخ . ظاهراً ، معنی قطعهٔ منظورراچنین فهمید که سلف او نام پادشاه را در متن‌اصلی معیوب نمیدانست ویا نتوانست بخواند وباین سبب این شرح را افزود . متن P٤ این محل را چون نفهمیده بالکل ازقلم انداخته است . یاکوبسن اشتباهاً می‌پندارد که روایت صحیح وبدوی را متن WB (صفحه ۱۱۷ SKL) بدست میدهد و بدین استناد میکند که متن SU 3+4 نیز که مأخذآن دست نبشته دیگرآن لوح میخواست اصیل فهمیده است . بنظریاکوبسن معنی این‌جمله‌آن است که نام شاهی درفهرست ازقلم افتاده وتصورمیکند که این نام «انریداوازیر» است . ولی این فرض بی‌پایه است زیرا در اینصورت باید گفت که این نام در نسخهٔ باستانی که اصل‌هردو گروه A وB بوده است نابود شده وتوجیه این‌مقال دشوار است. و بعد جملهٔ « شاه شد » که در فهرست فقط

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنام مؤسسان سلاله‌ها افزوده میشود ـ درتمام روایات نه درموردشاه منظور نظر که نامش‌مفقود است بلکه درمورد نخستین شاهی که نامش در فهرست آمده (ایمتا) بکار رفته است) باستثنای 1.1) این‌خود نشان میدهدکه وی را از همان آغاز نخستین شاه آن سلسله اسامی میشمردند بدین سبب ما معتقدیم‌که روایت L1 درست است . انریداوازیر تنها کسی از شاهان دورود (بین‌النهرین) که نامش درفهرست سلاطین شومری از قلم افتاده نمیباشد . محتملا وی‌رابعلتی برسمیت نمیشناختند .

۵۳ ـ مثلا او یك سلاله را به دونیمه تقسیم میکند و در میان آن دو بخش دیگری قرار میدهد ـ ولی بشرطی‌که یکی از پادشاهان سلالهٔ دومی با یکی از پادشاهان سلالـهٔ اولی جنگیده باشد . ویا اینکه سلاله هائی راکه در زمان واحد وجود داشته‌اند پشت سریکدیگر قرار میدهد والخ . بدیهی است‌که این شیوه‌ها خواننده را گمراه میسازد . طرز عمل مؤلف فهرست سلطنتی شومری تواریخ شومری وبابلی را چنان درهم و آشفته ساخته است‌که محققان تاکنون هم نتوانسته‌اند ازآن سردرآورند .

۵۴ ـ اینك فهرست مزبور :

« قبیلهٔ کوتیوم شاه نداشت .

۱ ـ ایمتا شاه شد ، سه سال سلطنت کرد (بروایتی : ۵ سال) .
۲ ـ اینکه شوش ۶ سال سلطنت کرد .
۳ ـ سارلاگاب ۶ سال سلطنت کرد .
۴ ـ شولمه (بروایتی : «ایارلاگاش») ۶ سال سلطنت کرد .
۵ ـ الولومش ۶ سال سلطنت کرد ،
۶ ـ اینی‌ماباکش ۵ سال سلطنت کرد .
۷ ـ اینکه‌شوش (اینجا درمتن « ایکه‌شائوش » نوشته شده) ۶سال‌سلطنت کرد
۸ ـ ایارلاگاب ۱۵ سال سلطنت کرد .
۹ ـ ایباته سه سال سلطنت کرد .
۱۰ ـ ایارلاگاب (بروایتی : ایارلانگاب ») ۳ سال سلطنت کرد ،
۱۱ ـ کوروم (بروایتی : [...] بی) یکسال سلطنت کرد .
۱۲ ـ خابیلکین ۳ سال سلطنت کرد .
۱۳ ـ [لائه] رابوم ۲ سال سلطنت کرد .
۱۴ ـ ایراروم ۲ سال سلطنت کرد .
۱۵ ـ ایبرانوم ۱ سال سلطنت کرد .
۱۶ ـ خابلوم ۲ سال سلطنت کرد .
۱۷ ـ پوزودر ـ سوئن ۷ سال سلطنت کرد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸ ـ [ایا] رلاگاند (آ) ۷ سال سلطنت کرد .
۱۹ ـ [سی] اوم ۷ سال سلطنت کرد .
۲۰ ـ تیریکا (ن) ۴۰ روز سلطنت کرد .
۲۱ ـ پادشاه [۹۱ سال] و ۴۰ روز سلطنت کرد .

دربعضی از روایات درمورد مجموع سالها رقم دیگری ذکر شده است ـ زیراعلامت «eš» که چند بار درآخر اسامی تکرار شده است چون رقم «۳۰» تعبیر شده و در ضمن رقم سالهای سلطنت مربوطه محسوب گشته است . رقم « ۲۱ » مبتی براین نکته است که درآغاز فهرست نام پادشاه مجهولی مفقود شمرده میشود . معهذا مجموع سنین سلطنتها از عدد بیست دوران سلطنت مأخوذ است ، در L1 نتایج تحریف ـ شده است « ساراتیگوبی‌سین » پادشاه کوتیان که علی‌الرسم که تألیفات نام برده‌شده وجود خارجی ندارد : صحبت برسرپادشاهی‌است که بنام اکدی «مرآتی کوبی‌شین» موسوم بوده است (صفحه ۱۲۰ ,SKL).

۵۵ ـ به لوح اوتوخگال رجوع شود : F. Thureau - Dangin, La fin de la domination gutienne, RA, IX, 1912, صفحه ۱۱۱ ببعد .

۵۶ ـ VNShP ازصفحه XXIX ببعد .

۵۷ ـ ضمناً ممکن‌است بجای IM-ta - بخوانیم : ni-ta ودراینصورت ترجمهٔ دو سطراول فهرست چنین خواهد بود : قبیلهٔ کوتیان شاه نداشت ، خود شاه شد و سه سال سلطنت (ugnim kù-ti-umki lugal nu-ub-tuku, ni-ta lugal-àm, mu 3 î-ag) در روایت L1 کلمهٔ Lugal-àm ـ که بمعنی «شاه شد» است ، وجود ندارد .

۵۸ ـ چهار « پادشاه » نامهای اکدی دارند (خابیلکین ـ شماره ۱۲ ، ایبرانوم ـ شمارهٔ ۱۶ ، پوزور ـ سوئن ـ شماره ۱۷ .) وچهار دیگرنامهائی که بصورت اکدی‌درآمده‌اند (کوروم ـ شماره ۱۱ ، لائه رابوم ـ شمارهٔ ۱۳ ، ایرارووم ـ شمارهٔ ۱۴ و سی‌اوم ـشمارهٔ۱۹) ازچهار نفر الواح اکدی یاسومری و یااسنادی که بنام ایشان تاریخ گذاری شده باقیمانده‌است (انریداوازیر شمارهٔ O ، لائه راب ـ شمارهٔ ۱۳ ، ایارلاگان ـ شمارهٔ ۱۸ ، سی‌اوم ـ شمارهٔ ۱۹) . چنانکه مشهوداست این مطالب نشان میدهد که درپایان زمان سلطهٔ کوتیان پیشوایان ایشان کاملا بصورت سومری و اکدی درآمده بودند . سه نقطهٔ مسکون مستحکم بنام تیریکان آخرین «پادشاه» کوتیان نامیده شده است . ممکن است این دهکده ها را اوایجاد کرده و یا روایات بعدی بوی نسبت داده‌اند (نام تیریکان درروایات مزبور بسیار برده شده‌است .همچنان «آژداهاك» ویا «اسکندر» درافسانه های قرون وسطی) .

۵۸ ـ «اینگه شائوش» فقط یکی ازوجوه همان نام است و روایات گوناگون‌فهرست دراینمورد کم وبیش بهم نزدیکند ، قرائت صحیح هردو نام متحملا ، اینکه شائوش ویا اینکه شوش‌است (حاشیه ۳۰۱ ـ صفحه ۱۱۹ ـ SKL)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۰ - با وجه « ایارلانگاب » در مورد ثانی .

۶۱ - اسامی شمارهٔ ۱۲ و ۱۶ (هردو اکدی است) :
(- um) Habil - kîn بمعنی « دریغ (پسر) اصلی » - این نامی بود که پس از مرگ فرزند اول به پسر بعدی داده میشد . نام Hablum بمعنی تحت اللفظی « دریغ » است - وکلمهٔ اختصاری همان نام میباشد .

۶۲ - این پسوندها را نمیتوان با حرزازهوریتی شمرد . درزبان هوریتی پسوند š نشان حالت ارگاتیو Ergative است . (حالت ارگاتیو در زبانهای هند و اروپائی و سامی و ترکی وجود ندارد و فقط دربعضی زبانهای قفقازی وغیره دیده میشود . (مثلااین جملهٔ گرجی ارگاتیو است :
تسدخنی (اسب - حالت - اسمی) گاکیدا (فروخت) مآمان (پدر) بجای « پدر اسب را فروخت » - مترجم) یعنی یکی از حالات غیر مستقیم - و Se - نشان اسم معنی . گمان نمیرود که دراسامی اماکن این عناصر محلی داشته باشند .

۶۳ - منابع قرون وسطی نیز به مشکلات و معضلات صوتی زبان آلبانیان اذعان کرده‌اند . اکثر محققان زبان آلبانی را بگروه زبانهای قفقازی مربوط میدانند . در متون لغات اکدی گاهی کلماتی اززبان «گو» gu که محتملاگوتی = کوتی ؟ میباشد)آمده‌است متأسفانه برای گردآوردن این‌لغات اقدامی بعمل نیامده است .

۶۴ - صدای k بآسانی حذف میشود وشاهد این‌مدعی همانا تاریخ (فی‌المثل) لهجه های زندهٔ عربی میباشد .

۶۵ - توریخ مربوط بسه‌هزارهٔ سوم قبل ازمیلاد مبتنی بریك تحقیق منتشر نشدهٔ مؤلف این کتاب است .

۶۶ - E. Thureau-Dangin, La fin de la domination gutienne, RA, IX - ۱۱۲ صفحهٔ .

۶۶ مکرر - muš-gír (موش - گیر) - « مارتیزی » یعنی نیش مار - مقایسه شود باگیر - تاب gir-tab - بمعنی‌تیزی مضاعف - یادوسر - (نیش) » = «عقرب».

۶۷ - Šumer-rá nîg-a-erém bí-in-si-a

۶۸ - Nig-a-erém nig-a-zi(g) Kalam-ma ni - ni-in-gar-ra
بزبان شومری - سراسر جنوب دورود (بین‌النهرین) را (کالام) مینامیدند .

۶۹ - مثلا فقط هنگام لشکرکشی شاه ریموش - عموی نارام - سوئن پنج مرکز بزرگ شومر - یعنی لاگاش و اوما و در وآداب وخالاب مورد نهب وغارت قرارگرفت . و از آنجمله تنها در اومار و در ۹۰۰۰ نفرمقتول و ۳۶۰۰ نفر اعلام شدند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۰ - بدین سبب توده های مردم هوا خواه مؤسس سلالهٔ اکدی یعنی سارگون باستانی بودند ودربارهٔ وی افسانه‌ای بوجودآمد ووی‌را «مردی که ازمیان خلق برخواسته بود» میدانستند .

۷۱ - متأسفانه متن «سوکنامهٔ» - ای که ازویرانی این‌شهر و معبدها یاد میکند، برمن مجهول بود وفقط بصورتی که لنگدون آن‌را بیان کرده مورد استفاده قرار داده ام : SAN,I, ص ۴۲۴ -

۷۲ - صفحه ۱۷۰ - SAKI . XI بااصلاحاتی که SKL ص ۱۱۹ بعمل‌آمده‌است.

۷۳ - درآمد شاهان اکدی ازمؤسسات اقتصادی و متصرفات ارضی عظیم ایشان بود ولی کوتیان ادارهٔ اراضی را بفرمانفرمایان محلی شومری واکدی میسپردند وخود از خویشتن زراعت ومؤسسهٔ اقتصادی‌نداشتند وبدین سبب عوارضی که بصورت‌محصولات کشاورزی ومصنوعات پیشه‌وران وفلزات کریمه وغیره ازمردم مأخوذ میداشتند بیشتربود . برای اطلاع از ویژگی عوارض کوتیان رجوع شود به : VNSP ص XXX.

۷۴ - «سوکنامهٔ» سابق‌الذکر کشور کوتیان را « جایگاه طاعون » میخواند .

۷۵ - رجوع شود به ص۸۲-۸۱ - شمارهٔ ۲ . ۱۹۵۰ ,VDI.

۷۶ - VNSP ، ص XXX .

۷۷ - رجوع شود به الواح متعدد گودیان در «SAKI»

۷۸- V. Scheil, 1/ Une nouvelle dynastie suméro-accadienne, Les rois «guti», CRAI, 1911 ص۳۱۸-

2/ Ancienne dynastie de Sumer-Accad. همانجا ص ۶۱۹.

۷۹ - متحملا اندکی قبل ازاین تاریخ اوروك توسط کوتیان تارومار شد و این خود بیقین موجب تشدید غضب اوروکیان گشت .

۸۰ - F. Thureau - Dangin, La fin de la domination gutienne, RA, IX, از ص ۱۱۱ ببعد

۸۱ - ای . م. دیاکونوف . دربارهٔ یك مجسمهٔ شرق عتیق TOVE ، IV،لنینگراد ۱۹۴۶ - از ص ۱۰۷ ببعد . بسیاری از محققان این مجسمه را منسوب بدوران متأخرتری می‌دانند .

۸۲ - کسون از لحاظ انسان شناسی تیپ کردان زاگرس را با تیپ این مجسمه مقایسه میکند ونزدیك‌میداندرجوع شود به SPA - از صفحهٔ ۳۵۶ ببعد .

۸۳ - رجوع شود به مجسمه های کوچك طلا ونقره موزهٔ لوور - ازشوش : Mém., Dél. en Perse, VII جدول XXIV. حتی درزمان هرودوت (VII, ۶۲)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عیلامیان («کیسی‌ئیان») دستار (mitrē) داشتند .

۸۴ - E. T. Hamy, La figure humaine dans les mounments chaldéens. Bull. et Mém. de la Société anthropologique de Paris, 21, III, 1907 ازصفحهٔ ۱۲۵ ببعد

۸۵ - G. Contenau, Manuel d'archéologie orientale, I, Paris 1927 - صفحه ۱۰۱

۸۶ - E. Herzfeld, Iran in the Ancient East از ص ۱۸۶ ببعد نام این پادشاه را کامرون ـ مانند شیل «تاردونی پسرایکی» مینویسد و ظاهراً این کلمه ایست اکدی : لی‌شیرپیزاینی ـ بمعنی «برومند باد خلف‌ما» ، ولی پدر او ایکیب شاشخات هوریتی است (؟) . این نوشته را ـ که تاکنون کاملا قرائت نشده ـ ماچنین میخوانیم :

(I, 1) Li (!) - Ši - ir - (2) pí - ri - ni (3) mâr Ik - ki - (4) - ib - Ša - ah (?) - ma - at (II, 1) salmam uŠ - zi - iz (2) - nu ma - at Za (!) ba - an (3) ù - te ru (4) Ša salmam - i - ru (?) - kù (!) (III. 1) pí - ri - Šu (2) ú Šu - um - Šu (3) d Šamaš d Adad (4) i - hal (??) - li - kú -

« لی‌شیر ـ پیر ، اینی ، پسر ایکیب ـ شاحمات (؟) این تصویر را مقرر داشت ، هنگامیکه بازگرداند (بزیر سلطهٔ خود) کشور زابان را (؟) آنکه بسترد (؟) تصویررا ـ اخلاف او راو نام او را نابود خواهند ساخت (؟) (خدایان) شاماش و آداد . »

۸۷ - SPA, I ص ۳۵۶ و IV ، جدول ۱۰۷ ، B و A (مقالهٔ س . کسون). دربارهٔ محل کشف آن مدارك متضاد وجود دارد ولی ، ظاهراً ، از ناحیهٔ واقع بین دریاچه های ارومیه و وان بوده است . تاریخ آن نیزروشن نیست .

۸۸ - اشترك (از صفحهٔ ۳۴۴ ببعد Streck, ZA, XV) گانخاز (اشترك «کارخار» ؟ میخواند) را باناحیهٔ خارخار درغرب ماد که بعدها نام‌آن برده شده یکی میداند. ولی چنانکه نام هوریتی پادشاه‌آن یعنی کیشاری را درنظر گیریم وباین‌نکته نیز توجه نمائیم که گانخار درعهد سلالهٔ سوم اورجزو ایالت لاگاش بوده‌است، معلوم خواهد شد که نزدیك‌دجله قرار داشته .

۸۹ - شرح فورمولهای مورخ مربوط بقرارزیراست :

« گانخار تارومار شد » (یاغارت شد) ـ در ۲۵ـ مین سال شولگی . « اولوبو و سیموروم تارومار شدند » در سال ۲۶ـم شولگی . « سیموروم بار دوم‌تارومار شد » در۲۷ـمین سال شولگی . «خارشی تارومارشد » در۲۸ـمین سال شولگی . «گانخار بار دوم تارومار شد » در سال ۳۲ـم شولگی . سیموروم بار سوم تارومار شد » در سال ۳۳ ـ م شولگی . « شاشروم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تارومارشد » درسال ۴۳ـم شولگی . سیموروم ولولوبو بارنهم تارومار شدند » درسال ۴۵ ـ م شولگی . «اوربیلوم ، سیموروم و لولوبو وکانخار تارومار شدند » در سال ۴۶ـم شولگی . « کیماش ، خومورتووم وکشور دریك روز تارومار شدند » درسال ۴۷ ـ م شولگی . «خارشی، کیماش خومورتی وکشور دریك روز تارومار شدند » درسال ۴۹ـم شولگی . بورسوئن تارومار غارت کرد اوربیلوم‌را » درسال دوم بورسوئن . شاشروم تارومار شد » درسال ششم بورسوئن . «خوخنوری تارومار شد » در سال هفتم بورسوئن . « شیمارنوم تارومار شد » در سال سوم شوـ سوئن . «شوـسوئن پادشاه اورکشور زابشالی را غارت وتارومارکرد » در سال هفتم شوـسوئن. سیموروم تارومار شد » درسال سوم (؟) ایبی‌ـسوئن . «شوش آدامدون (؟) وکشور آوان را مانند هوای بد غرق کرد ودریك روز شکست و ابنیلوآ [بعیلامی : انپیلوخان (؟) ـ نام‌پادشاه عیلام] اسیر کرد . » ؟... سال ایبی‌ـسوئن . رجوع شود به RLA، s. v. Datenlisten. تاریخ محتمل سلطنت شاهان سلالهٔ سوم اور بقرار زیر است : اورـنامو از ۲۱۲۱ تا ۲۱۰۴ ق.م. شولگی از ۲۱۰۳ تا ۲۰۵۶ ، بورسوئن از ۲۰۵۵ تا ۲۰۴۷ ، شوـسوئن از ۲۰۴۶ تا ۲۰۳۸ ـ ایبی‌سوئن از۲۰۳۷ تا ۳۱۰۲ قبل‌ازمیلاد . سراسرعیلام ـ باستثنای ناحیه‌سیماش‌ـ کمابیش تابع سلالهٔ سوم اور بود .

۹۰ ـ «انسی» (PA. TE - si) معنی این‌اصطلاح دردوران سلالهٔ سوم اورحاکم ناحیتی بودکه از طرف پادشاه معین شده باشد .

۹۱ ـ ناحیه‌ای در عیلام (؟)

۹۲ ـ در متن Gu. TE. BU. UM^{ki} آمده است کـه محتملا ادا کنندهٔ تلفظ Kutiwum است ویاشاید جمع عیلامی ـ کاسپی kuti. p/l با پسوند تعریفی اکدی um

۹۳ ـ SAKI از صفحهٔ ۱۴۸ ببعد . a ۲۲. دربارهٔ معنی‌این لقب رجوع شود به : SAN, I. ازصفحهٔ ۴۵۸ ببعد (مقالهٔ س . لنگدون .)

۹۴ ـ اشیـاء هندی از نوع مربـوط بتمدن و فرهنگ موهنجه ـ دارو در اشنون (تل‌اسمار) دردیالهٔ سفلی ولاگاش در دجلهٔ سفلی یافت شده است .

۹۵ ـ درشمار بردگان از «کوتیان روشن رنگ (namrûti) نیزیاد شده است و بدین سبب برخی از دانشمندان غرب افسانه‌ای دربارهٔ منشاء «آریانی» ایشان پرداختند . ولی این‌اصطلاح هیچ ربطی برنگ پوست یا مو ندارد واشپیزر این‌موضوع را بدرستی توضیح داده است : E. A. Speiser, Mesopotamian Origins, III. IV.

۹۶ ـ آکادمیسین و. و. استرووه . اردوگاه زنان اسیر در شومر VDI ، ۱۹۵۲، شمارهٔ ۳ . ازص ۱۲ ببعد .

۹۷ ـ آکادمیسین و. و. استرووه نامهای ماما ، پوش (شکلی‌ازپوشوشو) واوربابیلوره را جزو اسامی شومری میداند . ولی این انتساب بخصوص درمورد نام آخرین مشکوك است :

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عنصر « اور- » هرگز جزو اسامی زنان شومری نبوده و نمیتوانست باشد . از دیگرسو میتوان بنام لالا و بعضی اسامی دیگر اشاره کرد که محتملا وحتی مسلماً شومری هستند . اسم « بور-سوئن خگال » که دو کودك (ظاهراً متولد دراردوگاه) بدان موسوم بوده‌اند نیز شومری‌میباشد. علی‌الظاهر این نام درآن اوضاع و احوال جنبهٔ سخریه داشته است (« بور-سوئن ثروتمند است » یا « بورسوئن یعنی فراوانی نعمت ») ووالدین کودکان ایشان‌را بدان موسوم نکرده بلکه ازطرف مراقبان وناظران اردوگاهی که زادگاه ایشان بودنامگذاری شده‌بودند . بی‌شك نام‌شومری گیم نینورا (« کنیزخداوند نینورا ») نیز ازطرف ناظران مزبورداده‌شده بود(نینورا- خدای محلی‌شومر درناحیه اردوگاه بود .)

۹۸ - ازآن‌جمله‌است اسامی آنی‌توم (کنیه ؟) ، آخاطی ، بوزاتوم ، ایلی‌ایشتار ، آربیتوم ، ایلاسو ، زاك‌نیتوم ، بلوم ایشتار ، اشمدآشتار(کذا !) وشاید برخی اسامی دیگر . نام مذهبی که با «ایشتار» مختوم است مؤید فرضیهٔ آکادمیسین استرووه - دربارهٔ منشاء واصل اسیران میباشد . وی میگوید که اسیران مزبور از ناحیهٔ آربل (یکی از مراکز ایشتار پرستی) بودند .

۹۹ - آکادمیسین و. و. استرووه نام « بالانیا » را نیز باینجا مربوط میسازد . در فهرست نامهای ویژهٔ هوریانی (یاهوری) دیده نمیشود (شاید ابانیا وچند نام دیگر که باپسوند «یا-مختوم میگردد هوریتی باشند ؟).

۱۰۰ - آکادمیسین و.و. استرووه . اردوگاه زنان اسیر درشومر . ص۱۳.

۱۰۱ - نامهائی که به ša - و na - و bi - که محتملا با نامهای فهرست سامی شاهان کوتی مختوم به š - و eš - و an - و ab مطابقت دارند . گمان نمیرود نامهائی راکه دراین اسناد آمده بتوان مستقیماً بوسیلهٔ زبان عیلامی تعبیر کرد .

۱۰۲ - متأسفانه بتألیف مهم و اساسی زیر دربارهٔ کاسیان هنوز دست نیافته‌ام : Kemal Balkan, Die sprache der Kassiten (Kassitenstudien, I. American Oriental Series, vol. 37) و New Haven, 1954.

رجوع شود به تقریظ L. Matouš, ar. or. XXIV, 1956. - صفحه ۱۴۵ .

۱۰۳ - تألیف سابق‌الذکرصفحهٔ ۶۹ T. Burton Brown. (دربارهٔ قشرحصار II ، مقالهٔ روجرس وارن) ازص ۱۵۴ ببعد .SPA, I.

۱۰۴ - نظیر این پدیده‌ها درقفقاز دوران مفرغ‌نیزدیده‌شده . رجوع‌شودبه : ب.ب. پیوطروسکی . باستانشناسی قفقاز. ازص ۵۲ ببعد . لولوبیان ظاهراً گاهی هوریان را باسارت گرچه غالباً عکس موضوع صحیح بوده است . میبرده‌اند (ا.ر. لیچمان BASOR ، شمارهٔ ۷۸، ازص۲۳ ببعد چنین موردی را ذکرمیکند)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰۵ - فرهنگ کهن تپه سیالك در اواسط هزارهٔ دوم قبل‌از میلاد قطع میشود و متعاقب آن قشرهای مربوط بآغازهزارهٔ اول میآید . دربارهٔ تألیفات مربوط بحفریات شهر کهای مزبور به ص ۱۲۷ متن رجوع شود .

۱۰۶-رجوع‌شودبه : G. Hüsing. Die sprache Elams, Breslau, 1908
ولی این استنتاج مورد بحث است . بسیاری ازکلمات بالکل درعیلامی وکاسی متفاوتند . مثلا: « خدا » به عیلامی nap و به‌کاسی mašhu است [نه bašhu - چنانکه دلیچ آورده - رجوع شود به : - ص ۳۷ - Mém., Dél. en Perse, XI, 1911 نام Burna-Mašhu(m) «پادشاه» - بزبان عیلامی - sunki و به‌کاسی janzi و غیره . ولی از مقایسه های زیر چنین برمیآید که میان عیلامی و کاسی محتملا رابطه‌ای وجود دارد . مثلا در زمینهٔ لغات : - miri کاسی درکلمهٔ miri-jaš بمعنی « زمین و miri-zi.r - نام الههٔ مادر (الههٔ زمین) = در عیلامی muru بمعنی « زمین ». Gidar کاسی بمعنی خدای جنگ = Kute.r عیلامی « فرمانفرما وصاحب‌اختیار » . da-gigi یا da-gilgi کاسی بمعنی «آسمان» (قیاس‌شود با da-kaš بمعنی «ستاره») = kik(i) عیلامی بمعنی «آسمان» . burna - ی کاسی بمعنی « شخص ممتاز » محتملا در زبان عیلامی نیز دیده میشود . مقایسه شود : پسوند عیلامی‌مصدر ma.na - یا man - Kadaš عیلامی بمعنی «یاری». زبان‌کاسی ازلحاظ فقدان تعریف اسامی وغیره نیزبا عیلامی مربوط‌میگردد . درزبان عیلامی‌یك‌سلسله اضافات منفصل بعدازکلمه‌جانشین آن گردید .

۱۰۷ - مثلا شفتلووبیتس باین عقیده است : Kuhn's Z. f. Vgl. Spr. XXVIII, ۱۹۰۲ ازص۲۷۲ ببعد . مبنای این‌عقیده مقایسهٔ Surijaš کاسی بمعنی خدای خورشیداست با Suryah سانسکریت‌بمعنی«خورشید» Ubrijaš کاسی که شکلی از Burijaš است ، « خداوندکشورها » یا « خدای باران و رعد » ترجمه شده است یا Borēas یونانی که بمعنی « باد شمالی » است و «بوریا» - ی روسی مقایسه شده است . وšimalija و šûmlija - ی کاسی را که بمعنی « الههٔ قلل جبال » است با himalaya - ی سانسکریت مقایسه کرده‌اند و Bugaš کاسی را که نام یکی از خدایان است با baga - ی پارسی باستانی و bogû ی اسلاوی قدیم که بمعنی «خدا» است قیاس کرده‌اند . ولی مشابهت دراینموردمشکوك است : هیمالایا Himalaya ممکن‌بود imâlaja ، zimâlaya حتی gimalâya تلفظ شود ولی بهیچوجه‌ممکن نیست‌بصورت šimalija درآید .گذشتد از šurijaš به یك کلمهٔ خالص کاسی که «خورشید» معنی میدهد برمیخوریم وآن کلمه sah است. وگذشته از Burijaš کلمهٔ buri بمعنی «صاحب و خداوند» درآن زبان و jaš بمعنی «زمین» وجود دارد و الخ باحتمال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قوی کلمهٔ šuri-jaš لقب خدای رعد « خداوند زمین » ـ است و šuri-jaš بمعنی چیزی مثل (پرتوافکن برزمین) میباشد .

۱۰۸ ـ شکل اسب در « کتابت بوسیلهٔ تصویر » زمان جمدت نصر (قبل ازسه هزار سال قبل ازمیلاد) نیز دیده شده است . رجوع شود به :

S. Langdon, The Herbert Weld Collection in the Ashmolean Museum, Pictographic inscriptions from Jemdet Nasr. OECT, VII, Oxford Univ. Press. 1928. شرح علامات از شماره ۲۹ ببعد.

کلمهٔ anšu. Kur. Ra بمعنی « خرشرقی » برای بارا ول بصوت اندیشه نگاری (هزوارش) درآغاز هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد بکار رفته است . ولی بکاربستن اندیشه نگاری (هزوارش) شومری درعهدی که زبان اکدی رایج بوده ـ خود نشان میدهد که هزوارش‌مزبور میراث عهد متقدمتری بوده وقبل‌از ۲۰۰۰ سال پیش‌از میلاد وبظن اقوی قبل‌ازتدوین نهائی هزوارشهای مزبور ـ یعنی دراواسط هزارهٔ سوم قبل‌از میلاد ـ پدیدآمده بوده است . دربارهٔ اسب در هیروگلیف عیلامی وغیره به :

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East (بصفحه ۶۵ نیزرجوع شود .

۱۰۹ ـ عرابه هائی که باخر کشیده میشدند . مثلا رجوع شود به :

V. Christian, Die Altertumskunde des Zweistromlandes, Bd. I. Tafeln, Leipzig, 1940, Taf. 224-226

(مجسمه های کوچك مسین وگلین از تل‌عکربه وکیشا) با قاطر نیز : همانجا Taf. 201 («اشتاندارت» از اور) وشاید ، ۲۷۳ (صفحات کوچك فلزی یادگار قربانیها ازخفاجه واور).

۱۱۰ ـ مثلا در حماسهٔ اکدی گیلگامش که به ربع آخر هزارهٔ سوم قبل‌از میلاد مربوط است الهه ایشتار برای‌اینکه قهرمان داستان را تطمیع کند افتخار وثروت واحتراماتی راکه شایستهٔ خدایان‌است بوی نوید میدهد . و ازآنجمله وعده میدهدکه Kudânirabûti «قاطران بزرگ» بعرابهٔ او بسته خواهد شد .

R. Campbel-Thompson, The Epic of Gilgamish, Oxford. 1930. VI, 12).

بعدها درزبان اکدی قاطررا parû میگفتند واستعمال‌کلمهٔ kudâm متروك گشت. ظاهراً لفظ اکدی kudâm را میتوان از عیلامی kutu ـ «اسب» ـ ماخوذ دانست (؟) به حاشیهٔ ۱۲۲ این فصل رجوع شود .

۱۱۱ ـ OLZ, X از صفحهٔ ۶۳۸ ببعد (مقالهٔ آ. اونگناد).

B. Meissner, Assyriologische Studien. IV. MVAG. 1913.

وبعد ۱ ۲۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱۲ - ب.ب پیوطروسکی - باستانشناسی قفقاز ص ۵۱-۵۰.

۱۱۳ - Th. Pinches, The Cappodocian Tablets of Liverpol. LAAA, I, pl. 17, 8. از صفحه ۴۹ ببعد

۱۱۴ - قوانین هیتی جدول 1، § ۶۸ :

F. Hrozny, Keilschrifttexte aus Boghazköi, VI. WVDOG, No. 36, Leipzig, 1921.

VDI ، ۱۹۵۳ ، شمارهٔ ٤ (ترجمهٔ ای. م. دونا یفسکایا) صفحه ۲۶۸ و حاشیهٔ ۷. درهزارهٔ اول قبل از میلاد مادیان را به عرابه نمی‌بستند وبرای سواری نیز ازآن استفاده نمیکردند. وسوار برمادیان شدن برای مردجنگی سرشکستگی شمرده میشد. (رجوع شود به : AVIU شمارهٔ ۴۳ ، حاشیهٔ ۲ وشمارهٔ ۴۹ از صفحهٔ ۱۲۵ ببعد.)

۱۱۵ - رسالهٔ معروف کیکولی میتانی ، رجوع شود به مقالات کروزنی و زومر و اعلولف در Boghazköi-Studien ، III صفحهٔ XII و X ، از صفحهٔ ۳۸ ببعد. همچنین رجوع شود به :

E. Ebeling, Bruchstücke einer mittel assyrischen Vorschriftensammlung für die Akklimatisierung und Trainierung von Wagenpferden. B. 1951.

۱۱۶ - اما این اصطلاحات :

« آیکا وارتاننا » - بمعنی « یك پیچ یك چرخش » ، مقایسه شود با ēka - ی سانسکریت و aiva (aēva) - ی پارسی باستانی واوستائی - بمعنی « یك » و vartani ، vartana - ی سانسکریت ، بمعنی « پیچ - چرخش ». « ت (ا) را وارتانا » - بمعنی « سه چرخش» درنظر گیرید tri - ی سانسکریت را که بمعنی «سه» است. « پانتاوارتانا » ، از Panca سانسکریت بمعنی «پنج». «ستاوارتانا» - بمعنی « هفت چرخش » - از sapta-ی سانسکریت که بعدها satta شد و hapta - ی پارسی باستانی بمعنی « هفت». «ناووارتانا» - بمعنی « نه‌چرخش » nava - ی سانسکریت بمعنی «نه». اینکه آیا این اصطلاحات خالص هندی است یاهندوایرانی (مربوط بدوران ماقبل تجزیهٔ این دوگروه) مورد بحث است ولی بیشتر گمان میرود هندی باشند.

۱۱۷ - این نامها نه تنها درمیتانی (بخصوص درخاندان سلطنتی) بلکه درسوریه و بویژه درفلسطین نیزدیده میشود. بخصوص عصر ارته arta جلب توجه میکند واین‌خودموجب شدکه محققان این نامها را بیشتر به‌گروه زبانهای ایرانی مربوط بدانند نه هندی. ولی rta - ی هندی را هم‌گمان نمیرود بخط میخی جز بصورت - arta بتوان نوشت به نامهای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خالص هندی برخی از خدایان میتانی نیز توجه شود ، از قبیل : ind(a)ra ، Waruna ، nasatja (- una). برعکس اصطلاح marjanna - بمعنی « مردجنگی » ، « مرد بزرگ» - برخلاف گفته های پیشین هند واروپائی نبوده بلکه هوری است زیرا دراوگاریت که فاقد عنصر هند واروپائی است دیده شده است . مثلا رجوع کنید به : م. ل. گلتسر . مدارکی برای مطالعهٔ ساختمان اجتماعی اوگاریت ، VDI ، سال ۱۹۵۲، شمارهٔ ٤ ، ص۳۷.

۱۱۸ - این تاریخ مورد اختلاف است . معهذا میتوان گفت صحبت بر سردوران ۱۵۰۰-۳۰۰۰ سال قبل ازمیلاداست .

۱۱۹ - در میان باستانشناسان شوروی این فرضیه رایج است که نخستین متکلمان بزبانهای هند و ایرانی بافرهنگ آندرونوف (۱) کازاخستان وجنوب سیبری مربوط بوده‌اند.

۱۲۰ - تعیین طرق نفوذ این قبایل به‌آسیای مقدم - یکی از مشکلات بزرگ تاریخی‌است . دربارهٔ حرکت ومهاجرت ایشان هیچ مدرکی دردست نیست و در اسامی اماکن فلات ارمنستان وقفقازوجبال زاگروس وایران نیز اثری ازخود باقی نگذاشته‌اند . ولی ازاین فرضیه که منشاء ایشان از قفقاز وبخش شمالی کرانهٔ دریای سیاه است و در دوران مهاجرت عمومی هند و اروپائیان ازنواحی مزبوربه‌آسیای مقدم کوچ کرده‌اند (فرضیه‌ای که سابقاً بنظر من محتمل بود) ظاهراً باید صرف نظر شود زیرا شواهدی که دال بروجود اسب‌داری در بخش شمالی کرانه دریای سیاه وشمال قفقاز قبل‌از پایان هزارهٔ دوم ق . م. باشد دردست نیست.

۱۲۱ - آشوریان اسبان خویش را بیشترازآسیای صغیروفلات ارمنستان ومادبدست میآوردند .

۱۲۲ - اصطلاحاتی که اقوام گوناگون برای مفهوم «اسب» بکار میبرند حاکی از این میباشد . اکثراقوام هند و اروپائی مفهوم اسب را باکلمات هند واروپائی ادا می‌کردند (بلاتینی equus ، یونانی hippos <hikos ، بزبان هندی باستانی açva ، بمادی‌واوستائی aspa ، بپارسی‌باستانی asa) ولی‌سامیان ومصریان مفهوم«اسب» راباکلمه‌ای غیرسامی که بهر تقدیر هند واروپائی بنظرنمیرسد ادا مینمودند (باکدی Šišu ، کنعانی وعبری عتیق Sûs و

(۱) فرهنگ وتمدن آندرونوف - فرهنگ عصر مفرغ که از ینی‌سئی‌تاجنوب‌اورال در حدود ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد رواج داشته وآثارآن درسال ۱۹۱٤ در قریهٔ آندرونوو نزدیك آچینسك کشف گردید . اهل این فرهنگ بدامداری و کشاورزی مشغول بودند وبشکل جماعات عشیرتی زندگی میکردند و بقایای رسوم عهد مادرشاهی درمیان ایشان دیده میشد - مترجم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آرامی Sūsyā و مصری šśm). متاسفانه از کلمهٔ اسب بزبان هوری اطلاعی نداریم . اما بزبان عیلامی «اسب» ، ظاهراً Kutu نامیده میشد و شیل V. Scheil, Mém. Del. en Perse, V, ۴۷ صفحه) این کلمه را ازیکسو با Kudânu « قاطر » آشوری و ازدیگر سو با kotu (؟) ـ ی آندی «اسب» قیاس میکنند . اصطلاح عیلامی را تقریباً بیقین میتوان از زبانهای کوه نشینان مأخوذ دانست .

۱۲۳ ـ توجه‌شودبه kak dâme بمعنی «شمشیرخون» «شمشیرخونین» (صفحه ۱۳۰ ARU . No. 16, RZOA).

۱۲۴ ـ دربارهٔ شوکامون خدای‌کاسی رجوع شود به‌صفحه ۱۷۳ .

۱۲۵ ـ رجوع شود به : آکادمیسین استرووه . تواریخ سلالهٔ اول بابلی VDI ، ۱۹۴۷ ، شمارهٔ ۱ ـ صفحهٔ ۹ ببعد .

۱۲۶ ـ این موضوع متنازع فیه که آیا سلالهٔ کنار دریا زمانی در بابل (قبل‌ازاشغال این شهر توسط کاسیان و بعداز سلالهٔ هامورابی) سلطنت کرد یا نه بدین طریق بنحوی منفی حل میشود .

۱۲۷ ـ رجوع شود به : RLA. s. v. Alman.

۱۲۸ ـ دلیتش هم (F. Delitzsch, Die Sprache der Kossäer, Leipzig, 1884 ۳۲) تذکر داده است که این « پادان » با سرزمین Padin که درمتنVR (۱۲، شمارهٔ ۶) باشهرآرمان مربوط گشته یکی‌است . آرمان‌هم‌ممکن است هلمان‌ـآلمان ـ باشد . آرمان درناحیهٔ یا سؤبؤـی کاسی (= jaš(u).p کاسی ـ بمعنی «کشورها» باپسوند تصریفی اکدی u ـ؟) قرار داشته است .

۱۲۹ ـ املای اکدی این نام (Kar^{d}-Dun-já-àš) نشان میدهد که از دو کلمه اول ممکن‌است Kâru ـ ی اکدی‌بمعنی «کوچ نشین ـ کلنی» باشد وکلمهٔ دوم خدای دونیاش که آن نیز ، ظاهرا ، از دوعنصرتشکیل شده ـ یکی dun (با t/dun ـ عیلامی‌بمعنی«دادن» « تسلیم نمودن » ـ مقایسه شود) و jaš کاسی ـ بمعنی « زمین » (نامهای خدایان Šurijaš و Ubrijaš ـ یعنی «کوچ‌نشین ـ یاکلنی ـ خدائی‌که زمین میدهد ؟ »)

۱۳۰ ـ در پایان هزارهٔ دوم و در طی هزارهٔ اول سر زمین نامار و حکومت‌آن به خاندانهای غیر سامی (و غیر هوری) بیت ـ کارزیابکو وبیت ـ همبان تعلق داشته است . در هزارهٔ اول ، دردوران استقلال نامار درآنجا پادشاهی ازخاندان بیت ـ همبان سلطنت‌میکرده است که بلقب کاسی «یانزی» ملقب بوده (باپسوند تصریفی اکدی u ـ . این کلمه علی‌القاعده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درنبشته‌های آشوری بشکل janzû ادا شده است). الههٔ نامارا الههٔای کاسی کوه شمالی شمرده میشد. برای توضیح مشروحتر رجوع شود به:
F. Delitzsch, Die Sprache der Kossäer صفحهٔ ۳۶-۲۹
با عقیدهٔ دلیچ که نام همبان جنبهٔ سامی دارد نمیتوان موافقت کرد.

۱۳۱ - F. Delitzch, Die Sprache der Kossäer ازصفحهٔ ۲۹ ببعد.

۱۳۲ - میل (ابلیسك) سیاه سالاماناسارسوم - درذیل سالهای ۱۶ و ۲۴.
(KB, I, ۱۴۰ - صفحه ۱۴۲ = ARAB, I, §§ 573. و 584). -
KAH, I, 30 = ARAB, I, § 682.

۱۳۳ - چنانکه ازشرح جنگ سارگون دوم پادشاه آشور علیه اورارتو برمی‌آید آلابریا دربخش علیای زاب کوچك - در جنب کردنه هائی که به جلگهٔ جنوبی دریاچهٔ ارومیه منتهی میشود قرار داشت. رجوع شود به: 8CS ص ۸ سطر ۳۸-۳۱. AVIU شمارهٔ ۴۹. از یادزی «پادشاه» آلابریا در کتیبهٔ سالاماناسارسوم یاد شده است: KAH، II و دربارهٔ IV ذیل سال ۱۶ (= ARAB، I، § ۶۳۹).

۱۳۴ - مثلا رجوع شود به: 8CS، صفحهٔ ۴۸-۴۶ - سطور ۳۰۷-۳۰۶.

۱۳۵ - چنانکه پیشترملاحظه شد ناحیهٔ جنوبی وجنوب غربی دریاچهٔ ارومیه کوتی و یاکوتی - لولوبئی بود. اما راجع به خوبوشکیه - ناحیهٔ مزبور جزو منطقهٔ بسط نفوذ هوریان و اورارتوئیان بوده است (ولی اصطلاح هوری یا اورارتوئی نیست: «پادشاه» بزبان هوری ewri و بزبان اورارتوئی euri یا ereli است). ولی اسنادی دردست است که کوتیان نیز لااقل در هزارهٔ دوم قبل‌از میلاد در این اراضی پراکنده بوده‌اند: مثلا بموجب کتیبهٔ سالماناسار اول (KAH, I, شمارهٔ ۱۳ AVIU، شمارهٔ ۲ - صفحهٔ ۲۶۶) کوتیان در اراضی بین اورارتو (اتحادیهٔ قبایل در فلات ارمنستان - در مغرب دریاچهٔ وان و در کرانهٔ دریاچهٔ مزبور) و کوتموخی (بخش علیای درهٔ رود دجله) مستقر بودند. بنابر این درآن زمان درهٔ رود بختان جزو سرزمین ایشان بوده است. بعدها، در هزارهٔ اول قبل از میلاد، آشوریان تمام‌قبایل ساکن شمال ومشرق سرزمین خویش - وازآنجمله اورارتوئیان‌رابلااستثناء «کوتیان» مینامیدند: ولی‌درکتیبه های‌شاهان قرنهای چهاردهم و سیزدهم قبل‌از میلاد کوتیان بحدکافی از «اوروآتری» (اورارتوئیان) و «شو باریان» (هوریان) و لولوبیان و کاسیان وغیره مشخص بوده‌اند.

۱۳۶ - اگر کلمهٔ jaš کاسی را که بمعنی «کشور» و «زمین» است استثناء کنیم -

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دراکثر موارد ظاهرا این š(a) ـ آخر کلمات یك پسوند فعلی است ـ همچنانکه درعیلامی‌نیز چنین میباشد . مثلا : در فعل ماضی عیلامی hūtta. š بمعنی « کرد » و tiri. š بمعنی «گفت» و talla.ša بمعنی «نوشت» . درفعل‌امر alpiuš بمعنی «بکش . » وغیره(وهمچنین اسم خاصی که جزء اول آن نام خدائی است مثل : Šimut-warta.š و Lila-irta.š و Hunpann-unka.š و Temti-rapata.š و Kuk-kirwa.š . متذکر میشویم که اکثر اسامی‌خاص مشرق عتیق جمله‌های کاملی هستند) . معنی پسوند uš ـ و eš ـ دراسامی‌اشخاص و اماکن کوتی روشن نیست . از لحاظ تاریخی صرف این پسوند را نمیتوان بـا پسوند هند و اروپائی s ـ که ازآن حالت اسمی (نومیناتیو) است و بعدها در زبانهای اوستائی وایرانیان وغیره بسیار رایج بوده ـ مربوط دانست . پسوند هوری š ـ و še ـ را ، هم نباید باآن‌مقایسه کرد . زیرا که مورد اول پسوند حالت ارگاتیو (متعدی) است وگرچه مبین مسندالیه فعل متعدی است ـ معهذا در زبان بصورت غیر مستقیم محسوس است و بدین سبب ـ علی‌الرسم ـ در ادای اسامی بزبان دیگر حذف میگردد . پسوند دوم مربوط باسامی معنی است وجزئی‌است که به جمله معترضه اشاره میکند و دراینجا برخلاف انتظار خواهد بود ..

۱۳۷ ـ آخرین شاه بابل، که نام کاسی « سیماش ـ شیخو » داشت ، در نیمهٔ دوم قرن یازدهم قبل‌ازمیزیست‌میلاد . اسامی‌خاص کاسی افراد (کاشاك تیانزی ، اولامخالاوغیره) فی‌المثل ، در هبه نامه پادشاه مردوك نادیناخه در آغاز قرن یازدهم ق . م . ذکر شده است ـ L. W. King, Babylonian Boundary Stones and Memorial - Tablets in the British Museum, London, 1912, No. VIII. (از صفحه ٤٥ ببعد نامهای اکدی درسلالهٔ سلطنتی کاسی از قرن سیزدهم قبل‌ازمیلاد دیده میشود .

۱۳۸ - âl Ar-ma-an A.GAR-sa-li بمعنی تحت‌اللفظی « شهرآرمان(محل) اوگار ـ ساللی». این آرمان با این تکمله ازهمنام خودآرمانا (= حلوان ؟) ـ که درکوهها، بریکی ازشاخه‌های دیاله قرارداشت ـ مشخص میگردد . « اوگار ـ ساللی» تحت‌اللفظی بمعنی «صحرا ومزرعه» یا «اراضی جماعت» سالو = است . ناحیهٔ ملتقای رودآدم ودجله ـ که نزدیك مصب دیاله بود ـ چنین نامیده میشد .

۱۳۹ ـ رجوع شود به : « تاریخ همزمان » (kV ، I ، ۱۸۸۹ ، ص ۱۹۶ ، سطر I ، ۳۱ـ۲۳).

۱۴۰ ـ مثلا رجوع شود به :

L. W. King, Babylonian Boundary Stones... No. VII ـ ازصفحه ۳۷ببعد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴۱ - مثلا : سالنامه‌های آشور ناسیراپال ، III ، IV و بعد AKA ص ۳۵۱ - ARAB ، I ، § ، ۴۷.

۱۴۲- A. Godard, Les bronzes du Luristan, Paris, 1931. (مقالهٔ ر. دوسو) ازصفحه ۲۵۴ ببعد SPA, I, و غیره Ph. Ackermann, The Luristan Bronzes, New York 1940, این را هم بگوئیم که آکرمان در کاسی بودن مفرغهای لرستانی تردید دارد.

۱۴۳ - فی‌المثل رجوع شود به :

E. Schmidt, The Second Holmes Expedition to Luristan Bull. of the American Institute for Iranian Art and Archeology, V. 3, June 1938, ص ۲۰۵

۱۴۵ - شاید خدای دونیاش و کاشو یکی باشد.

۱۴۶ - شاید در بابل برای خدای کاشو (« کاسیتو ») زوجه‌ای بنام کاشیتو (« کاسیته ») قائل بوده‌اند رجوع شود به :

F. Delitzsch, Die Sprache der Kossäer, ص ۵۱ ـ حاشیهٔ ۱.

این الهه در اورك مورد پرستش بوده است و بعقیدهٔ دایمل همان الههٔ مشروب مستی‌آور کشیتنا میباشد :

A. Deinel, Pantheon Babyloniacum, Roma, 1914, No. 478, 1687.

۱۴۷- L. W. King, Babylonian Boundary Stones... No. VI, II ـ ازصفحه ۴۶ ببعد.

ظاهراً شیمالیا (شومالیا) زوجهٔ شوکامونی‌بود . درمتن معروف لغت شناسی درتعبیر نامهای غیر اکدی پادشاهان IIR ، ۴۴ (رجوع شود به :

F. Delitzch, Die Sprache der Kossäer از صفحهٔ ۱۹ ببعد) « شیمالیا » معادل « شیبارو » ـ ی کاسی شمرده شده است و « شوکامونا » را معادل اکدی «شومر»ـی کاسی (بجای « شوکاب ؟ » قلمداد گردیده و این عجب است شاید صحبت برسر دو لهجهٔ کاسی کوهستان و دشت باشد . ازنظرگاه آشورشناسی جنبهٔ غیراکدی و بطورکلی غیرسامی نامهای « شیمالیا » و « شوکامونا » مسلم است . در « امان نامه » نابوخودنوسور اول (بخت‌النصر) (درتالیف مذکور L. W. King) الهه شیمالیا ـ حامی نامار بنام « خداوندگار کوههای روشن ، وساکن ارتفاعات وگام‌زن برقلل » خوانده شده است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴۸ - کلمه Šugal که در لغتنامهٔ کاسی - اکدی (F. Delitzsch, Die Sprache der Kossaër. صفحه ۲۵ سطر ۱۲)

درردیف کلمهٔ Šugamuna آمده (درمتون بیشتر بصورت Šukamuna آورده شده) محتملا شکلی از کلمهٔ اخیر است در یکی از لهجه ها . دربارهٔ نام Šumu به توضیح حاشیهٔ ماقبل رجوع شود .

۱۴۹ - در لغتنامهٔ کوچك کاسی - اکدی کلمهٔ Šugal « خدای نرگال » و Šugamun « خدای نرگال - ئوسکو » معنی شده است . دراساطیر شومری - اکدی نرگال پادشاه جهان زیر خاکی است - یعنی جهان مردگان و خدای مرگ و جنگ . شیر حیوان توتمی (۱) وی بود . نومسکو - خدای آتش ، «وزیر» خدای بزرگ انلیل که مظهر آن مشعل است (رجوع شود به : A. Jeremias. Handbuch der altorientalischen Geisteskultur, Berlin - Leipzig, 1929, صفحه ۳۷۸ و۳۸۳ ببعد

تعبیر ما که شوکامؤنا را خدای آتش زیر زمینی دانسته‌ایم ، بدین مبتنی میباشد . ولی منظور از این اصطلاح چیست ؟ شاید مقصود بخارهای شعله‌ور نفت باشد - که اکنون در لرستان وجود ندارد ولی در نواحی مجاور - کرکوك وآرانچای باستانی و خوزستان - عیلام قدیم - استخراج میشود . دربابل ازنفت نیك اطلاع داشتند . کلمه عربی نفت naft و آرامی naphta - از naptu - ی اکدی بمعنی « نفت » ماخوذ میباشد (از napâtie بمعنی « روشن شدن » ومشتعل کشتن ») که معنی تحت‌اللفظی آن « (روغن) سوخت» است . شوکامونا را با یکی از مظاهر خدای مردوك نیز یکی دانسته‌اند (A. Deimel, Pantheon Babyloniacum, No. 3176).

۱۵۰ - یکی دانستن Harbe = Enlil و Marduk = Šihu مبتنی برتعبیر نامهای VR, ۴۴ است . ولی لغتنامهٔ کوچك کاسی - اکدی مردوك (یا «آداد» - به‌صورت d šuš-diri(g)-ja) با خدای شوگورا و [Ši[hu(?)] با خدای ماه مقایسه شده‌اند .

۱۵۱ - Hu-UD-ha. قرائت دقیق این کلمه معلوم نیست زیرا که لفظ UDچند معنی‌دارد وبمعنی hiz, hiš, his, lih, lah, pir, par, tam, tù, ut uṭ, ud, وغیره میباشد . با اینحال درتلفیق حاضر بیشتر بمعنی ud (uṭ, ut) ویا lah (lih) است . قرائت ubrijaš از لغتنامهٔ کوچك کاسی - اکدی ماخوذ است . تساوی

(۱) توتم حیوانی بود که بعضی از قبایل نیای نژاد و قبیله خویش میدانستند و محترمش میدانستند (مترجم).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

dAdad = Burijaš (خدای بـاران و رعـد) از متن IIR ، ۶۵ ، شمارهٔ ۲ و دیگر منابع استنتاج میشود .

۱۵۲ - رجوع شودبه لغتنامهٔ کوچك کاسی ـ اکدی ف. دلیچ . (تالیف سابق‌الذکر صفحه ۲۵). اگر فرضیهٔ « هند و اروپائی » بودن نامهای Burijaš Šurijaš و Bugaš قبول شود آنگاه میتوان نام marattaš (marutaš) را هم با ماروتهای هندی که خدایان بادوجنگ ایندرا بوده اند یکی دانست .

۱۵۳ - کامولا را با « اِ آ » ـ ی بابلی خدای آبهـای زمینی و خرد و میریزیر را با الههٔ ـ مادر نینلیل ـ زوجهٔ انلیل ـ یکی میدانند . برای توضیحات بیشتر رجوع‌شود به تالیف سابق‌الذکر ف. دلیچ ص ۵۳.

۱۵۴ - لغتنامهٔ کوچك کاسی ـ اکدی دوررامانند شوکاب « نرگال » ترجمه میکنند شاید اوراهم باید با شوکاب و شوکامونا یکی‌شمرد .

۱۵۵ - Mém. Dél. en Perse ، X ، صفحه ۸۵ .

۱۵۶ - با اینحال شاید خدای عیلامی نیرو بـا دور خدای کاسی مطابقت داشته بـاشد . (صفحـه ۳۷ ، شمـارهٔ ۷۵ ، سطر ۱۵ . Mém. Dél. en Perse, V, و XI صفحهٔ ۲۱ ببعد ، شمارهٔ ۹۲ ، I ، ۹). خدای عیلامی بنام خوربی = به خاربهٔ کاسی (پیمان نارام ـ سوئن با شاهان عیلام :

Mém.. Dél. en Perse. XI, No. LXXXVIII, I, 15 و غیره .

۱۵۷ - « منشاء خانواده و مالکیت و دولت ؟! OGIZ ـ گوسپولیت ایزدات سال ۱۹۴۹ صفحهٔ ۹۴ .

۱۵۸ - مثلاآدادنراری اول که بیشترازوی یاد شد (ص ۱۶۹ این کتاب) خویشتن را « نابودکنندهٔ قبایل نیرومند (یا « جنگیان نیرومند ») کاسی (= بـابل) وکوتیان و لولومیان و شوباریان (= میتانیان) مینمودند واز پدر خودآریکدنیلو (آغاز قرن چهاردهم قبل از میلاد) سخن میگوید کـه « (کـور) توروکی و نیگی مخی را تا حدود آن وتمام فرمانفرمایان کوهساران و تلهای وسیع قلمروکوتیان » را مسخر و مطیع ساخت و همچنین « (کشور) کوتموخی وتمام متحدان آن را » والخ . کوتموخی ـ بخش علیای درهٔ دجله‌است. نیگی‌مخی (اسمی هوری است) و توروکی را باید درمشرق آشور جست . سپس سالاماناسار اول (قرن سیزدهم قبل ازمیلاد) نیز ازپیروزی خویش برکوتیان سخن میگوید (دراین‌باره رجوع شود به حـاشیه شماره ۱۳۵ این فصل) سر انجام نوکولتی ـ نینورتـا ـ ی اول

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در اواسط قرن سیزدهم (آخرین شاه آشور است که کتیبهٔ وی از کوتیان - چون قبایلی که واقعا وجود داشته‌اند - یادمیکند) خویشتن را « شاه عالم و شاه‌آشور و شاه چهار کشورجهان ... شاه کار - دونیاش (وی بابل کاسی را موقتا در تصرف خویش داشت - مؤلف) وشاه شومرو اکد و شاه دریای بالا وپائین و شاه شوباریان (= میتانیان) وکوتیان وسراسر کشورنائیری» میخواند . وی ضمنا میگوید که درنخستین‌سال(ناقص) سلطنتش «بدست‌او کوتیان واوکومانیان وکشور های الخونی و شارینند ومهری مطیع شدند » و وی هرساله خراج این کشور ها را در پایتخت خویش آشور دریافت میکرد . دربارهٔ اوکومانیان - که دراینجا نامشان ذکر شده - این‌را میدانیم که در درهٔ رود زاب بزرگ میزیستند . مکان نامهای دیگر روشن نیست ولی مسلما - با درنظر گرفتن اینکه درآن زمان آشوریان سرزمینهای بسیار کوچك را « کشور » مینامیدند (مثلا فقط در فلات ارمنستان ۸۰ کشور برمیشمردند) - « کشورهای» الوخین و شارینند ومهری بخش کوچکی ازسرزمین کوتیان بوده‌اند . گذشته ازاین تو کولتی - نینورتادر یکی ازکتیبه‌ها « کشورهای » بسیاری را برمیشمارد که مکانشان را نمیتوان معلوم کرد وبخشی ازآن‌ها ، محتملا ، جزو سرزمین کوتیان بوده‌اند . رجوع‌شودبه IVIU ، صفحه ۲۶۹وحاشیه شمارهٔ ۱۱ . بعدازتوکولتی - نینورتای‌اول - ملك آشور موقتا دچار انحطاط شد ومدتهانفوذی درجبال‌زاگروس‌نداشت . اسنادمذکور که‌در KAH ، I ، II منتشرشده در AVIU ازصفحه۲۶۵ ببعد گردآمده است .

۱۵۹ - وازآن‌جمله سنگ‌نبشته نارام - سوئن‌وسنگ نبشتهٔ حاوی قوانین هامورابی و بسیاری دیگر .

۱۶۰ - شیل ازآن یادکرده است :
Mém., Dél. en Perse, V - XV صفحه .

۱۶۱ - هبه‌نامهٔ زمین یکی از پادشاهان کاسی (کاشتی لاشای سوم) به آکابتاخه مهاجر میتانی ازهمین منبع است (صفحه ۹۵ Mém., Dél. en Perse, II) بنگرید به ناحیه بیت - میلشوخو (بنام ملیشیخو شاه کاسی) در فهرست نواحی تصرف‌شده - شیلخاك - ابن‌شوشیناك .

۱۶۲ - Mém., Dél. en Perse, V صفحه ۱۶ ، شمارهٔ LXX ، II ، ۱۳.

۱۶۳ - «کردنهٔ هاشمار » مرزکشور زاموآ در مشرق بود - همچنانکه « کردنهٔ پابیتهٔ » مرز غربی آن شمرده میشد (رجوع شود به صفحهٔ ۱۹۹ متن) - ونزدیك جاده‌ایکه از زاب سفلی به نامار ممتد بود قرار داشت - وبعدها درقرن هشتم قبل‌ازمیلاد یکی ازمرزهای قلمرو مادیها بود . از اینجا چنین نتیجه میگیریم که - چنانکه بعد خواهیم دید - «هاشمار» را باید درخط مستقیم المیاه بین دیاله و کنرل اوزن ویا دیاله وکرخه جست . کلمهٔ hašmar

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در افتتاحیهٔ کوچك کاسی ـ اکدی لغتی کاسی قلمداد شده و معنی آن « بازیا شاهین » ذکر شده است (باکدی = Kasûsu رجوع شود به :

A. Deimel, Akkadisch-Šumerisches Glossar. Rom, 1937, S.V.)

۱۶۴ - صفحه ۱۶۳۰ ببعد Mém., Del. en Perse, IV, تالیف سابق الذکر ص ۱۰۹ G.G. Cameron.

۱۶۵ - کتیبهٔ شیلخاك ـ اینشوشینناك درجزو نقاط مسکونه‌ای که بدست وی تسخیر شد (صفحه ۴۰ ـ ۳۵ Mém., Dél. en Perse, VI,) از اوکار ـ سالی یاد میکند (ù-kà-ar-si-il-la-am) در مصب آدم و یالمان و کوههای ابخ و مادگو (توزخورماتلی) وآرانچو (کرکوك)، ونوزو، « پل روی زاب (؟) » ti-tù-[ur-ru ša nârZa-ba-an (?) نیز ذکری بمیان میآورد ، نقطهٔ اخیر الذکر را بنام کوتی «موزات تاش» موسوم میگرداند ، که بعدها توسط تیگلاتپالاسار اول تسخیر شده است و دهکده های بسیار دیگری را که بنام صاحبان یا سرخاندانها نامیده شده است ردیف میکند که اسامیشان باکلمهٔ «بیت» که درآن زمان ـ ویژهٔ اسم مکان بود آغاز میگردد . مثلا نامهائی که در هزارهٔ اول قبل از میلاد ذکر شده ، ازقبل بیت‌ایشتار و بیت‌نازاکی (در متن عیلامی « پی ـ یت » آمده) ، و Dunnu و Dùntu ـ «برج» ، «محوطه» (در متن عیلامی tu - un - ni و ti - in - tu) ذکر شده است . درکتیبهٔ دیگر از ساختمان معبد در شهر آشوری اِکالات سخن گفته شده است Mém., Dél. en Perse, V, ازصفحه ۲۰ ببعد (شماره ۷۱ ،).

۱۶۶ - L. W. King, Babylonian Boudary Stones No. VI, No. VII.

F. Thureau - Dangin, Notes assyriologiques, RA, X, 1913 صفحه ۹۷.

۱۶۷ - L. W. King, Chronicles concerning Early Babylonian Kings, II, London, 1907, نام اکدی . صفحات ۵۲ و ۱۴۵

۱۶۸ - به صفحه ۱۶۸ متن حاشیه شمارهٔ ۱۳۵ رجوع شود .

۱۶۹ - لااقل نواحی III ، V و VI طبقه‌بندی ما (به‌صفحه ۱۱۵ متن این کتاب ببعد رجوع کنید) ـ یعنی غربی ترین نواحی ـ طبق تذکرات روشن متون آشوری هزارهٔ اول تحت اشغال اولوبیان بوده‌اند .

۱۷۰ - درکتیبه‌های توکولتی ـ نینورتای اول ازکشور مهری یاد شده است (متن KAH III ، شماره‌های ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۱ . CT ، XXXVI ، شماره های ۸ ، ۱۲ = AVIU. شماره های ۳ ، 6B . صفحه ۲۶۷ وبعد . بعد ها درقرن هفتم قبل از میلاد گفته شده است که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخشی ازمردم ماد بزبان «مهرانی» (در این‌باره ببعد رجوع شود) سخن میگفتند . گمان‌میرود اگر اصطلاح mehri و mehrani را با نامی که آواریان داغستان خود خویشتن را بدان میخوانند ـ یعنی ma'ar و ma'arulal ـ مربوط سازیم خطر کرده‌ایم ، گرچه ادای صوت بکومك h درزبان اکدی مطابق قاعده بوده است ـ همچنانکه تبدیل a > e در مقابل h نیز چنین بوده .

۱۷۱ ـ اصطلاحات Lar ـ بمعنی «کوه» (که تقریبا بیقین‌توان گفت اولوبئی‌است) و kin ـ و gin و kingi ـ بمعنی «دژ» و نقطهٔ مسکون» (!) و همچنین kutu ـ بمعنی «اسب (!)» عیلامی (که بوام گرفته شده) ... این اصطلاحات راکه از اسامی اماکن ماخوذ است باید به اولوبئی و کوتی ویا مهرانی مربوط دانست .

۱۷۲ ـ تاکنون صحبت ازهزارهٔ سوم ودوم قبل ازمیلاد درمیان بوده‌است و دراین دوره مدارکی دربارهٔ هوریان در سرزمین مورد نظر نداریم . شرقی‌ترین نقطه‌ای که وجودآنها درمنابع ذکر شده ـ درآن‌زمان ، ناحیهٔ کرکوك (آرانچا ونوزو) و بخش وسطای درهٔ دیاله (ناوار ـ نامار) بوده است . کوششی که س. پ. تالستوف بعمل آورده (در تألیف «براثر تمدن خوارزم باستانی» م. ل. ۲۹۴۸ ص ۸۰) تاهوریان را باکلمهٔ «خوارزم» مربوط سازد. اینکه گویا «خوارزم» «بمعنی «سرزمین هوریان» است ـ قانع کننده نیست : اصلاح Hvārizem (در اوستا ، پشت X ، ۱۴ چنین است . در فرگرد اول بنحو دیگر است . (H)uvārazmi) پارسی باستانی ظاهرا تشابه تصادفی با نام کورلیاندیان ـ Kurzeme زبان لاتویان بیشتراست . بهترین اشتقاق را در اینمورد گیگر (W. Geiger, Ostiranische Kultur im altertum, Erlangen, 1882) ذکر کرده است : وی Hvārizem را از hvāra ـ که‌بمعنی«غذا» است میداند واین‌اصطلاح را «سرزمین‌حاصلخیز» ترجمه میکند . اشتقاق این کلمه از hvar ـ یعنی «خورشید» نیز محتمل است . بهر تقدیر اگر کسی بخواهد در مقابل وجه اشتقاقهای موجود کلمه «خوارزم» اشتقاق قانع کننده تری طرح کند باید نظرخودرا متکی باستدلال وزین نماید .

با اینکه اشارهٔ مستقیمی در مدارك هزارهٔ سوم ودوم قبل ازمیلاد به عنصر نژادی هوری در اراضی ماد آینده نشده است تشبثاتی بعمل‌آمد تابرخی اسامی خاص هزارهٔ اول قبل‌از میلاد ، مربوط به پیرامون دریاچهٔ ارومیه را از هوری مشتق شمردند (به حاشیهٔ۲۲ این فصل رجوع شود) . گذشته از این ماتیانیان ـ که نویسندگان عهد عتیق دریاچهٔ ارومیه را بنام ایشان دریاچهٔ ماتیان یا مانیان خوانده اند ـ محتملا هوری بوده‌اند . اصلاح Matiēnon را از دیر باز با Mitanni (صورتهای دیگر Maitêni ، Mitâni) که نام دولت هوریان دربین‌النهرین ـ هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد ـ بوده مقایسه‌میکنند . البته مشابهت این‌دونام بتنهائی دلیل نیست ولی یك سلسله نظرات دیگر ما را و امیدارد ـ که صرف نظر از مشابهت نامها ـ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ماتانیان و هوریان را یکی بدانیم . با وجود این احوال چون منابع آشوری بالصراحه اشاره میکنند که جلگهٔ جنوبی مجاور دریاچهٔ ارومیه جزو کشور لولو بی‌زاموآ بوده وبادرنظر گرفتن اینکه لولوبیان از لحاظ نژاد با قبایل هوریان و اورارتونیان بالکل متفاوت بودند ـ باید اندیشید که ماتانیان ـ هوری فقط در سواحل غربی و شمالی دریاچهٔ ارومیه ساکن بوده‌اند .

۱۷۳ ـ به مجسمهٔ کوچك گاوهای نر که به گاوآهن بسته شده‌اند و روی « عصای رئیس » مکشوف درقشر III تپه‌حصار دیده میشود بنگرید .

۱۷۴ ـ آنوبانی‌نی ـ درهزارهٔ سوم ، نورآداد در هزارهٔ اول وغیره .

۱۷۵ ـ رجوع شود به‌تألیف مذکور T. Burton Brown. به طرز تدفین مشابهی که تقریباً مربوط به همان زمان است ودرقره باغ و ارمنستان کشف شده توجه شود : ب. ب. پیوطروسکی . « باستانشناسی قفقاز» ص ۵۸ . براون به وجود رابطه بین قشرهای «C» و «B» کی‌تپه وفرهنگ قیزیل وانك درقفقاز (نزدیك نخجوان) نیزقائل میباشد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل دوم

حواشی و تعلیقات

۱ - دشواری دراینست که خوانندگان این منابع درحین قرائت ، ده ها بلکه صدها نام امکنهٔ کوچك را با یکدیگر اشتباه میکنند . بدیهی است که اگر کسی جغرافیای لشکر کشی‌های آشوریان را درك نکند نه معنی و اهمیت آن را خواهد فهمید و نه از خصوصیات نژادی وقبیله‌ای وسیاسی و بالنتیجه از وضع اجتماعی واقتصادی سرزمین‌ماد درآن‌زمان آگاهی خواهد یافت . وحال آنکه اگراندکی دقت و نیرو صرف شود درك منابع آشوری مزبور کاملا امکان پذیراست . منابع‌مزبور ـ تقریباً همیشه ـ مسیرلشکر کشی‌ها را بدست‌میدهند وبنابراین تعیین ارتباط متقابل نواحی که درمتن‌آمده است ممکن است . وچنانچه این اطلاعات بامطالب مربوط به جغرافیای طبیعی ـ وضع دره ها ، سلسله جبال وگردنه‌ها ـ تلفیق شود میتوان در مورد مسیرلشکر کشیهای آشوریان ازآن استنتاج بعمل آورد وبالنتیجه بمعنی واهمیت آن‌ها پی‌برد . بدین سبب مطالب بعدرا باید بادرنظر گرفتن تقسیمات سرزمین ماد بنواحی‌طبیعی ـ که پیشتر دربخش‌آخرمقدمه ذکرشده ـ بخاطرسپرد .

۲ - مثلا اگرپادشاهان اورارتو کتیبه‌هائی درشرح پیروزی‌ها وساختمان‌های خویش برصخره‌ها نقرنمیکردند وباقی نمیگذاشتند ما دربارهٔ اورارتو ونیرو واهمیت طول مرزهای‌آن بتقریب هیچ اطلاعی دردست نمی‌داشتیم . یك مثل دیگر پادشاهی هیتیان است درآسیای صغیر که یکی از بزرگترین دولت‌های معظم شرق بوده . قبل ازکشف بایگانی دولتی‌آن پادشاهی این عقیده ـ براساس اطلاعات موجود در منابع مصری ـ شایع بود که پادشاهی هیتیان کشور کوچکی بود .... درسوریه .

۳ - تقسیم مادیها (برمبنای صفاتی که متون آشوری دربارهٔ ایشان قائل شده اند) بدستجات گوناگون « مادیهای نیرومند » (madâi dannûti) و « مادیهای دور دست » (madâi rûkûti) ، وامثال این‌ها ، که نخست درتألیف پراشك دیده میشود صحیح نیست و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تجزیه و تحلیل J. v. Prášek. Geschichte der Meder u. Perser. I. متون آن‌را تأیید نمیکند. مثلادرهیچ جای (صفحه ۱۷ Gotha, 1906.) سالنامه‌هاذکر نشده است که لشکریان آشور ـ فرضاً ـ ازسرزمین « مادیهای نیرومند » به سرزمین «مادیهای دور دست » رفته باشند و حال آنکه فقط وجود چنین عباراتی میتوانست ثابت کند که اینان دو گروه جداگانه بوده‌اند.

۴ ـ در مرز ماد وپادس. مرکز پارتاکانا شهر گابای بود (Gabai که در تألیف پولیب ـ XXXI, II ـ بغلط Tabai ذکر شده است. همان G'B پارتها و GAY زمان ساسانیان در ۵ـ۳ کیلومتری اصفهان. رجوع شود به :

W. B. Henning, Gabae. Asia Major, N. S., II, pt. 1, 1921 -(ص۱٤٤).

گذشته از هرودوت دیگرمؤلفان باستان نیز ازپارتاکنا (Paraitakēnē) یاد میکنند. مثلا : Curt. V. 13, 2 و Strabo, XI, 13. 6. Arr. Anab. III, 19, 2 وغیره.

۵ ـ مارکوارت صحیحترین اشتقاق را بدست میدهد : J. Marquart. Erānšahr Nach der Geographie des Moses Xorenac'i Berlin, 1901, ص ۲۸.

Para-ita-ka - پارا ـ ایتا ـ کا بمعنی « (ناحیه‌ای که توسط رودی) شسته شده باشد»، مانند « رودبار » rūdbār درفارسی کنونی. دیگر اشتقاقهای‌ممکن ومحتمل این‌کلمه بقرارزیراست: Para-taka پاراتاکا بمعنی «بەپیش رونده» + پسوند ـ آن ـ ān ـ یا پسوند صفتی ـ مکانی ـ «کان» kān ـ (با پارتاکا Partakka ـ ی اکدی‌مقایسه شود). یا پاری‌ـتاکا Pariy-taka بهمین معنی. این اصطلاح تاکنون در درهٔ زاینده رود ـ بصورت فریدن ـ محفوظ مانده است. محتملا نام قبیلهٔ ستروخاتس Stroukhates نیز اشتقاق ایرانی دارد، زیراکه تلفیق ستر ـ str دردیگر خانواده های زبانی ـ بجز هند و اروپائی ـ کمتر دیده میشود و از ویژگی آن زبانها نیست. اشتقاق این‌کلمه رامیتوان چنین تعبیر کرد :

سترا اوختا Stra-uxta ـ بمعنی « کسانی که درسخن محکمند ».

۶ - Arr. Anab., IV, 21, 1; IV, 22, 1; Curt., VIII, 14, 17

۷ - Arr. Anab.. III 19, 2.

۸ - کنیگ (F. W. König. Die Alteste Geschichte der Meder und Perser, Der A. O. XXXIII, 3/4 - ص ۶).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیشنهاد کرده است که Arizantoi بصورت thrizantoi اصلاح شود ـ زیرا که در فرگرد اول ویدودات ناحیه مرغه (ری) θrizantu ـ یعنی « سه قبیلـه‌ای » نامیده شده است . ولی اصلاح متن هرودوت باین نحو ضرورت ندارد : ناحیه‌ای را میتوان « سه قبیله‌ای » نامیدولی قبیله‌ای واحد را نمیتوان چنین خواند .

۹ ـ دردانش‌آلمان اصطلاح « هند وآلمانی » متداول بوده است .

۱۰ ـ آ. میه . مقدمه دربررسی‌مقایسی‌زبانهای هند و اروپائی ، مسکو ـ لنینگراد، سال ۱۹۳۸ ص ٤٤٧ .

۱۱ ـ پس ازکشف جنبهٔ ثانوی مصوتهای (وکالیزم) سانسکریت (تألیف یاد شده ص ٤٦٢ـ٤٦١) درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم .

۱۲ ـ عادتاً در ودا وغیره .

۱۳ ـ داریوش اول درکتیبهٔ نقش رستم «a» میگوید که او « هخامنشی وپارسی و فرزند پارسی وآریائی واز خاندان آریائیهاست ».

۱۴ ـ هرودت ، VII ، ٦٢ : «در عهد باستان همهٔ ایشان را آریائی میخواندند » . سپس چنانکه رسم یونانیان بوده افسانه‌ای درمنشاء این اصطلاح میآورد و مادیها را (mēdoi همان mādoi است منتهی بلهجهٔ یونی) اززنی‌که قهرمان یکی ازافسانه‌های یونانی بوده‌یعنی مدیه (medeiē) میداند .

۱۵ ـ و . ای . آبایف ، زبان و فرهنگ عامیانهٔ آستی (آسی) ، I ، مسکو ـ لنینگراد ، ۱۹٤۹ ص ۱۵٦ : ـ arya ـ « قبیلهٔ اسکیتی » . درنام‌های خاص :

Ariantas < arya-vanta,

Ariapeiths < arya-paiθa,

Ariaramnēs < arya-rāmna

(نامی‌که درخاندان هخامنشی وجود داشته و پارسیان نیز ازآن اطلاع داشته‌اند)

Aripharnes < arya-farna

و در اسم خاص متأخر تری :

Aleksarthos < alyexšarθ < arya-xšarθa.

A la (l)ān <.alyan < aryana-A. A. Freiman, Ossetica, - ۱٦ Rocznyk Orientalistyczny, III, ۱۵۹ صفحه (۳);

و . ای . آبایف . تألیف مذکور صفحه ۲٤٦) .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ - اسامی خاص فراوان اقوام مذکور که با arya (آریـا - آریـائی) تشکیل شده شاهد این مدعی است . مثلا در زبان پارتها (اسناد نسا - نزدیك اشك‌آباد - عشق‌آباد) آریا برزن Aryabarzân وآریانی یستك Aryaniyastak آمده است (ای. م. دیاکونوف و م. م. دیاکونوف و و. آ. لیوشیتس . « بایگانی‌پارتها در نسا .» VDI ، سال ۱۹۵۳ شمارهٔ ٤ ص . ۱۱٦) و بسیاری اسامی دیگر.

۱۸ - ای . علیوف . « دربارهٔ جامعهٔ مادی » ، IAN جمهوری‌آذربایجان شوروی، سال ۱۹٤۸ ، شمارهٔ ۱۰ صفحهٔ ۸٦ و۹۰. به‌صفحه ۲۷۵و۲۷٦ متن‌این کتاب رجوع کنید .

۱۹ - مثلا کلمهٔ روسی« استی - آستی » و «آستیا» از Os-eti گرجی که پسوند گرجی eti - دارد مأخوذ است - ولی از اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که آستی‌ها (آسها) بزبان گرجی سخن میگویند .

۲۰ - اتحادیه‌های قبایل هندئی که میتوان دراینمورد برای قیاس بکاربرد درحدود لهجه‌های خویشاوند تکوین می‌یافتند و تدریجاً قبیله‌ای که زبان آشنا نداشت دراتحادیه قبایل قبول میشد . رجوع شود به ل . گ . مورگان . « جامعهٔ بـاستانی » . چاپ لنینگراد . سال ۱۹۳٤ . ص ۷۳ . بنابراین طبق شواهد متن نمیتوان گفت که اتحادیهٔ قبایلی مادی بصورت اتحادیهٔ قبایل ایرانی زبان «آریائی‌ها» تکوین گشت واین فرض هم که اتحادیهٔ مزبور ازآغاز توانسته بود بشکل اتحادیهٔ قبایل **مختلف‌اللسان** تکوین گردد ، نیز دشوار است . بدین سبب « قبایل آریائیان » ، arya-zantu - محتملا درآغاز امر در اتحادیه بیگانه بوده است.

۲۱ - اصطلاحات مذهبی که با تعالیم مغان مربوط شناخته شد ، شـاهد این مدعی است . مثلا درتألیف پلوتارك (De iside . . ، ٤۷ - ٤٦) واسترابون (وبعد XV،3،13) مشروب مقدس omomi از ترکیب ایرانی کلمـه hauma تشکیل شـده است . خدای Horomozdēs ، Ōromasdēs و غیره Ōmanos ، mithra(s) - همان ی-ahuramazda ایرانی و Vahumanah ، - miθra ؛ وغیره به‌صفحه ۳۷۸این کتاب و حاشیهٔ ٦ فصل‌چهارم وصفحه٤۸۸و٤۸۹این کتاب رجوع شود (در اصطلاحات مذهبی - dauça ، - arta) والخ .

۲۲ - ولی در این مورد نیز مستثنیاتی وجود دارد : مثـلا از آنجمله نام های مادی Harpagos (هرودوت ،I ، ۱۰۸ ببعد) و tithaios (VII ، ۸۸) که درتألیف‌هرودوت آمده . اشتقاق اسامی Astuagēs ، Mandanē (I ،۱۰۷) و Mazarēs (I،۱۵٦) و Paktuēs (I، ۱۵۳) مشکوك بنظر میرسد . شکـی نیست که اسـامی Artembarēs

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(I ، ۱۱۴ ببعد و IX ، ۱۲۲) و Datis (XI، ۹۴ ببعد) و Dēiokēs (I ، ۹۶ و جا های دیگر) و Harmmaitrēs (VII، ۸۸) و (Kuēksarēs (I ، ۴۶ و غیره) و Mitradatēs (I، ۱۱۰ ببعد) و Patineithēs (III ، ۶۱) و Phraortēs (I، ۹۶، ۱۰۳ و غیره) و Spakō (I ، ۱۱۰) اشتقاق ایرانی دارند . تعداد کثیری ازاسامی پارسیان راکه منشاء آشکار مادی دارند بنام‌های مذکور باید اضافه کرد .

۲۳ - تروگ پمپی (Just. VII، 2) خاطر نشان میکند . که زبان پارتیها چیزی بینابین مادی و اسکیتی بوده است . این گفته ازقرابت دو زبان اخیر نیزحاکی‌میباشد. اما راجع باینکه زبان مادیها و پارتی‌ها بسیار نزدیك بیکدیگر بودند رجوع شود به :

E. Herzfeld: Medisch und Parthisch. AMI, VII, 1934.

دریکی‌ازکتیبه‌های داریوش اول شاه پارس گفته شده است که : « پارس ومادهمچنین کشور هائی که زبان دیگر دارند » (Dar. Pers. § 1: Parsa: Madâ û mâtâte šanîtimā lišanu).

۲۴ - از pasi-ānam و ā-pasi-ak با پسوند ویژهٔ ایرانی متوسط ak- نظررایج ، که آپاسیاکما را از āpa-saka بمعنی «سکایان‌آبی» مشتق‌میدانند . بعقیدهٔ ماقانع کننده نیست زیراکه مصوت -i- را دراصل و شکل Pasianoi نمیتواند توجیه کند .

۲۵ - پدیدهٔ معکوس ولی همانند - همانا درعین حال وجود اشکال asagartiya - (پارسی باستانی) و sagartioi (یونانی) - بمعنی « سنگ کن - کوه کن (؟) » - که نام یك قبیلهٔ صحرا نشین پارسی است - میباشد .

۲۶ - احتمال منشاء اخیرالذکر این قبیله ازنام آن پیداست : arya - نامی‌است که نه یك قبیلهٔ منفرد بخویشتن داده بودند بلکه نام قومی میباشد . قبیلهٔ منفرد در صورت الحاق باتحادیهٔ قبایلی که از لحاظ قومیت بیگانه بود نام خاص خویش را حفظ میکرد و به آریا Arya که نام قوم بود موسوم نمیگردید : محال بود یك قبیلهٔ منفرد چنین نامیده شود .

۲۷ - به بعد حاشیهٔ ۲۷ فصل ششم کتاب‌رجوع‌شود . صحبت‌ازلباس مادی «ساراپیس» در میان است (ساهارپی ماکتا - Saharpi Makta. ppe.na

V. Scheil, Mem. Dél. en Perse. IX.

رجوع شود به : صفحات ۲۱/۱۰۰/۱۵۷/۱۷۶ شماره های ۱۴، ۱۱۱، ۱۷۶، ۲۲۷ .

۲۸ - باری دیگر لازم است تصریح شود که اصطلاح مادا māda بمعنی « مادی »

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نباید با اصطلاح متیه نوی matiēnoi که مؤلفان باستان بوسیلهٔ آن همسایگان مادیها یعنی هوریان (؟) آذربایجان غربی وفلات ارمنستان را معرفی کرده‌اند ویا اصطلاح ماندا (که‌دربارهٔ آن به صفحه ۳۵ AVIU ـ منابع آشوری ـ بابلی در تاریخ اورارتو ـ اثر ای. م. دیاکونوف رجوع شود) مربوط ساخت .

۲۹ ـ رجوع شود به صفحهٔ ۱۶۳ متن .

۳۰ ـ این کلمه در صورت اسامی نباتات باغهای مردوکاپالیدین (مروداخ بالادان mérodaxbaladan) پادشاه بابل در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد آمده است . رجوع شود به :

B. Meissner, Babylonische Pflanzennamen, ZA, VI, 1891 - صفحهٔ ۲۹۶ـ۲۱۹.

بطوریکه میدانیم زادگاه یونجه درآسیای میانه بوده وازقدیم کشت آن با اسب داری ملازمه داشته . مثلا چینیان کشت مزبوررا ازآسیای میانه اخذ کردند : وجزان تسیان سیاح چینی در سال ۱۲۶ ق. م. تخم یونجه را از فرغانه بهمراه نژاد خاصی ازاسبان «آسمانی» ـ که یونجه خوار بود ـ به چین برد . رجوع شود به : یاکینف Iakinf (بیچورین) . مجموعهٔ اطلاعات مربوط بداقوام ساکن آسیای‌میانه در زمانهای قدیم ـ مجلد دوم چاپ مسکو ـ لنینگراد . سال ۱۹۵۰ . از صفحهٔ ۱۵۰ ببعد . یونجه را علف « مادی » mēdikē (نام کنونی آن medicago sativa L.) میخواندند .

۳۱ ـ دراین باره رجوع شود به :

Her. III, 106; IV, 40; IX, 20;
Diod., XVII, 10.
Strabo, XI, 13, 7; 14, 9;
Arr. Anab. VII, 13, 1.

۳۲ ـ به صفحه ۲۵۱متن و حاشیه ۱۱۳ ازفصل سوم رجوع شود .

۳۳ ـ ل. ک . مورکان L. G. Morgan ـ جامعهٔ باستانی » ص ۳۴ .

۳۴ ـ مقالهٔ آکادمیسین و. و. استرووه درکتاب : ج . وایان « تاریخ آنستك‌ها». مسکو ـ سال ۱۹۴۹. ص ۹.

۳۵ ـ ل. ک. مورکان . تألیف سابق‌الذکر ص ۱۱۲ـ۱۱۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۶ - این واحدها چون «پاسبان» گونه‌ای در دولت ـ جماعات عمل میکردند.

۳۷ - آشوریان دارای تخماقهای حصار شکن بودند وخاکریزها ونقبها وخندقهای زیرزمینی بمنظورمحاصره تعبیه وایجاد مینمودند و تیراندازان را با سپرهای مخصوص‌محاصره حفظ میکردند وقلعه‌ها را با تیرهای مخصوص مجهز به کهنه‌های آلوده بنفت ومشتعل وگلوله گونه های آتش‌زا وغیره‌آتش میزدند . تاکتیك‌وفن محاصرهٔ آشوریان درخشان بود . رجوع شودبه : ای. لوریه I. Lourier ك. لیاپونوف K. Lyapounov ، م. ماتیوM. Matieux، ب. پیوطروسکی B. Piotrousky ، ن. فلیت‌نر N. Flittner « مختصری در تاریخ فنون مشرق باستان » چاپ مسکو ـ لنینگراد . سال ۱۹۴۰ ص ۱۱۶ . و B. Meissner, Babylonien und Assyrien, II. Heidelberg, از ص ۹۷ ببعد.

۳۸ - درآن‌عهد نواحی کوهستانی شمال‌غربی « زاموآ » را خانجی میخواندند.

۳۹ - KAH. II, No. 84.-ARAB, I, § 360. - AVIU No. 21

۴۰ - KAH, II. No. 83.-W. Andrae. Festungrwerke von Assur. WVDOG. 23. Leipzig, 1913, Taf. XCVI. - ARAB, I, § 382. - AVIU, No. 20.

۴۱ - V. Scheil, Les annales de Tukulti Ninip II roi d'Assyrie, Bibliothéque de l'Ecole des Hautes, Etudes sc. phil., et hist., CLXXVIII, Paris, 1909. نتیجه وپایان کتاب

۴۲ - E. A.W. Budge and L.W. King, Annals of the Kings of Assyia, I, London, 1902 از ص ۲۶۹ ببعد

(سالنامه های I ، ۴۳ ـ II ، ۸۵)

ARAB, I, §§ 440-458.

۴۳ - سالنامه‌ها سال‌اول ، ستون اول ، ازسطر۴۳ببعد . AKA .I، صفحه ۲۶۷. ARAB ، I ، §§ ۴۴۱ـ۴۴۰.

۴۴ - سالنامه ها و سال سوم ، ستون دوم ـ سطور ۴۹ ـ ۲۳ . AKA ، I ، از ص ۳۰۲ ببعد . ـ ARAB ، I §§ ۴۵۱ ـ ۴۴۸ .

۴۵ - E. Forrer. Die Provinzensteilung des Assyrischen Reiches, Leipzig, 1921. ص ۴۳.

Streck, ZA, XV, ۲۷۶ـ۲۷۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۶ - Streck, ZA, XV, ۲۷۲ ص

۴۷ - سرزمین پادشاهی موساسینا (Musaṣina) و پادشاهی کیریتارا از دیگر پادشاهیهای زاموآ شمالی‌تر بودند (البته اگر « زاموآی داخلی » راکه مجاور دریاچهٔ‌ارومیه بود استثناء کنیم) . درپایان قرن نهم قلعهٔ بارا در اینجا قرار داشت (تل‌بارا . بیت‌بازا) این قلعه اقصی نقطه شمال شرقی مرز آشور وبابل « بالاتر ازسرزمین زاموآ» (درمسیرزاب‌سفلی) بود . رجوع شود : به « تاریخ همزمان » (KB ، I ، ص ـ ۲۲ ، III ، ازص۲۰ ببعد . ایضاً رجوع شود به : ص۲۷۹ـ۲۷۸ ,Streek, ZA, XV.

۴۸ - سالنامه‌های آشور ناسیراپال ازنقاط مسکونی دیگری درزاموآ یاد میکنند، بشرح زیر : اوزه Uzé . بیروتو Birutu ، لاگالاگا Lagalaga (در داکار Dagar) ، بارا Bara ، دورلولومه Dur ـ lulumé . ولی‌ظاهراً آشوریان نتوانستند دورلولومه را تصرف کنند زیراکه سالنامه ها فقط ازتسخیر و نابودی نقاط مسکونی غیرمستحکم که جزء بخشهای لاربوسا و باراوبی‌نوسا (= بوناسی) وهمچنین دورـلولومه بوده است صحبت میدارند و دربارهٔ تصرف نقطهٔ اخیرالذکر بخصوص سخنی نرفته (AKA از ص ۳۰ ببعد ، II ، ۳۹ وبعد. ـ ARAB ، I ، § ۴۵۰).

۴۹ - خراجی بصورت اسب ونقره وطلا و سپس مالیاتهای ارضی وجنسی : «غلات» و «کاه» وهمچنین تحمیلات و عوارض ساختمانی «کودورو» Kudurru (AKA ، ص ۳۱۶ ، II ، از ص ۶۱ ببعد . ـ ARAB ، I ، § ۴۵۴) . درباره این مالیاتها و تحمیلات رجوع شود به : RZOA ص ۱۳۳ـ۱۳۰.

۵۰ - AKA ص ۳۲۵ـ۳۱۱. ـ ARAB ، I ، § § ۴۵۸ـ۴۵۲

۵۱ - دراین‌موقع آشوریان از دورودلالو Lallu و ادیر Edir ـ که ظاهراً اسامی شاخه های دیاله بوده ـ عبور کردند . گمان میرود که‌آشوریان بهنگام این لشکرکشی به‌مرز لرستان کنونی ـ و شاید هم آنچه بعدها « الی‌پی » Ellipi نامیده شد و درناحیهٔ کرمانشاه کنونی قرار داشت ـ رسیدند ؛ از الی‌پی بار اول مشروحاً در منابع آشوری ، ذیل وقایع سال شانزدهم سلطنت سالمانا سارسوم یاد شده ، ولی در روپوش نیمه خراب دروازهٔ آشورناسیراپال دوم در ایمگور ـ انلیل (بالاوات ؛ با دروازهٔ سالماناسارسوم که در همانجا بدست‌آمده و بهتر حفظ شده‌است اشتباه نشود) نیزاز « شهرالیپی Elipi » یادشده است . رجوع شود به:ARAB . I ، § ۵۴۲.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

L. W. King, Bronze Reliefs from the Gates of Shalmaneser, Pl. LXXIX (اثر اخیرالذکر دردسترس من نبوده است)

۵۲ - سالنامه‌ها قلاع زامرو Zamru و آمارو Ammaru وپارسیندو Parsindu و ایریتو Iritu و سوریتو Suritu را نام میبرند .

۵۳ - خارتیش محتملا همان قلعه خاریشپی است که در سالنامه های سینا خریب Sinaxxerib آمده و درمرزهای شمالی عیلام قرار داشته (استوانهٔ راسام ، AL. ۵ ، ص۶۴، I ، ۷۰) چهارمین شاهکی که همینجا - در سالنامه های آشورناسیراپال آمده - از آن زاموآ بوده .

۵۴ - قلعهٔ کوهستانی مسو Messu (مسی Messi) که مردم در آن پنهان شده بودند ، محتملا درخط مقسم‌المیاه فاصل نواحی ۵ و ۳ واقع بوده وبعدها جزوماننا شده بوده.

۵۵ - سالنامه ها : AKA ، ص ۳۸۴ ببعد ، III ، ۱۳۵ - ۱۳۳ = ARAB ، I ، § ۴۸۴ و دیگر جاها .

۵۶ - رجوع شود به : AVIU ، شمارهٔ ۳۹ .

۵۷ - پادشاهی‌نینی که مرکز آن‌درقلعهٔ آریدو Aridu.درگردنهٔ سیمه‌سی Simesi قرارداشته (KB. I ص ۱۵۰ ، I ، ۱۴ ببعد) . ظاهراً محل‌آن درحدود جنوب ماننا بوده . رجوع شود به : ازص ۳۰۲ ببعد Streck. ZA, XV.

۵۸ - نقاط مسکونی یا دهکده های ویژهٔ پیشه‌وران (آهنگران و درودگران) درنواحی‌مجاور غرب وشمال‌غربی‌عیلام حتی درزمان‌شیلخاك- اینشوشیناك Silxak-Inšušinak (دهکده های بیت ناپاهی Bīt - nappâhi ، بیت نانگاری Bīt - nangâri ، شا... نانگاری Ša...nagâri درکتیبه بزرگ وی .)

۵۹ - این محل در متن « مازاموآ » (Mazamua) نامیده شده . رجوع شود به سنگ نبشتهٔ کرخه . KB. I ، ص ۱۷۰ ، II ، ۷۵ . - ARAB ، I ، § ۶۰۹ .

۶۰ - اینکه « بیللربك » حدس زده و « فورر » وی را تأیید کرده که این پیکاردر دریاچهٔ کوچك زریبور Zeribor - دربخش علیای دیاله - وقوع یافته بالکل غیر ممکن‌است : بی‌شك منظور دریاچهٔ ارومیه بوده . و ازاین خبرچنین برمیآید که کشتیهای کوچك در دریاچهٔ مزبور سیروحرکت میکرده‌اند . (ولی نه بمنظور ماهیگیری - زیرا که دردریاچهٔ ارومیه‌ماهی وجود ندارد).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۱ - دراین‌باره به حاشیهٔ شمارهٔ ۱۳۰ فصل اول رجوع شود .

۶۲ - درسالنامه‌ها سیخی شالاخ وبیت تمول وبیت ساکی (= بیت سانکی که‌ظاهراً نزدیک خانقین بوده) وبیت شدی را نام میبرند . ظاهراً سه قلعهٔ اخیرالذکر بنام خاندانهای نامار خوانده شده‌اند و بآن‌ها بستگی داشته‌اند . رجوع شود به نوشتهٔ « ابلیسك (میل) سیاه » Layard, Inscriptions, pl. 87 ازسطر ۱۱۰ ببعد - ARAB , I , § ۵۸۱ ببعد .

۶۳ - یاد آور میشویم که صدای «v» دراکدی آن زمان وجود نداشته و علی‌الرسم باحرف «m» ویا «u» (درمتن روسی «u» نوشته ولی گویا «n» باشد - مترجم) ادا میشده .

۶۴ - پارسوآ جنوبی‌تر از زاب کوچك و در دیالهٔ علیا قرار داشته وازیکسو با نواحی بابلی نامار و توپلیاش - در دیالهٔ وسطی و سفلی - و ازدیگر سو با مانّا وناحیه های مختلف متمایل به مانّا (مسی ، شوردیرا ، آلابریا ، نیك ساما : KB , I ص ۱۴۲ ، سطور ۱۲۶ - ۱۱۰ ، ص ۱۹۰ ، سطر ۸ . ARAB , I , § § ۵۸۱ . ۷۳۹ و غیره ؛ KS ، صفحهٔ ۱۰۸ ، سطر ۵۸ . ARAB , II , § ۵۶ ؛ BCS ، سطور ۵۱-۳۵ . - ARAB , II , § § ۱۴۶ - ۱۴۸ ؛ HABL ، ۱۶۵ وغیره) - وبالاخره بانواحی مختلفهٔ ماد (KS ، سالنامه‌های سارگون II ، سطور ۹ و۹۰ - ARAB , II , § ۱۱۸ ؛ KTP ، ص ۴۴ ، سطور ۱۸-۱۷. - ARAB , I , § ۷۸۴) هم مرز بوده . وهمچنین ازکتیبه‌های اورارتوئی (ك . آ . ملیکی شویلی ، UKN ، شمارهٔ ۲۴ ، ص ۳۱۳ ، روی ۶، ۲۰و۳۶ و پشت‌آن‌ها . ن. و. آروتیونیان سالنامهٔ خورخوری Xorxor آرشتیای اول . VII . EV ، ۱۹۵۳ ، ص ۹۸ ، III ، ۱۲) مشهود است که پارسوآ (علی‌القاعده چنانکه در تحریر اورارتوئی معمول بوده mat Pâršù-a نوشته شده که š علی‌الرسم دراورارتوئی با S مطابق‌است) میان مانّا و سرزمین بابلی Babilu یعنی نامار قرار داشته . ازمجموع مراتب فوق چنین نتیجه گرفته میشود که پارسوآ رابابد در ناحیهٔ ششم نقشهٔ ما - در حدود سلیمانیهٔ کنونی جستجو کرد . همچنین رجوع شود به : تألیف سابق‌الذکر E. Forrer - ص ۹۰ وغیره . (عده‌ای ازمحققان محل پارسوآ را درنقاط بسیار شمالیتر قرارمیدهند ونزدیکی آن‌را به‌نامار درنظر نمیگیرند . مثلا رجوع‌شودبه : Streck , ZA , XV ، ص ۳۱۱). ولی این بدان‌معنی‌است که پارسوآ ازلحاظ حدود ارضی باپادشاهی های آراشتوآ و آمکا و آتا - که سالنامه های آشورنا سیراپسال جزو زاموآ میدانند - منطبق بوده .

۶۵ - ناحیهٔ مسو (Messu, Messi) عادتاً با زاموآ و ناحیهٔ مادای و بخصوص کیزیل بوندا - ذکرمیشود ومربوط میگردد (کتیبهٔ شامشی - آداد پنجم ؛ KB , I , از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ص ۱۷۸ ببعد ـ ARAB ، I ، § ۷۱۸ ؛ آشورناسیرپال ، سالنامهٔ مربوط به ۸۸۰ . کتیبهٔ آدادنراری سوم ، KB ، I ، ص ۱۹۰ ـ ARAB ، I ، § ۷۳۹) ؛ با ناحیهٔ قبیلهٔ مانائی تائورلی نیز هم مرز بوده و بعدها ناحیهٔ مرزی مانّا ـ در سرحد پارسوآ ـ شمرده میشد ، (CS ۸ ، ازسطر ۵۱ ببعد) .

۶۶ ـ کوآکیندا Kuakinda . تارزانابی Tarzanabi (؟) اسامول Esamul کی‌نابلیلا Kinablila . باید درنظر گرفت که « ل ا » درزبانهای باستانی ایرانی وجود نداشته بدین سبب واضح است که این اسامی اماکن ونظایر آنها نه تنها بوسیلهٔ مردم غیرایرانی زبان بوجودآمده بلکه آشوریان نیز این‌کلمات را ازایرانیان نشنیده بوده‌اند .

۶۷ ـ استعمال اصطلاح شالاتو Šallatu (« اسیر ») دراینجا بمعنی همین‌گونه غنیمت است .

۶۸ ـ « ابلیسك (میل) سیاه » : KB ، I ، ص ۱۴۲ ، درسطر ۱۲۵ ببعد ARAB ، I ، § ۵۸۱ .

۶۹ ـ همانجا ص ۱۴۶ ازسطر ۱۵۹ ببعد ـ ARAB ، I § ۵۸۷ .

۷۰ ـ درمنابع آشوری این نخستین باری‌است که مانّا نه بنام « سرزمین‌مانائیان» (mātmannâi) بلکه «ماناش» نامیده شده . پسوند aš ـ را نباید مشتق از زبانهای‌ایرانی دانست . «آش» درزبانهای ایرانی همچون پسوند حالت فاعلی (اسمی) وجود دارد (ولی نه در مواردی که مبنای‌کلمهٔ بر «آ» است) ؛ پیشتر گفتیم که این پسوند در زبان کوتی ودیگر السنهٔ زاگروس رایج بوده . احتمال اینکه پسوند مزبور هوری ـ اورارتوئی و ارگاتیو š ـ و še ـ باشد ضعیف تر است . اسامی خاص هوری ـ اورارتوئی علی‌القاعده بزبان‌اکدی‌نه‌بصورت ارگاتیو بلکه بشکل حالت مطلق ادا می‌شده‌اند . اشاره به‌این نکته ضروری است که درزبان عیلامی اسامی بیگانه (و عملا اسامی ایرانی) باپسوند انتهائی š ـ (ش) ادا می‌شده و کلماتی که مبنای‌آن «آ» بوده نیز از این قاعده مستثنی نبوده .

۷۱ ـ کودار محل ایزیرتو را در تپه کاپلانتو ـ جنوب سقز ـ میداند . ولی بنظر میرسد که مسیرلشکرکشی دایان آشور در ۸۲۸ ق.م. مارا وامیدارد تامحل مزبور را دربخش شمال غربی مانّا جستجو کنیم . بیشترگمان میرود که کاپلانتو ـ ی کنونی همان بشتو باشد . A. Godard, Le trésor de Ziwiyè (Kourdistan) Haarlem, 1950 ص ۶

۷۲ ـ درمتن ازتصرف قلعهٔ ماساشورو سخن رفته .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۳ - نام «آرتاسارو» را میتوان ازایرانی‌باستانی مشتق دانست . مثلا : rta-sar- بمعنی « اتحاد والحاق به راستی وعدالت » (بنگرید به : AIrWB ص ۱۵۶۴) باضافهٔ‌پسوند حالتی‌اکدی u - ، تشابه صوتی اتفاقی وفیمابین نیزممکن ولی کمتر محتمل است .

۷۴ - بعقیدهٔ اشترك همان « شوردا » میباشدکه در متون دیگر آمده (میتوان « پادیرا » نیز خواند) . شاید هم « شیمری خادیری » متون اورارتوئی باشد ؟ (بنگرید به: (ص۳۱۵ Streck, ZA, XV) . شوردا ، بموجب نوشتهٔ « سالنامه‌های تالار۱۴ »سارگون ۲ (KS ، ص ۸۰ سطر۷) ، برسرراه کارالا (دربخش علیای زاب کوچك - بالاتراز سردشت؟) درکیشه سو - یعنی ظاهراً در بالا دست جغتو وشاخه‌های آن قرار داشته .

۷۵ - این کشورکه دراواسط قرن نهم ق ، م. ، آسائو (هم او «سوآ» نیزمیباشد) و سپس «اوپو» درآن حکومت میکرد ، بارها مورد حملهٔ آشورقرارگرفت (در سال ۸۸۵ و ۸۵۶ ق.م وغیره) . وگاه‌گاه - حتی درزمان توکولتی - نینورتا - ی دوم و آشورناسیراپال به‌آشور باج میداد (به‌ماقبل رجوع شود) .

۷۶ - وازآن‌جمله ازماننا وهارونا و شاشگانا و غیره (« میل سیاه » . سطر۱۷۴ ببعد - ARAB ، I ، § ۵۸۸، دربارهٔ محل «آندیا» رجوع شود به ماقبل - صفحهٔ ۲۰۷ متن.

۷۷ - نام بشتو بارها بمثابه مرکزمهمی ، بمناسبت ماننا وپارسوآدرالواح‌اورارتوئی آمده است .

۷۸ - پوری و شی‌تی‌ئوآریا . متن آسیب دیده و روشن نیست که این قلاع منسوب به‌کدام کشوراست . شی‌تی‌ئوآریا شاید همان دژ «شاتی‌رارا‌گا» («شاتی‌رارایا» ؟) - ی الواح اورارتوئی باشد .

۷۹ - کی‌نی‌خامانو و شالاخامانو .

۸۰ - از طریق‌گردنهٔ « سی‌مسی » « در مرز خالمان » - . کلمه بکلمه : « درآغاز خالمان » .

۸۱ - درفهرست اسامی نام آوران (ازلحاظ اختصار) ، سرزمینی‌که درسال۸۲۸ ق . م. مورد تهاجم قرارگرفته بوده چنین نامیده شده .

۸۲ - این سرزمین درالواح وی یاد نشده ولی ازاین عصر ببعد گیلزانی در منابع آشوری‌دیده نمیشود . انضمام این‌ناحیه به اورارتو ازآنجا نیز پیداست‌که اورارتوئیان‌درهمان زمان موساسیر را که با آن مجاور بوده متصرف بودند (کك . آ. ملیکشویلی ، UKN ،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شمارهٔ ۱۹ ص ۳۰۲) واز آغاز حکومت مینوئی پسر ایشپوعینی بارها به‌جنوب ارومیه لشکر کشیدند . اگر اصطلاح « دریای غروب خورشید » را که در الواح شامشی ـ آداد پنجم آمده مربوط بارومیه بدانیم ، چون ازمسکونهٔ « اوشپنیا » نیز درکنارآن یاد شده ـ این خوددلیل دیگری به‌تصرف آیشپوئی‌نا در اراضی غربی دریاچهٔ ارومیه میباشد .

۸۳ - Šarṣina . «ṣ» آشوری را میتوان بوسیلهٔ صدا های «تس» ، «چ» و «ژ» اداکرد . «ṣ» آشوری علی‌الرسم با « س C » روسی برابراست .

۸۴ - لوح شامشی ـ آداد پنجم : KB ، I ص ۱۷۸ ، II ، ۱۶ وبعد ـ ARAB I ، § ۷۱۷ : AVIU ، شمارهٔ ۳٤ ، ص ۳۰۱ .

۸۵ - AVIU ، شمارهٔ ۳۹ ، ص ۳۰۵ .

۸۶ - شاید این نام پادشاهی شارسینا ونیاك‌دیارا بوده ... قلعهٔ عمدهٔ ایشان ایدا نام داشته . با اینحال درعهد سارگون ، سیرکیس در محلی جنوبی‌تر و درنقطه‌ای واقع در ایالت کنونی اردلان قرارداشته . دردوران نفوذ فرهنگ وتمدن یونان (هلنیزم) ، ظاهراً سیگریانا درکرانهٔ غربی ارومیه قرار داشته (گفتهٔ شفاهی س. ت. یرمیان).

۸۷ - طبق مفهوم آخرین اصطلاح « دریای‌غروب خورشید » باید دراین‌مورد گفت که آشوریان دریای کاسپی (خزر) را با دریاهای سیاه ومتوسط (مدیترانه) مربوط ولی‌ازخلیج فارس مجزی میدانستند . این نظردربارهٔ دریای خزر ـ چنانکه میدانیم ـ درعهد نفوذفرهنگ و تمدن یونان نیز رواج داشته و حال آن‌که حتی هرودوت درگذشته از نادرستی آن مطلع بوده است .

۸۸ - کوه کوللار ظاهراً رشتهٔ اصلی جبال زاگروس بوده واین ازنوشتهٔ سالامانا ـ سارسوم بر « میل سیاه » ـ سطر ۵۰ ببعد پیداست : KAH ، II شماره های ۱۱٤-۱۱۲ ، ۵ ببعد وغیره ؛ این کوه زاموآ ـ ی خارجی را ازداخلی جدا میکرده . درهٔ علیای خوبوشکیه با این رشته کوه مجاور بوده ، درسالنامهٔ «خورخور» آرکیشتای اول (۵ ، III) نیز، محتملا باید(Šadû) .Ku - la - ar ! -ni خواند . چنانکه ن. و. آروتونیان اشاره کرده (سالنامهٔ خورخور ارکیشتای اول ، ص ۹۷ ـ حاشیهٔ ۲۰) دراین‌مورد نیزصحبت ازخوبوشکیه درمیان است . عنصر lar - بزبان محلی ظاهراً بمعنی «کوه» بوده : از Kullar ظاهراً دراسم یکی ازقلل زاگروس ـ یعنی کولارداغ ـ محفوظ مانده است.

۸۹ ـ به‌بعد صفحه ۲۱۹ متن‌وحاشیه ۱۲۰۱ رجوع شود .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹۰ - کیناکی ، قبل‌ازگردنه‌ای که بر « کوه سنگ بیش بیزیدا biš bizida » - محتملا کوه تخت بلقیس - قرار داشته واقع بوده .

۹۱ - تیتاماشکا ، از قلعهٔ ساسیاشو درجنوب غربی ناحیه (رجوع شود ببعد، دربارهٔ لشکرکشی‌های تیگلاتپالاسار سوم) وکیارا ازقلعهٔ کار-سیبوتو .

۹۲ - Sibaru - ی آشوری که بعدها در کتیبهٔ سارگون دوم - بشکل Sibar Simaşpatti) نادراست) و Siburâ آمده . این قلعه را باید در حوالی کرانهٔ شرقی قزل اوزن و یانزدیك زنجان جستجو کرد - زیرا که بعد ازآن آشوریان دردامنهٔ البرز پیدا شدند.

۹۳ - Hanasiruka . KB ، I ، ص ۱۸۰ و بعد ، سطر III ، ۲۶ و بعد - ARAB ، I ، § ۷۲۰ وبعد .

۹۴ - ممکن‌است همان بیت سگبات باشد که محتملا در درهٔ ابهر چای یاجنوبی‌تر درناحیهٔ کوهستانی خرقان (در جنوب وجنوب غربی قزوین) قرارداشته .

۹۵ - « کوه سنگ musi » : KB ، I ص ۱۸۰ ببعد - سطر III ، ۳۷ .

۹۶ - munşuarta ، KB ، I ، ص ۱۸۰ و بعد ، سطر III . ۳۸ ، ARAB ، I ، § ۷۲۱ .

۹۷ - فهرست آن بقرار زیر است (نامهائی که ممکن است اشتقاق ایرانی داشته باشند - ولی بهر تقدیر باحتمال ضعیف - باستاره‌ای مشخص شده‌اند) :

۱ - سیراشمه باباروری .
۲ - اماخار خارمشاندی.
۳ - زریشوپرساستی .
۴ - زریشو خوندوری .
۵ - ساناشوکیپا باروناکی .
۶ - آردارای اوشتاشائی .
۷ - شوماکینوکی .
۸ - تاتای کین‌کیبی‌ری .
۹ - بیی‌رائین آرامی .
۱۰ - * پاروشتا کیباروستی .
۱۱ * آشیاشتاتائوك اوئیلی .
۱۲ - آماماش کین‌کیش تیله نزاخی .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳ ـ تارسی‌خو (؟) ماسیرائوشی.

۱۴ ـ مامانشی‌لوکسی .

۱۵ ـ زنزار دیمامی .

۱۶ ـ سیراشوسیمگوری .

۱۷ ـ گیشتاآبدانی .

۱۸ ـ * آدادانوآساتی .

۱۹ ـ اورسی‌گین‌خوختی .

۲۰ ـ * باراگین نرینی .

۲۱ ـ آروآکین دو تا اوستی .

۲۲ ـ کیرناکوش کیب‌ری .

۲۳ ـ زابانو زوزا زوری .

۲۴ ـ * ایرتیساتی کین گردی .

۲۵ ـ برزوتا تائورلائی.

۲۶ ـ شوشانائی [...] ـ ئی .

۲۷ ـ سائی‌ریای
۲۸ ـ * آرتاسی‌رارو

} شاید بجای « ساتی‌ریای (و) آرتاسیرارو » باید « آرتاسیرارو‌ی ساتی ری خوانده شود .

همچنین بنگرید : AVIU ، شمارهٔ ۳۴ ، ص ۳۰۱ وبعد .

۹۸ ـ دربارهٔ تجزیه و تحلیل مشروح افسانهٔ سمیرامید منقول توسط کنتسیاس ، رجوع شود به :

Hildegard Lewy, Nitokris-Nagû'a, JNES, XI, 4, 1952, ۲۶۴ـ۲۶۵ص)

بنگرید به‌افسانه های قدیمی آرامی دربارهٔ شمیرام ، درکتاب اول « تاریخ ارمنستان » موسی خورنی و همچنین افسانه های معاصر : ن . یا . مار و ای . آ. اوربلی . «هیئت باستان شناسی ۱۹۱۶ به‌وان » پطروگراد ، ۱۹۲۱ ص ۷.

۹۹ ـ درنبشته‌های بلتارسی‌ئی‌لی‌ما نام‌حاکم‌کلخو برمجسمه‌های خدای‌نابو که محتملا بمناسبت آغاز رواج پرستش خدای مزبور درآشوربرپا شده بود درردیف نام پادشاه برده‌شده . آدادنراری سوم احترام خاصی برای خدای مزبور قائل بوده . این واقعه چندان قبل از سال ۷۸۸ ق. م. نبوده . دراین تاریخ ساختمان معبد نابو در نینوا آغازشد .

۱۰۰ ـ صحبت برسرنوشتهٔ بریده بریده ایست از نمرودکه اصل‌آن مفقود است . رجوع شود به :

IR. ۳۵ ، شمارهٔ ۲۱ KB ، I ، ص ۱۹۰ ـ I ARAB ، § ۷۳۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰۱ - ظاهراً این تاریخ همان سال تنظیم نوشتهٔ مذکور نمرودی آدادنراری میباشد. آخرین واقعهٔ یادشده در آن لوح - لشکرکشی سال ۸۰۲ ق. م. است بسوی دمشق.

۱۰۲ - درمتن «مونتا» نوشته شده.

۱۰۳ - همهٔ این سرزمینها دراین نبشته و نوشتهٔ شامشی - آداد پنجم تحت عنوان «نائیری» تسمیه شده‌اند.

۱۰۴ - مضمون بدین قرار است: سمیرامید که بوضع معجزه آسائی زاده شده بود و توسط الههٔ سوری (اکدی) در «کتو» رها شده بود بوسیلهٔ کبوتران تغذیه شده بوده و شبانان وی را یافته وبه سیما سردارآشوری دادند. ازان پس وی زن ساتراپ اننا شد وباتفاق وی درلشکرکشی پنن پادشاه علیه باکتریا شرکت جست و اندرزهائی داد که چگونه باکتریا را مسخرسازند. پنن پادشاه سمیرامید را زن خویش کرد و وی پسری بنام نین برای وی آورد. پس از مرگ پنن سمیرامید فرزند خود نین را از مسند حکومت طرد کرد و بابل راتابع کرد و تصویر خویش را برصخرهٔ بغستان (بهیستون) نقر کردولیبی وحبشه ومصر رامطیع خویش ساخت و مجدداً در باکتریا و هندوستان جنگ کرد و به نیرنگ پسررا اسیر عشق خویش ساخت. کتسیاس این داستان را با جزئیات اغراق‌آمیز و افسانه مانندی بیان کرده است:
(Diod., II, 3-19., Just., I, 1). ؛ موسی خورنی I، ۱۵ وغیره).

۱۰۵ - رجوع شود به: A. Ungnad, Eponymenlisten, RLA, II صفحهٔ ۴۲۸ ببعد؛ AVIU، شمارهٔ ۳۹.

۱۰۶ - رجوع شود به لوح دوزبانی کلیاشین مربوط بزمان حکومت مشترك مینوآ و پدر او ایشپوئینی. گ. آ. ملیکیشویلی، UKN، شمارهٔ ۱۹ ص ۳۰۲ وبعد.

۱۰۷ - رجوع شود به: س. م. یاتسیوا. مبارزهٔ آشور و اورار توبرسر سوریه. VDI، ۱۹۵۳، شمارهٔ ۲ ص ۳۱.

۱۰۸ - گ. آ. ملیکیشویلی، UKN، شماره های ۲۴ و ۲۹، ص ۳۱۳ و بعد؛ شمارهٔ ۲، ص ۲۵۳. نخستین لشکرکشی در زمان حکومت مشترك ایشپوئینی و مینوآ وقوع یافته بوده و مربوط است بسنین بین ۸۲۰ و ۸۱۰ ق. م. لشکرکشی دوم را می‌باید به‌بعدازسال ۸۰۶ ق. م. (آخرین لشکرکشی سمیرامید علیه مانتا) وحتی محتملا بعد از ۸۰۲ ق. م. (زمان تنظیم نوشتهٔ آدادنراری که از سلطهٔ آشور برمانتا در آن سخن رفته) مربوط دانست. در عین حال لشکرکشیهای آشور علیه خوبوشکیه راکه در سال ۷۰۱ ق. م. آغاز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گردیده بوده ـ محتملا باید همچون اقدام متقابلی علیه تهاجم اورارتوئیان به جناح شرقی دانست . بدین سبب ـ بظن اقوی ، سلطه وسیادت اورارتودرمانّا در تاریخ ۸۰۱–۸۰۲ ق. م. صورت گرفته بوده .

۱۰۹ ـ ن . و . آروتونیان چاپ آن را تجدید کرده (سالنامهٔ خورخوری آرگیشتی اول EV ، VII ، سال ۱۹۵۳ ، ص ۸۱ و بعد ؛ رجوع شود نیزبه : گ . آ. ملیکیشویلی ، UKN ، شماره‌های ۱۲۸–۱۲۷).

۱۱۰ - Arista - همان Haršu، Haršu، Harsu - ی شومری (SAKI ، ص ۲۳۰ ، شمارهٔ ۲۵ ؛ ص ۲۳۲ ، شمارهٔ ۴۶ ؛ L. Delaporte, Tablettes de Dréhem. RA, VIII, 1911, ص۱۸۸، شمارهٔ۷، بخش۵ OBI ، شمارهٔ ۱۲۵ سطرهای ۲۴، ۴۵) وزان پس منابع آشوری میباشد . کوهی که در مرز سرزمین قبیلهٔ کوموردیان درحد مانّا وجود داشته و نقطهٔ مسکونی درپارسوآ : (Assurbanipal، II، ۱۰۲ ، ص III، ۵۹ ـ ARAB، II، § ۸۵۳) و نقطهٔ مسکونی در پارسوآ باین نام خوانده میشد (KTP ، ص ۳ سطر ۳۲ ـ ARAB ، I ، § ۷۶۶) . Bustus، Buštu ـ (بوشتو) قلعهٔ مهمی بوده که از لحاظ اهمیت با ایزرتا پایتخت مانّا رقابت میکرده و در مرز مانّا و پارسوآ قرار داشته و در قرنهای هشتم و هفتم ق . م . جزو مانّا بوده (میل سیاه سالامانسار اول : KB ، I ، ص ۱۴۸ ، سطور ۱۸۶–۱۸۵ ـ ARAB I ، § ۵۸۸ ، Sammlung ، III ، ص ۳۸ ببعد ، ستون IV - ARAB ، II ، § ۸۵۱ و غیره) . باروآتا Baruata - همان « بیت باروآ » ـ ی Bît - Barua منابع آشوری‌میباشد و در همسایگی بیت همبان و الی‌پی قرار داشته باینمعنی متحملا در نقطه‌ای ازمسیر علیای رود دیاله واقع بوده (رجوع شود مثلا به : KTP ، ص ۴۴ ، سطر ۱۳ ؛ ص ۵۰ ، سطر ۱۸؛ ص ۶۲ ، سطر ۲۹ ؛ ص ۶۴ ، سطر ۳۴ ـ ARAB ، I ، §§ ۷۸۴ ، ۸۱۱ ، ۸۹۵وغیره) . پسوند اسم مکان ta - با کامپاندا ـ ی Kampanda پارسی باستانی و بیت ـ همبان Bît - Hamban آشوری مقایسه شود .

۱۱۱ - رجوع شود به :

- A. Ungnad, Eponymenlisten, RLA, II, ص ۴۲۸ وبعد ؛
- AVIU, شماره ۳۹

وهمچنین :

- F. Thurea - Dangin et M. Dunand, Til-Basrib, Paris, 1936 . ص ۱۴۱ وبعد

- AVIU, No. 38.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از معادمهٔ آرگیشتی با آشوریان دوبار در ذیل سال پنجم « سالنامهٔ خورخور » ، بمناسبت لشکرکشی به « بابل » (نامرو) و ذیل سال ششم ، بمناسبت لشکرکشی علیه قلعهٔ پوشتو در پارسوآ ، یاد شده است . در جدولهای آشوری نام دهندگان (اپونیم) ، ذیل سال ۷۷۶ از « لشکرکشی علیه اورارتو » و ذیل ۷۷٤ « علیه اورارتود نامرو » (قبل ازآن ذیل سالهای ۷۸۱ ، ۷۸۰ ، ۷۷۹ ، ۷۷۸ ـ « علیه اورارتو ») یاد شده است . لشکرکشی آرگیشتی درسال پنجم ممکن است پاسخی بوده به تجاوز آشوریان در سال قبل‌ازآن . قبلا اشاره کردیم که m'A-ar-si-ta-ni که در سالنامهٔ آرگیشتی ذیل وقایع آن سال ذکر شده ـ برخلاف آنچه سیس پنداشته دان پادشاه آشور نبوده ونام محل خارسی ویا خارشو ـ درکوههای‌پارسوا می‌باشد . دراین‌مورد اشاره‌ای به پادشاه آشور نشده وفقط مذکور است که « در نقاط مسکونی آشور مانند (؟) کشور خود جنگجویان راگردآوردم » . ظاهراً سخن از تهاجم به نامرو (بابیلو ـ بابل) وشاید هم به ایالت آشوری زاموآ درمیان باشد . وچون‌ابتکارناشی‌ازآرگیشتی بوده طبیعی است که فهرست نام دهندگان (اپونیم ـ ها) در ذیل سال مزبور از لشکرکشی آشور یادی نمیکند . درعوض این لشکرکشی آرگیشتی موجب شدکه آشوریان درسال‌بعد ـ ۷۷٤ ـ به نامار (نامرو) لشکرکشند . شامشیلوکه سرکردگی لشکریان‌آشور رابعهده داشته خویشتن را غالب برکوتیان ونامار میخواند (رجوع‌شود به : AVIU ، شمارهٔ ۳۸) ودرکتیبهٔ خود از جنگ با آرگیشتی سخن میگوید . سالنامهٔ آرگیشتی نیز ، ظاهراً ، خبر میدهدکه پادشاه اورارتو « آشوررا ازکشور خویش بیرون راند و (آن‌را) تارومار ساخت » ـ

Mâtu Ašurini su - ù - i - [du - lu] - bi za - [áš - gu] - bi mâtuc - ba - ni - u - ka - n[i] (III, 31).

گذشته از این در ذیل سال هشتم آرگیشتی « سالنامهٔ خور » خبر میدهدکه پادشاه اورارتو هنگام لشکرکشی بسرزمین مانا « تا به مرزآشور (؟) رسید » ـ

- Ku - tè - a - di pa - ri Mâtu Ašuri - ni - ni Mâtual - ga - ni.

وچون ازمرز مزبور تجاوز نکرد در جدول نام دهندگان (اپونیم ـ های) آشور اشاره‌ای به تصادم با اورارتو نشده است . از مجموع آنچه گفته شد چنین برمیآیدکه سال ۷۷٤ با سال ششم حکومت آرگیشتی مطابق است وبنابراین وی درسال ۷۷۹ قبل از میلاد به‌تخت سلطنت جلوس کرده . شاید هم سال اول آرگیشتی طبق متن « سالنامهٔ خورخور »که محفوظ مانده ـ سال اول حکومت آرگیشتی نبوده و سال دوم باشد (به دلایل متین گ . آ. ملیکیشویلی ، UKN شمارهٔ ۱۲۷ ص ۲۳۳ ـ ۲۳۲ رجوع شود) . بدینقرار دوران حکومت‌آرگیشتی را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باید از ۷۸۰ ق. م. دانست (وتا ۷۵۹/۵۸ ؟) و به همهٔ ارقام سالهای حکومت این پادشاه که ما ذکر کرده‌ایم واحدی افزود . سال مه های مطلق تغییری حاصل نمیکنند . گ آ. ملیکیشویلی ارقام سالهای وقایع دوران حکومت آرگیشتی اول را شش سال عقب میبرد و لشکرکشی آشور را به اورارتودرسال ۷۸۱ بانخستین تذکری که در «سالنامهٔ خورخور» دربارهٔ لشکریان آشور داده شده یکی میداند . ولی در این صورت تطبیق دیگر تذکرات مربوط به لشکرکشی‌های علیه اوراتو که در « جدول‌نام دهندگان » آشوری آمده ـ با مطالب «سالنامهٔ خورخور » دشوار خواهد بود .

۱۱۲ ـ بدین‌قرار در سال دهم (یازدهم ؟) حکومت آرگیشتی ظاهراً مانا حتی کوشید علیه اورارتو تهاجم آغاز کند . رجوع شود به : گ . آ. ملیکیشویلی . نائیری ـ اورارتو ـ تفلیس ، ۱۹۵٤ ، ص ۲۲۰ و ۲٤۱.

۱۱۳ ـ سالنامهٔ ساردوری : ملیکیشویلی ، UKN ، شمارهٔ ۱۵۵ ، متون A ، ۱ و B ، ۱۲ .

۱۱۴ ـ سالنامهٔ خورخور : گ . آ . ملیکیشویلی ، UKN ، ۱۲۸ ، ص ۲۳۱ و بعد ، IV ، ٥٤ و بعد (از نواحی اوگیشتی = اوئیش‌دیش و درهٔ آشکائی = اوشکایا و کوه اواوسئی = اوآئوش یعنی سهند و کوه آلاته یاد شده است).

۱۱۵ ـ در اصطلاحات آشوری همهٔ مراکز اداری و از آن جمله مراکز محلی «شهرهای شاهی» نامیده می‌شده . ظاهراً این اصطلاح درزبان اورارتوئی نیز متداول بوده‌است.

۱۱٦ ـ سالنامهٔ ساردوری ، متن A ، ۱ و بعد . دربارهٔ تواریخ لشکرکشیهای ساردوری دوم رجوع شود به : گ . آ. ملیکیشویلی . نائیری ـ اورارتو ، ص ۲۱۱ و بعد.

۱۱۷ ـ سالنامهٔ ساردوری ، متن B ، ۱۸ـ۱۲.

۱۱۸ ـ بعد خواهیم دید که نقوذ مانا بهرتقدیر در نقاط دوردست جنوب ومحتملا بماوراء ناحیهٔ مسیر رود جغتو بسط یافته بوده است . و اینکه درکتیبهٔ ساردوری دوم لشکرکشی به نامار رسماً لشکرکشی به مانا خوانده شده نیزحاکی از همین موضوع است .

۱۱۹ ـ رجوع شود به بعد دربارهٔ سوبی ص ۲۷۱ متن .

۱۲۰ ـ گ . آ. ملیکیشویلی فهرست مفصلی ازمطالب مربوط به‌خصوصیات تاریخی و جامعهٔ مانا داده است : برخی مسائل تاریخ پادشاهی مانا ، VDI ، ۱۹٤۹ ، شمارهٔ ۱ ، ص ۵۲ وبعد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲۱ - خراجی که پادشاهان آشور از مانّا میگرفته‌اند بدین‌قرار بوده .

۱۲۲ - CS ۸ ، ص ۱۰ ، سطر ۵۳ .

۱۲۳ - همانجا ص ۲۸ ، سطور ۱۶۶ - ۱۶۳ ؛ ص ۳۰ ، سطر ۱۸۶ ؛ ص ۳۲ ، سطر ۱۹۷ ؛ ص ۴۲ ، سطر ۲۶۲ وبعد وغیره .

۱۲۴ - minnīt - مؤنث minni - « مانّا » ، « مانّی ، مانّائی » .

۱۲۵ - Jnd., XI, 32.

۱۱۶ - سخن حزقیال دربارهٔ صور (قرن ششم ق. م.) کتاب حزقیال باب ۲۷ آیهٔ ۱۷ : Hez., XXVII, 17 : cp. AVIU, No. 84.

۱۲۷ - به عبری باستانی نیز (Minni) . در متون متقدم آشوری مانّا بمعنی محدود کلمهٔ munna یا manaš نامیده میشده .

۱۲۸ - CS ۸ ، ص ۸ ، سطر ۳۳ .

۱۲۹ - همانجا ، ص ۱۲ ، سطر ۵۸ . : AVIU, No. 49 (6). (51) وحاشیه ۱۱ .

۱۳۰ - شورای شیوخ مانّا ، بدینقرار ازحیث نوع و ترکیب بشورای (Pankus) پادشاهی هیتیان بسیار نزدیك بوده . دراین‌باره رجوع شود به . ن . م. نیکولسکی . اصلاحات نه‌له‌پین پادشاه هیتی . اخبار فرهنگستان علوم بلوروسی ، ۱۹۴۸ ، شمارهٔ ۲ ، ص ۵۲ و بعدها ای . م . دیاکونوف ، قوانین بابل و آشور و پادشاهی هیتیان . VDI ، ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۴ ، ص ۲۹۱ . همچنین رجوع شود به : گ . آ. ملیکیشویلی . برخی مسائل تاریخ پادشاهی مانّا، ص ۵۷ وبعد .

۱۳۱ - هنوز در زمان وقایعی که شرح داده شد حکمفرما بودند . بدین‌قرار ۵۲۰ سال را نباید از تاریخ تجزیهٔ مادها حساب کرد بلکه از تاریخ سقوط آشور و یا آغاز تأسیس پادشاهی ماد محسوب داشت . نخستین‌باری که لشکریان آشور دراعماق سرزمین ماد آینده‌ظاهر شدند ، چنان‌که دیدیم ، مربوط به نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد بوده واین خودباروایات مادی نیز موافق است . این نکته از طریق دیگری نیز تایید میشود زیرا هرودوت در جای دیگری (I ، ۱۰۲) میگوید که «آشوریان در وضع خوبی بودند » .

(heōutōn en hēkontes) والخ .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳۲ - منظور از tēsanō Asiēs - آسیای واقع‌درمشرق رودهالیس (قزل‌ایرماق - درترکیه) میباشد ، Asia Magna (مقایسه شود با :

tesanō Haluos potamou Asiēs, Her. I, 130.

۱۳۳ - Kata Kōmas ، باید از نظر دور نداشت که Kōmē حتماً بمعنی نقطهٔ مسکونی که باز وغیرمستحکم نمیباشد و بطورکلی بمعنی نقطهٔ مسکونی که خودمختاری اداری Polis نداشته نیز آمده است ؛ ممکن است در این مورد در پیرامون آن حصاری نیز کشیده شده بوده .

۱۳۴ - دراینجا هرودوت از پیش خود(hōs d'egō dokeō) روایت شایع را که دربارهٔ سخنان دوستان دیوك شنیده بوده ضمن بیانات خود آورده است .

۱۳۵ - به کتاب « پیدایش خانواده ومالکیت ودولت » که خصوصیات این گونه‌جامعه ها را نیك بیان داشته رجوع شود .

۱۳۶ - بنابگفته هرودوت (I ، ۱۸۵) سمیرامید پنج پشت (قریب۱۶۵-۱۵۰ سال) پیش ازنیتوکرید مادر لابینت (I، ۱۸۸) زندگی میکرده . لابینت همان آخربن‌پادشاه بابل نابونئید (۵۳۸ - ۵۵۶ ق. م.) بوده ؛ مادراوبااینکه ملکه نبوده واقعاً زن‌بسیاربرجسته وفعالی شمرده میشده است . ودرحدود اواسط قرن ششم ق. م. وفات یافته . به کتیبهٔ وی‌رجوع شود (ونه کتیبهٔ پدر نابونئید - برخلاف آنچه‌درچاپ لنگدون مذکور است) : ص ۲۸۸ ببعد NBKI . روایت هرودوت اعمال نابوخودنوسور دوم - بخت‌النصر دوم - (۵۶۳-۶۰۴ ق.م) را به نیتوکرید نسبت میدهد . بدینقرار بنا بگفتهٔ هرودوت سمیرامید در فاصلهٔ بین ۷۰۰ و ۷۷۰ ق. م. زندگی میکرده . چنانچه در نظرگیریم که دیوك ، بگفتهٔ هرودوت ، (چنان که قبلا دیدیم . بماقبل ص ۲۳ متن رجوع شود) درحدود سال ۷۲۷ یا ۷۰۰ ق.م. آغازسلطنتش بوده میتوان حدس زد که هرودوت از روایت شایع راجع باین که سمیرامید قبل از آزادی مادی ها از سلطهٔ آشور بر ماد حکومت میکرده - اطلاع داشته است . متأسفانه تاریخ آشور که هرودوت تحریر آن‌را نوید داده بوده ودرآن‌جا محققاً میبایست ازسمیرامید سخن گوید بدست ما نرسیده (وشایدهم نوشته نشده).

۱۳۷ - اگرمدت حکومت اسکیتها را جزودوران سلطنت کیاکسار محسوب‌داریم. هرودوت میگوید (I ، ۱۰۶) که کیاکسار « چهل سال با آن مدت که اسکیتها حکمفرما بودند » سلطنت کرد (sun toisi Skuthai ērksan) وازدیگرسو (I ، ۱۳۰) اظهار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میدارد که مادی‌ها « پس‌ازآن که یکصدوسی‌سال منهای‌دوسال- صرفنظرازآنچه (Pareks-؟) اسکیتهاحکومت کردند ، حکمفرما بودند » تحت فرمان پارسیان درآمدند . ولی اگرسالهائی راکه هرودوت فرضاً برای سلطنت دیوك (۵۳ سال) و فرائورت (۲۲) و کیاکسار (۴۰) وآستیاگ (۳۵) قائل شده ماخذ قراردهیم بآسانی میتوان حساب کرد که بالفرض اگردوران حکومت اسکیتها جزو زمان سلطنت کیاکسار آمده باشد و یامحسوب نشده باشد رقم ۱۲۸سال (حال Pareks را هرطورتعبیر کنیم ، یعنی دوران حکومت اسکیتها را جزو۱۲۸سال بیاوریم ویا نیاوریم) درهیچ یك از دو مورد بدست نمی‌آید . ضمناً اینکه ما مدت سلطنت مادیها را برآسیا اززمان دیوك حساب کنیم یا فرائورت فرقی نمی‌کند . چنانکه پیشتر دیدیم (ص۲۵ متن) همان ارقام مربوط به دوران سلطنت ها (شاید بـا اصلاح رقم ۵۳ در مورد دیوك و گذاشتن رقم ۵۰ بجای‌آن) وهمان ترتیب ارقام مزبور راکتسیاس اطلاع داشته است. باضافه چون ترتیب ارقام نادرست بوده ، حدس زده میشود ، که ناسخ دو اشتباه کرده : مثلا درآغاز فصل۱ ،۱۰۲ نوشت tria kaipentē konta یعنی « پنجاه وسه » بجای duo kai eiskosi « پنجـاه و دو » و در پـایـان همـان فصـل بـرعکس و duo kai eiskosi بجـای tria kai pentēkonta نوشته . بدین سبب باید ارقام و ترتیب آن‌ها را جدا جدا درست دانست و اشتباه را در جمع بندئی که خود هرودوت کرده جستجو نمود . حدس زده میشود که هرودوت اشتباهاً بجای ارقام سالنمای فرائورت وکیاکسار و آستیاگ ارقام مربوط بسالهای دیوك وکیاکسارو آستیاگ را جمع بسته است . دراین صورت ۳۵ + ۴۰ + ۵۳ واقعاً = ۱۲۸ (« بغیر از » آنچه اسکیتها حکومت کردند یعنی + ۲۸). ولی حتی در صورت این فرض هم تصور میرود که یا sun toisi Skuthai ērksan درفصل I ، ۱۰۶ - گفته ناسخ‌است که کوشیده چاره‌ای برای آشفتگی متن پیدا کند وکیاکسار ۲۸-۴۰ = ۱۲ سال حکومت نکرده بلکه در واقع ۴۰ سال سلطنت کرده‌است و یـا اینکه لفظ Pareks درفصل I ، ۱۳۰ بمعنی « بغیراز » نبوده بلکه « باکسر» میباشد یعنی باکسر مدتی که اسکیتها سلطنت کردند یعنی رقم ۱۲۸ جمع [۵۳+(۲۸+۱۲) + ۳۵ = ۱۲۸] - ۲۸ = ۱۰۰ . بدین سبب رقم‌جمعی‌راکه در I ، ۱۳۰ منقول است نباید مورد توجه قرارداد .

۱۳۸ - هردونام - یعنی Dēiokēs>Daiokās یونانی (ایونی) و Dâjaukku-ی آشوری طبق قواعد صوتی هر دو زبان نام Dahyāuka - ی ایرانی را ادا میکنند ونام اخیر مرکب است از کلمهٔ اصلی dahyu بمعنی «کشور - سرزمین » « اتحادیهٔ قبایل » با پسوند موسوم اسمی ایرانی ka - ؛ [u - درآشوری ، ēs - ، ās - در یونانی - پسوند حالت اسمی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است و h را در پایان هجا درهیچیك از دوزبان جز بصورت مصوت کشیده نمیتوان ادا کرد ؛ - au - در نامهای ایرانی نه تنها بصورت - ō - بلکه بشکل - o - نیز ادا میشود : Darei(v)os - Dārayavaʰuš) - « دارا ») ؛ - KK - مضاعف در زبان آشوری همیشه بسبب تکیه‌ای پدید میآید که درزبان مادی برمصوت تلفیقی(دیفتونگ) -au - جامیگیرد] . دربارهٔ نام «فرائورت» که گویا پدر دیوك بوده بحاشیه۱۸۲ مربوط به‌فصل سوم رجوع شود .

۱۳۹ - سالنامه‌ها ، سطر ۷۷ - ۷۶ : KS ص ۱۶ .

۱۴۰ - Haⁿgmtāna ، مرکب از- ham «هم» و gam «رفتن - گام برداشتن». دربارهٔ دیگر ریشه‌های این‌کلمه به‌حاشیهٔ ۱۸۶ مقدمه رجوع شود .

۱۴۱ - اکباتانا - لااقل باین شکل وتحت این نام - بمنابع آشوری معلوم‌نبوده.

۱۴۲ - یسنای XXXI ، ۱۶ و ۱۸ . Nmāna -، Māna شکل مستحیل dəmāna است که باکلمهٔ روسی « dom » (خانه) ازیك ریشه میباشد .

۱۴۳ - یشت X ، ۱۸-۱۷ ؛ یشت X ، ۸۴-۸۳ ؛ ویدودات ، VII ، ۴۲-۴۱ ؛ یسنای X ۱ ، ۲۷ وغیره .

۱۴۴ - هرودوت ، I ، ۹۹ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۲۲ . هارپاگ - از کسان aner oikcios شاه آستیاگ (I, ۱۰۸).

۱۴۵ - بهیستون ، I ، ۶۴ (عیلامی ، I ، ۴۹) شاید ترجمهٔ کنت از دیگر ترجمه‌ها بهتر باشد .

R. G. Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New Haven, 1950 § 252. 1): « viϑ بهمراه و māniya و ، abiēariš ».

۱۴۶ - ضمناً گفته شود که در اوستا معنی و مفهوم Gaiva - وسیعتر است رجوع شود به :

W. Geiger, Ostiranische Kultür im Altertum, Erlangen, 1882, ص ۳۴۶ ، حاشیه ۴ ، ص ۴۰۰ ، حاشیه .

۱۴۷ - و. ا. تیورین . وضع اجتماعی Kur-taš از روی اسناد «گنجینهٔ» استخر (پرسپولیس) . VDI ، ۱۹۵۱ ، شمارهٔ ۳ ص ۳۵ وبعد .

۱۴۸ - I. Gershevitch, G. G. Cameron, Persepolis Treasury

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Tablets, Chicago. 1948. (تقریظ) . Asia Major, N. S.

جلد ۲ ، ص ۱۴۲-۱۳۹

۱۴۹ - و. ا. تیورین . تألیف یاد شده . ص ۳۷.

۱۵۰ - در ^{lu}gardu - ی بابلی و GRD آرامی محفوظ مانده است . ^{lu}gardupat(a) - ی بابلی و Kurtapattiš عیلامی ، از gṛdapati - «رئیس -gṛda» پارسی باستانی . رجوع شود به :

تقریظ یاد شدهٔ (ص۱۴۲) I. Gershevitch،.

۱۵۱ - این‌شکل حالت وسیلتی (انسترومانتال) است . و ممکن است در اینجا ، بمعنی تأییدی ویا معنی‌کلی استعمال شده .

۱۵۲ - درترجمهٔ آرامی کتیبهٔ بهیستون

(A. Ungnad, Aaramäische Papyrus aus Elephantine, Kleile Ausgabe, Leipzig, 1911, ۲ ، A ۶۸ . (ص ۹۱ ، بخش

جائی‌که مورد علاقه ما میباشد کاملا محفوظ نماند ؛ فقط کلمات

« ...] NKSYHWM WBTYHWM [..... »

- « ...] اموال منقول ایشان و خانه های ایشان [... » حفظ شده . ممکن است در ترجمهٔ آرامی ترتیب کلماتی اندکی دگرگونه بوده و با ترتیب متن پارسی فرق داشته . در نامه های آرشامه ساتراپ ...

(G. R. Driver, Aramaic Documents of the Fifth Century B. C., Oxford, 1954, VII, 2, 3; XII, 9).

GRD'WNKSY. ظاهراً با -māniya و gaiθa تطبیق می کند

۱۵۳ - برحسب آنکه برای اصطلاح viθ - « نقطهٔ مسکونی » . کدام ترجمه را برگزینیم - ناچاریم بویژه برای زبان پارسی باستانی معنی « خانه - حیاط (عشیرتی)» را که بیشتر با nmāna - ی اوستائی و کمتر با vis اوستائی مطابقت میکند بشناسیم و یا معنی دهکدهٔ (عشیرتی) » رابرگزینیم . صورت دوم محتمل‌تراست ، رجوع شود به ص ۲۳۰ متن .

۱۵۴ - معهذا تولیدات کشاورزی در پارس (ایران) وجود داشته و مورد احترام فراوان بوده ، رجوع شود به :

Xen., Oec., IV, 4 و بعد ; Polyb., X, ۲۸ . وغیره

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاید gaiθa معنی وسیعتری داشته که اموال غیرمنقول را نیز شامل بوده ؟

۱۵۵ - این نکته در مطلب مورد نظر نیز مشهود است ولی بیشتر در کتیبهٔ مربوط بساختمان کاخ شوش بوضوح بیان‌شده ومعلوم میشود که درمیان پیشه‌ورانی که درساختمان مزبور کارمی کردند پارسیان وجود نداشتند ، رجوع شود به :

ص ۱۴۲ ببعد تألیف یاد شدهٔ R. G. Kent.

۱۵۶ - تألیف یاد شدهٔ W. Geiger ص ۳۴۴ .

۱۵۷ - همانجا ص ۳۸۲ و بعد .

۱۵۸ - یسنای XI ، ۶ ؛ XIII ، ۳ . ویدودات ، V ، ۲۸ ؛ XIII ، ۴۴ ؛ یشت XIX ، ۶ اصطلاحات زیر به‌طور جداگانه وجود دارد :

fšuyantaicā vāstryāica.

۱۵۹ - یسنای XIX ، ۱۷ .

۱۶۰ - تألیف یاد شدهٔ W. Geiger ص ۴۸۰ .

۱۶۱ - ویدودات ، IX ، ۳۸ .

۱۶۲ - ص ۳۴۰ تألیف یاد شدهٔ W. Geiger.

۱۶۳ - هرودوت ۱ ، ۹۷ (انتخاب داوران و حکام ازطرف مردم) .

۱۶۴ - دربارهٔ ترجمهٔ نادرست « خاندان - یا عشیرت حاکم فئودالی » - به بعد ص ۴۱۰ متن وحاشیهٔ ۳۷ فصل ۵ رجوع شود .

۱۶۵ - هرودوت ، ۱ ، ۱۲۵ ، ۱ ، ۱۰۱ .

۱۶۶ - یشت X ، ۱۸ - ۱۷ ، ۸۴ - ۸۳ ؛ یسنای IX ، ۲۷ ؛ ویدودات ، VII ، ۴۲ - ۴۱ وبسیاری جا های دیگر .

۱۶۷ - این نتیجه نیز گرفته میشود که vis - « دهکده » بمعنی « خاندان » و « عشیرت » نیز بوده (بدین سبب BYT' ، آرامی ، BR - BYT' = viθpuça پارسی باستانی) نه « حیاط » یا « خانه » (به حاشیهٔ ۱۵۳ همین فصل رجوع شود) . در چاپهای hazânu - « کدخدا » « ریش سفید ده » خوانده میشود .

۱۶۸ - مثلا ف . ا . درمیان یونانیان عهد هومر « نطفهٔ اولیهٔ پیشوائی موروثی یا سلطنت مطلقه (مونارشی) » را تشخیص داده و برمبنای مبادی نظری میگوید که : « حدس زده میشود که « درجامعهٔ یونانی بازیلوس » (پادشاه) را مردم انتخاب میکردند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با اینکه تعیین وی می‌بایست توسط مقامات مقبول العامه ـ یعنی شوری یا «آگورا» تأیید شود . وی تذکر میدهد که وضع «سلاطین» روم (rex) نیز چنین بوده . درموردی که ما نقل کرده‌ایم میتوان گفت که در سرزمین پارت ، در آستانهٔ میلاد مسیح ، پادشاه را انتخاب میکردند و یا اینکه شورای بزرگان می‌بایست انتصاب اورا تأیید کند . بماقبل رجوع شود .

۱۶۹ ـ ف . ا . تألیف یادشده ص ۱۷۶ .

۱۷۰ ـ ویسپرد ، XVI ، ۳ . Šoiϑrya apasca zemasca uroarāusca ، در ترجمهٔ پارسی میانه Šoiϑra (نه بدقت) بصورت « روستاك » ادا شده . اصطلاح اکدی میانه = ugâru .

۱۷۱ ـ بهیستون ، I ، ۹۲ و بسیاری دیگر . هرتسفلد که علی‌الرسم اصطلاحات کهن را بصورت مفاهیم جدید ادا میکند و آنهارا «مدرن» میسازد vardana را ـ «مرکز اداری ناحیهٔ یك استان » می‌شمرد و آن‌را با «شهرستان» ایران عهد ساسانیان یکی‌میداند : ولی درمنابع موجود برای چنین استنتاجی مدارك کافی وجود ندارد . رجوع شود به :
E. Herzfeld, Alterpersische Inschriften, Berlin, 1938 ص ۱۲۳
و . ا . تیورین در پایان نامهٔ خویش بحق مینویسد که ـ vardana ـ « دهکده ها » و ـ viϑ های بزرگ بوده که ساکنان‌اسکان یافته داشتند ساکنانی که به زراعت ودامداری اشتغال میورزیدند . این تاحدی همان κωμαί است که مادیها قبل‌از پیدایش اکباتانا در آن زندگی میکردند . (ص ۶۷) . در زبان بابلی ـ vardana ـ علی‌الرسم بصورت âlu ادا میشود .

۱۷۲ ـ دریك‌مورد didà (Dar.Sus.f, 42,54) بهاکدی uṣirtu ša êkalli ترجمه شده‌وهرتسفلد آن‌را همچون«حصاری که‌کاخ رااحاطه کرده» تعبیر میکندواین‌تعبیری درست است .

(Altpersische Inschriften, Berlin, 1938. ص ۱۲۳)

bīrtu (که bīrta ـ ی آرامی و berd ارمنی ازآنجاست) بمعنی دژی است که پادگان شاهی درآن‌مستقرباشد . نقطهٔ مسکونی‌مستحکم را درزبان اکدی ـ مانند نقطهٔ‌غیرمستحکم همان âlu مینامیدند وفقط صفت dannu یعنی « مستحکم »رابآن میافزودند .

۱۷۳ ـ باحتمال قوی vāra که در خرد اوستا (ویدودات ، II ، ۴۳ ـ ۲۱) آمده چنین دژی بوده وشاید این کلمه معادل اوستائی کلمهٔ ـ didā ـ ی پارسی باستانی باشد . بشهادت اسناد قرن‌اول پیش‌از میلاد که از نسا بدست آمده در زبان پارتی اصطلاح

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

diz بکار میرفته وبدین سبب انتظار میرفت که در مادی ـ dizā باشد .

۱۷۴ ـ منابع پارسی باستانی دوبار اصطلاح āvahana ـ « ده » (با avan ارمنی مقایسه شود) را برای نقطهٔ مسکونی بکار برده‌اند :
(Beh. I. § 26' 33 Dar. Sus.., 46).
بعقیدهٔ و . ا . تیوزین ـ این کلمه مفهوم شهری صنعتی و بازرگانی را میرسانده و بعقیدهٔ هرتسفلد بمعنی ایستگاه چاپار است . (این کلمه درمورد نقاط مسکونی غیر ایرانی بکار رفته) .

۱۷۵ ـ ایشان ندرتاً این‌گونه حکام را پادشاه (šarru) میخوانند ولی اغلب نام آنان‌را بدون ذکر لقب میآورند .

۱۷۶ ـ از اینجا (ازطریق زبان پارتی و یا مادی) šahr ـ « شهر » و یا « دولت » ـ در زبان فارسی نوین آمده . درزبان پارسی باستان این کلمه حسب‌القاعده بصورت xšaça بوده . تبدیل معنی دراین‌مورد با تبدیل mədīntā ـ ی « ناحیه ـ ایالت » ـ آرامی به madīnatun عربی همانند است .

۱۷۷ ـ مثلا : KTP ، سالنامه‌ها ، سطور ۴۲ ، ۱۷۲ ؛ KS سالنامه‌ها ، سطور ۶۶ ، ۱۱۰ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ و بسیاری جاهای دیگر .

۱۷۸ ـ مثلا در یشت XIV ، ۳۷ و در « فروردین یشت » (یشت XIII، ۱۸) که بسیار کهن است و بعقیدهٔ ما از لحاظ زمان اندکی از « یسنای هفت فصل » عقب‌تر می‌باشد ، تعالیمی که درآن مدون گشته محتملا به تعالیم مغان زمان گیاکسار و آستیاك نزدیك بوده . همچنین در « گاتای اوشتاداتی » (یسنای XLVI ، ۱).

۱۷۹ ـ مقایسه شود با Her.. I. 96-98 ؛ یسنای XVI ، ۵ . سیر تکامل مقام پیشوا ـ « داور » درفلسطین نیز مشابه بوده . به « کتاب داوران » رجوع شود .

۱۸۰ ـ مثلا ساگارتیان وقبایل مانند و غیره .

۱۸۱ ـ از روایت قدیم زرتشتی که درتفسیر ترجمهٔ سانسکریت یسنای XIII ، ۱ منعکس شده چنین برمیآید که در ۳۰ خانواده و در ۱۵ vīs خانواده وجود داشته است .

۱۸۲ ـ مثلا درکتیبهٔ شمشی ـ آداد پنجم از میان و سوبیان وترلوئیان یاد شده (KB ، I ، ص ۱۷۸ ؛ II ، ۳۹ ـ ۴۲ = ARAB . I § ۷۱۸) : درکتیبه های

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سارگون II از دالیان سخن رفته (8 CS ، سطر ۱۸۹) وغیره .

۱۸۳ - یشت XIII ، ۶۹ ، XV ، ۳۱ ؛ ویدودات ، XIX ، ۶ وغیره .

۱۸۴ - یشت V ، ۸۵ ؛ X ، ۸ ، ۱۳ و بعد ؛ XIII ، ۶۹ و بعد وغیره .

۱۸۵ - در روایات پارسیان dahyuma صریحاً مفهوم « داور » رامیرساند .

۱۸۶ - یشت V ، ۴۹ ؛ IX ، ۲۱ ؛ XV ، ۳۲ .

۱۸۷ - مقایسه شود همچنین با : یشت V ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۴۶

۱۸۸ - Beh., I, § 6 وغیره ؛ Dar. NRa, 3 ؛ Dar. Pers. e, 2 و غیره .

۱۸۹ - مثلا مرغیانا ، بخشی از ساتراپ نشین باکتریا چنین بوده . (Beh., III, § 38).

۱۹۰ - مثلارغه یا نیسایا (نیشا ، نیشای) یاکامپاندا (بیت ـ همپان) درماد : Beh., I, § 13; II, § 25, 32.

۱۹۱ - مثلا مقایسه کنید قطعه‌ای از « مهریشت » (یشت X ، ۸۷) رابافرگرد I ویدودات . «مهریشت» از اتحادیه کشورها یا - dans husasti سخن میگوید . بطورکلی همهٔ نواحی مسکون توسط قبایلی که فرهنگ و تمدن نزدیك بیکدیگر داشتند (یا دین مشترك داشتند) غالباً با لفظ جمع نامیده میشدند مثلا « همهٔ سرزمین‌ها » ، « سرزمین های آریائی » (vīspānām dahyūnām, aryānām dahyūnām) . شاهان هخامنشی نیز مملکت خویش را در کتیبه ها همین‌گونه میخوانند . القاب ایشان « شاه شاهان » و « شاه کشورها » بوده . هر دو لقب محتملا از دوران ماد ولقب اخیرحتی از اورارتو مأخوذ شده بوده .

۱۹۲ - این مفهوم محدودتر اصطلاح dahyn در زبان زندهٔ مردم بوده بی‌شك بعدها هم محفوظ مانده بوده ؛ با « ده » فارسی تو مقایسه شود .

۱۹۳ - القاب حکام نواحی ماد راکه درمنابع آمده بدشواری میتوان معلوم کرد زیراکه متون آشوری غالباً به « قزل بوندا » و یا « خارمشاندی » و غیره اشاره می کنند . حکام حدود اتحادیهٔ قبایل ماد همیشه bēl āli نامیده میشوند وگاهی هم همکاران غربی ایشان نیزچنین‌خوانده شده‌اند (مثلا : KTP ، سالنامه ها ، سطر ۵۲ ، KS ، سالنامه‌ها ، سطور ۶۶ ، ۷۰ ، ۷۴ ، ۱۰۲ ، ۱۶۶ ؛ کتیبهٔ رسمی سطر ۶۱ وبسیاری جا های دیگر).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فقط حاکم ماننا و ندرتاً حکام الی‌پی (KS ، سالنامه ها ، سطر ۴۰۲ ؛ کتیبهٔ رسمی ، سطر ۱۱۷ وغیره) ، وکیلزان (مثلا : KB ، I ص ۱۶۶ ، سطر ۶۱) وقزل بوندا (KB، I ، ص ۱۸۰ ، سطر III ، ۱۴ - ۷) و غیره « پادشاه » خوانده میشدند . فقط در نواحی غربی خاك ماد تسمیهٔ نواحی برحسب نام سلاله ها ملاحظه شده (با لفظ - Bit).

۱۹۴ - قدرت استبدادی شاهی در مشرق بعقیدهٔ م . (اشکال ماقبل تولید سرمایه داری . پولیت ایزدات ، ۱۹۴۹ ص ۶) وحدت عالیه جماعات میباشد . ولی درماد هنوز چنین وحدتی ایجاد نشده بوده . و ما یا با جماعات روستائی وحتی عشیرتی کوچك و متفرق سرکار داریم و یا باجماعات - « نواحی » بزرگتری که گروهی ازجماعات منفرد رادر برگرفته بوده‌اند . معهذا این پدیده ازوحدت جماعات - درمقیاس یك کشور- بسیاردوراست. و بدین سبب ظاهراً مقامات اداری جماعات هنوز تفوق داشتند . این نکته شایان توجه است که در مورد آن دوران رسم حد و مرزی میان جماعت بمعنی اخص و « ناحیه » دشوار است .

۱۹۵ - ویدودات ، II ، ۲۱ وبعد و غیره .

۱۹۶ - مقایسه شود با : یشت XIII ، ۱۶ ، ۵۲ ؛ یسنای VII ، ۱۲ ؛ XII ، ۵ .

۱۹۷ - یسنای XIX ، ۱۷؛ ویسپرد ، III ، ۲ ؛ ویدودات ، V ، ۲۸؛ همچنین مقایسه شود با : یسنای XI ، ۶ ؛ XIII ، ۲ وغیره .

۱۹۸ - یسنای XIX ، ۱۷ .

۱۹۹ - دربارهٔ ویژگی ومعنی « ورن » و بخصوص دربارهٔ مضمون مفهوم «شودرا» رجوع شود به گ . ف . ایلین . شودران و بردگان در مجموعه های قوانین هند باستان . VDI ، ۱۹۵۰ شمارهٔ ۲ ، ص ۹۴ و بعد .

۲۰۰ - رجوع شود به KB ، I ، ص ۱۸۰ ؛ III ، ۳۳ . معهذا مادیها هم از عرابه اطلاع داشتند ، همچنانکه در هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد کاسیان نیز ازآن مطلع بودند. و این رسم شاهان ایران که برعرابه سوار می‌شدند بی‌شك از زمانی که عرابه نقش جنگی داشته باقی مانده بوده . با تصاویر اسبان نیسای باعرابه که برسم هدیه وخراج مادیها در نقوش برجستهٔ اسطخر منقور است مقایسه شود (SPA ، IV ، A ۹۲) . حرکت قبایل‌هند و اروپائی از آسیای میانه محتملا بسبب وجود عرابه ها مقدور گردیده بوده : وبنظرمیرسد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که تصاویر « ماقبل سکائی » عرابه ها را درصخره‌های کوههای قرقیزستان باید مربوط باین قبایل بدوی هند و اروپائی دانست ؛ رجوع شود : آ. ن. برنشتام . تصاویر صخره های سای‌مالی‌تاش . مجلهٔ اتنوگرافی شوروی ، ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۲ ، ص ۵۰ و بعد وتصویر ٤.

۲۰۱ - فقط پادشاه سوار عرابه میشده . Her., VII, 84-88 ; VII, 40; XIII, 115; Xen. Anab., I, 8, 3

۲۰۲ - کزنفون از آنها یاد میکند (Xen., Anab., I, 8, 10) آنجا که ازجنگ آرتاکزرکس (اردشیر) دوم با کورش اصغر سخن‌می‌گوید . اینان درمیان لشکریان داریوش سوم نیز بوده‌اند .

۲۰۳ - دانشمندان غربی بطورکلی فئودالیزم را اساس سازمان اجتماعی مادیاستانی وپارس میدانند واین نظر را جزو کلیات مسلم می‌شمرند (وضمناً بنظر ایشان کویا یونانیان و مقدونیان در مقام مقایسه با ... سرمایه داری واجد سازمان اجتماعی عالی‌تری بوده‌اند). هرتسفلد و کنیگ و تارن و غیره باین عقیده هستند . و براساس این نظر - vith به « خاندان فئودالی » تعبیر می‌شود (در AIr WB صفحهٔ ۱٤۵۵ چنین گفته شده) و Kāra درنظرایشان بصورت « آزادگان مشمول خدمت اجباری جنگی » درمیآیند که کوئی ازخود « دستجات جنگی » داشته بودند (Gefolgsleute) . مثلا رجوع شود به :

E. Herzfeld, Altpersische Inschriften ص ٥٤-٥١

این گفته‌ها اساس علمی ندارد و ادوار مختلفهٔ سیر تکامل تاریخی درآن مخلوط شده است .

۲۰۴ - بسیار جالب توجه است که در قرن نهم ق . م . شتر دو کوهان (Camelus bactrianus) در نظر آشوریان چیز تازه‌ای بوده . وآن‌را « شتر دو پشت» (Gammâlê Ša Šunnâ sêrišia) نوشتهٔ زیر قسمت برجستهٔ بالای « میل سالامانسار سوم » : KB ، I ، ص ۱۵۰ ، I . - I ARAB ، § ۵۸۹) فقط تعداد محدودی از این حیوان جزو باج آشور (ولی نه غربی‌تر ازگیلزان - درکرانهٔ دریاچهٔ ارومیه) دیده میشده در قرن هشتم ق . م . این حیوان به اورارتو راه یافت (CS ۸ ، سطور ۲۱۰ - ۲۰۹ - AVIU شمارهٔ ٤۹ ، ص ۳۲۷) و آشوریان نیك از آن اطلاع داشتند وکلمهٔ udru را در مورد آن استعمال می‌کردند) این کلمه محتملا پیشتر یکی از نامهای شتر بوده ولی بعد برای تشخیص شتر دو کوهان از Gammâlu استعمال میشده) . در عهد باستان زادگاه شتر دو کوهان آسیای میانه (باکتریا) شمرده میشده و بظن غالب ازآنجا باقبایل ایرانی به‌آسیای مقدم راه یافت .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰۵ - سنگ نیمه کریمه لاجورد که گاهگاه جزو باجهای مأخوذ توسط آشور از ماد یاد شده برخلاف آنچه در آغاز خود آشوریان تصور می کردند (به بعد رجوع شود) در خود خاك ماد استخراج نمی‌شده : بطوری که تجزیهٔ معدن‌شناسی نشان داده آنچه سنگ لاجورد در آسیای مقدم وجود دارد از آسیای میانه بدست آمده بوده (یا دقیقتر بگوئیم از باکتریا - یعنی بدخشان کنونی) . ظاهراً مادیها واسطهٔ بازرگانی میان باکتریا و آسیای مقدم بوده‌اند .

۲۰۶ - حتی کتسیاس در قرن ششم ق . م . دربارهٔ اینگونه بهره کشی پدرشاهی در ماد مطالبی شنیده بوده ؛ رجوع شود به خبری که در اثر نیکولای دمشقی محفوظ مانده :

FGH. II A. Berlin. 1928. No. 90 fragm. 66, 2

همچنین رجوع شود به بعد ص ۴۱۰ متن .

۲۰۷ - ظاهراً خبر مربوط به ساختمان دژهائی که بمنزلهٔ بایگاههای سوق‌الجیشی بوده‌اند واسکان ناحیهٔ زاموآ توسط مهاجران بابلی حاکی از این موضوع میباشد . (سالنامه‌ها، سطر ۲۱ ؛ نوشته بر لوح گلین ، سطر ۴۰ : KTP ، ص ۷).

۲۰۸ - ممکن است Bît-Tassaki نیز خواند (ṣ = به «س» و «چ»).

۲۰۹ - نقاط مسکونی نیکور (یا نیککور) . ساسیاشو . توناشدی، کوشیاناش، خارشو ، (شاید « عارستیا » - ی اورارتوئی) . شاناشتیکو . کیش کی‌نارا . خارشای ، آیوباك وغیره که ظاهراً متعلق به تواکو پادشاه پارسوآ بوده‌اند (؟) برشمرده شده‌است . وی دژ کیت پاتیا را در جبال قافلانکوه (قزل بوندا ؛ در کتیبه های سارگون دوم بنام « کیت پات » نیز آمده) از سلالهٔ مجاور بیت - ابدادان منتزع و متصرف گردید . سالنامه‌های تیگلاتپالاسار درشمار آنچه بدست آورده بودند از اسبان وقاطران و دامهای شاخدار کوچك و بزرگ وشتران دوکوهان وپیشه‌وران صحبت میدارد .

۲۱۰ - E. Forrer. Die Provinzenstellung des Assyrischen Reiches. Leipzig. 1921. ص ۹۰

۲۱۱ - KTP . ص V-VIII . تألیف مزبور حاوی همهٔ متون تیگلاتپالاسار سوم که بعداً ذکر خواهد شد - میباشد .

۲۱۲ - شاید همان آرازیاش و یا النزاش باشد . دربیت - باروآ ؛ به بعد حاشیهٔ ۳۱۷ همین فصل رجوع شود .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱۳ - در متن Kišisa آمده و روست اشتباهاً Kišir آورده . دربارهٔ مکان آن به بعد رجوع شود . این مورد و اینکه به تصرف دژ کیت پاتیا - در طی جنگ بیت - ابدادانا و پارسوآ - اشاره شده حاکی ازپدیده ایست که ویژهٔ آن دوران بوده - وآن جنگ میان شاهکان است .

۲۱۴ - چنانکه پیش گفتیم این ناحیه محتملا نزدیك همدان قرار داشته (رجوع شود به ص ۲۰۷ متن) .

۲۱۵ - E. Forrer تألیف یادشده ، ص ۹۰ . ظاهراً بیت - باروآ نیز جزو آن شده بوده (یعنی باروآتا - ی کتیبه های اورارتوئی) .

۲۱۶ - گفتهٔ ای . علیوف (دربارهٔ جامعهٔ ماد ، ص ۹۲) که کوئی فقط «صاحب محل بیت - ابدادانو توناکی Bit-Abdadanu Tunaki به تنهائی سیصد تالان سنگ لاجورد و پانصد تالان مس به پادشاه آشور میداده و ضمناً به مطالب عجیب و غریب کتاب کنیگ یعنی :

« Die älteste Geschichte der Meder und Perser ».

اشاره کرده ناشی ازسوء تفاهم آشکار و بارزی است .

۲۱۷ - از آن جمله حاکم آبدادان بنام آشوری و یا بابلی « مانوکیماسابه » خوانده شده . این شاهد نفوذ برخی عناصر فرهنگ بابلی در ماد غربی میباشد . و شاهد منحصر بفردهم نیست .

۲۱۸ - ولی برخلاف عقیدهٔ روست (KTP ، ص VII) گمان نمیرود که بسطور ۵۷-۵۶ - طبق شماره گذاری وی - مربوط باین فهرست باشد ؛ وایشانرا بایدبه لشکر کشی سال ۷۳۷ ق. م. مربوط دانست .

۲۱۹ - اصولا عبارت بوده است از : ۱ / اصلاح اجتماعی ارتش - «هنگ شاهی» و «هنگهای» رئیسان نواحی که لوازم و آذوقهٔ ایشان کاملا ازطرف دولت داده میشده و از طریق جلب سپاهی تکمیل میگشته ؛ ۲ / اصلاحات فنی در ارتش - تکمیل سازمان و لوازم و تسلیحات لشکریان ؛ ۳ / اصلاح سیاست نظامی : انتقال همهٔ عناصر فرمانبردار و مطیع شده و اسکان ایشان در زمین شاهی تا ایشان در آنجا مستقلا به امر معیشت و اقتصاد خویش بردازند ؛ ۴ / اصلاح اداری - بزرگ کردن نواحی ، و تبدیل حکام و جانشینان پیشین (Šaknu) به رئیسان ناحیهٔ (bêl pehâte) و تحدید حقوق ایشان (مثلا حق معاف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کردن از مالیات و احداث شهرها وغیره از ایشان سلب شده بوده) . در این‌باره مفصلا در ص ۹۰ ـ ۸۵ RZOA سخن رفته است .

۲۲۰ ـ در عهد سارگون دوم مقام رئیس ناحیهٔ پارسوآ (پارسوآشا) در آشور وجود داشته (سالنامه‌ها ، سطور ۶۷ ـ ۶۶ ؛ کتیبهٔ رسمی ؛ سطر۵۸ ، KS ، ص ۱۰۸،۹۰). از نامه‌ای که (HABL ، ۱۶۵) فورر بدان اشاره کرده چنین برمیآید که پارسوآ بعدها هم جزو آشور بوده . (درزمان آشور بانا‌پال ؟) . همچنین مقایسه شود با ADD ، شمارهٔ ۹۵۲ ، سطر ۳ . حتی ایالت کیشه سو (کر ـ اوریگانی) که شرقی‌تر از پارسوآ بوده نیز در زمان آشور با ناپال جزو آشور شمرده می‌شده . رجوع شود به : E. Forrer . تألیف یاد شده ، ص ۵۲ . ـ AVIU شمارهٔ ۷۱ ، ص ۲۳۴ . ممکن است که پارسوآ نیز در این جدول دو سطر پائین‌تر تحت نام « (ناحیه) شهر نی [کور (؟)] » قلمداد شده باشد .

۲۲۱ ـ این تئوری را هیوزنیگ تدوین کرد .

(G. Hüsing, Vorgeschichte und Wanderungen den Parsawa, Mitteilungen der Anthrop. Gesellschaft in Wien, LX). ص۲۴۶وبعد

۲۲۲ ـ (E. F. Weidner, Die älteste Nachricht über das persische Königshaus. Afo, VII, 1/2, ص ۶).

ویدنر و پس‌از وی ، کامرون وبسیاری دیگرمعتقدند که کورش‌اول پادشاه « پرسید » (پارس) متأخر نبوده بلکه سلطنت پارسوآ را در کوههای زاگروس ـ و یا سرزمینی بینابین آن دو ـ داشته. ولی ویدنر این‌نکته را که ناحیهٔ حودیمری که در همان متن آمده و همزمان باکورش اول به آشور باج میداده و مسلماً با قلمرو کورش مجاور بوده ـ در مشرق عیلام و کرانهٔ خلیج فارس یعنی درکنار « پرسید » (پارس) قرار داشته درنظرنگرفته‌است .

رجوع شود به :

(HABL, 521, ۲۴ ناحیهٔ : āl H-di (!) - mi - ri) استدلال ویدنر نیز ضمناً منتفی میشود . و بدیهی‌است که بالنتیجه استنتاجهای او را هم نمیتوان پذیرفت .

۲۲۳ ـ فورر ـ باتکای این نکته که نابوریمانی رئیس ناحیهٔ پارسوآ . بشابکفتهٔ HABL ، ۱۶۵ همان نابوریمانی «رئیس رؤسا» است ـ حدس زده که رئیس ناحیهٔ پارسوآ بطور Ex officio (حسب‌الوظیفه و بطور رسمی) « رئیس رؤسا » بوده و این منصب در ارتش آشور بعداز « تورتانا » از همهٔ مناصب مهمتر و مقام دوم شمرده میشده . در فهرست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نام دهندگان سال از رؤسای ناحیهٔ پارسوآ سخنی نرفته ، گرچه منابع دیگر وجودایشان‌را ثابت می کنند . در عوض از « رئیس رؤسا » بارها یاد شده است . (F. Forrer ، تألیف سابق‌الذکر ، ص ۹۵ ـ ۸۹) . ولی در این باره به بعد حاشیهٔ ۱۶۴ فصل سوم این کتاب رجوع شود .

۲۲۴ ـ سالنامه ها بیت ـ ایشتار ، کین‌گی‌کان‌گی ، کین‌دی‌گیاسو ، کین گیالکاسیش ، کوبوشخاتیدیش ، اوپوشو ، آخسیپونا ، گیرگیرا و کیخ باخزاتی را برشمرده‌اند .

۲۲۵ ـ در سطر ۱۶۸ سالنامه ها طبق متن جدول نمرود و لوح دوم نمرود ، [.....] mâtP/Bul راچنین باید خواند .

۲۲۶ ـ ازحکام تانوس [...] ویاعوتارشی و کوه دانو [...] ونواحی بو[شتو] واماته « درآغاز کوههای روآ » یاد شده است .

۲۲۷ ـ چنانکه پیشتر گفتیم در زبان اکدی آن زمان صدای «و» وجود نداشت وعلی‌الرسم بصورت صدای «م» ادا میشد . بدین سبب اشتقاق :

Ariaimâ = ی ایرانی ـ Aryā - Urvā -

پیشنهاد شده است . کلمهٔ اوروا بصورت اسم مکان درفرگرد اول ویدودات نیز آمده است .

۲۲۸ ـ بنابراین نه بصورت « بیت ـ سان‌گی‌بوتو » که لوکن‌بیل آورده (ARAB, I, § 774) .

۲۲۹ ـ شاید سیلخازی و تیل آشوری دژی مضاعف ویا دو نام یك دژ بوده‌اند . کلمهٔ Tîl-aš-Šu-ri نشان میدهدکه آشوریان این اصطلاح را از « تپهٔ آشوری » مشتق میپنداشتند ولی بظن قوی این لفظ و اشتقاق عامیانه بوده .

۲۳۰ ـ تعیین مسیر ومحل لشکرکشی‌های تیگلاتپالاسار بخاك ماد بسیار دشوار است . ماچهار روایت‌اصلی‌دربارهٔ نواحی که وی درنوردیده بوده دردست داریم . در سالنامه‌ها مذکور است که لشکرکشی اول (۷۴۴ ق.م.) اختصاص به [نامورو (یا پارسوآ)] وبیت ـ زاتی وبیت ـ ابدادانا و بیت ـ کاپسی وبیت تازاکی داشته و در سالنامه‌های مزبور ضمناً برخی جنگهائی راکه درسرزمینهای [پارسوآ(؟)] که پایتخت آن نیکور (ظاهراً مقصود پارسوآ بمعنی محدود کلمه) بوده وبیت زاتی (و تاحدی ابدادانا) و [بیت ـ سانگی] و بیت ـ کاپسی و در ارتریاش وکیشه‌سو و ارازی [آش] و سومورزو و بیت ـ همبان وقوع یافته بوده بر می‌شمرند وزان پس فهرست کلی از حکام که سرباطاعت نهاده بودند میدهد که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درست محفوظ نمانده. ظاهراً شرحی که لوح سنگی اول نمرود آمده نیز مربوط بهمین لشکر کشی می باشد: بیت ـ همبان، سومورزو، بیت ـ باروآ، بیت ـ زوآلزاش، بیت ماتی، توپلیاش (در درهٔ دیاله)، تیل‌تارانزای، پارسوآ، بیت، کیپسی تا شهرزاکروتی مادیهای نیرومند. لشکرکشی دوم (۷۳۷ ق. م.)، طبق مندرجات سالنامه‌ها به بیت ـ سانگی و بیت تازاکی ومادیها و بیت ـ زوآلزاشو و بیت ـ ماتی تخصیص داده شده بوده. وجداگانه نام نقاط مسکونی زیرآورده شده:

ناحیه‌ای که مرکز آن بیت ـ ایشتار بوده، بیت ـ کاپسی، شهرهای تادی‌روتا (؟) ونیروتاکتا، سیبور... آریاما، خروسی، ساکسوکنر، کار ـ زیبرا، بیت ـ سا [گبات]، سیلخازی و تیل‌آشوری. دومین لوح سنگی نمرود یکجا امکنهٔ زیر را برمی‌شمرد: بیت‌ـ همبان، بیت ـ سومورزو، بیت باروآ، بیت زوآلزاش، بیت ماتی، توپلیاش، بیت ـ تارانزای، پارسوآ، بیت ـ کاپسین ونقطهٔ مسکونی زاکروتی که ظاهراً مربوط به‌لشکرکشی اول بوده وبیت ـ ایشتار و نیشای و گی‌زبن کی‌سی ونقطهٔ مسکونی سیبور و اورننا ونیپاریا وکشورهای بوستوس وآریارمی وخروسنی و روآ (قبل‌ازکویرنمك) واوشکاکان وشیکراکی و تیل‌آشوری یا «دژبابلیان». ضمناً درکتیبهٔ مزبور مصراً اظهار شده‌که همهٔ این نواحی جزو قلمرو آشور بوده وحکامی و جانشینانی ازطرف آن کشوردرآنجا مستقربوده‌اند. کتیبهٔ برلوح گلین از نمرود بتاریخ ۷۲۸ ق. م. باقی است که اطلاعات دقیقتر ولی کلی بمامیدهد. فهرست آن کتیبه چنین است: نامرو، بیت ـ سانگی توئی، بیت ـ همبان، سومورزو، باروآ، بیت ـ زوآلزاش، بیت ـ ماتی، توپلیاش، بیت ـ تارانزای، پارسوآ، بیت‌ـزاتی، بیت ـ ابدادانی، بیت ـ سانگی، بیت‌ـتازاکی، بیت ـ ایشتار، زاکروتی (ضمناً کتیبه‌ای مزبور بخصوص تصریح میکندکه نواحی یاد شده‌که تقریباً همه مربوط به لشکرکشی اول بوده جزو ایالات آشور شده بوده اند) و بعد بلافاصله اسامی ذیل آمده است: گی‌زبنی کی سی، نیشا، سیبور، اوریمزان، رعوسان، نیپاریا، پوستوس، آریارمی خروسی، ساسکبوکنو، آراکوتو، کارزیبرا، گوکی‌ننانا، بیت ـ ساگبات، سیلخازی یا «دژ بابلیان»، روآ (قبل ازکویرنمك)، اوشکاکانا، شیکراکی و سرزمین طلا.

۲۳۱ - دومین لوح نمرود.

۲۳۲ - شاید ناحیهٔ بیت ـ ایشتارکه محتملا به ایالت پارسوآ ملحق شده بوده است مستثنی باشد.

۲۳۳ - اشترك (ص ۳۳۲، Streck, ZA, XV) گیزبن (ی) ـ کیپسی و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گانزاکا را که در دوران متأخر برده داری و دوران متقدم قرون وسطی وجود داشته یکی میداند و با این نظروی نمیتوان چندان موافق بود . بعقیدهٔ جملهٔ منابع غربی گانزاکا در نزدیکی درباچهٔ ارومیه دراراضی پیشین مانّا ـ دربخش شمالی آن سرزمین یعنی برکناراز مسیرلشکرکشی تیگلاتپالاسار به سیبور ، قرارداشته . والخ .

۲۳۴ ـ درمتن‌سارگون (CS ۸ ، ص ۱۲ سطر۶۲) اشاره‌ای به ملاقات ایرانزو پادشاه مانّا (که درحدود ۷۱۷ ق. م. درگذشت) با پادشاه آشور (سارگون ویا ، شاید ، تیگلاتپالاسار) شده است .

۲۳۵ ـ سالنامه ها . سطر ۵۲ : KTP ص ۱۰ .

۲۳۶ ـ (آریارما = ? Arya-Urva) ؛ نیسا (ی) = Nisāya که اسم مکانی است ایرانی وبسیار استعمال شده ؛ اوریمزان = Urvāzana یا Varəmazana (مقایسه شود با ـ Zana ـ بمعنی « قبیله ») ، اورنا = Varəna ؛آراکوتو = Harahvatī (؟) مقایسه کنید Pharnakotis = Hvarənahvatī یونانی ؟ همانندی اخیر مورد اختلاف است . کنیک درمتن هرودوت (I، ۱۰۱) aroukhatēs را بجای stroukhatēs گذاشته و «آراکوتو» را نام یکی از قبایل ماد میداند :

(F. W. König, Die älteste Geschichte der Meder und Perser، ص۶)

۲۳۷ ـ بدینقرار Jantarši ، Ramatêa ممکن است Yavaitarsa ، ـ Rāmatavya ـ ی (؟) ایرانی باشد .

۲۳۸ ـ متأسفانه فقه‌اللغهٔ عیلامی تاکنون آنچنانکه باید و شاید مدون و منتظم نگشته و عجالتاً در این مورد تعبیر مطلب دشوار است . معهذا محتملا Gukinnana همان Kuk.kanna-na ـ ی عیلامی می‌باشد (مقایسه شود با Kuganakā و Kukkannakan پارسی باستانی : Bh. II, § 22) ؛ بسیاری از دیگر نامها نیز ظاهر عیلامی دارند . تذکر این نکته ضرورت دارد که اشتقاق ایرانی اسامی شاهان کوماگن در آسیای صغیر (تقریباً درهمین دوران) ـ (li) Kuštašpi و Kundašpi و مأخوذ بودن این‌اسامی از Vištāspa و Vindāspa ـ گرچه مورد قبول عده‌ای از محققان غربی است ولی برغم تشابه ظاهر نمیتواند درست باشد ؛ اینگونه انتقال صوتی برای نخستین بار بیش‌از هزارسال بعد در زبانهای ایرانی مشاهده گشته . و اگر علی‌رغم این موضوع اشتقاق مزبور در افواه رواج دارد توجیه رواج آن اینست که عادتاً محققان میکوشند دربارهٔ گسترش هندواروپائیان وبخصوص ایرانیان درعهد باستان درآسیای مقدم غلو کنند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳۹ - میتوان چنین حدس زد که ناحیهٔ دیوك بنام « (دژ) زاکروتی مادیهای نیرومند » در نظر بوده که لشکرکشی آشور در سال ۷۴۴ ق. م. بآنجا خاتمه یافته. Zakrûti بظاهر مانند لغتی اکدی است ولی بظن قوی این تشابه ظاهری نتیجهٔ اشتقاق عامیانهٔ کلمه است. شاید لازم باشد که این کلمه را با Zikrûti ـ ی زمان سارگون دوم مربوط بدانیم. ظاهراً ناحیهٔ زیکرتو درآن زمان باناحیهٔ دیوك همسایه بوده. اماراجع به ناحیهٔ همدان باید گفت که تیگلاتپالاسار محتملادرضمن بازگشت درآنجا توقف کرد (بماقبل رجوع شود).

۲۴۰ - لوح دوم نمرود، سطور ۲۹-۲۷؛ لوح گلین، طرف رو. سطر ۴۲ و بعد: KTP، ص ۵۰ و ۶۶.

۲۴۱ - همهٔ آنان بطوررسمی « حاکم یاجانشین » (Šaknu) ـ ی ماننا شمرده شمرده میشدند ولی عملا تا حدی مستقل بودند. گرچه درواقع شاهکانی تابع‌ماننا بوده‌اند.

۲۴۲ - این‌کلمه درمتون دیگر بصورت زور زوکا و سیرداکا و زیردیاکا آمده‌است (تغییراتی که در تحریرکلمه پیدا شده نشان میدهد که اکدیان ازلحاظ صوتی در تلفظ‌کلمهٔ دچار دشواری بوده اند).

۲۴۳- Azâ یا Aṣâ قرائت â ـ ی اکدی‌بصورت o، که س. ن. جاناشیای‌متوفی پیشنهادکرده بسیارغیرمحتمل‌است. و بررسی باید « آزا » و « آتسا » یا « آچا » (با«آ»ـی کشیدهٔ‌آخر) قرائت شود.

۲۴۴ - زیکرتو را با قبیلهٔ ساگارتیان مادی (به ایرانی ـ asagarta) یکی میدانسته‌اند؛ ولی اگر چنین باشد این اصطلاح بهرتقدیر نه بواسطهٔ ایرانیان در میان آشوریان نفوذ کرده. باید متذکر شویم که آشوریان با هیئت فرستادگان زیکرتو بوسیلهٔ مترجمی از زبان ماننائی (mGi - Ki amêl tar-gu-ma-nu Ša nîatman - nu-a-a).

سخن میگفته‌اند و سفیر مزبور نام غیر ایرانی m Šab (?) - du - Šu - pa. داشته. رجوع شود ADD, II, No. 895

۲۴۵ - برای نام Telusina اشتقاق هوری پیشنهاد شده. چنانکه پیش گفتیم آندیا دربخش سفلای رود قزل اوزن (سفید رود) واقع بوده.

۲۴۶ - تجزیه و تحلیل شیوه‌های ادای امهای ایرانی درخط اکدی، شکی‌باقی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمیگذارد که Bagdattu (حالت اضافه Bagdatti) همان Bagdāta ـ ی (خداداد) ایرانی‌است ؛ این غربی‌ترین نام بلامنازع ایرانی‌است که درقرنهای هشتم وهفتم پیش‌از میلاد مشاهده شده . (عوئیش دیش نزدیك مراغهٔ کنونی قرار داشته).

۲۴۷ - KS ، سالنامه‌ها ، سطر ۵۲ و بعد ؛ سالنامه‌های تالار XIV ، سطر ۴۷ وبعد ؛ کتیبهٔ رسمی ، سطر ۳۷ وبعد والخ ـ ARAB ، II §§ ، ۱۰ ، ۵۶ .

۲۴۸ - KS ، کتیبهٔ رسمی ، سطور ۴۴ ـ ۳۹ . محتملا اولو سونو در آغاز کار پادکانهای اورارتوئی را اجازهٔ ورود به دژهای مزبور داد ولی بعد چوق اولوسونو دربرابر سارگون تسلیم شد ، رؤسا آن قلاع را به اورارتو منضم ساخت .

۲۴۹ - این نام آشوری است . دربارهٔ اولوسونو بـا آشورلع رجوع شود به نامهٔ HABL ، ۱۰۵۸ ؛ بنگرید : HABL ، ۸۸۴ .

۲۵۰ - اکنون محل زیبیه معلوم شده است وتپهٔ زیویه در ۱۸ کیلومتری نقطه‌ای در ۲۴ کیلومتری جنوب سقز برسرراه سقز ـ سنندج قراردارد . نزدیك نقطهٔ مزبوردهکده‌ای بنام صاحب وجود دارد که گدارآن‌را با آرمائیت یکی میداند . تپهٔ کاپلانتو در ۵ کیلومتری جنوب شرقی زیویه را وی همان ایزیرتو میشمارد ولی این نظرمورد تردید است .

رجوع شود به :

A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé (Kourdistan), Haarlem, 1950.

ص ۶ . ۱۲۷ . حاشیه ۳ .

۲۵۱ - KS ، منشور B ، قطعهٔ D=ARAB II ، ۲۰۸ § .

۲۵۲ - ^{al}Ki-še-si-im ، ظاهراً حالت اضافی Ktšes(s)u میباشد ؛ در متون دیگر ـ kišēsu ، kišisa ، kišassu آمده . درعهد تیگلاتپالاسار بصورت kišisa آمده (به ص ۲۴۸ متن رجوع شود) ؛ درآن زمان بی‌سی‌خادیر حاکم آنجا بوده .

۲۵۳ - بدینقراربرخلاف نظربرخی ازمحققان «کار-نگراد» نیست . «اوریکالو» لقب خدای نگرال و خدای نینورتا بوده .

۲۵۴ - طبق اصلاحی که فورر بعمل‌آورده چنین‌است : (ا . فورر ، اثریادشده، ص ۹۲) . هیوزینگ وپس از وی اشترك ^{al}Har-bag-mās-tum (!) خوانده وآن‌راه کوه (Hara) خداوند خرد » تعبیر کرده (baga mazdā ؛ با الههٔ « باگ ماشتا » در موسی سپر مقایسه کنید) . این تعبیر که بموجب‌آن نام مزبور را ایرانی بدانیم . از لحاظ صوتی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و معرفت الاجزائی کلمه بدشواریهای برمیخورد .

۲۵۵ - بهرتقدیر هردونام غیرایرانی‌است . محتملا نام تالتا هورئی است. رجوع شود به : RA ، XXIII ، ۱۱ ، ۲ و غیره .

۲۵۶ - نوشتهٔ ستون یادگار (KS ، ص ۱۷۶ ، سطر ۳۳ وبعد) این اسیران را ساکنان « سرزمین خاتی » میخواند . ولی این اصطلاح در متون آشوری آن زمان شامل فلسطین نیزمی‌شده . منابع‌عتیق عبری نیزازاین‌مهاجرت‌سخن رانده‌اند. بگفتهٔ‌تورات کتاب دوم پادشاهان باب۱۷ آیهٔ ۶ (II Reg; XVII, 6) پس‌ازتصرف سامراپایتخت اسرائیل در۷۲۱ ق. م. ساکنان‌آنجابه غزان (غوزانو) که برروی‌خبرو دربین‌النهرین‌قراردارد وبه‌خالاخ (خو) درخاك‌اصلی‌آشوروبه «دهکده‌های مادیها» (ārē Madāj) تبعید شدند . این واقعه ممکن نیست‌که ازسال ۷۱۶ ق . م . زودتر روی داده باشد زیرا که تا آن تاریخ هیچ « دهکدهٔ مادی » عملا در تصرف آشوریها نبوده (با در نظرگرفتن اینکه در آن زمان کلمهٔ Madâi بطورکلی به ساکنان خاك ماد اطلاق نمی‌شده بلکه فقط اعضای اتحادیهٔ ماد را میرسانده). بجای تبعید شدگان ساکنان بابل وکوتاوخمات (درسوریه)وهمچنین مردم شهرهای Awwā و Səharwajim که محل صحیح آنها معلوم نگشته (آخری شاید سپار باشد ؟) اسکان داده شدند . لشکرکشی به‌شمال سرزمین بابل (که شهرهای بابل وکوتا و سپار در آنجا قرارداشتند بتوسط سارگون در ۷۲۱ ق . م . وعلیه خامات در۷۲۰ صورت گرفت . مهاجرت خامات قبل‌از ۷۱۶ وقوع یافت . بنابراین می‌بایست مقارن آن زمان تبعید ساکنان خامات راهم به اسرائیل آغازکرده باشند و نمیتوان گفت‌که انتقال اسرائیلیان مدت مدیدی بعداز آن سال بتأخیرافتاده باشد . بالنتیجه سال ۷۱۵ - یعنی‌سال‌تأسیس‌ایالات‌آشوری درسرزمین ماد - محتمل‌ترین تاریخ انتقال اسرائیلیان به ماد میباشد .

۲۵۷ - ضمناً وی بنام کار-شاروکین موسوم گردید . نامه های چندی از شخصی بنام مانوکی - نی نوآ که بسمت حاکمه خارخار منصوب شده بود بدست ما رسیده است . نامه مزبور محتوی گزارشهائی است دربارهٔ اوضاع ایالت مزبورکه برای سارگون فرستاده شده بوده (HABL ، ۱۲۹-۱۲۶ ، ۶۴۵ ، ۱۶۴۵) .

۲۵۸ - این‌ایالات‌یکسال پس‌از لشکرکشی ۷۱۵ ق.م. تأسیس‌شده بودند. رجوع شودبه : E. Forrer ، تألیف یاد شده ، ص ۹۲ .

۲۵۹ - ولی سال بعد دژهای مزبور را به اولوسونو باز گرداند : KS . کتیبهٔ رسمی ، سطر ۵۲ . - ARAB ، II ، § ۵۶ .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۶۰ - Amattu - ی آشوری : KS ، کتیبهٔ رسمی ، سطر۴۹ ؛ رجوع شودبه سالنامه ها ، سطور ۷۷ - ۷۵ . در سر زمین ماد نیز ناحیهٔ Amate وجود داشته - « ناحیهٔ آغاز کوه روآ » (KTP ، سالنامه ها ، سطر ۱۷۰) ولی در اینجا کمتر احتمال میرود که منظور نظر محل مزبور بوده باشد زیرا که بسیار شرقی‌تر از منطقهٔ نفوذ سارگون قرار داشته . این گفته که گویا سلالهٔ دیوك (« خاندان دیوك ») درناحیه‌ای که تاآن زمان تحت حکومت دیوك بوده - کماکان سلطنت میکرده‌اند مبتنی بر اشتباهی است که وینکلر در قرائت (در KS) سطور ۱۴۰ - ۱۳۹ سالنامه های سارگون مرتکب شده و چنین خوانده :

a - na ^{mât} El - li - pi ^{mât} Bit - Da - a - a - uk - ki ^{mât} Kar - al - li - a - lik -

« به الی‌پی و بیت دایائوکی (و) کارالی رفتم »

وحال آنکه درواقع متن چنین است :

a - na ^{mât} El - li - pi [^{mât} M] a - da - a - a ù ^{mât} Kar - al - li a - lik -

« به الی‌پی و ماد و کاراللو رفتم »

رجوع شود به : RA ، XXIV ، ۱۹۲۷ ، ص ۸۰ - ۷۵ (مقالهٔ ژان و تورو - دانژن).

۲۶۱ - از متن سالنامه ها چنین برمیآید که بین دو لشکرکشی علیه دایائوك و وعلیه تلوسینا یك لشکرکشی دیگرهم‌وقوع یافت وسارگون درطی‌آن وارد پایتخت پادشاهی خوبوشکیه (درجنوب دریاچهٔ وان) گردید . ولی ظاهراً این نتیجهٔ ایجاز دربیان است . باحتمال قوی (گرچه در سالنامه ها علی‌الرسم بنام پادشاه سخن گفته شده) سارگون در لشکرکشی ماد (علیه دیوك و تلوسی‌نا) یا لشکرکشی خوبوشکیه شرکت کرده بوده و لشکرکشی دوم درتحت فرماندهی یکی از سرداران آشوری صورت گرفته .

۲۶۲ - در کتیبهٔ رسمی ، سطر ۳۷ چنین است . ناحیهٔ مسو و یا مسی در مانا (؟) .

۲۶۳ - از نامه‌ای خطاب به سارگون دوم درآن ازرسیدن هدیه‌ها (namūrtu) - اسبان و قاطران - از طرف شاهزادهٔ آندیا که بهمراه سفیر مانا وارد شده بوده اطلاع داریم (HABL ، ۴۶۶ ، تاریخ روشن نیست ؛ ظاهراً نامهٔ HABL ، ۳۴۲ که درآن از عملیات جنگی درمرز سخن رفته نیز مربوط بهمان زمان یعنی ۷۱۷ یا ۷۱۶ ق. م.باشد؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اولمستد این نامه را مربوط بزمان آشور با نـاپال میداند) به HABL ، ۳۱۲ ـ ۳۱۰ نیز رجوع شود (تاریخ ؟) .

۲۶۴ ـ برای درك اوضاع عمومی به نامهٔ جالب توجه حاکم پارسوآ (؟) خطاب به سارگون رجوع شود (HABL ، ۵۵۶) . حاکم مزبور اطـلاع میدهدکه وی ۲۰۰۰ مرد جنگی دارد . در خامبان هم لشکریـانی وجود دارند . او از مانّا و مـازائوما منتظر کومك است وتصور و تکاهل در انجام وظیفه را رد میکند ومیگوید که عده‌ای اسیرگرفته شده و در بنکور پایتخت پارسوآ بیماری واگیردار افتاده و از ۵۰ نفری‌که بـاتفاق حاکم آمده بودند ۱۵ نفر تلف شده بوده‌اند و مردم سرزمین مـاد دشمنی میورزند . نیکور وکین کوختو (= کین‌خوختو) کینرا خاسی وخارخار وغیره جزو شهرهائی‌که در « خطجبهه » قرارداشته‌اند نام برده شده .

۲۶۵ ـ CS 8 ، ص ۸ ، سطور ۴۰ ـ ۳۹ ؛ رجوع شود به KS ، سالنامه‌های تالار XIV ، سطور ۲۵ ـ ۲۳ ؛ سالنامه‌ها سطر ۹۰ .

۲۶۶ ـ در « کتیبهٔ رسمی » ، سطر ۶۴ چنین است . درسالنامه اشتباهاً (؟) Bit-Gabaĩa آمده ، از نام ایرانی ـ Bagaya که مصغر Bagapāta یعنی « خدایش حفظ کرده » ؟ رجوع شود به :

F. Justi. Iranisches Namenbuch, Marburg, 1895, s.v.; Th. Nöldke. Persische Studien. SBAW. Bd. 1892. ص ۲۹ .

شهر Gabai درپارتاکن است . (رجوع شود به ماقبل حاشیهٔ ۴ فصل دوم) .

۲۶۷ ـ این دژها بنامهای کار ـ نابو و کار ـ سین و کار ـ آداد و کار ـ ایشتار تغییرنام یافتند .

۲۶۷ مکرر ـ درسالهای بعد بسیاری ازنواحی‌که ذیل سالهای ۷۱۵-۷۱۶ ق.م. جزو قلمر آشور قلمداد شده بودند درشمار نواحی مستقلی‌که باج به‌آشور میداده آمده‌اند.

۲۶۸ ـ دیدیم‌که « حکام یا جانشینان » متاتی وبـاگداتو و تلوسپـا و دایاکو امیرانی بوده‌اند خود مختار . در مانّا نیز بعدها همین وضع را مشاهده می‌کنیم . (به بعد ص ۳۳۰ متن رجوع شود) .

۲۶۹ ـ این موضوع مشکوك است . در متن سالنامه ها که در اینجا ضایع شده (سطور ۸۷-۸۶) چنین است :

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

4 [000 amēl] Zi-im pa-ni amēl Ku-ra-di-šu-nu 4820 [.....] nišêšu (?) i-na uš-man-ni-ja am-hur « 4 [000] جنگاوران آنها(و)(؟)سران ـ در (یا گرفت) پذیرفت را (؟) ایشان مردم [.....] 4820 (و) «آنها را اردوگاه من (کلمات فارسی دنبالهٔ حرف لاتین از چپ براست خوانده شود . مترجم) .
این شرح دربارهٔ اسیر گرفتن غیر مرسوم است گرچه غیر ممکن نمی‌باشد .

۲۷۰ - عدهٔ ایشان در منابع گوناگون متفاوت قلمداد شده . در سالنامه ها (سطر ۸۹) مذکور است که از « امیران یا صاحبان ـ ۲۲ دهکده » باج گرفته شده .

۲۷۱ - تفاوت قائل شدن بین این دو اصطلاح بطورکلی از ویژگیهای کتیبه های سارگون است وجالب توجه میباشد .

۲۷۲ - آیا اینکه این ناحیه بمعنی محدود ماد (مادای) نامیده شده بدین‌سبب نیست ؟ .

۲۷۳ - دراین‌باره به بعد ص ۳۱۸ متن وبعدازآن رجوع شود .

۲۷۴ - رجوع شود به : CS ۸ با اضافات ب. میسنر (ZA ، XXIV ، ص۱۰۵) و ا . ف . وایدنر (AFO ، XII ، ص ۱۴۴ و بعد) ؛ ترجمه ها : ARAB ، II ، § § ۱۳۹-۱۷۸ ؛ AVIU ، شمارهٔ ۴۹ ، ص ۳۲۱ وبعد . تألیفات ویژه‌ای دربارهٔ جغرافیای این لشکرکشی نیزوجود دارد . (بعد : متن گزارشها) .

۲۷۵ - ولی ممکن است که روسا ـ ی اول در ۷۱۵ ق. م. ناحیهٔ اوئیش دیش را از ماننا منتزع و تصرف کرده باشد .

۲۷۶ - این نام اکدی است .

۲۷۷ - متن از نامار ، سانگی‌بوتو (یعنی بیت ـ سانگی بوتی) ، بیت آبادانی وکشورمادها سخن میگوید . ظاهراً الی‌پی نیز درمفهوم اخیرمستوراست .

۲۷۸ - این فهرست را درذیل می‌آوریم ومیکوشیم محل هریك ازنامهای‌مذکور درآن را ذکر کنیم (درمقابل کلماتی که باوضع کنونی‌دانش‌خویش، میتوانیم برای‌آنها اشتقاق ایرانی قائل شویم ستاره گذاشته شده).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نالتا	الی پی	نزدیك کرمانشاه
✡ اوکساتا	ناحیهٔ رودکهـا	نزدیك همدان ، در ناحیهٔ خارخار بوده
دوری‌سی		
✡ ساتا ـ ره ـ شو	خالخوبارا	درایالت کیشه‌سو ، خروار کنونی ؟
آنزی	کیلامباته	درایالت کیشه سو
پایوکو	مالی	؟
اوزی	ناتی	؟
✡ اوآکیرتو	بیت ـ ساگبات	بین قزوین (جنوب غربی‌آن) و همدان وایالت کیشه سو
✡ ماکیرتو		
کیتاکی	اوریانگو (اوریاکو)	در ایالت خارخار
ماش‌دایائوکو	کین‌گاراکو	؟
اوزیتار	کانتائو	؟
پااوکو	بیت ـ کاپسی	در ایالت پارسوآ (؟)
حومبه	بیت ـ زوآزاش	درایالت بیت همبان (؟)
اوزوماندا	بیت ـ ایشتار	در ایالت پارسوآ (؟)
✡ باکپارنا (؟)	زاکروتی	شمالی‌تر از همدان (؟) . (در متن Ba-ag-par-ar-na اشتباه بارزاست)
داری	ساپاردا	در ایالت خارخار
✡ اوشرا	کانزاباکانی	؟
شاروتی	کار ـ زینو	؟
ماشداکو	✡ آندیرپاتیانو	؟ (این نام را با « آتروپاتنا » ـ « آذربایجان » مقایسه میکنند ولی ظاهراً این قیاس نادرست است . رجوع شود به بعد حاشیهٔ ۱۳۲ فصل سوم .
آکوسو	اوسی [. . . . .]	؟
بیرتاتو	سیبور	نزدیك زنجان (Sibur)
✡ زاردوکو	خارزیانو	؟ [خاردوکو ؟]
✡ ماشداکو	آرات پـاتو/ای	؟
✡ ساتارپانو	باریکانو	؟
کاراکو	اوریکا (تو)	درایالت خارخار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بطوریکه مشهود است تقریباً همهٔ نواحی مذکور که تقریباً محل آنها معین شده باشد در سالهای ۷۱۵ ـ ۷۱۶ ، و تاحدی حتی در ۸۴۴ جزو ایالات آشور قلمداد شده‌اند ولی معهذا این مانع از اینکه آنها « صاحبان و امیران دهکده » از خود داشته باشند نشده بوده . بدیهی است باجهائی که برای جلب عنایت پرداخته می‌شده نه تنها ازطرف نواحی همچون کیشه‌سو یا خارخار که کاملا درتحت فرمان و تصرف آشوریان درآمده بوده تادیه نمی‌گشته بلکه حتی برخی سرزمینهائی که کم وبیش بظاهر فرمانبردار شده بوده‌اند نیز باج مزبور را کارسازی نمی‌کردند . بموازات نواحی ونقاط مسکونی واقع درسرزمین آشور نواحی دیگری که خارج ازحدود آن کشور بوده نیز ذکرشده است ولی نواحی اخیرالذکر ازسرزمینهائی که در گذشتهٔ نزدیك مورد تهاجم قرار گرفته بوده‌اند ـ محسوب میگشته‌اند . از آنجمله بودند الی‌پی وسیبوره معهذا « صاحبان و امیران دهکده‌های کشور مادیهای نیرومند تاکوه بی‌کی‌نی » (دماوند) که درسال گذشتهٔ ۷۱۵ تعهد پرداخت باج کرده بودند (ولی درواقع محتملا ، فقط هدیه‌ای برای یکبار تقدیم کرده بودند که ازتعرض سارگون مصون مانند) درفهرست وجود ندارند . برای اکثر نامها عجالتاً اشتقاق ایرانی پیدا نشده و بسیاری از آنها بظن غالب دارای اشتقاق ایرانی نیستند . معهذا برای قریب ده نام میتوان اشتقاق ایرانی ذکر کرد . گرچه ازاین لحاظ فقط اشتقاق نامهای : Uaksatar = Huxša*θ*ra یا Safapana = Xša*θ*rapana، Bagparna = Bagafarna، Huxša*θ*ra (X ازآغاز نام حذف شده زیرا در زبان اکدی ابتداء به دو مصمت محال است) و Uakirtu و Makirtu (هردو را باید Wakirtu خواند) = Vakurta و ـ برغم مخالفت کنیگ (که بالکل بی‌پایه است) ـ Mašdakku = Mazdāku موثق است . محل همهٔ این نامها دربخش شرقی ماد بوده . دربارهٔ برخی ازاشخاص مذکور دراینجا به‌حاشیهٔ ۳۰۸ همین فصل (دوم) رجوع شود .

۲۷۹ ـ متن گزارش ، سطور ۵۰ـ۶ .

۲۸۰ ـ متن گزارش ـ سطور ۷۴ ببعد .

۲۸۱ ـ این نام رودخانه است و چنانکه از اشتقاق غیراکدی و ویژگی املای میخی آن برمیآید با نام الههٔ ایشتار مناسبتی ندارد . I در آغاز کلمه برای احتراز از تقل و ترادف دومصوت گذاشته شده .

۲۸۲ ـ رجوع شود به : متن گزارش ، سطور ۱۱۱ ـ ۹۲ و نامهٔ HABL . ۵۱۵ (ترجمه در AVIU شمارهٔ ۱۷۰۵۰ ، ص ۳۴۵).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۸۳ - ایشتائی‌پا ، ساکتاتوش ، نانزو، آئوکانه ، کابانی ، گوروسوپا ، راکسی، کیمه‌داکریکا ، بارونا کا ، اوبابارا ، سی‌ته‌را ، تاشتامی و تسامیا . درمتن «۱۲ دهکده» نوشته شده ولی ۱۳ دهکده برشمرده .

۲۸۴ - رجوع‌شود به : AVIU ، شمارهٔ ۵۰ . ۱۷ ، حاشیه .

۲۸۵ - درگزارش سارگون دوم‌آمده که سوبی درزبان اورارتوئی بمعنی« کشور مانه یان » است . بدین سبب شاید برخی ازلشکرکشی‌های مذکور درمتن های اورارتوئی که به « مانا » صورت گرفته مربوط به‌سوبی باشد .

۲۸۶ - متن گزارش ، سطور ۱۶۷ ببعد .

۲۸۷ - ولی سارگون ازکرانه عبور نکرده بلکه از ناحیهٔ مرند ـ خوی گذشته زیراکه عبوراز کرانه حتماً چنانچه صورت گرفته بود ـ درمتن بدان اشاره میشد .

۲۸۸ - جالب توجه است که متن میگوید روسا برای نخستین‌بار شتر دوکوهان را برای خاکریزی دراحداث سد در این ناحیه بکار برده بوده .

۲۸۹ - دراین‌باره رجوع شود به : گ . آ. ملیکیشویلی ، « بعضی مسائل تاریخ اجتماعی و اقتصادی نائیرو ـ اورارتو » VDI ، ۱۹۵۱ ، شمارهٔ ٤ ، ص ۲۲ ببعد ؛ ای. م. دیاکونوف . دربارهٔ سرنوشت اسیران‌درآشور و اورارتو . VDI ، ۱۹۵۲، شمارهٔ۱، ص ۹۶ ببعد ؛ گ. آ. ملیکیشویلی ، درموضوع مؤسسات اقتصادی شاهی وبندگان ـ اسیر در اورارتو . VDI ، ۱۹۵۳ ، شمارهٔ ۱ ، ص ۲۲ ببعد و بویژه ص ۲۵ ببعد .

۲۹۰ - درگزارش (ازسطر ۲۳۳ ببعد) اسامی زیر برشمرده شده : خورنوکو، خاردانیا ،کی‌زوآرزو ، شاش زیسا ، خوندورنای علیا و سفلی ، اوآدنا اونزا ، آرازو ، شادیش سی‌نیا ، سی‌توآرزو ، زیرما ، سورزی . الیادی‌نیا ، سورزیالدیو . آرمونا ، کی‌ناشتانیا ، و سه دهکدهٔ دیگرکه نامهایشان محفوظ نمانده .

۲۹۱ - « بین کوههای آرسابیا و ارتیا ».

۲۹۲ - درسال ۷۱۳ اولوسونو باری دیگر با « باج » یابهتر بگوئیم ـ هدایا به پیشواز سارگون رفت ؛ ودرآن موقع سارگون مجدداً تصریح کردکه مانا متحد است نه تابع و البسه‌ای ازکتان و منسوجات رنگارنگ و خنجر و حلقه‌هائی بوی هدیه کرد . (منشور B : KS ، TAF . ٤٦ـ٤٤ ، قطعهٔ F . ـ ARAB ، II §§ ۲۱۱ـ۲۱۰).

۲۹۳ - رجوع شودبه : ای. م. دیاکونوف . درموضوع سرنوشت اسیران درآشور و اورارتو . ص ۹۷ .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۹۴ - KS ، سالنامه‌ها ، سطور ۱۴۴-۱۴۰ . ضمناً سالنامه ها خبر میدهند که سارگون « پذیرفت در اردوگاه خویش » ۲۲۰۰ تن از ZÎmpāni های آنها را . رجوع شود به ماقبل حاشیه ۲۶۹ همین فصل .

۲۹۵ - KS ، منشور B قطعهٔ - ARAB ، II ، § ۲۱۲ ؛ فهرست نام دهندگان تاریخ (اپونیم ها) : AVIU ، شمارهٔ ۳۹ ، ذیل سال ۷۱۳ .

۲۹۶ - کلمات تعریف با حروف مایل ادا شده .

۲۹۷ - یا باعیت - یا (Ba-'i-it-AN) . اشتقاق (از سامی غربی) - « خانهٔ خدا » = Bagistāna ، بهیستون - بسیار غیرمحتمل‌است ، گرچه‌کاملا ممکن است ازلحاظ جغرافیائی با بهیستون کنونی یکی باشد .

۲۹۸ - صورتی از « الی‌پی » .

۲۹۹ - کلمه به کلمه : « آری‌بی برآمدن خورشید » ،

mât A-ri-bi šà ni - pi - ih ašamši si

۳۰۰ - mât na-gi-i (بجای mât Na-gi-ra در چاپ !)

۳۰۱-درمتن mât Ma-da-a-a dan-nu-ti از روی قصد بصورت مهجور نوشته شده است و باتشابه اصطلاح باستانی Manda - Ummân - بجای mât Ma-da-a-a-dan-un-ti بازی شده است .

۳۰۲ - akukâti

۳۰۳ - KS ، سالنامه‌ها ، سطور ۱۶۵-۱۵۸ .

۳۰۴ - KS ، نوشتهٔ رسمی (تشریفاتی) سطر ۶۶ .

۳۰۵ - نظرو‌ینکلر(KS ،ص. XXVII) واشترك(ص۳۵۴ ،ZA ،XV ،Streck) و ماسپرو

(G. Maspero, Histoire Ancienne des peuples d'orient classique, III. Les Empires, Paris, 1908, ص ۲۵۰) .

چنین است . ماسپرو «عربها» - ئی راکه آپیان - بین باکتریا و تاپیران (تیوران) قرار میدهد یکی میداند . (App. Syriaca, 55) .

۳۰۶ - این نظر ازطرف آندرئاس و هیوزینگ اظهار شده .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(P. Rost, Das Sogenannte Mederreich und Das Emporkommen der Perser, Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte, Mitt. der Vorderasiatisch. Gesellsch. Leipzig, 1897, Heft 2, ص ۸٤)

و ای . کِ . علیوف نیز با آن مساعد است (دربارهٔ جامعهٔ ماد . اخبار فرهنگستان علوم آذربایجان ، ۱۹٤۸ ، شمارهٔ ۱۰ ، ص ۸٦ ، ۹۰).

۳۰۷ - KS ، منشور ARAB - A ، II ، § ۱۹۲).

۳۰۸ - فهرست مزبور بقرار زیر است :

* پارئوآ ـ سیگریس

* سنی‌تیرنا ـ [۰۰۰۰۰] سانا

اوپاما ـ [۰۰۰۰۰] نا

* ماشداکو ـ آماکی

ایشته‌سوکو ـ ایشته اوبو (یا ایشته اویو)

* اوآرزان ـ اوکوتی

* آشپابارا ـ کاکام (و یا اوشکاکان ؟) (بجای آشپانرا که در چاپ آمده چنین خوانده شود !)

* ساتارشو
سیبراسو } امیران دهکده‌های « نواحی‌بزرگ بیت‌باری وپیت‌ـماشباری »

* ساتارپائو ـ اوپوریا

* پارتوکو ـ * آندیرپاتیانو (^{m}Pa-ar-ku-ku ـ احتمالا همان نام ^{m}Mašlpar-tuk/ku-ku یعنی ماشدوکو است که در حین تجدید تحریر بخط صوتی (ترانسکریپسیون) غلط نوشته شده .

* آریا ـ بوشتو [ش ؟]

* اوشرا (یا) ـ کانزاباکانو

* ماشدوکو (؟) * آراتپاتی (چنین !)

خاردوکا ـ * خارزیانو

ایشتلیکو
* آئوآریسارئو } ـــ امیران دهکده‌های کشور [۰۰۰] ایتانو [« آئو‌ـ آری‌سارنو » شاید بجای « آئوآر ـ (ی) پارئو » که درموارد دیگر دیده شده اشتباهاً نوشته‌شده :

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* آرباکو ـ آرناسیا
شاروتی ـ کارزیئو
* [ساتارپ] مآنو ـ باریکانو
[.....]ـ زازکنو
[.....] ـ کارکاسیا (یا کارکاسیا . با «کار-کاشتی» اشتباه نشود)
[.....] ـ * [پ]مارتاکانو ...

بسیاری، ازنامها و بویژه نامهای جا ها متعلق و مربوط به زبانهای اصلی سرزمین ماد است . محل نواحی برشمرده‌شده دراقصی‌مشرق خاك ماداست واین‌خود ازفراوانی نامهای ایرانی مشهود است : مانند پارنوآ (Farnavahu ؟ ـ « نیك نام ـ نیك افتخار ») ، ماشداکو (Mazdāka از Mazdā ـ بمعنی « بسیار خردمند » ـ لقب خداوند) ، اسپاباره ـ («سوار») ، ساتلوشو (?Xša0ra) ، آرنا (Aryāva ـ «آریائی») . اوشرا(یا) (Uš0raya ؟ ـ شتری ») ، آیاریپارنو (؟) Ahuafarna ـ « دارای افتخار خداوند نیك ») ، سپاتارپائو (XšaΘaparna ـ « صاحب قدرت ») وغیره . شك وتردید کنیگ در مورد بقاعده بودن مقابلهٔ عنصر ـ Mašda با Mazda ـ ی ایرانی ـ بمعنی « بسیار خردمند (خدا) » بی‌اساس است : š ـ ی آشوری S را ادا میکندکه قبل‌از d آوائی‌میشود وبدین سبب ادای mazdā در زبان آشوری بصورت mašda کاملا طبیعی وطبق قاعده‌است . ولی در عوض بیشنهاد خودکنیگ دایر باینکه Išteliku را با نام «استیلی‌خون» آلمانی باستانی (!) مربوط بدانیم بالکل محال میباشد .

(F. W. König, Die älteste Gesehichte der Meder und Perser، ص ٣١).

٣٠٩ - درسالنامه‌ها ، سطر ١٦٦ چنین است . دیگر متون ارقام کمتری ذکر کرده‌اند .

٣١٠ - دراین فرستها Arbaku و دیگر نامهائی‌که به اسامی شاهان مادمنقول توسط کتسیاس نزدیك است دیده میشود . ولی نباید پنداشت که کتسیاس نامهای شاهان سلالهٔ دیگری را ـ متوازیاً با دیوکیان ـ ذکر کرده باشد . پیشتر اشاره کردیم (ص ٣١ متن) که در تألیف کتسیاس نام آرباك درواقع ازکجا اخذ شده . سلالهٔ شاهان مادائی که کتسیاس آورده بنحوی مصنوعی از نامهای زمان مؤلف مزبور تنظیم شده . ولی اسامی خاص مادیهای قرنهای نهم وهشتم ق . م. ممکن بود بعضاً در قرن پنجم هم هنوز باقی بوده‌اند ؛

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توجیه این تصادف همین است . وضعی که درمتون سارگون دوم ترسیم شده بالکل بـا گفتهٔ کتسیاس دربارهٔ عهد آرباك مغایر است . اما راجع به هرودوت ، چنانکه پیش گفته شد ، دوران ۷۴۴ تا ۶۷۴ ق. م. در روایاتی که وی نقل کرده مخدوف است . هرودوت در شرح تاریخ ماد نخست بدوران بین سال ۷۸۸ و ۷۴۴ و زان پس بدوران بعداز ۶۷۴ می‌پردازد.

۳۱۱ - فهرست نام دهندگـان (اپونیم‌ها) : AVIU ، شمارهٔ ۳۹ ، ذیل سال ۷۰۶ ؛ KS ، سالنامه‌ها ، سطور ۴۰۲ ببعد . ظاهراً این لشکرکشی علیه کارالا نیزمتوجه بوده . ضمناً رجوع شود به حاشیهٔ ۱۰۷ فصل سوم .

۳۱۲ - Aspahāra - ی مادی « سوار » ؛ در تحریر صوتی (ترانسکریپسیون) به‌آشوری Išpahāra (š آشوری مانند S تلفظ می‌شده ومصوت «a» را درآغاز آشوریان همچون حرفی الحاقی درك میکردند . مقایسه کنید ترادف Iškuza و asguzāi - بمعنی « اسکیت ») در نامهٔ HABL ، ۱۷۴ همین کلمه بصورت AŠpabāru ادا شده و درنـامهٔ HABL ، ۶۴۵ بشکل AŠpabāra .

۳۱۳ - باحتمال قوی اینان رئیسـان نواحی خارخار ، کیشه سو ، پـارسوآ ، بیت - همبان . وشاید ، آرانچی وهمچنین سه ناحیهٔ منضم به آشور (درخاك ماد) بوده‌اند که بعد ها در دوران آسار خادون مشاهده می کنیم : یعنی ساپاردا ، بیت‌کاری و مالای . وضع دوران شورش و قیام « نی‌بع » را نامه های HABL بشمـارهٔ ۱۷۴ و ۱۷۹ - که از طرف رئیسان نواحی بنام مردوك شاروسورا و ایشتاردوری به پادشاه سارگون نوشته شده مجسم می‌سازد :

الف) « [دربارهٔ اخبا] ری » مربوط به ناحیه‌ای [کـه پادشاه] بمن گفته بود : « [کسـانی] بآنجا فرست » - پیك من بـه کی‌بابی شه و داسوکو گفت : « پادشاه الی‌پی را بمن و سان‌کی بوتورا به مردوك شاروسورو داده . آیا این موضوع قطعی‌است ؟ دهکده‌های شما را ازشما گرفته‌اند (و) اگر تومیخواهی ادعائی نسبت به‌آنها بعمل‌آوری، پس - آزمایش کنید و یا رها کنید ، (علی‌السویه است) مگرمن به‌آنجا نیامدم ؟ » - او دربرابر مردم عامی (niše mâti) چنین گفت . اکنون کی‌بابیشه و داسوکو ۱۰۰ سوار گرد آورده‌اند که دا ماً درخدمت ایشان هستند . . . ، و دیگر سواران آشپابارا ، راکه با ایشان خدمت میکنند نشان نمیدهند ... راجع باخبار مربوط به سران واعیان : من ازمرد مادی که نامه‌های ایشان راآورده بازجوئی کردم‌وپرسیدم که : « سران داعیان کجاهستند؟» او گفت : روز سوم ماه تشریت به کوهستان نامه نوشتند و (بآنجا) رفتند » . واترمن معتقد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که کی بابیشه و داسو کو همان کی بابه است که در سال ۷۱۵ از طرف مردم و دیوك از خارخار اخراج شد . ولی صحت این نظر کمتر احتمال میرود زیرا درنامهٔ آشپارارا نیز نام برده شده (مگراینکه این همان آشپارارا ـ ی امیر کاکام باشد ؛ به ماقبل ، حاشیه ۳۰۸ ، رجوع کنید) . باحتمال اقوی کی بابیشه و داسو کو ـ مدعیان کوچك میراث دالتا پادشاه الی‌پی (گذشته از آشپارارا و « نی‌بع ») بوده اند . از نامه چنین مستفاد میگردد که سارگون نخست در نظرداشت اراضی دالتا را میان رئیسان نواحی خود تقسیم کند و فقط بعدها با تفویض آن بریکی ازفرزندان دالتا ـ یعنی آشپارارا ـ موافقت کرد .

ب) ایشتاردوری که یکی دیگر از رئیسان نواحی بوده ظاهرا دریکی ازمراحل بعدی حوادث مزبور به سارگون چنین مینویسد : « راجع به سوردران نی‌بع که پادشاه و مخدوم من نوشته بوده : عدهٔ ما اندك است ـ درواس .... که به مخدوم من پادشاه (؟؟) تعلق دارند ... » . ظاهراً وضع وخیم بوده .

۳۱۴ - در متن (KS ، سالنامه‌ها ، سطر ٤١٢) :

âl Mar-ú-hiš-tu a-na-eš-šu-ti as-bat amêl mârê meš K A, A.DI [.....] ú-še-li.

اصطلاح ana eššuti ṣabâtu بمعنی نقطهٔ مسکون جدید است . فعل Šûlû - یعنی واردکردن (استقرار) پادگان . درست معلوم نیست [....] mârê meš KA.A.DI که سارگون در ماروبیشتی مستقر ساخته بوده چه کسانی بوده‌اند . متحملا در چاپ وینکلر متن درست استنساخ نشده .

۳۱۵ - استوانهٔ راسام : AL 5 ، صفحه ٦٤ ببعد ؛ II ، ۸ ببعد ؛ علی‌الرسم میگویند که سارگون دوم درطی لشکرکشی سال ۷۰۵ درآسیای صغیرهلاك شد . ولی‌اشترك ، کولومیان‌را که ظاهراً موجب هلاکت وی گشته همان‌ساکنان دژمادی کیامان و یا کولومان میداند (دراین‌باره به‌حاشیهٔ ۳۹ فصل بعد ـ سوم ـ رجوع شود) .

۳۱٦ - این خبر نشان میدهد که ظاهراً قبل از این تاریخ دو ناحیهٔ نامار و آرانچا بیکدیگر منضم شده بودند . زیرا ناحیهٔ آرانچا که مرکز آن ، مانند این دوران، کرکوك کنونی بوده ، باالی‌پی وناحیهٔ کاسیان مرز مشترك نداشته‌اند .

۳۱۷ - بیت ـ کیلمازاغ ، خاردیشی وبیت کوباتی .

۳۱۸ - با دژهای Elenzas . Sissirtu, Kummahlum, Elenzaš اقامتگاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یادگان آشور بوده و به کار سینا خریب تغییر نام یافته بود . شاید النزاش همان ارن زیاش (و) باشد که در سالنامه های تیگلاتپالاسار سوم ذیل وقایع سال ۷۴۴ آمده . بهر تقدیر تصور میشود که النزاش همان آل نیزا ـ ی بطلمیوس (VI ، ۲ ، ۱۳) و کرمانشاه کنونی باشد .

۳۱۹ - استوانهٔ راسام ، V ، ۵ ـ VI ، ۲۴ : AL 5 ، ص ۷۲ ببعد ، نامهٔ HABL ، ۱۳۱۵ .

۳۲۰ - پارسوآش بظن قوی همان « پرسید » است که ۵۰ سال بعد هم در متن آشوری تحت این نام و یا نامی مشابه با آن ذکر شده (Parsumaš باید Parsuvaš خوانده شود) . باحتمال قوی در متن شامشی آداد پنجم نیز (KAH . II ، ۱۴۲) ـ آنجا که از فقر وویرانی و آشوب سراسر عیلام ، از پارسوماش (یعنی « پرسید » در اقصای جنوب شرقی) تا بیت ـ بوناکی (در بخش علیای رود کرخه ـ در اقصای شمال غربی) سخن میگوید ـ همین سرزمین را در نظر دارد . با «پارسوماش» نامهٔ HABL ۱۳۰۹ مقایسه شود . بهر حال فرضیهٔ اولمستد ـ کامرون در بارهٔ سه مرحلهٔ مهاجرت پارسیان از دریاچهٔ ارومیه (؟!) ـ یعنی پارسوآ ، پارسوماش (که گویا درشمال شرقی عیلام بوده) و پرسید ـ بادر نظر گرفتن مدارك کلی تاریخی ومطالعهٔ اسامی خاص اراضی مربوطه ، تاب انتقاد را ندارد. اما اینکه منظور سالنامه‌های سیناخریب از آنزان دراین مورد چیست، روشن نشده‌شاید یك بخش خود مختار عیلام بوده . دربارهٔ پاشری بیش ازاین چیزی معلوم نیست .

۳۲۱ - به ص ۳۵۱ متن رجوع شود .

۳۲۲ - بدینقرار ، ظاهراً الی‌پی درگزارش لشکر کشی هشتم سارگون (بماقبل ص ۲۷۸ متن رجوع شود) حزومفهوم « مادای »آمده. معهذا الی‌پی دراکثر مواردهمچون کشوری جداگانه شمرده‌شده . در دوران هلنیك یا عصر نفوذ یونان نیز علی‌الرسم ابن‌ناحیه را بنام علیمائید نامیده ازماد وسوریان (شوش) یاکیسی (عیلام) جدا میدانستند .

۳۲۳ - بدیگر سخن ـ آلارودیان ، ماتیه‌نیان ، ساسپیریان و ارمنیان . ساکنان فلات ارمنستان طبق گفته های هرودوت ـ که محتملا از هکاتی (نزدیك سال ۵۰۰ ق. م.) مأخوذ است ـ چنین نامیده میشدند . رجوع شود همچنین به گ . آ. ملیکیشویلی ـ منشاء قوم گرجی ، تفلیس ، ۱۹۵۲ . محتمل است که دو سه قرن بعد هم ترکیب ساکنان آنجا همین‌گونه بوده .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سوم

حواشی و تعلیقات

۱ - ای . م . دیاکونوف ، بازپسین سالهای دولت اورارتو . VDI ۱۹٤۱ ، شمارهٔ ۲ ، ص ۳۸ ببعد ؛ مراجعه شود به : ب . ب . پیوطروسکی . باستانشناسی قفقاز . لنینگراد . ۱۹٤۹ ، ص ۱۲٤ ببعد . در شمار جاهایی که نام تیر «اسکیتی» درآنجا یافت شده وی بابل وآشور وکارکمیش و آل-مینا (سوریه) وآلی‌شار و تارس (آسیای صغیر) جرار (فلسطین) خارکارد ، کارمیر - بلور (اورارتو) مینگه چالور (آذربایجان)وبسیاری جاهای دیگر را نام میبرد .

۲ - ممکن است Moesia - ی رومیان منظور نظرباشد ناحیهٔ فراکیه - بخشی از بلغارستان کنونی - بوده .

۳ - Il . . XIII ، ٥-٤ ؛

hippopolōn Thrè i Kōn . . . Muson t'a(n)gkhemakhōn kai agauōn hippenolgōn glaktophagōn Abiōn (abiōn یا) te, dikaiotatōn anthrōpōn.

۴ - بعدها محل « ا ا یا » در کولخید تعیین شده .

۵ - در تألیف هومر اقیانوس - رودی که بدور سرزمین مسکون جاری باشد بوده است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶- (یاصحیحتر? Od., XI. 14: entha de Kimmeriōn (kheimeriōn
andrōn dēmos te polis te, ècri kai nephelē i Kekalummenoi; oude pot'autous Eelios phaethōn kataderketai aktinessin...
اطلاعاتی که هسیود دربارهٔ صحرانشینان بدست میدهد نیز بهمین گونه مبهم‌است («اسکیتها» در Rzach ، fr. 55 ، بی‌شك الحاقی است بمنظور تفسیر کلمه .)

۷ - دانشمندان بارها اظهار نظر کرده‌اند که استفاده از راه سراسر کرانهٔ دریای سیاه برای نیروهای عظیم مسلح محال بوده و کیمیریان می‌بایست از راه داریال یا آلاگیر حرکت کنند ، وبدین قرار لازم بود نخست بمرکز قفقاز وارد شوند وفقط بعدازآن مجدداً به دریای سیاه دست می‌یافتند .

۸ - Strabo, XI, 1,5 ؛ « پریپلکوس » مجهول المؤلف (اسکیمنا - ی خیوسکی) : VDI ، ۱۹۴۷ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۳۰۳ و حواشی .

۹ - Strabo, VII, 4, 3

۱۰ - حدس زده میشود که باستانی ترین کولونی یونانی بر کرانهٔ دریای سیاه - یعنی سینوپ - نخستین بار درپایان قرن نهم ق . م . تأسیس گشته بوده . گمان نمیرود که نخستین بحر پیمائیهای یونانیان به کرانه های شمالی دریای سیاه پیش ازآن تاریخ صورت گرفته باشد.

۱۱ - و. ای . آبایف . زبان وفولکلور آسی (آستی) ، I ، زبان اسکیتی، مسکو، ۱۹۴۹ ، ص ۲۳۷ ؛ - Panti - بمعنی « راه » که برای زبانهای ایرانی مشترك است (مقایسه شود با «پوت» روسی که از Ponti اسلاوی قدیم مأخوذ می‌باشد) ؛ - Kapa درزبانهای ایرانی گروه « اسکیت - آسیای میانه » بمعنی « ماهی» است .

۱۲ - Strabo, VII, 4,3; XI, 2, 5

۱۳ - « ائولیدا » بخش‌شمالی و ایونیا بخش مرکزی کرانهٔ دریای اژه درآسیای صغیراست .

۱۴ - ظاهراً همان مورخ معروف دوباری اسکندر مقدونی میباشد .

۱۵ - لیکیان قومی بوده‌اند خویشاوند « هیتها » - نسیان از عهد قدیم درجنوب غربی آسیای صغیر میزیستند . سارد - پایتخت لیدی ، کشوری که درغرب آسیای صغیرقرار داشت .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ - زمان حیات کالین را میتوان فقط از همین قطعه استخراج کرد . از منابع آشوری میدانیم که کیمریان سارد را در حدود سال ۶۵۴ ق . م. مسخرساختند .

۱۷ - ساکنان شهر ماگنسیا در مرز ایونیا و لیدی.

۱۸ - در اواسط قرن هفتم ق. م. میزیسته . ولی بسیاری از محققان معتقدند که استرابون ، که دوران حیات آرخیلوخ را بعداز کالین میداند ، دراشتباه است .

۱۹ - قومی بر کناردریا در جنوب غربی آسیای صغیر .

۲۰ - مردم تروآ در شمال غربی آسیای صغیر (؟) . ظاهراً ، همچنانکه در مورد کاریان دیده شده ، منظور نظر مهاجرت آنچه اصطلاحاً « اقوام دریا » نامیده میشده‌اند ـ بوده که در دوران سقوط پادشاهی هیتها که پایان هزارهٔ دوم ق. م. صورت گرفته .

۲۱ - کالاتیها ـ سلتها ویا گلهائی بوده‌اند که به‌آسیای صغیر هجوم ونفوذ کرده بودند (درقرن سوم ق. م.).

۲۲ - فرعون تاخارکا ـ که سالیان دراز رقیب آشوریان در قرن هفتم ق.م. بوده .

۲۳ - فرعونان مصر که روایات فولکلوری تسخیر کشورهای آسیائی راتوسط مصر به‌عهدایشان مربوط میدانند .

۲۴ - بخش مرکزی کرانهٔ جنوبی دریای سیاه .

۲۵ - آسیای صغیر مرکزی .

۲۶ - اشتباه بارزی است در استنساخ ، باید « کیمریان وکوب » باشد ... « بدست پیشوای اسکیت مادیا » ؛ رجوع شود همچنین به ماقبل : هرودوت ، I . ۱۰۳.

۲۷ - اینکه فراکیان از تبار بوده‌اند از گفته های خود استرابون نیز مشهود است (XIII ، ۱ ، ۸ ، مقایسه شود با : XII ، ۷ . ۲) باز خود او (I ، ۳ ، ۱۸) ایشان را همسایگان (Sunoikoi) فراکیان میخواند . مؤلف موثقی مانند توسیدید (Thuc., II, 96, 4) نیز تراکیان را درزمرهٔ قبایل فراکیه نام‌برد .

۲۸ - کیمریان ، بنابگفتهٔ استفان بیزنتی (رجوع شود به VDI ، ۱۹۴۹ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۳۴۵) ، قریب یکصد سال شهر آنتاندر برادر کرانهٔ میسی دریای اژه درشمال غربی آسیای صغیر متصرف بوده اند و حتی شهر مزبور بنام ایشان کیمرید نامیده میشده . دربارهٔ اشغال وبفینیه (میان پافلاگونیا و میسیا) ازطرف کیمریان ، آریان خبر داده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(F G H, II, A, 156, fragm., 60 (37) = Eustath. Dion. Per., 322.

رجوع شود هم به : fragm. 67 (47) ،
بنا بگفتهٔ او چون ازسمت بالکان قبایل فراکی وفریجی فین و ویفین در آنجا نفوذ کردند کیمریان رفتند وشاید بنوبهٔ خود این‌حادثه باهجوم توران رابطه داشته .

۲۹ - دراین‌باره رجوع شود به (مقالهٔ لمان ـ هائوپت)
ص ۴۱۳ Pauly - Wissowa s. v. Kimmerier، و بخصوص‌به : گ . آ . ملیکیشوبلی بعضی مسائل تاریخ اجتماعی و اقتصادی نائیرو ـ اورارتو . VDI ، ۱۹۵۱ شمارهٔ ۴ ص ۳۹ .

۳۰ - این نخستین بار تصرف سارد میباشد که استرابون بدان اشاره کرده (بماقبل رجوع شود) و بطور غیر مستقیم درسالنامه‌های آشوری آشور بانا پال نیز ازآن یادشده :
Assurbanipal II، ص ۲۲ , II، ۱۱۹ وبعد = AVIU, No. 72.
همچنین رجوع شود به : آکادمیسین و . و . استرووه ، تواریخ قرن ششم ق . م . در تألیف هرودت . VDI ، ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۲ ص ۶۷ .

۳۱ - لمان ـ هائوپت دومین بار تسخیر و تصرف سارد را در سال ۶۴۶/۴۵ ق . م . میداند :
Pauly - Wissowa. s. v. Kimmerier، ص ۴۱۵

۳۲ - تاریخ شکست لیگدامیس که لمان ـ هائوپت درسال ۶۳۰ ذکر کرده بامندرجات متن AVIU، شمارهٔ ۷۷ مغایرت دارد.

۳۳ - Plut., Mar., XI

۳۴ - سرودی درتجلیل آرتمید ، سطر ۲۴۸ ببعد : VDI . ۱۹۴۷ ، شمارهٔ ۳، ص ۲۶۲ .

۳۵ - Hesych, s. v. Lygdamis

۳۶ - B. Hrozny, 1) Inscriptions hittite hieroglyphiques de Carchemish. Ar. Or., VI, 1934, ص ۲۳۲
2) Sur l'inscription hittite hieroglyphique de Carchemish, I, Ar. Or., V, 1933, ص ۱۱۴ ببعد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۷ - این تاریخ را ب . ب پیوطروسکی قطعی دانسته : تاریخ فرهنگ‌اورارتو. ایروان ، ۱۹۴۴ ، ص ۲۹۶ . همچنین رجوع شود به : AVIU ، شمارهٔ ۵۰ ، ۱۰ ، ص ۳۴۱ ، حاشیه ۱۳ .

۳۸ - س . ت . یرمیان شفاهاً گفته که محل کشور گامیرا در این عهد نزدیك لینا کان کنونی واقع است . بعدها دراصطلاحات ارمنی گامیر (K -) همان کاپادوکیه یعنی بخش شرقی آسیای صغیر بوده .

۳۹ - رجوع شود به : AVIU ، شمارهٔ ۵۰ ، ۳۶ . بنگرید هم : AVIU شمارهٔ ۳۹ ، ذیل سال ۷۰۵ . درآنجا اشاره شده که سارگون بخاطر « کولومیان » هلاك شد . اشترك « کولومیان » را همان ساکنان دژ « کولومیان » یا « کیلمان » - در خاك ماد - میداند .

۴۰ - AL 5 ، ص ۱۳۵ و بعد ؟ KB ، II ص ۲۷۵ ببعد ؛ AVIU ، شمارهٔ ۶۳ ، ص ۲۱۵ .

۴۱ - آنچه در کتب راجع به قیاس این تئوشپا با تئیسپ ، نیای کورش ، نوشته شده بر پایهٔ سوء تفاهمی قرار گرفته . نام پیشوای کیمری فقط بصورت یونانی آن اندکی با نیای کورش مشابهت دارد ؛ تلفظ اصلی نام تئیسپ « چیش پیش » وباحتمال‌ضعیف‌تر «چائیش پیش» [čišpiš, ča(h)išpiš] است و محال است که این لفظ در زبان اکدی بصورت Teušpa ادا شده باشد . این نظر نخستین بار توسط لمان - هائوپت (ص ۴۲۳ Pauly-Wissowa, s. v. Kimmerier) واشترك(ص CCCLXII Assurbanipal, I,) ودیگر مؤلفان اظهار شده و ایشان فقط نامها را مقایسه کرده‌اند نه اشخاص منظور را . ولی ۱ - ی اکدی نمیتواند صوت č را ادا کند . در روایت بابلی کتیبهٔ بهیستون تئیسپ šišpiš و درروایت عیلامی Sišpiš نامیده شده است .

۴۲ - « اخبار آسارخادون » که بزبان بابلی میباشد « کوشخنو » را عرصهٔ این وقایع می‌نامد وسالنامه های آسارخادون « خوبوشنو » را . محل اولی بالکل مجهول است (اگر « نوشخنو » نخوانیم - واین قرائت درصورت اندکی اغماض ممکن است - ویا بشکل متاخر بابلی که میبایست Thuššehan تلفظ شود - قرائت نکنیم و این کلمه را بانام شهر «نوشنخان» - که اکنون کرخ نامیده میشود و در بخش علیای دجله‌است - یکی ندانیم) . اصطلاح دوم با «خوبیش‌نا» که در کاپادوکیه بوده و یا « خوبوشکیه » در جنوب دریاچهٔ‌وان مقایسه شده. روایت نخستین بنظر ما محتمل‌تر میآید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۳ - AVIU ، شمارهٔ ۶۶، ص۲۱۳.

۴۴ ـ تاریخهای سال ومه که آفریکان داده و لمان‌ـهائویت تعبیر کرده. رجوع شود به‌ماقبل حاشیهٔ ۲۹.

۴۵ـ گ . آ . میلکیشوینی . بعضی مسائل اجتماعی و اقتصادی تاریخ نائیری ـ اورارتو . ، ص ۳۹ .

۴۶ـ Kn، ۴۸ ـ AVIU شمارهٔ ۶۸، a، ص ۲۲۴ـ۲۲۳ .

۴۷ـ رجوع شود به: آکادمیسین و. و. استرووه . سال ومه تواریخ قرن ششم ق.م. درتألیف هرودوت، ص ۶۷ .

۴۸ـ درکشورآشورکارمندی راکه در رأس أمور احضار افراد لشکری بود «منادی دولتی» میخواندند. درازای این شغل ناحیه‌ای در درهٔ زاب بزرگ برسم پاداش معین شده بود. این ناحیه که در مرز شمالی قرار داشته یکی از مراکز جاسوسی و فعالیت «سیاسی» آشور بوده و «منادی‌دولتی» درهر دو زمینه‌فعالانه شرکت می‌جست. نامهٔ آزاد ـ سین. رجوع شود به : HABL، ۱۱۲؛ AVIU، شمارهٔ ۵۰، ۸، ص ۳۳۹.

۴۹ـ این اصطلاح برغم گفتهٔ براشك وعده‌ای دیگر از محققان از لحاظ منشاء هیچ وجه مشترکی با مادیها ندارد (matâi، madâi شکلی است که فقط یك بار دیده شده وآنهم محتملا تحت تأثیر اصطلاح (ummān-manda- mandāi پدید آمده) ویا مانا‌ـئیان [بزبان آشوری: mannâi و بزبان اورارتوئی: (mana(ni). اصطلاح مزبور درهزارهٔ دوم وحتی‌شاید هزارهٔ سوم ق.م. نیزدیده میشود ظاهراً درمورد یکی از قبایل فلات ارمنستان استعمال می‌شده دربارهٔ نامهای جغرافیائی اسامی قبایل قدیمی که در تألیفات «سبك عالی» آشوری و بابلی به جاها واقوام جدید داده شده بخصوص درمورد اصطلاح اورمان ـ ماندا رجوع شود به: ای.م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو . ص ۳۵ وهمچنین بماقبل این کتاب ص ۹۶ متن و بعد.

۵۰ـ این روایات بزبان ادبی اکدی نوشته نشده وبلهجهٔ مکالمه تحریر یافته و گواه این مدعی لغات آرامیی است که درآنها بکار رفته (مثلا galalâ- «سنگ» بجای abnu) وضمایر متأخری (مثل agâšû بجای amnû) که استعمال شده .

۵۱ـ منظور من«مرحله» ـ ای نیست که فقطازلحظهٔ معینی بتوان آنرا اسکیتی شمرد و تنها از آن لحظه «ماقبل اسکیتها»ئی جهشی کرده به «اسکیت» مبدل شده باشند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فقط میخواهم بگویم که اسکیتهای آسیای مقدم که درآغاز قرن هفتم در اینجا ظاهر شده بودند، هنوز بدان فرهنگ باستان شناسی که علی‌الرسم بنام نژادی «اسکیت» نامیده میشود تعلق نداشتند. در واقع. موجدین فرهنگی که در کرانهٔ دریای سیاه قبل از فرهنگ باصطلاح «اسکیتی» حکمفرما بوده محتملا از زبان ونژاد «اسکیتی» کاملا با ساکنان یك دوقرن بعد کرانهٔ دریای سیاه مشابهت‌داشتند. این خود نشان میدهد که تسمیهٔ فرهنگهای باستانشناسی از روی اشتراك نژادی و زبانی چه خطر بزرگی را در بر دارد و چه آشفتگی ببار میآورد. فرهنگهای باستانشناسی گاهی بسیار سریعتر از زبان قوم ونژاد (اتنوس) دچار تغییر میگردند. مطلوب است که درمورد تسمیهٔ فلان ویا بهمان فرهنگ باستانشناسی در پهنه‌های عظیم کرانهٔ «کیمری» دریای سیاه وبطور عموم درمورد یکی دانستن فرهنگهای باستانشناسی با فلان و بهمان نام نژادی نهایت احتیاط را ملحوظ داشت.

۵۲- تسمیهٔ پهلوانان افسانه‌ای باستان بنام اقوام ونژادها موضوعی است مرسوم. مثلا دربسیاری از کشورهای خاورنزدیك وآسیای میانه بهادران را «پهلوان» یعنی «پارتی» میخوانند، یونانیان ساختمانهای باستانی راکه بانیانشان برایشان مجهول بوده به «پلاسگ» ـ ها منسوب میداشتند و بسیاری از اقوام شرقی را «مغ» (مغ، زرتشتی) میخواندند.

۵۳- اینکه استرابون کیمریان را با تررها مخلوط میکند در مورد بستگی لسانی ایشان چیزی ثابت نمی کند: باوجود امانت استرابون و درستی منابع وی میتوان گفت که شخص وی و منابع او واجد مدارك لازم وآمادگی (از لحاظ زباندانی) برای مقایسهٔ زبانهای تررى و کیمری نبوده‌اند.

۵۴- علامت Šad /ṭ/ṭ در خط میخی آشوری بانحای دیگر نیز قرائت میشود و دراین‌موردمحتملا Kur هم میتوان خواند.

۵۵- آکامیسین و. و. استرووه، مسئلهٔ آریائی، مجلهٔ اتنوگرافی شوروی VI-VI، ۱۹۴۷، ص ۱۲۰، تذکراین نکته لازم است که چنانچه پارسیان چنین منشاءعجیبی میداشتند بی‌شك این موضوع درآثار مؤلفان یونانی منعکس میشد.

۵۶- بنظر من متحمل‌ترین توجیه نام Teušpa (بصورتی که در زبان آشوری ادا شده) Tavāspa است از -tava ـ ی اسکیتی ـ بمعنی «قدرت» و -aspa ـ بمعنی «اسب» یعنی «اسب نیرومند»، «دارای اسبان نیرومند». گروه صوتی ایرانی va- علی‌الرسم بزبان اکدی بوسیلهٔ -u- ادامیشود و š آشوری علی‌القاعدهٔ با s- معهذا این‌وجه اشتقاق رانمیتوان کاملا رضایت بخش دانست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۷- در تحریر ^{m}Tng-dam-mi-i . از این علامات فقط mi را میتوان me خواند.

۵۸ - اینجا سه نحوهٔ توجیه ممکن است: ۱) Lugdanis اشتباه قدیمی است در تحریر وبجای Duganis نوشته‌شده (Λ بجای Δ) ولی درصورت چنین‌فرضی‌باید بگوئیم که تمام موارد اشاره به لیگدامیس در مؤلفات باستان از یك منبع مأخوذ است و قبول این مطلب دشوار میباشد - بخصوص از استرابون و کالی ماخ چنین اشتباهی مستبعد است . ۲) Lugdamis یك نام ناشناس کیمری بوده که در زبان یونانی باین صورت‌درآمده، در واقع، صرف‌نظر از لیگدامیس کیمری، دراخبار مؤلفان عهد عتیق اشخاص دیگری نیز باین نام دیده شده‌اند. معهذا این نام اشتقاق یونانی ندارد و ظاهراً باید آسیای صغیری باشد، ۳) L در Lugdamis و T در Tugdammi نحوه‌های مختلف نامی یك حرف بوده که محتملا در بعضی زبانهای آسیای صغیر متداول بوده است (در برخی مدارك دیگر نیز در اثبات این نکته وجود دارد) و صدای L (« ل » خفیف یا « T » جنبشی)، این نظر آکادمیسین و. و. استرووه است. در اینصورت این نام رابابد یا آسیای صغیری دانست ویا کلمه‌ای که بوسیلهٔ زبانهای آسیای صغیر ادا شده .

۵۹ - u در این مورد البته پسوند حالت فاعلی یا رفع آشوری می‌باشد.

۶۰ - سوای شاخهٔ هندی که باشاخهٔ ایرانی بخشی ازگروه مشترك هند و ایرانی است .

۶۱- یوستی (ص ۵۰۰ ،F. Justi, Iranisches Namenbuch, Marburg (1895

اشتقاق Sandakšatru از Senda-xšaθra - بمعنی «دارای‌قدرت رضایت‌بخش» میباشد. کوششهای دیگری شده تا برای نیمهٔ نخستین این نام توجیهی از زبانهای ایرانی پیدا کنند ولی هیچیك از توجیه‌ها مقنع نیست .

۶۲- باحتمال قوی برخی ازگروههای «اسکیتی» آسیای مقدم و بویژه قفقاز مرکزی (رجوع شود به: ب.ب . پیوطروسکی. تاریخ و فرهنگ اورارتو، ص ۳۱۱-۳۰۹) با قبیلهٔ «اسکیتی» «اشکودا» وابسته نبوده بلکه باقبیلهٔ «گی‌میرا» (کیمریان) که مانند ایشان و باندازهٔ ایشان «اسکیت» بودند ارتباط داشتند (در دوران متأخرتری از سیرتکامل خویش درآسیای مقدم - قرن هفتم وحتی ششم). محتملا سکهٔ «اسکیتی» را که درمشرق

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آسیای صغیر بدست آمده نیز باید مربوط به «کیمریان» دانست. رجوع شود به: ب.ب. پیوطروسکی. اسکیتها در مشرق باستانی. مجلهٔ باستان‌شناسی شوروی، XIX، ۱۹۳۵، ص ۱۳۲، تصویر ۳. درآغاز «اشکوداء ـ ها و «کی‌میرا» ـ هائی که به آسیای مقدم هجوم و رخنه کردند محتملا ازفرهنگ‌مدون «اسکیتی» متساویاً بهره‌مند نبودند ولی بعدها فرهنك هردو قبیله، بظن قوی، متساویاً و بیك اندازه «اسکیتی» بوده. از دیگر سو هر دو قبیله آنچنان قلیل‌العده و متحرك بودند که نباید انتظار داشت مدارك باستانشناسی کافی ازایشان بدست آید.

۶۳- این عقیدهٔ ما ربطی بامکان بستگیهای قبایل کوناکونی کرانهٔ دریای سیاه (در عهد ماقبل اسکیت و دوران اسکیت) با فراکیه ویا منشاء فراکی قبایل مزبور ـ ندارد.

۶۴- درلهجهٔ آشوری S مانند «ش» و š مانند «س» خوانده میشده و در بابلی بر عکس. بدین سبب انحای موجود ادای شرقی بیشتر از تلفظ با «ش» حکایت میکنند (مثل asguzâi آشوری و iš kuzâi بابلی و aš kuz عبری باستانی‌باکشیدگی مکرر ū) وکمتر از تلفظ با «س» (مثل ašguzâi آشوری ـ نفوذ بابلی ؟). طرز تحریر عبری، قرائت کلمهٔ بصورت ašgusâi، iš knsâi هم‌امنتفی می‌سازد ـ وحال آنکه درغیر این صورت از رسم‌الخط آشوری بابلی چنین قرائتی ممکن می‌بود. و بدین ترتیب نظر هرتسفلد (E. Herzfeld, Zoroaster and His World, II Princeton, 1947, ص ۷۱۳) هم که‌میگوید اسکیتها خود خویشتن را skuča میخواندند مردود است. Z اکدی نمیتواند č ایرانی‌را اداکند. دراینجا فقط Ṣ و š ممکن می‌باشد.

۶۵- «ش» در یونانی نبوده.

۶۶- مصمتهای آوائی زبان اسکیتها در بعضی موارد دیگر هم بوسیلهٔ حروف خفیف یونانی ادا میشود. مثلا Tanais ـ «دن» = به Danu، Dnav اسکیتی؛ «a» ـ ی کوتاه علی‌القاعده در زبان اسلاوی «O» میشود بدین سبب در زبان روسی قدیم «دن» (با «ن» خفیف) ـ (Donu) میشود.

۶۷- وس. ف. میللر. نوشته‌های ایرانی به اماکن‌جنوب روسیه JMNP، ۱۸۸۶، اکتبر، ص ۲۸۱.

۶۸- و. ای. آبایف. زبان وفولکلور آسی، I. اصطلاح «اسکیت» ص ۲۴۳ وبعد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باحتمال قوی، برعکس، skolotoi - ی یونانی (که بگفتهٔ هرودوت اسکیتها خود را چنین می‌نامیدند) صورت تکامل یا تغییر کردهٔ همان اصطلاح Škula-t<Škuda است با علامت جمع t - ی اسکیتی وتبدیل l <r همچنانکه در Paralatai - ی اسکیتی (در روایت یونانی) دیده میشود - با Paraδāta - اوستائی مقایسه شود.

۶۹- تلفظ واقعی کلمهٔ «سک» - saka است و وجه مشترك چندانی با Škuδa ندارد. کمتر احتمال میرود که یکی از این اصطلاحات ربطی با کلمهٔ Sug(u)da- (پارسی باستانی) و Supdo . ی (اوستائی) - یعنی «سغدیانا» داشته باشد.

۷۰- «نام مشترك همهٔ اسکیتها ... اسکولوتان Skolotoi است. هلن‌ها (یونانیان) ایشان را اسکیت خواندند.» (هرودوت، IV، ۶). برخی از قبایل (genos) اسکیت، بنا بگفتهٔ هرودوت، آخواتیان، کاتیاریان ، تراپیان ویارالاتیان خوانده میشدند . ساوروماتها اندکی جدا بودند. دیگر مؤلفان تعدادی از دیگر قبایل اسکیت بر میشمرند. که هرودوت ایشان را اسکیت (اسکولوت) نمیداند. در واقع فقط یکی ازگروههای قبایل «اسکیت»خود را اسکولوت می‌نامیده ازآنجمله نیاکان آستیها خویشتن را چنین نمی‌نامیدند)، نام مشترکی که همهٔ قبایل این گروه و بطور عموم همهٔ قبایل هند و ایرانی خویش را بدان میخواندند ظاهراً arya بود و بعضی مدارك غیر مستقیم بدین نکته اشاره میکنند رجوع شود به و . ای، آبایف. زبان وفولکلوآستی (آستی) ، I. اصطلاحات قومی ونژادی آستی iron، Ilon، ص ۲۴۵ . شکل بعدی این اصطلاح کلمهٔ « آلان » بوده .

۷۱- Her., IV, 11-12، بطوریکه هرودوت میگوید این خبر مربوط به شخصیتی نیمه افسانه‌ای یعنی آریسته پروکونسی شاعر - و جهانگرد یونانی مقیم آسیای صغیر میباشد (IV، ۱۶-۱۳)، ولی اخبار مشابهی نیز از طرف «بربرها» - که بظن اقوی ساکنان آسیای صغیر بوده و روایات قدیمی مبارزهٔ اسکیتهاو کیمریان محفوظ‌داشته بودند- برای هرودوت نقل شده بوده.

۷۲- Her., IV, 5-7؛ به افسانه‌ای که درمیان یونانیان کرانهٔ دریای سیاه شایع بوده و وی نقل کرده نیز رجوع شود (IV، ۱۰-۸).

۷۳- زان پس هرودوت (IV - ۱۱) داستانی راکه صورت بارزفولکلوری و جنبهٔ علت شناسی دارد و باید منشاء کور-تپه‌های(گورگانهای)«کیمری» (یعنی‌مربوط بماقبل تاریخ را)بر رودنیر (دنیستر) توجیه کند - نقل میکند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۴- در تألیف هرودوت «آراکس» ممکن است. مانند اصطلاح Razhā، بمعنی رود سیحون نیز باشد و البته همچنین به ارس قفقاز نیز اطلاق شود (برعکس اصطلاح Raznhā).

۷۵- دربارهٔ تاریخها بماقبل ص ۲۵ متن و بعد ص ۲۲۵ متن وهمچنین بما بعد رجوع شود.

۷۶- نام Išpakâi (Išpaka'a, Ispakâia?)روایت آشوری را بوستی‌همچون Aspaka (نام‌اسکیتی که‌در تاناثیس بشکل Aspakos، Apsakos دیده شده: و. ای. آبایف، زبان و فولکلور آستی - ، I ص ۱۵۷) - «سوار» از aspa با پسوند ka- ی خاص ایرانی، تعبیر میکند (در زمانهای بسیار کهن این پسوند بخصوص میان اسکیتها ومادها رایج بوده). رجوع شود به Išpabâra و یا Ašpabâra ی آشوری - بمعنی «سوار که در بالا همچون اسم خاص آمده، معهذا یك اشتقاق دیگر هم متحمل است:

Spākāvā> (I) spakāi (ā)

مشتق از spaka - بمعنی «سگ» ، مانند Artāya - بمعنی «متعلق به داد و راستی» و یا Aryaya - «متعلق به آریاها» و Zarināya - «طلائی» و بسیاری کلمات دیگر . اقوام ایرانی سگ را مقدس میشمردند. راست است که در زبانهای اسکیتهای گروه آسیای میانه فقط کلمهٔ - Kuti که در زبانهای اسلاوی نیز مشهور است دیده شده و بکار میرفته؛ معهذا وجود اصطلاح spaka نیز کاملا محتمل می‌باشد. بهکلمهٔ sobaka - ی روسی که در السنهٔ اسلاوی توجیه روشنی برای آن نمیتوان یافت توجه شود. ضمناً باید گفت که اگر این کلمه راز بان روسی بوام گرفته باشد - استقراض مستقیماً از اسکیتی صورت نگرفته زیرا اگر چنین نبود شکل «spaka» در زبان روسی نیز محفوظ میماند (در السنهٔ اسلاوی تبدیل sp-> sob- صورت نمی گیرد).

۷۷- رجوع شود به AVIU، شمارهٔ ۶۴، ص ۲۱۶ و بعد I R. pl. ۴۵ و بعد. ستون II؛ ARAB، II، §§ ۵۱۷ وبعد

۷۸- Kn 35.

۷۹- Kn, 30, 15, 18.

۸۰- رجوع شود به:

H. Winckler. Kimmerier. Skythen, Ašguzäer, AOF. I, Reihe, Heft, VI ص ۴۸۴ و بعد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۱- ای. م. دیاکونوف . آخرین سالهای دولت اورارتو ص ۳۲ و بعد .

۸۲- آنجا که گفته شده اشکناز ـ «فرزند» گومر مقصود همین است: رجوع شود به دیگر نمونه‌های مشابه در «جدول اقوام» ؛ مثلا فرزندان کنعان سوری و قنیقی) ـ هیدون و هیت وآموری و آرواداتس (آرواد- شهری بود درفنیقیه) وغیره؛ فرزندان یا وان (یونان وجزایر دریای متوسط) ـ الیش (قبرسی یـا کیلیکیه)، کی‌تیم (قبرس)،طرشیش (اسپانیا؟) ، دودانیم (یا رودانیم ـ رودسیان ؟) وغیره. ضمناً لازم است گفته شود که «خویشاوندی » در «جدول اقوام» غالباً معنی وجنبهٔ سیاسی دارد نه نژادی وجغرافیائی.

۸۳- A. Godard, Le trésor de Ziwiyé (Kourdistan) و Haarlem, 1950 .

۸۴- ب. ب پیوطروسکی. باستانشناسی‌قفقاز. لنینگراد . ۱۹۵۹، ص ۱۲٤ وبعد.

۸۵- برای کوششهائی که برای مربوط ساختن اسرارکنجینه بزمان تصرف زیویه ـ زیبیه (توسط یکی از شاهان آشور) بعمل آمده تاکنون دلیلی یافت نشده وثابت نگشته است. دژ زیبیه (ایزیبیه، اوزیبیه) دوبار درمنابع آشوری‌درشمار قلاع ماننائی که تسخیرشده بود یاد شده است : یکی درعهد سارگون دوم درسالنامه‌ها ذیل‌سال۷۱۶ (وهمچنین در« کتیبهٔ رسمی یا تشریفاتی») و درعهد آشور با ناپال (استوانهٔ B) ذیل سال ۶۵۹. بعقیدهٔ ب . ب پیوطروسکی اشیائی که درگنجینهٔ سقز پیدا شده بعضاً از اشیاء اواسط قرن‌هفتم ق.م. تازه‌تر است. ولی بی‌شك بعضی از اشیاء وبخصوص سینه‌بند طلا اگرهم ـ چنانکه گودار معتقد است به قرن تهم ق.م. مربوط نباشد بهرتقدیر نیمهٔ اول قرن هشتم ق.م. است‌یعنی زمانی که‌هنوز نه‌تنها اسکیتها بلکه کیمریان نیزدرآنجا رخنه نکرده بوده‌اند.

۸۶- این اصطلاح «اورتوکور بیانتیان» را نخستین بار در سال ۱۹۰۰ کیسلینگ پیشنهاد کرد وزان پس عموم دانشمندان بذیرفتند، رجوع شود به مقالهٔ Pauly-Wissowa' s.v. Orthokorybantiêr (مقالهٔ یو. یونگه).

۸۷- صحبت برسر یکی از ظروفی است کـه اصطلاحاً « پـونتی » نامیده میشود ، بطوری که بانو م.ای. ماکسیموا بما اطلاع داده اکنون حدس میزنند که این ظروف‌رامردم اتروری می‌ساخته‌انـد ـ بهرحال تصاویر ظروف از روی نمونـه‌های آسیای صغیـر رسم میشده .

۸۸- [L.W. King and R.C. Thompson] The Sculptures and

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Inscription of Darius the Great on the Rock of Behistûn in Persia, London, 1907.

۸۹- همانجا، صفحه XVI، شمادهٔ ۵؛ آکادمیسین و. و. استروده سونخا را از ماساگتیان میداند؛ چنانکه بیشتر گفته شد ماساگتیان در آغاز، بنا بگفتهٔ هرودوت، همسایگان نزدیك اسکیتهای ـ اشکودا بودند. رجوع شود به، آکادمیسین و. و. استرووه. ۱) تاریخ کتیبه‌های بیستون VDI، ۱۹۵۲، شمارهٔ ۱، ص ۲۶ وبعد؛ ۲) لشکرکشی داریوش اول علیه اسکیتها و ماساگتان، IAN ، OIF، III، ۱۹۴۶، شمارهٔ ۳، ص ۲۳۱ وبعد.

۹۰- سؤال ازهاتف .Kn، ۲۴ و نامهٔ HAB، ۱۲۵۷ (به لهجهٔ بابلی) : رجوع شود همچنین به AVIU، شمارهٔ ۶۸، ب وشمارهٔ ۲۶۹، ۲، صفحهٔ ۲۲۴ و ۲۳۲.

۹۱- از نامهٔ HABL، ۴۳۴ (رجوع شود به بعد ص ۳۷۱) مشهود است که در فاصلهٔ سالهای هفتاد و شصت قرن هفتم آشور از سمت شمال و شمال شرقی فقط با اورارتو خوبوشکیه ومانتا وماد هم مرز بوده است.

۹۲- در زمان استرابون موقتاً برخی از بخشهای آذربایجان کنونی جزو ارمنستان بوده.

۹۳- آکادمیسین و . و . استرووه، مطالب تازه‌ای در تاریخ ارمنستان که در کتیبهٔ بهیستون دیده شده. اخبار فرهنگستان علوم ارمنستان، شمارهٔ ۸، ۱۹۴۶ ، ص ۳۱ ببعد.

۹۴- اطلاع شفاهی؛ رجوع شود نیز به نقشهٔ: «ارمنستان درقرن دوم و اول قبل از میلاد» و«ارمنستان در قرن اول تا چهارم بعد از میلاد» و اطلس منضم به کتاب «تاریخ قوم ارمنی» ، بخش اول (چاپ ۱۹۵۱) س.ت. یرمیان (ایروان، ۱۹۵۲).

۹۵- متصدیان حفاری نخست این قشر را مربوط به قرن هشتم تا ششم ق.م. میدانستند [س. م. قاضی اف .] (حفریات باستانشناسی درمینگه چائور ، DAN جمهوری شوروی آذربایجان، ۱۹۴۶، مجلهٔ II، شمارهٔ ۱۰، ص ۴۴۷؛۲) حفریات باستانشناسی درمینگه‌چائور. فرهنگ مادی آذربایجان، I . باکو، ۱۹۴۹، ص ۳۰-۲۰؛ گ.ای. یونه. حفریات باستانشناسی درمینگه‌چائور. مدارك چندی درموضوع توریخ دفینه‌ها . گزارش II ، DAN آذربایجان ، شوروی ، ۱۹۴۶، مجلهٔ II ، شمارهٔ ۹ ، ص۴۰۶]؛ معهذا صورت اشیائی که لازم بود تاریخشان قرن هشتم گذاشته شود عجالتاً منتشر نشده . همهٔ اشیاء این قشر که تاریخ مشخصی برای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها قائل شده‌اند (گردن‌بند، ناوك، آئینه) مربوط به قرن‌هفتم و بظن اقوی به‌قرنهای ششم و پنجم ق.م. میباشند. ب.ب. پیوطروسکی تاریخ این‌دفینه‌ها راچنین میداند(باستانشناسی قفقاز ص ۱۱۵ و ۱۲۰) وخود س.م. قاضی اف نیز در تألیف بعدی خویش تحت عنوان «کارهای باستانشناسی در مینگه چائور» چنین اظهار عقیده میکند (ص۲۷: قرنهای هفتم تا پنجم ق.م.) برخی از اشیاء مربوط باین قشر (مثلاانگشتریها) ممکن است از زمان متأخر-تری باشد (قرن چهارم؟).

۹۶- گ. ای. یونه. تألیف مذکور، ص ۳۷۹ وبعد.

۹۷- رجوع شود به ب. ب. پیوطروسکی. باستانشناسی قفقاز، ص ۱۱۴.

۹۸- مثلا بنگرید اشیاء «اسکیتی» قفقاز مرکزی و غربی و آسیای‌صغیر را.

۹۹- معهذا تذکر میدهیم که ناوك‌تیر از نوع «اسکیتی» درقرن ششم (ق.م.) در آسیای میانه درمحل تهیه میشده (دربا کتریای شمالی، باستانشناسی شوروی . ، XIX ، ۱۹۵۳ ، ص ۱۲۱) وچنانکه پیش گفته شد درعرصهٔ محاصرهٔ شهرهائی که بشهادت تاریخ اسکیتها درآنجا دیده‌نشده بوده‌اند ولی حضور مادهاوپارسیها [ایرانیان]مشهود گردیده(مثلا دربابل) رجوع شود به:

R. Koldewey, Das wieder erstehende Babylon, Leipzig, 1913 ص ۲۵۷-۲۵۶.) کشف شده است بدین سبب ممکن‌استاین نوع ناوك تیر اصلا از آسیای میانه وماد بوده وفی‌المثل اسکیتها آن را از مادیها اخذکرده باشند نه بالعکس. معهذا در در این‌مورد ما فقط میخواهیم موضوع را طرح کنیم و پاسخ منفی و یا مثبت بدان مربوط به باستانشاسان است.

۱۰۰- بادرنظرگرفتن اینکه از سرزمین مانّا ممکن بود مستقیماً خوبوشکیه (جنوبی‌تر از دریاچهٔ وان: رجوع شود به : Kn.، ۳۵) مورد تهدید واقع شود. این احتمال وجود دارد که کرانهٔ غربی ـ ویا لااقل بخشی از آن، نیز درآن زمان جزو مانّا شده‌بوده.

۱۰۱- HABL ، ۱۲۵۷.

۱۰۲- رسماً کار ـ اوریگالی نیز نامیده میشده.

۱۰۳- حدس میزنیم بخشی از اراضئی که جزو قلمرو دیوك بود، بطور رسمی ماد نامیده میشده است.

۱۰۴- متن Kn.، ۱۱ ب (= K1. ، V) از «کردنئساپاردا» سخن میگوید، از

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اینجا چنین مستفاد میگردد که ساپاردا در محلی کوهستانی قرار داشته و بنابه جدول نواحی که (در فصل دوم حاشیه ۲۷۸) قبلا نقل شد آن محل در شمال همدان بوده.

۱۰۵- رسماً کار ـ شاروکین نیز نامیده میشده.

۱۰۶- به‌بعد صفحه ۳۲۷ متن و بعد از آن رجوع شود.

۱۰۷- از این لحاظ نامه‌های مانتوکی ـ نینوا رئیس ناحیهٔ خارخار ونابوبلوکین رئیس ناحیهٔ کیشه سو (؟) که در ۷۰۶ـ۷۱۴ به سارگون دوم عنوان شده بوده وضع شایان توجهی را مجسم میسازند. در زیر قطعات مهم نامه‌های مزبور را که فعالیت رئیسان نواحی را درخاك ماد نشان میدهد نقل میکنم:

الف) نامهٔ HABL ، ۱۲۶ که ظاهراً اندك مدتی پس از قیام خارخار در سال ۷۱۵ نوشته شده: دربارهٔ آنچه پادشاه ومخدوم من نوشته که «توباید به کشور مادیها باتفاق اعیان بروی» با آنها اعیان پادشاه صلح منعقد کردند (و) ما بازگشتیم بسلامت. من اینجا در کار ـ شاروکین (= خارخار) خانه‌های محکم برپا ـ میکنم (وهرقدر) آجرهای (خام را که ایشان ویران ومعدم کردند) احیاء میکنم؛ وهمچنین مزارع را میکاریم (و) خدمت انجام میدهیم ـ بگذار قلب پادشاه و مخدوم من راضی باشد ....»

ب) نامهٔ HABL، ۱۲۷: بگذار جاندارانی که تابع کاتب ومحصلان مالیات‌هستند آدمهای خود را بیاورند و (آنها را) تحویل (ایشان) دهند. پادشاه ومخدوم من میداند که اسبان من‌سقط ـ شده‌اند ـ پس‌پادشاه‌هرچه زودتر اسبان برای سواران من فرستد؛شاگردانی که بـامن آمده‌اند آنها را تحت فرمان محصلان خراج قرار دادم؛ اگـر پادشاه و مخدوم من‌انتصاب اینان را تصویب کند ایـشان در کلخه نزد محصلان خراج هستند.

ج) نامهٔ HABL، ۱۲۸: «کشورپادشاه‌ومخدوم من آسوده است. مادیهادرپیرامون ما آرامند وخدمت (خدمت لشکری)خویش را انجام‌میدهند. در بارهٔ آنچه پادشاه و مخدوم من نوشته که: «باستقبال شاروئه مورانی (ظاهراً جاسوس آشورکه از خاك ماد باز میگشته . ای. د.) برو؛ من‌تورا به‌فرزند لودوسپردم. هیچ ذیروحی نباید اورابیند تااینکه تو او را به لار شاروکین بـرسانی»: تاگردنـه باستقبال او رفتم، فـرزند لودو مرا بدرقه‌کرد (؟) ؛ تـا وقتی‌که او را به‌کار ـ شاروکـین رساندم هیچکس او را ندید. اما اینکه پادشاه و مخـدوم من نوشته‌که: «دربارهٔ فرزند لـودو [.....] ازکاخ به [.....] انتقام‌گرفتند (؟ ؟) ـ در دهکده‌ها [.....] همه آرامند وخدمت خود را انجام میدهند . دربارهٔ ساکنان [.....]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که پادشاه و مخدوم من بمن نوشته بوده به ایرتوکانو فرستادم؛ اگر او فرستاد (این) اشخاص را، آنگاه ایشان را به‌نزد پادشاه و مخدومم میفرستم، ـ یا باید چیزی به پادشاه ومخدومم بنویسم؟ دربارهٔ گندم حاصل (کنونی) که پادشاه ومخدومم نوشته: «این چه وضعی است، چرا گندم نفرستادی؟». حاصل از بین رفت، ولایت از (تگرگ) خیلی صدمه دیده ... و باران، بشرف قسم، دائماً می‌بارد» .

د) نامهٔ HABL، ۱۲۹ : « [دربارهٔ زابگا]گیان، که پادشاه و مخدوم من نوشته تحقیق میکنم؛ دیدم که ایشان داخل میشدند وخارج میشدند. (بآنجا) بنویس . اکنون‌پس از آنکه تالتا بازگشته، ایشان با خویشاوندان خود وارد کولمان‌شده و درآنجا قراردارند. وچون آمدم و باکولمانیان موافقت‌نامه‌ای همراه باسوگند منعقد کردم، ایشان صلح کردند وجانشین (حاکم) ایشان (؟؟) با حاکم (ما) (؟) آشتی کرد (؟؟)ایشان از من دربارهٔ دهکدهٔ زابگاگ درخواست کردند ... دربارهٔ اینکه پادشاه و مخدوم من نوشته : « [.....] » ـ مادیها او را گرفتند .. » . زان پس متن نامفهوم است و از نویسندهٔ نامهٔ ۷۱۳ HABL، نابوبلوکین هم درآن یاد شده، تاریخ نامه ظاهراً اندکی بعد از سال ۷۱۳ باید باشد .)

نامهٔ HABL، ۶۴۵ : «.... امیران دهکده‌های اطراف آرامند .... سؤال کردند در بارهٔ اخبار مربوط به اوتو ـ او وآشپابارا در خاریپ ملاقاتی بین خود ترتیب دادند، و کسان یکدیگر را ازپای درآوردند. راجع به آرپیته (یا اوپیته ـ ای. دیاکونوف) امیر دهکدهٔ اوریاکو، که وی کشود (بروی دشمنان ؟؟) برای پادشاه ومخدومم نقل خواهم کرد.وقتی که من عازم خدمت پادشاه ومخدومم شدم او به شاپاردا گریخت. نابوتاکی‌ناتی، بردهٔ پادشاه ، شنیدکه او و اوآکساتار بایکدیگر مکاتبه کرده متحد شدند . چهار پسر او با او هستند . همان روزی که وارد (درباز گشت) کار ـ شاروکین (= خارخار) شدم به راماتی نوشتم که : «کسان (خود را) بفرست ...»

ه) نامهٔ HABL ، ۷۱۳ از نابوبلوکین : «کشور پادشاه آسوده است ، مادیهای اطراف آرامند دربارهٔ آنکه پادشاه ومخدومم نوشت: «پسرکاراکو اوریاکی را (= آرپیته؟ ـ ای. د.) بگیرید ومعزول کنید و بجای او رامتی را منصوب کنید» همچنانکه پادشاه و مخدومم بمن نوشته من نوشتم وپسر کاراکو راگرفتند و ... تحویل دادند (و) رامتی را بجای او اعزام‌داشتیم.آشورتم [...] او رافرستاد (ولی) اوریاکیان موا [فقت نکردندکه او را تحویل بگیرند ...] ....» . به‌نامهٔ HBAL، ۱۰۴۵ نیز رجوع شود.

۱۰۸- متن «منشور A، B، و S» شامل شرح لشکرکشی به شوبریه ـ که بنا به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اخبار بابل در ۶۷۳ ق.م. وقوع یافت ـ نمی‌باشد ولی حاوی اطلاعاتی دربارهٔ وقایع ماننا و ماد است.

۱۰۹- احیای کلمهٔ [gi-mir-r]i را درمتن «اخبار بابلی B» کنودت تسون و کلائوبر (با جدیت تمام) مورد بحث قرار داده با آن مخالفت کردند. ولی پس از انتشار «اخبار آسارخاردون» این شکل کلمه بدرخشانترین طرزی تأیید شده.

S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924.

۱۱۰- دربارهٔ اصطلاح «اوممان ـ ماندا» مشروحاً درتألیف ای. م. دیاکونوف تحت عنوان «آخرین سالهای دولت اورارتو» ص ۲۵ سخن رفته است. بآنجا رجوع شود.

۱۱۱ - KB . II ، ص ۲۷۵ ببعد؛ AL ، ص ۱۳۵ ببعد.

۱۱۲ - ص ۱۲، سطر ۹ S. Smith, Babylonian Historical Texts.

۱۱۳ - ممکن‌است اینجا سرزمین قبیلهٔ مادی‌پوتیان، یعنی بخش‌غربی‌مادمرکزی، باشد. ولی همهٔ مدارك موجود بیشتردال برآن است که تصادم‌میان آشوریان و کیمریان در آسیای صغیر وقوع یافته بوده.

۱۱۴ - رجوع شود به‌ماقبل حاشیه ۴۲ (همین فصل).

۱۱۵ - ADD ، I ، شماره ۳۶۴ . AVIU ، شماره ۶۶.

۱۱۶ - گ . آ . ملیکیشویلی . بعضی مسائل‌اجتماعی واقتصادی‌نائیری - اورارتو، ص ۳۹.

۱۱۷ - او بود که در ۶۷۳/۷۲ ق. م. فراریان اوراتوئی راکه بهنگام تسخیر شوبریه بچنگ آورده بود تسلیم روسا کرد.

۱۱۸ - درمیان سؤالاتی که از هاتف شده هیچ اشاره بوقایعی که بی شك مربوط بماقبل از سال ۶۷۵ بوده نشده است (مثلا جنگ علیه صیدون وجنگ درکلده، ساختمان در بابل، لشکرکشی به بازو درعربستان مرکزی و غیره) ظاهراً ازلشکرکشی اول آسارخادون به مصر (در ۶۷۴ ق. م.) نیز سخنی نرفته بدشواری میتوان در این باره از روی یقین اظهار عقیده کرد. اما راجع بزمان حکومت آشور بانا پال ... فقط سؤالات معدودی از طرف وی بعمل آمده وآن‌هم دربارهٔ جلوس شاماشوموکین برتخت بابل (۶۶۹) و لشکرکشی به ماننا (سال ۶۵۹) ولشکرکشی به‌کامبولو (۶۵۴) و برخی پرسشهای دیگر. یك سلسله از قطعات مربوط بدعاهائی که از روی کبد زده میشود و مورخ بسالهای حکومت آشوربانا پال است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تابسال ۶۵۰ ق. م. میرسد. بیشتر قطعات پرسش‌ها ظاهراً مربوط بسال‌های‌بین ۶۷۴ و ۶۶۹ ق. م. میباشد. و فقط برخی قطعات از سالهای دیگر باقی ومحفوظ مانده رجوع شود: E. G. Klauber, Politisch - religiöse Texts aus der Sargonidenzeit, Leipzig, 1913, LVII ص وبعد وقایع آسیای صغیر (Kn. ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۵۶a ، ۵۶، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ وغیره) که مربوط به فعالیت ایشکالو ، پادشاه تابال وموگالو، پادشاه ملید (ملتین) بوده ممکن نیست با لشکرکشی که بلافاصله بعد ازلشکرکشی کیمر در ۶۷۹ وقوع یافته مربوط باشند زیراکه درآن زمان ملید ، ظاهراً مورد دست اندازی آشوریان قرار نگرفته بوده .

۱۱۹ - یعنی درکتیبه هائی که قبل از پایان نخستین لشکرکشی آسارخادون بمصر تنظیم نشده بوده وبدین سبب ازآن لشکرکشی نامی درآن برده نشده.

۱۲۰ - درسلسله سؤالات مربوط به‌آسیای صغیر ازمیتا سخن رفته و کنودت‌تسون این نام رابا میداس (Kn. ، ۵۱ ، ص ۱۵۳ و بعد) یکی میداند. اگرچنین باشد این قدیمترین قطعه است زیراکه نمیتوان تاریخ متأخرتر از ۶۸۶/۷۵ برای آن قائل شد. ولی این نظرکنودت تسون محل بحث است. این که کنودت تسون قرائت نام اورا بصورت ^{m}mi - it - ta - a - bêl [âli] پیشنهادکرده بهرتقدیر، اگرواقعاً صحبت برسرمیداس: « صاحب وامیر دهکده » باشد قابل قبول نیست و این‌لقب برای چنان پادشاه مقتدری کافی نمی باشد. بنظر میرسدکه بهتر این است در این‌مورد بصورت: bêl [hiti] ، bêl [tābti] ، bêl [adê] یا چیزی شبیه بدین‌احیاء شود (یعنی « سوگند خورده » ، « دوست » ، « تقصیرکار » اینها اصطلاحات مرسوم زبانهای سامی می‌باشد - که معنی تحت اللفظی آنها «صاحب [سوگند] » ، «صاحب [نیکی - مال] ، یا«صاحب [گناه]، میباشد، دیگر قطعات سلسله سؤالات مربوط به‌آسیای‌صغیر، محتملا، از اواخر سلطنت‌آسار-خادون بوده و بعضاً با وقایع دوران حکومت آشور باناپال رابطه دارد (سفارت موکالو که «پادشاه تابال» بود برای صلح).

۱۲۱ - همچنین رجوع شود به Səpharād عبری باستانی Obad., 20 دراین کتاب‌محل اسارت‌ساکنان‌اورشلیم (اشتباه : بجای «اسرائیل» ؟) سفاراد (= ساپاردا یاسپاردا) نامیده شده است.

۱۲۲ - مثلا : K S ، سالنامه‌ها ، سطور ۸۳ ، ۸۴ وبسیاری دیگر (درکتیبه‌ها و نامه‌ها) .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲۳ - قطعات سؤالات از هاتف خدای شاماش را که مربوط بدان وقایع است در AVIU، (شماره ۶۸ ، ص ۲۷۲ وبعد) نقل کرده‌ایم ولی بهنگام ترجمه تکمله های کلائوبر را که به چاپ اول کنودت تسون نوشته دردست نداشتیم :

(J. A. Knudtzon, Assyrische Gebete an den Sonnengott, Leipzig, 1893).

کتاب کلائوبر (ا. ک. کلائوبر - تألیف بیش گفته) کتابخانه‌های مسکو و لنینگراد وجود ندارد وفقط پس از انشاء وترجمه آن AVIU در دسترس من قرار گرفت.

۱۲۴ - در واقع باج مأخوذ نه‌همیشه بمقصد میرسیده : مثلاآشوربلوسور حاکم- که پادشاه آسارخادون دربارهٔ اعزام لشکریان باباج ازوی سؤال کرده بوده - ضمن مطالب دیگر میگوید که قاطران گردآورده از بیت - کاری بمقصد نرسیدند. ظاهراً باج را بایستی در بابل تحویل دهند زیراکه ، بظن قوی، آسارخادون در آن زمان در آنجا اقامت داشته (HABL ، ۲۴۲) .

۱۲۵ - «توسط منشورهای A ، B و S».

۱۲۶ - کاملتر از همه - منشور A ، IV ، ۸ و بعد (IR ، ۴۵ و بعد).

۱۲۷ - این کوه را «کوه لاجورد» میخواندند زیراکه آشوریان این مادهٔ معدنی نیمه‌کریمه را از مادیهائی که در آن ناحیه زندگی میکردند دریافت میداشتند. ولی چنانکه پیش‌گفتم سنگ لاجورد در خاك ماد استخراج نمی‌شده و مادیها خود لاجورد را از نواحی شرقی‌تر (از باکتریا) دریافت میکردند.

۱۲۸ - بوندهشن ، XII ؛ تلفیق - hv ممکن بود کاملا به‌آشوری‌بوسیلهٔ«همزه» ادا شود و تحریر با «هجاهای مقطع» طرز تلفظ آن‌را نشان میدهد : Pa-tu-uš-ar-ra؛ v - ی ساقط موجب تصویت هجای‌ماقبل به - u - شده است. درپی‌هم قرارگرفتن Xv = hv در زبانهای ایرانی کاملا مرسوم است. «پاتیش‌خوار»، بطوری که اشترك (ص ۳۶۳. Streck، ZA، XV) خاطرنشان کرده بمعنی « (کوهها)ئی که در جلو خوار قرار دارند» باشد. (خوارنا ، ناحیهٔ XI طبقه‌بندی ما، رجوع شود بمماقبل ص ۱۲۲ متن؛ اکنون ناحیهٔ شهر سمنان؛ رجوع شود همچنین به :

E. Sachau، Glossen zu den historischen Inschriften Assyrischer Könige، ZA، XII ،ص ۵۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲۹ - Eparti - ی عیلامی؟ قرائت‌قدیمی این‌نام - یعنی Eparna تاییدنشده.

۱۳۰ - اسبان (sîsê rukkubi - اسب عرابه یـا سواری؟ یا اسبان و عرابه‌ها؟) برشمرده شده. گذشته از این از دامهای بزرگ و کوچك‌شاخدار و خران و شتران‌دو کوهان یاد شده .

۱۳۱ - رجوع شود به‌ماقبل فصل دوم حاشیهٔ ۲۷۸ و ۳۰۸ .

۱۳۲ - انطباق این نام را بااصطلاح «آذربایجان» نخست کنودت‌سون (J. A. Knudtzon ، تألیف مذکور ، II . ص ۱۲۷). بدون ذکر دلیل پیش کشید. وی معتقد است که «آتروپات» در آغاز نام شهر بوده و بعدهـا اسم اشخاص شده (؟!). معهذا در این سند بجای «آندارپاتی [مآنو]» «آنتارپاتی» خوانده است و متوجه نشده که این نام در دیگر متون آشوری نیز دیده میشود. تاریخ اصطلاح «آذربایجان» و اشکال گوناگون آن را میتوانیم تا اعماق اعصار دنبال کنیم. این اصطلاح از طریق اشکال فرون وسطائی Aturpātkan کاملا برطبق‌قاعده به‌شکل aturbaδgān، aδurbaigān، Aδarbaijān (ماد و پارتی) که در ارمنی بـاستانی دیده شده (atrpatakan) و عـادی‌ترین صورت صفتی مختوم به kān - که تعریف مکان بوده و از اسامی خاص تشکیل میشده (مثلا Anahitakān از Anāhit ، Friyapātikān از Friyapati و بسیاری دیگر)، در ایـن مورد بخصوص این کلمه از اسم خاص āturpat ، ātarepat مشتق شده. یـونانیان از همین نام با پسونـد مکانی ēnē - اسم کشور را ساختند : Atropatēnē . نام āturpat ، Atropatēs اشتقاق صحیح و بی‌خدشهٔ ایرانی دارد («حفظ شده توسط آتش مقدس») و همانند اغلب نامهای‌خاص آن زمان است (و چون تعالیمی کـه بانام زراتوشترا مربوط بوده در خارج از حـدود اقوام ایرانی نیز انتشار داشته داشتن نام دال برتعلق نژادی و قبیله‌ای دارنده نمی‌بـاشد). امکان اینکه Atro - ، ātur - را از andar - ، andir - ، andarz - و غیره مأخوذ دانیم از لحاظ زبانشناسی وجود ندارد و نظایری بـرای چنین تبدیل صوتی در دست نیـست. نلدکه و اشترك نیز علیه روست و کلائوبر و کنودت‌سون اظهار نظر کرده باین نکته اشاره کرده‌اند.

۱۳۳ - نامهای‌حکام‌دوم و سوم کاملاایرانی است: Zanaxšāna - (S آشوری = «ش») - بمـعنی «دارای قبیله»، «خانـدان‌دار ، اصیل» ؛ - Rāmatav(y)a (رجوع شود بروایت آشوری Ramatûa) - بمعنی «شاد - مقتدر». ولی نام اول - یعنی اوپیس - اشتقاق ایرانی ندارد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳۴ - خود نام ایرانی است (Varakasa-farna ، یشت XIII ، ۱۱۳ ، یا Varkazana-farna ؟).

۱۳۵ - در متن [....] x - da - a - a ؛ علامت ناخوانا را کنودت‌تسون id خواند و کلائوبر بین id و ud(= par) مردد بود. بنظر میرسد که فقط Sa - plar - da - a - a amêl میتواند معنی به‌جمله بدهد.

۱۳۶ - به‌دیگر قبایل نیز اشاره شده بوده ولی نامهای آنها محفوظ نمانده.

۱۳۷ - به‌بعد ص ۳۳۲ متن و بعد ازآن رجوع شود.

۱۳۸ - Kn. ، ۱۶ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۴۱ ؛ KL. ؛ ۱۰ ، Kn ، ۴۲ و ۲۴.

۱۳۹ - HABL ، ۱۲۵۷. - AVIU ، شمارهٔ ۶۹ ، ۲ ص ۲۳۱ و بعد.

۱۴۰ - وی ضمناً «کیمریان» را «قبیلهٔ فراریان» میخواند. اگر مورد نظر کیمریان واقعی باشند ممکن است که این اصطلاح اشاره‌ای باشد به‌افسانه‌ای که هرودوت بعدها دربارهٔ فرار ایشان از جنگ اسکیتها نقل کرده.

۱۴۱ - در لهجهٔ آشوری - Aḫšêri بوده و چنانکه در اینجا در ضمن سؤال مرقوم به‌بابلی آمده Aḫseri قرائت میشده. آخری در سال ۶۵۹/۵۸ درگذشت. ممکن است که وی جانشین بلخابو بوده (اگر شخص اخیرالذکر واقعاً سلطنت نانتا داشته).

۱۴۲ - HABL ، ۱۰۲۶ ، - AVIU ، شمارهٔ ۶۹ ، ۳.

۱۴۳ - کلائوبر چنین میخواند (تألیف‌یاد شده ، ص LIX) کنودت‌تسون آنی‌سوس [کیا] قرائت میکند. آنی‌سو - دهکده‌ای بوده در ناحیهٔ‌حنانجو در مرزجنوب شرقی‌اورارتو (HABL ، ۱۷۳)؛ در منابع دیگر بنام آنی‌سوسکیا برنخورده‌ایم. جارانیا - ممکن است همان حارونا و یا حارانا باشد که دژی‌بوده در بخش‌غربی «زاموآی داخلی» و منابع آشوری قرن نهم بآن اشاره کرده‌اند.

۱۴۴ - و همچنین یك‌قوم دیگر که نام آن (مانند نام اسکیتها فقط بحدس و از روی وضع کلی احیاء شده) محفوظ نمانده است.

۱۴۵ - ولی در اکثر پرسشهای مربوط به‌شورش (بجز Kn. ، ۲۵ و ۳۶) بهیچ وجه نامی از اسکیتها برده نشده و حال آنکه - چنانکه گفتیم - در آن زمان ایشان در خود سرزمین ماد قرار داشتند - ولی از کیمریان یاد شده است این نکته نیز ما را در این‌اندیشه میافکند که در این پرسشهای بابلی منظور از کیمریان «اشکودا»ها بوده‌اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴۶ - رجوع شود به‌تذکر عیلام در قطعات پرسشهای خطاب به‌هاتف دربارهٔ کشتریتی (Kn. ، ٤).

۱۴۷ - متقدمترین سؤالات مربوط به‌جریان شورش (KI. ، ٤ و Kn. ، ١)- مورخ به ۳ ایار (پایان آوریل سال ۶۷۳) است ولی درآنجا دوسانتی و مامی‌تیارشو همچون متحدان کشتریتی وارد میدان شده‌اند. بنابراین پرسشهای مربوط به‌نخستین مذاکرات کشتریتی با دوسانتی و مامی‌تیارشو (Kx. ۲ و KI ، ۱۳) را باید بتاریخ متقدمتری‌منسوب دانست؛ بنابه جملات «آیا مامی‌تیارشو بسخن اوگوش خواهد داد... آیا امسال‌باآسارخادون دشمنی خواهد ورزید...» این سؤال در آغاز سال و در ماه نیسان (فارسی - آوریل) بعمل آمده بود .

۱۴۸ - لقب مامی‌تیارشو را در سؤالات چنین باید دانست. و نباید تصور کرد (برخلاف آنچه‌گاهی‌گمان میکنند) که‌وی تنها فرد مادی بوده‌که در اتحاد شرکت داشته. هرسه پیشوای شورش مادی بوده‌اند و نامهای سه‌مرکزشورش: یعنی کار-کاشی (کلنی‌کاسیان) و مادای («ماد» یعنی ایالتی که رسماً آشوری بوده و باین نام خوانده میشده) و ساپاردا - مطابقت دارد با نامهائی‌که در سؤالات مربوط به‌اخذ باج از ایالات مادی آشور - (یعنی بیت-کاری «خانهٔ کلنی») و مادای و ساپاردا - منقول است.

۱۴۹ - یا «که نامهای ایشان» (یعنی مردمان کشور تیلاشوری).

۱۵۰ - یا «مهرانو» (در منشورهای B و S» چنین است). این اصطلاح به«شهر» یا «کشور» تعبیر میشود و از قرن نهم تا هفتم ق.م. جز در این‌مورد دیده نشده است. ولی از مقابله با متن توکولتی-نینورتای اول (رجوع شود به‌ماقبل-فصل اول، حاشیه ۱۵۸) و متون تیگلاتپالاسار اول (رجوع شود به: AVIU ، شمارهٔ ۱۳. - AKA ص ۱۱۶) و آدادنراری دوم (AVIU ، شمارهٔ ۲۰ ، ۲۱. - KAH ، II ، شماره‌های ۸۳ . ۸٤) چنین‌میتوان‌نتیجه گرفت‌که «مهری» یا «مهرانو» معرف بخشی از مردم محلی ماد غربی بوده است.

۱۵۱ - تیلاشوری، چنانکه بیشتر دیدیم ، درکنار «دژبابلیان» (سیلخازی)قرار داشته و یا حتی همان دژ بوده. از آنجاکه در هزارهٔ اول «مفهوم» «کاسیان» و «بابلیان» را غالباً مخلوط میکرده‌اند باحتمال قوی «دژ بابلیان» همان «کلنی‌کاسیان» (کار - کاشی) بوده‌که کشتریتی برآن حکومت میکرده. و کار-کاشی محتملا مرکز ایالت بیت - کاری بوده که بدلایل مذکور قبل (حاشیه ۱٤۸ همین فصل) و بعد (ص ۳۳۱ متن و بعد) همان ناحیهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همدانش باید دانست. «پی‌تانو» (بزبان مهرانی یعنی زبان اهالی محل. رجوع شود به‌حاشیهٔ ۱۵۰ همین فصل) ـ ظاهراً همان «پادان» هزارهٔ دوم قبل از میلاد است ـ یعنی ناحیهٔ واقع در شمال عیلام و متصل به‌بخش علیای رود دیاله. برخی محققان بارناکو را بابیت‌ـ بوناکی که سیناخریب در شمال‌عیلام قلمداد میکنند یکی میدانند. انطباق ب(پ) مازباکو با پارنا‌ـ داباها (قبیلهٔ سکائی ـ پارکی در ترکمنستان کنونی) بظن غالب تاب انتقاد را ندارد و درست نیست.

۱۵۲ - Kn ، ۱ ـ پرسش صد روزه ـ از سوم ایار دربارهٔ اینکه «آیا کشتریتی بالشکریان وی ـ آیا لشکریان کیمریان و یا لشکریان مادیها و یا لشکریان مانائیان، و یا دشمنی از دشمنان آیا در صددند و نقشه میکشند؟ که یا بوسیلهٔ محاصره و یا به‌زور و یا بوسیلهٔ عملیات جنگی و نبرد و پیکار و یا [شکـ] ستن و یا نقب زدن، و یا (بوسیلهٔ آلات محاصره) و یا خاکریز و یا آلت شکستن حصار و یا بوسیلهٔ قحطی و یا سوگند بنام خدا و یا الهه و یا با سخن‌خوش و یا پیمان صلح و یا حیله‌ای برای تسخیر شهرها ـ آیا با یکی‌از این وسایل شهر کیشاسو را مسخر خواهند ساخت و وارد شهر کیشاسو خواهند شد و آیا بدست ایشان شهر کیشاسوفرمانبردار خواهد شد و آیا جزو متصرفات ایشان‌خواهد گشت؟».

۱۵۳ ـ محتملاً نامهٔ جالب توجه بایگانی که یونجیك که فرستنده و گیرندهٔ آن معلوم نیست و به لهجهٔ بابلی نوشته شده مربوط باوضاع ووق است (HABL ، ۴۵۹) آغاز نامهٔ باقی و محفوظ نمانده. و دنبالهٔ آن چنین است: «به‌نا [مار] بروید!» ولی او گوش‌نکرد و ایشان خارج شدند؛ و کینه‌آی (؟) و سین‌شاروسورانی کـه رفتند، ۳۰۰ نفر و از آنجمله پیرمـردان و خردسالان را با خود بردند. مـردم (اینجا) برضد بـاج (به پادشاه؟) مستبد مشهود است که هیچکس فرمان پادشاه را مجری نمی‌سازد. شاید پادشاه و مخدوم‌من‌بگوید: «پس شما کجا هستید؟» ـ از آن زمان که آزادها (؟؟) برده شده‌اند (؟) ما در دژ کیشه‌سو بصورت پادکان مقیمیم (in a ^{âl} Ki - Ši - si ina ^{âl} bir - ti Šu - la - ni). ما به‌لاخیرو نرفتیم. شاید پادشاه و مخدوم من بگویـد: «[.....] هرچه بتواند بگذار [بکند]!». ظاهراً در این نامه سخن از تخلیه آشوریان کیشه‌سو راکه مورد تهدیدبوده ـ و انتقال ایشان بـه نامار و لاخیرو، شهر مجاور آن (اقامتگاه مادر آسارخـادون ـ ملکهٔ ناکی که بسیار متنفذ بوده) در میان بوده.

۱۵۴ - karibtu- ی اکدی ـ بمعنی «مبارك»، نام حقیقی این دژ و محل آن معلوم‌نیست. رجوع‌شود به: KI ، ۱ = Kn. ، ۱۲ . تاریخ سؤال‌نخستین‌روزهای ماه ایاراست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵۵ - KI ، ٤ = .Kn ۸ سؤال مربوط بمدت ۳ ایار یا سیمان .

۱۵۶ - محتملا باید چنین خواند : ni - ri bi Šá ^{âl} Sa -par (!) - du بجای ^{âl} Se an - du که در متن KI ، ۷ = .Kn ، ۱۱b آمده.

۱۵۷ - ص ۳۶۶ . XV ، ZA ، Streck

۱۵۸ - این دهکده درنامه های بابکانی آشوری دوبار (HABL ، ۱۲۹ و ۱۰٤۶) بمناسبت الی‌پی و اوریاکو درایالت خارخار ، نام برده شده است.

۱۵۹ - رجوع شودبه تذکری که دربارهٔ « ناحیه رودکها » درسؤال از هاتف ـ Kn. ، ۸۵ ـ داده شده.

۱۶۰ - Kn. ، ۱۱a .

۱۶۱ - Kn. ، ۳۶ .

۱۶۲ - Sissirtu (Kn., 72) .

۱۶۳ - HABL ، ۱۶۵ .

۱۶۴ - بعقیده فورر ـ وی در آن زمان شغل مهم «رئیس رئیسان» را داشته . رجوع شود به :

E. Forrer, Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches, Leipzig, 1921 ، ص ۸۹ و ۹٤ .

فورر چنین نتیجه میگیرد که ایالت پارسوآ برسم خرج‌سفره بمقام «رئیس‌رئیسان» داده‌میشده. ولی میدانیم که شخصی بنام نابوریمانی این مقام را پس از ۶٤۸ شاغل بوده و وی دراواخر حکومت آشوربانا‌پال نام دهنده (اپونیم) سالی که معلوم نیست شمرده میشده. اما در آغاز حکومت آشوربانا‌پال و درپایان حکومت آسارخادون مقام«رئیس‌رئیسان» را شا ـ نابو ـشو- که درسال ۶۶۹ فرمانده‌هی لشکرکشی بمصر را بعهده داشته ـ شاغل بوده است. بدین‌سبب اگر پیشنهاد فورر را بپذیریم ـ تاریخ نامه HABL ، ۱۶۵ را این زمان نباید دانست و باید به‌نیمه دوم حکومت آشوربانا‌پال مورخ ساخت .

۱۶۵ - البته ممکن است این واقعه را یکسال پیش‌تر یعنی سال ۶۷٤ بشمریم. ولی از متون پرسش از هاتف پیداست که ماننائیان درسال۶۷۳ نیز با آشور درجنگ بودند و ازکلیات اوضاع بیشتر چنین برمیآید که نامهٔ نابورمانتی مربوط بزمان حمله عمومی به مرزهای شرقی آشور بوده. بنظر میرسد که عملیات جنگی سال ۶۷٤ در نقطهٔای شمالی‌تر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جریان داشته. از دیگرسو ، چنانچه تذکـرداده شده ، شاید این نامه را بهیچوجه نباید بدوران‌حکومت آسارخادون مربوط‌دانست بلکه به سال ۶۵۹ یا ۶۵۲ ـ ۶۵۳ مورخ‌شمرد.

۱۶۶ ـ رجـوع شود به : AVIU ، شماره ۶۷ ، ص ۲۱۸ و بعـدبا شماره ۶۳ ص ۲۱۵ تاریخ «اکتبر ـ نوامبر۶۸۲» درحاشیه ۸ همان صفحه اشتباه‌است : باید «نوامبر ـ دسامبر ۶۷۳» خوانده شود.

۱۶۷ ـ چنانکـه کلائوبر خاطرنشان کـرده اظهارات پراشك دربارهٔ مذاکـرات سردار آشوری شا ـ نابو ـ شوباکشتریتی درزیر حصار شهرآمول بی‌اساس است :
(J. V. Prášek, Geschichte der Meder und Perser, I. Gotha, 1906, ص ۱۱۸)
تاریخ و محل دوسؤال راجع به لشکرکشی به آمول (Kn. ، ۱۷ و ۱۸ = KI . ۹) تاریخ ومحل رانمیتوان مشخص نمود. وما دلیلی نداریم که محل خودمان‌را درخاك ماد بدانیم. آن آمول‌باشهرکنونی آمل‌درکرانه ایرانی‌دریای‌خزر هیچوجه مشترك ونسبتی‌نداده زیرا که اسم Amol علی‌القاعده ماخوداز ـ 'Amarda (نام باستانی رود قزل اوزن و قبیله‌ای کـه درآن ناحیه مسکون بوده) می‌باشد. بمناسبت آمول نامی ازکشتریتی برده نشده.

۱۶۸ ـ KI. ۶ (مربوط است به پیکی کـه درنظر بوده اعزام شود) ، ۵ (Kn ، ۹) ، ۳ (Kn. ؟ ۳) و ۱۲ (مربوط به پیکهائی که قبلا اعزام شده بودند).

۱۶۹ ـ پرسش KI ، ۶ بتاریخ آذر ـ اددار ـ (فوریه ـ مارسی) میباشد ومربوط است به بخشی اززمان تاواسط (؟) نیسان سال بعد (بخشی که ازاین ماه آغاز میگردد). فرض اینکه مذاکـرات مربوط به فوریه مارس سال ۶۷۳ یعنی دوران شورش بوده ـ محال است زیراکه در پرسش راجع به اعزام پیکها از متحدان کشتریتی ـ کـه باحتمال قوی فقط در ماه نیسان (مارس ـ آوریل سال۶۷۳) با ایشان هم عهد شد ـ سخن رفته است.

۱۷۰ ـ Kn ، ۲۵ از مامی‌تیار شودرآن بخش‌پرسش که باقی و محفوظ مانده نام برده نشده است ولی حدس زده میشودکـه منظور خود او بـوده زیرا محلی که پیك بآنجا اعزام شده کار ـ کاشی‌ذکر نشده بلکه‌از «کشور مادای» یادشده است .

۱۷۱ ـ KI ، ۱۶ = Kn ، ۲۹ (در AVIU متن بدون تکمله‌هائی کـه کلائوبر کشف کرده آمده است).

۱۷۲ ـ هرودوت در شرحی که مینویسد نام «مادیا» را وارد کرده و او را «پـر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پروتوتی» (پارتاتوآ) میخواند. باید این نکته را تذکر دهیم که هرودوت علی‌الرسم در مورد یونانیان نام کامل رسمی ایشان یعنی نام و نام پدر وگاهی هم نام خاندانشان را ذکر میکند ولی در مورد غیریونانیان نام پدر را ندرتاً یاد میکند: ۱) در مورد سرداران لشکرکشی خشایارشا به یونان که ظاهراً نام ایشان از یک منبع رسمی استخراج شده؛ ۲) در مورد اشخاصی که وی نام پدرانشان را آورده و یا نام پدرانشان بعلتی در آن موردبخصوص اهمیت داشته. مستثنیات بسیار کم است و احتمالا همهٔ آنها از یک‌منبع (هکاتی ؟) مأخوذ می‌باشد. از آنجمله است کیک، پادشاه لیدی مؤسس سلالهٔمرمانادیان، دیوک که‌بنظرمیرسد نام پدرش اشتباهاً ذکر شده و مادیا. از اینجا میتوان‌نتیجه گرفت که‌پدرمادیا را،جداگانه، یا منبع هرودوت ذکر کرده و یا خود هرودوت: در صورت اخیر وی باحتمال قوی در «داستانهای آشوری» خویش که بدست ما نرسیده از او یاد کرده است. بهرتقدیرگمان نمیرود که ذکر نام پدر پادشاه اسکیتها (در صورتی که آن پدربشخصه کار قابل ملاحظه‌ای نکرده بوده) از لحاظ خوانندهٔ یونانی واجد اهمیت بوده.

۱۷۳ - از این ایالات (که کار - اوریکالی و کار - شاروکین نیز نامیده میشدند) در فهارس ایالات آشوری زمان آشوربانیپال یادشده است.رجوع شود به E. F orrer. تألیف پیش گفته، ص ۵۴-۵۳ .

۱۷۴- نظرالمستد مورخ آمریکائی در بارهٔ جنگهای مستعمراتی و جهان‌گشایانه صراحتاً تحسین آمیز است - گرچه معتقد نیست که کشتریتی شکست خورده باشد .
(A. T. E. Olmstead, History of Assyria, New York-London, 1923).
اگر کسی وحدت ائتلاف ضد آشور سال ۶۷۳ ق.م. راکه موجب تأسیس پادشاهی ماد گشته بوده منکر شود، باید چنین فرض کند که‌ماد درفاصلهٔ سالهای ۶۲۰-۶۱۰ ق.م.درطرفةالعینی بصورت یک کشور معظم درآمده بوده - همچنانکه پالاد غرق در اسلحه از سر زئوس بوجود آمد - والبته چنین چیزی محال است .

۱۷۵- از این ایالات بعدها درمنابع آشوری نامی برده نشده .

۱۷۶- HABL، ۴۳۴ . درآن از ایجاد نگهبانان مرزی علیه این کشورها و از قلاع مرزی‌خاص آنها و لزوم اعزام گریختگان را - از آنجا - به نزد شاهزاده آشوربانیپال (رجوع شود همچنین به HABL، ۱۰۲۶) که ظاهراً امور جاسوسی آشور را اداره میکرده - سخن رفته (رجوع شود به AVIU، شمارهٔ ۶۹، ۱،ص ۲۳۰ و بعد؛ دربارهٔاستدلال‌مربوط باین توریخ رجوع شو به AVIU ، شمارهٔ ۶۹ ص ۲۳۱، حاشیهٔ ۵-۳) .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷۷- این فهرستی است ازپادشاهیهای تابع وعملا مستقل‌مربوط به‌زمان‌حکومت آشوربانا‌پال. ولی ظاهراً قبل‌از جدا شدن بابل درسال ۶۵۲ بخشی از فهرست که‌مورد علاقهٔ ما میباشد (AVIU ، شمارهٔ ۷۱ ، ص ۲۳۴) بقرار زیراست :

« .... خیلاکو	— (کیلیکیه، در زمان سقوط پادشاهی آشورمستقل‌بوده
یا [ما] نا	— («یونان»، اینجا، ظاهراً جزیرهٔ قبرس است)
ملید	— (ملی‌تنا دربخش علیای فرات، در زمان آسارخادون و بعدها هم مستقل بوده) .
[.....]	— (؟)
شیبارتو	— (؟)
ایسکالونا	— (اسکالون درفلسطین. به آشور ملحق نشده بوده) .
اودومو	— (اِدُم، ایدومیه درماوراء اردن)
معابا	— (موآو در ماوراءاردن)
اما [نا]	— آمن درماوراء اردن)

آشور اردن رافرمانبردار نساخته بود و پادشاهان آن‌درجنگ‌بابل‌اواسط‌قرن هفتم متحد آشور بودند .

اتیوپی	— (هرگز تحت سلطهٔ آشورنبوده)
[.....]	— (؟)
ماد (مادای)	— (پادشاهی‌ماد ـ برحسب‌محلی که درفهرست‌اشغال‌میکند ـ مستقل بوده).
کشور[مانناثیان(؟)]	— در سراسر قرن هفتم ق.م. مستقل بود .
کرانهٔ دریا .... »	— (قبایل مستقل کلده درکنار خلیج فارس)

(زین پس متن ضایع شده) .

۱۷۸- J. V. Prášek ، تألیف سابق الذکر، ص ۱۲۴ـ۱۲۱ .

۱۷۹- این گفتهٔ کلائوبرکه کشتریتی رئیس ائتلاف نبوده و استدلال وی که در میان اسامی دشمنان احتمالی کلمهٔ «یا» گذاشته شده واین دلیل‌عدم ریاست اوست اشتباه محض می‌باشد. زیراکه یك شهر محاصره شده بوده ودراین مورد ممکن نبوده از دشمنان مختلف سخن رفته باشد بلکه فقط صحبت از واحدهای مختلف نیروهای مشترك خصم درمیان است . وچون چنین است حتماً می‌بایستی رهبر کلی نیز وجود داشته باشد و البته نام کشتریتی همیشه در این‌موارد اول ذکر شده .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸۰- Diod. II، ۳۲، ۲. بعضیها معتقدند که کیاکسار نام یکی از پادشاهان ماد است که هرودوت بین دیوك وفرائورت قرار داده بوده و ذکر او براثر تحریف نساخ در متن هرودوت که بما رسیده نیامده است. ولی دلیلی نداریم که بگوئیم سطور مربوط متن هرودوت تا این حد ضایع شده باشد، اگر اخیراً (Persia، ۷۶۵ و بعد) کیاکسار را مؤسس سلطنت برآسیا می‌شمرد و خشاتریات دروغین خود را از بازماندگان «خاندان کیاکسار» میخواند - این نمیرساند که شخصی بنام کیاکسار اول سلالهٔ ماد را تأسیس کرده بلکه عین این حقیقت انکار ناپذیر است که همان کیاکسار تاریخی یعنی پادشاه قبل از آخری ماد بود که آن کشور را بمقام دولت معظمی رسانید ضمناً در پایان قرن هفتم به‌نام کیاکساری برمیخوریم (به آشوری: اوکساتار، اوآکساتار) که یکی از امیران ناحیه رودکها بوده (رجوع شود به حاشیهٔ ۲۷۸ فصل دوم و.IIABI، ۶۴۵ و حاشیهٔ ۹۹ این فصل).

۱۸۱- زبان یونانی منظماً وعلی‌الرسم f را بصورت ph و -VA- را بصورت -O- ادا میکند. بدین سبب Fravartiš درست مطابق Phraotēs یونانی میباشد. در روایات بابلی و عیلامی که f بصورت p و v بصورت m ادا میشود این نام بشکل Par'nmartiš و Pirrumartiš ادا شده است. ولی باید بگوئیم که نام Fravartiš هیچ وجه مشترکی با کلمهٔ «فرهاد» (Frahata - ی آیرانی باستانی و Phraates یونانی) ندارد.

۱۸۲- مثلا دربابل غاصبی بنام آراخا نام مشهور شاهی نابو خودونوسور (بخت - النصر) را بخود نهاد و در عیلام غاصب دیگری بنام ماریتا یك نام عیلامی مخصوص شاهان یعنی خومبانیکاشا را (؟ - ایمانیش - ایرانی باستانی) برای خویش برگزید. تبدیل نام پرافتخار سلطنتی فرائورت به‌نام غیر سلطنتی خشاتریتا عملی کاملا بی‌معنی می‌بود. ظاهراً نام دوم سلطنتی بوده نه نام اول. بنابر این برخلاف گفتهٔ هرودوت پدر دیوك نیز نمی‌توانست بنام فرائورت موسوم باشد.

۱۸۳- ترکیب -Xš- به‌بابلی علی‌الرسم بصورت -Kš- ادا می‌شده و کمتر بشکل - hš - ؛ درآغاز هجا دو مصمت و در وسط کلمه سه مصمت متواتر تلفظ نمی‌شوند. مصوت آخر درلهجه نو بابلی تلفظ نمی‌گشته و بالاختیار نوشته می‌شده. (u - ، a - یا i -).

۱۸۴- در روایت بابلی کتیبهٔ بهیستون - Hašatrîti . دوم در بارهٔ یکی بودن این نام با نام کشتریتی سخن گفته.

(P. Dhorme, Conférence de St- Etienne, Paris, 1911, ص ۹۱)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸۵- اگر این مطلب که در تألیف هرودوت یك نام دیگر بین دیوك وفرائورت‌از قلم افتاد صحیح باشد .

۱۸۶- نخستین بار تیله در ۱۸۸۸ این اصطلاح را چنین توجیه‌کرد ولی‌به‌گفتهٔ او توجهٔ کافی مبذول نشد .

۱۸۷- چنانکه بارها یاد شد این نکته از مسیر تیگلاتپالاسار پیداست . بماقبل ص ۲۵۲ متن‌وغیره رجوع‌شود. پیشتر خاطر نشان شده که درپایان هزارهٔ دوم و اوایل‌هزارهٔ اول ق. م. اصطلاح «کاسیان» غالباً باکلمهٔ «بابلیان» به یك معنی تلقی می‌شده. رابطهٔ کار- کاشی بـا بیت - کاری از توازی نـواحی سه پیشوای شورش (قلمهٔ مادای ، ساپاردا) و ایالات آشوری کـه پس از سال ۶۷۳ نامشان محو شد (بیت - کاری، مادای ، ساپاردا) پیداست .

۱۸۸- « ذی‌اقتدار» ، از - XŠaθra . دربارهٔ این اصطلاح به ما بعد ص ۴۵۸ متن رجوع شود.

۱۸۹- بگفتهٔ ا. هرتسفلد - همان Vahmyatarši ایرانی است.

۱۹۰- این از قرابت قوق‌العادهٔ نامهای خاص سکائی - اسکیتی ومادی‌پیداست.

۱۹۱- بغیر از Dusanni . رجوع شود مثلا به Harpags هم .

۱۹۲- رجوع شود به ماقبل ص ۲۵۴ متن ومابعد ص ۴۵۷ متن.

۱۹۳- هرودوت‌هم تاحدی بوضوع به نارضائی‌بزرگان که به «خاندان» (oikiā) و دلیری (andragathiā) خـویش مـی‌بالیده وخـود را با دیوکیان برابـر میدانستند (heterois sphi dokeoieinai) اشاره میکند . برروی‌هم شرحی کـه وی دربارهٔ ظهور پادشاهی ماد می‌نویسد بوضوح نشان میدهد که مخبر آریستوکرات وی به نظامات‌دیوکیان نظر منفی داشته.

۱۹۴- هرودوت (I، ۱۰۰-۹۹) که استقرار نظامات توین سیاسی را به دیوك نسبت میدهد چنین نقل میکند: «چنین (دژی یعنی اکباتانا) دیوك برای خویش بر افراشت وچنین (حصارهائی) بدور منزل (خود) برپا داشت و دیگر مردم را (dēmos) امـر کرد در پیرامون حصار (قلعه) زندگی کنند. پس از بنای همهٔ ساختمانهادیوك برای‌نخستین بار نظمی برقرارکرد که هیچکس به منزل شاه وارد نشود وهمهٔ امور بوسیلهٔ پیکان صورت‌گیرد وشاه در نظر هیچکس مرئی نباشد. گذشته از این در حضور (او) هرکسی که بخندد یا تفوکند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این‌کار بی ادبی شمرده شود» والخ، «کسانی که شکایات‌قضائی را مینوشتند آنها را به‌نزدوی می‌فرستادند و او پس از حل موضوع آنچه را (بوی) تسلیم‌شده بود ... ، میفرستاد،اگراز وجود گناهکاری اطلاع می‌یافت میفرمود او را بیاورند وطبق جرم هر کسی‌مجازاتش‌میکرده و او در سراسر سر زمین پادشاهی‌جاسوسان ومنهیان داشت».

۱۹۵- رجوع شودبه : ای.م. دیاکونوف، سازمان دولتی‌شومر درقدیمترین‌اعصار. VDI،۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۲، ص ۳۵ وبعد.

۱۹۶- در سرزمین یهودنهضت «پیامبری» که ازطرف‌توده‌های‌مردم‌تقویت میشد در واقع تکیه‌گاه شاهان بود در مبارزه علیه بزرگان محلی اصیل که باادیان محلی وکاهنان‌آن ادیان مربوط بودند.

۱۹۷- اورارتو، مانّا، ماد وخوبوشکیه.

۱۹۸- درناحیهٔ کرانهٔ غربی ارومیه.

۱۹۹- کورش اول پادشاه پرسید (پارس) وبسیاری شاهکان دیگر در مشرق عیلام- چنانکه بعد خواهیم دید - مستقلا با آشور رابطه‌داشتند. بیشتر حدس میزنیم که پارس‌فقط در عهد کیاکسار تابع ماد گشته بود.

۲۰۰ - خبر دوم بنظر ما محتمل‌تر می‌آید. یك پرسش آشور باناپال راجع به اعزام لشکر به الی‌پی بفرماندهی «رئیس رئیسان» شا - نابو - شو بدست ما رسیده. اشترك (ص Assurbanipal، I، CLXXXII) ظاهراً لقب سؤال کننده را در متن بصورت «آشور با ناپال فرزند آسارخادون ، پادشاه آشور» خوانده و این لشکرکشی را مربوط به پایان دوران پادشاهی آسارخادون یعنی بعد از ختام جنگ با کشتریتی میداند ولی بیشتر احتمال میرود که این لشکرکشی مربوط به‌دوران جنگ ماد بوده زیراکه الی‌پیان و مادیها و «کیمریان» (اسکیتها؟) در شمار دشمنان آشور قلمداد شده‌اند. ما میخواهیم که الی‌پی را همان علیمائید (Elumais)که نامش در آثار مؤلفان متاخرتر یونانی آمده بدانیم. مؤلفان مزبور عادتاً آن را از عیلام (سوزیانا) متمایز میدانستند: Elli-pi ممکن بود در زبان عیلامی بصورت Ellu .me [مصوتهای - i - و - u - در عیلامی جدید جای یکدیگر را میگیرند. و inc - و pe - پسوندهای مختلف جمع هستند که ممکن است بجای یکدیگر بکار روند. مثلا : Lullu - p(um) و Lullu - mê). و اینکه بعدها علیمائید - الی‌پی بصورت ناحیهٔ تاریخی جداگانه‌ای محفوظ مانده بود ، باحتمال قوی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حاکی از این است که استقلال و یا خودمختاری آن مدت مدیدی باقی و برقرار بوده.

۲۰۱ - این لشکرکشی در آنچه اصطلاحاً «استوانهٔ B» نامیده میشود مفصل‌تر از جاهای دیگر شرح داده شده است. رجوع شود به: AVIU ، شمارهٔ ۷۳ ، ص ۲۳۸. همچنین به‌نوشتهٔ «استوانهٔ راسام» (AVIU ، شمارهٔ ۷۲) و سؤال از هاتف (Kn. ، ۱۵۰) که هدف لشکرکشی صراحتاً در آنجا ذکر شده.

۲۰۲ - متن آشوری آیوسیاش ، پاشا [۰۰۰۰] سو ، بوشوتو (= بوشتو در مرز پارسوآ)، آشدیاش ، اوکی‌یامون، اوپیش، سی‌خوآرناری‌نیری را نام میبرد.

۲۰۳ - در اینجا آشوریان دژ آرسیانشی را تصرف کردند. متن آشوری نیز میگوید که آشوریان دژ ارشتدیان را تصرف کرده و نواحی اطراف را از هستی‌ساقط کردند و ضمناً شخصی بنام «رادیای کوهستانی» یا «رادیای شادی» ماننائی «رئیس استحکامات» (؟) کشته شد. باکلمهٔ «کوموردیان» «خومورتی» زمان شومر را مقایسه کنید (نزدیك خارشی ـ به ماقبل ص ۱۵۷ متن و بعد از آن رجوع شود).

۲۰۴ - دژهای [بی] روآ (؟)، شاروایکبی، گوسونه و [۰۰۰۰] روته که به‌آشور بازگردیده بودند ـ در اینجا قرار داشتند.

۲۰۵ - چنانکه از نوشتهٔ هرودوت میتوان‌داوری کرد این مصادمه‌درآذربایجان شمالی روی داده بود (از زمانی که اسکیتها از «کوه قفقاز» میگذشتند) ولی اگر هم چنین باشد تغییری در وضع پیدا نخواهد شد. بهرتقدیر وقوع مصادمه بین اسکیتها و ماد مستلزم این بود که مانا موقتاً از میدان بدر رفته باشد.

۲۰۶ - نوشته‌شده ^{m}Šar-a-ti یا ^{m}Sar-a-ti ومحتملابایدو Sarhati، Sar'ati خوانده شود.

۲۰۷ - قرائت بصورت Paritia کمتر محتمل است.

۲۰۸ - درکتب مربوطه غالباً از این همانندی یاد شده است و این عقیده را همه از جرج‌اسمیت مأخوذ داشته‌اند. یوستی Šaké - ی ارمنی را با ناحیهٔ سیونیك (در مشرق دریاچهٔ سول. یا چنانکه س.ت. یرمیان صحیحتر خاطرنشان کرده در ناحیهٔ نوخی) منطبق میکند. نلدکه و اشترك علیه انطباق ساخو با سکایان اظهار نظر کرده‌اند.
(Th. Nöldke und E. Shräder, Keilinschriften und Geschichtsforschung (تفریظ). ZDMG, XXXIII, ص ۳۲۸ Streck, ZA, XV (ص ۳۲۱

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰۹ - زیرا که تبدیل a به o در عبری عهد عتیق مدتها پیشتر صورت گرفته بود. رجوع شود به: AVIU ، شمارهٔ ۸۵ ، حاشیه ۱ و شمارهٔ ۸۶ ، حاشیهٔ ۳ ص ۲۵۱ نوشتهٔ تألیف دلیچ و اشترك نادرست است.
(F. Delitzch, Wo lag das Paradis. Leipzig, 1881 ، ص ۲٤٦. Streek. ZA, XV ۳۲۱ ، ص ۱ ، حاشیه).

۲۱۰ - بدینقرار اشترك کوتیان را در جبال جودی‌داغ، شمالی‌تر از آشور و ج. اسمیت نزدیك آرانچی (کرکوك) قرار میدهند - بماقبل فصل اول حاشیه ٤٤ رجوع شود.

۲۱۱ - آکادمیسین و.و. استرووه. تواریخ قرن ششم ق.م. در تالیف هرودوت، ص ٦۷ .

۲۱۲ - متاسفانه متن سرود خطاب بخداوند مردوك که شامل این اطلاعات می‌باشد خوب محفوظ نمانده و محققان بانحای گوناگون آن را میخوانند. اشترك (ص ۲۸۰ و بعد Assurbanipal, II) چنین میخواند :

(20) ù ^{m}Tug - dam - me - i Šar vınmān - man - da tab - nit ti - amat tam - Šil ^{d}[gallê] (21) a - na la e - peš an - ni la ḫa - ti - e mi - ṣir mâti - ja ni - i [š ilâni ^{meš}] (22) i - miš la ik - kud - ma zi - ḳir - ka kab - tu Ša ^{d}igigi [utakkū] (23) a - na šur - bi - i be - lu - ti - ka ù da - na - an i - lu - ti - ka [. . . . .] (24) ki - i šip - ri ilu - ti - ka šā taš - pu - ra um - ma ù - sap - pah il - lat - [su (?) . . . . .] (یا il - lat [^{m}Tug - dam - me - i . . .]) (25) ^{m}Sa - an - maškani (?) ^{m} - šù iš - ku - nu a-s [a (?) - kip (?)] (26) áš - me - ma at - ta - id ^{d}Marduk Ḳar - du و غیره

و چنین ترجمه میکند :

«و توکدامه پادشاه اومان‌ماندا، تخمهٔ تیامات (= مخلوق عجیب بدوی - ای.د.)، تصویر [ابلیس]، تحقیر کرد، - جرمی نکرده وگناهی مرتکب نشده در برابر ناحیهٔ کشور من ، - سوگند [ی بخدایان (؟) و ترسید از نام‌محترم تو، که [. . . . .] ایگی گان (خداوندان آسمانی ای.د.). بخاطر بزرگداشت تو (خداوند مردوك. ای.د.) و فرمانروائی و نیروی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوندی تو [.....]، طبق فرستادهٔ خداوندی تو (هاتف ـ ای.د.) که تو با چنین بیاناتی فرستادی: «من می‌پراکنم [نیروی او (؟) را [.....]، ساندا کشاترو را که ایشان در جای او نشاندند (؟) من [.....]» من این را شنیدم و ستودم مردوك را، پهلوان را» والخ.

کرک، مسرشمیدت و وینکلر که در ترجمهٔ ماهم در «AVIU» (شمارهٔ ۷۸، ص ۲۴۳) از ایشان متابعت شده سطر ۲۰ را جور دیگر میخوانند و ترجمه میکنند:

ù ^{m}Tug - dam - me - i Šar ummān - man - da e - liš ti - amat ut - tar - [an - ni - ma].

اگر عبارت‌چنین خوانده شود مفهوم یکدست و قابل اعتمادی‌نخواهد داشت. [در «AVUI» ترجمه شده: و توگدامه پادشاه اومان ـ ماندا مرا مجبور میکند بروم (؟) بآنسوی دریا»]. بدین سبب آنگونه که اشترك اینجا را قرائت کرده مرجح است. ولی از نظرگاه ما باقی متن را باید آنچنان که در «AVIU» منقول است احیاء کرد و فهمید [ص ۲۴۳؛ بویژه‌دلیلی نداریم که بجای te - ni - Šu در سطر ۲۰ ni - Šù (?) maškani بخوانیم: tênu بمعنی «کفیل»، «جانشین»، «وارث» است. ترجمه تمام قطعهٔ چنین است: «و توگدامی، تخمهٔ موجود عجیب (مونستر) مانند [ابلیس] فراموش کرد سوگند [را (بنام) خدایان] کند: «جرمی نکند و برضد مرزهای کشور من گناهی مرتکب نشود». او (در اجرای) سخن توکه ایگی‌گان (محترم می‌شمارند) دقیق و سختگیر نبود. برای اینکه سلطنت تو را نامی سازد، [برای اینکه نشان داده شود (؟) نیروی خداوندی تو، طبق پیام خداوندی تو، که تو فرستادی (وگفتی): «می‌پراکنم نیروهای [توگدامی را (؟)]»، (و) ساندا کشاترو فرزند و تخمهٔ بطن او راکه بجانشینی اوگسیل داشته‌اند، سر [نگون] میکنم ـ (باو) گوش فرا دادم و از مردوك اطاعت کردم» والخ. بدیهی‌است صحبت برسر هاتف مردوك است. در مورد تعیین تاریخ رجوع شود به AVIU، شمارهٔ۷۸ص۲۴۳ حاشیه.

۲۱۳ - رجوع شود به متن AVIU، شماره ۷۷ ص ۲۴۲ بتاریخ ۶۵۵ یاآغاز ۶۵۴ ق. م.

۲۱۴ - Strabo، I، ۳، ۲۱، استرابون پیروزی برکوب پیشوای تروریان را به ماد نسبت میدهد (که دراینجا اشتباهاً «کیمری» نامیده شده) و این باحتمال قوی سوء‌تفاهمی است زیراکه بی‌شك، صحبت ازپیروزی اسکیتها برکیمریان بایدباشد ـ ودرزمانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که تروریان فقط متحد کیمریان بودند. (مثلا درتألیف لمان ـ هائوپت چنین است :
Pauly - Wissowa s. v. Kimmerier
قلع و قمع کیمریان بدست ماد می‌بایست پس از سال ٦٤٥ (یعنی بعد از باردوم تصرف سارد) وقوع یافته باشد ولی‌البته ممکن است که‌مبارزه زودتر آغاز گردیده بوده.

۲۱۵ - بطوریکه در «AVIU» (شماره ۷۳ ، حاشیه ۱۳) خاطرنشان گشته این صورت قرائت «آنداریا . رئیس ناحیه‌لوبدو» مبتنی برقرائت‌غلط ج.اسمیت است که حروف‌را باین صورت خوانده: - Lu - ub - di mât . بـرای - Lu باید بصورت حرف بسیار مشابه باآن - Ur خوانـده شود. ub و di غـالباً âr و ti خوانـده میشود و بدین سبب باید mât U (!) - âr - ti خوانده شود در این روایت اورا رتو نوشته شده.

۲۱٦- محتملا اتحاد بین اسکیتها ولیدی راکه از طرف کیمریـان مورد نهب و غارت واقع شده بود باید باین عهد مربوط دانست.

۲۱۷- رجوع‌شود. به: آکادمیـین و. و. استرووه. تواریخ قرن ششم ق.م. درتألیف هرودرت، ص ٦٥ .

۲۱۸- استوانهٔ راسام، III، ۱۰٦-۹٦.

۲۱۹- باب ـ سالی‌متی در مصب فرات واقع بوده. محل عقبه معلوم نیست (باعقبهٔ کنونی در کرانهٔ دریای سرخ هیچ وجه مشترکی ندارد).

۲۲۰- ص CCXC III وبعد ، I، Assurbanipal.

۲۲۱- همانجا ص CCXC IV و CCCL XI وبعد: صحبت برسر اعراب اردن‌و محتملا سر زمین یهود درمیان است.

۲۲۲- همانجا ص. CCLXXIX بدیهی است که صحبت بر سر مصر است.

۲۲۳- رجوع شود به ای . م . دیـاکـونوف . آخرین سالهای دولت اورارتو ص ۳٥ .

۲۲۴- چنانکه‌گفته شد چاپاران روسای دوم بـارسالت صلح در ٦٥٤ وارد آشور شدند دربارهٔ دشمنی آشور بـا اورارتو تا زمـان سفارت جدید ساردوری سوم ازحدود ٦۳۹ مدارکی در دست نداریم . رجوع شود به: AVIU شماره‌هـای ۷۲ (X، ٥۰-٤۰) و ۷۹ ، ص ۲۳۷ و ۲٤٤-۲٤۳.

۲۲٥- وبرخلاف عقیدهٔ اولمستد نه پارس (ایران).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(A.T.E. Olmstead, History of the Persian Empire, Chicago, 1948 ص ۳۱).

۲۲۶ - برای تشخیص از بابلیان که هرودوت نیز ایشان را « آشوریان » میخواند .

۲۲۷- یعنی نینوا.

۲۲۸- Pauly-Wissowa, s.v. Kimmerier. نزدیك است به آنچه ما از اولمستد درك میکنیم

۲۲۹- راست است که بموجب تألیف هرودوت درفاصلهٔ لشکرکشی خالی‌ازموفقیت فرائورت و نخستین جنگ کیاکسار باآشور یك سلسله وقایع‌دیگر روی داده بوده ولی‌چنانکه خواهیم دید شرح وقایع و تواریخ دوران حکومت کیاکسار در تألیف هرودوت بالکل آشفته ومشوش است.

۲۳۰- معنی این ممکن است چنین باشد که او فرزند کوچکتر بوده و برادران ارشد وی قبلا هلاك شده بودند، مثلا، باتفاق پدرشان. تقریباً درتاریخ‌هرسلاله‌ای‌نمونه‌هائی از اینگونه وراثت دیده میشود. مثلا اگر همان عهد را درنظر گیرم- هیزکیه پادشاه یهود در ٥٤ سالگی پس از ۲۹ سال سلطنت درگذشت (٦۹٥-۷۳۳ ق.م.) وپس از وی فرزندش مناشه که در ۱۲ سالگی بتخت سلطنت نشست ٥٥ سال فرمانروائی کرد (٦٤٠ - ٦۹٤ ق.م.) ممکن است که کیاکسار پسر خشاتریتا-فرائورت نبوده (درتألیف‌هرودوت چنین‌معرفی شده) و مسلماً نوهٔ او بوده است. زیرا ممکن است‌شجرهٔ‌شاهان ماد - که هرودوت نقل‌میکند تاحدی مصنوعی باشد (برغم صحت ترادف اشخاص).

۲۳۱- یوستی (II، ۲) نیز چنین میگوید وبنظر میرسد روایتی راکه سرانجام به روایات اسکیتی منتهی میشود نقل میکند .

۲۳۲- شاید اورارتو بهمین سبب درسنین سی‌ام قرن هفتم ق.م. ناچاربمنظورجلب دوستی و مساعدت آشور بظاهر اولویت سلطان آشور را دربرابر پادشاه اورارتو شناخته بود رجوع شود به : AVIU ، شمارهای ۷۲ و ۷۹ ،

۲۳۳- هرودوت‌در این‌باره خبر میدهد (I ، ۱۰٥) و مدارك باستانشناسی‌ونامهای جغرافیائی نیز آن را تایید میکنند . رجوع شود به: ب.ب پیوطروسکی، تاریخ و فرهنگ اورارتو . ص ۳۰۲ وبعد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳۴- هرودوت، I ، ۷۲ .

۲۳۵- ب.ب. پیوطروسکی بما خاطرنشان ساخته‌تیرهائی که ناوك«اسکیتی»دارند (که ظاهراً از ناوکهای استخوانی دشت نشینان مأخوذ بوده) از تیرهای مرسوم کشورهای باستانی شرقی که دارای ناوك برگی شکل بودند ، مؤثر تربوده (ناوکهای اخیرالذکر از ناوك سیلکسی مأخوذ بوده است). بدین سبب‌تیرهای «اسکیتی» بسرعت میان همهٔ اقوام‌مشرق زمین متداول گشت .

۲۳۶- هرودوت، I، ۷۳ .

۲۳۷- مثلا رجوع شود به: هرودوت، IV، ٤-۱، ۱۱۹-۱۱۸ وغیره.

۲۳۸- تألیف مهم سولیمیرسکی دیر بدستم رسید ونتوانستم از آن استفاده کنم .
(T. Sulimirski. Scythian Antiquities in Western Asia, Artibus Asia XVII. 314 . (ص ۲۸۲ و بعد.

استنتاجات مؤلف مزبور در بسیاری از موارد بانتیجه‌گیریهای ما مطابق است ولی وی تاریخ ظهور اسکیتها را در آسیای مقدم خیلی قدیم میداند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل چهارم

تعلیقات وحواشی

۱- بدین سبب اکثر محققان نخستین محاصرهٔ نینوا وهجوم اسکیتها را در سال ۶۲۵ میدانند یعنی زمانی که منابع روشن نکرده‌اند .

۲- رجوع شود به :

E.F. Weidner, Die älteste Nachricht über das Persische Königshaus, AFO, VII, 1 و بعد

که برطبق آن کورش اول پادشاه پرسید (پارس) باتفاق شاهك ناحیهٔ شرقی عیلام خودیمری و دیگران هدایائی برای آشور بانا پال بمناسبت پیروزی وی بر عیلام ارسال میدارد. اظهار عقیده شده است که بخشی از شاهکان خاندان هخامنشیان در ناحیهٔ شرقی عیلام موسوم به آنزان یا آتشان حکومت میکرده‌اند. (ظاهراً « آنچان» صحیح‌تر است) و بخشی دیگر (شاخهٔ اصغر) درخود پارس (پرسید). مثلا رجوع شود به:

Pauly - Wissowa s. v. Kyros (مقالهٔ ویسباخ) .

ظاهراً « آنچان » همچون کشوری واقعی در کتیبهٔ بهیستون نام برده شده است. رجوع شود به: R. G. Kent, Old Persian. ص ۲۰٤ s.v. Yada ولی باید درنظر گرفت که اصطلاح « آنچان » جزو اسامی جغرافیائی «سبك عالی» بوده، مانند «اومان ماندا» ، «گوتیومو»، «خاتی»، «آمورو»، «ماکانو»، «ملوخه»، سوبارتو» و غیره (در این‌باره به جدول ص ۵۷۹ این کتاب رجوع شود). بدین سبب در متن بابلی اصطلاح «آنچان» تداعی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معانی معینی برمیانگیخت و گذشته از اینکه در حدود عیلام، و در اصطلاحات عیلامی‌حتی در هزارهٔ اول هم شاید واقعاً ناحیهٔ «آنچان» ـی وجود داشته، درآن زمان کـه کورش در «بیانیه» خود خویشتن را «پـادشاه آنچان» می‌نامید، می‌خواسته خود را بـوجه مشخصی با روایات تـاریخی بابل مربوط سازد و بهیچوجـه در صدد اینکه اصل خود را بـه‌آن ناحیهٔ گمنام و دوردست عیلام مربوط سازد نبوده. استعمال نام «آنچان» در متون نابوبندطبیعی بوده و در «بیانیهٔ» کورش بموازات زبان و سبك و افکار مهجور بکار رفته تا وفـاداری کورش را بهسنن فرهنگی و دینی بابل نشان دهد. پرسید(پارس)، برای‌تمیز دادن آن‌از«آنچان» یا «بسبك عامیانه» - ParsuaŠ ، ParsumaŠ ، ParŠa (رجوع شودبـه «منشور تیلور» سیناخریب : ARAL-AL5 ، II ، § ۲۵۲ و غیره) یعنی مانند ناحیهٔ مشهور «پارسوآ» نامیده میشده. دربارهٔ عمل این تصادف رجوع شود بهماقبل، ص۹۱ متن.

۳- قبل از لحظهٔ سقوط آن در نتیجهٔ قلع و قمع عیلام کورش اول پادشاه پرسید (پارس) هدایائی برای آشور فرستاد.

۴- بـدین سبب اشیل تـراژدی‌نویس بزرگ یونانی کیاکسار را مـؤسس دولتی میداند کـه سلطنت برآسیا را تحـقق بخشید. شرح مختصر تاریخ مـاد و پارس را اشیل از زبان شبح داریـوش اول ـ پس از شکست لشکریان خشایـارشا در یونان ـ بیان میکند و این گـواهی است قریب نیم‌قرن کهن‌تـر از زمان تحریر تاریخ هرودوت و واجـد اهمیت بسیارمی‌باشد و ما عین آن‌را اینجا نقل میکنیم:«شاه زوس این افتخار را ارزانی داشته کـه یك مرد حاکم برآسیاست. زیراکه مرد مادی نخستین امیر لشکریان بوده و دیگرفرزند او کـه کار را بپایان رسانید ، چون عقل هـادی تمایلات وی بود . سوم پس از او کـورش حکـومت کـرد کـه مردی‌بود سعادتمند و صلح را برای همهٔ دوستان ایجاد کـرد ؛ او قوم لیدی و فریجیان را بدست آورد و همه یونیه را بزور (به‌بردگی) برد. زیراکـه خداوند (با او) مخالفت نکرد چون او مردی عاقل بود. پسر کـورش چهارمین کـسی بـود که رهبری لشکر را داشت و پنجمین مردیس بوده که مایهٔ رسوائی پدر و دیهیمها و پادشاهیها بوده - بخدعه او را آرتافرن (؟ ـ بجای «اینتافرن» ؟ ـ در تألیف هلانیك «دافرن بوده ـ ای.د.) دلیر بادوستان مغلوب کرد.» (Persai 762-777).

۵- telē واحدی لشکری است از صف معینی.

۶- Tous te aikhmophorous kai tous toksophorous kai tous hippeas.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقصود از aikhmophoros سپاهیان سنگین‌اسلحه که سلاحشان عبارت بوده از نیزهٔ جنگی ـ نه نیزهٔ پرتاب کردنی ؛ toksophoros ـ بمعنی « کماندار » است ـ وبدیهی‌است که او پیادهٔ سبك اسلحه بوده . اما hippeas ظاهراً باید « سوار » باشد گرچه گاهی عرابه ران هم معنی میداده .

۷ ـ تاریخهای دوران حکومت کیاکسار در اثر هرودت بالکل مغشوش است . اولا معلوم نیست که ٤٠ سال دوران حکومت وی از تاریخ مرگ فرائورت حساب شده یا از زمان بیرون راندن اسکیتها (در این باره رجوع شود بما قبل حاشیه ۱۳۷ فصل دوم و ص ۲٤ متن وبعد ازآن) دیگر هرودت (I، 103) معتقد است که کیاکسار نخست بالیدی جنگید و پس از آن برای نخستین بار به محاصرهٔ نینوا پرداخت و بسبب هجوم اسکیتها محاصره را موقوف داشت . ضمناً خود وی علت جنگ با لیدی را (I، ۷۳) امحای اسکیتها از طرف کیاکسار میداند . ظاهراً هرودت این تناقض‌گوئی را احساس کرده و مطلب را بطور مبهم بیان میکند وبدین سبب معلوم نیست‌آیا اینان همان‌اسکیتهائی‌هستید که درفصل I ، ۱۰۳ از ایشان گفتگو شده ویا اسکیتهای دیگری که قبل از هجوم اسکیت وارد ماد شده بودند . ولی فرض اخیر باخبر هرودوت دربارهٔ اوضاع واحوال ظهورناگهانی اسکیتها در ماد تناقض دارد (I، 103 - 104; IV، II) . گذشته از این بعلل بسیار مسلماً تصادم لیدی و ماد در آن تاریخ (قبل از سقوط آشور) محال به نظر میرسد . تاریخ این تصادم بطور مسلم معین شده: و ۵۹۰ ق.م. بوده. ظاهراً عدم وضوح تواریخ سالهای هرودوت دراین مورد مربوط باشتباه کلی است که وی دربارهٔ تواریخ مرتکب شده یعنی تاریخ‌بسیاری ازوقایع را ۲۵ سال‌زودتر گذاشته (در این‌باره رجوع شودبه: آکادمیسین و.و. استرووه. تواریخ قرن ششم ق.م. در تألیف هرودوت ، VDI ، ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۲ ص ٦۰ و بعد) و بدین سبب جنگ بالیدی بجای ۵۸۵ ـ ۵۹۰ ق.م. در ٦۱۰ ـ ٦۱۵ ق.م. قلمدادگشته و همچنین نخستین جنگ آشور و ماد را (قبل از هجوم اسکیتها) با محاصرهٔ نینوا در سال ٦۱۲ ق.م. اشتباه کرده. بدین سبب خبر هرودوت دربارهٔ اینکه کیاکسار کوئی قبل از «نخستین» محاصرهٔ نینوا «آسیای علیا راکه آنسوی هالیس (قزل‌ایرماق) قرار دارد بخویشتن ملحق کرد» نیز درست نیست.

۸- محتملا شرح جنگ «کیاکسار پسر آستیاگ» علیه آشورکه لشکریانش تحت فرمان کورش(دوم) پارسی‌بوده و در رمان کزنفون «کورشنامه» آمده‌شمه‌ای از جنگ کیاکسار تاریخی علیه آشور میباشد . ولی این گفتهٔ صریح که «کورشنامهٔ مربوط به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دلیریهای کورش اول نیای کورش مشهور و معاصر کیاکسار است
(F. W. König, Alteste Geschichte der Perser und Meder. Der A. O. XXXIII, 3/4. ص ۳۷)

هیچ‌پایه و اساسی ندارد. اینکه کزنفون تا چه حد از تاریخ واقعی ماد بی‌اطلاع بوده از تحریفات فاحشی که در اخبار مربوط به نابودی شهرهای آشور (که وی بلاد مزبور را مادی‌میشمارد) که‌در «آناباسیس» (Xen. Onab, III, 4, 7-12) آمده پیداست. گفتهٔ کزنفون دربارهٔ متحدان مادیها درآن جنگ نیز هیچ ارزشی ندارد. مثلا این خبر که هیرکانیان که گویا در مجاورت آشور زندگی میکردند و بدین سبب مطیع آشور بودند ـ بطرفداری از مادیها برخاستند چه‌ارزشی میتواند داشته باشد. چنانکه میدانیم هیرکانیه کشوری بوده در کرانهٔ دریای کاسپی (خزر) و دره‌های رود سومیرو و اترك وگورگن در مرز کنونی ترکمنستان و ایران یعنی شمال شرقی ماد. و حال آنکه آشور در جنوب‌غربی آن واقع است! اخباری که وی دربارهٔ شرکت ارمنیان و کادوسیان و سکاییان بنفع کیاکسار نقل کرده نیز شایستهٔ اعتماد بیشتری نیست. عناصر غیرمادی لشکر کیاکسار را باید در میان قبایل مرکزی و شرقی ایران جستجو کرد.

۹ - کتاب ناحوم‌نبی، III، ۱۷ ـ ۱۶ : «تو (آشور) تا جرانت را (rōkel) ازستارگان‌آسمان زیادتر کردی. مثل کرمها تاراج میکنند ومیپرند تاجداران‌تو (nōzer) مانند ملخهایند و کارمندانت (تحت اللفظی: «نویسندگانت» ṭapsar، که همان ṭupšarru ـ ی اکدی باشد) مانند انبوه جراد اند که در روز سرد بردیوارها فرودمیآیند اما چون آفتاب گرم شود میپرند وجای ایشان معلوم نیست که کجاست» رجوع شود همچنین: کتاب‌ناحوم، II، ۱۴ ـ ۱۲؛ III، ۱ : «بیشهٔ شیران ومرغزارشیران‌ژیان کجااست که درآن شیرنروماده‌وشیربچه‌میخرامیدندوترسانندهنبود. شیرنر برای‌حاجت‌بچه‌های خودمیدرید وبجهة شیرهای‌ماده‌اش خفه میکردومغاره‌های خودرا ازشکار وبیشه های خویشرا ازصیدپرمیساخت. اما الان یهوه‌صبایوت‌میگویدمن‌بضد توهستم وعرابه هایش را بدود خواهم سوزانید وشمشیر شیران ژیان تو راهلاك‌خواهدساخت‌وشکار تورا از زمین منقطع خواهم نمود وآواز ایلچیانت دیگرمسموع‌نخواهد شد .... وای برشهر خونریز که تمامش ازدروغ وقتل مملو است .....»

۱۰ - ظاهراً درآن زمان گروهی از قبایل آرامی و یا عربستان جنوبی‌را که از پایان هزارهٔ دوم ق. م. درحدود بابل استقرار یافته بودند کلدانی (Kasdu از Kaldu)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میخواندند. بزرگان عشیرتی این گروه در قرنهای نهم و هشتم ق.م. کاملا از لحاظ فرهنگ بابلی شده بودند.

۱۱ - اینکه قبلا حدس میزدند که کندلانو همان آشور بانا پال باشد اکنون اشتباه درآمده.

۱۲ - سندی از نیپور که مورخ بزمان حکومت او باشد در دست است:
(A. I. Clay, BE, VIII, 1, 1908, No. 141).

۱۳ - Sarakos - اشتباه است بجای Sariskos (از Šariškun) ؟

۱۴ - اسناد زیر که مورخ بزمان حکومت وی است در دست میباشد: ۱) بتاریخ اول ایار سال دوم ؛ از سیپار؛ ۲) ۲۵ سیمان سال دوم از سیپار؛ ۳) ۱۲ تبت سال هفتم از اوروك. چون در سال ۶۱۶ بهرتقدیر در بابل آشوربان وجود نداشته پس آغاز حکومت سین‌شاری‌شکون را نمیتوان بعد از سال ۶۲۳ مورخ نمود - باحتمال قوی - ۶۲۵ درست است. و بنابراین تاریخهای مذکور در فوق نیز مربوط به ۶۲۴ (۶۲۲) و ۶۱۹ (۶۱۷) میشود .

۱۵ - نابوپالاسار در سال ۶۰۵/۰۴ درگذشت و بیست‌سال و اندی سلطنت کرد: متأخرترین سند زمان حکومت او به‌تاریخ ایار (آوریل - مه) سال ۲۱ مورخ باشد؛ در دوعوز (ژوئن - ژوییه) نابوخودونوسور (بخت‌النصر) حکومت‌میکرده. طبق قانون بطلمیوس نابوپالاسار ۲۱ سال سلطنت کرده و بنابگفتهٔ یوسوی ۲۰ سال.

۱۶ - خبر یوسوی (I ، ۳۶ ، ۳۷ - ۲۸ ، ۱۰) بگفتهٔ آیدن - مأخوذ از آلکساندرپولی‌گیستور - مأخوذ از بروس - که در تألیف موسی‌خورنی نیز منعکس شده.

۱۷ - خبر سینکل (۲۱۰B - که سرانجام به‌بروس منتهی میشود - و شاید آنچنانکه باید درست فهمیده نشده).

۱۸ - NBKI ص ۶۶ ، شمارهٔ ۴ ، ص ۴.

۱۹ - ترجمهٔ ارمنی یوسوی از روی آلکساندر پولی‌گیستور و آیدن (که آلکساندر نیز از آن استفاده کرده ؛ خبر مأخوذ از بروس است) ؛ ولی این منبع بجای کیاکسار از «اژدهاك» یعنی یکی از سیماهای روایات حماسی زرتشتی نام‌برده. این شخص در نظر ارمنیان باستانی نیز «نیای بزرگ» مادیها بوده: («ماریان» mar ارمنی‌از mā و از māda -ی باستانی گرفته شده). در ادبیات باستانی ارمنی «اژدهاك» همان آستیاگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معرفی شده و این تصادف محض است و بسبب تشابه صوتی میباشد و با واقعیت منطبق نیست (رجوع شود بهماقبل ص ۷۳ متن و بعد آن). درست معلوم نیست که در تألیف بروس دراین مورد از آستیاگ یاد شده یا کیاکسار.

۲۰ - سینکل او را Amuitē (شکلی از arōitē) که روایت ارمنی یوسوی amuhean - میخواند . پسوند ean - که خاص نامهای خانوادگی است بوسیلهٔ پسوند یونانی -itis - ادامیشود. بدینسبب نام او را باید بصورت Amuitis احیاء کرد.

۲۱ - ولی نه‌قبل از سال ۶۱۹ . رجوع شود بهماقبل حاشیهٔ ۱۴ همین فصل.

۲۲ - هرودوت از دخالت اسکیتها در جنگ آشور و ماد بهنگام دومین‌محاصرهٔ نینوا توسط کیاکسار (I ، ۱۰۳) سخن میگوید که: «چون پس‌از پیروزی برآشوریان کیاکسار نینوا را محاصره کرد ....» لشکریان اسکیت بدید آمدند (I ، ۱۰۴) : مادیها با اسکیتها پیکار کردند ولی شکست خوردند » ؛ وزان پس طبق فصل I ، ۱۰۶ ، «در ظرف مدت بیست وهشت سال اسکیتها برآسیا فرمانروا بودند ....» . ولی وی تخریب نینوا را بوضوح مربوط بزمانی که فرمانروائی اسکیتها واژگون شده بوده میداند (I ، ۱۰۶): «کیاکسار و مادیها (اسکیتها را) بهمیهمانی خواندند و می نوشاندند و (ایشان‌را) کشتند و بدین طریق سلطنت(خویش) را نجات دادند و آنچه را پیشتر داشتند بتصرف درآوردند و نینوا را هم مطیع ساخته و آشوریان را بزیر فرمان درآوردند - مگر سهم بابل را». بروس بالکل از اسکیتها یاد نمی‌کند و کتسیاس فقط میگوید باکتریان که متحدان آشوریان بودند بطرفداری از مادیها برخاسته و بسوی آنان آمدند. اگر باکتریان را که در اینجا ذکر شده اسکیت بخوانیم بالکل برخلاف قاعده خواهد بود (وحتی اتحادی که کتسیاس از آن سخن میگوید از لحاظ تاریخی غیرمحتمل است).

۲۳- علی‌الرسم قطعاتی مانند Zeph، I، ۱۱-۱۴، ۷ را باینجا مربوط میدانند (ولی این «غیب‌گوئی «ممکن است مربوط به لشکرکشیهای نابوخودونوسور هم باشد) و همچنین‌وبویژه کتاب ارمیای نبی V، ۱۸-۱۵ ، VI، ۲۵-۲۲: «خداوند میگوید: ای‌خاندان اسرائیل اینك‌من امتی رااز دوربر شما خواهم آورد. امتی که زور آورندوامتی که‌قدیمند، امتی که زبان ایشانرا نمیدانی‌و گفتار ایشانرا نمی‌فهمی. ترکش ایشان قبرگشاده است و جمیع ایشان جبارند وخرمن ونان توراکه پسران و دخترانت آنرا می‌باید بخورندخواهند خورد وگوسفندان وگاوان تو راخواهند خورد وانگورها وانجیرهای تورا خواهند خورد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و شهرهای حصار دار تو را که بدآنها توکل مینمائی با شمشیر خراب خواهند کرد. لیکن، خداوند میگوید ، درآنروزها نیز شما را بالکل هلاك نخواهم ساخت» .... «خداوند چنین میگوید اینك قومی از زمین شمال میآورم وامتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست و کمان ونیزه خواهندگرفت. ایشان مردان ستم کیش میباشندکه ترحم ندارند. بآواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود براسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد توای دختر صهیون صف آرائی خواهندکرد! ... بصحرا بیرون مشوید و براه مروید زیراکه شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است.» مسلماً وقایع مشروح در این سطور پیش ازتصرف اورشلیم توسط بابلیان روی داده بود. قطعهٔ دوم کلمه بکلمه درکتاب ارمیای نبی (L، ٤١) تکرار شده ـ ولی اینجا درمورد مادیها بکار رفته و ایشان را با اسکیتها یکی دانسته.

۲۴- Her، II، 127 ، بگفتهٔ هروددت محاصره ۲۹ سال طول کشید. معنی این کلام چنین است که درزمان آشور بانابال آغاز گشت (پسامتیخ درسال ٦١٠ ق. م. درگذشت) ولی محتملا این رقم مبالغه است.

۲۵- بمناسبت اصلاحات دینی که وی از سال ٦٢٠ معمول داشت امکنهٔ مقدس باستانی اسرائیل را دربتل ویران ساخت و درباقی ایالت پیشین آشور یعنی سامرا (II Reg ، XXIII، 12-16) نیز چنین کرد. و بعدها (درسال ٦٠٧) بافرعون نخوی دوم ـ در اراضی ایالت پیشین آشور ـ میگوید ـ پیکار کرد

(II Reg., XXIII، 29 ; و بعد E. Forrer، Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches، Leipzig، 1920).

۲٦- رجوع شودبه خطابهٔ ارمیا سال ٦٠٤ (کتاب ارمیای نبی، XXV، ٢٢).

۲۷- این استنتاج رامیتوان از اینکه ساردوری سوم فرمانروائی وبرتری آشور- بانابال را در آغاز سنین سی ام قرن هفتم شناخته (آشور بانیپال، II، ص ٨٤، استوانهٔ راسام دهم، سطر ٤٠ و بعد) وهمچنین از سرنوشت بعدی اورارتو ـ بعمل آورد (لشکرکشی مادیها اورارتو واشتعال نایرهٔ جنگ علیه آشور، رجوع شودبه: ای.م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو VDI، ١٩٥١، شمارهٔ ٢، ص ٣١).

۲۸- به ابراز مسرت از نابودی آشوردرکتابهای زوفونی (صفنیای نبی) (١٥-١٣ Zeph، II) وناحوم (Nahum، II-III) توجه شود.

۲۹- رجوع شود به :

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

O. J. Gadd, The Fall of Nineveh, London, 1923; B. Landsberger und Th. Bauer, ZA, NF' V§ 3 ص ۸۰ و بعد

ای. م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو AVIU شمارهٔ ۸۱ ص۲۴۴ وبعد. قبل‌از کشف متن سالنامه‌ها، اوضاع و احوال نابودی آشور از روی گواهیهای جسته وگریخته و مؤلفان یونانی وعبری که چندان مورد وثوق نبودند معلوم میشده . در این باره تألیفات فراوان وجود داشته .

بهترین فهرست وبازدید گواهیهای مزبوردر کتاب اشترك مندرج است(Assurbanipal, I ص CDV و بعد) . ضمناً اشترك مطالب را ـ بخصوص اخبار افسانه‌ای ، دور از حقیقت کتسیاس و غیره را بصورت عقلائی درمیآورد و دراین طریق مبالغه میکند. نتیجهٔ تحقیق بسیار ناچیز بوده . و میتوان آن را درکلمات اشترك ـ راجع به هستهٔ عقلائی داستان کتسیاس ـ بدین شرح خلاصه کرد (ص CDXXXI . Assurbanipal, I) : «سرچشمهٔ توطئهٔ علیه آشور در ماد و بابل است. مادیها کار اصلی نظامی را انجام دادند. آشوربان پس ازچند موفقیت که درآغاز امر کسب کردند ناچاربه نینوا که سخت مستحکم بوده عقب نشینی کردندو شهر مزبور لااقل دوسال درمحاصره بوده ـ بدون اینکه مهاجمان موفقیتی حاصل کنند . فقط یك مصیبت طبیعی باعث‌سقوط شهر شده شاه آشور بالاختیار مرکز در میان شعله‌های آتش‌را برگزید. نینوا کاملا خراب شد .» هیچ اطلاع دیگری از یوسف فلاویوس وقطعات بروس (همه اخبار بالنسبه متعددمربوط باین‌موضوع‌ازاین‌دومؤلف‌و کتسیاس‌وهرودوت‌مأخوذ است)وزوفونی(صفنیای‌نبی)و ناحوم ودیگر انبیای‌یهود بدست‌نیامد. چنانکه بعدخواهیم‌دید استنتاج اشترك با واقعیت تطبیق میکند ولی این تطابق‌را بیشتر مرهون حدت ذهن و نکته سنجی اشترك میباشیم والّا گفته‌های کتسیاس چندان محل وثوق نیست .

کتسیاس چنانکه مرسوم وی‌است مطلب خلاصهٔ بالا را با جزئیات افسانه‌ای و داستان نویسی که هیچ رابطه‌ای با حقیقت واقع ندارند ممزوج کرده شرح میدهد.

۳۰- نابوپالاسار درسال ۶۱۶ مرددبود که ایالت هیندانارا که برفرات ـ در جنوب مصب رودهابور قرار داشته حفظ کند یا نه وچون به اهالی آن ایالت اعتماد نداشت بهنگام عقب نشینی‌خویش بطرف جنوب ایشان را هم با خود برد. ولی‌ظاهراً ایالت سوخوکه مرکز آن آنات (آنهٔ کنونی)بوده واندکی جنوبی‌تر قرار داشته در تصرف او باقی‌ماند.

۳۱- نام کیاکسار در این‌عبارت حفظ‌نشده. شیوهٔ احیای‌عبارت که در مقالهٔ ای.م. دیاکونوف تحت عنوان «آخرین سالهای دولت اورارتو» (ص ۳۶) پیشنهاد شده آنچنانکه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باید محل اعتماد نیست. درشرح وقایع مزبور کیاکسار بنام Umakištar (ویا چنانکه در بابلی جدید خوانده میشود Uvakhištar) خوانده شده و ظاهراً این کلمه نام ایرانی Huvaxštra «دارای نمو نیك» ادا میکنند (در زبان اکدی h وجود ندارد و v علی‌القاعده بوسیلهٔ m ادا میشود وتلفیق حروف -xšt- باید بصورت -kišt- ، -hašt- ، -hist ادا شود).

۳۲- اگر کیاکسار واقعاًفرزند «فرائورت» کشتریتی (که‌درسال ۶۵۲ هلاك‌شده) باشد پس در سال ۶۱۵ مردی معمر بوده. بدین سبب ممکن است که نابوپالاسار واقعاً - چنانکه ازتألیف‌یوسوی‌برمیآید - برای‌فرزندخوددختر کیاکسار را بزنی نگرفته‌بلکه‌دختر آستیاك - یعنی نوادهٔ کیاکسار راگرفته باشد. بنا بگفتهٔ بروس که درتألیف یوسیف فلاویه (فصل ۱۲ ، Ant. Jud., X) محفوظ مانده « باغهای معلق » کذائی بابل بفرمان نابوخودونوسور، برای زوجهٔ مادی وی‌احداث شده بوده «زیراکه زن‌او میخواست همه چیز همچنان باشدکه درمیهن او بود چون درکاخهای ماد بدنیا آمده بود». این «باغهای معلق» عبارت بودند از سطوح طبقه طبقه‌ای که برطاقهای آجری احداث شده بوده وبروی آن قشرهائی‌از سرب و قیر و نی وهمچنین خاك قرارگرفته بود و درخاك‌درختان‌و دیگر گیاهان کاشته شده بود وبوسیلهٔ چرخ چاه آبیاری می‌شده. برای اطلاع از جزئیات رجوع‌شود به:
A. Koldewey, Das wieder erstehende Babylon, Leipzig, 1913
ص ۹۰ و بعد

۳۳- Diod., II, 24-28

۳۳ مکرر - مثلا رجوع شود به: کتاب ناحوم، II ، ۶-۵ [دربارهٔ پادشاه آشور و وضع داخلی نینوا: «عرابه‌ها را درکوچه‌ها بتندی میرانند، درچهار سوها بهم برمیخورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند برق میدوند. او جنگ آوران خود را بیاد میآورد و ایشان در راه رفتن میلغزند، دوان دوان بحصار میآیند (یعنی به شهر نینوا) ومنجنیق‌را حاضر میسازند»].

۳۴- اگر این امر راکه از سال ۶۱۲ در «تاریخ وقایع گد» پادشاهی ماد بجای «مادای» بنام «اوممان - ماندا» که مفهوم وسیعی داشته - خوانده شده - مورد توجه‌قرار- داده‌ایم تلقی کنیم - پس ممکن‌است که ایشان‌مثلاسر گرم تسخیر پادشاهی‌اسکیت بوده‌اند. ولی بیشتر گمان میرود که «مادای» و «اوممان- ماندا» دونام دولت واحدی بوده.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۵- برای احیای آن رجوع شود به : ای. م. دیاکونوف . آخرین سالهای دولت اورارتو، ص ۳۷-۳۶ .

۳۶- مقابله با اصل نشان میدهد که باید چنین خواند:

Šar Akkadi [ki] ummânâte^{meš}-šuid-ke-[e-ma mù-ma-] ki [š-t] ar Šar Ummān-man-da ana tar-si Šar Akkad^{iki} ..,.—....

« پادشاه اکد لشکریان خود را گرد آورد و کیاکسار ، پادشاه اوممان ماندا باستقبال پادشاه اکد ....» . بنابراین شکی نیست که «پادشاه اوممان ـ ماندا» کیاکسار است. ولی وایزمان این مورد را بنحوی دیگر قرائت میکند.

۳۷- در «کتاب ناحوم» دراین باره سخن نرفته: «دروازه‌های نهرها گشاده است (nəhārōt در واقع «رود» است) وقصر را آب برده» (II ،۷) و بعد : «او (یعنی خداوند) باسیلی خروشان محل آن را نابود میسازد») مقصود نینوا است. ضمناً باید گفته شود که ترجمه در اینجا قابل اعتماد نیست؛ رجوع شود به۸۸ ،I). «کتاب ارمیای نبی» نیز کدسر نوشت نینوا را برای بابل پیش بینی کرده دراین باره سخن میگوید: ارمیای نبی LI ، ٤٢ « دریا بربابل برآمده و آن را بکثرت امواجش مستور گردانیده است» والخ. این تشبیه از تاریخ سقوط نینوا مأخوذ میباشد: در واقع اوضاع و احوال سقوط بابل که پس از زمان ارمیای نبی وقوع یافته بوده بالکل دگرگونه بوده است . کتسیاس نیز بموجب تألیف دیودور (Diod., II, 26-27 چنین میگوید و آنتی XII ، c ۵۲۹)ضمن نقل قول ازشخصی بنام آمینت این نکته را تأیید مینماید، گرچه کیاکسار را با کورش اشتباه میکند. به برخی انعکاسات و بقایای این واقعه که از مردم محل در زمان لشکرکشی ده‌هزار نفر یونانی به کزنفون رسیده و وی آن را تحریف کرده در «آناباسیس» (III، ٤، ۱۲-۷) آورده نیز رجوع شود. محتملا محاصره کنندگان سد رودخانهٔ خوشو را که بفاصلهٔ کمی پائین‌تر از نینوا قرار داشته خراب کرده بودند.

۳۸- بروس دراین باره خبر میدهد (در تألیف سینکل ویوسوی) وهمچنین کتسیاس نیز (که پادشاه آشور را «ساردانا پال» یعنی آشور بانا پال میخواند). وممکن است درسطر ٤٤ «تاریخ وقایع گذ» که نابود شده نیز از همین موضوع سخن رفته بوده.

۳۹- کتاب ناحوم، I، ۱٤-II، ۱، II، ۹-۳؛ III، ٦-۱، ۷۸ ، ۱۰ ، ۱۵-۱۳، ۱۹ - ۱۸ . از یک سو دلیلی نداریم که ازمنتقدان زیاده رو متابعت کرده و «کتاب ناحوم» را بتاریخ عهد هلنی (عهد نفوذ فرهنگ و تمدن یونان در مشرق) مورخ سازیم و گمان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنیم که در کتاب مزبور کلمه «آشور» رمزی است که سلطنت سلوکیه را میرساند (مانند «بابل» در کتاب دانیال نبی) و از دیگرسو بمتابعت از روحانیان ـ سنت پرست‌چنین پنداریم که مؤلف «کتاب ناحوم» سقوط آیندهٔ آشور را قبل از پایان واقعی محاصره پیش بینی میکند. چنانچه بدون سابقهٔ ذهنی بقرائت «کتاب ناحوم» پردازیم چنین نتیجه میگیریم که این بخش سخنی است شاعرانه از طرف گواهی پیروزمند که شاهد نابودی نینوا بوده و در بارهٔ آن همچون واقعه‌ای که در گذشته روی‌داده‌سخن میگوید و فقط از لحاظ زنده نمایاندن مطلب در ترسیم صحنه‌های دفاع وحملهٔ زمان حال را بکار برده.

۴۰- منظور نظر پادشاه آشور است.

۴۱- تحت‌اللفظی «سروها» .

۴۲- نینوا .

۴۳- یا : «عمل دفاع برانتظامات جنگی بنا شده» .

۴۴- تحت‌اللفظی : «ذوب‌میشود» .

۴۵- معلوم نیست huṣṣal چه معنی دارد . بدین مناسبت نیز ممکن است : «وهوتس تساب (ملکهٔ آشور؟) باسیری برده خواهد شد (یا: برهنه خواهد شد) ، به کوه صعود داده خواهد شد» والخ.

۴۶- ḥănīt ـ «نیزه‌ای طویل وجنگی» .

۴۷- از این تشبیه نینوا منظور بوده.

۴۸- لقب یهوه (Jahwä ṣəbā'ôt).

۴۹- فیو (تبس) . پایتخت باستانی مصر که در زمان آشور بانابال توسط آشوریان ویران شد.

۵۰- برای آجر ساختن ـ تا حصار را قبل از آغاز محاصره محکم‌ترسازند.

۵۱- مثلا رجوع شود به‌تصویر باسیری‌بردن‌سوریان از خامات ـ توسط لشکریان سالمانا‌سار سوم ـ در تزئینات دروازهٔ بالاوات (تصویر ۵۵).

۵۲- Diod., II , 28 .

۵۳- اینکه شهرهای آشور همچون مراکز تجاوز و تهاجم تلقی شده منهدم گشته بودند، بطور انکار ناپذیری بوسیلهٔ منابع باستانشناسی وکتبی معلوم و تایید شده است. مثلا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رجوع شود به: «کتاب صفنیای نبی» (Zep., II, 13-15) که باحتمال قوی در پایان قرن هفتم یا آغاز قرن ششم نوشته شده (زمان آینده که بجای زمان گذشته در شرح وقایع بکار برده شده مربوط به سبك کلی است که در تألیفات «انبیا» مرعی شده): «و او (خداوند) دست خود را برزمین شمال دراز کرده آشور را هلاك خواهد کرد و نینوی را بویرانی و بزمین خشك مثل بیابان مبدل خواهد نمود و گله‌ها و تمامی حیوانات امتها در میانش خواهند خوابید .... و مرغ سقا، وخار پشت بر تا جهای ستونهایش منزل خواهند گرفت و همهمه (؟) از پنجره‌هایش مسموع خواهد شد وخرابی بر آستانهایش خواهد بود زیرا که تیرهای چوب سدرش (سرو آزاد) برهنه خواهد شد. این است شهر فرحناك که در اطمینان ساکن میبود و در دل خود میگفت من هستم و غیر از من دیگری نیست، چگونه خراب شده خوابگاه حیوانات گردیده است. هر که از آن عبور کند سخریه کرده دست خود راخواهد جنبانید.» (این بخش از ترجمهٔ فارسی «کتاب صفنیای نبی» نقل شده است.). همچنین رجوع شود به تألیف کزنفون (Xen., Anab., III! IV, 7-12) درشرح ویرانه‌های عظیم «لاریسا» (کلخو؟) و «مسپیلا» («جلگه‌های پست» نینوا؟) که وی در ۴۰۱ ق.م. مشاهده کرده بود.

۵۴- رجوع شود به: RZOA، ص ۱۰۶-۱۰۳.

۵۵- مثلا رجوع شود به ما قبل - دربارهٔ انتقال ساکنان زاموآ در عهد آشور-ناسیراپال دوم.

۵۶- دربارهٔ عدم امکان ایجاد اراضی ملکی وسیع در اقتصادبرده داری درآن عهد رجوع شود به: ای. م. دیاکونوف. در بارهٔ سرنوشت اسیران درآشور و اورارتو. VDI. ۱۹۵۲، شمارهٔ ۱، ص ۹۰ و بعد.

۵۷- و. ای. لنین - کلیات، مجلد ۳۱ ص ۲۷۱.

۵۸- همانجا ص ۲۷۳.

۵۹- دراین صورت نام‌کامل وی «آشور اِتِل شامه ارستیو بالیستو» بوده. وی‌ظاهراً در ۶۷۴ ق.م. متولد شده (HABL, 228) و بنا براین در ۶۱۲ مردی سالخورده بوده. رجوع شود به:

Assurbanipal, I, CCXLVIII ص

C. J. Gadd, The-Fall of Nineveh, London, 1923 («تاریخ وقایع‌کده» ذیل سال ۱۴) همچنین‌رجوع شود به AVIU، شمارهٔ ۸۱، ص ۲۴۶.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۰- سالنامه‌های سارگون، سطر ۲؛ کتیبهٔ رسمی (تشریفاتی) سطور ۱۱ - ۱۰ (KS ص۲، ۹۸-۹۶، ARAB، §§II ۱۱۷ و ۵٤).

۶۱- Assurbanipal، II، ص ۲۵۰، سطور ۱۸-۱۷. نظری ابراز شده (ص۵۸، NBKI) که آشور وبالیت پدر نابونید (۵۳۸-۵۵۶) پادشاه بابل بوده که مادرش (نه پدرش، برخلاف آنچه لنگدون گفته) نیز کاهنهٔ سیناحران (حتی در زمان قدرت آشوریان) شمرده میشد؛ ولی این احتمال ضعیف است - زیرا که اگر چنین می‌بود این شجرةالنسب در متون خود نابونیدمنعکس‌میشد.

۶۲- در متن «تاریخ وقایع گد» «اوممان - مانداء» ذکر شده ولی نامهٔ شاهزاده نابوخودونوسور (پسر نابوپالاسار) در دست است که بی‌شك مربوط بهمان واقعه میباشد و در طی آن‌درردیف‌شرکت کنندگان‌لشکرکشی مزبور - گذشته از لشکریان نابوپالاسار صراحتاً از «لشکریان کشور مادای» نیز یاد شده است. رجوع شود به:

F. Thureau-Dangin, La fin de l'Empire assyrienne, RA, XXII, 1925. ص ۲۷

AVIU، شمارهٔ ۸۲، ص ۲٤۸-۲٤۷.

۶۳- بجای (?) [....]-Gul mât «تاریخ وقایع گد» [Şir]-(!)Mi mât را میگذارم. حروف Gul و Mi بایکدیگر مشابهت دارند. این صورت احیاء متن که‌من بعمل آورده‌ام درنتیجهٔ‌مقابلهٔ متن اصلی تاریخ وقایع که درموزهٔ بریطانیها توسط من صورت گرفته تأیید شده است.

۶۴- درمتن «تاریخ وقایع» - «تا ناحیهٔ (شهر) اوراشتو». دربارهٔ‌اینکه این‌لشکر کشی را بویژه مادیها بعمل آوردند و عواقب آن رجوع‌شود به: ای. م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو: ص ۳۱.

۶۵- رجوع شود به:

Flavius Josephus, Ant. Jud., X، فصل ٦
Jer., XLVI, II Reg., XXIII, 29 و بعد

جزئیات وقایع در مقالهٔ کمپبل - تومسون در CAH، III، ص ۲۰٦ و بعد، آمده است. آلکساندر پولی‌هیستور (FHG، III، ۲۲۹، قطعهٔ ۲٤) ضمن تاریخ یهودمینویسد که در لشکرکشی علیه آن قوم لشکریان «آستیبار پادشاه مادیها» (بجای «آستیاگ - یعنی نامی که ازکتسیاس‌ماخوذ بوده) نیز بمثابه متحد نابوخود ونوسور شرکت داشته‌اند. ولی بزحمت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میتوان باین خبر اعتماد کرد و گذشته‌از این، منبع آن نیز مشکوك است.

۶۶- Jer., LI, 27 . دربارهٔ تورپخ این فصل رجوع شود به: ای.م. دیاکونوف. آخرین‌سالهای دولت اورارتو، ص ۳۳-۳۲.

۶۷- رجوع شود به :

V. Scheil, Mém. Dél. en Perse, XXI; R. G, Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New Haven, 1950, ص ۱٤۱ و بعد

۶۸- اینکه māda ـ ی کتیبهٔ شوش ـ مانائیان و یا بهر تقدیر بطورعموم‌ساکنان آذربایجان‌میباشند از اینجا معلوم میشود که ایشان مانند مصریان بشغل زرگری و زرکوبی و حجاری و مجسمه‌سازی اشتغال میورزیده‌اند و حال آنکه در اراضی اتحادیهٔ پیشین قبایل ماد برای اینگونه سنن حرفه‌ای وفنی وجود نداشته. برای آشنائی با استدلال مشروح در این باره رجوع شود به:

A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé (Kourdistan), Haarlem, 1950, ص ۱۲۵ وغیره

۶۹- ب.ب. پیوطروسکی. کارمیر ـ بلور، I، ایروان، ۱۹۵۰ ، ص ۲۱. بارنت و و. واتسون که باین کتاب‌تقریظ نوشته‌اند سقوط کارمیر ـ بلور را در ربع آخر قرن هفتم ق.م. میدانند ولی دلیلی برای این گفتهٔ خویش ذکر نمیکنند. رجوع شود به :

R. D. Barnett and W. Watson, Russian Excavations in Armenia, «Iraq» XIV, 2. 1952 ص ۱۳۲ و بعد.

دراین صورت کارمیر ـ بلور در زمان جنگ آشور و ماد سقوط کرد.

۷۰- سارد را دوبار صحرا نشینان تصرف کردند ولی بار دوم توسط تروریان و و بکومك ساکنان اصلی آسیای صغیر ـ یعنی لیکیان تسخیر شده بود و این عمل فقط با شرکت ساکنان‌آسیای صغیر که کیمریان باایشان نزدیك شده بودند ـ صورت گرفته بودولی نویسندگان‌باستان‌نه درآن زمان ونه درعهود بعد اسکیتها را ـ بمعنی‌اخص ـ هرگز باصفت شهرویران کن وصف نکرده‌اند. بارها باین نکته توجه کرده‌ام که هیچ مدرك باستان شناسی مثبتی دربارهٔ اینکه با چه کسانی تی‌شبانی (کارمیر ـ بلور) را ویران ساختند بدست نداریم جز اینکه ویران کنندگان از ناوکهای «اسکیتی» در تیرهای خود استفاده میکرده‌اند . ولی پیشتردیدیم که درآغاز قرن‌ششم ق.م.اقوام مختلف از ناوکهای مزبور استفاده‌میکردند و درنقاط وکشورهای مختلف بساختن آن مبادرت میشده .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۱- Jer., L, 9-10; 41-43; LI, 27-28.

۷۲- یهوه.

۷۳- دشمن بابل.

۷۴- علیه بابل.

۷۵- دراصل 'RRT' MNY W'ŠKNZ را معمولا چنین میخوانند «آرارات، منی واشکناز».

۷۶- Tipsār از ṭupšarru - یا کدی بمعنی «نویسنده».

۷۷- pəḥōtähā؛ در زمان هخامنشیان این اصطلاح ترجمهٔ اصطلاح «ساتراپ» بوده.

۷۸- محتملا - خدا.

۷۹- رجوع شود به:

AOF, I, Reihe, Heft VI. ص ۵۰۷ و بعد

و مقالهٔ ویسباخ:

Pauly-Wissowa, s. v. «Midikhs teiikhos»

رجوع شود به شرحی که از بروس در تألیف یوسیف فلاویه آمده:

Ant. Jud., X, فصل ۲

۸۰- E. Forrer, Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches. ص ۷۱ و بعد

۸۱- Hez., XXXII, 17-30.

۸۲- Hez., XXXVIII, 2-6, 14-16; XXXIX, 1-6, ۱۱ و بعد

رجوع شود به AVIU، شماره‌های ۸٤ و ۸۵ و حواشی آنها، ص ۲۵۱-۲٤۹.

۸۳- Her., I, 74.

۸۴- Hez., XXXVIII-XXXIX.

حزقیال نبی جزو متحدان «جوج» از «فارس و کوش و فوط» نام میبرد که «فارس و نوبه و اتیوپی» باشد. ولی فارس در آن عهد هیچ نقشی بازی نمی‌کرده وبدین سبب بهتر است بجای PRS-PTRS - یعنی «مصر علیا» بخوانیم. بنا براین باحتمال قوی صحبت برسر اتحاد لیدی ومصر در میان است - تقریباً درآن زمان فرعون آپری در مصر بتخت سلطنت جلوس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرده بوده . سپس حزقیال «گومره» (یعنی «کشور کیمریان» ـ که در اینجا محتملا منظور کاپادوکیه و پونت ، یا «کامریك» منابع مقدم قرون وسطائی ارمنی یا اسکیتها) و «خاندان توگارما» (یعنی ارمنستان صغیر که درآن زمان ـ محتملا ـ ساکنان آن مخلوطی بوده‌اند از ارمنیان و هوریان و «هیتهای هیروگلیفی» .) را جزو متحدان « جوج » قلمداد میکند .

۸۵- Her., I, 74, 103 . دربارهٔ تاریخ این کسوف تألیفات فراوان وجود دارد . بهر تقدیر تاریخی که در متن مندرج است اکنون مورد قبول عموم میباشد . رجوع شود به: آکادمیسین و. و، استرووه تواریخ قرن ششم ق.م . درتألیف هرودوت ، ص ۷۵.

۸۶- این رسم، بگفتهٔ هرودوت، عبارت بوده از اینکه «هر دو طرف پوست دست را میشکافته و خون یکدیگر را می‌مکیدند».

۸۷- Parsai, 766-767 ، رجوع شود به ماقبل، حاشیهٔ ٤ همین فصل ، طبق محاسباتی که بعمل آمده کیاکسار قبل از سال ۵۸۵ ق.م. بدرود زندگی گفت واگرهرودوت عمروی را درازتر دانسته ممکن است در نتیجهٔ اشتباهی بوده ـ باین معنی که وقایع « سال کسوف» ۵۸۵ ق.م. را بحساب «سال کسوف» ٦۱۰ ق.م. گذارده .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل پنجم

تعلیقات وحواشی

۱- اینکه میگوئیم اراضی مانناى پیشین نه‌تنها از لحاظ اقتصادی بلکه از نظرگاه فرهنگی نیز مرکز امپراطوری ماد بوده با درنظرگرفتن پدیده‌هائی ازقبیل برتری مسلم فنی وهنری پیشه‌وران مانناائی دربرابر برادران شرقی ایشان میباشد وگنجینهٔ زیویه خودگواه براین مدعی میباشد . اما در زمینهٔ افکار و معتقدات سرزمین مانا در آن زمان ـ چنانکه بعد خواهیم دید ـ نقش رهبری در ماد نداشته .

۲- V. Scheil, Mém. Dèl. en Perse. IX تاریخ این اسناد چندان روشن‌نیست، اسنادمزبورازمدارك تخت‌جمشید قدیم‌ترند. ازدیگرسووجودتعدادی‌نامهای‌ایرانی در این اسناد اجازه نمیدهد تاریخ آنها راقبل از قرن ششم ق. م. بدانیم. رجوع‌شودبه‌حاشیهٔ ۲۷ فصل ششم . این اسناد باید مورد پژوهش قرارگیرد.

۳- G. G. Cameron, Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1948.

۴- و. ا. تبورین. وضع اجتماعی Kur-taš طبق اسناد « گنجینهٔ تخت جمشید » VDI، ۱۹۵۱. شمارهٔ ۳، ص ۲۱ وبعد.

۵- این ترجمهٔ و. ا. تبورین صحیح نیست. Marri. p بمعنی «اسیران گرفته شده» است و از ریشهٔ عیلامی -marr - «گرفتن» ، «در دست داشتن» است رجوع شود به : W. Hinz, The Elamite Version of the Record of Darius's Palace at Susa, JNES, XI, 1950, ص ۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶- سیکل = ۱/۶۰ مینا؛ مینای بابلی = ۵۰۰ کیلوگرم.

۷- و.ا. تبورین. تألیف یاد شده، ص ۳۳، ۳۷.

۸- و. ا. تبورین. تألیف یاد شده ص ۳۱ و بعد.

۹- کامرون ایشان را « زره دار » میخواند و گرشویچ ثابت کرده که این تسمیه خطاست .

۱۰- و. ا. تبورین. تألیف یاد شده، ص ۳۱-۲۹ .

۱۱- Her., I, 126; III, 97 . اگر هرودوت میگوید که سپاهیان پارسی (ایران) بزور تازیانه بجنگ میرفتند این گفتهٔ وی مربوط به اقوام تابعه است . برعکس خود پارسیان باکمال میل وخوب میجنگیدند و اقوام تابعه را هم وادار به جنگیدن میکردند. (وغیره Her., IX, 71) . آیا چنانچه از زنان و کودکان ایشان در آن زمان در استخر مانند بردگان بهره کشی میشده چنین چیزی ممکن می‌بود ؟

۱۲- گذشته از این و. ا. تبورین میگوید (تألیف یاد شده ص ۳۵ و بعد) که Kāra - ی پارسی باستانی مانند martiyā در زبان اکدی بوسیلهٔ کلمات ummânâte - بمعنی «لشکریان» و niše- بمعنی «آدمها» ، نیز - بموازات کلمهٔ مرسومتر ūku - بمعنی «مردم - لشکری» - ادا میشود . ولی باید تذکر دهیم که ummânâte و niše فقط در «منشور کورش» که بزبان ادبی فصیح اکدی نوشته شده بکار رفته نه در ترجمه‌های کتیبه‌های هخامنشیان که بزبان «بربری» (عامیانه) اکدی تحریر شده. در کتیبه‌های اخیر الذکر ummânâte بجای ûku - فقط درموردی که صحبت از لشکریان خاصه بابل درمیان است - بکار رفته ودر بابل «مردم - لشکری» وجود نداشتند. اصطلاح ûku (= kara) در مورد سپاهیان بابل یا آشور نمی‌بایست بکار رود. اگر کلمهٔ اکدی bûum[mânâte (؟) در کتیبه شوشی -martiyā karnuvakā یعنی «آدمهای صنعت پیشه - پیشه‌وران» (یا بهتر بگوئیم «افراد سنگ تراش») را و Iruh^{idg} marri.p عیلامی را ادا میکند - محتملا دراینجا باکلمهٔ دیگری سروکار داریم - یعنی باکلمهٔ اکدی ummânu - بمعنی «پیشه‌ور - صنعتگر» که شاید بخطا بصورت جمع بکار رفته .

۱۳- و. ا. تبورین. تألیف یاد شده ص ۳۶ .

۱۴- بفرض احسن ممکن است بایستن معنی باشد که Kurtaš - ها فقط برده نبودند ولی از اینجا نمیتوان چنین استنتاج کرد که اصلا برده نبودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵- این نکته از اسناد بابکانی شوش نیز برمی‌آید.

۱۶- Beh., I, § ۱٤ (متن عیلامی - I، §، ۱۳).

۱۷- Kurtaš را میتوان بمعنی «خانگی» - بمعنی «متعلق بهخانهٔ (پادشاهی)» نیز تلقی کرد.

۱۸- رجوع شود به ماقبل: حاشیهٔ ٥ همین فصل.

۱۹- رجوع شود به: یا. آ. لنتسمن. دربارهٔ اصطلاحات باستانی یونانی که مفهوم بردگان را ادا میکردند. VDI، ۱۹۵۱، شمارهٔ ۲، ص ٤٦ وبعد.

۲۰- اندیشه نگاریهای شومری در این متون نیزمانند متون اکدی وعیلامی نادر نیست. تذکر میدهم که و. ا. تبورین (تألیف یاد شده، ص ۲۵، حاشیه ۱) ظاهراً باین نکته توجه نکرده که در اندیشه نگاری si. si بمعنی «دادن» میباشد.

۲۱- «تبعه»، «مطیع، متبوع» (= ^{lú}gal-la^{meš} اکدی)؛ (55 ، 50 .(Dar. NRb

۲۲- I. Gershevitch، درتقریظ G.G. Cameron، Persepolis Treasury Tablets، «Asia Major». N. S.، II، ص ۱۲۹ و بعد.

۲۳- G. R. Driver، Aramaic Documents of the Fifth Century B. C.، Oxford، 1954، Nos. VII، XI، XII.

۲۴- اینکه ایشان بجای وسایل معیشت پول دریافت میداشتند تناقضی با این امر ندارد. (البته بخش اعظم این‌پرداخت نقدی به «پولی» بدوی - مانند گوسفند و شراب بوده) اینکه در هزاره اول قبل از میلاد محتملا بردگان ایرانی میتوانستند خانواده و دستگاه اقتصادی کوچکی از خود داشته باشند از خصوصیات آمار سنی وجنسی خانوادهای Kurtaš بخوبی نمایان است. حتی اسکان بردگان - اسیر در اراضی بمنظور زراعت مستقل زمین - که آشوریان این شیوه را درآسیای مقدم بنحو وسیع بکار می‌بستند (رجوع شود به: RZOA، ص ۱۹۹-۱۰۲) برای پارسیان نیز آشنا بوده: مثلا داریوش اول بردگان یونانی اهل اریتره را بهمین گونه درعیلام مستقر ساخته اسکان داد (Her; VI، 119; VI، 101) و اسیران میلتی را درمعصب دجله مستقر ساخت (Her. VI، 20).

۲۵- ای. م. دیاکونوف. دربارهٔ سرنوشت اسیران در آشور و اورارتو. VDI، ۱۹۵۲، شمارهٔ ۱، ص ۹۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۶- پارسیان برخلاف آشوریان و (ظاهراً) اورارتوئیان، ندرتاً اسیران دشمن را که درجنگ گرفته بودند وارد صفوف لشکریان خویش میکردند. معهذا رجوع شود به : Her., IV, 93, 97 وغیره. برروی‌هم پارسیان (ایرانیان) بطوری که میدانیم لشکریان خویش را بیشتر از اقوام مطیع کرد میآوردند.

۲۷- Her., V, ۱٤ ; VI, 20, 115-119 و بعد. اگر سخن هرودوت را باور کنیم در ماد (مانند آشور، رجوع شود به: RZOA ص ۱۱۰) اینگونه بردگان دولتی باتفاق افراد آزاد در دهکده‌ها یا نقاط مسکونی مشترك زندگی میکردند : مثلا فرزند میترادات برده با پسر آرتمبارکه از بزرگان ماد وباوی هم دهکده بوده بازی میکند. آرتمبارکسی بودکه بمحضر پادشاه ماد راه داشت و حال‌آنکه آن پادشاه هرکسی‌را به‌خود راه نمیداد. (I ، ۱۱٤؛ رجوع شود به : I، ۹۹) . محتملا آرتمبار از خویشان هارپاگ بوده. زیراکه هردو نام (Arppaku Arttum-para) درکتیبه‌های لیکیه دیده میشود تنها نامهای مادی آن کتیبه میباشند). محتملا این نامها را هارپاکیان اسکان یافته درآنجا بآن خطه آورده بودند. به‌حاشیهٔ ۲۲ مقدمه وحاشیهٔ ٤۵ فصل هفتم رجوع شود .

۲۸- هرودوت (I، ۱۱۰) وجود بردگان ـدام‌دار شاهی را در سر زمین مادحدس میزند. گذشته از اسناد بابلی استخر، کزنفون نیز از باغداری شاهی و ایجاد پارکهائی توسط هخامنشیان خبر میدهد. وی میگوید: «هرجاکه او (شاه پارس) وارد میشود و یا سری میزند مراقب است که باغهای باصطلاح بهشت ایجادکردد (Paradeisoi; IV, 13) ولی رسم ایجاد این «بهشت‌ها» از مادیها مأخوذگشته بود. زیرا این کلمه خود نشان میدهد که یونانیان آن را از زبانهای ایرانی (ولی نه پارسی) اخذکرده‌اند (Paradeisos یونانی از -Paradaiza، درپارسی باستانی باغ را -Paradayda میگفتند) رجوع شود به:
E. Herzfeld, Altpersische Inschriften, Berlin, 1938, ص۱۲٤ ;
R. G. Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New-Haven, 1950, ص ۱۵۳، ۱۹۵.

۲۹- اشاره‌ای به دستگاه اقتصادی اماکن مقدس در ماد در داستان پولن ـ دربارهٔ دیوك ـ شده است (از روی گفته دینون و یاهارون لامپساکی ؟ ـ رجوع شود به : Polyaen., VII, 1) .

۳۰- کتسیاس در تاریخ کورش دربارهٔ بردهٔ یکی از بزرگان ماد ـ مهتر طویله وکودك او (رجوع شود به بعد ص ۵۱۵ متن.) که به غل وزنجیر مقید شده بود صحبت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میدارد و این خود میرساند که در سرزمین ماد دستگاههای اقتصادی بالنسبه بزرگی متعلق به بزرگان که بر رنج بردگان مبتنی بود وجود داشته و در درون دستگاههای مزبور برپایهٔ تقسیم کار تخصص بمیزان وسیع دیده میشده گرچه ممکن است کتسیاس درمورد عهد و دوران این شیوه اشتباه کرده باشد ولی همهٔ مؤلفان باستان به ثروت فوق التصور بزرگان ماداشاره کرده اند والبته تجدید تولید چنین ثروتی مستلزم وجود دستگاههای اقتصادی کلان برده داری بوده. از دیگر سو بزرگان از کار بی نوایانی که به ایشان «التجاء» میجستند و وضعشان با بردگان مساوی بوده استفاده میکردند (نیکولا دمشقی ـ گفتهٔ کتسیاس FGH، II، A، ۹۰، قطعهٔ ۶۶۰، ۲ بعد از آن).

۳۱- Xen، Oecon. IV، 34. بنابگفتهٔ کزنفون بعضی از بزرگان پارس مثلا کورش اصغر که به پیروی از فضایل قدیمی تظاهر میکردند حتی در پایان قرن پنجم ق. م. شخصاً درکارهای باغداری و زراعت آن شرکت میجستند.

۳۲- دربارهٔ وجود جماعات ارضی (مقصود جماعاتی است که برپایهٔ روابط ارضی و مجاورت بوده نه عشیرتی وخاندانی ـ مترجم) درسرزمین ماد و درآن دوران مدارك صریح و مستقیمی وجود ندارد ولی میدانیم که جماعت مزبور چند قرن بعد نیز در ماد غربی وجود داشتند. رجوع شود به:

H. Nyberg، The Pahlevi Documents from Avroman، Mo، XVIII، 1913.

۳۳- مثلا: Beh.، II، 25; III، 41.

۳۴- مثلا: Beh; II، 24; III، 40.

۳۵- بعضی ازمطالب زیر از تألیف م.م. دیاکونوف «تاریخ ایران باستان» برداشته شده.

۳۶- F. H. Weissbach und W. Bang، Die Altpersischen Keilinschriften in Umschrift und Ubersetzung، Leipzig، 1908، ص XV و ۱۵

۳۷- همانجا ص ۱۷. یاد آور میشویم که در آرامی کلمهٔ برابر vi9 در صیغهٔ جمع آمده (ZY BBTY'B'LWK) و این خود ترجمهٔ «در دربار» را غیر ممکن میسازد؛ رجوع شود به متن:

A. Ungnad، Aramäische Papyrus aus Elephantine، Kleine Ausgabe،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Leipzig, 1911, 87, fragm. 66, 8.

روایت بابلی دریك مورد vi⁰apatiy را malainabîti- «آنهائی که در خانه هستند» (Beh.، سطر ۴۳) و درمورد دیگر malainaallûkâšaâli (آنهائی که در allûka - جماعت هستند) (Beh سطر ۷۲) ترجمه میکند. معنی کلمهٔ allûkâ از متون دیگر معلوم نیست. ظاهراً این کلمهٔ آرامی مانند بسیاری دیگر ازکلمات روایت بابلی از زبان مکالمه‌ای اکدی آن زمان در کتیبه رخنه کرده است. بنظر میرسد که این کلمهٔ اکدی - آرامی از ریشهٔ اکدی alâku - بمعنی «راه رفتن» «براه افتادن»، «وظیفه انجام دادن» تشکیل شده. بدین سبب mala inaallûkâša-âli را میتوان محتملا «کسانی که (باید) وظیفه‌ای (؟) در جماعت انجام دهند» ترجمه کرد. بهر تقدیر موضوع ترجمه «در دربار» مسلماً اینجا منتفی است.

۳۸- H. C. Tolman, Ancient Persian Lexicon and the Texts of the Achamenian Inscriptions, New-York, 1908.

۳۹- تألیف یاد شده، R. G. Kent، ص ۲۰۸.

۴۰- نه همه: ترجمه‌های عجیب وغریب دیده میشود. مثلا کری (L. H. Gray, American Journal of Philology, No 24، ص ۱۶). vi⁰ را «مالکیت شخصی» ترجمه میکند (درست است که علامت سؤالی بعد این ترجمه قرارداده است) (!).

۴۱- بدین سبب مثلاهرتسفلد Kāra را «اعیان و درباریان عالیمقام» (!!) ترجمه میکند. وکنیگ vi⁰ را - «خانهٔ ارباب» ترجمه‌میکند. کنیگ بقدری دور رفته که حتی معتقد است ارقام اسیرانی که آشوریان درماد گرفته بودند فقط شامل .... فئودالها بوده - بدون آنکه تابعان (واسالهای) ایشان در این شمار آمده باشند!

۴۲- باین مناسبت رجوع شود به بعد ص ۵۲۹ متن و بعدلازم است متذکرشویم که دانشمندان شوروی‌دربارهٔمفهوم اجتماعی kāra hya vi⁰āpatiy āha در این‌عبارت نظرهای مختلف ابراز میدارند. دراین باره مشروحتر درفصل هفتم سخن‌رفته،

۴۳- هربار که درکتیبهٔ بهیستون بمناسبت‌پیکارها لفظ kāra بکار برده شده البته بمعنی لشکری است، ولی آنجا که گفته شده: «آدمی نبود، نه پارسی و نه از خاندان‌ما که ازآن گئومتای مغ‌پادشاهی را باز پس گیرد: Kāra از ستم‌او ترسان بود» (Beh. I. § 13) و یا آنجا که گفته شده که «اسیر درکند و زنجیر کنار دروازهٔ من نگاهداشته شده بود و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همهٔ Kāra او را دیدند» (§e2) دراینجا فقط ترجمهٔ «مردم» مناسب است و نه «لشکری» و بطریق اولی «درباری وایمان» نیز صحیح نخواهد بود.

۴۴- وبعد FGH، IIA، 90، faagm، 66، 2.

۴۵- رجوع شود، مثلا به: ای. م.دیاکونوف. قوانین بابل وآشوروپادشاهی‌هیتی. VDI، ۱۹۵۲، شمارهٔ ٤، ص ۲۸۷.

۴۶- Jer، XXV، 25; LI، 11، 28

۴۷- Sarrāni âlik idêšu، کتیبهٔ نابونید، شمارهٔ ۱، I، ۲۷؛ NBKI، صفحهٔ ۲۲۰.

۴۸- حتی هرودوت از این نکته آگاه بوده. ولی بمعنی فوق تنها شش قبیلهٔ اتحادیهٔ قبایل مادی ـ «مادی» نبوده‌اند (قبایل دیگری نیز باین نام خوانده میشدند).

۴۹- اقصای غرب آتروپاتن (غربی‌تر از دریاچهٔ ارومیه) وبسیاری از نواحی ارمنستان را ـ چنانکه از بسیاری گفته‌های هرودوت برمیآید ـ ماتین‌ها اشغال میکردند و بنا بهمان اقوال گاهی‌دریاچهٔارومیه ما (ن) تیان نامیده میشده (Strabo، XI، 14، 8) چنانکه از روی گفتهٔ هردوت داوری کنیم (گرچه ـ این موضوع، ظاهراً ،برای خود وی‌نیز آنچنانکه باید و شاید روشن نبوده) ماتین‌ها بعضاً دربخش علیای هالیس (قزل ایرماق) ـ سمت راست آن ـ و ارسن (I، ۷۲، ۲۰۲؛ VII،۷۲) وقسمتی‌دربخش علیای‌دجله وزاگروس غربی (I، ۱۸۹، ۲۰۲، III، ۹٤؛ V، ٤۹، ۵۲) زندگی میکردند، ولی درهمین نقاط است که منابع میخی بوجود اسامی خاص و اشخاص ونامهای اماکن هوری شهادت میدهند. چهار قومی که درفلات ارمنستان و نواحی مجاور آن زندگی میکردند و هرودوت از ایشان یادکرده یعنی: ارمنیان و ساسپیران (کزنفون ایشان راگسپریان میخواند) و آلارودیان وماتین‌یان ـ چنانکه پیشتر گفته شد همان ارمنیان ایبروگرجیان و اورارتوئیان و هوریان بوده‌اند رجوع شود به ماقبل ص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۲۸۲ متن.

۵۰- Her: III، 92 (و شاید VII، ۷۶؟)

۵۱-پاریکانیان‌محتلا مربوط‌به Parika- ـ یاسرار آمیزاوستا میشود (ویدودات I، ۱۰؛ XX؛ شت XIX، ۸۰ و بسیاری جاهای دیگر) که «پری» فارسی نو از این کلمه ماخوذ ـ است.مثلا در خود اوستا ازجادوگران ـ غیرزرتشتی سخن‌رفته که زنده کننده خاطرهٔ ساکنان غیر ایرانی‌پیشین ایران بوده‌اند و. و. گیگر بدان‌اشاره کرده و نظر وی در این مورد صحیح است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

W. Geiger, Ostiranische Kultur
im Altertum, Erlangen, 1882, ۱۱۲-۱۱۳ ،۸۱-۸۲ (ص

منبع هرودوت از وجود،پاریکانیان درساتراپ نشین دهم (ماد) وهفدهم (بلوچستان کنونی) نیز قبایل غیر هند و اروپائی درآنجا زندگی میکنند) مطلع بوده. هکاتی‌هم از وجود شهر پاریکانودر «پارس» یادمیکند (FGH, I, fragm. 282) در بارهٔ معنی اصطلاح «پارس» در تألیف هکاتی رجوع شود به:

L. Pearson, Early Ionian Historians, Oxford, 1939, ص ۷۸.

یحتمل نام «فرغانه» در آسیای میانه نیز مأخوذ از اصطلاح مشابهی باشد. ولی این فرض یونگه که اصطلاح «پاریکانیان» (پریکانیان) فقط به‌فرغانه‌مربوط است واینکه‌وی پریکانیان وارتوکوریبانتیان(بگفتهٔ یونگه-سکایان)را ازماد جدا میسازد، وبرای‌اثبات‌عقیدهٔ‌خویش‌چنین استدلال‌میکند - که گویادرفهرست‌ساتراپ‌نشین‌های‌هرودوت‌اسامی‌اقوام‌قبایل‌گوناگون بدون رعایت‌نظم وترتیبی‌درج‌شده- تاب انتقادراندارند. منابع موجود از«ارتوکوریبانتیان درآسیای میانه یادنمی‌کنند، گرچه‌درآنجا اصطلاح مشابه‌المفهوم «تیگراخئودا» معلوم ومعروف‌است.

۵۲- دراینجا چیتران تخمه پیشوای مادی (ساگارتی) شورشیان بسیاست رسید و اعدام شد (Beh; II, § 33). رسم داریوش اول این بودکه شورشیان را در سرزمینی که‌در آنجا بشورش دست زده بودند بسیاست رساند: مثلا فراورتیش مادی دراکباتان ونیدینگو- ئل بابلی وآرخا که در بابل قیام کرده بودند در بابل وخیازلات پارسی در اووادایچی - پارس - اعدام شوند. بدین قرار چنین میتوان استنباج کرد که ساکارتیان (= زیکرتو ؟) در آن زمان بخشی‌از آشورپیشین را بانضمام آربل‌آشغال کرده بودند. اما اینکه ساکارتیان مزبور از قبایل مادی ویا نیمه مادی بودند، از اینجا معلوم است که چیتران تخمه خویشتن راخلف کیاکسارااعلام داشت. ضمناً باید گفته‌شود که قبیلهٔ سارگارتیان درنقاط دیگر- بطرف مشرق - نیز دیده شده بود. (به صفحهٔ ٤١٦ متن رجوع شود).

۵۳- Her, I, 104 : «ازکلخید تا (سر زمین) ماد دورنیست وفقط یك قوم در میان ایشان قرار دارد - که ساسپیران باشند»؛ VI، ۸٤: اسکیتها به اسپارتیان پیشنهاد میکردندکه «درامتداد رود فاسیس وارد ماد شوند».

۵۴- کتسیاس بنا بگفتهٔ دیودور (Doid. II ، XXXIII)؛ نیکولای دمشقی : FGH، IIA، ۹۰، fragm. ، ٥٦، ۱۱) شهادت میدهدکه ماد نتوانسته بوده کادوسیان را مطیع خویش سازد. درفهرست ساتراپ نشین‌های هرودوت (III, 92) ظاهراً ساتراپ‌نشین

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یازدهم شامل کادوسیانی که در تألیفات دیگر نویسندگان آمده نیز بوده است (ساتراپ‌نشین یازدهم: کارسنیان، باوسیکیان، پانتی ماتیان، و داریان). این اقوام چنانکه بعد خواهیم‌دید جزو آنهائی بوده‌اند که برای‌نخستین بار توسط کورش مطیع گشتند. درلشکرکشی خشایارشا نیز کاسپیان جدا از مادیها پیکار میکردند. در جنگ داریوش سوم با اسکندر مقدونی در کائوگامل کادوسیان وآلبانیان وسکاسنیان رسماً همچون متحدان ساتراپ مادی آتروپات وارد عرصهٔ کار زار شده بودند نه مانند تابعان وی.

(Arr; Anab; III, 8, 4; 11; 4).

۵۵- بسیاری از قبایل شمال آذربایجان ـ گرچه استقلال خویش را حفظ کرده بودند ولی با اینحال ـ بنظر میرسد ـ که به‌کورش باج میدادند و این ازمحل ساتراپ ـ نشین یازدهم که جزو تابعان کورش آمده پیداست : به نظرهائی که دربارهٔ سازمان ساتراپ نشینهای متأخر هخامنشی ابراز شده و به ص ۴۲۰ متن و بعد و حاشیهٔ ۵۴ همین فصل رجوع شود .

۵۶- قبلا ملاحظه شد خوآرن که بعدها جزو پارت گشته بوده درقرن هفتم قبل‌از میلاد ناحیه‌ای از ماد بوده. کومیسن که در مشرق خرآزن بوده نیز نخست از آن ماد بوده : ولی مشکل است که درآن‌زمان سرزمین ماد به نقاط شرقی‌تر نیز گسترش یافته بوده. رابطهٔ نزدیك پارت وهیرکانیه با ماد از اینجا پیداست که شورش ضد پارسی فراورتیش که‌خویشتن را خلف کیاکسار میخوانده ـ بیدرنگ‌نه تنها در ماد گسترش یافت بلکه به پارت‌وهیرکانیه نیز سرایت کرد،

(Beh; II, §§ 24-28, 31-32; II, § 35-III, § 37).

۵۷- رجوع شود به ماقبل، حاشیهٔ ۵۲ همین فصل. بطلمیوس (VI, 2, 6) در نقاط شرقی‌تر از جبال زاگروس ازوجود ساگارتیان خبر میدهد ولی ظاهراً صحبت‌ازدامنه‌های اقصای زاگروس و درحدود پارتاکنیان است ، زیرا ساگارتیانی راکه بطلمیوس ذکر میکند فقط ناحیهٔ خورومیترن رااز پارت جدا میساخته. اما دربارهٔ اینکه اراضی ساگارتیان جزو ماد بوده باید یاد آور شویم که‌گمان نمیرود پیشوای قبیله‌ای غیرمادی ـ قبیله‌ای که فقط سر باطاعت مادیهاگذارده بوده، خویشتن را از اخلاف غالبان (مادیها) خوانده باشد. اگر ساگارتیان جزو قبایل ماد می‌بودند (بمعنی وسیع کلمه) موضوع صورت دیگری پیدا میکرد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۸- رجوع شود همچنین به :

E. Herzfeld, Der geschichtliche Vištaspa (Zarathustra, I). AMI, 1, 2, ص ۷۷ و بعد.

۵۹- حدس زده میشود کهٔ هکاتی فهرست را بمنظور نشاندادن قدرت امپراطوری پارس و بی‌ثمر بودن شورش یونیه برضد آن ـ منتشر نموده. و ذکر بعضی جزئیات (مثلا در مورد کیلیکیه) نیز که ازلحاظ ارزیابی مقدورات نظامی‌ومادی حریفان یونانیان اهمیت‌داشته نیز بهمین منظور بوده است. (رجوع شود به Her., V, 36).

۶۰- Her., IV, 166; Pauly - Wissowa, s. v. Satrap ص ۱۳۶-۱۳۵.

سکه‌های بسیاری از ساتراپهادر دست است. سکه زدن پول در امپراطوری هخامنشیان آغاز گشت. وچند نکه عده‌ای معتقدند از لیدی اخذ کردیده بوده . درماد نیز مانند آشور سکه زدن متداول نبوده.

۶۱- موضوع تلفیق و انضمام ویا تفکیک ساتراپ نشین‌ها درهمان کتیبه‌های هخامنشی گواهی شده (به بعد رجوع شود) و مؤلفان یونانی نیز در این پاره شهادت میدهند . مثلا لیدی ویونیه غالباً دارای یك ساتراپ نشین مشترك بوده‌اند؛ کورش اصغردرآن واحدساتراپ سه ساتراپ گشته بود (یونیه ، لیدی، کاپادوکیه) و از این شمار فقط کاریا برای تی‌سافرن جدا ومنفك شده بوده ؛ بعدها ـ تی‌سافرن‌هم حکومت هرسه ساتراپ نشین کورش رابعهده‌ـ داشته.

۶۲- فهرستها وکتیبه‌های صخره‌ای ساتراپ نشین‌ها («کشورها») را به دوگروه تقسیم میکنند: شرقی و غربی. در فهرست ترتیب این ساتراپ نشینها در حدود گروههای مزبور اندکی دچار نوسان میگردد گرچه پارس وماد، یاگروه ساتراپ نشینهائی که شاهان پارس، ظاهراً، درعین حال سمت شاهی محلی را نیز داشته بودند (بابل، عیلام وغیره) ـ در رأس فهرست قرار گرفته‌اند.

کتیبهٔ بهیستون ازاین شمار مستثنی است. درکتیبهٔ مزبور ماد در آخر فهرست ساتراپ نشینهای غربی آمده است. (یاد آور میشویم که کتیبهٔ بهیستون اندکی پس‌ازآنکه ماد سه‌بار علم شورش بر افراشت تنظم شده بود) .

۶۳- باحتمال اقوی گروه ساتراپ نشینهای I-XII مقدم شده تا یونیه مشخص

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گردد . جای واقعی این گروه بعد از گروه XIII - XVII (یا VXIII) است .

۶۴ - شمارهٔ ساتراپ نشین را مطابق آنچه هرودوت گفته نقل - میکنم و نام آن را از روی دیگر منابع هم. مقدار باج از روی تألیف هرودوت به تالان نقرهٔ بابلی (تالان - قریب ۳۰ کیلوگرم) قلمداد شد.

۶۵- Her., V, 36.

۶۶- مربوط است به ۵۲۱-۵۵۲ ق. م. شاید در واقع درحدودسال ۵۱۹ برصخره نقرشده باشد. هرتسفلد (ص ۷۹، AMI, I, 2) معتقد - است که فهرست هرودوت بیشتربه «e»استخر نزدیك‌است . تاریخ فهرست اخیر را وی سال ۵۱۶ میداند. ضمناً این را بگوئیم که‌وی فهرست هرودوت را چنان «تصحیح‌میکند» که عملا فهرست جدیدی بوجود میآورد و سپس از مشابهت آن بافهرست استخر اظهار تعجب مینماید . (همانجا ص ۱۰۵) .

۶۷- موقع ساتراپ نشین «tyaydrayahyâ» درمیان ساتراپ نشینهای غربی موضوع یکی دانستن آن را با جزایر خلیج فارس منتفی میسازد .

۶۸- در کتیبهٔ «e» استخر ، گاندرا (پارو پانیسادها) بشکل ساتراپ نشین جدا گانه‌ای درآمده .

۶۹- در کتیبه‌های متأخرتر ظاهر میگردد .

۷۰- رجوع شود به : ص ۱۰۵ Pauly -Wissowa, s. v. Satrap محتملا قبایل کرانهٔ دریای سیاه خود مختار بوده‌اند. این نکته دربارهٔ کلخ - هاو همسایگان ایشان صادق است (Her., III, 97) . درست است که هرودوت ایشان را جزو ستاتراپ‌نشین نوزدهم نیاورده - ولی شاید این مسامحه‌ای بیش نبوده - زیرا که ایشان‌با موسخیان ودیگر اقوام ساتراپ نشین مزبور - درتألیف هکاتی (? - :FGH, I, 1, fragm. 288) - وبعضاً درفهرست لشکریان خشایارشا - درتألیف خود هرودوت (VII, 78 - 80) یکجا قلمداد شده‌اند. شاید قبایل ساتراپ‌نشین یازدهم (کاسپی‌ها) نیزخود مختار بوده‌اند، رجوع شودبه ماقبل، حاشیهٔ ۵۴ همین فصل). ضمناً ممکن است که درکتیبهٔ بهیستون ساتراپ نشین‌یازدهم جزو ماد بوده .

۷۱- ولی ظاهراً فقط ساتاگیدیه و آراخوسیه دو «کشور» جدا و مختلف بحساب میامدند (همچنانکه دوساتراپ نشین ارمنستان یك کشورمحسوب میشدند) ولی در واقع‌یك ساتراپ‌نشین را تشکیل میدادند. رجوع شود به بعد حاشیهٔ ۸۲ فصل هفتم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۲- مثلا کشورهای ساتراپ‌نشین شانزدهم در دست هیستاسب پدر داریوش اول بوده . رجوع شود به بعد، حاشیهٔ ۸۸ فصل هفتم . در بخشی از فهرست که‌مربوط به آسیای میانه است خطاهائی فاحش دیده میشود (از آنجمله در اعدادهم!) . بعدها پارت وآره‌یا و خوراسمیا وسغدیانا واحدهای‌اداری وسیاسی مجزائی بوده‌اند.خوراسمیا (خوارزم)علی‌الرسم، ظاهراً، مستقل بوده، ولی تمرکز این ساتراپ نشینها در دست شخص واحد شاید سنتی بوده مثلا ممکن است که ساتراپ نشین شانزدهم بادولت خوارزم باستانی و اراضی تابعهٔ آن‌منطبق میشده .

۷۳- رجوع شود به بعد ص ۴۳۰ متن وبعد .

۷۴- کتیبهٔ نابونید ، شمارهٔ ۱، I، ۲۸؛ NBKI، ص۲۰؛ همچنین رجوع شودبه بعد Her., I, 102, 124 .

۷۵- Beh., I, § 1-4.

۷۶- Her., I, 102, 124 . هرودوت دراینجا دو شجرهٔ خانوادگی را توأم ساخته و این امر ناشیانه است: خاندان داریوش ـ خشایارشا را باکورش یك کاسه کرده . بدین سبب نام تئیسپ (چیش‌پیش) دوبار آمده.

۷۶ مکرر ـ چندین کتیبهٔ عیلامی‌قدیمی در اراضی فارس‌وجود دارد. حتی‌درزمان داریوش اول هم عیلامیان در پارس تا حدی واجد تکیه‌گاهی بوده‌اند ـ و این نکته‌ازاینجا مشهود است که مارتیا ـ که خود را پادشاه عیلام میخوانده (Beh., I, § 22)در پارس میزیسته. رجوع شود همچنین به مابعد، دربارهٔ واخیازدات. اما توجیه وجود زبان عیلامی در دفترخانهٔ استخر ـ چنانکه کامرون خاطرنشان ساخته بسبب بی سواد بودن کارمندان پارسی بوده نه اینکه تصورکنیم‌عیلامی‌زبان مردم محل بوده (درآن زمان دیگر عیلامی زبان مردم استخر نبوده).

۷۷- Arukku ـ ی اکدی از Ar(ya)uka ـ باستانی مأخوذاست. مصغر ایرانی نامی از نوع Aryā-rāmna با پس‌وند -uka مثل Dâjaukku<Da-hyauka استعمال پس‌وند -uka>-ukku- توسط پارسیان مؤید این‌نکته است که پس‌وند مزبور ایرانی است‌و هیچ وجه تناسبی با زبان هوری ندارد .

۷۸- E. F. Weidner, Die älteste Nachricht über das persische Königshaus, AfO, VII 1/2. ص ۱ و بعد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۹- I، ۱۰۷ . ولی هرودوت کبوجیهٔ اول را شاه نمیداند. در کتیبه‌های کورش دوم وی مانند کورش اول شاه آنچان نامیده شده .

۸۰- F. Herzfeld, Altpersische Inschriften No 15 سطور ۱۶ و بعد (Dar. Sus. f, § 36).

۸۱- محتملا هیستاسب بسمت‌ساتراپ پارت‌وهیرکانیه درلشکرکشی کورش به‌آسیای میانه شرکت جسته بوده (Her., I, 209) .

۸۲- Beh; § 35; Her; II; 93-94 .

۸۳- بهرتقدیر هیستاسپ هرگز لقب شاهی نداشته. ولی داریوش اول آریارمنه‌و آرشامه را در شمار هشت تن از اسلاف خویش ـ شاه‌شاهان هخامنشی کـه دوشاخه از آن خاندان بوده وحکومت میکردند ـ نام میبرد. رجوع شود به نوشته‌هائی که در زمان‌یکی‌از هخامنشیان متأخر درشرح تصاویر (؟) آریارمنه و وآرشامه تهیه واز طرف‌ایشان تنظیم‌شده بوده (ص ۱۱۶ ... R.G. Kent, Old Persian). دراین نوشته‌ها آریارمنه وآرشامه «شاهان» پارس خوانده شده‌اند .

۸۴- ظاهراً (ʂ) z عیلامی مانند «چ» خوانده میشده. درمتون : Anzan، Anšan آمده. گذشته از آنچان و پارسیان درقرن هفتم ق.م. درپارس (پرسید) پادشاهیهای کوچك دیگر نیز وجود داشته، مثلا خودیمری. محتملا دراینجانیزمانند مـاد ـ حکام این پادشاهیها استقلال خویش را درطی قرنهای هفتـم و ششم ق.م. از دست داده جـزو بزرگان اصیل وعشرتی پارس گشته بودند.

۸۵- خالدائیان وپاخالی بیان (با کلدانیان اشتباه نشود!) قوم کوچکی دربخش شرقی آسیای صغیر که محتملا زبان ایشان به‌کارتولی منسوب بوده.

۸۶- موضوع تبدیل «بلا» خدای بابلی به پادشاه از کتسیاس مأخوذ است.

۸۷- mēdos یونانی ـ بمعنی «مادیها» (؟ ؟).

۸۸- اینجا و بعد ـ شکل ارمنی کلمهٔ «مادی» ـ بصورت ـ mar .

۸۹- رجوع شود به Diod., II, 6, 2.

۹۰- این نام درخاندان هخامنشی دیده میشود: Her.; VII, 62 وغیره.

۹۱- ضمناً بایدگفت که خود زبان ایرانی در ارمنستان باستان ـ بطور محدود تا اندازه‌ای متداول بوده.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹۲- موسی خورنی ، تاریخ ارمنستان ، I، ۳۰ ، این «مار ـ ها» ـ ی درهٔ ارس ممکن است ـ چنانکه س . ت . یرمیان می‌پندارد ـ همان ماتینیان هرودوت باشند.

۹۳- این وِرِتراهن، یا Varhraγn زمان‌پارتها خدای‌ایرانی میباشد. موسی‌خورنی قطعه‌ای از سرود مذهبی را که بافتخار اوست نقل میکند .

۹۴- اما اینکه روایات ارمنی در این مورد بلا واسطه از عهد باستان نام مادها را حفظ کرده باشند، بالکل منتفی میباشد. زیرا که اصطلاح - mar که در اینجا بکار رفته، چنانکه بارها گفته شده، اصلا پارتی است.

۹۵- این افسانه‌ای است که‌درآن یکی‌از اساطیرمشترك اقوام‌بسیار ـ یعنی‌موضوع مبارزهٔ قهرمان قوم علیه اژدهای ـ غاصب حقوق قوم ـ منعکس شده. و در مورد ایرانیان فریدون نقش غالب‌بر«اژدهاك» را بازی میکند و تاحدی شاید موضوع شرکت واقعی‌تیگران پادشاه ارمنیان ومتحد بودن وی‌باکورش نیز درآن منعکس است ـ مگر اینکه‌موسی‌خورنی مطلب اخیررا از مورخان یونانی که تحت نفوذ کزنفون قرار گرفته بوده‌اند،اخذ کرده‌باشد.

۹۶- ممکن است که این پادشاهی درمحل اورارتو تأسیس نشده بلکه درکنار آن ایجاد شده بود . بعدها درعهد هخامنشیان ـ چنانکه دیدیم فلات ارمنستان به دو ساتراپ نشین شرقی وغربی تقسیم شده بود که تقریباً مطابق بودند با محل سکونت ارمنیان از یك سو و مکان اورارتوئیان و آلارودیان و تاحدی ماتینیان از سوی دیگر.

۹۷- معهذا هردو ساتراپ نشین اجزاء یك کشور واحد شمرده میشدند . و این خود از اشارهٔ فقط به یك‌کشور واحد «ارمینه (اورآشتو) » که درکتیبه‌های هخامنشیان و همچنین تألیف آریان (Anab., III, 8 , 5) و بسیاری منابع دیگریونانی دیده‌شده پیداست.

۹۸- نام اُرُنت ـ همان « اِرو آند » است :

Xen. Anab., II, 8; III, 5, 17; IV, 3, 4; 4, 4 و بعد ؛ VII, 8, 25 و غیره

۹۹- اُرُنت دوم حتی در سال ۳۱۶ در ارمنستان حکومت میکرد:

Diod., XIX, 23, 3; Strabo, XII, 14, 15. خود داریوش سوم درزمان پادشاه سلف (اردشیر سوم) ساتراپ ارمنستان بوده ـ یعنی محتملا ساتراپ ارمنستان غربی ـ همچون سلف میترائوستا (Just., X, 3).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰۰ـ اگر سخن هرودوت و یا بهتر بگوئیم کسی را که ملحقاتی در تألیف وی وارد کرده باور کنیم، خالیبیان ـ خالدائیان ممکن است مطیع ماد نبوده‌اند. رجوع شود به : Her., I, 28 ـ راجع به خالیبیان مربوط به پاشاهی کرزوس ـ شاه‌لیدی.

۱۰۱ـ کتیبهٔ نابونید، شمارهٔ ۸، IV، ۳۳ـ۱۴ (NBKI). صحبت برسر مجسمه‌ای است که زمانی «کوتیان» از «آراپخا» ربوده بودند و نری‌گلیسار بازگرداند. ولی ممکن است که سخن از کوتیان هزارهٔ سوم ق. م. درمیان باشد.

۱۰۲ ـ NBKI ، ص ۲۲۰ و بعد ، I ، ۳۷ ـ II ، ۲۵ . ص ۲۸۴ و بعد ، X ، ۱۲ .

۱۰۳- S. Smith, Babylonian Texts, London, 1924.
تاریخ وقایع نابونید (ص ۱۱۲، II، ۱۶، ۱۵).

۱۰۴ـ علی رغم مطالب مخالفی که در کتیبهٔ متاخرتر نابونید نوشته شده درتاریخ وقایع چنین منقول است.

۱۰۵ـ متن مبهم «کتاب ارمیای نبی» (Jer., XXV , 25) ظاهراً به استقلال «شاهان» عیلام درعهد مادیها اشاره میکنند. شاید آنچـان وخودیمری وغیره در نظر بوده ؟ تاریخ متن ۶۰۴ ق.م. است. کزنفون نیز در «کورشنامه» «سوزیانا» را درآن زمان مستقل شمرده گرچه به گواهی منبع اخیرالذکر نمیتوان اعتماد کرد.

۱۰۶- FGH , IIA, No 90 fragm. 66. این تعمیم مورد اعتماد نیست. زیرا که نام «اَرتَسیر» را کتسیاس از یکی از معاصران خویش اخذ کرده .

۱۰۷ـ به عقیدهٔ مارکوارت که مورد متابعت س.پ. تالستوف. و و. ب. هنینگ و دیگران قرارگرفته ، استفادهٔ مشترك از آبهای آك از زمان حکمفرمائی خوارزم در بخش غربی آسیای میانه متداول شده بود. و این به گمان بیشتر در قرن هفتم و آغاز قرن ششم ق. م . است .

۱۰۸ـ ورق ۱۰۲، ۲ ،Photius, Cod. LXXII.

۱۰۹ ـ این حدس که چنین برتری وجود داشته فقط مبتنی بآن است کـه خوارزم جزوساتراپ نشین شانزدهم بود ـ و این امر بزمانی مربوط است کهٔ ساتراپ نشین مزبور مادی بوده. ولی باید در نظر گرفت که ساتراپ نشین شانزدهم هرودوت ـ نتیجهٔ اختلاط چندین ساتراپ‌نشین بوده. ممکن است ساتراپ نشین مزبور در مورد پارت و آره یا (هرات) تحت شمارهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«مادی» آمده باشدولی این بآن معنی نیست که‌خوارزم‌و وسغدیانا که بعدها جزو ساتراپ‌نشین مزبور شده بودند - نیز ایالاتی تابع مـادبوده‌اند. در مورد خوارزم حد اکثر آنچه میتوان حدس‌زداین است که خوارزمیان بابت استفاده از آبهای آك‌چیزی‌به ماد می‌پرداختند. معهذا نجن بقدری ازخاك اصلی خوارزم‌دور بود که برای آن‌سرزمین بطورکلی اهمیت زیادی‌نداشت. و بدین سبب چنین‌پرداختی - اگر هم‌صورت میگرفت - بسیار ناچیز بوده‌و ممکن‌نبود سبب تابعیت واقعی خوارزم در برابر ماد گردد.

۱۱۰- ممکن است کـه عمال وجاسوسان آشور در ایـن زمـان در باکتریا نفوذ میکرده‌اند. از بایگانی‌پادشاهی آشور قطعه‌ای از یك‌نامه بمضمون زیربدست است: نویسندهٔ نامه شخصی است بابلی که عامل وجاسوس پادشاه‌آشور میباشدوخبر میدهد که سنك لاجورد بدست آورده ولی‌او را با چنین محموله‌ای اجازهٔ خـروج از کشور نمیدهند. وی مینویسد که شاه آشور درصورتی میتواند مقدار سنگ لاجورد مطلوب خویش را دریافت دارد که‌قوای مسلح اعزام دارد وضمناً اطلاع میدهد که او شخصاً از ترس ساکنان محل (یامقامات محلی) در بارهٔ رابطهٔ خود باکسان پادشاه آشور اعتراف نخواهد کرد. از آنجا که‌سنگ‌لاجوردمشرق باستانی فقط درباکتریا (در بدخشان) استخراج میشده چنین نتیجه گرفته‌میشود که نویسندهٔ نامه در باکتریابوده وضمناًمعلوم میشود که کشورمزبور بقدرکافی اقتدار داشته. این‌قطعه‌چاپ ومنتشر شده است

HABL, 1240; AVIU, No 50, 41 , ص ۳۵۵ و بعد (A.T.E. Olmsted, History of Assyria, New-York, London. 1923, ص ۳٦٤

معلوم نیست چراالمستد معتقد است که این نامه از سلطان شوبریا ، واقع درفلات ارمنستان بوده .

۱۱۱- Beh., I, § 26-30

۱۱۲ - شاید چنانکه مثلاکنت‌کمان میکند اینان تابع فراورتیش عصیانگرمادی بوده‌اند .

۱۱۳- Ptol., Tetrab. Synt. ,2,

۱۱۴- گرمان (Pauly-Wissowa, s.v. Kaspioi) شرحی راکه هرودوت (VII, ٦٧) دربارهٔ البسه مینویسد مربوط باین کاسپیها نیز میداند.

۱۱۵- به حاشیهٔ ۱۲۱ فصل هفتم رجوع شود.

۱۱٦- در متون پارتی نسا نیز چنین است HŠTRP.

۱۱۷- رجوع شود به Pauly-Wissowa, s.v. Satrap.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل ششم

تعلیقات و حواشی

۱- مقابر صخره‌ای مادی که نمایندهٔ این نوع‌خانه‌ها میباشند عبارتند از دکان داود نزدیك سرپل وصحنه در ماد غربی و همچنین بعضی دیگر. رجوع شود به :
E. Herzfeld, 1] Archaeological History of Iran, London, 1935 ص۲۰۱ و بعد 2] Iran in The Ancient East, London, 1941 .ص ۳۰ ببعد
همچنین رجوع شود به خانه‌های مسکونی در تی‌شبائینی (کارمیر ـ بلور): و. ش . ساروکین . حفریات درنقاط مسکونی باستانی (درکتاب: ب.ب. پیوطروسکی. کارمیربلور، II ، نتایج حفریات ۱۹۵۰ـ۱۹۴۹. ایروان، ۱۹۵۲، ص ۷۹ وبعد). و رجوع شود به تصویر ۱۶۱این کتاب .

۲- لااقل در نقوش برجستهٔ آشور مربوط به‌قرن نهم ق.م . ، بی‌شك تصاویری از لشکر کشی‌های آشور به زاموآ وجود دارد و درآن تصاویر از البسهٔ ویژهٔ لولوبی ـ مادی چیزی بنظر من نرسیده . درگیلزان برکرانهٔ غربی دریاچهٔ ارومیه و تاحدی در مانناالبسه با لباس سوری مشابهت داشته (بنا به تصاویر «میل ـ أبلسینك ـ سیاه » سالامانسار سوم و نقوش اشیاء زیویه). تصویرالبسهٔ بابلی را برکوزه‌های مانتائی نیز بنگرید.

۳- رجوع شودبه‌تصاویر متعدد مانتائیان و مادیها (و از آنجمله‌در زمان‌محاصرهٔ خار خار وکیشه‌سو وغیره) درکاخ سارگون دوم در دور-شاروکین (خورس آباد) :
E. Botta et E. Flandin, Monument de Ninive, I-II. Paris. 1849.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شب‌کلاه گونه‌ای نیز متداول بوده. به‌همانجا وبسیاری جاهای دیگر و همچنین طشت فلزی از زیویه (تصویر ۶۳) بنگرید. رجوع شود به :

A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé, Haarlem, 1950, تصویر ۵

۴- رجوع شود به ماقبل ص ۱۳۷ متن .

۵ - رجوع شود بـه تصویر سپاهیـان مـادی و پارسی در نقوش برجستهٔ کـاخ استخر

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, pl LXXXL (تصاویر مقدم) و (تصاویر زوج) LXXVI.

۶- رجوع شود به‌تصویر جانداران (نگهبانان شخص شاه) درنقوش برجستهٔ شوش در موزهٔ لوور. لباس پارسی ،بگفتهٔ بسیاری از مؤلفان باستان (رجوع شود بویژه به : Her., VII, 61-62) از مادیها مأخوذ شده بوده .

۷- به تصویر شمارهٔ ۵۰ رجوع شود. تصویر پیکار مادیها (بزعم اسپرو)بااسکیتها بر مهر پایان قرن هفتم ـ آغاز قرن ششم (؟) ق.م .

G. Maspero, Histoire ancienne des peuple d' Orient classique, III Les Empires, Paris, 1908, ص ۴۷۵

۸ - R. Ghirshman, Fouilles de Sialk prés de Kashan, 1933, 1934, 1937, II, Musée du Louvre, Serie archéologique, Paris, 1938, pl. XXX, 5

۹- چیزی‌نزدیک‌باین لباس. حتی‌دردوران متأخرتر درآذربایجان‌شمالی نیزمتداول گشته بود: در نگین ـ مهرهای مکشوف در مینکه چائور مربوط به قرن چهارم (؟) ق. م . (س.م. قاضی اف.حفریات باستانشناسی درمینکه‌چائور. مجموعهٔ فرهنگ مادی‌آذربایجان، I ، باکو، ص ۲۸، تصویر ۱۹) شلوار و در یك مورد «تاج» (تصویر اول از سمت چپ در ردیف دوم) از رختهای مردانی است که ترسیم گردیده بوده است . از خصوصیات این لباس بالاپوش کوتاه و علی‌الرسم کلاهی باتهٔ مسطح و یا تیز بوده است . اسلحه ـ عبارت بوده از نیزه و سپر مستطیل (؟). محتملا اینان آلبانیان و«ارتور کریبانتیان» بوده‌اند. به تصویر ۸۶ بنگرید .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰. به تصاویر سابق الذکر سپاهیان ماد در زمان هخامنشیان وهمچنین بـه : Her., VII, 61 رجوع شود.

۱۱- رجوع شود به :

R. Ghirshman, Fouilles de Sialk prés de Kashan.... II, Paris, 1938, ص ۱۰۰ و بعد

در ماد (وپارس هم) ستام ویراق اسکیتی متداول بـوده (با صفحه‌ای منقاری شکـل در محل اتصال تسمه‌های افسار)، رجوع شود به:

R. D. Barnett and W. Watson, « Iraq », XIV, 2, 1952, ص ۱۳۲ و بعد

(اشاره به جدول :

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, pl. LXXIIV یـا صحیـح تـر -LXXIX.

۱۲- E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, ص ۱۹۰

این سند مفقود شده است.

۱۳- مثلا سارگون دوم درگزارش سال ۷۱٤ خویش میگوید که‌اولو سونوپادشاه ماننا سنگ یادگار خویش را وقف وی کرده (سطر ٥٤ ipkidda Narâšn-8CS) براین سنگها غالباً نوشته‌ای نیز وجود داشته . گذشته از این در نامهٔ HABL ، ۳٤۳ AVIU ، شمارهٔ ٦۹ ، ۱ ، ص ۲۳۱)، ظاهراً در بارهٔ «محرر سـماننائی» سخن رفته .

۱۴- کیتبـه‌هائی که بنام آریارمنـه و آرشامه در دست است ، باحتمال قوی فقط بنام ایشان مربوط گشته ولی در واقع در پـایان قرن پنجم یا آغاز قرن چهارم ق.م.تنظیم شده :

R. Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New Haven, 1950, ص ۱۲ و ۱۱٦.

۱۵- آکادمیسین و.و. استرو وه باین موضوع اشاره کرده است.

۱٦- A. Meillet et E. Benveniste, Grammaire du vieux perse, Paris, 1931, ص ۷ و بعد

E. Herzfeld, Die Magna Charta von Susa, AMI, III, 3, ص ۹۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷- در بارهٔ اینها قبلا در ص ۹۰ متن و بعد از آن سخن رفته است .

۱۸- به خلاصه‌ای در تألیف کامرون رجوع شود :

G. G. Cameron: The Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1948, pl, 3)

بویژه باید به کلماتی مانند

Xšaϑra- و پارسی‌باستان (m) Xšaça< šaššam< šakšapamana و مادی«پادشاهی» و «قدرت» «ساتراپ» - Xšaϑrapa(n) و پارسی باستانی Xšaçapāvan و خلف‌بازماندهٔ ciϑra. و پارسی باستانی čiça< şissa و مادی.

برعکس در روایات بابلی همه‌جا شکلهای مادی دیده میشود.

۱۹- مثلا کلمهٔ عیلامی ،

Sunki. K ta (y) auš. pe. na irše. kki. pe. na tanaš. pe. na [Xerx. Pers. c]

که در طی آن tanaš شکل -dana- ی پارسی را ادا میکند به « پارسی باستانی » بصورت Zana- بشکل مادی که منطبق با اصل Xšāyaϑiyadahyūnāmparuvzanà nām میباشد - نقل مینماید . در کتیبهٔ Beh., I سطر ۱۳ و غیره Pakšiš عیلامی‌از Baxči - ی پارسی و«پارسی‌باستانی» -Bāxtri - (باکتریا)؛ در کتیبهٔ NRa ،Dar.، سطر۸ادای‌کلمهٔ Vispazana - «پارسی باستانی» با - sp - خاص‌زبان‌مادی مثل mišša tanaš مأخوذ از Visadana - ی پارسی توجه شود همچنین به اختلاف لغات : Kurtaš کدائی از - grda و یا Krta- ی پارسی و māniga- « پارسی باستانی » ؛ در کتیبهٔ NRa و Dar. ، سطر ٤٦ tenum عیلامی از daina(m) پارسی -بمعنی «قانون» framānā - ی - «فرمان» «پارسی باستانی» را ادا میکند؛ درهمان کتیبه سطر ٦ tenu(m)tatti.ra از

- dainadāta- ی پارسی - بمعنی « مقنن » framāta(ra) - ی « پارسی باستانی » را - بمعنی «فرماندار» ادامیکند.راست است که تقریباً همهٔ‌کلمات‌یادشده در متون‌دیگر به عیلامی با اشکالی که منطبق با «ردیف یا گروه اول» است ادا شده:

parrnşanam, Pakturriš, mišpazanaš, pirramataram.

اما راجع به پایه و اصل grda و (n)māna - بمعنی «خانه» باید تذکر دهیم که اولی متروك شده زیرا که زرتشتیان آن را فقط در مورد ارواح خبیثه ومتمردان بکارمی‌برده‌اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰- Stig Wikander, Mithra en vieux-perse· Orientalia Suecan, I,1/2, ـدربارهٔکلمهٔ Mesoromasodēs = Miça-Ahuramazdā در تألیف پلوتارك ص ٦٦ و بعد

۲۱- چنانکه‌پیش گفتیم کتیبه‌هایی که بنام‌پادشاهان آغازقرن ششم-یعنی آریارمنه و آرشامه تنظیم گشته - بظن غالب درپایان قرن پنجم تهیه شده است. هیچ مدرکی دربارهٔ وجود خط مستقل پارسی که در ابنیهٔ یادگار بکار رفته باشد ، قبل از کورش - در دست نداریم .

۲۲- رجوع شود به :

Xšayārša - «کسرکس» پارسی باستانی - و Ikšerša - ی عیلامی و Kserksēs یونانی و 'Ahašyērōš>Ahašroərōš ، 'Ahašərēš عبری باستانی؛

azšaina - ی پارسی باستانی - بمعنی « خاکستری تیره » - و [šena] ak، ی عیلامی Akseinos یونانی - از اسکیتی!)؟

daina(m) - پارسی باستانی - بمعنی « قانون » - و tenum عیلامی: Gaub(a)ruva - ی پارسی باستانی - و Gûbaru - ی بابلی و Gōbrūēs یونانی.

رجوع شود همچنین به ادای معکوس: Nidint(u)-Bêl بابلی وNadi^{n}tabaira - پارسی باستانی. نمونه‌ها وامثلهٔ - o - <-ahu - کمتر روشن است.

Dārayava(h)uš پارسی باستانی - بمعنی «داریوش» - دارا» و Tarejamauš عیلامی و Dârejamuš بابلی و Dareiwos>Dareios یونانی (از شکل مختصر Dārayav ?) ، Dasəjāwaš عبری باستانی ؛ A(h)uramazdā - ی پارسی باستانی (اهورا مزدا) و Uramašta - ی عیلامی و Ōromazdēs یونانی Va(h)umisa ، Va(h)uka - پارسی باستانی و Maumišša - ی و دیگر Maukka - ی عیلامی ولی در یونانی Omisos ، Wōmisos>Okhos ، Wokhos والخ

۲۳- اشکال حالت اضافی- Dāragavašahga بجای Dārāyavahauš و حالت مفعول به bumān بجای bumim والخ درکتیبه‌های اردشیر دوم و اردشیر سوم دیده شده است ، این‌اشکال گواه برآنند که در زبان زندهٔ آن زمان این تعاریف اسامی دیگر وجود نداشته .

۲۴- اوضاع واحوال بسیار حاکی از این‌نکته‌اند. در روایات آشوری قرن هشتم ق.م. a- ی آخر حذف می‌شده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و غیره (Bagdattu<Baga-dāta

که u - در اینجا حرف آخرمبین حالت اکدی است همچنین است در عبری باستانی وآرامی.
('AhašwērōS<XšayarxaS;

'Artahšašta ولی در قرائت مرسوم Artaxšaça>'Artehšašt

همخوانده میشود.

Miθradāta>Mitrədat.

در زبان یونانی بسیاری از اسامی به os - ختم میشوند کـه حاکی از اصل مصمت آنهاست [a- ی پایانی بصورت پسوند ēs - در میآید: درتألیف هرودوت هنوز غالباً چنین است :
Ariaramnēs، Arsamēs، Artoksersēs، Kserksēs، Mitradatēs، Gōbr-ūēs

ولی Megabuz(d)os [بدینقرار در تألیف هرودوت همه‌جا:
-Z(d)- بجای حرف مشابه آن - ks - ، باید Megabuksos - Bagabuxša پـارسـی باستانی باشد. ولی مقایسه شود با روایت بابلی - Magabudišu]
[الخ، پارسی باستانی ی - Marduniya همان - Mardonios ببالا بنگرید.
Vahuka، Vahumisa از Ōkhos، Omisos، وغیره

در متون پارسی باستانی تحریر حرف ā - درپایان کلمات که از لحاظ اشتقاق قابـل توجـه نمی باشد پدید آمده بوده و این راهم‌باید درگرایش به ساقط شدن a- ی پایانی دانست.در متون بابلی نوین نیز این شیوه برای ادای مصوت محفوظ درپایان کلمه (در تلفظ ادبی و یا در تلفیقهای معین) مرسوم بوده و حال آنکه قاعدهٔ عمومی براین بوده، که مصوتهای پایانی خفیف گردد (و در زبان اکدی متأخر نه تنها a -).

۲۵- این راهم بگوئیم که درپارسی این نوع خط درامور جاری متداول نبوده . در زمان داریوش اول خط جدید ایرانی - که‌برپایهٔ الفبای آرامی بود. معمول گشت ولـی ظاهراً خط مزبور نیز در دفاتر اداری و دبیر خانه‌ها رواج‌نیافت و آنها از زبانهای‌عیلامی و آرامی کماکان استفاده میکردند، ولی تصور اینکه برای کتیبه‌های صخـره‌ای خط خاصی اختراع شده بود دشوار است. فقط این حدس باقی میماند که خط مزبور، در ماد شایدبیشتر بکار میـرفته . (رجوع شود به : آکادمیسین و. و. استرووه . اصلاح خط در زمان داریوش اول VDI ، ۱۹۵۱، شمارهٔ ۳،ص ۱۸۶، و بعد. به ای. م. دیاکونوف ، م.م. دیاکونوف ، و. آ. لیوشیش، اسناد نسای باستانی. کشف وتجزیه و تحلیل. مدارك «یوتاکه» UTAKE،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

II، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۵۱، ص ۵۳ و بعد).

۲۶- توجه شود به وجود محتمل «شیوهٔ زبان آرامی» و «آرامیزم» در نحو کتیبه‌های هخامنشی.

۲۷- اگر برحسب یکی از حدسهای شیل ناشر اسناد حسابداری کارگاههای شاهی شوش (Mém.,Del.en Perse, IX) تاریخ آن‌را زمان فرمانروائی مادبدانیم پس‌درعیلام لااقل در دفترخانه‌ها و امور اداری کماکان از زبان محلی استفادهٔ میشد، گرچه موضوع تابعیت‌عیلام از ماد ثابت‌نشده ولی‌مذکر نام پارسی (paršin) وساکنان رغه (Raka. pe) و مادها (؟؟ - mak) وکلاههای مادی (Kurbal[lat]) و لولوبیان (- Lullu بصورت اسم اخاص) وبابلیان (papilu. ppe) وهمچنین وجود تعدادی اسامی ایرانی می‌رساند که تعلق این اسناد بزمان استقلال عیلام غیر محتمل است. ضمناً کاملا مشهود است که اسناد از مدارك استخر که به قرن پنجم ق.م. منسوب است ـ قدیمی‌ترند. من این اسناد را میل دارم بزمان کورش یا کمبوجیه منتسب کنم ـ نیز بزمانی که هنوز نظامات مادی‌در ادارات حکمفرما بوده . این اسناد شایستهٔ مطالعهٔ خاصی‌می‌باشند .

۲۸ - کتیبهٔ شامشی آداد V ، KB، I، ص ۱۷۸، II، ۲۸؛ کلمه [ilâni] بمعنی «خدایان» درسالنامه‌های تیگلاتپالاسار سوم نیز مشاهده و احیاء میشود(KTP، ص ۸،سطور ۴۱-۳۹).

۲۹- کتیبهٔ شامشی آداد V : همانجا.

۳۰- Val. Flaccus, VI, 107

۳۱- گفتهٔ استرابون را (XI ، ۶، ۷) چنین میتوان درك کرد.

۳۲- Strabo, XI, 11, 8. بدشورای میتوان گفت که درچه‌زمینه‌ای و کجا و در چه تاریخی این عادات درمیان زرتشتیان رخنه کرده بودند.

۳۳ - هرودوت (I، ۶۲) «میترا» را نام میبرد ولی از دیر بازی معلوم است که وی این خدا را با الهه «آناهیتا» اشتباه میکرده.

۳۴ - مقایسه شود با رسوم تدفین درمقبرهٔ تپه سیلك منسوب بدوران مقدم ماد که هیچ وجه مشترکی با رسوم اوستا ندارد.

۳۵- E. Meyer, Die ältesten datierten Zeugnisse der iranischen Sprache, Kuhn's z.f. vgl. Spr., 42, 1908. ص ۱۴ و بعد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۶ - چنین معتقدند که اصطلاح - baga بیشتر در مورد خداوند میترا بکار میرفته. ولی در کتیبه های هخامنشی این کلمه ایست که درمورد خدایان بطور اعم بکار رفته.

۳۷ - مثلا رجوع شود به یشت XIII وهمچنین جاهای مختلف گاتها.

۳۸ - Fravarti طبق اوستا - روح متوفائی راستکار که به زندگان یاری میکند؛ مقایسه شود fravarotar اوستائی - بمعنی « مؤمن » « عمل کننده بمراسم دینی ». دونام دیگر با پهلوانان افسانه‌های اوستائی مربوط است (به بعد رجوع شود).

۳۹ - مفهوم arta و rta از هزارهٔ دوم ق.م. معروف است و در میان هندیان متداول بود.

۴۰ - اگر معتقد نباشیم که اهورامزدا نخست توسط زراتوشترا اختراع شده بود واین امر کمتر محتمل است.

۴۱ - گاهی این اشکال ممکن است بواسطهٔ پارس از ماد مأخوذ شده باشد. ولی چنین توجیهی نه همیشه ممکن است.

۴۲ - مثلا :

Pharnoksarthos = Farnəxšarθ < Farnaxšaθra, Aripharnes = Aryafarna, Maipharnos = Mahifarn (a), Khopharnos = Xofarn < Hufarna, Pharnakēs = Farnaka

و بسیاری نمونه های دیگر. رجوع شود به: و. ای. آبایف. زبان و فولکلورآسی، I، مسکو، لنینگراد، ۱۹۴۹، ص۱۶۴ .

۴۳ - و. ای. آبایف. تألیف یاد شده، ص۷۱.

۴۴ - این نکته با توازی عبارتی مانند:

« 1 martiya Maguš āha Gaumāta nāma hauv udapatatā hačā Pišiyānvādāy...» (Beh., I,§11) «1 martiya Bābiruviya Nadintabaira namā... hauv ndapatatā Bābirauv »

بمعنی:

« بود بمعنی آدم، مغ، بنام گئومتا ، او خروج کرد (برخاست) از پیشی‌یا او وادا...» (Beh.,I,§11) و:

«یك مرد (مردی)، بابلی، بنام این دین توبل... او خروج کرد دربابل» (Beh.,I, § 16)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وزان پس:

«1 Gaumata māma Maguš āha [hauv ad] uružiya...»

و بعد:

«[1 AC] ina nāma (H) ūvžiya hauv aduruǰiya... [1 na] din tabaira nāma Babiruiya hauv aduruǰirya... I Martiya nāma Parsa hauv [ad] u [ruǰ] iya... 1 Fravar [tiš] nāma Māda hauv aduruǰiya... یکی بود بنام گئومتا، مغ، [او د] دروغ گفت...؛ [یکی آشی] نا نام، عیلامی، اودروغ گفت...؛ یکی مارتیا نام، پارسی، او دروغ گفت...؛ یکی فراوار [تیش] نام، او دروغ گفت... » والخ (Beh., IV, § 52).

۴۵ - تألیف جالب توجهٔ بنونیست ایرانشناس نامی فرانسوی وقف این موضوع گشته است.

E. Benveniste, The Persian Religion According to the Chief Greek Texts, Paris, 1929).

متون باستانی راجع به زراتوشترا در کتاب :

A.V.W. Jackson, Zoroaster the Prophet of Ancient Iran, New-York 4 th ed., 1928 Appendix V, ص ۲۲۶ و بعد، اگر بعدها اشاره به مأخذ نشود در هر مورد منظور همین چاپ است.

۴۶ - اشاره به کسانف بواسطهٔ نیکولای دمشقی (FGH, III, fragm. 19) و دیوژن لائرتی (Proom., 2) محفوظ مانده است با این حال ممکن است که تألیف کسانف از زرتشت یاد نکرده بلکه نام وی در مستخرج مجعولی که گویا از کسانف است و دیونیس اسکیتو براخیون نقل کرده آمده باشد. رجوع شود به:

L. Pearson, Early Ionian Historians, Oxford, 1939. ص ۱۱۸

۴۶ مکرر - پلین (Nat. Hist., XXX, 2, 1) و دیوژن لائرتی به ارسطو و دیگر شاگردان افلاطون اشاره میکنند.

۴۷ - اخبار متعدد غربی و ارمنی مبنی براینکه « زرتشت » پادشاه باکتریاد معاصر « نین » وسمیرامید (سمیرامیس) بوده - بی‌شك از کتسیاس (ودینون) ؛ ریشه میگیرد. با این حال در منتخباتی که از کتسیاس و دیو دور (Diod., II, 6,) بدست مارسیده برای نام زرتشت در دست نبشته‌ها کلمات :

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Eksaortes، ho kraortes. ho Zd-aorteš.

ذکرشده که شاید از Oksaortes مأخوذ باشد

۴۸ - باستثنای یك جای مشکوك (یسنای V،LXV که شاید منظور آن بالکل mo?udbis «دشمن مغان» ؛ یا از maga بمعنی «شرکت» ، «جمع مودت» .؟ .

۴۹ - برخی از محققان این اصطلاح را « متصدی آتش » ، «کاهن آتش» تعبیر میکنند (و این دقیقاً با puraithos یونانی قابل‌تطبیق است.) استرابون مغان‌کاپادوکیه را که‌کیش ایشان بنابربسیاری‌ازمدارك، زرتشتیگری خالص نبوده، چنین میخواند ولی‌بنونیست وعده‌ای ازدیگر ایرانشناسان بااین اشتقاق مخالفت‌میورزند (تألیف یادشده، ص۶۰) رجوع شود به ؛ ص ۶۶ A I r W B .

۵۰- «دشت مغان» آذربایجان معروف است؛ مثلا بـه «قلعه مغ» درتاجیکستان و و «مغستان» در جنوب شرقی ایران بر کرانهٔ خلیج فارس ومشرق بندر عباس‌وبسیاری‌جاهای دیگر توجه شود.

۵۱- لغت‌نامهٔ پهلوئی که بـه متن ویدودات I ، ۱۶ منـضم است رغه را همـان آنتروپاتن یا ری میداند ولی بی‌شك توجیه نخستین خطاست زیرا سرزمین رغه - چنانکه از فرگرد اول ویدودات مشهود است - به نواحی شرقی ایران متصل بوده. پس این‌همـان رغـه (ری) ماد شرقی بوده. در تفسیرات پهلوی اضافه شده است که: «بعضیها میگویندکه زرا - توسترا (اصلا) از اینجا بوده .

۵۲- یسنای XIX ، ۵۰.

۵۳- در زمان ساسانیان این‌لقب در واقع بکار نمیرفته وآن‌را خاص‌خدای -حامی روحانیان زرتشتی می‌شمردند.

۵۴- دراین سمت او

Zara?uštra یا Zara?uštrōəma. Zaratušttum

یعنی «شبیه تراز همه به زراتوسترا» بوده بعدها اورا دیگرگونه میخواندند یعنی mōi?edān mōi?ed می‌نامیدند -» موبد موبدان» یعنی سرور سران مغان.

۵۵- دربارهٔ فهرست موارد تذکر «مس‌مغان» رجوع شود به:

F. Justi، Iranisches Namenbuch. Marburg، 1895، s. v.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در تألیفات طبری و ابن الاثیر و بیرونی و یاقوت و دیگر مورخان وجغرافیون عربی زبان نیز از آن یاد شده است. این لقب، بهر تقدیر بدین شکل مربوط بدوران متأخر تر است.

رجوع شود به:

J. Marquart, Erānšahr nach der Geograpie des Moses Xorenac'i, Berlin, 1901, ص ۱۲۸.

۵۶- اکثر مورخان مسلمان معتقدند که زادگاه «زردشت» ارومیه و یا دیگر نواحی آذربایجان بوده و منشأ این عقیده محتملا آنست که آذربایجان در دوران متأخرتر تکیه‌گاه کاهنان زرتشتی بوده. در اوستا مطالب و مدارك دیگری، جز آنچه گفته شد، در تشخیص محل اقامت زراتوسترا وجود ندارد - مگر موردی که خانهٔ زرا توشتر را در کنار رود دارژ (ویدودات، XIX، ٤ و ۱۱) قرار داده و زراتوسترا پیش از آمدن به قلمرو پادشاهی کاوی ویشتاسب در کرانهٔ رود بزرگ داتیا (یشت، V، ۲۰٤؛ IX، ۲۵، XVII، ٤٥) که - طبق کتاب متأخر قرون وسطائی زرتشتنامه - زادگاه وی اران - وج را از خطهٔ پادشاهی کاوی ویشتاسب جدا میساخته - قربانی کرد. تشخیص این رودها روشن نیست و از دوران مقدم نیز روشن نبوده: خبر عجیب حاشیه نویس «نخستین. آلکی‌ویاد» (شبه) افلاطون که «میگویند، زرتشت ٦۰۰۰ سال قدیمتر از افلاطون بوده ... و خبرمیدهند که گویا او از یونانیان باستانی بوده و یا (بهر تقدیر) از دریای بزرگی گذشته به قاره قدم نهاد» - ... این مطالب از روایت کمینی دربارهٔ محل زادگاه زراتوشترا سرچشمه میگیرد که گویا زادگاه وی در آنسوی «رود جهانی» بوده و این رود را یونانیان «دریا» و یا «اقیانوس» می‌شمردند.

۵۷- J. Hertel, 1) Die Achaemeniden und Kayaniden und Iranische Quellen und Forschungen, V, Leipzig, 1924; 2) Die Zeit Zoroasters.

همانجا I، لایپزیگ، ۱۹۲٤ وغیره.

۵۸- احتمال اینکه گاتها پیش از نفوذ این تعلیمات در میان مغان تدوین شده باشد کمتر نیست.

۵۹- بنگرید خبر هرودوت (III و ۷۹) را دربارهٔ تشریفات سالانهٔ «مغ کشی» - که دیگرمؤلفان هم تکرار کرده‌اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۰ - این خطاست: وی در جای دیگر از نثار این مشروب یاد میکند .

۶۱ - در تألیف هرودوت چنین آمده : « آنان (پارسیان - ای . د .) نه جای مرتفعی (برای قربانی گاه) میسازند نه چون قصد قربانی کنند آتش برمیافروزند ؛ و نه مشروب مقدس نثار میکنند و نه نای بکار میبرند و نه تاج گل بر سر می‌نهند (که قربانی کنندگان یونانی برسرمی‌نهادند . ای . د .) ونه از جو استفاده میکنند (یونانیان برروی قربانی جو میریختند) » . اما اینکه هرودوت میگوید « آتش نمی افروزند » منظورش « برای سوزاندن قربانی » میباشد واین کاملا درست است . گذشته ازاین آتش مقدس دائماً و بلاقطع افروخته بود و افروختن آن لزومی نداشت . ازکلمهٔ bōmos هم منظور هرودوت بطور کلی قربانیگاه یا محراب نبوده بلکه نقطهٔ مرتفعی است که کشتن ذبیحه‌در آنجا صورت میگرفته و حال آنکه درنزد زرتشتیان آتش برمحراب یا قربانیگاه روشن بوده . و اینکه می‌نویسد « مشروب مقدس نثار نمیکنند » بمعنی‌آنست که « از مشروب مقدس برای ریختن بروی قربانی استفاده نمیکرده‌اند » (برخلاف یونانیان که‌چنین میکردند) ؛ درواقع مشروب هئومای زرتشتیان مورد استعمال دیگر داشته ؛ به تألیف هرودوت VII ، ۴۳ بنگرید .

۶۲ - در تألیف هرودوت گفته شده که مرد پارسی بهنگام نثار قربانی تاجی از مورد برسر میگذارد ولی گفته نشده است که در این مورد کاهن - مغ چگونه ملبس میشود . ولی درتصاویر عصر هخامنشی البسه‌ای که مطابق تشریفات زرتشتی‌کاهنان میبایست بتن کنند (درپله‌کان کاخ استخر و صفحات طلائی‌آنچه اصلاحاً « گنجینهٔ آمودریا » نامیده میشود) وحتی البسهٔ‌کاهنان عصرماد (در نقوش برجستهٔ مقبرهٔ « قیزقاپان » و « دکان داود ») نشان داده شده است .

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East. ص ۲۰۱ وبعد.

اسناد بابکانی استخر ظاهراً ازمغ ، (makuš عیلامی مأخوذ از magu̯š پارسی باستانی) ونثار مشروب هئوما - dauça - ی پارسی باستانی ، Zau̯θra - ی اوستائی و tau̯ša(m) عیلامی در تحریر کلمهٔ da-u-šá-um یاد میکنند . رجوع شود به تألیف یاد شده :

G. G. Cameron.

جدول ۳ و صفحه ۷ ، ۴۲ ، ۹۹ .

۶۳ - رجوع شود به فرگرد I ویدودات که مربوط به عصرپارتها میباشد .

۶۴ - تجزیه و تحلیل روایات قرون وسطی دراین مورد در تألیف یاد شده .

A. V. W. Jackson, Appendix IV.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منقول است . چنانکه ازمطالب گردآوردهٔ وی برمیآید اکثرمؤلفان مسلمان ناحیهٔ آذربایجان ـ وحتی گاهی ری (رغه) باستانی را زادگاه زراتوشترا میدانسته‌اند . وگاهی هم در تألیفات ایشان ری ـ بمعنی زادگاه مادر زراتوشترا آمده . عادتاً ایشان بلخ (باکتریا) را همچون مکان وعظ و تبلیغ وی یاد میکنند . از آنجمله « زرتشت نامه » ـ یعنی کتابی که محتملا از نسك مفقود اوستا (سوای یشتهای ۲۳ و ۲٤ ؟) ـ « ویشتاسپ ـ سَس » مأخوذ است ، و بدین سبب شاید نظر رسمی زمان تدوین قوانین خرد اوستا را منعکس میکند ـ محل وعظ زراتوشترا را باکتریا میداند . از بخش محفوظ اوستا تشخیص محل و مقر ویشتاسپا حامی زراتوشترا و « خاندان نائوتارا » ـ ی وی بس دشوار است (ضمناً برحسب روایات قدیمی خاندان مزبور که دور از رغه زندگی میکرده زادگاه زراتوشترا بوده . به سخنان جکسون دراین‌باره رجوع شود :

(تألیف یاد شده ص . ۱۹۲ وبعد A. V. W. Jackson، آبگیرهائی راکه بنام چای چیست وفراز دان از اوستا آمده ، ازقرون وسطی تا این ایام ، گاه دریاچهٔ ارومیه وگاه دریاچهٔ هامون در سیستان (افغانستان ؛ دربارهٔ استدلال منجر باین تشخیص رجوع شود به :

E. Herzfeld، Awestische Topographie، AMI، II ص ۹۱) .

وگاه (درمورد فرازدان) رود رازدان (زنگو) در ارمنستان شوروی (دلاگارد ، اشپیگل) میدانند . میتوان دریاچهٔ دریای نمك در مادشرقی وبسیاری دیگر را هم نام برد. دریشتهای ۲۳ و ۲٤ ضمن نیکوئی هائی که برای ویشتاسپ آرزو میشود «و صول به رانگی» نیزآرزوشده.رانگی شط عظیمی است که در روایات بعدی ظاهراً با سیر دریا و هم دجله یکی دانسته شده است .

(W. Geiger، Ostiránische Kultur im Altertum، Erlangen، 1882، ص ۳۸).

و از لحاظ لغت شناسی حتی میتوان به ولگا تشبیه کرد (Rhā ـ ی یونانی مأخوذ از Rahà ـ ی اسکیتی که قاعدتاً با Ranzhā ـ ی اوستائی برابر است . رجوع شود به :

J. Markwart، Wehrot und Arang، Leiden، 1938 ص ۱۳٦ .

درتألیف هرودوت « آراکس » به ولگا و سیر دریا و ارس اطلاق میشود) . بارها ازکوههای Harà bərəzatī (که ازلحاظ اشتقاق لغت با البرز منطبق میباشد ولی‌ماهواً ممکن است مربوط به هرکوه بلندی باشد) و دریاچهٔ Voru - Karta یاد شده است .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسم اخیر ممکن است مربوط به دریای خزر (کاسپی) و یا آرال باشد ـ این کلمه تسمیهٔ نامشخصی بوده برای آبهائی که زمینی را محدود میکرده‌اند ـ مثل « اقیانوس » یونانیان . رجوع شود به : W. Geiger ـ تألیف یاد شده ص ٤٦ و ١٠٩).

٦٥ ـ بموازات این خبر یك روایت بسیار کهن میتلنی وجود دارد که آتنه ـ ی خارسی نقل کرده دایر براینکه ویشتاسپا (Hustaspēs) پادشاه ماد بوده . رجوع شود به : FGH ، IIA ، ١٢٥ . fragm. 5 (١٧) ص٦٦٠ : « هیستاسپ برادر کوچکتری داشت بنام زریادر ـ بومیان دربارهٔ ایشان میگویند که ازآفرودیت وآدونیس بوجود آمده‌بودند. هیستاسپ درماد وکشور پائین حکومت میکرد وزریا در بالاتر ازدروازهٔ کاسپی تا تانائیس » . دراینجاسخن ازویشتاسپ ، برادر زریور درمیان است نه پدر داریوش اول . مری بویس (ص٤٦٣ ببعد ، ٣ ، ١٩٥٥ ،M. Boyce, Zariadres and Zarèr, BSOAS, XVII) معتقد است که این افسانه‌ایست مادی واین هیستاسپ را از ویشتاسپ اوستا وهمچنین پدر داریوش اول جدا میداند .

٦٦ ـ بسیار متدال است که آریایم ـ وایجا (اران ـ وج) را همان خـوارزم (رجوع شود به : س . پ . تالستوف ـ در پی‌آثار تمدن باستانی خوارزم . چاپ مسکه ـ لنینگراد ، ١٩٤٨ ، ص ١٠٨ وبعد) و یا بخصوص درهٔ اوزبوی و فرورفتگی ساری قامیش بدانند . بگفتهٔ و. ب. هنینگ

(W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-doctor, London, 1951, ص ٤٣)

آریانم و ایجا ـ همان دولت خوارزم است بمعنی وسیع ـ که دره رود تجن ومرغاب ـ یعنی آره‌یا و مرغیانا ـ را شامل بوده .

٦٧ ـ ب . و . میللر (زبـان طـالشی . مسکو ، ١٩٥٣ ، ص ٥٣ و بعد ٦٥ و ٢٢٧) نشان داده است که زبان طالشی ویژگیهای صوتی اصلی را که خاص زبان مادی بوده حفظ کرده است . رجوع شود به فهرست منقول در تألیف یاد شدهٔ ب . و . میللر (ص ٥٣ و بعد) و درکتاب حاضر نیز به ماقبل ص ٨٥ و ٨٦ متن با اینحال به ص ١٢٣ متن و حـاشیهٔ ١٢١ فصـل هفتم رجوع شود . در آنجـا قید شده است کاسپیان که اسلاف باستانی طـالشان می باشند ظاهراً بزبان مادی سخن نمی‌گفتند . متحملا این زبان بعد ها در اینجا نفوذ کرده .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۸ - آ. آ. فریمان ، مناسبات لهجه‌ای سغدی و خوارزمی . SV ، ۱۷ ، ۲ ، ۱۹۴۷ ، ص ۱۵۷ .

۶۹ - dāha (یشت XIII ، ۱۴۴) ـ که محتملا همان « دائی » یونانیان است است در اراضی ترکمنستان کنونی از این جمله بوده . شاید هم (چنانکه گیگر معتقد بوده) marəδa (در ترجمهٔ پهلوی āmāl از ـ āmard) ـ « مردان » (؟) در مرغیانا و driurikā ـ « دربیکیان » (؟ ؟) » درآریا (ویدودات ، I ، ۶و۹) باشد . گرچه دربارهٔ این اصطلاحات غالباً توجیه دیگری ـ سوای توجیه نژادی ـ بعمل میآورند . ـ Sarima (یشت XIII ، ۱۴۳) محتملا جز سارماتها نمی‌باشند (رجوع شود به : (J. Marquart, Eranšahr ص ۱۵۵) دیگراسامی (tūrasāni - ?, hyauna - ?) را نمیتوان بااطمینان مشخص‌ساخت ولی حتی شخصی مانند هرتسفلد که هوادار منشاء مادی اوستا میباشد ـ tùra را در خوارزم قرار میدهد و ـ hyauna را هیونهای آسیای میانه می‌شمارد .

(E. Herzfeld, Zoroaster and his World, Princeton, 1947, II - ص ۹۰۷ وغیره .)

وی اران ـ وج را با درهٔ اوزبوی و فرورفتگی ساری قامیش یکی میداند (همانجاص۶۹۹)

۷۰ - رجوع شود به ماقبل ص ۶۹ متن .

۷۱ - ما گمان میکنیم که نه یك بلکه دو « لهجهٔ سرود های مذهبی و حماسی » اکدی (این اصطلاح را زودن متداول کرده) وجود دارد زیرا که زبان سرود ها و دعاهای مذهبی رسمی وهمچنین زبان حماسه های دینی (مانند « انودما الیش ») بازبان حماسه ها و داستانهای خلق (مانند «گیلگامیش» و «اِتانا» وغیره) فرق‌فاحش دارد .

۷۲ - رجوع شود به ماقبل ـ حاشیه ۲۵ فصل ششم .

۷۳ - مثلا استنتاجی که از فرگرد XII ویدودات ، بسنای LX و غیره میتوان کرد چنین است .

۷۴ - ویدودات ، I (که توریخ حوادث بوسیلهٔ تجزیه و تحلیل داخلی متن نیز تأیید میشود) ویشت V را باید مربوط دوران پارت دانست زیرا که شکل-Baxδi- «باکتریا» و شاید Bawri ـ «بابل» در آنها استعمال شده که خود بصورت نادرستی برمبنای ترکیب صوتی متأخری در آنجا احیاء شده است . اگر درگاتها موضوع فقدان تذکری از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وجود یك دولت بزرگ و واحد را بتوان نتیجهٔ تاریخ مقدم اثر مزبور دانست ولی در مورد خرد اوستا همین پدیده ، چنانکه دارمستتر حدس میزند .

(J. Darmesteter, The Sacred Books of the East, ed. by F. Max Müller, V. IV 2, Oxford, 1895, XLIX ص).

میتوان چنین توجیه کرد که اثر مزبور در دوران پاشیدگی دولت فلات ایران نوشته شده.

۷۵ - در « Iranisches Namenbuch » ف . یوستی بیش از ۸۰ نام مرکب که با کلمهٔ aspa ـ «اسب» و ۷ نام که با کلمهٔ uštra ـ « شتر » و بیش از ۳۰ نام که با کلمهٔ gav ـ «گاو» تشکیل شده منقول است .

۷۶ - Chr. Bartholomae, Altiranisches Verbum. ص۳

منقول‌از : L. H. Mills, The Zend-Avesta, v.

III. The Sacred Books of the East, ed. by F. Max - Muller, v. XXXI, Oxford, 1887, X ص.

۷۷ - Chr. Bartholomae, Die Gathàs, Zarathustras Verspre- digten, Strasburg. 1905.

(J. Duchesne - Guillemin, The Hymns of Zarathustra, London, 1952).

هنوز دردسترس من قرار نگرفته بوده .

۷۸ - « خویشاوند » (؟ ـ hvaitu ، یسنای XXXIII . ٤) ، حکام نواحی - « ساستارها » (یسنای XLVI ، ٥ ـ ١ ـ یکی بودن ـ Sastar و ـ danhupati از یشت XIII ، ۱۸ پیداست).

۷۹ - بخصوص رجوع شود به یسنای XLIV ، ۲۰ . درآنجا شاید از تصاحب نهرهای آبیاری نیز سخن در میان باشد . دربارهٔ اتحاد کاهنان با بزرگان . رجوع شود به یسنای XLVI ، ۱۱.

۸۰ - ولی‌البته نباید پنداشت که مخالفان زراتوشترا واقعاً ـ چنانکه درروایات زرتشتی آمده ـ پرستندهٔ « روح خبیث » آنگهرو ـ ماینو » (اهریمن) بوده‌اند . محتملا ایشان نیز مزدا ـ اهورا را می پرستیدند ولی این بزرگداشت‌بشیوه‌ای بوده که هواخواهان زراتوشترا آن شیوه را درست نمیشمردند .

۸۱ - یسنای XXXII ، ۸ . بنگرید : یسنای ، IX ، ٤ وبعد . : ویدودات،II.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۲ - یسنای XLVI ، ۱۱-۱۰ .

۸۳ - این تصادف محض نیست زیرا که تعالیم مربوط به اجر اخروی « اعمال » علی‌الرسم در دوران بحران جامعهٔ برده داری پدید میآید یعنی در زمانی که شیوه‌های نوین فکری ومعتقدات جدیدی برای تأثیر نفوذ درعامهٔ مردم ـ که ازوضع دشوار خویش ناراضی هستند ـ صورت لزوم پیدا میکند . فقط بنظر میرسد که کیش اوسیریس درمصر ازاین‌قاعده مستثنی باشد ، زیرا که درکیش مزبور بجای اجر اخروی « اعمال » عملا وواقعاً اجری که برابراست با علم به‌فرمولهای جادوگری (که خوشی اخروی را تأمین میکند) اعلام‌شده .

۸۴ - مثلا از « گاتای وهیشتو ـ ایش تیش » (یسنای ، LIII) ، که مربوط به ازدواج دختر زراتوشترا میباشد . از نیایشها و ادعیهٔ خیر که بنفع حامیان معلم دینی ـ کاوی ویشتاسپا از خاندان نائوتار ، فراشائوشترا و اِد (اِد) جاماسپا از خاندان خوگوا و بسود هوا خواهان زراتوشترا از خاندان اسپتیام شخص او ـ یا « اسپتیامیان زراتوشترائی» و ازآنجمله عموی او مادیومانگهی . زان پس ازفصل XLVI « گاتا اوشتاوائتی » رجوع شود به ترجمهٔ ا. ا. برتلس در مجلهٔ « واستوك » ، IV ، ص ۹) که زراتوشترا از سرنوشت خویش وفقر وتنگدستی شکایت میکند و ازفصل XLIV ، ۱۸ که «پیامبر» دعامیکند که ده مادیان ویك شتر وغیره راکه باو وعده داده شده دریافت کند .

۸۵ - لقب «کاوی» در بسیاری موارد دیگر ـ به‌اشخاص کمابیش افسانه‌ای ـ که در اوستا یاد شده ـ داده شده است و روایات متأخر از ایشان سلالهٔ جدیدی بنام کاویانیان یا کیانیان ساختند . جالب توجه است که اخلاف ویشتاسپا لقب «کاوی» نداشتند.

۸۶ - مثلا رجوع شود به :

H. Guntet, Uber die ahurischen und daevischen Ausdrücke im Awesta, Sitzungsb. der Heidelberger Akademie der Wiss., Ph.-hist. Klasse, 1914, No. 13.

۸۷ - مثلا رجوع شود : یسنای XXXI ، ۱۸ ، که توصیه شده کفار را باسلاح نابودکنند ، یایسنای XXXIII ، ۲ : «کسی که به‌کافر بازبان ویا اندیشه و یا دست بدی کند . . . بمیل اهورامزدا و بارادهٔ او عمل کرده است » یسنای XXX ، ۶ (اصطلاح - dvar) و الخ .

۸۸ - ویدودات ، V و ۳۵ و بعد : جنازهٔ خارج از مذهب نجس نیست . او در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمان حیات نجس بوده . یشت XVIII ، ۲ و غیره بامحای « کشور هـای غیر آریائی » دعوت میکند .

۸۹ - رجوع‌شود(به تفصیل) به : آکادمیسین و. و. استرووه زادگاه‌زرتشتیگری. SV ، V ، ۱۹۴۸ ، ص ۱۶ وبعد .

۹۰ - تألیف یادشده ص ۳۷ وبعد ، W. B. Henning

۹۱ - همانجا ص ۴۱ .

۹۲ - اگر تصدیق کنیم که مغان آورندهٔ این تعالیم بوده‌اند باید ازقرن ششم بعنوان تاریخ تدوین گاتها صرفنظر نمائیم .

۹۳ - فقط اگر درتألیف هرودوت (I ، ۱۰۷ وبعد) تاریخ نادرست نباشد . بهرتقدیر گمان میکنیم داستان او که جزئیات آن تأیید شده ، دراین‌مورد قابل‌اعتماداست. اگر نام « فرائورت » ، راکه محتملا با تعالیم زراتوشترا مربوطاست میتوانستیم ، بگفتهٔ هرودوت ، به قرن هفتم منسوب سازیم . تاریخ ظهور تعالیم وی درخاك ماد را می‌بایست قبل از پایان قرن هشتم ، بدانیم . ولی در قرن هشتم ، چنانکه پیشتر تذکر داده شد ، به‌کیشهای کاملا « کفرآمیز » برمیخوریم وبهرتقدیم درماد غربی ومرکزی چنین بوده و خود این نام درواقع ، ظاهراً ، مربوط به‌قرن ششم قبل ازمیلاد است . ازدیگر سو باید توجه کرد که نقوش برجستهٔ مقابر شاهان ماد (کیاکسار وآستیاگ ؟) - وبهرتقدیر بر مقابر نیمهٔ اول‌قرن‌ششم - چنانکه بعد خواهیم‌دید ، تشریفات «مزدیسنا» را نشان میدهند که منحصراً مربوط به پیروان تعالیم زراتوشترا - باشکال گوناگون‌آن - میباشد .

۹۴ - نیاکان پرستی البته ازگاتها قدیمتر است . ولی متأسفانه - گرچه این موضوع برای تاریخ ماد واجد اهمیت بسیاراست - با درنظرگرفتن رواج نام Fravartiš - بصورت اسم خاص - در تاریخ مزبور ، نمیتوان گفت که آیا مفهوم ارواح نیاکان بشکل Fravarti (معنی تحت‌اللفظی آن « وعظ‌کننده ») ، برای نخستین‌بار وارد تعالیم‌مزبو گشته بوده ویاقبلاهم وجودداشته . فرض اول محتمل‌تراست .

۹۵ - این اصطلاح در عهد هخامنشیان نیز - از پاپیروسهای الفانتین - برما معلوم است . در واقع بمعنی « قانون پرستندگان مزدا » میباشد وممکن‌بود نه‌تنها پیروان گاتها و زراتوشترا خود را پرستندگان مزدا بشمارند ولی دراینجا مفهوم «قانون» بصورت یکی‌ازموازین دینی واجد اهمیت‌است واین مفهوم درادیان قدیمی «طبیعی» وجود نداشته.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹۶ - حتی هرودوت هم از کیش‌هائی که بعدها پارسیان ازدیگران گرفتند و در اینجا مورد علاقهٔ مانیست - صحبت میدارد .

۹۷ - تاخاك براثر تماس جنازه نجس نشود .

۹۸ - هرودوت دربارهٔ پارسیان‌میگوید : «آنان در رودخانه بول و تفونمیکنند و دست نمی‌شویند » والخ (I ، ۱۳۸) . و دربارهٔ ملوث کردن آتش (III ، ۱۶).

۹۹ - ویدودات ، VI ، ٤٤ و بعد ؛ بنگرید : I ، ۱۳ - « گناهی که کفاره ندارد عبارت است از: دفن کردن مردگان » .

۱۰۰ - Mém., Dél. en Perse, VIII, Paris, 1905, ص ۲۹ وبعد ؛ pl. II. (اثر ژ. د. مورگان)

۱۰۱ - برغم استعجاب بعضی از محققان اروپای غربی مورچگان نیز جزو حیوانات زیان بخش آمده‌اند و این خود برای هر فرد ساکن جنوب روشن است . جالب توجه است که هرتل این عادت بسیار سودمند مغان - یعنی امحای حیوانات مضر - رادلیل سوء اخلاق « غیرآریائی » ایشان میداند .

۱۰۲ - این برخلاف آنچه برخی از محققان معتقدند مربوط به گاتها نمی‌باشد زیرا که درگاتها ازتکوین عالم سخن نرفته . ممکن است مربوط یسنای XXX باشد .

۱۰۳ - SPA ، IV ، پلاك ۹۷ ؛ بنگرید پلاك ۹۸ را - مغ با ظرفی سربسته برای هئوما ؟

۱۰۴ - G. G. Cameron - تألیف یاد شدهٔ ص ۷ ، ٤۲ ، ٦۹ R. T. Hallock, New Light from Persepolis, JNES, IX, 4, 1950- ص ۲۳۹

۱۰۵ - برخی محققان معتقدند که گاتها با ایهام استعمال هئوما را تخطئه کرده (یسنای XLVIII ، ۱۰).

۱۰۶ - علیه این استدلال عادتاً میگویند که هرودوت از زراتوشترا نامی نبرده ولی او البته می‌بایست فقط درصورتی اززراتوشترا یاد کند که او - چنانکه هرتل وهرتسفلد و و. و. استرووه معتقدند - در زمان پادهاشان هخامنشی زندگی میکرده (در این باره بماقبل ص ٦٦ و ٦۷ متن وبعد رجوع شود) . و درغیر اینصورت علتی نداشته که هرودوت از زراتوشترا یاد کند . زیرا که وی به معتقدات و تعالیم مغان صفحات کمتری از متن را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اختصاص داده وفقط بطور ضمنی از ایشان سخن میگوید .

۱۰۷ - رجوع شود به :

M. Lidzbarski, Ephemeris für Semstische Epigrapik, I. Giessen, 1909. ص ۷۳ ببعد

بخصوص این کیش التقاطی مغان در کتیبهٔ آنطیوکرس کوماگنی و شرح پرستش مغان در تألیف استرابون نیزمنعکس شده است . (XV, 3, 15).

۱۰۸ - اکنون که موضوع ملیت از لحاظ علمی حلاجی شده میل داریم اصطلاح « ادیان اقوام » را بکاربریم .

۱۰۹ - ف . ا . « لیودویك فیرباخ » .

۱۱۰ - ف . ا. « درمنشاء مسیحیت » (درمرثیهٔ برونومائوئر) .

۱۱۱ - پولین (VII ، ۱ ، به نقل دینون ؟) خبر میدهدکه مادیها تصمیم گرفتندکه دیوك دردژ اکباتانا زندگی کند ومحافظان نیزه‌داری داشته‌باشد وایشان «خوراك (Khorēgia) وآذوقه ووسایل مکان مقدس رابرای اوفراهم کنند » .

۱۱۲ - منشاء وجود اراضی معابد مغان را - بالاخص در این سرزمین که اصلا ایرانی نبوده و ساکنان آن بیقین مدتها بدشواری زبان ایرانی را می فهمیدند - بدشواری میتوان بنحو دیگری توجیه کرد . درامپراطوری ماد - اگر ناحیهٔ مرزی بین‌النهرین شمالی راکه در خطر تهاجم نظامی بوده بشمار نیاوریم - خطه ای ثروتمندتر و حاصلخیزتر وجود نداشته . ولی توجیه اینکه چرا این اراضی بخصوص - مثلا در عهد دولت هخامنشیان - به معابد اختصاص داده شده بوده دشوار میباشد. آتروپات در پایان قرن چهارم ق. م. محتملا با این وضع موجود مواجه شده بود .

۱۱۳ - ظاهراً درامپراطوری پارس تعالیم مزدیسنا - نخست در زمان خشایارشا - پس ازکوشش بد فرجام گئوماتا - بطوررسمی مورد حمایت قرارگرفت .

۱۱۴ - بتدریج یك سلسله تعالیم دینی جدید مستقل که مستقیماً ویا بواسطه با آئین مزدیسنا مربوط بوده اند پدید آمد مثلا میترا پرستی که در رم بسیار مورد علاقهٔ عامه بوده .

۱۱۵ - حتی درگاتها نیز آنها دوقلو نامیده شده‌اند (یسنای XXX ، ۳).

۱۱۶ - این همان « ۶۰۰۰ سال » فاصله است که بگفتهٔ مؤلفان یونانی بین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظهور زراتوشترا ودوران ایشان سپری شده بوده .

۱۱۷ - رجوع شود به : Her., VII, 114,

۱۱۸ - E. Benveniste, The Persian Religion According to the Chief Greek Texts, Paris, 1929 - ص ۶۹ وبعد

رجوع شود همچنین به : ك . و . تروور ، انعکاس ثنویت زرتشتیگری درهنر IOVE ، I ص ۲۴۰ وبعد .

R. C. Zaehner, Postscript to Zurvān, BSOAS, XVII, 2, 1955 - ص ۲۳۳

۱۱۹ - Plut., De. Isidé 46-47

۱۲۰ - گردآوری احکام و قوانین اوستا در زمان پارتها آغاز شد . (کتاب زرتشتی « دینکرت » یکی از ولخش ها ـ ولوگز ها ـ را نام میبرد) . احکام وقوانین طبق سنن و روایات توسط کرتیر کاهن در عهد اردشیر اول مؤسس سلسلهٔ ساسانیان تصفیه شد و بوسیلهٔ مغ آذربایجانی آدرباد (آتروپات) فرزند مهرسپند ـ درزمان شاپور دوم مدون گشت . (۳۷۹ـ۳۰۹ م.).

۱۲۱ - غالباً به این موضوع که هخامنشیان و اسلاف ایشان گور های صخره‌ای برپا میکرده‌اند اشاره شده و این را دلیل زرتشتی نبودن آنان محسوب میدارند . ما بدون اینکه در ماهیت موضوع کیش شاهان سلسلهٔ هخامنشی اظهار رای کنیم ـ معهذا باید باین نکته توجه نمائیم که از واقعیت یاد شده چنین اشتباهی نمیتوان بعمل آورد . اولا درگاتها دستوری دربارهٔ تشریفات تدفین وجودندارد . وثانیاً بطورکلی زمین حاصلخیز را از نجس‌شدن مصون میداشتند و سنگ از نجس شدن «بیمی ندارد» : مثلا رجوع شود به : ویدودات ، VI ، ۴۶ ـ ۴۵ : جنازه بوسیلهٔ سنگها به برج تدفین استوار میکردد. و میتوان آن را برقلهٔ کوهها نهاد .

۱۲۲ - با اینحال بعضی اشیاءکه درعتیقه فروشی تحت عنوان « لرستانی» عرضه میشود ـ مثلا کمربند مفرغی ـ بنظرما مادی میباشد . (pl. 56 A ، IV ، SPA).

۱۲۳ - SPA ، IV ، 72 ـ 69 .pl (گمان نمیرود که تسمیهٔ « لرستانی » دراین مورد صحیح باشد.)

۱۲۴ - R. Ghirshman, Fouilles de Sialk ...

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای نمونه‌های خوب رجوع شود به SPA ، I ، صفحه ۱۹۳ .

۱۲۵ - A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé, Haarlem, 1950.

۱۲۶ - E. Herzleld, Iran in the Ancient East ص ۲۰۱ وبعد

۱۲۷ - هرتسفلد این را به کئوماتای مغ (که در ۵۲۲ ق. م. درگذشت) نسبت میدهد . و تنها دلیل وی اینست که بعقیدهٔ او ممکن است نام « سکوند » را با نام دژی که کئوماتا درآن بقتل رسیده بوده و هرتسفلد Sikayahvant قرائت میکند (و همچنین با « سانگی بوتی » آشوری !) قابل تطبیق دانست (و بعقیدهٔ ما این تطبیق سخت قابل بحث میباشد) ... ولی بدیهی است کئوماتا که بدست داریوش اول فاتح کشته شده بوده نمیتوانست افتخار داشتن مقبره‌ای را داشته باشد .

۱۲۸ - وهمچنین درمورد مقابرماد شرقی درآغاز هزارهٔ اول ق.م. رجوع شود به مقابر تپهٔ سیلك .

۱۲۹ - « کسانی که دیوارهای (didām) را زینت کردند ـ مادیها ومصریان بودند ، ـ کتیبهٔ ساختمانی داریوش اول ازشوش :

R. Kent, ۵۴ ـ ۵۵ سطور ۱۴۳ ـ تألیف یاد شده صفحه

۱۳۰ - در نقوش برجستهٔ استخر نیز نفوذ مشهود هنر نقوش برجستهٔ عیلامی محسوس میباشد (مثلا درصفوف تزئین بی‌پایان سپاهیان و باج آوران ـ مقایسه شود نقوش برجستهٔ مال امیر و کورانگونا) بی‌شك هنر عیلامی در سرزمین ماد نیز تأثیر و نفوذ فراوان داشته .

۱۳۱ - این موضوع را هرتسفلد بوضوح نشان داده

(Iran in the Ancient East, (ص ۲۰۹ وبعد

۱۳۲ - E. Herzfeld, Iran in the Ancient East. ص ۲۰۰

۱۳۳ - Polyb., X, 27

۱۳۴ - درتألیف پولیبی - Ainēs آمده .

۱۳۵ - وازآن جمله درخت سدر که بنظر میرسد در آن زمان فقط درکوههای عمان و لبنان در « سوریه ـ فنیقیه » میروئیده و احتمال اینکه دیوکیان آن‌را به‌اکباتانا آورده باشند اندك است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل هفتم

حواشی و تعلیقات

۱ - Photius, Cod. LXXII, ۵-۱و ورق۱۰۶، C. Müller, Ctesiae Cuidii ... fragmenta, Paris, 1844 (در چاپ دیندورف تألیف هرودوت).
FGH, II A. Berlin, 1826. ص ۳۶۱ وبعد
Diod., IX, ۲۱ و بعد

۲ - دربارهٔ ارتقای کورش تألیفات فراوان ، بخصوص درپایان قرن‌نوزدهم وجود دارد ، رجوع شود به تألیفات اِورس ، بیودینگر ، آ. بائوئر، ك. شوبارت ، بوسانکه، پراشك، در روسیه ـ کلینگر وغیره .

۳ - آکادمیسین و. و. استرووه (هرودوت و جریانات سیاسی در ایران زمان داریوش اول . VDI ، شمارهٔ ۳ ، سال ۱۹۴۸) دلایل چندی آورده که در عهد حکومت داریوش در ایران واقعاً ـ چنانکه هرودوت نقل میکند (III ، ۸۲ ـ ۸۰) ـ موضوع بهترین شکل حکومت مورد بحث واقع شده بوده و بدین مناسبت و لزوماً مسئلهٔ وقایعی که منجر بظهور امپراطوری ایران (پارسی) شده بوده مطرح گشته بوده . توجهی که یونانیان به کورش ابرازداشته‌اند و در داستانهای هرودوت و کتسیاس و کزنفون ـ داستانهای مربوط به قرن پنجم . و آغاز قرن چهارم ق. م. ـ منعکس گشته ـ بی‌شك مبین علاقهٔ عمومی بوده که در جهان باستان آن دوران نسبت به‌آن رجل فعال ابرازمیگشته . اینکه داریوش دوم یکی از پسران خویش را (که در پایان دههٔ سوم قرن پنجم ق. م. متولد شده بوده) بنام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کورش نامید تصادف محض نبوده . بی‌شك درسراسر قرن پنجم ق، م . دربارهٔ کورش‌داستان های فراوان نقل میشده وکتسیاس نیز مطالب فراوان وغریب و خارق‌العاده ویا برخی اخبار صحیح در بارهٔ وی شنیده بوده . بدین سبب مجبور نبود همه چیز را از خود بسازد و جعل کند . علاقهٔ مفرطی که نسبت به تاریخ کورش درآن زمان وجود داشته از وجود روایات بسیاری که در این باره برهرودوت معلوم بوده ووی درتألیف خویش‌آورده ـ پیداست (III، ۲ ؛ I ۱۲۲).

۴ ـ تشبثی که س . اسمیت درباره صحت تاریخی «کورشنامه» بعمل‌آورده . (ص۱۰۱،۳٤وبعد S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924) بنظرما قانع کننده نیست .

۵ ـ استوانه سیپاری نابونید ، NBKI ، ص ۲۲۰ـ۲۱۸ : درآغاز پادشاهی‌ابدی من ... (خدا) مردوك بامن سخن گفت : « نابونید ، پادشاه بابل ، براسبان ستام‌دار خویش آجرحمل کن و (معبد) اخوتحول را (درحران) بساز و در آن خانهٔ (خدای) سین سلطان بزرگ را بنا کن » من با احترام به سلطان خدایان مردوك گفتم : این معبدی که فرمودی ساخته شود . ـ (Sahir - Šumma) آن را در میان گرفت (شکل فعلی « پرمانسیو » (دائمی ؟) مبین عملی است که خاتمه یافته : یعنی « یکبار درمیان گرفت وهمچنان درمیان گرفته ») لشکر ماندا (Ummān - Manda) ونیروهان عظیم آن را » . مردوك بمن گفت : « لشکر ماندا که از آن سخن میگوئی نخواهد بود ـ نه از آن او ، نه کشور او ، نه پادشاهانی که معاونت او میکنند » . در زمان حملهٔ سال سوم کورش ، پادشاه آنزان ، بندهٔ کوچك او ، علیه او خروج کرد وبالشکر قلیل‌العدهٔ خویش لشکریان فراوان ماندا را تارومار ساخت ؛ Ištumegu پادشاه لشکر ماندا را او دستگیر کرد و برسم اسیر به کشور خویش‌برد » . آنچه اصطلاحاً « تاریخ وقایع نابونید » نامیده میشود (S. Smith ، تألیف یاد شده ، ص ۹۸ وبعد ؛ این ، محتملا دنبالهٔ « تاریخ وقایع گد میباشد ؟) ، I . ۱۱ـ۲۲ ٤ : « [... Ištumegu (« ایشتوویگ » خوانده شود) ، پادشاه اومان ـ ماندا ،] لشکر گرد آورد و علیه کورش (Kuraš) پادشاه آنشان رفت تا او را دستگیر کند ..... اما] (راجع) به Ištumegu ـ لشکر اوعلیه اوبرخاست، اودستگیر شد و [آنها اورا]به کورش تسـ [لیم] کردند . کورش در اکباتان (Agamtanu mât) ، شهرشاهی ، سیم وزروثروت و اموال [و اسیر (زنده) (؟) از] اکباتانا آنها (؟) اسیر کردند ، ـ و او به آنشان برد ، ثروت واموال (بعد کلمه بحالت اضافه‌آمده) [.....] » رجوع شود نیز بهمابعد حاشیهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۰ همین فصل .

۶ - بهرتقدیر برطبق گفتهٔ هرودوت مغان در دربـار وی مقام نمایانی داشتند و آستیاگ باایشان مشورت میکرده .

۷ - رجوع شود بماقبل پائین ص ۴۸۰ متن وبعدازآن .

۸ - تألیف یاد شده ص ۴۵ وبعد C. Muller :

Photius, Cod. LXXII, ۱۰۶ ورق ۲ ،

۹ - این تصادف اجازه میدهد که تا حدی نسبت به صحت نام « اسپیتام » کـه کتسیاس آورده اعتماد داشته باشیم ، گرچه نامهای « اسپیتام » و « اسپیتامن » در دوران کتسیاس متداول بوده و ممکن است این‌ظن پیش‌آید که کتسیاس دراین مورد نیزاین نام را از فهرست اسامی عصر هخامنشیان کـه با آنها آشنا و معاصر بوده بـرای شخصی کـه اسم او را نمیدانسته اختیار کرده باشد .

۱۰ - در واقع چنانکه داریوش درکتیبهٔ بهیستون صراحتـاً میگوید وی برادر همخون و تنی کمبوجیه بوده و بنابراین بـرخلاف گفته کتسیاس پسر آمی‌تیدا نبوده است . ولی اینکه تصریح این موضوع درکتیبهٔ مزبور لزوم پیدا کرده خود نشان میدهد که دراین باره نظر دیگری وجود داشته ـ یعنی همان نظری که درتألیف کتسیاس منعکس شده .

۱۱ - در بارهٔ تعالیم مربوط به « سـائوشیانت » رجوع شود به : یشت XIII ، ۱۲۹ ، ۱۴۵ ؛ XIX ، ۹۲ ـ ۸۹ ، ویسنای XXVI ، ۳۳ .

۱۲ - ازگاتها پیداست که بستگان زراتوشتراو ویشتاسپا درجماعت دینی، نخستین پیروان «پیامبر» نقش بزرگی داشته‌اند .

۱۳ - یعنی به‌کین خواهی اینکه هارپاگ کورش ـ کودك را زنده گذاشته بوده گوشت پسرش را باو خوراند .

۱۴ - Her., I, 109.

۱۵ - کتسیاس‌اصرار دارد که کورش فرزند زنی‌چوپان وآترادات از قبیلهٔ مردان وزان‌پس خادم دربار آستیاگ و سرانجام یکی ازسپاهیان نگهبان شخصی اوبوده (اینجا ـ کاملا با تاریخ زندگی افسانه‌ای سارگون باستانی مشابهت دارد) . رجوع شود به نیکولای دمشقی FGH ، II A ، ص ۳۶۱ و بعد . fragm ۶۶ ، مردان قبیله‌ای بودند کوهستانی ولیمه صحرانشین که شهرت راهزنی داشتند . و چنانکه گیگر حدس میزند نام ایشان نیز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مانند کلمهٔ «کرد» در آغاز لقبی ملامت آمیز بوده . بنگرید کلمهٔ ایرانی - marəda را که بمعنی «قاتل» است .
(W. Geiger, Ostiranische Kultur im Altertum, Erlangen, 1882, ص ۲۰۳).

مردان در نقاط مختلف فلات ایران و آسیای میانه و ازآنجمله ، ظاهراً ، درمرغیانا ، و در بخشهای سفلای قزل اوزن ، ـ گیزیل بوندای باستانی ـ (در اینجا ایشان را امردان هم خوانده‌اند و استرابون بارها این نام را آورده است) و در بخش شمالی و لم‌یزرع پرسید (Her., I, 125) زندگی میکرده اند . کتسیاس ظاهراً مردان اخیرالذکر را در نظر داشته است .

۱۶ - FGH ، IIA ، ص ۳۶۱ و بعد ؛ fragm. ۶۶ ؛ رجوع شود نیز به :
Just., I, 6

۱۷ - کادوسیان که بنا بگفتهٔ س . ت . یرمیان ـ در منابع قرون وسطائی متقدم ارمنی بنام کاتی‌شیان نامیده شده‌اند ـ یك قبیلهٔ مهم مستقل بوده‌اند که در کوههای جنوبی‌تر ازرود ارس ـ درناحیهٔ دوم طبقه‌بندی ما ـ زندگی میکرده اند . خبر کتسیاس مبنی براینکه این قبیله توانسته بودند ۲۰۰ هزار مرد جنگی علیه ماد بسیج کنند مانند خبر دیگر وی که مادها علیه کادوسیان ۸۰۰ هزار مرد جنگی بمیدان آورده بودند ـ افسانه است .

۱۸ - بگفتهٔ هرودوت (III ، ۸۵ وبعد) او ـ ستوربان داریوش اول و بافکر محیلانه‌ای وی‌را در جلوس به‌تخت سلطنت یاری کرد .

۱۹ - وی را نباید با ساتراپ پارسی بابل Gaubruva - Gûbaru - ی کتیبهٔ بهیستون و Gōbruēs هرودوت اشتباه کرد .

۲۰ - کتسیاس خبر میدهد که کادوسیان ازقدیم با مادیها دشمن بودند و برای نخستین‌بار فقط سرباطاعت کورش گذاردند .

۲۱ - بگفتهٔ او آستیاگ بمشورت مغان کورش را به پارس فرستاد وزان پس بهمین سبب ایشان را سیاست کرد . (I ، ۱۲۱ ـ ۱۲۰ ، ۱۲۸ .)

۲۲ - رجوع شود به دیئون : FHG ، II ، ص ۹۰ ، frgam ۷۰ .

۲۳ - بگفتهٔ هرودوت (I ، ۱۲۳) نامه در شکم خرگوشی دوخته شده بود و بیك می‌بایست چنین‌وانمود کند که شکارچی است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴ - « استوانهٔ سیهاری » نابونید آغاز جنگ را درسومین سال حکومت نابونید (سال ۵۵۳ ق. م.) و«تاریخ وقایع نابونید » درپایان سال ششم حکومت نابونید (۵۵۰ ق.م.) ذکر میکند . س . اسمیت در چاپ « تاریخ وقایع » تاریخها را یکسال دیرتر ذکر میکند ولی فاصلهٔ آنها تغییر نمیکند .

۲۵ - Her., I, 214; Photius, Cod., LXXII

ورق ۱۰۶ ، ۸ ؛ دینون بنقل : CiC. Dediv., I ، ۱۲۳ ، ۴۶

رجوع شود به Just., I, 8, 14

دریك مورد سن اورا ۳۱ ذکر کرده‌اند (Sulpic, Severus, II, 9)

۲۶ - در مورد مرحلهٔ آخر آن ، ظاهراً ، اطلاعات کتسیاس با اطلاعات هرودوت مطابقت داشته . و محتملا وی بهمین سبب ازشرح آن در تألیف خویش صرف نظر کرده . بدین سبب .انتقال اززمانی که پارسیان درزیر فشار مادیها قرار گرفته بودند و سپس درزیر حصار پاسارگاد حملهٔ ایشان را دفع کردند - به زمانی که آستیاگ - پس از آنکه لشکریان اقوام تابعه وی را ترك گفتند در اکباتانا پنهان شد - در تألیف کتسیاس مستدل نیست : کتسیاس میکوشید آنچه را که باگفتهٔ هرودوت مطابقت دارد از شروح خویش حذف کند - تا بوجه شدیدتری اختلاف نظر خودرا با وی نشان دهد . پوستین (یا بهتر بگوئیم تروگ پمپه) که میکوشد - شاید بنقل از دینون - اخبار هرودوت و کتسیاس را آشتی دهد پیروزیهای آستیاگ راکه در تألیف کتسیاس آمده با اقدامات آستیاگ بعد ازخیانت هارپاگ یکی میداند . وی میگوید که آستیاگ به خیانت فایق آمد - باین معنی که در پشت سرلشکریان خویش دستجات سد کننده‌ای مستقرساخت . ولی اینگونه تعبیروقایع درپرتو مدارك بابلی محال است .

۲۷ - کتسیاس محل پیکار را (بنقل نیکولای دمشقی : FGH ، II A ، ص ۳۶۱ وبعد ، fragm. ۶۶ ، ۲۸) هیربا (Hirba) میخواند ؛ ازمنابع دیگر نام این محل بدست نیامده . ظاهراً این مکان را باید در نقطه ای از **پاره تاکن** - نزدیك اصفهان کنونی - جستجو کرد .

۲۸ - Just., I, 6. - Polyaen., VII. 45, 2. پوستین بعد میگوید که : « درآن زمان که مردان دربرگزیدن راه تردید داشتند . زنان همانجا برهنه دربرابر ایشان ظاهر شدند و پرسیدند آیا میخواهند فرار کرده به بطن مادران و زنان خویش باز گردند ؟ » زان پس خبری نقل شده که مأخوذ از هرودوت میباشد ، دایر براینکه آستیاگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در پیکاری که بعد وقوع یافت اسیر شد . این واقعه راپولین باری دیگر (VII ، ۶، ۱) بصورت دیگر و ظاهراً از ناجی دیگر نقل میکند (از دینون ؟) . و ضمناً قبل از پیکار پاسارگاد سه نبرد را برمی‌شمرد که پارسیان در آن موفقیتی احراز نکرده بودند رجوع شود به Polyaen. (VII ، 6 ، 9.) .

۲۹ - نیکولای دمشقی (fragm. 66، 45) که بیشتر از تألیف کتسیاس استفاده کرده ، سکایان و باکتریان را هم اضافه میکند . ولی این نتیجهٔ بیان فشرده مطالب است زیرا که ازمستخرج‌فوتی (ورق ۱۰۶ ، ۳-۲ ،Cod. LXXII) پیداست که‌باکتریان و سکایان ، بقول کتسیاس ، باکورش ـ فقط بعد از اسارت آستیاگ ـ ایجاد رابطه کردند و این‌خود بیشتر باحقیقت تاریخی مشابهت دارد .

۳۰ - NBKI ، ص ۲۲۰ و بعد و ورق 1 ، II ـ ۳۷ ، ۲۵ ؛ ص ۲۸٤ و بعد ، X ، ۱۲ ؛ «حران» و (معبد) اِخولخول که ٥٤ سال ویران بوده (زیرا که) اومان ـ ماندا ـ ها معبد (ایشان‌را) غارت وویران کرده بودند ـ وخدایان دربارهٔ‌آن مدت مصالحهٔ ٥٤ ساله‌ای مقررداشته ـ بودند که پس‌ازآن (خدای) سین‌میتواند بمکان خود بازگردد...» بنابراین حران را مادیها طبق محاسبهٔ کتاب نابونید درسال ٦۰۷/۰٦ ـ اگر ازتاریخ‌آغاز ساختمان در سال سوم نابونید حساب کنیم ـ ویا سال ٦۱۰/۰۹ ـ اگر از لحظه‌ای که در آغازسلطنت نابونید خدایان بخوابش آمدند وامر کردند اخولخول را درحران ترمیم کنند ـ ویران ساخته بودند . اگراز روی « تاریخ وقایع گد » داوری کنیم ویرانی‌حران مربوط به سال ٦۰۹ میباشد . شکل فعلی Sāhir در« استوانهٔ سیپاری » نابونید (رجوع شود بماقبل حاشیهٔ ٥ همین فصل) نیز نشان میدهد که حران ـ ازآن لحظه‌ای که درجنگ آشور و ماد اشغال شده بوده ـ همیشه درتحت تصرف مادیها بوده است . بدین سبب حدس ب. آ. تورایف وعده‌ای ازدیگر محققان‌دربارهٔ حملهٔ آستیاگ به بین‌النهرین درآغاز سلطنت نابونیدپایه‌ای ندارد . برعکس نابونید بااستفاده ازجنگ ماد وپارس به حران که متعلق به‌ماد بوده حمله کرد . عقیدهٔ دیگری نیز که‌گاهی ابرازشده دایربرتصادم آستیاگ بایکی ازاسلاف نابونید ـ بنام نریگلی‌سار ـ باتکای این خبر که شخص اخیرالذکر مجسمهٔ آبونیت الهه شهرسیپار، از «کوتیوم» ، را بازپس‌داده بوده ـ نیز مورداعتماد نیست .

۳۱ - گفتگوی هارپاگ با آستیاگ پس از اسارت شخص اخیرالذکر (Her., I, 129) بی‌شك ازمنبع مورد استفادهٔ هرودوت (هارپاگیان)سرچشمه‌نمیگیرد بلکه مطالبی است که خود هرودوت بمنظور تعبیر فلسفی و اخلاقی تاریخ آستیاگ نوشته

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرودوت از نظر ارزیابی شخصیت هارپاگ باروایات هارپاگیان که بالاتر نقل شده مخالفت میکند : اگر در روایات اخیرالذکر بهر وسیله‌ای کوشیده شده که هارپاگ را روسفید کنند هرودوت در اینجا بالصراحه عقیدهٔ شخصی خویش را از زبان آستیاگ بیان میکند و هارپاگ را « احمق ترین و بی‌وجدان‌ترین آدمیان » میخواند .

۳۲ - تاریخ وقایع نابونید ، II ، ٤-۳ :

S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924, ص ۱۱۰ ببعد

۳۳ - فعل Šalâlu - بمعنی «باسیری گرفتن» که دراینجا استعمال شده عادتاً مربوط است به غنیمت «زنده» - بصورت بردگان .

۳۴ - Photius, Cod., LXXII, 106, 2

۳۵ - رجوع شود به « تاریخ وقایع نابونید » ، II ، ٤-۳ ، خراج گرفتن ازماد فقط از زمان داریوش اول هم معلوم است . ولی اگر سخن کزنفون را باور کنیم (Xen., Cyrop., VIII, 7, 11) ماد در زمان کورش با ارمنستان وسرزمین کادوسیان یك حاکم نشین واحد را تشکیل میداد . و ظاهراً با شرایط متساوی با آن دو دیگر خراج می پرداخته . ضمناً بداهتاً و a priori میتوان شکی نداشت که کورش خراجی برماد گذارده بوده . در نطق آستیاگ خطاب به هارپاگ که هرودوت نقل کرده و آستیاگ می‌گوید که هارپاگ « مادیها را به اسیری داده » (Katedoulōse) نیز همین موضوع مطمح نظر میباشد . دربارهٔ اصطلاح doulos رجوع شود به : یا . آ. لنتسمان - دربارهٔ اصطلاحات یونانی باستانی که مفهوم « بردگان » را میرساند . VDI ، ۱۹۵۱ ، شمارهٔ ۲ ، ص ۶۲-۵۷ . «بردگی» مادیها - طبق اصطلاح سوید ، « douleia است نسبت به سازمان دولتی » ، یا تابعیت سیاسی که مستلزم پرداخت خراج می‌باشد . ضمناً نظر یا . آ. لنتسمان که douleia یا doulosunē ممکن است فقط بمعنی شناسائی ظاهری فرمانروائی باشد و دراین‌باره به هرودوت اتکا میجوید (IV ، ۱۲۸ - ۱۲۶) نادرست میباشد . باین مناسبت گفته شده که پادشاه پارس ازاسکیتها « خاك وآب » طلب کرد و چنانکه میدانیم معنی این عبارت شناسائی سلطنت شاه پارس براراضی ایشان و از آنجمله پرداخت خراج است و این وضع را اسکیتها همچون « بردگی» (duolousnē) تلقی میکردند.

۳۵ مکرر - مثلا Her., VII, 136: ، که میگویدسفیران اسپارت خشایارشارا «شاه‌مادیها» میخواندند وبسیاری‌نمونه‌های‌دیگر. میدانیم که‌یونانیان جنگهای یونان‌وایران (پارسی) را «جنگهای مادی» میخواندند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۶ - اصطلاح ^{m}Ug-ba-ru amêlpehāt mât Gu-ti-um را در «تاریخ وقایع نابونید» (III ، ۱۵) چنین باید تعبیر کرد . وی بهنگام تصرف بابل فرمانده لشکریان کورش بوده س . اسمیت وی را باگوبری کورشنامه یکی میداند . اگر همچنین چیزی ممکن باشد ، بهرتقدیر باید اورا ازGaubruva = Gûbaru یعنی گوبری مذکور در تألیف هرودوت ساتراپ بابل جدا دانست ، رجوع شود بماقبل ص ۵۱۳ تا ۵۱۵ متن و حاشیهٔ ۵۵ و ۷۸ همین فصل . شرحی که در بارهٔ سقوط بابل در « کتاب دانیال نبی » آمده بهیچوجه اصالت تاریخی ندارد ومدتها بعداز وقایع مزبور نوشته شده. «داریوش مادی» باشخصیت وی مطابقت‌دارد . پولین نیز به نقل کتسیاس (VII ، ۴۵ ، ۲) اوبیار را «ساتراپ کورش » می‌نامد .

۳۷ - ورق ۱۰۶ ، ۲ وص ۴۶-۴۵ ،Photius, Cod., LXXII . این خبراز احتمال دور نیست . درواقع نام آمی‌تیداکه بشهادت بروس در خاندان سلطنتی ماد متداول بوده بعدها برای زنان هخامنشی نیز بکار میرفته است ـ وظاهراً همچون نام نیای بزرگ ازآن استفاده میشده .

۳۸ - م . ا . ماتیو . ۱/ بقایای دوران مادرشاهی در مصر باستان . در مجموعهٔ « پنجاهمین سال کتاب منشاء خانواده ومالکیت شخصی و دولت » ف . انگلس . چاپ مسکو-لنینگراد . سال ۱۹۳۶ ص ۳۶۳ وبعد . ۲ / اصطلاحات مربوط به خویشاوندی در مصر باستان . UZLGU ـ سلسلهٔ علوم تاریخی، شمارهٔ ۹ ، ۱۹۴۱ ، ص۲۲ وبعد . ۳/ ازتاریخ خانواده وعشیره در مصرباستان VDI ، ۱۹۵۴ ، شمارهٔ ۱ ـ این رسم باقیماندهٔ ازدواج گروهی زمان مادرشاهی نیست وبرعکس نتیجهٔ سیرتکاملی پدر شاهی میباشد وکوششی بوده برای احتراز ازانتقال اموال و دیگر حقوق ارثی دختر به‌عشیرهٔ دیگر .

۳۹ - مثلا کورش دوم ظاهراً فرزند وشوهر دو دختر آستیاگ بوده ؟ کمبوجیهٔ دوم خواهر خویش یعنی آتوسا دختر کورش را بزنی گرفته بوده وپس از او پی‌درپی نخست بردیای دروغین وپس‌از سقوط او داریوش اول (که درعین حال پارمیدا دختر بردیا را بزنی داشت) باآتوسای یاد شده ازدواج کردند . خشایارشا پسرداریوش بدان سبب پادشاه شدکه فرزند آتوسا بوده و حال‌آنکه داریوش پسرانی بزرگتر از او نیز داشته . داریوش دوم با خواهر خود پاریساتیدا ازدواج کرده بوده . فرزند ایشان اردشیر دوم پس‌از مرگ زن اول خود با دو دختر خود ـ آتوسا و آمستریدا ازدواج کرد : اسکندر با بارسینا دختردارپوش سوم کودومان و پاریساتیدا دختر اردشیر سوم ازدواج کرد و سلوکوس اول آپاما دختر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسپتیامن پهلوان سغدی را که از طرف مادر ـ بنا بحدس بعضیها از خاندان هخامنشی بوده ، بزنی گرفت والخ .

۴۰ ـ باکرزوس (وبعد Her., II, 86 ودیگران) ونابونید :
(Flav. Josephus, Contra Apionem, I, 20 - 21; Eusebius, Praep, Evang., IX, 41-
(هردوخبر از طریق آلکساندر پولی هیستور از بروس مأخوذ است) و احتمالا آرسام جد داریوش اول‌چنین کرد. محتملا خشاترنیا وکیاکسار نیز باشاهکان جزء مادچنین میکردند .

۴۱ ـ هرودوت وکتسیاس هردو باین نکته اشاره کرده‌اند . در تاریخ وقایع‌بابل نیز مخالف این امرچیزی وجود ندارد .

۴۲ ـ درگفته‌های کتسیاس « برکانیان » آمده ولی ممکن است barkanioi و hurkanioi ـ باشد که فقط دوشیوهٔ مختلف ادای نام ساکنان ناحیهٔ Varkāna ـ یعنی « هیرکانیه» است. درتألیف‌یوستین «هیرکانیان» آمده ضمناً کنت کورس روف درتاریخ‌اسکندر مقدونی خویش بین‌برکانیان وهیرکانیان تفاوت قائل است.

۴۳ ـ کتسیاس میگوید که پس‌از آن آمی‌تیدا سیاست سختی دربارهٔ پتساك‌مجری ساخت و اویبار خودکشی کرد و حال‌آنکه کورش قصد مجازات اورا نداشت اوکبار تاریخی در۵۳۸ ق.م. دربابل درگذشته . (« تاریخ وقایع نابونید » ، III ، ۲۲).

۴۴ ـ Her., I, 80.

۴۵ ـ J. Friedrich, Kleinasiatische Sprachdenkmäler; Berlin, 1932, ص ۶۲ وبعد
(کتیبهٔ تاریخی شمارهٔ ۴۴)، نامهای خاندان هارپاگیان (؟) ـ هارپاك (Arppaku) و آرتمپار (Arttumpara) ـ میان بزرگان‌لیدی درقرنهای پنجم وچهارم ق. م. متداول‌بوده. رجوع شود به همانجا ، متون شماره‌های a ۴۴ ، ۱ ، ۳۰ ؛ ۱۱ ، ۳ ؛ ۲۹ ، ۷ ؛ ۷۷ ، 2 b ؛ ۱۰۴ ، b وسکهٔ شمارهٔ ۱۸۰ .

۴۶ ـ ۸۰ ، ورق ۱۰۶ ،Photius, Cod., LXXII یکی ساتراپ هیرکانیه ودیگر «دربیکان» (سکایان) بوده . هر تسفلد اسپتیاکا و زراتوشترا را یك تن میداند .

۴۷ ـ Her., VI, 94 وبعد ؛ VII, ۸۸.

۴۸ ـ دربارهٔ تاریخها رجوع شود به :

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

A. Poebel, 1) The Names and the Order of the Old Persian and Elamite Months, AJSL, LV, 1953 ص ۱۳۰ وبعد; 2) Chronology of Darius' First Year of Reign.

همانجا ص ۱۴۲ و بعد ؛

W. Hinz, Das erste Jahr des Grosskönigs Dareios, ZDMG, XCII, 1938 ص ۱۳۶ وبعد

آ.ت. فریمان، گاهنامهٔ باستانی‌ایران در پرتو اکتشافات نو . VDI ، شمارهٔ ۳ ، ۱۹۴۶ ، ص ۱۵ وبعد ؛

R. G. Kent, Old Persian Grammar, Text, Lexicon, New Haven, 1950, ص ۱۴۰ و بعد

۴۹ - و روایت مبهم پنجمی - از اشیل.

۵۰ - هرودوت این نام را بصورت تحریف‌شدهٔ Smerdis واشیل Mardis آورده. کتسیاس او را تاینور کسار و کزنفون در « کورشنامه » تانائوکسار میخواند (ظاهراً Tanuoksakēs شیوه‌ای از ادای لقب بردیا یعنی Tanuvazrka - بمعنی « بزرگ تن » باشد . هرودوت از نیروی جسمانی عظیم بردیا سخن میگوید (III ، ۳۰).

۵۱ - بنا بگفته کتسیاس مغی علیه بردیا - سفندادات نزد کمبوجیه سعایت کرد که او نیز بنام سفندادات موسوم بوده و بردیا بخاطر جرمی که مغ مزبور مرتکب شده بوده به تنبیه جسمانیش محکوم کرده بود . کمبوجیه بارها بردیا را بنزد خویش خوانده بود و بردیا حضور نیافته بود وفقط پس‌از احضارسوم بنزد کمبوجیه رفت . کمبوجیه که ازآمی‌تیدا بیمناك بود (بگفتهٔ کتسیاس آمی‌تیدا مادر بردیا بوده) به‌اندرز اسفندادات مغ اعلام داشت که مغ سعایت کننده علیه بردیا راکشته است . (این مغ ازلحاظ قد وصورت‌با بردیامشابهت داشت) ، ولی درواقع بردیا کشته شده بود و اسفندادات مغ بلباس او درآمده و نقش او را بازی میکرده است . کمبوجیه این راز را فقط به ساتراپ ارتسیر (ظاهراً این نام اصالت تاریخی ندارد و کتسیاس‌آن‌را ازیکی ازمعاصران خویش بوام گرفته) و خصیان (خواجگان) ایکسابات وباگاپات گشوده بود . گویا همهٔ این حوادث پنج سال پیش‌ازمرگ کمبوجیه‌وقوع یافت . جنبهٔ افسانه‌ای خبر کتسیاس مشهود است .

۵۲ - این خبر هرودوت ضعیف‌الاحتمال است ودیگرمنابع آن‌را تأییدنمیکنند. شاید خود شخص‌غاصب گئوماتا نامیده میشده ودرروایات بعدی وی را با اسپنتادات افسانه‌ای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یکی دانسته‌اند .

۵۳ - اغلب شواهد نشان میدهد که این لقبی‌است پارسی نه نام .

۵۴ - در تألیف یوستین - Comētēs آمده ولی «C» لاتین باستانی ممکن است «کاما» - ی یونانی را هم ادا کند .

۵۵ - در « کورشنامه » (VIII ، ۷ . ۱۱) آمده است که « تانائوکسار » بحکومت مادیها و کادوسیان و ارمنیان منصوب شده بوده . بگفتهٔ کتسیاس وی ساتراپ باکتریا بوده .

۵۶ - بنا بگفتهٔ هرودوت و کتسیاس (ورق ۱۰۶، ۱۲، LXXII ،Photius، Cod.) او از روی غفلت خویشتن رامجروح ساخت ؛ در کتیبهٔ بهیستون اصطلاحی که برای ماروشن نیست بکار رفته و گفته میشود که : او « بمرگ خود مرد » یا « بمرگ از خود مرد » - h uvamršiyuš amaryatā و در روایت بابلی آمده :

mîtût(u) ramâ (n) nišu mît(i)

که ترجمهٔ کلمه بکلمهٔ آن میشود : «مرد بمردن خود » .

۵۷ - Beh., I, § 11

۵۸ - هیچیك ازمنابع ما از عملیات جنگی درزمان جلوس گئوماتا ویاسرنگون شدن وقتل سخنی نمی‌گوید . ظاهراً لشکریان درهرمورد بدون اینکه مداخله‌ای کنند تابع نتیجهٔ کودتای درباری بوده‌اند .

۵۹ - یا : « .... و (با) خانه‌های - حیاطهای - عشیرتی .... » .

۶۰- ... yaθā paruvamčiy avaθā adam akunavam āyadanā, tyā Gaumāta hya maguš viyaka. Adam niyaçārayam kārahya abičariš gaiθāmčā māniyamčā viθbišča, tyādiš Gaumāta h[ya] maguš adīna; adam kāram gāθ-avā avāstāyam Pārsamčā Mādam[č] ā utā aniy ā dahyāva.

متن عیلامی (بصورت ترانس کریپسیون عادی) چنین است :

u šiyan nap.pa.nna hutta, appa [Kammatta] akka makuš [sa]ri. Š. ta; ak u [taš] šu.p.na lutaš ak aš ak kurtaš ak ulam (?) mannu.p.ma appi liya. appa Kammatta akka makuš e. ma aptu.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Š.ta; ak u taššu. [p kate.ma şik] ki.ta, kutta Parsin, kutta Mata.pe, kutta tayauš-

« معابد خدایان را ساختم ، که مغ [گئوما خ] راب کرد و [مر] دم lutaš (؟) و áš و kurtaš و در جماعتها (ulam (؟) manu مطابق است با vi// II ، ۱۱) را احیاء کردم (؟) که گئوماتای مغ از آنجا گرفته بود . و مردم را [بجایشان نشا] ندم وپارس وماد وکشور هارا » . متن عیلامی ازلحاظ نحوی نسخه بدل متن پارسی است. متن بابلی کاملا محفوظ نمانده .

۶۱ - Beh., I, §§ 11-14

۶۲ - راست است که گویا داریوش باین نکته اشاره میکند که بردیای دروغین دوم را بطورکلی مردم غیرایرانی پرسید (پارس) که اصلا عیلامی (آنچانی) بودند یاری میکردند (رجوع شود به بعد حاشیه ۸۱ همین فصل) با اینحال وی درپارس بطورکلی تکیه گاه تاحدی محکم داشته است ودرمیان اسامی خاص زمان هخامنشیان که برما معلوم است نامهای عیلامی دیده نمیشود وبدین قرار قشرعیلامی درآنجا ازلحاظ عده بسیار ناچیز بوده .

۶۳ - بنگرید نیز به : Beh., IV, § 51 : « یکی از (عاصیان) مغی بود بنام گئوماتا : او دروغ گفت . چنین گفت : « من بردیا پسر کورش هستم » او پارس را بشوراند » . اینجا همهٔ خاك کشور بالتمام درنظر نیست واین خود از عبارات بعدی پیداست.

۶۴ - درمحافل علمی غربی موضوع سیمای اجتماعی تحول گئوماتا آنچنانکه باید مطرح نشده . با اینحال هرتسفلد وکنیگ داریوش را نمایندهٔ بزرگان « فئودال » پارس میدانند . مثلا کنیگ

(F. W. König, Die ältete Geschichte der Meder und Perser, Der A. O., XXXIII, 3/4 ، ص ۲۸).

معتقداست که همهٔ تصادمات ومناقشاتی که درتاریخ باستانی ایران روی داده جنبهٔ نژادی وقبیله‌ای داشته و این تصادمات بین «درباریان فئودال» پیش ازهند و اروپائیان وهند واروپائیان وقوع یافته بود . ولی درعهد باستان ودرآن زمان هنوز نه تنها علاقهٔ ملی وجود نداشت بلکه بستگی قومی نیز مفقود بود و افراد فقط تعلق به قبیله و جماعت را درك میکردند . و بدین سبب مبارزهٔ نژادی نیز وجود نداشت . ترجمه‌ای که کنیگ از § ۱۴ کتیبهٔ بهیستون بدست میدهد مضحك است : « معابدی راکه ادارهٔ مالیاتی (!) گوماتا نابود کرده بود ساختم . به جنود باری دیگر قدرت اربابی (!) و اراضی اربابی (!) و درآمد اربابی (!) و حیاطهای

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اربابی (!) که ادارهٔ مالیاتی گوماتا از ایشان گرفته بود ـ باز پس‌دادم ». رجوع شود به : F. W. König, 1) Der falsche Bardija, Wien, 1938; 2) Relief und Inschrift des Königs Dareios I am Felsen von Bagistan, Leiden, 1938 ، ص ۳۸ .

۶۵ - آکادمیسین و. و. استرووه . شورش مرغیانا در زمان داریوش اول. VDI ، ۱۹۴۹شمارهٔ ۲ ، ص ۲۰ . وی به‌دانشنامهٔ چاپ نشده و. ا. تیورین اشاره‌می کند. همچنین رجوع شود به : و . ا . تیورین . وضع اجتماعی Kur-taš طبق اسناد «کنجینهٔ» استخر. VDI ، ۱۹۵۱ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۳۸ ـ ۳۷ .

۶۶ - در این قسمت تجزیه و تحلیل متن Beh.: I § ، 14 در تألیف م. م. دیاکونوف تحت عنوان « مختصری از تاریخ ایران باستان » مورد استفاده قرار گرفته .

۶۷ - راست است که هرودوت (I ، ۱۳۱) اظهار میدارد پارسیان معبد بنا نمی‌کردند ولی پس از اصلاحات خشایارشا ، از معابد « دیوان » ، که مجدداً ویران شده بودند ، سخن میگوید .

۶۸- J. Hertel, 1) Achaemeniden und Kayaniden, Leipzig, 1924; 2) Die Zeit Zoroastero, Leipzig, 1934. - E. Herzfeld. Zoroaster and his World, Princeton, 1947.

عقیدهٔ هرتل که مغان کاهنان کیش «دیوان» یعنی خدایان کهنی که تعالیم زراتوشترا ایشان رابصورت ابلیسان درآورده بوده میباشند چنانکه آکادمیسین و. و. استرووه بحق خاطر نشان میکند (زادگاه زرتشتیگری ، BC ، V ، ص ۱۹) بالتمام براثر کشف « کتیبهٔ خشایارشا ، دربارهٔ دیوان » که بعد ها پیدا شده بـالکل تکـذیب میشود ، زیرا خشایارشا ، بطوری که میدانیم پیرو استوار مغان و درعین‌حال دشمن «دیوان» بوده است .

۶۹ - E. Herzfeld, Altpersische Inschriften, Berlin, 1938 ، ص ۳۴ .

آ.آ. فریمان . تألیفات جدید دربارهٔ کتیبه‌های پارسی باستانی . VDI ۱۹۴۰ ، شمارهٔ ۲ ، ص ۱۲۷ . ـ آکادمیسین و. و. استرووه . کتیبهٔ خشایارشا دربارهٔ «دیوان» و کیش پارسیان، IAN ، (اخبار فرهنگستان علوم) سلسله انتشارات تاریخی و فلسفی ، ۱۹۴۴ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۱۳۲ . ـ و . ای . آبایف . کتیبهٔ ضد دیوان خشایارشا . مجموعهٔ « زبانهای ایرانی » ،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

I ، مسکو ، لنینگراد ، ۱۹۴۵ ، ص ۱۳۶ و بعد . R. G. Kent ، تألیف یاد شده . ص ۱۵۰ وبعد .

۷۰ - در این مورد وارد بحث ایـن موضوع پیچ درپیچ که آیا خشایارشا معبد واحدی را درنظردارد ویا چند معبد را وآیا مقصود وی معابد واقع درایران است یاخارج از آن ـ نمیشویم . موضوع مهم کتیبهٔ وی کـه درعهد باستان کمتر دیده شده بوده (و از ویژگیهای هخامنشیان نخستین ـ که درکشورهای مسخر شده ومطیع از کیشهای محلی حمایت میکـردند ـ نیست) عدم مدارا باکیش دیگـران است و این خود بین اقدامات خشایارشا وکئوماتا وجه تشابهی ایجاد میکند .

۷۱ - آکادمیسین و. و. استرووه . زادگاه زرتشتیگری . CB ، V ، ۱۹۴۸ ، ص ۱۴ .

۷۲ - Her., VII, 19, 37, 43, 113, 191 . بعدها چنانکه آکادمیسین و. و. استرووه معتقد است (زادگـاه زرتشتیگری ، ص ۱۹ وبعد) ، خشایارشا را ازلحاظ تعالیم زراتوشترا شاه کافر می‌شناختند ومؤلف مزبور عقیده دارد که علت این تسمیه آن‌بوده که وی خواسته بود خود مدیر و حاکم کیش باشد . بطورکلی سبب این را کـه چرا شاهان هخامنشی پیش از اردشیر اول از روایات زرتشتی طرد شده‌اند بآسانی میتوان ، بدون‌اینکه به فرضیهٔ « جعل » دین زرتشت ازطرف مغان توسل و تشبث جوئیم ، یافت. درواقع: کورش اسپیتاما راکه حدس زده میشود خلف و جانشین زراتوشترا بوده ـ بقتل رسانید . کمبوجیه (کامبیس) ، بطوریکه هرودوت میگوید ، رسوم دینی قوم خود را نقض‌کرد ، داریوش اول گئوماتا ـ « اسپنتادات » راکشت . وگرچه همهٔ شاهان مذکور کیش مغان را مجاز دانسته بوده و ازآن حمایت میکردند ولی میان مغان قرن های ششم تا چهارم وکیش ایشان ـ که حتی عبادت مشترك با کاهنان « کافر» را اجازه میدادند (Arr., Anab., VII, 11, 8) وعدم مدارای زرتشتیان قرون بعد ـ فرق بسیار است . آنچه در یك عهد تحمل پذیر بوده و باآن مدارا میشده بعقیدهٔ مردمان عصر دیگر کفر محسوب میگشته .

۷۳ - Her., III, 79 ، کتسیاس بنقل فوتی : ورق ۱۰۶ ، ۱۵ . Photius, Cod. LXXII,

۷۴ - در اینجا باید باری دیگر چند کلمه دربارهٔ فرضیهٔ هرتل ـ که بعضی از دانشمندان دیگر نیز هوادار آن بوده‌اند ـ مبنی براینکه زراتوشترا گویا معاصر و هم‌رزم داریوش بوده سخن‌گوئیم . این فرضیه مبتنی است بر یکی دانستن سه کس باسه کس دیگر:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱) یکی‌دانستن کاوی ویشتاسپا حامی زراتوشترا وویشتاسپا پدر داریوش . ۲) یکی‌دانستن نام خاندان ویشتاسپا « نائوتارا » (که هرتل به « اصغر » تعبیر میکند ، گرچه این تعبیر مورد بحث ومخالفت واقع شده) با شاخهٔ اصغر خاندان هخامنشی . ۳) یکی دانستن نام زن (؟) ویشتاسپا یعنی هوتائوسا ـ با آتوسا دختر کورش که پی‌درپی بزنی کمبوجیهٔ دوم و بردیای دروغین و داریوش اول درآمده بوده . آکادمیسین و. و. استرووه نیزبا اندك‌تغییری این نظر را تأیید میکند . (شورش مرغیانا در زمان داریوش اول ، ص ۲۱ وبعد . زادگاه زرتشت ، ص ۱۹) . آکادمیسین و. و. استرووه در این مورد به یکی بودن هیستاسپا پدر داریوش با ویشتاسپا حامی زراتوشترا در تألیفهای نویسندگان متأخر ـ آمیان مارسلین (قرن ٤)آگانی (قرن ششم) وبیرونی (قرن دهم) ـ و همچنین به اینکه نام «هیستاسپ» ـ ویشتاسپا بندرت دیده میشود ، اشاره میکند . ولی قبلا اشاره کردیم که : ۱) گاتها بزبان پارسی نوشته نشده . ۲) اوستا بطورکلی از وجود پارس بی‌خبراست . ۳) نام های همهٔ خویشاوندان کاوی ویشتاسپا ـ ازآنجمله‌نامهای پدروفرزندان وی بااسامی خویشاوندان ویشتاسپا پدر داریوش مشابهتی ندارند و یك مؤلف قدیمتر عهد باستان ـ یعنی خارس می‌تیلنی (قرن چهارم ق. م.) ـ از وجود « هیستاسپا » ـ ی روایت اوستا (؟) اطلاع دارد و معهذا وی را با هیستاسپا پدر داریوش یکی نمی‌داند. ٤) ازلحاظ صوتی یکی دانستن نام آتوسا ونام هوتائوسادرست‌نیست (ـ hu ـ ی اوستائی درهیچ‌موردی بصورت ـ a درنیامده). ٥) اوضاع و شرایطی که درگاتها شرح داده شده بهیچوجه با اوضاع وشرایط دربار ساتراپ یا پادشاه وبطور کلی با اوضاع یك کشور بزرگ مشابهت ندارد وقس‌علیهذا و بسیاری دلایل دیگر . لازم است متذکر شویم که آخرین فرضیه های هرتل (رجوع شود به : ص ۲۰۷ و بعد Ar. Or., XIX, 1-2 ـ مثلا اینکه پارتاتوآ و مادیسای اسکیت را با هندوان ـ آریائی روایت و دا یکی میداند) بطور کلی از حدود علم خارج است . رجوع شود نیز :

W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-doctor?, London, 1951.

۷۵ - به توجه خاصی که به نقش پارسیان درکتیبه های داریوش در استخر شده عطف نظر کردد .

Dar. Pers., c, § 3; Dar. NRa, §§ 2, 4.

۷٦ - این ترجمه (با درنظرگرفتن روایت عیلامی که درآن پس‌ازکلمهٔ برابر با vaθiš پارسی باستانی پسوند « در » (ـ moc) قرارگرفته) برترجمهٔ «... و درحیاطها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ـ (خانوارهای) اصیل » مرجع است .

۷۷ ـ رجوع شود بماقبل پایان ص ۴۷۲ تا پایان ۴۷۵ متن .

۷۸ ـ مثلا اوتان وگوبری (رجوع شود به :

J. V. Prášek, Geschichte der Meder und Perser, I, Gotha, 1906 (. ص ۲۰۳ وبعد

گوبری ظاهراً پیشوای خاندان (یا مجمع اخوت ؟) پاتی سخوریان (هم نام پاتی شخوار مادی) بوده . ظاهراً معرفی خاندان وی را در کتیبهٔ Dar. NRc (Gaubruva pātišhuvariš) چنین باید فهمید . وی یکی ازافراد آن بخش‌ازبزرگان اصیل بود که جزو بزرگان خدمتگزار شده و کاملا بخدمت سلطان مستبد درآمده . در زمان کورش وکمبوجیه وی ساتراپ بابل‌وسوریه ـ آشور (= اکد وآن سوی رود) بود. نظرهای شیل و س . اسمیت دربارهٔ یکی بودن گوبری (Gûbru = Gaubruva) تاریخی (S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924, (ص ۱۶۵ وبعد V. Scheil, RA XI ; ص ۳۵ـ۳۴ ، ۱۰۵ـ۱۰۴ و ۱۲۲ـ۱۲۱ وگوبری «کورشنامه» مبتنی بر تعبیر نادرست اصطلاح «گوتیوم» و همچنین برفرض ثابت نشده‌ای است که گویا یك‌منبع‌خاص‌پارسی «کورشنامه» وجود داشته و حتی آلکساندر پولی هیستور نیز ازآن باخبر بوده است . بنا بگفتهٔ اسمیت منع مزبور بمنظور بزرگداشت کورش ، گویا ، دربارهٔ جنگ او باماد سکوت اختیار کرده ولی این که کسی تاریخی کمابیش مبتنی بواقعیات زمان کورش را بنویسد و چنین واقعهٔ مهم زمان پادشاهی او را بخاموشی برگزار نماید ـ باور کردنی نیست . و تذکر این نکته ضروریست که این مطلب مهمترین استدلال اسمیت را تشکیل میدهد . بدین سبب باید گفت که گوبری به بزرگان اصیل و در عین حال بزرگان نظامی ـ و خدمتگزار منسوب بوده و هیچ دلیلی نداریم که در این باره شك کنیم . اما راجع به اتان ـ هرودوت خود میگوید که وی از ثروتمندترین بزرگان اصیل‌بوده‌است. (III ، ۶۸)

۷۹ ـ اینان پایه‌گذاران خاندانهای رهبری کنندهٔ بزرگان امپراطوری‌هخامنشی بعدازدوران داریوش بوده‌اند : ویندافرنا (اینتافرن ، که بعدها توسط داریوش اول‌بسیاست رسید) ، اوتانا (اتان) ، گئوبرووا (گوبری) ، ویدرنا (گیدرن) ، بگابوخشا (مگابیز ـ) و اردومانیش که دربارهٔ وی بعدها کس خبرنداده : وحتی درتألیف هرودوت هم بجای او نام یکی ازهواداران داریوش ـ یعنی اسپاچنا (اسپاتینا) آمده‌است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۰ - آکادمیسین و. و. استرووه در مقاله‌ای تحت عنوان « هرودوت و جریانات سیاسی در زمان داریوش اول » (VDI ، ۱۹۴۸ . شمارهٔ ۳) ثابت کرده است که این خبر درست است .

۸۱ - در این مورد یك مجلس خلق، از نوع آتنی، که مردم همچون نیروی سیاسی فعالی در آن شرکت میجستند ، درنظر نداریم . درمجلس خلق بدوی از نوع ایروکز - (که دراینجا فقط ممکن است مطمح نظر باشد) با تصدیق و یا رد پیشنهادهای پیشوایان وپیران ازسلسلهٔ بزرگان اکتفا میشده . وعملاهم درپارس فقط عدهٔ ناچیزی ازمردم آزاد - که بیشتر جنگ‌آوران ممتاز « گارد » شاهی وغیره بودند - میتوانستند در چنین مجلسی حضوریابند.

۸۱ مکرر - وی دریائوتی - محتملا همان ناحیهٔ اوتیان مذکور درتألیف هرودوت - علم عصیان برافراشت . اگر اصلاحاتی را که کامرون در قرائت کتیبهٔ بهیستون کرده (رجوع شودبه : R. G. Kent . تألیف یاد شده ص ۱۲۶ و ۲۰۴) قبول کنیم ، تکیه گاه وخیازدا تا ، بگفتهٔ داریوش ،

Kāra Pārsa hya viθāpatiy hačā yadāya frataram

« مردم - لشکری پارسی که درخانه ها (جماعتها) قرارداشتند ، پیشتر ازیادا » بوده . در روایت عیلامی بجای « ازیادا » ، بنظر میرسد که ، Anšanmar - « ازآنچان » نوشته شده وضمناً اصطلاح «آنچان» را باید دراینجا ، بهرتقدیر ، بمعنی عیلامی‌آن ، یعنی مفهوم بدوی این نام که ناحیهٔ عیلام شرقی بوده ، دانست .

۸۲ - در § ۶ داریوش ساتاگیدیه وآراخوسیا را جداگانه نام‌می‌برد و در § ۲۱ ضمن برشمردن ایالاتی که از او جدا شده بودند فقط ساتاگیدیه را ذکر میکند . ولی از مطالب بعدی مشهوداست که درآراخوسیا هم شورش برپا شده بوده (§§ ۴۶-۴۴) . ظاهراً ساتاگیدیه وآراخوسیا - همچنانکه ازجدول هرودوت نیز مشهوداست - عملا ساتراپ نشین واحد را تشکیل میداده‌اند .

۸۳ - روایت بابلی بجای « نخستین هم رزمان » هریك از شورشیان هر بار کلمهٔ « بزرگان » (mâr - banûti) را بکار میبرد ولی با در نظرگرفتن زبان بد اکدی این روایت نباید این موضوع را زیاد با اهمیت تلقی کرد . البته ممکن است که بعضی از افراد بزرگان مثلا خویشاوندان خاندان‌سلطنتی پیشین دراین شورش وعصیانهای همانند آن‌شرکت کرده باشند . نباید پنداشت که شورشیان دراین‌مورد واجدخودآگاهی‌روشن طبقاتی بوده‌اند و یا اختلاف طبقاتی صریحی درمیان بوده است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۴ - ممکن‌است که این شورش‌زودتر آغاز گردیده بوده . دربارهٔ جزئیات‌رجوع شود به : آکادمیسین و . و . استرووه . شورش مرغیانا در عهد داریوش اول . VDI ، شمارهٔ ۲ ، ۱۹۴۹ . با بسیاری از استنتاجهای آکادمیسین و . و . استرووه که این شورش را با مبارزهٔ مغان و زرتشتیان مربوط کرده و باروح فرضیه های هرتل وهرتسفلد سخن گفته است نمیتوانیم موافق باشیم .

۸۵ - بنا بمدارك کتیبهٔ بهیستون (روایت بابلی) بیش از ۵۵۰۰۰ نفر کشته شده بوده .

۸۶ - پیکار در نقطهٔ مسکون (Vardana) ماروش ، شاید مارعوبیشتو در الی‌پی (؟؟) وقوع یافت .

۸۷ - درروایت بابلی (سطر ۴۳) - Hamban.

۸۸ - شاید وی ساتراپ سراسر ایالت XVI که در تألیف هرودوت آمده، بوده است . چنانکه پیشتر گفته شد وسعت فوق‌العاده این ایالت ، که ازالحاق چهار ساتراپ‌نشین تشکیل شده بوده ، شاید بدان سبب بوده که پدرپادشاه برآن حکومت میکرده .

۸۹ - درروایت بابلی کتیبهٔ بهیستون عدهٔ کشتگان قید شده ولی رقم روشن نیست و درست خوانده نمیشود : ۶۵۷۰ یا ۱۵۵۷۰ ؟ ۴۱۹۲ نفر اسیر شده بودند .

۹۰ - این رسم که شاه فاتح بدست خود عضوی از اعضای پیشوایان «شورشیان» را قطع و وی‌را ناقص‌العضوسازدتوسط‌آشوریان برقرارشده‌بوده. برنیزه نشاندن سیاست‌خاصی بود برای مدعیان مقام سلطنت .

۹۱ - معلوم نیست که اینسان ساکارتیان ایران مرکزی بوده‌اند یا (شاید) ساکنان زیکرتو - ی آذربایجان . دراین باره رجوع شود به پایان س ۴۱۵ تا آغاز ۴۱۶ متن و س ۴۱۶ متن .

۹۲ - پارسیان (ایرانیان) در همهٔ پادگانهای کثیرالعدهٔ موجود ، از مصر تا هندوستان خدمت میکردند و همهٔ مقامات اداری مهم ورهبری کننده را اشغال کرده بودند و الخ . با در نظرگرفتن قلت نسبی عدهٔ ایشان معلوم میشود که همهٔ پارسیان آزاد با نیروی لشکری و اداری هخامنشی مربوط بوده وبستگی داشته‌اند . گذشته ازاین همهٔ پارسیان از مالیاتها معاف بودند (Her., III, 97)

۹۳ - اگر از روی موارد مشابه تاریخی ونژاد شناسی داوری کنیم استفاده ازکار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خویشاوندان کوچکتر و بیگانگان جماعت و کسانی که التجا میجستند (مشتریان-کلینت‌ها) وغیره - علی‌الرسم جزو این اشکال استثمار نیمه پدرشاهی شمرده میشود . رجوع شود به‌ماقبل ص ٤١١ متن و بعدازآن .

۹۴ - Xen., Hell., I, 2, 19

۹۵ - ولی در زمان خشایارشا تیگران که از خاندان هخامنشی بوده فرماندهی سپاهیان مادی را بعهده داشته . (Her., XII, 62).

۹۶- Xen., Anab., VII, 8, 25 (I, 7, 11); Plut. Artax., 14
این همان ارباك است که کتسیاس ازنام وی برای قهرمان داستان سقوط آشور خویش‌استفاده کرده است . اما اینکه نام اصلا مادی است گذشته از دلایل دیگر - از آنجا پیداست که حتی درقرن هشتم ق . م . هم درسرزمین ماد دیده میشود
(Arbaku : ARAB, II, No. 192) و درپارس ازآن خبری نیست .

۹۷ - جالب توجه است که نام « آتروپات » اولا زرتشتی‌است وثانیاً درخاندان ویشتاسپا حامی زراتوشترا دیده شده .
(یشت XIII ، ۱۰۲ - پرویشتاسپا : Atarepāta)

۹۸ - حتی اگر خصومت صاحب مأخذ را نسبت بایرانیان در نظر گیریم هم‌باید باینگونه اخبار - مثلا Her., VII, 223 - توجه شود.

۹۹ - رجوع شود به : گ . خ . سرکیسیان. ۱) شهر خود مختار بابل زمان سلوکیه VDI ، ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۱ ، ص ٦٨ و بعد . ۲) در بارهٔ اراضی شهری در بابل زمان سلوکیه . VDI ، ۱۹۵۳ ، شمارهٔ ۱ ، ص ۵۹ و بعد ؛ ای . م . دیاکونوف . ۱) سیرتکاملی مناسبات ارضی در آشور . لنینگراد ، ۱۹٤۹ ، ص۱۳٦ وبعد . ۲) تألیف‌سیاسی بابلی ق . ششم وهفتم ق . م . VDI ، ۱۹٤٦ ، شمارهٔ ٤ ، ص ١٤ وبعد .

۱۰۰ - به تصویر روشنی که از این وضع در « کتاب عذرا » - ی تورات وجود دارد رجوع شود .

۱۰۰ مکرر - از وزن و اهمیت پیادگان بمراتب کاسته شده بود و محتملا این پدیده را سبب آن بوده است که افراد صفی‌آزاد فقیر وناتوان شده بودند . مثلا بگفته کور- نسیا (III ، ۲ ؛ IV ، ۱۲) داریوش سوم در ایسوس ۲۵۰۰۰۰ پیاده و بیش از ۵۰۰۰۰ سوار و درکنوکامل ۲۰۰۰۰۰ پیاده و ۴۵۰۰۰ سوار داشته که نسبت آن ۲ : ۵ و ۱ : ٤

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میباشدوحال آنکه ۱۵۰ سال قبل‌ازآن ارتش خشایارشا - به‌تخمین هرودوت نسبت پیادگان و سوار ۱:۱۰ بوده‌اند .

۱۰۱ - این نظربسیار شایع است (وبخصوص ازمیان دانشمندان شوروی ز. ای. یامپولسکی طرفدارآن میباشد) که «آتروپات» نام نیست ولقب کاهنی‌است که درماد حکومت میکرده است .

اشتقاق این‌کلمه (« نگهبان‌آتش » یا « صاحب آتش ») چنین تعبیری رااجازه میدهد . ولی اگر این‌کلمه لقب میبود بایستی درمورد دیگر حکام ماد نیز که اسلاف و یا جانشینان آتروپات بوده‌اند بکار می‌رفت و تکرار می‌شد . ولی در واقع چنین نیست . تطبیق نام آتروپات با نام سرزمین «آندارپاتیانو» ، چنانکه قبلا یادآور شدیم از لحاظ زبانشناسی بسیار دشوار است . در مورد اول با کلمهٔ - ātr - یعنی «آتش»سروکارداریم و در مورد دوم محتملا با اضافه - antara .

۱۰۲ - در پیکار ایسوس واحد بزرگی (از لحاظ عظمت بعداز واحد لشکریان پارسی) از مادیها شرکت جسته بود . ولی روشن نیست که درآن زمان هم‌آتروپات فرمانده ایشان بوده یانه .

۱۰۳ - Arr., Anab., III, 8, 4. از عبارت چنین مشهود است که‌کادوسیان و آلبانیان و ساکسیان همدستان - مادیها بودند نـه امپراطوری پارسی (ایران) بطورکلی. گرچه یونانیان گاهی درمورد پارس اصطلاح «مادیها» را بکارمی‌بردند . جالب توجه است که گردیان (کردوخیان ، ساکنان جبال شمالی آشور) و کاسیان و دیگر کوهستانیان کردستان و لرستان کنونی جزو سپاهیان مادی آتـروپات نبوده‌اند (Curt., IV, 12) . در پیکار کادوسیان جناح چپ ومادیها جناح راست را اشغال کرده بودند.

۱۰۴ - Curt., IV, 9 . آتروپات در اینجـا Satropates نامیده شده و ظاهراً اشتباه نساخ است .

۱۰۵ - وی ضمناً پارتاکنا را از ساتراپ نشین مادجدا کرد .
Arr., Anab., III, 19, 2).

۱۰۶ - اینجا درتألیف پلین سرزمین کادوسیان» باسرزمینهای کاسپیان بیك معنی است (Nat., Hist., III, 19, 2).

۱۰۷ - آریـان (Anab., III, 20, 3) اکسودات را پارسی میخواند .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی‌مورخان اسکندر علی‌الرسم همهٔ‌بزرگان پادشاهی هخامنشی راکه به ایرانی‌سخن میگفتند پارسی میخوانند. اگر از روی نام وی داوری کنیم ـ وی بظن غالب اصلا ازمردم آسیای میانه بوده.

(Ohsodatēs, Oksudatēs < ی ایرانی - Vaxšudāta -

بمعنی « آمودریا داده » ؟).

۱۰۸ - Arr., Anab., IV, 18, 3. کورتسیا (VIII, 3) میگوید که نخست بجای اکسودات آرساك منصوب شده بوده.

۱۱۰ - Arr., Anab., VI, 29, 3. نمیتوانم گفت که باریاکس نمایندهٔ کدامین قشرهای اجتماعی بوده وچه مقاصدی داشته.

۱۱۱ - همانجا، VII, 4, 1.

۱۱۲ - Arr., Anab., VII, 4, 5.

۱۱۳ - Arr., Anab., VII, 13, 2. آریسان زان پس چنین گوید: « بعضی میگویند که پستان راست ایشان که بهنگام پیکار مکشوف است ـ کوچکتر بوده. اسکندر ایشان را ازلشکریان دور کرد تا از مقدونیان ویا بربران توهین بآنان نشود. وی بایشان فرمود تا به ملکهٔ خویش خبر دهند که باو وارد خواهد شد تا بااو اخلافی بوجود آورد. ولی نه آریستوبول دراین باره خبری نوشته و نه بطلمیوس ونه شخص دیگری که در این‌گونه مسائل بتواند اطلاع‌کافی بدست دهد. ومن‌گمان نمیکنم که قبیلهٔ زنان آمازون تا آن زمان محفوظ مانده بوده ... (بعدآریان دلایلی درائبات این عقیدهٔ خویش ذکرمیکند) ... بر روی هم اینکه چنین قبیله‌ای از زنان وجود داشته بنظر من غیر محتمل است .... اگر آثروپات زنان ـ سوار کاری به اسکندر نشان داده، گمان میکنم زنان بربر دیگری بوده‌اند که سواری‌آموخته و وی ایشان رادرلباسی که به زنان‌آمازون نسبت میدهنددرآورده ونشان داده.» چنانکه میدانیم افسانهٔ برخورداسکندر بازنان‌آمازون‌اززمان‌متقدم واردتاریخ لشکرکشیهای وی‌شده‌است. آریان‌دراینجانشان میدهد که ازاین‌افسانه‌ها (وازآنجمله‌اینکه زنان‌آمازون‌برای سهولت‌درتیراندازی باکمان پستان‌راست‌خودرامیسوزاندندوهمچنین‌موضوع همخوابه شدن اسکندر باملکهٔ‌آمازون ها) اطلاع‌داشته‌ولی، با اشاره‌بدانکه‌اینگونه‌داستانهادر اخبارهمراهان اسکندر ازقبیل بطلمیوس‌لاگ وآریستوبول، یکی ازبهترین مورخان نخستین اسکندر ـ وجود ندارد، بحق افسانه های ـ مزبور را ردمیکند. بهر تقدیر از این اشارهٔ آریان معلوم میشود که منابع قابل اعتماد مزبور نیز موضوع اعزام زنان سوار کار از طرف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آتروپات به‌نزد اسکندر راموردشك وتردید قرار نداده‌اند .

۱۱۴ - ب . گـرا کوف Guyaikokratogmeyoi (یونانی) (بقـایای دوران مادرشاهی در میان سارماتها) ، VDI ، ۱۹۴۷ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۱۰۰ وبعد .

۱۱۵ - همانجا ص ۱۰۳ .

۱۱۶ - تبر (sagaris) را ، بگفتهٔ هرودوت ، قبایل ماساگت که همسایه و خویشاوند ساوروماتها بودند (I، ۲۱۵) ، استعمال میکردند . گرچه در اینجا از لحاظ باستانشناسی اینگونه تبرهـا دیده نشده‌اند .

۱۱۷ - اگرکادوسیان بخشی ازکاسپیان بوده‌اند (واین محتمل است) پس گفتهٔ والری فلاك (VI، ۱۰۸) دربارهٔ وجود کیش سگ پرستی درمیان کاسپیان ـ که‌همسایگان ایشان هیرکانیان ـ (Aelian., De Aanim., VII, 38.) وشاید آلبانیان نیزدراین امرشریك ایشان بوده‌اند (Strabo, XI, 6, 7) ـ به آنان نیز مربوط میگردد .بدیهی است که چنین پرستشی فقط درمیان شکارچیان ودام پرودان ممکن بود پدیدآید .

۱۱۸ - همانجا . XXIV .

۱۱۹ - Plut., Artax., XXIV

۱۲۰ - سرزمین داریان (hē Dareitis Khōra) . بنا بگفتهٔ بطلمیوس (VI, 2, 6) ، بخش خاص ووسیعی از خاك ماد را تشکیل میداده (رجوع شود به‌اطلاعات مبهمی که دراین‌باره در Nat.Hist. پلین ، VI, 95 آمده .)

۱۲۱ - استرابون (XI, 8, 8; Plin. Nat. Hist., VI, 25) باتکای گفتهٔ اراستوفن از مشرق بمغرب کرانهٔ دریای کاسپی (خزر) هیرکانیان و امردان (در مصب سفید رود ـ قزلاوزن) واناریان (یعنی غیرآریائیان) وکادوسیان وآلبانیان و کاسپیان و اوتیان را برمی‌شمرد . بگفتهٔ پلین (VI ، ۱۸ وبعد) ظاهراً همهٔ قبایل‌جنوب سرزمینهای مجاور دریای خزر (کاسپی) «کاسپیان» نامیده میشدند . اراضی واقوام زیر ازمشرق با ایشان همسایه بودند : ناحیهٔ پارت آپاورتن وقبایل تپوران که‌درهیرکانیه سکونت داشتند واناریان و استاوریان وهیرکانیان (به خبری مبنی براینکه فرادات ساتراپ هیرکانیه درعهد داریوش سوم فرمانده تپوران و کاسپیان بوده رجوع شود : Curt., VI, 12; VI, 4). اینکه اناریان در هر دو جدول نام برده شده‌اند سوء تفاهم است : این کلمه نام قبیلهٔ معینی نبوده بلکه اسم مشترك قبایلی است که بزبانهای ایرانی سخن نمیگفتند . امـا راجع به کاسپیان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گرچه مورخ ارمنی قرون وسطی فاوست بوزاند ازوجود ایشان درپایتاکاران (قره‌باغ سفلی) خبرمیدهد ولی حتی استرابون (XI، 5، 8) مینویسد که در زمان وی در واقع قبیله‌ای بنام کاسپیان وجود نداشته : ظاهراً این نام مشترك قبایل غیر هند و اروپائی سراسر حاشیهٔ کرانه‌ای دریای کاسپی (خزر) بوده وممکن است کادوسیان ومحتملا آلبانیان نیزجزوایشان بوده‌اند . دربارهٔ پارسیان در سرزمین‌کاسپیان رجوع شود به ص ۸۳ تا ۹۱ متن .

۱۲۲ - در سال ٤٠٤ . رجوع شود به : Xen., Hell., II، 1، 13 ؛ ظاهراً پلوتارك اشتباهاً این لشکرکشی را به دوران متأخر تری منسوب میدارد . (بعداز جنگ باکورش اصغر) ،

۱۲۳ - Just، X، 3.

۱۲۴ - رجوع شود به :

A. Gutschmid، Geschichte Irans، Tübingen، 1888 ، ۲ . حاشیه ۶ . ص

۱۲۵ - مثلا کورش اصغر ، ساتراپ آسیای صغیر ، چون آمادهٔ لشکرکشی علیه برادر خود اردشیر دوم میگشت تدارکات جنگی خویش را گاه چنین توجیه میکرد که قصد دارد علیه قبیلهٔ پی‌سیدیان و یا علیه ساتراپ مجاور ـ تی‌سافرن پیکارکند (Xen., Anab., I، 2، 1-4) و پادشاه ازاین رهگذر بهیچوجه ناراحت نشده بود . کورش مزبور خودکامانه شهر های یونیه راکه مربوط به ساتراپ نشین تی‌سافرن بوده به ساتراپ نشین خویش ملحق ساخت (Xen., Anab., I، 1، 6-8).

۱۲۶ - رجوع شود به ماقبل پایان ص ٤١٥ تا آغاز ٤١٦ متن ودیگر جاها.

۱۲۷ - Arr., Anab., III، 19، 5-7.

۱۲۸ - Polyb., X، 27، 3

۱۲۹ - این باستانی ترین شکل نام مزبور است . به حاشیهٔ ۱۳۲ فصل سوم و پایان ص ٥٤٣ تا ٥٤٤ متن رجوع شود .

همانجا دربارهٔ فرضیه‌ای‌که نام آتروپاتنا را از « اندرپاتیانو » ـ ی عهد آشور ماخوذ میداند سخن رفته . اکثرمنابع متأخرتر دولت وکشور مزبور را فقط «ماد» میخوانند وظاهراً این نام رسمی‌آن بوده است .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست نام کسان و خاندانها و قبیله ها

آ

آبایف ۹۰ ، ۳۰۲ ، ۴۶۰
آبیان ۲۸۷
آبیدن ۵۱
آبی‌راتاش ۱۶۵
آپارتیها ۴۲۴
آترادات ۵۱۵ ، ۵۱۷
آتروپات ۵۴۰ ، ۵۴۴ — ۵۴۸ ، ۵۵۰ — ۵۵۶
آتی‌ما ۶۱
آثوبا ۲۳۲
آخ‌پیسم ۳۲۸
آخسبری ۳۴۷ — ۳۵۰
آدادنراری ۱۶۹ ، ۱۹۹ ، ۲۱۳ — ۲۱۵ ، ۲۲۳ ، ۲۴۸
آرا ۴۳۱
آرادناننار ۱۵۷
ارادسین ۲۹۵
آراشتوآ ۲۰۱
آرام ۴۳۱
آرامیان ۳۵۴ ، ۳۷۶ ، ۴۵۴
آراوان ۴۳۴
آرای ۴۳۱
آرای‌زیبا ۴۳۱
آرباك ۳۱ ، ۵۴۰ ، ۵۴۱
آرباکساد ۵۶ ، ۵۷
آرتاساری ۲۰۸
آرتیکس ۴۳۲
آرخیاوخیان ۲۹۰
آردیس ۲۹۲
آرساك ۵۵۵
آرستیها ۳۴۹
آرشام ۴۰۵ ، ۴۲۸
آرموك ۴۳۴
آروانت ۴۳۳
آروکو ۴۲۸
آرمیان ۴۴۰
آریارامنا ۴۲۸
آریان نیکومدی ۴۷ ، ۵۴۷ ، ۵۴۸
آریانیا ۳۹۶
آریائیها ۹۷ ، ۱۹۰ ، ۲۷۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آریزانتیان ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۴
آریستوپول ۴۷
آریستی‌پروکوئنی ۳۵۳
آزا ۲۶۱
آژداهاك ۴۳۲ — ۴۳۴
آسارخادون ۱۷ ، ۲۴۸ ، ۲۹۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۱۹ — ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۳۱ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ — ۳۳۸ ، ۳۴۹ ، ۳۸۷
آستواکس ۴۳۲
آستها ۴۶۰
آستیاك ۲۳ — ۲۶ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۱۰۰ ، ۳۰۵ ، ۳۹۶ ، ۴۰۶ ، ۴۲۷ — ۴۲۹ ، ۴۳۷ ، ۴۴۰ ، ۵۰۳ ، ۵۰۸ — ۵۱۹ ، ۵۲۱ ، ۵۴۹
آشوراتلی‌لانی ۳۶۹
آشوربانا‌پال ۱۷ ، ۲۹۹ ، ۳۲۲ ، ۳۲۸ ، ۳۴۹ — ۳۵۷ ، ۳۶۶ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۴۲۸
آشوردانای اول ۱۷۷
آشوردانی نانی ۲۵۸
آشورله ۲۶۱
آشورناسیراپال ۱۹۹ — ۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶
آشوروبالیت ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸
آشوك ۴۸۲
آشین ۵۳۳
آکسیلا ۳۹ — ۴۱
آگاممنون ۳۱
آگوم دوم ۱۶۶ — ۱۶۹
آلابری ۲۷۰
آلارودیان ۴۲۵ ، ۴۳۶
آلانها ۱۸۹
آلت‌هیم ۹۲
آلیات ۲۳ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶
آمکا ۲۰۱ ، ۲۰۲
آمی‌تیدا (آمئی‌تیدا) ۳۷۰ ، ۵۱۲ ، ۵۱۹ ، ۵۲۱
آمین‌مارتسلین ۵۵
آنا ۲۰۲
آنداریا ۳۵۲
آندیا ۲۶۱ ، ۲۶۵
آنوبانی‌نی ۱۳۵ — ۱۳۷ ، ۱۶۷ ، ۵۰۴
آنیان ۵۱
آنتیگون ۵۵۳
آنطیوگوس ۵۷
آنویش ۴۳۳
آوتیك ۴۳۲

الف

اپاردو ۳۲۵
ارباك ۳۴ ، ۳۸۵
ارباکس ۴۳۲
ارتسیر ۴۴۰
ارت‌وردی ۵۳۷
ارتوخم ۴۳۵
اردشیر پاپکان ۶۷
اردشیر دوم ۲۸ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۴۸۹ ، ۵۴۰ ، ۵۴۱ ، ۵۵۰
اردشیر سوم ۵۵۰ ، ۵۵۵
ارسطو ۴۶۲
ارمیای نبی ۱۸ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۶۰ ، ۳۹۲ ، ۴۳۴

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ارمنیان ۴۵ ، ۲۸۳ ، ۳۱۲ ، ۳۹۲ ، ۴۲۴،
۴۳۰ ، ۴۳۳ — ۴۳۶ ، ۴۸۹ ، ۵۳۶،
۵۳۷
ارونت ۴۳۵ ، ۴۳۶
ارونتیان ۴۳۶
اروآند ۴۳۶
اریس‌نی ۳۵۰
اسپارا ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰
اسپیتام ۵۱۲ — ۵۱۴ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰
استارکوا ۶
استرابون ۵۵ ، ۸۵ ، ۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰—
۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۳۱۱ ، ۳۱۳ ،
۴۳۶ ، ۴۴۱
استروخانیان ۱۸۷ ، ۱۹۱
استروه ۴۵ ، ۶۳ ، ۹۲ ، ۱۰۶ ، ۱۵۸ ،
۱۶۶ ، ۲۹۸ ، ۳۱۲ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲،
۵۲۶ — ۵۲۹
اسرائیل ۱۸ ، ۲۲۰ ، ۴۸۱ ، ۳۶۶
اسکندر ۱۹ ، ۳۸ ، ۴۶ — ۴۸ ، ۶۷ ،
۱۱۳ ، ۱۶۱ ، ۲۹۸ ، ۴۶۱ ، ۴۷۹،
۴۸۰ ، ۴۹۴ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۴۲—
۵۴۷ ، ۵۵۱ — ۵۵۳ ، ۵۵۵
اسکولوتها ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۰۹
اسکیتها ۱ ، ۲۳ — ۲۶ ، ۳۵ ، ۷۶ ، ۸۵،
۸۸ ، ۱۸۹ ، ۲۸۵ — ۲۸۹ ، ۲۹۲،
۲۹۶ — ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳،
۳۱۸ ، ۳۲۲ ، ۳۲۷ — ۳۳۰ ، ۳۳۲،
۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۶،
۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۶— ۳۶۰،
۳۶۲— ۳۶۵ ، ۳۶۸ ، ۳۷۰— ۳۷۲،
۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۹۰ — ۳۹۲، ۳۹۵،
۴۴۲ ، ۴۴۹ ، ۴۶۰ ، ۴۹۹ ، ۵۱۳،
۵۴۵
اسمیت ۱۶۶
اسمیرنوف ۴۹۱
اشپیزر ۱۰۱
اشپیگل ۴۹ ، ۹۲
اشترك ۱۱۳ ، ۳۲۶ ، ۳۳۴ ، ۳۵۴
اشیل ۲۰ ، ۳۹۶
اعاموکین‌زری ۱۷۷
اعراب ۴۶۳
افلاطون ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۶۲
اکسودات ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۵۵
اکسیارت ۴۳۱ ، ۴۴۱ ، ۵۵۲
اگلیان ۴۲۴
الکساندرپولی‌هیستور ۵۰ — ۵۳
الولومش ۱۴۰ ، ۱۴۴
الیات ۲۹۲ ، ۳۹۱
الیان ۳۱ ، ۳۲
امردان ۱۲۲ ، ۲۸۱
امستریدا ۴۸۸
انریداوازی ۱۳۹ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶
انسی ۱۴۷
انسی‌لاگاش ۱۵۰
اوآلی ۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۶۳
اوآلکی ۲۰۸
اوبریاش ۱۷۴
اوپر ۳۶ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۹۵
اوپیس ۳۲۵
اوتوخگال ۱۳ ، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
اونان ۵۳۲
اوتیان ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۴۲۴ ، ۴۳۴ ، ۵۵۰
اوخانها ۳۰۴
اورارتوئیان ۱۳۸ ، ۲۱۰ ، ۲۱۵—۲۱۸،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷٤ ، ۲۸۲ ، ۲۹٤ ، ۳۰۷ ، ۳۱۲ ،
۳۳۵ ، ۳۵۲ ، ۳۹۲ ، ٤۲۵ ، ٤۳٦ ،
٤۹۷
اوربابا ۱٤۷
اوربائو ۱٤۷ ، ۱۵۰
اورتوکوریباتتیان ۳۰۹ ، ۳۱۳ ، ۳٦۱ ،
۳۹۰ ، ٤۱۵ ، ٤۲٤ ، ٤٤۲ ، ۵٤۹
اورشی‌کوروماش ۱٦۵ ، ۱٦٦
اورنامو ۱۵۲
اورنینازو ۱۵۱
اوروك ۳٦۹
اوشوروی تادیروتا ۲۵۳
اوشی ۱۵٦
اولمستد ۱۰۵
اولوسونو ۲٦۱ ، ۲٦۵ ، ۲٦۸ ، ۲٦۹ ،
۲۷۳ ، ۳۵۰
اولوفرن ۵٦ ، ۵۷
اومانیگاشای ۳۵٤
اومن ۵۵۳
اویبار (اوهبار) ۵۱٤، ۵۱۵ ، ۵۱۸، ۵۲۰
ایبریان ۳۹۲ ، ٤۲۵ ، ٤۳۳ ، ٤۳٦
ایتی ۲٦۱ ، ۲٦۲
ایروکز ۱۹۵
ایسخوماخ ٤۰
ایشپاکای ۳۰۵ ، ۳۲۳ ، ۳۲۷ ، ۳۳۲ ،
۳۳۷ ، ۳۳۸
ایشپوئینی ۲۰۹ ، ۲۱۰
ایللی‌لیان ۲۵۲
ایلینی ۵۵
ایمتا ۱٤۲ ، ۱٤٤
ایمیریا ۱۷٤
اینگشوش ۱٤۲
اینگه‌شائوس دوم ۱٤٤
اینی‌ماباکش ۱٤۱ ، ۱٤٤
ائوس ۳۱

ب

با ۲۵۲
باب ٤۳٤
بابوشاروسور ۳٤۸
باربا‌کس ۵٤٦
بارتولومه ٤۷۳
بازیان ۲۰۰
باگام ٤۳٤
باگداتو (بگداتو) ۲٦۱ ، ۲٦۵
بالتاسار ۲٦۲
بانودور ۵۰
بانی‌تیان ۲۵۲
بخت‌النصر (نابوخودونوسور) ۵٦ ، ۵۷،
۱۷۷
براون ۱٦۰
بردیا (بردیه) ۵۱۲، ۵۲۲ ، ۵۲۵ ، ۵۲٦،
۵۳٤ — ۵۳٦
برك ۱۰۱
بروس ۳۲ ، ٤۸ — ۵٤ ، ۵۸، ۳٦۹—۳۷۱
بس ۵٤۵
بطلمیوس ۲٤ ، ۳۲ ، ٤۷
بطلمیوس منجم (کلاوی‌پتولمه) ۵۵
بقراط ۲۷
بگ ٤۵۸
بل ٤۳۱
بلاپالیدین ۷۲۰
بل‌خابو ۳۱۸ ، ۳۲۸

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلسیس ۳۱ ، ۳٤
بل‌شاروسور ۲٦۲
بلوشزیب ۳۲۸
بنونیست ٤۹٤
بودا ٤۸۲
بودیان ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹٤ ، ۲۵۲
بودی‌ئیان ۲۵۲
بورداداى نیروتاکتائی ۲۵۳
بور – سوئن ۱۵۸
بوسیان ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹٤
بیرونی ٤۷۹
بیریسخاردی ۳۵۰ ، ۳۵۱
بی‌سی‌خاریر ۲٤۸
بیلربك ۱۱۳
بیلی ۲۳۰
بیلی‌یان ۲۵۲

پ

پاتوش عارو ۳۲۷
پاچویچ ٤۳۳
پارالاتیان ۳۰٤
پارتاکنیان ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱ ، ۱۹٤
پارتاتوآ (پروتوتی) ۳۰۵ ، ۳۲۳ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳٤٦ ، ٤۳۲
پارتاکا ۳۲٦
پارتها ٦۹ ، ۷۲ ، ۲٤۰ ، ٤۲٤ ، ٤۲۵ ، ٤۳۸ ، ٤٦۱ ، ٤٦٦ ، ٤۷۰ ، ٤۷۹ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۵۳۷
پارسیان ۲۰ ، ۲۳ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ٤۲ ، ٤۳ ، ٤۵ ، ٤٦ ، ۷۱ ، ۸۵ ، ۸٦ ، ۱۱۳ ، ۱۳۸ ، ۱۸۹ ، ۲۳۱ ، ۲۵۱ ، ۲۸٦ ، ۲۹۰ ، ۲۹٦ ، ۲۹۸ ، ۳۱۳ ، ۳۲۳ ، ۳٤۷ ، ۳٤۸ ، ۳۵۵ ، ۳٦۳ ، ٤۲۰ ، ٤۲۷ ، ٤۳۵ ، ٤۳٦ ، ٤٤۰ ، ٤٤۲ ، ٤٤۳ ، ٤٤۹ ، ٤۵۲ : ٤٦۱ ، ٤٦۵ ، ٤۷۲ ، ٤۸۵ – ٤۸۷ ، ٤۹۰ – ٤۹۲ ، ۵۰۲ ، ۵۱۱ ، ۵۱٤ ، ۵۱۵ ، ۵۱۷ – ۵۲۱ ، ۵۲۳ ، ۵۲٤ · ۵۲٦ ، ۵۲۸ ، ۵۳۰ ، ۵۳۵ ، ۵۳۷ ، ۵٤۱
پارمنیون ۵٤۵
پارمیس ۵۲۰
پارنوآس ٤۳۳
پارنیان ٤٤۰
پاروئیر ۳۸۵ ، ٤۳۱ ، ٤۳۲ ، ٤۳٤
پاریخیا ۳۵۰
پاریکانیان (پریکانیان) ۳۰۹ ، ٤۱۵ ، ٤۲٤ ، ٤۲۵ ، ٤۲۷ ، ٤٤٤
پانتی‌ماتیان ٤۲٤ ، ۵٤۹
پانودور ۵۲ – ۵٤
پاوس ٤۳۳
پاوسیکیان ٤۲٤
پتساك ۵۲۰
پراشك ۹٦ ، ۹۸ – ۱۰۱ ، ۳۳۹
پردیکا ۵٤٦ ، ۵۵۱ – ۵۵۳
پرسه ۲۰
پرکساپس ۵۲۲
پروتوتی (پارتاتوآ) ۲۳ ، ۳۳۷ ، ۳۵۲ ، ۳۵٦ ، ٤۳۲
پریام ۳۱
پریکلس ۲۰ ، ۲۷
پسامتیخ مصری ۲۹۰ ، ۳۵۲ ، ۳۷۲
پلوتارك ۲٦ ، ۲۷ ، ٤٦ ، ۲۹۳ ، ٤۹۵ ، ۵٤۱
پلوسیکیان ۵٤۹
پوزور – ابن شوشی‌ناك ۱۳۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پوشیا ۳۷۲
پولیاکوا ٦
پولی‌بی ٤٦ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸
پولین ۵۵
پیتان ۱٦۷
پیتون مقدونی ۵۵۱ ، ۵۵۲ ، ۵۵۵
پیوطروسکی ۱۲۹ ، ۱٦۲ ، ۲۸٦ ، ۳٦۱ ،
۳۸۵ ، ۳۹۱ ، ٤۳۲

ت

تاتها ۱۲۳
تالته (تالتا) ۲٦۳ ، ۲٦۹ ، ۲۷۸
تابستوف ۹۲
تامانائیان (تامانایان) ٤۲٤ ، ٤۳۸ ، ٤٤۰
تاورها ۲۸۹
تائوخیان ٤۳٦
تراپیان ۳۰٤
ترائی‌تئون ۲۳۲
تزریان ۲۸۵ ، ۲۹۰– ۲۹۲ ، ۲۹٦ ، ۳۰۰
ترور ۹۲
تروگ پومپه ۵۲۲ ، ۵۵۰
ترونسکی ۳۹
ترویاپومپه ۵٤
تلوسینا ۲٦۱ ، ۲٦۵
توتام ۳۱
تورایف ۱۰٦ ، ٤۳۷
تورتان ۲۰۷
تورهوم (توهارما) ٤۳۱
توکرویان ۲۹۰
توکولتی‌نینورت ۱۹۹
توکیدید ۳۷
توگدامی (لیگدامیس) ۱۰۰ ، ۲۹۱ ،
۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۵۲
تولمان ٤۱۰
توهارما (تورهوم) ٤۳۱
تورویت ۵٦ – ۵۸
تداورلیان ۲۲۰
تئارکوی حبشی ۲۹۰
تیبارنیان ٤۲۵
تی‌تی ۵٤۱
تیران ٤۳٤
تیرکان (تیریکان) ۱۳ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲
تی‌زیباز ٤۳۵
تیشاری ۱٦۷
تیگران ٤۵ ، ۵۹ ، ٦۰ ، ٤۲۹ ، ٤۳۰ ،
٤۳۳ ، ٤۳٦
تیگرانوئی ٤۳۳
تیگلاتپالاسار اول ۱۷۷
تیگلاتپالاسارسوم ۲۱۷ – ۲۱۹ ، ۲۲۳ ،
۲۲٦ ، ۲۴۵ ، ۲۴٦ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱ –
۲۵۸ ، ۲۷٦ ، ۲۷۹ ، ۳۳۵
تئوپومپ ٤۹۵
تئوتر ۲۳۳
تیورو – دائژن ۱۱۳
تئورلی‌یان ۲۱۰
تیورین ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۳۹۸ – ٤۰٤ ،
٤۰۸ ، ۵۲٦ ، ۵۳۱
تئوشپای‌کیمری ۳۲۱ ، ۳۲۳
تئی‌سپ (چیش‌پیش) ۲۹۸ ، ٤۲۸

ج

جعفرزاده ۱۲
جکسون ۹۲

چ

چیتران تخمه ۵۳۸

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چیش‌پیش (تئی‌سپ) ۲۹۸ ، ۴۲۸

ح

حبشیان آسیایی ۴۲۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷، ۴۴۴
حزقیال نبی (یزکی‌ئیل) ۳۹۵

خ

خالیبیان ۴۳۶
خشایارشا ۲۴۱ ، ۲۹۱ ، ۴۰۳ ، ۴۰۶ ، ۴۳۵ ، ۴۸۷ — ۴۸۹ ، ۴۹۲ ، ۵۲۱، ۵۲۸ ، ۵۴۱
خشثریتا (کشتریتی) ۳۴۱ — ۳۴۳ ، ۳۴۷، ۳۵۶ ، ۴۳۹ ، ۵۳۴
خلدیان ۴۳۶
خومپانی‌منا ۲۷۹

د

داتیس ۵۴۱
دادرشیش پارسی ۵۳۵
دادرشیش ارمنی ۵۳۶ ، ۵۳۷
دارمستتر ۴۷۴
داریتیان ۴۲۴
داریوش اول ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۹ ، ۶۰، ۶۲ ، ۶۹ ، ۱۲۰ ، ۲۲۸ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱ ، ۳۱۲ ، ۳۴۰ ، ۳۹۰ ، ۳۹۸ ، ۴۰۳ ، ۴۰۶ ، ۴۰۹ ، ۴۱۱ ، ۴۱۷، ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۴ — ۴۲۶ ، ۴۲۸، ۴۳۵ — ۴۳۷ ، ۴۴۱ ، ۴۴۴ ، ۴۵۴، ۴۵۵ ، ۴۶۱ ، ۴۶۹ ، ۴۷۲ ، ۴۸۹، ۵۱۹ ، ۵۲۱ ، ۵۲۵ ، ۵۲۶ ، ۵۲۸، ۵۳۰ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۵ — ۵۴۰
داریوش دوم ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۰
داریوش سوم ۴۳۵، ۵۴۲، ۵۴۴ — ۵۴۶، ۵۵۵
داگارا ۲۰۱ ، ۲۰۲
دالیان ۱۱۷ ، ۲۲۰ ، ۲۸۱
دان ۴۳۴
دانیال ۵۶
داهاگی ۴۳۴
دایان‌آشور ۲۰۷
دلاتر ۲۷ ، ۷۳ ، ۹۵ ، ۹۶
دودو ۱۴۷
دوسانتی ساپاردی ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵ ، ۳۵۱
دوساتی ۳۳۹
دونی‌ئیان ۲۵۲
دیاله ۲۱۸
دینون ۴۶ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۱۶ ، ۵۲۲
دیودور ۳۴۰ ، ۵۱۰
دیوک ۲۳ — ۲۶ ، ۱۰۰ ، ۲۲۴ — ۲۲۷، ۲۳۶ ، ۲۴۵ ، ۲۵۶ — ۲۵۸ ، ۲۶۴، ۲۶۵ ، ۲۷۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۵، ۳۴۷ ، ۳۶۳ ، ۳۹۰ ، ۵۵۶
دیوکیان ۲۲۵ ، ۳۴۰ ، ۴۹۰
دیونیس میلتی ۲۰ ، ۲۱ ، ۴۱

ر

راچیان (هراچیای) ۴۳۳
رالینسون ، جرج ۹۵
رالینسون ، هنری ۹۵
راماتی ۳۲۵
رامانئا ۲۴۸
رایت ۱۱۳
روسای اول ۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۸ — ۲۷۰، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۹۲
روسای دوم ۲۹۴ ، ۳۱۶ ، ۳۲۲ ، ۳۴۷ ،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۵۳ ، ۳۹٤
روسب ۳٦ ، ۹۵ ، ۱۱۳ ، ۲٤۸ ، ۲٤۹
ریتی‌ماردوك ۱۷۷
ریم – سین ۱۷٦

ز

زار(خ) ٤۳٤
زالیتپیان ۳۳۵ ، ۳۳٦
زامواثیان ۲۰۱ ، ۲۰۲
زاناسان ۳۲۵
زائورت ٤۳۱
زرادشت‌مغ ٤۳۱
زرتشت (زراتوشترا) ۱، ٤۸، ٤۹، ۵۲–
۵٤ ، ۵۸ ، ٦۲ ، ٦٤ ، ٦٦ ، ٦۸ ،
۷۱، ۷۲، ۲۳۲، ۲۳۹، ٤۳۱، ٤۵٦،
٤٦۱– ٤٦۸ ، ٤۷۱ ، ٤۷۲ ، ٤۷٤–
٤۷۷ ، ٤۷۹ ، ٤۸۰ ، ٤۸۷– ٤۹۵،
۵۱۱– ۵۱۳ ، ۵۲۷ – ۵۲۹
زریادر (زریوری) ٤٦
زوپیر ۲۱ ، ٤۱٦
زیکرتو ۲۷۰

ژ

ژاکوبی ۹٦
ژوستین ۵٤ ، ۵۲۲ ، ۵۲٤

س

ساپاردا (ساردا – سپردا – شاپاردا) ۳۲۳
ساپیریان ٤۳٦
سادیات ۳۹۱
ساراتی ۳۵۰
ساراك (سین‌شاریش‌کون) ۳٦۹ ، ۳۷۰،
۳۷۲ ، ۳۷٦ ، ۳۸٦
ساراگتیان ٤۳۸
سارداناپال ۳٤ ، ٤۳۱
ساردوری دوم ۲۱۷ – ۲۱۹ ، ۲۵۰، ۲۷۱
سارگون۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۳، ۲۱۹، ۲۲۱،
۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲٦۰ – ۲۷۳، ۲۷۵–
۲۷۸ ، ۲۹٤ ، ۳۲۵ ، ۵۱٤
سارلاگاب ۱٤۰ ، ۱٤٤
ساریگنان ٤۲٤
ساسانیان (ساسانی) ٦۰ ، ٦۳ ، ٦۸ ،
۲۳۳ ، ۲٤۰ ، ٤٦۱ ، ٤٦۳ ، ٤٦۵،
٤۷۳ ، ٤۷۹ ، ٤۹۰ ، ٤۹۳ ، ٤۹۵
ساسپیریان ٤۱۵ ، ٤۲۵
ساگارتیان ۹۰ ، ۲۸۱ ، ٤۱٦ ، ٤۲٤ ، ۵۳۸
ساکسینیان (سکاسنیان) ۵٤۸ – ۵۵۰
سالماناسار (شولمان آشارد) ۲۰۵ ، ۲۰۷،
۲۱۵ ، ۳۷۵
سامسوئیلوئی ۱٦۵
سانداخشترا ۲۹۹
سانداشارمه ۲۹۹
ساندالك شاترو (سانداکورو) ۲۹۸ ، ۳۰۰،
۳۵۲
سان‌دوآری ۲۹۹
سانگیلیان ۲۵۲
ساورماتیان ۳۰٤ ، ۵٤۸ ، ۵۵۰
سسوستریس ۲۹۰
سفندادات ۵۱۲
سقراط ۳۷ – ٤۰
سکا ٤۳۱
سکاسنیان ٤٤۱ ، ۵٤۹
سکایان ۲۳ ، ٤۳ ، ۷٦ ، ۸۸ ، ۲۸۵ ،
۲۸٦ ، ۲۹٦ ، ۳۰۰ ، ۳۰۲ ، ۳۰۹،
۳۱۱– ۳۱۳ ، ۳۵۱ ، ٤۲۲ ، ٤۲۵،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۲۷ ، ۴۴۱– ۴۴۳، ۵۳۵ ، ۵۴۱
سکایوردی ۳۸۵ ، ۴۳۱ ، ۴۳۴
سکسینیان (ساکسینیان ــ سکاسنیان) ۵۴۴
سکوخا ۳۰۹
سلوکوس ۵۵۳
سمیرامیس (سمیرامید– شمیرام–شامیرام– سامورامات) ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۱۳ – ۲۱۵ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵ ، ۴۳۱ ، ۴۴۱
سو ۱۵۷
سوباریان ۱۵۷
سوکامونا ۱۶۶
سونبی‌یان ۲۱۰ ، ۲۲۰
سیتالك ۵۴۵ ، ۵۴۶
سیدنسی ۲۳
سیدور ۱۳۵
سیس ۲۷ ، ۳۳۹
سی‌سیرتو ۳۳۵
سیگ‌ریس ۲۱۰
سیناخریب ۲۷۸ ، ۲۷۹، ۳۲۰، ۳۳۶، ۳۷۰
سین شاریش‌کون (ساراك) ۳۶۹ ، ۳۷۴، ۳۷۷
سین‌شوم‌لی‌شیر ۳۶۹
سینکل ۵۰ ــ ۵۳
سیوما ۱۵۰
سیه‌نسی (سوئه‌نسیس) ۳۹۴
سیه‌نسیان ۴۲۱

ش

شارآشوروم ۱۵۶
شارسینا ۲۱۰
شارکالی‌شاری ۱۳۵ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۴
شاماشومو‌کین ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۰
شامشی – آداد پنجم ۲۰۹ – ۲۱۱ ، ۲۵۳
شامیرام (سمیرامیس) ۲۱۳
شراور ۲۴۸
شونزوك ناخونته ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۲۷۸
شودورول ۱۴۷
شوریاش ۱۷۴
شوسوئن ۱۵۷
شولمان – آشار ۲۰۵
شولوسونو ۲۰۸ ، ۲۰۹
شی‌تیرپرنه ۳۲۵
شیلهاك (شیلخاك) – اینشوشیناك ۱۴ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷
شیلیکو ۱۴۱ ، ۱۵۰

ط

طالشها ۱۲۳
طیفون ۳۱

ع

عربهای شرق ۱۸۹
علیوف ۱۰۶ ، ۱۸۹ ، ۴۳۷

غ

غفوراف ۹۲

ف

فاسیانیان ۴۳۶
فرادا ۵۳۵
فرائورت (فرورتیش) ۲۳ ــ ۲۶ ، ۱۰۱، ۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۷، ۳۴۸ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۸ ، ۳۶۳، ۳۹۰ ، ۴۳۲ ، ۵۲۳ــ ۵۳۴، ۵۳۸،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٥٤٠
فرتره ۲۳۳
فریدون ۲۳۲ ، ٥١٤
فریمان ٤٦٨
فوتیوس (فوتی) ٥١٠
فور ۱۰۱ ، ۱۱۳
فیثاغورث ٤٦۲
فیف‌آمونیان ۳۷۹
فیلوت ٥٤٥
فیلون اسکندانی (اسکندریه‌ای) ٤۷٤
فیوهای مصری ۳۸۰

ق

قاضی اف ۱۲

ک

کاپانتسیان ٤۳۲
کادوسیان٤۳ ، ٤٤ ، ۱۱۱ ، ۱۱٦ ، ۲۸۱ ، ۳٤٦ ، ۳٤۷ ، ٤۱٦ ، ٤۲٤ ، ٤۳٥ ، ٥۱٤ ، ٥۱٥ ، ٥٤٤ — ٥٤٦ ، ٥٤۸ — ٥٥٠ ، ٥٥٥ ، ٥٥٦
کارتول ٤۳۷
کارزیابکو ۱۷۷
کاریان ۲۹٠
کاسپیان ۸۱ ، ۱۱۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲٤ ، ۱۳۷ ، ۱٤۳ ، ۱۷۹ ، ۱۹٠ ، ۲۸۱ ، ٤۱٦ ، ٤۲٤ ، ٤۲٥ ، ٤٤۱ ، ٤٤۸ ، ٤٥٦ ، ٤۹٦ ، ٥٥٠ ، ٥٥٦
کاسیان ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳٥ ، ۱٤۳ ، ۱٥۹ ، ۱٦۱ ، ۱٦٥ — ۱۷٠ ، ۱۷٥ ، ۱۷۷ ، ۱۸۱ ، ۲۷۸ ، ۲۸۱ — ۲۸۳ ، ۳٤۱ ، ۳٤٦ ، ٤٥۷
کاش‌تی‌لیاش اول ۱٦٥
کاکی ۲٤٦
کالانکاتوئی ٦۱
کالیسفن ٤۷ ، ۲۹٠
کالیماخ ۲۹۳
کالین ۲۹٠
کامرون ۱۰٤ — ۱۰٦ ، ۲۲۹ ، ۳۳٠ ، ۳۹۸ ، ٤٠۸ ، ٤۸۹
کاندالانو ۳٦۸ ، ۳٦۹
کتسیاس ۲۷ — ۳۷ ، ٤۱ — ٤٤ ، ٤٦ ، ٥٤ ، ٥٥ ، ٥۸ ، ٦۲ ، ۹٤ ، ۹٦ ، ۹۷ ، ۱٠٠ ، ۲۱٥ ، ۲۲٤ ، ۳٤٠ ، ۳۷۱ ، ۳۷٦ ، ۳۸۱ ، ۳۸۳ ، ۳۸٥ ، ٤۱۱ ، ٤۱۲ ، ٤۲٤ ، ٤۳۱ ، ٤۳۲ ، ٤۳۹ ، ٤٤٠ ، ٥۱٠ — ٥۱۲ ، ٥۱٤ — ٥۱۷ ، ٥۱۹ — ٥۲۲ ، ٥۲٤ ، ٥۲۹ ، ٥٥٠
کتسیوخ ۳۳
کریکیان ۱۹٦
کزنفون ۳۷ — ٤٥ ، ٥٤ ، ٥۸ ، ٦٠ ، ٦۲ ، ۳۹۲ ، ٤۱٥ ، ٤۲۹ ، ٤۳٤ — ٤۳۷ ، ٤۳۹ ، ٥۱۱ ، ٥۲۲
کسانت‌لیدیائی (لیدی) ۲٠، ٤٦۲
کشتریتی (خشتریتی — خشتریتا) ۹٦ ، ۱٠۱ ، ۲۸٥ ، ۳۳٠ ، ۳۳۹ ، ۳٤٠ ، ۳٤٥ ، ۳٤۸ ، ۳٥۱ ، ۳٥٥ ، ۳٥٦ ، ۳٥۸ ، ۳٦۳ ، ۳٦٥
کلاوی پتولمه (بطلمیوس منجم) ٥٥
کلئاندر ٥٤٥ ، ٥٤٦ ، ٥٥۱
کمبوجیهٔ اول ٤۲۸ ، ٥۱٤ ، ٥۱٦
کمبوجیهٔ دوم ۲٤ ، ٤٤ ، ٤۲٠ ، ٤۲۳ ، ٤٤٠ ، ٥۱۸ ، ٥۲۱ — ٥۲٥ ، ٥۳۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنودتسون ۹۶
کنیگ ۳۱ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵
کواکس ۴۳۲
کوب ۲۹۱
کوبای‌تزری ۲۹۰
کونورماپوك ۱۷۶
کوتیان ۱۴ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۱۳۱،
۱۳۵ ، ۱۳۸ – ۱۴۷ ، ۱۴۹ – ۱۵۳،
۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱،
۱۶۶ – ۱۶۸ ، ۱۷۵ ، ۱۷۹ ، ۱۸۱،
۱۸۲ ، ۱۸۵ ، ۱۹۰ ، ۲۰۰ ، ۲۶۷،
۲۸۱ ، ۳۲۷ ، ۳۵۱ ، ۳۵۵ ، ۴۵۶،
۵۰۴
کوده‌آ ۱۵۰ ، ۱۵۵
کورش اصغر ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۵ ، ۵۴۱
کورش اول ۲۵۱ ، ۴۲۸ ، ۵۱۴ ، ۵۲۳
کورش دوم ۱۸ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۲ ،
۳۶ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۵۹ ، ۶۰ ،
۲۳۳ ، ۲۹۱ ، ۲۹۸ ، ۳۰۵ ، ۴۱۰،
۴۲۰ ، ۴۲۳ – ۴۲۶ ، ۴۲۸ – ۴۳۰،
۴۳۳ – ۴۳۶ ، ۴۳۸ ، ۴۴۰ ، ۴۴۴،
۴۵۱ ، ۴۵۴ ، ۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ۵۱۲ –
۵۲۱ ، ۵۲۴ ، ۵۲۵ ، ۵۳۲ ، ۵۳۴،
۵۳۸ ، ۵۴۹
کورناك ۴۳۳
کولخیدیان (کولخیان) ۴۲۵
کومردیان ۲۲۰ ، ۳۴۹
کوئکسارس ۴۳۲
کوی‌خسرو (کیخسرو) ۶۰
کوی‌کوات (کیقباد) ۶۰
کوینت – کورتس – روف ۴۷
کوی‌ویشتاسپ (گشتاسپ) ۶۰ ، ۲۳۲ ،
۲۳۹ ، ۴۶۶ – ۴۷۷
کیاکسار (هوخشتر) ۲۳ – ۲۶ ، ۴۴ ،
۱۰۰ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱ ، ۳۴۰ ، ۳۵۶ –
۳۵۹ ، ۳۶۲ – ۳۶۵ ، ۳۷۰ ، ۳۷۲،
۳۷۴ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۶ – ۳۸۹،
۳۹۱ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ ، ۴۰۶ ، ۴۱۳،
۴۲۳ – ۴۲۵ ، ۴۲۸ ، ۴۳۴ ، ۴۳۷،
۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۴ ، ۴۷۹ ، ۵۰۳،
۵۱۳ ، ۵۳۲ ، ۵۳۸
کیبابا ۲۶۳
کی‌کول ۱۶۴
کیمریان ۹۶ ، ۲۸۵ – ۳۰۰ ، ۳۰۳ ،
۳۰۴ ، ۳۰۹ – ۳۱۲ ، ۳۱۵ – ۳۱۷،
۳۲۱ – ۳۲۳ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲،
۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۵۱ – ۳۵۳ ، ۳۹۱،
۳۹۴ ، ۳۹۹

گ

گاگو ۳۵۰
گامریان (کیمریان) ۲۹۳
گانداش ۱۶۵ ، ۱۶۶
گدار ، آندره ۳۰۷ ، ۳۰۸
گرشویچ ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۴۰۵
گرم‌میتر ۵۴۱
گسپیریان ۴۳۶
گلها (گلان) ۱۱۱ ، ۱۲۲ ، ۲۸۱
گنداریان ۲۴۴
گوبریا ۵۳۸
گودار ۴۹۸
گوده‌آ ۱۵۳
گوگ (جوج) ۳۹۵
گوگو (گیگ) ۲۹۲ ، ۲۹۴ ، ۳۵۲
گیدار ۱۷۴

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گیرشمن ۱۰۴ ، ۱۰۶
گیگ (گوگو) ۲۹۲ ، ۲۹۴
گیگر ۹۲
گیگسوسها (هیکسوسها) ۱۶۳
گیلها ۱۲۳
گئوماتای‌مغ ۱۸ ، ۲۲، ۳۰ ، ۲۲۹، ۲۳۰،
۴۷۲ ، ۴۹۲ ، ۵۱۲ ، ۵۲۱ ، ۵۲۲،
۵۲۴ ، ۵۲۵ — ۵۳۴

ل

لابینت ۲۳ ، ۲۴
لاگ ۴۷
لاویان ۴۸۱
لائراپ ۱۴۷
لر ۱۶۲
لنورمان ، فرانسوا ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۹
لوکیان ۳۳
لولوبیان (لولومیان) ۱۴ ، ۱۳۱، ۱۳۴—
۱۳۸ ، ۱۴۳ ، ۱۵۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۵،
۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵ ، ۱۹۹،
۲۰۰ ، ۲۸۱ ، ۴۴۷ ، ۴۵۶ ، ۵۰۱،
۵۰۴ ، ۵۵۶
لی‌شیر — پیرعینی ۱۵۴
لیکیان ۲۹۲ ، ۴۳۹
لیگدامیس (توگدامی) ۲۹۳ ، ۳۵۲
لیوستیش ۶
لئونیداس ۵۴۱

م

ماتیانیان ۲۸۲ ، ۴۲۵
ماتینائیان ۴۲۵
ماتینیان ۴۳۶ ، ۵۵۶
مادها (مادیها) ۱۱ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ ،
۲۴ ، ۲۶ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۴۲ ، ۴۵ ،
۵۱ ، ۶۰ ، ۷۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۹۶ ،
۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۵ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ،
۱۳۸ ، ۱۸۷— ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۵،
۲۰۷ ، ۲۱۱— ۲۱۴ ، ۲۲۴ ، ۲۲۶،
۲۳۷ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲،
۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۶،
۳۰۵ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳،
۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۰ ،
۳۴۳ — ۳۴۴ ، ۳۵۷ — ۳۵۹ ،
۳۶۲ — ۳۶۴ ، ۳۶۸ ، ۳۷۰ ،
۳۷۱ ، ۳۷۵— ۳۷۷ ، ۳۸۱، ۳۸۳،
۳۸۴ ، ۳۸۶— ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۳۹۶،
۴۰۷ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۲۰ ، ۴۲۹،
۴۳۰ ، ۴۳۳— ۴۴۰ ، ۴۴۳ ، ۴۴۴،
۴۴۸ ، ۴۴۹ ، ۴۵۵ ، ۴۵۷ ، ۴۶۷،
۴۷۸ ، ۵۱۱ ، ۵۱۴ ، ۵۱۶ ، ۵۱۸—
۵۲۰ ، ۵۳۷ ، ۵۴۱ ، ۵۴۴ ، ۵۴۸
مادیای اسکیتی ۲۳ ، ۲۹۰— ۲۹۲، ۳۲۳،
۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷
مادئی ۳۳۸
مار ۸۴ ، ۱۰۶ ، ۳۰۲
مارآباس‌کاتینا ۵۹ ، ۴۳۰
ماراطاش (ماروطاش) ۱۷۴
مارمیخائیل ۵۰ ، ۵۱
ماردونی ۵۴۸
مارکوارت ۹۶ ، ۹۹ ، ۱۱۳
ماریان ۴۲۵
مازارمادی ۵۲۰
ماساگتیان ۳۰۴ ، ۳۱۳
ماسپرو ۳۶ ، ۱۰۰ ، ۱۱۵
ماسپیان ۹۰
ماکرونیان ۴۲۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ماکوولسکی ۹۲
ماگدوبومالگیس ۲۰۷ ، ۲۰۸
ماگنتها ۲۹۰
مامی‌تیارشو ۱۰۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵ ، ۳۵۱
ماندانا ۲۳ ، ۵۱۳ ، ۵۱۴
ماندائوکس ۴۳۲
مانفون ۳۲
ماننائیها ۲۱۳ ، ۲۲۰ ، ۲۶۱ ، ۲۷۳ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۲۷ــ ۳۲۹ ، ۳۳۲ ، ۳۳۶ ، ۳۴۹ ، ۳۵۷ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۴۴۸ : ۴۵۱ ، ۴۹۷ ، ۵۵۶
مانی ۴۹۵
متاتی ۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۷۳
مده ۲۰
مرتیا (هومپانیکاش چهارم) ۲۸۱
مرداها (امردها) ۲۸۱
مسییان ۲۱۰ ، ۲۲۰
مغان (مغها) ۷۰ ، ۷۱ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹۴ ، ۲۴۱ ، ۲۹۸ ، ۳۴۳ ، ۴۴۷ ، ۴۵۵ ، ۴۶۱ــ ۴۶۷ ، ۴۸۰ ، ۴۸۳ــ ۴۹۱ ، ۴۹۳ــ ۴۹۶ ، ۵۰۰ ، ۵۰۳ ، ۵۱۱ــ ۵۱۳ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵۵۶
ملیکیشویلی ۱۰۷ ، ۳۳۲
منید ۵۴۵ ، ۵۴۶
موداکیس ۴۳۲
موسخیان ۴۲۵
موسی ۵۱۴
موسی خورنی ۵۸ ، ۵۹ ، ۳۸۵ ، ۳۹۲ ، ۴۳۰ ــ ۴۳۴ ، ۴۳۶
موسی‌ئویکیان ۴۲۵
موشزیب مردوك ۲۷۹
موتاریس آشور ۲۱۰
مهابرن ۵۱۹ ، ۵۲۰
مهرانیان ۱۷۹
میتراسوت ۴۳۵
میتریدات دوم ۵۸
میداس ۲۹۲
میر ، ادوارد ۱۰۳ ، ۴۵۷
مبسیا ۲۸۷
میشچنکو ۲۷
میللر ۳۰۲
می‌ناکی ۲۴۶
مینوا ۲۱۶ ، ۲۱۸
می‌نیت ۲۲۰

ن

نابوپالاسار (نابوآپالاسور) ۳۶۹ ، ۳۷۱ ، ۳۷۳ــ ۳۷۷ ، ۳۸۶ - ۳۸۹
نابوخودونوسور (بخت‌النصر) ۱۷۷ ، ۳۷۰ ، ۳۸۹ ، ۳۹۳ ، ۴۳۷
نابوریمانی ۳۳۵
نابوناعید ۲۴
نابونصر ۱۷
نانوئید ۲۴ ، ۳۸۷ ، ۴۱۰ ، ۴۱۴ ، ۴۳۸ ، ۵۱۵ ، ۵۱۷ــ ۵۱۹ ، ۵۳۳
ناحوم نبی (نائوم‌نبی) ۱۸ ۳۶۶ ، ۳۷۶ ، ۳۷۸
نارام سوئن ۱۳۵ ، ۱۳۷ ــ ۱۳۹ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۱۵۱
نازی ماراناش ۱۶۹
ناسیکو ۲۰۰
ناکابیان ۲۵۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ناماخانی ۱۵۰
نبوکارمادس ۴۳۱
نبی‌انلیل ۱۵۱
نخوی دوم ۳۸۶ ، ۳۸۸
نرسه(خ) ۴۳۴
نرگال شاروسور (نریك لیسار) ۴۳۷
نلدکه ۹۴
نوح ۳۰۶
نورآداد ۲۰۰ ، ۲۰۴
نیبه ۲۷۸
نی‌دین‌نو – بل ۵۳۳
نیکاتور ۵۵۳
نیکولای دمشقی ۴۱۱ ، ۴۴۰ ، ۵۱۰
نین ۴۳۱

و

واخومیسا ۵۳۶ ، ۵۳۷
واخه ۴۳۴
واراد – سین ۱۷۶
وارباك (اربالك) ۳۸۵ ، ۴۳۱
وارباکیس ۴۳۲
واریتیان ۵۴۹
ولکش (ولوگزاول) ۶۷
ولنی ۳۵ ، ۹۴
وهیزداته ۵۳۴– ۵۳۸
ویدرنا ۴۳۶
ویسباخ ۸۳ ، ۴۰۹ ، ۴۱۰
ویشتاسپ (کوی ویشتاسپ – هیستاسپ) ۴۶، ۷۱، ۷۲، ۴۲۸، ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۸۰ ، ۵۱۲ ، ۵۳۷
ویکاندر ۴۵۴
وینکلر ۹۵
ویوانا ۵۳۶

ه

هابکاك دوم ۴۳۳
هابیکین ۱۴۳
هارپاگ ۲۱ ، ۲۳ ، ۵۰۹ ، ۵۱۳– ۵۱۸، ۵۲۰
هارپال ۵۵۲
هارشی میتیلنی ۴۶
هارون لامپساکی ۲۰ ، ۵۴
هامورابی ۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۷۶
هاناسیروکا ۲۱۱
هاروانتا ۴۳۳
هایك ۴۳۱ ، ۴۳۲
هخامنش ۴۶۷
هخامنشی (هخامنشیان) ۱۴ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۲ ، ۲۹ ، ۳۶ ، ۳۸ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۸۲ – ۸۴ ، ۹۲ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۱۳ ، ۱۹۴ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱ ، ۳۹۰ ، ۳۹۴ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹– ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶– ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۷ – ۴۲۹ ، ۴۳۶، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۳ ، ۴۴۸ ، ۴۵۲– ۴۵۵ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ ، ۴۷۱ ، ۴۷۷، ۴۷۸ ، ۴۸۱ ، ۴۸۶ ، ۴۸۸– ۴۹۴، ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۰۸– ۵۱۰، ۵۱۹، ۵۲۱ ، ۵۲۸ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۸، ۵۴۰ ، ۵۴۲ ، ۵۴۶ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵
هراچیا (راچیان) ۴۳۳
هرتسفلد ۶۳ ، ۹۲ ، ۱۰۲– ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۲۷ ، ۴۱۱ ، ۴۶۴ ، ۵۰۰ ، ۵۰۳، ۵۲۷
هرتل ۶۳ ، ۴۶۳ ، ۴۶۴ ، ۴۸۹ ، ۵۲۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرمان ۴۲۴
هرمیپ ازمیری ۶۶
هرودوت ۷ ، ۲۰ــ ۲۲ ، ۲۴ــ ۲۸ ، ۳۳ــ
۳۶ ، ۴۱ ــ ۴۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۲ ،
۸۵ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۳۷ ،
۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۱۹۴ ، ۲۲۴ــ ۲۲۸ ،
۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ،
۲۴۴ ، ۲۵۲ ، ۲۷۸ ، ۲۸۶ــ ۲۹۰ ،
۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۸ ، ۳۰۱ ، ۳۰۴ ،
۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۲ ،
۳۱۳ ، ۳۲۳ ، ۳۳۹ــ ۳۴۱ ، ۳۴۴ ،
۳۴۵ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ،
۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۲ ــ ۳۶۵ ، ۳۷۰ ،
۳۷۱ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۶ ، ۴۰۲ ،
۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۴ــ ۴۲۱ ، ۴۲۴ ،
۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۳۲ ، ۴۳۵ــ ۴۳۸ ،
۴۴۰ــ ۴۴۲ ، ۴۴۴ ، ۴۵۷ ، ۴۶۱ــ
۴۶۳ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، ۴۷۲ ، ۴۸۵ــ
۴۸۹ ، ۵۰۵ــ ۵۰۷ ، ۵۰۹ــ ۵۱۶ ،
۵۱۸ ، ۵۲۲ ، ۵۲۴ــ ۵۲۸ ، ۵۳۰ــ
۵۳۴ ، ۵۴۷ ، ۵۴۹
هکاته (هکاتی) ۲۰ ، ۲۱ ، ۴۱ ، ۳۰۹ ،
۳۹۰ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۵
هلانیك ۲۰ ، ۲۱ ، ۴۱
هنینگ ۹۲ ، ۴۷۹ ، ۴۸۰
هوتها ۱۷۴
هوخشتر (کیاکسار) ۳۴۰
هوریان ۱۳ ، ۷۱ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵ ،
۱۳۶ ، ۱۵۷ ، ۱۶۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲ ،
۲۸۲ ، ۳۹۲ ، ۴۱۵ ، ۴۵۶
هوریتیان ۳۱۲ ، ۴۲۵ ، ۴۳۶
هومر ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۲ ، ۴۶۶
هیتیان ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ، ۳۸۷
هیستاسپ (کوی ویشتاسپ – ویشتاسپ)
۴۶ ، ۴۲۸ ، ۵۳۶
هیکسوسها (گیکسوسها) ۱۶۳
هیوزینك ۲۷ ، ۱۰۱

ی

یارلاگاب ۱۴۱ ــ ۱۴۳ ، ۱۴۷
یارلاگاش ۱۴۴
یافث ۴۳۱
یاکوبسون ۱۳۹
یامپولسکی ۱۴۴
یانزی ۲۰۵
یرمیان ۳۱۳ ، ۳۱۴
یرواند ۴۳۳
یزقیل (حزقیال) ۳۹۵ ، ۴۹۰
یودیف ۵۶ ، ۵۷
یوستی ۹۲
یوستین ۵۱۲
یوسف فلاوی ۵۸
یوسوی ۴۹ – ۵۴ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲
یوشع ۴۸۱
یونگه ۳۰۹ ، ۴۱۷
یهود ۱۸ ، ۶۲ ، ۲۲۰ ، ۳۰۶ ، ۳۴۵ ،
۳۵۸ ، ۳۷۲ ، ۴۷۴ ، ۴۸۱ ، ۴۹۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست نام جایها

آ

آبدادان ۲۱٤ ، ٤٥١
آبشوران (شبه جزیره) ۳۱۳ ، ٤١٤
آبی‌تیکنا ۲٦۰
آپساخوتی ۲۷۵ ، ۲۷٦
آپیاتار ۲٦۹
آتروپاتن ٦١ ، ۷١ ، ۷۲ ، ۹۲ ، ۹۳ ،
۹۹ ، ۱۱۳ ، ۲۱۹ ، ٤١٤ ، ٤٦۸
آتن ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۷ ، ۳۳ ، ۳۸
آجی‌چای ۱۰۹
آخسری ۳۳۲
آداب ۱٤٦
آداعوش ۲۰۰
آدامدون ۱۳٤
آدامشول ۱۳٤
آدم ۱۷۷
آذربایجان ۱ــ ۳ ، ۱۲ ، ۷۱ ، ۸۱ ، ۹۲،
۱۰۷– ۱۰۹ ، ۱۲٦ ، ۱۳۰ ، ۱۳۸،
۱۵۲ ، ۱۸۵ ، ۱۹۳ ، ۲۱۹ ، ۲٤۳،
۲۵۸ ، ۲۷۳ ، ۲۸۱ ، ۲۹۵ ، ۲۹٦،
۳۰٤ ، ۳۰۵ ، ۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۱۳،
۳۲۵ ، ۳۳۷ ، ۳٦۰– ۳٦۳ ، ۳۹۷،
٤۲٤ ، ٤٤۲ ، ٤٤۸ ، ٤٦۳ ، ٤۹۲،
٤۹۳ ، ۵٤۸ ، ۵۵۵
آرابیسون ٤۹۱
آرارات ٤۲۹ ، ٤۳۱ ، ٤۳۳ ، ٤۳۵
آرازباش ۲۰۷ ، ۲۱۲، ۲۱٤، ۲٤۸، ۲٦۳
آراپخای ۱۳۲ ، ۱٦۹ ، ۲۷۹ ، ۳۱۸ ،
۳۱۹ ، ۳۷۳ ، ۳۷٤
آراخوزیا (آراخوزیه– آراخوسیا) ٤۲۱،
٤۲۲ ، ٤۲٤ ، ٤۲۵ ، ۵۳٤ ، ۵۳٦
آراکس ۳۰٤ ، ۳٦۰
آراکونتو ۲۵٦
آرانزشو ۲٦۳
آربل (اوربیلوم ــ اربیل) ۱۵٦ ، ۱۵۸،
٤۱۵ ، ۵۳۸ ، ۵٤٤
آرتاسارو ۲۰۸ ، ۲۰۹
آرستیا ۱۵۷ ، ۲۱٦
آرسیانشی ۲۲۲
آرکادی ۲۰۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آرکادیش ۵۲۲ ، ۵۲۴
آرمان ۱۶۹
آرمانگو ۲۶۲
آرمائیت ۲۶۲
آرمیا ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۴۰
آریا ــ اوروای ۲۵۴
آریارما ۲۵۶
آریام ۲۵۴
آریبی ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۳۱۹
آریدو ۲۰۹
آزا ۲۶۵
آسیا ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۳۴ ، ۱۰۳، ۲۸۹،
۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۳۰۳ــ ۳۰۵، ۳۴۸،
۳۵۴ ، ۳۵۶ ، ۳۶۱ . ۳۶۴ ، ۵۲۴،
۵۲۶
آسیای صغیر ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۳۸ ، ۳۹ ،
۴۱ ، ۴۲ ، ۶۶ ، ۱۳۸ ، ۱۶۳ .
۲۲۰ ، ۲۵۰ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۲،
۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۳،
۳۱۰ ، ۳۱۷ ، ۳۲۱– ۳۲۳ ، ۳۲۹،
۳۵۱– ۳۵۳ ، ۳۹۰– ۳۹۲ ، ۳۹۴،
۳۹۵ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۵۲۰ ، ۵۲۱،
۵۴۳ ، ۵۴۴
آسیای علیا ۲۲۴
آسیای غربی ۱ ، ۴۲ ، ۱۶۲ ، ۲۸۵ ،
۳۷۵ ، ۵۳۴
آسیای مقدم ۳۸ ، ۵۶ ، ۱۱۲ ، ۱۲۴ ،
۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۱۷۹ ، ۲۸۵،
۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ۲۹۷ ، ۳۰۰،
۳۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ . ۳۱۲ ، ۳۱۵،
۳۱۶ ، ۳۶۰، ۳۱۸، ۳۶۶ ، ۳۷۰ ،
۳۸۵ ، ۳۹۲ ، ۳۹۵ ، ۴۰۲ ، ۴۲۷،
۴۴۷ ، ۴۵۲ ، ۴۷۷ . ۴۸۲ ، ۴۹۹،
۵۵۴
آسیای میانه ۴۳ ، ۶۲ ، ۷۲ ، ۷۳ . ۸۵،
۸۸، ۹۱، ۹۳ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۲۲،
۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۶۱،
۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۱۷۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹،
۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۲۱۰ ، ۲۲۸،
۲۹۶ ، ۳۰۴ ، ۳۰۹ ، ۳۱۳ ، ۳۱۶،
۳۱۷ ، ۳۴۶ ، ۴۲۵ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳،
۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۷۸ــ ۴۸۰ ، ۴۹۶،
۵۲۰ ، ۵۴۶ ، ۵۵۱ ، ۵۵۴
آشدود ۳۷۲
آشنوناك ۱۶۵– ۱۶۷ ، ۱۷۶
آشور ۱ ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۹ ،
۲۳ ، ۳۰ ، ۳۲ – ۳۴ ، ۳۸ ، ۴۲،
۴۳ ، ۵۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ،
۱۱۸ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰،
۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۶۳،
۱۶۹ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵،
۱۸۶ ، ۱۹۸– ۲۰۰ ، ۲۰۲ ، ۲۰۶،
۲۰۹ ، ۲۱۱– ۲۱۳ ، ۲۱۵ــ ۲۱۸،
۲۲۱ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵ ، ۲۳۵ ، ۲۴۵،
۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳،
۲۵۸– ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۹،
۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱،
۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۳۰۵ . ۳۰۶ ، ۳۱۱،
۳۱۸– ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶– ۳۳۱،
۳۳۳ــ ۳۳۹ ، ۳۴۲– ۳۴۴ ، ۳۴۶–
۳۵۸ ، ۳۶۱– ۳۷۸ . ۳۸۳– ۳۸۷،
۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۳،
۴۱۴ ، ۴۲۱– ۴۲۴ . ۴۲۷ ، ۴۲۹،
۴۳۱ ، ۴۳۴ ، ۴۳۷– ۴۳۹، ۴۴۱،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۴۵ ، ۴۵۵ ، ۴۸۲ ، ۴۸۳ ، ۴۹۸،
۴۹۹ ، ۵۰۲ ، ۵۰۴ ، ۵۱۳ ، ۵۳۵،
۵۳۸
آشورله ۲۶۲
آق‌داغ ۱۰۹ ، ۱۱۷
آق‌گدوك ۱۱۷
آکشاك ۱۴۶
آکودو ۲۷۹
آگازی ۲۷۵ ، ۲۷۶
آلابری ۱۶۷ ، ۲۱۴ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۸
آلاگیر ۲۹۵
آلبانی ۱۲ ، ۶۱ ، ۷۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ،
۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۴۴ ، ۲۸۶ ، ۳۰۴
آلتین‌کپرو ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۲۰۰
آلمان ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۸۹
آمالی ۲۰۱
آمباندا ۲۷۵ ، ۲۷۶
آمریکا ۱۹۵
آمورو ۳۵۴
آسکا ۲۰۱ ، ۲۰۲
آمی ۱۵۴
آنچان (آنزان – آنشان) ۱۳۴ ، ۲۷۹
آندارپاتی [آنو] ۳۲۵
آندیا ۱۱۷ ، ۲۱۴ ، ۲۵۸ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ،
۲۸۱
آنیاشتانیا ۲۷۱ ، ۲۷۳
آنیس ۳۲۹
آنزاری ۲۶۶
آنسی ۱۵۷
آنلیل ۲۰۲
آواریس ۱۶۳
آوان ۱۳۴
آورین‌داغ ۱۱۵
آئوکانه ۲۷۰

الف

ابهرجای ۱۲۱
اترك ۱۱۱ ، ۴۳۹
اتیوپی ۵۲۳
اتیوپی آسیایی ۴۲۲
اچمیادزین ۱۲۹
ادوم ۳۹۵
اراشتو ۲۰۱
اران ۷۲
اردبیل ۲۵۸
ارس ۱ ، ۱۲ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ،
۱۱۶ ، ۱۲۴ ، ۲۱۹ ، ۲۸۲ ، ۳۱۱ ،
۳۱۳ ، ۳۱۷ ، ۳۵۹ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶
ارشته‌یانا ۲۲۲
ارمنستان ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۹ ،
۸۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ،
۱۳۸ ، ۱۶۳ ، ۲۹۴ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ،
۳۲۱ ، ۳۳۶ ، ۳۸۸ ، ۳۹۷ ، ۴۱۴ ،
۴۲۲– ۴۲۷ ، ۴۲۹– ۴۳۲ ، ۴۳۴–
۴۳۷ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۹۲ ، ۵۱۱ ،
۵۳۵ ، ۵۳۶
ارمنستان صغیر ۲۲۰ ، ۳۰۶
ارمیتاژ ۳۰۹
ارتزیاش ۲۴۸ ، ۲۶۳
اروپا ۲۰ ، ۱۰۳ ، ۱۱۲ ، ۳۵۴ ، ۳۸۴
ارومیه ۱۲ ، ۱۰۷– ۱۰۹ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ،
۱۲۸ ، ۱۳۴ ، ۱۷۸ ، ۲۰۵ ، ۲۱۱ ،
۲۱۲ ، ۲۱۹ ، ۲۸۲ ، ۳۱۷ ، ۳۲۹ ،
۳۴۷
اریه ۱۹۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسپارت ۲۸ ، ۳۳ ، ۳۸ ، ۳۹
اسپدان ۱۲۳
استخر ۱۴ ، ۲۸ ، ۲۲۹ ، ۳۹۸ — ۴۰۰ ،
۴۰۱ — ۴۰۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۸ ، ۴۸۸ ،
۴۸۹ ، ۵۰۴
استراباد ۴۳ ، ۱۶۰
اسکو ۲۷۱
اسکیت ۲۳ ، ۳۱۸ ، ۳۳۲ ، ۳۳۷ ، ۳۴۵ —
۳۴۷ ، ۳۵۸ — ۳۶۰ ، ۳۶۲ ، ۳۷۱ ،
۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۳ ،
۴۱۵ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۴۴ ، ۴۹۸
اسکیتوپول ۳۷۱
اشنو ۳۴۷
اشنون ۱۶۵
اصفهان ۱۱۱ ، ۱۲۳ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ،
۳۲۶
افریقا ۳۵۴
افس ۲۹۳
افغانستان ۷۲ ، ۴۱۶ ، ۴۲۴ ، ۴۳۸ ،
۴۳۹ ، ۴۴۱ ، ۴۴۳
اقیانوس هند ۴۴۴
اکابا ۳۵۴
اکباتان (اکباتانا) ۲۳ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ،
۱۲۴ ، ۲۲۷ ، ۲۵۴ ، ۲۵۷ ، ۳۸۳ ،
۴۰۶ ، ۴۵۷ ، ۵۰۵ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ،
۵۱۸ ، ۵۳۸ ، ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۵۲ ،
۵۵۳
اکد ۱۴ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۸ — ۱۴۱ ،
۱۴۵ — ۱۴۷ ، ۱۵۱ — ۱۵۳ ، ۱۵۶ ،
۱۵۷ ، ۱۷۶ ، ۳۵۴ ، ۳۷۵
البرز ۱۰۷ — ۱۱۱ ، ۱۱۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ،
۲۱۱ ، ۲۱۵
الن زاش ۳۱۹
ال شوسین ۱۵۷
الوند ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۲۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴
الی‌پی ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۲۱۴ ، ۲۸۲ ، ۲۵۵ ،
۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۹ ، ۲۷۵ —
۲۷۹ ، ۳۱۹ ، ۳۳۵ ، ۳۴۸ ، ۳۵۱ ،
۵۳۶
الی‌مائیدا (علیمائید) ۱۲۰ ، ۳۱۹
امرد ۴۱۶
انشان (آنچان — آنزان) ۴۲۸ ، ۵۱۶
انگور ۲۱۱
اوآشدبریکا ۲۷۰
اوآش‌دیرمکو ۲۷۰
اوآلکی ۲۰۹
اوآلی ۳۷۲
اوآئوش ۲۶۱ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱
اوپادائوئه ۲۷۵
اوپار ۲۷۶
اوپاش ۲۵۳
اوپو ۲۰۸
اوپوزئی ۲۷۵
اوپاریا ۲۶۶
اوپوریا ۲۷۶
اور ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۷۶
اورارتو ۱۵ ، ۱۷ ، ۴۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۶ ،
۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۹۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ،
۲۱۳ ، ۲۱۵ — ۲۱۹ ۲۲۲ ، ۲۲۳ ،
۲۲۷ ، ۲۳۵ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۵ ،
۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۶۸ —
۲۷۴ ، ۲۸۲ ، ۲۸۶ ، ۲۹۳ — ۲۹۵ ،
۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰۶ ، ۳۱۱ ، ۳۱۶ —
۳۱۸ ، ۳۲۲ ، ۳۳۹ ، ۳۴۷ ، ۳۴۹ ،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳٦۲ ،
۳۷۲ ، ۳۸۵– ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ،
۳۹۱– ۳۹۵ ، ٤۰۵ ، ٤۲۹ ، ٤۳۱ ،
٤۳٤– ٤۳٦ ، ٤٤۵ ، ٤۵۲ ، ٤۹۹
اوراش ۲۱۱
اوراشتو ٤۲٦
اورشلیم ٤۸۱ ، ۵٤۳
اوراکازابارنا ۳۲۵ ، ۳۲٦
اورال ۵٤۸
اورکیش ۱۳۱ ، ۱٦۸
اورننا ۲۵٦
اوروك ۱۳ ، ۱٤۵ ، ۱٤٦ ، ۱۵۰ ، ۵٤۳
اورمیاته ۳٤۹
اوریاکو ۲٦۳
اوریاکا ۲٦٦
اوریاکی ۲۷۵
اوریاکی‌ئو ۲۷٦
اوریانکا ۲٦٦
اوریکانتو ۲٦۳
اوریمزان ۲۵٦
اوزبیا (زیویه) ۳٤۹
اوشکاکان ۲۵٤
اوشکائیا ۲۷۱
اوشکایا ۲۷۱ ، ۲۷۳
اوشیشا ۳۳۳
اوکراین ۸۸ ، ۳۰۲ ، ۳۱٤
اوکارساللی ۱٦۹
اولخو ۲۷۲
اولمانیا ۲۰۰
اومان– ماندا (اومن– مند) ۹٦ ، ۱۰۱ ،
۱۰٤ ، ۱۰۵ ، ۲۹٦ ، ۳۰٦ ، ۳۲۱ ،
۳۵۲ ، ٤۲۸
اونتاریو ۱۹۵
اوئیشدیش ۲۲۲ ، ۲۵۸ ، ۲٦۱ ، ۲٦۵ ،
۲٦۸ ، ۲۷۰
ایبری ۲۸۲
ایتالیا ۲۰
ایدا ۲۰۹
ایران ۱٤ ، ۱۸ – ۲۰ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۳ ،
۳۷ ، ۳۸ ، ٦۰ ، ٦٤ ، ٦۷ ، ۷۲ ،
۸۱ ، ۸۲ ، ۸٤ ، ۹۰ ، ۹۸ ، ۱۰٦ ،
۱۰۹ ، ۱۱۱ – ۱۱۳ ، ۱۲۰ ، ۱۲٤ ،
۱۳۰– ۱۳۲ ، ۱۳۸ ، ۱۵۲ ، ۱۵۹ ،
۱٦۱ ، ۱٦٤ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۸۵ ،
۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۲۲۸ ، ۲۳۳ ، ۲٤۰ ،
۲۵۸ ، ۲۷۳ ، ۲۸۱ ، ۳٤۷ ، ۳٦۳ ،
۳٦۵ ، ٤۰۸ ، ٤۰۹ ، ٤۱٦ ، ٤۱۸ ،
٤۲۰ ، ٤۲۵ ، ٤۲٦ ، ٤۲۸ ، ٤۲۹ ،
٤۳۸ ، ٤۳۹ ، ٤٤٤ ، ٤۵۳ ، ٤٦۱ ،
٤٦٦ ، ٤٦۸ ، ٤۹۰ ، ٤۹۲ ، ٤۹٤ ،
۵۲۳ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵٤۱ ، ۵٤۳ ،
۵٤۵ ، ۵۵۰ ، ۵۵۱
ایرانزو ۲۱۹ ، ۳۵۸ – ۲٦۰
ایروان ۳۰۷
ایزیرت ۲٦۵
ایزیرتو (زیرتو) ۲۰۸ ، ۳٤۸ ، ۳٤۹ ،
ایسال ۳۸۸ ، ٤٤۲
ایسوس ۵٤٤
ایشار ۱۵۷
ایشتاتو ۳٤۹
ایشتارائورا ۲۷۰
ایلام (عیلام) ۲۷۸
ائولید (ائولیدا) ۲۹۰ – ۲۹۲ ، ٤۲۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ب

باب سالی متی ۳۵٤
بابل (بابیلو) ۱۱ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲٤ ،
۳۰ ، ۳۲ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ٤۳ ، ٤٤ ،
٤۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱٤ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ،
۱۲۱ ، ۱۳۸ ، ۱٦۲ ، ۱٦۵ ، ۱٦٦ ،
۱٦۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳ ، ۱۷٤ ، ۱۷۷ ،
۱۸۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱٦ — ۲۱۸ ، ۲۵۲ ،
۲۷۹ ، ۲۸۳ ، ۳۲۰ ، ۳٤۳ ، ۳۵٤ ،
۳٦۱ ، ۳٦۷ — ۳۷۳ ، ۳۷۵ ، ۳۷٦ .
۳۸٤ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ، ۳۹۲ — ۳۹٤ ،
٤۰۲ ، ٤۰۳ ، ٤۰۵ ، ٤۲۲ ، ٤۲٤ ،
٤۲۷ ، ٤۳۱ ، ٤۳۷ ، ٤۳۸ ، ٤٤٤ ،
٤۵۲ ، ٤۵۷ ، ٤۸۱ ، ٤۸۳ ، ٤۹۱ ،
۵۰۲ ، ۵۱۵ ، ۵۱٦ ، ۵۱۸ ، ۵۱۹ ،
۵۲۱ ، ۵۳۳ ، ۵۳٦ ، ۵۳۷ ، ۵٤۳ ،
۵٤۵ ، ۵۵۱ ، ۵۵۲
بابلستان ۳۹۳
بابیته ۲۰۰
بار ۲۰۱
باراخسه ۱۳٤
بارناکا ۳۳۱
باروآتا ۲۱٦ ، ۲۷۹
بازیان ۲۰۰
باکتریا ٤۳ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۹۲ ، ۱۱۲ ، ۲۱۵
۲۳۸ ، ۲٤۸ ، ٤۲۲ ، ٤۲٤ ، ٤۲۵ ،
٤٤۰ ، ٤٤۱ ، ٤٤۳ ، ٤٦٦ ، ٤٦۸ ،
٤۷۹ ، ٤۹۱ ، ۵۳۵ ، ۵٤۵
بالا ۲٦۰
بانه ۱۱۸
بانیت‌عان ۲۷۵
بخشی ۳۱۸
برکه ٤۲۳
برمرگلری ۱۵۳ ، ۱۵۵
بزغوش‌داغ ۲۷۰
بغداد ۱۳۵
بغستان ۲۹
بل‌آلی ۲۵٦
بلاپالی‌دین ۲٦۸
بلخ ۷۱ ، ۷۲
بلوچستان ٤۲۵ ، ٤۲۷ ، ٤٤٤
بودائوا ۳۲۱
بودو ۲۵۲
بوستیس ۲۷۵
بوسپور فراکیه (بغاز بوسفور) ۲۸۸ ، ۲۹۱
بوسپورکیمری (تنگهٔ کرچ) ۲۸۸
بوسفور ۲۸۸ ، ۳۵۲
بوشتو ۲۰۸ ، ۲۱٦ ، ۲۱۷ ، ۲۵٤ ، ۲۵۵
بوشکیه ۲۱۰
بوشهر ۱۳۲
بوناسی (بونائیس) ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵
بهیستون ۲۲ ، ۲۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲٦ ، ۲۲۸ ،
۲۲۹ ، ۲۳۳ ، ۲٤۱ ، ۳۰۹ ، ۳٤۰ ،
۳۹۸ ، ٤۰٤ ، ٤۰۸ ، ٤۰۹ ، ٤۱۵ ،
٤۱٦ ، ٤۲۰ ، ٤۲۱ ، ٤۲٤ ، ٤۲٦ ،
٤۲۷ ، ٤٤۱ ، ٤٤۲ ، ٤٦۱ ، ۵۰٤ ،
۵۱۲ ، ۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲٤ — ۵۲۷ ،
۵۳۰ ، ۵۳٤ — ۵۳۷
بیابان نمك ۲۱۲
بیابان نمکزار ۳۲٤ ، ۳۲۵
بیت اومارگی ۲٦۲
بیت ایشتار ٤۵۷
بیت باروا ۲۷۹ ، ۳۳۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیت‌باگای ۲۶۶
بیت خیرمامی ۲۶۲
بیت‌ترکی ۲۴۶
بیت راماتوا ۲۶۳
بیت راماتئا ۲۶۳
بیت زائی ۲۴۶
بیت زوآلزاش ۲۵۵
بیت ساگبات ۲۶۲
بیت ساگی بیت ۲۵۴
بیت سانگی (بیت ساگی) ۲۴۶
بیت سانگی بوتی (بیت سانگی) ۲۵۱ ، ۲۵۲
بیت شئان (ابیسان) ۳۷۱
بیت‌کاپسی ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳
بیت‌کاری ۲۶۷ ، ۳۱۸ ، ۳۲۷ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۵۱
بیت ماتی ۲۵۵
بیت نازاکی ۲۵۲
بیت هامبان (بیت همبان) ۱۲۰ ، ۱۶۸ ، ۲۰۵ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱ ، ۲۶۴— ۲۶۶، ۳۱۹ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۴۷، ۴۱۵ ، ۵۳۶
بیسان (بیت‌شئان) ۳۷۱
بیکنی (دماوند) ۲۴۹ ، ۲۶۷ ، ۳۲۵
بین‌النهرین (دورود) ۱۳— ۱۵ ، ۳۱ ، ۶۶ ، ۱۲۷— ۱۳۱ ، ۱۳۸ ، ۱۶۳، ۱۶۴ ، ۲۱۳ ، ۲۸۳ ، ۳۲۰ ، ۳۳۵، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۹۷ ، ۴۲۳ ، ۴۲۶، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۸۲ ، ۴۸۳ ، ۵۱۸ ، ۵۳۶

پ

پاتشوعارا ۳۲۵
پادان ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۷۶
پادیر ۱۳۶ ، ۱۶۷
پارت ۵۸ ، ۷۱ ، ۱۱۱ — ۱۱۳ ، ۱۲۲ ، ۳۲۶ ، ۳۵۹ ، ۴۱۶ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۱، ۴۹۵ ، ۵۳۴ ، ۵۳۷ ، ۵۴۵
پارتاکانو ۳۲۶
پارتاکتا ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۵۴۵
پارتاکی ۳۲۵
پارتوآ ۳۰۶
پارتوکی ۳۲۵
پاردا ۲۷۳
پاردوئی‌را ۲۷۰
پارس (فارس) ۲۰ ، ۲۱ ، ۳۳ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۸۴ ، ۹۱ ، ۱۱۲، ۱۱۳ ، ۱۲۲— ۱۲۴ ، ۱۲۷ ، ۱۳۲، ۲۰۶ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۴۰، ۲۵۱ ، ۲۵۵ ، ۳۶۳ ، ۳۶۵ ، ۳۹۸، ۴۰۰ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۸— ۴۱۱، ۴۱۶ ، ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۳— ۴۲۹، ۴۴۵ ، ۴۶۸ ، ۴۸۹ ، ۵۰۰ ، ۵۱۰، ۵۱۳ ، ۵۱۵— ۵۱۹ ، ۵۲۱— ۵۲۳، ۵۲۵ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵۳۱— ۵۳۳، ۵۳۵ ، ۵۳۷— ۵۴۰ ، ۵۴۲ ، ۵۴۳، ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۵۰ ، ۵۵۳ ، ۵۵۴
پارسوآ (پارسوآش) ۱۱۸ ، ۲۰۶—۲۱۰، ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۴— ۲۵۶ ، ۲۶۲، ۲۶۴ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۹ ، ۳۱۸، ۳۱۹ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۴۹ ، ۴۱۵
پارسوماش ۴۲۸

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پارنوآتی ۲۷۵ ، ۲۷۶
پاروپانی‌ساد ۴۲۱
پاسارگاد ۵۱۷ ، ۵۱۸
پاشری ۲۷۹
پافلاگونیه ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۴۲۳
پاکستان ۴۴۴
پاکیتکیه ۴۲۴
پامفیلیه ۴۲۳
پامیر ۴۴۳
پاتزیش ۲۶۹
پدشخوار (پاتیشهوار) ۳۲۵
پنتی‌کپه ۲۸۸ ، ۲۸۹
پنجاب ۴۲۵
پونت ۲۹۰ ، ۴۲۵
پیتانو ۳۳۱
پیریشانی ۲۱۱
پی‌شیااووواد ۵۲۲ ، ۵۲۴
پی‌لاسکی ۱۶۹

ت

تابال ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۵۱
تاجیکستان ۴۴۱
تاروئی ــ تارماکیس ۲۷۱
تاش‌تپه ۲۱۶
تالتو ۲۷۵
تامان ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۷
تامتام ۱۲۶
تاور ۳۲۱ ، ۳۵۱ ، ۳۸۸ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۴۲۳
تاوروس ۱۳۸
تبریز ۱۱۶ ، ۲۷۱
تپه حصار ۱۲ ، ۱۲۷ ــ ۱۳۰ ، ۱۶۱ ، ۱۷۹ ، ۱۸۳
تپه سیلك (سیلك) ۱۲ ، ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۶۱ ، ۴۴۹ ، ۴۹۶ ، ۴۹۷
تپه‌گیان ۱۲ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۶۱ ، ۴۹۶
تجن ۴۴۰
ترکمنستان ۱۳۰
ترکیه ۲۷۳ ، ۳۴۷
ترموفیل ۵۴۱
تروا ۳۱
تروآدا ۴۲۳
تری پارادیس ۵۵۳
تکریت (تاکری تابن) ۳۷۴
تل‌خلف ۱۲۹
تنگهٔ کرچ (بوسپورکیمری) ۲۸۸
توشپا ۳۸۸
توپ‌لیاش ۱۶۵ ، ۱۶۷
تورنگ تپه ۱۶۰ ، ۱۶۱
توز ــ خورماتلی ۱۵۷
تهران (طهران) ۴۶۳
تیر (صور) ۳۲۰ ، ۳۸۷
تیرنا ۲۷۵
تیش بائینی ۳۹۱ ، ۳۹۲
تیلاشوری ۲۵۴ ، ۳۳۱
تئوشپا ۲۹۴ ، ۲۹۸

ج

جبال فارس ۱۱۱
جغتو ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۱۰ ، ۲۲۲
جودی‌داغ ۳۵۵

چ

چین ۱۲۸

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ح

حاجی طرخان ۵۴۸
حران ۳۲۹ ، ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۵۱۸
حسن کیاده ۱۱۷
حلوان ۱۶۷
حوض سلطان ۱۱۰ ، ۱۲۱

خ

خاراپی ۱۵۷
خاران (حران) ۳۲۹
خارانا ۱۱۶
خارتیش ۲۰۲
خارخار ۲۰۷ ، ۲۱۴ ، ۲۶۳ — ۲۶۸ ، ۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۸ ، ۳۴۷ ، ۳۵۰ ، ۴۱۵
خارخوبارا ۲۶۲
خارسی (خارشی) ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۳۴۹
خارگا ۲۰۰
خارماسا ۲۰۰
خارون ۲۰۸
خاشمار (خاشیمور) ۱۷۷ ، ۲۰۱ ، ۲۰۶
خالوله ۲۷۹
خامازی ۱۵۷
خانا ۱۶۶
خانقین ۱۲۰
خاورمیانه ۳۶۶
خاورنزدیك ۹۳
خراسان (خوراسان) ۷۱ ، ۷۲ ، ۱۱۱ ، ۱۲۲ ، ۱۳۰
خرم‌آباد ۱۷۰
خرم‌داغ (سهند) ۱۰۹
خروسان ۲۵۴
خلیج اسکندرون ۴۲۳
خلیج فارس ۱۱۱ ، ۱۳۲ ، ۱۵۰ ، ۳۳۰ ، ۴۲۴ ، ۴۲۷
خمسه ۱۱۸
خوار ۱۲۲
خوارزم (خورسمیا — خوارزمیا) ۹۲ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۳۹ — ۴۴۱ ، ۴۷۹
خوارن ۳۲۵
خوارنا — پانوش عارا ۳۲۶
خوبوشکی (خوبوشکیه) ۱۶۸ ، ۲۰۲ ، ۲۰۷ ، ۲۱۵ ، ۳۲۹ ، ۳۳۹ ، ۳۴۷
خوبوشنا ۳۲۱
خوخونوری ۱۳۵ ، ۱۵۷
خودون ۲۰۱
خورساك کالاما ۱۴۶
خورنا ۱۲۲
خوزستان ۱۴ ، ۱۳۲
خو (مو) رتوم ۱۳۵
خومورنی ۱۵۶ ، ۱۵۷
خوی ۱۱۵ ، ۲۷۳

د

داربو ۲۱۷
داریال ۲۹۵
داسکیکیه ۴۲۱ ، ۴۲۳
داغستان ۱۲ ، ۱۲۹
داگار ۲۰۰ — ۲۰۲
دالتو ۲۷۵
دامغان ۱۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دانانو ۲۷۵
دجله ۳۲ ، ۱۱۸ ، ۱۳۲ ، ۱۵۷ ، ۱۶۳ ، ۱۶۹ ، ۲۷۹ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۷ ، ۵۴۴
در ۱۴۶
دربند ۳۰۵ ، ۳۱۳
درنگی (سارانگی ــ زرنگی) ۴۳۸
درنگیانا ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۲۷ ، ۴۳۸
دروازهٔ کاسپیان ۱۲۲
دروازهٔ ماد ۱۲۰
درهٔ چوروخ ۴۱۶
درهٔ شهر ۱۳۴
دریاچهٔ ارومیه ۱۶۸ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۵ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۵ ، ۲۰۸ــ ۲۱۰ ، ۲۱۷ــ ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۵۸ ، ۲۶۹ــ ۲۷۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ ، ۳۰۷ ، ۳۱۳ ، ۳۱۸ ، ۳۴۹ ، ۴۱۵ ، ۴۵۱ ، ۵۰۲
دریاچهٔ شور ۱۲۳
دریاچهٔ مریدو ۴۲۳
دریاچهٔ وان ۱۶۸ ، ۱۷۹ ، ۲۰۲ ، ۲۰۷ ، ۲۱۰ ، ۲۱۵ ، ۳۲۹ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸
دریاچهٔ هامون ۴۳۸
دریای سیاه ۲۰ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۲۸۵ــ ۲۹۰ ، ۲۹۳ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۱۴ــ ۳۱۶ ، ۳۵۳ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۴۲۲ ــ ۴۲۵ ، ۴۹۸
دریای کاسپی (خزر) ۱۲ ، ۴۳ ، ۸۱ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۲۴ ، ۲۰۴ ، ۲۱۰ ، ۲۱۴ ، ۲۷۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۸ ، ۳۱۱ ، ۳۹۲ ، ۴۲۴ ، ۴۳۹ ، ۴۴۱ ، ۴۴۳ ، ۵۴۵ ، ۵۴۹
دریای متوسط (مدیترانه) ۵۴۵
دریای نمك ۱۱۰ ، ۱۲۱
دژآراشتو ۲۰۱
دژ بابلیان ۲۵۴ ، ۳۴۱ ، ۳۴۳ ، ۴۵۷
دژ خشتریت ۳۴۳
دشت کویر ۱۰۷ ، ۱۲۲ ، ۲۵۴ ، ۳۲۵
دکان داود ۵۰۲ ، ۵۰۳
دماوند ۱۱۰ــ ۱۱۲ ، ۲۴۹ ، ۲۶۷ ، ۳۲۳ ، ۴۶۳ ، ۴۹۶
دمشق ۲۵۵
دنیپر ۲۹۸
دوبروم ۱۵۱
دور ــ الیل ۳۲۸
دوردوکا ۲۶۰ ، ۲۶۹
دورود (بین‌النهرین) ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ــ ۱۴۷ ، ۱۵۰ــ ۱۵۳ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۷۱ ، ۱۷۶ ، ۱۹۴
دیالا ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ــ ۱۳۶ ، ۱۵۴ ، ۱۵۷ ، ۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۹۹ ، ۲۰۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۵ ، ۲۶۴ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۳۵
دیربستانو ۲۷۵
دیمات ان‌لی‌لیا ۱۵۷

ر

راگوزینا ۱۰۶
رشت ۱۰۸ ، ۱۱۷
رضائیه ۱۰۷ ، ۱۲۸
رغه (رغا ــ ری) ۱۹۴ ، ۴۶۳ ، ۵۳۷ ، ۵۴۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روا ۲۵٤
رودآك ٤٤٠
رود استریمون ٤٨٨
رود بالیخ ۳۷۳
رود بختان ۱٦۸ ، ۳۲۹
رود رادان (آدم) ۳۷۷
رود ریون ٤۱٦
رود سمور ۳۱۳
رود سند ٤۲٥
رودگرگان ٤۳۹
رود هابور ۳۷۳
روسیه ۱۰٦ ، ۳٤۳
روم ٤٦ ، ۱۰۳
رومیةالصغری ٤۳۰ ، ٤۳٤
ری (رغه) ۷۱ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲
ریمانوتی ۲۷٥

ز

زابان ۱٥٤ ، ۱٥٦
زاب بزرگ ۱۹۹ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۱٥ ، ۳۲۹ ، ۳٤۷
زابشالی ۱٥۷
زاب کوچك (زاب سفلی) ۱۱۸ ، ۱۳٥ ، ۱٥٤ ، ۱٥٦ ، ۱٦٤ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۱٤ ، ۲٦٤ ، ۲٦۸ ، ۲۷٥ ، ۳٤۹ ، ۳۷۳
زاکرونی ۲٤۸
زاگروس ۱۳ ، ۱٤ ، ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۰۸ — ۱۱۲ ، ۱۱۸ ،، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳٥ ، ۱۳۸ ، ۱٤۳ ، ۱٥٤ ، ۱٥٦ ، ۱٥۸ ، ۱٦۱ ، ۱٦۷ ، ۱۷۷ — ۱۷۹ ، ۲۰٤ ، ۳۰۸ ، ۳٤۷ ، ۳٤۸ ، ۳۷٤ ، ٤٤۷
زالا ۲٦۹
زامرو ۲۰۱ ، ۲۰۲
زاموا ۱۱٦ ، ۱۱۸ ، ۱۸٥ ، ۱۹۹ — ۲۰۹ ، ۲۲۰ ، ۲٤٦ ، ۲٦۲ ، ۲٦٤ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۳٥ ، ٤۱٥
زایندهرود ۱۱۱ ، ۱۲۳
زرند ۲۷۱
زرنگی (سارانگی — درنگی) ٤۳۸
زنجان ۱۱۸ ، ۲٥۳ ، ۲٥۷ ، ۲٦٤ ، ۳۱۸ ، ۳۳۲
زنجان رود ۱۱۸
زهاب ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۳٥
زیبیه (زیویه) ۲٦۲
زیرتو (ایزیرتو) ۲۰۸
زیردباکا ۲٦۹
زیزی ۲٦۹
زیکرتو ۱۱۷ ، ۲٥۸ ، ۲٦۱ ، ۲٦٥ ، ۲٦۸ ، ۲٦۹ ، ۲۸۱
زیویه ۲۲۰ ، ۳۰۷ ، ۳٤۹ ، ٤٥۰ ، ٤٥۱ ، ٤٥٦ ، ٤۹٦ — ٤۹۹

س

سابوم ۱٥۷
سابینا ۲۰۱
ساپاردا ۲٦۳ ، ۲٦۷ ، ۳۱۸ ، ۳۲۷ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳٤ ، ۳۳۹ ، ۳٥۱
ساتاگیدیه ٤۲۱ ، ٤۲۲ ، ٤۲٤ ، ٤۲٥ ، ٤۳٤ ، ٤٤۲
ساخو ۳٥۰ ، ۳٥۱
سارانگی (زرنگی — درنگی) ٤۳۸ ، ٤۳۹
سارد ۲۹۰ — ۲۹۲ ، ۳٥۲ ، ۳۹۱ ، ٤۲۱ ، ٤۲۳
ساردوری‌خورد ۲۷۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساسون ۲۹٤ ، ۳۸۵
ساکسونو ۲۵٤
ساگ‌بیتو ۲۱۱ ، ۲۱۲
سالامین ۵٤۱
سامتاورو ۳٦۱
سامره ۱۲۹
سانداکشترو ۲۹۹
سان‌گی‌بوتو ۱۱۵ ، ۱۱٦ ، ۲۷۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷٤
ساوجبلاغ ۳٤۷
ساورومات ۵٤۷
سبلان داغ ۱۰۹ ، ۲۷۰ ، ۳٤۷
سپردا (ساپاردا) ۳۲۵
سرپل ۱۳۵ ، ۱۳٦
سریکا (چین) ٤٤۳
سغد (سغدیانا) ۹۲ ، ٤۲۵ ، ٤۲۷ ، ٤٤۰ – ٤٤۲
سفیدرود (قزل‌اوزن) ۱۱۷ ، ۲۵۸
سقز ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳٤۹ ، ٤۹۷
سکا ٤۲۲ ، ٤٤۳
سکاسنا ٤٤۱
سکسن ۵٤٤
سکوند ۵۰۰
سلوکیه ٤۷۹
سلیمانیه ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲٦ ، ۲۰۰ ، ۳۱۸ ، ۵۰۲
سمنان ۱۲۲
سنندج ۱۱۸ ، ۲۰۲
سوبا ۳۳۲
سوبی ۲۷۱
سوبی‌گالایان ۲۷۸
سوخو ۳۷٦
سور ۵٤۳
سورداش ۵۰۲
سوریگاش ۲۲۲ ، ۲٦۸
سوریه ۲٤ ، ٦٦ ، ۱۲۸ – ۱۳۱ ، ۱۳۸ ، ۱۵۰ ، ۱٦۳ ، ۱۷۸ ، ۲۵۱ ، ۲٦۷ ، ۲٦۸ ، ۲۸۳ ، ۳۰۷ ، ۳۵٤ ، ۳۵۸ ، ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۸٦ – ۳۸۹ ، ٤۰۷ ، ٤۱۵ ، ٤۲۱ ، ٤۲۳ ، ٤۲۷ ، ٤٤٤ ، ۵۳۵ ، ۵٤٤
سوزیان ۱۱۲
سوکا ۲٦۰
سوم ۳۱۸
سومورزو ۲٤۸
سومونزو ۲٤۹
سهند ۱۱۷ ، ۲٦۱ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱
سیبار ۲۱۱ ، ۲۵۳ ، ۳۳۲
سیبور ۲۵۳ ، ۲۵٤ ، ۲۵۷ ، ۳۳۲
سیپار ۵٤۳
سی‌پیرمن ۲۰۲
سیرداکا ۲٦۹
سیرومدی ٤۱۵ ، ٤٤٤
سیستان ٤۳۸ ، ٤۳۹ ، ٤٦۸
سیکایااواواتیش ۵۳۲
سیگریس ۲٦۳ ، ۲٦٦ ، ۲۷٦
سیگری‌سو ۲۷۵
سیلخازی ۳٤۱
سیماش ۱۳٤
سیمره ۱۲۰ ، ۱۳٤ ، ۲۰۰
سیمسی ۱۹۹
سیموروم (سمیرم) ۱۳۵ ، ۱۵٦
سینوپ ۲۹۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ش

شاپاردا ۲۶۳ ، ۲۶۶
شاروعیکبی ۳۲۸
شاشروم ۱۵۶
شانارته ۲۶۳
شرش بلور ۱۲۹
شوآن‌داخول ۲۶۰
شوباریو ۲۹۴
شوبری ۳۲۱
شوبریا ۳۳۶ ، ۳۵۲
شوبریا– آرما ۳۸۵
شوبوریه ۳۲۲
شودورا ۲۰۸
شوردیره ۲۰۹ ، ۲۱۷ ، ۳۴۹
شورگاریا ۲۶۲
شوردی ۳۴۹
شوش ۱۴ ، ۲۸ ، ۸۳ ، ۱۱۲ ، ۳۹۰،۳۹۸، ۴۳۸
شوشه ۱۵۴
شوشها ۱۳۴
شومر ۱۴ ، ۱۴۰ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۷۶ ، ۳۴۵
شهرزور ۵۰۲
شیخ‌خان ۱۵۴ ، ۱۵۵
شیکراکی ۲۵۴
شیلوا ۱۳۵
شیمری خادبری ۲۱۷

ص

صحنه ۲۰۲ ، ۵۰۲ ، ۵۰۳
صور (تیر) ۲۲۰
صیدون ۳۷۲

ط

طالش ۱۱۱
طربیس ۳۷۴
طوس ۷۱
طوغامار ۲۲۰
طهران (تهران) ۷۱ ، ۱۱۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۵۴

ع

عانه ۳۸۴
عبید ۱۲۹
عراق ۹۳ ، ۳۴۷
عراق عجم ۱۱۱
عربستان ۳۶۸ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵
علیمائید (الیمائید) ۴۵۵
عیلام ۸۱ ، ۸۳ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۱۲ ، ۱۲۰ – ۱۲۲ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱– ۱۳۵ ، ۱۳۸ ، ۱۵۰ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۷ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۸۵ ، ۲۱۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۷۹ ، ۳۱۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۵ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۶– ۳۶۸ ، ۳۷۰ ، ۴۲۲ ، ۴۲۷ ، ۴۳۸ ، ۴۵۲ ، ۵۰۴ ، ۵۳۳ ، ۵۳۵ ، ۵۴۵

ف

فارس (پارس) ۱۴
فاسیس ۴۱۶
فخریکا ۵۰۱ ، ۵۰۲
فرات ۳۲ ، ۱۵۰ ، ۱۶۶ ، ۳۰۷ ، ۳۷۳ ، ۳۷۶ ، ۳۸۴ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۹۶ ، ۵۴۴

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فراکیه ۲۸۹ ، ۴۸۷ ، ۴۸۸
فریجیه ۱۸۵ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۴ ،
۳۱۷ ، ۳۲۲ ، ۳۵۱ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ،
۴۲۳
فلسطین ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۲۶۷ ، ۳۰۷ ، ۳۵۴ ،
۳۵۸ ، ۳۷۱ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۵ ،
۴۲۳ ، ۴۸۱ ، ۴۸۲ ، ۵۴۴
فوریا ۲۰
فینیقیه ۲۰ ، ۲۵۱ ، ۳۳۶ ، ۳۵۴ ، ۳۲۷ ،
۳۹۵ ، ۴۲۳ ، ۵۴۴

ق

قافلانکوه ۱۱۷ ، ۲۶۴ ، ۳۴۷ ، ۴۲۳
قتور (قوتور) ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۲۷۲
قره‌داغ ۱۰۸ ، ۱۱۵ ، ۳۴۷ ، ۵۴۹
قره‌سو ۱۰۹ ، ۱۱۶ ، ۱۲۱ ، ۲۵۴ ، ۲۶۳
قزل‌اوزن (سفیدرود) ۱۰۸ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ،
۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۹ ، ۲۲۷ ، ۲۵۴ ،
۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ،
۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۱۸ ،
۳۴۱ ، ۴۱۶
قزل‌ایرماق (هالیس) ۳۹۶
قزوین ۱۲۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ ،
۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۱۸ ،
۳۲۵
قفقاز ۱۲ ، ۷۱ ، ۸۸ ، ۱۲۹ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ،
۲۷۴ ، ۲۸۹ ، ۲۹۵ – ۲۹۷ ، ۳۰۱ ،
۳۰۳ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۱۰ ، ۳۱۲ –
۳۱۶ ، ۳۲۹ ، ۳۵۳ ، ۳۶۰ ، ۳۶۲ ،
۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵ ، ۴۴۱ ،
۴۴۲ ، ۵۴۸ ، ۵۵۰
قم ۱۲۱
قم‌رود ۱۲۱
قندها (گندار – گندارا) ۴۳۹
قیزقاپان ۵۰۲ ، ۵۰۳
قیصریه ۳۹۴

ک

کابلین ۳۷۳
کاپادوکیه ۴۳ ، ۴۲۱ ، ۴۲۳ ، ۴۲۶ ،
۴۳۷ ، ۴۶۱ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲
کارالا ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۷۵
کار – اوریکالی ۲۶۲ ، ۳۴۷
کاربیتو ۳۳۲
کاردونیاش ۱۶۷
کارشاروکین ۳۴۷
کارکاشی ۳۲۷ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۴۱
کارکاریخوند ۲۴۸
کارکمیش ۲۹۳ ، ۳۰۷ ، ۳۸۷ – ۳۸۹
کارمان ۴۳۹
کارمانیا ۴۲۴
کارمیربلور ۳۰۶ ، ۳۹۱
کارون ۸۳ ، ۱۱۲ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲
کاریه ۴۲۳
کاسپیا ۴۴۳
کاسپیانا ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۴
کاشان ۱۲ ، ۱۱۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۷
کاشن ۱۳۵
کالخو ۳۷۶
کامبادن ۱۲۰
کامپاندا ۵۳۶
کامکا ۱۰۸

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کانس ۱٦۳
کایاکنت ۱۲۹
کراسنوودسك ٤۳
کرچ ۲۸۹
کرخه ۸۳ ، ۱۱۲ ، ۱۲۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲
کردستان ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۳۸ ، ۱۹۳، ۲٤۳
کرکوك ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۱۵۷ ، ۱٦۹ ، ۳۱۹ ، ۳۷٤
کرمان ٤۲۷ ، ٤۲۹
کرمانشاه ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۷۰ ، ۲۰۲ ، ۲۱٤ ، ۲۵۵ ، ۲۵۹ ، ۲٦٤ ، ۲۷٦، ۳۱۹ ، ۵۰۰ ، ۵۰۲
کرمان یائوتیا ٤۳۹
کرند ۱۷۷
کریمه ۲۸۸ ، ۲۸۹
کرینتاش ۱۷۷
کسیخیا ۲۹۳
کلخو ۲۰۲ ، ۲۰۳
کلخوی ۲۰۲
کلخید ٤۱٦
کلده ۳٦۹ ، ۳۹۳ ، ٤۳۱
کنگاور ۲۰۲
کنید ۳۳
کوبان ٤۹۸
کوپتداغ ۱۱۱
کورا (کر) ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۳۰ ، ۳٤۷، ٤۱٦ ، ٤٤۱
کورخ وکیچ ۵۰۲
کوشخنو ۳۲۱
کولاب ۳۰۹
کولار ۲۱۰ ، ۲۱۲
کولمان ۳۳٤
کوما ۵٤۸
کوماگن ۳۸۸
کومیسن ٤۳۹
کوناکس ۳۸ ، ٤۱ ، ۵٤۱
کوندورو ۵۳۷
کوه خارسی ۱۵۷
کوه‌رود ۱۱۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲
کوه نسیر ۲۰۰
کوه‌کیمری (کیمریه) ۲۸۸ ، ۲۸۹
کوههای پونتی ٤۳۷
کیت‌پات ۲٦۹
کیرتا ٤۲۳
کیرتیارا ۲۰۰ ، ۲۰۱
کیروری ۱۹۹ ، ٤۱۵
کی‌روف‌آباد (گنجه) ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳٤۷ ، ٤٤۱
کیششکو ۲٦٦
کیشه‌سو ۲٤۸ ، ۲٦۲ ، ۲٦٤ ، ۲٦۷ ، ۲٦۸ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳، ۳٤۷ ، ۳۵۰ ، ٤۱۵
کیلامبانی ۲٦۲
کیلمان ۳۳٤
کیلیکیه ۲۳ ، ۲۹۱ ، ۲۹۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲، ۳۹٤ ، ۳۹٦ ، ٤۲۰ ، ٤۲۲ ، ٤۲۳
کیماش ۱۳۵ ، ۱۵٦ ، ۱۵۷
کیمریك (کیمریه) ۲۸۸ ، ۲۸۹
کی‌میرا ۲٦٦
کیندائو ۲٦٦

گ

گاردماك ۱۵۷
گاگو (گیگ) ۳۵۱
گاماسیاب ۱۲۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گانخار ۱۵۶ ، ۱۵۷
گاندار (قندهار ــ گندار) ۴۴۲
گائوگامل ۵۴۴ ، ۵۴۵ ، ۵۴۸ ، ۵۵۰
گدروسیا ۴۲۵
گذرکیمری ۲۸۸ ، ۲۸۹
گرگان ۱۱۱
گوتو ۱۳۵
گوتیوم ۱۵۷ ، ۳۵۴ ، ۳۵۷ ،
گوریانی ۲۹۴
گوی‌تپه (گی‌تپه) ۱۲ ، ۱۲۷ – ۱۲۹ ،
۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۸۲ ، ۵۰۲
گنج آمودریا ۵۰۳
گندار (گندارا – قندهار) ۴۲۴
گیان (تپه‌گیان) ۱۲۸ ، ۱۲۹
گیزیل‌بوندا ۱۱۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۲۵۳ــ
۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۶۹،
۲۸۱ ، ۳۴۷
گی‌زین‌کی ۲۵۵
گیلان ۱۱۱ ، ۱۱۷
گیلزان ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲، ۲۰۸،
۲۰۹

ل

لاراگ ۱۴۶
لاربوسا ۲۰۰
لارسا ۱۷۶
لاگاش ۱۴۷ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۷
لرستان ۱۲۰ ، ۱۶۰– ۱۶۲ ، ۱۷۰، ۱۷۱،
۱۷۳ ، ۱۸۳ ، ۴۹۷
لولو ۱۱۸
لولوبو ۱۵۶ ، ۱۵۷
لولوبوم ۱۳۵ ، ۱۳۶
لولوبی ۵۰۴
لیبی ۳۵۴ ، ۴۲۳
لیدی ۲۳ ، ۴۴ ، ۹۴ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ،
۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۳۲۳ ، ۳۵۶ ، ۳۶۰،
۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ ، ۴۲۳،
۴۲۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۸ ، ۴۵۶ ، ۵۲۰
لیکیه ۲۱ ، ۴۲۳ ، ۵۲۰
لی‌یان ۱۳۲

م

مات‌تارلوگاله ۲۵۴
ماتینا ۴۲۲ ، ۴۲۵
ماد (مادای) ۴ ، ۵ ، ۱۱– ۱۴ ، ۱۷ –
۲۴ ، ۲۷ ، ۳۰ – ۳۴ ، ۳۶ ، ۳۷ ،
۴۱ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۲ ــ
۱۰۸ ، ۱۱۰ــ ۱۱۶ ، ۱۱۸، ۱۲۰،
۱۲۱ ، ۱۲۳– ۱۲۸ ، ۱۳۰– ۱۳۲،
۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۵۳ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰،
۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲،
۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰–
۱۹۸ ، ۲۰۴– ۲۰۶ ، ۲۱۰ ، ۲۱۲،
۲۱۴ ، ۲۱۵، ۲۱۷ــ ۲۱۹، ۲۲۲ــ
۲۲۶ ، ۲۳۳ــ ۲۳۵ ، ۲۳۷ــ ۲۳۹،
۲۴۲– ۲۴۴ ، ۲۴۸ــ ۲۵۴، ۲۵۶،
۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹،
۲۷۳ــ ۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۸۱،
۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۹،
۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۱۶– ۳۲۰ ، ۳۲۲–
۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳–۳۳۶، ۳۳۸–
۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۶ــ ۳۶۵، ۳۶۷،
۳۶۸ ، ۳۷۲– ۳۷۴ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴،
۳۸۶ ، ۳۸۹ــ ۳۹۳ ، ۳۹۵– ۳۹۸،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۰۶– ۴۰۸ ، ۴۱۰– ۴۱۴، ۴۱۶،
۴۱۷ ، ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۲۶– ۴۲۹،
۴۳۲ ، ۴۳۴ ، ۴۳۷– ۴۴۱ ، ۴۴۳–
۴۴۹ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۵۵ ، ۴۵۷،
۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۶ ، ۴۶۸،
۴۷۸– ۴۸۳ ، ۴۹۰– ۴۹۳ ، ۴۹۵،
۴۹۶ ، ۴۹۸ ، ۵۰۰ ، ۵۰۴– ۵۰۶،
۵۰۸– ۵۱۱ ، ۵۱۳ ، ۵۱۵– ۵۱۷،
۵۱۹– ۵۲۱ ، ۵۲۳ ، ۵۲۵ ، ۵۲۹،
۵۳۰ ، ۵۳۲– ۵۳۴ ، ۵۳۶–۵۳۸،
۵۴۰ – ۵۴۲ ، ۵۴۴–۵۴۶، ۵۴۸،
۵۴۹ ، ۵۵۱ – ۵۵۶
مار (ماد) ۳۹۴
ماراتون ۵۴۱
مارخاشی ۱۳۵
مازندران ۱۱۱ ، ۱۲۲
مانا ۱ ، ۹۷ ، ۱۰۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۳۷،
۱۳۸ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۹۷ ، ۲۰۱،
۲۰۸– ۲۱۰ ، ۲۱۳– ۲۲۳ ، ۲۲۶،
۲۳۷ ، ۲۵۴– ۲۶۵ ، ۲۶۷– ۲۶۹،
۲۷۱ ، ۲۷۳– ۲۷۵، ۲۸۳ ، ۲۸۵،
۲۹۵ ، ۳۰۱ ، ۳۰۵–۳۰۸ ، ۳۱۰،
۳۱۱،۳۱۳،۳۱۷–۳۱۹،۳۲۲،۳۲۸،
۳۳۰ ، ۳۳۲ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹،
۳۴۵– ۳۵۱ ، ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹،
۳۶۲ ، ۳۶۴ ، ۳۷۲– ۳۷۴ ، ۳۸۷،
۳۸۹ ، ۳۹۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۷ ، ۴۰۶،
۴۱۵ ، ۴۳۴ ، ۴۴۴ ، ۴۵۶ ، ۴۹۳،
۵۰۱
مانیچ ۵۴۸
ماوراء اردن ۲۲۰ ، ۳۹۵
ماهیدشت ۱۲۰
متانی ۲۷۰
مخرانو ۳۳۱
مدیترانه ۱۳۰ ، ۲۲۰
مراغه ۲۵۸ ، ۲۷۰
مرعوبیشتو ۲۷۸ ، ۲۷۹
مرغیان (مرغیانا) ۹۲ ، ۴۲۵ ، ۴۴۰ ،
۴۴۱ ، ۵۳۵
مرند ۱۱۵
مرو ۴۴۰
مسی ۱۱۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۴ ، ۲۲۲
مشتا ۲۱۶
مصر ۲۰ ، ۳۲ ، ۳۹ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۶۶ ،
۹۳ ، ۱۱۰ ، ۱۶۳ ، ۱۷۰ ، ۳۰۷،
۳۲۳ ، ۳۳۶ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۸،
۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۳۹۵،
۴۰۵ ، ۴۲۱ ، ۴۲۳ ، ۴۸۳ ، ۵۲۱–
۵۲۳ ، ۵۳۵ ، ۵۴۴
مقدونیه ۲۰ ، ۵۵۳
ملک ۴۲۲ ، ۴۲۵
مکتیارا ۲۰۵ ، ۲۱۰
مکران ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۳۹ ، ۴۴۴
ملوخا ۳۵۴
موتوران ۱۳۵
موساسیر ۲۱۵ ، ۳۲۹
موساسینا ۲۰۰ ، ۲۰۱
مون‌سوآرتا ۲۱۲
موهنجودارو ۱۵۷ ، ۱۶۴ ، ۴۴۴
میان‌دوآب ۱۱۸ ، ۲۱۶ ، ۵۰۱
میانه ۱۱۷ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰،
۳۴۱ ، ۳۴۷
می‌تانی ۱۶۳ ، ۱۶۴
میسو (مسو) ۲۶۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میسیا ۲۹۲ ، ۴۲۳
می‌سیاندا ۲۶۵
مینگه‌چائور ۲۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۶۱
مینوا ۲۱۵
میوس ۳۶۰

ن

ناکری تابن (تکریت) ۲۹۴ ، ۳۷۴
نامار ۱۳۱ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۱۳ ، ۲۱۶ – ۲۱۸ ، ۲۴۵ ، ۲۶۵ ، ۳۱۹
نامرو ۱۳۱ ، ۱۶۷
ناوار ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۲۹۴
نخجوان ۴۳۳
نرگال – ایلو – اینا – ماتی ۲۵۲
نسا (نیسا) ۱۹۴ ، ۵۳۲
نسیر ۲۰۰
نمر ۱۲۰
نهاوند ۱۲ ، ۱۲۷
نی‌پاریا ۲۷۶
نیپور (نپور) ۱۳۹ ، ۱۴۶ ، ۱۶۵
نیتسای ۵۴۷
نیسه ۲۵۴
نیشای ۲۵۴
نیشپو ۲۰۲
نیششا ۲۵۴
نیك‌دیارا ۲۰۵ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰
نیك‌دیما ۲۰۹
نیك‌ساما ۲۶۲
نیکور ۲۴۶ ، ۳۱۸ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶
نیل ۱۶۳
نینوا ۲۳ ، ۲۴ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۵۶ ، ۱۵۳ ، ۳۵۰ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۶۲ ، ۳۶۶ ، ۳۷۰ ، ۳۷۴ ، ۳۷۶ – ۳۸۱ ، ۳۸۳ ، ۳۸۶ ، ۴۳۱
نینی ۲۰۹
نیویورك ۱۵۳

و

ولگا ۳۰۴ ، ۳۱۳ ، ۳۶۰ ، ۵۴۸
ویغینید ۲۹۲ ، ۴۲۳

ه

هابهی ۱۹۹
هاراپی ۴۴۴
هارون ۲۰۹
هالمان ۱۶۷
هالیس (گالیس) ۲۳ ، ۳۹۶ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۷ ، ۴۳۷
هرات ۴۳۹
هرسین ۱۷۰
هریرود ۴۴۰
همدان ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۵۳ ، ۱۹۴ ، ۲۰۲ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۷ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۱۸ ، ۳۳۲ ، ۳۴۱ ، ۳۴۷ ، ۵۰۲
هند (هندوستان) ۲۸ ، ۳۱ ، ۴۳ ، ۱۱۲ ، ۱۶۴ ، ۲۴۰ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۴۴۳ ، ۴۴۴ ، ۴۹۰ ، ۵۴۶ ، ۵۵۳
هندوکش ۴۴۳
هیرکانیه ۴۳ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۵۲۰ ، ۵۳۴ ، ۵۳۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ی

یائوتیا ٤٢٤

یزد ١٢٣

یونان ١٩ ، ٢٠ ، ٢٧ ، ٥٦ ، ٦٦ ، ٧٠ ، ١٠٣ ، ٣٤٥ ، ٤٢٥ ، ٤٣٥ ، ٤٦١ ، ٤٦٢ ، ٤٦٩ ، ٤٧٤ ، ٤٧٩ ، ٥٢٨ ، ٥٤١ ، ٥٤٢ ، ٥٥٢ ، ٥٥٣

یونیه ٢٩٠– ٢٩٢ ، ٤١٩ ، ٤٢١ ، ٤٢٣ ، ٤٢٥ ، ٥٢٠ ، ٥٤٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست اختصارات

اختصارات روسی که با حروف لاتینی نموده شده است :

AVIU = ای. م. دیاکونوف– «منابع آشوری و بابلی در تاریخ اورارتو»، مجلهٔ «پیك تاریخ باستان» ، ۱۹۵۱ شمارهٔ ۲ (متون شماره های ۵۰ ــ ۱) شمارهٔ ۳ (متون شمارهٔ۵۱ و بعد) ، شمارهٔ ٤ (فهرست اعلام) .

VDI = مجلهٔ «پیك تاریخ باستان» (وستنیك درونی ایستورئی)

DANAZ SSR = گزارشهای فرهنگستان علوم آذربایجان

JMNP = مجلهٔ وزارت معارف ملی.

یادداشتهای شعبهٔ شرقی انجمن باستانشناسی روسیه .

Izv. AN Az. = اخبار فرهنگستان علوم آذربایجان .

IAN, OIF = اخبار فرهنگستان علوم شوروی ــ شعبهٔ تاریخ و فلسفه .

Melikishvili UKN = گ. ا. ملیکیشویلی . کتیبه‌های میخی اورارتوئی . مجلهٔ VDI ۱۹۵۳ ، شمارهٔ ۱ ، ۱۹۵٤ ، شمارهٔ ۱ .

UKN = رجوع شود به گ. ا. ملیکیشویلی ، U.K.N.

RZOA = ای. م. دیاکونوف . سیر تکاملی مناسبات ارضی در آشور . لنینگراد ، ۱۹٤۹

SV = شرقشناسی شوروی

TOVE = کارهای شعبهٔ تاریخ فرهنگ و هنر شرق در موزهٔ دولتی ارمیتاژ

UZLGU = یادداشتهای دانشمندان دانشگاه دولتی لنینگراد

EV = کتیبه‌های شرقی

UTAKE = هیئت مختلط باستانشناسی اعزامی به جنوب ترکمنستان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اختصارات انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و دیگر زبانها :

ADD = C. H. W. Johns, Assyrian Deeds and Documents, Cabridge, 1898-1922.

AfO = Archiv für Orientforschhung.

AIrWB = Chr. Bartholomae, Alt-Iranisches Wörterbuch, Strassburg, 1902.

AJSL = American Journal of Semitic Languages.

AKA = E. A. W. Budge and L. W. King, Annals of the Kings of Assyria, V. I., London, 1902.

AL. = F. Delitzch, Assyrische Lesestücke, 5. Ausg., Leipzig, 1913.

AMI = E. Herzfeld, Archeologische Mitteilungen aus Iran, Berlin, 1929.

Der A.O. = Der Alte Orient, Leipzig.

AOF = H. Winckler, Altorientasche Forschungen, I - III, Leipzig, 1893 - 1906.

ARAB = D. D. Luckenbill, Ancient Records of Assyria and Babylonia, Chicago, 1926 - 1927.

Ar. Or. = Archiv Orientàlni.

ARU = J. Kohler und A. Ungnad, Assyrische Rechtsurkunden, Leipzig, 1913.

Asurbanipal = M. Streck, Assurbanipal und die letzten assyrischen Könige, I - III, Leipzig, 1916.

BASOR = Bulletin of the American Schools of Oriental Research.

BASPR = Bulletin of the American Schools of Prehistoric Research.

BE = Babylonian Expedition of the Museum of the University of Pennsylvania.

Beh. = کتیبه‌های داریوش اول در بیستون

BOTU = Boghazköi - Texte in Umschrift.

BSOAS = Bulletin of the Schools of Oriental and African Studies.

CAH = Cambridge Ancient History, Cambridge, 1924.

CRAI = Comptes-rendus de l'Académie des Inscriptions et des Belles - Lettres.

8CS = F. Thureau - Dangin, La relation de l'huitième campagne de Sargon II, Paris, 1912.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

CT = Cuneiform Texts from Babylonian Tablets in the British Museum.

Dar. NR a = }
Dar. NR b = } کتیبه‌های a و b و c داریوش اول در نقش‌رستم
Dar. NR c = }

Dar. Pers. e = }
Dar. Pers. f = }
Dar. Pers. e = } کتیبه‌های e و e و f و g داریوش اول در تخت جمشید
Dar. Pers. g = }

Dar. Sus. f = کتیبهٔ f داریوش در شوش

FGH = F. Jacoby, Fragmente Griechischer Historiker.

FHG = Fragmenta historicorum graecarum, 1848-1884.

HABL = R. E. Harper, Assyrian and Babylonian Letters, London, 1892 = L. Waterman, Royal Correspondence of the Assyrian Empire, Ann Arbor, 1930.

JAOS = Journal of the American Oriental Society.

JCS = Journal of Cuneiform Studies.

JNES = Journal of Near Eastern Studies.

KAH, I = L. Messerschmidt, Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts, Bd. I, Leipzig, 1911.

KAH, II = O. Schroeder, Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts, Bd. II, Leipzig, 1921.

KB = Keilinschriftliche Bibliothek, herausgegeben von E. Schraeder.

KL = E. Klauber, Politisch — religiöse Texte aus der Sargonidenzeit, Leipzig, 1913.

Kn. = J. A. Knudtzon, Die Gebete an den Sonnengott für Staat und königliches Haus aus der Zeit Asarhaddons und Assurbanipals, Leipzig, 1893.

KS = H. Winckler, Die Keilschrifttexte Sargons II, Leipzig, 1889.

KTP = P. Rost, Die Keilschrifttexte Tiglatpilesers III, Leipzig, 1893.

KUB = Keilschrifturkunden aus Boghazköi.

Kuhn's Z. f. vgl. = Zeitschrift für vergleichende Sprachenkunde, gegründet von Kuhn.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

LAAA = Annals of Archeology and Anthropology, Liverpool.
Mém. Dél. en Perse = Mémoires, Delegation en Perse, Paris. 1900 - 1929.
MO = Le Monde Oriental
MVAG = Mitteilungen der Vorder asiatischen (und Agyptischen) Gesellschaft.
NBKI = S. Langdon, Neubabylonische Konigsinschriften, Vorderasiatische Bibliothek, 4, Leipzig, 1912.
N.F. = Neue Folge.
N.S. = Nouvelle Série.
OBI = H. V. Hilprecht, Old Babylonian Inscriptions chiefly from Nippur, Philadelphia, 1893 - 1896.
OECT = Oxford Edition of Cuneiform Texts.
OLZ = Orientalistische Literaturzeitung.
Pauly - Wissowa = Reallexikon der klassischen Wissenschaft, herausg. von Pauly - Wissowa - Kroll.
PSBA = Proceedings of the Society of Biblical Archeology.
IR, II R, V R } Cuneiform Inscriptions of Western Asia, ed. by H. Rawlinson, vv. I, II, V, London, 1861, 1866, 1884.
RA = Revue d'assyriologie et d'archeologie orientale.
RLA = Reallexikon der Assyriologie, herausg. von E. Ebeling und B. Meissner, Berlin — Leipzig, 1932 - 1938.
Sammlung = H. Winckler, Sammlung von keilschrifttexten.
SBAW = Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutchen Sitzungsberichte der Bayrischen Akademie der Wissenschaften, Philologisch - historische Klasse.
SPA = A Survey of Persian Art, London — New York, 1938-1939.
SAKI = F. Thurean - Dangin, Die summerischen und akkadischen Königsinschriften, Vorderasiatische Bibliothek, 1, Leipzig, 1907.
SKL = Th. Jacobson, The Summerian King List, Chicago, 1939.
Streck. ZA. XV = M. Streck, Die heutigen Landschaften Armenian, Kurdistan, und Westpersien, Zeitschrift für Assyriologie, XV.
VB = Vorderasiatische Bibliothek.
WVDOG = Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutchen Orient - Gesellschaft.
Xerx. Pers. c. = کتیبه‌های خشایارشا در تخت جمشید
ZA = Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gabiete.
ZDMG = Zeitschrift der Deutschen Morgenländerischen Gesellschaft.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غلطنامه

صفحه/سطر :	نادرست	درست
۲۳ /۱۸	گالیس	هالیس
۵٤ /۱۷	لامپساکسی	لامپساکی
۵۹ /۱۷	اوستا	اوِستا
۸۳ /۱٤	اوپرت	اوپر
۹٦ /۱۹	اومن‌ـمند	اومان‌ـماندا
۳/۱۰۵	اوما - ماندا	اومان - ماندا
۳/۱۳۵	ناراوم‌ـسوئنا	نارام‌ـسوئنا
۱۱/۱٤۳	یارگاب	یارلاگاب
۲/۱۵۲	تیرگان	تیریگان
۱/۱٦۰	سرکار	سروکار
۹/۱٦۰	گی‌ـتپه	گوی‌ـتپه
۱۲/۱٦۲	گیکسوسها	هیکسوسها
۱۹۵/آخر:	هندیان	سرخ پوستان
۱۹۷/زیرتصویر:	پادتاکنا	پارتاکنا
۹/۲۰۱	اراشتوا	آراشتوآ
۱٤/۲۰۲	تحمل	تحمیل
۱۳/۲۰۵	نیکی دیارا	نیك‌دیارا
۱/۲۰۹	هارون	هارونا
٤/۲۰۹	اوآلکا	اوآلکی
۱۷/۲۰۹	آریدا	آریدو
۳/۲۳۳	می‌کرد	می‌کردند
۱۸/۲٤۸	آدانیراری	آدادنیراری
۷/۲٦۲	پارشوآ	پارسوا
۲٦۳/آخر:	شاپاردو	شاپاردا
۳/۲۷٤	سرکار	سروکار
۸/۲۷۸	ایلام	عیلام

صفحه/سطر :	نادرست	درست
۳/۳۱۷	کمیریان	کیمریان
۱٦/۳۱۹	مسخره	مسخر شده
٦/۳٤٤	دشواریهای سختی	دشواریهای بسیار
٦/۳۷۷	سمان	سیمان
۱۸/۳۹۰	آمد	آمدند
۸/۳۹٦	گالیس	هالیس
۱۹/٤۰۳	لغوئی	لغوی
۸/٤۲۵	هدروسیا	گدروسیا
۲۰/٤۲۷	عیلام	عیلام ۷٦ مکرر
۲۰/٤۳۲	آرتیك	آوتیك
٤۵۳/زیرتصویر:	ارمیتانر	ارمیتاز
۲/٤۵٤	استیك «ویکاندر»	«استیك ویکاندر»
۲/٤٦۵	مستمعان	مسمغان
۱۷/٤۷٤	فیلون اسکندریه‌ای	فیلون اسکندرانی
۱٦/٤۷۹	البیرونی	بیرونی
۱/۵۱۵	اوهبار	اوگبارو
۸/۵۳٤	سانتاگیدیه	ساتاگیدیه
۷/۵۵۰	تروگاپومپه	تروگ پومپه
۱۱/۵۵۳	نیکانور	نیکاتور
۳/۵۵۹	List	Llist
۲۷/۵٦۵	سیمرامید	سمیرامید
۷/۵٦۸	SV	CB
۵۹۱/عنوان :	باب	فصل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

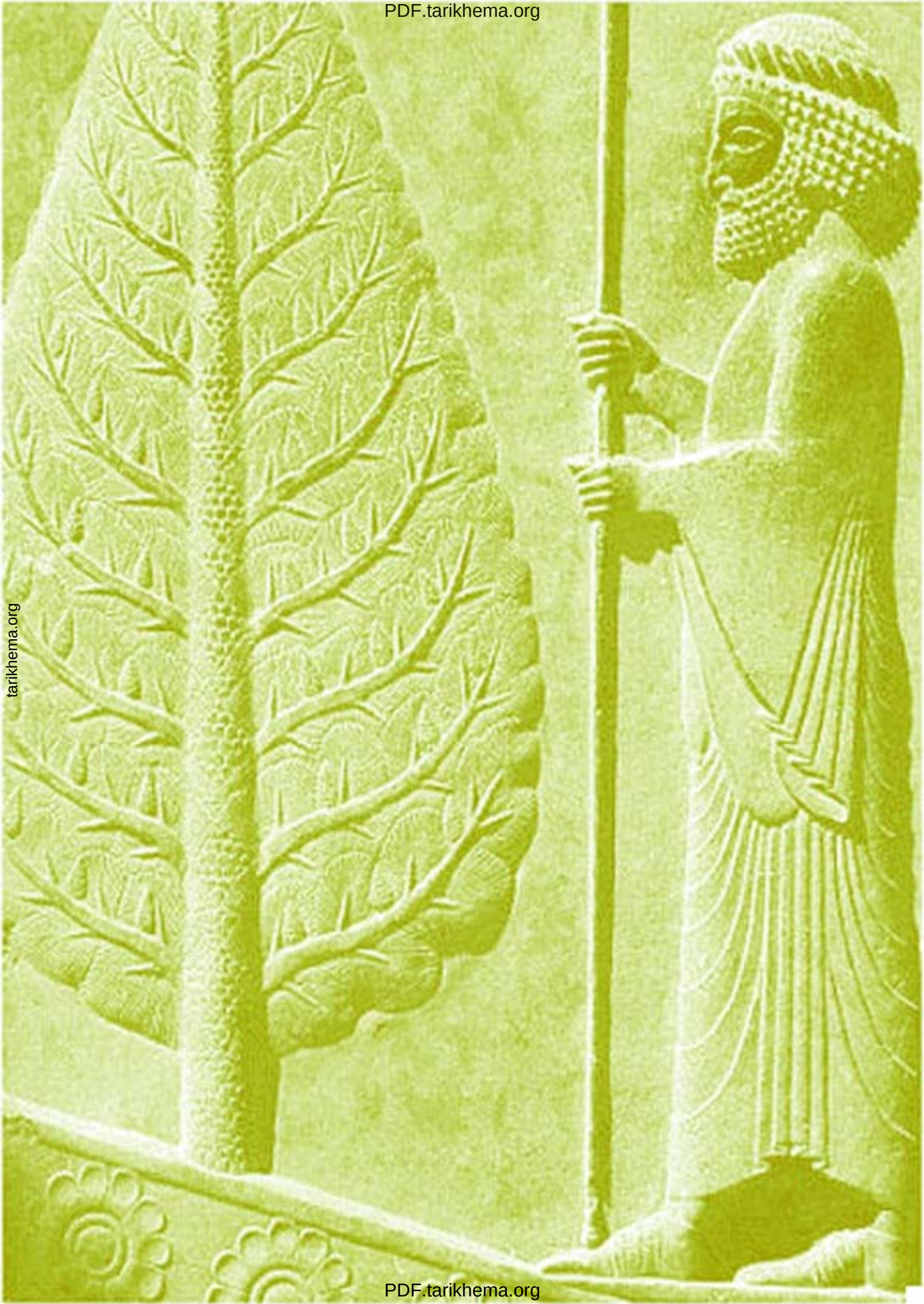

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org